UNIVERSAL
LIBRARY
OU_228336
UNIVERSAL
LIBRARY

بعون خدا کنه آبدیل امور آمیز اشتر و قار و رخلا میکا ئیل بحکمتش نوشته

درین زمان فیض اقتران کتب معتمده تواریخ هندوستان بخشان خصوص سلاطین دهلی تاریخ صداقت آئین مسمی

تصنیف شریف و تصنیف لطیف عمدهٔ سخن گستران فصیح بیان صحیح بیان ثنا پرداز بقیه پیرایه عطارد تحریر مستند جهانیان منشی غلام حسین خان طباطبا

جناب منشی نولکشور به طبع آیا دگار شبه و مرآ گهی نوع اهنر حسن کامل گشته

فهرست

جلد دوم سیر المتاخرین

ذکر رحلت محمد محی الدین اورنگ زیب عالمگیر پادشاه و جلوس اولادش بر سریر سلطنت و مقتول شدن محمد اعظم شاه مغفور و محمد کام بخش در خنگ و قرار یافتن سلطنت بمحمد معظم خلف اکبر محمد اورنگ زیب ۳۷۵

ذکر آمدن اعظم شاه باردوے پادشاهے و جلوس نمودن بر تخت سلطنت ..... ایضاً

ذکر نهضت سلطان معظم بهادر شاه از صوبهٔ کابل و جلوس نمودن بر تخت سلطنت در اثناے راه و سوانح دیگر که درین ضمن روے داد ۳۷۶

ذکر نهضت نمودن محمد اعظم شاه از دکن بمقابلهٔ بهادر شاه و محاربهٔ هر دو برادر در میدان جاجو ۳۷۷

ذکر استقلال یافتن سلطنت بهادر شاه و منازعت با کام بخش و کشته شدن او ۳۷۸

ذکر ارتقاے اسد خان بمرتبهٔ وکالت مطلق و تفویض شدن وزارت به محمد منعم خان خانان و بعض سوانح ایام سلطنت بهادر شاه ۳۷۹

رحلت بهادر شاه از دار رنج و عنا بعالم بقا و مقابلهٔ هر چهار پسرش با همدگر و ظفر یافتن محمد معز الدین جهاندار شاه بر سریر و بعض سوانح ایام دولت او ۳۸۱

استقلال یافتن معز الدین بر سلطنت و بعضے سوانح ایام دولت او و انقلاب طالعش باندک فرصت ۳۸۵

توجه نمودن محمد فرخ سیر بسریر عظیم الشان باعانت حسن علیخان و ظفر یافتن در میدان بر محمد معز الدین بتقدیر خداوند سبحان ۳۸۶

فرخ سیر بر تخت سلطنت و نهضت نمودن از عظیم آباد باتفاق حسین علی خان بهادر و بدست آمدن خزانه و تائید ایزد قادر ۳۸۹

آمدن عبد الغفار کردیزی به الٰه آباد بامر معز الدین و شکست یافتن او از دست برادران عبد الله خان بتقدیر آسمان و زمین ..... ایضاً

سلطان اعز الدین با فوج لبیاد و خائب و خاسر برگشتن بقدرت کامله کردگار ۳۹۰

رفتن معز الدین مع ذو الفقار خان و کوکلتاش خان و جمیع ارکان پادشاهے و رسیدن باکبر آباد و درین عرصه روے داد ۳۹۱

ذکر خروج سادات و فرخ سیر با معز الدین و ظفر یافتن بتائید احکم الحاکمین ۳۹۲

ذکر اقتدار یافتن فرخ سیر در سلطنت و فرستادن عبداللہ خان به بندوبست دارالخلافه و قلعهٔ مبارک که دولت خانهٔ پادشاهیست و ملازمت امرا و ارتقای بعضے از آنها بمدارج علیا ۳۹۳
ذکر ملازمت آصف الدوله و ذوالفقار خان با فرخ سیر و انقراض یافتن عمر و دولت ذوالفقار خان بمقتضای قضا و قدر ۳۹۴
ذکر شروع منازعت درمیان فرخ سیر و سادات و فرستادن پادشاه حسین علیخان را بسرکوبی راجه اجیت سنگه بجدهپور و مهیات ۳۹۵
ذکر افزایش منازعات و مشاجرات میان فرخ سیر و سادات ۳۹۷
ذکر حدوث فتنهٔ اعظم میان مسلم و هنود در بلدهٔ احمدآباد گجرات بنابر عدم تدین داؤد خان افغان ۳۹۸
ذکر شادی کتخدائی فرخ سیر با لدی ۳۹۹
ذکر سانحه که شیخ عبداللہ ملتانی را با خواجه محمد جعفر رو داد ..... ایضاً
ذکر طغیان یافتن عبدالصمد خان بهر بندر امقتدای فرقهٔ سکهان و مجمل احوال ان فرقه و مقتدایان ایشان ۴۰۰
ذکر نهضت نمودن امیرالامرا حسین علیخان بهادر بدکهن و ظفر یافتن بر داؤد خان پنی و رو نمودن دیگر حوادث و فتن ۴۰۳
ذکر نقلے عجیب متضمن استقلالے غریب ۴۰۵
ذکر گریختن سیر جمله از صوبهٔ عظیم آباد بسبب جبن و بے عقلی و هجوم آشوبهاے دیگر و شدت پذیرفتن نفاقها با سادات از سفاهت فرخ سیر ..... ایضاً
ذکر رحلت امیر کبیر عمدة الوزرا جملة الملک اسدخان آصف الدوله وزیر عالمگیر ۴۰۶
ذکر افزایش منازعات فیمابین پادشاه و سادات ۴۰۷
ذکر برخے از احوال امیرالامرا حسین علی خان بهادر که در دکهن سانح گشت و بهم رسیدن مواد مهیج فساد که بمرور تمام مملکت هندوستان را فروگرفته اقتدار سلاطین تیموریه بالمره بباد فنا رفت ۴۰۸
ذکر مصالحه نمودن امیرالامرا با جماعهٔ غنیم بسبب برهمکارے ارکان حضور و بهم رسیدن اسباب فتور ۴۰۹
ذکر اقتدار یافتن رکن الدوله اعتقادخان و برافتادن بنیاد دولت فرخ سیر بحماقت او و دیگر هوا خواهان نادان ۴۱۱
ذکر نقل معدلت افزا متضمن بعضے از اوصاف امیرالامرا ۴۱۳
ذکر نهضت نمودن امیرالامرا حسین علی خان بهادر از دکهن بشاه جهان آباد و روے دادن حوادث و فتن ۴۱۴
ذکر آمدن حسین علی خان بملازمت فرخ سیر و مقید شدن پادشاه بحکم قضا و قدر و انتشار یافتن حوادث و فتن بفرمان خداوند ذوالمنن ۴۱۶
ذکر اسیر شدن فرخ سیر نکوهیده صفات و جلوس نمودن شمس الدین ابوالبرکات رفیع الدرجات ۴۱۸
ذکر جلوس شمس الدین ابوالبرکات رفیع الدرجات بر سریر سلطنت ..... ایضاً
ذکر زندان فرخ سیر و رخت بربستن او ازین سرای دو در ۴۲۹
ذکر صورت عبارت محمد هاشم بن خواجه میر محرر تاریخ که خواسته الاول از زمرهٔ نمک پروردگان صاحبقران ثانی شاه جهان آباد شاه و او و پدرش رفیق سلطان مراد بخش بود و تاریخ متضمن احوال اکثر سلاطین هند عموماً

وخصوصاً پادشاهان تیموریه نگاشته تا ابتدائے عهد محمد شاه بن جهان شاه بن بهادر شاه بجمیعه تحریر آورده ... ۴۲۰
ذکر رحلت رفیع الدرجات وجلوس برادر او رفیع الدوله بر سریر سلطنت وبرودے درگذشتن ازین جهان
وخروج نمودن نیکوسیر در اکبرآباد درهمین زمان ... ۴۲۱
ذکر جلوس ابوالفتح ناصرالدین محمد شاه باقبال طالع بے زوال وعروج نمودن او بمعارج جاه وجلال ... ۴۲۲
ذکر مستقل شدن دلاور علے خان باعانت راجه بهیم بهم بوندے وحیدر قلی خان تادیب واخراج گروهر بهادر
از قلعه اکله آباد وشبرطه تردد او ... ۴۲۳
ذکر رفتن چند باله آباد حسب التماس گروهر بهادر وفرو نشستن اضلال آن دیار ... ۴۲۴
ذکر شروع فتنه آصف جاه وحدوث منازعت میان او وسادات ... ایضاً
ذکر برخاستن غبار عناد وفساد درمیان نظام الملک وسادات وظهور آثار واحتشام عمر واقبال قطب الملک
وامیر الامرا بلکه اتمام انتظام سلطنت وبرهمه آمدن امرائے نفاق پیشه کم جرأت ... ۴۲۵
ذکر رسیدن خبر فتح وظفر عبدالصمد خان برحسین خان خویشگے از افاغنه مشهور به قصور وصوبه لاهور ... ایضاً
ذکر رفتن نظام الملک درحدود دکهن وعبور نمودن از آب نربدا وبدست آوردن قلعه آسیر وقلعه برهانپور ... ۴۲۶
ذکر آشوبے که بشومے کردار محتونجان دران اوان بکشمیر رویداد وعاملے به بلائے بے زینهار آن کافر
نابکار دچار گرفتار آمد ... ۴۲۷
ذکر مقاتله دلاور علے خان بخشی امیر الامرا حسین علی خان با نظام الملک فتح جنگ ویاورے اقبال تورانیان
گشتن دلاور علے خان ... ۴۲۸
ذکر عالم علے خان با نظام الملک درکمال دلاورے وراه آخرت پیمودن بانهایت بهادرے ... ۴۳۱
ذکر عزیمت نمودن امیر الامرا بسمت دکهن ومرخص شدن قطب الملک بطرف دار الخلافه شاه جهان آباد واجمال
ذکر آنچه درین عرصه روے داد ... ۴۳۲
ذکر کشته شدن امیر الامرا حسین علی خان بهادر در راه دکهن از تزویر واحتیال امرائے کینه کوش پرفن واتمام مدبر فتنه
شامت وقوت سلطنت دکهن خاندان بابریه ... ۴۳۳
ذکر رسیدن خبر مقتول شدن امیر الامرا غیرت خان بهادر ودرآمدن او بلا تامل برسر بادشاه وملحق شدن باباے
خود در زمگاه ... ۴۳۴
ذکر سوانحے که بعد قتل امیر الامرا بر همراهیان او روے داد ودوار تقاے مدارج دولت امرائے خالصه داد ... ۴۳۵
ذکر رسیدن خبر قطب الملک واحوال او وسوانح عبرت افزاے جنگ عبدالله خان با بادشاه واختتام آن همه
بذلت واقتدار سادات بیک ناگاه ... ۴۳۷
ذکر جلوس نمودن سلطان ابراهیم برائے چند روز ... ایضاً
ذکر نهضت نمودن قطب الملک مع سلطان ابراهیم بارادهٔ مقاتلهٔ محمد شاه از دار الخلافه شاه جهان آباد وسوانحے
که درین عرصه روے داد ... ۴۳۸

ذکر سفوف آراستن از جانبین و بهم آمیختن لشکریان و برانگیختن سپاه گرد هیجا و مقابلهٔ قطب الملک با محمد شاه پادشاه و ظفر یابی محمد شاه بر قطب الملک و اختتام زمان دولت و اقبال سادات و شروع سستی پذیرفتن ارکان سلطنت خاندان بابریه باقتضائے تقدیرات ۴۳۹

ذکر حروف جفر که بعد سوال از بزرگے مشعر حال احوال امیر الامرا برآمد ۴۴۲

ذکر شروع اقتدار سلطنت محمد شاه و ارتفاع درجات امرائے دولت خواه ۴۴۳

ذکر رسیدن بعضے امرائے دور بحضور و سرافرازے یافتن برخے از امرا و غیره بخدمات لائقه و عنایات فائقه ۴۴۴

ذکر میر محمد حسین معروف بنمودو انمودو احداث مذهب باطلے که او اختراع نموده بود و فتنه ها که درین مردم برانگیخته باضلال جماعتے پرداخت و دین خود بجب جاه و ریاست درباخت ۴۴۵

ذکر اوضاع و آداب عملی که بمنزله نماز قرار داده ۴۴۷

ذکر ملاقات فرخ سیر با نمودو استدادیافتن بنائے اضلال آن مدبر ۴۴۸

ذکر اراده نمودن محمد امین خان تادیب آن مضل و مردن خان مرقوم ناگهان بتقدیر حق عزوجل و افتادن مردم در اقتنان باقتضائے گردش آسمان و اعانت شیطان ..... ایضاً

ذکر رفتن نمودبدار البوار و بهم رسیدن نزاع فیمابین اولاد او و دو سه بار و برخاستن پرده از روے کار ۴۴۹

ذکر شاه فخار پسر و سلے نمود و پایان احوال اولاد و اتباع آن بدنهاد ۴۵۰

ذکر سفر نمودن محمد امین خان ازین جهان و شدت عداوتش با اهل بیت پیغمبر آخر الزمان ..... ایضاً

ذکر مقرر شدن نیابت و وزارت بعنایة الله خان و سوانح آن زمان ۴۵۱

ذکر شروع منازعت با راجه اجیت سنگه راتهور و بظهور رسیدن شقیتهاے موقور از امرائے حضور ۴۵۲

ذکر تولد صبیهٔ در حرم سرا شاهے و کخدائے ملکه زمانے دختر فرخ سیر با محمد شاه ۴۵۴

ذکر آمدن نظام الملک در حضور و مامور شدن بوزارت و بعض سوانح دیگر ..... ایضاً

ذکر کشته شدن نبیل کنته ناگر نائب سعادت خان بهادر در اکبر آباد و تغییر یافتن صوبهٔ اکبر آباد از سعادت خان و تفویض یافتن صوبهٔ مذکور براجه سبے سنگه و مهم چوراسن و مفتوح شدن تهون قلعهٔ جاٹ ۴۵۶

ذکر آشفتگے احوال حیدر قلی خان و غالب شدن نظام الملک بر حیدر قلی خان و احوال او با جمال ۴۵۷

ذکر آزردگے نظام الملک از پادشاه بنا بر بعضے حرکات و منافر طباع امرا از نظام الملک و رجوع وزارت باعتماد الدوله قمر الدین خان پسر محمد امین خان و رفتن او بصوبه هاے ممالک دکهن و تفصیل بعض امرا و ارکان حضور ..... ایضاً

ذکر شورانیدن امرائے حضور مبارز خان صوبه دار برهان پور را برآصف جاه و کشته شدن مبارز خان بتقدیر خالق مهر و ماه ۴۵۹

ذکر آمدن حیدر قلی خان از اجمیر و مامور شدن بخدمت میر آتشے حضور ۴۶۰

ذکر برانگیختن آصف جاه عموے خود حامد خان را بتمرد و عناد و منتهی شدن او بغی و فساد ..... ایضاً

ذکر متعین شدن سربلند خان بتادیب حامد خان و خلاصے نجم الدین علی خان بهادر و برگشت یافتن حامد خان

وبهم رسیدن فتنه برگیان در مملکت هندوستان ۴۶۰

ذکر انخلاط مهمات روشن الدوله وکوسک دشاه عبدالغفور واخذ وجرکردن ها در حضور از ثلثه مذکوره ومعزول شدن سربلندخان از گجرات بسعی صمصام الدوله ومنصوب شدن اسحق سنگه ومقابله باهم دیگر ومعاودت سربلندخان بشاهجهانآباد وقوی شدن مرثه از ضعف وسستی اسحق سنگه ۴۶۱

ذکر برانگیختن آصف جاه رؤسای مرثه را بر تسخیر ممالک هندوستان ودرست نشستن نقش مراد آنها بحماقت امرای زمان ۴۶۳

ذکر شیوع یافتن سرکشی اژدهای منقاد وحادثه عاجز شدن محمدخان بنگش از دست مرثه وبوندیله در صوبه الهآباد ۴۶۴

ذکر برآمدن پادشاه بطرف اگرآباد وبروتهه بطریق سیر وشکار واز انجا عبور نمودن دریای جمنا برای تنبیه مرثه ومعاودت فرمودن قرین عیش وعشرت بخت بیدار ۴۶۶

ذکر رخصت نمودن پادشاه وصمصام الدوله مظفرخان را بتنبیه مرثه وبعض سوانح دیگر ..... ایضاً

ذکر سر برآوردن اژدهای چکله کوره وکشته شدن جان نثارخان بردست او وبی غیرتی عظیم الله خان و قمرالدین خان درین خصوص وتنبیه یافتن او از دست برهان الملک ۴۶۷

ذکر مجمل وذکر فخرالدوله برادر روشن الدوله وعزل او از صوبه عظیم آباد وانضمام یافتن صوبه مذکور بصوبه داری بنگاله ۴۶۹

ذکر مجمل احوال شجاع الدوله داماد جعفرخان ناظم بنگاله وما یتعلق به ..... ایضاً

ذکر انضمام یافتن صوبه عظیم آباد بصوبه بنگاله ورجوع شدن نظامتش بهمابت جنگ وشروع عروج دولت آن عمدهٔ امرای بافرهنگ ۴۷۲

ذکر متعین شدن امیرالامرا صمصام الدوله ووزیرالممالک اعتمادالدوله باهم بتنبیه باجی راو مرثه وپایان احوال این مهم ۴۷۳

ذکر مصاف دادن برهان الملک باجماعت غنیم لئیم وشکست نمودن آنها بالکل خوف وبیم وبرهمکاری صمصام الدوله امیرالامر اقتضای اعوجاج طبع غیرمستقیم ۴۷۵

ذکر متعویق افتادن تنبیه غنیم از دست برهان الملک بهادر بمانعت صمصام الدوله وتاختن او نواح شاهجهانآباد وظهور اضطراب امرای حضور وقرار یافتن مصالحه بانهایت مذلت وخواری ۴۷۶

ذکر مقتول شدن سیف الدین علی خان مرحوم بعداوت اعتمادالدوله وشقاوت عظیم الله خان شوم ۴۷۷

ذکر راه یافتن سستی بسیار وربنده وبست کابل واختلال پذیرفتن در انتظام صوبه مذکور وبرخاستن انصباط طرق ومسالک آن صوبه وافتتاح راه حادثه نادرشاه بسفاهت امرا وپادشاه ودرهٔ دستبرد ایران ۴۷۹

ذکر جنگیدن ناصرخان بانادرشاه ومغلوب شدن بیگ ناگاه ورسیدن نادرشاه بلاهور ومغلوب شدن زکریاخان وپیش آمدن نادرشاه ومعاملاتیکه او را با محمدشاه رویداد ۴۸۱

ذکر نهضت نمودن محمدشاه از شاهجهانآباد ورسیدن بکرنال ماجرای جنگ وجدال که درمیان میدان بانادرشاه روی داد ۴۸۲

ذکر رسیدن برہان الملک در لشکر محمد شاہ و اشتعال نائرۂ حرب و جنگ بدون ارادہ و آہنگ ۴۸۲
ذکر سوانحے کہ در ہندوستان بعد مراجعت نادر شاہ بایران روے داد ۴۸۶
ذکر رحلت شجاع الدولہ صوبہ دار بنگالہ و منازعت مہابت جنگ نائب صوبۂ عظیم آباد با علاء الدولہ سرفراز خان
پسر شجاع الدولہ مذکور و حاصل نمودن مہابت جنگ حکم جنگیدن با سرفراز خان مع سند صوبۂ بنگالہ بنام خود و تبدیل
سوتمن الدولہ اسحق خان بہادر ۴۸۷
ذکر داخل شدن مہابت جنگ بمرشد آباد بعد فتح و نصرت و تمکن یافتن بر مسند دولت و حکومت ۴۹۴
ذکر تسلط یافتن مہابت جنگ بر صوبجات بنگالہ و عظیم آباد و اوڑیسہ و ارسال زرہاے پیشکش بحضور مع اموال
ضبطی خانۂ سرفراز خان و مفوض گشتن خدمات برفقا و اضافہ ہاے مناصب و خطاب و دیگر عنایات پادشاہی
برای او و برادرزادہا و دیگر منتسبان و دودمان او ..... ایضاً
ذکر ظفر یافتن مہابت جنگ بر مرشد قلی خان بعد جنگ گران و بخشیدن صوبۂ اوڑیسہ بہ برادرزادۂ خود مہام الدولہ
صولت جنگ بہادر سعید احمد خان ۴۹۶
ذکر احوال ہیبت جنگ صوبۂ عظیم آباد و لواحق آن ۴۹۹
ذکر اسیر شدن صولت جنگ در دست باقر علی خان خویش مرشد قلی خان بحسب تقدیر و رفتن مہابت جنگ
بر سر باقر علی خان و رہانیدن صولت جنگ ازان گرفتارے بقدرت حکیم قدیر ۵۰۰
ذکر نہضت نمودن مہابت جنگ بطرف کٹک بعد تیارے فوج و آراستن سامان بارادۂ استخلاص برادرزادۂ
خود صولت جنگ از دست باقر علی خان ۵۰۲
ذکر ارادۂ ہیبت جنگ باخراج و استیصال جماعۂ بھوجپوریہ و ابتداے ورود جماعۂ مرہٹہ در ممالک اوڑیسہ
و بنگالہ وغیرہ و رسیدن بہاسکر پنڈت با چہل ہزار سوار و دکھنے فرستادۂ رگھوجے بہوسلا راجۂ ناگپور کلان
و رسیدن فوج مذکور چون بلاے ناگہان بر سر مہابت جنگ و سوانحیکہ در حروب مرہٹہ روے نمود
و تدارکہاے کہ مہابت جنگ فرمود ۵۰۵
ذکر رسیدن مرہٹہ بر سر مہابت جنگ و سوانحیکہ درین ستیز و آویز روے داد ۵۰۷
ذکر اقامت نمودن بہاسکر پنڈت سپہ سالار مرہٹہ در کٹک و پولتسلط یافتن بر ہوگلے کہ بندر عظیم بنگالہ و آبادی
معمور از مال و تجار بود ۵۱۴
ذکر طلبیدن مہابت جنگ برادرزادۂ و داماد خود ہیبت جنگ احترام الدولہ بہادر و عبد العلی خان بہادر را از
عظیم آباد و رسیدن ایشان بمرشد آباد و استعانت نمودن شجاع الملک بہادر مہابت جنگ از پادشاہ ۵۱۵
ذکر برآمدن مہابت جنگ از مرشد آباد بلغرم رزم بہاسکر پنڈت و جنگیدن با او بعد عبور از دریاو گریزانیدن او را
تا اقصاے بلاد کٹک تا چلکا و آمدن رگھوجے و بالاجے راؤ ۵۱۷
ذکر ورود صفدر جنگ بعظیم آباد و معاودت او بصوبۂ خود بعد چند روز حسب الحکم حضور و اندیشہ ورد
بالاجی راؤ ۵۲۰

ذکر آزردگی هیبت جنگ و مهابت جنگ از قصید هدایت علی خان و الدۀ راقم آمدن بالاجی راؤ در نواح عظیم آباد و بعضے سوانح آن اوقات و انقلاب در صوبۀ مذکور و محفوظ ماندن شهر عظیم آباد بتائید ایزدی و راست سرمدی ۵۲۲

ورسیدن بالاجی راؤ بمرشد آباد و ملاقات با مهابت جنگ و سوانح دیگر که بعد از ملاقات اُو روی داد ۵۲۴

ذکر ملاقات بالاجی راؤ با مهابت جنگ و اخراج رگھوجی از حدود و بنگاله و معاودت بالاجی راؤ بمرکز دلخوش ۵۲۴

ذکر آمدن هیبت جنگ بعظیم آباد و انقطاع سررشتۀ رفاقت والد ماجد او شان و دیگر سوانح که دران اوان رویداد ۵۲۵

ذکر آراستن هیبت جنگ حصار گلی برای شهر عظیم آباد و رنجیدن مردم ازان بنا در ابتدا و آخر اعتراف نمودن بخوبی آن عمل بنا بر محفوظ ماندن از اکثر حوادث و بلایات ۵۲۷

ذکر عروج مصطفے خان بهادر بمرتبۀ عالے و مقتول شدن بهاسکر پنڈت باحتیال مصطفے خان و تقدیرات اسلے ۵۲۸

ذکر سرسے صحبت فیمابین مهابت جنگ و مصطفے خان و برآمدن مصطفے خان از مرشد آباد و جنگیدن مصطفے خان بهادر با هیبت جنگ و رعظیم آباد با احترام الدوله زین الدین احمد خان بهادر هیبت جنگ و ظفر یافتن احترام الدوله بر مصطفے خان و سوانحیکه درین ضمن روے داد ۵۳۱

ذکر آمدن هیبت جنگ از سرکار تر هٹ بعظیم آباد و اقامت نمودن در میدان باغ جعفر خان و جنگیدن با مصطفے خان و ظفر یافتن بر و بنصرت ایزد منان ۵۳۴

ذکر رفتن مهابت جنگ بمرشد آباد و توقیف نمودن مرهٹه را در بردوان و انقراض یافتن عمر و دولت مصطفے خان در جنگ ثالث و اختصاص یافتن هیبت جنگ بفتح و ظفر بتائید ایزد منان ۵۴۲

ذکر رسیدن مصطفے خان در پرگنه هاے سرکار شاه آباد و جنگیدن با احترام الدوله بهادر هیبت جنگ مرتبۀ ثالثه در میدان قصبۀ کرهٹی و ظفر یافتن هیبت جنگ بران پلنگ قوے چنگ و اسیر شدن راجه دولبهه رام دکنک بدست رگھو بهوسله و جنگیدن میر عبد العزیز در قلعۀ باره بھاٹی ۵۴۳

ذکر تقیۀ السیف از رفقاے مصطفے خان و مآل احوال دلشیر خان و الف خان و عیسیٰ خان و مرتضے خان و معامله رگھو با راجه دولبهه رام و پایان جواب و سوال مهابت جنگ با او ۵۴۴

ذکر آمدن رگھوجی بهوسله در دکنک و مقید گردیدن راجه دولبهه رام باقتضاے گردش فلک و جنگیدن میر عبد العزیز در قلعۀ باره بھاٹے با رگھو بپاس آبرو و حق نمک ۵۴۵

ذکر رفتن رگھو بعزت عظیم آباد برای استخلاص مرتضے خان و بلند خان وغیره افاغنه از مکرے گھو و رسیدن مهابت جنگ هم برلے مقابله با رگھو بسمت عظیم آباد و معاودت از انجا بمرشد آباد ۵۴۷

ذکر آزردگے عبد العلیخان بهادر با هیبت جنگ و رفع غبار نفار با صلاح مهابت جنگ ۵۴۸

ذکر رجوع بما جراے حرب رگھو بهوسله با مهابت جنگ که در میدان شده تے محمد علی پور اتفاق افتاد ۵۴۹

ذکر شادے کتخداے سراج الدوله و اکرام الدوله و برطرفے شمشیر خان و سردار خان و اخراج آنها از مرشد آباد ۵۵۱

ذکر رسیدن میر علی اصغر کبیر بمرشدآباد و شروع نقار و غبار میان مهابت خنگ و عطاء الله خان و عروج
و انحطاط مراتب میر محمد جعفر خان قریب بهم و بناے مفسدۂ شمشیر خان و سردار خان ۵۵۴
ذکر عروج میر محمد جعفر خان بمرتبۂ نیابت صوبه دارے کنتک و نزول ازمان مرتبه باندک زمانے باقتضاے گردش
فلک ۵۵۸
ذکر کشته شدن سبیت خنگ و انتقال او از ین جهان تاریک و تنگ ۵۵۹
ذکر رسیدن خبر وحشت اثر کشته شدن احترام الدوله بهادر هیبت خنگ بهمابت خنگ و استعداد نمودن بخنگ
افاغنه و آمدن بعظیم آباد و ظفر یافتن بر شمشیر خان و میر حبیب وغیره معاندان تائید ایزدمنان ۵۶۳
ذکر فرستادن معین الدوله سیف خان شیخ دین محمد جماعه دار ملازم سرکار خود را بکمک شجاع الملک بهادر
مهابت خنگ و بعض سوانح اثناے راه ۵۶۴
ذکر نهضت شمشیر خان با افاغنه فراهم آمده از بلاغ جعفر خان بداعیۂ استقبال مهابت خنگ و ملاقات افاغنه
با مرهته و میر حبیب و مخادعۂ هر دو فرقه با همدیگر ۵۶۵
ذکر خنگ نمودن مهابت خنگ با شمشیر خان و سردار خان و میر حبیب و جمیع مرهته ها که بهیئت مجموعے کمتر از ینها
هشتاد هزار سوار و پیاده نبوده اند و ظفر یافتن بران فوج انبوه بمحض تائیدات ایزد جبار ۵۶۶
ذکر ملاقات امنه بیگم و دختر مهابت خنگ مع اولاد با پدر والاگهر ۵۶۸
ذکر طلبیدن مهابت خنگ عیال و اطفال شمشیر خان و مشمول عواطف شدن آنها برعکس ظن و گمان ۵۶۹
ذکر فرستادن مهابت خنگ عیال میر حبیب را نزد او و سوانح دیگر ۵۷۰
ذکر آزردگے صولت خنگ با عموے خود مهابت خنگ بنا بر خلف وعده و انجامیدن باصلاح و خوشنودے
و بهم رسیدن کدورت سے پایان درمیان مهابت خنگ و عبد العلی خان و بعض سوانح همان ازمان ۵۷۱
ذکر تفویض شدن صوبه عظیم آباد بسراج الدوله و نیابتش براجه جانکے رام و معاودت مهابت خنگ بمرشدآباد
و اخراج نمودن عطاء الله خان از حدود ممالک محروسۂ خود ۵۷۲
ذکر معاودت فقیر از شاهجهان آباد و میسر آمدن رفاقت صولت خنگ و رفتن همراه او بمرشدآباد و بعض
سوانح دیگر که همدرین عرصه روے داد ۵۷۳
ذکر تمنا کردن سیف خان معین الدوله ملاقات مهابت خنگ در گنڈهه گوله و پذیرائی نیافتن و رحلت
سیف خان و معین شدن فوجدارے پورنیه از انتقال او بصولت خنگ و آمدن فخر الدین حسین خان
پسر سیف خان بمرشدآباد و ملاقات او با مهابت خنگ و انتقال دیوان خالصه رائے رایان چین راے
و مامور شدن بهیرون دت پشکار بران کار ۵۷۴
ذکر درگذشتن راے رایان چین راے ازین عمارت سراے ۵۷۵
ذکر نهضت نمودن مهابت خنگ بطرف کنتک بنا بر تنبیه میر حبیب و بعضے مرهته و افاغنه و انتزاع نمودن
قلعه بارهبهاے از دست گماشتگان مرهته و گریختن فخر الدین حسین خان از مرشدآباد و قصد پورنیه

نمودن وبرگشتن از راه بخوف صولت جنگ وتوقف نمودن در مالده وبازآمدن بمرشدآباد ومقید شدن ویافتن
بهیرون دت خطاب رائے رایانے وخدمت دیوانی خالصه باصالت وواقعات دیگر ۵۷۶
ذکر مجملے از احوال شهر کٹک وقلعه بارهٔ بهاتے ۵۷۸
ذکر تتمهٔ ذکر فخرالدین حسین خان پسر سیف خان وبعض سوانح متعلقهٔ آن اعیان ۵۸۰
ذکر رفتن مهابت جنگ بمیدنے پور برارادهٔ اخراج میر حبیب ومرهٹه ازان مکان بلکه ازحدود صوبهٔ کٹک و
بنگاله وجهادنے نمودن درمیدنے پور وسراج الدوله رابابالیسر بندر فرستادن وفرار مرهٹه ازان اماکن
وبدررفتن فخرالدین حسین خان پسر سیف خان از قید بوسیلهٔ سازش بامرهٹه ها ..... ایضاً
ذکر سبب افتراق سراج الدوله از مهابت جنگ درفتن او لعظیم آباد ومجادلهٔ او با جانکے رام نائب صوبه
مذکور وکشته شدن مهدے نثار خان مغفور عم راقم سطور ۵۸۳
ذکر رسیدن سراج الدوله درنواح عظیم آباد وپیوستن مهدے نثار خان با او وجنگیدن با جانکے رام وکشته شدن
آن سید ناهنجو ۵۸۵
ذکر رسیدن مهابت جنگ درنواح عظیم آباد وملاقات با سراج الدوله داخل شدن بشهر عظیم آباد وبیمار
شدن وبرگشتن بمرشدآباد مع سراج الدوله ۵۸۸
ذکر استدعاے میر حبیب ومرهٹه مصالحه با مهابت جنگ بشرط تفویض صوبهٔ کٹک وقلیل وجهے ازتنخواه
وپذیرفتن مهابت جنگ این مصالحه را بنابر ضعف پیرے ورفاه خلائق وآسودن امشاق سفر ۵۹۰
ذکر وقوع مصالحه فیمابین مهابت جنگ ومرهٹه بوساطت میرزا صالح وبا صلاح گرائیدن فساد وظهور یافتن
امن وامان درعباد وبلاد ۵۹۱
ذکر معاودت رابعه بیگم برادرزادهٔ مهابت جنگ از لکهنو بخدمت عم شریف خود ..... ایضاً
ذکر انتقال رائے رایان بهیرون دت درجوع دیوانی خالصه براجه کیرت چند ودرگذشتن او هم بعد ماهی چند
وتفویض خدمت مذکوره بامید رام ۵۹۲
ذکر کشته شدن میر حبیب بازردگے ونادانی جانوجے پسر رگهوجے بهوسله ..... ایضاً
ذکر درگذشتن جانکے رام درعظیم آباد ویافتن راجه رام نارائن صوبه دارے خداداد ومردن اکرام الدوله بتقدیر
خالق عباد ۵۹۳
ذکر رحلت اکرام الدوله خلف هیبت جنگ متبنائے شهامت جنگ ۵۹۴
ذکر کشته شدن حسین قلیخان وحیدر علے خان بظلم وسفاهت سراج الدوله نادان ۵۹۵
ذکر استداد امراض لاحقهٔ شهامت جنگ وانتقال او ازین غمخانهٔ تاریک وتنگ ۵۹۶
ذکر بعض خصائل حمیده واوصاف پسندیدهٔ آن مرحوم ۵۹۷
ذکر مجمل احوال صولت جنگ وحسن معاشرت او با خلق خدا وانتظام اوقاتش تا پایان عمر سبک خرام کم بقا ۵۹۹
ذکر رحلت نمودن نصیر الملک مهام الدوله سعید احمد خان بهادر صولت جنگ مرحوم از دارهستی موهوم ۶۰۴

ذکر انتقال مهابت جنگ از جهان گذران و بعضے از اخلاق و انتظام اوقات آن فخر دودمان و تمکن سراج الدوله
بر مسند ایالت و شروع ظهور حوادث و فتن از نادانی آن ابله سراسر سفاهت و سرایت نمودن فساد در جمیع
بلاد و ویران شدن مملکت معمور از بی شعوری امرای مغرور ۶۰۸
ذکر افاضل کرام و مشائخ عظام که در عهد مهابت جنگ در قلمرو او بوده اند یا بحسب قسمت ورود بسوخے ازان
گرده والا شکوه درین دیار گردیده و مردم بلاقات آن بزرگواران رسیده اند ۶۱۱
ذکر مشائخ سلاسل مشهوره در اطراف صوبه ها ۶۱۴
ذکر علماے ظاهر ..... ایضاً
ذکر بزرگاے که بفرمان قهرمان تقدیر بنا بر آشفتگے اوضاع ایران وارد هندوستان گشته بتقریبے چند
ورود بعضے ازانها در عظیم آباد و بنگاله روبداد ..... ایضاً
ذکر اول سید الاجل علامه الورے البحر الملی کاشف السرائر و الرموز الازلے سید محمد علے.. الله تعالے
ظلال افضاله علینا و علی جمیع المومنین بلطفه الجلی ۶۱۶
ذکر دوم سرخیل اتقیاے مومنین و زبدهٔ اصحاب یقین حاجے بدیع الدین اطال الله علی رؤس المسلمین
ظلاله و سقانا من رحیق التحقیق زلاله ۶۲۰
ذکر جلوس سراج الدوله بر مسند ایالت بنگاله و بهار و اوڑیسه و سوانح که در ایام دولتش روے نمود ..... ایضاً
ذکر لشکر کشیدن سراج الدوله بکلکته و مغلوب شدن مستر دریک صاحب کلان انجا و غارت شدن معموره مذکوره
و بدر رفتن مستر دریک با معدودے از انگلیشه و گذاشتن سراج الدوله مانک چند دیوان راجه برد وان را
بحفاظت و حکومت کلکته ۶۲۱
ذکر چند روزه امارت شوکت جنگ در پورنیه و بدست خود بلا بر سر آوردن و خود را و عالمے را در بلا انگندن
او طفیل حماقتهاے ذاتی و اغراے شوم طبعان خوش آمدگو ۶۲۳
ذکر ظاهر شدن بیدے سپاه از سفاهت شوکت جنگ و برگشتن او به پورنیه نادم و دلتنگ ۶۲۶
ذکر فرستادن سراج الدوله راے راس بهارے پسر صغیر راجه جانکے رام را لفوجدارے گوندواره و بیرنگرو
شعله کشیدن آتش شور و شر و خاموش شدن چراغ دولت شوکت جنگ سبک سر ۶۲۷
ذکر رسیدن افواج سراج الدوله در مینارے و افواج شوکت جنگ در نواب گنج و مورچال بستن عمله
شوکت جنگ و جنگیدن فتیسین و ظفر یافتن افواج سراج الدوله و کشته شدن شوکت جنگ در میدان جنگ
و حرکات عجیبه که دران مصاف از شوکت جنگ بظهور رسید ۶۲۸
ذکر رسیدن جماعهٔ انگلیشیه برے تدارک و استرداد کلکته که از دست آن جماعهٔ بدر رفته بود و گرفتن مانک چند
دیوان و تسلط اصحاب انگلیشه بر کلکته و رفتن سراج الدوله بر سر آنها و گریختن بخوف شبخونیکه انگلیشیه بر لشکر
او ردند و زخمے شدن دوست محمد خان و مصالحه نمودن با سرداران انگلیشیه از راه خوف دیم در نهاد
عجوز زبونے ۶۳۲

ذکر برآمدن سراج الدوله از مرشدآباد باراده جنگ با جماعه انگلیشیه و مغلوب شدن بخوف شبخون که بر لشکر او زدند
از بخت برگشتگی و واژدونی و مصالحه نمودن با کمال عجز و زبونی ۶۳۴
ذکر برانگیختن ارکان نفاق پیشه اصحاب انگلیشیه را بمحاربه سراج الدوله و گذاشتن بناے عهد و پیمان با جماعه
مذکوره و لشکر کشیدن سرداران انگلیش بر سراج الدوله و برآمدن راجه دولبهه رام باستحکام سورچال در پلاسے
و درساختن با آنها و آمدن سراج الدوله تا به پلاسے باراده جنگ و هزیمت یافتن از افواج انگلیشیه فرنگ
و مقرر شدن نظامت بنگاله بمیر محمد جعفر خان و انتقال دولت از خانواده مهابت جنگ بدیگران ۶۳۶
ذکر داخل شدن میر محمد جعفر خان در منصور گنج و جلوس نمودن بر مسند ایالت هر سه صوبه بے تصدیع و رنج و گرفتار
شدن سراج الدوله در دست نوکران و خرامیدن او بعد تزکیه انتقام ازین جهان لعالم جاودان ۶۴۰
ذکر برآمدن میر جعفر خان باراده گوشمال حاضر علے خان و انتظام و تسخیر عظیم آباد و تالیف راجه رام نارایں و دیگران ۶۴۳
ذکر رفتن خادم حسن خان به پورنیه و ظفر یافتن بر حاضر علے خان و مجملے از سوانح آنجا ۶۴۵
ذکر نهضت نمودن میر محمد جعفر خان از راج محل بطرف عظیم آباد و ساختن راجه رام نارایں باکرنل کلیف و محفوظ
ماندن از شر و ... و برگشتن میر جعفر خان مشعوف و مسرور ۶۴۶
ذکر مجملے از سوابق احوال راؤ شتاب رائے و عروج او بمعارج این عاریت سرائے ۶۵۰
ذکر رجوع به بقیه قصه عود میر جعفر خان و لواحق آن ..... ایضاً
ذکر معاودت نمودن میر جعفر خان بمرشدآباد و از دیاد اقتدار بسیرن پسرش و سوانحیکه درین عرصه در مرشدآباد
و عظیم آباد روے داد ۶۵۱
ذکر اجتماع نمودن اکثر مردم برارادهٔ قتل میر جعفر خان و برملا شدن راز ایشان و بدر کردن خواجه عبدالهادیخان
را و کشتن در اثناے راه و کشتن میر محمد کاظم خان را بعد چند ماه ۶۵۲
ذکر مجمل احوال رام نارایں و عظیم آباد و نبا بر انتظام اخبار ۶۵۳
ذکر رجوع بذکر احوال مرشدآباد و نبا بر انتظام اخبار و اظهار احوال و افعال حکام آن بلاد ۶۵۴
ذکر آمدن شاهزاده عالے گهر مع محمد قلی خان به تسخیر عظیم آباد و بنگاله و برگشتن بے نیل مقصود و مختصر سوانحات
و ناداني و بحال و برقرار ماندن حکام این دیار بتائیدات آسمانے ۶۵۶
ذکر آمدن شاهزاده مع محمد قلی خان در حدود صوبه عظیم آباد و سوانحیکه درین ضمن روے داد ۶۵۹
ذکر آشکار شدن خدعے که رام نارایں با محمد قلی خان سے نمود و محاصره نمودن افواج مغرب بے حصار
عظیم آباد را به بدسلیقگے و برگشتن سلطان زیر خائب و خاسر از سوء تدبیر ۶۶۵
ذکر تتمهٔ احوال محمد قلی خان و شاهزاده عالے گهر که در غیبت نبده رویداد و برگشتن هر دو از عظیم آباد ۶۶۹
ذکر ورود موشیر لاس فرانسیس در لشکر و برگشتن او همراه شاهزاده با کمال تاسف و تحسر ۶۷۰
ذکر بدر رفتن شاهزاده و موشیر لاس بطرف چتیر پور بوندیل کهنڈ و آشفتگے اوضاع محمد قلی خان و غارت شدن
لشکر او از دست زاجه بینے بهادر و راجه بلوند سنگه ۶۷۱

ذکر رسیدن میرن لعظیم آباد و برآمدن راجه رام نارائن باتفاق او و کرنل کلیف بهادر تا بست جنگ بداعیهٔ
چشم نمائی پهلوان سنگه ۶۷۳
ذکر برگشتن میرن بمرشد آباد مع کرنل کلیف بمسرت و شادمانی و دفاکردن بادلیر خان و اصالت خان از راجپین
وناواقفی ۶۷۴
ذکر آمدن شاهزاده در حدود عظیم آباد و جلوس نمودن او بر تخت سلطنت و جنگیدن با رام نارائن و ظفر یافتن
شاهزاده باقتدار کامله خالق بلاد و عباد ۶۷۶
ذکر جنگیدن پادشاه با رام نارائن و ظفر یافتن بتائید قادر ذوالمنن ۶۷۷
ذکر جنگیدن میرن با کامگار خان و گریختن در حملهٔ اول و برگشتن بعد ازان و ظفر یافتن بقدرت کاملهٔ خالق زمین
و آسمان ۶۷۹
ذکر رفتن پادشاه مع کامگار خان بطرف مرشد آباد از راه کوهستان و سر برآوردن از بیربهوم و بردوان و برآمدن
جعفر خان از مرشد آباد بمدافعهٔ ایشان مضطرب و حیران و دویدن میرن در پی ایشان افتان و خیزان ۶۸۰
ذکر برگشتن پادشاه و کامگار خان بطرف عظیم آباد و آمدن موشیر لاس بمدد شاه عالم و تشویشی که بمردم شهر عظیم آباد
راه لاحق شده بود ۶۸۱
ذکر محاصره نمودن پادشاه و کامگار خان قلعهٔ عظیم آباد و شکستن زین العابدین خان حصار را و میسر نگشتن فتح
بسبب نامردی دیگر رفقای پادشاه و آمدن کپتان نکس از پی ایشان با عانت رام نارائن و دیگر عظیم آبادیان ۶۸۲
ذکر رسیدن خادم حسن خان قریب بجائی پور و مضطرب شدن رام نارائن مع کل اعیان و ارکان و جنگیدن
کپتان نکس با خان مذکور و ظفر یافتن بر جنان فوج گران ۶۸۵
ذکر جنگیدن کپتان نکس و راوشتاب رائے با خادم حسن خان و ظفر یافتن بر جنان فوجے سنگین و گران ..... ایضاً
ذکر آمدن میرن باگرو فر تمام و رفتن بر سر خادم حسن خان و برق افتادن بر میرن از آسمان بنابر مکافات اعمال
آن نکوهیده خصال و ذکر بعضے از کردار و رفتار یافتن خادم حسن خان از چنگال آن زشت خو و تتمهٔ احوال شاه عالم
پادشاه و قرار یافتن پادشاهے بر او بشتهٔ اقتدار ۶۸۷
ذکر غرق شدن دختران بیچاره مهابت جنگ بفرمان میرن ستمکار و مشاهده نمودن خلق انتقام الهی را ظاهر و آشکار ۶۸۹
ذکر رجوع بذکر بقیهٔ احوال لشکر میرن و سوانح دیگر سوانح و فتن ۶۹۰
ذکر رفتن مستر امیٹ بکلکته و بعد او رفتن کرنل سیف جنگ و شروع نفاق در سرداران انگلیشیه که باعث خرابی
عالمے گردید ..... ایضاً
ذکر احوال عظیم آباد و جنگیدن میجر کرنک باتفاق راجه رام نارائن و راجه راج بلبهه با پادشاه و موشیر لاس
و شکست خوردن پادشاه و بگیر آمدن موشیر لاس و سوانح دیگر که دران نواح روی داد و تسلط یافتن میر محمد قاسم خان
بر ایالت هر سه صوبه در مرشد آباد و تبائید خالق عباد و بلاد ۶۹۱
ذکر جلوس میر محمد قاسم خان در مرشد آباد بر مسند ایالت بنگاله وغیره صوبجات بتقدیر خالق ارض و سموات ۶۹۳

ذکر عروج و زوال اقبال میر محمد قاسم خان بمعارج جاه و جلال و رجوع نمودن کوکب بخت میر جعفر خان بافول و زوال ... ۶۹۵

ذکر اندوختن میر محمد قاسم خان زر بسیار بطور مصادره از مردم مرشد آباد و بهم رسانیدن اسباب تجمل و استعداد و کفایت اندیشی بدرجه که نمودن و جمیع کارخانجات را انتظام داده از تشویشات آسودن ... ۶۹۷

ذکر برآمدن میر محمد قاسم خان بطرف بیربهوم و جنگیدن کپتان برووان با زمینداران آن مرز و بوم ... ۶۹۸

ذکر برآمدن میجر کرنک بارادهٔ جنگ پادشاه و موشیر لاس و تنگ شدن سردار مذکور از استماع مشوره های مختلفه رام نارائن وراج بلبهه و فرستادن فقیر را به پیش میر محمد قاسم خان و ماجرائیکه بعد ورود فقیر بحضور میر قاسم خان در عظیم آباد روی داد و تهضت نمودن میر قاسم خان از راه کوهستان باستعجال و رسیدن بعظیم آباد ... ۶۹۹

ذکر رفتن میجر کرنک بجنگ پادشاه و آوردن موشیر لاس را همراه و مصالحه شدن با پادشاه و رسیدن میر قاسم خان بعظیم آباد بضرورت مع سپاه ... ۷۰۱

ذکر رفتن پادشاه از عظیم آباد بارادهٔ اوده و لکهنؤ و آمدن شجاع الدوله باستقبال پادشاه تا سرحد صوبهٔ خود برلب دریاچهٔ رم نامه ... ۷۰۵

ذکر مقید نمودن میر قاسم خان رام نارائن و غیره مخالفان خود را باطمینان خاطر و تسلط یافتن بر صوبهٔ عظیم آباد و اندوختن زرهای وافر ... ۷۰۷

ذکر رفتن میر قاسم خان بسهسرام و بهوجپور و گرفتن زمینداران آنجا بطرف زمین نمازی پور و طاهر نمودن خان مرقوم آثار سفاکی خود و سرکشیدن باو نخوت و غرور ... ۷۰۹

ذکر معاودت نمودن میر قاسم خان از بهوجپور سهسرام و مقید نمودن راج بلبهه را و متعین نمودن راجه نوبت را بصوبه داری عظیم آباد و اقامت نمودن در قلعهٔ مونگیر ... ۷۱۱

ذکر رو دادن سانحهٔ عبرت افزا بر عبد الغنی خان و مهدی علی خان و هیئتامن داس و شیخ عبد الله بیگ ناگاه و دوبالا شدن بطش و سطوت میر محمد قاسم خان عالیجاه ... ۷۱۳

ذکر آمدن شمس الدوله مستر هنری و نسترت از کلکته بمونگیر و عظیم آباد و شروع شدن بنای هنگامهٔ فساد میان انگلیشیان و نواب عالی جاه میر قاسم خان ... ۷۱۵

ذکر رفتن عالی جاه بطرف پتنا و برگشتن از آنجا بسبیل مدعا ... ۷۱۷

ذکر مقید شدن بعضے گماشتهای انگلیش بفرمان عالی جاه و رسیدن خط شمس الدوله گورنر متضمن عدم تعرض و مواخذهٔ محصول از اموال انگلیش و امتناع نمودن عالی جاه از قبول امر مذکور و معاف نمودن اخذ محصول از جمیع تجارت پیشگان در ممالک محروسه خود و آن مستر امیٹ با معدودے انگلیشیان بطور سفارت از طرف کونسل کلکته و رسیدن منازعت با انگلیشیان و عالی جاه و روی دادن حوادث و فتن عظیمه ... ۷۱۹

ذکر آمدن شیشه منده گشتن عالی جاه از جگت سیٹھ و مهاراجه سروپ چند و طلبیدن آنها را از مرشد آباد و تا مونگیر و رقید و بند ... ۷۲۰

ذکر آمدن مستر امیٹ بمونگیر و نبا بر سفارت کونسل پیش عالی جاه و کشته شدن آن بے چاره هنگام معاودت

در مرشد آباد بے گناہ ۷۲۱

ذکر معاودت فقیر مع میر عبد اللہ و گفتگوئے کہ با گرگین خان فقیر را روے داد در حضور عالے جاہ ۷۲۲

ذکر برگشتن مسٹر امیٹ وغیرہ انگلیشیان بطرف کلکتہ از راہ دریا و جنگیدن مسٹر السن رعظیم آباد با میر مہدے خان و غالب آمدن اول بار و گرفتن قلعۂ عظیم آباد و گریختن میر مہدے خان و رسیدن فوج دیگر از مونگیر آخر ہمان روز و برگشتہ آمدن میر مہدے خان ہمراہ فوج مذکور و غالب آمدن بر مسٹر السن وغیرہ بہ تقدیر ایزد قدیر و کشتہ شدن مسٹر امیٹ در مرشد آباد و التہاب یافتن نائرۂ عناد و فساد ۷۲۵

ذکر تصمیم نمودن کونسل کلکتہ خنگ میر قاسم خان و بر آوردن میر جعفر خان بریاست بنگالہ و عظیم آباد و تہیج مواد اعاظم فساد و مقدر رسیدن مسٹر السن وغیرہ انگلیشیان بمونگیر نزد عالی جاہ و جنگیدن محمد تقی خان بہادر در نواح کٹوہ با افواج انگلیشے و کشتہ شدن بکمال شجاعت در عین رزمگاہ ۷۲۸

ذکر سر تاب بے شیخ ہبتہ اللہ و عالم خان و جعفر خان وغیرہ از فرمان محمد تقی خان و پیش قدمے و خود سرے نمودن در خنگ جماعۂ انگلیشیان و نفاق ورزیدن سید محمد خان نائب مرشد آباد با محمد تقی خان ۷۲۹

ذکر جنگیدن محمد تقی خان بہادر تبریزے کوزہ کلانے و کشتہ شدن در میدان مرد آزما بگردش آسمانی ... ۷۳۰

ذکر رسیدن خبر کشتہ شدن محمد تقی خان بہادر بعالے جاہ و فرستادن افواج دیگر بجنگ و ظہور آثار ادبار میر قاسم خان ۷۳۱

ذکر جنگیدن افواج عالے جاہ در میدان سوتے با انگلیشیان و مغلوب گشتن باقتضاے گردش آسمان ... ۷۳۲

ذکر قتل عجیب متضمن حفظ قادر رقیب ۷۳۳

ذکر رسیدن خبر شکست سوتے بعالے جاہ و فرستادن او متعلقان را و اموال خود را بقلعۂ رہتاس و برآمدن او بدافعۂ انگلیشیہ در کمال بیم و یاس ..... ایضاً

ذکر برآمدن میر قاسم خان با عانت افواج متبعۂ او و ہوا دشتن بسیاے از مقیدان بیچارہ و رسیدن تا نالہ چینپانگر ناکام و آوارہ ۷۳۴

ذکر بدر رفتن میر روح الدین حسین خان بہادر سپہدار جنگ از لشکر عالے جاہ بے اذن و اطلاع بطرف پورنیہ و مسخر نمودن ضلعۂ مذکورہ تا بائیدا آنکہ ۷۳۵

ذکر جنگ او و ہوا و ظفر یافتن جماعۂ انگلیشیان بر افواج میر قاسم خان ۷۳۶

ذکر گرفتار آمدن گرگین خان بچنگال گرگ اجل و کشتہ شدن او بتقدیر خداے عز و جل و کشتن میر قاسم خان جملت سیئہ و برادرش را از راہ عناد و مقتول شدن انگلیشیان مقید در عظیم آباد ۷۳۸

ذکر جنگیدن افواج انگلیشے با قلعۂ عظیم آباد و ظفر یافتن بر عالے جاہ و بدر رفتن او ازین ممالک در حمایت وزیر و بادشاہ ۷۴۲

ذکر عبور نمودن عالے جاہ از دریاے گنگ و مقامات دران سکان و فرستادن میر سلیمان خانسامان

رانزد شجاع الدوله ست پیمان ۷۴۳

ذکر شهرت خیانت نمودن میر سلیمان با عاملے جاه و دزدیدن بعض کیسه هاے جواهر در راه و برخے از سوانح دیگر ۷۴۴

ذکر رسیدن عاملے جاه متصل بلشکر شجاع الدوله و ملاقات اینها با هم دیگر و آمدن وزیر و پادشاه بر سر جاعه انگلیشیه بدلالت و اعانت عاملے جاه بر کمال کروفر ۷۴۵

ذکر حدوث فتنهٔ منازعت در فوج انگلیشیے و برخاسته آمدن بعض افواج ازان لشکر در آرام نگرو ملازم شدن آنها در سرکار شجاع الدوله بهادر ۷۴۶

ذکر خنگیدن شجاع الدوله با انگلیشیان و دریافتن احوال خنگ ایشان و اهمال نمودن در خنگ چند روز بعد ازان برگشتن بطرف بکسر و چاره نے نمودن در انجا بودن بے خبر و بے عهدے نمودن با عاملے جاه بے بال و پر ۷۴۹

ذکر محصور شدن وزیر از لشکر انگلیشیے عین میدان بے خبر و ناگهان و نجات یافتن از انجا بتائید خداوند ذوالجلال ۷۵۰

ذکر بد عهدے نمودن شجاع الدوله با عاملے جاه و مقید نمودن او را بے گناه و ضبط نمودن مال و اموال مع دیگر سوانح و احوال ۷۵۲

ذکر ساختن میر سلیمان خانسامان عاملے جاه وزیر و برافتادن بنیاد دولت او باقتضاے تقدیر ۷۵۳

ذکر ترک لباس نمودن عاملے جاه و باز پوشیدن اشعار وزیر بلا اجبار و اکراه ..... ایضاً

ذکر محصور نمودن سمرو سے نمک حرام بتحریک وزیر عاملے جاه را برائے تنخواه ۷۵۴

ذکر مقید شدن عاملے جاه در دست وزیر باقتضاے قسمت و تقدیر ۷۵۵

ذکر محروس بودن علی ابراهیم خان حسب الامر و نجات یافتن ازان حراست بحسن تقریر ..... ایضاً

ذکر رفتن میر سلیمان برائے بدست آوردن قلعهٔ اس و برگشتن ازان قلعه با نهایت ندامت و یاس ۷۵۷

ذکر رفتن بنده بعظیم آباد و نزد ڈاکٹر و شنیدن خبر شکست یافتن وزیر در بکسر ۷۵۸

ذکر رفتن میر جعفر خان قبل ازین جنگ بکلکته و مرشد آباد و درگذشتن او ازین جهان و دیگر سوانحیکه درین آونهته روے داد ۷۵۹

ذکر معزول شدن میجر کرنک از سالارے فوج انگلیشیه و میجر منرو کهنوکر پادشاه انگلیشیان بود و اتفاقاً بطرف کلکته از جهاز رسیده لسالارے فوج بنگاله گرفت و خنگ وزیر بانجام رسانید و سانحه که که کپتان یکموئے مبتلا گردید ۷۶۰

ذکر عبور میجر منرو مع فوج از دریاے سوهن بر معبر کوله و رسیدن بمقابل لشکر وزیر و خنگ این هر دو با هم دیگر و ظفر یافتن بر وزیر بحسب تقدیر ۷۶۱

ذکر سیر دن رفتن شجاع قلی خان معروف بمیان عیسے از لشکر موشیر مدک دسمرو و برسهمے انتظام و شکست افتادن بر فوج وزیر با وجود ظهور غلبه بحسب تقدیر ۷۶۳

ذکر ملاقات پادشاه با جماعهٔ انگلیشیه و عبور دریاے گنگا باتفاقها و ملاقات نمودن بمینے بهادر هم با انگلیشیان

بنا بر مصلاح وقت بر زمان ۷۶۵

ذکر خاتمهٔ احوال سراج الدوله و زیر بے تدبیر و نیرنگ ہاے تقدیر ..... ایضاً

ذکر آمدن راجه میر مدن بهادر نوبت دوم نزد انگلیشیان و نبرد و غا با ایشان ۷۶۶

ذکر فرستادن اصحاب انگلیشیه فوجے را به تسخیر قلعهٔ چنارگڑه و محفوظ ماندن قلعهٔ مذکوره از صدمات تسخیر ۷۶۷

ذکر گفتار در جنگ نامے شجاع الدوله باتفاق راو لهارپر مرهته با جماعهٔ انگلیشیه و مغلوب گشتن او ۷۶۸

ذکر پذیرفتن شجاع الدوله نصیحت احمد خان بنگش و ملاقات نمودن با سروران انگلیشیه و انجامیدن بمصالحه مبتدا ۷۶۹

ذکر گفتار و قرارداد و شروط مصالحه میان شجاع الدوله و انگلیشیه و مرخص شدن او بر صوبه خود و بعد استحکام عهود و پیمان و مرقوم شدن آن ۷۷۰

ذکر بیگمانے که با در شجاع الدوله مع کل اقربا بطمع زر ها نمود و بیوفاے و اخلاص این جمله مردم رنگش در ربود ... ایضاً

ذکر جلوس نمودن نجم الدوله بر مسند ایالت بنگاله به تجویز ارباب کونسل کلکته و رفتن شمس الدوله بهنرسے و نشرت بولایت خود و ورود لارڈ کلیف ثانیاً جنگ از ولایت انگلنڈ و دار الملک مندن بانتظام این ممالک و رفع شورش و فساد و سوانحیکه بسبب میر قاسم خان درین ضمن روے داد ۷۷۱

ذکر عروج محمد رضا خان با اعلے مدارج دنیا دارے بمحض مساعدت بخت و تدبیر بارے غرا اسمه ۷۷۲

ذکر هلاک کردن مسٹر بلبرس خود را از جهالت و نادانے بمطعون گشتن از اهالے و ادانے ۷۷۳

ذکر رفتن لارڈ کلیف باگره آباد برا ے ملاقات شاه عالم پادشاه و دوز ممالک شجاع الدوله آصفجاه و گرفتن فرامین اسناد دیوانے خالصه شریفه هر سه صوبهٔ بنگاله و اوڑیسه عظیم آباد بنام کمپنی انگلیش و تجدید عهود و داد و اتحاد و بدر رفتن تحصیل زر ہاے هر صوبه از دست هندیان و اختصاص یافتن انگلیشیه بحکومت صوبجات مذکور و شروع انقلاب اکثر اوضاع و دستور ..... ایضاً

ذکر انتقال نجم الدوله بغتةً و جلوس سیف الدوله برادرش بر مسند نامت ۷۷۵

ذکر عروج نمودن راو شتاب رائے بمرتبهٔ نظامت عظیم آباد ..... ایضاً

ذکر رحلت والد مرحوم از جهان بے بقا بجوار رحمت خداوند ۷۷۶

ذکر رفتن مهاراجه شتاب رائے بعظیم آباد و دولتنگ گردیدن هیرج نارائن ازراه حماقت و عناد ۷۷۷

ذکر ورود لارڈ کلیف و شجاع الدوله و منیر الدوله و راجه بلونت سنگه در موضع چهپرا قرار یافته بود و معاودت شدن راجه دهیرج نارائن و اقتدار یافتن مهاراجه شتاب رائے ۷۷۸

ذکر برگشتن لارڈ کلیف بکلکته و مرشد آباد و فرستادن نجد خان مظفر جنگ را برائے انصرام مهام و معاملات عظیم آباد ۷۷۹

ذکر رفتن لارڈ کلیف و جرنل کرنک بولایت انگلنڈ و تصرفات و تقصیرات شمس الدوله بهنرسے و نشرت بولایت همراه خود بردن و معین شدن مسٹر ورلسٹ بنرسے کلکته ..... ایضاً

ذکر عروج مظفر جنگ و راو شتاب رائے با علے اقبال و در گذشتن سیف الدوله از بین عاریت سرا ۷۸۰

ذکر متعین شدن ضلعداران از فرقهٔ انگلیشیه در مفصل بنگاله و عظیم آباد و منقسم شدن هر سه صوبه به شش ضلعه و قرار
یافتن کونسلیه ها در هر ضلعه از اضلاع سته مذکوره و معزول شدن میر روح الدین حسین خان بهادر سپهدار جنگ
از پورنیه بنا دانی خود و نکاوش نهانی محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ ۷۸۲
ذکر متعهد شدن جارج دنسترت هوشیار جنگ برآوردن خیانت عمال منهدر او احداث یافتن اضلاع سته
در تمام قلمرو بنگاله و عظیم آباد و اوڑیسه ۷۸۳
ذکر ورود هوشیار جنگ و مسٹر پالک در عظیم آباد و احوالیکه این هر دو را با مهاراجه شتاب رای رویداد ۷۸۴
ذکر ورود عماد الدوله مسٹر هیشٹنگ بهادر جلادت خنگ گورنر کلکته در بلدهٔ مذکوره با کمال اقتدار و اعتماد و هیبت
ورود او در ان جا و انقلاب عظیمی که بعد ازان اتفاق افتاد ..... ایضاً
ذکر رفتن مظفر جنگ در پهره از مرشد آباد بطرف کلکته لا علاج و مجبور و رفتن راجه شتاب رای بعد ازان بچند روز
همانجا بهمان دستور ۷۸۶
ذکر رفتن مظفر جنگ بکلکته در پهره بکمال ناکامے و ناچارے و رفتن مهاراجه شتاب رای برادر او معزول شدن
هر دو از تمشیت امور خالصهٔ شریفه و آوردن انگلیشیان بدست خود سررشتهٔ ملک داری ۷۸۷
ذکر آمدن عماد الدوله مسٹر هیشٹنگ بمرشد آباد و بنگاله و برگشتن از انجا بکلکته و خلاصے یافتن مظفر جنگ و مهاراجه
شتاب رای از ان گرفتارے و فی الجمله اقتدار یافتن مهاراج مذکور در امور ملک داری و وفات یافتن
او بدون برخوردن از سرورے و سرداری و قناعت نمودن مظفر جنگ بدون مرتبه خود بعجز و ناچاری ۷۸۸
ذکر رهائے یافتن مهاراجه شتاب رای از ابتلای گرفتاریهاے جان فرساے ۷۸۹
ذکر انتقال راجه شتاب رای از دنیا بمرض اطلاق و شتافتن بمعرض مخاطبات خالق انفس و آفاق ۷۹۰
ذکر رفتن گورنر عماد الدوله مسٹر هیشٹنگ بملاقات شجاع الدوله در بنارس و انتظام معاملات عظیم آباد و معاودت
نمودن بکلکته بے مکث و درنگ ..... ایضاً
ذکر بعضے از حالات راجه شتاب رای و گذاشتن نیکنامیها در ین عاریت سرای ۷۹۱
ذکر رهائی یافتن محمد رضا خان مظفر جنگ از گرفتارے و بسر بردن زمانے مدید در کلکته با امید وارے و آخر
رضا دادن بدون مرتبه خود بعاجزے و ناچارے ۷۹۶
ذکر ورود جنرل کلاورن و کرنل منسن و مسٹر فرانسیس روساے کمیٹ و برسر همے و شقاق فیمابین گورنر و اعضاے
ثلثه مذکوره و اتفاق بارول با گورنر ۷۹۷
ذکر معارضه نمودن کمار با گورنر هیشٹنگ بهادر و سزا یافتن او باقتضاے قضا و قدر ۷۹۸
ذکر ساختن مظفر جنگ با جنرل کلاورن و مامور شدن او بفوجداری و عدالت فوجداری مرشد آباد و نیابت
نظامت که تعلق بمبارک الدوله دارد ۷۹۹
ذکر منازعتے که فیمابین گورنر عماد الدوله مسٹر هیشٹنگ بهادر جلادت جنگ و جنرل کلاورن اشتداد یافته درمیان
آوردن جنرل مذکور بعالم آخرت شتافت بر سبیل اجمال بقدر اطلاع احوال ۸۰۲

ذکر شروع منازعات و مشاجرات جماعهٔ انگلیشیه با سرداران دکهن و مهیا شدن اسباب انواع حوادث و فتن ۸۰۳
ذکر رحلت بنی بیگم دختر ارابعه بیگم و صدر الحق خان و بعضے از ماجراے مرشد آباد و لواحق آن ۸۰۶
ذکر تعویقے که در تجویز خدمات نیابت مبارک الدوله و دیوانے او و فوجدارے و عدالتش روی داده آخر
بمظفر جنگ مرجوع گشت ۸۰۷
ذکر رسیدن حکم ولایت انگلنڈ متضمن اعطاے کار فوجدارے بمظفر جنگ و سعے نمودن مستر ڈوگرل
و مستر فرانسیس برای او درین کار و پذیرائے یافتن در کونسل و قبول نمودن مظفر جنگ بدون اهمال
و درنگ ۸۰۸
ذکر موقوف شدن کونسل از ضلعهٔ عظیم آباد و در آمدن ضلعهٔ مذکوره به تعهد مهاراجه کلیان سنگه و راجه
دیاے رام بحسن تقریر و سعی و تدبیر راجه دیاے رام و تائید خالق بلاد و عباد ۸۰۹
ذکر ماجراے محاربائے که افواج انگلیشے را با افواج سرداران دکهن روے داد و بقدر استماع ثبت افتاد ۸۱۱
ذکر درخواستن رانائے گوهد اعانت انگلیشیان و پذیرفتن این جماعهٔ و غنیمت شمردن از تائیدات آسمان ۸۱۲
ذکر آمدن فقیر بکلکته و بنگاله و آگاهے یافتن بر بعضے از اخبار دکهن ۸۱۳
ذکر مجملے از احوال حیدر نایک و ورود او بمندراج و غلبه نمودن بر محمد علے خان صوبه دار ارکاٹ که او هم مثل
آصف الدوله و مبارک الدوله دست نشان انگلیشیان است و مسخر نمودن او تمام ملک ارکاٹ را غیر از
قلعهٔ مندراج ..... ایضاً
ذکر لشکر کشیدن حیدر نایک بر صوبهٔ ارکاٹ و محاربات او با افواج انگلیشے ۸۱۵
ذکر جنگیدن جنرل مسرو با فوج حیدر نایک کرهٔ ثالث و ثانے و شکست خوردن درین جنگها هم مثل جنگ اول
بتقدیرات آسمانے ۸۱۶
ذکر ورود جنرل کوٹ بمندراج و جنگیدن با افواج حیدر نایک جنگ جو و مغلوب گشتن او هم مثل جنرل مسرو و در رفتن
مستر فرانسیس بولایت خود در عین این محاربات و جنگ نبا بر عدم موافقت با گورنر جنرل عماد الدوله
بهادر مستر هشٹنگ ۸۱۸
ذکر اسباب تعویق روانه شدن کرنل پیارس که قلعه دار کلکته و سردار عمدهٔ افواج انگلیشے است
بطرف مندراج با مجمل احوال مرهٹه هاے کنک و اندکے از احوال افواج انگلیشے که بطرف قلعهٔ گوهد باعانت
رانائے قلعهٔ مذکور رفته بے شائبهٔ ریب و شک ۸۱۹
ذکر بعضے از احوال و خصائص مبارک الدوله و مظفر جنگ و منی بیگم و بیو بیگم ۸۲۱
ذکر بعضے از مصطلحات و رسوم و عادات اصحاب انگلیشیه و ضوابط و قواعدے که در معاملات ملکی اختیار نموده
از اوضاع حکام سابق اینجا تجاوز فرموده اند و وجوه و اسباب اختلالیکه در احوال خلق این دیار راه یافته اکثری
بهلاکت و هلاکت گرفتار گشته اند ۸۲۳
ذکر اسباب اختلالیکه موجب بے نظامے این ممالک و ویرانی بلاد و خرابے عباد گردیده و انقلاب کلی را

وضوابط وقواعدے کہ پیشتر جہانبان دبر آنچہ بودہ والحال بچہ حد رسیدہ بر سبیل اجمال ۸۲۵
ذکر صدر الصدور و دیگر صدر ہاے ہر صوبہ و سہ کارات ۸۲۸
ذکر وقائع و سوانح نگار و ہر کارہ ۸۱۷
ذکر صورت رقعہ عالمگیر ..... ایضاً
ذکر ایضاً صورت رقعہ ۸۳۱
ذکر دوم اختلاف تمام در السنہ و اکثر اوضاع در سوم ۸۳۶
ذکر سوم اختلاف در تعیین ارباب حل وعقد معاملات ۸۳۷
ذکر چہارم کونسل است ۸۳۸
ذکر پنجم اختلاف و مغائرت اصحاب انگلیشیہ در وضع دربار با اوضاع این دیار ۸۳۹
ذکر ششم تمتع گشتن مردم از اکثر منافع و محاصل ۸۴۰
ذکر ہفتم اقتدار یافتن زمینداران و اعتماد نمودن بران جماعہ ۸۴۱
ذکر ہشتم چنانچہ اشعارے بآن رفت ..... ایضاً
ذکر نہم چنانچہ گزارش یافت ..... ایضاً
ذکر دہم در امور معدلت گستری و رعیت پروری ۸۴۲
ذکر یازدہم عفو و اغماض در جرائم و تقصیرات محقر ۸۴۳
ذکر دوازدہم اعتماد بر اظہار عملہ و فعلہ معین فرمودن ..... ایضاً

جلد سوم سیر المتاخرین

ذکر معاودت آصف جاہ نظام الملک کہ بازرگی و بہانہ شکار برآمدہ بود بشاہ جہان آباد و ملازمت پادشاہ نمودن و بنجوشنودے رخصت شدن و رفتن بسمت دکھن و بعض سوانح بار دیگر ۸۴۷
ذکر رحلت معتمن الدولہ محمد اسحق خان بہادر و رجوع شدن خدمت خالصۂ شریفۂ بعبد المجید خان کشمیرے و مجمل سوانح دیگر ..... ایضاً
ذکر سوانح سال پنجاہ و چہارم از مائہ دوازدہم ہجرے ۸۴۸
ذکر سوانح سال پنجاہ و پنجم از مائہ دوازدہم ہجرے بنوے کہ سال بیست و پنجم جلوس محمد شاہی است ..... ایضاً
ذکر سوانح سال پنجاہ و ششم از مائہ دوازدہم ہجرت مطابق سال بیست و ششم جلوس محمد شاہے ۸۴۹
ذکر رود عمدۃ الملک امیر خان بہادر و ابو المنصور خان بہادر صفدر جنگ در حضور و آمدن میرزا پھلورے پسر زکریا خان خواہر زادۂ وزیر از لاہور ..... ایضاً
ذکر وقائع سال پنجاہ و ہفتم از مائہ دوازدہم ہجرے بنوے صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم مطابق سنہ بیست و ہفتم جلوس ۸۵۲
ذکر سوانح سال پنجاہ و ہشتم از مائہ دوازدہم ہجرے بنوے کہ سال بیست و ہشتم جلوس است ۸۵۳
ذکر فوت بعض امرا در سال مذکور و بعض سوانح دیگر ۸۵۶

ذکر سوانح سال پنجاه و نهم از مائهٔ دوازدهم هجرے نبوی صلی الله علیه و آله وسلم که مطابق است باسال بیست و نهم جلوس محمد شاه ۸۵۷

ذکر شتافتن عمدة الملک مرحوم بجوار رحمت خداوند دنیا و عقبے بزخم حمدبر باشارهٔ پادشاه و خدع روزافزون ناظر ایضاً

ذکر سوانح سال شصتم از مائهٔ دوازدهم هجرے نبوی صلی الله علیه و آله وسلم که مطابق است باسال سی ام جلوس ۸۵۹

ذکر سوانح سال شصت و یکم از مائه دوازدهم هجرے نبوی صلی الله علیه و آله وسلم ۸۶۰

ذکر واقعهٔ احمد شاه ابدالے معروف بدرانے بتسخیر هندوستان و رود او تا سرهند و معاودت بکابل و قندهار بتقدیرات ایزد منان و مهیا شدن اسباب سلطنت بنهایت خالق زمین و آسمان ..... ایضاً

ذکر گرفتن علی محمد خان روهیله از سرهند و رسیدن ببریلے و نمک حرامی سپاه و الد مرحوم و رستگاری از ان بلاے ناگهان بوفاداری و جوانمردی قطب الدین محمد خان ۸۶۵

ذکر برهمے با پیر احمد روهیله و جنگیدن او با والد و ظهور یافتن شجاعت و جوانمردی های قطب الدین محمد خان و شکست خوردن پیر احمد ۸۶۶

ذکر معین شدن وزارت براے صفدر جنگ تا بیدآله بعد اذن و رحلت نظام الملک آصفجاه ۸۶۸

ذکر عمدة الملک امیر خان بهادر بن عمدة الملک امیر خان بهادر صوبه دار کابل ۸۶۹

ذکر وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین خان بهادر نصرت جنگ ۸۷۰

ذکر محمد شاه پادشاه بن جهان شاه بخسته اختر بن بهادر شاه بن اورنگ زیب عالمگیر ..... ایضاً

ذکر آصفجاه نظام الملک بن غازے الدین خان بهادر فیروز جنگ بن عابد خان ..... ایضاً

ذکر سرافرازے یافتن سادات خان بهادر ذوالفقار جنگ بمنصب امیر الامرائی و استحکام خدمت دیوانے خالصه بنجم الدوله محمد اسحق خان بهادر ۸۷۱

ذکر جنگیدن قطب الدین محمد خان بهادر با افاغنهٔ مراد آباد و گذاشتن نام مردے و مردانگے بر صفحهٔ روزگار از شجاعتے که از ان بهادر شیر دل دران عرصه کارزار روے داد ۸۷۳

ذکر جنگیدن صفدر جنگ وزیر قائم خان قائم جنگ بنگش را با اولاد علی محمد خان روهیله بحیله و تزویر ۸۷۴

ذکر وقائع سال شصت و دوم از مائهٔ دوازدهم هجرے ..... ایضاً

ذکر رود احمد ابدالے مرتبهٔ ثالث بلاهور و جنگیدن با معین الملک و انجامیدن بمصالحه بتقدیر خداوند علیم و قدیر ..... ایضاً

ذکر نهضت نمودن ابو المنصور خان صفدر جنگ بارادهٔ انتزاع ملک و دولت قائم خان از مادر و اتباع او و افاغنه آشوب آهنگ ۸۷۵

ذکر وقائع سال شصت و سوم از مائهٔ دوازدهم هجرے ..... ایضاً

ذکر مجمل احوال راجه نول راے ..... ایضاً

ذکر نهضت نمودن وزیر الممالک صفدر جنگ مع دیگر امرا و افواج بادشاهے و شکست یافتن از دست افاغنه بقدرت الٰهی و بعض سوانح که درین سفر از قضا و قدر روے داد ۸۷۶

ذکر تباراج رفتن قصبهٔ مارهره و مبتلا گشتن بنجا و اشراف آنجا بذل اسر ناموس و اطفال بحکم قضا و قدر ذوالجلال ۸۷۷
ذکر جنگ با وزیر با احمد بنگش و دیگر افغانان و شکست فاحش خوردن با وجود وفور فوج و سامان و مقتول شدن نجم الدوله
و نصیر الدین حیدر خان در میدان ..... ایضاً
ذکر احوالیکه در صوبهٔ اوده و آله آباد بمشیت خالق عباد و بلاد گذشت ۸۷۹
ذکر سوانحیکه در نواح مضافات اوده و لکهنؤ روے داد و عقده هائیکه از دست جرأت و ناخن شمشیر شیخ
معز الدین خان بهادر کشاد ..... ایضاً
ذکر آراستن وزیر ممالک از سر نو افواج و اسباب و ظفر یافتن بر احمد خان بنگش بتایید رب الارباب ۸۸۱
ذکر نهضت نمودن امیر الامرا بهادر ذوالفقار خنگ بطرف صوبهٔ اجمیر و سوانحیکه درین سفر بآن سفیه خود سر روداد ۸۸۲
ذکر بعضے از سوانح دکهن که درین سال تا اواخر سال شصت و چهارم از مائهٔ دوازدهم هجرت روے داد و مجمل احوال
ناصر جنگ خلف دوم آصفجاه و حروبیکه او را در ان نواح اتفاق افتاد ۸۸۶
ذکر مجمل احوال مظفر جنگ و جنگ او با ناصر جنگ و اول ظفر بر مظفر جنگ یافتن و آخر بخدع رفقاے نمک حرام خود
بعالم آخرت شتافتن ..... ایضاً
ذکر جلوس نمودن مظفر جنگ بر مسند ایالت دکهن و بعد دو ماه باستقام الهی در گذشتن قاتلان ناصر جنگ ازین جهان
پر آشوب رفتن ۸۸۷
ذکر جلوس نمودن سید محمد خان بهادر صلابت جنگ بر مسند ایالت ممالک دکهن بتقدیر خداوند ذوالمنن ..... ایضاً
ذکر بعض سوانح در حضور لیالهاے مذکور ۸۸۸
ذکر ورود صفدر جنگ در سنه خمس و ستین و مائه بعد الالف بحضور حسب الطلب پادشاه و ارکان سلطنت و سرانجام
یافتن خان فیروز جنگ بصوبه دارے دکهن و بدون پیشکش بمقتضاے قسمت ..... ایضاً
ذکر داخل شدن وزیر الممالک در شاه جهان آباد و جاوید خان را کشتن از راه عناد و شروع هنگامهٔ فساد ۸۹۰
ذکر وصول خان فیروز جنگ با ورنگ آباد و در گذشتن از جهان بموت فجاة بتقدیر خالق عباد ..... ایضاً
ذکر تفویض شدن منصب عظیم امیر الامرائی بخلف فیروز جنگ که اسم بخطاب مورو ثی مخاطب گشته عالمے
را تلف ساخت ..... ایضاً
ذکر شروع منازعات احمد شاه با وزیر الممالک صفدر جنگ و انجامیدن بمحاربات و انجام یافتن آبروی سلطنت
سلسلهٔ بابریه ۸۹۱
ذکر ذعانمودن احمد شاه با صفدر جنگ و برآوردن نائب او را که بدار و مکر تو پخانه ماموربود بهانه و هیجان یافتن
فسادها میان شاه و وزیر بمقتضاے تقدیر ..... ایضاً
ذکر آراستن صفدر جنگ مجهوے را شاهزاده مجعول و شروع محاربات و حدوث حوادث و آفات ..... ایضاً
ذکر برآمدن عماد الملک بمهم جات و رفیق ساختن مرهٔ را با خود و اختلافیکه درمیان او و پادشاه روے داد و تقابل
معین الملک ازین جهان بے بنیاد و سبکی سلطنت و خفت کشیدن ناموس بابریه بتقدیر خالق العباد ۸۹۳

ذکر ترک محاصره نمودن عماد الملک تلنجیات جات را و شتافتن بشاهجهان آباد برای حصول مطالب و حاجات
خود و مقید نمودن احمد شاه رامع مادر او و جلوس فرمودن عزیز الدین پسر معز الدین بر سریر سلطنت ۸۹۴
ذکر انتقال نمودن صفدر جنگ از این جهان ناپایدار و جلوس فرمودن شجاع الدوله پسر او بر مسند پدر بیرنگ ..... ایضاً
ذکر مجملے از احوال لاهور و انتقال معین الملک از دار غرور ۸۹۵
ذکر فتنه انگیزی عماد الملک در لاهور و برافراشتن رایات غرور و خفت کشیدن از دست سپاه رساله سین و انج
بحکم خداوند غیور و برگشته آمدن بدار الخلافه و باز برآمدن بداعیهٔ مذکور و کشیده طلبیدن زن معین الملک را بزور و شور ۸۹۶
ذکر برآمدن عماد الملک مرتبهٔ دیگر بعزم لاهور و آوردن دختر معین الملک و زنش را بتدبیر و زور ۸۹۷
ذکر ورود احمد شاه ابدالی از قندهار بشاه جهان آباد و نواح اکبر آباد و تاراج بے نهایت در دار الخلافه و قتل عام
متعاقب و دیگر حوادث عظیمه که روے داد ۸۹۸
ذکر آمدن عماد الملک بر سر شجاع الدوله با لشکر بے شمار و جنگ و سانحه که فیما بین این هر دو روے داد ۸۹۹
ذکر کیفیت آمدن احمد شاه ابدالی با دختر محمد شاه پادشاه هندوستان و بردن صاحبه محل مادران دختر و ملکهٔ زمانیه
را همراه با اقتضاے گردش آسمان ..... ایضاً
ذکر مجملے از احوال و سوانح دکهن که درین ایام روے داد بتقدیرات خداوند انام کن ۹۰۰
ذکر مجملے از احوال قلعهٔ دولت آباد و قلعهٔ بیجاپور و آسیر و بنا سے آنها ۹۰۲
ذکر بقیهٔ احوال عماد الملک عالمگیر ثانی و انهدام مبانی عمر و دولت پادشاه مذکور بنا دانی و معاملاتیکه
با عماد الملک و نجیب الدوله روے داد بتقدیرات آسمانی ۹۰۴
ذکر اسباب برآمدن شاهزاده عالمگوهر از حضور پرنور و گردیدن دیار بدیار بحسب قضا و قدر ..... ایضاً
ذکر مشاورتهائیکه فیما بین نجیب الدوله و مرهٹه و بوساطت نجیب الدوله با شجاع الدوله و مرهٹه نبا بر فتنه انگیزی عماد الملک
روے داد ۹۰۶
ذکر ماجراے شاهجهان آباد و مقتول شدن عالمگیر ثانی که بسبب نمک حرامی عماد الملک روے داد ۹۰۷
ذکر احوال تیمور شاه پسر احمد شاه ابدالی که پدرش او را مع جهان خان در لاهور نشانیده رفت و لشکر کشیدن مرهٹه
بر سر او بتحریک عماد الملک و غیره و اقتدار غزنه و گرفتن تیمور شاه و جهان خان بکابل و تسلط مرهٹه در لاهور
و ملتان و مهیا شدن اسباب ورود ابدالی باز در هندوستان و استیصال افواج عظیمهٔ دکهن بتقدیر خالق دین
و آسمان ۹۰۸
ذکر ورود ابدالی بلاهور و شاهجهان آباد بار ششم و حروبے که با مرهٹه ها روے داد ۹۰۹
ذکر ورود سدا شیو راؤ معروف به بهاؤ مع بسواس راؤ بداعیهٔ عظیم و متاصل گردیدن کل افواج دکهن و ظفر یافتن
ابدالی بتقدیر قادر حکیم قدیم ۹۱۱
ذکر جنگ اخیر که افواج دکهن مع بهاؤ و بسواس راؤ و غیره سرداران متاصل گشته بیخ و بنیاد عمر و دولت مرهٹه
بر کنده گشت و تا مدتے اثر جاعهٔ مذکوره در هندوستان نمایان نبود و در تمام قلمرو هندوستان یک نفر مرهٹه

سے نمودن ۹۱۳

ذکر معاودت شجاع الدولہ بصوبہ ہاے خود و آمدن باستقبال و استدعای بادشاہ بصوبہ ہاے مذکور و بعض سوانح

کہ باتفاق بادشاہ از شجاع الدولہ بظہور رسید ۹۱۵

ذکر برسے از سوانح دکھن کہ ہمدرین ایام روے داد بخواہش خداوندہ المنن ۹۱۶

ذکر ورود احمد شاہ ابدالے بنوبت ہفتم بملک ہندوستان و قتل نمودن جماعہ کثیرے از سکھان و بدست

آوردن سورجمل جاٹ قلعہ اکبرآباد و تصرف نمودن خزائن و دفائن کہ از سلاطین بابریہ دران قلعہ از مدتہا ذخیرہ بود ۹۱۹

ذکر مجمل احوال سکھ بچون کشمیرے و تمرد او باشاہ ابدالے و ظفر یافتن انورالدین خان بران سید و سے

نیم مسلمان ..... ایضاً

ذکر احوال جماعہ مرہٹہ و اصل آنہا و اسباب اقتدار یافتن جماعہ مذکورہ بر سبیل اجمال ۹۲۱

ذکر تتمہ احوال شاہ عالم بادشاہ و شجاع الدولہ وزیر و نجیب الدولہ امیرالامرا و مجملاً سوانحیکہ در الہ آباد و داود

و شاہجہان آباد روے داد ۹۲۶

ذکر احوال نجیب الدولہ بر سبیل اجمال ۹۲۷

ذکر مقتول شدن راجہ سورجمل جاٹ بردست سید محمد خان برادرزادہ بہادر خان بلوچ و میدان ماندن شاہجہان آباد

و فرخ نگر ۹۲۸

ذکر متمکن شدن جواہر مل پسر سورجمل جاٹ بجاے پدر و بزودی درگذشتن ازین سرا دو در ۹۲۹

ذکر رفتن شاہ عالم بادشاہ از الہ آباد بشاہجہان آباد و بعض سوانحیکہ در انجا روے داد ۹۳۰

ذکر ورود شاہ عالم بادشاہ بدارالخلافہ شاہجہان آباد و آمدن حیات تازہ بکالبد مرہٹہ و سر برداشتن او بفساد ۹۳۱

ذکر دراندازے امرای نفاق پیشہ فیمابین نجف خان بہادر و مرہٹہ با جوجاج و مزاج و خیانت اندیشہ ۹۳۲

ذکر تتمہ احوال سید اخلال میر قاسم خان اعاذہ اللہ عن الزوال و انتقال او از دنیا با حال تباہ ..... ایضاً

ذکر لشکر کشیدن مرہٹہ بر ضابطہ خان خلف نجیب الدولہ فتنہ ارا و منع او بمحض قدرت نمائی

خداوند زمین و آسمان ۹۳۳

ذکر برگشتن مرہٹہ بملک دکھن و شروع عروج نمودن میرزا نجف خان بحکم خداوند امرین ۹۳۵

ذکر در آویختن شجاع الدولہ با حافظ رحمت و اولاد علی محمد و دوندے خان کہ استیصال خاندان روہیلہ

و افغان ۹۳۶

ذکر انقسام یافتن ممالک جماعہ افغان مابین شجاع الدولہ و میرزا نجف خان ۹۳۸

ذکر انتقال نمودن شجاع الدولہ بادل پر از حسرت و تمکن یافتن آصف الدولہ معروف بمیرزا اماسے پسر شش

بر و سادہ دولت ۹۳۹

ذکر جلوس نمودن میرزا اماسے آصف الدولہ بر مسند جانشینے پدر و بر باد دادن مواد استعداد ریاست و کامرانے

و در ہم شکستن دستہ ہاے فوج و برہم نمودن جمیع انتظامات عہد شجاع الدولہ و عروج یافتن میر مہر تضے طباطبا

برادرزادهٔ مصطفوی خان بمرتبهٔ نیابت کل و بعضے از سفاهتهاے آن بزرگ دودمان ۹۴۱
ذکر متعین شدن مستر مڈلٹن از کونسل کلکته برے حاضر بودن در حضور آصف الدوله بطور زمان پرشن شجاع الدوله
و معزول شدن در اندک زمان و معین شدن مستر جان برشٹو بجاے او بسعے و خواهش جنرل کلاورن و
ظهور اکثر حوادث و فتن دران دیار بمثابت خالق لیل و نهار ۹۴۳
ذکر جگا نیدن آصف الدوله مختار الدوله را با نجیب پلٹن و متاصل شدن فوج مذکور بتقدیر آمرکن ۹۴۴
ذکر انجام یافتن ایام عمر و دولت مختار الدوله و سبب خواجه سرا از پے هم و بدر رفتن میرزا سعادت علی در
حدود نجف خان صحیح و سالم ۹۴۵
ذکر مقهور گشتن محبوب علی خان خواجه سرا که از طرف شجاع الدوله حاکم گوڑه و اٹاوه بود بدست کپتانان انگلشیے
حسب الامر آصف الدوله مهجور از عقل و شعور ۹۴۶
ذکر ورود مسعود ایرن اوراق در بلدهٔ لکهنؤ و فیض آباد بحسب اتفاق ۹۴۸
ذکر مجملے از اوصاف عنوان صحیفهٔ حق گزینے دیباچهٔ کتاب راستی و راست بینی مجموعهٔ فضل و دانشورے مولانا
محمد عسکرے روح الله روحه و اوصل الینا فتوحه ۹۵۰
ذکر رجوع بذکر سفر سعادت اثر که بوسیلهٔ ان ازین سید عالیشان سعادت اندوز ملاقات ظاهر گردید ۹۵۱
ذکر معاودت ایرج خان از نواح شاه جهان آباد و تفویض نیابت آصف الدوله باو و فی الجمله انتظام یافتن خانهٔ
آصف الدوله و بدر رود نمودن ایرج خان جهان خانے را در اندک زمان و بعرصه آمدن حیدر بیگ خان کابلے
و حسن رضا خان و معزول شدن مستر جان برشٹو و آمدن مستر مڈلٹن بجاے او ۹۵۲
ذکر امام بخش غلام بچه بدانجام و اقتدار آن سفلهٔ بتر با قتضاے دور فلک دون پرور ۹۵۳
ذکر انتقال ایرج خان ازین جهان و بعرصه آمدن حسن رضا خان و حیدر بیگ خان ..... ایضاً
ذکر مجملے از بقیهٔ احوال نجف خان بهادر و پادشاه الی الآن که آخر ماه شه " ں هزار و یک صد و نود و پنج
هجریست ۹۵۵
ذکر بیرون رفتن عبد الاحد خان لط ر و تسعور و تقویت تقرب حضور علے الرغم امیر الامرا
ذو الفقار الدوله بهادر منصور ں ازان طرفها بحض جبن و بد دلے مغلوب و مقهور ۹۹۶
ذکر نهضت نمودن گورنر بهادر از کلکته بطرف مغرب نیابر اغراض غیر معلومه ۹۵۸
ذکر سبب کشادیافتن باب منازعهٔ فیما بین انگلیشیان و ولندیسیان و مجملے از احوال ایں جدید که بامریکا
دنیٔ دنیا مشهور است و احوال مردم آن مکان ۹۵۹

تمام شد

بعون خدا کنه از دیل امور آمیز آسته و قار و رخلا میکا ئوت یل لکمتش نوشته

درین زمان فیض اقتران مجلد سوم از کتب معتمد تواریخ هندوستان بخشان خصوص سلاطین دهلی تاریخ صداقت آئین مسمی

سیر المتاخرین

تصنیف شریف و ترصیف لطیف عمدهٔ سخن فصیح بیان نکتهٔ بدیع طراز سحر عطاز تحریر مستند جهان منشی غلام حسین خان طباطبا

جناب منشی نول کشور به طبع آراسته و پیراسته و بزیور اعراب و نوع جنس کامل کشته

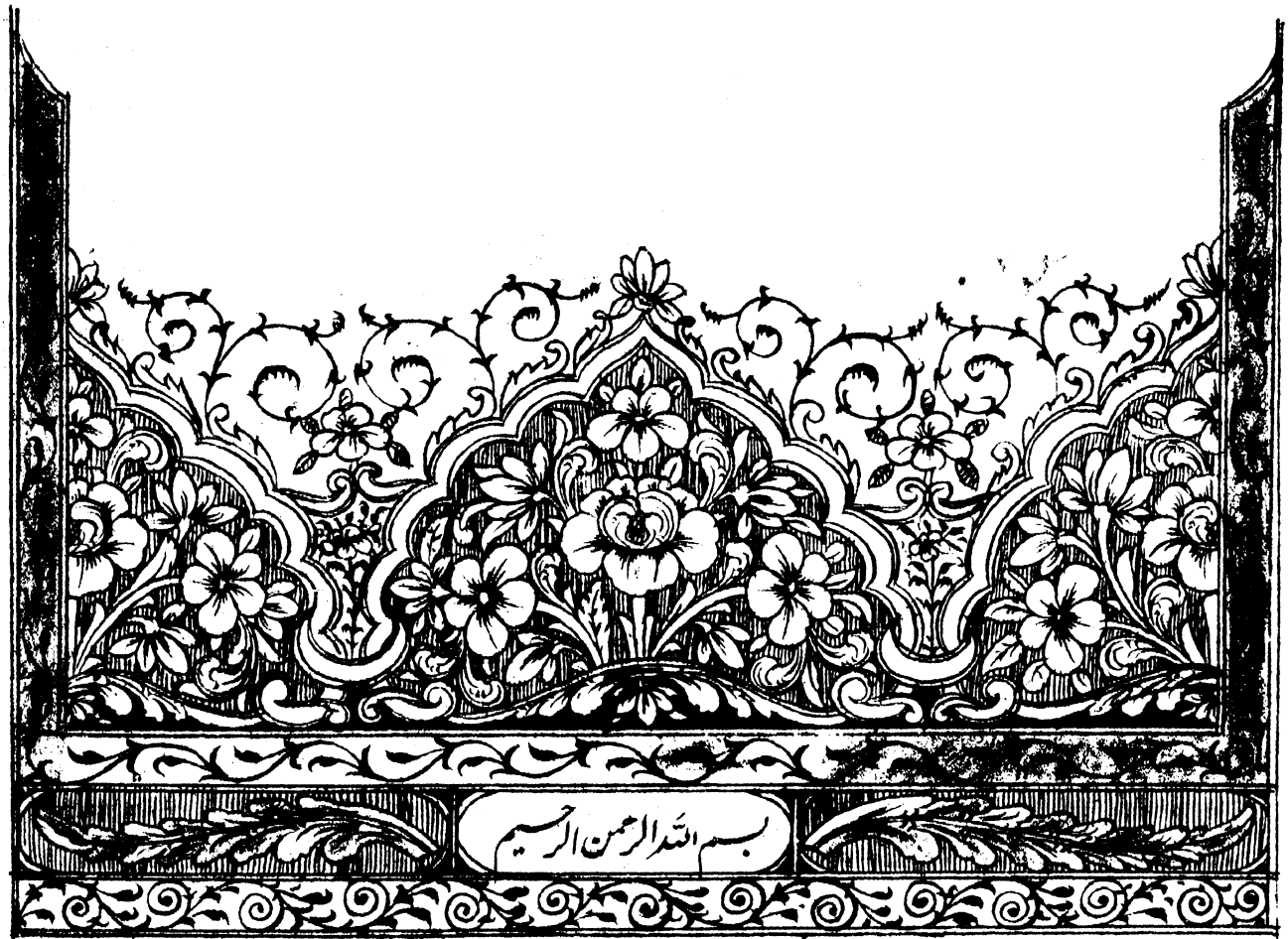

سپاس بیقیاس وستایش سرمدے اساس نثار بارگاہ عظمت وجلال دادار بیہمالے است کہ گوناگون عوالم بلسان حال وزبان مقال
برادای شہادت تبفرید او در بقاو ابداع متہرم است وبوقلمونی روزگار بتبدل او ضاع واطوار واختلاف لیل ونہار برباعت ساحت
کبریایش از تطرق حوادث تغییر وتبدل مخبر ومتکلم ✤ ودرود ازلے البد وابدے الانتہا سزای ہدیہ عتبات عالیات سید الانبیا مآل
واصحاب آن جناب است کہ علت غائی ایجاد ووسیلۂ انتظام سلسلۂ معاش ومعاد اند علیہ وعلیہم الصلوۃ والسلام الی یوم التناد ✤
اما بعد بزرگندگان صحائف روزگار ودفاتر لیل ونہار ظاہر وآشکار است کہ کتب تواریخ وسیر بحسب تفاوت طبقات امم فوائد لسیار
وعوائد بشمار دارد گویا مطالعۂ ہر صفحہ از کتب مذکور ملاحظہ روزنامچہ آثار قدرت کاملہ کردگار ومشاہدۂ بدائع صنائع آفریدگار جلت عظمتہ
است ونیز اطلاع تام براحوال واخلاق طوائف انام ومحامد سنن وآداب برگزیدگان ومدارج اتباع وپیروی مقلدان آن زمرۂ
عالیشان وانتباہ برشقاوت اشقیاے سابق ودناءت ورذالت طاغیان لاحق کہ واسطہ تیقظ وآگاہی ورجوع از غفلت و
گمراہی است سعادتمندان دانادل وہوشیاران کامل را بسہولت وآسانی میسر مے تواند شد لہذا بنجا طرقا صراقل الخلیقہ بل لاشے
فی الحقیقہ غلام حسین بن ہدایت علی خان بن السید علیم اللہ بن السید فیض اللہ الطباطبائی الحسنی عفا اللہ عنہم بالنبی والولے
در غرہ ماہ مغفرتمہ اللہ بالخیر والظفر روز سہ شنبہ سنہ ۱۲۰۹ ہجرے نبوے علی ہاجرہا الصلوۃ والسلام من اللہ العزیز العلام مرتسم
گشت کہ چون احوال عظماے سند را بعد از رحلت محمد اورنگ زیب عالمگیر ظاہرا احدے متعرض نوشتن نگردیدہ ہر قدر
معلوم واز معتمدان مقبول القول مسموع افتادہ باشد مجملا بزبان قلم داده آید تا اگر دانشورے محرر بعد ازین زمان متصدے
نقل وبیان احوال پیشینیان گردد دستریۃ اخبار اعصار واز مان از ہم نگسلد بنابرین متشبثا بعون اللہ وتاییدہ شروع در تسطیر
نموده بر خود التزام کرد کہ انچہ از ناقلان معتبر شنیده بعبارت صاف از تکلف دور در سلک تحریر کشد اگر غلطے ظاہر شود عذر ظاہر ترا است

العهدة علی الراوی دیرگاه که بعونه تعالی انجام یابد به سیر المتاخرین من ثمانیة عشر الف خمس و تسعین من الهاشة الثانیة عشر من الهجرة المقدسة تسمی خواهد بود ✤

ذکر رحلت محمد محی الدین اورنگ زیب عالمگیر پادشاه و جلوس اولادش بر سریر سلطنت و مقتول شدن محمد اعظم شاه مغفور و محمد کام بخش در جنگ و قرار یافتن سلطنت به محمد معظم خلف اکبر محمد اورنگ زیب ✤

عالمگیر پادشاه را که مشغول تسخیر و تنسیق ممالک دکن بود و اطمینان کلی ازان امور میسر نیامده عطف عنان بسنا هجهان آباد که مرکز دولت سلاطین بابریه و سواد اعظم بلاد هندوستان است مسیور نگشت بحسب فرمان قضا در سال پنجاه و دوم از جلوس و سن نود و یک سالگی در بلده احمد نگر ۱۱۱۸ هجری بنوعی عوارض آلام جسمانی بر مزاجش هجوم آورده از زندگانی مایوس گردیده دران وقت محمد کام بخش پسر کهتر خود را که بسیار دوست میداشت بروز دوشنبه هفدهم ذی الحجة الحرام چار ساعت روز برآمده صوبه بیجاپور مرحمت فرموده حکم نمود که از دولت سرای شاهی با تجمل ملوکانه سوار گردد و نوبت نواخته راهی شود و کوچهای طولانی نموده در راه توقف ننماید بسببش آنکه مبادا از دست اعظم شاه عجالة باد آسیبی برسد و روز پنجشنبه بیستم ماه مذکور چار ساعت از روز برآمده محمد اعظم شاه پسر وسطی را که در حضور حاضر بود رخصت کرده حکم نمود که بصوبه مالوا نهضت کند اتاناتی در قطع منازل نموده هر روز پنج کروه مسافت طی نماید دو روز در منزل مقام کرده روز سوم باز راهی شود و بهانا غرض ازین امر آن بود که اگر سانحه ناگزیر رو نماید بسبب نزدیکی شاهزاده مذکور که شجاع با فرهنگ و جویای نام و ننگ است دراردو آشوبی برنخیزد و علت کوچاندنش آنکه مبادا در ضعف بیماری کاری که خود بادشاه کرده بود دیر شود با او کند القصه اعظم شاه حسب الامر بجا آورده فرسخی چند رفته بود که عالمگیر پادشاه روز جمعه ۲۸ ماه و سال مذکور یکپاس و سه گهڑی روز که تقریباً پنج ساعت نجومی باشد برآمده داعی حق را لبیک اجابت گفته بعالم بقا شتافت ✤

ذکر آمدن اعظم شاه به اردوی پادشاهی و جلوس نمودن بر تخت سلطنت

اعظم شاه بمجرد اطلاع که در ساعتی چند دست داد بسرعت معاودت نموده روز شنبه ۲۹ ماه مذکور ربع ساعت از روز مانده داخل دولت خانه پادشاهی گردید و روز دوشنبه دوم ذی الحجة الحرام دو ساعت روز برآمده تابوت محمد اورنگ زیب عالمگیر را مشایعت نموده چند قدم بر دوش خود برداشت و روانه اورنگ آباد کرد و صبح روز یکشنبه هشتم ذی الحجه حکم به نواختن نوبت فرمود و روز سه شنبه دهم ماه که عید الاضحی بود در بلده احمد نگر بر تخت سلطنت موروثی جلوس نموده بملاستمالت رعایا و برایا پرداخته و خزائن و اسباب موجوده ازدوراقابض و متصرف گردیده امراو اعیان مملکت و عظما و ارکان سلطنت را بار عام داد و هر یک را از خور مرتبه او بنواخت آصف الدوله اسد خان بهادر بدستور بوزارت مقرر و پسرش ذوالفقار خان بنصرت جنگ بهادر بسپه سالاری بجاه و اقتدار یکه داشت مسلم ماند علی هذا القیاس هر کس به امر یکه مامور و مناسب او بود مشغول گردید چون خبر بیماری عالمگیر در ممالک محروسه منتشر گشته بود هر کجا اقامت داشت بفکر کار خود افتاده و خود را فیاقت خود مشغول چاره سازی گردید معین پور سلطنت سلطان معظم که لقب بهادر شاهی دارد ایام سلطنت خود داشت دران اوان حسب الامر پدر در صوبه کابل

مع دو پسر کهتر خود یکے مخجسته اختر جهان شاه و دویمی رفیع القدر برسر جهانیان اقامت داشت پسر کلانش محمد معز الدین جهاندار شاه در ملتان بصوبه داری آنجا اشتغال سے ورزید و پسر دویمش عظیم الشان که ارشد اولاد منظور نظر التفات جد خود عالمگیر پادشاه بود صوبه داری ملک بنگاله داشت و محمد کام بخش مذکور حسب الامر پدر خود عالمگیر پادشاه در بیجاپور رائق و فائق مهمات بود گویا بزعم خود عالمگیر پادشاه هندوستان را السلطان معظم بهادر شاه و ممالک دکن به محمد اعظم شاه و سلطنت بیجاپور بکام بخش داده خواهش داشت که این هر سه در سه جا مسطور لطور خود کامیاب و کامروای خلق خدا باشند اما حرص دنیا کرا بحال خود گذاشته که اینها را میگذاشت محمد کام بخش لعبه استماع رحلت پدر در محشر جای که با و متعلق بود بفکر کار خود افتاد و پا از حد خویش بیرون نگذاشته مشغول خود داری گشت ظاهرا محمد اعظم شاه بنوید عطای صوبه دیگر اضافه صوبه بیجاپور کام بخش و مادرش را خوشنود نموده حکم کرده بود که کام بخش در ان حدود سکه خود زند و خطبه بنام خود خواند ✦

ذکر نهضت سلطان معظم بهادر شاه از صوبه کابل و جلوس نمودن بر تخت سلطنت در اثنای راه و سوانح دیگر که درین ضمن روی داد

سلطان معظم از کابل و عظیم الشان پسر کلانش از بنگاله باستماع شدت بیمارے عالمگیر پادشاه بسامانیکه میسر بود حرکت نموده روانه سمت اکبر آباد که بر سر راه دکن واقع است گردیدند و در اثنای راه خبر رحلت پدر شنیده روز سه شنبه سلخ محرم الحرام سنه الاهجرے بوقت نصف النهار که ساعت مختار منجمین بود بطالع اسد بر تخت سلطنت جلوس نموده بمحمد اعظم شاه نوشت که اگر بروفق ارادهٔ پدر شما بسلطنت دکهن که ملک وسیع است اکتفا نموده سلطنت هند بمن واگذارید بمقتضاے الصلح خیر مقرون بخیر و صلاح بسیار و منهج فوائد بے شمار خواهد بود اعظم شاه که برادر را هیچ باب با خود برابر نمیدانست در جواب کلمه مشهوره که دو پادشاه در اقلیمی نگنجند گفته پیغامش را نشنیده آخر دیدانچه دید و بهادر شاه طی منازل نموده بلاهور رسید محمد معز الدین که از ملتان حسب الطلب پدر خود رهگرای شده بود با سامان میسور بلشکر بحق گردیده شرف لساط بوس پدر دریافت و زبان بدعا و تهنیت برکشاده باتفاق روانه اکبر آباد شدند و از طرف بنگاله عظیم الشان که با سامان مناسب حرکت کرده بود نیز تا اکبر آباد رسیده خزانه صوبهٔ بنگاله که چند لک زیاده بریک کرور مرسله دیوان صوبه مذکور بود در اثنای راه بقبضه خود در آورده برے پدر امانت نگاهداشت و مختار خان صوبه دار اکبر آباد که پدر زن شاهزاده بیدار بخت و دولت خواه اعظم شاه بود گرفته مقید ساخت و خزائن و اسباب سلطنت که در اکبر آباد به افراط مهیا و موجود بود بدست آورده در افزایش فوج و تالیف قلوب حکام و عمال پادشاهے و عموم رعایا و برایا و سپاهی کوشیده روز بروز بر کثرت جاه و حشمے افزود از قلعه دار اکبر آباد درخواست قلعه مذکوره نموده قلعه دار باین عذر که بامثال سه برادر وارث سلطنت باهم داعیهٔ جدال و قتال دارند بنده نوکر فرمان بردار است بدون یکسو شدن معامله و تسلط یکی بر سند سلطنت قلعه بکسی نمی تواند داد متمسک شده در سامان قلعه دارے کوشید عظیم الشان صرفه در محاصره قلعه ندانسته بکار را نیکه باید اشتغال داشت تا آنکه پدرش در رسید و اتفاق عسکرین دست بهم داد عظیم الشان ملازمت پدر نموده شرف کورنش دریافت و تهنیت سلطنت گفته خزانه مقبوضه را پیش کش نمود چون در سرکار بهادر شاه قلت زر بسیار و لشکریان خراب و پریشان حال بودند وصول این زر مقدمه حصول مامولات دیگر شمرده شکر الهی بتقدیم رسانیدند و زرها بمردم بقدر مناسب تقسیم یافته پریشانی اندک بجمعیت گرائید ✦

ذکر نهضت نمودن محمد اعظم شاه از دکهن بمقابله بهادر شاه و محاربه هر دو برادر در میدان جاجو

محمد اعظم شاه نیز چند روز در اردوی پادشاهی صبر نموده با جمیع اسباب و سامان و لشکر قدیم خود و جدید پادشاهی که فراوان بود بدافعه بهادر شاه که حریف معظمش میشمرد نهضت نمود و خبر وصولش تا اکبر آباد شنیده در قطع مسافت عجلتی که مناسب نبود بعمل آورده بایلغاری آمد ازین سبب اکثر لشکریان و کم کم اسباب حروب مثل توپخانه وغیره عقب می ماند روز یکشنبه یازدهم ربیع الاول سنه ۱۱۱۹ هجری بقلعه گوالیار رسیده و نبگاه را در گوالیار گذاشته خود پیشتر روانه گردید و هیجدهم ماه مذکور که روز یکشنبه بود در میدان جاجو متصل باکبر آباد تلاقی فریقین روی داد مقدمة الجیش لشکر اعظم شاهی بپیش خیمه سلطان معظم بهادر شاه رسیده خیمه ها را آتش دادند و اندک فوجی که با پیش خیمه بود نهزمیت رفت عظیم الشان که پسر اول پدر خود بود اندک پیش قدمی نموده زیاده حسارت در خور طاقت خود ندید و منتظر وصول موکب بهادر شاهی استاد بهادر شاه که در کمین کار بود و آن روز احتمال جنگ نداشت بمجرد شنیدن این خبر استعجال نموده بکمک پسر خود عظیم الشان با محمد معز الدین و دیگر همراهیان رسید درین اثنا چون اراده ربانی و قضای آسمانی مقتضی سلطنت بهادر شاه و زوال عمر و دولت اعظم شاه بود هوای تند که یادآر صرصر قوم عاد میداد مقابل روی فوج اعظم شاهی و پشت سر جند بهادر شاهی وزیدن شروع باشتداد نمود و اعظم شاه لشکر مرتب نموده شاهزاده بیدار بخت پسر اکبر خود را سر اول و شاهزاده والاجاه را در میمنه قرار داده کاتبار را که صغیر السن بود همراه خود بر فیل داشت و مستعد مقاتله مقابل بهادر شاه می آمد و آصف الدوله اسد خان بهادر جمله الملک را که وزیر اعظم او و پدرش بود در گوالیار بر تنبه گذاشته خود مع جمیع افواج بمقاتله شتافته بود ذوالفقار خان بهادر در نصرت جنگ که از عهد عالمگیر پادشاه سپه سالار و به کمال اقتدار بود از راه دولت خواهی بعرض رسانید که چون آفتاب بسیار بلند شده و هوای مقابل تند می وزد و اکثر توپها و عمله توپخانه وغیره مع عامه سپاه متعاقب مانده جنگ سلطانی درین وقت مقرون حزم و هوشیاری نیست همین قدر که پیش خیمه مخالف را آتش داده همراهیانش را نهزمیت داده اند مقدمه فتح و نصرت شمرده دل اجلال باید فرمود و علی الصباح که لشکر بجمعیت گراید و اسباب عقب مانده هم بیاید بمعنانی اقبال و ظفر یار رکاب سعادت گذاشته بر خصم باید تاخت اعظم شاه که بر شجاعت خود و رفقای دیرینه غرور موفور داشت التفاتی بالتماس او نکرده جواب درشتی داد سپه سالار دانا دل هوشیار تاب جوابش نیاورده معروض داشت که بهر گاه سخن دولت خواه بسمع قبول اصغا نمی شود دیگر مرخص است اعظم شاه جواب تلخ و تند داده روی خود چون بخت خویش از او برگردانید و ذوالفقار خان عطف عنان نموده به پدر خود وزیر الممالک بهادر که در نبگاه مانده بود ملحق گردید اعظم شاه همان قسم برستیز و آویز اصرار نموده عنان ریز خود را بر سر دشمن رسانید و از مقابله به مقاتله انجامیده پردلان طرفین داد مردی و مردانگی می دادند اما از شدت هوای مقابل و کثرت گرد و غبار عرصه کارزار در چشم مردم تیره و تار گشته از عرصه قریب حریف و رفیق تمیز نمیشد از حاضران عرصه مذکور مسموع شده که سنگ ریزهای دشت بر چشم و روی مردم بنوعی میخورد که تحمل آن بر اکثر کسان و جستن تیر از کمان زیاده از چند قدم دشوار و گران بود تا این حال همراهیان اعظم شاه دشمنان خود را زبون و تباه کرده بودند و کوششهای نمودند بمرتبه که الی یومنا هذا جنگ مسطور در هند و شان بعظمت بسیار مشهور و بر السنه و افواه مذکور است درین وقت منور خان بهادر و خان عالم بهادر دکنی که رئیس قوم خود در شجاعت و قوت بین الجمهور مشهور بودند دران روز باین کلام متکلم گشته که میدان رزم مجلس شادی و بزم کتخدائی ما ست لباس

زرتار سے دربر کرده پنجهزار کس از همراهیان آنها با تباع سردار دستار زرنار بادله بر سر چیده مستعد خون فشانی خود و جان ستانی اعدا بودند بحضور اعظم شاه آمده التماس نمودند که غلامان را حکم سوارے اسپ شود تا با همراهیان خود راه و رسم میدان دارے و اسپ تاختن و جانستانی اعدا و سر باختن در راه ولی النعمت بدوست و دشمن نمائیم و کار بادشاهے چنانکه مکنون خاطر داریم از دست قدویان برآید چون اعظم شاه بسعایت مخالفان ازچنین فدویان جان فشان بدگمان بود قبول نموده بر فیل و فیلبانی که از سرکار خود مقرر کرده بود سوار داشت سرداران مذکور لاعلاج و مجبور بسوارے فیل مع همراهیان خود پیش رفته بر لشکر عظیم الشان که هراول بود تاختند ازان طرف حسین علیخان وغیره اولاد و احفاد سید میان که مخاطب بعبد الله خان بود با جمعیت خود روبروے ایشان آمدند و جنگے صعب روے نمود همراهیان خان عالم اکثرے مقتول و مجروح شدند حسین علیخان با برادران و همراهیان زخمهای گران برداشته در میدان افتاد و خان عالم با معدودے خود را بلطیف الشان رسانیده نیزهٔ که در هند معروف به بلم است چنان زد که سنان نیزه از تخته عقب هودج فیل عظیم الشان برآمد و عظیم الشان پهلو تهی کرده محفوظ ماند و خان عالم مع فیل همراهیانش بسعی رفقاے عظیم الشان بعالم جاودانی شتافت همدرین عرصه شاهزادهٔ بیدار بخت که هراول اعظم شاه بود کشته شد و متعاقب او برادرش شاهزاده والاجاه هم شربت ناگوار مرگ چشید اعظم شاه چون خبر کشته شدن پسران خصوص بیدار بخت که زیاده ترش دوست میداشت شنید نفس سرد کشیده گفت الحال فتح و زندگے در کار نیست میگویند که بر عمارے سوارے خاص اعظم شاه که میک ڈنبرش میگویند تیرهاے بسیار بنوعے که گویا از آسمان باریده نشسته بودند و کمتر کسے از رفقاے دیرینه اش سالم ماند با این حال اعظم شاه بادل قوے و خاطر مطمئن قبل خود بطرف دشمنان میراند و تیر میزد و شاهزادهٔ عالی تبار را که اصغر اولادش بود در بر فیل همراه داشت از فرط شفقت در سایهٔ پسر خود خوابانیده بود آخر روز که یک ساعت و نیم از روز باقی بیدار بخت و والاجاه و تربیت خان و امان الله خان و مطلب خان و خانعالم مع برادر خود منور خان و راجه رام سنگه و راجه دلپت وغیره امرا و سرداران کشته شده خبگ اختتام پذیرفت و اعظم شاه خود هم زخمهاے کلّه شکن خورده بیهوش افتاد دوران وقت نامردی رستم دل خان نام از همراهیان بهادر شاه بر فیل برآمده و سر اعظم شاه را بریده عالی تبار را زنده پیش بهادر شاه برد شنیده شد که بهادر شاه سر برادر دیده گریست و تاسف بسیار کرد و بر شاهزادهٔ عالی تبار ترحم نموده مورد التفات و مهربانی ساخت و مادام الحیات مثل پسران خود بعزت و احترام مطلق العنان میداشت تا آنکه پسران در قالب مصلحت ممانعت نمیتوانند جواب داد که اگر اندیشهٔ دشمنی برای سلطنت است شما ها دشمن ترید و او سلامتی مرا از شما زیاده تر خواهد خواست ٭

ذکر استقلال یافتن سلطنت بهادر شاه و منازعت با کام بخش و کشته شدن او

زمانه چون بکام بهادر شاه گشت و بر اعظم شاه ظفر یافت ارکان سلطنت و اعیان مملکت سواے نوکران اعظم شاه باتفاق جمله الملک اسد خان و نصرت خبگ سپه سالار روز دیگر از استماع خبر ملازمت بهادر شاه شافتند آصف الدوله و پسرش ذوالفقار خان هر دو دستهاے خود بدستمالی بسته ادراک کورنش نمودند بهادر شاه مهربانی فرموده پیش طلبید و از جاے خود جنبید دستهاے بسته آصف الدوله را بدست خود کشاد و پسر خود محمد معز الدین را فرمود که بندد دستهاے ذوالفقار خان بهادر را بگشود و بارغم از دل پدر و پسر بالطاف ملوکانه بزدود و خلعت ملبوس خاص طلبیده شته بر ایشان پوشانیدند و سر افتخارشان بگیوان رسانیدند و آصف الدوله اسد خان را بشرف معانقه مشرف نموده اجازت نشستن در حضور داد و منصب نه هزاری هفت هزار سوار و دو کرور دام انعام عطا نموده مقرر شد که پالکی سوار شده تا دروازهٔ غسلخانه جائیکه نالکی شاهزادگان می آمد آمده باشد

و در حضور و نوبت بنواز و منصب جلیل القدر وکالت مطلق عنایت شده منعم خان خطاب جمله الملک و وزارت اعظم یافت و صوبه دار اکبر آباد ضمیمه وزارت باو عطا شد و مامور شد که در کچهری دست راست آصف الدوله نشسته برکاغذها پائین مهر آصف الدوله مهر خود نموده باشد و چون جے سنگه زمیندار آنبیر همراه اعظم شاه و بجے سنگه برادرش همراه ایشان مصدر تردوات گردیده بود مرکوز خاطر شد که آنبیر را از و انتزاع نموده به بجے سنگه عنایت فرماید و اجیت سنگه پسر جسونت سنگه راتهور زمیندار جودهپور میرثه نیز پا از اطاعت بیرون نهاده بود نبا برین شروع سال سلطنت خود از مستقر الملک اکبر آباد بجانب آنبیر و جودهپور نهضت نمود و قلاع راجهای مذکور مستخلص فرموده حواله بنده های بادشاهی نمود و اجیت سنگه و بجے سنگه را همراه رکاب گرفته آصف الدوله را ببدار الخلافت شاهجهان آباد فرستاد که در انجا بوده از نظم و نسق آن ضلعه خبردار باشد و همگی همت مردم مستعمل گردیده قوائم سلطنت بهادر شاهی تقویت یافت محمد کامبخش که خبر کشته شدن اعظم شاه شنیده شکسته دل و مضمحل خاطر گشته آشفتی و القیاد بهادر شاه از حوصله خود بیرون دید و مهیای جنگ و مستعد تهیج جدال گردید بهادر شاه که پادشاه سلیم النفس کم آزار بود باستماع این اخبار هر چند بمواعظ و نصائح دلالت بر مصالحه نمود سودے نه بخشید و جوابهای خشونت آمیز شنید آخر الامر چار و ناچار به تحریک لشکریان و دولتخواهان اراده مدافعه او قرار داده روز یکشنبه هفتدهم شعبان ۱۱۲۴ الهجری نصف ساعت در نصف النهار باقی مانده از راه فتح پور اجمیر قاصد بیجاپور گشت و روز سه شنبه سوم ذی القعده ۱۱۲۴ الهجری در مضافات صوبه حیدر آباد که کامبخش در انجا متصرف گشته بود تلاقی فریقین و مقابله فیئتین رویداد بعد کشش و کوشش بسیار نیم ساعت از نصف النهار باقیمانده لشکر بهادر شاهی غلبه نموده و رفقای اخلاص کیش محمد کامبخش جانفشانی نموده بقیه السیف راه فرار اختیار افتاد محمد کامبخش جسارت های ملوکانه بکار برده زخمهای گران برداشته بیهوش افتاد مردم بهادر شاه درین احوال هجوم آورده بحالیکه رمقے از حیات باقی و اثرے از هوش و حواس نداشت مع پسران بر فیل سوار خود اسیر پنجه تقدیر گردیده حضور بهادر شاه رسید بهادر شاه محمد معز الدین مهین پور خود را باستقبال فرستاد که کامبخش را با اعزاز و اکرام بیارد چون آوردند در خیمه دولتخانه خود بجای مناسبے فرود آورد و خود بملاقات برادر رفته رقت نموده گفت نمی خواستم که شما را چنین به بینم او هم در جواب همین کلمه گفت و جان بجان آفرین سپرد بهادر شاه اولاد او را هم مثل عالی تبار پسر اعظم شاه بے قید و بند مغرور و از خشم نگهداشت و سعایت اولاد خود درباره آنها اضعانی نمود ✦

ذکر ارتفاعات اسدخان بمرتبه وکالت مطلق و تفویض شدن وزارت به محمد منعم خان خانان و بعضی سوانح ایام سلطنت بهادر شاهی

بر رائیان چون سلطنت ممالک محروسه هندوستان و دکهن بهادر شاه را بانفراد میسر و مسلم گردید بعد تسلط و اقتدار انچه مکنون خاطر داشت اظهار آن مناسب دیده با اسدخان که وزارت اعظم داشت و پیرش ذوالفقارخان بهادر سپاه ریجسن بیان ظاهر کرد که منعم خان رفیق دیرینه و مخلص دولت خواه این درگاه است در عهد شاهزادگے ما را با او معهود بود که بر گاه بر تخت سلطنت جلوس فرمائیم وزارت با و مفوض باشد چون پاس خاطر شما هم ضرور و در گذشتن از عهود نیز از طریقه پادشاهے وحق شناسی دور است درین باب صلاحیکه بصدق و امانت مقرون باشد معروض باید داشت آصف الدوله و نصرت جنگ سپه سالار مرضی پادشاه دریافته التماس نمودند که پادشاهان را ایفاے وعده و عهد البته ضرور است اما آبروے خانه زادان هم که نمک خوار دیرینه این خاندانیم بر باد نرود بهادر شاه آصف الدوله را بعطاے خلعت وکالت مطلق که نیابت پادشاه و مافوق او منصبه وزارت است

اختصاص بخشیده منعم خان را که در شاهزادگی وکیل دربار و گاهے دیوان سرکارش بود بخطاب خانخانانی و عطای قلمدان دربار سرفرازے داد و حکم کرد که آصف الدوله بر مسند وکالت زیر شامیانه وزارت نشیند و محمد منعم خان خانان رفته باداب نوکرے کاغذها را بدستخط آصف الدوله مزین گرداند حسب فرمان والاشان بعمل آمده هر دو کس را فراخور مرتبه خویش ارتقا بمدارج علیا که نهایت اعتلای مرتبه نوکریست میسور و مرزوق گردید و ذوالفقار خان را بمنصب جلیل القدر امیر الامرائی با صوبه داری جمیع صوبه جات دکهن از امثال و اقران ممتاز فرمود الحق لیاقت اینکار را داشت دیگرے را مجال نبود که دران ایام بندوبست صوبجات دکهن سرانجام تواند داد بعد از تنسیق معاملات و دیگر جمع از امور مالے و ملکی عطف عنان بممالک هندوستان نمود ذوالفقار خان بهادر داؤد خان را که افغانے از قوم نیپی و از مشاهیر امرائے دکهن بود و در شجاعت و شهامت سهیم و شریک خود داشت بنیابت صوبجات دکهن اختصاص داده رائق و فاتق مهمات آنجا ساخت و زمام حل و عقد مهام ممالک مذکوره بکف کفایت او گذاشته خود همراه پادشاه همت بانتظام امور سلطنت گماشت و صوبجات بنگاله و اوڈیسه و عظیم آباد و الله آباد که از پیشتر هم بعظیم الشان تعلق داشت الحال هم باختیار او ماند شاهزاده در جلدوی جانفشانی که از اولاد سید میان در جنگ اعظم شاه بعمل آمده بود صوبه الله آباد لعبد الصمد خان پسر کلان سید میان و صوبه عظیم آباد بحسین علیخان برادر عبد الله خان داد و بنگاله و اوڈیسه را بجعفر خان سپرده خود با اقتدار وافر در حضور پدر حاضر ماند بهادر شاه چون بابا پادشاه علی الاطلاق و خالق النفس و الآفاق عهد کرده بود که اگر او سجانه زمام مهام عباد بدست او سپارد ردّ سوال هیچ سائلی نه نماید لهذا هر که هر چه میخواست مبذول بود و منعم خان مامور و مختار که امتیاز حسن و قبح هر کارے فهمیده انچه برای انتظام سلطنت الیق داند بعمل آرد از نجهت از عهدا و خطابهای عمده و مناصب عظیمه بحد اتبذال رسیده امتیازے نماند و اقاصے و ادانی هندو مسلم بمناصب شش هزارے و هفت هزارے و خطاب جنگی و ملکی و رائی و زاجگی سر برآورده مدارج مناصب و خطاب از درجه اعتبار ساقط و هابط گشت چنانچه یکے از پیشکاران بعض خدمات عظیمه درخواست خطاب رائی بوساطت داروغه آن خدمت نمود و عظیم الشان که از طرف پدر صاحب دستخط بود توقیع نمود که خانی در سرخانه و رائی در سر بازار بپاس خاطر شما این گیدے هم رائی باشد و او بهین خطاب شهتها ریافته انگشت نمای عالم گشت و سر یک از دور و نزدیک باشاره دیگرے را نموده میگفت که گیدی رائے همین است او از دست و زبان مردم سجان آمده سبلغی پیشکش میداد که ازین فضیحت رستگارے یابد اما سودے نبود تا بود بهین خطاب شهرت داشت و در همین نهضت بطرف دکهن که کوچ بکوچ در موسم برسات سطے مسافت می شد نجابت الدین خان که از عهدا و زنگ زیب صوبه دار برار بود صوبه گجرات عنایت نموده قبل از ملازمت بدانصوب فرستادند و راجه جے سنگه کچهواهه و اجیت سنگه راٹهور پسر مهاراجه جسونت از آب نربدا بے رخصت از رکاب جدا گردیده باوطان خود رسیدند و بندهاے پادشاهی را بعد مجادله و مقاتله از قلاع خود برآورده قابض و متصرف شدند بهادر شاه چند روز در حیدرآباد توقف نموده معاودت هندوستان فرمود و در ماه شوال از آب نربدا عبور نموده باراده تنبیه راجپوتیه متوجه اجمیر شد و اجیت سنگه وجی سنگه که در غیبت پادشاه سر بشورش برداشته احمد سعید خان و حسین خان و غیرت خان هر سه برادر را که سادات بارهه بودند در مقابله و مقاتله بسعادت شهادت رسانیده بودند از نجهت پادشاه را نهایت کینه باراجهاے مذکور و آنها را اندیشه و افراز حضور بود در اثنای همین سفر که پادشاه عازم و جازم تنبیه راجپوتیه بود خبر فساد گورو گوبند بعرض رسید از نیمرسم اینجماعت درج دارو مرتزافتاده صلح گونه در میان و سر سوداے ملازمت هر دو راجه و رخصت آنها باقامت اوطان بعمل آمد و پادشاه متوجه اطفاے نائره گورو گردید و گوروے مذکور مفسد گردیده

یاد زبردخان فوجدار سهرند مضاف داده غالب آمد و وزیر خان کشته گردید بعد ورود پادشاه در دامن کوهستان ملک راجه برفی نجیم سرادقات پادشاهی گردید و خانخانان و رفیع القدر حسب الحکم سوار شده از سه طرف قلعه گوروا محاصره نمودند قریب شام آنجماعه راه فرار بسمت راجه برفی پیدا نموده گریختند و چند کس ازانها بقبل رسیدند خانخانان فی الجمله مورد عتاب گردید که چرا اول راه فرار او را نه بست و رستم دل خان را در انجا گذاشته رایات عالیات متوجه لاهور گردید درین اثنا خانخانان بدرود جهان فانی نمود و هدایت خان پسر عنایت الله خان خلعت نیابت وزارت یافت و غازی الدین خان فیروز جنگ نیز در احمد آباد گجرات درگذشت و بیست و ششم ربیع الاول کنار دریاب زاوی نجیم سرادقات پادشاهی گردید و رستم دل خان نبابر شوم طمعی از قلعه گورویی حکم حضور برخاسته آمده معزول المنصب و مال و جاگیرش ضبط شد و او مقید شده در قلعه لاهور رفت و محمد امین خان به تنبیه گوروا مامور گشت پادشاه مذکور خود فاضل و محدث و با صحبت اهل فضل و کمال راغب و شائق و در تبحر فنون علوم خصوص فقه و حدیث از جمیع سلاطین تیموریه فائق بود با ارباب علم صحبت میداشت و علم مناظره می افراشت و چون به تحقیق خود مذهب شیعه امامیه را حق میدانست همین مسلک اختیار نموده هنگامیکه وارد دار السلطنه لاهور بود علمای آنجا را که اکثری ناصبی مذهب بوده اند جمع نموده برحقیت و وصایت جناب ولایت مآب حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام حجت برآنها تمام نمود و بعد از اقرار و اعتراف آنها برین کلمه خواست که کلمه علی ولی الله و وصی رسول الله در خطبه اجرا نماید چون اینکار نفاذ بسیار در اوامر و نواهی میخواهد و سلاطین هند خصوص متاخرین تیموریه را کمتر میسر بود دولسر او یکی عظیم الشان و دیگری خجسته اختر جهان شاه که مقتدر و دلاور بودند در سنن و اشعریت نهایت عصبیت داشتند دلبوای عام آنها را که اکثر ناصبی شعار بودند مانع گشته این اراده از پیش نرفت یکبار برای اظهار این کلمه خطیبی را در مسجد جامع همراه عظیم الشان فرستاد چون شاهزاده خود خواهان اینکار نبود و در رضاجوئی پدر به ظاهر می نمود تحریک و اشاره باطنی او خطیب بیچاره قبل از نکه تلفظ باین کلمه نماید بی تقصیر طعمه شمشیر مردم گردید اعاظم مذهب حنفی دعوتها و ختمها برای دفعه بهادر شاه و استمداد از هر بر و فاجر و مسلم و کافر می نمودند و بهادر شاه بدستور اصرار بر اینکار داشته در ترویج و تقویت مذهب شیعه میکوشید و مدتها در اندرون مباحثه با علما بازبود اما فائده بران مترتب نمیشد بلی اگر ترویج مذاهب منحصر بر اقامت بینه و برهان می بود سید انبیا صلی الله علیه و اله و سلم که افصح عرب و عجم و اعلم اهل عالم بود خلق را بجهاد نمی فرمود *

ذکر جلت بهادر شاه از دار رنج و عنا بعالم بقا و مقابله سر چهار پسرش با همدگر و ظفر یافتن محمد معز الدین جهاندار شاه بر سه برادر و بعض سوانح ایام دولت او

چون پنج سال از سلطنت بهادر شاه گذشت در هنگامیکه لاهور مورد و معسکر پادشاهی باکل امرای عالیشان و شهزادگان سپهر مکان بود شروع سال ۱۱۲۴ هجری در اواسط ماه محرم اختلالی در حواس و مزاج بهادر شاه بهم رسیده حکم بگشتن کلاب اردو و شهر لاهور در داد این حرکت از خیال پادشاه صاحب شعور پر دور بود احتمال دارد که به اثر سحر ساحران و دعوت خوانان حواله ردی داده مقتضی چنین حرکت گردیده باشد علی ای حال هنگامه سگ کشی نوعی بالا گرفت که سگها از شهر وارد و مفقود گشته تمام روز هیچ جا سگی بنظر نمی آمد و هنگام شب چون وقت خواب مردم میشد در پناه ظلمت سگها پیدا گشته آواز نمیکردند و بجای صاحبان و منعمان خود در جاهائیکه به آن مانوس بودند می رفتند و قبل از دمیدن صبح و انتشار نور آفتاب در آب افتاده دریا را شناکرده عبور می نمودند و در صحراها می آسودند از این احوال و اوضاع جنگ عظیم الشان از روی مکتوب امین البلد و کتبهای

سیر تو زک اول که بوالد خود نوشته و به تقریبی در منشآت منشی ملازم او دیده ام صورت تحریر یافت و ملایان پنجاب چون باخطیت دار و گیر نمودند بغضب سلطانی گرفتار گردیده بعضے در قلعه گوالیار و بعضے در قلعه رنتهنبور محبوس گردیدند ان حبس گرفتار آمده در قید افتادند ناگاه سهل عارضه لاحق مزاج بهادر شاه گردیده در سن هفتاد و دو سالگی نوزدهم محرم الحرام دو ساعت از روز مانده بیک ناگاه بجوار رحمت پروردگار شتافت محمد عظیم الشان دراندم که جان کندن بهادر شاه روی داد در حضور بود مضطرب الاحوال برآمده بلشکر خود رفت و امین الدوله را فرمان داد که ساعتی چند دریتیاریده دیابان کار دیده خواهی آمد چون پادشاه برحمت الهی رفت آمده معروض داشت که انچه مقدر بود شد عظیم الشان گریست و او بر مال خاص اشکش پاک کرده بعرض رسانید که وقت تاخیر نیست جلوس فرمایند حکم بنواختن نقاره شادیانه جلوس نمودو مخلصان حاضر موافق رسم و ضابطه نذور تهنیت گذرانیدند و همین وقت امین الدوله و نعمت الله خان بهادر و دیگران عرض نمودند که مخالفت ذوالفقار خان ظاهر است فرصت را غنیمت شمرده اورا که مع حمید الدین خان و محفوظ خان مشغول تجهیز و تکفین پادشاه و جریده درمیان جالی کلال باژه است بدست باید آورد عظیم الشان گفت که ناموس پادشاهی بغارت خواهد رفت ذوالفقار خان چه تواند کرد مارا نظر بر فضل الهی است مشیران خاموش مانده زیر لب گفتند خدا خیر کند اول اسم الله غلط شد اما نعمت الله خان باوجود منع ممتنع نشده بعد رخصت از حضور با فوجے گران شتافت ذوالفقار خان بخیمه خود رفته بود بے نیل مقصود برگشته آمد عظیم الشان که بنیابت پدر در دستخط و غیره امور مرجوعه نمود و بر کارخانجات شاهی تسلط و اقتدار از ایام حیاتش داشت قابض و متصرف جمیع اسباب گشته بر تخت سلطنت جلوس نمود و آشفتگی و سراسیمگی اندک در لشکر روی داده مآل اندیشان کم جرأت کسے که عیال همراه داشت و کسیکه نداشت فکر بار بردار نموده شبانه شب خود را بشهر رسانیدند و بعضے گرد کلال باژه رفته سکونت ورزیدند حکیم الملک و حکیم صادق خان و مهابت خان شاه نواز خان و حمید الدین خان و اکثر بندهای پادشاهی بعظیم الشان ملحق شدند و رستم دل خان و بعضے دیگر باجهان شاه پیوستند ذوالفقار خان بهادر سپه سالار که عظیم الشان با او نقار و غبار داشت رجوع نکرده پیش معز الدین شتافت و استفسار نمود که مرکوز خاطر چیست گفت که اسباب و زر همراه نیامده انچه بیسر و معتمد و رست در صوبه ملتان تعلق بمن دارد گذاشته ام و جریده برای ملاقات پدر آمده میخواهم که بدر روم و از انجا سر انجام مرام نموده انچه از دست برآید بعمل آرم ذوالفقار خان مانع آمده زر و اسباب را از سرکار خود متعهد گردید و صلاح داد که رفیع القدر و جهان شاه و خجسته اختر را حالیا بمشوره رفیق و شریک خود نموده بعد استیلا بر عظیم الشان انچه مناسب باشد بعمل آرند معز الدین جهاندار شاه این امر را نعمت غیر مترقب شمرده کمر همت بقوت خان سپه سالار بر بست و هم برای تالیف برادران به ذوالفقار خان التماس نمود خان مذکور بلشکر خود آمده اسباب و زر یکه بالیست بمعز الدین رسانید و رفیع القدر و خجسته اختر را هم بخانهای شان رفته بوعده تقسیم دولت و سلطنت علی السویه راضی و متفق ساخت و عظیم الشان مع عمله سلطنت و امرای موافق در لشکر خود دم استقلال زده مترصد نشست که هر که بر سر من بیاید با او مقاتله کنم و در دور لشکر خندق کنده توپخانه را چار سو چیده و توقف چند روز را صلاح دید بگمان آنکه دیگران خزانه ندارند سپاه خود بخود در عرصه قلیل متفرق خواهد شد چون بخت یاور نبود نتیجه برعکس آن بظهور رسید ذوالفقار خان بعد کاسازیے که در حوصله طاقت بشرے نگنجد بشاهزادگان پیغام داد که یکجا باید شد خان سپه سالار مع سر دو شاهزاده مذکور از جاے خود جنبیده بلشکر جهاندار شاه معز الدین پیوست و جمعیت لائقے که باید حاصل آمد و این لشکر در ماه صفر ۱۱۲۴ هجری بهیات مجموعے بر سر عظیم الشان رفت و بجنگ سلطانے در پیوست چون تقدیر عظیم الشان را نصیر و ظهیر نبود در اندک زمانے جنگ اختتام پذیر گشت و از لاش عظیم الشان اثرے پیدا نگشت تفصیل این اجمال آنکه اول جنگ سهلی روی داده تا هفت روز از طرفین جنگ توپ بود نعمت الله خان و عزیز خان و دیابهادر ناگر و راجه محکم سنگه کهترے و

راجه راج سنگه بهادر وشاه نواز خان یک زبان گفته عرض کردند که بفضل خجسته اعداچندان بیست بیک حمله برسیدایم جواب شد که اندک باشید آنها را غیر از خاموشی چاره نبود وعظیم الشان بزعم آنکه چورا من جاٹ وبنجاره ها متکفل ارزاقی غله شده اند ومخالفان مفلس ومفلوک اند اگر سنگی هلاک خواهند شد درنگ وزرجنگ اصلح می شمرد وبداد ودهش سپاه هم بخل وامساک ورزیده زر اندوخته را میخواست باخود ببرای آخوت ببرد وهر گاه مردم بپیوشش میگفتند جواب همان بود که اندک باشید روز هشتم ذوالفقار خان با هر سه شاهزاده بقاصله فرسخی توپهای کلان که از قلعه لاهور آورده بود بر مکان بلندی نصب کرده برزیرش کلولها مرصه برین لشکر تنگ ساخت چون راه لاهور برای همین بروز گشاده داشته بود مردم لشکر عظیم الشان جان بسلامت بردن غنیمت شمرده راه عافیت گرفتند راجه دیابهادر ناگر وراجه محکم سنگه بهادر با فوج خود در وبروی عظیم الشان آمده بدل سوختگی تمام فریاد کردند که مارا الحال طاقت خفتها نمانده میرویم وبر مخالفان نیز نیم حضرت اگر خبر گرفتن مناسب دانند بعمل آرند والاخیر توقع نداریم باز همان اندک باشید جواب ناصواب بود دهها در هر لپست وبلندیکه برزبان شان آمد بی ملاحظه گفته بر مخالفان زدند واعدا را شکست داده و بران بلندی رفته توپها را گرفتند شاه بی نصیب را توفیق اعانت رفیق نشد ونه کسی را بکمک آنها فرستاد بلکه بعضی میخواستند که بعد آنها پیش روند قراولان را فرستاده ممانعت از حرکت نمود ذوالفقار خان ورستم دل خان وجانی خان دیدند که کسی مدد نمیکند بر آنها تاختند زد وخورد سخت در میان آمد چون عظیم الشانیان کم وانها بسیار بودند غالب آمدند وهر دو راجه مذکور بر همه کاری انکار رفتند وهمراهیان شان بسیاری مجروح ومقتول گشته بقیة السیف راه لاهور گرفتند سلیمان خان برادر داؤد خان پنی با جمعی منتظوی هر دو راجه با فوجی قریب بهزار سوار در آنجا رسیده بگلوله بندوق نقدجان در باخت همراهان جسم بیجانش را بشهر بردند وپس وپیش فیل عظیم الشان از جمله شصت وهفتاد هزار سوار ده دوازده هزار سوار باقی ماند شام چون آرسنگر برگشته بفرودگاه رسیدند وعظیم الشان داخل خیمه گشت از انها هم اکثری راه شهر گرفته زیاده از دو هزار نماند صبح که عظیم الشان اراده سواری نمود فیل خاصه را فیلبان هر چند خواست تن بسواری ندادبر فیل دیگر سوار شد نعمت الله خان باده سوار وامین الدوله با بیست سوار وراجه راج سنگه با هزار سوار بهئیت مجموعی دو هزار سوار حاضر بودند که بزرم گاه رسید قضارا باد تندی برخواست ورگ دریای راوی پریدن گرفت وغبار مانع نظر وچشم کشودن گشته غیر آواز توپ صدائی بگوش نمیرسید وغیر از چشم بستن چاره نبود فوجی از مردم مغول رسیده تیر باران کردند وزخم پوست مال به بعضی رسید چون عظیم الشان را نشناختند بیشتر برای غارت خزانه رفتند بعد گذشتن آنها گلوله بمیک ڈنبر سواری عظیم الشان رسیده تکیه را آتش در گرفت ودود اش مانع دید نها شد آن بالش را عظیم الشان بر زمین زد امین الدوله پرسید خیر است عظیم الشان گفت بخیر گذشت امین الدوله را در انوقت رقت زور آور دگریه وفغان شروع نمود عظیم الشان در چنین وقت بکمال استقلال دلدهی نموده فرمود اینقدر بیقراری وبیصبری چرا امین الدوله گفت که کشتی مراد ما مردم تباهی بنظر می آید اگر سر بر سنگ وبر سر سنگ نزنیم دیگر چه کنیم پیشتر هر چه عرض کردیم قبول نه افتاد هر قدر بندگان بجلدی ویورش التماس می نمودند در جواب آن از زبان عالی اندک باشید برمی آمد حضرت چه کنند تقدیر وخواهش ایزدی چنین بود حالا صلاح آنست که خود بدولت براسپ سوار شوند ودر ملک بنگاله رفته ما هم بستند ودر دکن داؤد خان پنی از فدویان سرکار است هر جا نجا طرح بگذرد رسیده پر وبال درست کرده متوجه تدارک باید شد فرمود که از دارا شکوه وشجاع اعدا هنر بمیت چه شد اگر سلطنت مقدر است بمصداق کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة فتح با فتن بعید نیست باز امین الدوله عرض نمود که بیست ودو سوار همراه قدوی مانده اند دیگر همه ها رفتند عظیم الشان گفت ده سوار همراه من دهید تا میرزا الدین تیار شما باد دوازده سوار بر نا خجسته اختر روان شوید امین الدوله تحیر شد خواجه عاصم خانه وران در انوقت با امین الدوله گفت

به بنگاله میروم بیا تا همراه رویم امین الدوله گفت تا عظیم الشان زنده است جدا نخواهم شد و خاندوران راه سلطان گرفته در رفت همانساعت گلوله توپ کلانی به خرطوم فیل عظیم الشان رسید فیل روی از میدان بگردانید و بسرعت برق و باد بطرف آب راوی روان گردید فیلبان برزمین افتاد و جلال خان لودی که در خواصی بود و سلیمان فیل گرفته برزمین آمد و راه خود گرفت چند کس در عقب فیل می دویدند اما بفیل نمیرسیدند ازان جمله امین الدوله هم بود ناگاه دید که فیل از ساحل بلند خود را در آب افگند و بگردابی درافتاد چنان فرو رفت که باز بر نیامد چون باندک فاصله در انجا رسید دید که گل و لای ته نشین و دریا بالا آمده صدای سوهوی از حرکت عنیف آب برمیخیزد معلوم نمود که عظیم الشان مع فیل غرق گرداب فنا گردید بمشاهده این حال راه رستگاری خود جست لیکن امین الدوله گرفتار آمده تا رسیدن فرخ سیر و شکست یافتن معز الدین و ذوالفقار خان مقید بود بعد ورود شقه فرخ سیر محمد یار خان قلعه دار شاه جهان آباد رهائی یافت و بمدارج علیا ترقی نمود بعد ازین فتح خداداد نوزدهم ماه مذکور جهان شاه که اندک مایه استعداد و جرأتی هم داشت بجای ایفای وعده تقسیم ملک و دولت گشته علم منازعت برافراشت و اتفاق بافتراق گرائیده مکالمه بمجادله و مقاتله انجامید سبب ش همانا آنکه یکصد و هشتاد اراب خزانه که از انجمله هشتاد اراب اشرفی و صد اراب روپیه یا برعکس بود بدست جهانشاه افتاد خواست که سه حصه علی السویه نماید و ذوالفقار خان در تقسیم حیثیتها برآورده بجمله های چند از پنج حصه سه حصه بطرف معز الدین می خواست و دو حصه هر دو برادر دیگر را امید اداء آخر مصالحه برهم خورده باهم گرآماده محاربه گشتند چندے از امرا مثل مرحمت خان و امیر خان و رستم دل خان وغیرهم رفیق جهانشاه گردیده صفوف قتال آراسته شد تمام روز جنگ قائم نمایند چون سلطان سیارگان به تسخیر ممالک مغرب دیار میرفت و ظلمت شب دیجور عالم را فرو میگرفت طرفین پاس احتیاط را مرعی داشته باشتعال مشاعل و مهتابی اشتغال نموده جهان شاه مع امرا و رفقای خود و معز الدین مع ذوالفقار خان و دیگر همراهیان بدستور با سامان موفور پاسداری کرده حراست می نمودند تا آنکه سه روز بدین منوال گذشت روز چهارم آفتاب عمر و دولت جهان شاه پذیرائی زوال گردیده آخر روز فرمود که مرا ملاحظه مورچال منظور است افواج داخل سنگر نگشته همه سوار مستعد و تیار باشند و هر کارها را فرمود که هرگاه معز الدین و افواج او برگشته داخل سنگر شوند و زینها از پشت اسپان خود فرو دارند همانوقت مرا خبر باید رسانید هر کارها حسب الامر بجا آورده چون لشکریان معز الدین در خیام خود فرود آمدند و لنگر دانه و کاه و آب و طعام خود یافتند جهان شاه بهیأت مجموعی بر لشکر معز الدین حمله مردانه نموده بر قلب معز الدین ریخت و از صدمات حملات او رفقای معز الدین را پای ثبات برجا نمانده تزلزلے تمام در ارد و عام آنها رویداد و اکثر بے پراگنده شدند حتی لال کنور که سایه وار ملازم سوار اوے بود همراه امرا ے پادشاهی سراسیمه و آشفته حال گردیده در دست رستم دل خان افتاده شده مروارید که در بند از ارش بود خان مذکور در ربود و درین انقلاب معز الدین خود را در عمارے دیگر غیر بیک ڈنبر که مخصوص ملوک اینجا است کشیده بچاندنی سفید محفوف گردانید و فیلبان را گفت که بهانه سوارے زنانه یا امیرے مقتول اگر مسئول گردد مرا ازین مهلکه بیرون برده تا بند و الفقار خان باید رسانید او حسب الامر بجا آورده معز الدین را تا به جان سپه سالار رسانید و شادیانه فتح از لشکر جهان شاه بلند آوازه گشت ذوالفقار خان بمشاهده این حال مضطرب گردید چون شام شده بود برقندازان خاصه خود را طلبیده شصت مشت اشرفی در دست آنها ریخت و گفت همین قدر از شما توقع دارم که بهانه گذرانیدن مذ مبارکباد تا بجهان شاه رسیده هرگاه متصل شوید یک شلک بر فیل او بکنید بعد ازین انچه مقدر باشد بظهور خواهد رسید آنها حسب الامر سه چهار صد کس مع سردار به هیئت مجموعی بحضور جهان شاه که با دو سه صد کس ساده و دیگر افواج او مشغول غارت لشکر معز الدین بود رسیدند و بر وفق اشعار ذوالفقار خان بر زبان گولی های بندوق کار جهان شاه

باتمام رسانیدند و فتح و نصرت نصیب معزالدین گردید معزالدین جهاندار شاه خبر فتح و ظفر شنیده بدولتخانه خود نزول نمود و با ال کنور که معشوقه اش بود صحبت عیش و عشرت داشته بشرب خمر اشتغال ورزید و لشکر هم جابجا آرمید چون صبح دمید رفیع القدر خواجه سرای محلی خود را برای تهنیت پیش معزالدین فرستاد او که تمام شب بیدار و سرشار باده خوشگوار بود استراحت نمود خواجه سرایان پادشاهی با خواجه سرای رفیع القدر در مقام استهزا درآمده گفتند ای احمق دیدی که بر سر عظیم الشان و جهان شاه چه رفت آقای تو در سلطنت چه توقع دارد او هم رنگ دربار دیده متنبه گردیده معاودت نمود و انچه از خواجه سرایان معزالدین شنیده بود بعرض رسانید رفیع القدر از خواب غفلت جسته حکم نمود تا فتارهٔ جنگ نمود و خود مسلح گشته و دست از جان شسته سوار شد همراهیان مخلص هم مستعد شده هر یکی سواره ببربار حاضر گردید ذوالفقارخان بر حقیقت حال آگاهی یافته امر به تیاری لشکر و سواری فرمود و خواجه سرای معتمد خود را فرستاده تاکید نمود که بهر صورتیکه هست پادشاه را برآورده سوار نمایند معزالدین در عین خمار آشفته سر و دستار بر فیل سوار شده روبمیدان نهاد و ذوالفقارخان مع امرا و افواج مقابل رفیع القدر شتافت رفیع القدر با قلیل فوجی که همراه داشت در کمال دلاوری بر سر این همه جمع کثیر و جم غفیر آمده داد مردی و مردانگی داد بعد ازانکه همراهیان هدف ناوک جانستان گشته بخاک هلاک افتادند و خود تنها ماند سپر و شمشیر در دست گرفته دلیرانه از فیل جست و چپقلشهای مردانه نموده شربت ناگوار مرگ بکمال گوارائی نوشید ❊

ذکر استقلال یافتن معزالدین بر سلطنت و بعضی سوانح ایام دولت او و انقلاب طالعش باندک فرصت

محمد معزالدین جهاندار شاه ظفر یافته مناشیر مطاعه باقطار و اطراف ممالک محروسه نگاشت و خود بفتح و فیروزی از لاهور کوچیده بدارالخلافه شاهجهان آباد رسید روز یکشنبه چاردهم جمادی الاولی سنه مذکور ساعتی از روز مانده غفران پناه محمد یار خان صوبه دار شاهجهان آباد که از عهد اورنگ زیب تا آن وقت بود از قلعه شهر مذکور برآمده برای ملازمت و استقبال معزالدین تا به بادلی پیش رفته روز دوشنبه پانزدهم سر سواری ملازمت حاصل نمود روز پنجشنبه بیستم هم قبل از نصف النهار معزالدین جهاندار شاه داخل قلعهٔ دارالخلافه مسطور گردید آصف الدوله بدستور وکیل مطلق مانده ذوالفقارخان را وزارت اعظم علاوهٔ اقتدارهای دیگر گردید سلطان کریم الدین پسر بزرگتر عظیم الشان بسعی بهادر خان از شهر لاهور دستگیر گشته بحضور رسید و در همان مقام بفرمان پادشاه زمان مقتول گشت و دیگر شاهزادگان اولاد اعظم شاه و محمد کام بخش که فارغ البال بکام و آرام بودند بیچاره بادام قید فتاده اند تفصیل نام آنها ثبت افتاد انشاء الله تعالی پسران اعظم شاه و پسران محمد کام بخش محمد محی السنه و محمد فیروز سند و سوای نامش سمتی معلوم نشده معزالدین در تربیت و تقویت برادر رضاعی خود کوشیده خطاب کوکلتاش خانی که داشت بجهاندار تبدیل داده دیگر بندگان مناصب و خدمات مرحمت گشت و اکثر علاوه فعله زیر و زبر گردید لال کنور خطاب امتیاز محل بیگم یاقوت و حکم شد که همراه سواری او چتر بر فیل بطور سواری پادشاهان میرفته باشد و کوکلتاش خانرا معتمد علیه ساخته منصب امیرالامرائی باو عطا فرمود و روز بروز بر قدر جاه و قدرش بیمی افزود این امر باعث ملال خاطر ذوالفقارخان میگردید معزالدین اعتماد و اقتدار کوکلتاش خان نموده براز دیاد اقتدارش ساعی بود دهم محکوم عشق لال کنور گشته درخوشنودی خاطرش دقیقه فوت و فروگذاشت ننمود تا آنکه خوشحال خان برادر حقیقی او را هفت هزاری و نعمت خان برادر دیگرش را که ابن عم لال کنور بود پنجهزاری کرده و ارادهٔ دادن صوبه داری اکبرآباد بخوشحال خان نموده ذوالفقارخان سندش را جاری کرده و باستهزا درخواست جهیز التحریر نموده چند هزار طنبور و دهل طلبیده خوشحال خان بوساطت خواهر خود لال کنور شکایت این استهزا بپادشاه رسانیده پادشاه سفارش

نذیر ذوالفقار خان کرده گفت که درخواست دهل و طنبور ظاهر البتوخ خواهد بود وزیر الممالک جواب داد که شوخی نیست حقیقتی دارد بعد استکشاف التماس کرد که بنده لیست صوبه داری و سرانجام دیگر مهام پادشاهی کار خانه زادان موروثی بود و رعایت خوانندگان و رقصان بانعام دو جوه دیگر بعمل می آمد هر گاه قوالان و فرقه کلانوت بصوبه داری اشتغال نمایند خانه زادان باید پیشه آنها بگیرند تا راه معاشی برای آنها هم گشاده باشد طالب سازباد برای همین بود که برخانه زادان تقسیم یابد مغیر الدین خجالت کشیده خاموش ماند وعلی هذا القیاس زنی سبزی فروش که زهره نام داشت و باصطلاح هند با لال کنور دوگانه بود و نیز عروج یافته بر ماده فیل سوار شده بقلعه پادشاهی درون حرم سرا پیش لال کنور آمد و رفت می نمود در اثنای راه بر عجزه وزیر دستان همراهیان و ملازمانش که در رکاب او می رفتند دلیریها می نمودند اقتدار اجلاف موجب آزار و استخفاف بنجا گشته بر طبایع کرام و اعیان بسی دشوار و گران بود در روزی چین قلیچ خان خلف غازی الدین خان فیروز جنگ تورانی که در اول سپه سالار اورنگ زیب عالمگیر و در کمال جاه و اقتدار و پسرش چین قلیچ خان مورد الطاف و منظور انظار پادشاه مذکور بود و غیر از ذوالفقار خان دیگر بیرا هم چشم خود نمی انگاشت بعد رحلت محمد اورنگ زیب زمانه را با خود موافق ندیده انزوا گزید و آمد و رفت بدربار نداشت مگر بدیدن درویشان و علمای خلوت گزین رغبت نموده گاه گاهی ملاقات ایشان می شتافت روزی برای دیدن یکی از فرقه مذکوره میرفت در اثنای راه با سوارے زهره مسطوره غیر مستوره دوچار شد از کمال خزم و مآل اندیشی مردم سوارے خود را که اقل قلیل بوده اند اشاره نمود که مقابل سوار پیش نرفته طرف دیگر بازار را اختیار نمایند چون او و همراهیانش کم ظرف و سفله منش بودند علی الرغم و عمداً مردم چین قلیچ خان را زبر اهتمام گرفته شوخیها نمودند تا مقدور اغماض فرمود چون ماده فیل سوارے زهره برابر بدوارے چین قلیچ خان رسید از مردم پرسید که سواری کیست گفتند چین قلیچ خان پرده را برداشته گفت که چین قلیچ خان پسر کورتوئی از بیباکی او کار از حد گذشت حوصله اش تنگی کرده اشاره نمود که آن یگانه هر زه رامع همراهیان بزدارسانند مردم خان مرقوم همراهیان زهره را کتک معقول کرده و زهره را نیز از فیل کشیده زیر لگد و مشت گرفتند بعد ازین زدوخورد فهمید که پادشاه خفیف العقل محکوم زن ناقص فطرتیست شاید فتنه سر کشد بنابر علی هذا با آنکه از ابتدای رحلت عالمگیر آمد و رفت بخانه ذوالفقار خان بهادر نداشت بنا چارے سوارے را گردانیده بخانه اش فرستاد ذوالفقار خان سبب آمدن پرسید چین قلیچ خان ماجرا را مشروحاً ظاهر گردانید ذوالفقار خان بطوریکه باید و شاید استمالت نموده براین جرأت تحسین کرد و خوشنود نموده مرخص فرمود و پادشاه را پیغام فرستاد که آبروے خانه زادان واحد است و فروے با چین قلیچ خان بهادر متحد دران جا زهره پیش لال کنور رسیده خاک سبز زمین می غلطید و لال کنور مزاج پادشاه را مستعد انتقام گردانیده قریب بود که درین خصوص امرے صدور یابد و زود پیغام ذوالفقار خان مانع این فضیحت گردید و درین عرصه خوشحال خان برادر لال کنور هم که بمقتضاے تنک ظرفی می جوشید در همسایه اوزن نجیبی بود از غرفه هاے خانه خود روگذر بسته عاشق گردید و سے خواست بقهر و غلبه رخنه در ناموسش کند شوهر او استغاثه نزد ذوالفقار خان برد خان عادل و شجاع باذل از جاد رآمده بے اختیار فرمود که مردم رفته خوشحال خان را کشان کشان بیارند چون حاضر شد زیر چوب گرفته بمرتبه زدکه بیهوش و بے هوش نماند و چون خلق خدا از دست آن ناکس بے حیا بجان آمده بودند مفسدیش نموده بسلیم گده فرستاد و اموال او ضبط شده بسرکار والا رسید بنا بر حالات مرقومه الصدر صحبت میان پادشاه و وزیر صائب تدبیر منغص گشته روز بروز ملالت می افزود و پادشاه به السبب اقتدار و پاس حقوق و احسان او چاره غیر از رضاجوئی نبود ۰

ذکر خروج نمودن محمد فرخ سیر پسر عظیم الشان با عانت حسن علی خان و ظفر

یافتن خان درمیدان بر محمد معز الدین به تقدیر خداوند آسمان و زمین

چون صوبه بنگاله تمام خالصه شریفه است خدمت دیوانی صوبه مذکور بسبب مرقوم عمده ترین دیوانیهای ممالک محروسه وجعفرخان از عهد اورنگ زیب عالمگیر بدیوانی صوبه مسطوره اختصاص داشت وعظیم الشان دران ایام ناظم صوبه بنگ وسالار فوج ومختار صلح وجنگ باسرکشان ومتمردان بلاد شرقی بود درسلطنت پدر خود وبهادر شاه مالک سریر جهان صوبه اوڈیسه وبنگاله وعظیم آباد واله آباد گشته چنانچه سبق ذکر یافت صوبه دار ے اله آباد وعظیم آباد بعبد الله خان و حسین علیخان داد وصوبه دار ے بنگاله واوڈیسه علاوه دیوانی آنجا بجعفرخان سپرد وقت رحلت عالمگیر که بکمک پدر خود میرفت محمد فرخ سیر پسر خود را با بعضے بستوان حرم واسباب خانه مع معدودے منصبداران وملازمان خود در اکبر نگر معروف براج محل درمنازل بنا کرده شاه شجاع پسر شهاب الدین محمد شاه جهان گذاشته بود وبعد از فتح پدر ومدت سلطنت او نبا بر بعضے جهات طلبد اشتن فرخ سیر مناسب ندیده همینجا میگذاشت تا آنکه در لاهور ایام عمر وودولتش انقراض یافته بآخرت شتافت ومحمد معز الدین بعنوانیکه رقمزده قلم وقایع نگار گشت سلطنت یافته احکام مطاعه برای مقید فرستادن فرخ سیر بجعفرخان نگاشت خان مرقوم بپاس حقوق عظیم الشانی مخفی مصحوب معتمدی بفرخ سیر پیغام داد که چاره خود جوید ورا ے که برای خویشتن مناسب داند پوید باراده قید او نمود وفرخ سیر برمکنون خاطرش اطلاع یافت علی کلا التقدیرین بودن خود درراج محل مناسب ندیده چون میدانست که حسین علی خان ناظم صوبه عظیم آباد از خاندان نجابت وسیادتست وبجوانمردے وفتوت وشجاعت ومروت موصوف بامید امانت او با اهل وعیال از اکبر نگر شکسته خاطر وپریشان حال نهضت نموده در عظیم آباد رسید ومتصل بباغ جعفرخان که برلب دریا طرف مشرقی شهر واقعست درسراپرده ها منزل گزید وبحسین علیخان بهادر بعجز والحاح پیغام نموده ببیکسی وبے یاری خود ظاهر کرد چون رفاقت فرخ سیر ومقابل گشتن با پادشاه هندوستان مع جمیع امرا خاصه مثل ذوالفقارخان زیاده از خیر تاب توان حسین علیخان بود اول سرباز زده از امر مذکور استنکاف کرد وگفت که حکم پادشاه درباره شما بطور دیگر رسیده من نبا بر پاس حقوق پدر شما نمیخواهم که نسبت بشما از دست من آزارے برسد صلاح آنکه زود خود را بطرفے کشید تا عذرے برای خود بهم سانیده از بطش وسطوت سلطانے ایمن توانم بود وبروایت دیگر بطور آخر نیز تهیه اسباب جلوس فرخ سیر وجلوس او بر تخت سلطنت معلوم شده بعد ازین مذکور خواهد شد بروایت اول احمد بیگ مخاطب بغازی الدین خان کوسه درمیان آمده بحسین علیخان را بیگ الاقات وآمدن نزد فرخ سیر راضی نموده آورد وفرخ سیر سلولیکه هیچ آقا وپادشاه بیکی از امرا ونوکران نکرده بعجل آورد وحکم بنشستن حسین علیخان نموده بالحاح تمام ببیکسی وبے یارے وحیرت وگرفتارے خود ومقتول شدن مثل سلطان کریم الدین که برادر او بود دلیل اسیرے وبهر صورت ناامیدی خود از زندگے ظاهر نموده واز پس پرده که اهل حرم را درانجا نشانیده بود ملکه زمانے دختر صغیر السن او برآمده برزانوے حسین علیخان نشست وبروفق تلقین وتعلیم پدر خود نموده ستایش حسین علیخان من آغاز کرده گفت که شما از خاندان نبوت وولایت وبجمیع مناقب ومفاخر لائق اید وحقے هم از عظیم الشان برگردن دارید اگر دستگیری پدر من نموده انچه شایان سیادت وشجاعت است بعمل آرید سزاوار دید واگر نکنید برما انچه رفتنی است خواهد رفت لیکن شما را به بینند که خلق عالم چه خواهد گفت محرمان بیرون وپرده نشینان اندرون درگفتگو موافقت با وکرده استغاثه واستعانت ها

ازجمله مدبران برون فرخ سیر که اول خلعت خاصه خود برقامت لیاقت حسین علیخان پوشانیده نشانیده بود برخاسته بدست خود شمشیر
در کمر حسین علی خان بستن گرفت حسین علیخان سر جرات از بحر تفکر برآورده التماس نمود که انچه بانبده کمترین بعمل آمد کار بندگانست
نه لائق خداوندان و نبیده در تدارکش غیر از سر چیزدیگر ندارد که دریازد کمر بر فاقت عالی بستم و دست از سر و جان خود شستم الحال
شروع به نگهداشتن فوج و آراستن اسباب حرب باید نمود و بتلوس بر تخت سلطنت فرموده دشمن را فرصت نباید داد تا انچه مقدر گشته
میسر آید **بیت** به بینم تا کرد گار جهان ✤ دراین آشکارا چه دارد نهان ✤ چون نقش مراد فرخ سیر درست نشست حسین علیخان
بهر که دمه فرمان داد که بملازمت فرخ سیر شتابد و از مال و جان و اسباب توان هر چه بالقوه هر که باشد در اعانت فرخ سیر دریازد
بمشاهده این احوال هر منجم و رمال و مشائخ صوبه بهار بهجوم آورده بشارت سلطنت بفرخ سیر میدادو هم بهر کسے رجوع آورده
استمداد و استفسار پایان کار خود مے نمود مردم دلجوئی او نموده سخنی بروفق خواهش او گفتن برای خود مصلحت می شمردند چنانچه
فی الواقع بعد استیلای او بر سلطنت هر یکے بکام خود رسیده مغز وار جمند گشت و حسین علیخان به تهیه اسباب و سامان پرداخته
سید عبد الله خان برادر کلان خود که ناظم الله آباد بود خطے متضمن ارادهٔ ورفاقت خود با فرخ سیر نگاشت و مصحوب مستعجلی ایلغار نمود
عبد الله خان برارادهٔ برادر متحیر گشته در جواب منعی و نصیحتے نوشت که این چه ارادهٔ هست و بچه استعداد قاصد امداد شده اید ناموس
و اکثر اخوان و منتسبان در قبضهٔ جهاندار شاه و اتباع اوست همه بر باد فنا خواهند رفت حسین علیخان در جواب نوشت که شما
بزرگید رفاقت معز الدین نمائید و من خود الحال ازین ارادهٔ انصراف نمیتوانم کرد سید عبد الله خان بر رسوخ برادر خود درین عزم
آگهی یافته مرقوم ساخت که (الخیر فیما وقع الحال که کمر برانکار بسته اید هر چه مے توانید مهیا کرده زود برسید که افواج پادشاه و
اتباع او بمن نزدیک ترند یکجا شده کوشش کرده آید روایت دوم آنکه بهادر شاه صوبه بنگاله به اعز الدوله خانجهان بهادر مقرر نموده
فرخ سیر را طلب حضور نمود لیکن چون او را نسبت با خوان او سلطان کریم الدین و همایون بخت نزد جد و پدر خویشان اعتبار نبود
رفتن حضور بر او شاق مے نمود بنابرین بعد ورود بعظیم آباد پٹنه بهانه قریب رسیدن ایام وضع حمل زوجه خود و ایام برشگال
طرح اقامت دران بلده انداخته بحضور عرضداشت درین مضمن بعض منجمین مدرویشان باتفاق محمد رفیع نام حکیمی فرخ سیر را
بشارت جلوس بر تخت سلطنت درین سرزمین رسانیده زیاده تر شائق باقامت بلده مذکور و وسیلهٔ پیش آمد خود ساختند و
درهمان ایام محمد رضا نام مخاطب برعایت خان که از مغضوبان بهادر شاه بود آواره گردیده خود را بامنصوبه رسانیده و فرمان سند
قلعه داری رهتاس جعلی آراسته در قلعه مذکوره بحیله و تزویر دخل یافته مستقل گشت و علی الفور ذخائر اجناس غله وغیره مایحتاج
در قلعه کشیده استعداد اقامت در قلعه مهیا ساخت و به پادشاه نوشت که از بیخبرے غله سلطنت فدوے این مکان را متصرف
گشت و از نوشتهای سوانح و وقائع نگاران نیز ظاهر گردید بنابرین فرمان بهادر شاه و حکم عظیم الشان در بارهٔ تنبیه آن متغلب
بنام فرخ سیر رسید چون دست یافتن بران قلعه از جمله متعذرات است فرخ سیر از همراهیان خود استشاره درین خصوص مے نمود
لاچین بیگ قلماق که نوکر فرخ سیر و بے باک مشهور و در انوقت از جمله مغضوبان آقا و محروم از مجرا بود بوسیلهٔ بعض مقربان
مخفی از همه کس بفرخ سیر پیغام نمود که اگر شاهزاده رسیدن فرمان سند بنام آن محیل مستبعد عفو جرائم او از حضور مشهور نموده
خلعت و نشان همراه بنده داده رخصت فرماید اغلب که بمدد طالع و اقبال شاهے وقت سپردن نشان کار آن بدسگال
لبازم و در بلدوے آن سرافرازے یابم و اگر در کار ولی نعمت جان خود در بازم فرزندان مرا وسیلهٔ کامیابی از افضال
و احسان پادشاهے خواهد بود باین مصلحت پسندیده ارکان دولت آمده حسب المشوره شهرت کاذبه ورود فرمان شائع گشت

و خلعت و نشان فرخ سیر بصوب قلماق مذکور برای رعایت خان ارسال یافت چون در پای کوه قلعه رسید متغلب مذکور بسخوف خیانت راضی بآمدن لاچین بیگ بجماعت نگشته دو کس را حکم داد که مع خلعت و فرمان بیایند قلماق مذکور با یک کس بالای قلعه رفته هنگام رسیدن قلعه دار بگرفتن سندونشان کار دانکر کشیده بجراحات پے در پے از پا لیش در آورد دوازده شت همراهیانش خود مع رفیق زخمے گردید هزار ایران وغیره ملازمان پادشاهے حمایت قلماق نموده رفقاے متغلب را مجروح و مخذول ساختند و سر مقتول را با قلماق مذکور بحضور فرخ سیر فرستادند لاچین بیگ مورد الطاف فرخ سیر گردید درهمین ایام خبر رحلت بهادر شاه رسید و حسین علیخان بهادر دران آوان از شهر عظیم آباد بیرون رفته بسنبد و لبست پرگنهاے متصل مشغول بود فرخ سیر بدون آنکه خبر دیگر از انجام معامله اولاد بهادر شاه رسد و سلطنت بیکی تقرر یابد خطبه بنام پدر خود عظیم الشان خواند و جلوس و تسلط او بر تخت سلطنت شهرت داده شادیانهٔ تهنیت بنواخت لعبد اینکار از حرکت بے تامل خود اندیشها نموده از سطوت حسین علیخان نیز تبر سید و خطوط مغدرت آمیز و پیغامهاے محبت انگیز بصوب معتمدان فرستاده حسین علیخان را نزد خود طلبید و والده فرخ سیر النجا بحسین علیخان برده از طرف فرخ سیر قول و عهد مدار المهاے سلطنت بر اے او بکفالت وضامنے خدا و رسول درمیان آورده با خود متفق ساخت درهمین زودے خبر کشته شدن عظیم الشان مع دیگر برادران و مقرر گشتن سلطنت بجهاندار شاه معز الدین رسید چون حسین علیخان قبل ازین با فرخ سیر همدستان گشته بود سکه و خطبه بنام او خواند و علم منازعت با معز الدین برافراشت فرخ سیر روز بروز در استحکام قول و قرار با حسین علیخان و استقلال و اقتدار اوی افزود +

ذکر جلوس فرخ سیر بر تخت سلطنت و نهضت نمودن از عظیم آباد بیاتفاق حسین علی خان بهادر و بدست آمدن خزانهٔ بنگاله از تائید ایزد قادر ذوالجلال + +

حسین علیخان بهادر فرخ سیر را بتاریخ نهمار بر تخت سلطنت جلوس فرموده از مهاجن وغیره هر کس که مایه دار بود زریکه ازو سر انجام مے شد قرض و مستعار گرفته تمسک بوعده تسلط بر دشمن نوشته داد و فی الجمله تهیهٔ اسباب نموده لسباعت سعید مع پادشاه دست نشان خود عازم پیشتر گردید و غیر تهخان خواهرزاده خود را بنیابت صوبه عظیم آباد مقرر ساخته مرخص فرمود و لسید عبد الله خان خود هم نوشت و حکم فرخ سیر نیز فرستاد که خزانه صوبهٔ بنگاله مرسله جعفر خان داماد او شجاع الدین محمد خان بهادر اسد جنگ بدار الخلافه شاهجهان آباد مے برد بالله آباد رسیده بضبط خود در آورد و لقدر ضرور بمصرف رسانیده باقی را امانت نگهدارد عبد الله خان بهادر حسب الحکم بعمل آورده بعضے را خود متصرف گشته بکار پادشاهے صرف نمود و بعض را برائے پادشاه و برادر خود نگهداشت و از توپهاے صوبه و قلعه الله آباد بقدر یکه ضرور دانست و توانست قابل جنگ میدان آراسته همراهے خود گرفت +

ذکر رسیدن سید عبد الغفار کردیزے به الله آباد بامر معز الدین و شکست یافتن او از دست برادران عبد الله خان بتقدیر خداوند آسمان و زمین

هنوز حسین علیخان مع فرخ سیر بالله آباد نرسیده بود که سید عبد الغفار خان کردیزے به نیابت راجی محمد خان که بتغیرے عبد الله خان صوبه دار الله آباد از طرف معز الدین گشته بود با جمعیت ده دوازده هزار سوار وغیره سامان [illegible]

مامور گشته در رسید عبد الله خان انتظار برادر و فرخ سیر گشیده قلعه داری را مناسب دید و پیغامهای تالیف و ترغیب رفاقت بعبد الغفار مذکور فرستاد و انعیر بر برای ازدیاد جاه و اعتبار خود انتقا گفته او نموده در محاربه اهتمام تمام داشت عبد الله خان برادران خرد خود سراج الدین علیخان و نجم الدین علیخان و سیف الدین علیخان را مع ابو الحسن خان بخشی که اصل او از سادات نجف اشرف و او خود از ساکنان بیجاپور و از شجاعان نامبین بود مع نصف فوج که در حساب قریب سه و نیم هزار سوار و همین قدر پیاده می‌شد بمقابله او فرستاد سید عبد الغفار که سرشار باده سخوت بود هر سه برادران عبد الله خان را مع فوج بر سر راه دید اما کار زار با اینها عار خود شمرده راه قلعه گرفت و گفته فرستاد که با اطفال بازی نمیکنم اینها ناچار خود بطرف او تاخته خنگ در اندختند چون جمعیت قلیل و اسباب نیز خیلی ان بود در اول مقابله و کشش و کوشش اکثر مردم همراهی اینها مغلوب گشته بعضی مقتول و بعضی فرار شدند برادران عبد الله خان با سادات دیگر که اولوس ایشان بود مع ابو الحسن خان و رفقای معتمد قدیم پای جلادت در میدان فشرده و دست از جان شسته دران جمع کثیر مانند شیران دلیر استاده داد مردی و مردانگی دادند بنصرت ایزدی باد تند وزیده چشم مخالفان را بنوعی تیره ساخت که کسی حریف و ردیف را نشناخته هر یکی حواس خود در باخت پردلان بارهه دران وقت بحملات مردانه و کوششهای رستمانه دشمنان را مع برادر عبد الغفار از پا در آوردند و آوازه کشته شدن عبد الغفار خان دران معرکه انتشار یافت همراهیانش که در غارت بهیروزد و خورد دلیر بودند بی اختیار رو بفرار نهاده از میدان کارزار بانگ و عار بسیار بدر رفتند و شکست فاحش بر عبد الغفار افتاده چون بخت معز الدین بحال تباه برگشت و از برادران عبد الله خان سراج الدین علیخان جام سرشار مردانه شهادت نوشیده با بای بزرگوار خود پیوست و در عنفوان جوانی دست از آب زندگانی شست سید عبد الله خان باین اطلاع نذر و مبارکباد گرفته شادیانه فتح هم نواخت و در ماتم برادر خود اشک حسرت ریخته بغزای او نیز پرداخت مصرع رمانه جام بدست و جنازه بردوش است ✣ معز الدین باستماع اینخبر مصالحت در استمالت عبد الله خان شمرده سند صوبه داری الهآباد بالاصالة بسید عبد الله خان فرستاده تحسین و آفرین با و نوشت و خلعت و عنایت فرستاده تالیف قلب سید عبد الله خان پرداخت متعاقب این ساخته فرخ سیر با لشکر تازه فراهم آمده مع حسین علیخان بهادر و صف شکن خان نائب صوبه دار اوڈیسه و احمد بیگ کوکه معز الدین مخاطب بغازی الدین خان بهادر غالب جنگ کوسه و خواجه عاصم خاندوران و غیره همراهیان رسیده و عساکر فرخ سیر هر دو برادر مجتمع گردیده سادات نکیه بر الطاف نامتناهی الهی و استمداد از ارواح اجداد امجاد خود نموده عازم پیشتر گردیدند ✣

۲ در نسخه بجای سراج الدین نور الدین است ✣

آمدن سلطان اعزالدین با فوج بسیار و خائب و خاسر برگشتن بقدرت کامله کردگار

چون خبر نهضت فرخ سیر از عظیم آباد انتشار یافته معز الدین رسید پسر خود اعزالدین را مع پنجاه هزار سوار تنبیه عبد الله خان و تسخیر الهآباد رخصت کرده خواجه حسن خان پسر نوکر کاتاش خان را که پنجهزاری بود هفت هزاری و مخاطب بخاندوران نموده زمام اختیار فوج و شاهزاده و تدبیرات جنگ با و سپرد و با توپخانه سنگین و دیگر اسباب حرب روانه ساخت و چین قلیچ خان را هم متعاقب آنها مستمال ساخته بدو شاهزاده فرستاد اعزالدین از اکبر آباد گذشته تا بکبجوا رسیده بود که خبر بیکجا شدن فرخ سیر و حسین علیخان مع فوج با عبد الله خان شنیده از راه بد دلی بهما بجا طرح اقامت افگنده و بکندن خندق و بستن مورچال و آراستن سنگر فرمان داد و با وجود فوج سنگین و توپخانه گران بمجرد استماع خبر نزدیک رسیدن فرخ سیر که هنوز بفاصله بعید بود هراس بقیاس در دلش راه یافت و بحرکات ناشایسته مذکور خصم را بر خود دلیر ساخت تا آنکه فرخ سیر در رسید و عبد الله خان که هراول بود

دیوار باغ اطراف دیوه و مور رجال را فروگرفته از آخر روز تا سه پهر شب توپ اندازی نمود شهزاده و مدار المهام فوج دل باخته باهمدگر قرار فرار در میان آوردند و هر دو کس مغلوب هراس بقیاس گشته اشرفی و جواهر بقدریکه توانستند همراه گرفته و باقی خزانه و توشک خانه و جمیع کارخانجات را همانجا گذاشته پاسی از شب باقی بود که هر دو باتفاق راه فرار پیش گرفتند لشکر باطلاع این احوال غرق حیرت و ملال گردیده عظما و معتبرین لشکر متبلای آوارگی بکمال اضطرار شدند لشکریان فرخ سیر باستماع این بشارت بی اختیار دویده تاراج خاطرخواه نمودند جمیع که قادر بر قوت یکروزه نبودند ذخیره اندوز تنعم گردیدند و بعد تاراج مال وافری بضبط سرکار فرخ سیر نیز درآمد چین قلیچ خان که مستمال گشته متعاقب اعزالدین با عانت او بے آمد در اکبرآباد رسیده شاهزاده را باین نصیحت ادراک نمود و بجبر و عنف توقیف او نموده منتظر فرمان معزالدین گشت چون خبر شکست اعزالدین مدار الخلافه رسید امید معزالدین مبدل بیاس گردیده مهیای حرکت مع ارکان سلطنت گردید ۞

کوچ نمودن معزالدین مع ذوالفقارخان و کوکلتاش خان و جمیع ارکان پادشاهے و رسیدن باکبرآباد و سوانحے که درین عرصه روے داد

محمد معزالدین جهاندار شاه دوازدهم ذی قعده شب دوشنبه بعد مرور سه و نیم ساعت ۱۱۲۴ هجری باراده مدافعه فرخ سیر از شاهجهان آباد برآمده باشان بے پایان و سراوے ذوالفقارخان و معاضدت کوکلتاش خان و اعظم خان و جانی خان و محمد امین خان وغیره سرداران توران و ایران و دیگر امرای رزم جو و مردان پلنگ خو و توپ و توپخانه جهان آشوب با هفتاد هزار سوار و پیاده بیشمار متوجه اکبرآباد گردید در اثنای راه سربلند خان که از فوجداری کثرت زرے بدستش آمده بود از رفاقت فرخ سیر سرباز زده گشته خود را مع زر بمعزالدین رسانید و مورد آفرین و تحسین گشته بصوبه داری احمدآباد گجرات مرخص گردید و چهبیله رام فوجدار کوڑه و علی اصغرخان پسر کار طلب خان فوجدار اناوه چندے همراه اعزالدین بوده بلشکر فرخ سیر پیوستند چون معزالدین بقصبه هموگر متصل اکبرآباد رسید اعلام و خیام سادات و فرخ سیر مع رفقاے دیگر که ازین طرف نیز متصل بهمان قصبه رسیده بودند جلوه گر گردید چون از اوضاع زشت معزالدین اکثر امرا و عموم خلق خدا خصوص امرای تورانیه غیر عبدالصمدخان متنفر و منزجر بودند و شنهای اکثرے متضمن آمیزش بلشکر فرخ سیر رسید اگرچه نسبت باقتدار معزالدین احدے را امید فتح و ظفر فرخ سیر نبود لیکن عمده ارکان دولت معزالدین که عبارت از کوکلتاش خان و ذوالفقارخان باشد باهم نهایت منافق و معاند بودند و بسبب نفاق اینها و اعوجاج کوکلتاش خان که نهایت معتمد علیه معزالدین با عدم اصابت راے سلیقه غیر مستقیمه بود کارهاے بادشاهے بسیار ضایع و تدبیرات همه درهمی و برهمی داشت از بخت نقش هیچ منصوبه درست نمی نشست حتی در مشوره عبور از آب جمنا دهنگ با فرخ سیر هیچ امر متعین نمی شد و هر دو ضد همدگر صلاح میدادند و پادشاه خود مبهوت و مایوسیاے عشق لال کنور داشت سید عبدالله خان معبرے پایاب بهم رسانیده از مقابل لشکر معزالدین چند کروه بیشتر بطرف شاهجهان آباد کناره جمنا وقت شب یافته از دریا گذشت و متصل برآے روز بهاتی که چهار کروه از اکبرآباد بطرف شاهجهان آباد واقع است منزل گزید و باندک فاصله فرخ سیر هم با همراهیان از آب گذشته بعبدالله خان رسید و بسیر راه گرفتن بر لشکر معزالدین و مغالطه دشمن حسین علی خان بهادر جائیکه بود مقابل خیمه ماند چون تمام روز گذشت و شب دوم رسید مع فوج و راے چهبیله رام ناگر از آب گذشت پرده داراے کارکنان تقدیر تماشا باید کرد که معزالدین و کل امرای آنطرف وقتی خبردار شدند که طلیعه لشکر فرخ سیر از عقب لشکرش نمایان گردید و ترتیب فوج که اول مقرر شده بود بحال نمانده از سر نو ترتیب فوج و پیش بردن

تو پخانه حاجت روید ادو انقلاب عجیبی روے نمود

جنگ نمودن سادات و فرخ سیر با مغرالدین و ظفر یافتن تا بید احکم الحاکمین

تا بتاریخ چهاردهم ذی الحجه سنه مذکوره مقابله فیمابین رویداد و مغرالدین خود با افواج و توپخانه مع تجملات ملوکانه با قتدار در قول جا گرفت و ذوالفقار خان که معتمد علیه سلطنت و در افواج و احشام قائم مقام پادشاه بود اگرچه بغبار خاطر بسیار از اوضاع و اطوار پادشاه در دل داشت لیکن برای آبروی خود با فوجے شایسته و سامانے بالیسته و گرز ناوکوس (کاتهم مبیان مرصوص) بهراولی و پیروی استاد و کوکلتاش خان مع اعظم خان و جانی خان و دیگر همراهیان بطرف راست و محمد امین خان و عبد الصمد خان و حسین قلیچ خان و جان نثار خان و دیگر سپه داران توران بجانب چپ و راجی محمد خان و اسلام خان و مرتضی خان و حفیظ الله خان و دیگر افواج بطور یلتمش و رضا قلی خان دار و غه توپخانه با هتمام کار خود و دیگر افواج بوضعے که مناسب و میسر بود جا بجا قیام ورزیدند و ازین طرف فرخ سیر با مردم همراهی خود بقصد سلاطین در قول و عبد الله خان در بهراولی و حسین علی خان و صف شکن خان معروف بحسین بیگ در دست راست مقابل ذوالفقار خان و خانزمان علی اصغر و چهبیله رام ناگر با معدودے دیگر از مبارزان مقابل کوکلتاش خان صف آرا گشت عبد الله خان بآراستگی و اطمینان اول مقابل تورانیان رفته لعبداران خود را بر توپخانه جهاندار شاه مغرالدین زد و تردد نمایان نموده از توپخانه گذشته خود را نزدیک قول رسانید و حسین علیخان مع صف شکن خان و فتح علیخان دار و غه توپخانه فرخ سیر که برادر زاده حسین علیخان بود و زین الدین خان پسر بهادر خان روهیله و میر مشرف و برادر او میر اشرف بطرف ذوالفقار خان تاخت درین حمله صف شکن خان و فتح علیخان و زین الدین خان و میر اشرف و جمعے دیگر از بهادران رفقای حسین علی خان نقد حیات در باختند و چهبیله رام و خانزمان بهیئت مجموعے استاده انتظار قابو و شعبده بازی فلک سے نمودند حسین علی خان عرصه بر رفقاے خود تنگ دیده بمقتضاے غیرت و آئین بهادران هندوستان از فیل جسته مع همراهیان تردد در ستمانه بظهور رسانید و زخمهاے شمشیر و تیر و گولی برداشته از خود بیخبر در معرکه افتاد و سید عبد الله خان که در وسط فوج مغرالدین و از صدمات تیر باران تورانیان و دیگر جنگهاے گران تفرقه بر رفقایش افتاده هریکے بدیگرے آویخته در زد و خورد بود و فیل نشانش با اکثرے از جماعه داران ملازمش عریان افتاده زیاده از صد سوار همراه نداشت دران حالت سید عبد الغفار مذکور ز دیدن فیلش آمده دنام خود آگفته تیرے بسوے عبد الله خان انداخت همراهیان عبد الله خان براو تاختند و عبد الله خان تیرے براو انداخته زخمے ساخت و سید غفار زخم برداشته جان بسلامت پدر برد و سید عبد الصمد خان نیابر اژدحام و کثرت فوج مخالف نمیدانست که کجا میرود و کارش بکجا خواهد کشید درین وقت جمعے از رفقا با و پیوسته تقویت یافت و بمکانے مرتفع رسیده مغرالدین را مع همراهیان با خود متصل و نهایت غافل یافت فرصت غنیمت شمرده بهیئت مجموعے بر سر فیلان سوارے زنانه ریخته زیر تیر باران گرفت و طرفه آشوبے دران عرصه هویدا گردید هنوز مغرالدین خود را درست نکرده بود که فیلبان سوارے زنانه اش بر همه گرافتاده رستخیز قیامت برخاست و فیل سوارے لال کنور و همراهیان او و خواجه سرایان از صدمه تیر باران درهم جوشیده و خروشیده گریزان دویدند و همرکابان او مغلوب هراس و متحیر گردیدند مغرالدین اراده مدافعه نموده فیل سوارش سر رشته از اختیار فیلبانان بدر رفت و عبد الله خان که رفقاے او پے هم میرسیدند دلیرانه قدم جرات پیش گذاشت و خلل در لشکر مغرالدین پدید آمده بهم برآمد باآنکه شادیانه فتح در لشکرش نواخته بودند که فوج روگیر نیز نهاد کوکلتاش خان از نشناخته آنحال خواست که خود را بمغرالدین رساند خانزمان و چهبیله رام که در کمین بوده قابو میدیدند بر کوکلتاش خان تاخته ببرچهاے متنوعه از پاایش درآوردند و رضا قلی خان دار و غه توپخانه نیز بکار آمد جانی خان و مختار خان

قبل ازین در مقابله حسین علی خان کشته گشتند اعظم خان برادر کوکلتاش خان مجروح بمعز الدین رسید معز الدین عرصه بر خود تنگ دیده خود را بسوارے لال کنور رسانیده و نزدیک بآخر روز راه اکبر آباد پیش گرفت ذوالفقار خان باوجود هجوم اعادے از چار سو تا یکپاس شب در میدان استقامت ورزید و مردم را بتعاقب جهاندار شاه و اعز الدین گماشته جویاے پادشاه و پسرش گردید و کستان را بمواعید و مراعات امیدوار گردانیده ذرتلاش ایشان بود تا اگر بهر سند بنام یکے ازان دو بے نصیب آبی بر روے کار و شجر اقبال آنها را ببارآرد چندانکه جستند نشانے ازان برگشته بختان پیدا نشد و شادیانه فتح و ظفر در لشکر فرخ سیر بلند آوازه گردید و هر یکے از رفقایش بتهنیت و مبارکباد دویدند فرخ سیر از استقامت ذوالفقار خان پریشان خاطر و مستفسر بود که اگر فتح ماشده پاید اے ذوالفقار خان چیست بعد تحقق فرار مدعیان سلطنت بذوالفقار خان پیغام فرستاد که دعویدار سلطنت خود گر بخت شما را چه دعویست اگر سلطنت می خواهید امر لیست جداو اگر از نسل عالمگیر پادشاهی می باید معز الدین نباشد من باشم ذوالفقار خان باستماع این پیغام و مایوسے از طرف معز الدین و اعز الدین ناچار از میدان کارزار باستقلال و اقتدار برگشته راه دار الخلافه پیش گرفت و جهاندار شاه شب در اکبر آباد بسر برده و ریش تراشیده هیئت خود را تغییر داد و آخر شب لال کنور را همراه گرفته با چند نفر معتمد روانه شاهجهان آباد گردید و نزد آصف الدوله رسیده مقید گردید متعاقب او ذوالفقار خان هم بدار الخلافه آمد و عبد الله خان بعد فتح جویاے برادر گردیده ملازمان خود را دوانیده و خواص او شتافته حسین علیخان را در لاشها مجروح و بے هوش یافته کمی همانجا ماند و یکے خبر بعبد الله خان رسانیده بعطاے لباس و جواهر یکه بر سر و در بر داشت مفتخر گردید از بعضے کسان مسموع شده که شکر الله خان و ماهیار خان ملازمان حسین علی خان مع همراهیان خود بر سرش استاده بحرمتش قیام داشتند و بروایت محمد هاشم بن خواجه میر خافی که او نیز احوال سلاطین تیموریه را بآبا اینها رانگاشته مستفاد مے شود که تنها در میدان رزم مجروح و بے خبر از خود افتاده و بچه ها لباسش را بغارت برده بودند علی ای حال عبد الله خان برادران معتمد خود را فرستاده حسین علیخان را پیش خود طلبید بعد رسیدن جویندگان حسین علیخان را به استماع ظفر فرخ سیر جان رفته از بر و هوش رسیده از سر باز آمد و مردم او را برداشته نزد عبد الله خان آوردند عبد الله خان برادر را زنده و خود را مع پادشاه مظفر و منصور دیده سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیدند و ذوالفقار خان با پدر استشاره نموده قاصد بود که باز معز الدین را برآرد و تدارکی نماید زیرا که از فرخ سیر بنا بر عداوتهائی که ذوالفقار خان با او و پدرش داشت و معز الدین را حمایت نموده بسلطنت نشانیده بود همچنان خاطر نداشت آصف الدوله مبالغه در ترک این اراده نموده ذوالفقار خان ناچار اراده رفتن بصوبه خود که دکن بود ظاهر کرد پدر این رای را هم قبول نکرده در ملازمت و ترک منازعت فرخ سیر سماجت از حد بدر برد خلاصه چون زمان اقبال اسد خان و ذوالفقار خان به اختتام رسید و اجل موعود ذوالفقار خان انجامیده بود با وجود عدم اطمینان و تیقن زوال آبرو و جان آصف الدوله ذوالفقار خان را با غماض حقوق خدمت خود که در خاندان اورنگ زیب متحقق داشت و حفظ قدر و مرتبه او را که عالمگیر و بهادر شاه ستوده بودند همراه خود گرفته عازم ملازمت فرخ سیر و استعفاے جرائم پسر گردید ✤

ذکر اقتدار یافتن فرخ سیر در سلطنت و فرستادن عبد الله خان به بند و بست دار الخلافه و قلعه مبارک که دولتخانه پادشاهیست و ملازمت امراو ارائه بعضے از انها بمدارج علیا

بعد ازان که فرخ سیر بامول خود رسید و زمانه بکام گردید روز دوم از جنگ که یوم الخمیس پانزدهم ذی الحجه بود اول صبح بجاه و دولت برآمده بار عام داد اول چین قلیچ خان و عبد الصمد خان و محمد امین خان و دیگر سرداران توران بوساطت سید عبد الله خان

کوشش دریافته متینت سلطنت بجا آورده مورد عنایات وعفو زلات گردیدند وعبدالله خان مع لطف الله خان صادق ودیگر امرای موافق براے بندوبست دارالخلافه وحفاظت دولت خانه شاهے وسلاطین محبوس رخصت یافته بمقصد شتافت وفرخ سیر بعد یک هفته خود هم عازم شاه جهان آباد گردیده چاردهم محرم دربارهٔ پله متصل سواد دارالخلافه نزول اجلال نمود وسید عبدالله خان را مخاطب بقطب الملک نموده بمنصب هفت هزارے هفت هزار سوار سرفرازے بخشیده بمرتبه رفیعهٔ وزارت اعظم سربلند گردانید وحسین علیخان بهادر خطاب امام الملکی ومنصب هفت هزارے هفت هزار سوار ورتبه علیهٔ امیر الامرائی یافته بخشی الممالک اول گردید محمد امین خان بخشی گری دوم با اضافه هزارے منصب وهزار سوار وخطاب اعتماد الدوله یافت وچین قلیچ خان را که پنجهزارے بود هفت هزارے هفت هزار سوار کرده خطاب نظام الملکی مع صوبه دارے دکهن بتغیرے داؤد خان که نائب ذوالفقار خان بود مرحمت شد وصوبه دارے برهان پور که داؤد خان باصالت داشت صوبه دارے احمد آباد گجرات یافت وخواجه عاصم بخطاب صمصام الدوله خاندوران ومنصب هفت هزارے وشش هزار سوار بلندپایه گردید واحمد بیگ کوکه مغرالدین را در جلدوے رفاقت وبنیکو خدمتها مخاطب بغازی الدین خان بهادر غالب جنگ فرموده منصب شش هزارے پنجهزار سوار مع بخشی گری سوم عنایت نمود وقاضے عبدالله تورانے را که قضاے جهانگیر نگر داشت وقبل ازنهضت بدارالخلافه برای تالیف سرداران تورانیه ومصالح دیگر روانه شده بود مخاطب بنجابتخان مهر جمله ومنصب هفت هزارے هفت هزار سوار سرافراز نموده همدم ومحرم راز خود ساخت واختیار دستخط خاص خود بدست او گذاشت اما بظاهر داروغگی خواص وداک داشت ومحمد جعفر منشی که بعضے خدمات از سابق باو مفوض بود بخطاب تقرب خانی وخدمت خانسامانی ودارالانشا امتیاز افزود وسیف الله خان بخدمت بیوتاتے مامور گشت وسیف الدین علی خان ونجم الدین علی خان برادران قطب الملک ودیگران از رفقاے پادشاهی وسادات بارهه که حق خدمت آنها ثابت گشته بود سهریک بقدر قسمت ولیاقت خود بلحاظ مناصب واضافه وخطاب امتیاز یافت وقطب الملک بانظم ونسق ارکان سلطنت ومعاملات وزارت وبندوبست ملکی پرداخت ✦

ذکر ملازمت آصف الدوله وذوالفقار خان بافرخ سیر وانقراض یافتن عمر ودولت ذوالفقار خان بمقتضاے قضا وقدر

آصف الدوله اسد خان وذوالفقار خان بهادر بربارهٔ پله رسیده خواهان ملازمت فرخ سیر بودند میر جمله عبدالله خانخانان که دخل تمام در مزاج فرخ سیر بهم رسانیده داعیه آنداشت که از جمیع امرا حال وسابق مرتبه او گذشته بر همه بافائق آید در برآمد کار مردم وتصلب در امور مرجوعه خود وحمایت متوسلان وبر انداختن عمده ها از بیخ وبن بمقتضاے راے به قصور بنود ونبابرین اول اراده استیصال تهال عمر واقبال ذوالفقار خان نموده فرخ سیر را درین کار مستعد تر ساخت امیر الامرا حسین علیخان بهادر بر مشوره پادشاه ومیر جمله آگاهے یافته بذوالفقار خان پیغام نمود که اگر بوساطت من ملازمت نمایند کسی را مجال نخواهد بود که سر موے از شما کم تواند نمود میر جمله براین معنی مطلع گشته دانست که فی الواقع در اتفاق چنین دوکس هوسے که مراد بر آید راست میسر نمی آید تقرب خان را که از امراے ایران بود به نسبت هم جنسی نزد ذوالفقار خان فرستاده نهایت اطمینان واستمالهٔ او نمود وقسم کلام الهی سنجیع ودغا درمیان آورده خاطر نشان نمود که چون پادشاه در باطن با سادات خوش نیست ملازمت شما معرفت امیر الامرا غیر از ندامت وخسارت شما ومال دیگر نخواهد داشت خواهد بود وشما را چه حاجت رجوع بدیگرانست لعبد ملازمت ورفع ملال

مرجع کل امرا و خداوندان دولت و اقبال زیاده از سابق خواهید گشت و دیگران باشما توسل خواهند جست پادشاه را از دست شما امید حصول کار هاست انیقسم سخنان که ملائم مزاج و مرتبه آصف الدوله و ذوالفقارخان بود در نظر آشنا بیگانه نمود و قسم کلام الهی تائیدش نموده متیقن گشت خاطر آصف الدوله را خود اطمینان واقعی بهم رسید و ذوالفقارخان و مذمه باقی بود بهرجمله خود رفته وعهود و مواثیق مجدد و مکرر نموده آورد وقت بردن بحضور فرخ سیر دست ذوالفقارخان بیالا بندبسته روبرو برگرد آصف الدوله کلمه چند مشتمل بر عذر تقصیرات پیش استعفای جرائمش عرض نمود فرخ سیر در ظاهر مهربانی بیحد و مرحمت نموده دستش را کشود و خلعت فاخره و جواهر لائق عطا فرموده آصف الدوله را بهانه ضعف کبر سن مرخص نمود و گفت که ذوالفقارخان ساعتی در خیمه بیرون بیاسایند که استشاره بعضی امور ضروریه از ایشان منظور است آصف الدوله متوهم مرخص گشت و ذوالفقارخان متردد در قتل خود بجای مامور مشوش نشست مردم مامور حضور اطراف او را فروگرفتند و فرخ سیر بیغامهای خشونت آمیز متضمن دعوی قتل عظیم ایشان بسلطان کریم الدین فرستاد ذوالفقارخان که امیر غیوری بود قتل خود را مشاهده دیده دست از جان شست امّا اول برارت ذمه خود نموده اعمال مذکور را نسبت بپادشاه داد و بلحنی خود ظاهر کرده حکایت واقعات را بطور نفس الامریه بیان فرمود چون دید که فرخ سیر در مقام کینه جوئی و بدخوئی است از فرط غیرت عجز و مسکنت را در دل خود راه نداده و ضعیف نلسی نموده جوابهای درشت داد در ضمن لاجرم قلماق مخاطب ببهادر دل خان که ذکر او قبل ازین در ضمن قتل محمد رضا مخاطب بریعایت خان که قلعه رهتاس را بخدع و تصرف گرفته بود گذشت از پشت سرش نماضل تسمه در گردنش انداخته کشید و مردم اطراف هجوم آورده بضرب کارد و خنجر کارش تمام کردند و روز عمرش به انجام رسید سه روز که یکشنبه شانزدهم محرم بود مردم بفرموده فرخ سیر اندرون قلعه شاهجهان آباد رفته معزالدین را هم بهمین خفه نموده روانه شهرستان عدم نمودند و فرخ سیر روز دوشنبه هفدهم ماه مذکور ۱۱۲۵ هجری بتجمل سلطنت و نهایت کروفر داخل قلعه مبارک شاهجهان آباد گشت و فرمان داد که سر معزالدین را برنیزه کرده و لاشش بر فیل انداخته لاش ذوالفقارخان را واژون بادم همان فیل بسته عقب سوار لشکر در شهر بگردانند و لاشها را بعد تشهیر آورده بدروازه قلعه بیندازند و آصف الدوله را بر پالکی او مع سواریهای زنانه اش متعاقب لاش ها سوار آورده بارخت و لباسی که در بردار دبجویلی خانجهان بهادر محبوس نگهدارند و جمیع اموال پدر و پسر بقید ضبط درآورند و راجه سبها چند دیوان ذوالفقارخان را که ظاهر از زبان درازی بمردم مینمود حکم بقطع لسان و ضبط اموال او شد میگویند باوجود زبان بریدن از سخن گفتن قاصر نبود **بیت** از ممکنات عمل غافل مشو + گندم از گندم بروید جو ز جو + و اکثر امرا و متوسطین البطن و تهمت لبسیاست تسمه رهگرای بیدای عدم گردیدند و اعزالدین پسر معزالدین و عمالی تبار پسر اعظم شاه و همایون بخت برادر خرد فرخ سیر را نیز حسب الحکم میل در چشم کشیده از نور بینش عاری و عاطل نمودند بسبب ناحق کشی و سیاست بی جرم و تقصیر بیم و هراس بیقیاس در دل صغیر و کبیر جای گیر گشته خوف هلاکت هر یکی را بحدی رسیده بود که وقت آمدن بدربار مردم از عیال و اطفال بجلیت خواسته متر صد قتل خود می آمدند و بعد رسیدن در خانه خود بعافیت نذور و صدقات بفقرا و مساکین میرسانیدند +

ذکر شروع منازعت درمیان فرخ سیر و سادات و فرستادن پادشاه حسین علی خان را برای تادیب راجه اجیت سنگه بخدع و تلبیسات

اول منازعت که میان پادشاه و قطب الملک افتاد و آخر بطول انجامیده باعث بسی همی و اختلال سلطنت و خرابی تمام

هندوستان گردید این است که چون قطب الملک را فرخ سیر بنابر بندوبست شهر و قلعه بدار الخلافه فرستاد لطف الله خان صابقا
را همراه داد قطب الملک بشهر رسیده دیوانی خالصه بنام لطف الله خان و صدارت کل بنام سید امجد خان که در عهد بهادر شاه
نیز باین خدمت مامور بود مقرر نمود و فرخ سیر بعد رفتن قطب الملک بدار الخلافه دیوانی خالصه و تن بجهبیله رام ناگر و افضل خان
استاد خود را صدر الصدور مقرر نمود بعد داخل شدن بادشاه در شهر و توجه نمودن بامور سلطنت و تعیین صدارت و دیوانی میان وزیر
و بادشاه سکابره رویداده مبالغه ها درمیان آمد قطب الملک میگفت که اگر در ابتدای کار سخن من مسلم نماند وزارت را چه اعتبار
و مر اکدام اقتدار خواهد ماند و میر جمله خاطرنشان بادشاه می نمود که هر چند سلاطین نوکران را مختار و مطلق العنان سازند بندگان
باید که حد خود دانسته خدمات عظیمه را بطور خود بے امر حضور با حدے مقرر ننمایند **بیت** خواجه گر لطف بی عدد راند ✤ بنده
باید که حد خود داند ✤ القصه اگرچه منازعه مذکوره باین صورت انفصال یافت که دیوانی خالصه بلطف الله خان ماند و صدارت
با فضل خان اما در خاطر طرفین عقده ها محکم گردید اصل سبب آشفتگی در اوضاع و ارکان سلطنت و بدنامے که عاید احوال قطب الملک
حسین علی خان امیر الامرا و جماعه سادات بارهه گردید آنکه فرخ سیر عقل سلطنت و فراست و کیاست نداشت و پست فطرت
و جبان بود مگر اندک همتی بهیچ وقع داشت و با رازل و ادانی و مردم فرومایه بے استعداد که بجوهر ذاتی سلیقه هیچ کاری ندانستند
بخششهاے بیجا نموده عطاهاے غیر لائقه میرسانید وجود صفتی است که هر چند طرف اسراف داشته باشد خالی از سودے
نیست سفهاے طمع پیشه چنین کسے را بسیار می شناسند و ذکر جمیلے برای او در عالم ناپایدار نے ماند بهمین جهت فرخ سیر
نزد لچه هاے بازار و اعتقاد خان و امثال او ممدوح بود و فی الحقیقه لیاقت سلطنت بلکه ادنے ریاست نداشت و میر جمله بنابر وفور
طمع و حسد و عناد با عدم لیاقت و استعداد سروری از کل امرا برتری می جست و دولت صد و پنجاه ساله اسد خان و ذوالفقار خان برباد
داده درپے سادات افتاده نمیخواست که مرجع خلائق و معتمد السلطنه باشند و قطب الملک هم بنابر میل بسیار بدنسوان و شوق عیش
و طرب آرام طلبیده شته زمام اختیار خود را برابره زنے چند که دیوان او و بقال و طنش بود سپرده مطلق العنانش کرده بود و او مرد که
متعصب در کفر و طاقت تمشیت مهام وزارت که پایه بس رفیعست نداشت بنابر جهات مذکوره روز بروز عداوتها افزوده هم سلطنت
خاندان چارصد ساله تیموریه برباد رفت و هم بدنامے عظیم عاید روزگار سادات بارهه گردیده علے ازین نفاق و شقاق مسائل
و نظام مملکت هندوستان مختل گردید القصه میر جمله و پادشاه و بعض هواخواهان او تدبیرے در افتراق هر دو برادر و ازاله
اقتدار حسین علیخان بهادر اندیشیده امیر الامرا حسین علی خان بهادر را برائے تنبیه راجه اجیت سنگه راٹهور که بعد مردن
اورنگ زیب عالمگیر گردنا سهوا مشتمل تخریب مساجد و تعمیر تجانه در جودهپور وطن خود بظهور رسانیده بود و بهادر شاه
بنابر مجادله با برادران خود و بعد ازان بنابر اشتغال تدابیر قلع و قمع جماعه سکهان که در حدود صوبه لاهور سر بطغیان برآورده
بودند فرصت تادیب او نیافت مقرر نمود و ذا امیر الامرا حسین علی خان با بعض امرا و فوج شایسته و سامان لائق بگوشمال آن
بدسگال نهضت نمود اجیت سنگه از سطوت امیر الامرا منقلب هراس گردید و مال و عیال خود را بکوهستان مکانهاے صعب
المسالک کشیده ملک خود خالے نمود و باوجود تحریک بجدال و استیصال حسین علیخان که از حضور بعمل آمده بود و کلاے معتبر
مع هدایاے لائق نزد امیر الامرا فرستاده ملتمس امان و مستعفی جرائم گردید درین ضمن چون در حضور بر هم کاران حسد پیشه نفاق
کیش میان فرخ سیر و قطب الملک اشتعال نوائر عناد و لداد نموده تدابیر دستگیر نمودن عبد الله خان کرده بودند نوشته هاے
او متواتر بامیر الامرا اشعر بزودی رسیدن و متوقف نگردیدن رسید حسین علی خان ناچار گردیده بجهت تدبیر اجیت سنگه را

با طاعت دار ارسال پیشکش مع دختر برای فرخ سیر و فرستادن پسر برای ملازمت خود مستعد ساخت و بعد تیسر این امور خود را بحضور رسانید

ذکر افزایش منازعات و مشاجرات میان فرخ سیر و سادات

چون قطب الملک وزیر اعظم و حسین علیخان امیر الامرا بود هر امرے از امور سلطنت مثل منصب و اضافه آن و خدمات بدون تجویز و مرضی ایشان متعذر بود که بعمل آید و میخواستند که بی رضای آنها هیچ کارے تمشیت نیابد و میر جمله که از طرف پادشاه صاحب دستخط گشته بود و فرخ سیر مکرر در بار عام میگفت که زبان و دستخط میر جمله زبان و دستخط من است لهذا مردم برای اغراض خود رجوع باو نموده سر مو از دستخط نمی کنانیدند و او مصلحت در برآوردن مرام انام دانسته نیک نام می شد و راجه رتن چند دیوان قطب الملک بکینه آنکه چرا رجوع بمیر جمله مے نمایند جارے نمی نمود و هر که بار تن چند رجوع مے نمودند نذرانه برای خود و خاوند گرفته کارش سرانجام میداد ازین سبب بدنام و هدف سهام ملام پادشاه و میر جمله و عوام میگشت و به حمایت قطب الملک غرور موفورے بهم رسانیده زیاده رو بهانیز مے نمود و کامروائی خلق که میر جمله مے نمود بر خاطر قطب الملک و امیر الامرا گران بود و میر جمله در حضور فرخ سیر مکرر بانواع شتے کلمات شکایت آیات سادات سرمایه خیر خواهی دانسته اطوار اینها را ناهموارے شمرده خاطر نشان پادشاه نمی نمود که آثار کلک حرامے از ناصیه احوال و افعال ایشان پیدا و عدم لیاقت مناصب عمده که بآن مامور شده اند بنابرین فرخ سیر را وسوسه زیاده از اندازه قیاس در دل جائی گرفته مکرر تدبیر دستگیر ساختن عبد الله خان نموده گاهے قصد شکار و گاهے سیر باغ محسن خان بهانه حصول مقصود کرده بمے آمد و هر چند تمهیدات مختلفه پیش می آورد بمقتضاے حماقت و جبن فطری کارے از پیش نمی برد و سودے غیر افزایش عداوت و نفاق نمود و حسد بر حسد و کینه بر کینه مے افزود بلکه بشهرت دارد که مادر پادشاه بنابر عهدیکه باسادات بکفالت رضا منی کلام الهی نموده بود بعضے اوقات از ارادهاے فاسد پسر امیر الامرا و قطب الملک را خبردار مے نمود درین ضمن امیر الامرا استدعای صوبه داریهاے کل ممالک دکهن ذریعه آورده میخواست که بعد حصول مامول داؤد خان را بدستور ذوالفقار خان نائب خود کند و مبلغ معتد به از محاصل آنجا سال بسال برای خود از خان مرقوم معین کنانیده خود از حضور دور نه شود و مرضی پادشاه و میر جمله آنکه امیر الامرا خود بدکهن رود و بر سر قبول اینصورت که امیر الامرا نظر بر سلوک پادشاه و میر جمله تنها گذاشتن قطب الملک مناسب نمی دید گفتگوے خشونت آمیز از طرفین بمیان آمده کار بجائی کشید که هر دو برادر از رفتن دربار پا کشیده بحفاظت خود و فراهم کردن سپاه و بستن مورچال باطراف خانهای خود مشغول گردیدند و پادشاه امراے خیر اندیش خود مثل میر جمله و محمد امین خان و خاندوران را طلبیده در خلوت مشورتهاے نمود و هر روز بسبب تلون و نامردے بتدبیر رویداده هیچ امیرے قرار نمیگرفت و از اشتهار و انتشار این خبر گرانی اجناس غله و جمیع ماکولات بافراط بهم رسیده حرج عظیم بر مسافر و مقیم میگذشت و آمد و رفت پیغام بران و ابواب مراسلات فیمابین پادشاه و وزیر مفتوح بود لیکن عقده نمی گشود و چون صورت مذکوره امتداد یافت مادر پادشاه بخانه قطب الملک رفته مطمئن خاطر ساخت و قرار برین یافت که در قلعه بندوبست سادات شود و بعد ازان هر دو برادر نزد پادشاه حاضر شوند چنانچه همین موجب بعمل آمد و قطب الملک و امیر الامرا بحضور پادشاه آمده عذر تقصیرات خود خواستند و شکایت سوء ظن که پادشاه باظهار و وسوسه قتله انگیزان از سادات بهم رسانیده بود درمیان آوردند و شمشیر ها از کمر خود برآورده پیش پادشاه گذاشتند و گفتند که اگر مقصر یم اینک سر و شمشیر و اگر نه بر حقوق خدمت قتل ما مردم گران باشند معزول المنصب نموده رخصت فرمایند که به حج بیت الله الحرام و زیارت سید انام و آبای کرام خود علیهم السلام سعادتها اندوزیم اگر منظور خدمت گرفتن و همراه داشتن باشد بر سخن دراندازان تمامی پیشه و غمازان دغل کردار

روا دارایند و استخفاف جانفشانان و فاسرشت بودن بعید از طریقهٔ سلاطین حق شناس و خلاف قانون خردمندان محکم اساس است آخر بنای معامله و رفع مناقشه بدین صورت گذاشته آمد که میر جمله بصوبه داری عظیم آباد سرافرازی یافته از حضور مرخص و منجور گردد و امیر الامرا به نیابت صوبه داری دکهن نهضت فرماید چون استرضای طرفین به صورت مرقومه بعمل آمد در همان ایام میر جمله بصوبه داری عظیم آباد مامور گشته راهی گردید در ظاهر خود خاطر داری سادات بعمل آمد و در باطن گویا افزایش استعداد میر جمله و تنبیه از دیاد و مواد فساد منظور بود فرمان سند امیر الامرا برای صوبه داری صوبه های دکهن احکام معاونه بنام نوکران و قلعه داران و غیره عمله پادشاهی که متعین ممالک دکهن و هر یکی بکاری مامور بود شروع به تیاری و نگارش آن شد و رقم عزل بنام نظام الملک از دکهن و داؤد خان از احمد آباد گجرات نوشته گشته حکم حضور صدور یافت که نظام الملک بحضور آید و داؤد خان پنی به برهان پور رفته انتظار امیر الامرا نماید و بعد رسیدنش دران دیار بامری که حسین علی خان فرماید قیام نماید و در باطن بداؤد خان حکم محکم رفت که در برهان پور رسیده باستعداد حرب کوشد و هرگاه حسین علیخان در انجار سعی تمام در استیصال او نماید که بعد ظفر یابی برادر ناظم جمیع صوبه های دکهن و سورد الطاف و اعطاف پادشاهی خواهد بود و همدرین عرصه شادی کتخدائی فرخ سیر پادشاه با دختر اجیت سنگه انجام یافت چنانچه عنقریب بذکر آن نموده می آید بنابر اطلاع بر احوال مزاج داؤد خان فتنه که بمقتضای عدم تدین او در گجرات بر مسلمانان روی نمود چون ذکرش ضرور بود به نگارش آن مبادرت رفت ۰

ذکر حدوث فتنهٔ عظیم میان مسلم و هنود در بلدهٔ احمد آباد گجرات بنابر عدم تدین داؤد خان فغان

در سنهٔ احد فرخ سیر که داؤد خان ناظم گجرات بود آخر سال از ایام حکومتش شبی که هنود هولی را بر عزم خود مسوزانیده یکی از هنود در صحن خانهٔ خود که آن صحن مشارکت با خانهای مسلمانی چند داشت اراده سوختن هولی نمود مسلمانان از آمد و شد هنود بحجت آنکه اختیار خانهٔ خود دارم آتشی برافروخت و بر عزم خود هولی را بسوخت روز دیگر مسلمانان علی الرغم هنود همان تخت بر هنود گرفته گاوی را آورده به اراده پختن طعام روز وفات سرور کائنات بکشتند هنود تمام محله بهجوم بر مسلمانان نمودند مسلمانان چون کم بودند تاب نیاورده در خانها پنهان شدند هنود تعصب را از حد بدر برده سر قصابی را که چارده پانزده ساله بود بدست آورده عوض گاو بکشتند مسلمانان شهر بشنیدن این احوال چون حق بجانب خود داشتند ندای عام در دادند چند هزار افغان که ملازم داؤد خان بودند با جمیع سکنهٔ شهر از خرد و کلان بی استصواب آقا بدر خانهٔ قاضی آمدند قاضی بخوف داؤد خان که رعایت هنود منظور داشت در بروی مردم نبست مسلمانان بمشورهٔ قاضی یا بشوق خود در خانهٔ قاضی را شکسته خانه اش را آتش دادند و شریعت پناه را همراه گرفته شروع بسوختن دکانهای مالک چوک و دیگر خانهای هنود نمودند و بر سر خانهٔ کپور چند نام جوهری که مصاحب داؤد خان و شدید التعصب با مسلمانان بود هجوم آوردند او دروازهٔ محله خود را بسته و بر قندازان بران گذاشته بجنگ پیش آمد و جمعی از هنود و مسلم کشته گشت و از شدت فساد چند روز دکانهای شهر بند بود چون تدارک خاطر خواه مسلمانان صورت نگرفت عبد العزیز و عبد الواحد و شیخ محمد علی واعظ که بحلیهٔ فضل و صلاح آراسته بودند با جمعی از مسلمانان بهره و غیره برای استغاثه عازم دار الخلافه گشتند داؤد خان به کپور چند بمهر خود و قاضی و دیگر حکام و عمله پادشاهی محضری متضمن بی جرمی هنود و قصور مسلمانان نوشته داده روانهٔ حضور نمود و بعد ورود دلشاد جهان آباد راجه رتن چند بحمایت هم کیشان خود پرداخته مسلمانان را مقید گردانیدند و فریاد آن بیچارها بجائی نرسید خواجه محمد جعفر درویش که برادر حقیقی صمصام الدوله خانخانان و نبیرهٔ حقیقت کیش عاشق خدا و تارک دنیا بود بر احوال مذکور مطلع گردیده بوساطت خانخانان در استخلاص مسلمانان مقید

بیگناه فرقه الی الله گوشیده بیچارگان را ازان بلای بیگیان رهائی دهانید شیخ محمد علی واعظ ممنون احسان آن بزرگ گردیده رابطه اتحاد و اخلاص با خواجه محمد جعفر بهم رسانیده در خانه و مجلس خواجه مذکور در حالت وجد و سماع اشعار متضمن مدح و نعت سرور کائنات و ائمه اهل البیت قوالان از استادان خود یاد گرفته میخواندند و خواجه با استماع آنها نهایت رغبت داشت شیخ محمد علی واعظ نیز در خانقاه خواجه مرقوم گاه گاهی در وقت وعظ بعد حمد و نعت فقره چند در مناقب ائمه اثنا عشر بزبان بیان جاری می نمود و باین سبب مفسده در شاهجهان آباد هم میخواست که بلند شود اما نشد ذکر آن بعد ازین خواهد آمد چون اجیت سنگه سفارش دختر خود بمرتبه اتم و اکمل نموده قصه های پادشاه که متضمن قتل امیر الامرا بود نمود امیر الامرا قصه های پادشاهی بدست آورده احترام و آبروئے را که متعهد گشته بود هنگام تجدید عهود که بوساطت مادر پادشاه بعمل آمد شقه های مذکور نیز بپادشاه نمود و عذر خواهی آن هم درمیان آمد چون رفع کدورتها روی داد جمیع جواب سوال انفصال یافته میر جمله بهمراه حضور بیرون رفت شادی فرخ سیر بارانی تقریر یافته مصمم شد که امیر الامرا بعد انقراغ از انعقاد این بزم عازم سفر دکهن گردد +

ذکر شادی کتخدائی فرخ سیر بارانی

محمد فرخ سیر حکم به تیاری سامان شادی کتخدائی نمود و باندک فرصتے انچه بایست مهیا گردید ازان طرف امیر الامرا لوازم و اسباب شادی دختر موافق ضابطه هندوستان آماده ساخت و شادی این عروس و داماد بخوبی و زینتی بعمل آمد که در هند و دکهن از ابتدای عهد رایان و راجهای دکهن و سلاطین اسلام در هیچ اوقات و ایام کسے ندیده و کسے از کسے نشنیده بر تجملات سلطنت تکلفات بسیار افزائیش یافت چراغان گوی سبقت از کواکب آسمان ربوده زبان ملامت بدرخشانی ثوابت دراز داشت و چمنستان آرائیش گلستان ارم را خوشه چین نضارت خود انگاشت ازدحام سرور بهره عشرت و کامرانی به اقاصی داد و هنے میرسید و مسرت و شادمانی چون روح حیوانی در رگ و پے مردم میدوید بازدحام تماشائیان و ملازمان فضای شهر و بازار از دل عاشقان تنگتر و بمشاهده تازه روئی و بشاشت چهره حاضران و دوستان گلهای بوستان را خار خار حسرت در جگر القصه شب پنجشنبه بیست و دوم ذوالحجه ۱۱۲۷ هجری مجلس انعقاد اختتام یافت و پادشاه بخانه امیر الامرا آمده صیغه عقد خوانده رائے چون عروس در غلغله کرنا و کوس سهراگرفته ببدولت سرائے خود شتافت +

ذکر مناقشه که شیخ عبید الله ملتانی را با خواجه محمد جعفر روی داد

درین اوان شیخ عبید الله نامے از ملتان مدار الخلافه برای کارے آمده در مسجد جامع وعظ مے گفت معرکه اورونق گرفت رو بسرائے برای دیدن خواجه محمد جعفر مرحوم رفت چون در مجلس خواجه مشاهده نمود که بعض مریدان و معتقدان زمین بوس مے نمایند و قوالان بخواندن ابیات منقبت عترت طاهره پیغمبر علیه و علیهم السلام اشتغال مے نمایند شیخ عبید الله را استماع ابیات مناقب گران آمد بشروع بموعظت نمود که سجده بغیر خدا دیگرے را روا نیست و شنیدن سرود در شریعت ممنوع و مردود است و قناعت باستماع مناقب اهل بیت پیغمبر صلعم که بدون ذکر اساسے و مفاخر اصحاب کبار آن سرور باشد خلاف آئین اسلام است خواجه در جواب فرمود که درویشان روان بایشان بجز ذات پاک حق دیگرے را موجود نمی دانند چگونه را ضے بسجده اغیار و روا دارند چنین کار توانند بود و کسانیکه از فرط عشق همه جا محبوب و معبود خود را موجود دانسته بزمین بوس مے پردازند از گفته کسے ممنوع نمیشوند ما را چه گناه ریاعے

همسایه و همنشین و همره همه اوست ✤ در دلق گدا و اطلس شه همه اوست ✤ در انجمن فرق و نهانخانه جمع ✤ با هر همه اوست هم با هر همه اوست
و قوالان انچه از استادان خود یاد گرفته اند می خوانند منع آن ما را لازم نیست اگر شما اشعار مناقب صحابه یاد دارید تلقین نمائید آنها بخوانند
آن ابیات هر جا و هر گاه خواهند اشتغال نمایند شیخ عبید الله از شنیدن این جواب میل خواجه بمذهب تشیع گمان کرده آزرده برخاست و در
مسجد جامع در وعظ خود علی الرغم خواجه اقوال متاخرین متعصب مثل آنکه جناب امیر المومنین علی مرتضی علیه التحیة والثناء داخل آل عباست
و علوی را سید نباید گفت و پنج تن پاک که می گویند خلاف عقیده اهل سنت است چه صحابهٔ دیگر پاک نبوده اند و دیگر مدعیات مذهب
امامیه را نصب العین خود نموده را فضی تقصیر دران باب نبود خواجه برین افادات او مطلع گردیده پیغام داد که این چنین مقالات
در وعظ خارج از طریقهٔ دین مبین و بیرون از رویهٔ اهل سنت و جماعت است بلکه محی آئین خوارج اگر بفقیر خانه بیائید یا جائی مقرر نمائید
که بحضور دیگر فضلای منصف متدین در تحقیق اقوالیکه می گوئید بدلائل عقلی و نقلی مناظره کرده آید یا انچه دعوے می نمائید از روے
کتب معتمده فقهای اهل سنت و صحاح احادیث خاطر نشان نمائید تصدیع بیجا نخواهد بود شیخ عبید الله در جواب کلمات درشت
و پریشان گفته فرستاده اتفاقاً درهمین روز جمعه وقت وعظ چندے از مغل زاده های اوباش وضع مع سبحه های
خاک کربلا در گردن و بازو بهیات مجموعے در مجلس وعظ آمده نگه ها سے تند بشیخ عبید الله نمودند و سه هزار کس از پیروانش که سماع وعظ
می نمودند گمان آنکه اینها فرستادهٔ خواجه برای قتل واعظ آمده اند کلمات تشنیع رفضه بر زبان راندند مغل زاده ها تا بآخر شنیدنش نیاورده از
مسجد برآمدند عقب آنها هندوئی اجل رسیده سپاهے وضع بهوس شنیدن وعظ آمده برگردید یکے از خدمهٔ مسجد با جمعے دیگر بتوهم
آنکه او هم از ان جماعه است بقصد گرفتن و کشتنش دویده هندوے مذکور برگشته موذن را بکشت و خود هم کشته شد و تا دو سه روز لاش
او با امید تحقیق و اثبات آنکه فرستادهٔ کیست نگذاشتند که برداشته شود بعضے از متعصبان و هواخواهان شیخ عبید الله زیاده گو بوسیلهٔ
بعضے مقربان درگاه حضور پادشاه استغاثه نمودند که خواجه میخواهد در دین اهل بیت خللی اندازد در عهد بهادر شاه نوشتهٔ لفظ بلکه وصی آن
هنگامه شد الحال احتمال زیاده بر انست بهتر آنکه خواجه را از شهر بیرون کنند و در معارک و بازار شاهجهان آباد که اشعار مناقب ائمه طاهرین
خوانده فضائل آنها مذکور میشد بعد روی نمودن اینصورت ورق گردانده غیر دم روافض بر زبان نمی آمد فرخ سیر با شریعت خان که قاضی
حضور بود درین خصوص سوال نمود قاضی گفت که باعتقادی خواجه شرعاً ثابت نمی شود و انچه شیخ عبید الله مینویسد مطابق کتب معتبره
عقائد اهل سنت و جماعت نیست اما بنا بر رفع گفتگو خواجه اگر تبدیل مکانی نماید مضائقه ندارد و خاندوران درین باب انچه بالیست بجناب
خواجه التماس نموده صلاح داد که چندے در مزار خواجه نظام الدین رفته زبان معاندان باید بست و شیخ عبید الله را طلبیده گفت که
بچه مطلب درین شهر آمده مطالب او را بعد اظهار در سه چهار روز سرانجام داده روانه ملتان نمود و فتنه را خوابانید ✤

ذکر ظفر یافتن عبد الصمد خان بر بنده امقتدای فرقهٔ سکهان و مجمل احوال آن فرقه و مقتدایان ایشان

و همدرین عرصه که سال پنجم از جلوس فرخ سیر مطابق ۱۱۲۷ هجری بود دیوانیروے بازوی عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ نبده از خدا
دور و بهمین نام بنداد قوم خود مدعو و مشهور و دران وقت بریاست سکهان و نصرت آنها مغرور و مردکه سفاک بے باک بود و خود را
لسلیطنت برداشته ظلمهاے بے پایان بر خلق خدا می نمود بپاداش اعمال خود رسید تفصیل این اجمال آنکه فرقه سکه که پیروے مسلک
گورگوبند نموده موے ریش و بروت و سر از ابتداے تولد مطلقاً نمی تراشند و اکثر نیلگون پوشیده با سلاح و یراق میگردند و هر چند
از فرق مختلفه باشند هرگاه این مسلک اختیار نمایند اجتناب و احتراز از همدیگر بضابطه مستمره و قاعدهٔ دیرینه بهنود نمی کنند اگرچه

العبد فرق باشند حدوث این مسلک در اواخر عهد عالمگیر اورنگ زیب اتفاق افتاده موجد این طریقه گورو گویند است که از خلفای نانک شاه فقیر مشهور بوده و مجمل احوال نانک آنکه پدرش بقالی از قوم کهتری بوده در عهد طفلی حسنی و صباحتی یاندک مایه استعداد ولیاقتی خداداد داشت و سید حسن نام درویش صاحب حال و مقال بر نانک مذکور نظر توجه داشته همت بر تربیت او مے گماشت لبض محبت درویش حقیقت کیش فی الجمله شعور دانش بهمرسانیده بر حقائق و معارف که کتب فقرای اسلام و صوفیه ذوی الاحترام بآن مشحون است اطلاعے حاصل نمود و از تعصب کیش آبائی خود در گذشته مضامین اقوال آن بزرگواران بزبان پنجابے که داشت در بحور اشعار سنهرے منوون می نمود اشعار و کلمات او فراهم آمده صورت کتابے گرفت و نام آن کتاب گرنت افتاد و این اعتبار و کثرت اتباع در عهد بابر پادشاه او را میسر آمد والآن در میان پیروان او آن کتاب عزت و شهرت داشته مشهور و معروف است و بنجوالذین آن اشتغال داشته احترام بسیار بر آن کتاب می کنند و کلامش چون ماخذ صحیحه دارد خالی از کیفیتے و متانتی نیست بیشتر اوضاع فقرا و مشابه اوضاع فقرای مسلمانان هند بود والحال هم فقرایش بهمین صورتند و اکثر جا بلکه بهمه شهرها و دهها نشانها یا که باصطلاح آن ها سنگت گویند دایر سنگتهایے سرگروه و دیگر مریدانش می باشند و اولاد نانک منحصر در دو پسر بود یکے سری چند نام دوم لکهمی چند لکهمی چند دنیا اندوخت دلبیر و شکار بسیار برد و اولادش هم الی الآن کذلک و صاحبزادگے در خاندان آنهاست و سرے چند صورت درویشے اختیار نمود زن و فرزند نداشت امّا بجای پدر هم نه نشست و سجاده نشینی نکرد فقرای نانک شاهے که در لباس و اوضاع مشابهت تمام فقرای مسلمین هند دارند اخلاف و پیروان او ویکے از خدمه نانک که انگد نام داشت سجاده نشین نانک گشته بجای او نشست. و سیزده سال سجاده نشینی نمود چون پسر نداشت امرداس مرید خود را سجاده نشین خود نمود او بیست و دو سال بجای پیر خود نشسته قالب عنصرے را پدرود نمود و با وجود اولاد او هم رامداس نام داماد خود را بجای خود نشاند او هفت سال زندگے کرد بعد او گورو ارجن پسرش سجاده نشین پدر گشت و بعد بیست و پنج سال از دنیا درگذشت بعد او گورو هرگوبند پسرش سی و شش سال سجاده نشینی نمود بعد او گورو هرراے نبیره هرگوبند که پدرش حضور پدر خود مرده بود بجای جد خود نشست و هفده سال رهنمائی اتباع خود نمود بعد او گورو هرکشن پسرش در خرد سالے بر وساده پدر نشست و سه سال زندگی کرد بعد او تیغ بهادر پسر خود گورو هرگوبند یازده سال سجاده نشینی نموده در قید امرای عالمگیر افتاد و در سنه هجرے مطابق ۱۷۰۰ عالمگیرے حسب الحکم پادشاه کشته شد و گورو گوبند پسر تیغ بهادر بجای پدر نشسته مدت ها ریاست نمود سجاده نشین هشتم نانک که تیغ بهادر نام داشت پیروان بسیار بهمرسانیده صاحب اقتدار گشت و چندین هزار کس همراه او میگردیدند و معاصر او حافظ آدم نام فقیرے از فرقه مریدان شیخ احمد سرهندی جماعه کثیر بهمرسانیده و پیروے خود بهمرسانیده هر دو کس شیوه اخذ و جر بجر بعدے اختیار نموده در ملک پنجاب میگردیدند تیغ بهادر از سرهند و آن را سیگرفت و حافظ آدم از مسلمانان و قائع نگاران پادشاهے بعالمگیر نگاشتند که دو فقیر یکے هندو و دیگے مسلمان فلان فلان بهم رسیده این شیوه را برگزیده اند و چه عجب که اگر اقتدارشان بیفزاید خروج هم نمایند عالمگیر بعد استماع این خبر بحاکم لاهور نوشت که هر دو را گرفته حافظ آدم را از ممالک محروسه بدر کرده در مواطن اقامتش آن طرف اٹک و پشاور رسر دهند و گمارند که باز این طرف عبور نتواند نمود و تیغ بهادر را گرفته مقید و محبوس دارند چنانچه حسب الحکم بعمل آمد و بعد چند روز حکم دیگر درباره تیغ بهادر رسید که او را کشته و جسدش را چند حصه نموده اطراف شهر بیاویزند حسب الامر لوقوع پیوست اما همراهیان تیغ بهادر بمجرد فقرا میگردیدند و سلاح و یراق بسیار در میان نشان بمعمول بنود و بعد ازان که عالمگیر رحلت نمود و نوبت سلطنت به بهادر شاه رسید و بقولے در اواخر عهد عالمگیر گورو گوبند بجای پدر خود تیغ بهادر نشسته منتشران فرقه خود را آهسته آهسته جمع نمود و سلاح و اسپ و یراق بهمرسانیده بهمراهیان خود

قسمت کرده اند که بدست خود را بخرج جنگ و تاز نمود بموجب فرمان بادشاه فوجداران حضور تادیب او پرداختند آن مدبر خود گرفته نمانی رسید و پسر او اسیر پنجهٔ تقدیر گردیده گشته شدند چون خواست که نزد دل خیال خود برسد عبد الرشید از لشکر حکام سهرند بنیرنگ و شعبده بازی از افاغنه وعده سانیون مبلغی گران بشرط رسانیدن دارالمکان نمود آنها او را با پاس نگهبان بجانب افاغنه روانه نمودند و موی سر او پیش او بنذر دادند و همراه خود گرفته در راه باحترام سر آورده بهر کدام از احوال او پرسیده میافتند که پسر زاده او چه است چون بجاے معهود رسید و پذیرائی بجمعیت گرائید همان میات را بحال داشته تغیرے دران نمود و پیروان خود را نیز دلالت نمود که همین طریقه و صورت اختیار نمایند و آشفتگی در حواش او بهم نرسیده هیچ شے نداشت و بهمین حال در غم انتقام پسران خود بمرد بعد او سند بجاے گورگو بند نشست او اقتدار بسیار بهم رسانیده چون کینهای دیرینه قتل تیغ بهادر و پسران گورگو بند در دل داشت بردیهات و آبادی اهل اسلام هر جا دست او میرسید تاخته از سکنه آنجا هر کرا می یافت الا بقا نمیکرد و سر چند اطفال صغیر آن باشند حتی زنهاے حاملهٔ مسلمانان را شکم دریده و جنین را بیرون کشیده میکشتند بهادر شاه استماع شورش او نموده امواج به تنبیه او گماشت یکبار خانخانان معظم خان با سے هزار سوار او را در کوه کرهٔ محصور نمود و او از انجا بحیله و جرات بدر رفت کرهٔ ثانیه محمد امین خان و اغر خان و رستم دل خان و غیرهم امرا رسیده باز محصورش ساختند اما مهمش انجام نیافت سند آنگونه مقابل افواج پادشاهے می گشت اکثر بطور چپاولے و قطاع الطریقے در اطراف و جوانب دویده یکجا نمی آسود و هر جا قابو می یافت در قتل و غارت و تخریب مساجد و منش قبور مسلمانان قصورے نمی نمود و همین قسم این قضیه امتداد یافته تمام نشده بود که بهادر شاه رحلت نموده در لاهور مقابلهٔ پادشاه زادگان باهم گرچپانچه مذکور شد رویداده کسے بحال سکهان نپرداخت از یمجهت اقتدار سند انتهایت زیاده شد چون عز الدین کشته گردید و نوبت سلطنت بفرخ سیر رسید حکم تنبیه سند با اسلم خان صوبه دار لاهور شرف صدور یافت اسلم خان بجنگ سند برآمده بر سر او تاخت و در جنگ هزیمت خورده خائب و خاسر بلاهور برگشت و سند را نخوت بسیار بهم رسیده دست تعدیش بر مسلمانان از پیشتر هم بیشتر کشاده گشته انچه نبایست بعمل آورد و همدرین عرصه بایزید خان نام فوجدار سهرند باراده مدافعه سند از قصبهٔ مذکوره برآمده در لشکر خود اقامت داشت و وقت نماز مغرب بامعدودی در خیمه علیحده نماز میگزارد که سکهی از اتباع سند ای غدار ناترس مثل فدائیان حسن صباح در غفلت بیک ناگاه بخیمه مذکور درآمده بایزید خان را در عین نماز بکشت و صحیح و سالم بدر رفته بهمراهان خود پیوست چون این خبر بحضور رسید عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ تورانی که صوبه دار کشمیر و چند هزار سوار مغل با او بود حکم استیصال و قتل و اسر سند امع سنه صوبه دار لاهور بر سر او زکریا خان ابن صدار یافت و قمر الدین خان پسر اعتماد الدوله محمد امین خان و اغر خان و دیگر فوج مغلیه و رساله والا شاهے و احدیان و توپچیان توپخانه به مدد و کمک او متعین شدند عبد الصمد خان بمجرد ورود سند و حکم عازم لاهور گشته عارف خان چیله خود را به نیابت در شهر مذکور فرستاد و خود با فوج جرار بر سر آن بدترین اشرار رفت چون فوج ولایتی همراه داشت تباختهاے متواتر سند اے متمرد را مضمحل ساخت و متوالی در تعاقبش بود آن سیاه درون چندین جنگ صعب با عبد الصمد خان نمود و قریب بود که شکستی در لشکر مغلان افتد اما بنصرت ایزدے شک تهاے پے در پے خورده در قصبه گورداس پور که مسکن و موطن آنهاد آبادے معمور بود و اسباب موفور و حصار مستحکم داشت رسیده محصور گردید عبد الصمد خان مشغول محاصره گردیده نگذاشت که یک دانه از جنس غله باندرون قلعه تواند رسید چون محاصره امتداد و ذخیره و انبار ها تمام یافت ماکولات بدست نیامد و مردم محصور که خلق کثیرے بود مجبور گردیده گاو و اسپ و خر و سر چه در مذهب شان ممنوع و محترم بود بنا چار میخوردند اما بنا بر خوف و تعصب که بدل داشتند راضی به تذلل و انقیاد نمیشدند هر گاه بے طاقتی از حد گذشت و ماکول مطلقاً مفقود گردید بسیارے

ازان فرقه بگرسنگی و مرض زحیر و اسهال هلاک شده باستی التماس امان و استدعای آمدن بلشکر نمودند عبد الصمد خان نشانی در میدان نصب نموده فرمان داد که سلاح و یراق زیر علم مذکور گذاشته بی یراق نزدیک لشکر جمع شوند بنا بر عجز و اضطرار چار و ناچار قبول نموده حسب الحکم بعمل آوردند بعد اجتماع آنها عبد الصمد خان همه را دستگیر نموده جمع کثیرے را بسر کرده های لشکر خود سپرد که بر لب همان دریا که پائین گورداس پور میگذرد گردن زدند و رؤسا و مشاهیر فرقه مذکوره را بر شترهاے بی پالان و خرهاے عریان کلاه کاغذ بر سر و سلاسل در دست و پا کرده سوار ساخت و باین هیأت قاصد لاهور گردیده بصورت مسطور آنجماعه مغرور را پیش پیش سوارے خود گذاشته داخل شهر گردید مادر بایزید خان که در شهر لاهور بود باستماع اینخبر شادمان گشته بر سقفی در بازار سر راه سوارے عبد الصمد خان نشست و مردم را گفت که هرگاه قاتل پسر من که در قوم خود بسبب کشتن بایزید خان باز سنگه نام یافته بود بر سد مرا نشان خواهید داد چون آن نابکار غدار بر خر سوار در رسید مردم آن ضعیفه را خبر داده شناسانیدند عفیفه مذکوره بکینه جوئی و انتقام پسر خود آن سبک سر را چون نزدیک رسید سنگ گرانی از بالاے بام بر سرش افگنده از جان گذشت عبد الصمد خان باستماع این خبر سکهان را بجلهاے اسپ و خر پوشانیده از نظر مردم مستور ساخت تا اکثرے کشته نشوند و بردن بحضور فرخ سیر که منظور داشت میسر آید و بعد چند روز آنها را بدستور مسطور از لاهور کوچانیده همراه قمر الدین خان پسر محمد امین خان و پسر خود زکریا خان بدار الخلافه فرستاد چون نزدیک بشاهجهان آباد رسیدند فرخ سیر اعتماد الدوله محمد امین خان را فرمود که بیرون شهر رفته بنداے مذکور را تخته کلاه و روسیاه نموده بسواریے فیل و دیگران را بر خر و شتران و سرها را بر نیزه ها کرده بشهر در آرد بعد آوردن بحضور حکم حبس آن ناجنس مع پسر و سه نفر معتبر در قلعه شد و درباره دیگران فرمود که هر روز صد نفر را ازان گروه روبرو چبوترهٔ کوتوالی و رسته بازارها بقتل رسانند حسب الحکم بعمل آمد اما عجب تصلبی از انجماعه مسموع شده که در کشته شدن یکی بر دیگری سبقت مے جست و منت جلادے مے نمود که اول او را بکشید چون تمام آن جماعهٔ بیباداش اعمال خود رسیده مقتول گردید پسر بندا را برزانوے او و بدست همان نابکار زدیج کنانیدند و آخر بنوبتهاے آهنی تاب داده پارهاے گوشت او را از بدنش کشیدند و بجزاے اعمالیکه با خلق خدا نموده بود مجازات گردانیده بجائیکه مستحق آن بود در سانیدند گویند محمد امین خان از بندا بپرسید که آثار عقل و رشادت از چهرهٔ تو پیداست ترا چه چیز بر انداشت که خود را مبتلاے چندین وزر و وبال در دنیا و آخرت گردانیدے و در مکافات اعمال خود باین حد رسیدے در جواب گفت که اجماع جمیع ملل و مذاهب است که هرگاه تمرد و عصیان خلائق از حد بیرون رود منتقم حقیقے در مکافات اعمال آنها چون من فالمے را می گمارد تا جزاے سر بیکے در کنارش نهد بعد ازان مثل شما مقتدران را بر و تسلط داده او را بسزاے کردارش میرساند **بیت** این جوش و خروش ظالمان همچو حباب صدا ندارد ✦

ذکر نهضت نمودن امیر الامرا حسین علیخان بهادر به دکهن و ظفر یافتن بر داؤد خان پنی و رو نمودن دیگر حوادث و فتن

قبل ازین نگاشته خامه وقایع نگار گردیده که امیر الامرا بعد برآمدن میر جمله از حضور بتصمیم ارادهٔ دکهن نموده نبا بر انصرام بعضے مرام چند روز متوقف بود بعد انفراغ از جمیع کارسازیها بطرف دکهن عازم گردید و بخدمت پادشاه معروضداشت که درصورت مخالفت عمود و مواشیق و بروز ارادهٔ فاسد نسبت بقطب الملک در بیست روزینده را رسیده دانند بعد نهضت امیر الامرا پادشاه بداؤد خان که صوبه دار احمد آباد و افغان صاحب الرس شجاع مشهور بود و با سرداران مرهته دکهن نهایت

ربط و اتحاد داشت صوبه داری برهانپور مقرر نموده محفی و متواتر احکام میفرستاد که در برهانپور آمده اطاعت امیر الامرا حسین علیخان نماید و بدفع و استیصال او کوشیده امیدوار عنایات و صوبه داری کل دکهن باشد داؤد خان به برهانپور رسیده دم از صوبه داری باستقلال زد امیر الامرا ازین ماجرا اطلاع یافته بداؤد خان پیغام فرستاد که چون کل صوبه جات دکهن بمن تعلق گرفته است باید که قدم از جادهٔ اطاعت بیرون نگذاشته باستقبال شتابد والا خود را نزد پادشاه رساند و باعث فساد نگشته خلل انداز بها نماند داؤد خان از قبول این هر دو امر ابا نموده از برهانپور برآمد و بیرون شهر خیمه نموده از اطاعت امیر الامرا سر باز زد و سرداران مرهٔه را که یکی ازانها از عهد بهادر شاه نوکر سلطنت و هفت هزاری بود و نبیاجی سیندهیه نام داشت و پرگنات سیر حاصل اورنگ آباد در جاگیر او تنخواه بود بمدد خود طلبید و آنها حاضر آمده گرد برهانپور فرود آمدند تا آنکه اوائل شهر رمضان المبارک سنه چارم جلوس امیر الامرا حسین علیخان بهادر رسیده سه چند سخنان سود مند بآن افغان جهالت شعار گفته فرستاد و زنگرفت و پایان کار بجنگ انجامید امیر الامرا با بیست و چند هزار سوار که در رکاب نصرت انتساب موجود داشت صفوف حرب آراسته سوار شد و ازان طرف داؤد خان با همراهیان که هر یکی بزعم خود رستم دستان بود فوج خود آراسته باراده مدافعه نمودار و معرکه کارزار نمایان گردید زد و خورد عظیم و دست برد قوی رویداد بهادران طرفین رستخیز عجیبی برپا کرده دست از قتال یکدیگر نداشتند سپاه چون تگرگ از ابر خونبار شمشیر آبدار میریخت و دست مبارزان خاک معرکه را با خون مردان مقابل می آمیخت چه بدنهای نازپرورده که بر بستر خاک نخفت و کدام گلبدنها که از سرهای خون چکان برشتاخسار نیزه ها شگفت از صدمه تیغ آبدین تو پهای گران زمین چون آسمان متحرک گردید و آسمان از حیرت تماشای رزم دلیران خون آشام مانند کرهٔ خاک از حرکت آرمیده داؤد خان بداعیه مقابله با حسین علی خان فیلبان خود را تاکید کرده بود که فیل او را بالفیل سواری امیر الامرا رساند بنابرین باوجود کشته شدن همراهان داؤد خان که در شروع جنگ خود را با بسیاری از همراهیان بر توپخانه امیر الامرا ریخته و دولهٔ لشکر حسین علیخان برانگیخته علف تیغ بیدریغ سادات عالی درجات گشته و اکثر رفیقانش کشته و زخمی شده بودند داؤد خان با معدودی از فیل نشینان برنگ اصحاب فیل با جمعیت قلیل جویای حسین علیخان بوده حملات متواتر نموده دمی در جائی نمی آسود و با دو سه صد افغان جانفشان تیر زنان می آمد و قاصد آن بود که بهر صورت خود را بحسین علیخان رساند لهذا تنزلزل عظیمی در لشکر امیر الامرا افتاده رستم بیگ و محمد یوسف داروغه توپخانه و لیاقت خان و جمعی کثیر شرط جانفشانی بتقدیم رسانیدند و خانزمان و عالم علی خان با عده های دیگر زخمی گردیدند درین گیرودار میر مشرف که سردار عمده و رفیق قدیم امیر الامرا و دران روز غرق آهن از سر تا پا بود مقابل داؤد خان آمد داؤد خان سوفار تیر در چلهٔ کمان گذاشته بلگد بر میر مشرف زد که مثل زنان روی خود چه پوشانیده جلم بردار تا روی ترا بینیم و تیر را از شست خود رها کرد این سخن کنایه برای آن بود که خود در حروب زره و سلاح دیگر نپوشیده اکتفا بجامهای سفید می نمود تیر مذکور متصل گلوی میر مشرف چنان محکم وکاری نشست که بدشواری برآمد و میر مذکور بر تخته هودج بر و بفتاد فیلبان داؤد خان دو سه ضرب گجک بر پشت میر مشرف بچابکی و چستی چنان زد که تا دام الحیوة همیشه یاد کرده در مجالس ذکر آن می نمود و فیلبان میر مشرف فیل خود را از فیل داؤد خان جدا ساخت از مشاهدهٔ این صدمه عظیمه که بمیر مشرف رسید تمام فوج امیر الامرا را گمان فارغ گردیدن میر مشرف مرتسم خاطر گشته چون داؤد خان متصل با میر الامرا رسیده بود بیم و هراس بیقیاس فرو گرفت و نزدیک بود که لشکر از هم پاشیده و شکست فاحش روی نماید بلکه اکثری خود را کنار کشیده پای استقامت جمع کثیری بغیر از سرداران و روشناسان

جان نثار لغزیده بود درین ندوکوب قیامت آشوب گلوله بندوق جانستان بداؤد خان نرسیده کار را باتمام وصبح عمر و دولتش بشام رسید فیلبان برگشته شدن او اطلاع یافته فیل را از معرکه برگردانیدند وبقیة السیف را نیز ناچار فرار اختیار آمد امیر الامر احکم نبواختن شادیانه فتح وظفر نموده فیل سوارے داؤد خان را باز طلبید چون آوردند حسب اورا با دم فیل بسته در شهر گردانیدند ونقارچیان سنبدهیه که از میدان پالش لغزیده انتظار ظفر احد الطرفین مے کشید خود را بیارکباد امیر الامرا رسانیده نذر وتهنیت بتقدیم رسانیدند وهمراهیان نفس تباراج نبه واموال داؤد خان وغارت اسباب سپاهانش پرداختند افیال واسپان او بضبط سرکار امیر الامرا درآمد ازان جمله بعد مدتی چند فیل ارسال حضور گردید ۰

نقلی عجیب متضمن استقلالی غریب

گویند در ایام صوبه داری احمد آباد گجرات دختر یکے از زمینداران موافق ضابطه صوبه مذکور سنگ گشته بعقد داؤد خان درآمد وحامله هفت ماهه بود که داؤد خان بقصد مقابله حسین علیخان نهضت نمود زن مذکور همدرین داؤد خان باذن واطلاع او نیز همراه نگهداشت چون خبر کشته شدن داؤد خان شنید شکم خود را بهمان حمدهر بامتیاط چاک نموده طفل را امانت برآورد وخود بعد ازان که خبر فتح وظفر یافتن امیر الامرا بهادر بفرخ سیر رسید اثر حزن واندوه بروے او ظاهر گشته بقطب الملک گفت که خان سردار شجاع نامی صاحب اقتدار را بیجا کشتند قطب الملک درجواب گفت که اگر برادرم از دست آن افغان کشته می شد موافق مرضی مبارک بجا می بود ۰

ذکر گریختن میر جمله از صوبه عظیم آباد بسبب جبن وبے عقلی وهجوم آشوبهاے دیگر وشدت پذیرفتن نفاقها با سادات از سفاهت فرخ سیر

محمد فرخ سیر در اوائل سال پنجم از جلوس خود بحکم نگهداشتن هشت هزار سوار کرده بود که اکثرے ازان ازدو بیتی تا نه بیتی بودند وتا برآمدن جاگیر قرار یافته بود که پنجاه روپیه در ماهه نقدے می گرفته باشند واین جماعت دوازده هزار طلب در سرکار داشتند وجمعے فقط بامید جاگیر خدمت مے نمودند که ناگهان حکم بطرفے آنها صدور یافت وبخشیان جماعه مذکور را جواب دادند ودرهمان ایام میر جمله که صوبه دار عظیم آباد بود واز بدنسقی او ونگهداشتن لشکر بسیار از مغلیه وغیره وبے انتظامی طلب سپاه نرسیده وجماعه مغلیه تعدے بر رعایا وعموم برایاے شهر عظیم آباد بسیار نمودند ونهایت بدنامے حال میر جمله گردیده بدت سیام ملامت سکنه صوبه ومردم حضور ومطعون ملازمان خود گشت تا آنکه در بیسیار از خزانه پادشاهے صرف نمود بهمراهیان عهده ادای طلب سپاه کینه خواه برنیامده بے خبر از ملازمان خود سخفے درمحفه نشسته بدار الخلافه گریخت واز عظیم آباد در عرصه پانزده روز دفعةً وقت شب بدروازه قلعه بادشاهے رسید اتفاقاً دران ایام اخبار مختلفه بانواع متشتته متضمن رفتن قطب الملک استمرار می یافت وفی الحقیقة پادشاه اراده بدی باسادات مرتسم خاطر داشت ودر عوام شهرت بود که میر جمله را نزد رای همه تیر پادشاه طلبیده است که ناگهان ورودش بانصورت اتفاق افتاد یعنی موجب مزید بدنامے میر جمله واز دیاد [illegible] گردید هرچند میر جمله ازین حرکت بموقع مورد عتاب پادشاه گشته درحضور روے نیافت ونزد قطب الملک [illegible] واطاعت وتذلل التماس عفو جرائم خود واستعفاے زلات از حضور نمود [illegible] امور محصول [illegible]

پنجهشت هزار سوار بر طرفی مذکور و دیگر مغلیه که برای تنخواه خود فراهم آمده بخانه محمد امین خان بخشی و خانه دوران نائب امیر الامرا و میر جمله رفته تقاضای طلب خود و نا شتهای نمودند هجوم این مردم با اسلحه و یراق و محاصره و ازدحام بر حویلی امرای مذکور مضطرون مردم میگشت که پیدا زش فتنه جویانست و غرض آنکه عند الحاجة علی الغفلة بر خانه قطب الملک بریزند ازین شهرتها قطب الملک بشویش گشته در فکر اجتماع فوج افتاد و شروع بنگهداشت نمود و غیر تخان همشیره زاده او که دران آوان به فوجداری نارنول مقرر گشته بر آمده بود با مردم بارهه که تازه فراهم آمده بودند و فوج نونگهداشت دیگر خود را قطب الملک رسانیده پانیج شش روز از دحام بر طرفیان مذکور و دیگر افواج مغلیه در بازار ها بود و دسته دسته مسلح و مکمل میگشتند و سرداران طرف قطب الملک نیز از صبح تا بشام بر فیلها سوار مع جمعیت خود مستعد و تیار می بودند و میر جمله سراسیمه گشته و خود را گم کرده پناه بخانه محمد امین خان برد و هدف سهام مطاعن گردیده نمیدانست که چه کند با این چک و چانه دعوی همسری بلکه برتری با امیر الامرا ذوالفقار خان بهادر و حسین علیخان بهادر و قطب الملک مے چیست آخر کار چار و ناچار فرخ سیر بضرورت نبا بر رفع فساد و برائت از اتهام میر جمله را معاتب و کم منصب و از صوبه پتنه عظیم آباد تغییر نموده سربلند خان را صوبه دار عظیم آباد و میر جمله را بطرف پنجاب رخصت ادچون باطنها صاف نبود معهذا احتمال سازش و تزویر از ضمیر اصحاب تدبیر بیرون نمی رفت و هر گاه پادشاه بسیرے و شکارے میرفت یا ادنی حرکتے روی میداد غلغله گرفتن قطب الملک در افواه مے افتاد و قطب الملک متوهم بوده نگهداشت سپاه علی الدوام می نمود +

ذکر رحلت امیر کبیر عمدة الوزراء اجمة الملک اسد خان آصف الدوله وزیر عالمگیر

در سال ششم از جلوس فرخ سیر مطابق سال ۱۱۲۹ - اسد خان آصف الدوله پدر ذوالفقار خان بهادر زمانیکه مرحله نود و چهارم از مراحل عمر سبکسیر طے نموده بود برحمت ایزدے پیوست گویا در هند خاتم الامرا بود چه از صفات حمیده و شیم پسندیده و مکارم اخلاق و مراحم اشفاق و علو قدر و منزلت و سمو جاه و مرتبت انچه باید داشت تا آخر عمر برائے هیچ یک از امرا دست بسر نشد و رافت تمام بر کل انام داشته کامروائے عالم و بامرجعیت طوائف امم ممدوح و مشکور اهل زمانه و موصوف و معروف بفیض رسانی آشنا و بیگانه بود **بیت** نیک و بد چون همی بباید مرد + خنک آن کس که گوے نیکی برد + اللهم اغفرله و ارحمه مشهور است که ذوالفقار خان امیر الامرا بملازمت فرخ سیر راغب نبود بلکه اراده جنگیدن با او دیگر با فرخ سیر باتفاق مغز الدین پادشاهزاده دیگر یا بدر رفتن بطرف دکهن که صوبه های او بود داشت لعد مبالغه پدر نا چار تن بملازمت در داد چون باعث ملازمت ذوالفقار خان با فرخ سیر اسد خان بود و از نا قدر دانی فرخ سیر و بد نهادی سیر جمله ذوالفقار خان مقتول شد و نام ذوالفقار خان اسمعیل و نام اسد خان ابراهیم بود تاریخ قتل پسر خود چنین موزون نمود **بیت** با تف شام غریبان باد و چشم خونفشان + گفت ابراهیم اسمعیل را قربان نمود +

گویند در مرض الموت اسد خان فرخ سیر که از سفاهت و نادانی خود حیران بود معتمدے را برای عیادت و معذرت فرستاد پیغام نمود که افسوس قدر شما را ندانسته انچه نبایست بعمل آوردیم و الحال ندامت میکشم لیکن سودے ندارد اگر مصلحتے درباره سادات دارید از اشفاق شما بیگانه نیست جواب داد که خاطر عظیم از شما بجنب قضا و قدر واقع شد و چنانچه خاندان ما را برباد داده در مکافات آن افتاده اید و خلل در ارکان سلطنت تیموریه راه یافته اما اکنون که زمام اختیار ملک و دولت بدست سادات داده اید تا مقدور در استرضای آنها کوشیده کار بجائے نرسانید که منازعات زیاده از حد مایهٔ عناد و فساد دیگر گردیده بالمره

مجبور شوید و عنان اختیار از دست شما مطلقاً بدر رود +

ذکر افزایش منازعات فیمابین پادشاه و سادات

فرخ سیر تجویز مصاحبان هوا خواه هر کرامی خواست بخدمتے از خدمات ممالک دکهن مامورے ساخت و سند نوشته میداد و امیر الامرا آنرا موجب وهن خود شمرده بلطائف الحیل دخل نمیداد و بران خدمات همراهیان خود را مقرری نمود و این امور باعث افزایش عناد مے شد و در حضور هم با قطب الملک و پادشاه همین آش در کاسه بود راجه رتن چند دیوان قطب الملک بحمایت آقای خود از غرور موفور دخل در جمیع دفاتر پادشاهے نموده متصدیان حضور را در هیچ کار اختیار و اقتدار نمیداد و در مقدمات مالی و ملکی دیوان خالصه و تن معطل محض گشته اجاره محالات خالصه تجویز رتن چند رواج یافته بود معاملات لکوک بوساطت رتن چند انفصال مے یافت و اعتصام خان را که تجویز خاندوران دیوان خالصه شده بود در آرای ایشان همان شاهے را که دیوان تن کرده بود هر دو ناچار بودند که رضا جوئی پادشاه و قطب الملک هر دو باشند اعتصام خان را از یک طرف پادشاه و کذلک رای رایان را طرف قطب الملک اندکی زیاده مطلوب بود از بهجهت هر دو معاتب استعفای خدمتین مذکورتین بر هر دو واجب عقلی گشته بود ناگهان عنایت الله خان که در سنه احد فرخ سیر بعد کشته شدن پسرش هدایت الله خان معاتب گشته بکعبه معظمه رفته بود معاودت نموده فرخ سیر از برهمے اوضاع سلطنت و حماقت هواخواهان خود مثل میر جمله وغیره ندامت داشت دیرا نداختن امرائے بهادر شاهے و عالمگیرے غلط فاحش می انگاشت و رود عنایت الله خان را که از زمره عالمگیریان و متصدیے پخته کار کفایت اندیش بود مغتنم دانسته اراده تفویض خدمات حضور با و نموده بسر افرازیهاے مناصب اضافه اش مستمال و سرگرم کارها ساخت درین ضمن اعتصام خان که از پاسداریهاے طرفین و خجالتها که از ارباب طلب مے کشید استعفاے خدمت نمود و تجویز دیوانی خالصه و تن با صوبه داریے کشمیر بنام عنایت الله خان شد فان امر مرتوم نظر باقتدار قطب الملک اجتناب مے نمود و قطب الملک از سخت گیریهاے او که در عهد عالمگیر مشاهده نموده بود راضی نمی گشت اخلاص خان نوه مسلم بهادر شاهے که فاضل دانشمند و با وجود کمال اخلاص با سادات نظر بمنازعتها تارک [illegible] نوشتن تاریخ فرخ سیرے حسب الامر اشتغال داشت و مصاحبت با قطب الملک می نمود درمیان آمده باصلاح طرفین کوشیده طرفین را بانصورت راضی ساخت که عنایت الله خان بدون اطلاع عبد الله خان چیزے بعرض پادشاه نرساند و تجویز خدمات ننماید و راجه رتن چند در محالات خالصه پادشاهی دخل نکند چون قطب الملک بسبب بیدماغے از پادشاه و رعیت بعیاشے برای اجرائے امور وزارت و دستخط بکچهرے نمی نشست و کار خلق خدا اجارکے نمے شد عنایت الله خان در نیاب التماس نمود که دو بار نهایت یکبار بقلعه آمده جلوس در کچهرے و اجرای مرام انام مے فرموده باشند بلتمس او پذیرائی یافت لیکن چند روز باین آئین گذشته باز برهمی پذیرفت چنانچه مذکور خواهد شد عنایت الله خان با وجود شعور یکه با و نسبت میدهند ملاحظه احوال روزگار نکرده برائے اخذ جزیه خلاف مرضے رتن چند عرض نموده از پادشاه اصدار حکمش نمود و نیز چون خواجه سرایان و کشمیریان و هنود بلسانش و تغلب و زبردستی مناصب زیاده از حد مرتبه و دیهاے سیر حاصل جاگیرات در تصرف خود آورده عرصه جاگیر بر مردم دیگر تنگ گردانیده بودند خواست که از روے اوراجه و توجیه منصب هنود وغیره متغلبان ضبط و کم نماید و این امر بر رتن چند و همه صاحب مداران دفتر شاق گذشته بقطب الملک رجوع آورد عنایت الله خان راضی باجرائے این حکم گردید و جمیع هنود و مردم متغلب کمر عداوت عنایت الله خان محکم بستند ازین کاوشها قرار یکه درمیان قطب الملک

وعنایت اللہ خان بود بحال نمانده رنجشها درمیان آمد و بکج دار و مریزی گذشت که ناگهان یکی از عمال محال خالصه متوسل رتن چند پاے حساب دیوانی آمده مبلغ کلی بذمه او برآمد عنایت اللہ خان برای وصول زر را مقید ساخت و مکرر رتن چند مستخلص او گردید اما سودے ندید عامل مذکور قابو یافته روزی گرمخیت و پناه بخانه رتن چند برد رتن چند حامی او گردید عنایت اللہ خان بعرض پادشاه رسانید چیلهاے برائے گرفتن عامل از خانه رتن چند تعین کنانید و کار بگفتگوے فساد انگیز منجر گردید پادشاه از روے غضب بقطب الملک در طرف بودن رتن چند فرمان داد اما اثرے بران مترتب نشد و عمده ترین منازعات که سرمایه فساد کلی گردید و سررشته اختیار از دست فرخ سیر بیرون رفت آن بود که چوڑامن جاٹ زمیندار عمده صوبه اکبرآباد که آبا و اجداد او خویش از همیشه مفسد و مکرر مصدر شورشها گشته قابل تادیب و تنبیه بود در زمان سابق سلاطین بهم آنجا مامور گشته بجزا و سزاے زمینداران مے پرداختند در اوائل شوال سنه ۱۱۲۹ هجرے راجه جے سنگه سوائی بخطاب راجه دهیراج و اضافه و عطاے جواهر و فیل و چند لکهه روپیه نقد سرافرازے یافته بهم چوڑامن و تنبیه او مامور گردید و سید خانجهان خالوے قطب الملک از عقب جیسنگه سر فوج علیحده بطور کمکی مقرر گشته بکمال اقتدار مرخص شد جیسنگه برهم مامور خود را رسانیده بحاصره قلعه چوڑامن و پیش بردن مورچال پرداخته تردد هاے نمایان نمود و سید خانجهان نیز بعد چند ماه رسیده مصدر جسارت ها گردید و مکرر ریزش و یورش ها درمیان آمد و مردم از طرفین کشته و زخمے گردیدند و در مدت محاصره یکسال عرصه بر چوڑامن محصور تنگ گردیده زمان فتح و ظفر قریب رسید چوڑامن وکیل خود پیش قطب الملک رجوع نموده استدعاے مصالحه بقبول پیشکش و بودن خود در حضور بشرط عفو جرائم و سرفرازے بمنصب بدون آنکه جیسنگه اطلاع یابد و پاے او درمیان باشد نمود بسعی قطب الملک پذیرائی یافت جیسنگه شکسته خاطر گردیده درنهایت ناخوشی بحضور آمد و پادشاه هم شدت آزرده خاطر شد و چوڑامن بشاهجهان آباد رسیده مکانی نزدیک بجوار قطب الملک گرفته فرود آمد یکبار در نهایت استکراه ملازمت چوڑامن تیسر گشت اما بسبب ملال و افریکه پادشاه ازین مصالحه و معامله داشت بجزاے ثانی او راضی نگردید درین ضمن اخبار تنافره بسیار از دکهن بپادشاه رسیده باعث مزید فتنه و فساد جهان آشوب گردید

ذکر برخے از احوال امیر الامرا حسین علی خان بهادر که در دکهن سانح گشت و بهمرسیدن مواد هیجم فساد که بمرور تمام مملکت هندوستان را فرو گرفته اقتدار سلاطین تیموریه بالمره بباد فنا رفت

بعد ازان که امیر الامرا بر داؤد خان ظفر یافته خود را بحجته بنیاد اورنگ آباد رسانید و به بندوبست ملک دکهن پرداخت اطلاع یافت که کهنڈوه باریه سپه سالار عمده راجه ساهو بضابطه آنکه در هر صوبه دکهن یکی از سرداران مرهته بدستور صوبه دار پادشاهے برائے تحصیل چوتهه از مدت ده دوازده سال بعد انتقال عالمگیر پادشاه بسبب دور بودن پادشاه و هجوم مرهته و وجوه دیگر رائج گشته بود مے ماند و صوبه خاندیس در تصرف دارد و مابین راه بندر سورت قلعچه هاے گلی ساخته تهانها قایم نموده هر قافله که ازان راه مے گذرد اگر چوتهه از اموال خود داد سلامت گذشت والا تاراج رفته و مردم قافله اسیر شده بعد دادن مبلغ سر بهر نفر خلاصے مے یابند امیر الامرا ذو الفقار بیگ بخشی خود را باسه چهار هزار سوار و پیاده برقندازان به تنبیه او مرخص ساخت چون ذو الفقار بیگ از کوتل مابین اورنگ آباد و خاندیس گذشت کهنڈوه باریه خبر داد شنیده با هشت هزار سوار جنگے و سپاهے پانزده شانزده هزار سوار نزدیک سرحد بکلانه و کالنه که بمسافت سه منزل اورنگ آباد واقعست نمایان گردید ذو الفقار بیگ خواست که برو بتازد کهنڈوه فرار نموده بخشی گورزا گروه بطرف غرب اورنگ آباد واقعست نمایان گردید ذو الفقار بیگ خواست که برو بتازد کهنڈوه فرار نموده بخشی گورزا

بعرض جنگلهای صعب المسالک کشیده و هر چند هر کاره ها ظاهر کردند که این مکان قابل مقابله و مقاتله غنیم نیست ذوالفقار بیگ بغرور شجاعت خود و جهالت دیگر سادات بارهه همراهی نشنیده باجوانان یکه تاز خود را بر سر کهنڈ و رسانید کهنڈ و در اول مقابله که جمعی ازان جماعت بدار البوار رفته بودند موافق آئین دکهنیان رو بفرار نهاده فوج امیر الامرا را بنمودن جمعیت چار صد پانصد کس باطراف خود کشیده پراگنده ساخت روز دیگر بهیات مجموعی بر ذوالفقار بیگ هجوم آورده راه کمک سواران متفرقه بسته عرصه بر ذوالفقار بیگ چنان تنگ نمود که با معدودی دران معرکه کشته گشت و بقیة السیف از اوج نخوت بزیر آمده زینهار جوی عاری از لباس و براق و اسیر آن شریر گردیدند بعد این ماجرا امیر الامرا راجه محکم سنگه دیوان مقتدر خود را با فوج شایسته برای تنبیه او رخصت نمود و سیف الدین علیخان برادر خود را که صوبه دار برهانپور بود امر بتادیب کهنڈو نموده فرمان داد که هر دو سردار سزای او را در کنار نهند کهنڈو برین خبر آگاه گشته خود را نزد راجه ساهو که در قلاع متینه دشوار گذار مے بود رسانید و تنها نهاے او هر گاه فوج بر سر شان میرفت مکان را خالے میگذاشتند و بعد باز آمده بجاے خود می نشستند بر چند با افواج مرهٹه هاے دیگر که از اطراف احمد نگر تباخت و تاراج آمده بودند محکم سنگه را مصافها روید او مرهٹه ها هزیمت یافته تا پاے قلعه ستاره رسیدند اما تلافے گشته شدن ذوالفقار بیگ با کهنڈو بعمل نه آمد و بسبب انتشار یافتن اخبار نفاق فیما بین فرخ سیر و سادات بلکه بقول مشهور رسیدن فرامین و احکام خفیه بنام راجه ساهو و دیوانیان و زمینداران عمده طرف کرناتک وغیره در باب عدم اطاعت امیر الامرا و استیصال او سر تا بپاے نمودند و اگرچه میاز خان صوبه دار حیدر آباد که امیر عمده و سباز مشهور بود با وزنگ آباد آمده با امیر الامرا ملاقات نمود و باز بجاے خود رخصت یافته رفت اما چنانچه باید بند و بست واقعے در حیدر آباد و بیجاپور و سرحد و کرناتک نشد امیر الامرا این ریافت حالات مذکوره صوبه دار و دیوانیان و قلعه داران که از حضور مامور شده میرسیدند اکثری را داخل نداده بقیت و بعمل میگذرانیده

ذکر مصالحه نمودن امیر الامرا با جماعه غنیم بسبب برهمکاری ارکان حضور و بهم رسیدن اسباب فتور

عالمگیر پادشاه بسعے بسیار و صرف خزائن صاحبقران ثانے شاه جهان پادشاه قریب سے چهل قلاع متینه مرهٹه را مسخر و مفتوح و آن جماعه را بے خانمان ساخته بود بعد مردن عالمگیر و فترت که بسبب منازعه و مجادله اولادش رویداد و بهادر شاه در لاهور دور افتاده بود مرهٹه ها مکان را خالی و پادشاه را دور دیده بیش از پیش سعے در تسخیر مساکن خود نموده مصدر شورشها و عبث قتل و غارت ملک پادشاهے می شدند جائیکه قابو سے یافتند اگر کسے چوتهه که چهارم حصه حاصلست میداد از دست شان رهائی می یافت و الا تاخت و تاراج آنجاے نمودند و جائیکه از جماعه مذکوره چیزے پیش نمیرفت چند روز محاصره آنجا نموده غائب و خاسر برمے گشتند در عهد عالمگیر که زن رام راجه تارابائی نام رانی تاده دوازده سال دم مخالفت زده با پادشاه بوساطت وکلا منت التماس میکرد که بشرط عطا فرمودن دیسمکهی شمش صوبه دکهن بدستور سر صد ده روپیه پیل کمتر رجوع آرد و فساد بگذارد و زنگ عیب از حضرت اسلام و سلطنت پاک طبع و ضمنت قبول خود و در عهد بهادر شاه وکلاے راجه ساهو و رانی مذکور رجوع آورده مامول مذکور بحصول رسانیدند اما بسبب منازعت مابین راجه ساهو و رانی مذکور بندوبستی که منظور بهادر شاه مغفور بود بظهور نرسید و در صوبه داری داؤد خان میان مرهٹه و او عهد اخوت و قرار موافقت بعمل آمد مشروط آنکه در جاگیر شاهزادگان و او مرهٹه مزاحمت نرساند و از باقے محالات امراء و ارکان حضور من نائب داؤد خان باستصواب خود

چوتهه بدهانند و مرهٹه ها القوافل و مردم دیگر ازارے نرسانند باین صورت کج دار و مریز سے بعمل مے آمد و در صوبه دارے نظام الملک که همگی آمدت بیکسال و پنجاه کشید در اوائل بصلح و در اواخر بفوج کشے و حروب بدار و مدار گذشت یکبار در اواخر کوشمالے بواقعے داده در سه فیل و مادیان بسیار از انها غنیمت گرفته فیلان را مصحوب زابیگ بحضور فرستاده بعد ازان تا دو سال از صوبه دارے امیر الامرا که در فساد و عناد با پادشاه گذشت امیر الامرا دانست که بسبب برهمکارے فرخ سیر و هواخواهان خفیف العقل او هر روز نوشتجات مشعر بر تمرد بر اجه ساهو و دیگر سرکشان و حکام حضور میرسید بدین جهت بند و بست آنجا را چنانچه باید بعمل نمیتوانست آورد و الحمینانے از طرف آقا در البقاے برادر و سلامتے خود نمیداشت ناچار برائے بهم رسانیدن استعداد مدافعهٔ اعدا بنای مصالحه با مرهٹه گذاشت و از انچه در عهد داؤد خان بنی مقرر بود با ضافه دیس مکهی که سر صد ده روپیه باشد قبول نموده مرهٹه ها را با خود متفق ساخت و مقرر نمود که لشکر ناتهه و چمنا با جمعیت مناسبه بطور نیابت و وکالت راجه ساهو در حجته بنیاد اورنگ آباد بحضور امیر الامرا حاضر باشند و چوتهه از عمال پادشاهے و جاگیرداران چنانچه مقرر بود بگیرند و دیس مکهی که سر صد ده روپیه باشد از رعایا بستانند بانفصال انصورت منازعه و مشاجرات و قتل و غارت که در بلاد دکهن شائع و رائج بود فرو نشست و الحمینانے بعامهٔ خلائق میرسید امّا عمال و حکام و مالگزاران را ازبودن سه عامل یکی عامل حضور دوم عامل چوتهه سوم عامل دیس مکهی رنجے تازه و از جاے بے اندازه روی داد بعد نوشته دادن سند انفصال نامه و دخیل نمودن گماشته هاے مرهٹه عرضداشت امیر الامرا متضمن درخواست فرمان سند مطابق دست آویز خود بحضور رسید فرخ سیر بر طبق فهمانیدن دولتخواهان معتمد خود ازین معرکه آزرده تر گشت اول برائے آنکه شراکت غنیم در ملک پادشاهے خوب نشد دوم آنکه بی استیذان او بعمل آمد درهمین ایام جان نثار خان را که امیر قدیم و یهادر دانا و با عبد الله خان مرحوم پدر حسین علی خان برادر خواندگے که عبارت از صیغه اخوت باشد داشت به نیابت امیر الامرا صوبه برهانپور مع خلعت و فیل و سرپیچ مرصع عنایت فرموده مرخص نمودند و در خلوت پند و نصایح حسین علی خان پیغام فرمودند با مید آنکه جان نثار خان بمنزلهٔ عموے حسین علیخان است و او هم عزت جان نثار خان بسیار نموده عزیز و شفیق خود میداند شاید به نصیحت او خاطر خواه فرخ سیر بعمل آرد و همدرین اوان اعتماد الدوله محمد امین خان را در ماه ذی قعده سنه شش جلوس مطابق سال ۱۱۲۰ هجرے بصوبه مالوا مرخص نمودند و مقرر شد که بعد رسیدن سرحد مالوا فرمان صوبه دارے از تغییر راجه جیسنگه سوائی نیز عطا خواهد شد و موافق مشهور آنکه خفیه فرمان صوبه دارے با عنایات دیگر مرحمت نمودند بعده که جان نثار خان نزدیک بآب نربدا رسید با آنکه از راه حزم و هوشیارے و پخته کارے نیابر تذنب در کار خود و دخل و عدم دخل در صوبه که یافته اصلا جمعیت سوار و پیاده با خود نگاه نه داشته بود و نیز محمد امین خان سرو پنج که تعلقه مالوا است وارد گردید خبر ورود این هر دو با اورنگ آباد حجته بنیاد انتشار یافته بر زبان هر زه درایان در هر محفل رسیدن محمد امین خان با شصت هزار سوار مع امراے کارزار دیده و هرادے جان نثار خان مع هفت هشت هزار سوار بارادهٔ پیکار حسین علی خان مذکور مے شد بمرتبه که حسین علیخان را هم اندک تردد سے در خاطر هم رسید بعد تحقیق بی اصل این اخبار ظاهر شده خطوط جان نثار خان متضمن طلب قلیل جمعیتے بطور ربد رقه رسید دران خطوط مرقوم بود که سنتا نام غنیمے غیر از منتسبان راجه ساهو بطرف سنهد با علم سرکشے برداشته سر راه مرگرفته است بعد رسیدن خط جان نثار خان اندک مردے موافق آوردن جان نثار خان متعین شدند و جان نثار خان رسیده بملاقات امیر الامرا کامیاب گشت امّا بنا بر احتیاط صوبه برهانپور که سرحد واقعست نیافته عواطف ظاهر و سلوک بزرگانه با او مبذول و مسلوک بود و درهمین ایام ضیاء الدینخان که از شرفاے دیار خراسان

بود بدیوانی دکن از تغیر سید دیانت خان بشیره امانت خان مقرر گشته با جلال الدین خان که بدیوانی بریا پنور مامور گشته وفیض الله خان متعلقه بخشی گری دکن منصوب گردیده بود به خجسته بنیاد اورنگ آباد رسیدند ضیاء الدین خان به سبب سفارش قطب الملک که لسیار نوشته بود دخل در دیوانی یافت امّا همه کار ها به تبعیت عمدة امیر الامرا سے نمود و امیر الامرا را خشنود میداشت وفیض الله خان بخشی را امیر الامرا جواب صاف داده باز سلام هم نداد و جلال الدین خان عوض دیوانی بریا پنور چند روز دیوانی برار یافت ورود این اخبار هم موجب افراط ملال فرخ سیر گردید *

ذکر اقتدار یافتن رکن الدوله اعتقاد خان و برافتادن بنیاد دولت فرخ سیر بجمامت او و دیگر هوا خواهان دولت

درین عرصه محمد مراد نام شخصی کشمیری الاصل که در تمام ایام سیاحت عظیمه بدنام و بد مائم افعال اشتغال داشت بوسیله هم وطنی با صاحبه نسوان مادر فرخ سیر تقرب هم کلاسی با پادشاه در خلوت یافته خاطرنشان پادشاه نمود که به تدبیرات صائبه قلع وقمع سادات بدون آنکه حاجت بجدال وقتال افتد توانم نمود فرخ سیر چون کینه دیرینه با سادات مع جبن و بددلی داشت این سخن نهایت خوشش آمد و میگویند که علت مشارکت مرض انبه نهایت موافقت با اعتقاد خان بهم رسانید و خان مرقوم در اندک زمانی بخطاب رکن الدوله اعتقاد خان فرخ شاهی و بمرتبه هفت هزاری سه هزار سوار ارتقا نموده در خلا و ملا محرم و همراز و همدم و دمساز گردیده شریک مصلحت براندا ختن سادات گردید و هیچ روزی نبود که مرصع آلات گران بها و جواهر از اقسام اعلی و پوشاک خاص انعام یا دنه شود و بنوایات وافر گریزیا ده از حوصله خود کامیاب و سرفراز نگردد چنین قرار یافت که سربلند خان را از پٹنه عظیم آباد و نظام الملک فتح جنگ را از مراد آباد که لعب بمعزولی از صوبه داری دکن بصوبه داری مراد آباد قناعت نموده بود و راجه اجیت سنگه را از احمد آباد طلبیده و سیر یکے را امیدوار خدمات عمده حضور و عنایات دیگر نموده شریک سعی در برانداختن بنیاد دولت سادات بارهه نمایند و از غرائب آنکه بعد رسیدن نظام الملک بحضور هنوز او را بخدمت دیگر مامور نفرموده فوجداری سرکار مراد آباد و محال جاگیر که دران سرکار داشت از و تغییر نموده مراد آباد را مسمی برکن آباد ساخته صوبه علیحده قرار داده صوبه داری آنجا و جاگیر نظام الملک برکن الدوله اعتقاد خان بطریق التمغا عنایت شد و چون اجتماع راجه اجیت سنگه و سربلند خان و نظام الملک دست بهم داد اجیت سنگ بخطاب بهاراجگی و عنایات دیگر امیدوار عنایت گردید و قتل سادات سرفراز شد لیکن او ازین کار سر باز زده نظر بتلون و جبن پادشاه و اقتدار روز افزون سادات با قطب الملک هم و همدستان گردید و نظام الملک و سربلند خان که بامید وزارت و میر بخشی گری بشرط قلع و قمع سادات رسیده در ابتدا بمناصب مذکوره موعود و خوشنود بودند آخر اثرے ازان بظهور نرسید بلکه هر آنیکه درستند ازان هم محروم و ممنوع افتاده بودند بطمع وجرأتیکه در کار موعود داشتند التماس مے نمودند که قلمدان وزارت بهریکے ازین دو بنده که در نظر دولتخواهان حضور لائق این کار بنظر آید مرحمت فرمایند تا اقتدار و استقلال قطب الملک اختلال پذیرد بعد ازان اگر هم ازنا فرمانے فرزند به سزا خواهد رسید در جواب آن از فرخ سیر این کلمه رنگین اصدار می یافت که برای وزارت به از اعتقاد خان دیگر را نمیدانیم و از بهر امیر عمدهٔ ایرانے و تورانے که مشاوره در امر خطیر استیصال سادات بعمل مے آید اگر غیرتے و شجاعتے میداشت اختیار آن نموده در تفویض وزارت استمزاج می نمود از فرخ سیر استماع همان نغمه خارج آهنگ که به از اعتقاد خان دیگر را نمی شناسم شنیده دل تنگ میگردید و راضی باین حماقت و مذلت اطاعت چنان سفله بد نهاد حیز بے غیرت نمیشد و همین گرمی اراده

مستعد و منتظر ساختن قطب الملک دستور غیب و اطلاع نمودن امرا باین کار ایشان عید فطر اتفاق افتاد و قریب پنجاه و هشتاد و هزار سوار
و پنج هزار پیادگان راجپوت و مراتهه فوج خاصه با توپخانه سی در رکاب فرخ سیر حاضر و همراه قطب الملک زیاده از چار پنجهزار سوار نبود و قلعه
عظیم در عوام و خواص شهرت داشت که امروز البته قطب الملک کشته می شود یا مقید خواهد شد باوجود اینهمه شهرت در سوائی از ارادهٔ مشهور
مذکور را بهیچ جا صدائی بر نخواست و قطب الملک از انتشار این اخبار بر خود ترسیده شروع به نگهداشتن سپاه نمود سابق
سوائے مردم بارهه که بر آنها اعتماد داشت دیگر از اکثر نوکر میگذاشت درین هنگامه از تخصیص گذشته بتعمیم پرداخت و فرمود
تا بیست هزار سوار از هر قوم که باشند نگهدارند چون اخبار فتنه بار حضور یا امیر الامرا حسین علیخان بهادر رسید از طرف برادر و مآل احوال
خود مشورت گذشته باراده حمایت برادر و برانداختن معاندان داعیهٔ آمدن خود بشاه جهان آباد نمود و قبل ازین معین الدین نام مجهول
القلب را که بشهرت پسر محمد اکبر بن اورنگ زیب پسر راجه ساهو گشته بود اندک مردمے فرستاده بشان و شوکت اما بطوریکه کسے
حضور تفتیش نه بیند پیش خود طلبیده و احوالش را بحضور نگاشته جواب آن طلبیدن اشت و عرضداشتی متضمن براراده و آرزوے
ملازمت و ناموافقت آب و هوای دکهن نیز نگاشته ابلاغ داشت فرخ سیر از نگهداشتن فوج که قطب الملک شروع نمود و رو
اخبار دکهن و عرائض حسین علی خان متضمن ارادهٔ حضور رسیده قاصد مصالحه و عذرخواهی از قطب الملک گردید مهاراجه اجیت سنگه
که بامداد و رعایت عبد الله خان سرافراز مهما یافته مهم و همراز و صاحب عهد و پیمان رفاقت و ایفاے عهد تا نفس باز پسین با قطب الملک
گردیده بود واسطه صلح میان وزیر و پادشاه گشت و در اواخر ماه شوال فرخ سیر باتفاق اعتقاد خان و خاندوران و دیگر امرائے
مخلص بخانه قطب الملک آمده باهم عهد موافقت بسته قسم عدم مخالفت درمیان آورد و از طرفین عذر خطاهاے سابق و ارادهٔ
هاے فاسد ایام ماضے خواسته فرخ سیر بدولتخانه قلعهٔ پادشاهی مراجعت نمود لیکن از انکه عزم و رائے پادشاه بر یک حال قرار
نمی ماند گاه بصلح و مدارا پرداخت و گاه بتدبیر رفع و دفع سادات بشور انیدن مخلصان خود که بنا بر مناسبت مزاج همه حیز وبی جرات
و کم بصیرت فطرت بوده اندی پرداخت و با این اراده کسانیکه مصدر چنین کارے توانستند شد تبعیت رائے آنها نکرده اغلب
اوقات بران که مصاحب او بوده اندے نمود و از کسانیکه توقع جرات و مطاوعت مقابله سادات داشت آنها را خوار و پریشان حال
گردانیده باقتدار مغلگان سراپا ننگ و عارے افزود و مردان کار را بغل مناصب و خدمات آزرده و بیدل میساخت
چنانچه از سلوکیکه با سربلند خان مبارز الملک و نظام الملک نمود و زبان قلم داده آمد بین است راجه جے سنگه سوائی و مبارز الملک
سربلند خان ست گفتند که اگر پرده از روے کار برداریم بحکم بسته قطب الملک را معزول فرمایند تاب و توان
در اینها نمانده مضمحل می شوند و دران وقت ناچار ند که تن باطاعت و فرمان بردارے دهند یا بسزاے جسارت و گستاخے
خود رسند لیکن سخن اینها نشنید بلکه متوقع منصب جلیل وزارت و امیر الامرائی که نموده بود بعمل نیاورده آنچه در دست آنها
بود مثل فوجداری مراد آباد و جاگیرش از نظام الملک گرفته و چیزی بران افزوده باعتقاد خان داد و سربلند خان را از صوبه عظیم آباد بوعدهٔ مذکور طلبیده
کاری در عوض آن نداده جاگیرات میر جمله را تغیر نموده بمیر جمله مزور جبان که خاندان او خان بلکه سلطنت سنبدستان برباد داده است بخشید
و بعد ازان که بخانهٔ قطب الملک آمده عهد و پیمانے نموده بود خلاص خان بهادر شاهے را که از مخلصان سادات بود برائے مطمئن نمودن امیر الامرا و بازداشتن از ارادهٔ فاسد
منع نهضت از دکهن بشاه جهان آباد مرخص نمود و تاکید کرد که بعجلت و سبرجه تمامتر خود را بحسین علی خان رساند و حسین علیخان که باستماع اخبار سابقه ارادهٔ
بشاه جهان آباد نموده بود سیف الدین علیخان برادر خود را با چار پنجهزار سوار برائے مهیا نمودن انجام توپخانه وغیره اسباب مناسب روانه
صوبه برهان پور کرده بود از استماع خبر آمدن فرخ سیر بخانه قطب الملک و نمودن عهد و پیمان کوچ نمودن خود صباحے

چند در خیر تاخیر و تعویق انتظار خبر ثانی داشت که باز اخبار موحشه رسانیده قطب الملک مستعد للطلب شده که رسید و خبر تنگ گردیدن عرصه برسید عبد الله خان نقل مجلس هر صغیر و کبیر و خجسته بنیاد گردید و هم جواب عرضداشت حسین علی خان باین مضمون صادر گشت که اگر خواهد باحمد آباد گجرات رفته تبدیل آب و هوا نماید ولا ما را هم مشتاق دانسته خود را بحضور رساند و حکم طلب معین الدین پسر جعلی اکبر نیز صدور یافت و فوج والاشاهی و توپخانه پادشاهی در نهایت پریشانی هشت نه ماهه نقد طلبیده داشتند و از اغماض قطب الملک و علة اوداسے و درمے نمی یافتند و سردار کار فرما هم نداشتند و نگهداشت قطب الملک قریب به بیست هزار سوار رسیده بود سر بلند خان که بسبب تغییر جاگیر و عسرت اخراجات و تقاضاے طلب سپاه و تنخواهان سنجواست اسباب خانه و افیال و اسپان به تقاضائیان داده خود خرقه درویشے در بر کند و نظام الملک نیز قدردانے پادشاه که بوعده وزارت طلبیده و خدمت سابق مع جاگیر تغییر نموده باعتقاد خان بخشیده و هم ناهموارے روزگار سفله نواز مشاهده نموده بیدماغ و سوخته نا قدرشناسیها گردیده انزوا گزید قطب الملک بخانه سردو امیر مذکور رفته و استمالت آنها نموده بخانه خود برد و داشته آورد و عوض سر بلند خان زرهاے متقاضیان از خانه خود داده صوبه دارے کابل بنام او مقرر ساخته مرهون احسان خود کرد و به تسلے نظام الملک پرداخته امیدوار صوبه دارے مالوا نمود و همدرین اثنا که محمد امین خان اعتماد الدوله باستماع ارادهٔ نهضت امیر الامرا بطرف شاهجهان آباد و نرسیدن سند موعود صوبه مالوا از حضور مجبور گشته بی طالع سیر برخاسته آمده بود منصوب سلطانی و معزول لمنصب از راه نادانی گشت قطب الملک او را هم مطمئن خاطر و بالطاف خود مستظهر ساخت و بمقدور در تفقد احوال جمیع بدخواهان خود می پرداخت و خاندوران که از ابتدا باتفاق میر جمله آتش افروز عناد و نفاق بود همدم و محرم خود گردانید روزے فرخ سیر برسم شکار سوار شده با همرازان خود قرار داده بود که بعد مراجعت از شکار بدیدن قطب الملک آید چون خانه مهاراجه اجیت سنگه نزدیک بخانه قطب الملک هست و بر سر راه واقع شده وقت رسیدن سوارے پادشاه راجه مذکور بر در خانهٔ خود البته برای گذرانیدن نذر و نمودن مجرا خواهد آمد در اهتمام مبالغه نموده نظر بالتفاتے که با قطب الملک دارد اسیر و دستگیرش باید نمود ملخص آنکه این معنی یا فرخ سیر را مظنون نباشد و بظن و گمان خود بالجزم و الیقین نبا بر استماع از معتمدین قبل از مراجعت پادشاه خود را بخانهٔ عبد الله خان رسانیده و پادشاه باستماع اینخبر بیدماغ گشته باوجود آنکه اکثر لوازم همراهے شاهے بخانهٔ قطب الملک آمده و قطب الملک بارادهٔ استقبال بر کنار دریا رسیده منتظر بود متوجه بوزیر الممالک نگشته فسخ عزیمت نموده و ملاحان را فرمود تا کشتی را دریائی نموده تند برانند و داخل دولتخانهٔ خود گردید ✣

نقل معدلت افزا متضمن بعضی از اوصاف امیر الامرا

از معتمدے مقبول القول مسموع شده که در سفر امیر الامرا از دکهن چون لشکر بسیار و مردم همراهے بیشمار بودند وقت ورود معسکر چند موضع از دیهات درمیان لشکرے افتاد و کسی را طاقت نبود که دست تعدے بر سکنهٔ مواضع دراز نموده ضررے تواند رسانید روزے دهی درمین لشکر واقع بود دخترے بالغه رشیده از بیوه زنی عفیفه که در نهایت فلاکت گرفتار و در تحصیل قوت عاجز و ناچار بود پیش یکی از لشکریان متصل بده بگدائی آمد او چیزے داده پرسید که اگر نگاهداریم خواهی ماند چون دختر از شدت احتیاج لاعلاج بود قبول نمود آنکس بنے آنکه در او تصرفے کند در خیمهٔ خود داشته صبح برپا بردار خود سوار

ساخته همراه بنگاه راهی ساخت مادرش تمام شب در اضطراب بسر برده صبح بر سر راه ایستاد چون سواری امیر الامرا رسید زن مذکور التماس کرد که دختر این ضعیفه گدائی در لشکر آمده بود کسے از لشکریان او را همراه خود گرفته رفته است و من باعتماد عدل گستری و ضعیف پروری شما در اینجا استاده امیدوارم که بار این الم از دل پرغم این ضعیفه برداشته دختر مرا بمن رسانید امیر الامرا چون استماع تظلم او نمود استاده فرمان داد که دختر این ضعیفه را همین جا حاضر آرند و بدست او سپارند تا او نیاید تمام لشکر همین جا بماند و بر من آب و دانه حرام است تا دخترش را باو نه سپارم و این کلمه را موکد بایمان ساخت بخشیان فوج و نقبا مضطر گشته دویدند و هر یک از جماعه داران یکی از سواران معتمد خود را نیز بتجسس فرستاد از انجا که اراده اقبالمندان را کارکنان ملاء اعلی معین می باشند بتفحص سهلی از چنین انبوه محشر شکوه دختر مذکور را ماموران باکسیکه همراه گرفته بود بهم رسانیده بحضورش آوردند امیر الامرا خود متوجه استفسار گشته پرسید که انیکس با تو چه کرده و چه قسم همراه برده دختر معروض داشت که قصوری بملازم سرکار عائد نیست نه بزبردستی مرا همراه برده و نه دست خیانت بدامن عصمت من رسانیده به علت شدت احتیاج همراهے او را برضای خود قبول نموده بودم امیر الامرا باستماع این ماجرا شکر الٰهی بنا بر حفظ عصمت او از دست ملازم و خوشنودی مادرش بسبب بهم رسیدن او تقدیم رسانیده دخترش را مع اشرفی چند که آنوقت در جیب داشت برآورده بدست او سپرد و یکی از ملازمان را فرمود که همراه رفته بخانه اش رساند و تا گذشتن لشکر ازین ده همانجا بوده بعد برگشته بیاید تا کسے از همراهیان باو ضرری نرساند +

نهضت نمودن امیر الامرا حسین علیخان بهادر از دکهن بشاهجهان آباد و روی دادن حوادث و فتن

قبل ازین نگاشته قلم وقائع نگار شد که امیر الامرا حسین علیخان بهادر برادر خود سیف الدین علی خان را با چار پنجهزار سوار بنا بر تهیه سر انجام توپخانه و دیگر اسباب تباریخ پانزدهم شوال سال ۱۱۳۰ هجری بصوبه برهانپور که بر سر راه واقع است فرستاده انتظار خبر ثانی میکشید بعد رسیدن اخبار فتنه بار و خطوط متواتره قطب الملک او اخر ذی الحجه سنه مذکوره از اورنگ آباد برآمده یک هفته توقف برای امور ضروری نمود و اوائل محرم ۱۱۳۱ هجری سال هفتم جلوس فرخ سیر باتفاق اسد الله خان عرف نواب اولیا پسر عمه خود مع پسران او و جان نثار خان و عوض خان نائب صوبه برار و اسد علی خان یکدست علی مردان خانی و دل دلیر خان پانی پتی برادر خان صادق و اختصاص خان نبیره خانعالم و حاجی سیف الله خان و ضیاء الدین خان دیوان دکهن و فیروز علیخان بختیے که از سادات نامی بارهه بود و راجه پرتیت سنگه نبیره راجه مخلص سنگه که نوکر عمده امیر الامرا بود و غیرانیها بیست و دو نفر نوکران پادشاهی که بعضی در رفاقت مجبور و بعضے باختیار و خواهش بوده اند مع فوج دریا موج که قریب بسی هزار سوار همراه داشت در حرکت آمد ازان جمله ده دوازده هزار سوار مرهٹه بود و باقے ملازم سرکار امیر الامرا و علی هذا القیاس پیاده های برقندازان و اکثر منصبداران دکهن که همراه هیچ امیر و شاهزاده ازان بلاد بر نیامده بودند بضرورت چار و ناچار همراهی گزیدند و در قلعه احمد نگر و غیره قلاع دکهن قلعه داران خود نشانیدند و بعضے را بتصرف مرهٹه ها گذاشت بعد رسیدن ببرهانپور برای سر انجام بعضی مهام ضروری چار پنج مقام واقع شد و بیست و دوم محرم از برهانپور کوچ نموده منزل بمنزل راه بابریده از آب گدرا کبیرپور عبور نمود درین ضمن اخلاص خان که برای تسلی و برگردانیدن امیر الامرا از حضور روانه شده بود اوائل صفر نزدیک مانڈو رسیده و در خلوت بعد ملاقات مذکور صلح بے ثبات و جمیع هنگامه و آشوبے که در شاهجهان آباد رویداد و اسباب فساد یکه یکه مهیا و آماده بود و فراهم آمدن امرا در دار الخلافه و پاس خاطر اعتقاد خان بمرتبه که در حضور منظور بود و بیدل شدن مبارز الملک و نظام الملک و اعتماد الدوله مذکور سابقا

سرگرم رسیدن دار الخلافه بزودی ساخت و مرحمت خان پسر امیر خان کلان صوبه دار کابل که در بندوبست ملک باندو رو تنبیه و تادیب مفسدان فوجدارے مذکور و کوه نشینان مغرور آنجا واقعی کوشیده ملک مذکور را انتظام بخشیده بود بنا بر اطلاع بر مافی الضمیر امیر الامرا بهانه تمارض ملاقات نمود و ایمنی موجب ملال خاطر امیر الامرا گردید چار دهم صفر که کنار دار الفتح اجمیر نزول لشکر شد از نوشته وکیل حضور ظاهر گشت که فرخ سیر باستماع و اشتهار خبر نهضت امیر الامرا بیست و پنجم محرم الحرام بنجانه قطب الملک باتفاق بعضے امرا آمده عهود و مواثیق بر عدم مخالفت و ترک منازعت بکفالت کلام الهی نموده مبانی وداد و اتحاد مستحکم ساخت و دستار از سر خود برداشته بر سر وزیر الممالک عبد الله خان بهادر گذاشت و روز دوم عبد الله خان را با مهاراجه اجیت سنگه طلبیده به تجدید تشیید پیمان اخوت و اتفاق میرا از نفاق پرداخت و درین باب باعتقاد خان و دیگر امرا سے فتنه انگیز دراندازے پیشه بمبالغه تاکید فرمود که من بعد الیوم باصلاح کار و رفع مواد منازعت کوشند امیر الامرا بعد اطلاع بر این مضمون در بار عام بانگ بلند فرمود که اگر واقعے پادشاه را با ما عداوتی نماند و از در اخلاص در آیدما را هم غیر از اطاعت و فرمان برداری ارادهٔ دیگر در سر نیست و بعد ملازمت عما. قریب مراجعت بدکهن خواهیم نمود از استماع این سخن کسانی را که متوطنین دکهن بوده اند مسرتے عظیم روی نمود اما از زبان ثقات و محرمان راز امیر الامرا روایت کرده اند که درخلوت میگفت که این همه افسانه و افسون است و اصل اینست که اگر بادشاه برما قابو یابد رهائی از چنگال او و محفوظ بودن بجان و آبرو خیال محالست و ما اگر بر و دست یابیم کذلک بعد ورود درحدود ملک رانا قبل از رسیدن وکیل او بعضے دهات تاراج لشکریان رفت چون وکیل مع پیشکش رسید امیر الامرا تفرق فرمود و دیگر وسیله تعدے لشکریان کوتاه گردید اما چون بملک راجه جے سنگه نزول رایات ظفر آیات اتفاق افتاد بنا بر عداوتے که از و ظاهر بود محالات متعلقه که در راه واقع میشد همه بمعرض تلف در آمد هر چند یکے از نوکران عمدهٔ او با پیشکشهاے لائق رسید پذیرائی نیافته زراعت و مواشے بسیار و زن و اطفال خلق آن دیار بدست سپاه افتاده باز پرسے نشد بعد رسیدن بقرب جوار دار الخلافه که سه چار منزلی بیش نمانده بود روشن الدوله ظفر خان و راجه رتن چند و دیگر امرا سے حضور و متصدیان سلطنت و اعیان مملکت جوق جوق باستقبال امیر الامرا شتافته ادراک خدمتش نمودند چون ظفر خان روشن الدوله در سواری تورک خود را نمود و خود نمائی را کار فرمود امیر الامرا را ناخوش آمده در اهتمام خفتی با و رسانیدند و هر زه درایان واقعه طلب و فتنه انگیزان هنگامه جو سخنان اصل و بے اصل از ارادهاے پادشاه و مخالفان هر دو برادر بنماے بیان نمودن سرمایهٔ تقرب خود دانسته قصورے نکردند خصوص رتن چند که نهایت کینه کیش و نامآل اندیش بدخواه سلطنت و اکثر اهل اسلام بود کلمات عداوت افزا و سخنان فتنه زا خاطر نشان حسین علیخان زیاده از دیگران نمود و امیر الامرا از سابق کبیده تر گشت و در اواخر ربیع الاول بکنار شهر شاهجهان آباد طرف منارهٔ فیروز شاه رسیده معسکر ساخت روزیکه داخل خیمه در مکان مذکورے شد بخلاف ضابطه و آداب درسوارے وقت نزول حکم بنوا ختن نوبت نموده تجمل ملوکانه داخل خیمه و خرگاه گردید و گفت که من الحال خود را در زمرهٔ نوکران بادشاه نمیدانم و اندیشه سطوت سلطانی ندارم که ضوابط آداب بجا آرم با وجود اطلاع بر این حالات تردد بادشاه نهر دو طرف دوستی و عناد از غرابت خالی نیست گاه اظهار شوکت و قدرت سلطانی و عزم تدارک و تنبیه بیهاے نمودن گاه لعجز والحاح در آشتی زده طالب اتحاد و موافقت بود راجه جے سنگه صلاح بیرون برآمدن و تصمیم عزم تنبیه و تادیب میدید او میگفت که هرگاه کمر باین اراده محکم بسته برآیند نوکران بادشاهی که اضعاف و مضاعف جمعیت هر دو برادر دارند اتفاق نموده برای غرور وزیر و امیر الامرا یکبارشان سے تواننده نها دبلکه بهمراهیان آنها لعد تیقن اراده بادشاه بانکار ترک رفاقت آنها نموده

توسل بانیال ... لت سلطانی سلطانی خواهند جست و سر دو سردار ما خیر و مضطر خواهند گشت و امرا عقیدت کیش مال اندیش
خصوص جماعت علیه از تلون پادشاه و سبکی اوضاع ندیمان و مصاحبانش سرحقه راز کشودن و رهبری باین مصلحت نمودن دور
از قانون حزم و احتیاط می شمردند لیکن نه مصلحت جے سنگه پذیرائی یافت و نه طریقه آشتی و یکروئی پیموده گشت غرض سخن
دو تخواهان دانشمند فرخ سیر خود پسند و مصاحبان ابله شکسر او نشنیدند و آخر دیدند انچه دیدند امرای مقتدر دانشور از ملاحظه
این صورتها خون جگر میخورند و بناچار سے کارے از پیش نمی برند بلکه بفرمان پادشاه راه ملازمت و اطاعت امیر الامرا پیموده
مشاهده استکبار و اقتدار او لبریز شکایت و مالا مال حسرت و ندامت معاودت می نمودند تا آنکه قطب الملک از زبان برادر
پیام داد که اگر جے سنگه از که مخالف مجاهر است خصمت بوطن او فرمایند و خدمات حضور مثل توپخانه و داروغگی دیوان خاص
و خواصان و سلطان نامرحمت نمایند و در قلعه بند و بست ماشود بدون وسواس آمده حصول ملازمت و بخاطر جمع آمد و رفت
حضور توانیم نمود فرخ سیر جواب داد که بالفعل خدمات مذکوره اصالة بنام قطب الملک و دیگر سادات و سپهراهان هر دو
مدار المهام مقرر مے نمائم و به نیابت اعتقاد خان بعد چند روز در حشن نوروز سے که قریب رسیده پرده نیابت هم از میان
برداشته خواهد شد. و سوم ماه ربیع الثانی جے سنگه سوائی فرصت یکروز نیافته حسب الحکم از شاه جهان آباد برآمده روانه وطن
خود آنجا گردید +

ذکر آمدن حسین علی خان بملازمت فرخ سیر و مقید شدن پادشاه بحکم قضا و قدر و انتشار یافتن حوادث و فتن بفرمان خداوند ذو المنن +

چون فرخ سیر در اصل فطرت مطلقاً جرأت نداشت با وجود نهایت عداوت با سادات و اراده استیصال آنها و دولت
مخلصان جلادتکیش خیر اندیشش بنا بر استیلای بیم و سراس طاقت مقاومت حسین علی خان نیافته اراده برآمدن به پیکار
و آراستن معرکه کارزار نتوانست نمود ناچار بدین چارونا چار راضی به بند و بست سادات در قلعه گشته بقطب الملک اذن انیکار
داد و قطب الملک پنجم ماه ربیع الثانی سنه مذکوره باتفاق مهاراجه اجیت سنگه مع مردم معتمد خود در قلعه داخل گشته مردم
پادشاهی را از سر دروازها برخیزانیده و جا بجا بند و بست خود نموده رفقاے معتمد را نشانیده از مردم عمده پادشاهی بغیر از
اعتقاد خان و امتیاز خان مشرف دیوان خاص و ظفر خان روشن الدوله که وجود و عدم آنها مساوی بود و چندے از خواص
و خواجه سرایان هیچ کاره دیگرے و قلعه و نزد پادشاه نماند و امیر الامرا لبنان شاهانه و شکوه ملوکانه با لشکر آراسته به تجمل
و افر گرد اطراف قلعه را لشکر او و سپاه مرتبه فروگرفته بود آخر روز در داخل قلعه گردیده بعد ملازمت کلمه چند ملال آمیز گفته از خلعت
و اسپ و فیل و جواهر بعضے عنایات را باکراه خاطر گرفته باقی را عذر خواست و در تقدیم آداب نیز سهل انگارے نموده
معسکر خود مراجعت نمود معهذا پادشاه متنبه نگشته به فکرے که باید نه پرداخت و سلطنت خود را اضاعه ساخت باز تا بتاریخ
هشتم روز سه شنبه قطب الملک و مهاراجه با معتمدان خود بقلعه درآمده به بند و بست آنجا پرداخت و بدستور روز اول مردم
پادشاهی را ازان محوطه برآورده دروازهاے قلعه بمعتمدین خود سپرد و کلیدهاے دروازهاے دیوان خاص و خوابگاه و عدالت
بحضور خود طلبیده نگهداشت بعد و بجمعی چون خبر بحسین علی خان رسید بهمان دبدبه و شوکت سابقه از لشکر خود اراده آمدن نمود
و افواج ظفر امواج او از اول سفر شروع بآمدن و فرو گرفتن اطراف قلعه نموده چون ثلثی از روز باقی ماند خود سوار گشته

معین الدین محبول مشهور به پسر اکبر را که همراه آورده بود بر فیل در عماری محفوف سوار ساخت و با خود گرفته در خانه که نزدیک قلعه و مشهور به باره دری شایسته خانست فرود آمد و قطب الملک نزد فرخ سیر رفته باتفاق راجیت سنگه التماس پذیرائی خدمات مطلوبه و اظهار شکوه بسیار از زبان برادر خود نمود مشعر بر اینکه در عوض جانفشانیها که بهنگام یاس و بیکسی از بنکو خدمتها با شما و جد و پدر شما از زمانیدها بعمل آمده از پادشاه غیر بدگمانی و ارادهای فاسد درباره ما فدویان مشاهده نگشت چنانچه شاهد صدق و گواه عدل ما درین متمال این قرینه است که متضمن بر حکم دخل ندادن و قتل نمودن بنده بی تقصیر بنام راؤ دخان بی ایمان و دیگر سرکشان بدین آن سرزمین و مصاحبت نابکاران ممالک صادر گشته الحال اطمینان ما از دربار منحصر به تفویض خدمات حضور با بنده ها است بدون قید نیابت بیع گمانگان هو و راندازان و مبعوث انبیوت آمد و رفت ما در حضور و تقدیم مدارج نوکری و آقائی امکان ندارد پادشاه جاهل مغرور با وجود مشاهده حالات مذکوره تبلط سادات بر او همان وعده پوچ ایام حبس مینمود تا آنکه از طرفین گفتگو بطول کشیده بکلمات سخت و درشت منجر گشت فرخ سیر ترنبک ظرف سبکسر تاب نیاورده اتحاد خان و قطب الملک را باشتمال مخاطب ساخته کلمات نامناسب بر زبان راند دران حال عبد الله خان خواست که بنجهان ابله فریب در اصلاح کوشد قطب الملک دشنامهای فحش باو داده فرمود که از قلعه او را بدر نمایند اتحاد خان حواس باخته و سراز پا نشناخته جان بدر بردن غنیمت شمرد و به پالکی خود رسیدن نتوانسته بر پالکی سواری امتیاز خان مشرف سوار شده راه خانه خود گرفت و رفت که رفت دران زمان از هر گوشه و کنار آن حصار آتار فتنه آشکار و صدای آشوب بلند گردید و پادشاه برگشتگی طالع خود در آئینه احوال دیده خود را بدرون محل رسانیده و محوای هدایت بیرای اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة از لوح خاطرش محو و منسی گردید درین قال و مقال و اختلال احوال چادر ظلمانی شب از ابوان افلاک فرو هشته گشت و آفتاب عالمتاب چون کوکب اقبال فرخ سیر خاک بر سر کرده زیر زمین فرو نشست درهای قلعه تمامی ابواب امن و امان بروی عالمیان بربستند قطب الملک و مهاراجه اجیت سنگه اندرون و هواخواهان فرخ سیر بادل پرخون بیرون نشستند بیت سر بر و دهر یک و رین انتظار زمان تا چه بازی کند روزگار در انشب پرشور و شر آشوب حشر و شور یوم النشور تمام شهر را فرو گرفته عجیب و لوله و غریب غلغله بود کسی نمیدانست که در قلعه چه گذشته و چه می گذرد افواج امیر الامرا بر سر هر رسته بازار و درهای شهر پناه مستعد و تیار تمام شب ایستاده مرهته ها مع سرداران بر سپاهیان خود سوار انتظار می کشیدند که چه خواهد روی داد چون صبح دمید هر کس بهم و امید سر از خواب برداشت و آفتاب جهان تاب علم زرتاری بیاری بخت سادات برافراشت خبرهای مختلف بی اصل گشته گشتن قطب الملک بزربان عوام جاری و مشهور شده مردم بازاری ظاهر گردید درین اثنا بعضی از امرای افدویت کیش بمقتضای حق گزاری خویشی متصل سادات خان پدرزن فرخ سیر و نماینده الدین خان کوسه غالب خنگ و اغرخان بها در ترک خنگ باراده نصرت فرخ سیر از حال احوال بیخبر از خانه خود ها باستعداد یکه بسیر بود سوار شدند و نظام الملک و صمصام الدوله باقتضای دانش دوربین خانه نشین بودند اعتماد الدوله محمد امین خان بقصد رفاقت حسین علیخان سوار شد اتفاقا چند سوار از رفقای صمصام الدوله معروف بکمل پیش بنجابی آقای خودی آمده بر مرهته ها در راه مزاحمتی نمودند آنها تیرها در کمان گذاشته بطرف مرهته ها گشاده متصل با یکدیگر نشانهای سواری اعتماد الدوله نمایان گردید مرهته ها که بجنگ شهر آشنا نبودند دل از دست داده و هر اس بقیاس بر اینها افتاده رو بگریز نهادند مردم بازاری مغلیه و غیره سپاه بیکاره و ملازم سرکار که ازان جماعت بیزار بودند قابو یافته شروع بتاراج و قتل آنها نمودند و مرهته ها بی اختیار افتان و خیزان بعضی بلشکرگاه خود رسیدند و بخی مع مستنام سردار و دو سه جامه دار همراهی او قریب بهزار و پانصد سوار مقتول و جمعی زخمی شده زربسیاری

از همه زین و خرجین آنها بدست غارتگران دلچه های سند افتاد و محمد امین خان نزد حسین علی خان رسیده حسن خدمتش دلنشین امیر الامرا گردید و از یکطرف غازی الدین خان و سادات خان مع پسران خود با تفاق همدیگر بنصرت پادشاه رسیدند از طرف دیگر اعتقاد خان و سید صلابت خان داروغه معزول توپخانه پادشاه و منوهر هزاری پادشاهی با دو سه هزار نفر احشام طرف بازار سعد الله خان معرکه آرا گشتند افواج و رفقای امیر الامرا از اشتهار خبر قتل عبد الله خان و مغلوبی مرهٹه ها نیز مضطرب گشته قریب بود که متفرق شوند تا آنکه حیات قطب الملک متحقق گشت و حسب الامر امیر الامرا رفقای دلاور او مقابل سادات خان و غازی الدین خان در چاندنی چوک رفته شروع بمقاتله نمودند و در اول حمله از ضرب بان فیل غازی الدین خان روی گردان و همراهیانش گریزان شدند و سادات خان مع پسر زخم کاری برداشته از میدان برگشت و اعتقاد خان حرکت مذبوحی نموده جرأت پیش قدمی نیافت و نزدیک خانه خود مورچال بسته بجای خود نشست از شامت حماقت او چند دکان رسته بازار چوک سعد الله خان تاراج رفت اغر خان مع جمعیت خود و یکه تازان مغلیه که می آمد روبروی دروازه لاهوری نمایان شد مردم حسین علی خان در بروی او بسته مستعد مزاحمت ایستادند او نیز نا چار برگشت هنوز همین قسم بازار گیر و دار اندک گرمی داشت که فرخ سیر بگریه آمده صدای شادیانه جلوس رفیع الدرجات بگوش منتظران و نوای امان لبسمع جان دل خستگان آن معرکه رسید فتنه برخاسته اندکی آرمید ✣

ذکر اسیر شدن فرخ سیر نکوهیده صفات و جلوس نمودن شمس الدین ابو البرکات رفیع الدرجات

تبیین این مقال و شرح این احوال آنکه هر چند قطب الملک و مهاراجه اجیت سنگه خواست که فرخ سیر برآید تا انفصال جواب و سوال نموده او را بقابو آورده بجائیکه بود بگذارند و فتنه های برخاسته برافروزانند صورت نگرفت و فتنه جدال و قتال بالاتر گشت امیر الامرا به قطب الملک پیغام فرستاد که از ره حسام عظیمی روی نموده عنقریب بلوای عام و فتنه بزرگ حادث میشود مقدمه را زود دیگر باید نمود که الحال بحال توقف نمانده چون در برآمدن فرخ سیر درنگ بسیار رویداد بهیچ صورت برنیاید آخر الامر ناچار فدائیان قطب الملک از قوم افغان وغیره وجیله ها به پشت گرمی نجم الدین بلیخان برادر قطب الملک بحرم سرا درآمدند کنیزان حبشیه و ترکیه و گرجیه را که بر سر دروازه بدافعه ایستاده بودند دور نموده بعد جست و جو و تفحص از زنانه که بزجر و توبیخ بسیار نشان دادند فرخ سیر را به بیحرمتی تمام برآوردند والده و زوجه و صبیه او و دیگر بیگمات اطراف او را گرفته منت و الحاح ها نمودند لیکن در چنین اوقات ازین حرکات چه می آید کدام عقده ها که نمی کشاید خلاصه از میان انبوه زنان بنهایت ذلت و خواری کشان کشان آورده بربالاخانه پولیه اندرون قلعه که جائی بس تنگ و تاریک بود محبوس نمودند ایام سلطنت او سوای ایام حکمرانی معز الدین شش سال و چهار ماه و کسری بود بعضی از ارباب دانش تاریخ این سانحه کلمه فَاعْتَبِرُوا یَا اُولِی الْاَبْصَار یافته و فقیر در کتابی نوشته دیده مرقوم ساخت ✣

ذکر جلوس شمس الدین ابو البرکات رفیع الدرجات بر سریر سلطنت

بعد خاطر جمع نمودن از امر فرخ سیر همدم که شور و شر در تمام شهر بود دهم ربیع الثانی ۱۱۳۱ یکهزار و یکصد و سی و یک هجری روز چارشنبه گذشته

شمس الدین ابو البرکات رفیع الدرجات پسر خود رفیع القدر نبیرهٔ بهادر شاه را که از بطن دختر اکبر خلف عالمگیر و بست ساله بود از حصر برآورده بسبب شورش عام که نهایت انتشار داشت بے آنکه بحمام فرستد و تبدیل رخت و تزئین نماید بهمان لباسے که در بر داشت عقد مروارید سے در گلویش انداخته بر تخت نشاندند و صدائے شادیانه از نقارخانه شاهے بلند گردید و فتنه و آشوب باطمینان گرائید قطب الملک با همدمان خاص و رفقای معتمد ماندن در قلعه قرار داد و بر دروازهای قلعه و اطراف دیوان عام و خاص و همه جا معتمدین خود را نگهداشته خواجه سرایان و خواص و دیگر عمله کارخانها از معتمدان خود مقرر ساخت در دیوان و وزارت بحسب آرزوے اجیت سنگه و رتن چند حکم معافی جزیه صادر شد و احکام امن و امان و بحالی حکام و صوبه داران بممالک محروسه روانه گشت و اعتقاد خان را بخفت و خوارے مقید کرده جاگیر و خانه او را که باوجود متفرق ساختن اموال و اسباب از نقد و جواهر و طلا آلات و مرصع آلات و ظروف و اوانے طلا و نقره مالامال بود ضبط نمودند و بنا بر تحقیق و تفتیش دیگر جواهر و درے بیش بها که عطایاے فرخ سیر بود نهایت خفتها و شدائد بسیار بر او مے گذشت و همچنین جاگیرات دیگر هواخواهان فرخ سیر غیر از مراتب و جاگیر رائے زوجه او که بپاس دلجوئی اجیت سنگه بحال مانده همه بضبط درآمد منصبداران والاشاهے را که برخے بقرار دو ماهه پنجاه روپیه و بعضے زیاده جمع جاگیر یافته ملازم بودند و اکثرے با مید نقدے یا جاگیر دران زمره بسر مے بردند حکم شد که هر کس ارادهٔ نوکرے دارد در سرکار حسین علی خان اسپ خود بداغ رسانیده موافق شرح دیگران پنجاه روپیه سوارے میگرفته باشد و بخشے گرے دوم باسم اعتماد الدوله محمد امین خان بحال داشتند و بتغییر سیف الله خان بخشی سوم مظفر خان را مقرر ساختند و صوبه دارے مالوا بنظام الملک هر چند نظر بادضاع روزگار او قبول نمے نمود ارزانی شد و سربلند خان را که قبل ازین انقلاب بکابل مرخص شده پانزده کروه رفته بود و انتظار انجام کار سلطنت میکشید باز طلبیده از سر نو خلعت استقلال و بحالے صوبه مذکور داده رخصت نمودند فوجدارے مرادآباد بنام سیف الدین علی خان برادر خود مقرر فرمودند و محمد رضا نام را قاضی القضاة حضور و میر خان عالمگیرے را که صوبه دارے اکبرآباد داشت صدر الصدور نمودند و دیانت خان خوانے دیوان خالصه و راجه بختمل دیوان تن شد لیکن جمیع متصدیان ملکی و ملکے حتی ارباب عدالت گویا نائب رتن چند بودند و همت خان که محرم و همدم قطب الملک بود مشرفے دیوان خاص و اتالیقی بادشاه و خدمت مناسبه دیگر یافت در خدمات دیگر و صوبه هاے دور دست نبابر [illegible] نظم و نسق بر هم نخورد تغییر و تبدیل راه نیافت مگر قلعه دارے ماندو را مرحمت خان پسر امیر خان صوبه دار کابل نبابر استکانی که در ملاقات حسین علی خان هنگام آمدن از دکهن نموده بود تغییر نموده بخواجم قلی خان تورانے مقرر ساختند و راجه اجیت سنگه را که بصوبه دارے احمدآباد بحال بود بنحوے است مرخص شود تا از طعن مردم شهر رهائی یابد میسر نشد ٭

ذکر مردن فرخ سیر و رخت بر بستن او ازین سرائے دودر

ذکر انتقال فرخ سیر باختلاف اقوال مسموع و معلوم شده بهر دو صورت سے نگارد صادق و کاذب اخبار بر عهده راویانست فقیر را از معتمدان مقبول القول استماع افتاده که فرخ سیر را سادات بغیر از مقید نمودن ضرر جسمانے دیگر نرسانیده افغانه را که از معتمدان او بوده عنان اختیار حبس فرخ سیر بدست او سپرده بودند و او روز و شب در حراست اشتغال داشت شبے فرخ سیر خبر آن افغان از راه بامهاکه بامهدگر متصل بودند خود دانیخواست بطرفے بیرون برد و چند قدم راه رفته

برباے دور از مکانے کہ مقید بود رسید افغان لعبد آگاہے دست از جان خود شستہ حیران استادہ ہر طرف می نگرد
از دور شخصے را دید کہ در ستر دیوارے پنہان گردید ہمان سو دویدہ فرخ سیر را یافت آن ناکس بمقتضاے سبعیت
کہ در اکثر طباع افاغنہ مے باشد دستش را کشیدہ آورد و وقت نشاندن او طپانچہ بر رویش زد فرخ سیر احتمال این ذلت
نکردہ سر خود را بر دیوار چنان زد کہ از ہم شگافت و ہمان صدمہ بعالم آخرت شتافت و محمد ہاشم بن خواجہ میر
مورخ موت فرخ سیر را العلت کشتہ شدنش بامر سادات نسبت نمودہ اگرچہ از فحواے عبارت او بچندین جہات او را
نہایت انزجار و نفار از ان فرقہ والا تبار ظاہر مے شود فقیر بنا بر احتیاط عبارت کتاب او را بعد اصلاح از بے ربطی کلام
کہ بتصحیف کاتبان یا عدم استعداد محرر داشت مے نگارد تا محمول بر حمایت و پاس طرف سادات نگردد العهدة علی الراوی

صورت عبارت محمد ہاشم بن خواجہ میر محرر تاریخ کہ خوافی الاول از زمرہ نمک پروردگان صاحبقران ثانی شاہ جہان پادشاہ و او و پدرش رفیق سلطان مراد بخش بود و تاریخ متضمن احوال اکثر سلاطین ہند عموماً و خصوصاً پادشاہان تیموریہ نگاشتہ تا ابتداے عہد محمد شاہ بن جہان شاہ بن بہادر شاہ بحیطۂ تحریر در آوردہ

درین ضمن چون دو ماہ از حبس پادشاہ مظلوم کہ دران مکان تنگ بانواع عذاب مبتلا بود گذشت و بروایت
مشہور با وجود میل کشیدن نور باصرہ اش کلیۃً زائل نشدہ بود از راہ سادہ لوحے و حب ریاست کہ دشمن جان و
ایمان عالمیست گاہ بگاہ پنہان پیغام معاذیر قصورات ایام گذشتہ فرستادہ استدعاے نشاندن خود بر تخت و مختار
بودن ہر دو برادر در امور سلطنت مے نمود و گاہ بعبد اللہ خان افغان کہ بہ نگاہبانے آن پادشاہ زندہ بگور مقرر
بود تلفات نمودہ امیدوار مناصب عظیمہ فرمودہ اشعارے نمود کہ مرا تا برادر دہیراج جیسنگہ سوائی بایدرسانند
و افغان مذکور بر مافی الضمیر او اطلاع یافتہ بہر دو برادر خبر میداد تا آنکہ سادات بر ہمنائی مخلصان در فکر قطع رشتۂ حیات
آن پادشاہ سادہ لوح افتادہ دو بار مسمومش ساختند کارگر نیفتاد دفعہ ثانے یا ثالث کہ اثر کرد چون جان کندن بر و
اشتداد نمود بر نمک حرامے ہر دو برادر و کفالت قسم الٰہی کہ در میان بود تاب صبر نیاوردہ کلمات درشت نسبت
بہر دو نمک حرام و کلام اللہ کہ چرا جزاے خاطر خواہ لسادات علی الفور نمیدہید و جناب اقدس الٰہی را نیز مخاطب کردہ
سخنہاے ناگفتنی میگفت امیر الامرا و قطب الملک استماع این احوال نمودہ حکم دادند کہ تسمہ کشیدہ زود فارغش سازند
وقت تسمہ کشیدن بہر دو دست تسمہ را گرفتہ دست و پاے بیفائدہ زدن گرفت محصلان جلاد پیشہ بضرب چوب
وغیرہ دست ہاے او را از کار باطل ساختند **بیت** بر خوان دہر دست ارادت مکن دراز ۞ کالودہ کردہ اند
بزہر این نوالہ را ۞ تا ازین جہان فانی بصد حسرت و ناکامے درگذشت اگرچہ بر السنۂ عوام شہرت دارد کہ دران حالت
اضطراب سر کارد و خنجر ببدن او نیز رسانیدند اما انچہ از زبان صاحب اہتمام شہادت پادشاہ مغفور محرر سوانح استماع
نمود و او رقت کنان با اظہار ندامت و مجبور بودن نقل میکرد و کار بزدن خنجر و کارد نکشید بہر حال بعد دوازدہ پہر کہ
عبارت از یکروز و دو شب یا بر عکس باشد بہ تجہیز و تکفین پرداختہ نابوتش را بمقبرۂ ہمایون بردند دو سہ ہزار زن و مرد

ازلچه ها سے شهر که از وفیضیاب بوده اند پیش تابوت گریان وبرا عیدش نفرین کنان و دشنام دهان گریبان چاک وبرسر خاک میرفتند ولا ور علی خان بخشی حسین علی خان وسید علیخان برادر بخشی قطب الملک که همراه تابوت حسب الامر بودند آنها نیز با اعیان شهر رفت کنان همراه میرفتند ومردم سنگ وکلوخ برسواری ایشها انداخته زبان بناسزا سے کشودند ونان وفلوس خیرات ازینها کسے نمیگرفت روز سوم جمعے از لچه هاے گدا پیشه برسر چبوتره که لاش فرخ سیر را بران غسل داده بودند فراهم آمده وطعام وافر پخته وسولو بان را طلب داشته بقدر اطعام خورانیدند ومجلس مولود نمودند تا صبح احیاے شب بجا آوردند سبحان الله انتقام الهی در معاملات فرخ سیر چه بظهور رسیده باوجود چندین عداوت بالیستے روز اول که مقید شده بودند ازین سرا پرده فنا نے میگذرانیدند اما چون فرخ سیر در ایام اقتدار خود برادران معصوم خود ودیگر بیگناهان را بستمه وسر بریدن مقتول وچشمهاے بینا را بے نور گردانیده باید خود هم لذت این همه ظلم وستمها را بچشد وانچه دیگران از دست او کشیده بودند باید از دست دیگران او هم بکشد وسادات نیز در عرصه قریب مکافات اعمالیکه با او ودیگران نمودند یافتند انتهی کلامه القصه بعد تسلط بر خزائن سلطنت از نقد وجواهر واسباب وفیلان واسپان پادشاهے انچه خواستند انتخاب کرده شامل کارخانهاے خود ساختند وبنوعیکه مناسب دانستند هر دو برادر باهم تقسیم نموده گرفتند بلکه قطب الملک که رعنیت بسیار بنسوان داشت میگویند بعضے از پرستاران حرم سرا پے شاهے را هم که در حسن وجمال عدیم المثال بودند بتصرف خود درآورد والعلم عند الله تعالے بعد این حال برادران را نیز باهمدیگر بسبب جاه دارندگی ترفع چنان صفائی نماند اگرچه در ظاهر نمی نمودند اما محرمان مزاجدان را اندک اطلاعے براین راز بهرسیده از بعضے حالات استنباط این معنی می نمودند وابهر الامر بمقتضاے افراط فراست وشجاعت که در ذات او از عطایاے الهی ودیعت بود در جمیع محامد اوصاف بر برادر بزرگ خود تفوق مے جست واقتدار او در همه امور از اقران بلکه از فرمانداران زمان گذشته سلطنت بخش ومملکت ستان گشت افسوس که عمر ودولتش وفا نمود والا احوال روزگار باین فلاکت وادبار نمے کشید وآبروے هندوستان چنین برباد نرفته حالت نجبا واشراف هند باین حد نمے رسید چون اعمال خلق مقتضے تادیب وتنبیهات الهی گشته بود عمر ودولت چنین امرا بزودی منقرض گردید یفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید

ذکر رحلت رفیع الدرجات وجلوس برادر او رفیع الدوله برسریر سلطنت وبزودی درگذشتن ازین جهان وخروج نمودن نیکوسیر در اکبر آباد در همین زمان ❊

چون رفیع الدرجات مسلول بود در ماه چهارم از جلوس خود سه ماه وچند روز متمم بسلطنت بوده روز شنبه بست ویکم رجب رحلت نمود وهر دو برادر که مدار المهام سلطنت بودند رفیع الدوله را که برادر رفیع الدرجات بود بسلطنت برداشته پادشاه ساختند وبانتظام مهام سلطنت مے پرداختند چون احوال ایام سلطنت این دو برادر که متعاقب همدیگر مسمے بپادشاه گردیده درمدتے بسیر بسبب تقدیر رهگرائے عالم بقا شدند فقیر را مفصل معلوم نبود ودر زمان رفیع الدوله خروج نیکوسیر خلف محمد اکبر پسر اورنگ زیب عالمگیر در قلعه اکبر آباد که همانجا محبوس بود اتفاق افتاده لهذا بااجمال ذکر این هر سه نفر از سلاطین تیموریه نبابر انتظام سوانح ایام بزبان قلم داده وغرض اصلی هم درین مسودات ایجاز واختصار احوال وارقام انچه بدانست خود محقق داند هست لهذا باطناب کلام ونگارش اخبار عوام نپرداخت ملخص آنکه بعد اندک زمانے از جلوس رفیع الدوله شاهزاده نیکوسیر ولد اصغر محمد اکبر در قلعه اکبر آباد که همانجا مقید بود بیاورده بے قلعه دار ودیگر هزاریان احشام متعینه قلعه مذکوره ومنصبداران متعینه

صوبه اکبر آباد نظر بشاهده آشوبے که در سلطنت افتاده بود خروج نموده بر تخت سلطنت جلوس فرمود و مردم اکبر آباد بسر آمد
از دحام نموده صورت بلوائے عامی رویداد امیر الامرا مع قطب الملک رفیع الدوله را همراه گرفته با جمیع امرا و ارکان دولت
و اعیان سلطنت به اکبر آباد رسیده قلعه را محصور ساخت نیکوسیر با اعوان و انصار خود هر چه از دست شان برمے آمد مضائقه
نمی نمود بعد چند روز قلعه مفتوح و نیکوسیر مغلوب و محبوس گردید سایر ان قلعه وغیره که مائه فساد و مادهٔ استکبار و عناد شده بودند
بسزا رسیده قلعه دار و احشام مستحفظین تبدیل یافتند درین ضمن مرض اسهال که لاحق احوال رفیع الدوله گشته بود اشتداد یافت
و هر چند قطب الملک در تداوے و غمخوارے کوشید و حکما در معالجه اهتمام نمودند چون اجل موعودش رسیده بود سودے
نه بخشید و هنوز ایام سلطنت او بحد مساوات با اوقات پادشاهے برادرش نرسیده بود که آثار درگذشتن او ازین عالم پیدا
هویدا گردید قطب الملک و امیر الامرا از حیات او مایوس گشته اواخر ماه شوال بر و اسپتے نجم الدین علی خان برادر خود را و برادرے
غلام علیخان پسر سید خانجهان را برای آوردن روشن اختر خلف خجسته اختر جهانشاه پسر بهادر شاه که هیجده ساله عمر داشت فرستادند
و ممکن است که غلام علیخان همراه نجم الدین علی خان رفته باشد و امکان دارد که نجم الدین علیخان صوبه دار شاه جهان آباد و در برآورده
شاهزاده مذکور را قلعهٔ سلیم گذه باتفاق غلام علی خان رفته باشد علی ای حال شاهزادهٔ مذکور را از عهد معز الدین با والده خود در قلعهٔ
شاه جهان آباد بسر مے برد جوانے بود زیبا و نوخط باندک ذهن و ذکا آثار رشادت و فهم و فراست از ناصیهٔ او پیدا قبل از رسیدن
روشن اختر از دار الخلافه باکبر آباد بلکه قبل از برآمدن او از شاهجهان آباد رفیع الدوله باجل موعود درگذشت و رخت هستی از
جهان فانے بربست تا رسیدن شاهزادهٔ مذکور مردن رفیع الدوله مکیفته و به رواستے ده روز مخفے بود بعد رسیدن روشن اختر
تابوت رفیع الدوله برآورده در جوار خواجه قطب الدین فرستاده چنانچه برادرش مدفون شده بود دفن نمودند ✣✣

ذکر جلوس ابو الفتح ناصر الدین محمد شاه باقبال طالع بی زوال او عروج نمودن او بمعارج جاه و جلال

تا بتاریخ یازدهم ذے قعده روشن اختر باقبال رونق افزاے سوا دفتح پور گردید و تا بتاریخ پانزدهم شهر مذکور ۱۱۳۱ هجری بوده
روز شنبه بعد مرور چار ساعت بنجومے از اول صبح در ساعت مسعود و طالع محمود سریر آراے دارائی هند گردید زینه هاے
منابر بقبض خطبهٔ نام نامے و اسم و لقب گرامے او پایهٔ بلند و زر سرخ و سفید از یمن سکه او سرمایهٔ ارجمند یافت و به القاب
مستطاب ابو الفتح ناصر الدین محمد شاه ملقب گشت و از میامن نام مبارکش نرخ غله ارزانے گرفت نواب قدسیه که مادر
مهربان آن آفتاب اوج حشمت و نهایت باشعور و صاحب فطنت بود سررشته اقتضاے وقت را از دست نداده در همه
امور رعایت خاطر و پاس مرضی هر دو برادر که مدار المهام سلطنت بودند از دست نمیداد چنانچه بعد از یکماه که برائے همراهے
پسر و مشاهده دیدار آن گرامے گوهر از دار الخلافه بلشکر رسید مردم قدیم جهان شاهے را که ملازم شوهرش بوده ارادهٔ
استقبال او داشتند مطلع بر عزم آنها گشته ممانعت نمود که باستقبال نیایند بلکه ملازمت هم ننمایند و بارادهٔ کورنش بر در حرم سرا
نیز نیایند و مقرر شد که ابتدای سال سلطنت محمد شاه بعد از عزل فرخ سیر نویسند و ایام فطرت که هفت هشت ماه زمان سلطنت
رفیع الدرجات و رفیع الدوله و خروج نیکوسیر بود اعتبار ننمایند و پانزده هزار روپیه در ماهه برائے مصارف ضروریه نواب قدسیه
و خدمه محل مقرر شد و بست کمال بازه و نظارت و عهده داران بدستور هر دو پادشاه زاده هاے مغفور مذکور را باختیار معتمدین
سادات مقرر ماند و خواجه سرایان و خواص و فیلبانان و مردم خاص جلو روز سوارے و باورچی و بکاول و فراش وغیره

عمل از تو گران سید عبد الله خان بسر امرے و کارے منصوب بوده اند و همت خان برائا لیقی پادشاه و چار پنج خدمت حضور و صاحب اختیارے دیوان خاص و عام از طرف سادات مقرر بود و محمد شاه از راه هوشیارے برفق و مدارا با او سلوک نموده هیچ امرے بے استرضاے او بعمل نمے آورد و در سوارے معتدان سادات پادشاه را محیط بوده دور او را نمی گذاشتند و گاه گاه در یکدو ماه بطور سیر و شکار و تماشاے باغ یک کرده دو کروه برده باز بدولتخانه مے آوردند القصه چون از طرف چهبیله رام ناگر صوبه دار اله آباد که اطاعت نمی نمود بلکه بعضے اطوار نا هموار نسبت بهر دو برادر صاحب مدار سلطنت بظهور میرسانید و لجمعی نبود امیر الامرا اراده تنبیه او نموده حکم به برآوردن پیشخیمه بطرف اله آباد فرمود درهمان اوان خبر فوت چهبیله رام بعتبه رسید حسین علی خان اگرچه رسیدن این خبر از مدد طالع خود دانست لیکن فرمود که افسوس مردم سرگروه را بر نوکران ندیدند متعاقب این خبر معلوم شد که گردهر بهادر پسر دیا بهادر برادرزاده چهبیله رام که بیر شمشیر چهبیله رام بود بعد فوت عموے خود بجاے او نشسته در فراهم آوردن سپاه و استحکام بروج و باره قلعه اله آباد پرداخته از شنیدن این خبر او اخر ذی قعده محمد شاه را از فتح پور بنواح مستقر الخلافه اکبر آباد آورده و بشهرت مهم تسخیر قلعه اله آباد داده حکم بستن پل بر آب جمنا و تعین فوج بطریق هراول فرمودند و درین ایام میر جمله را صدر الصدور نمودند اما رتن چند در جمیع امور مالی و ملکی بلکه شرعی هم بمرتبه استقلال و اقتدار داشت که مقتدیان پادشاهے جز و کل معطل بودند و غیر از ننگه سندهر آنها میر سید دیگر و خلل نداشتند حتی تعین قضات بلاد و ارباب عدالت هم بے تجویز رتن چند متعذر بود گویند روزے رتن چند شخصے را از قطب الملک آورده تسلیم خدمت قضاے بلده فرمود قطب الملک روبه سیکے از زمانه نموده تبسم کنان گفت که رتن چند ما قضات را هم مقرر و تجویز مے نماید اوگستاخانه در جواب التماس نمود که راجه جیو از نظم و نسق امور دینوے فراغت حاصل کرده الحال بانتظام امور دینی پرداخته اند الحاصل وکیل گردهر باشتهار تعین افواج بر موکل خود استدعاے عفو تقصیرات و اظهار اطاعت نموده امیدوارے او در بحال داشتن صوبه اله آباد با عطا فرمودن صوبه اوده با بعضے خطاب و مناصب و اقرار برآمدن از قلعه اله آباد بعد فراغ از مراسم تعزیت چهبیله رام ظاهر ساخته مهلت خواست مسئولات او پذیرائی یافته فرمان صوبه دارے اوده با دیگر عنایات و خطاب بهادرے بنام گردهر صادر گردید ✣

متعین شدن دلاور علے خان باعانت راجه بهیم بهم بوندے و حید قلیخان بتادیب و اخراج گردهر بهادر از قلعه اله آباد بشرط تمرد او ✣ ✣ ✣

چون بر سر ملک بوندے راجه بدهه سنگه و راجه بهیم که ملک موروثی نام برده ها بود منازعت داشتند بدهه سنگه برراج تسلط یافته بهیم سنگه را اخراج نمود و بهیم سنگه توسل باذیال دولت امیر الامرا نموده امیدوار بود حسین علیخان بهادر سید دلاور علی خان بخشی خود را با شش هزار سوار رزم جو که اکثرے از اولاد سادات بارهه بوده اند باعانت راجه بهیم سنگه مقرر نموده مرخص ساخت و فرمود که بعد فراغ از تنبیه بدهه سنگه باتفاق راجه بهیم سنگه و گج سنگه کچهواهه سر حد صوبه مالوا را قلعه منتظر حکم مجدد باشند و ازینجهت که برالهنا و التماس گردهر بهادر در لجمعے بنود حید رقلی خان بهادر را با جمعے دیگر و فوج شایسته بصوبه اله آباد رخصت نمود تا اگر گردهر وفا بعهد و وعده نکند بهم او پردازند حید قلی خان بهادر بعد رسیدن به اله آباد لازمه جرات و تدبیرات انچه بود بسنبدل نموده قصورے نکرد اما چون در انصرام این امر متفرد نبود

انجام نمی یافت و گرد و هر بها در نیز نبا بر عدم اطمینان چند روز بقبول و اقرار خانه گردن قلعه نمی گذرانید و چند روز بجنگ و قلعه داری می پرداخت تا آنکه مقدمه بطول انجامید و حسین علی خان خود از راه جمنا عبور نموده و شهره برآمدن او بطرف الہ آباد اشتهار یافت و گرد و هر بها در زیاده تر در توقیف ذخیره غله وغیره کوشیده چاره غیر از تحصن بآن قلعه نمی دید و از پایداری او در اکثر محالات خالصه و جاگیر داران عمده خللها پذیرفت امیر الامرا بملاحظه آنکه قلعه الہ آباد را از هر سه طرف آب گنگا و جمنا محیط گرد و هر بها در خانه از زنهار شجاعت نیست اگر پایداری نماید و محاصره بطول انجامد برامر سهل مدت مدید کوشش خواهد شد و این امر باعث برهمی در امور عظیمه و مایه هرلس دیگر معاندان می تواند گشت متوقف بود و همدرین ایام برحسام دنیا میان هر دو برادر صاحب مدارکه از نقد و جنس اکبر آباد بدست آمده بود نقار و غباری برخاسته پیغام و کلام رنجش آمیز از جانبین بعمل آمد اما در اخفای آن کوشیده رتن چند نگذاشت که صدائی ازان برخیزد ❊

ذکر رفتن رتن چند بالہ آباد حسب التماس گرد هر بها در و فرو نشستن اختلال آن دیار

درین عرصه نوشته های متواتر از گرد هر بها در رسید که اگر راجه رتن چند آمده با من عهد و پیمان نماید و مطالب مرا بپذیرائی میسر آید من بخاطر جمع و دل مطمئن تبعیت امر و اطاعت فرمان را حاضرم لهذا هر دو برادر اطفائے فتنه اصلح شمرده رتن چند را مرخص نمودند و رتن چند اواخر ربیع الثانی با فوج لائق روانه الہ آباد گردید و بعد رسیدن درانجا و حصول ملاقات هر دو باهم عهد و ایفائے اقوال همدیگر بکفالت آب گنگ که از اقسام غلاظ همنود است بمیان آمده استحکام یافت صوبه داری او ده با فوجداری ضمیمه قدیمه صوبه مذکوره و دو سه فوجداری دیگر بران افزوده بگرد هر بها در مفوض گشت و اوائل ماه جمادی الثانیه سنه دو جلوس محمد شاه قلعه الہ آباد خالی گشته بدست متوسلان دامن دولت پادشاه و سادات آمد و رتن چند معاودت نموده بمراسم خداوندان نعمت خود شرف اندوز گردید ❊

ذکر شروع فتنه آصف جاه و حدوث منازعت میان او و سادات

نظام الملک بر صوبه مالوا چنانچه سابقاً مذکور شد رفته بانتظام آن مکان پرداخت و تادیب مفسدان آنجا نموده ملک را مصفا ساخت چون امیر الامرا حسین علی خان را نبا بر نمودن ملاقات وقت آمدن ازدکهن با مرحمت خان ملالے بود بعد اقتدار یافتن بر سلطنت مرحمت خان را از قلعه داری مانڈو معزول نموده و خواجه قلی خان تورانی را بآنکار مامور فرموده فرستاد و مرحمت خان بعذر انقلاب سلطنت و گردش روزگار مستمسک گشته در سپردن قلعه تعلل ورزید خواجه قلیخان شکوه او را بحضور نوشت سادات وکیل مرحمت خان را چشم نمائی نموده در باب عمل دهانیدن خواجه قلی خان بنظام الملک نوشتند نظام الملک مرحمت خان را فهمانیده خواجه قلیخان را عمل دهانیدند اما چون مرحمت خان را نبا بر خوشے امیر الامرا روی آمدن در حضور نبود و نظام الملک عمدگی و نجابت خاندان و قدر دلاوری و هوشیاری مرحمت خان میدانست نزد خود طلبیده با عزاز و اکرام تمام نگهداشت قلعه رات گذه متعلق صوبه مالوا را که چهار سال زمیندار فساد پیشه بتصرف خود آورده بود در همان ایام حکم برآوردن قلعه مذکور از دست آن متغلب بنام فتح جنگ رسیده بود فتح جنگ نظام الملک مرحمت خان را با فوج شایسته بدان خدمت روانه ساخت و مرحمت خان بران کار رفته و ترددات نمایان نموده قلعه را

مسخر ساخت باوجود این حسن خدمت عفو جرائم او نگردید فتح جنگ مراعات بزرگانه بکار برده اختیار نبد و بست صوبه دارے مالوا باو گذاشت و مرحمت خان در نظم و نسق صوبه دارے و تنبیه مفسدان و گوشمال سرکشان چنانچه باید کوشیده مواضعے چند از پرگنه چنا پورے که مسکن مفسدان بود تباخت لعبازان حقیقت فراهم نمودن مرحمت خان جمعیت بسیار و تاختن دیهات چندیرے از روے نوشته اخبار نویسان بسید عبد الله خان رسید و بروایات مشهوره متواتره بایاے اعتماد الدوله که با محمد شاه گاه گاه بزبان ترکے گفتگوے مے نمود سپاه زیاده از حاجت نزد نظام الملک و مرحمت خان جمع آمده بود و بقول بعضے درهمین ایام نوشته حسین علی خان بنظام الملک رسید بدین مضمون که ما مے خواهیم برائے نبد و بست صوبه هاے دکهن و اطراف آن مکان ماندن خود در صوبه مالوا مقرر نمائیم از چهار صوبه اکبر آباد و اله آباد و بهار ان پور و ملتان هر جا خواهند بنام شما مقرر کرده آید نظام الملک بسببی از اسباب مذکوره و رسیدن دلاور علی خان با فوج خود و رفاقت راجه بهیم و راجه گج سنگه بسرحد صوبه مالوا که قریب لشکرش بود باعث اختلال بعض نوح انجا و اضطراب سکنه آن دیار گشته درجواب امیر الامرا کلمات رعونت نوشت و در عنوان آن خط این بیت هم نگاشت **بیت** من بیوفا نیم بوفا میخورم قسم ✣ من چون شما نیم بشما میخورم قسم ✣ امیر الامرا و قطب الملک نوشته مذکور دیده مضمونش را فهمیده وکیل معتبر نظام الملک را در خلوت طلبیده گفت کلمات غیر مناسبه تند و تلخ درباره آقاے او بزبان آوردند

برخاستن غبار عناد و فساد درمیان نظام الملک سادات و ظهور آثار و اختتام عمر و اقبال قطب الملک و امیر الامرا بلکه اتمام انتظام سلطنت و بعرصه آمدن امراے نفاق پیشه کم جرأت

بعد رسیدن خبر گفتگوے سادات بنظام الملک و تحریک نهانی بادشاه بوساطت محمد امین خان او را مستعد الیه جاه و اقتدار و آبروے خود و جمیع امراے مغلیه و غیرهم منحصر در افناء اعدام امیر الامرا و قطب الملک دیده و از تسلط سادات در دهن چند و راجه اجیت سنگه دل تنگ گردیده بصلاح همدمان صاحب راز و رفیقان جانباز چاره کار منحصر دران دانست که توکل بر نصرت بخت و طالع نموده علم منازعت برافراز د و عزم مذکور را جزم ساخته مطابق آن دو کلمه به قطب الملک و امیر الامرا نگاشت و بر فاقت عبد الرحیم خان و مرحمت خان و رعایت خان و جمعے دیگر از هواخواهان قدیم و جدید با دوازده هزار سوار در وسط جمادی الثانیه ۱۱۳۲ھ مطابق سال دوم از جلوس محمد شاه از نوح سرونج که برای نبد و بست و نظم و نسق آن ضلعه خانه کوچ برآمده بود متوجه دهلی گردید و اواخر ماه مذکور این خبر بسادات رسیده در لشکر بادشاهے انتشار یافت امیر الامرا بدلاور علی خان و هردو راجه همراهیش برای تعاقب نظام الملک نگاشت نیز نوشت که افاغنه صاحب الوس آن طرف را بتوکرے و مواعید مناصب و حصول مقاصد با خود رفیق ساخته با تمام این فتنه پردازد ✣

رسیدن خبر فتح و ظفر عبد الصمد خان بر حسین خان خویشگی از افاغنه مشهوره قصور در صوبه لاهور

حسین خان افغان خویشگی رئیس قصبه قصور از مدت چند سال طریقه تمرد ورزیده پرگنه هاے سیر حاصل نواح قصور و لاهور بتصرف خود در آورد و علم مخالفت افراشته دم از عصیان و طغیان میزد و از ابتداے صوبه دارے عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ کردنکشی اختیار کرده عمال منصوب او و دیگر نوکران بادشاهے را بیدخل ساخته بقبوضے تمام پیش می آمد

قطب الدین نام عامل صوبه دار زاکه صاحب فوج بود در میدان کشته فوج وخزانه اورا غارت نمود و باهشت نه هزار سوار بقصد تاخت وتاراج پرگنه های قرب جوار برآمد عبد الصمد خان نگهداشت نموده وهفت هشت هزار سوار فراهم آورده بعزم تنبیه وتادیب او نهضت نمود ونزدیک چهوسے که از لاهور سے کروه مفاصله دارد هر دو فوج بهم رسیده صفوف بیاراستند عبد الصمد خان کریم قلی خان بخشی خود را سر اول نمود ودست راست جانی خان وخواجه رحمت الله را که اقربائے نبرد آزمائے او بوده اند مقرر ساخته حفیظ علی خان برادر خان مرزا را سر اول اینها با هزار سوار وسیله که دشمن حسین خان بودند مقرر نمود وطرف چپ آغر خان با تفاق عارف خان نائب خود نگهداشت وبرائے طرح نیز فوجے معین ساخت حسین خان نیز از وفور غرور مصطفے خان برادر زاده خود را سر اولی داده مع رحمت خان وبهلول خان وسعید خان ودیگر افغانان بانام ونشان که همه فیل سواران شجاعت بے باک بوده اند صف آرا گشت وبجرد شروع خنگ وبر خاستن آواز توپ وتفنگ خود را بے باکانه بر توپخانه ریخت واز توپخانه هم گذشته کریم قلی خان سر اول را از پائے در آورد وفوج همراهے کریم قلی خان شکست خورده گریخت حسین خان با دو سه هزار جوان یکه تاز بمقابله آغر خان پرداخت وعجب زد وخوردے درمیان آمد همراهیان نونگهداشت آغر خان تاب صدمات حمله افاغنه نیاورده رو بفرار نهادند اما آغر خان با شصت هفتاد کس که قدماے رفقایش بودند واکثرے از انها مجروح گشته بودند همه تیر انداز ویکه تاز پایدارے نموده افغانان را بزیر تیر باران گرفتند وآغر خان خود بانگ بر فیلبان زده فیل را بمقابله دشمن راند وبهر تیرے یکے از مخالفان را افگند تا آنکه مصطفے خان سر اول حسین خان با جمعے از افغانان نامے کشته گردید وبعضے ازان جماعه مجروح گشتند حسین خان چندان التفات بآغر خان نکرده مقابل عبد الصمد خان چنان بجرأت ودلاورے رسید که عرصه بر او تنگ گردید واکثرے از همراهیان او رو بفرار نهاده تزلزلے عظیم در ارکان لشکرش رویداد میگویند عبد الصمد خان ریش خود مے کند ومیگفت که ای خواجه آخر تو از شاه بهتک که پیر حسین خان بود کمتر شده درین عرصه جانی خان وحفیظ علی خان تردد نمایان نمودند وآغر خان دران وقت بر کمرش زد دران حال فیلبان حسین خان مع پیر ومرشد او شاه بهتک نام که بر فیل با او همنشین بود کشته گردید وهمانوقت گوله تفنگ از دست حفیظ علی خان بر سینه حسین خان رسید وجان بجان آفرین سپرد آتش در هودج فیل او گرفته شعله کشید عبد الصمد خان مظفر ومنصور گردیده شادمان شد ومراعات شایسته با همراهیان خود نمود وبا آغر خان بتواضع فیل وخنجر وشمشیر مع تجویز اضافه پانصدی دو صد سوار پیش آمد بعد ازان که خبر بقطب الملک وامیر الامرا رسید عبد الصمد خان را مورد تحسین وآفرین بسیار نموده خطاب سیف الدوله علاوه خطابهاے سابق فرمود

رسیدن نظام الملک در حدود دکهن وعبور نمودن از آب نربدا وبدست آوردن قلعه آسیر وقلعه برهانپور

نظام الملک بعد تصمیم اراده منازعت سادات عازم ملک دکهن گردیده از آب نربدا عبور نمود چون اقبال یاور او گشته بود بجرد عبور از گذر اکبر پور سر راه آن قلعه آسیر که از قلاع متینه مشهوره سر حد بست واکبر بادشاه بمحاصره سالها آن را مسخر کرده بود بصلاح طالب خان قلعه دار آنجا که نشانده ومنصوب کرده امیر الامرا بود باستقبال نظام الملک نبا بر تطمیع او رسیده طلب دو ساله خود ودیگر انعامات از نظام الملک گرفته قلعه مذکوره را تفویض او نمود وقلعه ارک برهانپور نیز بهمین دستور بدست نظام الملک افتاده عوض خان صوبه دار برار که با نظام الملک قرابت قریبه داشت ودر شجاعت واصابت رائے از مشهوران بود با فوج شایسته وسامان بایسته بمدد با نظام الملک رسیده باو ملحق گردید ورنبها نام سردار مرهته که بارا جه ساهو وانتباع او مخالف بود با دو هزار سوار نیز بنظام الملک فتح جنگ پیوست وبعضی زمینداران وسرداران افاغنه

آن نواح نیز بهمین دستور بحضور نظام الملک رسیده با او اتفاق ورزیدند انور خان صوبه دار برهانپور که از دست گرفته های قطب الملک و پیش آورده های او بود دخیدین حقوق دیرینه را فراموش نموده با آنکه پیش عالم علی خان برادرزاده امیر الامرا صاحب صوبه کل ممالک دکن اقامت داشت خبر اقتدار یافتن نظام الملک شنیده بهانه حراست حصار شهر پناه برهانپور رخصت حاصل نموده خود را بخدمت نظام الملک رسانید و مرثیه ها که بنابر مصالحه با راجه ساهو در اکثر جاها به تحصیل چوتهٔ خود نشسته بودند از قرب لشکر آصف جاه گرفته بسرداران خود پیوستند درین ضمن والده سیف الدین علیخان که مع اطفال صغیر باراده رفتن نزد پسر خود به برهانپور رسیده بود براراده نظام الملک اطلاع یافته راضی بدادن جواهر و اسبابیکه همراه داشت گشته پیغام حفظ آبروی خود بنظام الملک فرستاد نظام الملک جوانمردی نموده اصلا طمع در مال و آبروی او نفرمود و محمد علی نام را که این پیغام آورده بود بطای خلعت شاد کام و مطمئن خاطر رخصت نمود و سیوه برای اطفال فرستاده دو صد سوار بدرقه همراه داده تا فوج دلاور علیخان رسانید بعد رسیدن این خبر امیر الامرا بدلاور علیخان متواتر تاکید مقابله و مقاتله با نظام الملک نوشت خود امیر الامرا جازم عزم سفر دکهن گردیده و انتظار خبر دلاور علیخان میکشید و رتن چند با نحاء مختلفه دلالت باصلح با نظام الملک و دادن صوبه داری دکهن باو مینمود اما حسین علی خان بهادر راضی بمصالحه نگشته سعی رتن چند سودمند نبخشید ✤

ذکر آشوبی که بشومی کردار محتوبخان دران آوان به کشمیر روی داد عالمی به بلای بی زنهار آن کافر بنام دیندار گرفتار آمد ✤

ملا عبد النبی کشمیری مخاطب بمحتوبخان که از مدت با هنود آنجا از نهایت حماقت بتعصب و عداوت داشت نظر بانقلابی که در روزگار مشاهده نمود عرق شرارت او در حرکت آمده اجامره و اوباش مسلمانان احمق و مفسد آنجا را باخود متفق ساخت و نزد میر احمد خان نائب صوبه کشمیر و قاضی آنجا رفته تکلیف نمود که هنود را از سواری اسپ و پوشیدن جامه و بستن دستار و یراق و سیر سبزه و باغ و غسل ایام مخصوصهٔ آنها مانع آیند و درین باب سماجت زیاده از حد بکار برد آنها در جواب گفتند که هر حکمی که پادشاه و ارباب شرع حضور درین ماده بجمیع هنود ممالک محروسه نمایند ما نیز مطابق ان حکم در اینجا توانیم نمود محتوبخان فتنه پرداز بید ماغ برخاسته با عامهٔ سفله ها که با او جمع بوده اند سر جا بهندوی رامیدید بانواع شرارت پیش آمده مجوز خفت و ایذای آن بیچارگان می گشت روزی صاحب را نام که از هنود معتبر کشمیر بود بسیر باغ رفته برهمنان را طعامی میخورانید آن مفسد فتنه انگیز علی الغفله بر سر آنها رسیده با عامهٔ شیاطین الانس که اعوان و اخوان او بودند بیچارها را شروع بزدن و کشتن و بستن نمود صاحب را با چند نفر گرفته بخانهٔ خود را بمیر احمد خان رسانید محتوبخان با جماعت خود بر سر خانهٔ صاحب را رسیده خانهٔ او و مجلهٔ هنودان را غارت و تاراج داده شروع تباراج نمود جمعی از هنود و مسلم که بمانعت پیش آمدند مجروح و مقتول شدند بعد ازان بهمان هیات بر خانهٔ میر احمد خان آمده اطراف خانهٔ او فرو گرفت و شروع بجنگ و زدن سنگ و خشت و تیر و تفنگ نمود و هر کرا یافت گرفته انواع بیحرمتی باو رسانید و بر خی را کشت و جمعی را تاراج و زخمی ساخت میر احمد خان آن روز و شب قادر بر آمدن از خانه و دفع شر آنها نگشته بصد حیله از دست آن جمله بی باک نجات یافت روز دیگر جمعیت فراهم آورده با اتفاق میر شاهپور خان بخشی پادشاهی و دیگر عمله و متصدیان و منصبداران سوار گشته بر سر محتوبخان مفسد رفت

آن مفسد کینه جو بدستور روزگذشته اعیان خود را فراهم آورده به مقابله میر احمد خان ایستاد و جمعے ازان شورنجتان عقب میر احمد خان درآمده پلے راکه گذشته پیشتر آمده بود سوختند و هر دو طرف رسته بازار را تا جائیکه میر احمد خان رسیده بود آتش داده از مقابل و از بالاے بامها و دیوارها بزدن تیر و بندوق و خشت و سنگ پرداختند و اطفال و نسوان آنها از اطراف نجاسات و کلوخ و هر چه میافتند میانداختند جنگے عظیم در پیوست و دران هنگامه سید ولی خواهرزاده میر احمد خان و ذوالفقار بیگ نائب چبوترهٔ کوتوالے و جمعے دیگر کشته و زخمے گردیدند و کار بر میر احمد خان که راه بازگشت و نیروے پیش رفتن نداشت سر بسته تنگ ساخت که ناچار بلنجر و الحاح پیش آمده بصد مشقت و دشوارے و خفت و خوارے ازان مهلکه نجات یافت و محتوے خان بار دیگر بر سر خانه نائب رفته صاحب را با جمعے که در خانه او متواریے بودند نخبت تمام کشیده آورده گوش و بینی آنها بریده و ختنه بلکه قطع آلت تناسل بعضے نموده مقید ساخت و روز دیگر باهمان هنگامه در مسجد جامعه آمده میر احمد خان را از نیابت صوبه داریے معزول ساخته خود را مخاطب بدینداری خان و حاکم مسلمانان قرار داد و مقرر ساخت که تا رسیدن نائب دیگر از حضور اجرائے احکام شرعے و تنقیح قضایا مے نموده باشد و پنج ماه میر احمد خان بیچاره بیدخل و منزوے بود و دینداری خان حاکم مستقل گشته در مسجد نشسته اجرائے امور ملکی و انفصال معاملات مے نمود بعد رسیدن خبر در حضور مومن خان نجم الثانی را به نیابت عنایت الله خان صوبه دار کشمیر روانه ساختند او در اواخر شوال لبسه کروهے کشمیر رسید محتوی خان دیندار که از کارهاے ناصواب خود خائف و منفعل بود نخواجه عبد الله که او هم از مشاهیر شهر بود و آن مفسد را بطه اخلاص داشت رجوع نموده دو پسر خرد سال خود را همراه برداشته بخانه او رفت و بلجاج التماس نمود که بر فاقت او و جمعے از فضلا و اعیان باستقبال نائب صوبه رود خواجه مذکور صلاح داد که شما را رفتن بخانه میر شاه پور خان بخشی و عذر خواهے از حرکات گذشته ضرور است بعده بر فاقت هم برائے آوردن مومن خان نائب خواهیم رفت محتوے خان باشعار خواجه عبد الله بخانه بخشی رفت و بخشی مذکور بصلاح خواجه مسطور جمعے از مردم محله جدی بل را طلبیده در خانه خود پنهان ساخته بود چون محتوے خان رسید و دو سه کلمه مذکور گردید میر شاه پور خان بهانه امر ضروری برخاست مردم پنهان که منتظر محتوے خان متر صد ایما و اشاره بخشی بودند از گوشه و کنار برآمده اول در حضور او پسرانش را شکم دریدند و آخر دیندار عذار را بپاداش اعمال او بعذاب و عقوبت کشتند روز دیگر پیروان او اجتماع نموده بدعوے خون مقتدائے خود بر سر محله جدی بل علم و از دحام کرده شروع بردن و بستن و کشتن مردم آنجا و سوختن خانها نمودند قریب دو سه هزار کس ازان محله جمع کثیرے از مغلیه مسافر نیز وارد آنجا بودند بزیر تیغ بیدریغ جماعهٔ مذکوره امدند و عیال و اطفال سکنه محله نیز اسیر بلاے آن سفاکان شدند و اموال لکدک غنایت برده بدستور کیهاکه بامردم آنجا نمودند شرح نتوان داد بعد فراغ ازین جهاد بزعم خود بر سر خانهٔ قاضے و بخشے هجوم آورده جاد ثانے شمردند بخشے دست و پائی زده روپوش گردید و قاضی تغییر لباس نموده بدر رفت خانه او را از پاے درآورده خشت خشت حویلے را دست بدست بردند مومن خان نائب حضور رسیده میر احمد خان را بدرقه داده بقصبهٔ ایمن آباد روانه نمود و بامردم کشمیر که اشرار خلقند طوعاً و کرهاً بدار و مدار درساخت *

ذکر مقاتله دلاور علے خان بخشے امیر الامرا حسین علی خان بانظام الملک فتح جنگ و یاورے اقبال توانیان و کشته شدن دلاور علے خان *

بعد رسیدن دلاور علی خان به چارده کروهی برهانپور نظام الملک بعضے از سرداران لشکر خود را مع فوج عوض خان سردار
و جماعهٔ دیگر از شجاعت پیشه دیگر سردار محمد غیاث خان مع توپ و توپخانه لائق بمقابله دلاور علی خان رخصت نمود و خود
باتفاق عوض خان و دیگر همدمان از برهانپور برآمده تبعاً و تیکه عند الحاجه بمدد محمد غیاث خان توان رسید اقامت گزید چون مقابله
با دلاور علی خان نزدیک شد غیاث خان صفوف را آراسته حسب الامر نظام الملک توپخانه دستی و توپهای بهارگولے
تفنگ که باصطلاح هند چهره گویند همراه مردم معتمد و بهادر خود که وقت کارهوش نباخته باستقلال تمام بکار ها مامور پردازند در پناه
نهر خشک طولانی که نالهٔ اش میگویند بطور مناسب چیده در کمین نشانید و دلاور علی خان مقتضای شجاعت ذاتی و
حمالت جبلی که در طباع مردم بارهه است با یازده هزار سوار همراهی خود و فوج راجپوتیه همراهی راجه بهیم سنگه و راجه گج سنگه
و دوست محمد خان افغان مسلح گشته و صفوف آراسته فیلان خبگی را عقب توپخانه گذاشته مستانه وار قدم بعرصهٔ کارزار
گذاشت و غیاث خان عقب مردم کمین منتظر پیش آمدن دلاور علی خان استاده و از طرفین آتش افروزی بان و
توپ شروع گردید دلاور علی خان از فرط تهور تامل و صبر نکرده قدم پیشتر گذاشت چند قدم بوقار و سکون رفته چون از
کمین گاه آگاه نبود دفعهٔ حمله نموده در پورش اول که انتظام صفوف باقی نمانده خود با همراهیان نامنتظم بر دم توپخانه کمین گاه
رسید مردم کمین با دل پر کین پایداری نموده به یکبار توپها و بندوق دستی و باتها را آتش داده فوج دلاور علی خان
را هدف گوله های شلک ساختند و بیک شلک جمع کثیر از پیش قدمان دلاور و رفقای بهادر بر خاک هلاک افتادند
عقب ماندگان بمشاهده این حال متزلزل گشته دو دبارو را پردهٔ خفت خویش شمرده عار فرار اختیار نموده از کارزار
برگشتند دلاور علی خان و سردو راجه با چند جماعهٔ دار که زیاده از چار صد و پانصد سوار نبودند پای ثبات فشرده سینه ها
خود را هدف تفنگ بلا گردانیدند چون راه نا هموار و پیش رو توپخانه آتش بار بود اسپ تاختن و فیل راندن میسر نمی آمد
درین عرصه اکثر دلاوران بارهه و متهوران راجپوتیه و دوست محمد خان افغان که صاحب الوس و از سرداران بانام
و نشان ابوالبوذنگ فرار بر خود گوارا ساخته بدر رفتند و بهر حال چون بخت و اقبال سادات برگشته نصیب یاور نبود
دلاور علی خان مع راجه ها با جمعیتے که مانده بود دلیرها نموده نشانه تیر و گوله تفنگ گردیده جان در میدان دادند و بهیچ یک
از سرداران لشکر نظام الملک آفت جانے نرسید و صدائے شادیانه از طرف جنود نظام الملک بلند گردید و توپخانه و بان و کارخانهٔ
دلاور علی خان انچه از خادثات تاراج محفوظ ماند بضبط نظام الملک درآمد و قرین فتح و ظفر مراجعت بشهر نموده به تسلی رعایای
صوبه خاندیس و استمالهٔ سپاه پرداخت و جراحت بعضے از همراهیان را که زخمها برداشته بودند بمراهم الطاف و عنایات
اسپ و فیل و خلعت ملتئم ساخت و استماع این اخبار موجب خوشنودی پادشاه و محمد امین خان اعتماد الدوله و دیگر ارکان
امیدوار و در باطن گردید و شکرانه ها بتقدیم رسید و قطب الملک و امیر الامرا را نسبت باین حال عارض گردید و بفکر چاره کار خود افتاده
اکثر اوقات صرف تدابیر می شد گاه اراده همراه بردن پادشاه و رفتن هر دو برادر باتفاق و تنبیه نظام الملک می شد
و گاه فرستادن پادشاه مع قطب الملک بدار الخلافه و تنها رفتن امیر الامرا بدکهن مرکوز خاطر می گشت گاه آنکه پادشاه همراه
امیر الامرا شریک محاربه باشد گاه اینکه اول مصالحه را کار فرما شده متعلقان امیر الامرا را از دکهن باید طلبید بعد ازان متبادر
مهم نظام الملک باید کوشید و در بارهٔ محمد امین خان نیز مشوره ها میرفت او نیز در مرگ و زیست خود متردد بود گاه شهرهٔ
قتل و اسیری او بسمع سادات روی میداد و باز برفق و مدارا می انجامید گویند امیر الامرا میخواست که محمد امین خان

را بکشد قطب الملک چون عهد پیمان با او داشت و مناسب هم نمی دانست نهایت ممانعت نمود بلکه روزی گفت که جان من وابسته جان اوست اگر شما او را بکشید من خود را خواهم کشت بهر صورت چون او قاتل حسین علی خان بود چه طور کشته می شد و درین ایام بیست و دوم ماه مبارک رمضان ۱۱۳۲ روز جمعه بعد از زوال که مردم در مساجد مشغول استماع خطبه و اشتغال نماز داشتند زلزله وحشت افزائی روی نمود که ان زلزله الساعة شیئ عظیم پدید آمد و اکثر عمارات در شاهجهان آباد و دهلی کهنه از هم پاشیده افتاد و بعضی مردم از صدمه آن مرده اکثری مجروح شدند و از صدائی که از زیر زمین بسمع ساکنان روی زمین میرسید خلق در حیرت و اضطراب بود و نه بار عمارات و زمین بحرکت آمده جنبید و مدت زلزله امتداد یافته تا چهل روز کشید هر روز و شب مکرر زمین و عمارات بجنبش می آمد و صدائی ظاهر می گشت و در دلهای مردم خوف بسیار جای کرده خوابیدن زیر سقف متروک بود بعد ازان مدت که مذکور شد اگرچه زلزله تخفیف یافت امّا تا چار پنج ماه گاه گاه زمین و عمارتها به لرزه می آمد و اثر آن زلزله باقی بود القصه قرار یافته بود که غره ماه ذی قعده پیش خیمه پادشاه و قطب الملک بطرف شاهجهان آباد به بزند و حسین علی خان با جمعی از امرای رزم آزما روانه دکهن گردد درین عرصه باز با محمد امین خان بجهت دراندازان و نمامان چون توهمی از تورانیان بود منافقتی درمیان آمد و چند روز گفتگوی مختلفه که استشمام فساد ازان می شد زبان زد خاص و عام بود و بمرتبه رسید که اعتماد الدوله با بهادران توران شب و روز کمر بسته مترصد قتل خود نشسته می ماند تا آنکه رفع کدورتها درمیان آمد و عهد رفاقت با فقدان نفاق بعمل آمده عهود و مواثیق با قسام و ایمان مغلظ و شداد موکد و مستحکم گردید و وفای آن از محمد امین خان چنانچه بظهور رسید انشاء الله تعالی عنقریب مرقوم خواهد شد گویند بقیة السیف فوج دلاور علی خان که دو سه هزار کس خواهند بود شکسته حال بعالم علی خان بهادر پیوستند و نظام الملک به تهیه اسباب و تیاری سامان جنگ و مرهم نهی خستگان همراهی و تالیف قلوب سپاه خود و افواج اطراف و ورغلانیدن رفقای عالم علی خان پرداخت و انور خان ناحق شناس که حقوق پرورش سادات فراموش نموده بنظام الملک پیوسته بود بنابر جبلت طینت قناعت خیانت نکرده از نزد نظام الملک خطی بعالم علی خان نوشت مشعر بر اینکه نظام الملک هنوز قوت زیاده نگرفته بر دارخت احوال همراهان مشغول است قابوی وقت از دست نداده خود را زود باید رسانید آن خط بدست نظام الملک افتاده عزت انور خان بذلت مبدل گردید و بپاداش اعمال خود زود رسید و عالم علی خان اوائل ماه رمضان با فوج مناسب قریب به بیست و پنج هزار سوار که ازان جمله دوازده سیزده هزار سوار مرهته ملازم راجه ساهو بسرداری کهنڈوه دهاریا و سنکراجی ملهار و دیگر سرداران نامی مرهته که همه ها خود را از جان نثاران امیر الامرا می گرفتند و مرهون احسان او بودند و بعضی از امرای مشهور دکهن بر خی بدل و اکثری مجبور بطاهر دارای رفیق بوده اند و باقی فوج ملازم سرکار خود از کتل فرزاپور که وسط حقیقی صوبه خاندیس و بالا گهاٹ اورنگ آباد واقع است فرود آمد و فوج مرهته بضابطه خود منتشر گشته دست بغارت و تاراج دهات کشاد و نظام الملک اسباب زیاده و ناموس خود را بقلعه آسیر فرستاده از حوالی برهانپور متوجه جنگ عالم علیخان گردید چون دریای پورنا که از برهانپور هفته کروه واقع شده درطغیان بود درعبور توقف روی نمود نظام الملک برنهائی عوض خان هیجده کروه بطرف چپ پایاب بهم رسانیده بدلالت زمینداران واقف کار یلغار نموده تا خبردار شدن عالم علیخان از آب گذشت عالم علیخان برعبور نظام الملک آگهی یافته بمقابله او حرکت نمود و مرهته برای دست برد سبقت کرده بیشتر را ند لشکر نظام الملک را محصور ساخته شوخیهائی نمودند چون باران متصل می بارید و مرهته هم احاطه داشت غله در لشکر

نظام الملک چند روز کم یاب و گران بود و اطراف بنگاه را مرهٹه فرو گرفته بطور چاپاولے مے جنگیدند عوض خان و رنبها مرهٹه که رفیق نظام الملک و با حسین علی خان مخالف بود برآمده تدارک مے نمودند و نظام الملک تا بامل توانست جنگ کنان راه مے پیمود و برائے حرب با عالم علے خان مکان مناسبی مے خواست تا آنکه نزدیک بقصبهٔ بالاپور رسید و مکان خاطر خواه یافته معسکر ساخت ✣ ✣

مقابله نمودن عالم علی خان با نظام الملک در کمال دلاوری و راه آخرت پیمودن با نهایت بهادری

عالم علی خان بهادر پنجم شوال مقابل نظام الملک رسیده بترتیب فوج و تهیه قتال پرداخت مهور خان و غالب خان پسر رستم خان دکهنی را سهراول کرده بهراسے امین خان برادر خان عالم و عمر خان نبی عم داؤد خان و شمشیر خان و محمد اشرف خان بخشے و فدوی خان دیوان و مٹهی خان و محمد سے بیگ که هر دو جاعه دار عمده و بهادر مشتهر بودند مستظهر ساخت و رفاهیت طلب خان و خواجه رحمت الله و دیگر دلاوران و سرداران دکهن و مرهٹه را یمین و یسار فوج طرح مقرر ساخته هر یکے بجانبیکه مناسب بود تعین نموده خود در قول قرار گرفت و غیاث الدین خان را با خود در هودج فیل شریک سوارے ساخت و توپخانه را باسلوب خالسته باده دوازده هزار پیاده کرناتکی پیش روے خود داشته فیلان مست جنگی را غرق آهن نموده عقب توپخانه جا داد و با دل قوے و خاطر مطمئن ارادهٔ کارزار مصمم ساخت لیکن چون جوان نورسیده ناتجربه کار بود با آنکه احوال جنگ دلاور علی خان شنیده بود که نظام الملک مردم خود در کمین نشانیده دلاور علی خان را بدم توپخانه آنها کشید و ازان جهت شکست بر فوج دلاور علے خان افتاد و حزم و احتیاط درین خصوص نیز نکرده خود هم درین بلا گرفتار گردید و جان شیرین بمردانگی در باخت اصل خود آنست که چاره تقدیر بهیچ اندیشه و تدبیر نه جوان مے تواند و نه پیر ششم ماه مذکور بترتیبیکه رقم پذیر خامه وقائع نگار گشت با سے چهل فیل سوار پای جلادت در عرصهٔ کارزار گذاشت و نظام الملک بقائدے بخت و اقبال مرحمت خان بهادر را سهراول خود ساخته غازی الدین خان پسر خود را همراه او داد و عبد الرحیم خان و رعائت خان و سعد الدین خان و داراب خان و کامیاب خان و غیاث خان و قادر داد خان و اختصاص خان و دلیر خان و روح الله خان و انور خان و چندے از راجه ها و دیگر بهادران همراهی خود را که همه کینه خواه و رزم جو بوده اند جا بجا در میمنه و میسره قرار داده خود مع عوض خان در قول جا گرفت و رنبها مرهٹه را با بعضے از زمینداران بر بنگاه گذاشته بمدافعهٔ شورش مرهٹه های مخالف متعین نمود و توپخانه و با نهاانچه از خود داشت و انچه از قلعه آسیر و برهان پور و لشکر دلاور علے خان بدست آورده بود اول روز بطوریکه چیده بود شب آنرا تغییر داده در گوشه های مخفی یمین و یسار چیده و دلاوران معتمد را با توپهاے چهره دار و جزائرچیان در کمین نشانیده خود در پناه آنها ایستاد و دلاوران فوج عالم علی خان در حرکت و هیجان درآمده مهور خان سهراول با فوج خود که ده دوازده هزار سوار خوانده بود بر توپخانه شر ربار نظام الملک حمله نمود همین که در شلک اول چندے ازجانبازان بارهه و دکهن بخاک هلاک افتادند مبارزان مغلیه نظام الملکی دلیرے کرده قدم پیشتر گذاشتند و بمقابل سهراول رسیده چپقلشهاے نمایان نمودند و تزلزلے در فوج سهراول عالم علی خان بهم رسید بهادر مذکور با درک این احوال از راه جرأت فطرے مع غیاث خان که همنشین و قرین او بود و دیگر سرداران و سربازان فوج فیل سوارے پیش رانده مدد سهراول خود نمود و بحملات مردانه پے در پے عرصه بر فوج نظام الملک تنگ ساخته از پیش روے خود برداشت و مهور مذکور روگردان و عالم علے خان مع همراهیان متعاقب او روان گردید و عنان حزم و احتیاط را از دست داده

بے ملاحظه پس و پیش بعجلت میراند تا آنکه بر سر بے تقدیر بر روے توپخانه کمین و فوج معلان پرگنه که بران توپخانه متعین بود رسید و ناگهان بیکبار توپهاے چهره دار و بانهاے بسیار و جزائر بے شمار را بر روے او سر دادند رستخیز قیامت برخاست و دود توپخانه عالمی را سیاه ساخت چون دود که همسر نار نمرود بود فرو نشست مهتور خان هراول و غالب خان و شمشیر خان و محمد اشرف خان و خواجه رحمت الله و مهتی خان و محمد بیگ و بسیارے از جانبازان مقتول و مجروح و کثیر سواران و پیادگان بر خاک هلاک غلطان نظر در آمدند و عالم علی خان بهادر با وجود برداشتن زخمها مع معدودے از جان نثاران که هر یکے شرزه شیر و مبارز دلیر چنان عرصه خون خوار و معرکه گیر و دار بود استقامت ورزیده داد تهور و شجاعت میداد و دو مبدم قدم پیشتر مے نهاد درین حالت اختصاص خان نبیره خان عالم و محمد غیاث خان که یک چشم او از زخم تیر در همین دار و گیر از کار رفته بود پاے حسابت پیش گذاشته مقابل حملات رستمانه عالم علی خان گردید و دیگر سرداران همراهے نظام الملک مع عوض خان که از اقرباے قریب او بود بمدد آن هر دو رسیدند زد و خورد عجیب و ستیز و آویز غریب روی داد آخر الامر از ضرب شمشیر اختصاص خان دست عالم علی خان از حرکت افتاد و از یورش فوج نظام الملک که از پے هم میرسید آن نوجوان رستم نشان مع همراهیان که نوزده فیل سوار و دیگر فارسان و فاکرد و پیاده هاے شجاعت شعار بشمار آمدند سرخ رو باباے کرام خود ملحق گردید سنگر اجے ملهار زخم برداشته با چند مرتبه دیگر اسیر گردید و عمر خان برادر زاده داؤد خان و امین خان برادر خان عالم که منافقانه رفیق عالم علی خان بوده دو سه لک روپیه و سه چار فیل درین عرصه از خان مرحوم مذکور بدست آورده بودند وقت مقابله پهلو از جنگ و فی الحقیقة از ننام و ننگ تهی نموده باتفاق بعض نفاق پیشه دیگر بلشکر نظام الملک پیوستند و خیمه و فیلان و توپخانه و جمیع کارخانه هاے سرکار عالم علیخان و همراهیان او و انچه از دست برد تاراجیان محفوظ ماند متصرف نظام الملک درآمد و درین جنگ نیز بهیچ یک از همراهیان نامی نظام الملک آفت جانی نرسید چند کس از اعیان که زخمها برداشته بودند از مرهم لطف و احسان نظام الملک جراحت آنها التیام یافت از استماع این خبر بلا لبکه بقطب الملک و امیر الامرا گذشت بیانے نیست حضرت امیر الامرا که از افراط غم و غصه بر آتش بیقراری مے طپید و اندیشه ناموس و خانه خود که در دکهن داشت نیز بخاطرش میخلید بعد هفته خبر رسید که قبائل حسین علی خان را مع مال و اسباب قلعه دار دولت آباد قبل از رسیدن فوج نظام الملک اندرون قلعه گرفته لازمه غم خوارے مرعی داشت و با وجود آنکه ثمال آزردگے از حسین علی خان داشت جوانمردے را کار فرما شده منت احسان بر سادات گذاشت **بیت** بدی را بدے سهل باشد جزا ✤ اگر مردے احسن الی من اساء

از استماع خبر اندک تسلی دل عمدیده امیر الامرا بهادر گردید و نیز درهمین زودے خبر رسید که مبارز خان صوبه دار حیدر آباد و دلاور خان که هم زلف یکدیگر بودند با هفت هشت هزار سوار آمده بنظام الملک پیوستند و عهد رفاقت با او بستند

نهضت نمودن امیر الامرا بسمت دکهن و مرخص شدن قطب الملک بطرف دار الخلافه شاهجهان آباد و اجمال ذکر انچه درین عرصه روے داد ✤

بعد گنگاشش بسیار رایها براین قرار یافت که قطب الملک به نیابت پادشاه در دار الخلافه شاهجهان آباد استقامت ورزد و حسین علی خان در خدمت پادشاه بدکهن رفته تنبیه و تادیب نظام الملک نماید چون این عزم جزم گردید امیر الامرا

در تهیهٔ فراهم آوردن سپاه و سرانجام سامان جنگ افتاده مصحوب سید محمد خان پسر سید الله خان و دیگران زر و پروانه ها برای طلب جماعه داران عمدهٔ بارهه و افغانان صاحب الوس فرستاد تا آنکه قریب پنجاه هزار سوار قدیم و جدید نگهداشته مع پادشاه و افواج شاهی و راجه ها و غیرهم هر که اطاعت و رفاقت نمود با توپهای جهان آشوب و تفنگچی های قدر انداز اسباب سفر ساز کرده اواخر ماه شوال پیش خانه بطرف دکهن برآورد و خود امیر الامرا نیز کوچ نموده به کرده های اکبر آباد نزول فرمود چون اجل موعود حسین علیخان رسیده بود بعض امور که صریح رضای او و مناسب نبود قهرمان تقدیر از دست او برمی آورد چنانچه در اوائل ذی قعده خدمت میر آتشی که بند و بست خانه پادشاهی وابسته اوست از سید خان جهان که از جمله اقربای حسین علی خان بود انتقال یافته بنام حیدر قلی خان مفوض گشت و نهم ذی قعده ۱۱۳۰ هجری محمد شاه از سواد مستقر الخلافه اکبر آباد کوچ نموده بسه کروهی بلدهٔ مذکوره شرف نزول ارزانی داشت و سید عبد الله خان بطریق مشایعت و حصول رخصت رفاقت نمود چون پانزدهم ذی قعده روز جلوس و جشن پادشاه بود قطب الملک می خواست که بعد انفراغ جشن رخصت حاصل نماید حسین علیخان راضی نشده از چهار کروهی اکبر آباد مرخص نمود و چهاردهم ماه مذکور پادشاه را حسین علیخان همراه خود گرفته بمنزلی نزدیک فتح پور معسکر ساخت و سه چهار روز برای جشن جلوس پادشاهی توقف نموده بسمت دکهن نهضت فرمود و قطب الملک مع حامد خان عموی نظام الملک حمید الدینخان و غازی الدینخان غالب جنگ و میر رام خان نعمت الله خان و میر خان و سید صلابت خان و چند امیر بی پر و بال در انجا مانده نوزدهم ذی قعده بطرف شاه جهان آباد کوچ نمود در راه محمد خان بنگش با قطب الملک ملاقات نموده داعیهٔ رفتن خود بلشکر پادشاه نمود بنا بر رفاقت امیر الامرا و تهیدستی خود ظاهر نمود و پنجاه هزار روپیه علاوهٔ مبلغ چند لک روپیه که حسین علیخان بامید رفاقت خود باو داده بود از قطب الملک گرفته بدروغ راست نمود که بلشکر پادشاه میروم رخصت حاصل نمود و قطب الملک رنجیده راه شاه جهان آباد و امیر الامرا منزل بمنزل روانهٔ دکهن گردید ❊

کشته شدن امیر الامرا حسین علی خان بهادر در راه دکهن از تزویر و احتیال امرای کینه کوش پر فن و اتمام پذیرفتن شوکت و قوت سلطنت دکهن خاندان بابریه ❊

بعد ازان که قطب الملک بچهل کروهی شاه جهان آباد رسید بر کشته شدن امیر الامرا حسین علی خان بهادر مغفرت خان بهادر خواهر زاده او و نور الدین علی خان برادر امیر الامرا از شقه رتن چند که در اضطرار نوشته مصحوب شتر سواری فرستاده بود مطلع گردید شرح این واقعه آنکه چون پادشاه را چندانکه اختیاری نمانده دست نشان سادات گردید از امرای دکهن نظام الملک و محمد امین خان اعتماد الدوله را خار خار رشک در جگر می خلید و همه وقت در فکر و تدبیر استیصال سادات بذل میکوشیدند و محمد امین خان با محمد فرصت یافته دو سه کلمه تریکے گفته اذن او حاصل نمود و نظام الملک را شور انید و بطفیل سعی و اهتمام او بر عالم علی خان و دلاور علیخان اگرچه مقدر بود گذشت انچه گذشت چون محمد امین خان اراده حسین علی خان بر استیصال نظام الملک براالعین دید نهایت مذلت خود و جمیع توابعه و هواخواه نظام الملک بیقین سید انست و نیز ظن غالب بود که هرگاه کار نظام الملک مقابله امیر الامرا کشد البته فتح و ظفر امیر الامرا میسر خواهد شد بنابرین روز و شب درهمین فکر بود که اگر بنوعے تواند شد سنجوع و دغا امیر الامرا را در راه علی الغفلة باید گشت اما بدون اعانت رفیقی شفیق اقدام براین امر خطیر زیاده از خیز تاب و توان خود سے شمرد بنا علی هذا میگوید که محمد امین معروف بسعادت خان که از سادات نیشاپور خراسان و در اول منصب هزارے والا شاهے در عهد فرخ سیر مثل

بعبادتان سخت بمدت فوجدارے هندون بیانه که از محالات عمده مستقر الخلافه اکبر آباد است مامور گشته درانجا سپاه زیاده نگهداشته واز سید عبد الله خان استمداد نموده بعد امداد بنظم ونسق آن محال پرداخت وبجوهر تدبیر وشجاعت خود تادیب سرکشان آنجا نموده باضافه پانصدے سرافرازے یافت واز جمله مشاهیر دربار وصاحب نام واعتبار گشته درین سفر برائے برآوردن بعض مطالب خود همراه لشکر محمد شاه بود محمد امین خان اورا همدم وهمراز ورفیق جانباز خود بمناسبت مغلیت ساخت واین هر دو میر حیدر خان کاشغرے راکه از قوم جغتا ولسبب میر شمشیر بودن لقب میرے دارند انتخاب نموده درین باب استمزاج اونمودند میر حیدر مذکور که شجاع بیباک وجوان دلاور سفاک بود قبول نموده آن بے نصیب بطمع دنیا وتعصب مذهب قتل سید حسین علی خان بهادر راکه در وهم وتصور احدے نمی گنجید قبول نمود وهر سه بار دنیا طلب محرم راز گشته قدم ارادت برین جسارت ثابت کرده باهمدگر مشوره بودند که چسان وکدام کس برانکار مبادرت نماید تا آنکه قرعهٔ این فال بنام میر حیدر محروم از دنیا وآخرت افتاد وآن اجل رسیده عرضے متضمن شکایت محمد امین خان نوشته ویکے دیگر از همراهان خود راکه براو اعتماد شجاعت وبیباکے داشت رفیق خود گردانیده براین اراده آگاه ساخت روز چهارشنبه ششم ذی الحجه ۱۱۳۲ هجرے مطابق سنه دوازجلوس محمد شاه که در منزل قریب سے وپنج کروه از فتح پور معسکر پادشاهے بود محمد امین خان بعد رسیدن بادشاه نزدیک بدولتخانه برسم همے مزاج وتنوع ظاهر کرده خود را به پیش خانه حیدر قلی خان رسانید واورا نیز ازین راز آگاه ساخته باخود متفق داشت امیر الامرا بها در بعد ازان که بادشاه را بخیمه رسانیده داخل محل سرا گردانید از خیمه بادشاه برآمد وعازم لشکر خود که بضابطه هر اولے بمسافت یک کروه کسرے کم وبیش میباشد گردید چون نزدیک دروازه گلال باڑه رسید میر حیدر خان ازدور نمایان شده کاغذ التماس را بلند ساخت چیله ها وچوبداران مانع پیش آمدن شدند قضا وقدر دل امیر الامرا انداخت که حکم پیش آمدن داد وچوبداران را از مزاحمت ممانعت نمود میر حیدر خان ایماے امیر الامرا را بکام خود دیده دویده عرضے راگذرانیده متصل به پالکی امیر الامرا پایه آنرا گرفته احوال خود عرض کنان میرفت همین که امیر الامرا متوجه ملاحظه عرضے گشت میر حیدر خان پیش قبض از کمر خود کشیده چنان بر جگر آن سید دلاور زد که از طرف مقابلش بیرون شد وبهمان ضربت واحد بسعادت شهادت فائز گشت اما درهمان جلدے امیر الامرا لکدے بر سینه پر کینهٔ قاتل خود زده فرمود که بادشاه را بکشید پالکی سوارش از صدمه لکد زدن غلطید ولاش بی جان امیر الامرا بزمین افتاد متصل باین عبارت نور الله خان پسر اسد الله خان که عمه زاده امیر الامرا بود پیاده همراه پالکی میرفت بضرب شمشیر خود قاتل امیر الامرا را بشرار رسانیده روانه بوادی عدم ساخت وبعد ازین میر مشرف هم رسیده شریک گردید ومغل دوم که نور الله خان راکشت میر مشرف اورا کشته وخود زخم برداشته جان بسلامت برد مغلان دیگر هجوم آورده سر امیر الامرا ونور الله خان را از تن جدا کرده پیش بادشاه بردند خواجه مقبول خان ناظر امیر الامرا جان نثاری وفاکرداری را کار فرموده تردد ها نمود وخود چند زخم منکر برداشته بعد سه چار روز ازهمان جراحتها بعالم آخرت شتافت ستاد وخاکروب امیر الامرا نیز حق رفاقت وتهورے بجا آورده با شمشیر هاے برهنه خود را بر هجوم خلائق که محافظین بادشاه بوده اند زدند وصفوف را دریده تا نزدیک تسبیح خانه رسیده از ضرب دست مغلیه وبعضے گفته اند که از ضرب دست برهان الملک از پا درآمدند وجمعی از همراهیان محکم سنگه دیوان امیر الامرا بدروازه گلال باڑه رسیده راه را مسدود یافته سراچه دیوان خاص را دریده با شمشیر ها برهنه زبان درازے کرده درآمدند ودو سه کس زخم ها برداشته وامیر الامرا را کشته یافته برگشتند وبعضے مردم برق انداز حسین علی خان بهادر نیز به برق اندازی پرداخته کارے نساخته پریشان ومتفرق شدند ٭

رسیدن خبر مقتول شدن امیر الامرا بغیرت خان بهادر وآمدن او بلا تامل بر سر بادشاه وملحق شدن باباے خود در زنده

چون خبر کشته شدن امیر الامرا بغیرت خان بهادر خواهر زاده امیر الامرا رسید مطلق التفات بآراستن فوج و همراه گرفتن توپ و توپخانه و طلبیدن رفقا ننموده و انتظار تیاری و حاضر آمدن آنها نکشیده از حاضرین کسے خود دست کشید و بر و مال دست خود پاک نموده بر فیل سوار شد و بلا تامل بمقابله پادشاه و قتله خالوے خود شتافت بقدر دو سه هزار سوار که همراهی اور فاقت نمود بکمال شجاعت و دلاوری بسرعت برق و باد بر لشکر پادشاه رسید و سعادت خان دران وقت بر بینمونی محمد امین خان و حید رقلیخان بر و رحم سرائے شاهے رسیده از دحام بعضے رفقای امیر الامرا را که دران وقت بر دروازه بود بجرأت خود دور نمود و هر چند مادر پادشاه از شفقت مادرے راضی ببیرون برآمدن پسر خود نبود سعادت خان باقتضائے فدویت و دولت خواهی قدم جرأت پیش گذاشته بمبالغه تمام و نهایت الحاح و ابرام دست پادشاه را گرفته از محل برآورده اعتماد الدوله را بر فیل خود سوار نموده خود بجاے خواص نشست چون افواج و رساله هاے پادشاهے و امرائے موافق بدستور و هر روز بجاهاے خود شتافته بودند در آن وقت قلیل جمعیتی از مغلیه همراهے محمد امین خان و اندک مایه مردم سعادت خان در رکاب پادشاه حاضر بود حید رقلیخان که بحسن سلیقه برای همین روز مردم توپخانه را مستعد و مشغول میداشت درعین آشوب و رستخیز آمد آمد غیرت خان بهادر که ظاهرا با دو هزار سوار نهایت نزدیک رسیده بود باهتمام اجتماع و احضار مردم و توپخانه و افراس و افیال پادشاهے و سرکار خود پرداخت و درعین اضطراب بانتظام و ترتیب فوج و توپخانه بدیهه نمود و مستعد بهر اولے استاد و غیرت خان چون شیر ژیان و ببر بیان دست از جان شسته بر هودج فیل مانند سپند در مجمر نشسته از نهایت بیقراری دمی نمی آسود گویا در خانه گمان نقل مکان نمی کرد عازم سفر آخرت بود و آن بهادر دلیر و رزین دار و گیر همت بر دفع قتله خال خود امیر الامرا بهادر گماشته نظر بر پادشاه و محمد امین خان و حید رقلیخان داشت و بحسن اهتمام حید رقلیخان و سلیقه کارفرمائی او گوله چون تگرگ میریخت و حید رقلیخان معرکه رزم را چنان بگرمی آراست که صدای احسنت احسنت از چار سو بر خاست امرای پادشاهی علی التواتر بمدد رسیده در تقویت و جمعیت پادشاهی افزود و کم کم مردم همراهی غیرت خان نیز بکمک رسیده از دحامے روے نمود خلاصه غیرت خان پرشتعل بحید رقلیخان و پادشاه گشت و تیر از شست غیرت خان رهائی یافته چون اجل حید رقلیخان نرسیده بود در پشت کمانش چنان تراز و نشست که بعد فتح بدشوارے برآمد و قمر الدین خان و سعادت خان بمدد حید رقلیخان رسیده شرط وفاق و وفا با پادشاه تبقدیم رسانیدند و پادشاه بدست خود نیز تیرها میزد درین عرصه تارا جیان آتش بخمیره امیر الامرا و سادات داده دست بغارت اموال و کارخانه هایش کشاده خزانه عامره اورا که از کرور در حساب گذشته بود بیغما بردند و صمصام الدوله خاندوران بهادر منصور جنگ بمدد پادشاه رسید و غیرت خان بعد ازان که دو زخم کارے تیر برداشته بود بزخم گوله حبشی که درخواصی حید رقلی خان بود درهگرائے عالم بقا و رفیق و همنشین ملا اعلے گردید اللهم الحقه بآبائه الصالحین خزانه لشکر امیر الامرا بتاراج رفت و انچه در راه عقب مانده بود از تاراج محفوظ مانده بتصرف پادشاه درآمد

ذکر سوانحی که بعد قتل امیر الامرا بر همراهیان او روی داد و ارتقای مدارج دولت امرای خاص الوداد

بعد فتح و نصرت حید رقلی خان بحکم سنگه پیغام امان جان و آبرو از طرف پادشاه داده نزد خود طلبید و کورنش عفو تقصیرات و عطاے منصب شش هزارے از اصل و اضافه کنانید و تن چند را از طرف اعتماد الدوله پیغام استمالت مکرر رسید او بخیال آنکه مانند جان و آبرو از محالات ست شقه متضمن ماجرا بقطب الملک نوشته مصحوب شتر سوارے فرستاد و خود بسوارے پالکے راه خانه خویش گرفته روان گردید جمعے از مغلیه و لچه هاے بازار که اکثرے از اطوار ناشایسته او

مستکره و بیزار بوده اند بر سرش ریخته و از پاس لگد کشیده بزیر لگد و مشت گرفتند و عریان و خسته احوال نزد محمد امین خان آوردند بعجز و گریه التماس امان جان نمود محمد امین خان لباسے باو پوشانیده بطوق و زنجیرش مقید ساخت رای مهر و مند اس وکیل قطب الملک احوال وقت دیده ریش و بروت خود تراشیده قشقه خاکستر بر پیشانے کشیده و اسباب خانه برخے تاراج داد و قدرے نقد و جنس با خود گرفته چندے در خیمه آشنایان بسر برد و قابو یافته بدر رفت و خود را بسید عبد الله خان رسانید میر علی خان خدمتگار مقرب حسین علیخان که صاحب فیل و مکنت و دار و غه داغ و تصحیحه و روزخنگ رفاقت غیرت خان نموده بود دو سه روز آفت تاراج و بے آبروئی با و نیز رسید آخر مال و آبرو لیش بر باد رفته مقید گردید و میر مشرف با وجود استمالت و عطاے اضافه و رعایت نقد که بعمل مے آمد پاس نمکخوارگے منظور داشته از قبول عنایت ابا نمود و زمانے چند به بیکارگے گذرانیده بعد مدتے رفیق پادشاه گشت و محمد امین خان نبا بر رفع تشنیع عوام جنازهٔ امیر الامرا و غیرت خان پسر نواب اولیا را بزرباف گرفت و نماز بران خواند و نبا بر اظهار حسن تردد و شجاعت خود مردم را مخاطب ساخته گفت که یاران انها شیرا مند که خوابیده اند بعد ازان جنائز را روانه اجمیر ساخت که اجساد مذکوره را در جوار قبر عبد الله خان کلان پدر حسین علی خان بخاک سپارند و غرض از تزئین جنائز آن بود که در راه قطاع الطریق بطمع زربافت وغیره غارت ننمایند و در نظر عوام اهانتے عاید احوال سادات گردد امانشد بهر جا این تابوت ها میرسید مردم باحترام میکوشیدند و تا باجمیر رسانیده اجساد را بخاک سپردند

سعدی جهان ای پسر ملک جاوید نیست ✣ ز دنیا وفادارے امید نیست نه برباد رفتی سحرگاه و شام ✣ سر بر سلیمان علیه السلام ✣ در آخر ندیدے که برباد رفت ✣ خنک آنکه بادانش و داد رفت ✣ الحمد لله که متواتر از معتمدین مسموع شد که این هر دو صفت در امیر الامرا چنانچه باید بود و انچه با فرخ سیر و بعضے بدخواهان دیگر بعمل آمد از فحوای اخبار نقله آثار معلوم شد که نبا چارے بود چه حفظ جان و آبرو کیست که نخواهد و دنیا طلبان را در گذشتن از آبرو و جان با وجود مقدور از احدے مسموع نشده بلکه از تالبان خدا و رسول هم در خصوص این امور کم کسے بود که خالص عیار برآمده باشد حال آنکه اطاعت در انجا از واجبات و سرمایهٔ وصول با علا درجات اخروے بود و اطاعت امثال خود در دنیا تا این حد ثمره و سودے ندارد چه طور میتوانند شد که مثل قطب الملک و حسین علی خان امیر الامرا با وجود آن همه جانفشانیها نتوانند با طاعت و تبعیت فرخ سیر برائے افزایش جاه و اقتدار اعتقاد خان و میر جمله که از اراذل ناس و با انواع عیوب مبتلا بوده اند در داده جان و آبروے خود را برباد دهند و اسد الله خان معروف بنواب اولیا پسر عمهٔ امیر الامرا که اسباب ثروت و مکنت او بر باد رفته عارے از اعتبار گشته بود رخصت بیت الله حاصل نموده روانه مقصد گردید و غلام علی خان نظر بحق خدمتے که وقت آوردن پادشاه از دار الخلافه بفتحپور نموده بود از آفت بی آبروئے محفوظ ماند و فرصت یافته خود را بعبد الله خان رسانید نصرت یار خان که از سادات نامے بارهه بود و با عبد الله خان غبار خاطری بوفور داشت بموجب طلب حسین علی خان بلشکرے آمده سر کرده مقاصله بود که خبر امیر الامرا شنید چون با صمصام الدوله رابطهٔ اتحاد و اخلاص داشت اطلاع نمود صمصام الدوله او را بحضور آنحضرت بملازمت پادشاه رسانیده و باضافه دو هزارے بر منصب پنجهزارے سرافراز گردانیده و اعتماد الدوله محمد امین خان را پادشاه از اصل و اضافه هشت هزارے هشت هزار سوار دو اسپه گردانیده یک کرور و پنجاه لک دام انعام و خدمت وزارت بالقب وزیر الممالک بهادر ظفر خنگ مرحمت نمود و خدمت میر بخشیگرے صمصام الدوله مقرر نموده منصب هشت هزارے و خطاب امیر الامرا داد و قمر الدین خان پسر محمد امین خان بمنصب دوم و داروغه غسل خانه و صاحب خدمات دیگر گردید

و باضافه هزاری صاحب منصب هفت هزاری شد و حیدر قلی خان منصب هفت هزاری و شش هزار سوار و دو اسپه و یک اسپه یافته مخاطب بنام جنگ گردید و سعادت خان با اصل و اضافه پنجهزاری گردید و نجاب بهادری و جنگ نقاره سرافرازی یافت و همچنین ظفر خان و دیگر ملازمان و متوسلان دولت نوکران قدیم و جدید و الاشاهی وغیره موافق حسن خدمت و سعی و وسائل و وسائط مورد عنایات گردیدند ٭

ذکر رسیدن خبر بقطب الملک و احوال او و سوانح عبرت افزای جنگ عبد الله خان با پادشاه و اختتام آن همه دولت و اقتدار سادات بیباک ناکاه ٭ ٭

سید عبد الله خان بچهل کروهی شاه جهان آباد رسیده بود که شتر سوار غیرت خان بهادر با شقه نوشته خطه تین چند متضمن سانحه جانکاه کشته شدن امیر الامرا بدغای اعدا ورو نموده چشم جهان بین او را خیره و آرزوهای بر او ناگوار ساخت بعد اطلاع بر ما جرا چاره جز صبر و شکیبائی ندید و با هزاران کوه غم و چشم پر نم معاودت نموده متوجه شاه جهان آباد گردید بعضے از مشیران از غیب سے نمودند که هنوز افواج احرار به پادشاه نپیوسته و لشکر حسین علی خان با و نگردیده درین حیص بیص خود را باید رسانید قطب الملک این رای را نه پسندید و مصاحبت دران دید که چون پادشاه مستقل و امرای همراه او یکدل شده فوج ما شکسته خاطر گردیده است بدون همراهی شاهزاده از اولاد اورنگ زیب عالمگیر مقابله مقرون باصواب نیست رسیدن بدار الخلافه و برآوردن یکے از اولاد امجاد و تقویت قلوب امرا کهن کند رجا سکونت دارند و فراهم آوردن افواج و اسباب ضرور دانسته کوچ بکوچ مرحله پیما گردید از انتشار اینخبر گنواران مفسد میوانیان قطع الطریق فراهم گشته دقا لوبیانه بازماندهای سپاه و بنگاه را غارت سے نمودند و هر چند افواج تادیب آنها مکرر از پیشه خود سے آسودند روزے جماعه دارے از همراهیان پیش خیمه با جماعه خود مقتول گشت و قافله از طرف شاه جهان آباد که همراه بعضے از اسباب حسین علی خان برای چهانه بفاصله دو سه کروه از لشکر قطب الملک رسیده بود تمام و کمال مع اسباب تاراج رفت و عمال محالات جاگیر سادات را زمینداران مفسد بے دخل ساخته محصول حریف را انتظام سلطنت متصرف شدند و سید عبد الله خان برای برآوردن یکے از شاهزادها شجاعت الله خان را مع مرتضی خان بخشی شاه جهان آباد فرستاده به بهادر خود نجم الدین علی خان صوبه دار شاه جهان آباد خطے درین خصوص و دریاب نگهداشتن فوج و آراستن آلات کارزار نگاشت آخر روز تاریخ هشتم ذیحجه خبر به نجم الدین علی خان رسید قبل ازانکه برزبانها این خبر انتشار یابد اول خلاف انچه خبر رسیده اشتهار داده جمعے را همراه کوتوال بر خانه محمد امین خان فرستاد و تا ثلثے از شب هنگامه محاصره اطراف حویلی خان مذکور درمیان بود و مردم او یا بنا بر اطلاع احوال یا بهاس وفا بر جاے خود مستقل بوده ابواب را پاسداری سے نمودند آخر حکم عبد الله خان بمالعت این کار رسید یا خود متنبه گشته ازین حرکت نامناسب باز آمده مردم را برگردانیدند نجم الدین علی خان روز عید قربان با وجود ابنوه اندوه بعیدگاه رفته نماز خوانده برگشت بعد ازان فرستادهای عبد الله خان بدر خانه پسران معز الدین رفته درخواست برآمدن نمودند آنها قبول نکرده رد مسئول بعمل آوردند و شاید با نیکو سیر هم همین معامله شده بعده نزد سلطان ابراهیم خلف رفیع القدر نبیره بهادر شاه آمده او را راضے ساخته برآوردند ٭

جلوس نمودن سلطان ابراهیم برای چند روز ٭

یازدهم ذی الحجه ۱۱۳۲ سلطان محمد ابراهیم را بر تخت نشانیده ملقب بابوالفتح ظهیر الدین محمد ابراهیم ساختند وسید عبد الله خان العهد دوروز داخل شهر شاهجهان آباد شده ملازمت محمد ابراهیم نمود نازی الدین خان را منصب هشت هزاری وخطاب امیر الامرائی وخدمت میر بخشیگری مقرر نمود ونجم الدین علی خان را بخشی دوم وسید صلابت خان را بخشی سوم وبیرم خان را بخشی چهارم کرده بر مراتب هریک از رفقا وامرا افزود ودر استمالت امرای قدیم کوشیده جمعی ازین مردم که از عهد رفیع الدرجات ازنا منصب معزول واز ترقی مایوس ومنکسر بودند هریکی را طلبیده باعطای مناصب وعنایت مدد خرج خوشنود ومسرور گردانیده امور ملکی را مامور به نگهداشتن رساله بقرار هشتاد روپیه در ماهه نمود وبا بعضی ازین مردم امداد مساعدت از چهل پنجاه هزار روپیه تا لک روپیه بعمل آمد وحامد خان عموی نظام الملک را به بحال نمودن جاگیر ومبلغ نقد دادن متسلی نمود وبعض امرای فرخ سیری را مثل اعتقاد خان وشایسته خان وسیف خان واسلام خان وصفی خان که پرمیه داشتند نیز طلبیده دلیر بها نمود وامیدوار بسی مکارم ساخته دلالت بر فاقت کرد اسلام خان وصفی خان ومحمد یار خان بمعاذیر انعدام سرانجام وناسازی مزاج بنا برانديشه مآل کار از رفاقت پهلو تهی نمودند اعتقاد خان وسیف خان قبول مناصب نموده مبلغی برای مدد خرج گرفتند اما اعتقاد خان ودیگر منصبداران پادشاهی والاشاهی خیانت را کار فرما شده یکدو منزل همراهی نموده برگشتند وبا منصبداران کم منصب همراه خود وجلو خاص تا هفت صد سی وهزاری قدیم وجدید باسخای مختلفه ومقادیر معتدده مثل انعام ومساعدت وسراعا تها بعمل آورد ونوکران قدیم که سراسری پنجاه روپیه داشتند هشتاد روپیه شد اما ازینجهت که هشتاد روپیه سراسری تقسیم یافته جدیدان ویابوسواران هم شریک بودند بر دل قدما وخویش اسپه وخویش بیرافان گران می آمد وموجب ملال خاطر آنها می گشت چون در نگهداشتن فوج مبالغه بود وقت اقتضای تعین وتشخیص نجابت ورذالت نمی کرد از هر قوم هر کس که اسپی داشت آمده نوکری شد نود هزار سوار ملازم سرکار قطب الملک گردید وتخمین را مبلغ یک کرور روپیه بصرف این سپاه درآمد + + + +

ذکر نهضت نمودن قطب الملک مع سلطان ابراهیم باراده مقابله محمد شاه از دار الخلافه شاهجهان آباد وسوانحی که درین عرصه روی داد

هفتدهم ذی الحجه الحرام سنه مذکوره قطب الملک سلطان ابراهیم را با تجمل ملوکانه بنوعیکه درین عجلت میسر آمد همراه خود گرفته از شاهجهان آباد بیرون آمد وطرف عیدگاه نزول فرمود درینجا غلام علی خان از لشکر محمد شاه وتهور علی خان از اکبر آباد رسیده بلشکر قطب الملک ملحق گردیدند غلام علی خان را بانجابت علی خان که برادرزاده ومتبنای قطب الملک ولبسن چارده سالگی رسیده بود سرافراز نمود چون قلعه شاهجهان آباد مع قلیل جمعیتی مرخص نمود چون اول خبر رسیده بود که محمد شاه از راه ملک راجپوتیه متوجه دار الخلافه است قطب الملک در کوچ سوم بدرگاه خواجه قطب الدین معسکر ساخت بعد ازان شنید که از راه اکبر آباد می آید لهذا راه را برگردانیده بفرید آباد رسید وبانتظار سیف الدین علی خان وشهامت خان وسید محمد خان وذو الفقار علی خان ودیگر افواج ورسد سای بارهه بتوقف وتانی طی منازل می نمود ودر هر منزل جوق جوق فوج بارهه وافاغنه صاحب الوس اطراف وزمینداران مقتدر صاحب فیل وفوج آمده بلشکر ملحق میشدند وعلی هذا القیاس از نوکران حسین علی خان که در خانه پادشاه نوکر شده بودند ویکماهه گرفته فرصت یافته برمی آمدند هر روز صد وصد سوار ازین مردم میرسیدند بعد ازان که موضع پلول منزل لشکر قطب الملک گردید سیف الدین علی خان وشهامت خان وسید

محمد خان پسر اسد الله خان معروف بنواب اولیا با دیگر سرداران و افواج بارهه که مجموع قریب بده دوازده هزار سوار خواهد بود و صد و پنجاه ارابه پر از سادات بارهه که هر یک خود را رستم عصر میدانست بامید وصول بمراتب امارت و ادای حقوق اخوت رسیده بهمراهی فیل سواری قطب الملک مقرر شدند بعد ورود اینها چورامن جاٹ بپربدل سنگه جد هر چند رمهند رسور جمل کدنمیدار عمدهٔ اکبر آباد و متعهد البود مع محکم سنگه و برخی از جماعهٔ داران همراه حسین علی خان و زمینداران اطراف ملحق گردیده علاوه افواج سابقه گردید و تا نظر کار میکرد عرصه زمین زیر سم اسپان و پای پیادگان ناپدید و غیر مرئی بود دهمان روز چورامن بابرادر خود سه زنجیر فیل و چند قطار شتر که از لشکر محمد شاه رمیده و پیش انداخته آورده بود بطریق ره آورد تسلیم قطب الملک نمود قطب الملک انعام و شتران را باد انعام نمود ملخص آنکه نهم محرم الحرام که فوج محمد شاه از موضع شاهپور گذشته مضرب خیام لشکر ساخت و مفاصله بین العسکرین کمتر ماند محمد شاه هر چند انتظار عبد الصمد خان سیف الدوله بهادر دلیر جنگ و راجه دهیراج جینگه داشت نامبرده ها بسبب بعد راه و موانع دیگر نرسیدند مگر محمد خان بنگش با سه هزار سوار و عزیز خان روهیله و بایزید خان پیواتی با جمعیتی از همراهان همعنان ملازمان پادشاهی شدند و قریب چار هزار سوار از نزد جینگه نیز رسیده رفیق لشکر محمد شاهی گشت

ذکر صفوف آراستن از جانبین و بهم آمیختن عسکرین و برانگیختن سپاه گرد هیجا و مقابله قطب الملک با محمد شاه پادشاه و ظفر یابی محمد شاه بر قطب الملک و اختتام زمان دولت و اقبال سادات و شروع سستی پذیرفتن ارکان سلطنت خاندان بابریه بمقتضای تقدیرات

اگرچه از نهم و دهم محرم بنا بر قرب عساکر بهد یگر طرفین حزم را کار فرما گشته بترتیب جنگ راه میپیمودند چورامن حسب الحکم قطب الملک سعی بسیار نمود که آتش بباروت خانه پادشاهی دهد یا گاوان توپ کشی را بنحوی کشیده به برد از خبردار و هوشیاری حیدر قلی خان میر آتش میرسد و هراول لشکر محمد شاه حیدر قلی خان مقرر شد و سعادت خان بهادر و محمد خان بنگش بطرف یمین و صمصام الدوله و نصرت یار خان و ثابت خان مع برخی از مردم دیگر در یسار قرار یافتند و اعظم خان را با جمعی از جنگ دیدگان فوج طرح مقرر ساختند و اعتماد الدوله محمد امین خان مع هادی خان و قمر الدین خان و عظیم الله خان و طالع یار خان و جمعی دیگر فوج التمش قرار یافت و شیر افگن خان و تربیت خان و دیگر فدویان در رکاب پادشاه جا گرفتند دیسر جمله و عنایت الله خان و ظفر خان و اخلاص خان و راجه گوپال سنگه بهدوریه و دیگران برای محافظت بهیره و بنگاه و سید علی خان و سیف الله خان و محامد خان و امین الدین خان و جمعی از دلاوران دیگر مع فوج راجه دهیراج بند و جرانغار و برانغار و سواری عذمه محل قوت افزای فوج گشتند و فیلان کوه شکوه را با اسلحه و یراق جنگ و یکه تازان رزم آهنگ در عقب توپخانه نگر آشوب جای دادند و قطب الملک بعد ورود در منزل حسن پور که از لشکر پادشاه یک فاصله کرده بود مقام نموده تا پانزده دوازدهم محرم الحرام بترتیب فوج خود پرداخت سرداران بارهه بنا بر خودسری و رعونت چنانچه باید اطاعت نمیکردند لهذا از ترتیب چند بار تقریر یافته و باز برهم میشد بهر صورت نجم الدین علی خان و سیف الدین علی خان و غالب جنگ بهادر غازی الدین خان و سید محمد خان و شهامت خان مع لشکر و برادران و تهور علی خان و شجاعت الله خان و ذو الفقار علی خان و عبد النبی خان و مظفر خان و دیگر دلاوران بارهه که همه نامآور رستم و افراسیاب عهد خود را می شمردند بهراولی مقرر شدند و حامد خان و سیف خان و بهرام خان و نعمت الله خان و امیر خان و سید صلابت خان و عبد الغنی خان و اخلاص خان افغان و عمر خان روهیله و دیندار خان

وعبد القدیر خان وصبغة الله خان وغلام محی الدین خان ودلیر خان وشجاع خان پلوش وعبد الرحمن خان ترین ودیگر افاغنه صاحب اوکوس وزمنیداران فیل سوار مع انبوه خود زیاده از هفتاد فیل سوار دران عرصه کارزار دهین ولب ار قطب الملک وسلطان ابراهیم صف آرا گردیدند وابو الحسن خان بخشی سائر وسید علی خان بخشی رساله وهیرامن بخشی مردم بارهه بابست وپنجهزار سوار قدیم وجدید خانه قطب الملک همرکاب او پیادگان بارهه گرد پیش فیل سوارش مقرر شدند شب سیزدهم بیاسدارے گذشت ودر همین شب راجه محکم سنگه مع خداداد خان وخان مرزا با هفتصد هشتصد سوار از فوج بادشاه گسسته بقطب الملک پیوستند چون صبح صادق دمید وقضیه اگر نباید بگوش مردم رسید منادیان ندای (الجراة خیر من الجبن) در دادند ومجادلان [illegible] بادشاه وتربیت فوج نوئے کرمذکور شد بر عمارے خاصه سوار [illegible] پیاده از پیکرش صدا بلند ساخته پیش پاے فیلش انداختند وفوج دریا موج به پیش آهنگی توپخانه [illegible] آتش بادر آوردن نهاد از جای جنبید واشتر روان گوش گوش مستعان آن [illegible] توپها پیام اجل بدلیران اجل میرسانیدند وبان آتش بیان [illegible] تل خان کوه را انتظام توپخانه وولد سے توپ اندازان اهتمام تمام نموده بود حسین [illegible] آتش افروز ها بدیبنیاد نمود وازان طرف افسرده دلان از دردم وفدائیان ثابت قدم خود را بدم توپها سے صاعقه کردار وتوپخانه آتش بار داده دمبدم قدم بر قدم پیشتر مے آمدند وسبکسران ببیدل متزلزل گشته عار فرار را اختیار نموده از هر گوشه وکنار بدر میرفتند خصوص نجم الدین علی خان بهادر با ده دوازده هزار سوار وتوپخانه برق آثار در سایه درختان که بالاے تلی گذارده واقع شده بود رسیده در مقابل چنان صفوف آتش بار که طائر وهم وخیال را بال وپر می سوخت نظر همت بعد افتاد عداد وخته مایه بلند نامے در انبوه محشر شکوه جانبازان مے اندوخت وعرصه تردد بر فوج بادشاهے چنان تنگ ساخت که گلبرگ رخساره بهادران بانام ونگ رنگ باخت وتزلزل بسیار در ارکان ثبات قدم ولباختگان بے شرم وعار راه یافته سر از قدم نشناختند واز اضطرار وبیقرارے باستقلال وپایدارے نپرداختند حیدر قلیخان مع صمصام الدوله بمشاهده این احوال بهراولے نصرت یار خان بارهے وثابت خان ودیگر پردلان پاے جلادت پیش گذاشته صدمات توپ انگنیها تزلزلے در موربال نجم الدین علی خان افگندند وبعضے هلکه ها وسایه درختان از دست کسان نجم الدین علیخان که در انجا فراهم آمده بودند بدر رفته مورچال مذکور در تصرف آنها نماند نزدیک لغروب آفتاب قطب الملک فرمود که خیمه مختصرے برای آسایش شب بر پا کنند چون آسایش ونیا برای اوراختتام یافته بود مقرون بصلاح نشمرده موقوف نمود هرگاه شب اندکے گذشت حیدر قلی خان در پیش بردن توپخانه کوشیده گوله زنان پیش قدمیها نمود وآهسته آهسته [illegible] که استاده بود پیشتر راند وتمام شب بر فوج قطب الملک آتش توپخانه مے بارید واکثر همراهیان مجروح وبرخے [illegible] صدمه ازان مردم بظهور رسید وفوج بسیارے تاب صدمات آتشبارے نیاورده [illegible] دست جسته خود را بکنار رشید واکثر فیل نشینان وجماعه داران معتبر عمارات فراز هر جزو گیر اساخته مبتلاے [illegible] دهقانان گردیدند ونزدیک بآخر شب که گوله بفیل سوارے راجه محکم سنگه رسید محکم سنگه از فیل خود [illegible] استپیده سیان بدر رفت که تا مدتے خبر از موت وحیات او معلوم احدے نبود تا آنکه صبح روز جمعه تاریخ چهاردهم محرم الحرام سنه ۱۱۳۳ هجرے دمید پانزده شانزده هزار سوار از جمله لشکر سوار که تمام شب بیدار ودهشت پهر مقابل توپخانه آتش بار

که عبارت از یک روز و یک شب باشد گرسنه و تشنه بسبب محرومی از آب که پرو و رود در تصرف جاٹ بود نبا بر پاس عار و آبروی
خود با قطب الملک و غازی الدین خان و دیگر سرداران بارهه و حامد خان عموی نظام الملک و سیف خان و امیر خان و روح الله خان
و نعمت الله خان و بیرام خان و بعضے صاحب او بوسان و چند جماعهٔ دار قدیم الخدمه مثل صبغة الله خان و شیخ سهیلا مانده بودند و محمد شاه
پادشاه بر فیل سواری خاصهٔ خود که پادشاه پسند نام داشت سوار گشته با امرا و رفقا تمام روز و شب در فوج خود زینت افزا بود و نا گهان
نجم الدین علی خان با دیگر سرداران بارهه قدم جرأت بے باکانه و دست از جان شسته پیش گذاشت و با آن صدمه های
جوع و عطش و شر رپاشی آتش که از توپخانه بر سر او و جمیع رفقای قطب الملک تمام روز و شب گذشته بود پروائی نه نموده با شجاعت
ارستے و اباعن جد داشت رستخیز قیامت بر انگیخت و رفقای محمد شاه خصوص حیدر قلی خان و صمصام الدوله بهادر نصرت یار خان
که او نیز سید بارهه بود دعوے همچشمی با نجم الدین علی خان و قطب الملک داشت علم شهامت بر افراشته و سینه سپر ساخته
با آب شمشیر غبار خاطر همدیگر را شستند و شور میدادند و از هر دو سو نهنگان دریای وغا و شیران بیشهٔ هیجا بر یکدیگر افتادند شورے
برخاست که یوم النشور از یاد رفت و برے خاکمان سوزے بر دلان از آهن تیر و شمشیر و سنگ و صلابت سخت کوشے بهادران دلیر
آتش صاعقه تاثیر بالا گرفت سعادت خان نبا بر تحصیل نام و نشان چون پیل دمان بمدد جان نثاران پادشاه رسیده حملات
بهادرانه سے نمود و شیر افگن خان حسب الامر پادشاه با عانت انصار و اعوان محمد شاهے خصمای مقابل را کمبند پیچان و نوک
سنان چون سبر بیان سے ربود و درویش علی خان داروغهٔ توپخانه صمصام الدوله عبد الغنی داروغهٔ توپخانه حیدر قلیخان و سپارام
منشی او و محمد جعفر منیره حسین خان با جنید کس و دیگر جانهاے خود در باختند و نصرت یار خان بدو زخم تیر مجروح گشت و دوست علیخان
با جمعے دیگر زخمهاے شمشیر و سنان برداشت و از طرف قطب الملک شهامت خان که عمده با نام و نشان بود مع فتح یار خان
برادرش و یک پسر و تهور علی خان عبد القدیر خان برادر رقاضی میر بهادر شاهے و عبد الغنی خان پسر عبد الرحیم خان عالمگیرے
و غلام محی الدین خان و صبغة الله خان عرف شیخا که هر سه جماعهٔ داران عمده قطب الملک بودند مع پسر شجاع خان پلولے
دران عرصه عمر دراز یاد داد شجاعت و رفاقت داده جرعهٔ ناگوار مرگ را کمال گوارائی نوشیدند و تا جان در بدن بود بجان ستانی
اعدا کوشیدند و جمعے کثیر از همراهان این سروران جان شیرین بطلب ننگ و نام دران عرصه خون آشام در باخته لعالم آخرت
شتافتند نجم الدین علیخان بهادر که گرمے بازار معرکه از او بود چند زخم کارے بر بدن خود خرید و از رسیدن تیرهاے
پیاپے چشم جهان بین او از لباس نور عارے گردید قطب الملک عرصه بر برادر بهادر خود تنگ دیده با جمعے از دلاوران بارهه
که با او مانده بودند بمدد نجم الدین علی خان پیش راند و درین وقت چورامن جاٹ نیز بعقب لشکر پادشاه تاخته شور و ولوله در انداخت
و قریب بنه ارگاد شتران پرتل که بر کنار جمنا جمع بودند مع چند شتر بار لنگر خانه و دفتر تاراج برده مقابل فوج پادشاهی که
بحراست نگاه مامور و مستعد بود نمایان شد پادشاه هم از دور تیرے بدانجانب انداخت و محمد امین خان مع هادی خان
داروغهٔ برقندازان خاص بدفع او پرداخت و از پشت گرمے قطب الملک بقیة السیف فوج بارهه و رفقاے نجم الدین علیخان
را نیم جانے که باقی بود تقویت گرفت و با وجود پایداری صمصام الدوله و دیگر امرا تزلزلے در ارکان لشکر محمد شاه راه یافت
حیدر قلیخان و سعادت خان و محمد خان بنگش بمشاهده این حال خواستند که با نجا رسیده بر کمر قطب الملک زنند
قطب الملک این اراده را دریافته بمقابل حیدر قلی خان شتافت و حیدر قلی خان مع دیگران دست از قبضه کمان برده در
تیر اندازے و برق اندازے نهایت اهتمام بکار برد درین دار و گیر اخیر سید علی خان برادر ابو الحسن خان بخشی جمی [illegible]

وشیخ ہیلا داروغۂ توپخانہ قطب الملک بہ سعی طالع یار خان وہمراہیان او از پای در آمد حیدر قلی خان با فوج آراستہ وسامان
سپاستہ بر قطب الملک باتفاق صمصام الدولہ ورفیقانش ہجوم آورد قطب الملک باآنکہ بارہا در حروب سابقہ عرصہ بر او تنگ گشتہ
اما بطور عجولان ستور ہندوستان گاہے خود را از فیل پائین نہ انداختہ وآئین سروران شجاعت پیشہ صاحب تمکین از دست
نداده باقتدار و وقار در مدافعہ میکوشید و عالمے داب انتہاے شجاعت و پردلی ازان شرزہ شیر معائنہ نمودہ صبر و تحمل او را بر کارہ
وآشوب خنک بیقین میدانست این بار کہ بخت و دولت یار نبود بے آنکہ کار باین حد رسد حواس باختہ در تدبیر خطا نمود و باوجود
بودن دوسہ ہزار سوار بیباک در چنین وقت خطرناک بامید آنکہ اغلب ہمراہان شرط رفاقت بجاے آوردہ واز اسپان پیادہ
گشتہ راہ جانبازے تقدیم خواہند رسانید از فیل سوارے مع سپر وشمشیر بزیر آمد چون تقدیر برعکس امید او رفتہ بود بجز دفرود
آمدن از فیل سیف الدین علی خان وشجاعت اللہ خان وذوالفقار علی خان وعبد اللہ غلزین وابو الحسن خان بخشی فوج پائین
فیل سوار دیگر دسر قوجہاے بارہ بگمان کشتہ شدن عبد اللہ خان یا ناہمرستاده این حال استشمام یاس از ظفر نموده مثل قطب الملک
تسپہ سالارے را دران کارزار تنہا گذاشتہ راہ فرار پیمودند وبقولے قبل از فرود آمدن قطب الملک از فیل سیف الدین علی خان
ابتدا باختیار این عار نمود و دیگران بر اثر او پے سپر گردیدند علی ای حال قطب الملک حیران نیرنگ تقدیر و بہ تن تنہا دلیر استاد
چون از فرق سر تا ناخن پا غرق آہن بود دران دار و گیر زخم تیر بر پیشانے وجراحت شمشیر بر دست بر داشتہ اسیر پنجہ تقدیر گردید
دران حال حیدر قلی خان قطب الملک را شناختہ بر سرش رسید و نجم الدین علی خان نیز شریک حال برادر گردید وزبان حال
آن ہر دو بزرگوار باین مقال مترنم بود **سعدے** من آنم کہ چون حملہ آوردمے + بر مہ از کف انگشترے بردمے +
ولی چون نکرد اختر م یاورے + گرفتند گردم چو انگشترے + چہ یارے کند منفرد وجوشتم + چو یارے نکرد اختر روشنم + کلید
ظفر چون نباشد بدست + ببازو در فتح نتوان شکست + حیدر قلی خان ہر دو برادر را بر فیل علحدہ سوار ساختہ بحضور پاشاہ
آورد چون در جبلت محمد شاہ ترحم بسیار بود بنظر مہر و شفقت بحال شان نگریست وحوالہ حیدر قلی خان نموده حکم بنواختن شاہانہ
فتح وظفر نمود بعضے از افواج منہزم شامل لشکر پادشاہے گشتہ محفوظ ماندند وغازی الدین خان بہادر غالب جنگ بعد این
ماجرا برگشتہ در سنگاہ قطب الملک توقف نمود و سنگاہ را کہ از دست برد تاراج مصئون ماندہ بود پیش روے خود گرفتہ راہی شد
وامراے حضور باملازمان مظفر و منصور ادائے کورنش ونذور مبارکباد بجا آوردہ سجدات شکر الٰہی بحصول این فتح غیر مترقب
تقدیم رسانیدند وتمام اسباب دولت انچہ از تاراج محفوظ ماند بضبط سرکار شاہی در آمد +

ذکر حروف جفر کہ بعد سوال از بزرگے مشعر آل احوال امیر الامرا بر آمد

از معتمدین مسموع افتاد کہ چون با امیر الامرا قطب الملک جمادۂ ثوراینہ را منازعت رویداد کسے از دولت خواہان سادات
با بزرگے عارف مقدس کہ در علم جفر ہم دستی لائق داشت از مآل احوال امیر الامرا سوال نمود آن بزرگ بقاعدۂ جفر از حروف
سوال سائل استخراج نمود این حروف بر آمد (غ ل ب ع د و ک) ہر گاہ مرتب کنند کلمہ غلب عدو ک واگر ہر گز دانند (بلغ وعدک
برسے آید وفی الحقیقہ خالے از عراتے نیست چہ بایں صورت کمتر استخراجے رویداده باشد چون سلطان ابراہیم بعد فرار
از میدان گرفتار آمد بضابطہ سلاطین مقید ماند آخر روز جمعہ چہاردہم محرم الحرام این خبر بدار الخلافہ رسیده جمعے را سرمایۂ
شادمانے وبرخے را وسیلۂ اضطراب وحیرانی گردید نعم ما قیل **شہرت** اگر نہ درد کسے میشود دوائے کسے + چہ اشکست

کسی فتح نشد برای کسے + وابستگان اذیال دولت پادشاهے و هواخواهان سلطنت سازهاے مسرت نواختند و متوسلان خاندان سادات بر تجدید عزای محرم پرداختند عورات و مستورات خانهاے نجم الدین علی خان و قطب الملک و اتباع ایشان مضطرب الاحوال و پریشان خاطر گشته بعضے فرصت را غنیمت شمرده تا رسیدن مردم پادشاهے هر چه توانستند زیر چادرهاے کهنه گرفته بدر رفتند برخے سلامت ماندند و جمعے بدست مردم کوتوال گرفتار آمدند و نسوان سیدهٔ نجیبه چادر صبر و شکیبائے بر سر کشیده از حصار عفت پا بیرون نگذاشتند عبد الله خان کاشے که از نوکران قدیم و معتمد قطب الملک برای محافظت حرم سرا دناموس متعین بود باتفاق یکدیگر به هادست خیانت دراز کرده معامله حرص و آز گرم ساخت او دو مگسریه ها هر چه توانستند از میان ربوده بیرون تاختند و خود را مطعون خلق و مردود خلائق ساختند غلام علی خان و نجابت علی خان که برادر زاده قطب الملک و فرزندان او بودند تغییر وضع و لباس نموده عازم قصبه جالنڈهر که موطن امیر الامراء اجداد ایشانست شدند و بمنزل مقصود نرسیده در راه بدست مردم پادشاه اسیر گردیدند +

ذکر شروع اقتدار سلطنت محمد شاه وارتفاع درجات امرائے دولت خواه

بعد حصول اطمینان محمد شاه فارغ البال بجاه و جلال خود پرداخت و نظر عواطف و اشفاق بحال امراء و فدویان حسب مراتب و مناصب بمقتضاے اندازهٔ کسانیکه طلاے طبیعت و ارادت آنها در گداز آتش این حروب و کروب خالص عیار برآمد و جوهر فدویت فاشانی بظهور رسانیده بودند هر یکے را بخور مرتبه او بعطایاے مناصب و مواجب و دیگر مواهب سرافرازے بخشید و از امکان مسرت بخش شانزدهم محرم الحرام بفتح و فیروزے برخش نصرت سوار گشته همعنان دولت و اقبال بصوب دار الخلافه لواے نهضت برافراشت و به تعجیل طے منازل و قطع مراحل نموده نوزدهم ماه مذکور نزدیک مزار خواجه نظام الدین نزول نمود و زیارت آن مزار کرده خدمه آنجا را باعطا و انعام شاد کام فرمود دو روز بنا بر تعیین ساعت مختار مقام نموده سبزاری سوار بر مزار حیدر قلی خان افزوده هفت هزارے هشت هزار سوار گردانیدند و سعادت خان بهادر را ملقب به بهادر جنگ نموده بعطاے خلعت و مراتب سربلندے بخشید و دیگران نیز مورد عنایات شدند نجابت علی خان مقید بحضور رسیده حوالهٔ حیدر قلی خان شد که باعبد الله خان نگهدار دو تبار نیج بیست و دوم ماه مذکور روز شنبه ۱۱۳۱ هجرے پادشاه با کوکبه حشمت و جاه که صدماے کوس و کرنا غلغله در مهر و ماه افگنده بود در نهایت شان و شوکت با فیلان مزین بزیورهاے طلا و نقره و پاکهر و جلهاے کلابتون و نهاے زرافشان و تخت روانهاے طلا کار زرنگار و پوششهاے زربافت و بادله که چشم تماشائیان در پرتو آفتاب از مشاهده آن خیره گردے نمود و دسته بدسته فوج پادشاهے و امراے همراهے مسلح و مزین با ساز و یراق پسندیده و ترتیب و زینت پرداخته جابجا تبرک تمام سیر فتند و اسپان کوتل پری چهره خوش اندام با سازهاے مرصع و مینا کار پیش پیش سوارے میکشیدند و دیگر لوازم آرایش جابجا بانواع حسن و بهامهیا بود و بسوارے فیل کوه شکوه بر عماریهاے طلائی با تبرزان زینت و رعنائی از راه اجمیرے دروازهٔ شهر پناه داخل شهر دار الخلافه گردیده به نثار و تصدق لبسیار فقرا و محتاجین را که چشم انتظار دو چار این روز داشتند شاد کام و مقضی المرام ساخت و بساعت پنجم بقدم میمنت توأم داخل قلعه دولت خانهٔ مبارک شد و نواب قدسیه مادر مهر پرور پادشاه و دیگر پردگیان حرم طبق هاے طلا و نقره پر از زر سرخ و سفید با جواهر سنجته نثار تارک و افسر محمد شاه نموده وظائف تهنیت و مبارکباد تقدیم رسانیدند +

رسیدن بعضی امرای دور بحضور و سرافرازی یافتن برخی از امرا و غیره بخدمات لائقه و عنایات فائقه

اواخر ماه مذکور سیف الدوله عبد الصمد خان بهادر و امیر فیاب و زکریا خان پسر عبد الصمد خان و آغر خان و دیگران که حسب الطلب از دار السلطنة لاهور عازم حضور بودند و از بعد مسافت بروقت نرسیدند بعتبه سلطنت رسیده شرفیاب ملازمت و بعطای خلعت و خنجر و سرپیچ مرصع و دیگر عطیه افتخار یافتند زکریا خان اضافه هزاری بر پنجهزاری یافت و نیز راجه جے سنگه و راجه گردهر بهادر صوبه دار اجمیر که بروقت نرسیده اوائل ماه صفر ادراک زمین بوس نموده مورد مراحم گردیدند حکم گرفتن جزیه شرعیه صدور یافته حسب الالتماس جے سنگه که عذرهای رنگین نمود معاف شد عرضه داشت نظام الملک در جواب فرمان الطاف آمود متضمن مبارکباد و تهنیت از نظر گذشت و عرضه مرشد قلی خان صوبه دار بنگاله مبنی بر تهنیت فتح و ارسال خزانه و مبلغ بطریق نثار رسید بحید رقلی خان خطاب مغز الدوله علاوه ناصر جنگ عطا شد و حفظ خان بهادر خطاب روشن الدوله یافت و داروغگی خواصان بسعادت خان بهادر بهادر جنگ مفوض گشت و زکریا خان بتغییرے عنایت الله خان صوبه دار کشمیر شد روز سه شنبه بیست و دوم ربیع الاول بادشاه برای شکار نیلگاو سوار گشته بود که از زبانی هرکاره بعرض رسید که اعتماد الدوله بسبب عارضه بدنی از چهار گاهی محروم مانده روز دیگر مرض او نهایت شدت پذیرفته تغیر تمام بحال او راه یافت و لحظه فلحظه مرض ایلاؤس اشتداد یافته کار بجائے رسید که معالجه اطبا و دوای حکما سودے نه بخشید تا آنکه فضلات از دهنش برآمده رخت هستی بعجرای عدم کشیده روز شنبه بیست و نهم شهر مذکور پدرود این عالم نمود سه ماه و بیست و دو روز ایام وزارتش بود اموال مخلفه او از ضبطی خانه امیر الامرا حسین علیخان و تاراج خزائن او و اندوخته وجوهات دیگر که بکرورها میرسید بورثه او معاف گردید و خلق خدا از ایذاے او آرمید سیگویند مقتصد خانه در جوار و همسایه او زمانیکه میخواست خانه خود را بیفزاید و وسعت دهد در یک حکم خالی گشته و مردم مقفل بر درهاے خانه خود زده بیرون رفتند و عمله او از مالکان بستاندند اما بعد انتقال او قمر الدین خان پسرش متبنه گشته خانها را بصاحبانش رونمود و خوشنودے خلق و خالق بدست آورد محمد شاه اگرچه بمشهور بخل و امساک بود اما از بعضے حالات او ظاهر میشود که بخشان بود که اشتهار یافت چنانچه در بیوقت که محمد امین خان مردم چند ان خزانه در سرکار پادشاهے نبود بلکه از لشکر کشی هاے قطب الملک و امیر الامرا چون قابض و متصرف بر جمیع امور سلطنت بوده اند زرهاے بسیار بصرف درآمده انچه در خزائن سادات مذکور باقی بود بنهب و تاراج رفت و بدست پادشاه چیزے نیفتاد و خزائن که خالی افتاده بودند حتے پنجرهاے عمارت دیوان عام و خاص که نقرئے و طلائے بود دران آشوبها مسکوک گشته مصروف شده و دیگر کارخانها نیز بے رونق محض شده بودند تعمیر آنها ضرورت داشت و منجران اموال محمد امین خان از نقد و جواهر و طلا آلات و نقره آلات و دیگر اسباب و اجناس نفیسه مبلغے خطیر وانموده بودند محمد شاه التفاتے بآن نکرده بوارثانش بخشید با آنکه معمول سلاطین بابریه بلکه تیموریه بود که اموال امرا و ملازمان خود را بعد مردنش ضبط نموده وارثانش را محروم میداشتند بعد مشاهده لیاقت وارثان اگر چیزے ازان بخشیدند بار منت و احسان خود بر سر آنها نمے گذاشتند و الحق این عمل از ذمائم صفات اینها بود که هیچ عقل و شرع نمی پسندد چه طور علیست که شخصے تمام عمر خود صرف محنت و خدمت نماید بلکه اکثرے جان خود در کار منعم او ندان نعمت در بازند و تبعه جانفشانے و خدمت گذارے تمام عمر که بحج و تصدیقات فرمانبردارے گذرانده باشند اولاد و نسوان و جمیع

منتسبان الیشان در قشونیش معاش مرگ مربی خود را فراموش کرده باخفا و انتشار اموالی لا علاج و مضطر باشند میگویند درین زمره محمد اعظم شاه باوجود اقتدار و طاقت اینکار از عمل مذکور نهایت تجنب و انزجار داشت کسے از علما و موافق ضابطه مستمره بعد مرگ یکی از ملازمان عمده اش تحقیق احوال او نموده دلالت باین امر کرد و کثرت نقد و جنس خانه او ظاهر ساخت اعظم شاه نفرت خود ازین عمل و ازان شخص ظاهر کرده مبالغت بتهدید نمود که باز در حضور او احدے چنین مذکور نکنند +

ذکر میر محمد حسین معروف بمنود و امنود و احداث مذهب باطلی که او اختراع نموده بود و فتنه ها که درین مردم برانگیخته باضلال جماعتی پرداخت و دین خود بحب جاه و ریاست درباخت

میر محمد حسین نامے از سکنه مشهد مقدس رضوے علی مشرفه السلام ظاهرا سید بوده باشد باشتهار اقتدار عمدة الملک امیر خان صوبه دار کابل که با اهل ایران افضال و احسان او نهایت شهرت داشت بامید رفاه و افزایش جاه خود از وطن مالوف برآمده به کابل رسید چون در علوم عربیت و منطق و غیرها بے بهره نبود بعد از ورود ولیاقتش اشتهارے یافت و پسر منشی امیر خان لبشاگردے او رغبت نموده شروع باستفاده نمود ازین سبب ذکر استعداد علمے او در مجلس امیر خان تقریبے مذکور شد و امیر خان بدین جهت بر احوال او اطلاع تام بهم رسانیده صاحب جمزوجه خود را که دختر علی مردان خان بود از مقدم او آگهی داد بسبب آنکه چون صاحب جمے اولاد نداشت دخترے از خانواده سیدے مشهور که پدر آن دختر نوکر شوهرش بود لبفرزندے گرفته پرورش او مے نمود در اراده داشت که اگر بخیریت الوقت بار ایران وارد اینجا شود دختر مذکور را باو وصلت نماید و شوهر خود را بامعنی اطلاع داده متوقع بود که اگر چنین کسے برسد و آگهی دهد تا اراده خود را بانجام رساند صاحب جمے این خبر شنیده امیر خان را بتفتیش احوال او فرمود نا برین امیر خان او را طلبیده بچشم خود معائنه دید و آداب و لیاقتش را بمیزان خود سنجیده پسندید و زن جوده صاحب جمے را بر احوال او آگاه ساخت و بدگر محامد او پرداخت صاحب جمے تجویز شوهر رضا داده سر انجام تزویج آن دختر بطوریکه باید علی الفور میاسا خته با محمد حسین مذکور کدخدا کرد باین وسیله آن سراسر حیله را رفاقت امیر خان دست داده محرمیت بام مردم دربار و اندک مایه جاه و اعتبار میسر گردید لعد بر و رسانے چند حسب الاستدعای عمدة الملک دار و نگی خوشبوئی خانه پادشاهے بنام آن محل مقرر گردید و بعضے از اولاد عمدة الملک را که از بطن نسوان دیگر غیر صاحب جمے بودند با او اتحاد و آشنائے بهم رسید و این شخص مردم عیار جاه طلب بود نبودن بعضے شعبده ها چندے از پسران امیر خان مثل هادے علے خان و دو سه دیگر از برادرانش را نسبت معتقد خود گردانیده هادے خان زیاده و از دیگران در خدمتش ارادت بهم رسانیدند درین اثنا امیر خان برحمت ایزدے پیوست و اهل و عیال او از صوبه کابل بقندهار آمدند میر محمد حسین مذکور بعلاقه کار پادشاهے هما نجا ماند لعد از مدتے عنصر گلاب پیشاور و غیره برائے سرکار پادشاهے و عمله و ارکان حضور بفور سر انجام نموده قاصد ملازمت پادشاه و عالمیان بهم رسانیدن عزت و جاه گردید به تصمیم این عزم در لاهور رسیده بود که خبر رحلت عالمگیر پادشاه شنیدند و توقعاتیکه در افزایش جاه و اقتدار از عالمگیر پادشاه داشت منقطع دیده عطر مذکور و غیره اموال را در ان بلده بقیمت غالی فروخته مبلغ شصت هفتاد هزار روپیه بهم رسانیدند و همان زر را مایه توکل خود ساخته لباس فقیری در پوشیدند چون مرد جاه طلبے بود و سر بر غرورے داشت تبعیت و دنباله روے سابقین نه پسندیده عازم اختراع مسلکی جدید گردید تا آنزمان کسے از کسے نشنیده بود گردیده همان منشی زاده شاگرد خود را که صاحب شعورش دریافته بود با خود همراه ساخت

وبا او مشورہ نمود کہ اگر ما و شما با تفاق بنائے تجدید مذہبے گذاشتہ قواعد مجددہ بہم رسانیم و زبانی ہم کہ تازگے داشتہ غیر معروف بود ایجاد کنیم و دعوی الہام و نزول کلام از حضرت ملک علام و ران زبان نمودہ اظہار مرتبہ کہ بین بین نبوت و امامت بود تا قیامت مقابلہ باشان انبیا و اوصیا داشتہ باشد برای خود ثابت نمائیم و ابلہ فریبے نمودہ اول عوام را بدام خود آریم منتج جاہ و اقتدار فراوان و محاصل و انتفاع بے پایان خواہد بود و سرگاہ از دحام عام صورت بست ہم از کمند ما نمی توانند جست باین حال مرجع انام و مطاع خاص و عام خواہیم بود و محاصل ہم بمرتبہ کہ مافوق آن متصور نباشد روی خواہد نمود چون طبیعت ہر دو از یک جنس بود شاگرد را گفتہ استاد دلنہاد گردیدہ درین کار باہم اتفاق ورزیدند و شروع بایجاد زبان و قواعد آن و انشاے عبارات عجیبہ و فقرات غریبہ نمودہ بجک و اصلاح ہمدیگر تبالیف کتابے پرداختہ آقوزہ مقدسہ نامش گذاشتند و ابواب سعادت بکل و لای تسفاوت بر خود انہا شتند چون اندک مایۂ علمی داشت الفاظ غیر مانوسہ فارسے قدیم را کہ کمتر بگوش مردم خوردہ بود بترجیحات وغیرہ قواعد عربے کہ کم کم مشابہتے بتعلیلات صرف و ضوابط نحو داشت کسوتے غریب پوشانیدہ صورتے عجیب بآنہا بخشید و دعوے مرتبہ بیگوکیت نمودہ گفت کہ این مرتبہ ایست مابین نبوت و امامت و برائے ہر پیغمبر اولوالعزم نہ بیگوک بودہ اند و برائے خاتم الانبیا کذلک اول بیگوک حضرت ختمی پناہ سید اوصیا و شاہ اولیا علی ابن ابیطالب است و ہشتم امام رضا و تا امام ثامن ضامن امامت و بیگوکیت ہر دو باہم جمع بود بعد ازان بیگوکیت بمن انتقال یافت و امامت بحضرت امام محمد تقی تا حضرت صاحب الامر علیہ السلام و من خاتم البیگوکیت ام ترتیب تعداد بیگوکین بروشیکہ مرقوم شد پیش امامیہ مے شمرد و ہرگاہ پیش اہل سنت و جماعت شمردن میخواست خلفاے اربعہ و چہار کس دیگر را از خلفاے امویہ و عباسیہ کہ اندکے معروف بہ نیکی و از اقران خود بمجامد صفات امتیاز داشتند شمردہ بیگوک نہم خود را حساب میکرد و میگفت کہ ما را بمذہب کسے کار نیست ما روشن کنندۂ چراغ ہر ملت و داعی الی المشرب ایم و بیگوک نہم کہ ختم بیگوکیت باو مے شود صاحب کتاب و صاحب دعوت و محی مراسم شریعت و مجدد بعضے ضوابط و طریقت می باشد لہذا ایمن ہم وحے و الہام مے شود و ضوابط چند اختراع کردہ بعضے ایام را مثل اعیاد اسلام کہ در دین محمدے و ملت بیضاے احمدیست محترم مے شمرد و بر کرویدگان خود کہ آنہا فریبوے نامیدہ لازم کردہ بود کہ ضوابط در ہم یافتہ او بجا آرند و حرمت روزہاے مخترعہ او را نگاہ دارند و چنانچہ در آثر نبوے آمدہ کہ وحے بران حضرت دو قسم نزول مے یافت خود ہم تشبہ بایں حال جستہ میگفت کہ یک وحی باو این قسم مے شود کہ قرص نورانے چون آفتاب مشاہد گشتہ دران قرص کلماتیکہ مے یافت منقش بنظرش مے آمد و آن قرص نورانے آخر محیط او شدہ از ہوشش مے برد و مشقتش بسیار بود کہ تحمل آن غیر او را دشوار و یک وحے باین قسم کہ آوازے می آمد و ہمان کلمات مزخرفہ می شنید کہ بحضور مردم مے جاوید و در سلام بضابطہ السلام علیک گفتہ کلمہ خفقان نمود بود ال سے افزود ازان روز تا روزے را کہ باظہار او اول مرتبہ دران روز وحے بر او نازل شد روز جشن نام نہادہ اجتماع و از دحام مردم بعمل می آورد و عبیر خوشبو را امت او بر روے ہمدیگر مے افشاندند و شادے ہا میکردند و دو علم ہمراہ گرفتہ و خود کلاہے شبیہ بکلاہ ارامنہ اما اندکے بلند تر ازان بر سر گذاشتہ مع فریبودہاے خود بطرف کوہستانیکہ عمارات دیول رانی کہ مشہور بمحلہاے دہولے بھٹیارے است میرفت و اظہارش اینکہ اول نزول وحے بر او در ہمان کوہستان بالتشبیہ بطور غار حرا شدہ دشش روز قبل از روز جشن از غرۂ ذی الحجہ روزہ میگرفت و خاموش میماند شبیہ بصیام صمت کہ در شرائع سالقہ مثل زمان حضرت زکریا وغیرہ بود و حضرت مریم وقت تولد حضرت عیسے برائے ترک جواب سوالہاے قوم بین صوم مامور شدہ باکسی سخنے

نمی گفت و حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام در مهد و عهد صبا قوم را جواب داده تطهیر مادر طاهر خود از تهمت و اظهار نبوت خویش بالاجاز میفرمود در هفتم ماه مذکور جشن لعل آمده اختتام می یافت و همین قسم روزی رایا دنمانده که کدام ماه و تاریخ بود و وجه تسمیه اش نیز معلوم نشده روز سولان نام نهاده بود دران روز هم اجتماع و اژدحام میشد +

ذکر اوقات و آداب عملی که بمنزله نماز قرار داده

هر روز سوای نماز پنجگانه مفروضه سه بار دید مقرر کرده بود که بعمل آید و اوقاتش اول وقت طلوع آفتاب بعد نماز صبح دوم نصف النهار که آفتاب در وسط آسمان باشد سوم وقت غروب آفتاب که هنوز سرخی شفق در مشرق باشد و آداب بعمل آوردن دید آنکه او خود یا خلیفه او در میان می ایستاد و هر قدر مردم که حاضر می بودند چار صف مربع مثل چار دیوار خانه متصل بهم میشدند و هر صف رو بطرف مقابل خود کرده می ایستاد و کلمات چند که بافته زبان اختراعی او بود میخواندند بعد اتمام آن کلمات سر را بهمان طرف فرود آورده بطرف دست چپ خود میگردیدند بطوریکه صف شمال رو به مغرب رو به شود و صف مغرب رو به جنوب رو به صف جنوب رو به مشرق رو به صف مشرق رو به شمال رو به شود چون مقابله چهار سمت هر چهار صف را بانجام میرسید بطرف زمین می نگریستند بعد ازان سر برداشته بسوی آسمان و هر بار همان کلمات را تکرار می نمودند بعد ملاحظه شش جهت دیدتمام میشد و جمعیت منتشر میگردید و دعوای دیگر این میکرد که من عیاذاً بالله همان مجسم که از شکم حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها باسقاط حمل شده و دیگر کفر و زندقه ها داشته خواهد بود که فقیر را بران اطلاعی حاصل نشده اینقدر خود در وقت ورود دلبشا جهان آباد که اواخر محمد شاه و اوائل احمد شاه دوبار اتفاق افتاد از پسرانش که شاه فخار الله و شاه دیدنام داشتند و دیگر پیروانش که مکرر با آنها ملاقات و اختلاط شده ببیوساطت دیگرے اطلاع بهم رسانیده و بر آخر خود چهار خلیفه بمقابل خلفاے اربعه که در اسلام شهرت دارند مقرر کرده بود خلیفه اول همان شاگرد نارشید مشیرش که دوجے بارنام نبردان مخترع خودش داشت و دوم میر باقر خسرپوره او دو تا دیگر بودند و نام خود نمود الله و نمود و انمود مقرر کرده و همین قسم نام اولاد و اقارب خود بزبان مخترع خود میگذاشت و هر که با و میگرویده سوای نام مقرر ے او از پیش خود نامے مقرر کرده آنرا نشان میگفت پسرانش سه نفر اول نامنمود دوم فخار سوم دیدود و دختر نامنه کلان و نامنه خرد و دیگر از اقربا ے طرف زنش حق نما اوست و نمایار و نمود یار و نما فرد و نمود فرد و نام پسر فخار نمود دیدو امثال ذلک القصه آن کذاب محروم از ثواب از لاهور بدلشاه جهان آباد آمده نشست و چون بهادر شاه در لاهور بود کم کم دام ابله فریبے نهاده سفیهان بے خرد را بکمند خود میکشید و استغنائی خود را نسبت بر همه کس ظاهر میساخت و از کسے مطلقاً چیزے نمیخواست عوام را اینکار بسیار خوش آمده زیاده تر سرمایه اعتبار او میشد و آهسته آهسته ترغیب دیگران هم در دام او می افتادند تا آنکه کشتے در اتباع او پدید آمد درین ضمن بهادر شاه در لاهور مرد و اختلافے در شاهزادگان پدید آمده موجب اختلال در هر شهر و بلاد گشت و آن مزور را فرصتے بدست آمده دام گسترده خود را پیش تر ساخت و لیے پرده گشته مولفات و مخترعات خود را در نظر مردم جلوه داده از اخفا با اظهار و اعلان پرداخت و از عامیان اگر کسے با او مناظره می نمود چون خود اندک مایه استعداد در معقول و منقول داشت بیچاره را بمجادله و مکابره قائل میساخت بمشاهده این احوال اعتقاد عوام درباره او اشتداد می یافت تا آنکه نوبت سلطنت به فرخ سیر رسید او خود ابلهی نادان بود میر الامرا حسین علی خان بهادر را اکثر اوقات در حروب و اسفار گذاشت و قطب الملک نیز مشغول عیش و طرب و گاه گاهے از نفاق پادشاه و دیگر کار خود بود

بنا برین متعرض اقوال کاذبه و افعال باطله او کسے نمیشد و هادے علیخان پسر امیر خان مرد عمده با نام و نشان نیز از جمله گرویدگان بود عوام را مشاهده انقیاد عظما بمرتبه دلیل قوے میباشد که بالاتر ازان متصور نیست گرویدن خان نادان مذکور و چندکس دیگر مثل او نهایت تقویت مسلک مختلق او شده تا آنکه قریب به بیست و چند هزار کس با آن نابکار ناکس گرویده شهرت و اقتدار تمام یافت +

ذکر ملاقات فرخ سیر با نمود و استدراج یافتن بنای اضلال آن مدبر +

برهمنے نے بعضے خواتین بیدین شبی فرخ سیر هم با بعضے از خواجه سرایان محلی مخفی از نظر اغیار بملاقات این مکار آمد و نمود مردود رسوخ نیاز مندے پادشاه سفیه ادراک نموده دروازه حجره خود را از اندرون بست و اندکے مکث نمود فرخ سیر استراح و الحاح می نمود و اولاد فریبودان آن بے ایمان نیز منت ها کردند تا در را بروے او کشود و پادشاه بتواضع و فروستے سلام کرده پیش رفت او پوست تخت آهو برے پادشاه افگنده گفت بیت پوست تخت گدائی و شاهے + همه داریم انچه میخواهے + فرخ سیر کم از عقل بے بهره بود استغنائے زور آور پسندیده پیشتر معتقد گردید و چند هزار روپیه و اشرفے که نذر او برده بود گذرانید نمود مذکوره را هم آن مدبر قبول نموده بهزار سماجت مصحف نوشته خود را بپادشاه داده وجه اجرت کتابتش که هفتاد روپیه مقرر بود گرفت و پادشاه بتعظیم قرآن بر خاسته و بر سر گرفته مرخص شد و برگشت بعد بیرون آمدن از حجره زر مذکور را بر عاکفان سدهٔ آن مکار سر زور تقسیم نمود این حرکت زیاده تر موجب ازدیاد اعتقاد احمقان گشت و بنیاد اضلال او نهایت متانت و رصانت گرفت و در روزاعیادیکه خود قرار داده بود با جاه و حشم و کثرت اتباع و خدم بجائیکه معهود بود و قبل ازین مذکور شد میان شهر و بازار در کثرت ناس بے هم و هر سر میرفت و اعمال مخترعه خود را علی رؤس الاشهاد او و پیروانش بعمل مے آوردند اقاویل باطله مهمله مختلفه او را بانگ بلند می گفتند +

ذکر اراده نمودن محمد امین خان تادیب آن مضل و مردن خان مرقوم ناگهان بتقدیر حق عز و جل و افتادن مردم در افتتان باقتضای گردش آسمان و اعانت شیطان

چون سلطنت فرخ سیر و زمان دولت حسین علی خان و عبد الله خان انقراض پذیرفته نوبت سلطنت بمحمد شاه رسید و وزارت بمحمد امین خان منتقل گردید محمد امین خان بعد دو ماه و چند روز از وزارت خود رو گردانید و شروع بیمارپرسی بود احوال این مزور مکار شده از جا در آمد و حکم کرد که از فرقهٔ سپاه چند کس که در نیوقت بر دروازه حاضر اند رفته این قرمساق را گرفته بیارند اگر ایستادگے کند هم آنجا بکشند چون قریب بدروازه رسیده بود مردم کم بر دروازه اش نماند بودند بموجب امر بخانه اش رفته برای کار یکه آمده بودند ظاهر نمودند دران وقت خفتگان نمود هم در خانه خود چیزے میخورد بمجرد استماع این خبر هوش از سر باخته حیران گردید اما چون کمال استقلال داشت حواس خود را جمع نموده پسر کهتر خود را که نام او دیدو جمال و صباحتے بر مرید داشت مع چند قرص نان جو و گندم و بعضے از نان خورش فقیرانه که مهیا داشت بیرون فرستاده پیغام داد که یاران چون بخانه فقیر آمده اید چیزے بخورید تا فقیر هم بر سد مردم صورت زیبا و سن دون تکلیف این سر دیده تر حمے بحال او نموده توقف کردند محمد امین خان را که مرض قولنج عارض شده بود نگهان دران وقت استدراج یافته انخبر بمردم متعین که بر در نمود مردود بود رسیده باستماع خبر مذکور متحیر گشته بر در آقاے خود معاودت نمودند محمد امین خان را که مبتلاے بدترین اقسام قولنج مسمے

با یلاونس وبیهوش بوده همین که اندک افاقه اش رو داد خبر آوردن نمود پرسید حاضران عذر تشویش بیمارش گفته التماس کردند که توقف درگرفته آورد دلش به سبب بیماری شتاب رو داده آزرده خاطر گشته تاکید کرد که فردا صبح اورا البته گرفته بیارند شب بیماری محمد امین خان آناً فاناً زیاد پذیرفته صبح مشرف بر هلاکت گشت ونمود را که هادی علی خان وغیره پیروان و دوستدار انش متواتر خبر محمد امین خان میرسانیدند اول اراده بدر رفتن داشت چون آثار مردن او از اخبار مردم دریافت مستعد شده فقرای هندو اتباع خود را احضار نمود وصبح که اشرف محمد امین خان بر هلاک شنیدند بخاطر جمع ودل شاد از خانه بیرون آمده در مسجد یکه بر سر دروازه اش بود نشست وفقرا و اتباع او ازدحام داشتند قمر الدین خان پسر محمد امین خان احوال پدر را دگرگون دیده تجوئیف نسوان ومردان کم ازان مضطرب گشت ودیوان خود را با پنجهزار روپیه نذر پیش نمود برای استعفای تقصیرات وطلب تعویذ فرستاد آن مکار دران وقت که رقعهٔ متضمن خبر جان کندن محمد امین خان باو متواتر رسیده بود بال بلند پروازی کشاده با حاضران درسخن سازی بود ومیگفت تیری برجگر این کافرزده ام که زنده نمی ماند ومن باراده شهادت که جد من هم درمسجد شهید شده نشسته ام اگرچه شهید شدنی نیستم که یکبار شهید شده ام گویا اشعار باسقاط حمل حضرت محسن می نمود درین ضمن دیوان قمر الدین خان در رسید وکیسهای زر از نظرش گذرانیده استدعای تعویذ واستعفای جرائم محمد امین خان از طرف قمر الدین خان نمود در جواب گفت که تیر از کمان جسته وآب از جوی رفته باز نمی آید چون مبالغه والحاح بسیار نمود روبدو بارکه خلیفه اولش بود کرده فرمود بنویس (وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا) چون نوشت کاغذ را بدست دیوان قمر الدین خان داد وگفت بگیر وببر اگرچه میدانم تا تو در انجا برسی او زنده نمی ماند دیوان اقتراح بسیار در قبول نذر نمود قبول نکرده گفت من خود نمیگیرم فقرا که نشسته اند اگر خواسته باشند بگیرند گویان هندکه تمام روز برای یک فلوس می کردند این همه مبلغ خطیر را غنیمت شمرده باهم قسمت نموده متصرف شدند دیوان در راه شنید که محمد امین خان بجانکیه مستحفش بود رسید چون خبر مردن محمد امین خان به نمود رسید خوشحال وفارغ البال از مسجد برخاسته بخانهٔ خود شتافت وکرامات او در شاه جهان آباد اشتهار یافته زیاده تر موجب غربت الهبان گردید*

رفتن نمود بدار البوار وبمرسیدن نزاع فیما بین اولاد او ودوجی بار وبرخاستن پرده از روی کار

بعد از دو سه سال نمود بی بود هم بمقر مقرر رحلت نمود و پسر کلانش که نامنمود نام داشت بجای پدر نشست وبعلت طمع در حصه ها که نمودند کور برای دوجی بار وغیره محرمان درحیات خود بنا بر رازداری وهمکاری مقرر کرده بود منازعت با دوجی بار و نامنمود روی داد هرچند دوجی بار سماجت کرد که منازعت با من که مهمان چند روزه ام خوب نیست چون اقتدار و تسلط نمود بر اتباع وعوام با قصی الغایات رسیده بود وگمان انحراف مظنون نمی گشت نامنمود التفاتی باستغاثهٔ دوجی بار نفرمود دوجی بار که ثانی آن مکار وشریک کارش بوده هشت ناچار گشته روزیکه اجماع فریقین بقدر معتدبه بود درمیان آنها ایستاده پرسید که یاران خط نمود وخط این فقیر شما ها را شناسید اکثر یکه می شناختند اعتراف نمودند بعد اعتراف واقرار آنها مسود آنکه نمود دوجی بار باتفاق همدیگر نموده قلم اصلاح هر دو در مسودات همدیگر جاری شده بود در دامن خود خروار ازان کاغذ آورده پیش آنها انداخت وگفت بنای این مذهب باجتهاد نمود واعانت فقیر استحکام یافته اگر از جانب خدا نبود حاجت بحکم اصلاح همدیگر نداشت مردم مسوده ها را دیده وسخن دوجی بار شنیده کسانی را که اندک شعور راهبر بود متنبه گشته منصرف

شدند و حاضران را بهانان رسانیده راه انحراف گشاده بار از تنزویر آن ملاعین اندک گشاد یافت بعد ازان بضرورت بازدوے بار را با خود یار کردند آنیان چندان سودے نبود بعد چندے نامنمود بر دے ہے کہ بادے علیخان از جا گیر خود در رو آبه داده بود رفته نشست و ہم آنجا رخت حیات از دنیا بر بست و شاه فغار بجاده نشین پدر خود گشت

ذکر شاه فغار پسر وسطے نمود و پایان احوال اولاد و اتباع آن بدنهاد

شاه فغار مردے زبان آور و خوش اختلاط و متواضع بود اندک مایه آشنائی بعلوم متداوله ہم داشت فقیر اورا در برادرش شاه دید دو سه بار و میر باقر که خلیفه اول و ثانیش بودند ہر چہار کس را دیده و نهنها پرسیده انچه ثبت افتاده اکثر از زبانها و بعضے سخنان از دیگران شنیده و شاه فغار در عهد محمد شاه تا ابتدائے احمد شاه زنده بود و راه آمد و شد پیش محمد شاه بعد تاجدار شاه که ذوق مصاحبت با فقرا بهر سانیده بود مفتوح داشت و در عهد احمد شاه بمصاحبت نواب بهادر جاوید خان تقرب جسته در بعض الهامات جاویدے که چند کس باتفاق نبا بر خوش آمد جاوید خان مے نوشتند شریک بود دید قبل از فغار مرد و فغار ہم در اواسط احمد شاه در گذشت و در پایان زندگانے فغار اکثر پیروان پدرش مرده و اکثرے منحرف و تائب گشته معدودے از احمقان بران مسلک مانده بودند بعد رحلت فغار و خرابے شاه جهان آباد چند کس از اقربای قریبه نمود مثل بقیه قوم عاد و ثمود آوارگے از شاه جهان آباد اختیار نموده به بنگاله رسیدند و میرن پسر جعفر علی خان که ناظم بنگاله و از اوضاع و رسوم ایمان بیگانه بود و احوالش در آخر این کتاب انشاء الله تعالے تلمی خواهد شد بحماقت خود و سپارش بعضی از مصاحبان که مثل صاحب خود بودند بر احوال آن بیدینان مهربان گردیده تولیت قدم رسول و پنجره پیه یومیه مقرر نمود اکثرے از انها ہم بدار البوار شتافته یکی از انها نامنمود مع بعضے از نسوان آن نابکار الی الآن که سنه ۱۲۰۴ ہجریست زنده و انتظار طلب مالک دارد دیگر کسے از انها نمانده فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین ✣

ذکر سفر نمودن محمد امین خان ازین جهان و شدت عداوتش با اهل بیت پیغمبر آخر الزمان

محمد امین خان را چون عارضه بیماریے مذکور زور آورد و بهیچ وجه ہر چند اطبا تبدابیر پرداختند افتتاح نیافته و اجابت طبیعت میسر نگشت آخر الامر را جمیع اطبا بر احتقان قرار یافت و در بعل آمد باز ہم سودے نکرده فضلات از راه دہن او بر آمد و ازین جهان سفرے گردید گویند شدت عداوتش با اهل بیت رسالت و جناب حضرت ولایت مآب بمرتبه بود که شارکے را شنیده بود که کلمه علی ولی الله میخواند طلبیده زبانش را قطع نمود و نیز شهرت دارد که علی الرغم بعضے مردم که دستر خوان حضرت شاه مردان مینمانید و بران نشانے از غیب میشود چنانچه در ہند معمول و مکرر مردم ہوشیار بچشم خود نشانها را دیده سر مته اعتقاد و بصیرت در دیده دلها کشیده اند و این کرامت از ان جناب بنظر احقر ہم الحمد لله که مکرر در آمده آن بدبخت این احوال را شنیده بتیاب گردیده و به تعصبے که داشت پیش ہم مشربان خود نام یزید و معویه و غیر ہما که اعتقاد دانها داشت با احترام و تعظیم برده گفت که ما ہم دستر خوان نذر ایشان میکنیم البته که نشانے ہم بنا بر حسن اخلاص که مارا در خدمت این بزرگان است خواهد شد و صورت بلند پروازے را فضیان خواهد شکست بر طبق گفته خود بعل آورد و چون اسباب دستر خوان در مکان خلوتے از حرم سرا مهیا آماده گشت خود بخضوع و خشوع دران مقام رفته و چند کس را ہمراه برده فاتحه بنام مقتدایان مذکور و ائمه خود

خواندہ دروازہ اش را محکم بستہ زنی را از معتمدان خود بران در نشانید کلید مش را بدست او سپرد کہ بعد از ساعتی در را بکشاید و بہ بیند اگر اثرے از نشان ظاہر شود آمدہ خبر نماید تا مشتاقان را با ستشہاد ہمراہ خود بردہ بنا بد القاقا زن در باطن شیعہ بود و مذہب خود مخفی داشت بعد از ساعتے حسب الامر در را کشودند دید کہ سگے سیاہ گرگین در آن جا نگاہ بسر دستہ خوان نشستہ از ہر گونہ طعام اندک اندک چشیدہ و مے چشد از شدت ضعف خود دارے نتوانست بے اختیار دوید و بشارت رسانید کہ نشان چہ معنے دارد خود تشریف آوردہ نوش جان مے نمائید محمد امین خان مع ہمراہیان بسوے آن خانہ دویدند و زن مذکور بر جان خود ترسیدہ بدر رفت چون بآن خانہ رسید و سگ را بچشم خود دید غضب ناک شدہ برگشت و میخواست کہ زن بیچارہ را بکشد اما ہر چند جست نشانی ازان ندید ہمیشہ سراغ او از مردم مے پرسید و لبہاے خود بدندان غضب و کین مے خائید و دستش بجائے نمیرسید تا جان فانے را بدرود نمودہ رہگراے جاے خود گردید و نیز نہایت مشہور و از معتمدین مسموع شدہ کہ وقت مامور شدن میر جملہ بصوبہ دارے عظیم آباد امرا برائے ملاقات و استرضاے خاص او میرفتند نعمت اللہ خان مرحوم خلف روح اللہ خان بنابر ایام عاشورا و اشتغال بمراسم تعزیہ دارے حضرت سید الشہدا حسین بن علی علیہما السلام چند روز نرسیدہ بعد انقضاے ایام مذکورہ ببرائے حضت میر جملہ رفت اتفاقاً محمد امین خان ہم دران مجلس حاضر بود در یک پہلوے میر جملہ نعمت اللہ خان نشست و در پہلوے دیگر محمد امین خان نشستہ بود نعمت اللہ خان عذر دیر آمدن خواستہ گفت کہ بنابر ماتم در سنگے در آمدن شدہ معاف باید داشت محمد امین خان بکنایہ پرسید کہ کسے در دولتخانہ مردہ بود نعمت اللہ خان گفت خیر ماتم سید الشہدا بود محمد امین خان گفت اے صاحب چہ معنی دارد و یزید و حسین بن علی ہر دو صاحبزادہ بودند ما را چہ میرسد کہ ماتم یکی بگیریم و دیگرے را بدابیم و ماتم او در قفاے او نگیریم نعمت اللہ خان در جواب گفت صاحبزادہ ما کشتہ شد ما ماتم او مے گیریم و صاحبزادہ شما ظفر یافت شما شادے بکنید و گفتگو بطول کشیدہ منجر بنجانہ جنگے شد میر جملہ درمیان آمدہ اصلاح داد ٭

ذکر متقرر شدن نیابت وزارت بعنایت اللہ خان وسوانح آن زمان ٭

تمام بست و دوم ربیع الثانی سنہ سی و جلوس مطابق ۱۱۳۳ ہجرے عنایت اللہ خان عالمگیرے را بعد انتقال محمد امین خان خلعت نیابت وزارت بلا التعیین وزیر مرحمت گردید و در ینولا بعرض رسید کہ نظام الملک بعد انتظام دادن نواح اورنگ آباد عازم حضور گردیدہ بہ نزدیک فرد اپور رسیدہ بود کہ خبر افساد و عدم انقیاد بعضے افاغنہ و سرکشان بیجاپور و طرف کرناٹک شنیدہ بنابر بند و بست اضلاع مذکورہ متوجہ آنطرف گشت و عرضہ داشت راجہ ساہو مع پانصد اشرفی متضمن مبارکباد فتح از نظر گذشت و سیف الدولہ عبد الصمد خان بصوبہ دارے خود یعنے لاہور مرخص شد و قمر الدین خان بخطاب پدر خود اعتماد الدولہ مخاطب گشت معز الدولہ حید رقلی خان بہادر خطاب فیروز جنگے عوض ناصر جنگ یافت و سعادت خان بہادر بہادر جنگ بصوبہ دارے اکبر آباد سرافراز گشتہ رخصت یافت و محمد خان بنگش بصوبہ دارے الہ آباد رخصت یافتہ بعد برآمدن از شہر بنابر زیادہ طلبے جاگیر و دیگر تکالیف مالایطاق مکرر معاتب و باز مورد عنایت میگشت و ہمدرین عرصہ از روے اخبار سوانح و وقائع نگاران حیدر آباد معلوم شد کہ در ضلع کرناٹک ہفتم صفر سنہ دو باران غیر موسم چنان بارید کہ آبہاے رود خانہ و تالاب رود بطغیان آورده از صدمات سیلاب و شدت طغیان نادوازده کروہ اکثر خانہا و آدم و چارپاے بعضے دہات و قصبہ ہا غرق و تلف شدند و ہمدرین ضمن یکی از جبال آن طرف چاک شدہ دریاے دامن آنکوہ نیز چالیس شمار ضلع گردیدہ اثر آبادے در اطراف نماند

وروزے درشکار بود شاه با آغرخان بزبان ترکے متکلم گشته او را بجسب و نسب ستود و تسلیها نمود و بعد دو سه روز بے وساطت دیگرے اضافه هزار و پانصدی و هزار سوار و نقاره و سرپیچ مرصع عطا فرمود و بعد چند روز هزارے هزار سوار و خطاب بهادرے عنایت نموده با اصل و اضافه چار هزارے سه هزار سوار نمود و از سوانح صوبه اکبر آباد بعرض رسید که دلیر خان متبنای محمد خان بنگش را در اواخر ماه رجب با دو هزار سوار متصل سنوده موضعه تعلقه بندیل کهنڈ که بازمنیدار آنجا بر سر جاگیر گفتگو داشت معامله مجادله انجامیده محاربه عظیم رویداد و دلیر خان با هفتصد هشتصد سوار و پیاده کشته شده به محمد خان بنگش خلعت و سرپیچ مرصع مانم پرسے عنایت گشت ٭

ذکر شروع منازعت باراجه اجیت سنگه راٹھور و بظهور رسیدن سستیهای موفور از امرای حضور

بسکنهٔ صوبهٔ اجمیر و احمد آباد گجرات اکثرے از تعدے نواب راجه اجیت سنگه در حضور آمده تظلم و استغاثه نمودند و چون کینه موافقت راجه مذکور با امیر الامرا و قطب الملک نیز در سینه ها بود و راجه هم به تعصب مذهب خود با مسلمانان کاوشها داشت سر دو صوبه مذکور از راجه مسطور تغییر نموده صوبه داری گجرات مع امینی و دیوانی و فوجداری کل محالات خالصه صوبهٔ مذکوره و متصدی گری بندر سورت در سال مرقوم بمعز الدوله حیدر قلی خان بهادر مقرر شد و کاظم خان شجاعت خانی را که از منصبداران متعینهٔ احمد آباد بود بنیابت صوبه داری گجرات مقرر فرموده از اصل و اضافه سه هزارے و دو هزار سوار نموده مخاطب به شجاعت خان ساختند و بعطاے علم و نقاره سرافرازے دادند و مرتضے قلی بیگ برادر او را بانضافه هزارے پانصد سوار و خطاب رستم علی خان مفتخر ساختند و نیابت فوجدارے پرگنات برده وغیره بدو فرمودند و رائے رگهناتهه دیوان حیدر قلی خان را مورد عنایات اضافه منصب ذات و سوار فرموده برآنبد و بست مالی بندر سورت و صوبهٔ مذکوره مقرر و مرخص ساختند و فوجدارے سرکار مراد آباد از تغییر معز الدوله عوض متصدے گری بندر سورت باعتماد الدوله مقرر گشت و صوبهٔ اجمیر بمظفر علی خان که از متوسلان صمصام الدوله و راجه جیسنگه سوائی بود مقرر نموده خلعت و سرپیچ مرصع و فیل عطا فرموده مرخص نمودند عطیهٔ امتد خان بسرعنایت امتد خان بخدمت داروغگی ڈاک و فضل علی خان بداروغگی فیل خانه از تغییر تربیت خان مقرر و خلعتها عنایت شد و سعد الدین خان را که از نزد نظام الملک آمده بود تسلیم پذیرائی منصب پنجهزارے سه هزار سوار و عطاے نقاره به تجویز نظام الملک نموده خلعت عرض مکرر عطا فرمودند از اخبار واقعه احمد آباد ظاهر شد که بعد رسیدن خبر عزل راجه اجیت سنگه نیابت او و انتشار این خبر دران صوبه که هنوز سند نیابت بشجاعت خان نرسیده بود نائب از عملهاے زشت خود که باهمه کس نموده بود توهم بسیار بهم رسانیده خواست که قبل از ورود نائب حیدر قلی خان بهرچه دست رسد شهر را غارت و تجار را تاراج نموده بدر رود مهرسے علی الخبطے معزول آنجا که چند روز نیابت راجه و آخر از محاسبهٔ او آزردگے خاطر داشت و حیدر قلیخان نیز از سبخشے مذکور و صفدر خان بابے ملول و مکدر بود هر دو با هم اتفاق نموده نظر بآنکه رفع تعدے آن راجپوت باجوشنودے حیدر قلی خان حاصل آید و حقوق حسن خدمت بر حیدر قلیخان متحقق گردد جمعے را از افاغنه و رعایاے شهر متفق ساخته بر سر نائب راجه ریختند و جنگے در پیوسته جمع کثیر از راجپوتیه کشته و زخمے گردیدند و نائب مغلوب و محصور در حویلے گشته بامانت خواهرزاده صفدر خان بابے بخفت و خواے از شهر برآمد و بعد بیرون شدن از شهر بر بعض محالات

ما بین راه دست اندازے بشقاوت ذاتی نموده به جودهپور رو ملن خود رفت و مهر علیخان و صفدر خان بعد دو تجمعی ازین ممر ناهر خان
دیوان احمد آباد را که او هم از رفقاے سادات بود پیغام دادن خزانه موجوده و مالغت از عمل و دخل نمودند او چون جمعیتی فراهم داشت
بقدر خواهش سند به پرخاش پیش آمده جدائی روید او درین ضمن شجاعت خان مع دست آویز بمهر معز الدوله حیدر قلی خان از
مفصل رسیده ناهر خان صلح نموده از شهر بر آمد و سید نصرت یار خان بارے صوبه دار عظیم آباد را خطاب رکن الدوله مع اضافه
هزار سوار دو اسپه عطا شد و شیر افگن خان خطاب عزة الدوله و صوبه دارے ملتان یافت و از سوانح اکبر آباد بعرض رسید که
سه چار قلعچه را که مامن مفسدان طرف متهرا و بر سر راه دار الخلافه واقع بود سعادت خان بهادر بهادر جنگ بعد محاصره و مقاتله
عظیم که قریب چار صد کس مردم کارے از طرف سعادت خان و جمع کثیر ازان مفسدان هلاک شدند قلعچه ها را بتسخیر و تصرف
بادشاهے در آورد و خلعت و خنجر مرصع مع فرمان عنایت و دیرے برای بهادر جنگ عنایت شد اگرچه نفاذ امرے که درین حضیض
باید محمد شاه چندان نداشت و توجهے هم بچنین امور چندان نه اما از برائے تشبیه به نیکان و هوس عدالت گسترے نابر ترحمے
که در فطرتش بود حکم نمود که زنجیرے ملصق به برج مثمن باجرسے بیاویزند و سر زنجیر را بطرف دریا در میدان نگهدارند و منادی
نمایند که هر که بر دستمی رود در قلعه رسیدن نتواند بزیر برج مثمن آمده استغاثه نماید و سر زنجیر گرفته بجنباند و نهم شوال جشن جلوس
به تزئین و آئین معمول مستمر در نهایت کرو فر بعمل آمد و هم درین سال مظفر علی خان که بصوبه دارے اجمیر مامور شده بود به سبب نهایت
عسرت و بے سرانجامے هنوز از قصبه رواڑے که سے کروهے دار الخلافه است نگذشته بود که خبر حرکت راجه جودهپور
بطرف اجمیر با سے هزار سوار مع زمینداران و راجپوتان اطراف که فراهم آورده بود رسید و چند روز بدین جهت بضرورت
توقف نمود و اجیت سنگه داخل اجمیر گشته اول فرمانداز نامنادے نمایند که هر یک از قصابان وغیره اهل حرفه هر کسب و
کاریکه دارند بدان اشتغال ورزیده بے اندیشه کارها میکرده باشند و موذنان و خدمه مسجد را طلبیده برائے دفعه بدنامے خود
اظهار تبعیت قواعد اسلام و تاکید در اجراے آن و تعمیرات مساجد نمود و بعد ازان عمله ارکان بادشاهے را حاضر ساخته
قول نامه و دستمان بادشاه مع نشان پنجه مشتمل بر اقسام و ایمان در بحال داشتن هر دو صوبه اجمیر و احمد آباد تا بقاے عمر و دولت
محمد شاه که مادر بادشاه در بیمارے رفیع الدوله و اشتهار سلطنت لپسرش روشن اختر محمد شاه نظر بر نیکه راجه شریک و رفیق
سادات است او را با خود متفق و معین کار خود باید داشت نوشته فرستاده بود برآورده نمود و نقل آنرا با عرائض خود مصحوب
دیوان بادشاهے نزد صمصام الدوله و روشن الدوله مع عرضداشت حضور فرستاد مضمون مرقومات آنکه اگرچه هر دو صوبه
را تغییر نمودن خلاف عهد و پیمان است اما صوبه دارے احمد آباد را بنابر مرضے حضور پیشکش نمودم اگر صوبه اجمیر از راه تفضل بمن
بحال نمانند آبروے من میان همچشمان و اقوام نخواهد بود و در صورت رفتن آبرو اهل غیرت را جان عزیز نیست بنابرین
امید وارم که از انتزاع هر دو صوبه مرا معاف و معذور داشته به بحالے یکے ازین دو صوبه ترحم بحال من فرمایند که سر و جان من
وابسته دو صوبه مذکوره است در ماه ذی الحجه همین سال بادشاه بیگم دختر عالمگیر که زیب النساء نام داشت بدرود این جهان نمود
بعد ورود نوشتهاے راجه اجیت سنگه مرضے صمصام الدوله نظر بقلت زر و دشوارے جنگ مائل بمصالحه و ترک منازعه گشت
و میگفت که چون صوبه اجمیر مزار اکثر بزرگان و اتصال بدار الخلافه دار د گجرات را باجیت سنگه بحال باید گذاشت و اجمیر را در عمل
یکے از مسلمانان مخلص بادشاه باید داشت و اراده بادشاه و بعض ارکان دولت خصوص حیدر قلی خان بران قرار یافت که
به تنبیه و تادیب او باید پرداخت بعد کنکاش بسیار که هیچ یک از امراے حضور تن بهم او نمیداد تجویز حیدر قلی خان شد خان بهادر

را از اکبر آباد تاکید طلب حضور نمود مسعادت خان بحضور رسیدن حکم چون جرات داشت بطریق ایلغار روانه شد و اخر ذی قعده خود را بحضور رسانید و بکارکنان و لشکریان خود تاکید نمود که لشکر و سر انجام کارزار تعاقب بلا توقف برسد بعد ملازمت که استدعاے اسباب مهم بمیان آرد بعض امرا بجهان راضی برفاقت او نگشتند و از حضور نیز در اعانت قصوری بظهور نرسیده عائق عزیمت او شد درین اثنا خبر رسید که مظفر علی خان بسبب عسرت و تهیدستی در تقاضاے تنخواه سپاه گرفتار آمده دو سه موضع معتبر نواح اجمیر تاخت اما مال و مواشی غارتگران لشکر برده او همچنان گرفتار تقاضا ماند و ازین گرفتاریها بجان آمده هرچه داشت و نداشت حتی فیل و اسپ سوارے بسپاه داده از دست آنها خلاصے یافت و از خوف سپاه ملازم و غلبه راجپوتیه خود را بآنبیر نزد نائب راجه جیسنگه رسانید و خلعت و فرمان صوبه دارے نزد صمصام الدوله واپس فرستاد درین حالت هردو پسران راجه اجیت سنگه با جمعیت کثیر متعاقب هم چار پنج دهات پادشاهے را تاختند و همدران زودے جمعے از مفسدان و زمینداران آن نواح نظر باشوب زمان و اشعار اجیت سنگه بر قصبه نارنول تاخت آوردند بایزید خان فوجدار آنجا که برای گشت بیرون برآمده بود طاقت مقابله آنها در خود نیافته رو بفرار نهاد و خواهرزاده او که در قصبه بود حرکت مذبوحے نموده بنجال خود ملحق شد شرفای نارنول بر سر مال و ناموس خود خفته بودند بر شور نامومس را با صطلاح و قانون هند جوهر کرده بشهادت رسیدند و مفسدان متغلب تمام قصبه نارنول را غارت خواه خود تاخته رخت بردند مردوزن نگذاشتند و جمعی را اسیر ساخته بردند بعد استماع این خبر تادیب و تنبیه راجه اجیت سنگه صمصام الدوله را مهم بود خود گرفته پیش خیمه را بیرون فرستاد اما چون از ابتدا میان مغلیه و صمصام الدوله نفاقے مضمر بود و اندیشه قلت خزانه هم داشت بلیت و لعل میگذرانید و حیدر قلی خان باوجود سوے مزاج که از سابق با خاندوران داشت درین مهم یکدل گشته در خلاو ملا بقسمهاے غلاظ و شداد در فالت بے نفاق را متعهد شد و تبعیت بدل و جان قبول نموده صلاح برآمدن براین مهم میداد و سزاولے می نمود و خیمه خود را بیرون فرستاده هراولے بعهده خود گرفت خاندوران صمصام الدوله صلاح در جنگ اجیت سنگه ندیده با پادشاه در خلوت بعرض رسانید که اگر خدا نکرده او غالب آید باز اصلاح انیکار درین نفاق و شقاق مشکل که تواند شد و در صورت هزیمت هم راجه اگر خود را بوادیهاے صعب المسالک کشد و مهم بطول انجامد خزانه کو و کراطافت که از عهده تعاقب او برآید فی الحقیقة بقول مشهور آنکه از نفاق و عدم اتفاق اندیشیده جرات باقدام این مهم که متعهد گشته بود نمود و بعد ازان قمر الدین خان کمر عزیمت بسته این مهم را متکفل شد و التماس همائی قطب الملک و نجم الدین علی خان از قید و پیوستن این هردو بخود کرد و بعضے تکالیف دیگر هم که خلاف مرضے پادشاه و مقربان بود التماس نمود چون برآمدن قطب الملک از قید مقبول اکثر طبایع نبود فسخ عزیمت اعتماد الدوله نیز شد و درین حالت چون انواع سخنان درمیان مے آمد خاندوران ترک آمد و رفت دربار نموده چند روز خانه نشین گردید پادشاه در اصلاح و آشتی مدار المهامان سلطنت کوشیده رفع ملال و کدورتها نمود و اراده مهم راجه اجیت سنگه ازین گرگ آشتیها بالمره از میان برخاست و طاهرا نوشتهاے صمصام الدوله مشتمل بر دلجوئے و متوقع گردانیدن راجه متواتر رفته اجیت سنگه را از اراده فاسد یکه داشت باز آورده درین ضمن خبر آمد آمد نظام الملک که بعد فراغ سنبد و بست طرف کرناتک اوائل ذی الحجه داخل خجسته بنیاد اورنگ آباد گردیده هفتدهم ماه مذکور عازم حضور گشت و به برهانپور رسیده دیانت خان را که سابق بخدمت دیوانی دکهن از حضور مامور شده بود خلعت و فیل بخشیده بران کار مرخص ساخته به پادشاه رسیده در شهر انتشار یافت و جمیع تدابیر سر انجام و انتظام ملکی برآمدن نظام الملک موقوف ماند ازو قایع پیشاور و کابل بعرض رسید که مبارز الملک سربلند خان خانه زاد خان پسر خود را که

بکابل فرستاده بود خانزاد خان بعد فراغ بندوبست به پیشاور نزد پدر رسید آمد در منزل غریب که محمد امین خان پسر خانخانان منعم میر جمله بغایت رفته بود افاغنه بازدحام مور و ملخ فراهم آمده سر راه بر فوج خانه زاد خان گرفتند جنگ عظیمی روی داد بعد تردد بسیار که از خانزاد خان و همراهیانش بظهور رسید و شیخ مجاهد که جماعه دار عمده سپاه اول بود زخمی گشته دستگیر گردید و قریب هفتصد شصت نفر بکار آمدند سر بریت بفتح سر بلند خان افتاد و دو اسپ سوار سر خانزاد خان بهیم از ضرب گوله تفنگ غلطیده بخاک هلاک افتاد و بخانزاد خان نیز یورش مال زخمی رسیده دانست که کار از اختیار گذشته مجال اقامت نیست ناچار با معدودی چند جان بسلامت ازان میان برد و تمام فیلان و توپخانه و بنگاه و لشکر تاراج افاغنه رفت و عبد الصمد خان نبا برادر کلان زکریا خان پسر او صوبه دار کشمیر یافته بود خبر شورش و فساد اشرف الدین پسر محتو یخان با نائب عنایت الله خان و محصور و مغلوب شدن نائب مذکور شنیده با سه چار هزار سوار مغلیه و غیره بطور ایلغار شتافته خود را رسانید و اشرف الدین مخوف گشته مقابله را مناسب ندانست بی جدال و قتال بانفعال و معذرت پیش آمده اطاعت نمود و مواد فساد تسکین یافت عبد الصمد خان جمیع منصبداران منعمین و یومیه داران و وظیفه خواران را بتقصیر التهاب نائره فساد و مخذول داشتن نائب منصوب معاتب ساخته جاگیر و مدد معاش همه آنها را بضبط و تصرف خود در آورد +

ذکر تولد صبیه در حرم سرای شاهی و کتخدائی ملکه زمانی دختر فرخ سیر با محمد شاه

شب پنجشنبه بیست و نهم محرم الحرام سنه ۱۱۳۴ هجری صبیه در خانه محمد شاه متولد گشت و شب سه شنبه نوزدهم صفر المظفر سنه ۱۱۳۴ هجری شادی کتخدائی محمد شاه پادشاه با ملکه زمانی دختر محمد فرخ سیر بکمال زیب و زینت لائق شان سلطنت بعمل آمده بطالع اسد نکاح خوانده شد و رسوم آرائش و نثار و آتشبازی و رقص سرود بطور معهود هندوستان بعمل آمده ملکه مذکور کدبانوی مشکوی پادشاهی گشت +

آمدن نظام الملک در حضور و مامور شدن بوزارت و بعض سوانح دیگر +

نظام الملک بعد انفراغ از بندوبست ممالک دکهن و دفع جمعی از صلاح مفاسد حدود کرناتک وغیره که رویداده بود بهضبت نموده بدار الخلافه شاهجهان آباد رسید و روز پنجشنبه یازدهم ربیع الثانی سنه مذکوره آخر روز بملازمت پادشاه شرفیاب گردید و روز یکشنبه پنجم جمادی الاولی سنه مذکوره قبل از انقضای نصف النهار بعنایت وزارت ممتاز و بعطای خلعت چارقب و قلمدان موافق ضابطه سرافرازی یافت و روز شنبه سوم جمادی الاخری سنه مذکوره جشن عید تور و روز موافق قاعده مستمره بعمل آمده لقب پادشاه که اول ابو المظفر مقرر شده بود با بو الفتح ناصر الدین تبدیل یافت و روز پنجشنبه ششم رجب المرجب سنه مذکوره دیوانی خالصه براجه گوجرمل مفوض شد و روز یکشنبه نهم شهر مذکور آخر روز بشیخ سعد الله دیوانی تن تفویض یافت اما بعض امرای حضور خصوص حیدر قلی خان در مقدمات مالی و ملکی خلاف رای آصف جاه دخل مینمود پادشاه پاس خاطر آصف جاه ضرور دانسته حیدر قلی خان را بصوبه اوکه گجرات بود مرخص نمود و حیدر قلی خان در انجا رفته عملی نمود که مثل آن در هیچ عصر و زمان نشان نمیدهند و اقتدار بسیاری بهم رسانید نظام الملک که امیر دیرینه سال مزاج گرفته جاه طلب و اقتدار جو بود بعد وزارت خواست که رائق و فائق مهام سلطنت خاطر خواه خود گشته بانتظام امور پردازد و پادشاه را نیز دلالت بکرانباری

وقار و تهذیب اخلاق و اوضاع و تادیب اتباع و تقسیم اوقات بانفصال معاملات خلق که رضاجوئی خالق بشرط عدالت در اینست و برای توجه در انتظام عظائم امور سلطنت و غیر آن از مهمات لائقه مے نمود بادشاه را بغرور دولت رجوعے و میل طبیعت بلاعب رملاهے مقبول خاطر نمی افتاد و امرائے دیگر خصوص صمصام الدوله و خود نظام الملک در حضور بنا بر کساد بازار خود نمی خواستند و میشد کج دار و مریز میگذشت تا آنکه بتحریک امرا و خواجه سرایان حضور حیدر قلی خان شوریده پا از حد خویش بیرون گذاشت و چون او نیز مرد صاحب جرأت و اقتدار طلب بود و در صوبه گجرات زمانے وافر از تحصیل صوبه گجرات و جاگیر او خود و هم از ضبطے خانه عبد الغفور بهره که کثرت دولت او مشهور آفاق بود بهم رسانید و حساب خزاین او از کرور ها در گذشت قے پیدا کرده در دل خود باراده عروج بمعارج امیر الامرا حسین علی خان بهادر خیالهائے بست با غوائے امرائے حضور عازم استیصال نظام الملک که وصول بنیل مقاصد خود با وجود او متعذر میدید گردید و بادشاه و امرا که خواهان برآوردن نظام الملک حضور بودند مهم او را وسیله ارادهٔ خود شمرده مستدعی انفصال امر حیدر قلی خان و عزل او از گجرات بدستیارے نظام الملک شد ند نظام الملک که حرص وافرے براندوختن زر و توسع قلمرو و حکومت خود داشت قبول این مهم نمود همدرین عرصه شب شنبه غره محرم الحرام ۱۱۳۵ هجرے قریب بوقت صبح کاذب صبیه از بطن ملکه زمانی دختر فرخ سیر متولد شد و روز دوشنبه اهم محرم الحرام سنه مذکوره خلعت صوبه دارے گجرات نظام الملک را بتغییر حیدر قلی خان عطا شد و روز پنجشنبه دو المظفر سنه مذکوره بعد انقضاے نصف النهار نظام الملک بصوبه احمد آباد گجرات از حضور رخصت یافته عازم گردید

ذکر کشته شدن نیل کنٹھه ناگر نائب سعادت خان بهادر در اکبر آباد و یافتن صوبهٔ اکبر آباد از سعادت خان و تفویض یافتن صوبهٔ مذکور براجه جے سنگه و مهم چورامن و مفتوح شدن قلعه جات

ظاهر ابرهان الملک سعادت خان بهادر را علاوه صوبهٔ اکبر آباد صوبه اوده که براجه گردهر بهادر بود مقرر شد برهان الملک خود رفته رای نیل کنٹھه ناگر نائب خود را در صوبه اکبر آباد گذاشته بود نیل کنٹھه مذکور روزے بتجمل سوار شده در راه میگذشت یکی از جائان بر سر درختی پنهان گشته بخاطر جمع نشسته بتحریک یکی از عمده زمینداران تفنگ خود ساخته چنان زد که گلوله آن بسینهٔ او نشسته از پشتش بدر رفت برهان الملک عازم انتقام نائب خود بگیر د صمصام الدوله فرصت یافته صوبه دارے اکبر آباد بتغییرے برهان الملک جی سنگه را فقط صوبه دارے اوده مسلم ماند و راجه جے سنگه به تنبیه چورامن جاٹ بعد عطاے صوبه دارے اکبر آباد مامور شده بجنگ چورامن و تسخیر قلعه او که تهون نام داشت پرداخت و قاصد اخراج او از زمینداریش گردید و بدن سنگه برادر زاده او را با خود متفق ساخته مدتے به تسخیر قلعه مذکور اهتمام مے نمود تا آنکه محکم سنگه پسر چورامن یک روزے در بین مجلس مستاخے که لائق شان پدرے و پسرے نبود نمود و پدر را خفتی عائد گشت چورامن شفقتها ی را کار فرموده تدارکش مناسب ندید اما از افراط غیظ بغلبهٔ جهالت که اکثر در طباع هنود میباشد خود را مسموم نموده با محکم سنگه بجاے او نشست چون سیکسر بے مغز بود از عهدهٔ امور ریاست و مهم راجه جے سنگه استمالهٔ رعایاے زمیندارے چورامن و تالیف قلوب سورانِ قومش فرمان داد بدن سنگه بکارها مور اهتمام تمام نموده رفقاے محکم سنگه با خود متفق ساخت محکم سنگه بر احوال آگهی یافته از قلعه بگریخت و شب پنجشنبه نهم صفر ۱۱۳۵ هجرے تهون متصرف و مسخر بدن سنگه

بجاے محکم سنگه مقرر شد و راجه گردهر بهادر بصوبه مالوا سرافرازے یافته و باوجین رسیده نظم و نسق آنجا قرار واقعی نمود +

ذکر آشفتگی احوال حیدر قلیخان و غالب شدن نظام الملک بر حیدر قلیخان و احوال او با جمال

نظام الملک چنانچه نگاشته قلم وقائع رقم گشت صوبه دارے گجرات یافته بعزم تسخیر آن ملک روانه گردید و افواج و اسباب لائق سرانجام داده از اثناے راه تدبیر منحرف ساختن ارباب افواج او پیش نهاد خاطر ساخت و بارسال رسل و رسائل جماعه مغلیه تورانیه و افاغنه باسے و عزمے و شے که لشکر او بسیارے ازین قوم بوده اند اکثرے را بطرف خود مائل و از حیدر قلیخان منحرف گردانید چنانچه شجاعت خان و رستم علی خان و مهر علیخان گجراتے و صلابت خان وزیر دست خان بابی و اسد خان غزنی و دیگر سرداران پنی و مغلیه تورانیه دل دگرگون کرده متفرق شدند و نظام الملک تا جالوه قریب گجرات رسید معز الدوله حیدر قلیخان بمشاهده این حال در خود تاب مقاومت با آصفجاه ندیده ملت مالیخولیا تعارض بهم رسانید و رفقاے دیرینه او در محفه یارے اختیار ازش نشانیده رهگراے حضور شدند تا آصفجاه بگجرات رسیده بانتظام آنجا متوجه گردید بعد انفراغ از امور ضروریه صوبه گجرات بحامد خان عموے خود که نبیرهٔ زاده جنگلی شهرت داشت داده خود بنابر بندوبست بصوبه مالوا که تسخیرے گردهر بهادر بنظام الملک مرحمت شده بود آمده و از انتظام آنجا بجمعی نموده عظیم الله خان را که پسر عمه اش بود بنیابت آنجا نامزد خود بحضور بازگشت حیدر قلی خان بازروا سیاب که همراه داشت بحضور رسید چند روز معطل بود روز یکشنبه سیزدهم جمادی الاخرے ۱۱۳۵ هجرے نوروز شد و سه رین روز هایکو سیر رحلت نمود و شب شنبه یازدهم رجب المرجب سنه مذکوره پاسے از شب مانده صبیه جهان افروز بانو بیگم نام از بطن روشن آبادی زمانه محمد شاه متولد شد و ظاهر احیدر قلیخان بعد معاودت از گجرات در غیبت نظام الملک مورد مراحم پادشاه گشته چون تنبیه اجیت سنگه و دشمنی و تمرد او ملحوظ بود بصوبه داری اجمیر مامور گردید و حیدر قلیخان هم که مرد صاحب جرأت و دشمن دیرینه اجیت سنگه بود قبول نموده بگفتی که مهیا داشت اسباب مدافعه راجه مذکور آماده ساخت و بهم اوجب الامر حضور پرداخت و بسر اجیت سنگه تاخت آخر شعبان المعظم سنه مذکوره راجه و قوم را گریزانیده و سه رین سال پسر سیدے قاسم کوتوال را نزدیک بجاے عدالت یکی از جماعه سرخ پوشان بزخم کارد از پاے درآورد و سرخ پوش هم بزخم شمشیر شش مجروح گشت و روز یکشنبه غره شوال المکرم سنه مرقومه نظام الملک بعد انفراغ از انتظام گجرات و مالوه معاودت نموده بملازمت محمد شاه نمود و روز پنجشنبه بیست و چهارم ذی القعدة الحرام سال مذکور بعد مرور یک و نیم ساعت بخوبے پسرے در خانه محمد شاه متولد گردید و در نصف آخر محرم الحرام سنه ۱۱۳۶ هجرے ستاره ذو ذنب دو کواکب برج دلو نمودار شده قریب ده دوازده روز ظاهر و بعد ازان مخفی گشت و سه رین ماه پسر کلان پادشاه انتقال نمود +

ذکر آزردگے نظام الملک از پادشاه بنابر بعضے حرکات و تنافر طباع امرا از نظام الملک و رجوع وزارت باعتماد الدوله قمر الدین خان پسر محمد امین خان و رفتن او بصوبه هاے ممالک دکهن و تفصیل بعض امرا و ارکان [illegible]

ارکان سلطنت و اعیان مملکت مثل اعتماد الدوله قمر الدین خان بخشی دوم و داروغه غسل خانه و صمصام الدوله امیر الامرا بخشی اول و صاحب رساله و الاشاهے و اعلی شاهے و روشن الدوله ظفر خان بخشی سیم و سید صلابت خان بخشی

چهارم و خان سامان غرة الدوله سپهر افگن خان و بعد از و برادرش لطف الله خان صادق صاحب رساله سلطانی و صدر الصدور
میر جمله ترخان و ناظر و داروغه صرف خاص حافظ خدمتگار خان خواجه سرای عالمگیری و بانتقال اورو افزودن خان و دیوان
خالصه راجه گوجرمل و بعد از و شرف الدوله اراتمند خان و بعد از و راجه بختمل و دیوان تن شیخ سعد الله و میر آتش اول حیدر قلیخان
و بعد از و سعد الدین خان و بازید قلی خان و بعد از و مظفر خان برادر صمصام الدوله و داروغه خواصان برهان الملک
و نائب او احمد قلی خان و میر تورک اول امین الدوله و دوبمی داور داد خان و داروغه گرزداران مبارز خان و بعد انتقال
آغر خان و داروغه خاص جلو و خلوت قدیم میر حسن خان کوکه و عرض مکرر بعلی احمد خان کوکه و داروغه نهر فیض علی حامد خان داروغه
فراش خانه بوعلی خان قورچی و بخشی حدیان منور خان برادر روشن الدوله بختی شاگرد پیشه عنایت خان راسخ پسر خان صادق قراول بیگی امیر خان
خدمت جیب فیض به بهروز خان و جیب خاص به جاوید خان خواجه سرایان جواهر خان داروغه جواهر خانه بختاور خان داروغه باورچیخانه حبیب خان
داروغه قهوه خانه فضل علیخان داروغه فیلخانه سید قطب الدین علیخان پنکهوری داروغه جنبی لیتی خان داروغه سرخ پوشان و قولداران
الله یار خان قلعه دار رشک جهان آباد قائم خان پسر روشن الدوله داروغه وقائع کل دواک حکیم معصوم علی خان داروغه سوانح و از بین متعلقه بهر یکی بکار
مامور بود لیکن روشن الدوله دخل بسیار در مزاج پادشاه بهر سانیده بازار حق السعی گرم نموده برامد کار مردم مے نمود و دختر
شاه جهان محمد درویش مشهور بکوکے تقرب وافر در حضور محمد شاه بهر سانیده قلمدان پادشاه باو مفوض و از طرف پادشاه
صاحب دستخط گشته در اندرون محل بر عرائض مردم حاجتمند توقیع میکرد و عقل دوربین قرین حیرت گردیده این نکته می سراید

رباعی نوبت زکیان بباکیان افتاده است ✤ بازوے شکرے فے بیان افتاده است ✤ شاید که سپهر سفله رقصد
زناشط ✤ شمشیر زدن بدف زنان افتاده است ✤ پادشاه چون جوان بے غرم و کم جرات بود مشغول عیش و طرب گردید
در امر یکه اشد ضرور بود توجه مے نمود و رغبت مصاحبت با عمدة الملک امیر خان و دیگر امرا و امرا زادگان رنگین مزاج
خوش طبع در خاطرش جا یافته با مور سلطنت و انتظام ملک و ملت لتفاتیکه باید نمی نمود و باین سبب اندک اندک خوف
و هراس از دل امرا و رؤسای هر فرقه بلکه عوام الناس برخاسته هر کس در دماغ خود خیالی می پخت و بجاے خود نشسته در باطن
دم از استقلال میزد نظام الملک میخواست که پادشاه به تبعیت رائے او اوضاع خود را بیاراید و رغبت مصاحبت رنگین
مزاجان که محمد شاه داشت و زمام اختیار کار ها که بدست کوکے و امراے دیگر بود از دل پادشاه و دست امرا برآید بسبب
تکالیف چنین امور که بر طباع سلطان و ارکان دشوار و گران بود پادشاه و امرا از صحبت نظام الملک نفور و همیشه او را
استهزا می نمودند و در غیبت کلمات رکیکه در حق او مذکور مے شد نظام الملک از جهات مسطوره مستکره از حضور
گردیده عازم دار الحکومة خود که ویرانه ے دکن و گجرات بود گشت و تهیج مواد فساد خاطر نشان خود ساخت و اظهار
انزجار و ملال از آمد و رفت دربار کرده در خانه خود نشسته مستدعی ترک مناصب و وزارت گردید اما چون متامل و متحمل
بود زود از جاده در مے امد محمد شاه و امرا بر مافی الضمیر او اند کے پے برده در فکر تدارک و استرضاے او افتاده قاصد
بودند که از ناخوشنود بوده دورے گزیند. او نیز اراده این اشخاص دریافته برای خود غنیمت دانست تا آنکه وسائط
و وسائل درمیان آمده بظاهر رفع کدورت بعمل آمد و نظام الملک روز دوشنبه دوم صفر المظفر سنه ۱۱۳۶ هجری باز ملازمت
پادشاه نمود و بمهر بانیهاے بی اصل خوشنودش ساختند ✤

شورانیدن امرای حضور مبارز خان صوبه دار برهان پور را بر اصفهاه و کشته شدن مبارز خان

به تقدیر خالق مهر و ماه

امرای حضور بر آزردگی خاطر آصف جاه مستشعر گشته شقه خاص پادشاهی درکمال اخفا مبارز خان ناظم برهانپور فرستادند که اگر تواند صوبه های مذکور از دست گماشتهای آصف جاه انتزاع نماید عنقریب فرمان نظامت دکهن هم تعاقب خواهد رسید و آصف جاه برفتنه انگیزی امرای حضور آگهی یافته اظهار نامواقفت آب و هوای شاه جهان آباد و موافقت هوای مراد آباد بهانه نموده برای شکار آن طرفها از پادشاه روز یکشنبه بیستم ربیع الاول ۱۱۳۶ هجری رخصت گرفت و اندک مسافتی آنطرف رفته بجانب دکهن عطف عنان نمود و بر جناح استعجال خود را بملک دکهن رسانید و مشغول تهیه اسباب حرب و کارزار گردید مبارز خان باستیلای وهم فتح و ظفر و اختصاص یافتن باعلی مراتب دنیا در دام بلا افتاده باتفاق ابراهیم خان برادر داؤد خان پسر و ابنای شیخ نظام و اولاد شیخ منهاج سرداران دکهن که مخالفت آصف جاه در جان و دل با آب و گل ایشان سرشته بود سر بشورش برداشته اسباب حرب و کرب اماده ساخت و بعد تهیهٔ سامان جنگ با هنگ رزم آصف جاه برآمده معسکر ساخت و لشکری بخوبی آراست آصف جاه برادرزاده مبارز خان آگهی یافته بمجادله اوشتافت بعد مقابله روز پنجشنبه بیست و چهارم محرم الحرام ۱۱۳۷ هجری مقابله عظیم و جنگ صعب خونین رویداد که چار هزار مرد و چار فیل در میدان کشته افتاد و فتح و ظفر نصیب آصف جاه گشته مبارز خان مع پسران و رفقا با خرت شتافت آصف جاه عرضداشت متضمن فتح خود بقید اسامی کشته های معرکه ناکامی که از طرف مبارز خان جان سپاری نموده نوشته مع اشرفیهای نذر مبارکباد و بعض اموال مقتول موافق معمول ضبطی ارسال حضور نمود و خود فارغ البال بانتظام صوبجات دکهن تمکن یافته تدابیر تغییر امرای دون همت و پادشاه کم جرات پرداخت و قمرالدین خان بعد هفت ماه از کوچ نظام الملک بخطاب جمله الملکی و وزارت سرافرازی یافت و بعد استمزاج آصفجاه قبول نفرمود ✤

آمدن حیدر قلیخان از اجمیر و مامور شدن بخدمت میر آتشی حضور ✤ ✤ ✤

چون صحبت میان آصف جاه و پادشاه ناجاق و نفاق همدیگر ظهور و بروز نمود از هر دو طرف مدار او مهمات بعهدهٔ آخر خصوص بعد جنگ مبارز خان که اندک پرده از روی کار برخاسته بود پادشاه حیدر قلیخان مغرالدوله را مخلص یکرنگ و صاحب شوکت جرات آهنگ دانسته نزد خود طلبید و حیدر قلی خان روز جمعه چهاردهم ربیع الاول سنه مذکوره از اجمیر بدارالخلافه شاه جهان آباد رسید دو ساعت بخوبی از روز برآمده ملازمت محمد شاه حاصل نمود و بتفویض میر آتشی و عنایت خلعت خاص اختصاص یافت و سعد الدین خان تورانی که متوسل آصفجاه و از دست گرفتهای او بود معزول از خدمت مذکور گشت و نیز راجه گردهر بهادر بعد اولی بتغییر نظام الملک صوبه دار مالوا یافته بدار الملک اجین شتافت و بانتظام صوبه چنانچه باید پرداخت و دعظیم الله خان که از طرف نظام الملک بکارهای آنجا اشتغال داشت برخاسته بشاهجهان آباد آمد ✤

برانگیختن آصف جاه عموی خود حامد خان را به تمرد و عناد و محییا شدن او بمعنی فساد

آصف جاه بعد ظفر یافتن بر مبارز خان و مشاهده احوال امرای حضور پیلاجی کنتهاجی سرداران مرهته را با عموی خود حامد خان که صوبه دار گجرات بود متفق ساخته اشاره بطغیان و عصیان نمود حامد خان حسب الاشعار گماشتهای جاگیرداران و

نوجوانان حضور را بیدخل ساخته کوس لمن الملک الیوم نواخت اخبار اتبرے و نافرمان برے او باتفاق مرتبه بحضور رسید ارکان دولت در تدارک آن نبا بر مشاوره باهم گرگذاشته هر یکے رائے میزد پادشاه بمشاهده ازدحام تورانیان قاصد استخلاص قطب الملک از حبس گردید و بوساطت معتمدے پیغام فرستاد که الحال هم از شما چیزے میتواند شد قطب الملک معروضداشت که اگر دست شفقت پادشاه بر سر این فدوے درگاه سایه گستر شود همین که شرف ملازمت میسر آید پنج شش هزار سوار مهیا و بسرگاه بکارے ماموریتوم انچه مرکوز خاطر بندگان حضور باشد بظهور میتواند رسید مخالفان باستماع اینخبر ظاهرا بگرو تزویر آن سید اسیر مظلوم را مسموم نموده بآبای کرامش ملحق ساختند +

ذکر متعین شدن سربلند خان تادیب حامد خان و خلاصی نجم الدین علی خان بهادر و شورش یافتن حامد خان و بهم رسیدن فتنه برکیان در مملکت هندوستان

مبارز الملک سربلند خان بعد تغیرے از صوبه کابل و منصوب شدن ناصر خان بصوبه دارے مذکور بوساطت روشن الدوله درخانه خود مدتے بیکار نشسته آمد و رفت دربار کمترے نمود چون قطب الملک برحمت ایزدے پیوست بالتماس عمده های حضور خصوص بمشوره حافظ خدا بنگار خان که برا صابت راے و حسن عقیدت او پادشاه را اعتماد بود مقرر شد که مبارز الملک تادیب و تنبیه حامد خان باغی متعین دصوبه دارے گجرات تبغییرے نظام الملک باسعادهٔ مناسب بخان مذکور عنایت گردد چون سربلند خان ازمدتها بیکار و معطل و اسباب و سامان سرکارش مختل بود سال سے و هفتم از ماه دوازدهم سنه بلغ یک کرور روپیه نقد بطریق مساعده از خزانهٔ عامره یافته تسخیر گجرات و تادیب حامد خان از حضور پادشاه مامور گشت بلکه مخفی بیشارت عنایت وزارت نیز مبشر گردید سربلند خان با عانت و رفاقت خود استدعا و استخلاص نجم الدین علی خان بهادر برادر قطب الملک که او هم مفید بود نمود چون محمد شاه از وقتیکه نجم الدین علی خان برای برآوردن او از حبس قلعه شاهجهان آباد آمده همراه خود برده بود نظر التفات بحال خان مذکور داشت بطیب خاطر قبول نموده روز جمعه بیست و دوم رجب سنه ۱۱۳۷ هجری آخر روز از حبس برآورد و خلعت عنایت با شمشیر بسید نجم الدین علی خان بهادر مرحمت نمود و سربلند خان و نجم الدین علی خان از حضور رخصت یافته هر دو امیر بریک فیل سوار شده و افغل خیمه ها شدند و فوجے از سادات و دیگر رفقاے قدیم بر سر نجم الدین علی خان جمع آمده صورت اقتدارے بهم رسید و مبارز الملک که سپاه دوست بود و از صوبه های هند هیچ صوبه نمانده که سالی چند صوبه دار آنجا نبوده باشد و سرداران سپاه که رفیق دیرینه و دولت خواه او بوده در بیکارے و وقت کار همیشه چشم انتظار براه دولت و اقتدار او داشتند در اندک زمانے از جاهاے متفرق نزد او جمع آمده لشکر شایسته فراهم گشت مبارز الملک سندیات بشجاعت خان گجراتی فرستاد حامد خان نبا بر عدم مقدرت برخود پیچیده از گجرات برآمد و در موضع دهد اقامت نموده کنتا نام غنیمی را کمک خود طلبید و خود هم جمعیتے فراهم آورده باتفاق غنیم مذکور بسر گجرات رفت شجاعت خان هم از گجرات برآمد و با حامد خان جنگیده نقد هستی در باخت رستم علی خان برادر شجاعت خان که حاکم سنبد سورت بود خبر قتل برادر شنیده اسباب محاربه سامان نموده پیلاجے کاکیوار را که دران حدود هنگامه آرا بود با خود متفق ساخته از سنبد سورت برآمد حامد خان با جمعیت خود و کنتا که قریب بیست هزار سوار بود از احمد آباد کوچیده کنار دریاے مهی ملاقے فریقین روے نمود پیلاجے کاکیوار اگرچه رفیق رستم علی خان بود اما بدلالت کنتا جے با حامد خان اتفاق داشت رستم علی خان هم بدغاے آن مرتبه بقتل رسید و

حامد خان مظفر گردید بعد استماع اینخبر مبارز الملک که بر دوراهه اکبر آباد داجمیر متردد و متوقف بود دبا سید ایفاے وعده و زیادت باتفاق نجم الدین علی خان بسرعت برد بتیاب شده واز پادشاه استمزاج نمود چون کوکب اقبال تورانیان در عروج بود وخاطر عده مذکور مقرون بصلاح نگشته حکم کوچ بطرف گجرات صدور یافت و راجه گردهر بهادر بتغییرے نظام الملک صوبه دار مالوا یافته بکار خود مرخص وروانه صوبه مذکوره گردید ونجم الدین علی خان بعارضه بیمارے چند روز در حضور ماند بعد صحت صوبه داری اجمیر یافته متعینین مبارز الملک گردید وپادشاه از فتنه پردازے وهنگامه سازے نظام الملک باقی طایفه تورانیان بد مظنه وآزرده خاطر گشته کینه اینها در دلش جا گرفت بعض صوبه داریے ودیگر خدمات که باعتماد الدوله قمر الدین خان بود از نامبرده تغییر گشته بدیگران مقرر گردید وبرهان الملک رخصت نبد ولیست صوبه یافته بنا بر انتظام معاملات آنجا نهضت نمود ولبر انجام مهام صوبه خود پرداخت وسربلند خان سال سے وهشتم از مائه دوازدهم بطرف گجرات شتافت ونجم الدین علی خان بسبب بے اسبابے که از مدتها مقید مانده چیزے نداشت چند روز توقف نموده منتظر اجتماع اعوان وانصار از رفقاے دیرینه واخوان بے کینه خود ماند بعد فراهم آمدن آنها متعاقب سربلند خان شتافته بلشکرش ملحق گشت وحامد خان باتفاق گشته ویلاے کاکیواړ سردار مرهته لقصد محاربه از گجرات برآمد هر چند مبارز الملک بحامد خان نصایح برنگاشت سودے نداد وحامد خان بخشی خود امان بیگ را با فوج غنیم بجنگ مبارز الملک فرستاد وسربلند خان ونجم الدین علی خان جنگ عظیم با بخشی حامد خان وهر دو سردار ان مرهته نموده غنیم را گریزانیدند وامان بیگ ورسیدان کشته شد وشیخ الهیار بلگرامے بخشی وسردار مختار سرکار مبارز الملک از راه دیگر داخل قلعه احمد آباد شده شهر را بتصرف خود در آورد وحامد خان شکست خورده پیش نظام الملک رفت سال دیگر نظام الملک جماعه مرهته را بتحریک وتحریص بجنگ سربلند خان نموده وشریک حامد خان گردانیده بطرف گجرات فرستاد بعد رسیدن آنها در حدود گجرات جنگهاے صعب با مرهته ها روید داد ونجم الدین علی خان بشجاعتے که از آبا واجداد خود میراث داشت مکرر جنگ مرهته ها را چنانچه باید زد ومرهته ها علی الغفله بدهنگ وبیل نگر جاگیر امیر الامرا را تاخت وتاراج نمود خانه زاد خان پسر سربلند خان رسید نجم الدین علی خان بجمعیت شصت هزار سوار وپیاده هاے عرب وفرق دیگر وچند صد ضرب توپ خرد وکلان مقابل مرهته ورسیدان کهنبایچ بندر درآمده جمعے کثیر از انها کشته بقیة السیف را منهزم گردانیدند وتا آب نربدا عنان از تعاقب شان باز نگرفته از حدود گجرات بیرون ساختند چون مبارز الملک فوج بسیار همراه داشت پنج لک روپیه ماهیانه بجاه بر سبیل هندوی از حضور معرفت ناظر خدمتگار خان وبعد مردن ناظر معرفت بخشی سوم روشن الدوله مبارز الملک میرسید تا خلل در تسلط او بران ملک نشود ومقرر شده بود که تا سنه ولیست آن صوبه قرار واقعی نشود ودر اخل صوبه مذکور بجمعیه عامل سرکار مبارز الملک نگردد زر مذکور ماهیانه از حضور باو میرسیده باشد چون خبر فتح مذکور بحضور رسید بصوابدید صمصام الدوله حکم بر طرفی فوج زیاده و موقوف شدن اعطاے دراهه سربلند خان رفت تا این حکم سربلند خان نرسیده بود وصیت سطوت پادشاهی دران صوبه بلند وسر کشان متردد خسته حال وستمند بودند ٭

ذکر انحطاط درجات روشن الدوله وکوکے وشاه عبد الغفور واخذ وجر کرورها از حضور از تکشه مذکوره ومعزول شدن سربلند خان از گجرات بسعے صمصام الدوله ومنصوب شدن اسبهے سنگه ومقابله باهم دیگر ومعاودت سربلند خان بشاه جهان آباد

وقوے شدن مرہٹه از ضعف و سستی ابهے سنگه

روشن الدوله بهادر هرچند صفات حمیده بسیار داشت لیکن چون نباے کار او بر رشوت بود و نقدی دوازده لک روپیه بابت صوبه کابل که سال بسال از خزانه عامره حواله روشن الدوله میشد نصف فرستاده نصف را خود متصرف میشد و همین قسم در امور دیگر هم بعمل مے آورد و امرا را باهم منازعات بود پرده از روے کار ش برخاسته بفضیحت انجامید و پادشاه او را معاتب ساخته حکم بحاسبه گرفتن فرمود متصدیان حضور مبلغ دو کرور روپیه بر ذمه او برآورده بعرض رسانیدند حسب الحکم پادشاهے مبلغ مذکور از روشن الدوله طلبی شد و او مبلغ مذکور را علاج و مجبور داخل سرکار والا نموده از نظر افتاد در ایام اختیار این اخراجات بصمصام الدوله مفوض گشت و قدر امیر الامرا در حضور اعتلا پذیرفت و شاه عبد الغفور هم که معتقد الیه تورانیه و در مزاج پادشاه دخل وافر بهم رسانیده مختار عزل و نصب امناے خالصه شریفه و مرتشے بود فی الحقیقه بهمین سبب و بحسب ظاهر بنابر ادلهاے ناشایسته که بفرط غرور از عبد الغفور غافل بظهور میرسید از مرتبه اقتدار افتاده گرفتار غضب سلطانی گشت و محبوس و مقید روانه بنگاله گردیده ضبطے خانه اش قریب به دو کرور روپیه نقد سواے اجناس داخل خزانه حضور شد و کوکے هم که همکار این هر دو و مختار دستخط و حضور پادشاه بود بهمین علت شریک حال اینها گردیده از محل اخراج و با ادبار ازدواج یافت و اندوخته او نیز علاوه ضبطے اموال عبد الغفور مسطور گردید صمصام الدوله را چون اختیار کار ها با اقتدار تمام میسر آمد سربلند خان را که توسل بروشن الدوله داشت معزول کنانیده راجه ابهے سنگه راٹهور را سند صوبه داری گجرات فرستاد و تاکید نمود که خود را بالعجلت هرچه تمامتر بگجرات رسانیده سربلند خان را روانه حضور نماید ابهے سنگه از آرام طلبیها و غرور قدامت عمد گیهاے خود نائب به گجرات فرستاد مبارز الملک نائب ابهے سنگه را گوشمال بواجبے داده خائب و خاسر برگردانید ابهے سنگه نوبت دوم نائب دیگر بسامان تر از اول فرستاد ثانی هم مثل اول بے نیل مقصود برگشت ابهے سنگه شرمساری ها مستواتر کشیده ناچار گردید و خود با چهل پنجاه هزار سوار و سامان بسیار در حرکت آمده به گجرات رسید مبارز الملک هرچند از طرف حضور و آصف جاه تشویشها داشت اما بسبب قلت زر و اسباب سفر نباچارے قاصد مجادله با ابهے سنگه گردیده چند فرسخے شهر گجرات معسکر ساخت و هر قدر مردم از فوج که مرافقتش کردند بمقابله ابهے سنگه پرداخت پایداریها مردانه و دلاوریے مردانه نموده خنگ راجه ابهے سنگه بعد کوشش بسیار جنان زد که راجه را پاے استقامت از مقاومت لغزیده بضرورت برگشت و اندکے پست تر نشست مبارز الملک بهادر همین قدر را غنیمت شمرده چون از حضور و طرف آصف جاه مطمئن خاطر نبود قاصد مصالحت و آشتی با ابهے سنگه گردید و آخر روز با معدودے از چوبدار و خدمتگار دستار سفید بر سر پیچیده و لباس ساده در بر کرده بملاقات راجه ابهے سنگه رفت ابهے سنگه باستماع این خبر متحیر گردیده و ملاقات او را از جمله نعماے غیر مترقبه خیال کرده خوشحال باستقبال شتافت و بر سر دروازه خود ملاقات نموده مبارز الملک را باحترام تمام آورده بر مسند نشانید مبارز الملک اختلاطها شروع نموده گفت که ما را با شما دوستیها از قدیم و با مهاراجه اجیت سنگه دستار بدل و برادرے متحقق است شما را بجاے برادر زاده خود میدانم اینقدر جنگ نبابر ناموس مردے بعمل آمده عداوتے درمیان نیست که مانع ملاقاتها گردد غرض کار پادشاهے است من هم برائے همین کار وارد این دیار بوده ام اکنون شما را مبارک است که بانتظام مهام این صوبه پردازید و ما از شما اعانت اسباب سفر و قدرے زر برائے راه مے خواهیم ابهی سنگه امتثال امر او را سعادت شمرده تبقدیم آن عمل خود را مامور و مزید تاکید درین باب بآنها نموده مبارز الملک بعد اطمینان ازین معنی دوستی و اتحاد سابق را متذکر و مذکور گردیده در تجدید و تشئید آن تقریرهاے دلپذیر نموده و از سر نو با ابهے سنگه دستار بدل گردیده دستار

او را که بانواع مرصع گران بها مزین بود از سر خود برداشته بر سر خود گذاشت دوستانه سفید خود را بر سر او نهاد و با همدیگر تهنیت و معانقه اخوت بغل آورده خوشحال و شادمان برخواست و بمسکر خود رسیده چون سامان سفر و زر موعود از ابهی سنگه رسید اعازم دارالخلافه شاهجهان آباد گردید صمصام الدوله باستماع خبر جنگی که مبارز الملک با ابهی سنگه خلاف مرضی او و فرمان حضور نموده بود آزرده خاطر گشته بادشاه را تحریک نمود که سربلند خان را معاتب ساخته گرزداران متعین باید نمود تا هر جاکه باو برسند هم آنجا او را متوقف سازند بعد ازان که عفو جرائمش از حضور شود بمسکن و ماوای خود خواهد رسید بنابرین دو صد گرزدار از حضور متعین شده صد گرزدار بطرف راه اجمیر و صد دیگر بر سر راه اکبرآباد رسیده انتظار مبارز الملک میکشیدند چون او باکبرآباد رسید بموجب امر حضور توقفش نموده نگذاشتند که گامی پیشتر گذارد مبارز الملک بضرورت در اکبرآباد منتظر فرمان حضور و امیدوار عفو قصور خود مقامات نمود سپاه همراه که اکثری برطرف شده بودند بنابر تقاضای تنخواه شورش و گستاخیها نمودند برهان الملک که بتقریب صوبه داری دران روزها در صوبه اکبرآباد بود و پیشتر نوکری مبارز الملک نموده مدتی در سلک ملازمانش جا بیداشت التماس کرد که تنخواه ملازمان سرکار بعهدهٔ این دو تنخواه قدیم صمیم اگر گذاشته آید در تمشیت این خدمت سعادت خواهد شمرد این سخن بر دوش همت سربلند خان گرانی کرده ابا نمود و فرمود که با فضال قادر بیهمال احوال تا حال باین حد نرسیده که منتی از دوستان کشیده آید و از خزانه که در حرم سرا مخفی میداشت اشرفیها برآورده در تنخواه سپاه داد و قضیهٔ مذکوره را کوتاه ساخت ✣

برانگیختن آصفجاه روسای مرهته را بتسخیر ممالک هندوستان و درست نشستن نقش مراد آنها بتمامت امرای زمان

چون آصف جاه ملاحظهٔ اوضاع حضور و شعور امرا در قدردانی مبارز الملک مشاهده نمود رغبت او در ترغیب افواج مرهته بتسخیر ممالک هند بیشتر گردید و باجی راو را که سپه سالار راجه ساهو رئیس و معظم جماعهٔ مرهته از اولاد سیوای مشهور بود برانگیخت که صوبه مالوه از راجه گردهر بهادر ناگر که صوبه دار آنجا بود و استخلاص گجرات از دست نواب راجه ابهی سنگه راتهور و تاراج آن دیار برانگیخت باجی راو و غیره سرداران مرهته لشکرگران با خود برداشته بر سر راجه گردهر بهادر روگاشتگان راجه ابهی سنگه رفته جنگها در هر دو صوبه و تاخت و تاراج محالات آن حدود مینمودند راجه گردهر بهادر خالی از نشئهٔ شجاعت نبود با باجی راو وغیره شروع بمحاربه نموده بنابر قلت سپاه و مقدور استمداد از حضور نمودن هر چند عرائض ببادشاه و امیر الامرا مکرر نگاشت سودی نداشت تا آنکه درین هنگامه آونیز رخت هستی از دنیا بربست و یکی از اقربای راجه چهیلرام بهادر که دیا بهادر نام و از اقوام گردهر بود بجای او نشسته بر دوش گردهر بهادر دست از محاربه مرهته برنداشت و بحضور مینگاشت که تا من زنده ام سد راه عبور جنود مرهته در ملک هند و ستانم بعد از من فتنه اینها در تمام سلطنت سرایت خواهد نمود با وجود اینهمه نوشتنها فائده نبود آخر الامر او در جنگ کشته گشته پدرود جهان فانی نمود و در ۱۱۴۳ هجری محمد خان بنگش صوبه دار مالوه شده باین رسید اما از برگشتن مرهته نقش او درست ننشست و در سنه چهل و پنجم از مائهٔ دوازدهم هجری صوبه مذکوره بتغیری بنگش براجه جیسنگه سوائی صاحب رصد مقرر گشت او نیز بر خبیث مذهب تقویت باجی راو نموده و به سفارش جیسنگ در سال چهل و هشتم از مائهٔ دوازدهم هجری بسعی امیر الامرا صمصام الدوله خاندوران صوبه داری مالوه بباجی راو مقرر و مرحمت شد چنانچه ذکرش عنقریب آید و صوبه مالوه متصرف مرهته درآمده ملک گجرات هم از سستی و غفلت ابهی سنگه مسخر آنها گشت و بی خر ابیها دران دیار ضعف

بسیار در سلطنت بهم رسید تدارک چنین امور از دست شجاعان بنام ونگ و دلاوران صاحب فرهنگ می آید از دست کم جرأتان
ونگ چه گشاید روباه تزویر پیشه در بیشه شیر راه نبرد و تیغ چوبین در میدان کین چون شمشیر آبنین نبرد صمصام الدوله بنای تدارک
و تنبیه باغیان و انتظام سلطنت سنبلستان بر عیارسے و مکارسے گذاشته میخواست که بحیله های دست و شعبده های
چیست غبار فتنه و آشوب فرو نشاند و خصم قوے دستی مثل آصفجاه و مرهٹه را بلطائف الحیل عاجز گرداند مهمات چون ارادهٔ دور
از صواب و آتش افروزے بر روی آب بود سودے نه نمود هر تدبیر یکه می اندیشید موجب وهن سلطنت میگشت و ارکان
دولت سستی پذیرفته سرمایهٔ تمرد و عصیان طاغیان قوت میگرفت عرصهٔ نفاق روز بروز کشاده و اسباب حوادث و فتن
آماده تر میگردید درچنین مقام پادشاه ذی شوکتے صاحب سطوت می بایست که نخل نخوت گردن کشان متمرد بصدمات
حملات مردانه از بیخ و بن بر کند یا امیر الامرائی مثل ذوالفقار خان و حسین علی خان می شایست که بدست جرأت گردن کشان
را در خم کمند خود افگند ٭

شیوع یافتن سرکشی از رعایا بمنقاد و حادثه عاجز شدن محمد خان بنگش از دست مرهٹه و بندیله در صوبه الهآباد

افواج مرهٹه چون بر صوبه گجرات و مالوه تسلط یافت و از حضور تدارک که باید بعمل نیامد دیگر سرداران مرهٹه را هم هوس مملکت ستانی
و منازعت با حکام و عمال سلطانی در خاطر جاگرفت باجے راو وغیره سرداران که قابض گجرات و مالوه شده بودند قدم خود پیشتر
گذاشته آهسته آهسته فوجهاے قرب و جوار را که از صوبه هاے الهآباد و اکبرآباد وغیره بود متصرف شدند و همیشه توسعے در
مملکت یافتن شان دست میداد تا آنکه درهمین اوان محمد خان بهادر غطمتفر جنگ بنگش صوبه دار الهآباد به تسخیر ملک بوندیله که
منظم راجه هاے آنجا راجه چترسال بوده قاصد گشته و فوج وافرے از اولوس خود یعنے جماعهٔ افاغنه بهمرسانیده سامان
مناسبے مهیا کرده داخل دیار آنها گردیده اکثر جاهاے بوندیل کهنڈ را مسخر نمود و اقامت خود درهمان دیار که تازه قابض
گشته بود مناسب دیده در دار الملک راجه مذکور سکونت ورزید راجه مذکور و دیگران ازان فرقه که ملک آنها تصرف بنگش
درآمده بود شوکت سلطنت را مشاهده حالات مذکوره مسهل شمرده رجوع بمرهٹه هاے ناگپور کلان که ظاهرا از توابع صوبه برار
و اورنگ آباد و برهنپور ملک اینهمه محسوب است یا لبرداران باجے راو که در اینجا از طرف او مے بودند نمودند و آنها را
وعده رسانیدند مبلغے و دادن بعضے از ملک خود کرده بحمایت و اعانت خود آوردند محمد خان بنگش بر غلبه خود و تسخیر ملکے
که نمود بود مفوض گشته فوج بقدر ضرورت نگهداشت و زیاده مردم را رخصت باوطان شان نمود چون از راههاے آن ملک که تازه
بدستش آمده چندان بلدیت و محرمیت نداشت راجه مقهور مذکور افواج مرهٹه را همراه خود گرفته بغتتهً در غفلت بر سر محمد خان بنگش
رسیده بنگش منصرب گشته بدون افتاده سوار شده مقابل گردید چون بوندیله و مرهٹه بکثرت تمام بود از عهده برنیامده عاجز گردید
و دست و پا گم کرده برائے خود جاے در تفحص ما منے افتاد تا خود را آنجا کشد بعد از دو سه روز بقلعه که جیت گڈه نام دارد و در اطراف
اولپور رسیده خود را مع فوج اندرون قلعه مذکور کشیده محصور گردید راجه آنجا مع فوج مرهٹه بمحاصره قلعه پرداخته نمی گذاشت
که پرکاهے در قلعه تواند رسید چون مردم بسیار همراه داشت آذوقه روبکمی نهاده رفته رفته ناپیدا گردید و مردم برگاو و خر و اسب
و سگ هم چشم طمع دوخته کار بجاے رسید که ناخورده بنها خورده میشد و راه بیرون شدن میسر نبود و از پادشاه و امراے حضور زن
و فرزندان غطمتفر جنگ که در فرخ آباد بودند استغاثه و استمداد بسے نمودند کسے نمی شنید و احدے بفریاد شان نمیرسید آخر

قائم جنگ پسر او بلا علاجے و ناچارے رجوع با قوام خود کرد و رزش معجز خود را نزد افاغنه فرستاده استمداد و استخلاص بنگش
ازان گرفتارے نمود افاغنه بجمعیت همقومے فراهم آمده بقلیل زمانیکه ازین غضنفر جنگ و پسرش قائم جنگ سرانجام آنولایت
شد قناعت نموده پسر کردے قائم جنگ پسر وقت غضنفر جنگ رسیدند و از قلعه که دران محصور بود برآورده بالله آباد رسانیدند
الحق کار عظیمے بود که این پسر نیک اختر برای پدر خود نمود امرائے حضور قصور مغلوب کشتن از بوندیله و مرهٹه بر غضنفر جنگ ثابت کرده
مورد عتاب و از صوبه داری الله آباد معزول ساختند و مبارز الملک را عفو تقصیرات فرموده صوبه داری الله آباد دادند مبارز الملک
پسر کلان خواجه خانزاد خان بهادر غالب جنگ را بر صوبه مذکوره نائب گذاشته اکثر در حضور مے بود و اتا آمد و رفت دربار بسبب
شکسته خاطر بها کمتر نموده اکثر در خانه خود انزوا داشت و درین ایام حیدر قلی خان باتش خود در خشخانه سوخته جان بجان آفرین
سپرد در روز چهارشنبه هیجدهم جمادی الاولے سنه ۱۱۳۵ هجرے چار نیم گهڑے روز برآمده محمد یار خان که صوبه دار شاه جهان آباد
از عهد عالمگیر همیشه میماند و برادرزاده امیر الامرا شائسته خان بود برحمت حق پیوست و در سنه مذکوره روز جمعه خدمت میر آتشے
مظفر خان برادر صمصام الدوله مفوض شد و همین سال چهارم شوال بارو تخانه برهان الملک را آتش گرفته منارهٔ فیروزشاه
رامع نصف عمارت پائینش برداشت و از جائیکه بود کنده دور تر انداخت و مهدرین آوان نجم الدین علی خان برحمت الهی
واصل گردید و بانتقال او صوبه داری اجمیر علاوه میر آتشے مظفر خان شد و روز سه شنبه دهم جمادی الاخرے سنه ۱۱۳۶ هجرے
پادشاه را اندک بیمارے رویداده بصحت انجامید و روز سه شنبه هفتم شعبان المعظم سنه مذکوره راجه اجیهے سنگه پسر مهاراجه
اجیت سنگه که از گجرات آمده در حضور بود استماع نمود که فتنه مرهٹه شیوع یافته بوطن او که اتصال حدود دیگجرات دارد سرائت
نموده نبابرین رخصت یافته روانه جودهپور میرٹهه دار الملک خود گردید و روز جمعه دهم ماه مذکور سنه مسطوره کفش فروشان پنجابے
و دیگر اهل حرفه مسلم جمع شده نبابر دعوے خون یکے ازان جماعه که حاجے بود و جوهرے هندو بهنگامهٔ هولے خانه جنگے نموده
ناحق او را کشته بود و نعش او نبابر طلب انتقام از پادشاه اسلام برجا گذاشته چند روز تجهیز و تکفین نه نموده بودند و ازینجهت
ارکان ضعیف الایمان که پروائے از روز جزا ندانشته اند باحقاق حق نمی پرداختند چون طرفداریها نیز نبابر نفسانیت
نصب العین هر یکے بود کسے تدارک و تسلیه آنها هم نپرداخت جماعهٔ مذکوره ناچار از دحام و بلوائے عام نموده مانع نماز جمعه
جماعت گشتند و قاضے را بے عزت نموده خفت دادند جمعه دیگر همچنان آشوب آنها اشتداد داشت نبابرین قمر الدین خان
وزیر و روشن الدوله مامور با قراء نماز جمعه گردید و بجمعیت خود و هامع امرائے دیگر بمسجد درآمدند مستعفیان دل سوخته شروع
تبظلم و لفرین و تشنیع امرائے بے حمیت و دین نموده جسارت را از حد بدر بردند تا آنکه روشن الدوله در سایهٔ سپرهائے افاغنه
که رفقائے او بودند گرفتیت و کفش دوزان از دور کفش انداز ے نموده افواج و رفقاء امرا را نیز بر کفشها گرفتند اعتماد الدوله
پایدارے نموده بانهائے بی دسته سر داد و از صدائے آن بلوائیان را تر سانیده فتنه را اندک فرو نشانیدند کے ترتیب و
هم اندک تالیف و تسلیه فرموده اصلاحے داد چنانچه گفته اند **بیت** که سختے و سستے هم دهبست ✤ چو رگ زن که جراح
و مرهم نهست ✤ لیکن دران عرصه اکثرے مبتلائے فضیحت گشته غریب رستخیزے روی نموده و مهدرین سال از آخر سوال
در تمام ماه ذی القعدة الحرام سوائے اشهر عفونت گرفته تمام سکنه شاهجهان آباد صغیر و کبیر به بیمارے تپ مبتلا گشت کاسبجائے
رسید که بازارها و رسته ها خالی و دکانها نبند افتاده شهر رونقے نداشت مردم مے گفتند که چنین جانکاه و چنین دیرگاه بے شنوده
و نسمع نشنده و نگوئیده که شروع بیمارے از مثنه دالله آباد و اکبر آباد شده آخر از دهلے و شاهجهان آباد در پانی پت و سونپت و

نیز سرایت نموده و انجا هم حال همین بود اما الحمد لله که بپایان آن تپ بخیر و عافیت انجامیده همه کس شفا یافت مگر قلیلے که اجل شان رسیده بود فوت شدند و در ۱۱۴۳ هجرے در ماه رجب بهلے پنجشنبه و جمعه و شنبه دوم و سوم و چهارم ماه مذکور سرما بنوعے اشتداد یافت که در شهر شاهجهان آباد و دهلے کمنه هر جا آب در سبو وغیره ظروف بلکه بعض آبهاے جارے یخ بست و هم از اسمان برف بر سقفها و جاهاے بارید ٭

برآمدن پادشاه بطرف اغرآباد و بروتهه بطریق سیر و شکار و از انجا عبور نمودن دریاے جمنا برای تنبیه مرهته و معاودت فرمودن قرین عیش و مسرت بنصرت بخت بیدار

روز سه شنبه پنجم رجب المرجب ۱۱۴۶ هجرے وقت طلوع آفتاب محمد شاه پادشاه بطالع جدے از قلعه دار الخلافه شاهجهان آباد برای سیر و شکار بطرف اغرآباد و بروتهه کوچ فرموده قریب یکماه در سونپت و بروتهه تماشاے شکار مع اعتماد الدوله قمر الدین خان و امیر الامرا صمصام الدوله و جمیع امرا و ارکان سلطنت مشغوف و مشغول ماند و بعد ازان معاودت نموده در باغ معروف تبال کوتهه نزول اجلال فرمود و چند روز بسیر و تفرج آنجا مسرت اندوز بوده عبور دریاے جمنا نموده در باغ فرح بخش دوازده روز توقف کرده خبر شوخیهاے مرهته در حدود سرزمین اکبرآباد استماع نموده و بارادهٔ گوشمال آنجماعه ضال یکدو منزل نهضت نموده بکنار دریاچه هیندن نزدیک لبراے بهنکیل معسکر ساخته هفت هشت روز مقام داشت بعد استماع خبر بدرشدن آنجماعه از حدود مذکور بطرف تلپت نزدیک بفریدآباد آمده در ماه شوال سال مذکور بدولت و اقبال داخل دولتخانه مبارک شده ٭

ذکر رخصت نمودن پادشاه صمصام الدوله مظفر خان را بتنبیه مرهته و بعض سوانح دیگر

روز یکشنبه شانزدهم رمضان المبارک ۱۱۴۶ هجرے سه و نیم ساعت از روز برآمده مظفر خان بهادر میر آتش برادر صمصام الدوله برای تنبیه مرهته رخصت و خلعت یافته هانوقت نزدیک باره پله در باغ جیوند اس بدون آنکه بخانه آید رفته منزل گزید عقیب آنکه مرهته بعد از تسخیر صوبه هاے گجرات و مالوه چون ندارے از حضور بعمل نه آمد راه تگ و تاز باز و دست طلب دراز کرده آهسته آهسته قدم سعی و اجتهاد پیش گذاشت و بعد انقضاے هر سهل مدتے یک دو محال از ملک پادشاهے بتصرف خود مے آورد تا انکه بمرور دهور و انقضاے اعوام و شهور تا بگوالیار که از حصار مشهوره هند و باکبرآباد نهایت قرب جوار دارد متصرف گشته دم سخوت و اقتدار زد و آصفجاه باغواے مرهته کوشیده باشتعال نائره فساد و التهاب آتش مجادله و عناد و تسخیر دیگر بلاد دلالت نموده جماعهٔ مذکوره را دلیر ترے ساخت و مرهته که ضعف ارکان سلطنت دریافته خود بخود در باطن این اراده داشت تحریک آصف جاه بهانه خاطرخواه دانسته قدم پیشتر گذاشت و تباخت و تاراج جاگیرات امیر الامرا و محالات خالصه شریفه همت گماشت چون صدمات تاخت و تاراج مرهته از حدود گوالیار هم تعدے نموده سرایت بمحالات متعلقه اکبرآباد و اجمیر نمود و امیر الامراے مدبر پیشه درست اندیشه لاعلاج و ناچار گردیده برادر خود مظفر خان را که در خانه دم از شجاعت بے نهایت میزد به تنبیه و خنگ مرهته مقرر ساخته از حضور رخصت دهانید و امراے دیگر را مع افواج پادشاهے و بعض رساله هاے همراهی خود که بهیات مجموعے بیست و دو امیر و جمع غفیر فراهم گشته بود رفیق و متعین او گردانیده مرخص نمود سپه سالار مذکور با سامان موفور و لشکر میسور بکره قریب پیار پادرکاب اقتدار گذاشته لعزم رزم مرهته روبراه نهاد مرهته که

ضابطه خنگ او بطور چپاولے و قزاولے است در اثنای راه با او جائی برنخورد و مظفر خان تا سه روز رفته سکونت ورزید مرهٹه چند ماه او را دران میدان محصور و طرق وصول اجناس بر لشکر مسدود نموده دائم الاوقات درستیز و آویز بود و مظفر خان خبر دار نموده انتظار حکم پادشاه و امر برادر خود میکشید چون حکم معاودت صدور یافت مظفر خان بهادر لشکر الٰہی پرداخته بملازمت پادشاه و برادر عالی جاه خود شتافت و روز سه شنبه بیستم محرم الحرام ۱۱۴۸ هجری شرف کورنش پادشاه دریافته بعطاے لنگر جواهر سرافراز گشت و بعد وصول به شاه جهان آباد که منتهاے مامول و کمال مراد بود ادائے صدقات و نذور حسب المقدور بعمل آمده هواخواهان لشکر بے پایان بر سلامتی آن امیر عالیشان تقدیم رسانیدند و مخلصان بر حسن تدبیرات که درین سفر ازان سردار خجسته سیر بوقوع آمد تحسین و آفرین بر زبان آوردش و درود فیض آمودش بدایع الخیر از متعلقات شمر و ندوا کثر اوقات بر زبان مصاحبان مزاحبان این مصراع مذکور بود مصراع این کار از تو آید و مردان چنین کنند * و همدرین سال شاهزاده عالی تبار مغفور پسر محمد اعظم شاه مرحوم شانزدهم محرم برحمت حق پیوسته در مسجد و مقبرهٔ والده خود کرپا پورے که تعمیر یادگارش بود مدفون شد و همدرین سال اول روز یکشنبه بست و چهارم جمادی الثانیه امیر الامرا صمصام الدوله و اعتماد الدوله قمر الدین خان بتنبیه مرهٹه رخصت یافته سرو و بها در مثل مظفر خان تلاشها نموده معاودت فرمودند و غنیم لئیم روز شنبه شانزدهم شوال سنه مذکوره قصبهٔ سانبهر را که قریب لصد کرده از شاهجهان آباد دست تاخت و فوجدار آنجا معروف الفخر و سه چار فیل و قریب به سه لک روپیه مال و اسباب خانه خود بمرهٹه داده دست ازو برداردمرهٹه قناعت بران نکرده فخر و را چنانچه خواست غارت نمود و با یک رخت لباس که پوشیده بود سر داد و قاضی قصبهٔ مذکوره بحمیت جاهلیت کار فرما شده عیال خود را گشته خود کشته شد جوهر نمود و با مرهٹه تا جائیکه دستش میرسید جنگیده آخر الامر مجروح بر درسرائے خود افتاد اما حق اینست که داد غیرت و مردانگی داد و تاریخ هیجدهم ربیع الثانی ۱۱۴۸ هجری آخر روز چهار شنبه باران شدت باریدن شروع نموده تا روز پنجشنبه نوزدهم همچنان بشدت بود و اکثر عمارتها افتاده درسرائے روشن آرا دریاچه اش چنان طغیان نمود که نجا نهالیش بقدر قد آدم آب جاری بود و از اکبر آباد خبر رسید که نوزدهم روز پنجشنبه در انجا هم چنین شد *

سر برآوردن اژاژو زمیندار چکله کوڑه و کشته شدن جان نثار خان بر دست او و بتنبیه عظیم الله خان و قمر الدین خان درین خصوص و تنبیه یافتن او از دست برهان الملک

در اختلال احوال سنین ماضیه اژاژو زمیندار چکله کوڑه حاکم خود جان نثار خان برادر زن اعتماد الدوله را متشابهه سبکی اوضاع سلطنت بگشت و اسباب او را غارت نموده عیالش را متصرف گشت اعتماد الدوله بعد استماع عظیم الله خان را فرستاد تا تنبیه او کند و ناموس را استرداد نماید زمیندار مذکور که مردمنهور سفید شریر بود بعد ورود عظیم الله خان نیز نه قمر الدین خان مکان سکونت را خالی گذاشته چند روز بنزدیکی صحرای دیار خود که اندک صعب المسالک بود رفته آرامیده عظیم الله خان بی همه از حمیت و ایمان گوشمال آن بدسگال را سهل شمرده چندے در چکله مذکور مقام و آخر الامر خاجم بیگ خان تورانی وغیره را بحکومت آن چکله و تادیب زمیندار مذکور گذاشته خود با همان آباد معاودت نمود و اژاژو مغرور ترگشته بعد عطف عنان عظیم الله خان بر سر خاجم بیگ خان و دیگر چکله داران رسیده همه را بجان گشت اعتماد الدوله وزیر که از حمیت محروم و در تدارک چنین امور نبا بر بے جرأتیها معذور بود ناچار گشته درین خصوص رجوع ببرهان الملک بهادر که صوبه دار اوده بود نموده بمبالغه تمام

برخاست که تنبیه اژاژو بپاس آبروی مغلیه و اسلام بطوریکه داند و تواند نباید چون برهان الملک نهایت جرأت و دلیری
و مردانگی داشت در شکار اگر عازم حضور گشته از صوبه خود بشاه جهان آباد می آمد از اثنای راه در عشرهٔ دوم جمادی الاخری
بر سر بهگونت اژاژو رسید رسیدند از یکجا است که بسنجان ابله فریب با او هم خدعه نماید چون برهان الملک فریب او را نخورد اژاژو
نهایت عجب و غرور بهم رسانیده بود مستعد محاربه گشته استخبار او می نمود زمانیکه برهان الملک از راه رسیده داخل خیمه خود گردید
اتفاقاً دران روز جامه سبز در بر داشت سرکاریان به اژاژو خبر رسانیدند که نواب جامه سبز در بر و ریش سفید بسیار بلند دارد همین دم
داخل خیمه گردیده اژاژو که در کمین نشسته بود و انتظار خبرش میکشید علی الفور مع فوج خود نمایان گردید برهان الملک بعجلت بر فیل
خود سوار شده تاکید بآراستن صفوف نمود بعضے از ملازمان رکاب که مستعد و تیار بودند سوار شدند بطوریکه دران عجلت میسر آمد
اندک ترتیبی در فوج صورت گرفت برهان الملک دران وقت جامه سوار کنده لباس سفید در بر داشت و ابو تراب خان تورانی
که از سرداران و عمدهٔ ملازمانش بود قضارا او هم دران روز لباس سبزی در بر و ریش بلند سفید داشت اژاژو ابو تراب خان
را برهان الملک تصور نموده همت بر قتل او گماشت و با جان بازان معتمد خود عنان ریز بر سرش تاخته با او در آویخت و نزدیک
بفیل او خود را رسانیده و اسپ را جهانیده نیزه خردے که در دست داشت بصدمه توانائی خان بر سینه اش زد که سنان
نیزه از پشت او بیرون جسته بتختهٔ هودج فیل پیوست و اکثر همراهیان برهان الملک را از دیده بر آمد او عار فرار اختیار
نموده پاے ثبات و قرار بر جا نماند برهان الملک با معدودے از جنود که پاے جرأت شان نلغزیده بود بمقتضای
غیرت و جرأت قدم جلادت پیش گذاشته اژاژو و رامع همراهیانش بر تیرهاے خود گرفت و رفقاے حاضر نیز دست جرأت
بآستین شوکت برآورده به تیر و شمشیر با فوج مخالف در آویختند درین جنگ که یکے از اقرباے اژاژو و رفیق برهان الملک
بوده اژاژو را شناخته به برهان الملک شناسانیدند و خود اسپ را تاخته مقابل اژاژو شد هر دو را بهمدیگر طعن و ضرب اسلحه
بعمل آمده اژاژو از دست درجن سنگه دهم به تیر برهان الملک کشته افتاد و نسیم نصرت ایزدے بر پرچم علم برهان الملک
وزیده فتح و ظفر نصیب اولیاے دولتش گردید برهان الملک سجدهٔ شکر الهی بتقدیم رسانیده و شادیانه ظفر نواخته داخل خیمه
شد و سر اژاژو را بریده پیش پادشاه و پوست بدنش کشیده و پر از کاه نموده برائے قمر الدین خان فرستاد و خود چند روز
در آنجا مقام کرده و لشکر را سیر کردگے صفدر جنگ بهادر در چکله مذکور گذاشته بصوب دار الخلافه نهضت نمود و اول روز
چهار شنبه غرهٔ رجب سنه مذکوره بحضور رسیده ملازمت پادشاه نمود و یک هزار و نه اشرفے و یک خنجر و یک شمشیر نذر گذرانید
و بانعام خلعت و سرپیچ مرصع و خنجر مرصع و شمشیر مع اسپ و فیل سرافرازے یافت در روز یکشنبه ششم شوال سنه مذکوره
حسب الالتماس ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ که داماد و خواهرزاده برهان الملک بود و شیخ عبد الله وغیره سرداران متعینه
معسکر رخصت شد سبب آنکه آنها خبر آمدن مرهٹه که پسر اژاژو بکمک خود آورده بود معروض داشته بودند و همدرین عرصه
روز شنبه ششم ذی القعدة الحرام سنه مذکوره پادشاه یادگار خان کشمیرے را که مرد چرب زبان هوشیار و از رفقاے
معتمد امیر الامرا صمصام الدوله بود نزد راجه جے سنگه سوائی و باجے راو سپه سالار مرهٹه که بتسخیر ممالک هندوستان از طرف
راجه ساهو مامور گشته بود مع اسناد هر دو صوبه که عبارت از گجرات و صوبه مالوه است مرخص نمود و فرمود که بزودے پیغامهاے
دلفریب شعر تالیف قلوب مرهٹه و ترغیب باطاعت حضور و تطمیع بانواع مکارم و مراحم برساند و بسے سنگه را در حصول این
مامول واسطه گرداند نیز درین سال شنبه بخشنبه چار هم ذی حجه پاسے از شب گذشته روشن الدوله عمر خان بهادر رحلت نمود

مرد قیافه بود و اکثر صفات حمیده داشت سر رشته ارادت بشاه بهیک نام درویش دست نموده نهایت ارادت بهم رسانید و پیر پرستی بشیوه خود ساخته مصروف رضاجوئی او بود +

ذکر مجمل ذکر فخر الدوله برادر روشن الدوله و عزل او از صوبه عظیم آباد و انضمام یافتن صوبه مذکور بصوبه داری بنگاله

بعد از نصرت یار خان فقیر را معلوم نیست که کدام کدام کس بصوبه داری عظیم آباد و پٹنه مامور شدند اینقدر میدانم که اغلب در سنه ۱۱۴۱ هجری یا سال کم و بیش فخر الدوله برادر حقیقی روشن الدوله صوبه دار عظیم آباد گردید پنج شش سال بصوبه داری آنجا اشتغال داشت اما چون بی سواد محض و سکسر بود اکثر اعمال او بسفاهت و سفلگی اشتمال داشت و نهایت مغرور و زود رنج بود با شیخ عبد الصمد که از مدتها مدار المهام صوبه عظیم آباد و مرجع معاملات آنجا مے بود و صوبه داران سابق گاهے نائب خود و گاهے متعهد صوبه اش میدانستند و زمینداران آنجا اکثرے بلکه همه با او موافق و متفق بوده اند و جماعه داران سپاه آن مرز و بوم نیز با او در مقام انقیاد و اتحاد بوده نهایت ادب و احترام او مے نمودند برا مور سهل در آویخته کار و شها آغاز نهاد و در پے ایذا و اضرار او افتاد و ناچار از شهر عظیم آباد و خانه مملوکه خود که در آن بلده داشت عبور گنگا نموده در قلعه سوایج که ساخته او و در آنجا مواضع چند زر خرید داشت رفته آزرده خاطر نشست فخر الدوله دست از و برنداشته متعاقب خود هم عبور کرد و شیخ مذکور را در آن قلعه محصور نمود و به تسخیر قلعه پرداخته اراده بیحرمتے او را جازم گشت او ناچار با برهان الملک که صوبه دار اوده بود توسل جسته ماجرای خود و اراده فخر الدوله ظاهر ساخت و بعد از طلب برهان الملک بمردانگی از آن قلعه برآمده باستعجال خود را بحدود صوبه او رسانید و از آسیب تعدی فخر الدوله محفوظ مانده خود را حضور برهان الملک رسانید و عزت و اعتبار لائق بهم رسانید و فخر الدوله بے نیل مقصود شرمسارے کشیده برگشت و بعد چند روز با خواجه معتصم برادر امیر الامرا که در ظاهر بلباس فقرا و مشائخ بسر برد و در حقیقت جاسوس و نکوکت امرا در عظیم آباد بود بسرمے برد حرکات سبک و سفیهانه بعمل آورده او را آزرده خاطر ساخت خواجه مذکور نهایت ملال و انزجار از و و از تمرگیهاے او بهم رسانیده روانه شاهجهان آباد گردید و بعد ورود دیوان الخلافه با برادر خود صمصام الدوله ملاقات نموده احوال فخر الدوله ظاهر ساخت صمصام الدوله بمجرد استماع از جا در آمده فخر الدوله را تغییر کنانید و صوبه داری عظیم آباد را ضمیمه صوبه بنگاله نموده سند صوبه مذکور بنام مومن الملک شجاع الدوله شجاع الدین محمد خان بهادر اسد جنگ داماد جعفر خان که در آن اوان باشتمال پدر زن خود صوبه دار بنگاله بود فرستاد و فخر الدوله تغییر گردیده روانه شاهجهان آباد گردید + +

ذکر مجمل احوال شجاع الدوله داماد جعفر خان ناظم بنگاله و ما یتعلق به + + +

مخفی نماند که شجاع الدوله اصلش از بریا پور صوبه دکهن و نسب او بقوم افشار که فرقه از اتراک خراسان است میرسد از مشاهیر صوبه مذکور و در ایام اقامت او رنگ زیب بدکهن بمصاهرت جعفر خان دیوان صوبه بنگاله که آخر با نظامت آنجا هم دست انتساب یافته همراه او میبود و هر زمان که اعتبار جعفر خان از دیاد یافت اقتدار او هم اعلا پذیرفت تا آنکه جعفر خان بنظامت و دیوانی صوبه بنگاله و اوڑیسه اختصاص یافت شجاع الدوله در آن عهد با عانت او صوبه دار اوڑیسه و در آن صوبه بانتظام آنجا اشتغال مے ورزید بسبب همانا آنکه بنا بر مسانیت مزاج که با پدر زن خود داشت صحبت فیمابین جعفر خان و شجاع الدوله چنانچه باید در نمیگرفت و اکثر بجرایے او دور سے از جعفر خان راضی بود شجاع الدوله در کمال جود و معدلت و با اخلاق حمیده و

جمیع صفات پسندیده موصوف وجعفرخان در همه امور برعکس او صافش معروف بود وزن شجاع الدوله زیب النسا بیگم مادر علاء الدوله سرافراز خان بهادر حیدر جنگ اگرچه زن نیکوکار شایسته اطوار بود اما بنابر اطاعت پدر خود وبه سبب کثرت رغبت شجاع الدوله بمنسوبان دیگر مع پسر خود همراه پدر در شهر مرشدآباد که بنا کرده جعفرخان وبنام سابق او که مرشدقلیخان بود موسوم گردیده اقامت مینمود ورزید ومع پسر خود علاء الدوله در کمال احتشام بسر می برد چون مادر محمد علی وردی خان بهادر مهابت جنگ هم از قوم افشار وباشجاع الدوله قرابتی داشت ومهابت جنگ مع پدر خود میرزا محمد نام وبرادرش حاجی احمد نام در سلک رفقای اعظم شاه مغفور انتظام داشت لعبکشته شدن آقای خود ونبابر خانه نشینی ببلای افلاس گرفتار آمده در ابتدای عهد محمد شاه اول پدر مهابت جنگ خود را بشجاع الدوله رسانیده او آمدن میرزا محمد را مغتنم شمرده وسلوک لائقی نموده رفیق خود ساخت باستماع این خبر مهابت جنگ را که میرزا محمد علی نام داشت برفاقت شجاع الدوله رغبت بهمرسیده قاصد بنگاله واوڑیسه گردید ونهایت معونت وافلاس خود را تا بشجاع الدوله رسانیدند چون میرزا محمد علی نهایت هوشیار مزاج شناس وآداب دان دقیقه یاب باکمال شجاعت وولادرے بود شجاع الدوله ورود او را از نعماے غیر مترقبه شمرده رفاقت او را سعادت طالع وعروج نیر اقبال خود دانست ومیرزا محمد علی مذکور یوماً فیوماً در مراتب اختصاص مرتقی گردیده بمرتبه عالی ترقی نمود چون محبت شجاع الدوله با میرزا محمد علی باحسن وجوه درگرفت ومبانی اخلاص واتفاق فیمابین بهمرسیده استحکام پذیرفت برادر خود حاجی احمد را مع متعلقان واولاد وعیال خود از شاهجهان آباد طلب داشت وحاجی مذکور مع جمیع عیال واطفال بصوبه اوڑیسه آمد او نیز مثل برادر در سلک رفقای معتمد شجاع الدوله انتظام یافت هر دو برادر چون در امور دنیا شعور وافر ودر حسن آداب واخلاق بهره متظافر داشتند بنای دولت شجاع الدوله را بسعی واهتمام اینها استحکامے پدید آمد وبندوبست ومداخل صوبه اوڑیسه نیز باعانت تدبیر ورای اینها تو فیر پذیرفت میرزا محمد علی که با اصالت رای جوهر شجاعت هم در ذات خود مجتمع داشت در جمیع امور زیاده تر از پدر ودر برادر وجمیع رفقای شجاع الدوله نام ونشان وعزت وشان بهرسانیده محسود امثال واقران گشت وشجاع الدوله برای او منصبے مناسب قدرش باخطاب محمد علی وردیخان از حضور پادشاه بوساطت وکلای خود طلبید چون جعفرخان با داماد خود شجاع الدوله اندکے سرگران وزندگانیش را پایان بود ومیخواست که علاء الدوله نوه اول بعد ازو که بنام دیوانے صوبه بنگاله داشت نظامت هم داشته قائم مقام او باشد بنابرین درین خصوص بوکلاے خود نوشت وخواند نموده مافی الضمیر خود ظاهر ساخت وشجاع الدوله بر مقصد او واقفی یافته از محمد علی وردیخان وحاجی احمد درین باب استشاره نمود هر دو کس تدبیرے مناسب وقت ومقام التماس نموده بتجویز خود چند کس هوشیار زبان آور برای رسالت ووکالت حضور معین کنانیدند مسودات عرائض برای پادشاه واسیر الامرا بانشای عبارت بلاغت اسلوب وتقریر دل پذیر مرغوب بقلم پسندیده رقم خود متضمن استدعای حصول اسناد صوبه بنگاله واوڑیسه ودیوانے وغیره کارها بنام شجاع الدوله نگاشته مردم مختار را باستعجال وایلغار روانه دارالخلافه شاهجهان آباد نمود ومردم معتمد فرقه سپاه از رفقای دیرینه شجاع الدوله را در ظاهر بر طرف کنانیده رخصت نمودند بمرشدآباد رفته متفرق نزدیک بدارالامارة منتظر خبر ورود شجاع الدوله در خانه جعفرخان که دارالحکومه همان بود باشند وچون موسم برسات نزدیک رسیده بود واندیشه انسداد طرق از کنگ تا مرشدآباد یقینی بود کشتیهاے قابل سوارے خود و سپاه مهیا نموده ملازمان لایق رفراسم آورده ونوکر نگهداشت تا هرگاه خبر انتقال جعفرخان رسد بلا توقف روانه مرشدآباد شود ونیز تحفے ڈالیاے خود برای وصول خبر حسول اسناد تا شاهجهان آباد نشانیده بود که هر روز اخبار مرشدآباد دودالخلافه مع

مراسلات فرستادگانش میرسیده باشد چون متیقن گردید که جعفر خان مهمان پنج شش روزه دنیاست شجاع الدوله مع محمد علی بیگ خان
وغیره رفقاے خود بقدر یکه لائق ومناسب دانست از کنگ مدر بعض جاها از راه خشکی و در بعض مواقع بسواری کشتیهاے
مهیا بطرف مرشد آباد بنهضت نمود و پسر خود محمد تقی خان را که از بطن زنی دیگر غیر دختر جعفر خان بود در کنگ نائب گذاشت
در راه خبر انتقال جعفر خان شنیدند چون چند منزل پیشتر آمد اسناد صوبه داری وغیره نیز رسید در جائیکه فرمان سند از حضور
پادشاه رسیده بود آن مکان را مبارک منزل نام نهاد و روز و شب ایلغار نموده بجلدی هر چه تمامتر بدار الحکومته جعفر خانی
رسیده در چهل ستون که دیوان عام ساخته جعفر خان بود مع رفقاے خود نزول اجلال نمود و بمجرد رسیدن مردم خود را
فرستاده احضار عمله پادشاهی مثل وقائع وسوانح نگار وغیره فرمود بعد حاضر شدن آنها بر مسند امارت جلوس فرموده حکم
بخواندن فرامین اسناد دنو اختن شادیانه دولت خداداد نموده نذور مبارکباد گرفتن آغاز نهاد پسرش علاء الدوله سرافراز خان
که جوان نادان وبزعم خود ولی عهد وجانشین جد مادری خود جعفر خان بود و خاطر جمع داشت که دیگرے را مجال تصرف درین امر
نخواهد بود وقتی خبردار و از خواب غفلت بیدار شد که صداے نقاره دولت پدر بگوشش رسید وچون از دار الحکومته بمسافت
یکدو میل راه مے بود بعد وصول خبر متحیر گشته از عمله ورؤساے فوج خود استشاره نمود که چه مے باید کرد بعضی ازیشان
یکدل ویک زبان گشته معروض داشتند که الحال که مسند پادشاهی هم بپدر رسیده وبرخزاین ودفائن جعفر خانی
ومسند حکومت وکامرانی قابض ومتمکن گردیده چاره غیر از اطاعت نیست علاء الدوله تن برضا داده جریده سوار گردید
وشرف پاے بوس پدر دریافت ونذر مبارکباد چار وناچار گذرانیده لساط منازعت درنوردید شجاع الدوله برای سرانجام
مهام مالی وملکی برراے رزین خود وبعد ازان بر استشاره مخلصان ودولتخواه مثل محمد علی وردی خان وبرادرش حاجی احمد وراے
رایان عالم چند که دیوان قدیم او بود دوستی الحقیقة در فرقه هندو لیاقت اعتماد واقتدار داشت وبعض دولتخواهان دیگر مثل جگت سیٹھ
فتح چند که دولت وساهوکارے او از اعتبار کرد رها گذشته در زمان خود نظیر نداشت بناے کارهاے خود گذاشته در باب
عدالت ومعامله خلق الله با همدگر برگفته احدے از مقربان اعتماد نکرده بمقدور خود تفتیش واستکشاف احوال طرفین مے نمود
وبنفس نفیس خود استماع سوال وجواب هر یکے نموده بکنه سخن میرسید وحق بطرف هر که مے بود طرفش را پاسداری نموده استحقاق
حق میکرد هر چند طرف مخالف اقرب منسوبان واولیا واحب اصدقا بوده باشد ونیز در عهد جعفر خان جمیع زمینداران ومالگزاران
صوبه بنگاله مقید وبانواع شدائد مبتلا بوده اند وذکر تعذیب وتعذیر که در زمان او بر زمینداران ودیگر خلائق استمرار داشت حیف
گاشتند و مداد است که ندکر آن صرف کرده آید مطابق رسوم وعادات اوست مضمون این بیت مشهور سعدی **بیت** نباید
برسم برآئین نهاد ✦ که گویند لعنت بران کین نهاد ✦ شجاع الدوله بعد تمکن بر وساده امارت زمینداران وغیره مقیدان را طلب
داشته آنها را که بے جرمے وجهتے درین بلا بوده اند سرداد و زمینداران ومالگزاران را که مقید بوده اند احضار فرموده خود
از هر یکے از آنها پرسید که اگر شما ها را بطور خود گذاشته ازین حبس رهاے دهیم در مالگزاریے وفرمان برداریے حال شما
چگونه خواهد بود آنها که از مدتے مبتلاے انواع عذاب وبلا یا بوده اند زبان بدعاے بقاے عمر ودولت وسپاس وثناے
شجاع الدوله برکشودند وهمه ها یک زبان گشته عرض نمودند که مالگزاریے وفرمان برداریے هزار چند از بیوقت زیاده تر
بعمل آورده تابع فرمان ورضاجوئے بندگان این آستان خواهیم بود واین ملتمس را موکد بعهود ومواثیق عظیمه نموده
قسمهاے غلاظ وشداد درمیان آوردند وبناے فشان زر بوساطت جگت سیٹھ گذاشته شجاع الدوله هر یکے را

بقدر وسعیا عیش خلاع فاخره و اشربه لذیذه بخشیده و باطمینان الوفه شان مرخص نمود و باین عدل نوشیروانی و رافت و مهربانی بنگاله که ملقب بجنة البلاد دارد عهد او را مثل ایام دولت و سلطنت رافتش بکمال امن و امان در دعا گوئی عمر و دولت ابد توامان او رطب اللسان بوده اند سرافراز خان را بدستور بنام دیوان صوبه مقرر داشته محمد تقی خان پسر دوم خود را چنانچه سبق ذکر یافت بصوبه داری اوڑیسه گذاشت و جانگیر نگر را که بمرشد قلی خان بهادر رستم جنگ داماد خود مقرر نموده و فوجداری رنگپور بنام سعید احمد خان برادرزاده و سلطے مهابت جنگ بسرجاجی احمد و فوجداری اکبر نگر معروف براج محل بنام زین الدین احمد خان برادرزاده خرد مهابت جنگ که داماد مهابت جنگ هم بود مقرر شد و بخشی گری فوج هنوز آرش محمد خان برادرزاده و داماد دیگران مهابت جنگ تفویض یافت و در جمیع عظام امور و معامله مالی و ملکی محمد علی خان و ردیخان و حاجی احمد و رای یان عالم چند و جگت سیٹھ فتح چند مرجع حل و عقد و مستشار شجاع الدوله بوده کارها بانجام میرسانیدند تا انکه فخر الدوله تغییر گردیده صوبه داری عظیم آباد ضمیمه صوبه بنگاله گشت و امیر الامرا صمصام الدوله سندش بنام شجاع الدوله فرستاد +

انضمام یافتن صوبه عظیم آباد بصوبه بنگاله و رجوع شدن نظامتش بمهابت جنگ و شروع عروج دولت آن عمدهٔ امرای بافرهنگ +

شجاع الدوله در تجویز نائب عظیم آباد با دولت خواهان استشاره نمودند کوچکس در میان گذاشت و شجاع الدوله احدے از رفقا را لائق این کار ندانسته خواست که یکے از هر دو پسر خود را به نیابت آنجا مقرر نماید ما در سرفراز خان بنت جعفر خان زوجه شجاع الدوله حسب الپسر رواندانشت و محمد تقی خان پسر دوم را که بیگانه و دشمن مے شمرد نیز تجویز نکرد عاقبت الامر رای شجاع الدوله برین قرار یافت که آن ملک زود طلب و حدود صوبه مذکور بصوبه اوده و اله آباد و برار و اورنگ آباد اتصال دارد جواب و سوال با صوبه داران هر صوبه و بندوبست آن به از محمد علی و ردیخان دیگرے نمیتواند نمود دولتخواهان بے غرض بتصدیق قول شجاع الدوله نموده براصابت رایش تحسین نمودند و شجاع الدوله نیابت صوبه عظیم آباد باضافه منصب که مع اصل و اضافه پنجهزارے باشد و خطاب بهادرے و مهابت جنگی مع پالکی جهالردار و علم و نقاره برای محمد علی و ردی خان بهادر مهابت جنگ تجویز نموده برای مناصب و مراتب مذکوره معرفت وکیل خود بپادشاه عرضداشت نمود که بتدریج مرحمت شود و بامیر الامرا نیز بگاشت ن شجاع الدوله بعد تقرر این کار بنام محمد علی و ردیخان بنابر اثبات احسان خود خان مرقوم را بر درحرم سرا طلبیده خلعت صوبه داری عظیم آباد از طرف خود داد بعد ازان شجاع الدوله مهابت جنگ را از پیش خود خلعت و فیل و شمشیر و جواهر و سند نیابت داد و افواج ملازم سرکار خود بقدر حاجت همراه داده بانتظام مهام صوبه عظیم آباد رخصت فرمود چند روز قبل ازین عروج که مهابت جنگ را پیش آمد از بطن دختر کهتریش که زوجه زین الدین احمد خان بود پسرے متولد گردیده بمیرزا محمد موسوم گشت مهابت جنگ چون پسر نداشت همین دخترزادهٔ خود را بفرزندے برگرفته پرورش مینمود آمدن این دولت خداداد را بیمن مقدم او متمرده مجتبش دوبالا گردید هر دو داماد خود را یعنی اقربای دیگر استیذان تعیناتی از شجاع الدوله نموده همراه گرفت و از مرشد آباد رخصت نموده داخل عظیم آباد گردید و بعد انقضاے یکسال باز بملازمت شجاع الدوله

ستافته و موروالطاف بے اکناف گردیده مقتضی المرام بصوبه خود رخصت یافت و درین چند روز سیاهه منصب پنجهزاری و علمای پالکی چهاردار علم و نقاره از حضور پادشاه حسب الطلب شجاع الدوله بمهابت جنگ رسیده قدرشوکتش افزود چون مهابت جنگ سردار دلیر با فرهنگ و اولوالعزم رفعت آهنگ بود شروع بانتظام عظیم آباد و آراستن فوج و تالیف قلوب سپاه و رعیت و تادیب گوشمال مفسدان و مفسدان متمرد و جمع نمودن بهادران صاحب شمشیر و مدبران روشن ضمیر اشتغال ورزیده در اندک زمانی سامان ریاست و سروری و اسباب ثروت و برتری مهیا ساخت و یوماً فیوماً در ازدیاد مواد استعداد میکوشید از اتباع و رعیت هر کسیکه وضع استکبار مشاهده مے نمود در تنبیه او و ترتیب دیگران لقدر حاجت توجه مے نمود عبدالکریم خان نامے افغان روهیله که قریب بهزار و پانصد کس از قوم خود رفیق داشت و در شجاعت و تهور کسی را برابر خود نمی انگاشت و فی الحقیقة چنان بود که می بیند اغلب مهابت جنگ اول از دست او کارهاے عمده گرفته میخواست که بقانون نوکرے مطیع و منقاد بود و از جاده اطاعت پاے خود بیرون نه نهد اما افغان مذکور که نهایت مغرور و از احدے در دل او اندیشه حضور نمیکرد اوضاع سرکشی و تجبر پیش گرفته متنبه نمی شد و خود سرے آغاز نهاده دم استقلال میزد مهابت جنگ دید که با او مماسات نمودن نخوت او و دیگران افزود لست بلکه در قانون خود سیاستش ضرور و مسامحه در اینجا از آداب ریاست دور سے نماید صلاح آنکه او را سزا باید رسانید تا دیگران را عبرت شود روزے با بعضی از همراهیان خود مثل والد راقم و چند کس دیگر که اعتمادے بر آنها بود استشاره نموده فرمود که فردا هرگاه آن افغان بیاید او را بتقصیرات سرگشتهایش معاتب ساخته سزایش باید برداشت چون او باده کس برابر مجرا روبرو مے آمد و صد و دو صد کس از همراهیانش بیرون دروازه مے ماندند و خود هم نهایت تهور داشت هرکس هوس مقابله او نمیتوانست نمود نباریدن دو سه کس را که لائق جنگ او بوده اند بانیکارها مامور نمود و صبح حسب الحکم بعمل آمده دود نخوت جمیع گردنکشان فرو نشست و رعب مهابت جنگ در دل نوکران چنانچه باید جاگرفت و زمینداران صوبه مذکور که اکثر متمرد و مغرور بوده اند از بعضے ها که گستاخے و خیره سرے بعمل آمد سزاے لائق تقصیر در کنار شان نهاد و برخے را از بیخ و بن برانداخت و چند کس که آثار اخلاص و عقیدت از سیماے آنها هویدا بود مورد مراحم فرموده ممنون احسان و رفیق جانفشان ساخت و شجاع الدوله را از امنی و خوشنود داشته بانتظام صوبه و استحکام مبانی دولت خود میپرداخت الحال باز احوال دارالخلافه بنابر انتظام اخبار مے نگارد بعد ازان انشاء الله تعالے احوال مهابت جنگ و صوبه عظیم آباد در بنگاله رقم زده کلک وقایع نگار خواهد شد. + + + +

ذکر متعین شدن امیر الامرا صمصام الدوله و وزیر الممالک اعتماد الدوله باهم به تنبیه باجے راو مرهته و پایان احوال این مهم

قبل ازین اشاره شده که محمد شاه بادگار خان کشمیرے را برای جواب و سوال با مرهته بوساطت و میانجگرے راجه جے سنگه سوائے فرستاده و صوبه دارے گجرات و مالوه هم با نها داده بود چون در اثنا عه مناله مواعظ دلپذیر حضور تاثیرے نکرد و نبخشیدن صوبه گجرات و مالوه تسکین التهاب آتش حرص آنانه نمود بلکه مقصود خود بیشتر از پیشتر دیده و مغرور تر گردیده دست از تمرد و گستاخے باز نکشیدند و مصدر شورشها میشدند روز یکشنبه هفتم ذی القعده الحرام سنه ۱۱۴۹ هجرے بعد عبور یازده گهڑی روز امیر الامرا صمصام الدوله برا تنبیه نهیم رخصت یافت و یک بالا نیز مرحمت گردید همانوقت امیر الامرا بے آنکه بخانه خود رود بتلیت که بقاصله نه کروه از شاه جهان آباد دست رفته فرود آمد و روز شنبه بیستم ماه و سال مذکور [illegible] از نصف النهار عنان الهدد

وزیر اعمالک هم یک بالا شنیده یافته بتنبیه مرهثه رخصت یافت و بچهار باغ رفته نقل مکان نمود امیر الامرا صمصام الدوله خانه دوران خان بهادر منصور جنگ با تنگ گوشمال مرهثه های بدسگال بجاه و جلال و عظمت و اقبال مع فوج ملازم سرکار خود و متوسلان و همراهیان و رسالهای متعینه ملازم پادشاه که بهیأت مجموعی قریب به سی چهل هزار سوار امیر سید مع توپ و توپخانه و دیگر آلات و ادوات کارزار در نواح اکبرآباد لشکر آراست و بعضی از راجه های عمده هندوستان نیز همراه داشت باین همه شکوه و گرده اینوه که حس بصر از ملاحظه آن بسته آید بسی وجل کرده بشاه جهان آباد قاصد ستیز و آویز با مرهثه ها بود و اوقات اکثر همراهیان امیر الامرا بین الخوف والرجا لایموت فیها و لایحیی درگذار و هر کسی بانتظار تا چه پیش می آید و اعماد الدوله با سرداران مغل و هندوستانی که ملازم رکاب دولت انتساب او بوده اند و علاوه آن دیگر مغلیه تورانیه که ذکر ایشان در مرتبه پادشاه و بهمراهیش مقرر و تحصیل تمام چکله سهرند بجاگیر آنها تنخواه بود سوای آنها دیگر متوسلان اذیال دولت او و عمده های تقرب جوکه لشکر اکثر از حد و سامان فراوان بیرون از حد مهیا گردیده بود بجاه و ثروت و شان و شوکت بعزم تنبیه مرهثه داخل خیمه ها گردیده بطرف راه اجمیر انتظار ورود غنیم دران نواح می کشید و محمد خان بنگش نیز از فرخ آباد که مسکن و آباد کرده اوست بنام فرخ سیر است برآمده حسب الامر پادشاه رو براه مرهثه بود اما ازین همه امرای مقتدر مشهور کسے را جرات نبود که خود بر سر مرهثه ها تاخته و کار او راساخته نامی برآرد و آن بد اندیشان را بسزای عمل رسانیده گوشمالی که باید بدهد صمصام الدوله بجای خود نشسته تدبیرات می اندیشید و خلاصه آن به جیبنگه می نگاشت او چیزے چند بخاطرش می گذشت بامیر الامرا می نوشت و راجه اجیت سنگه را تهور و در وطن خود عرق نشئه افیون همیشه روزانه در خواب و شبها در پیچتاب که چه باید کرد و هرگاه که امیر الامرا می طلبید لعذر خود دارے و حفاظت ملک متمسک گشته لاطائلے چندی می نگاشت عماد الدوله علی هذا القیاس گاهے غافل از خود و گاهے در سر انجام لشکر خود نشسته استشاره با رفقاے خود و امرا ے مقوم مے نمود اما عقده نمی کشود و پیوسته چشم امید با عانت آصفجاه نظام الملک داشت و نظام الملک چون از دست صمصام الدوله و پادشاه نهایت آزرده خاطر گشته بدکهن رفته بود التفاتے با صلاح مفاسد این طرفها نمی نمود بلکه میخواست تا کسر شان ارکان سلطنت و اعیان مملکت بهر صورتیکه توانند بعمل آیند و پادشاه نیابر سر وطن که با آصفجاه داشت و هم از ممالغت امیر الامرا رجوع با صف جاه دارد خصوص نمی نمود بلکه از قاطبه امرا ے تورانیه بدگمان بوده کسے را با عانت خود نمیخواست روز و شب در تذبذب همه را میگذشت و بنای هیچ امرے درست گذاشته نمی شد امرا ے مفوضه و منصبداران معذور که در حضور پادشاه بوده اند مصدر امرے نمی توانستند شد و اکثرے را لیاقت کاری هم نبود بعضے مثل عمدة الملک و دیگران بسبب ناخوشی امیر الامرا صمصام الدوله بهادر بمجال التماس امرے خلاف مرضے او نداشتند و اگر عمدة الملک بهادر با مبارز الملک سربلند خان بهادر که جرات و لیاقت کارها داشتند چیزے میگفتند پادشاه بخوف صمصام الدوله که در حضور دائر و سائر و مدار المهام سلطنت بود سخن کسے را خلاف مرضے او نمی شنیدند و هر چه بخاطر پادشاه مے آمد بصمصام الدوله و اعماد الدوله مے نگاشت و اینها عرائض عذر آمیز بجهات دور از کارے نگاشتند و استشاره و اشاره با پادشاه و صمصام الدوله با رسال رسل و رسائل مفتوح و هریکے از امرا و پادشاه باشد رضا از روے معاهده با مرهثه بود و امیر الامرا استیصال مرهثه از تاب و توان خود بیرون انگاشته بنائے [illegible] و نظر [illegible] و اتفاق [illegible] و تمام داشته معاودت بدار الخلافه شاهجهان آباد [illegible] مورسیده است درین ضمن از اتفاقات غیبی و تائیدات ایزدے خبر تنبیه که برهان الملک جماعه مرهثه را [illegible] با بعمل آورده رسیده و اندکے خاطر امرا ے مقتدر را رسیده

مصاف دادن برہان الملک با جماعۂ غنیم لئیم و ہزیمت نمودن آنہا با کمال خوف و بیم و برہمکارے صمصام الدولہ امیر الامرا بمقتضای اعوجاج طبع غیر مستقیم

برہان الملک سعادت خان بہادر جنگ باآنکہ فقط صوبہ دار اودہ و دارو غۂ خواص پادشاہے بود نسبت باسرائے مذکورہ در فوج و معقد و زبردستی مدارج داشت اما نہایت شجاع غیور و مردانہ صاحب شعور جوانے نام و ننگ والو العزم با فرہنگ از مشاہدہ مداہنات مذمومۂ امرا و خیرگے مرہٹہ ہا نہایت دلتنگ گردیدہ باوجود آنکہ حدود صوبہ اش طرف شمالی گنگا و سرکارے باجو بیان مذاشت بمحض غیرت عزم رزم مرہٹہ را با خود جزم نمودہ مستعد پیکارش گردید فوج خود را کہ ہمیشہ آراستہ میداشت از سر نو بیاراست و اسباب حرب و آذوقہ انچہ حاجت بود و مناسب دانست مہیا نمود و مع داماد خود ابو المنصور خان بہادر صفدر جنگ از دار الملک خویش نہضت نمودہ عبور گنگا فرمود و جازم بود کہ از آب جمنا ہم گذشتہ ملک راجہ مدار کہ توسل بہ برہان الملک داشت نماید بسبب آنکہ مرہٹہ قلعہ راجہ مذکور را محاصرہ داشت و او عرائض بہ برہان الملک نگاشتہ استمداد نمود برہان الملک در جواب نوشت کہ زنہار زبون نشوے و دامے و دمے ندہے کہ انیک رسیدم چون مرہٹہ و بندیلہ باتفاق ہمدیگر بر معابر و گذرہاے جمنا از دحام داشت عبورش بآسانی و عجلت میسر نشد و راجہ مذکور صدمۂ عظیمے از دست مرہٹہ کشید و راو ملہار کہ سردار عمدہ باجے راؤ بود از آب جمن پایاب جستہ عبور نمود و در غفلت عقب برہان الملک در آمدہ از چکلہ اتاوا تا موضع باغ اکبر آباد ہر جا آبادے یافت سوختہ و غارت کردہ بخاک برابر ساخت و دست تطاول بقصبۂ سعد آباد و جالیسر دراز نمودہ خرابیش مے نمود برہان الملک روز دوشنبہ بست و دوم ذی الحجہ ۱۱۴۹ھ دفعۃً چون بلاے ناگہان بر سر راؤ ملہار تاختہ اکثرے را قتیل و سہ سردار عمدۂ نامدار را اسیر نمودہ تا اعتماد پور کہ چہار کروہ مسافت بود از تعاقب آنہا عنان باز نگرفت و در راہ از کشتہ ہا پشتہ ہا برافراشت و راؤ ملہار زخم منکر برداشتہ با فراریان بدر رفتن غنیمت شمردہ بیخود راہ گریز پیش گرفت فراریان چون دست و پا گم کردہ تمیز ہیچ چیز نداشتند راہ معبر جمنا کہ پایاب ازان گذشتہ بودند بسبب بیہوشے و فراموشے گم کردہ از گذر دیگر خود را بدریا زدند آنجا چون پایاب نبود بسیارے گرداب فنا افتادہ ہلاک و نابود گردیدند و ملہار راؤ مع قلیلے از ہمراہیان نیم جانی بدر بردہ بہ پاگاہ باجے راؤ کہ سپہ سالار صاحب خروج دکھن بود و در قصبۂ کوٹلہ آبادے سادات متصل بگوالیار رخت اقامت داشت بحالت تباہ رسید برہان الملک در تعاقب او دہ کروہ و بیشتر دو روز متصل بطرف دہولپور باڑے کہ ہیزدہ کروہے ستقر الخلافۃ اکبر آباد این طرف دریاے چنبل واقع است باستماع آنکہ باجے راؤ در انجا معسکر دارد و میتاخت باین ارادہ کہ ہر جا تلاقے شود بمقابلہ و مقاتلہ او بپردازد و آب از جرفتہ آبروے ہندوستانیان باز آرد چون اثرے ازان ملاعین پیدا نبود و احدے ازان جماعۂ نمود مراجعت بلشکر خود کردہ دو روز برآسود و روز سوم در معسکر خود منادے نمود کہ سواران لشکر ہر یک چار روزہ آذوقہ از ماکول و مشروب باخود گرفتہ مسلح و مکمل ہمراہ شود و خود نیز شکمہاور او بیاے [illegible] مناسب با فراط ہمراہ برداشت و جازم بود کہ ہر کہ از ملازمان در [illegible] گاہ خواہد ماند دم [illegible] گران بر افیال و شتران و خربہاے کہ بسبک [illegible] ہمرکاب خود داشت و مصمم نمود کہ اگر غنیم از طرف چنبل ہمچنانکہ خود با مع فوج بدریا زدہ [illegible] و مبارزت دلیرانہ نمایند سامانہاے مذکور سرانجام نمودہ مستعد حرکت گردیدہ

تعویق افتادن تنبیه غنیم از دست برهان الملک بهادر بمالغت صمصام الدوله و تاختن و نواح شاه جهان آباد و ظهور اضطراب امرا حضور و قرار یافتن مصالحه با نهایت مذلت و خواری

چون خبر جرات و جلادت برهان الملک و مغلوب شدن غنیم بصمصام الدوله رسید انفعال بسیار ازین سر کشیده خواست که بهر اهی او بر آخود نامی پیدا کند و اگر نتواند او را هم مثل خود بدنام و رسوا سازد بنابرین شتر سواران خود متواتر با مکتوبات مشحون از ایمان غلاظ و شداد متضمن آنکه من هم عنقریب میرسم تا آمدن من توقف نماید ما و شما باتفاق به تنبیه و استیصال غنیم خواهیم پرداخت زنهار که کار تعجیل و شتاب نخواهید فرمود فرستاد برهان الملک بهادر انبا بر ورود رقائم امیر الامرا عین وقت سواری و تیاری لشکر تند بی رویداده از اراده خود باز ماند بعد از سه چار روز امیر الامرا هم در رسید حسب الامر بادشاه که بنابر قرب مرهٹه اندیشه داشت و امرا صاحب فوج را بهم و مدافعه او مامور فرموده بود قمر الدین خان هم مع فوج خود بسی کروسی شاه جهان آباد در راه صوبه اجمیر لشکر داشت و محمد خان بهادر غضنفر جنگ نگیش نیز با جمعیت خود بطرفی منتظر خبر غنیم بود بعد ملاقات برهان الملک بامصمام الدوله و بعمل آمدن ضیافتها از طرفین غنیم که فرصت شش هفت روز بنابر تعویقات مذکوره میسر آمد و اضطراب تعاقب برهان الملک از خاطرش بدر رفت شاه جهان آباد را خالی از فوج تصور نموده همان طرف تاخت و روز سه شنبه هشتم ذی الحجه سنه مذکوره با جمعی از اوباشه سالار مرهٹه در تعلق آباد رسیده مردم شهر شاه جهان آباد را از بهود و مسلم که برای پرستش کالکا و تماشای آن اجتماع برآمده از دحام و کثرت عظیم نموده بود بنجا هم جمعیت نهاده مال و اثاث و خت و شب نزدیک مزار خواجه قطب الدین مانده صبح روز چهار شنبه یوم العرفه بنابر اراده کنهای آباد دے آنجا را تاخته و غارت نموده قریب بدوپهر روز مذکور قصبه بالم را تاراج نمود و گریختگان مجروح کالکا بشهر رسیده خبر ورود مرهٹه و قتل و غارتے که نموده بود بزبان حال و مقال ظاهر ساختند و مردم شهر را باستماع این خبر و مشاهده حال جریحان مضطرب دل از دست و هوش از سر رفته هول عظیم و نهایت خوف و بیم مستولے گردید بادشاه عجائب سپاه امرا و ارکان حاضر را که قلیل جماعه بود در امر به بیرون شتافتن برای تنبیه و مدافعه مرهٹه فرمود امیر خان و راجه بخت مل و میر حسن خان کوکلتاش و منور خان برادر روشن الدوله و عبد المعبود خان و شیو سنگه سردار رساله عنبرے و دیگر منصب داران حسب الحکم برآمده نزدیک السیر آگے قاضے و تال کنوره جا مناسبی متصل بشهر دیده صفوف آراسته روبروے غنیم ایستادند از جمله میر حسن خان و شیو سنگه که جرات با عدم تجربه و قلت شعور داشتند قدم پیشتر گذاشتند هر چند عمدة الملک که هوشیار و تجربه کار بود و ممانعت نمود که در جنگ مرهٹه خصوص چنین اوقات پیشرو بیها مناسب نیست یکجا بوده بمدافعه باید پرداخت هر دو مغرور بے شعور نشنیده اندک مسافتی پیش رفتند مرهٹه اول کم کم نمایان گشته و اطراف خود کشیده چون دور تر بردند از چار طرف احاطه آن جماعه نموده بتیر و بسیف و سنان درمیان گرفتند شخصے از همراهیان میر حسن خان مجروح از میدان برگشته با میر خان رسید و زبان طعن و تشنیع کشاده آواز داد که ایستاده چه تماشائے نمایید سید امام کشتے شود امیر خان که خوش طبع بذله گو بود شیوه گفتگوے خود دران وقت هم از کف نداده در جواب گفت که ما را بهلوده امام کاسے فی الحال امام سیر دهم اگر کشته شود ما را نفعے ندارد چون امر بمدافعه و جنگ است بهتر آنست که ما زنده بمانیم و کشته شویم میر حسن خان خود با بعضے باقی ماندگان مجروح از میدان برگشته جان بسلامت برد و همراهیان بقید اسیفش عریان بے اسپ و سراق بنجا هنا سے خود رسیدند و امیر خان و غیره امرا تا شام بجاے خود ایستاده شب بخیه ها در آمده و خبر رستخیز شاه جهان آباد و تاختن مرهٹه کالکا وغیره را امرا متیقن که

در دور شاهجهان آباد باندک قرب و بعد منتشر بودند شنیده یا مرهٹه را مقابل خود ندیده باندیشهٔ تنهائی پادشاه هر یکی ایلغار کرده بطرف شاهجهان آباد شتافت اعتماد الدوله که از همه نزدیک تر بود زود تر رسیده آخر روز چهارشنبه نهم ذی الحجه با مرهٹه اندک جنگی نموده مرهٹه رفته عقب توقف نشست برهان الملک از اکبر آباد روز سه شنبه هشتم ذی الحجه بایلغار کوچیده روز چهارشنبه بعد سه ساعت شصت و پنج کروه بقصبه تلیت متصل الشهر دار الخلافه رسیده وقفه نموده روز دوم از ناخن مرهٹه که عید اضحی بود در جوار دار الخلافه نازل گردید و صمصام الدوله نیز همراه او نموده متعاقب در رسید روز سوم تنگش هم باین عساکر ملحق گردید چون غنیم ضرب دست برهان الملک دیده و آب شمشیرش چشیده بود اتفاقا و ابدا این همه فوج شنیده و خود تاب مقاومت ندیده و گرانبار هم شده بود چهار و ناچار بخطر قصبهٔ ریواڑی و پاٹودهی رفته سر دو قصبه را چنانچه خواست غارت نموده از ریخ و بن برکنده از همان راه بگجرات و مالوه که ملک مسخر کرده او بود رفته در راه هیچ جا نپائید چون لغیر برهان الملک دیگرے را هوس تعاقب و تنبیه آنها در سر نبود هر یکے بعذرے متمسک گشته از جای خود نه جنبید پادشاه و وزیر و امیر الامرا بادن چوتهه راضی گشته اهالی مرهٹه فساد را اصلاح امور شمرده پادشاه آصفجاه نظام الملک را بانے مبانے مفاسد مرهٹه و اختلالهاے دیگر دانسته و از عهده او برآمدن دشوار شمرده دلجوئی او ضرور دانست و در سنه خمسین و مائة بعد الالف بارسال شقه هاے اشفاق و عطاے خطاب آصفجاهے و منصب و کالت مطلق و اضافه منصب هشت هزارے و دیگر دلبرے و دلدارها نموده طلب حضور فرمود او سپه خود نظام الدوله ناصر جنگ را نائب صوبه هاے دکن نموده روانه حضور شد چون خبر آمد آمد نظام الملک از دکن ابو منصور صمصام الدوله امیر الامرا قبل از ورود او معامله مصالحه را با مرهٹه طے نموده تا پاے او درین کار در میان نه آید مشروط آنکه مرهٹه تابع حکم پادشاه و فرمان پذیر امرا حضور بوده بتبعیت او امر آصف جاه نماید مرهٹه ناچیزے و بے تمیزے امرا دیده کار خود را از طرفین چنانچه باید سنجیده و محکم ساخت بعد چندے آصفجاه بشاه جهان آباد رسیده روز دوشنبه شانزدهم ربیع الاول سنه ۱۱۵۰ هجرے ربع روز بر آمده ملازمت پادشاه نموده در روز پنجشنبه هفدهم ربیع الثانے خلعت صوبه دارے اکبر آباد و مالوه بتغیرے جینگه و باجی او غازی الدین خان پسر آصفجاه مرحمت شد روز جمعه هیجدهم ربیع الثانے خبر مردن عبد الصمد خان رسیده خلعت ماتمی باعتماد الدوله عنایت شد و خلاع ماتمی و بجاے صوبه لاهور و ملتان بزکریا خان خلف عبد الصمد خان و دیگر ورثه او بلاهور ارسال یافت آصفجاه حسب الامر پادشاه ارادهٔ تنبیه باجے راو نموده باکبر آباد آمد و محی الدین قلی خان را که از نبائر سعد الله خان وزیر و منجمله اقربائے آصف جاه بود نائب صوبه اکبر آباد نموده عازم مالوه شد و از معبر اکبر آباد عبور دریاے جمنا نموده و از اٹاوه و دکن پور گذشته زیر کالپے دوباره عبور جمنا نموده در ملک بوندیله در آمده راجه آنجارا باجمعیتے همرکاب خود کرده و بعد طے منازل به بهوپال که از توابع صوبه مالوه است رسید باجی راو هم با فوج سنگین از دکن استقبال نموده در ماه رمضان سال مسطور بسواد بهوپال مقابل گشت و آتش جدال و قتال اشتعال گرفت درین ضمن خبر قرب وصول نادر شاه بآصفجاه رسید و آصف جاه مصالحه را بر مجادله ترجیح داده رو بشاهجهان آباد برگشت ✣

مقتول شدن سیف الدین علیخان مرحوم بعداوت اعتماد الدوله و شقاوت عظیم الله خان شوم

امرائے نفاق پیشه حضور که بهره از حمیت و ایمان نداشتند چنین فتنه هاے بزرگ مذکور را سهل و خود شمرده همیشه در فکر استیصال امثال خود مشغول و بهمین اعمال مسرور و مشغوف بودند و بشومے کینهٔ دیرینهٔ از قتل مسلمین و سادات پروائی نداشتند چنانچه درهمین ایام سیف الدین علی خان که از همراهے قطب الملک کناره گزیده بوطن خود آمده در خانه انزوا گزیده بود بتقلیل

مدانعلیکه از باگیر قدیم و تعلقه موروثه او میسر آمد معاش خود سے گذرانید و با هیچ کس کارے نداشت سدرمقے که رازق العباد باو داده بود با اکثر پاشکستگان و عجائز و ضعفاے منتسبان دودمان تقسیم نموده اوقات میگذرانید اعتماد الدوله وغیره تورانیان که محمدا وت سادات را سرمایهٔ سعادات خود دانسته بوجود احدے از اقرباے امیر الامرا حسین علیخان بهادر مرحوم راضے نبودند براے قتل و استیصال سیف الدین علیخان بهانه سے جستند بدین جهت اعتماد الدوله حشمت خان نام شخصے را فوجدارے چکله سهارن پور داده بضبطے ضیاع و اقطاع سیف الدین علیخان وغیره منتسبان امیر الامراے مغفور مذکور مقرر نمود آن بے حشمت بفوجدارے مذکور رسیده دست تعدے و ستم بر اولاد سید ولد آدم دراز کرده خواست که سیف الدین علی خان وغیره سادات را بقوت لایموت عاجز و محتاج گرداند از دست تعدے آن محروم از ایمان بیچاره ها بجان آمده چون هیچ گونه از چنگال اورها نے ندیدند لا علاج گشته بمقتضاے المعذور معفو بمدافعه و مجادله پیش آمدند و آن بدبخت بجدال و قتال پرداخته رخت حیات بدار الملک ممات کشید اعتماد الدوله و عظیم الله خان که گشته شدن دیوان نثار خان و متصرف شدن بهگونت و اژدونا موس او را ننگ و عار نشمرده تدارک و انتقام ازان کافر خون آشام ضرور نمیدانستند کشته شدن حشمت خان از دست سادات که بحبض ناچارے و لا علاجے بعمل آمده بود اعتماد الدوله نهایت مذموم و بر دوش وزارت و امارت خود گران شمرده قتل سادات عالے درجات را اهم مهمات دانست و نائب ابن ابی سفیان عظیم الله خان را سالار فوج نموده با بقیه فوج شام که عبارت از جماعهٔ توپانیه و علی محمد خان روهیله باشد مع فریدون خان و عظمة الله خان نارو سے شیخزاده هاے لکهنوے که فوجدار مراد آباد از طرف قمر الدین خان بودند بقتل و غارت سیف الدین علی خان وغیره سادات بارهه مامور نمود آن بدبختان بے دین بادل پر از کین بسر وقت آل طه و یسین رسیده صفوف حرب آراستند سیف الدین علی خان با معدودے از برادران و همراهیان که در چنان وقت نازک توفیق رفاقت یافتند ناچار آبروے خود را پاسدارے نموده بمقابله شتافت و با وجود قلت اعوان و انصار و فقدان توپ و تفنگ و سامانه که آلات کارزار است دمار از روزگار نابکاران بدکار برآورد عظیم الله خان را با فوجش از پیش دو بر داشته چند میدان گریزانید و اعادے دین و دولت منهزم گردیده قریب بود که بمقر سقر شتابند که ناگهان فوج دیگر از افاغنه ملاعنه که عبارت از روهیله باشد و پهلوے سادات چون مرض دات الجنب پدید آمده بشلک سندوق و بان سیف الدین علیخان و همراهیانش را شربت شهادت چشانید بعد ازین شقاوت بے حیاے و بے شرمے را کافر ماشده یا بادی قصبه جانسته ساکن قدیم سیف الدین علی خان و آبا و اجداد والا شانش بود در آمده دست غارت از آستین کین و شقاوت برآورده بر خانه سادات ریختند و آبروے ایمان خود را به نهب اموال و ضرب عیال و اطفال و تعریت سیده هاے ستوره با خاک کالبخت و کدورت آمیختند شور و نشور و غوغاے محشر در مقبره جانسته بود اگر دیده از دست بر دکین آن ملاعین ناله و حنین مظلومین از خانهاے اولاد پیغمبر بافلاک هفتمین میرسید از معدان مسموع افتاده که دران ایام علی التواتر سرخے شفق صبح و شام بمرتبه از دیاد و اشتداد داشت که گویا دامن فلک جفاکار آلوده خون مظلومان و دیده لیل و نهار بر ماتم آن ابرار خون فشانست ازین ستمیکه بر سادات رفت و شدت حمرت شفق که بر آسمان نمایان گشت تجربه کاران روزگار و علامت شناسان دهور و اعصار مهرهٔ تنجیم و ناظران اوراق تقویم سے گفتند که در عوض این ستم که بر ذریت سید انبیا به بی باکی و زیر تیره درون و عظیم الله خان ملعون رفته یقین است که قتل عام و سفک دماے وافر بنا بر انتقام بعمل خواهد آمد ✣ ✣ ✣

راه یافتن سستی بسیار در بند و بست کابل و اختلال پذیرفتن نظام صوبه مذکور و برخاستن انضباط طرق و مسالک آن صوبه و افتتاح راه حادثه نادرشاه بسفاهت امرا و پادشاه و ورود سفرای ایران

چون اقتدار صمصام الدوله در حضور افزود و اعوجاج عجیبی در طبیعت او مرتسخ بود در هر کار هر انچه مے اندیشید و صلاح کار بزعم غلط کار خود مے فهمید باعث فساد آن کار گردیده مفاسد آن عجالة بظهور میرسید ازان جمله انچه بامر هیئة ها بعمل آورد در قمزده قلم وقایع نگار شد اندکے از بسیار روشنی نمونه خروار بود ازین قبیل است تصرفاتیکه در مصارف صوبه کابل و عدم احتیاطیکه در رشید و استحکام ضوابط آن ملک و بے التفاتے که در حفاظت طرق و مسالک آن صوبه نمود و باین جهت مفسده عظیم که در ورود نادرشاه بهندوستان باشد روی داد چه اگر از حالات آن صوبه و انساد طرق عبور و مرور بر استحفاظ آن غافل نمی شد و هر چه در هر کار آنجا می بایست بعمل مے آورد احتمال داشت که نادرشاه اراده این طرف نمی نمود و اگر احیانا گے نمود عبور او ازان راهها باین آسانے که رویداد نمیشد ناصرخان صوبه دار کابل مرد صالح غافل اکثر سر و کارش با تنکار بود و بهر گاه از تنکار اجازت میگرفت بعبادت و تلاوت اشتغال مے نمود و تنخواه نقدے صوبه کابل که از حضور میرفت صمصام الدوله امیر الامرا ارسال مبلغ مذکور بے وجه دانسته موقوف فرمود و خبر راه و ده هایش نه صوبه دار غافل میگرفت نه امیر الامرا پروای آنجا بود ازین سبب مستحفظان در راه نماندند و بنا بر استمرار سستی سلطنت اندیشه باز پرس از دل نوکران و عمله کار بر خاسته کسی را از کسے خوف و هراسے و غرضے و التماسے نمانده بود ازین جهت هر کس هر جا هر چه میخواست میکرد و از راه هر کسے که میخواست مے آمد و میرفت نه بپادشاه و امرا خبرے میرسید و نه پادشاه و امیر الامرا از جائے خبرش میرسید از عجائب واقعات آنکه سلاطین سلسله علیه صفویه را با سلاطین هند مطلقا رجوعے در هیچ باب گاهے نبوده و با پادشاه همایون پسر او که مورد التفات خاقان مغفور نسب بهمال ابو البقا شاه اسمعیل مغفور و پسر دلاگو پرورش شاه جنت مکان شاه طهماسپ بوده اند بر عالمیان ظاهر و آشکار است با وجود فقدان جمیع اغراض سلاطین صفویه بنا بر پاس شیوه مردے و مروت راه ارسال سفرا و مراسلات متضمن تهنیت و تعزیت مسلوک داشته احیاے مراسم یگانگت و اتحاد می نمودند و ازین طرف نیز بر حرمان از اوصاف آدمیت و وفا این سلوکها معمول نمی گشت چنانچه با وجود شیوع یافتن حوادث و فتن در ممالک ایران و مسلط شدن شاه طهماسپ ثانی بر تخت سلطنت موروثی بعد تنبیه افاغنه و استیصال اخراج مفسدان محمد شاه را بر گز بهم پرسش و تهنیتی نجا طر نگذشت بلکه با پیروی پیش افغان راه آشنائی و وداد مسلوک داشته و با حسین پسر پیر ویس مذکور نیز در اواخر که ضابطه بند ها رشته بود تا آنکه بلتان لشکر کشیده در قتل و غارت و خرابی آنجا تقصیرے نکرده باز گشت نوبتے طریق مراسله مفتوح شد و شاه طهماسپ با وجود یکه از اغراض بعد از فتح اصفهان و استیصال افاغنه یکے از امرا را برسالت هندوستان فرستاده وقایع آن ایام را اعلام نموده در نامه اشعارے شده بود که چون مخاذیل افاغنه خائن این آستان و در این دیار والحال بسزاے خود رسیده بقیة السیف در هزیمت و فرار اند از بیم لشکر ظفر اثر ایشان را گریز گاهے سوے هندوستان نیست باید که آن مدبران را راه و جاے نداده نگذارند که بآن حدود در آیند با لجمله محمد شاه پس از چند سے نامه متضمن پیغامات بفیروز غ نوشته ایلچی را منصرف ساخت و بعد از جلوس شاهزاده عباس مرزا بجاے پدر والا گهر باز یکے از امرا به سفارت هندوستان متعین شده همین پیغامات در نامه او نیز مندرج بود پس از مدتے ویرا نیز رخصت انصراف داده همان قسم کلمات که نفس الامریتی

نداشت نگاشته باشند بعد چندے که نادرشاه بر تخت سلطنت ایران متمکن گشته یکی از معتبرین قزلباش را نزد برهان الملک که اعظم امرا بود فرستاده به سمت رسولی نامه نگاشته بود فرستاده مذکور را بعد از ورود این مملکت و زدان غارت کردند او نهرا التماس نامه از ایشان بسند و مشقت تمام خود را رسانیده آداے سفارت نمود اما خود قدرت مراجعت نیافت محمد شاه و امراے هند از وصول ایلچی هاے ایران پے در پے و پادشاه شدن حسین افغان و ضبط او قلعه قندهار را و تاختن صوبه ملتان و حدود آن مشوش گشته اصفجاه را که درمیان اینهاگرگ باران دیده و سرد و گرم روزگار چشیده تجربه کار لیل و نهار و امیر عمده سپه سالار و از اصحاب کبار محمد اورنگ زیب عالمگیر بود از دکهن طلبیده رخصت انصراف بصوبه اش نداده پیش خود میداشتند تا اگر سانحه پیش آید و لشکرے رونما شود بصواب دید او راه روند چون نادرشاه بقندهار رسیده آن قلعه را فروگرفت محمد خان ترکمان را که از امراے صفویه بود باز بسفارت فرستاده سخنان گذشته را اعاده دگله از هنجار سابق نمود چون شاهجهان اباد رسیده نامه برسانید وی را توقیف فرموده از جواب ساکت شدند و چنانکه او اظهار رخصت میکرد سود نداشت گاهے در اصل نوشتن جواب تردد خاطر داشتند و گاهے در اینکه اگر نوشته شود نادرشاه را بچه القاب باید نوشت متحیر و سرگردان بودند و حقیقة اینکه توقیف محمد خان ایلچی را از تدابیر ملکی شمرده توقع آن داشتند که شاید حسین افغان با متحصنان قندهار بر نادرشاه ظفر یافته ویرا ناچیز و منهزم و آواره سازد و جواب نوشتن حاجت نماند چون محاصره قندهار بطول کشیده مراجعت محمد خان نیز بتعویق افتاد نادرشاه فرمانے بوے نوشته مصحوب چند نفر سوار ان سریع السیر فرستاده از وے سوال حقیقت حال و سعے در حصول جواب و امر بتعجیل عود نمود چون جواب صادر نمیشد و رخصت نمی یافت اثرے بران مترتب نگشت بالجمله چون محاصره قندهار قریب بیک سال رسید و شهر نادرآباد در جنب آن اتمام یافت نادرشاه بفرمود تا لشکر قزلباش بران حصار هجوم آورده بر بروج صعود نمودند و افاغنه بے دست و پا شده آن حصن استوار مفتوح گردید و آن قوم مقتول گشته حسین افغان مذکور مقید هازندران فرستاده شد و در عرض چند سال ازان زمان باز که افاغنه در شیراز منهزم شدند همواره از هر طرف جمعے ازان قوم برآگنده بهندوستان درآمده در هر جا سکنی و اکثر در سرکارات ملازم شده داخل سپاه گشتند علی محمد خان معروف بروهیله که در جنگ عظیم الله خان با سید سیف الدین علی خان رفاقت و اعانت عظیم الله خان نمود و مورد التفات اعتماد الدوله گردیده بعضے محالات جاگیرات و خالصه را بطور ملکیت قابض و متصرف بتوجهات وزیر گشت اگرچه پسر خوانده افغانے و درنسب از قوم جات بود اما چون مرد صاحب جرأت و شخص صاحب اراده باشعور بود همین افغانان و روهیله هاے گریخته قندهار و اطرافش را با خود رفیق ساخته بنام روهیله اشتهار و از اجتماع آنها اقتدار یافت و ملک بسیاری را مثل آنوله و سنبهل و مراد آباد و بدایون و بریلے وغیره متصرف گشت الحق تکلیف ممالغت که بمحمد شاه مے نمودند بیرون از حوصله وسع و ضبط وے بود چه دره هاے کابل و ضبط وے از نارسائی صوبه دار و بے خبرے امرا و پادشاه و عدم التفات باحوال آن و موقوف نمودن تنخواه فقدے و مصارف مقرره اش از انتظام افتاده کسے را از عبور و مرور کسے خبرے نبود صوبه دار خود در پیشاور و رواد نے قلعه دارے در قلعه کابل مے بود کرا مجال ضبط راه و کدام کس مطلع و آگاه بر احوال متردد بین و مفسدین بود که تدارکش مے نمود هر گاه مثل نادرشاهے در پهلو سالها نشسته باشند و کسے باستعلام احوال و استکشاف ضمائر و سرائر او نه پردازد و بر ارادهاش اطلاع نیابد ظاهر است که بچه چیز دیگر خمیر و پایان احوال این قسم جبران چه خواهد بود نادرشاه تبخیر قلعه قندهار فرمان داده مردم بازار و سکنه آنرا بنادرآباد سکنے فرمود و اصحاب غزنین و کابل در حرکت آمده که تو ال قلعه کابل را پیغام داد که ما را بمملکت محمد شاه کاری نیست اما این حدود

چون معدن افغانست و معدودے کز تنگکان نیز بایشان پیوسته اند غرض استیصال این قوم است هرآس بجویش راه نداده در
مراسم مهمانداری کوشند و خود بکنار شهر کابل نزول نمود کوتوال و کابلیان مستعد جنگ و جدل شدند و نصیحت و پیغام ایشان را سود
نکرد فوجے از قزلباش بقتل ایشان و تخریب قلعه مامور گشتند محصوران بمجرد حمله و بنیاد تخریب برجے فریاد الامان برآوردند محصوران
امان یافته قلعه را خالے نموده بریختند و دران حدود هر جا افاغنه فراهم آمده بودند لشکر بر سر ایشان رفته قتل مے نمود
نادرشاه از توقیف محمدخان ایلچی بغایت آزرده شده چند کس از معتبرین کابل را زبانے پیغام داده بت هیجهان آباد روانه ساخت
که به پادشاه و امرا برسانند و خود در کابل توقف داشت فرستاده ها بلاهور آمده بت هیجهان آباد رفتند و کسے سخنے از ایشان نشنید
و اگر شنید نفهمید از معتمدین بمقبول القول مسموع شده که هرگاه از زبان کابلیان مذکور با دیگر مسافر باشعور که ازان طرف میرسید
و کسے اخبار و پیغام نادرشاه شنیده تا بامیرالامرا میرسانید خاندوران التفاتے نکرده باستهزا میگفت که بام خانهاے
مردم مرتفع است باین سبب مغلان و قزلباش را از دور مے بینند و رفقا و مصاحبین او ورود کابلیان را سازش و فریب
اعتمادالدوله و آصفجاه وغیره تورانیان فهمیده فرستاده هاے نادرشاه و بے غرضان منهی را فرستاده ذکریاخان تورانے
که نیز نه اعتمادالدوله و صوبه دار لاهور بود تصور نموده بر مرد میکه بتصدیق این خبر مے نمودند استهزا و حمل بر خفت عقل او میکردند
چنانچه امیرالامرا چنین و عقل و فهمید او و همراهیانش این باشد استحکام ارکان دولت و سرانجام مهام سلطنت آنجا را تماشا
باید کرد که درچه مرتبه تواند بود (فاعتبروا یا اولے الابصار) نادرشاه بازار کابل یکے از لشکریان را ده سوار همراه داده بسفا
فرستاده چون بجلال آباد رسیده در خانه فرود آمدند جمعے از تتبه کاران آنجا بر گرد آنخانه هجوم آورده اول سلاح ایشانرا در ربودند
و آخر همه کس از ایشان را کشته یکے فرار به کابل نموده صورت واقعه باز نمود و مدت اقامت نادرشاه در کابل تخمیناً بهفت ماه
رسید و افاغنه آنحدود را قهر و قتل نموده از استماع خبر کشته شدن آن ده نفر بیقرار شدند و بصوب جلال آباد نهضت کرد و آن
شهر را قتل عام فرموده خلقی ابنوه ناچیز شدند و از غرائب اینکه برای رئیس قاتلان ده نفر مذکور خلعتی از سرکار محمدشاه معین شده بود
که ارسال گردد قتل عام جلال آباد عائق آن شد از ان روز که خبر ورود نادرشاه بکابل در هند شیوع یافته بود خاندوران امیرالامرا
و نظام الملک بجا به وے معین شده در شاه جهان آباد اقامت داشتند و آوازه توجه خود عما قریب بسوے کابل منتشر
میساختند و این نیز بزعم ایشان از تدابیر ملکیه بود تا آنکه نادرشاه از جلال آباد بصوب پشاور حرکت آمد

ذکر جنگیدن ناصرخان با نادرشاه و مغلوب شدن بیگانگاه و رسیدن نادرشاه بلاهور و مغلوب شدن زکریاخان و پیشرآمدن نادرشاه و معاملاتیکه او را با محمدشاه رویداد

ناصرخان حاکم صوبه کابل با فوجیکه داشت بر سر راه رفته و افاغنه بسیار آن حدود را نیز فراهم آورده کریوهاے صعب و وادیهاے
تنگ مثل درهٔ خیبر وغیره را باعتقاد خویش محکم و مسدود ساخته مستعد محاربه با نادرشاه نشسته بود نادرشاه بوے پیغام کرد که
من در فلان روز خواهم رسید بهتر آنکه از سر راه برخیزے سخن درنگرفت و نادرشاه روز موعود برسید و خلقی ابنوه از افاغنه
و فوج ناصرخان بوادے هلاک رفتند و خان مذکور زنده و مجروح بدست قزلباشے گرفتار شده خود ظاهر نمود قزلباش گرفته
پیش نادرشاه آورد و بعد از چند روز اغراز و خلعت یافت و نادرشاه ببلده پشاور نزول نموده از آب اٹک بگذشتی عبور نمود
در مملکت پنجاب خاصه شهر لاهور فزع قیامت برخاست و آن مملکت بهم برآمده هر کس دست بغارت و یغما برآورد و چند نیک

قطاع الطریق شوارع و محالات را فرو گرفته باهم ستیز و آویز رایج بود نادرشاه چون بکنار لاهور رسید زکریا خان حاکم لاهور بجمعیت خود مغرور گردیده با انبوه فوجی که داشت و استعدادیکه بود بر لب آب راوی که متصل شهر میگذرد اطراف خود مضبوط ساخته صف آرا گردید کیفیت صلح و جنگ ایلهان هر دو از غرائب است القصه نادرشاه با فوجی از لشکر اسپ در آب رانده بگذشت و چند سوار قزلباش بر سپاه لاهور تاخته شجاعان و بهادران ایشان که در سوارے ماهر تر بوده اند بگریختند و باقی بهم برآمده متلاشی متحیر شدند آخر حاکم با منسوبان قلعه در آمد نادرشاه با سپاه متصل به شهر نزول کرد زکریا خان عریضه نیاز و اعتذار فرستاده التماس امان نمود و بحضور نادرشاه آمده عزت و خلعت یافت نادرشاه جمیع را در قلعه لاهور گذاشته بصوب شاهجهان آباد در حرکت آمد

نهضت نمودن محمد شاه از شاهجهان آباد و رسیدن بکرنال و ماجرای جنگ و جدال که در آن میدان با نادرشاه روی داد

محمد شاه با جمیع امرا و لشکر چندگاه بود که از شهر برآمده بتیاری تمام سے آمد و قریب بدو ماه چهار منزل رسلے نموده در موضع کرنال چهار منزلے شاهجهان آباد بر لب نهر آورده علی مردان خان بسرکرد نمود و توپخانه گرد لشکر چیده توپها را بهم زنجیره بندنموده محصور بود و نادرشاه دو سه نوبت نیز از لاهور تا رسیدن بلشکر هندوستان پیغام روانه ساختن محمد خان ایلچی خود بمحمد شاه نمود ایلچی مذکور را همراه داشته رخصت نمی نمودند و در آنوقت معلوم نمے شد غرض از نگاهداشتن او همین بود صمصام الدوله راجه جے سنگه سوائی و غیره راجه هاے راجپوتیه را که نهایت اعتماد بر شجاعت و رفاقت آنها داشت هر چند درین جنگ با عانت خود طلبید عذرها پیش آورده بروعده هاے امروز و فردا لیت و لعل گذرانیده احدے از جاے خود نجنبید و پادشاه و امرا را چشم امید وصول برهان الملک بلشکر فرش راه انتظار بود و نادرشاه مع فوج خود هر چند نهایت قریب رسیده بود اما در لشکر پادشاه هندوستان احدے را از خواص و عوام خبر وصول موکب او که یکجا رسیده معلوم نبود تا آنکه روزے علافان وغیره که سه چار کروهے لشکر برآورده گاه و دیگر کارها هر روز بیرون می رفتند پنج شش ساعت از روز برآمده چند کس از انها مجروح و منتشر الحواس بمشاهده قراولان فوج قزلباش و خوف ضرب دست آنها بلشکر رسیدند و غلغله آمد نادرشاه اشتهار یافت و تهلکه عظیم و نهایت خوف و بیم در لشکر پدید آمد گشته آتش انتظار برهان الملک نیز تر گشت

رسیدن برهان الملک در لشکر محمد شاه و اشتعال نائره حرب و جنگ بدون ارادهٔ و آهنگ

درین اثنا خبر قرب وصول برهان الملک بپادشاه و امیر الامرا رسیده روز سه شنبه پانزدهم ذی القعده سنه ۱۱۵۱ هجری خانه دوران باستقبال برهان الملک بهیم گروهے لشکر شتافت و برهان الملک را همراه گرفته بملازمت پادشاه آورد و بعد ملازمت مورد الطاف و مرحمت گردیده مامور شد که متصل بلشکر امیر الامرا فرود آید برهان الملک بجاے مامور رسیده انتظار خیمه و بنگاه خود میکشید ناگهان خبر رسانیدند که بیشتر از افواج نادرشاه بر بنگاه او تاخته قتل و غارتش سے نماید برهان الملک باستماع این خبر مضطر گشته بصمصام الدوله پیغام فرستاد که چنین رویداده من برا حمایت فوج و اسباب خود میروم دراز جائیکه استاده بود حرکت نموده پیشتر راند صمصام الدوله پیغام برهان الملک بپادشاه و پادشاه با صفجاه گفته فرستاد آصف جاه در جواب معروض داشت که ثلثی از روز باقی مانده و لشکر برهان الملک از ماندگی راه نیاسوده صلاح در ستیز و آویز امروز نیست برهان الملک را حکم شود که عجلت را کار فرمانگشته بجاے خود باشند و فردا بهیئت مجموعے توپ و توپخانه را پیش روگذاشته بر سر دشمن باید تاخت

تا با قبال پادشاهی کاری از پیش برده آید محمد شاه همین جواب باصمصام الدوله گفته فرستاد صمصام الدوله حمل بتغافل وسهل انگاری اصفجاه نموده به پادشاه گفته فرستاد که برهان الملک دور تر رفته چه عجب که باد شمن او نجیه باشد چنین فدوی جانفشان را بکشتن دادن دا عانت نه نمودن بعید از مردی و مروت و خلاف قانون دولت خواهی و مصلحت است دیگران هر چه خواسته باشند بکنند من خود و کمک برهان الملک میروم این بگفت و بر فیل سواری که موجود بود سوار شده با همراهیان خود مع توپخانه جلوی و سهل سر انجامی از لشکر برآمده متوجه پیشتر گردید درین عرصه ربعی از روز مانده بود که نزدیک برهان الملک رسیده در پهلوی هم بمفاصله نیم کروه ایستادند و نادرشاه لشکر بدو قسمت نموده بعضی را در مضرب خیام خود گذاشت و با فوج بسر کشیان راند و قشون سواری خود را سه حصه نموده یکی را همراه خود گذاشت و دو حصه را بجنگ دو امیر کبیر مذکور مامور فرمود بهادران قزلباش بسر امیر الامرا تاخته شروع بتاختن و زدن و انداختن نمودند در دو ساعت جمیع لشکر صمصام الدوله و برهان الملک بهم برآمد و همراهیان امیر الامرا اکثر کسان که نام آور بوده اند مع مظفر خان برادرش بکار آمده سفر آخرت گزیدند ازان جمله بود پسر کلان صمصام الدوله و علی اقدخان و شاهزاد خان و یادگار خان و مرزا عاقل بیگ کمل پوش مع معدودی رفقای خود و میر کلو خلف میر مشرف و رتن چند پسر رای خوشحال چند پیشکار میر بخشی و غیرهم و امیر الامرا مجروح و بیهوش بهمراهی معدودی از رفقا که لقبه السیف بوده اند از میدان برگشته سر شام بلشکر رسید و از خوبی نظم و نسقیکه امرا و سلاطین هند دارند قبل از رسیدن امیر الامرا بلشکر خیمه و اسباب و خزانه او لشکریان غارت کرده اثری از اردوی صمصام الدوله برجا نماند تا آنکه بعد رسیدنش سرمایه میسر نبود که لاش نیم جانش را فرود آرند آخر از جائی بچوبه بدست آورده برپا نمودند و امیر الامرا را در آنجا گذاشتند اعتماد الدوله و آصف جاه و خواجه سرایان محلی پادشاه برای پرسش و عیادت آمده تاسف و دعای بقای عمر و دولتش مینمودند صمصام الدوله که اندک بهوش آمده لب تبسمی وا کرده بانهایت ضعف جواب داد که ما خود کار خود را تمام کردیم شما دانید و کار شما اینقدر میگویم که پادشاه را بلاقات نادرشاه و نادرشاه را بشاهجهان آباد نخواهید برد و نخواهید توانید از همین جا این بلا را بگردانید اصفجاه و اعتماد الدوله بعد گفت و شنید بر خاسته بجانهای خود رفتند و صمصام الدوله روز سه شنبه نوزدهم ماه مذکور بدار البقا انتقال نموده و برهان الملک که در میدان ایستاده و همراهیانش بعضی کشته گشته و بقیه السیف باضطراب باهم مجتمع و متحیر بودند لشکر قزلباش از چار سو هجوم آورده یکی از انها که جوان نوخاسته از اتراک نیشاپور هم وطن برهان الملک بود جرات نموده بی باکانه روبروی فیلش آمد برهان الملک که تیر و نیزه اش خطا رفته بود جوان مذکور بانگ بروی زده گفت محمد امین دیوانه شده باکه میجنگی و بکدام فوج اعتماد داری و نیزه را بر زمین زده اسپ خود را به نیزه لبست و از خانه زین جسته ریسمان هودج فیل گرفته برعماری سواری برهان الملک برآمد برهان الملک که از ضابطه ایرانیان واقف بود موافق آداب آنجا اطاعت نموده و اسیر پنجه تقدیر گردیده همراه لشکر قزلباش بحضور نادرشاه رسید نادرشاه عفو تقصیرات او فرموده مورد الطاف و عنایات ساخت و چون شام شده بود شاه از میدان برگشته بلشکرگاه خود رفت برهان الملک کشته شدن صمصام الدوله شنیده متوقع مرتبه امیر الامرائی که همیشه آرزوی آن داشت گردید و سخنان مصلحت امیز مناسب وقت با نادرشاه گفته بگرفتن مبلغ دو کرور روپیه خوشنود و راضی بمصالحه و معاودت نمود و بنابرین گذاشت که اصفجاه آمده مبلغ دو کرور روپیه را بنجا بدهد و نادرشاه معاودت نماید رقعه متضمن این بشارت بپادشاه و اصفجاه نگاشته ابلاغ داشت چون این رقعه رسید پادشاه و اصفجاه که سرگریبان عجز و اضطرار افگنده نمیدانستند که چه کنند شادمان گشته محمد شاه بزودی اصفجاه را مرخص و مختار فرمود اصفجاه بعد حصول ملازمت بوساطت برهان الملک وعده ایصال زر معهود نموده خوشنود برگشت و بخدمت محمد شاه رسیده

کار دولت خود و دفاع نماید پادشاه از ظهور امر غیر مترقب مسرور و مطمئن و آصفجاه مورد مراحم گردید چون عهد و پیمان مصالحه و معاودت بکام داده آمده بود بمقتضای حرص و افر خواهان منصب امیر الامرائی و امید وار خلعت گشت پادشاه که خوف فراوان بر سلامتی جان خود و سلطنت داشت استرضای آصفجاه لازم دانسته همانوقت که آخر روز شنبه نوزدهم ماه بود بمرتبه امیر الامرائی و عطای خلعتش سرفرازی بخشید و روز یکشنبه بیستم اول روز محمد شاه حسب الطلب نادرشاه بصلاح و صوابدید آصفجاه بلشکر نادرشاه برای ملاقات رفت زمانیکه قریب بلشکر ایران رسید نادرشاه پسر خود نصر الله میرزا را باستقبال فرستاد شاهزاده چون نزدیک رسید محمد شاه تخت روان سواری بزمین گذاشته با نصر الله میرزا ملاقات و معانقه بزرگانه نمود و شاهزاده سلوک فرزندانه مسلوک داشت و همراه خود تا بنادرشاه برد نادرشاه تا سر فرش استقبال نموده معانقه فرمود و بر مسند خود یکجا نشانید و سلوک ملوکانه باکمال احترام مرعی داشته در نهایت خوشوقتی مرخص نمود برهان الملک که خبر مخلع شدن آصف جاه و یافتن منصب امیر الامرائی شنیده سپند وار بر آتش قهر و طیش غلطیده بتیز اگردیده و بنادرشاه معروض داشت که در لشکر محمد شاه غیر آصفجاه احدی مصدر امری نمی تواند شد و مبلغ دو کرور روپیه چه مایه اعتبار داشته باشد که از دولت هندوستان باین قدر قناعت توان نمود دو کرور روپیه تنها غلام تعهدی نماید که از خانه خود بدهد و روزهای بیشمار از خانه پادشاه و امرا و مهاجنان و تجار عمائد سرکار میتوانند بشه طیکه تا بنا هجهان آباد که سی چهل کروه زیاده مسافت ندارد نهضتی بعمل آید نادرشاه باستماع این خبر مستبشر گشته رقمی متضمن طلب آصفجاه نوشت آصفجاه باطمینان عهد و پیمان سابق و نفاذ امر نادرشاهی بلا تامل حاضر شد چون بلشکر نادرشاه رسید حکم محکم شرف نفاذ یافت که آصف جاه در لشکر ظفر اثر بیاید و محمد شاه را باز برای ملاقات ما طلب نماید آصف جاه معروض داشت که عهد و پیمان چنین بنود فرمود که ما عهد یکه کرده ایم نقض آن نمی نمائیم ما را با سلطنت و جان و آبروی محمد شاه کاری نیست اما ضرور است که ملاقات دیگر باره بعمل آید آصفجاه عرضه بمحمد شاه متضمن حکم شاهی نوشته فرستاد پادشاه نا چار گشته مع عمدة الملک و معتمن الدوله محمد امین خان و بعضی از خواص و خواجه سرایان و عمله شاگرد پیشه بر تخت روان سوار شده عازم لشکر نادرشاه گردید منهیان و بعضی از ملازمان که اراده همراهی نمودن بنزدیک رفتن آنها را باز داشت و خود بریده بملاقات نادرشاه شتافت بعد رسیدن بلشکر محمد شاه را نادرشاه در خیمه طلبیده که برای او برپا گشته بود بساط داده گفته فرستاد که اسباب تجمل سلطنت و مستورات حرم سرای خود را مع وابستگان متقربه و ملازمان خدمت و دیگر عمله و فعله حضور با خیمه و بارگاه طلبیده شته بخاطر جمع در لشکر باستراحت و آرام همراه باشند و عموم لشکر محمد شاه را فرمان داد که هر کسیکه خواهد در لشکر بماند و هر که خواهد بشهر شاهجهان آباد برود موافق فرمان بعمل آمد آنچه محمد شاه را مطلوب بود حاضر آمد و رقم نادرشاهی بنام اعتماد الدوله متضمن طلب او مصحوب نسقچی شرف صدور یافته اعتماد الدوله قمر الدین خان هم بحضور رسیده برهان الملک مع طهماسپ جلایر که سردار فرقه جلایر و مقرب الدوله نادرشاه بود باشقه محمد شاه و رقم نادرشاه متضمن دادن مفاتیح ابواب قلعه و خزائن و جمیع کارخانجات بنام لطف الله خان صدر که در دار الخلافه شاهجهان آباد به نیابت بود پیشتر روانه گردید و متعاقب اینها نادرشاه مع محمد شاه در حرکت آمده عازم شاهجهان آباد گردید و در لشکر محمد شاه بمجرد آمدن او پیش نادرشاه و بعد رفتن اعتماد الدوله در اردوی شاهی مردم مضطرب و منتشر گشته اکثری در راه از دست سواران قزلباش که در تگ و تاز بودند گرفتار آمده غارت و هلاک شدند و اگر بدست قزلباش نمیافتادند رعایای هندو زنده نگذاشتند و اگر از خونش در گذشتند عریان ساخته سر داده و نداد القصه نادرشاه مع محمد شاه بشهر در آمده در غره اول ذی الحجه تاریخ هشتم روز پنجشنبه محمد شاه و روز جمعه نهم نادرشاه سنه احدی و خمسین و مائه بعد الالف در قلعه

شاهجهان آباد نزول نمود محمد شاه و طبقه امرا و لشکریان بوضع معمول سابق در مسکن خود قرار گرفتند روز شنبه که عید الضحی اوهم بود در بود خطبه بنام نادرشاه در مسجد جامع وغیره مساجد خوانده شد چون هنگام عصر روز یازدهم شهر مذکور شد هندیان آوازه در افگندند که نادرشاه در گذشت بعضے میگفتند که وفات یافته برخے راست نیست انیکه بعد رو تمهید محمد شاه زنے قلماقیه او را هلاک ساخت علی الاے حال در یک ساعت موت او شهرت گرفت و وے صحیح و سالم با جمع کثیر در قلعه نشسته بود و ابواب آن شب و روز مفتوح و بعضاے مهمات مشغول و برخے از سپاهش در حول قلعه و خانهاے شهر ساکن و بعضے بر کنار رود خانه که متصل شهر است فرود آمده بودند مجملا بمجرد این شهرت کاذبه در هر کوچه و کنار فوج فوج احمقان کم فرصت با اسلحه و یراق از دحام نموده و شورش افگنده بقتل و تاراج قزلباش همت گذاشتند و این هنگامه تمامی شهر را فرو گرفت قزلباشیه که فهم زبان هندیان نمیکردند و خبر از جاے ندا شتند متفرق یکیک و دو دو در هر کوچه و بازار و گذر بودند هندیان غافل بالیشان رسیده می کشتند و با آنکه شب در رسید شورش انگیزان بد مآل اصلا آرام نگرفتند و آن هنگامه در افزایش بود چون مکرر حقیقت حال بعرض نادرشاه رسید سپاه را امر فرمود که هر کس در جا و مقام خود آرام گرفته باستقام پنیرد و اگر هندیان بر سر الیشان هجوم آورند مدافعه نمایند و دران شب هیچکس از امراے هند که واقف این کار بودند اصلا متعرض تسکین نائره این فتنه و غوغا نگشت بلکه چند نفرے که حسب الاتفاق از نادرشاه گرفته برای اطمینان و محافظت خود بخانه برده بودند در منازل الیشان مقتول شدند و با آنکه در جنگ کرنال قریب بیست کس از قزلباش اندک برخم تیر مجروح و زیاده بر سه کس کشته نشده بود درین هنگامه قریب بهفتصد کس ازان طبقه بقتل رسید بالجمله چون روز شد و همان آشوب در استداد بود نادرشاه از قلعه سوار شده بقتل عام فرمان داد فوجے از سوار و پیاده بآن کار مامور گشته بالیشان گفت که تا جائیکه احدے از قزلباش کشته شده باشد احدے را زنده نگذارند لشکر قزلباش بنیاد قتل و غارت کرده بمنازل و مساکن آن شهر در آمدند و قتلی بافراط کرده اموال بیغما و عیال باسیرے بردند و بسیارے ازان شهر خراب و سوخته شد چون نصف روز بگذشت و تعداد کشتگان از حساب در گذشت نادرشاه ندا ے امان بقیة السیف در داد و لشکریان دست کوتاه کردند و پس از چند روز شوارع مساکن که پر از اجساد مقتولین بود هوا عفونت یافته عبور نیز دشوارے داشت حکم بتنظیف آن شد کوتوال شهر در سر گذر آنها را جمع آورده با خس و خاشاک که از عمارات فرو ریخته بر دے آنکه تمییز مسلم و کافر شود همه را بسوخت برهان الملک بعد چندے بمرض سرطان که در پاے او بهم رسیده بود بدرجمت حق رفت و شیر خنگ که باتفاق سوار قزلباش براے آوردن دو کرور روپیه موعود پیش صفدر جنگ بصوبه اوده رفته بود بمبلغ مذکور آورده رسانیدند و داخل خزانه نادرشاهے گردیده و نادرشاه ذخائر پادشاهے را بتصرف در آورده از مردم نیز زرها حاصل نمود و دختری از احفاد شاهجهان پادشاه بجباله نکاح پسر کوچک خود نصرالله میرزا که همراه داشت در آورد چون به سبب دواعی شتاب در معاودت داشت تمامے ملک سند و صوبه کابل را با بعضے محال پنجاب که بتنخواه صوبه کابل بهت از مملکت هندوستان و تصرف محمد شاه وضع نموده ملحق بممالک ایران ساخت و محمد شاه ضیافت نادرشاه در کمال تکلف قرار داده بتقدیم رسانیدن خدمات حضور امراے عظام معین شدند عمدة الملک بخورانیدن قهوه مامور گردیده وقتیکه میخواست پیاله قهوه بدهد اندیشید که اگر اول به محمد شاه که آقا و پادشاه من بهت ندهم اتلاف حق نمک و نوعے از خوف و بیم خواهد بود و اگر بدهم از لطف و سطوت نادرشاه که پادشاه سفاکیست امین نیستم و پیاله پر از قهوه نموده اول بدست آقاے خود داده گفت که فدوے را لیاقت حاوون پیاله بدست شاهنشاه نیست ولی نعمت از دست خود بشاهنشاه دهند هر دو پادشاه و حضار را حسن اداے این خدمت

پسند آمدہ مورد تحسین آفرینہا و بیگانہ گردید و الحق مرد با شعور و سلیقہ اش در ہمہ امور نہایت درست بود و بعد ازان نادرشاہ محمد شاہ و امرای ہند را طلبیدہ مجلسے بیاراست و بادشاہ را جیغہ دادہ امرا را خلعت بخشید و نصایح نمودہ بسلطنت گذاشت و تاریخ ہفتم صفر اثنی و خمسین و مائہ بعد الف از شاہجہان آباد بطبل مراجعت کوفتہ بازگشت ✣

ذکر سوانحے کہ در ہندوستان بعد مراجعت نادرشاہ بایران روے داد ✣

بعد نہضت نادرشاہ بطرف ایران محمد شاہ با آصفجاہ و اعتماد الدولہ و عمدۃ الملک و معتمن الدولہ اسحق خان بہادر کہ تازہ بعرصہ آمدہ دیوان خالصہ و بسبب نیکو خدمتیہا کہ در سفر کرنال و جنگ نادرشاہ نمودہ کمال تقرب یافتہ بود سرگرم سرانجام مہام خود گردیدہ مشغول کار ہا شد روز جمعہ بستم صفر سنہ مذکورہ امیر خان بخطاب عمدۃ الملک و خدمت بخشی گری سوم سرفرازے یافت و دیوانی خالصہ و خطاب معتمن الدولہ بمحمد اسحاق خان بہادر و خدمت صدارت بعظیم اللہ خان مفوض شد و روز یکشنبہ بیستم ماہ مذکور خلعت خدمت میر توزکے بمیر آتشے خان و قراول بیگے بنعمت اللہ خان نوہ روح اللہ خان امیر الامرا عنایت شد و روز دوشنبہ ہشتم ربیع الاول سنہ مذکورہ دارو نگے فیل خانہ با خلعت شش پارچہ بہادرے علی خان بہادر عمدۃ الملک و بخشی گری احدیان بسید صلابت خان پسر سادات خان مرحمت شدہ دارو نگے گرز داران بعظیم اللہ خان و داروغگے توپخانہ بمیر بہادر خان و بخشی گری اعلی شاہیان بعمدۃ الملک و داک سوانح بہ حکیم معصوم علی خان عنایت شد روز پنجشنبہ ہفدہم شعبان سنہ مذکورہ ماہی و مراتب باسحاق خان و سلامت خان و روز یکشنبہ بیستم شہر مذکور عطایاے مسطور بسعد الدین خان میر آتش عنایت شد و محمد شاہ را از ابتدا سودائے در سر بود در سوانح نادرشاہے افزود و بہ تقویت نادرشاہ بستہ ہا بسے رسانید و قاصد تذلیل و تضعیف آصف جاہ و اعتماد الدولہ گردید با عمدۃ الملک و اسحاق خان و غیرہ استشارہ ہا نمود عمدۃ الملک کہ مرد صاحب جرات و فطنت بود بادشاہ را دلدہے نمودہ بر عزل اعتماد الدولہ از وزارت و لیہ گردانید و در خلوت عرض می داشت کہ اگر سایۂ دست مرحمت خداوندے بر سر این دولت خواہ خواہد بود و این ارادہ جزم و تصمیم خواہد یافت انشاء اللہ تعالے انتظام مہام سلطنت خاطر خواہ ولی نعمت سرانجام مے تواند شد بادشاہ چون بر دانش و شعور عمدۃ الملک اعتماد داشت ارادۂ عزل قمر الدین خان از وزارت مصمم نمودہ انتظار انصراف آصف جاہ بسمت دکن میکشید بعد انقضاے یکسال و چند ماہ آصف جاہ براے تجدید و تشیید بندوبست دکن کہ بنابر سنوح فتنہ و رود نادرشاہ و مسلک خود مرسے پیمودن پسرش ناصر جنگ کہ در دکن نائب او بود و اختلال در بر ہمے در مرکز دلش روید اداز محمد شاہ رخصت گرفتہ و پسر کلان خود غازے الدین خان بہادر فیروز جنگ را کہ داماد اعتماد الدولہ بود خلعت نیابت امیر الامرائی از حضور دہانیدہ عازم دکن شد و کوچ نمودہ داخل خیمہ گردید محمد شاہ مخفی قلمندان وزارت بعمدۃ الملک عنایت کردہ جازم بود کہ بعد دور افتادن آصفجاہ خلعت وزارت بعمدۃ الملک عنایت نماید عمدۃ الملک چون اندک تیز رویہا در طبیعت داشت بی پردگیہا آغاز نہادہ در حق اعتماد الدولہ کلمات رکیکہ کہ لائق شان او و زبان ایشان نبود پیش مخلصانش دو سہ نوبت گفت چون سخنہاے مذکور باعتماد الدولہ رسید آصف جاہ را کہ بیرون شہر در مضرب خیام خود مقام داشت نوشت و استشارہ نمود کہ احوال اینست چہ مے باید کرد آصف جاہ در جواب گفتہ فرستاد کہ مخالفت با بادشاہ و منازعت با خداوند موجب فلاح و مقرون بصلاح نیست از بادشاہ رخصت خواستہ ارادۂ ہمراہے ما باید نمود اعتماد الدولہ حسب الامر آصف جاہ بیادشاہ عرضداشت نگاشت

مضمون اینکه از غلام تقصیرے بزعم خود بعمل نیامده و مزاج حضرت بگفته غرض گویان انحرافے بهم رسانیده چون ارادهٔ ملک عدمے نبوده والحال هم نیست فدوے همراه آصف جاه بدکهن میرود ولی نعمت کار سلطنت از دست هر بنده دولتخواه که منظور باشد بگیرند و عرضے بحضور فرستاده خود داخل پیش خیمه گردیده ملحق باصف جاه گشت پادشاه که مزاج مستقل و جرأتی نداشت مشوش و متحیر گشته استشاره باعمدة الملک و معتمن الدوله نمود عمدة الملک سخنان گذشته را اعاده کرد پادشاه خاموش ماند عمدة الملک را رخصت نمود و در تنهائے از معتمن الدوله پرسیده بسیر خود قسم داد که آنچه برائے پادشاه سلطنت صلاح داند بلا تعویق و میل بعرض رساند معتمن الدوله چون دست گرفته و متوسل عمدة الملک و صاحب عهد و پیمان با او بود که در مشوره هائے پادشاه خلاف مرضے عمدة الملک سخنی نگوید در جواب متحیر گشته متوقف شد پادشاه باز قسمها ے غلاظ و شداد داده استفسار کرد معتمن الدوله بعرض رسانید که اگر مخالف قول عمدة الملک بعرض رسانم نقض عهد و میثاق میشود و اگر موافقت قول ایشان نمایم نمک حرامے و نوعے از خیانت خواهد بود بهتر آنکه درین باب غلام را معاف دارند و استشاره نفرمایند محمد شاه در میانه افزود معتمن الدوله ناچار گردیده التماس کرد که هر چند عمدة الملک امیر ابن الامیر و مرد صاحب جرأت صائب تدبیر است اما پیش مردم و عمده هائے هند بسبکی اوضاع و اطوار مشهور و این کمترین بندگان و بعضے دیگران که متوسل ایشان شرف عتبه بوسے و ملازمت حضرت دریافته باوج عزت رسیده اند هنوز در نظر راجه هائے هندوستان و دیگر اعیان و ارکان همان مرتبه دیروزه دارند و آصفجاه و اعتماد الدوله را جمیع اقویائے هند بنظر امیدے می بینند و اطاعت آنها را سرمایهٔ حصول مآرب و سعادت خود میدانند باعتماد امثال ما مردم برهمزدن با اینها بزعم قاصر دولتخواه مقرون بصلاح نیست پیشتر هر چه مرضے ولی نعمت باشد احسن و اولے خواهد بود محمد شاه باستماع این کلمات متنبه و از ارادهٔ خود منصرف گشته شروع باستر ضا و استمالت اعتماد الدوله و آصفجاه و عمدة الملک مزاج پادشاه را بطور معهود نیافته متحیر و مستفسر گشت پادشاه در جواب گفت که آزردن امرائے تورانیه که بافضل دائر و سائر هند مناسب نمیماید و استرضائے ایشان بصلاح دولت اقرب شما را هم بمقتضائے دولتخواهی باید که از انچه موجب نفاق و افتراق باشد احتراز نمائید عمدة الملک مزاج پادشاه دریافته پیش آصف جاه شتافت و اعتماد الدوله و آصفجاه را راضے ساخته گفت هر چه مذکور خاطر ما طرباشد ایما شود که بنده بهمان راضے است آصف جاه مدح و ثنائے عمدة الملک آغاز کرده گفت چون الحال درمیان شما و اعتماد الدوله ملالے حادث گشته بهتر آنکه چند روز بالله آباد که صوبهٔ شماست تشریف ببرید عمدة الملک از آصف جاه و اعتماد الدوله رخصت گرفته از پادشاه هم استرخاص و استیذان نموده عازم صوبهٔ الله آباد گردید و بیرون شهر معسکر آراسته چند مدت بسر انجام سفر و انفصال جواب و سوال کارهائے خود توقف نموده وکلائے معتمد برائے دربار معین نموده و خود بقصد گشت و معتمن الدوله در دل پادشاه و اعتماد الدوله و آصفجاه جائے بسیار بهم رسانیده نهایت اقتدار یافت و ابوالمنصور خان بهادر صفدر جنگ بعد رحلت برهان الملک بصوبه داری اوده سرفرازے یافته در دارالملک خود که صوبه مذکور بود اقتدار بسیار بهم رسانیده مبلغے دولتش باستحکام پذیرفت و زکریا خان بدستور صوبه داری لاهور و ملتان و لیاقت نادرشاه مستظهر مانده و پسر کهترش که اندک دلیر و بیباک بود در تربیه و تادیب نور محمد خان لئی که نادرشاه نمود رفاقت و راهبرے کرده بخطاب شاه نواز خانے امتیاز یافته خشنود میگذرانید و بکام و آرام بانتظام مهام متعلقه خود در ممالک پنجاب اشتغال مے نمود ❊

ذکر رحلت شجاع الدوله صوبه دار بنگاله و منازعت مهابت جنگ نائب صوبه عظیم آباد

باعلاء الدوله سرفراز خان پسر شجاع الدوله مذکور و حاصل نمودن مهابت جنگ حکم جنگیدن با سرفراز خان مع سند صوبه بنگاله بنام خود بتوسل مومن الدوله اسحاق خان بهادر رحمه

شجاع الدوله که صوبه دار بنگاله بود هنگام ورود بدار شاه نشاه جهان آباد باجل موعود در گذشت و برحمت ایزدی پیوست زبان از بیان محامد ذات ستوده آیاتش قاصر و مجمل از اوصافش بدفاتر نمی توان نگاشت احدی از ملازمان نبوده که دیده و دانسته از وی مراعاتی لائق بحال او نکرده باشد و هنگام مردن دو ماهه مواجب هر یکی از رفقای ملازم مثل سوار و پیاده و عمده و عمده زاده و خدمه و جمیع عمله و فعله پیشگی داده و از همه ها استعفا خواسته رحلت نمود و در ایام دولت او هر که اندکی هم آشنا بود از موائد خوان احسان او بهره برمیداشت و پیرزالهای برهانپور که مولد و موطنش بود هر یکی مواجب و سالیانه لقدر معاش خود می یافت رعایت طرف حق بمرتبه داشت که در عدل و انصاف و ازاله جور و اعتساف فرزند زادی عاجز مستمند نزد او یکسان بود و عصفور در چنگل باز آشیان می نمود ایام دولت آن والا نژاد از عهد نضفت نوشیروانی یاد میداد از فرط هوشیاری انتظامی که در امور ملکداری داشت هر که وارد ملک بنگاله می شد اگر حسبا یا نسبا اندک هم لیاقتش بود بمجرد ورود در سرحد و قلمرو شش بان بهرور مغفور اطلاع آمدن او می شد و هرگاه در شهر مرشدآباد دیر سیر سه روز انتظار میکشد تا بیند که وارد وسیله در این مملکت از ارکان دولتش دارد یا نه اگر داشت و کسی تعریف و تقریب او میکرد حضار فرموده میداد مقصد یکه بود کامیاب میفرمود و اگر کسی وسیله او نبود روز چهارم در مجلس خود خبر ورود او را نکو می نمود میگفت شاید از حاضران کسی را با او سابقه معرفتی نبود الا البته معروف او میشد باینصورت هم اگر کسی متعلقه گذشته ذکر او بقدر معرفت نمود و هو المطلوب و گرنه خود کسی را فرستاده استعلام حال او میفرمود و پیغام میداد که هرگاه وارد دیار ما اتفاق افتاده ما را هم میتوان دید و بر اوضاع معاش و مقدار مصارفش در غیبت او از همیان راست گفتار اطلاع حاصل می نمود کسی را از ملازمان او مجال نبود که سخن دروغ با او تواند گفت و این رسم پوچی که درین بلاد شهرت دارد و سائر است که عمله امرا و سلاطین هر جا بروند یا چیزی از نزد آقای خود ببرند الغمز از و بگیرند و اگر ندهد بجبر بستانند ملازمان او را حتی الفاروچه دارد که اغلب انیقسم ایذا و اضرار شیوه رذیله اینهاست و گاه بعضی از بنجباء را ذل پیشه هم بدالت طمع سیاه روی پیروی آنها نموده ارتکاب چنین امور می نمایند مقدور نبود اگر کسی از حد بدر رفته جائی جمعی سے نمود بمجرد اطلاع بطرف دمنعم هم مورد عتاب نمی شد از نجهت این راه مسدود و کسی را از نوکران او مقدور نبود و خود بجای رعایت او نسبت بملازمان خود میفرمود که آنها هم از مال دیگران مستغنی و بی نیاز نمی بودند القصه بر لایدیات عزیز وارد مطلع گردیده بعد ملاقات استفسار و استمزاج می نمود اگر میدانست که قاصد رفاقت و نوکریست بکمال دلجوئی او را از ملازم خود گردانیده و چیزی معتدبه برای مصارف ضروریه او عجالة میفرستاد و اعلام میکرد که در این دیار این مقدار قلیل کفایت می کند و الله تعالی قادر است که توسعی هم کرامت فرماید و جمله ملازمان روشناس را از موائد احسان آن صاحب جود خوانی بهر از انواع نعما میرسید بر خوان همیشه و جمعی را روزی در میان و بعضی را در اسبوعی دو بار و ما دام الحیوة او این فیض هم از کسی منقطع نبود و همه ملازمان روشناس از عمله شاکر و همیشه در مصاحبان و غیره همه را در بیاضی که او را قلمش از عاج تراشیده بود دند نوشته پیش خود میداشت و وقت رفتن در رخت خواب او را ق هر قومه مرادیده چند اسم از آن اسما برگزیده زیر هر نامی مبلغی لائق حال او که زر خطیری میشد بقلم خود می نگاشت

وسر بمهر برادر گرامی از زمینداران خالصه بنام کارسنراو سلے وغیره تعیین فرموده او را بایا وکیلش را اعلام میکرد که بقدر رعایت
باین عزیز موجب خوشنودی ماست زمیندار سعادت خود شمرده مع شیے زائد بعمل می آورد بعد عود از شخص مذکور استعلام
فرموده اگر ظاهر می کرد قدر او در نظرش می افزود والا رعایت بعمل آمده از نظر اعتبار بنا بر ناراستی می افتاد و بعد مراعات
با اشخاص مرقومه اسمای آنها محو فرموده نام دیگران می نگاشت و مادام الحیوة چنین بود اللهم اغفر له والحقه بالصالحین علاء الدوله
سرفراز خان بجای پدر بر مسند ایالت صوبجات متعلقه او که اوڈیسه و بنگاله و عظیم آباد بود متمکن گشت مهابت جنگ که از
طرف پدرش به نیابت صوبه عظیم آباد مامور بود انقلاب سلطنت دیده لبرحد صوبه عظیم آباد اقامت داشت رقم نادرشاه
که بنام شجاع الدوله احداریافته بود بعد جلوسش لبسرفراز خان رسید مهابت جنگ را که از سرفراز خان اطمینان نبود بفکر کار خود
افتاد و سرفراز خان هر چند صلاح و سداد داشت و بصیام ماه مبارک رمضان و رجب و شعبان و ایام البیض هر ماه و اکثر
اعمال نوافل معینه ایام و سال می پرداخت اما از عقل و شعور بکه سروران را ازان گزیرے نیست بی بهره افتاده با موی
مرجوعه چنانچه باید نمی پرداخت و بکنه دقائق و شرائط سروری نمیرسید بنا بر جهات مذکوره هر چند با متوسلان بد خصوص
رای رایان عالم چند و جگت سیٹھ و حاجی احمد که عمده مقربان و مرجع حل و عقد امور نظامت بوده اند تعرضے نداشت
اما مصاحبان و رفقاے دیرینه او مثل میر مرتضے و حاجی لطف علی خان و مردان علی خان و دیگران که با حاجی احمد کینه ها
سابق داشتند اهانت و تذلیل او منظور داشته بتوهینات زبانی دقیقه نامرعے نمیگذاشتند و همواره خصومت و مخالفت
حاجی احمد با علاء الدوله مرحوم بانحاے مختلفه ظاهر نموده از حاجی مذکور مزاج او را منحرف میساختند تا آنکه علاء الدوله
مهردیوانے را که از عهد شجاع الدوله بسپرد حاجی بود گرفته بتحویل میر مرتضے سپرد و خواست که فوجدارے را جمعل از عطاء الله خان
تغییر نموده بدامادخود حسن محمد خان بدهد حاجی احمد ازین معنی واز کید اعادے خود متوهم گشته بمهابت جنگ یکی را هزار
می نگاشت و سرفراز خان را در قوالب دولتخواهے و کفایت دلالت به برطرفی سیاه نموده و اندکے از راه سفاهت
باعدم اعتماد پذیرا نمود درین عرصه که زین الدین احمد خان از عظیم آباد و سعید احمد خان از رنگپور فوجدارے خود بحضور علاء الدوله
رسیدند منوچهر خان سرفراز خان را مشوره قید و حبس حاجی با هر دو پسرش که نام شان مذکور شد دادو علاء الدوله قبول
نکرده با حاجی احمد ظاهر ساخت و بدانست خود این اظهار را موجب تصفیه و اطمینان خاطر حاجی شمرده با این حالات دختر عطاء الله خان
را که دختر زاده حاجی احمد و با سراج الدوله نوه مهابت جنگ که مرزا محمد نام داشت منسوب بود خواست که فسخ نسبت سابقه نموده
با پسر خود منسوب نماید و نیز محاسبه صوبه عظیم آباد میخواست و سپاهے را که از سالها و عهد پدرش متعینه مهابت جنگ بوده از
جمله متوسلانش بودند احضار نمود و چون تعلل در آمدن نمودند اراده استرداد عطایا که شجاع الدوله بانها مرحمت کرده بود نمود حاجی احمد
امور مذکوره را مفصل مع شیے زائد بر نگاشت و سعید احمد خان نیز تائید قول پدر نموده حالات مذکوره را بعم خود مهابت جنگ بطور
شهادت مرقوم ساخت و علاء الدوله با این سلوکها متوقع اطمینان و وفا از حاجی احمد و برادرش و پسرانش بود مصرع زهے
تصور باطل زهے خیال محال * مهابت جنگ بعد استماع این مقالات و تحقیق این حالات تامل احوال خود و صورت اغماض
نهایت اتر دیده با مومن الدوله محمد اسحق خان بهادر که دیرینه آشناے او و کمال تقرب و اعتماد در حضور بهم رسانیده بود توسل
جست و نخفے از اغیار استدعاے سند صوبجات ثلثه مذکوره به تقبل یک کرور روپیه پیشکش و رسانیدن اموال ضبطی سرفراز خان
در حضور نموده شفقه بادشاه متضمن فرمان جنگیدن با سرفراز خان و انتزاع صوبجات از و درخواست و خود در تیاریے

فوج باشتها تبنیه زمینداران بهوج پوریه که در صوبه عظیم آباد تبر دستمور و بکثرت اقوام خود مغرور بوده اند اشتغال ورزید سرافراز خان
ظاهر دارے کرده وقع الوقت و انتظار فرصت مے نمود تا آنکه ده ماه از مراجعت نادرشاه بایران و یکسال و یکماه تمام از انتقال
شجاع الدوله مرحوم گذشت و شقه پادشاه خاطر خواه مهابت جنگ در رسید مهابت جنگ تاریخ کوچ نمودن بجنگ سرفراز خان از منجم
معتمد خود معین کنانیده صرق تردد مسافرین بطرف مرشد آباد بانهایت احتیاط بنحوے سدود ساخت که هیچکس ازین طرف رفتن
بمرشد آباد نمی توانست و شخصی از معتمدین خود را مع خطے بنام جگت سیٹھ فتح چند متضمن کوچ نمودن تا بریکیه تقریر یافته بود بمرشد آباد
که دار الملک صوبه بنگاله است فرستاده فهمانید که فلان تاریخ این خط را بجگت سیٹھه باید رسانید و خود در اواخر ذی الحجه سنه
اثنی و خمسین و مائة بعد الالف بشهره رفتن بطرف بهوج پور از شهر عظیم آباد برآمده متصل بابادے برتالاب وارث خان که بطرف
مغرب از شهر واقع است معسکر ساخت و فوج را بجمعیه یکجا نموده همه را فراهم آورد و زین الدین احمد خان داماد کهتر خود را در شهر
عظیم آباد نایب گذاشته سید هدایت علی خان بهادر اسد جنگ والد فقیر را به پرگنه سرس و کثنیه وغیره که حکومت آنجا داشتند
مرخص نمود و متعاقب نوشت که شما را و زین الدین احمد خان را بخدا سپرده عازم مرشد آباد شدیم هر صورتیکه پیش آید باتفاق بجه
مناسب باشد خواهید نمود روزے که میخواست فردا بطرف مرشد آباد نهضت نماید سران سپاه را از هندو و مسلمان حضار
فرموده مجمعے ساخت بعد فراهم آمدن همه مصحف مجید بدست مسلمانے صالح و آب گنگا مع مس و ریحان سیاه که مقسم به عمده جماعه
هنود است بدست برهمنی طلبیده شته از مسلمانان بکلام الهی و از هنود باشیاے مذکوره خواهان قسم شد معهود آنکه مرا با
دشمنان خود محاربه درپیش است از شما مردم که رفقاے دیرینه و معتمد و بازوے منید نیابر اطمینان خاطر خود عهد و پیمان
میخواهم اگر رفاقت و اعانت من منظور باشد تجدید عهد و پیمان موکد بقسمها و ایمان نمائید که اگر من خود را بآتش زنم یا در آب
و دشمن اگر رستم باشد و اگر افراسیاب شما رفاقت مرا از دست نداده باهر که دوست باشم دوست و باهر که دشمن باشم دشمن باشید و جان خود را در
رفاقت من دریابید سپاه که اکثر از انها مخلص دولت خواه نبابر پرورش و حقوق سابقه و توقعات لاحقه بودند عهد مذکور را بطیب خاطر تقدیم کرده
موکد بقسمهاے غلاظ و شداد نمودند و کلام مجید را بر سر و چشم خود برداشتند و هندوان نیز عهد و پیمان نموده قسم بتقبیل پاے برهمن و مس و آب گنگا و سیس وغیره
نموده همه یکدل و یکزبان صدا به تسلیم رفاقت و جانبازے در خدمت بلند نمودند بیگانگان و نوملازمان نیز به تبعیت آنها شریک عهد و پیمان مذکور گردیده مکرر رفاقت
مهابت جنگ بستند چون از طرف اطمینان بهم آمد سرعقده راز برگشود و ارادهٔ خود باعدادت و اباء نیکه سرفراز خان با او در پرسش حاجی احمد نموده و بعد ازان
هم مکنون خاطر داشت ظاهر نمود چون عهود و اقسام درمیان آمده بود همه را غیر از تصدیق قول مهابت جنگ و تصمیم رفاقت او چاره نبود وقت شام این
مجلس اختتام یافت و صبح آن روز که تاریخ مختار بود مهابت جنگ با فوج جرار و سامان موفور که مهیا نموده بود نهضت بطرف مرشد آباد نموده و
منزل بمنزل بلا توقف قطع مراحل نموده بسرگاه بدرهٔ شاه آباد که عبور آن در صورت مزاحمت دشوارے دارد نزدیک رسید لشکر را در صحرائے دهن کوه توقیف
نموده مصطفی خان افغان را که یکے از دلاوران و سرداران جان فشان بود مع صد سوار و پروانه و دستک مهرے سرفراز خان
متضمن طلب یکے از جماعهٔ داران که از جائے بدستش آمده بود پیشتر فرستاده فرمان داد که این پروانه و دستک را بمحافظان
درهٔ مذکوره که صد و صد پیاده برق انداز پیش نخواهند بود نموده داخل درهٔ مذکور شود و علامت دخول آنکه در انجا رسیده
نقاره شتر سے خود را بنوازد تا متعاقب او فوج با ساز و بدون مزاحمت عبور تواند نمود مصطفی خان موافق فرمان بعمل آورد
چون نزدیک بدره رسید محافظان موافق حنا بله از دور حکم بتوقیف نموده مستفسر احوال گردیدند مصطفی خان دستک
و پروانه مصحوب یکے از همراهیان فرستاد متصدے درهٔ بعد ملاحظه دستک و پروانه درهٔ را کشوده و اذن داخل شدن داد

مصطفے خان در آنجا رسیده علامتیکه معهود بود تقدیم رسانیدند و نقاره را بزور و شور بنواخت افواج هراول مهابت جنگ بمجرد استماع صدای نقاره از دامن صحرا بهیئت مجموعی در نهایت کروفر نمایان گردید مستحفظان مضطرب گشته مستعد حرکت گردیدند مصطفے خان بانگ زد که زنهار اگر حرکتی گردید همه را بشمشیر رسیده کشته خواهید شد جامه پیاده بجواس مضطر گردیده بجای خود نشستند و مردم مصطفے خان در را گشوده مستعد ایستادند فوج پے بهم رسیده داخل دره گردید چون همان روز در میان حامل خط جگت سیٹھ مهابت جنگ معهود بود که خط بر ساند و نیز حسب الامر بجا آورده خط را رسانید جگت سیٹھ بعد ملاحظه تاریخ نهضت مهابت جنگ شمرده دیده امروز مهابت جنگ از دره تیلیا گدهی گذشته در پنج شش روز بمرشد آباد میرسد با اضطراب تمام سوار شده پیش سرفراز خان آمد و خط مهابت جنگ نمود و احوال ورودش قریب براج محل ظاهر نمود و نیز خطیکه مهابت جنگ بسرفراز خان نگاشته بود گذرانید خلاصه مضمونش اینکه چون مذلت و خفت برادرم بحد افراط رسیده کار به بے ناموسے کشید فدوے بنا بر پاس ناموس لاعلاج تا بانجا رسیده غیر از بندگے و عقیدت مقصدے ندارد امیدوار است که حاجے احمد را مع توابع و علائق رخصت فرمایند بمجرد اطلاع حیرت عظیم بسرکرده مه را لاحق گشته سرفراز خان با حضار رؤسای لشکر و جمیع هواخواهان فرمان داد و حاجے احمد برادر مهابت جنگ را نیز طلبید چون اجتماع دست بهم داد همه را بار داده حاجے احمد را بوعید و تهدید ترسانید حاجے احمد سخنان ملائم مناسب وقت معروض داشته تعهد نمود که اگر رخصت یافته تا مهابت جنگ برسد بمجرد رسیدن او را برگرداند بعضے اظهار حاجے احمد را تزویر شمرده راضے برخصت نمی شدند و برخے بسفاهت تصدیق قولش نموده راست دانستند و رخصت حاجی احمد در تذبذب ماند محمد غوث خان از رفقاے قدیم شجاع الدوله و سرفراز خان که نشئه مردے و مروت در نهایت مرتبه داشت بسرفراز خان گفت که از قید حاجے احمد کارے نمی گشاید و مهابت جنگ از ارادهٔ خود بقید حاجے احمد باز نمے ماند درین صورت رخصت حاجے احمد مضایقه ندارد اگر موافق وعده بعمل آورد بهتر و اگر به عمل نه آرد از ما چه میرود هر گاه با مهابت جنگ جنگ را آماده ایم حاجے احمد که شخصی واحد ے بیش نیست از رفاقت او یا برادرش پروائے نداریم و در جمعیت مهابت جنگ از وجود و عدم حاجے نه چیزے می افزاید و نه چیزے کاهد التماس غوث خان موثر افتاد حاجے احمد رخصت یافته پیش برادر خود شتافت و دران وقت بوسائل و وسائط معروض داشت که محمد علی وردی خان بجان و دل مطیع و منقاد است زنهار که خداوندنعمت مقابل نوکر صاحب اقتدارے که از و مظنهٔ خلاف عقیدت نباشد اراده برآمدن از دولتخانه نخواهند نمود تا او بسعادت عتبه بوسے رسیده و عرض مطالب خود نموده مطیع و منقاد باشد اگر احیانا خلاف التماس این فدوے باغواے مخالفان بقصد بندا فعهٔ برآیند خوف آنست که بنا بر حفظ ناموس و جان از و امرے بظهور رسد که موجب رسیاهے دنیا و عقبیٰ باشد چون بحضور ارسال حاجے احمد اطمینان نبود اختلاف آرا در برآمدن و برنیامدن واقع شده بیرون برآمدن مرجح افتاد و بسمع مردان علی خان که کمال نفاق با حاجے و مهابت جنگ داشت رسید و دوم محرم الحرام سنه ۱۱۵۳ هجری روز چهارشنبه از خانهٔ خود علاء الدوله برآمده در سه چار کوچ بمنزل کهیره رسید و دران منزل بسنت خواجه سراد شجاع قلی خان فوجدار رهوگے که برای استمزاج مهابت جنگ پیشتر رفته بودند مع حکیم محمد علے که ازان طرف بسفارت آمده بود معاودت نموده ملازمت علاء الدوله نمودند بعد ملازمت بعرض رسانیدند که مهابت جنگ تابع و فرمان بردار است و معروض میدارد که عالے همتان هر کسے را تربیت فرموده بدرجه رفیعه میرسانند پاس پذیرش خود نموده حفظ مرتبهٔ او را لازم میدانند این کمترین پروردهٔ این دودمان و خاک بردا شتهٔ این آستان است

وچنانچہ حقوق پروردش خداوندی بر رقبہ خود ثابت دارد ہمان قسم باعتبار بندگی خود کہ در عالم عبودیت ہیچ گونہ قصوری الی الان ازین ناتوان سرزدہ بر سائر بندگان تفوق خود را متحقق میداند درینصورت دو التماس دارم اول آنکہ چیزے کہ باعث غبار دلفگار از طرف خاکسار شدہ اند وسرکردہ اینہا مردان علی خان و میر مرتضے وحاجے لطف علے خان و محمد غوث خانند امور باخراج شوند وکمترین بقبول التماس ممتاز گشتہ بشرف ملازمت مشرف گردد و دوم آنکہ اگر این امر متعذر باشد خود بدولت از اینہا جدائی جویند واینہا را بدفع این بندہ مامور نمایند اگر آنہا غالب آیند مدعائی کہ دارند بحصول پیوست واگر مغلوب شدند بندہ بعد غالب آمدن سر قدم ساختہ بخدمت خواہد شتافت واین مقالہ را موکد بایمان ساختہ کلام مجید را مصحوب حکیم محمد علی فرستادلیکن چون سرداران مذکور نہایت اعتبار واقتدار در حضور علاء الدولہ داشتند وہمان قدر باحمد واخوان واولادش دشمنیہا بود سخن مصالحہ در نگرفت وصورت مجادلہ ہم چنانچہ شجاعان دانشور مے نمایند بظہور نرسید وچاجے احمد نزدیک براج محل رسیدہ سر سوارے ملاقات ہر دو برادر باہم دگر میسر آمد و بر فیل مہابت جنگ باتفاق سوار شدہ بنا برالتماسے عہد فیل مہابت جنگ را چند قدم برگردانیدہ باز برائے کہ منظور بود روانہ گردید و ازان طرف سرفراز خان مع فوج واستعداد خود برآمدہ تا بموضع کریک کہ جائے مشہور بر لب آب بہاگیرتی است رسید غوث خان ازینطرف بہاگیرتی مقابل لشکر مہابت جنگ کہ بر لب آب مذکور در سوتی است معسکر ساختہ فرود آمد و سرفراز خان در میان لشکر خود و غوث خان دریا گذاشت اما پایاب وعرضش بقدر یک تیر پرتاب بود و مفاصلہ فیما بین لشکر مہابت جنگ و سرفراز خان تخمیناً پنج شش کروہ خواہد بود زمانہ رسیدن بمکانات مذکور جواب وسوال مصالحہ وترغیب بملاقات از طرف سرفراز خان متواتر بوقوع مے آمد مہابت جنگ ہمان در جواب یک سخن مے گفت کہ من بپاس حقوق پدر شما واعیۂ بد خواہے ندارم بشرط آنکہ در اندازان کہ باعث نفاق وشقاق میان من وشما شدہ اند یا آنہا را بمن سپارید یا خود بر جائے بلند خیمہ کردہ مرا و آنہا را با یکدیگر بجنگانید اگر من ظفر یافتم آمدہ ملازمت خواہم نمود واگر آنہا ظفر یافتند خاطر صاحب خواہد آسود وچون ہر دو فریق بر سرفراز خان دشوار بود ملاقات صورت نہ بست واز طرف سرفراز خان باوجود پیغامہائے آشتی واستدعائے وفاق نوشتہائی جگت سیٹھ کہ باصطلاح آنرا ٹیپ مے گویند متضمن تطمیع بمبالغ کلی الغدر حال ہر یکے از سرداران لشکر مہابت جنگ بشرط گرفتہ دادن او در ہمین منزل وقت شام رسید مصطفے خان و بعضے مخلصان دیگر نوشتہائے مذکور را مہابت جنگ نمودہ التماس کردند کہ اگر جنگیدن است فردا باید جنگید والا پس فردا صورت دیگرگون خواہد گردید مہابت جنگ سخنان مخلصان پسندیدہ ولپسندیدہ ہمان وقت تقسیم سرب وباروت بہمراہیان نمودہ محاربہ فردا مصمم کرد وفوج را سہ حصہ نمودہ نندلال را کہ سردار عمدہ بود مع نشان خود بمقابل محمد غوث خان تعین نمودہ فرمود کہ ہمین طرف دریا راست بطرف او شتابد و دو فوج ہمراہے خود را از دریا پایاب گذرانیدہ یکے را فرمود کہ رفتہ در عقب لشکر سرفراز خان بایستد وخود با فوج دیگر کنارہ دریا گرفتہ روبروے لشکر سرفراز خان روانہ گردید و علامت میان خود و فوج اول چنین مقرر نمود کہ ہر گاہ آواز توپ بگوش شما رسد بلا تامل بر لشکر سرفراز خان تاختہ داخل معسکر شوید عبد العلی خان بہادر و مصطفے خان و شمشیر خان وغیرہ افغانان ہمراہ نوازش محمد خان کہ دایماً وکلان مہابت جنگ و دران روز مقدمۃ الجیش بود ثلث شب باقی ماندہ حسب الحکم روانہ پیشتر گردیدند و متعاقب او باندک فاصلہ مہابت جنگ ہم روانہ گردید و نندلال نیز موافق فرمودہ قدم بقدم مہابت جنگ مقابل محمد غوث خان رفت تلاقی فریقین اول طلوع صبح صادق روی نمود و مہابت جنگ

چون نبرد یک لشکر سرفراز خان رسید توپے را از لشکر خود سر داد بجهد و شنیدن صدائے توپ فوج هراول بر لشکر سرفراز خان ریخت و ننده لال با محمد غوث خان آمیخت سرفراز خان با اضطراب از مصلائے خود برخاسته بر فیل سوار شده بمقابله مهابت جنگ روانه گردید فوج هراول مهابت جنگی یعنے از مردم عقب لشکر سرفراز خان مثل محمد ابرج خان و پسرش را بهلاک و ناچیز نموده بلشکر ریخت و در عین معرکه زد و خورد روبیاد و سرفراز خان چندقدم رفته نزدیک بنقاره خانه و سراردوے خود بفریب گولے تفنگ راه آخرت پیمود و اکثرے از همراهیانش مثل میر کامل و میر گدائی و میر احمد و میر سراج الدین و پسر محمد ابرج خان و حاجے لطف علے خان و باقر علی خان نقد جان در میدان باخته بعالم آخرت شتافتند و رائے رایان عالم چند و محمد ابرج خان از خیمے بشهر معاودت نمودند و محمد غوث خان آن طرف دریا بانند لال مصاف داده ظفر یافت و ننده لال کشته گردید فیلبان سرفراز خان خاوند را مقتول دیده فیل را برگردانید و راه مرشد آباد گرفت محمد غوث خان که از دور فیل آقائے خود را گریزان دید احتمال عدم دلیرے آقا نموده سوارے را فرستاد تا سرفراز خان را اگر زنده است گرفتار نماید و پیغام فرستاد که من خبگ را زده حریف را کشته ام با من ملحق باید شد که بقیة السیف را نیز بسزا رسانیده آید و مهابت جنگ احتیاط را کار فرما گشته با آنکه کشته شدن سرفراز خان بیقین دانست نبا بر اندیشه زنده بودن غوث خان و مجتمع بودن فوج او چون در جرأتش شکی نداشت مردم قول خود را متفرق شدن ندا در مردم فوج هراول که در لشکر ریخته بودند بالمعنیان ظفر یافتن خود و کشته شدن سرفراز خان لشکر را معمور از زر و جواهر و اسباب و افر یافته مشغول غارت و از سرداران خود متفرق شدند محمد غوث خان خبر کشته شدن سرفراز خان از زبان سوار همراهے خود که برائے آوردنش رفته بود شنیده غرق دریائے حیرت و انفعال گردید و با برادر خود نبا بر عداوت مهابت جنگ که از سابق در نهایت مرتبه متحقق بود نا امید گردیده کشته شدن خود را جازم و عازم گردید و پسران خود محمد قطب و محمد بیر را امر کنندن درع و خفتان از بدن شان نمود و گفت که الحال آبرو منحصر در مردن است دست از جان شسته خود را بر قول مهابت جنگ باید زد چون محمد غوث خان و پسرانش فی الحقیقه شیران ژیان و رستم هائے زمان بوده اند با جمعیتے که در آن وقت حاضر بود رو بمهابت جنگ آورده با استقلال تمام روان گردیدند همراهیان او را چون مردن سرفراز خان متیقن شد اکثر عنان از میدان برتافتند و چندان جمعیتی با غوث خان نماند با معدودے که رفاقت نمودند خود را متصل بقول مهابت جنگ رسانیده از زخم گولے بندوق مجروح گردید باز هم اصرار بر ارادهٔ خود داشته اسپ طلبید که سوار شده بر مهابت جنگ بتاز د وقت فرود آمدن از فیل دو زخم گولے بندوق متواتر خورده مرده در میدان افتاد و پسرانش لعید پدر اسپان را سر داده پیاده با مقابل فوج مهابت جنگ با سپر و شمشیر دویدند و متصل رسیده نبر جهائے گولے بندوق در خاک و خون غلطیدند محمد قطب که نهایت شجاعت با کمال قوت بدنے داشت بطرزیکه سپر و شمشیر در دستش بود بهمان هیئات بالمعنیان دو چار در میدان نشست و روح در همان حال از بدن او مفارقت نمود و بهمون هیئات مدفون شد و میر دلیر علے هم باشانزده کس از برادران و همراهیان خود بعد کشته شدن سرفراز خان بعض با پس آبرو و حق نمک با مهابت جنگ جنگیده رهگرائے عالم بقا گردید الحق در هندوستان مانند نوکران سرفراز خان کم کسے جرأت نموده میر شرف الدین هم مع دیگران جراتے نموده و مقابل مهابت جنگ دست و پائے جنبانیده از میدان برگشت چنانچه دو تیر از دست میر شرف الدین بمهابت جنگ رسید یکے بر کمانیکه در دست مهابت جنگ بود خورد و یکے بدوشش راست آمده رسیده اندک جراحتے کرد

علے ای حال ہمراہیان سرفراز خان اکثرے بقدر طاقت وتوان حق نمک خوارے ورفاقت تبقدیم رسانیدہ وکسانیکہ زندہ ماندند بلا علاجے نا کامیاب برگشتند ومہابت جنگ ظفر یافتہ حاجے احمد برادر خود را بر اکثر ممالک سکنہ شہر مرشد آباد ونظم ونسق آنجا ومنیجر وفرق کار خانجات نظامت وخانہ سرفراز خان پیشتر فرستادہ حاجے احمد بسرعت برق وباد رسیدہ منادی مہابت جنگ در شہر گردانیدند وآشوبی کہ عارض شہر بود فرو نشانید ٭

داخل شدن مہابت جنگ بمرشد آباد بعد فتح ونصرت وتمکن یافتن بر مسند دولت وحکومت

بعد از دو روز مہابت جنگ بتاسے وتامل بانہایت شان وتجمل در اواسط شہر صفر ۱۱۵۳ داخل شہر مرشد آباد گردید وقبل از استقرار بر مسند امارت بر در سرائے نفیسہ بیگم بنت شجاع الدولہ مرحوم رفتہ در کمال فروتنے وتواضع التماس عفو قصورات خود نمود ومعروض داشت کہ آنچہ در لوح تقدیر مرتسم بود بپیرایۂ ظہور وبروز یافت واین سیاہ روئے ابدا بنام این خاطر بر صفحۂ عالم ثبت خواہد ماند لیکن از ین زمان مادام الحیات نسبت یاد نے ملازم سرکار غیر از اطاعت وفرمان بردارے بظہور نخواہد رسید امید است کہ زلات این پیر غلام از لوح خاطر محو ومنسے گردیدہ جریدۂ بندگیہاے دیرینہ بتوقیع قبول اختصاص یابد بعد ازان رو بدار الامارۃ آوردہ در چہل ستون شجاع الدولہ مرحوم نزول اجلال نمود وبر مسند ایالت جلوس فرمودہ شادیانۂ دولت نواخت عمۂ پادشاہے ونظامت واعیان وعظماے شہر بشرف ملازمت رسیدہ نذور مبارکباد گذرانیدند اول خلق را از مہابت جنگ سبب این حرکت قبیح کہ باخداوندزادۂ خود نمود نہایت تنفر وعداوت بود آخر بہ سبب محاسن اخلاق واوصاف واعزاز واحترام بخباد واشراف ومشمول داشتن عنایت واشفاق بایگانہ وآشنا وبجوئی اقویا وضعفا وقدر شناسے مخلصان وترحم بر عجزہ وزبردستان ودرگذشتن از جرائم عباد وپاس حقوق قرابت واتحاد آن چنان قبول خاطر ہا یافت کہ مافوقش دران زمان واکثر اوقات واحیان متصور نیست نفس الامر آنکہ اگرچہ کشتن سرفراز خان کہ آقازادۂ اش بود قبیح افعال وشنیع اعمالست اما سرفراز خان مرحوم لیاقت سروری وملکدارے نداشت چہ عجب اگر ایام دولتش امتداد مے یافت نہایت اختلال بحال ملک ومردم راہ یافتہ تمام صوبجات خرابی بسیار مے پذیرفت وفتنہاے بزرگ برخواست ودر عہد مہابت جنگ کہ مرتبۂ ارادہ تسخیر مملکت بنگالہ واوڈیسہ وعظیم آباد داشت وامواج از اطراف بر این ملک ریخته ستیز وآویزہا روے نمود مثل مہابت جنگی بود کہ بحسن تدبیر وآب شمشیر چنان حوادث بزرگ وفتن عظیمہ را فرو نشانید چنانچہ انشاء اللہ تعالے مجملی ازان رقمزدہ کلک وقائع نگار خواہد شد سرفراز خان ودیگران را مجال نبود کہ از عہدہ تدارکش بر آیند ودر حسن اخلاق وفروتنیہا با کمال جاہ وجلال گوے سبقت از جمیع امرا ربودہ بمرتبہ بود کہ در سالف زمان ہم کمتر کسے مثل او نشان تواند داد وہر سہ برادر زادہایش نیز بصفات مذکورہ موصوف ودر جمیع خصائل ستودہ سلکش با او برتساوے پیمودہ اند وہر یکے از انہا باقتدار عظیم رسیدہ ہمہ ہفت ہزاری ومرجع انام وناظم مہام گردیدہ کامروائے بندہاے خدا بودند در اوراق آئندہ بمقتضاے مقام ذکر اینہا ودیگر اولاد واحفاد مہابت جنگ ووابستگان وامن دولتش انشاء اللہ وحدہ العزیز صورت ارقام خواہد یافت ٭

تسلط یافتن مہابت جنگ بر صوبجات بنگالہ وعظیم آباد واوڈیسہ وارسال زر ہاے پیشکش

بحضور مع اموال ضبطی خانہ سرفراز خان و مفوض گشتن خدمات برفقا و اضافہ ہای مناصب و خطاب و دیگر عنایات پادشاہی برای او و برادرزادہا و دیگر منتسبان دودمان او

چون مہابت جنگ بر ممالک شرقیہ تسلط یافت و خزائن و اموال ضبطی خانہ سرفراز خان و شجاع الدولہ کہ یکرور و ہا میرسید متصرف گردیدہ برق و فتق معات پرداخت از حضور بخطاب حسام الدولہ و منصب ہفت ہزاری و مراتب و ماہی مفتخر و مباہی گردید زین الدین احمد خان داماد کہتر خود را کہ در عظیم آباد نائب گذاشتہ بمرشد آباد رفتہ صوبہ مذکورہ را اصالۃً باو داد و خطاب احترام الدولہ بہادر ہیبت جنگ و منصب ہفت ہزاری مع ماہی و مراتب و پالکی جھالردار و نوبت و علم برای او طلبید و داماد کلان خود نوازش محمد خان را چکلہ جہانگیر نگر و فوجداری سلہٹ و اسلام آباد چنگاؤن و بنام دیوانی صوبہ بنگالہ دادہ منصب ہفت ہزاری و مراتب مذکورہ با خطاب احتشام الدولہ بہادر شہامت جنگ طلبیدہ داد و برای برادرزادۂ سومے وسطے کہ سعید احمد خان نام و در عہد شجاع الدولہ و سرفراز خان فوجداری رنگ پور و دولت لائق داشت مناصب و مراتب مذکورہ مع خطاب مہام الدولہ بہادر صولت جنگ طلبیدہ نوید صوبہ داری اودیسہ بعد انتزاع از مرشد قلی خان داد مرشد قلی خان داماد شجاع الدولہ نیز نہ سرفراز خان مرد سخن فہم و شاعر خوش فکر بود شرر تخلص و رستم جنگ بہادر خطاب داشت و میرزا محمد کہ نوۂ مہابت جنگ و پسر کلان ہیبت جنگ بود مہابت جنگ بفرزندے خود گرفتہ بجای پسر پرورش مے نمود خطاب سراج الدولہ شاہ قلی خان بہادر مع خدمت نوارۂ جہانگیر نگر دہاکہ برای او طلبیدہ بنام او مقرر داشت و برای برادرش کہ شہامت جنگ کہ داماد کلان مہابت جنگ او را بنا بر بے اولادی از ہیبت جنگ برادر کہتر خود بفرزندے گرفتہ مے پرورد خطاب اکرام الدولہ پادشاہ قلی خان بہادر و خدمت احتشام آنجا طلبیدہ این ہر دو برادر نیز منصب ہفت ہزاری مع مراتب دیگر کہ لازمہ این منصب ہست داشتہ در صغر سن امیر کبیر بودہ اند و عطاء اللہ خان داماد کہتر حاجی احمد کہ از عہد شجاع الدولہ و سرفراز خان بعد تقرر یافتن نیابت نظامت عظیم آباد بنام مہابت جنگ و معزول شدن از فوجداری اکبر نگر راج محل فوجدار آنجا بود باضافۂ فوجداری بھاگل پور و رسالۂ سہ ہزار سوار و پیادہ و منصب ہفت ہزاری مع جمیع مراتبش و خطاب اعزاز الدولہ بہادر ثابت جنگ امتیاز یافت و حسین قلیخان نائب شہامت جنگ بخطاب بہادری و منصب چار ہزاری و علم و نقارہ ممتاز شد و الہ یار خان برادر علائی مہابت جنگ و فقیر اللہ بیگ خان و نور اللہ بیگ خان و میر جعفر خان و مصطفے خان و دیگر برنائر و اخوان و اقربا و رفقا ہر یکے بخطاب بہادری و مناصب مناسبہ و رسالہ ہا و خدمات لائقہ حضور سرفرازی یافتند و چین برے کہ پیشکار رائے رایان عالم چند دیوان شجاع الدولہ بود بخطاب رائے رایانی و دیوانی مہابت جنگ ممتاز شد و راجہ جانکی رام کہ دیوان قدیم خانہ مہابت جنگ بود بدیوانی تن و دفاتر دیگر تقرر یافت عبد العلی خان خالوی راقم را کہ ہمراہ مہابت جنگ درین محاربہ ہراول شہامت جنگ بودہ تردد ات نمایان بظہور رسانیدہ و قرابت برادرزادگی با او داشت باینصورت کہ پدر عبد العلی خان سید زین العابدین جد مادری فقیر پسر عمۂ مہابت جنگ بود بخشی گری تمام سپاہ با عطای خطاب بہادری و منصب سہ ہزاری مقرر شد خان مرحوم کہ در جاہ و مرتبہ امید برابری با دیگر برادرزادہا شیدا داشت

ناخوش گشت و رخصت عظیم آباد گرفته سعادت نمود و احترام الدوله بهادر هیبت جنگ سقدمش را صنبت شمرده خدمات پرگنه نرهت سوای علاوه پرگنه بهار و لسبوک که از پیشتر داشت عنایت نموده برفاقت خود گرفت و مهابت جنگ بجای عبد العلی خان بهادر نصرت علی خان را که شوهر خاله فقیر بود بمنصب نوج خود نمود و بمنصب دوم فقیر الله بیگ خان بهادر را که دیرینه نمک پرورده او بود مقرر نمود و مبلغ کرور روپیه پیشکش که با بادشاه موعود بود نقد و جنس سرانجام نموده ابلاغ داشت و بوساطت مومن الدوله اسحق خان بهادر داخل خزانه عامره گردید و مال منصبی سرفراز خان برای بادشاه بقدر یکه مناسب دانست علیحده نموده نگهداشت مرشد خان بهادر که یکی از امرای متوسطین حضور بود برای گرفتن اموال ضبطی دخزانه هر ساله بنگاله که درحیات سرفراز خان ارسال نشده بود بعظیم آباد رسید مهابت جنگ ورود او در بنگاله مناسب ندیده بر نگاشت که در سکریگلی رسیده توقف فرمائید تا این نیازمند مع اموال دران مکان رسیده تسلیم ملازمان نماید و وراه رجب بسمت اکبر نگر راج محل رفته چند روز انتظار مرید خان کشید و بعد ملاقات چند لک روپیه نقد و جنس هفتاد لک روپیه از قبیل جواهر و اقمشه و افراس و ظروف و اوانی طلا و نقره و غیره و اقمشه فاخره حواله مشار الیه نموده رخصت فرمود و موافق ضابطه خزانه و اموال سپرده رعایتی لائق بحال او نموده مرخص ساخت و خود تهیه لشکر و حشر نموده باراده انتزاع صوبه اوڈیسه از دست مرشد قلیخان داعیه نخست بسمت گنگ مصمم فرمود +

ظفر یافتن مهابت جنگ بر مرشد قلیخان بعد جنگ گران و بخشیدن صوبه اوڈیسه به برادرزاده خود مهام الدوله صولت جنگ بهادر سعید احمد خان

بعد تمکن بر مسند ایالت بنگاله و افراق از رتق و فتق مهمات آنجا مهابت جنگ افواج قاهره با سامان لائق آراسته خواست که بامر شدت فعلی خان استمزاج و استکشاف مافی الضمیر او نماید درین اثنا مرشد قلی خان محاربه با مهابت جنگ فوق طاقت خود دیده برای استمالت آقا محمد تقی سوریتی را نزد مهابت جنگ فرستاد و مهابت جنگ نیابر سوابق حقوق و حسن اخلاق که جبلت داشت قبول کرده مشار الیه را شادکام رخصت انصراف ارزانی داشت لیکن میرزا باقر خان اصفهانی که از طرف مادر نسبتش بسلسله علیه صفویه میرسید و داماد مرشد قلی خان بود بطمع ایالت بنگاله با آنکه استعداد این امر خطیر نداشت رضا بمصالحه نداده بتحریک مادر زن خود باشتهار انتقام علاء الدوله نزد و خلاف را سے مرشد قلی خان ظاهر ساخت مهابت جنگ بعد استماع این خبر بمرشد قلی خان نوشت که اینجانب بنحوے ایذا و اضرار نسبت بآن والا و دودمان در خاطر ندارد لیکن توقف درین قرب و جوار موجب اطمینان طرفین نخواهد بود مامول آنکه آن والا احباب با متعلقان و منتسبان و اعمال و اثقال خود از راه مرشد آباد بسمت سنده دستان خواه از همان طرف بجانب دکهن تشریف ببرند مرشد قلی خان که مرد مآل اندیش نهایت جو بود مدافعه و مقابله با مهابت جنگ از حیز قدرت خویش بیرون دیده خواست که ابتدائے میعاد و ترک عناد و فساد نماید میرزا باقر مذکور که هوس ریاست بنگاله از سرش بیرون نمی شد در ترغیب جنگ بحدے مبالغه نمود که مافوقش متصور نباشد و نیز زن مرشد قلی خان نهایت طعن و تشنیع بشوهر خود در باب اخذ انتقام برادر نموده قاصد آن شد که اگر بر این اراده اقدام ننماید شوهر را از ریاست باز داشته زمام اختیار ملک و خزاین و افواج بدست داماد سپارد و با مهابت جنگ کینه خواهے ننماید مرشد قلی خان چاروناچار جواب خط مهابت جنگ متضمن نقض عهد و مصالحه و مشعر بر مبارزه و مقاتله نوشته ارسال داشت مهابت جنگ بر این معنی آگهی یافته صاحب احمد و شهامت جنگ را به نیابت بندر مرشد آباد گذاشته

بجمعیت ده دوازده هزار سوار بساعت مختار اوائل ماه شوال سال مذکور بعزم رزم مرشد قلی خان بطرف کنگ نهضت نمود
مرشد قلی خان اول با رفقاے خود مجلسی آراسته شمشیر خود دران مجمع گذاشت و از ارادهٔ مهابت جنگ و تغلب او آگهی داد
استمزاج رفقاے خود نمود که اگر اهانت و رفاقت را جازم باشند قاصد مقابله گردد و الا راه سلامت پیش گرفته خود را بامنی
رساند عابد خان وغیره بعهد و پیمان اطمینان خاطرش نموده مستعد مقابله گردیدند و حسب الالتماس مرشد قلی خان سروران
لشکر بر خاسته شمشیر را در کمرش بستند چون ازین معنی مطمئن خاطر گشت مع باقر علی خان استعداد محاربه نموده بارادهٔ مدافعهٔ
مهابت جنگ از کنگ برآمد و از بالیسر بندر گذشته کنار رود خانه اشس بموضع بهلوار رسید و در محلے دشوار گذار که اطراف
را جنگل و دریاچه محیط بود و عبورش مخالفان را نهایت صعوبت داشت منزل گزیده بر اطراف لشکر خود قریب صد ضرب
توپ خرد و بزرگ چیده استقامت ورزید مهابت جنگ پس ازے منازل از میدنی پور و جالیسر گذشته بانطرف
رود خانهٔ مذکور نقاصله کروهے چند دائره دولت نمود و اعلام نصرت برافراشته انتظار آن میکشید که بچه تدبیر خصم را
ازان مکان دشوار گذار بیرون کشد چون محل لشکر در سرزمین مخالف و زمینداران آن دیار در رسانیدن غله وغیره قاصر
بوده اند بلکه غلاتے که از نواح نرائن گذه وغیره عمال سرکار مهابت جنگ ارسال میداشتند در راه مزاحمت نموده
بعرض تلف میرسانیدند ازین جهت عسرت احتباس غله ازدیاد یافته تشویشے قرین حال اهل اردو گردید میرزا باقر خان
بمجرد استماع تشویش لشکریان مهابت جنگ ارادهٔ برآمدن از مکان محروس خود بعزم رزم نمود هر چند مرشد قلی خان مانع
ازین حرکت بود بسمع قبول اصغا ننموده آخر روز قعده بعزم مقاتله برآمد مهابت جنگ باستماع این خبر از لشکر خود مهیاے
دفع اعادے گشته با فوج ظفر موج در حرکت آمد چون تقارب فریقین دست داد جانب توپخانه اعداکه آنها غافل ازان طرف
واز حراستش گردیده بمقابله اشتغال نموده بودند انواج مهابت جنگ در اول یورش در تصرف خود در آورده و از طرفین جنگ بان
و بندوق درمیان آمده جمعے کثیر از هر دو سو مقتول و مجروح گشتند و مرشد قلی خان با وجود آنکه همراهیانش اکثرے متفرق
شدند کمال پایداریے فرموده درین عرصه عابد خان نامے افغان که ساخته و پرداخته مرشد قلی خان و معتمد علیه او بود باقتضاے
طبیعت افغانے با مصطفے خان که رفیق مهابت جنگ و رساله دار عمده بود اتفاق نموده باقاے خود عذر و نفاق ورزید درین
وقت مقابله عابد خان از میدان برتافته بطرفے که مصطفے خان نشانش داده بود دور رفت و بگوشه آسود و آنرفقاے دیگر
از زمرهٔ سادات وغیره مردان با نام و ننگ و جویاے پرخاش و جنگ باے جلادت پیش نهاده و دست جرات گشاده داد
مردی و مردانگے داده و چنان جنگی رستمانه و دست بردے مردانه بعمل آوردند که اکثرے از لشکریان مهابت جنگ را
پاے ثبات و قرار استوار نمانده ننگ فرار را چاره ناچار اختیار آمد و وحشتی عظیم پدیدار گشته قریب بود که چشم زخمے بجاه و
حشم مهابت جنگ برسد درین عرصه میرزا باقر خان خواست که فتح بنام او باشد از مکان خویش که یمین فوجش بود جنبید
و طرف یسار مهابت جنگ که میر جعفر خان وغیره بودند رسیده آغاز محاربه نمود و تزلزل در ثبات قدم اکثرے افگند
بمشاهدهٔ این احوال میر محمد جعفر خان در میدان با معدودے از رفقا از اسپ سوارے پیاده گشته با عانت مصاحب خان
و اصالت خان پسران عمر خان که رساله دار عمده و رفیق قدیم مهابت جنگ بودند چپقلش هاے دلیرانه نموده آبروے
خود در میدان مردآزما افزود آخر الامر از جماعت سادات که رفقاے مرشد قلی خان بوده اند میر علی اکبر و میر مجتبی علے
و دیگر جمعے کثیر بعد ترددات نمایان زخمهاے گران برداشته جام سرشار مرگ از دست ساقی اجل نوشیدند و

باقر علی خان داماد مرشد قلی خان زخمهای شکر بر سر و گردن برداشته برگردید شکست بر بقیة السیف لشکر مرشد قلی خان فتاده راه هزیمت پیش گرفت مرشد قلی خان مع داماد خود باقر علی خان وغیره منتسبان نیز چون بخت خویش برگشته بسلامت بدرون دیناپور آبادے بالیسر هرود چون دو سه هزار کس هم دران وقت همراه بودند مرشد قلی خان اطمینان از انهاد و از حزم دیده بمهابت آنکه در شهر محصور گشته و مورچال بالسته خواهم جنگید مردم را بر سر شوارع آبادے نشانیده از خود دور ساخت و خود بر لب دریا رسیده از فیل سوارے فرود آمده نشست یکی از دوستان مرشد قلی خان که مصاحب ندیم و از آشنایان قدیم او و متوطن سورت بود شغل تجارت سے ورزید جهازے داشت و همیشه بر ازمال در بنادر برائے تجارت می فرستاد قضارا جهاز مذکور پر از مال آذوقه تیار و مستعد روانه شدن بود و مالک جهاز حاجے محسن نام نیز همراه مرشد قلی خان درین ساخته شریک و چنانچه مذکور شد دیرینه رفیق بود فنش که عبارت از کشتی کوچکے است که همراه جهازات سے باشد تا راکبانش تردد آمد و رفت بر کنار بان نمایند حاضر بود عمله جهاز از دحام بر لب دریا دیده کسی را برائے استخبار مرشد قلی خان و آقائے خود حاجی محسن فرستادند حاجے محسن بمرشد قلی خان اطلاع داد که رسیدن این کشتی لطیفه غیبی است مرشد قلی خان بلا تامل بهانه سیر و تفرج مع باقر علی خان خویشان خود و حاجے محسن و بعضے از خدمه ضروری بر کشتی نشسته خود را بجهاز مذکور رسانید و بر جهاز نشسته لنگر برداشت و بعد مدت پنج شش روز بچیلے بندر رسید اما از طرف متعلقان و نقد و جنس که مبلغ خطیر در کنک بانا موس خود در خانه گذاشته آمده بود نهایت تشویش داشت بنابرین باقر علی خان را برائے استخبار روانه کرد که ممکن باشد بطرف سیکاکول و گنجام که اتصال بسیار بکنک دارد فرستاد بحسب تقدیر و نصرت و حمایت حافظ قدیر راجه رتے پور خورده مالک بتخانه جگرناتهه که از معابد مشهوره هنود و مسجود اکثر فرق مختلفه بت پرستان هند است بنابر کمال وداد که با مرشد قلی خان و حقوق عواطفش بر گردن داشت باستماع خبر شکست و هزیمت خان مرقوم و مدبر رفتن او بطور مذکور عجاله محمد مراد را لبروقت ناموسش مع جمعیت و استعداد فرستاده بیگم و دخترش را که زوجه باقر علی خان مرقوم بود مع جمیع توابع و لواحق که در خانه مجتمع بوده اند باخزاین و اسباب برداشته واز حدود کنک گذرانیده در انجا پور که از توابع سیکاکول و گنجام بود رسانیده بکام و آرام نگهداشت انور الدین خان حاکم آن دیار نیز بنابر معرفت سابق که با مرشد قلی خان و باقر علی خان داشت پاس مهمانداریها مرعی داشته سلوکهاے شایسته بعمل آورد درین ضمن باقر علی خان رسیده و ناموس و اموال را محفوظ و مصئون از صدمات حوادث دیده شکر الهی تبقدیم رسانیده و در استخبار احوال صوبه کنک اشتغال ورزید، و ران نواح اندکے آرمیده و زن و مادر زن خود را مع اموال مرشد قلی خان بجد متش فرستاد و پدر زن و داماد هر دو بناه بجد و ممالک دکهن که دار الملک آصفجاه بود غنیمت شمردند مهابت جنگ بکنک رسیده چند روزکه تخمیناً اربعینی خواهد بود توقف نمود چون از عهد شجاع الدوله باز میندارن آنجا نهایت محرمیت داشت با هریکے سلوکے که بایست بعمل آورد و استمالت هریکے بقدر لیاقتش نموده برادر زاده و سبطے خود مهام الدوله سعید احمد خان بهادر صولت جنگ را خلعت صوبه داریے آنجا پوشانیده بر وساده حکومت صوبه مذکور متمکن گردانیدو یکے از جماعه داران ملازم خود را که گوجر خان نام داشت با سرداران رساله صولت جنگ متعین آنجا گردانید و صولت جنگ را حکم داد که هر قدر فوج حاجت داند و در کار باشد نگهدارد و مهابت جنگ بعد انفراغ از انتظام مهام صوبه اودیه سالما و غانما بمرشد آباد که مرکز دولت صوبه داری بنگاله از عهد جعفر خان مقرر گشته بود معاودت نموده رونق افزاے دولت سرائے خود گشت و بکام دوستان بانتظام معاملات ملکی و آراستن سپاه و ترفیه حال رعایا و برایا پرداخت

شهامت جنگ و سراج الدوله و دیگر منتسبان و دودمان مهابت جنگ و عظمای آن مملکت و اعیان و ارکان دولت در مرشدآباد پیش مهابت جنگ حاضر و باز ماندگان سرفراز خان را شهامت جنگ بها در در کنف حمایت خود گرفته نفیسه بیگم خواهر حقیقی سرفراز خان مرحوم را بالعزت و احترام در خانه خود آورد و زمام اختیار حرم سرای خود با و سپرده نسبت مادری و فرزندی با او قرار داد اگرچه ستر سے درمیان سے بود امّا نفیسه بیگم را شهامت جنگ بلفظ والده و او شهامت جنگ را بلفظ پسر میخواند و جمیع امور خانه خود را شهامت جنگ و ورثش که دختر مهابت جنگ بود بامختیار نفیسه بیگم سپرده مختار نموده بودند که هر چه خواسته باشند و مناسب دانند بعمل آرند و از اسباب و اموال و خدمه نفیسه بیگم و محال خاص تعلق که مبلغ معتدبه ازان حاصل میشد و غیر آن انچه زر خرید جعفر خان بود مطلقاً تعرض نکرده باختیار بیگم مذکور گذاشته بود و ادب و احترام در سلام و تکلم چنانچه باید مهابت جنگ و شهامت جنگ و جمیع منتسبانش بعمل سے آوردند از مدخوله های سرفراز خان همان روز که سرفراز خان کشته شد یکے پسرے زائید و نفیسه بیگم او را بفرزندے خود برگرفت شهامت جنگ او را برابر فرزند خود دانسته نهایت احترامش نمود و چون سرفراز خان زنی از اکفا و اقران در حباله نکاح خود نداشت اکثرے جواری بوده اند و بعضے ظاهراً ممتوعه باشند ازان جمله هر که صاحب اولاد بود آنها را مع اولادشان و دیگر متعلقان و منتسبان سرفراز خان را بجهانگیر نگر فرستاده مواجبے لائق معاش ایشان که فارغ البال زندگانے نمایند مقرر کرد و همه را با آسایش و آرام نگاه میداشت و هیچ یکے از متوسلان سرفراز خان اگر انا نزد او گزیده بود و اگر ملازمت شهامت جنگ اختیار کرده بود مجوز لقمه یعنے نبوده همه ها را حاصلے بود و نمیخواست که هیچ وجه غبار ملالے بر امون خاطرشان گردد از معتمدان شنیده شد که مبلغ سے هزار روپیه در ماهه عجزه و ضعفا و بیوه زنان بود که تعلق بدفتر دیوانے نداشت و هر ماه کیسه هاے در ماهه هر یکے از حضور خود مصحوب خواجه سرایان و زنهای معتمد ملازم میرسانید و نائب شهامت جنگ حسین قلی خان بهادر از طرف خان مرقوم راے کوکل چند که دیوان حسین قلیخان بود و نیابت صلعه جهانگیر نگر و اهلام آباد و سلهٹ وغیره که تعلق بشهامت جنگ داشت مامور گشته بنظم و نسق ممالک مذکور معزز و مفخر بود و خوجدارے رنگپور بقاسم علے خان که برادر زاده زن مهابت جنگ بود مقرر گشته نام برده را بحکومت آنجا ثروت و مکنت افزود و معین الدوله سیف خان بهادر سیف جنگ برادر عمدة الملک که از عهد جعفر خان بفوجدارے پورنیه وغیره از حضور مامور بود چند روز بضابطه مستمره ایام سلاطین سابق مهابت جنگ را باغے تصور نموده آوازه برآمدن خود باراده مدافعه او شهرت میداد و متوقع بود که از حضور بادشاه نیز امرا و افواج تادیب مهابت جنگ خواهند رسید چون اثرے از مظنونات سیف خان پیرایه ظهور نیافت ندامت کشیده و اشتهار اراده خود را منافی مصلحت و احتیاط دانسته برائے استحفاظ خود بتجسن اختیار نمود و مهابت جنگ را بپاس خاطر عمدة الملک و مصالح دیگر چندان التفاتی بحرکات او نبود

ذکر احوال هیبت جنگ و صوبه عظیم آباد و لواحق آن

احترام الدوله بزین الدین احمد خان بهادر هیبت جنگ پسر حاجے احمد که داماد کهتر مهابت جنگ بود بعد فتح بنگاله صوبه دارے عظیم آباد را مهابت جنگ باو گذاشته خلعت با خطاب مذکور و منصب هفت هزارے و ماهی و مراتب و نوبت و پالکی جهالردار که برائے او از حضور طلب داشته بود فرستاد و هیبت جنگ سید هدایت علی خان بهادر والد راقم را که برابر یگانه ها نسبت خوجدارے خود بوده اند طلبیده نهایت عواطف و اشفاق بسند دل حال ایشان داشته

و تکلیف بخشی گری لشکر خود بایشان نموده فرمود که حق تعالے این ملک و دولت را میراد شما که عبارت از ذات خودش باشد عطا فرموده باتفاق همدیگر بانتظام فوج و انصرام معاملات این ملک باید پرداخت و نوعے کارها را باید ساخت که محسود اقران و مورد تحسین و الطاف بزرگان باشیم و دیگر کلمات مناسبه که مظهر مودت قلبی باشد بر زبان آورده سلوکے که موجب افزایش اتحاد و وفاق و وداد باشد همیشه معمول داشت و باهم نهایت الفت و آمیزش رویداد و در آخر حبتا من داس را که دیوان قدیم مهابت جنگ بود از عم و پدر زن خود مهابت جنگ طلب داشته دیوان سرکار خود نمود هیبت جنگ اگرچه در عداوت سن بود لیکن باکثر محامد موصوف و بحجر أت و هوشیارے مفطور و اوقاتش نهایت منضبط و معمور باداب ریاست مودب و تهذیب اخلاق مهذب مهابت جنگ وقتیکه بتسخیر مرشد آباد رفته بود بسبب حسن سلوک و احسانهاے او اکثر زمینداران صوبه عظیم آباد مثل راجه سندر سنگه برهمن زمیندار پرگنه هاے گمه و زمینداران پرگنه ترهت معاے که قوم بهئی و نومسلم و درین دیار بقرم معین اشتهار داشته اند در اخوت هر چهار برادر زمانه خان و سردار خان و کامگار خان و رحمت خان که دران اوان راجه هاے بحال مرقوم بوده اند رفاقت نموده و از فرقه سپاه نیز بعضے جماعه داران که متوطن صوبه عظیم آباد بوده اند همراه رفته بعد فتح و ظفر استدعاے معاودت بوطن خود نمود نا هر یکے از انها مورد عنایت گردیده اقبال و خلاع فاخره و جواهر گران بها و عطایا یافته بوطن مالوف خود مراجعت نمود بعد ورود در سلک ملازمان هیبت جنگ منسلک گردید بمقتضاے نیکو خدمتیها که باعموے او نموده بودند مورد الطاف و معتمد بودند الحق حسن سلوک و سلسله مهابت جنگ با اینهمه اقتدار که اینها را میسر گشت بمرتبه بود که در احدے از زمره امرا بلکه از متوسطین اغنیا مشاهده نگشته و پاس حقوق هر یکے را نیز بمرتبه رعایت مے نمودند که ما خود در زمان خویش از هیچ کسے ندیده و از کسے نشنیده ایم هیبت جنگ را با والده فقیر که ابناے عم همدیگر بوده اند و سررشته رضاع هم ازینجهت که جده ما درے فقیر در صغر سن هیبت جنگ را بمقتضاے شفقت گاه گاهے شیر میخورانیده متحقق بود انیقدر پاس اخوت مرعے میداشت که برادران حقیقی هم هیچ جا بآن مرتبه رعایت نکرده باشند علی اے حال هیبت جنگ بکمال جاه و جلال با تفاق والد و عم دخال این شکسته بال و دیگر ملازمان بانتظام مهام این بلاد و رفاه رعایا و کل عباد در نهایت عدل و داد بسرے برد اگر نگارش جزویات خصائل و سیر و شمائل مهابت جنگ و سه برادر زاده هایش و دیگر حالات و معاملات ایشان پرداخته آید دفاترے باید لبا بر حیص فرصت و اندیشه حمل مردم بر اغراض اغماض نموده بنگارش عظائم امور که ضرور است اکتفا نموده می آید

اسیر شدن صولت جنگ در دست باقر علیخان خویش مرشد قلیخان بحسب تقدیر و رفتن مهابت جنگ بسر باقر علیخان و رهانیدن صولت جنگ ازان گرفتاری بقدرت حکیم قدیر

چون مهابت جنگ بهادر بمرشد آباد رسید صولت جنگ برادر زاده او که صوبه دار اودیسه شده بود اندک طمع را کار فرما شده خواست که تخفیفے در مواجب سپاه مقرر فرماید آنهائیکه غریب الدیار و رفقاے دیرینه و از مرشد آباد همراه رفته بودند قبول نمودند و مردم شهر کنک وغیره که متوطنان صوبه اودیسه بوده اند نوکرے در اوطان خود غنیمت شمرده بقلیل مواجبے که صولت جنگ میخواست راضی میشدند ازینجهت از فرقه سپاه اکثرے از مردم همان دیار ملازم سرکار گشته رفقاے دیرینه که همراه رفته بودند بر طرف گردیدند و بعض دیگر از سرداران عمده مرشد قلی خانے در شهر کنک

بے آنکہ نوکر صولت جنگ باشند سکنے داشتند و تخم محبت باقر علی خان در سینہ خود می کاشتند و شاد بیکنے نام در رویشے
کہ از آشنایان دیرینہ صولت جنگ و از ہنگام طالب علمی کہ در شاہجہان آباد باہم مے نمودند خلت و اتحاد داشت در نیوقت
از اطراف دکن رسیدہ مصاحب و معتمد گردید چون سرشت خوشے نداشت صولت جنگ را کہ مست مے جوانے و
سرگران بادۂ دولت و کامرانے بود با سورنا لالۂ مثل انداو اضرار مردم آن شہر با تمام و احتمال بودن مالہاے مرشد قلیخان
در خانہ آنہا و بہر سانیدن نسوان از خانہاے مردم با استماع خوبے صورت و صباحت ملاحت منظر بہر صورت کہ میسر آید
دلالت نمودہ نہایت مبالغہ درین امور داشت بلکہ در خانہ او این قسم کارہا زود و کوب بیکبارہا بعمل مے آمد ازین افعال ناشایستہ
مردم شہر بجان آمدہ آہ و فغان مظلومان بگیوان میرسید و از اکثر سپاہ کہ زر سامانہ بخشیدہ مرشد قلیخان بدمۂ آنہا
تحقق یافت بجبر و عنف از آنہا کشیدہ داخل خزانہ صولت جنگ میگردید ازین ممر و وجوہ مذکورہ طباع مردم را تنفر از
حکومت و ریاست صولت جنگ بہم رسیدہ بدل و زبان تاب و توانیکہ داشتند ہمت بر دفع او گماشتند چون از
قدماے رفقاے صولت جنگ و مہابت جنگ چندان کسے در انجا نماند مگر قلیلے از مصاحبان و تفنگچیان و دو فرقہ
سواران فقط گوجر خان جماعہ دار مع رفقاے خود کہ دو صد کس زیادہ ہمراہ او نبودہ اند و مردم آنجا کہ ملازم
شدہ بودند اکثرے از انہا بلکہ ہمہ نوکران چند سالہ مرشد قلی خان و باقر علی خان و از جملہ منتسبان آنہا بودند
قریب بیکسال صولت جنگ مع عیال و اطفال بہر صورت شاد کام و فارغ البال دران صوبہ بسر بردہ اطمینان کلے
از ہر مہم رسانیدند ناگاہ فلک شعبدہ باز بنماے فتنہ آغاز نہاد تفصیل این اجمال آنکہ باقر علی خان داماد مرشد قلیخان
پدر زن خود را ترغیب و تحریص بانتزاع صوبہ اوڈیسہ از دست صولت جنگ و تحریک انتقام سرفراز خان از مہابت جنگ
مے نمود مرشد قلی خان اوضاع روزگار و عدم اقتدار خود را دیدہ پاے قناعت بدامن عزلت کشیدہ میداشت تا باقر
چون دید کہ بخشش با مرشد قلی خان در نمیگیرد ناچار خود عازم این کار گردیدہ توسل [illegible] کہ میان جست تا با استظہار
آنہا شاید از عہدہ برآید و تدبیرش چنین اندیشید کہ در بعضے از فوجداریہاے کہ از انہا جوار با صوبہ کناک داشت بتقریبی
کہ مذکور شد در آنجا آمدہ نشست و راہ آشنائی با حکام و زمینداران و مہاجنان آنجا انگیختہ بہ [illegible] و مدارا روزگار میگذرانید
و بر احوال صولت جنگ و رفقاے او اطلاع تام بہم میرسانید چون معلوم نمود کہ از رفقاے [illegible] کمتر کسے با او
ماندہ اکثرے ہمان مردم اند کہ نوکر و نمک خوار مرشد قلی خان و او بودہ اند با آنہا راہ [illegible] مفتوح نمودہ آمد و شد
مردم و ارسال مکاتیب سابق میداشت و استمزاج ہر یکے در خلوت خود و عداوت صولت جنگ مے نمود
تا آنکہ میل خاطر آنہا بطرف خود و انحراف از صولت جنگ بتحقیق معلوم نمودہ مردم را بہ تطمیع وعدہ سر امید بار
متفق ساخت و نوشت کہ بعضے کسان مثل گوجر خان وغیرہ کہ با شما یکدل نیستند آنہا را بہانہ خانہ جنگی یا بطور دیگر
بہر صورت کہ میسر آید دفع باید نمود تا کاریکہ پیش نہاد خاطر است صورت تواند گرفت مردم آنجا این رائے را پسندیدہ
روزے با ہمدگر جمع گردیدہ غلغلہ از دحام بطور بلوائے عام بر روے کار آوردند و آہستہ آہستہ ہنگامہ نشتداد
یافتہ بلند گردید صولت جنگ گوجر خان را برائے تسکین نائرہ فساد و اطفاے التہاب آشوب فرستادہ پیغامہاے
مناسب داد چون طبائع مردم شہر انحراف کلے از صولت جنگ بنا بر اسباب مذکورہ و ترغیب باقر علی خان و تحریک
محمد مراد کہ چاشنک سوار علاء الدولہ آگاہ ہوشیار و در انجا اندک باقتدار و رفیق راجہ ٹھاکر دوارہ بود بہر سانیدہ

تقدیر بهم داعی انقلاب بود سودے نداد روز دیگر درعین بازار که گوهر خان برائے مجرائے صولت جنگ جریده سوار میرفت بدعا بر سر او ریخته او را از پا در آوردند و بجرد این حرکت غلغله وصول باقر علے خان ورقرب جوار اشتهار دادند و صورت بلوائے عام رویداد بعد التهاب این نائره ماجرا بمحوب مسرحان به باقر علی خان پیغام فرستاده استدعائے آمدنش نمودند او که آرزوئے این روزها میکشید عجالة خود را بشهر کنگ که دار الملک صوبه اوڈیسه است رسانید وبفتنه انگیزان و دیگر مردم شهر که مخلصانش بوده اند ازوصول خود خبر داده پیغام فرستاد که بهر صورت مستحفظان دار الامارة را که حراست صولت جنگ مے نمایند به بیم و امید شریک و رفیق خود گردانیده صولت جنگ را اسیر باید نمود مردم شهر که نوکران سرکار صولت جنگ و مخلصان باقر علے خان بودند ملازمان قدیم صولت جنگ را که تفنگچیان معدود بوده اند و بجز نشستن قیام می نمودند بجز نزدیک رسیدن باقر علی خان و بوعید و تهدید از طرف او هراسان ساخته پیغام دادند که اگر اطاعت نمائید و در راه روے ما بکشائید سلامت می توانید ماند والا دست از جان شسته سیاست بایند بیچاره ها چنان بر جان خود ترسیدند که هر چند صولت جنگ استمالة آنها نمود سودے نکرد و دست از رفاقت او کشیده و مفاتیح ابواب اتفاقهم مفتاحان مذکور را نزد خود هم آنها پیوستند باقر علے خان که نهایت متصل بود بسر وقت صولت جنگ رسیده اسیر و دستگیرش نمود و خود بجائے او متمکن گشته خزاین و اسباب صولت جنگ را متصرف گردید و عیال و اطفالش را در قلعه بارهٔ بهائی محبوس ساخته صولت جنگ را نزد یک خود میقید نگهداشت صولت جنگ چند روز قبل از اسیرے خود انحراف مزاج ملازمان و نزدیک رسیدن باقر علے خان و کشته شدن گوهر خان بمهابت جنگ اطلاع داده بود مهابت جنگ از شهر برآمده داخل خیمه گردید و جازم بود که بسرعت هر چه تمامتر خود را با عمانت و حمایت صولت جنگ برساند ناگهان خبر اسیر شدنش اشتهار یافت و از سر کاره ها هم مهابت جنگ همین خبر رسیده عائق حرکت گردید چه احتمال میرفت که چنین حرکت عظیم بدون تحریک آصف جاه نمے تواند شد و تدارکش تامل تمام مے خواست بنا بر علی هذا بنا بر استشاره گذاشته شروع بمشاوره شد ما در صولت جنگ نهایت محبت با پسر بمرتبهٔ تعشق داشت نهایت استرضائے او برابر با مادر خود مے نمود حاجے احمد و ما در صولت جنگ مبالغه در مصالحه نمودن و دادن صوبه اوڈیسه بباقر علے خان و استخلاص صولت جنگ از دست او در عوضش مے نمودند و این مدارا اصلح امور دانسته اصوب بایش مے شمردند مهابت جنگ بتبعیت این رائے نکرده استدعائے باقر علی خان مذلت و سستی در ارکان دولت خود مے نهید مصطفے خان که سردار عمده در زمره سپاه و دولت خواه مهابت جنگ بود در آقائے خود اختیار نموده سماجت و ابرام تمام در مقاتله داشت آخر الامر بعد چند روز شق جنگ بر مصالحه اختیار آمده تهیه اسباب و افواج موکد و مصمم گردید ❊

نهضت نمودن مهابت جنگ بطرف کنگ بعد تیاری فوج و آراستن سامان باراده استخلاص برادرزاده خود صولت جنگ از دست باقر علے خان

چون مظنون بود که باقر علی خان را استظهارے بقوت و شوکت آصفجاهے متحقق است و استخلاص صولت جنگ از دست او متحتم بنابرین در نگهداشتن فوج و سرانجام نمودن اسباب حرب اهتمام تمام بعمل آمد و مهابت جنگ هر یکے از سرداران لشکر را حکم نمود که یاران و برادران شما هر قدر موجود و مهیا باشند ملازم سرکار نمائید و بعض مردم

اگرچه روزه راه باشند طلبیده رفیق خود سازید چنانچه بمصطفے خان حکم نگهداشتن رساله پنجهزار سوار صادر شد و بشمشیر خان سه هزار سوار و سردار خان دو هزار سوار و عمر خان سه هزار سوار و عطاء الله خان دو هزار سوار و حمید علی خان هزار سوار و فقیر الله بیگ خان هزار سوار و میر جعفر خان هزار سوار و میر شرف الدین پانصد سوار و شیخ محمد معصوم پانصد سوار و امانت خان وغیره نارنولیان یکهزار و پانصد سوار و میر کاظم خان دو صد سوار و بهادر علی خان داروغه توپخانه جنسے پانصد سوار حکم داد و فتح راو بخشی و چیدن بهیلیه وغیره هزاریان را با پنجاه هزار پیاده تفنگچی بهیلیه همراه گرفته از حاجی احمد برادر خود و از مادر صولت جنگ وقت رخصت التماس نمود که انشاء الله تعالے اگر مے آیم صولت جنگ را همراه مے آرم وگرنه روے خود را بشما نمے نمایم شهامت جنگ را با پنجهزار سوار و قریب ده هزار پیاده به نیابت خود در مرشد آباد گذاشته بساعت سعید با بیست هزار سوار جرار روانه گردید و تبامل و تانے قطع منازل مع توپ و توپخانه مے نمود و با مردم همراهے وعده نمود که هر کس اول بصولت جنگ رسیده او را از دست دشمنان خواهد برآورد لک روپیه نقد بآن شخص و اگر صاحب رساله خواهد بود علاوه آن دو ماهه بهمراهیانش انعام خواهد شد با قرعلے خان را از استماع خبر آمد آمد مهابت جنگ و کثرت فوج و استعداد جنگ شور بخوت فرو نشسته حیرتے لاحق بود که چه کند چون چاره نبود باستعدادے که داشت آنطرف دریاے مهاندا بر کناره دریا مورچال بسته و توپخانه چیده مع همراهیان خود مستعد محاربه نشست و نیگاه را سه چار کروه عقب لشکر فرود آورده صولت جنگ را در یک رتهه که بر غلاف آن چاندنے سفید پیچیده و از ریسمان سفید بالائی راچون دام بهم یافته بودند گذاشته دو منغل تورانے را اندرونش همراه نشانیده بود که هر گاه مردم مهابت جنگ نزدیک رسند هر یک از شما کار دها کار او تمام نمائید و پانصد سوار و پیاده دسته را مع نیزه ها در دور آن رتهه تعین نموده فرموده بود که هر گاه لشکر مهابت جنگ از دور نمایان شود شما هر یکے اسپها را تاخته و خود را بر رتهه نزدیک ساخته یک یک نیزه بر رتهه خواهید زد و بعد ازان در هر جه صرفه خود به بینید خواهید نمود مهابت جنگ چون متصل رسیده احوال بستن مورچال و نگهداشتن صولت جنگ در نیگاه شنیدند بعضے از افواج را معین ساخت که بمجرد شروع جنگ هر گاه اضطراب و آهنگ گریز در لشکر مخالف مشاهده کنید از راه دیگر غیر مقابل دشمن سبقت نموده اراده رسیدن بر نیگاه و برآوردن صولت جنگ از بند دشمن خواهید نمود و نصف شب گذشته با فوج بر سر مورچال مخالف روانه گشته اول صبح امید میدید که بر لب دریاے مهاندا رسید لشکر با قرعلے خان بمجرد مشاهده کثرت فوج مهابت جنگ شروع محاربه همین که چند توپ دران طرف سر داده شد روگیر نیاورده متزلزل گردیده افواج مهابت جنگ دلیر گشته خود را بدریا زد و از دریا گذشته بر لشکر با قرعلے خان تاخت بمجرد رسیدن دلیران قوے جنگ همراهیان با قرعلے خان را گریز نموده راه فرار پیمودند مصطفے خان و میر جعفر خان که براے استخلاص صولت جنگ تعین شده بودند اراده بنگاه نموده پیش قدمے کردند و از لشکر با قرعلے خان در نیم ساعت اثرے بر جا نماند محمد امین خان برادر مهابت جنگ که برادر زن حقیقی میر محمد جعفر خان بود مع اصالت خان و دلیر خان و عمر خان پسران عمر خان با معدودے از همراهیان که زیاده از ده نفر نبوده اند پیشتر از همه به نیگاه رسیده جویاے صولت جنگ گردیدند نوجوانے از عمله گاو خانه ملازم زاده صولت جنگ که قدامت نوکرے داشت رتهه که دران صولت جنگ بود مے شناخت حاضر آمده بسواران مذکور از دور نشان داد که نواب را در فلان رتهه مقید مے برند سواران بطرف همان رتهه حرکت نمودند مرتبه ماے

متعین اثار قرب لشکر مهابت جنگ دریافته بهیئت مجموعی بطعن واحد بر رتهه حسارت نموده راه گریز پیش گرفتند از زخم سنان آنها یک نفر ازان دو مغل که بقتل صولت جنگ مامور گشته در رتهه همراه اونشسته بودند مقتول گشت مغل دوم جسد مغل مقتول را سپر ساخته بالاے خود کشید قضارا صولت جنگ پائین هردو افتاده از انجمله جراحات محفوظ و مصون ماند مغل دوم را نیز اندک جراحتے رسید درین عرصه سواران مذکور نزدیک رتهه رسیده دام یافته بالاے آن رتهه را که از ریسمان بود بریده پرده ها را برداشتند صولت جنگ اصالت خان و محمد امین خان وغیره را شناخته لب بدعا و ثنای آنها کشود و تحسین و آفرین شروع نمود محمد امین خان از اسپ خود فرود آمده ولت جنگ را دلالت و تاکید بسوار شدن نمود مغل مجروح چابکے نموده از رتهه جست و بر اسپ نشسته اسپ را عنان داد و بغرار یان لشکر خود ملحق گردید تماشائیان متحیر گشته برچستی او تحسین نمودند دلیر خان از اسپ خود فرود آمده صولت جنگ را ترغیب اسوارے نموده و از رتهه برآورده سوارش کرد چون افواج مهابت جنگ پے هم متواتر مے آمد بعد آنے میر محمد جعفر خان مع معدودے از همراهیان برفیل خود سوار در رسید محمد امین خان و دلیر خان پیش آمده بمقدم او قیام نمودند تا صولت جنگ ببشارت رسانیدند میر محمد جعفر خان بجرد دیدن و شناختن فیل خود نشانیده صولت جنگ را بران سوار کرده خود عقب او در حوادج نشست از عجائب قدرت کامله پروردگار دلو قلمونے روزگار صولت جنگ که یکساعت قبل ازان مترصد قتل و مایوس از جان بود در ساعت آخرے صاحب اقتدار و بر فیل سوار مطاف اصناف خلائق گشته گروها گروه مردم از چار سو بجست و جوے او رسیده هر که می دید از دور چنین ارادت بر خاک ادب مے سودند گویا بکمال سرافگندگے تقدیم رسانیده پذیرائی آرزوے نمود فسبحانک اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شئ قدیر منهیان خبر مهابت جنگ رسانیدند صولت جنگ هم متعاقب در رسیده و بملازمت عموے خود مسرور و منبسط گردید مهابت جنگ آغوش اشتیاق کشوده در برش کشید و هم آنجا سراپرده ها مسرت و شادمانے برپا گشته حکم بنواختن شادیانه نوبت صدور یافت و صولت جنگ را بخلوت فرستاده حکم بحمام و اصلاح سر و ریش نمود بعد انفراغ خلعت فاخره در بر پوشانیده و بجواهر گران بها که عبارت از سرپیچ و جیغه مرصع مع پرگلگے و عقدها مروارید وغیره باشد مزین نموده برمسند امارت بعزت و احترام نشانیدند و سرکردهاے لشکر را فرمان دادکه نذر مبارکباد بگذرانند حسب الحکم بعمل آمده زر و افرے بصیغه انعام و صدقات و نذور بملازمان و مساکین و ارباب استحقاق رسید و نثار و اثیارے باشکرگذارے پروردگار بطوریکه ممکن و میسر بود تبقدیم رسانیدند و همان وقت فوجے برای آوردن عیال و اطفال صولت جنگ از قلعه بارہ بھاٹی مع سواریها متعین گردید جماعه که از طرف باقر علی خان حراست شان و قلعه دارے می نمودند کسانیکه خدمتے و احسان با آنها نموده بودند بامید عنایت و رعایت برجا ماندند و موذیان ایذا رسان بخوف پاداش و یا سادر رفته مفقود الخبر شدند مردم متعین اهل و عیال صولت جنگ را بمعسکر فیروزے پیکر رسانیده در خیام علیحده که براے صولت جنگ و حرم سراے او برپا شده بود فرود آوردند دل خستگان فراق و مستمندان مشتاق بملاقات همدیگر مسرت اندوختند بعد توقف چند روز مهابت جنگ اسباب و سامانیکه صولت جنگ را می بایست و سزاوار او بود مثل افیال و افراس و توشک خانه و جواهر و اسلحه و یراق و دیگر یا یحتاج که شخصے بان شان و فرر الاعلاج مے باید از خانه خود مرحمت نموده بکمال جاه و حشمت روانه مرشد آباد نمود تا بفرخے و میمنت بمنزل مقصود رسیده بملاقات والدین

سعادت ومسرت اندوز دو والدہ خود زاکہ در مفارقتش نہایت غم والم داشت وخود را از زمرہ مردگان مے انگاشت از نسخ ہجران وبیت الاحزان برآوردہ بلقاے مسرت پیراے خود شمع شادمانے در شبستان زندگانیش افروزد چون صولت جنگ حسب الامر روانہ مرشد آباد گردید اکثر افواج واسباب ہمراہ مے مہابت جنگ بر فاقت صولت جنگ روانہ مرشد آباد گشت ومہابت جنگ با جمیع سرداران پنج شش ہزار سوار جریدہ ماند وصوبہ مذکورہ را انتظامے دادہ ازان پس ارادہ معاودت بمرکز دولت خود نمود ومخلص علی خان داماد حاجے احمد را بہ نیابت صولت جنگ در آنجا گذاشت بعد چند روز از راہ حسب الالتماس مصطفے خان شیخ محمد معصوم پانی پتی را کہ سردار دیرینہ معروف وبشہامت وشجاعت موصوف بود بہ نیابت صوبہ مذکور مامور نمودہ چند منزل بنابر انفصال بعضی جواب وسوال ہمراہ داشت بعد از تشخص وتقرر جمیع معاملات شیخ مرقوم را خلعت نیابت صوبہ اوڈیسہ دادہ باجمعیت سوار وپیادہ کہ ہمراہ او ضرور بود مرخص فرمود وشیخ معصوم رخصت یافتہ بطرف کٹک نہضت کرد ومہابت جنگ سپہ کنان وشکار افگنان با پنج شش ہزار سوار مع سراج الدولہ وبیگم خود راہ مرشد آباد گرفتہ قطع منازل مے نمود ÷

ذکر ارادہ ہیبت جنگ باخراج واستیصال جماعہ بھوجپوریہ وابتدای ورود جماعہ مرہٹہ در ممالک اوڈیسہ وبنگالہ وغیرہ ورسیدن بھاسکر پنڈت با چہل ہزار سوار دکھنے فرستادہ رگھوجے بھوسلا راجہ ناگپور کلان ورسیدن فوج مذکور چون بلاے ناگہان بر سر مہابت جنگ وسوانحیکہ در حروب مرہٹہ روی نمود وتدارکہائی کہ مہابت جنگ فرمود

درہمین ایام کہ صولت جنگ اسیر پنجہ تقدیر گردیدہ مہابت جنگ برے استخلاص او بطرف کٹک حرکت نمود احترام الدولہ بہادر ہیبت جنگ صوبہ دار عظیم آباد پٹنہ را ارادہ تسخیر وتصفیہ ملک بھوجپور وقلع وقمع راجہ بھوپال سنگھ دبابو او دونت سنگھ قوم اوجین زمینداران سرکار شاہ آباد کہ از مدتہا مقتدر ومتمرد بودہ اند پیش نہاد خاطر عاطر گشتہ تصمیم این عزم نمود رائے چنتامن داس کہ دیوان صوبہ ونہایت قدامت واعتماد داشت بر والد راقم سید ہدایت علی خان بہادر بنابر قرب ومنزلت کہ در خدمت ہیبت جنگ علاوہ قرابت بہم رسانیدہ مرجع تمام معاملہ واکثر زمینداران صوبہ ورئیس وبخشی کل فوج بود حسدہا برده در دل کینہ ایشان می ورزید خاطرنشان ہیبت جنگ چنین نمود کہ ہدایت علی خان بہمہ وجوہ در حضور عالی نہایت اعتبار واقتدار وسخن ایشان پذیرائی دارد زمینداران این حالت را شناختہ چشم امید بطرف اوشان دارند ہرگاہ استیصال جماعہ بھوجپوریہ در مزاج مبارک تصمیم یافتہ جماعہ مذکورہ بعد مقہورے ویاس البتہ رجوع بہدایت علی خان خواہند نمود والیشان بپاس نام آورے خود در عفو جرائم وتسلیم زمیندارے آنہا بآنہا مبالغہ خواہند نمود وخباب عالے بنا چارے پاس خاطر ایشان نمودہ حسب الالتماس بعمل خواہند آورد وزر ومحنت ضائع گشتہ زمینداران بدستور بر جاے خود مسلم ومستقر خواہند ماند درینصورت صلاح آنکہ بلطائف الحیل ہدایت علی خان را از حضور دور تر باید داشت ہیبت جنگ ملتمس او را مناسب ارادہ خود دانستہ والد مرحوم را بحکومت وفوجدارے پرگنہ سنوت وغیرہ ضلعہ گھیرہ دادہ مختار معاملات آنجا ساخت وگفت کہ راجہ سندر سنگھ چون زمیندار عمدہ وملک او اتصال بکوہستان دارد بدون بودن شما دران ضلعہ

اطمینان خاطر من از نیطرف نمی تواند شد باید که شما بانتظام قلعه مذکوره مشغول باشید تا من با دل مطمئن بسر انجام مهام سرکار شاه آباد و سرکار ریتهاس خاطر خواه خود پردازم و برادر خود مهدی نثار خان را به نیابت بخشی گری خود مقرر کرده همراه من دید والد مرحوم امتثال امر آقا نموده بکار ما مورر وانه گشت و مهدی نثار خان مرحوم را همراه هیبت جنگ داد و هیبت جنگ سبرور با فوج و سامانیکه میخواست بسر کار شاه آباد رفته استیصال جماعهٔ بهوجپوریه بجد گرفت و فی الحقیقه استحقاق استیصال داشتند چه کمتر کسے از سکنهٔ قلعه مذکوره و مترددین و مسافرین از دست تعدی و انواع ایذا و اضرار آنها محفوظ نمیماندند و شرح انحاے ظلم و آزار شان که بغربا و عجزه میرسید طول بسیار میخواهد خلاصه زمینداران مذکور را بعد محاصره مدید و چندین جنگ از قلعهٔ آنها بقهر و غلبه اخراج نموده ملک را مصفا و مسخر ساخت و استمالهٔ رعایا پرداخته سعی در آبادے پرگنه هاے آنجا می نمود درین عرصه روشن خان تراهے از فرقهٔ افاغنه که از سردار قدیم اقوام خود و در صوبه عظیم آباد و آله آباد و ازمدتها صاحب نام و نشان بود و از مدت حکومت سرکار شاه آباد داشت و با زمینداران آنجا هم باقتدار و هم باتحاد و وداد میگذرانید اخراج زمینداران آنجا و استیصال آنها را چنانچه مکنون خاطر هیبت جنگ بود نظر به قدامت ریاست آنها در دیار و اتفاق آنها با راجه ها و معتمدان قرب و جوار مستعد دانسته با هیبت جنگ مکرر در مجالس متعدده بطریق دولتخواهے با نحاے مختلفه استعفاے زمینداران آنجا و ترغیب معامله با آنها و طلبیدن و مشمول عواطف فرمودن سے نمود و راه مراسلات آنها با روشن خان مفتوح بود چون این امور نا ملائم طبع هیبت جنگ بود روز بروز انزجارے در خاطرش از طرف روشن خان سے افزود و آخر ها افغان مرقوم درین خصوص در مبالغه افزوده بعضے کلمات که ملایم طبع هیبت جنگ نبود گفتن شروع نمود چنانچه روزے حسارت نموده گفت که صاحب هنوز طفلند و اوضاع روزگار و انقلاب لیل و نهار ندیده ملتمسات ما را باید شنید و الا ثمرهٔ شایسته نخواهند دید هیبت جنگ را این سخن بسے گران آمده قاصد کشتن او گردید و میر قدرت الله خلف شاه شکر الله قادرے را که از جمله جماعهٔ داران و مرد صاحب جراتے بود و حسن بیگ خان را که قلعه دارے مونگیر در اوقات سابقه و درین زمان هم داشت براین کار گماشت روزے روشن خان بدستور معهود در خیمهٔ دیوان عام برائے مجرا و سلام هیبت جنگ وقت عصر آمده نشست هر دو کس مذکور آمده کارش را تمام ساختند روشن خان بسبب فربهے از جاے خود جنبیدن نمی توانست همان قسم نشسته براه آخرت رفت و درین اسفار و حروب مهدی نثار خان عم عالی همم راقم که در صفات حمیده و شیم پسندیده یگانهٔ روزگار و جوان سنجیدهٔ هوشیار بود جراتهاے نمایان و خدمتهاے لائقه بطهور رسانیده مورد اشفاق بسیار و منظور نظر هیبت جنگ گردید و هیبت جنگ بعد استرضا و استیذان از والد مقصر خلعت خدمت بخشی گرے اصالة بمهدی نثار خان مع فیل و اسپ و شمشیر و دیگر عطایا مرحمت فرموده بر فاقت خود برگزید و تا بود نهایت مهربانے و پاس خاطرش مرعے میداشت و بر جمیع رفقاے خود تفوق میداد اگر در مدح آن عم گرامی قدر خوشے رود سخن بطول انجامد و لیاقت دارد که محمول بر تکلف و تصنع گردد در حقوق شناسے و فروتنے و تواضع و صله ارحام و احسان و انعام با اقربا و اقوام بدون منت و آداب و اخلاق و وفا و مروت و شجاعت و فتوت و حسن بیان و تالیف قلوب مردمان و پاس آشنائی و وداد و با وجود کمال شجاعت و غیرت در نهایت تحمل و بردبارے بود اللهم اغفر له و ارحمه و الد مرحوم حسب الامر بکار ما مورر پرداخته برائے افزایش نام و نشان خود باتفاق راجه سندر سنگه و راجه جگدیش رائے زمیندار بلانوون و دیگر زمینداران سرسس کشنبه و چرگانوان وغیره باراده تسخیر رام گڈه و تادیب زمیندار آنجا که عمدهٔ

زمینداران کوہستان بود و کمتر کسے از حکام و اقربا در انجا تسلط یافتہ نہضت نمودہ قلعہ چترا را کہ بر سر درۂ کوہ و راہ رام گڈہ واقعست محاصرہ نمود بعد ازان کہ قلعہ مذکورہ مفتوح گردید و مراحل چند پیشتر ازان مکان نہضت واقع شد و از بند و بست انجا انفراغ میسر آمد خبر داران معتمد آمدہ گفتند کہ رگھوجے بھوسلا پنڈت پردھان خود را کہ بھاسکر پنڈت نام دارد با چہل ہزار سوار مرہٹہ بتسخیر مملکت بنگالہ تعین نمودہ مرخص گردانید عنقریب فوج مذکور از ہمین راہ کوہستان گذشتہ بطرف بنگالہ خواہد رفت والد مرحوم خبر مذکور را بے کم و کاست بہیبت جنگ معروضداشت ہیبت جنگ عرضی والد را بجنسہ در خط خود پیچیدہ پیش مہابت جنگ فرستاد مہابت جنگ این سخن را ممہد دانستہ چندان التفاتے باین خبر نہ نمود و در جواب نوشت کہ شما بخاطر جمع کار خود نمائید ہرگاہ مرہٹہ این طرف ہا بیاید تنبیہ و تدارکش چنانچہ باید بعمل خواہد آمد چون جواب مہابت جنگ از نوشتہ ہیبت جنگ بوالد فقیر معلوم گردید و در آن وقت چنان فوجے ہمراہ نداشت کہ انسداد طرق عبور مرہٹہ تواند نمود بصلاح رفقا دخیر طلبان ناچار از کوہستان بزیر آمدہ بجاے مناسب اقامت گزید و مرہٹہ بعد چند روز رسیدہ بطور یزبسمت پچپیٹھہ و مور بھنج شتافتہ در نواح میدنے پور ظہور و بروز نمود مہابت جنگ چنانچہ سبق ذکر یافت با قلیل فوجے کہ زیادہ بر پنج شش ہزار سوار نبود تفرج کنان و صید افگنان ۔ ۔ ۔ جمع بمرشد آبادے آمد در منزلے نزدیک میدنے پور یکے از عمال معتمد وقت ظہر زمانیکہ مہابت جنگ در تہیہ نماز بود خبر ورود مرہٹہ در نواح مذکور بہیبت کروہے لشکر رسانیدہ معروضداشت کہ بھاسکر پنڈت با چہل ہزار سوار نزدیک رسیدہ فردا شام یا پس فردا صبح طلیعۂ لشکر او نمودار خواہد شد چون دولت خواہ را اطلاع ضرور بود معروضداشت مہابت جنگ با آنکہ فوج بسیار کمی ہمراہ او بود مطلق اندیشہ را بخاطر راہ نداده فوراً در جواب گفت کہ این کافران را در کدام جا باید زد شخصیکہ این خبر بمہابت جنگ رسانیدہ پیش فقیر قسم یاد کردہ احوال استقلال مہابت جنگ نقل می نمود کہ من ہلا اثر تشویش بر بشرہ اش نیافتہ نہایت تعجب از فرط دلیری و استقلال او دارم +

ذکر رسیدن مرہٹہ بر سر مہابت جنگ و سوانحیکہ درین ستیز و آویز روے داد

مفصل این مجمل آنکہ رگھوجے بھوسلا بنی عم راجہ ساہو کہ از سرداران عمدہ مرہٹہ مکاسد از صوبۂ برار بود و دار الملک او ناگپور کلان ہست نبا بر ضعف ارکان سلطنت یا تر غیب آصفجاہ بقصد تسخیر مملکت بنگالہ در صورت غلبہ تمام و الا اخذ چہارم حصہ حاصل کہ بچوتھ مشہور و در تمامے مملکت ہند رائج گشتہ و بنگالہ ازین قسم آفات محفوظ بود بھاسکر پنڈت مدار المہام سرکار خود را بسپہ سالاری بیست و پنجہزار سوار کہ شہرت چہل ہزار سوار داشت فرستاد و چنانچہ سبق ذکر یافت تدبیر عزیمت و ممانعت او از درہاے کوہستان بعمل نیامد بھاسکر مذکور از جبال کٹک راہ نیافتہ بطرف درہ پچپیٹھہ کہ ہشت منزلے غرب مرشد آباد است متوجہ گشت و این خبر در منزل جیکرہ مسموع مہابت جنگ گردید و چون بمبارک منزل رسید خبر عبور مرہٹہ از درہ پچپیٹھہ و ورود او قریب سہ حد بردوان متحقق گردید ازین جہت کہ حکم بر طرفے سپاہ نمودہ بود و اکثرے از ملازمان ہم بگمان آنکہ در راہ شورشے نیست ہمراہ صولت جنگ بمرشد آباد رفتہ بودند زیادہ از سہ چار ہزار سوار و چار پنج ہزار پیادہ برق انداز ہمراہ نداشت قصبۂ بردوان کہ در کثرت غلات و وفور معمورے بر سائر پرگنات بنگالہ تفوق دارد مسکن خود قرار دادہ مقرر نمود کہ قصبۂ مذکورہ متصل اسباق لشکر گذاشتہ بدفع مخالف پردازد باین ارادہ از مبارک منزل کوچ کردہ روز دوم محل بردوان موضع ورود لشکر گشت و مرہٹہ ہم متقارن این حال رسیدہ اکثرے از آبادے مذکور را آتش داد و بعضے محفوظ ماند

در مکان مذکور از طرفین جنگہاے سبکی رویداده بمنازل خود معاودت مینمایند درین ضمن از اشتہار شجاعت و استعدادے مہابت جنگ و مشاہده حسارت و دلاورے افواج و سردار بہا سکر خواست که اگر چیزے بدون محاربات بدست آید مغتنم شمارد و بہمان قدر قلیل قناعت نموده معاودت نماید بنابرین پیغام فرستاد که چون از راه دور مشاق سفر کشیده تا اینجا رسیده ایم اگر مبلغ ده لک روپیه برسم ضیافت عنایت شود برمے گردم ملتمس او در حضور نواب بمقتضاے غیرتش و مشورهٔ مصطفے خان که همیشه خواہان جنگ و جدال بنابر ترفیه حال خود و کل فرقه سپاه بود پذیرائی نیافته جواب صاف باستعداد و تهیه مصاف یافته چون چند روز برین و تیره گذشت و آنچه مرکوز خاطر مہابت جنگ بود ظهور نمی یافت مہابت جنگ قاصد گشت که زوائد اسباب مثل ارابه و رخته و جمیع باربردار و اسباب و بارونیه در لشکرگاه گذاشته جریدهٔ بر سر مرہٹه ها تازد و دو از نهاد شان برآرد باین خیال اول صبح سوارے فرموده قدغن نمود که از مردم بنگاه و اردو با احمال و اثقال احدے ملحق بفوج نشود اما مردم اردو از خوف مرہٹه ممتنع نگشته بے اختیار خود را داخل فوج کردند چون اندکے از راه طے شد و معسکر دور افتاد افواج مرہٹه از چار سو هجوم آورده شروع بیورش و حملات نمودند و عرصه دار و گیر گرم گردیده از طرفین کشش و کوشش بظهور آمدن گرفت چنانچه مصاحب خان پسر کلان عمر خان که جوان بانام و نشان و آبروے خاندان خود بود پاے مردے و مردمے در میدان مردآزمائی نشرده تردداتی لائق بظهور رسانید و درین میدان کشته گردید و بهمین و تیره قطع مسافت بسمت بنگاه مرہٹه میشدند تا آنکه وقت عصر رسید و از شمشیر خان و مصطفے خان و سردار خان و رحم خان که پشت مہابت جنگ بجرات شان قوے بود جلادت و جانفشانی که باید بظهور نرسید مہابت جنگ متحیر و خبردار گشت که سرداران مذکور با من سرگران و ارادهٔ آنها نوع دیگر است و چون لشکرگاه مہابت جنگ دور افتاده و فرودگاه مرہٹه دورتر بود دید که نه یارائے رسیدن بمعسکر خود است و نه مجال تاختن بر اردوے مرہٹه ناچار درجائیکه رسیده بود و بحسب اتفاق آن زمین خاک ناپاکے داشت و بسبب بارش کل و لاگشته بود رحل اقامت انداخت و غیر چار پنج پالکے و خیمه مختصر سفرے برای مہابت جنگ نمانده بود خیمه مذکور را بر سر بلندے شش هفت کروهے بردوان زدند و اسباب و متعلقات لشکر دران روز بغارت رفت و عقب ماندهاے فوج نیز مجروح و مقتول و بعضے سالم و صحیح آواره بالطراف شدند و فوجیکه همراه مہابت جنگ مانده بود بهیئت مجموعے محصور فوج مرہٹه گردیده تا شام مدافعهٔ حملات عساکر دشمن نموده شب بجائیکه بودند منزل گزیدند و دران شب نمونهٔ شور یوم النشور در اصحاب مہابت جنگ هویدا و آشوب قیامت دران انقلاب پیدا بود و مصطفے خان و شمشیر خان و سردار خان و اکثرے از افاغنه بچندین جهات آزرده خاطر دل افسرده بودند بنابرین درستیز و آویز کناره جوئی نموده آثار جانفشانے و اتفاق ازینها بظهور نمی رسید از همه وجوه آزردگے یکے آنکه دوسه بار در حروبے که روے نمود مہابت جنگ نگهداشت افواج میکرد و بعد انفصال جنگ مردم نونگهداشته را بر طرف مے نمود و این امر مخالف مرضے سپاه بود و درین جنگ که برائے استخلاص صولت جنگ میرفت مصطفے خان التماس نمود که مکرر افواج بمواعید و دلاسا ملازم فرموده بعد رفع احتیاج برطرف مے نمائید درین صورت نقصان بسیارے بامردم عائد و برادران و رفقا آزرده مے شوند این بار امیدواریم که مخالفت عهد و پیمان بعمل نیاید مہابت جنگ بنابر دلجوئے سپاه تسلے مصطفے خان و دیگران نموده وعده کرد که این بار چنین نخواهد شد و بعد خلاصے صولت جنگ و ظفر یافتن بر یار علی خان باز بدستور نوملازمان را برطرف نمود و موجب دل شکنی فرقه سپاه عموماً و بخصوص مصطفے خان

دو دیگر افغانان گردید و الحق که این عمل از احسن اخلاق و مخل اکثر مصالح و وفاق و اتفاق است خاصه سروران و فرمانروایان را نهایت اقبح باید اقوال اینها خصوص وعده و وعید خالی از صدق گاهے نباشد تا در دل اتباع بلکه کل خلائق وقع و وقر نه بشیند و مردم را بهم وا امید زیاده تر باشد دوم آنکه درین ایام هیبت جنگ ناظم عظیم آباد که کهین برادر زاده و داماد مهابت جنگ پدر سراج الدوله بود در جنگ و تسخیر بهوجپور روشن خان افغان را که موجد ار سرکار شاه آباد و بر بهوجپوریه ها حاکم بود بسهل تقصیرے ناحق بکشت چنانچه در بیان احوال هیبت جنگ مرقوم گشت و امر مذکور نهایت باعث آزردگے خاطرهاے جمیع افاغنه بل کل ملازمان گردید و درشتی این عمل از غایت ظهور حاجت به بیان ندارد سوم آنکه راجه مورپ هنگام عبور لشکر مهابت جنگ بطرف کنک نبا بر استخلاص صولت جنگ از چنگ باقر علی خان ذبا باد ایا باخیر گیها کرده با مهابت جنگ نفاق و شقاق ورزیده بود و با باقر علے خان راه و داد و اتحاد مسلوک داشت مهابت جنگ تنبیه و گوشمال او را جازم بود راجه مذکور توسل بمصطفی خان جسته راه سلامت خود منحصر درین صورت دانست مهابت جنگ ملتمسات مصطفے خان را اصغا نکرده بکج دار و مریز میگذرانید وچون میدانست که مصطفے خان طرف او در دل دارد مخفی از دو بمیر محمد جعفر خان گفته بود که هرگاه راجه بردر دولت سرا رسد شما با تفاق همراهیان خود حاضر گشته قبل ازان که افشاے راز شود کار او را تمام نمائید تا آنکه راجه مذکور چار و نا چار استدعاے آمدن بحضور نمود و بعد ازان که اذن یافت با جمعیت خود باستلام در دولت شتافت میر محمد جعفر خان خبر آمد او شنیده با رفقاے خود مسلح گشته حاضر آمد و بمجرد رسیدن راجه مردم میر محمد جعفر خان او را درمیان گرفته کارش تمام ساختند و همراهیانش را هر که هر جا یافت شکار خود دانسته غارت نمود و افواج مهابت جنگ در بعضے از ممالک او در آمده نهب و اسر بافراط نمودند این کار هم موجب ملال خاطر مصطفے خان گردیده علاوه آن هر دو کدورتها گشته بود که هنگامه مرہٹه روے نمود و مصطفے خان بلکه سائر افواج و افغان وقت قابو یافته شقاق و نفاق خود را اندکے ظاهر و بے پرده گیها شروع نمودند مهابت جنگ از مشاهده احوال سپاه خصوص نفاق و سرگرانے مصطفے خان که اعظم رفقا و رئیس جماعه افاغنه بود و اکثر افواج او از این قوم در کار خود متحیر ماند و چاره بنوعے نمیدید و مرہٹه دران میدان مهابت جنگ را مع مردم همراهے محاصره نموده اطراف معسکر بهر یکے از سرداران لشکر خود حواله نمود تا هر کسے ضابط و ناظر طرف مقابل خود بوده از عبور و مرور لشکریان نهاب جنگ خبردار و مانع وصول مدد و اجناس ماکولات باشد مهابت جنگ نبا بر قابو طلبی و دفع الوقت راه جواب و سوال مصالحه با مرہٹه گشوده میر خیر الله نام را که سخنے راجه بردوان دار متوطنین ملک دکن بود بسفارت مقرر نموده به بهاسکر پنڈت پیغام صلح فرستاد پنڈت مذکور که تمامے متاع اردو بغارت برده احوال مهابت جنگ را بصورت مذکور مشاهده نموده جواب داد که الحال طاقت محاربه در فوج شما مفقود و تمامے لشکر شما محصور من ست مصالحه چه معنی دارد لیکن چون شما در عداد امراے هندوستان محسوب میشوید اگر نجات ازین مهلکه مرکوز خاطر باشد یک کرور روپیه نقد و تمامے اموال لشکر تسلیم من نمائید تا دست از اضرار شما برداشته برای رفتن مرشد آباد مزاحمت نه نمائیم راجه جانکے رام که دیوان تن و صاحب اختیار سرشته سپاه و معتمد و ملتخواه بود همشاهده آنکه روزگذشته فتور عظیمے بلشکر رسیده قریب بسه هزار سوار من حیث المجموع در رکاب انداز آنها هم اکثرے نبا بر اضطرار احوال و ضیق مجال قصد پیوستن به نغلیم دارند جواب بهاسکر شنیده از راه حسن عقیدت معروض داشت که غلبه خصم بافراط رسیده قلیل مردمیکه در رکاب حاضر اند بدریافت این احوال داعیه موافقت بامخالف دارند درین صورت صلاح دولت آنکه گفته بهاسکر پذیرائے یابد اموال در بنگاله رتبه ندارد بهتر ازینها

در فیل خانہا موجود و باز بہم مے توانند رسید و در خزانہ عامرہ پادشاہیہ چہل لک روپیہ موجود است شصت لک روپیہ را بندہ بہر صورت سرانجام دادہ میرسانم مہابت جنگ بمقتضاے غیرت و شجاعت ازین دلالت سربازدہ نہایت استنکاف ازین امر نمود و فرمود کہ تا زندہ ام باین نخوت و اہانت راضی نخواہم شد انشاء اللہ تعالے باین اشقیا سے معزور محاربہ و مقاتلہ نمودہ اعدا را مغلوب خواہم نمود زیرکہ باین خفت بدشمن دادہ آید چہ خوبے دارد انشاء اللہ تعالے بعد فتح و ظفر بدوستان معاضد و رفقاے معاون کہ درین میدان مردازہا داد شجاعت و جانفشانے دہند دہ لک روپیہ انعام خواہم نمود بہر صورت آن روز را بشام رسانیدہ چون پردۂ سیاہ شب عالم را فرو گرفت اکثرے از اہالے اردو و جمعے از بے سروپایان لشکر تبقاریق برخاستہ راہ لشکر مرہٹہ گرفتند و غیر از جماعۂ داران مشہور و اعزۂ روشناس و ندماء و اعاظم رفقا دیگر کسے نماند چون میر خیر اللہ مذکور را آمد و رفت مکرر بعمل آمد دیگران ہم بفکر کار خود افتادہ ہر کسے راہے بہم رسانید میر حبیب ہم با بعضے از رؤساے مرہٹہ بعلت نفاقیکہ با مہابت جنگ داشت ساختہ قاصد بود کہ فرصت یافتہ باینہا پیوندد و مرہٹہ ہا وقت شام نشان دہم دوار رو بروے لشکر محصور مہابت جنگ برپا کردہ ندا در دادند کہ ہر کہ زیر این نشان آید از قتل و غارت محفوظ خواہد بود باستماع این ندا و مشاہدہ علم امان بے غیرتان خالی از حیا بحیلہ و تزویر از لشکر برآمدہ خود را بآن نشان میرسانیدند تا آنکہ مرہٹہ را نہا طمع نمودہ غارت کردند و بہ لطیفۂ غیبی آن راہ مسدود گشت مہابت جنگ در چارۂ کار بجہات مذکورہ خود را عاجز دیدہ ناچار تن بمرگ خود داد و شبے تنہا بے خدمتگار و مشعلچے سراج الدولہ را ہمراہ گرفتہ بخیمۂ مصطفے خان رفت و گفت مرا با شما سخنے گفتنی ست مصطفے خان مشاہدۂ این حال نمودہ حیران گشت و برخاستہ در یکے از دو برج خیمۂ خود مہابت جنگ را بردہ نشانید و استفسار نمود کہ چہ حکمے شود در مہابت جنگ گفت کہ بشنوید مصطفے خان جیو ان ن را از جان عزیز تر چیزے نمی باشد مرا حالتے پیش آمدہ است کہ درین وقت پیش من اسہل والذ امور مردن است و از جان درگذشتن شما را اگر از من ملالے و کینہ در خاطر نبا بر بعضے امور باشد از بیشہاے بسیار و تدابیر دور از کار نباید نمود انیکہ من مع سراج الدولہ کہ عزیز تر از جان من است تنہا پیش شما حاضرم کار من تمام کردہ خود را از تشویشات فارغ سازید و اگر حقوق مرا در خاطر جاے دادہ از بعضے قصورات کہ بعمل آمدہ باشد درگذرید و ارادۂ رفاقت و اعانت من نمودہ تجدید عہود و مواثیق یکدیگر نمائید من بخاطر جمع متوجہ تدارک مرہٹہ گردیدہ ہر چہ از دست برآید و بالقوۂ من باشد بعمل آرم مصطفے خان در جواب گفت کہ این سخن را من تنہا جواب نمی توانم گفت ہر گاہ سرداران دیگر از فرقۂ من مجتمع آیند باتفاق آنہا انچہ گفتہ آید اعتماد را شاید مہابت جنگ گفت چہ مضائقہ مصطفے خان کسے را فرستادہ شمشیر خان و سردار خان و غیرہ جماعہ داران افغان را احضار نمود چون جمع آمدند مہابت جنگ گفت کہ جناب عالی را سخنی کہ با فدوے گفتنی اند آمادہ باید فرمود مہابت جنگ کلمہ سابقہ را باز در مجمع مذکور کرد مردم شنیدہ خاموش ماندند مصطفے خان جمیع افاغنہ را مخاطب ساختہ گفت کہ برادران چرا جواب نمیدہید انچہ در خاطر دارید ظاہر نمائید شمشیر خان و سردار خان و دیگران گفتند کہ سردار قوم و رئیس فرقہ شمائید ہر چہ شما بگوئید جواب ما ہم ہمانست مصطفے خان گفت یاران تا حال مارا در خاطر انچہ بود بود و الحال خود سر و جان من وابستہ قدم و ولی نعمت است و تمام را بر تن مریست وقف نثار جان و آبروے مہابت جنگ و عیال و اطفال اوست بلکہ زین عرصہ

تا مصطفے خان زندہ باشد سر خود را دابستہ نعل اسپ او داند و مشہور است کہ باتفاق چہل شمشیر سلطنتے مسخرے شود و مردم خود از سہ ہزار کس متجاوز نیم این ہمہ چنین و بدو لے بخود راہ دادن کمال نامردیست بعون الٰہی با اعدا جنگ کردہ انشاء اللہ تعالے غالب مے آئیم شما صاحبان ہر چہ بہتر دانید بکنید دیگران باستماع کلام مصطفے خان ہم دران او گردیدہ راے رفاقت مہابت جنگ ہمہ را منحصر آمد و مصطفے خان ہمہ را ایما بفاتحہ خیر نمود چون حسب الاشعار بعمل آمد مہابت جنگ خوشحال بخیمہ خود برگشتہ بخاطر جمع آسود و صبح غلام علی خان را کہ سابق دیوان خالصہ عظیم آباد و مقرب و ندیم مہابت جنگ و مرد عمدہ ہوشیار بود و پسرش یوسف علی خان بدامادے علاء الدولہ سرفراز خان اختصاص داشت و با مصطفے خان راہ مصادقت مے پیمود بخانہ او فرستاد تا غائبانہ از گفتگوے او انچہ استنباط نماید آمدہ ظاہر سازد غلام علی خان بخانہ مصطفے خان آمدہ ساعتی چند باختلاط گذرانید درین عرصہ آدم شمشیر خان آمدہ پیغام داد کہ بموجب بند و بست سابق نشان ہا کہ از مرہٹہ خواستہ بودیم امروز مے آیند درین باب مرضے شما الحال چیست مصطفے خان گفتگوے شب را اعادہ نمودہ فرمود کہ ہر کہ زادۂ افغانست برہمین قرار خواہد بود غلام علی خان بعد استماع این کلمات برخاست و بے کم و کاست بخدمت مہابت جنگ رسیدہ ظاہر ساخت مہابت جنگ را اصغاے این مقال در استقلال افزودہ تہیہ مقاتلہ تصمیم یافت الحق درچنین اوقات ہر گاہ از رفیق متقدر معتمد چنین سخنان مسموع و متیقن شود موجب کمال انشراح خاطر و از دیاد جسارت میگردد چون نباے جنگ تقریر یافت مصلحت آن شد کہ بمرشد آباد باید رسید و پر و بال خود آراستہ بمدافعہ اعدا باید کوشید چون بازشام شد مرہٹہ توپے را کہ در غارت اول بدست او افتادہ بود بر درختے نصب نمودہ گلہ ہا بلشکر مہابت جنگ میریخت و با نہا ہم سر پیکار ازین ممر عجب شورشے تمام شب در لشکر بود وقتے آنکہ مانک چند دیوان راجہ بردوان قریب بصبح گریختہ راہ خانہ آقاے خود گرفت درین اثنا از جہات اربعہ مرہٹہ یورش آورد و مہابت جنگ بر فیل خود سوار شدہ متوجہ دفع اعادے گشت چون مرہٹہ بغتۃً بر لشکر ریخت فرصت ترتیب فوج میسر نگشتہ سررشتہ اجتماع بر ہم خورد و مردم مرہٹہ داخل فوج مہابت جنگ شدند درین گیر و دار میر حبیب عمداً توقف در سوارے نمود و فوج مرہٹہ باو رسیدہ بعد ازان کہ دو سہ زخم شمشیر برداشتہ بود دستگیر مرہٹہ گردیدہ بجماعۂ مذکورہ پیوست دران روز حیدر رسالے خان دارو غہ توپخانہ دستی مہابت جنگ کمال دلاورے و جان فشانی بتقدیم رسانیدہ جماعۂ بسیارے را از مرہٹہ بخاک ہلاک انداخت و مصطفے خان و میر جعفر خان و شمشیر خان و سردار خان و رحم خان و عمر خان و غیرہم بمجاربات مردانہ از دحام و جمعیت مرہٹہ را در ہم شکستند و رؤساے مرہٹہ ضرب دست شجاعان نصرت شان دیدہ و اکثر مردم خود را مجروح و مقتول ملاحظہ نمودہ یورشے کہ از چار سوے آوردند موقوف کردہ و خود را جمع نمودہ بطرف ساقہ لشکر متوجہ شدند و فوج برہم خوردہ مہابت جنگ منتظم گشتہ بہیات مجموعے جنگ کنان بطرف کٹوہ روان شد دران روز بقیہ اسباب و متاع لشکر تباراج مرہٹہ رفتہ از زوائد بلکہ از ضروریات مثل ماکولات و ملبوسات و مرکوب ہیچ نماند دو سہ ہزار کس اسپ و قحبے و معدودے بسوارے فیلان و پنج شش ہزار بہیلہ برق انداز پیادہ جنگ کنان طے مسافت مے نمود و فوج مرہٹہ از ہر چہار طرف دلیرانہ کوششہا نمودہ بر لشکر مہابت جنگ کہ قلیل جمعیتے بود حملہ ہاے متواتر و یورشہاے پے در پے مے آورد رفقاے مہابت جنگ بشجاعت آقا و سرداران خود مستظہر بودہ بدفعیہ آنہا مے پرداختند و فی الواقع کہ داد مردے و مردانگے دادہ باستقلال تمام راہ مے پیمودند چون شام میشد تالابے را انتخاب کردہ بر زمین مرتفع کہ دور تالابہاے باشد و در راہ کنگ کہ راستہ

جگر ناشتہ ہست ہنودان بامید ثواب بے حد و حساب ساختہ اند فرود سے آمد ند سایۂ غیر از سما و بستر سے غیر از ارض غیر از برائے غربا و اغنیا میسر نمے شد و افواج مرہٹہ گرد لشکر مہابت جنگ بمفاصلۂ قریب کہ گلہ جزائر تا بانجا نرسد محیط گشتہ تنزل میگزید چون خیمہ و بار بردار روز اول بغارت رفتہ احدے را سرمایۂ و جنس ماکولے میسر نبود و مرہٹہ دہات گرد و نواح را در ہر منزل ماده ده کروه از چار سو سوختہ و تاختہ اثر آبادے و اجناس غلہ باقے نمیگذاشت ازین جہت حرجے عظیم بر لشکریان مہابت جنگ و جمیع رؤسائے عسکر و اہل بازار گذشتہ امیدزندگے و فیروزے کسی را نماند و بسبب فاقہ ہائے پی در پے تاب و توان ہم در رگ و پے ہیچکس چندان باقے نبود و از جنس ماکول بجز اربابِ توسع در شبانروزے وقتے از اوقات بقدر یکہ رمق تواند شد میسر نمے آمد و سائر الناس با کل ساق درخت موز و مانند آن شکم خود را پر میکردند چنانچہ از تقریر یوسف علیخان مرحوم پسر غلام علی خان مغفور ظاہر شدہ کہ در سہ روز مدت رسیدن بکٹوہ یکروز قریب سہ پاؤ کھچڑے میسر آمد کہ ہفت نفس دران شریک بودند و روز دیگر ہفت عدد تنکر پارہ کہ نوعے از حلویا ست سہ کس را قوت لایموت گشت روز سوم قریب بہ نیم آثار کباب گوشت گاؤ و چند کس در خوردن آن مشارکت نمودند درہمین سفر کہ از بردوان بمرشد آبادے آمد ند افواج مرہٹہ بسبب نگذاشتن توپ و رہکلہ ہمراہ لشکر مہابت جنگ بمفاصلۂ قریب کہ گلہ جزائر تا بانجا نرسد احاطہ نمودہ فرود می آمد روزے مصطفی خان لشکر مرہٹہ را متصل بفرودگاہ خود دیدہ از سر غیظ و غیرت با ہمراہیان گفت کہ حمیت اسلام و حلادت افغانے را چہ بلا زدہ ہست کہ شما مردم مقہور اجامرہ و اجلاف دکھنیان گردیدہ بجوع و مذلت ہلاک میشوید و گاہے بہ ہیئت مجموعے دل بمرگ نہادہ این کافران را از پیش رو بر نمیدارید ہمراہیان او کہ اکثر افغان و شجاعان قوم بودہ اند ازین سخن متغیر گشتہ در جواب گفتند کہ شما رئیس و سردارید ہر چہ بعمل آرید ما ہم رفیق و شریکیم مصطفی خان ہمراہیان را درین عزم جازم یافتہ سپر و شمشیر در دست خود گرفت و ہمراہیانش نیز بہمین ہیات اول آہستہ آہستہ بطور تماشائیان پیش رفتند و مرہٹہ کہ بر فوج مہابت جنگ گمان این جرأت نداشت غافل از طبخ طعام مشغول و فارغ البال عاری از لباس و اسلحہ بآرام بود چون مصطفی خان مع ہمراہیان اندک نزدیک رسید یکمرتبہ شمشیرہا کشیدہ بر سر آنہا ریخت و خون آن متکبران مغرور را بخاک معرکہ آمیخت اکثرے از مرہٹہ مقتول و بقیۃ السیف مضطرب الاحوال ماکولات و غیرہ احمال و اثقال بجا گذاشتہ گریختند ہمراہیان مصطفی خان این غلبۂ نمایان را مغتنم شمردہ از ماکولات انچہ ممکن بود برداشتہ بلشکر خود معاودت نمودند دیگر لشکریان نیز فرصت یافتہ انچہ توانستند آوردند و بعد از دو سہ روز بعض کسان را قوتے میسر آمد و مرہٹہ ضرب دست مصطفی خان دیدہ دیگر نزدیک تر فرود نمے آمد مہابت جنگ بمنوال گذشتہ کوچ مے نمود تا خود را بکٹوہ رساند در یکے از منازل اول صبح کہ مہابت جنگ با لشکر خود سوار شد قبل از انکہ لشکر بہم پیوندد دفعتہ مرہٹہ بر سر فوج مہابت جنگ ریخت و ہر کہ ہر جا بود او را درہم گرفت ہر یکے در نہایت اضطرار لاعلاج و ناچار بمدافعہ دشمنان مقابل خود اشتغال ورزیدہ نمی توانست کہ خبر دیگرے بگیرد یا بمدد مہابت جنگ پردازد از انجا کہ حافظ حقیقی ناصر و معین آن لشکر بود و دو فیل نشان کہ پیش روے مہابت جنگ بودند اتفاقاً در خرطوم آنہا زنجیرے بود کہ بان بارے مے نمودند دران وقت آن سر دو فیل بفرمان قہرمان تقدیر ہمان زنجیر ہا کہ در خرطوم شان بود شروع بزدن سواران مرہٹہ کہ دور مہابت جنگ را احاطہ داشتند نمودہ ہر کہ زدند با خاکش برابر کردند از پدید آمدن این رستخیز مرہٹہ ہائے دور مہابت جنگ مضطرب الاحوال رو بگریز نہادہ دستے در عرصہ و فرصتے میسر گشت و ملازمان مہابت جنگ بدو فیل

سوارے او فراہم آمدہ بر سر دیگر مرہٹہ تاکہ بعضے از سرداران لشکر مہابت جنگ را احاطہ و اشتند یورشے بعمل آمد انہا هم گریختہ جمعیت افزود و ہمین قسم مرہٹہ ہا را کہ درعین لشکر داخل گشتہ بزد و خورد مشغول بودند بیرون نمودند و باز تایید الٰہی صورت اجتماع در ترتیب لشکر مہابت جنگ رو نداد و عبادت معہودہ بہفت بیست آمد ملخص آنکہ در نہایت مشقت راہ می پیمودند و در ہر قدم خطرات عظیم و خوف و بیم عارض گشتہ از نصرت الٰہی دفع بلا و ظفر بر اعدا میسر می آمد تا آنکہ در عرصہ غیر معہود جنگ گنان فی خصم فگنان بقصبہ کنٹوہ کہ دو منزل از مرشد آباد بطرف جنوب واقعست بعنایت الٰہی مع الخیر رسید روز ورود کنٹوہ اہل مجاعت گمان آنکہ غلہ را بجا فراوانی دارد ہر نوع ازان جنس بفور و خوبی میسور خواہد گشت خود را بتعجیل رسانیدند اما قبل از ورود آنہا مرہٹہ بآن قریہ رسیدہ تاخت و تاراج وافی نمودند و ذخائر غلہ را کہ برداشتن متعذر بود آتش کشیدند با این حال حیوان و انسان کہ بعد فاقہ ہائے بسیار رسیدہ بودند غلات سوختہ را از نعماے غیر مترقبہ شمردہ بکار بردند و مہابت جنگ رحل اقامت در کنٹوہ انداختہ بجاے احمد و شہامت جنگ و رباب حفاظت و حراست نوشتہ صولت جنگ را مع غلات و دیگر ضروریات طلب فرمود اول خود بدست شہامت جنگ صولت جنگ و حاجی احمد و جمیع منتسبان در دمان از احوال مہابت جنگ بے خبر و از سلامتے او و ہمراہیانش نا امید و مایوس بودند بعد چندے خبر سلامتش یافتہ از بارگاہ حافظ حقیقے کہ جامع التفرقین است عافیت ورود او را مع الخیر سائل و داعے بودہ صولت جنگ را مع فوج و توپخانہ و دیگر اسباب کہ ضرور بود با ذخائر اجناس غلہ مرخص نمودند کہ بکمک مہابت جنگ ہر جا کہ یابد شتابد صولت جنگ مع فوج شایستہ و استعداد بایستہ و اذوقہ وافر از مرشد آباد کوچ نمودہ بعد چند روز در منزل مذکور با مہابت جنگ ملحق گردید مہابت جنگ و ہمراہیانش فرح بعد از شدت کہ مظنون و متصور نبود ملاحظہ نمودہ سجدات شکر و نیاز بدرگاہ کریم کارساز بندہ نواز بتقدیم رسانیدند و از اطراف و جوانب ذخائر غلات رسیدہ بجمع مردم بسیے انجامید ازان باز معزز و سرافراز با فوج و سامان شایان در کنٹوہ اقامت نمودہ با من و امان بود و چھاسکر بنا بر قرب ایام برسکال و ضرب دستی کہ از لشکریان مہابت جنگ دیدہ بود اقامت خود را در مملکت بنگالہ دشوار دانستہ از راہ بیربھوم عازم دیار خود گردید میر حبیب بنا بر شدت عداوتیکہ با مہابت جنگ داشت مانع معاودت او گشتہ متکفل شد کہ اگر منظور بدست آوردن زر است چند ہزار سوار ہمراہ من دہید تا بمرشد آباد رفتہ چون شہر بے حصار را و مہابت جنگ در کنٹوہ کوٹھے جگت سیٹھ و غیرہ با ساے نے غارت کردہ مال وافرے برائے شما آرم بہا سکر بدلالت میر حبیب کار فرمانشاہ چند ہزار سوار خویش بسپہ ہمراہ او دادہ مہابت جنگ بر این معنی وقوف یافتہ چون احوال مرشد آباد چنانچہ بود میدانست و از شہامت جنگ و دیگران امید حفاظت و حراست آنجا نداشت مصاحبت و رفاقت خویش و انستہ با بلغار شتافت افواج مرہٹہ قبل از ورود او بیک روز خود را رسانیدہ غارت کوٹھے جگت سیٹھ را نصب العین خود ساخت و قریب بسہ لک روپیہ نقد و اندکے از جنس تجارت برد و در بعضے محلات شہر دست برد نمود و میر حبیب برادر خود میر شریف را از خانہ خویش ہمراہ گرفتہ بیرون برد چون دار الامارۃ و خانہ شہامت جنگ و عطاء اللہ خان نبابر بودن بعضے از افواج در نہایت استحکام بود دست خلق در انجا ہا نیافتہ بمجرد استماع خبر وصول مہابت جنگ راہ فرار پیش گرفتند و رایات نصرت آیات مہابت جنگ شام روز یکہ مرہٹہ بعد تاراج فرار کردہ بود وارد مرشد آباد گشتہ وسیلہ استظہار سپاہ و رعیت و اصدقا و اقربا گردید این ماجرا در ماہ صفر ۱۱۵۵ ہجری

روے داد ÷

اقامت نمودن بهاسکر پنڈت سپه سالار مرهٹه در کٹوه و تسلط یافتن بر هوگلے که بندر عظیم بنگاله و آبادے معمور از مال و تجار بود

بعد ازان که مهابت جنگ بمرشد آباد نزول نمود بهاسکر پنڈت باراده معاودت بماواے خود بطرف بیربهوم رفته بود میر حبیب که سالها و غالبا نمک خوار او رسیده او را بر فتن دکن سرزنش بسیار کرده و مهم بنگاله را بکفالت خود گرفته بمبالغه و اصرار از جائیکه رسیده بود برگردانیده بکٹوه آورد و بهاسکر را در اقامت کٹوه دلیر ساخته متعهد رسانیدن غلات و غیره ما یحتاج گشت و راه و رسم آمیزش با مردم هوگلے و زمینداران اطراف نمود واقعه طلبان هوگلے وغیره اماکن قریبه باهم اتفاق نموده اندک اندک توسل و ارسال رسل با مرهٹه آغاز نهاده میر حبیب را واسطه ساختند تا آنکه میر ابوالحسن و میر ابوالقاسم وغیره سکنه هوگلے که با محمد یار خان برادر علائے مهابت جنگ که حاکم بندر مذکور بود نهایت اتحاد و وداد داشتند با او در مقام خدع و غدر در آمده باشاره میر حبیب شبی از شبها باده پانزده کس بر دروازه قلعه هوگلے آمده دروازه را بسته یافته پیغام فرستادند که چیزے ضروری الالتماس داریم محمد یار خان دغا خورده همان وقت طلبیدند چون تنها و بیخبر بود مقید گردید و خادمان اول تهیه نموده یکے را منجمله رؤساے مرهٹه که سیس او نام داشت از بهاسکر بوساطت میر حبیب طلبیده نزدیک بهوگلے نشانیده بودند بعد مقید کردن محمد یار خان سیس را مذکور را طلب داشته و بر وساده ایالت هوگلے متمکن گردانیده با او در ساختند بعض دیگر از تجار مغلیه سکنه هوگلے باغواے میر حبیب نیز با او پیوستند و صورت تسلط روبداد و زری هم بطور اخذ باج و خراج و عشور اموال تجارت بمعرض وصول در آمد و بهاسکر پنڈت بعود ملک بنگاله جازم گشته رحل اقامت خود در کٹوه انداخت و میر حبیب مدار المهام گردیده گاهی در هوگلے و زمانے در کٹوه بسر برد و مهابت جنگ بلاحظه آنکه فوج کمتر مانده و با وجود قلت تنبهاے سفر بکسان کشیده و انواع تصدیعات و خستگیها دیده و ایام برشکال نیز نزدیک رسیده اخراج مرهٹه از مملکت بنگاله دران سال متعذر دید نبا بریں در حفاظت و حراست مرشد آباد کوشیده در اماکنے گنج و تارک پور خارج شهر معسکر ساخت و فوج مرهٹه یک دو بار تا پلاسے و داؤد پور رسیده دهات اطراف را سوخته باز بکٹوه برگشت و بعد یک ماه که آب دریاے بهاگیرتی طغیان نموده پا آب نماند چون کٹوه آن طرف دهله بهاگیرتی است پاے تردد مرهٹه ازین طرف کوتاه و دست تطاول آنها بر پرگنات و قراے معموره اطراف دراز گردید و تمام چکله بردوان و میدنے پور را تا بالیسر بدست آورده میر قلندر نوهداری میدنے پور بهر نحو خود را ازین مهلکه نجات داده در گوشه خزید و شیخ معصوم نائب صوبه کٹک نبا بر رسیدن فوج غنیم که اضعاف مضاعف جمعیتش بود خود را بامنے کشید اضلاع بیربهوم و اکثر پرگنات راج شاهے و قصبه اکبر نگر نیز بتصرف مرهٹه در آمده غیر مرشد آباد و مملکت آن طرفی گنگا در تصرف مهابت جنگ نماند سکنه مرشد آباد که از سالها دراز چنین هنگامه ندیده بلکه گوش شان نشنیده بود و بلده مذکوره حصارے هم نداشت در موسم برشکال با کمال اضطراب و اختلال احوال بسوارے سفائن آنطرف گنگا مانند جهانگیر نگر و مالده و رام پور بولیا وغیره با عیال و اطفال رفته سکنی گرفتند حتی شهامت جنگ هم آن طرف گنگا در محال کودهاری یکروزه راه هست بناے خانه و طرح آبادی انداخته با عیال و اطفال و احمال و اثقال دران مکان رفته توقف نمود و سبب بسوارے مهابت جنگ نیز در انجا ارسال یافت و شهامت جنگ بعد چند روز با خواص مردم معاودت بمرشد آباد نمود و مهابت جنگ اوقات بجلب قلوب سپاه

معروف داشته ده لک روپیه موعود انعام فرمود و بآن جاے الطاف و بذل و ایثار تخم فدویت خود را در دل مردم کاشت

طلبیدن مهابت جنگ برادرزاده و داماد خود هیبت جنگ احترام الدوله بهادر و عبد الاعلے خان بهادر را از عظیم آباد و رسیدن اینها بمرشد آباد و استعانت نمودن شجاع الملک بهادر مهابت جنگ از پادشاه

مهابت جنگ بعد ورود بمرشد آباد خط باحترام الدوله بهادر هیبت جنگ که برادرزاده و داماد کهترش و صوبه دار عظیم آباد بود و خط دیگر بعبد الاعلے خان بهادر خالوے راقم که نیز قرابت برادرزادگے با مهابت جنگ داشت متضمن استعانت و طلب اینها مع فوجیکه ممکن و مقدور باشد فرستاده تاکید نوشت که احوال بدین منوال است و سلامتے همه منحصر بر دفع این اعادے و در گوشه خط این فقره بقلم خود بعبد الاعلے خان نگاشت اگر توفیق اعانت رفیق باشد درین وقت رفاقت عم ضعیف خود نمایند هیبت جنگ باستماع اخبار مذکوره دو رو و خطوط مهابت جنگ متضمن طلب متحیر و مضطر گشته از تصمیم عزم استیصال جماعه بهوجپوریه که بعد اخراجات و محنت بسیار میسر گشته وقت برداشتن انتفاع ازان مکان بود مایوس گردیده در فکر ادائے تنخواه سپاه و استعداد حروب و اسفار افتاده اراده معاودت بشهر عظیم آباد که مرکز دولتش بود نمود و خود از بهوجپور کوچ نموده بعظیم آباد رسید بعد چند روز باراده مرشد آباد داخل باغ جعفر خان گردید و با والد فقیر هدایت علے خان بهادر و دیگر رفقاے دولت خواه خود مشوره مخلصی از دست تنخواه سپاه و دیگر جمعے از انتظام صوبه عظیم آباد میکرد صورتیکه موجب اطمینان خاطر او شود روے نمی نمود روزے با والد فقیر در خلوت فرمود که مرا رفتن بکمک مهابت جنگ که بزرگ دین و دولت من است ضرور و از دست سپاه که تنخواه آن بسیار سنے باید و هم از طرف بندوبست صوبه و در قابو ماندن این ملک اندیشها بخاطر راه یافته در تدارک آن حیرانم و چاره اش نمیدانم اگر بنا خن تدبیر شما این عقده کشاید و رفتن نزد مهابت جنگ باستعداد مناسب میسر آید احسانے از شما بر ما خواهد بود و آبروے من در امثال و اقران و حضور مهابت جنگ که بزرگ و سرے لغمت من است خواهد افزود والد فقیر در جواب معروض داشت که بنده و دولتخواه منتسب این دودمان و خادم دیرینه این آستان است جناب عالے هر چه اشق و اصعب امور دانند ارشاد فرمایند تا در انصرام آن بجان کوشد و یقین تصور فرمائید که درچنین وقت از دست این ناتوان انچه تواند شد در تقدیم آن بقدر وجود در اندے تقصیر نخواهد شد هیبت جنگ فرمود که اکنون هیچ امرے بر من صعبتر ازین دو امر نیست اول آنکه سپاه از تنخواه خود مطمئن خاطر گشته رفاقت مرا جازم شود دوم خللے در بندوبست صوبه راه نیابد و بنده بخاطر جمع با عانت مهابت جنگ پردازد تا در رفاقت بزرگ خود کوشش نماید که باید از من بعمل آید والد فقیر التماس نمود که زر یکه تمام تنخواه سپاه وفا کند سخفے نخواهد بود که کمترین را میسر نیست بلے اینقدر باقبال اولیاے نعم مے تواند شد که وجهے را از مالگزاران صوبه و وجهے را بقرض دوام از مهاجنان سرانجام نموده در تنخواه ملازمان داده و تتمه تنخواه را ذمه خود نماید تا بمرور بوکلاے معتمد سپاه عائد سازد و انشاء الله تعالے تا جان دریدن شده دشمنان را مجال نیست که خللی در صوبه یا اراده فاسدے درین باب توانند نمود هیبت جنگ خوشنود گشته فرمود

که همین قدرے خواهم سپاه را بنوعیکه دانید راضے برفاقت من نمایند و در حفاظت و حراست صوبه بستقل باشید دیگرے غیر از شما نیست که درین کارها درچنین وقت نازک چشم امیدے ازو توان داشت و درینباب مبالغه را از حد گذرنده سخنان لبسیار مناسب وقت و مقام بر زبان آورد و والدا طاعت فرمان نموده امور مذکوره را متعهد گردید و بخانه خود آمده مهدے نثار خان برادر خود را که بخشی فوج و سالار لشکر بود طلبیده گفتگوے دربار که با هیبت جنگ درمیان گذشته بود اعاده نمود و باتفاق برادر سرداران لشکر را طلبیده با من مناسب هر یکے را راضے برفاقت هیبت جنگ نمود زرها از مالگزاران و مهاجنان سرانجام داده باسامے تنخواه را هم ذمه خود گرفته دست آویز ها نوشته داد و از هر یک معتدے را همراه خود گرفت تا زر معهود موافق وعده باو رسانیده رسیدش بگیرد چون هیبت جنگ را ازین معرد لجمعی میسر گشت والد را خلعت نیابت صوبه عظیم آباد داده خود تباریخ مختار از باغ جعفر خان مع مهدے نثار خان و جمیع سرداران لشکر با پنجهزار سوار و شش هفت هزار پیاده بمرشد آباد نهضت نمود متعاقبش عبد العلے خان بهادر زرها از خانه خود بصورتیکه دست مکنتش بآن میرسید سرانجام داده بقدر طاقت خود مردم معتد از فرقه سپاه همراه برداشته عازم رفاقت و اعانت مهابت جنگ و قاصد مرشد آباد گردید قبل از حرکت عبد العلے خان از عظیم آباد خط دیگر از مهابت جنگ متضمن مضامین صابقه رسید و در گوشه آن مکتوب بخط خود نوشت که مصرعه یارے از یاران چشم یارے داشتیم ۞ و همین مصرع قناعت نموده مصرع دوم ننوشته بود بعد قطع منازل سبر دو بزرگ مذکور بمرشد آباد رسیده بملاقات مهابت جنگ مستعد و برفاقتش مستعد گردیدند مهابت جنگ عند الملاقات عبد العلی خان بهادر درمیان معانقه مصرع ثانے همان مصرع مرقوم برخواند و آن اینست مصرع خود غلط بود انچه خاطر داشتیم ۞ و شجاع الملک بهادر در گهات فوج اهتمام نموده رساله هاے سرداران لشکر را بقدر مراتبهم افزود چنانچه مصطفے خان که رساله اش پنجهزار سوار بود هشت هزار سوار مقرر و بذات خود بمنصب پنجهزارے و توبت و پالکے جمادار و خطاب ببر جنگ بهادر مغفر گشت و همین قسم فقیر الله بیگ خان و نور الله بیگ خان و حیدر علی خان برادر حسین قلی خان و میر محمد جعفر خان بخطاب بهادرے و افزائش رساله سرافرازے یافتند و عمر خان و شمشیر خان و سردار خان و بهادر رستم خان و دیگر جماعه داران سائر و توپخانه با فزائش جماعه همراهے و مردم رساله و مواجب ذات و امتیاز مغفر و مباهے شدند و توپها و اسباب آن مع توپخانه دستی چنانچه درکار بود سرانجام یافت و فیلان جنگے هم چند زنجیر معلم و مقرر گشتند تا در سوارے پیش رو باشند و علی هذا القیاس انچه درچنین لبیا قماے باید مهیا گردیده انتظار انقراض ایام برسات می کشید و مرید خان را که از حضور برائے بردن خزانه بنگاله آمده بود و مهابت جنگ از و سرگرانی داشت رخصت رفتن بعظیم آباد و نشستن در انجا تا انفصال هنگامه مرهٹه داده خود بپادشاه عرضداشت که بالفعل بسبب هنگامه مرهٹه قدوے را ارسال خزانه عامره متعذر است لهذا مرید خان بهادر را ازین بلده که محل فتن و حوادث است بعظیم آباد فرستاده تا بازام منتظر تادیب و تنبیه مرهٹه بفضل الهے و اقبال پادشاهے بنشینند و قدوے امیدوار است که درین وقت کسے از امراے حضور یا دیگرے از بندگان درگاه آسمان جاه بکمک و اعانت این دو تنخواه معین شود اگر خدا نخواسته قدوے درین کارزار تنار کار سرکار شود دیگر سلطنت را شوکتے نخواهد ماند و اگر مصارف حضور که منحصر بر وصول وارسال خزانه صوبه بنگاله است موقوف و مرفوع القلم خواهد گردید خبر گیری قدوے

ضرور و تغافل درین باب از آئین سلطنت و خداوندے دور است چون غرضه داشت مہابت جنگ از نظر پادشاه گذشت محمد شاه فی الحقیقة متوحش گشته با امرائے حضور که مخلصانش بوده اند بمشاوره آغاز نمود و بعدة الملک که بر صوبه الله آباد و از حضور دور بود اما پادشاه او را از زمره مخلصان عاقل و مصاحبان دانا دل نهاده انست نیز شقه نگاشته استشاره نمود و عمدة الملک و جمیع مخلصان تصدیق التماس مہابت جنگ نموده ترغیب و تحریض بر کمک و اعانت نمودند پادشاه شقه خاص متضمن نهایت تاکید در کمک مہابت جنگ بابو المنصور خان بہادر صفدر جنگ دامادبرہان الملک که صوبه دار اوده بود و قرب جوار باعظیم آباد و بنگاله داشت و خزانه و سپاه و دیگر اسباب حروب نزد او بوفور مہیا بود بعجلت هرچه تمامتر نوشته ابلاغ داشت و بعدة الملک بہادر که در الله آباد بود نگاشت که بهر صورت که تواند ابو المنصور خان را بمدد مہابت جنگ برانگیزد و فرصت ندهد که عذرے تواند نمود و نیز حکم محکم ببالاجے بالی راو که مدار المهام و سپه سالار جمیع عساکر دکهن بود شرف ورود یافت مضمون آنکه چون از حضور والا مبالغ کلے در وجه چوتهه بامیر سابق الحال که رگهوجے بهوسله مصدر فساد و مبنی بغی و عناد گردید و بہاسکر پنڈت را با اشرار بسیار بصوبه بنگاله فرستاده بهیچ مواد فساد گردانیده بایکه خود را عجالة بدان صوبه رسانیده آن مدبر انزا لبسزاے کردار رساند و چنان گوشمال بآنها دهد که از جسارت خویش نادم و پشیمان گشته بار دیگر سیر امون چنین گستاخیها نکردند ٭

ذکر برآمدن مہابت جنگ از مرشدآباد بعزم رزم بہاسکر پنڈت و جنگیدن با او بعد عبور از دریاو گریزانیدن او را تا اقصاے بلاد کٹک تا چلکا و آمدن رگهوجے و بالاجی راو

مہابت جنگ اسباب حروب و افواج را بکام دل آراسته و مدد از ناصر حقیقے خواسته باتفاق همیت جنگ و صولت جنگ و عبد العلے خان و جمیع سرانهیان با فوج جرار و سامان بے شمار بعد انقضاے شدت ایام برسات که هنوز گل و لا و طغیان آبها باقے و دستهره نشده بود باراده تنبیه و تادیب بہاسکر پنڈت عزم رزم مرهٹه جزم نموده شهامت جنگ را با رساله اش و مع دیگر افواج متعینه در شهر نائب گذاشت و خود با هنگ گوشمال دکهنیان با دولت و اقبال از شهر برآمد و مقابل بہاسکر پنڈت برلب دریاے بهاگیرتے محاذے کٹوه رسیده روبروے محل اقامت بہاسکر اقامت ورزید تا هشت روز جنگ گولهٔ توپ درمیان بود و لشکر بہاسکر را از دو طرف دریا احاطه داشت طرف مقابل مہابت جنگ دریاے بهاگیرتے و در پهلوے چپ لشکر مرهٹه دریاچه اجے نام و باهتمام وسعے میر حبیب سلفی بهم رسیده مقابل لشکر مہابت جنگ لنگر داشت و تو پهاکه بران بود بر فوج مہابت جنگ گلهاے پیش متواترے بارید و مہابت جنگ راه عبور میجست تا آنکه صلاح درین دید که در شب تارا ز بهاگیرتے گذشته و بر دریاے اجے رسیده از کشتیها پل بسته بے خبر عبور نماید چون از دریاے اجے طرف سر بالا سیر دو طرف بهاگیرتے خالی از مرهٹه و باختیار مہابت جنگ بود از کشتیهاے بزرگ جسرے مستحکم بر روے بهاگیرتے مرتب کرده بنحاطر جمع افواج و مہابت جنگ عبور نموده اجتماع روید ادبعد ازان کشتیهاے متوسط را که براے پل آراسته بودند آهسته آهسته بیک یک و دو دو ملاح متصل بکنارهٔ بهاگیرتے تا بدهنه دریاے اجے کشیده فراهم نمودند از نیرنگے تقدیر مارسان مرهٹه را دیدهٔ بینا چون بخت شان بیدار نبود و اگر کسے بیدارے شد و می پرسید اهل کشتے جوابی مناسب داده غافلش میکردند تا آنکه

آخر شب بهم کرده دور تر از لشکر مرهٹه بر دریاے اجے پل تیار شد و مرهٹه را احتمال عبور دریاے بها گیرے و پل بستن بر دیده اجے و آمدن فوج مهابت جنگ از ان پل در خاطر خطور نمے کرد از نجهات غافل گشته در پے تفتیش و لحاظ پل بستن نگردید بعد تیارے پل مهابت جنگ بهادر افاغنه جلادت کیش و دیگر جان نثاران حقیقت اندیش را بعبور مامور فرمود حیدر علی خان و مصطفے خان و شمشیر خان و عمر خان و سردار خان و میر محمد جعفر خان و دیگر سرداران پیاده پا بر لب دریا باحتیاط و اخلاص بهم رسیده و معتمدان رفقاے خود را چیده امر نمودند که چون مرهٹه آن طرف دریا از دحام دارد باید درین غفلت و ظلمت عبور نمائید مقصد آنکه پیش رفتگان مانع مزاحمت اعدا گردند و باسانی از دریا گذشته و بفوج سابق لاحق شود یکه تازان و نام جویان لشکر پا پیش گذاشته شروع در عبور نمودند اتفاقاً به سبب ازدحام مردم و کثرت عابران خللے در بند بعضے کشتیها رویداده یک کشتی یا دو از میان پل غرق گردید و مردم که بے خبر از پے هم سبقت بر یکدیگر جسته می آمدند بسبب تاریکے و صدمه مردم عقب که هر یکے از انها قاصد عبور بود و از رخنه پل آگهی نداشت متوالی هم بدریا افتاده غرق گرداب اجل مے شدند از معتمدان شنیده شده که جمعے کثیر قریب به یکهزار و پانصد کس بلکه افزود بهمین رویه هلاک گشتند بعد ازان مردم خبردار شدند که چنین رخنه در پل افتاده جمعے کثیر بمعرض تلف درآمده اند آنزمان اضطراب عبور تسکین یافته مردم بجاے خود آرمیده منتظر تجدید استحکام و مرمت پل گردیدند علمه چابک دست و فدویان جانفشان همانده کشتیهاے دیگر آورده رخنه را مسدود پل را مستحکم نمودند غیوران دلاور عبور دریا از سر گرفته اول صبح صادق بود که تخمیناً قریب بدو سه هزار کس آن طرف دریا رسیده فراهم گردیدند و دیدند که اگر روز روشن شود مرهٹه بر قلت جمعیت آگاه گردد کارے از پیش نخواهد رفت دلاوران بیجا طلب تکیه بر دل قوے و نصرت ایزدے نموده شمشیر ها کشیدند و بهئیت مجموعے دویده خود را بران لشکر بے حد و حصر زدند بمجرد بر یختن آوازه بلند شد که مهابت جنگ رسید و افواج مرهٹه مضطرب گردید قبل ازان که بر کیف و کم این مردم اطلاعے شود راه گریز پیش گرفت و بهادران طرف مهابت جنگ دشمنان را بزیر تمشیر برق تاثیر گرفته طوفان بلا برانگیختند مهابت جنگ کشتیهاے رکاب را تا بکنار کشیده و در دریا چه اجے افگنده لشکر علی التواتر شروع بعبور نموده در عرصه قلیل مردم مع اسپ و فیل و توپ و دیگر سامان همه آن طرف دریا رسیده صفوف آراستند و مهابت جنگ با جمیع سرکردهاے لشکر پشان شایان متبعان سابقان لشکر خود رسیده اندک تعاقبے نمود و مرهٹه هر قدر مقدور بود علف تیغ بیدریغ شجاعان گردیده بقیه السیف ناتمام بسرانجام و اهتمام در کمال اضطراب و اضطرار بجهه یکه از اسباب و امتعه انچه دست قدرت شان بدان رسیده برداشته و باقے همه را در انجائیکه بود گذاشته در نهایت سراسیمگی راه فرار پیمود و کسے ملاحظه پیش و پس نمی نمود چون فوج مرهٹه دور تر رفت و اضطراب خاطرش باطمینان گرائیده دید که چندان کثرتے نبود داعیه عطف عنان بلکه بعضے از افواج او عود نمود و بفاصله نصف یا ثلث میل رسیده لشکر خصم را آراسته و مهابت جنگ را با افواج گران و توپهاے جلو و بان و دیگر سامان مهیاے کوشمال خود یافته پایدارے نتوانست در راه گریز پیش گرفته دور تر رفت مهابت جنگ بنا بر صدمه غرق که بر لشکر پایش گذشته و در ته غرقیان را انداده آن گروه لاحق بود این غلبه نمایان و فتح عظیم الشان را از نصرت الهی شمرده مغتنم دانست و بر فرودگاه مرهٹه خیمه هاے خود زده آنروز مقام نمود و لاشهاے فرورفتگان دریا را و ازان آنها برآورده لباس و سلاح از بدن شان کنده بعد تجهیز و تکفین دفن نمودند رنگ رو و اجساد جمیع مردهاے مذکور کبود بود ظاهرا

سبب بش ہمین کہ ہوا در نہایت حرارت واخیر موسم برشکال سند و بنگالہ بود و مردم سلاح و لباس جنگ کہ تو بر تو و بسیار گران می ایستد در برداشتند و مردن ہم بخنگی و اضناق بعلت غرق اتفاق افتاد و اللہ اعلم بحقائق الامر این فتح مبین در ماہ شعبان المعظم ۱۱۵۵ ہجری روے نمود و بہا سکر زیادہ بر این توقف از حیز قدرت خود بیرون دیدہ راہ درہ پیچھٹہ گرفت و افواج او از حدود بردوان و ہوگلے و اطراف دیگر کہ متفرق بودند با استماع این خبر مشوش و سراسیمہ گردیدہ ہمگی راہ فرار پیش گرفتند و مہابت جنگ عنان تعاقب باز نگرفتہ دمے نمی آرامید بہا سکر خود را بجنگلہاے صعب المسالک کشید و بفاصلہ شش ہفت کروہ ہر دو لشکر بطے طریق مے نمود بعد چند روز بجائے رسیدند کہ بنابر کثرت تشابک اشجار کہ مورد و معدن مور و مار بود و عبور و مرور دشوار نمود و دو سوار باہم امکان نداشت کہ بے حجاب اشجار پہلوے ہمدگر توانند رفت و دریافت اخبار قشون لشکر خود متعذر گشت تا لفوج مخالف چہ رسد بہا سکر نیز راہ عبور از مسالک آن جنگل بسر حد مملکت نویش نیافتہ لا علاج بر بنائی میر حبیب عملہ عنان بجنگل بشن پور نمود و از انجا بصحرا سے چندر کونہ راہ بردہ سراز میدنی پور برآورد و فوجے را بکمک برای مدافعہ شیخ معصوم فرستاد فوج مذکور پس از راہ نوردے شیخ مسطور را کہ با جمعیت قلیل در جاے پور بود ادراک نمود اما شیخ سراز اطاعت مرہٹہ با وجود استمالہ باز زدہ بمقتضاے غیرت و شجاعت باندک مایہ مردے کہ ہمراہ داشت مستعد محاربہ گشت و مافوق الطاقہ کوشیدہ در میدان مقتول افتاد چون مہابت جنگ را خبر رسید بہا سکر بمیدنی پور معلوم شد از جنگل بطرف بردوان برآمدہ راہ میدنی پور گرفت بمجرد رسیدن مہابت جنگ بہا سکر بطرف کٹوہ مضطرب الاحوال از میدنی پور بسمت بالیسر روانہ گردید و مہابت جنگ نیز بلا اہمال و امہال با فوج ظفر موج در پے او تاخت بہا سکر در دو کروہے میدنی پور بقصد محاربہ برگشتہ استقبال کرد و کار زار صعب اتفاق افتاد چون بعضے از ین طرف و اکثرے از طرف بہا سکر بر خاک ہلاک افتادند بہا سکر تاب مقاومت نیاورده راہ فرار پیش گرفت و مہابت جنگ مع صولت جنگ و ہیبت جنگ و عبد العلی خان بہادر شجاع جنگ و عطاء اللہ خان بہادر ثابت جنگ و مصطفے خان بہادر بہیر جنگ میر محمد جعفر خان بہادر و شمشیر خان و سردار خان و عمر خان و حیدر علی خان بہادر و فقیر اللہ بیگ خان بہادر و نور اللہ بیگ خان بہادر و غیرہم با فوج ظفر موج دو توپخانہ قیامت آشوب کہ فائق تعاقب گریز پایان بود و سامان و ذخیرہ و اموال و دولت دریں بہا سکر تاخت ہیچ جاے آسودہ مرہٹہ ضرب دست افواج نصرت امواج دیدہ را یارائی مقابلہ و مقاتلہ نمے گردید و سامانے رو بیرون نمی یافتند بحسن متوال علے الاتصال در پے مدبران تعاقب نمودہ باقصاے سرود کنک بلکہ بسر حد دکھن بہا سکر را گریزانیدہ خود تا بدریاے چکا رسیدند و چون اثرے از مرہٹہ نیافت بعزت و اقبال معاودت نمود و در کٹک کہ دار الملک صوبہ اوڈیسہ است روزے چند متوقف گردید اما بر گشتہ شدن شیخ معصوم کہ پاسداری حقوق رفاقت نمودہ جان خود را نثار آبرو ساخت تاسف بسیار فرمود عبد النبی خان عمودے مصطفے خان را کہ حسب الطلب او زادہ خود از قصبہ سامانہ مضاف صوبہ لاہور کہ وطن او آبا و اجداد ش بود با رفقاے معتمد چیدہ از قوم داؤد خیل خود بعد جنگ بردوان رسیدہ ملازم سرکار مہابت جنگ گردیدہ بود بصوبہ داری کٹک و حراست صوبۂ مذکور از حوادث و صدمات مرہٹہ مامور و بعطاے منصب سہ ہزاری و نوبت و خطاب بہادری و پالکی جھالردار حسب الالتماس مصطفے خان ممتاز و سرفراز و رسالہ پنجہزار سوار بنام او تقرر یافتہ دیگر پیادہاے برق انداز و اسباب و احتیاج مناسب وقت و مقام متعین شد و راجہ دلیمہ رام پسر راجہ جانکی رام بہ پیشکاری او مقرر گشت درین ضمن خبر آمدن جنگ و بعض حرکات ناملائم بہابت جنگ رسیدہ مقتضی آن شد کہ بمرشد آباد

معاودت نماید و اگر صفدر جنگ خواهان مدرسے باشد تدارکش بعمل آرد بنابرین عبد النبی خان را بطور مذکور بصوبه داری گنگ
مامور نمود و مواعظ پسندیده آویزه گوش هوشش فرموده خود مع برادر زاده ها و باقی فوج و رفقا معاودت فرمود و قطع مراحل
سے نمود نزدیک برهنوان رسیده بود که خبر معاودت صفدر جنگ بدار الملک استماع شنیدند دران زمان که بعضے اخبار ناهنجار
صفدر جنگ شنیده چاره تدارکش میدید روزے بامصطفے خان پرسید که از اوضاع صفدر جنگ بیگانگے مے نماید و من در مدت
مرهٹه مشغولم اگر با او هم حاجت بجنگ باشد چه مے باید کرد مصطفے خان التماس نمود که محل تشویش چندان نیست یکی را خباب عالے
برانند و مقابل دیگرے غلام را بگمارند انشاء الله تعالے چنانچه باید تدارکش بعمل خواهد آمد و همدرین آوان بسمع مهابت جنگ
رسید که حسب الامر پادشاه بالاجے راؤ از جاے خود کوچیده عما قریب بکمک میرسد نزدیک بمرشد آباد رسیده بود که بالاجی راؤ
وارد گردید و چون اخبار فتح و نصرت مهابت جنگ بر اعادے ملک و ملت محمد شاه رسید از راه قدر شناسے و مهربانے
فرمان متضمن تحسین و آفرین فرستاده بعطاے خطاب حسام الدوله و بعنایت شمشیر و خنجر مرصع و عقد مروارید و سرپیچ مرصع
و خلعت ملبوس خاص قامت لیاقت او را بیاراست و همدرین اوقات حسب الاستدعاے مهابت جنگ خطاب
احتشام الدوله بشهامت جنگ و مهام الدوله بصولت جنگ و احترام الدوله بهیبت جنگ و اعز الدوله بعطاء الله خان تابت جنگ
و منصب هزارے و خطاب خانی با بهادرے بمصطفے خان از حضور رسید آخر شوال یا اول ذی القعده آمدن صفدر جنگ
در عظیم آباد و معاودت بمرکز دولت خودش در سال یکهزار و یکصد و پنجاه و پنج اتفاق افتاد مهابت جنگ در آخر ذی الحجه
سال مذکور از تعاقب بهاسکر پنڈت بعد اخراج او از حدود کمک باستماع آمدن صفدر جنگ و حرکات غیر مناسبه اش
برگشته قریبے شد آباد ورود نمود و اوائل صفر یا اواخر محرم رگهوجے بهوسله آقا و منیب بهاسکر پنڈت سنه ۱۱۵۶ هجرت در قرب جوار
مرشد آباد وارد گردید و بفاصله چند روز بالاجے راؤ هم حسب الامر پادشاه بکمک مهابت جنگ در رسید و بنا بر ملاقات
با صفدر جنگ بتوسل مرید خان و غمازے و دراندازے معاندان و نمامان هیبت جنگ و مهابت جنگ از والد فقیر آزرده
خاطر گشته اخلاص و وفاق سابق باحتراز و افتراق انجامید تفصیل امور مذکوره از صفحات آینده ظاهر مے تواند شد

ذکر ورود صفدر جنگ بعظیم آباد و معاودت او و بصوبه خود و بعد چند روز حسب الحکم حضور و اندیشه ورود بالاجی راؤ

چون ایام برسات منقضے گردیده آب و گل راه ها خشکے پذیرفت صفدر جنگ ورا و اخر ماه شوال یا اوائل ذی القعده سنه ۱۱۵۵
هجرے با فوج بسیار از مغل و هندوستانی از انجمله جماعه مغلیه که باز ماندگان لشکر نادر شاهے بوده اند در تعداد شش هفت
هزار خواهند بود و قریب به ده هزار سوار قدیم هندوستانی همه با ساز و یراق لائق و توپ و توپخانه مع ساز و سرانجام وافر و بنگاه
معمور و سرانجام موفور از دار الملک صوبه خود که فیض آباد نام دارد حرکت نموده بعمده الملک بهادر معروض داشت که این
نیازمند حسب الحکم حضور و اشعار و ایماے گرامے بکمک مهابت جنگ و محاربه مرهٹه میرود و در این امر بساطے بسط نخواهد شد
صوبه من دار الفتن و زمیندارانش قابو طلب فساد پیشه اند ناموس را نه همراه مے توانم برد و نه در صوبه میتوانم گذاشت
که ما منے مستحکم در نظر ندارم لهذا امیدوارم که اگر از حضور پرتو رقعه رهتاس و قلعه چنهاڑه با بین خاکسار عنایت شود نهایت
مهربانے و سرمایه اطمینان از طرف ناموس خواهد بود عمدة الملک قبول نموده اشعار نمود که درین باب عرضداشت
بپادشاه نماید تا او هم مطابق آن بحضور برنگارد صفدر جنگ حسب الاشعار بعمل آورد پادشاه اسناد قلعه دارے رهتاس و

چنهارہ بنام صفدر جنگ نوشته قلعه داران سابق را حکمی تاکید نوشت که قلعه های مذکور حواله او نمایند صفدر جنگ تا بنارس رسیده و بر دریای گنگا از کشتی ها پل بسته عبور نمود و قلعه چنهارہ مع عیال و اطفال خود در آمده و قلعه را تماشا کرده پسندید و مستحفظان معتمد از طرف خود در ان نشانیده متعلقان را تا عظیم آباد همراه آورد باین عزم که اگر احیانا در نواح عظیم آباد با مرهٹه تلاقی روی دهد متعلقان را بهر صورت قلعه های مذکور سپرده توان رسانید و خود با کمال جاه و جلال و شوکت و اقبال عازم عظیم آباد گردید و از طرف هیبت جنگ بوالد فقیر حکم رسید که صفدر جنگ بهادر حسب الحکم حضور بکمک جناب عالی شجاع الملک حسام الدوله بهادر مهابت جنگ می آیند هرگاه نزدیک رسند لازم است استقبال و مهمانداری و امتثال اوامرشان بطوریکه مناسب دانند بعمل آرند نشود که امری موجب ملال خاطر عاطر ایشان گردد و در عظیم آباد باشتهار خبر آمد آمد صفدر جنگ و سفارکے و بیباک کے قشون مغلیه بقیه لشکر ناد رشاه که همراه ایشان بود عجب تزلزلے افتاد لکن بزلزله الساعة لشئے عظیم بیاد مردم سید اوسبب آنکه اخبار قتل عام که هنگام ورود نادرشاه در شاهجهان آباد روییداد گوش زد مردم اینجا گردیده بود والد فقیر هرچند فوج و اسباب لائق نیابت این نظامت همراه داشت لیکن در جنب شوکت صفدر جنگ هیچ نمی نمود چون سابقه معرفتے بصفدر جنگ و همراهیانش اصلا نبود احتیاط و پاس آبرو مقتضی آن گشت که درمیان واسطه باید مرید خان بهادر که بر وفق گفته مهابت جنگ در عظیم آباد نشسته انتظار انفصال سوانح بنگاله میکشید اتفاقا از رفقای سادات طباطبا بود و والد مرحوم نیز از همین زمره بدین جهت باهم گرربط اتحاد و وداد و ملاقات نامعدود اتفاق افتاده اخلاصے کامل بهم رسیده بود و مرید خان چون از امرا حضور و با صفدر جنگ دیرینه آشنا بود دران وقت بهتر ازو واسطه در نظر نیامده والد مرکوز خاطر خود به تقریبے با مرید خان طاهر ساخت خان مرقوم استمالهٔ والد درین خصوص نهایت مرتبه نموده خود برائے ملاقات صفدر جنگ و تقریب ملازمت والد پیشتر رفت و پروانه صفدر جنگ متضمن استمالهٔ بسیار مع خط خود فرستاده بمبالغه نوشت که بجمعیت خاطر باستقبال صفدر جنگ پیشتر آیند و هیچ اندیشه بخاطر خود راه ندهند والد باسباب و شروتیکه داشت تا منیر باستقبال شتافت و در همین راه سوارے ملازمت نموده مورد الطاف و عنایات گشت و همعنان او متصل بعظیم آباد رسیده و امتثال اوامر او نموده خوشنود ش داشت صفدر جنگ حکم بتخلیه قلعه از اموال و جوارے هیبت جنگ که در انجا گذاشته رفته بود نمود و قبل ازین حکم حارسان صفدر جنگ از مردم مغلیه وغیره بر دروازهاے قلعه نشسته برآمدن مردم و اسباب از خانهاے حاکم نشین قلعه دشوار و متعذر بود حسب الامر والد شبی نبده با معدودے از معتمدان رفته خواص جوارے را با بعض اموال که خلاصه بود باخفا و احتیاط برآورده در مکانیکه برائے آنها معین شده بود آورد و بعد ازان والد نا چار حمل و نقل دیگر اموال و جوارے مذکوره نموده در خانه علحده متصل بخانه خود آورده گذاشت و صفدر جنگ بتجمل بسیار داخل شهر عظیم آباد گردیده قلعه را بنظر اجمالے دید و بعض مردم خود را در انجا نشانیده خود بفاتحه زیارت قبر جد مادرے خود که در عظیم آباد مدفون و آن مکان بمقبره پیر سعادت خان معروف است آمده بمعسکر خود که در باغے پورداشت معاودت نمود و جمیع منصبداران و عظما و اعزهٔ شهر و زمینداران و جاگیرداران صوبه بملازمت او تقرب جسته باریاب مجرا شدند چون غرور و نخوت بسیار داشت با اکثر مردم عالے منش بنازل ترین سلوک پیش آمده مردم را از خود ناراض و بیدل ساخت بعضے از فیال چیده و توپهاے کلان که بنابر اندیشه لیساق مرهٹه هیبت جنگ در عظیم آباد گذاشته رفته بود صفدر جنگ تعریف آنها شنیده از والد فقیر استدعا نمود که فیال و توپ های مذکور باداده وجه قیمتش را بگیرید والد در جواب معروض داشت که

نا آقائے من سود اگر سنت و من گماشته او صاحب هم امیر واو شان هم امیر ند و فیما بین از کمال وداد و اتحاد مجال تصور به بگانگت
نیست مال او شان مال سرکار است هر چه خواهند بگیرند اما نبده بدون اذن او شان چیزے را بخود سے خود نمی توانیم داد ابو المنصور خان
التماسے باین سخن نکرده جمع در دو سه زنجیر فیل و سه چار ضرب توپ اگر چه لائق شان او نبود نموده داخل سرکار خود ساخت
این قسم حرکات مهابت جنگ را خوش نیامده مراسله متضمن ممانعت آمدن بطرف مرشد آباد و مراجعت بصوبه خود باین مناسب
بصفدر جنگ نگاشت و بپادشاه هم معروضه داشت که مرا حاجتے بکمک هیچ مردم نیست باقبال پادشاهے هر چه از دست این
دو تنخواه تواند شد بعمل خواهد آورد امیدوار است که این نزاع حکم معاودت بجاے خود برسد که میان من و او شان صحبت درنخواهد
رفت پادشاه حسب الالتماس مهابت جنگ شقه خاص متضمن امر عود بصفدر جنگ نوشته بوکیل او سپرد و تاکید نمود که
زود تر برگردد و خط مهابت جنگ خبر عرضداشت او بپادشاه و در صدار حکم حضور بر وفق مرضے مهابت جنگ قبل از ورود
شقه پادشاه از نوشته و کلا بصفدر جنگ رسید و همدرین عرصه سرکارے صفدر جنگ خبر جنبیدن بالاجے را و از مقرر دولتش
بارادهٔ کمک مهابت جنگ بطرف عظیم آباد و بنگاله رسانیدند چون نبایر نزاع دیرینه که باجے راو پدر بالاجے راو را با برهان الملک
متحقق بود و چندے از سرداران مرهته درین جنگ چنانچه در سوانح مانقبه گذشت اسیر برهان الملک گردیده تا آن
زمان پیش صفدر جنگ مقید بودند و صفدر جنگ از بالاجے راو اندیشها داشت عبور نمودن گنگا و معاودت بمرکز دولت
خود اصلح شمرده بلا توقف از عظیم آباد طبل مراجعت کوفته در معبر منیر بر گنگا پل کشتیها بسته عبور نمود و والد فقیر را از منیر خص فرمود

ذکر آزردگے هیبت جنگ و مهابت جنگ از سید هدایت علی خان والد راقم و آمدن بالاجے راو در نواح عظیم آباد و بهم رسیدن آشوب و انقلاب در صوبه مذکوره و محفوظ ماندن شهر عظیم آباد بتائید ایزدے و حراست سرمدے و رسیدن بالاجے راو بمرشد آباد و ملاقات با مهابت جنگ و سوانح دیگر که بعد از ملاقات او روے داد

غماز ان و در اندازان ملاقات والد فقیر را که نائب صوبه بهار بود با صفدر جنگ بوساطت مرید خان بنوعیکه مذکور شد
بطور دیگر وانموده اراده های فاسد که هرگز در خیال والد مرحوم نبود با هیبت جنگ و مهابت جنگ ظاهر نمودند مهابت جنگ
چون با مرید خان آزرده و بدگمانیها نسبت باو داشت و از صفدر جنگ نیز حرکات ناملائمه سر زده ملتمسات بدخواهان
دوباره والد فقیر مقرون بصدق دانسته آزردگے وافر بهم رسانید هیبت جنگ نیز بتعبیت بزرگ خود و استماع امور مذکوره
از والد نهایت آزرده خاطر گشت اما بنابر مصلحت وقت چندے مخفی داشته بعد ازان که عمومے خود مهابت جنگ را در تنبیه
مرهته مستقل و از اعانت دیگران مستغنی یافت آزردگے باطن خود را ظاهر کرده راے خیتامن دیوان را به نیابت
صوبه عظیم آباد فرستاد و او در عظیم آباد رسیده و بعد چند روز بعمل عارضه بهم رسانیده بمرد و شهر عظیم آباد اندک مدتی حاکم
نداشت که ناگهان بالاجے راو با فواج که گرده ابنوهے بود در رسید و انقلاب [illegible] و از سوار و پیاده بود هنگام عبور
او از راه ها هر که اطاعتش نموده پیشکش میگذرانید مساکن او از گذند کوب حوادث و شر و قتل و غارت افواج دکهن محفوظ
ماند و هر که از ذکر تمرد سے نمود پایمال بلایا و محن میگردید چنانچه احمد خان نبیرهٔ داود خان آنرا شے که در پرگنه

اتحاد کرده در صوبه عظیم آباد اقامت داشت و قصبه داؤدنگر آباد کرده محل مسکن و موطن او بود و گمان آنکه بالاجی را بملک
مهابت جنگ میرود در اثنای راه بمحاصره قلعه و جنگش نخواهد پرداخت در غوث گڈه که متصل بداؤدنگر ساخته او بود و بزعم
خود آنرا متین و استوار مع شمرده مع مهابتان قصبه و افاغنه ساکنین داؤدنگر همراهیان خود تحصن جست و باطاعت انقیاد
نپیرداخت بالاجی راو فوجی را تنبیه او و تخریب قلعه مامور نمود فوج مذکور داؤدنگر را سوخت و غارت نمود و از خس
و خاشاک آن قصبه خندق غوث گڈه را پر کرده قلعه را مرد گرفت احمد خان را که دود نخوتی در دماغش چیده بود بعدرفته
بیهوشش و حواس درباخت ولا علاج و مضطر گشته بوساطت مهابتان که در قلعه با او متحصن بودند چاره جوئی نمود و
پنجاه هزار روپیه پیشکش رسانیده جان خود را از هلاکت باز خرید از استماع این خبر مردم عظیم آباد را طاقت در جگر
نماند و رجوع بوالد نموده التماس کردند که درین شهر غیر شما رئیسی نیست و اگر شهر محفوظ ماند و ناموس خلق برباد نرود
باید نمود و (الا عیال) و اطفال خود را آن طرف دریا فرستاده کسانی را که کمنت و اسباب میسر بود (الا نمود که ناموس
را از گنگا عبور کرده ایشانرا باید فرستاد و من شریک احوال شما بهر حال خواهم بود چنانچه مکرر شهر حسب الامر والد ماجد آورد
منتظر واردات غیبی نشستند بحسب اتفاق جد عالیمقدار این خاکسار سید علیم الله علیها باسلامه الله فی قرار سیمین الجنان
چند روز قبل ازین الفراب از شاهجهان آباد رسیده وارد عظیم آباد گردید و بود بهر چند والد مرحوم مبالغه نمود که آنجناب هم
عبور دریا فرماید از فرط غیرت و وثوق بعنایت ایزد تعالی قبول نفرموده چون تعلیم الهی عارف باحوال امتیه بود والد ماجد
دلدهی و امر باقامت شهر با کمال اطمینان نمود و خود تنها بر اسپی سوار شده خلاف عادت دور شهر را گشت و باز آمده
والده را گفت که انشاء الله تعالی سر گزشت این شهر از بلائی که می آید کمی اثرے نخواهد دید و الحمد لله که چنین شد از ملهمات
و سموکرامات آن مرد خدا اگر ذکرے رود سخن بطول انجامد مثنوے که تغیر آن را مستلزم و بشارة الامامة موسوم ساخته بذکر
بعضے از خوارق عادات و مقامات آن عالی درجات پرداخته ام من شاء فلیرجع الیه بامداد الهی و بقدرت ارواح طیبه حضرت
رسالت پناهی و آل اطهار ان سروریے از اقربای بالاجی راو که در بنارس و دیگر مقامات عظیم آباد مهابتی شده بود
دگوبند سے نام داشت اتفاقا در ایام حکومت والد ماجد بین بهات مکرر مشمول احسان و مشمول عواطف و اشفاق
ایشان گشته بود در انوقت بمقتضای هل جزاء الاحسان الا الاحسان تا مکن در سرعت خود را از بنارس بالاجی راو رسانیده جهانها
که والد ماجد نموده بودند معروض داشت و التماس نمود که تدارکش را به ازین وقتی نخواهد دکنون شما بدایشان نوعی
نکوئی کنید که مرا از بار احسانهای ایشان سبکدوشی میسر آید بالاجی راو باستماع این ماجرا خطے متضمن نهایت
احترام و اشفاق با برخے از تحائف و کهن برای والد فقیر فرستاده استمالت بسیار نمود و نوشت که شما با جمیع مردم
شهر بکام و آرام باشید که مرا با شما و بپاس خاطر شما با شهر عظیم آباد اصلا تعرضے نخواهد بود بفضل الهی و یمن انفاس مبارکه
بزرگان پاکیزه نفس پاکیزه طبعان خدا رسیده از چنین بلائے بلی ربهاء عموم خلق امید یار در حفظ ایزدے محفوظ ماندند
فلله الحمد ثم حمد الله الحمدات که والد ماجد سرور سر جا عبور نموده چندے دران دیار گذرانید خلق آنهارا این بنده کمترین و جمیع عمارت
ازان مرحوم راضی شاکر و بالسنه فصحاء بلغاء بر زبان مردم خسانهاست و اغلب اوقات را کثر جا با تبرد دیگر او اد
و ستایش را مردم هر دیار بسبب احسان نیکو که بها آنمغفور در بلاد عظیمه مخاوف جسیمه حمایت با نموده خدمتگاریها بتقدیم رسانیده اند
لرائمه نکویان را پس از مردن نکوئی جانشین باشند * چنانکو زیست آنکو بعد گرش این چنین باشند * القصه بالاجی راو

از داود نگر راہ را گردانیدہ بالا بالا از طرف نگارے و کیا مانپور و بہار گذشتہ باز سر راہ گرفت و مونگیر و بہاگلپور رسیدہ در ہر دو قصبۂ مذکورہ بسبب ورود دش نہایت شر و شور ظاہر گشتہ آفت عظیم بسکنۂ آنجا ہا رسید اما ازوجہ محمد غوث خان مرحوم کہ فی الحقیقۃ شیر زنے بود بنا بر تہیدستی و پریشانی طاقت عبور دہمرور دریا نیافت ناچار محوطہ خانہاے خود را در بستہ با معدودے از اقربا و متعلقان کہ درین عسرت دست از رفاقتش برنداشتہ بودند از فرط غیرت بنا بر حفظ عصمت مستعد مدافعۂ چنان لشکر بیکران گردید و چون ازان خانہ شکستہ و دروازہاے بستہ آتش خنگ و صداے تفنگ بر خاست غارت گران را حیرت روی داد و بعضے در محاصرہ اش کوشیدند و بعض دیگر خبر بسہ دار لشکر رسانیدند بالاجے راؤ تفحص نمودہ دریافت کہ زن محمد غوث خان مرحوم از کمال بے اسبابے متوانست کہ بدر رود ناچار بپاس آبروے خود تن بمردن دادہ با چند کس مفلوک در را بستہ مستعد جنگ نشستہ است و تا حال کسے را مجال دخل و تصرف در انجا نہ دادہ بالاجے راؤ را این جسارت زیادہ از طاقت پسند آمد و براے او چیزے از لباس و اقمشۂ دکھن فرستاد و چند سوار معتمد خود را ہمراہش دادہ مامور گردانید کہ تا گذشتن لشکر ہما نجا حاضر بودہ نگذارند کہ کسی بآن ضعیفہ تصدیعے تواند رسانید و خود پیشتر نہضت نمودہ راہ کوہستان گرفت چون تمام فوج او از بہاگلپور گذشت سواران مذکور از ان ضعیفہ رخصت حاصل نمودہ بلشکر خود پیوستند و بالاجے راؤ بعد از طے منازل از حدود بیربھوم سر بر آوردہ وارد نواح مرشد آباد گردید و از طرف ناگپور کلان رگھوجے بہوسلہ احوال مغلوبی بہاسکر نبدت دریافتہ حسب الطلب بہاسکر نیز در قرب جوار مرشد آباد رسید و عساکر بے حد و حصر در بنگالہ مجتمع گردید ✣ ✣ ✣

ذکر ملاقات بالاجے راؤ با مہابت جنگ و اخراج رگھوجے از حدود بنگالہ و معاودت بالاجے راؤ بمرکز دولتش ✣

چون بالاجے راؤ متصل بمہابت جنگ رسیدہ و اطراف لشکر و معسکر ساخت مہابت جنگ ہم کہ دران اوقات بر لب دریا دران ضلعہ مخیم سرادقات جاہ و جلال داشت بقصد ملاقاتش رفت بالاجے راؤ مراسم استقبال العمل آوردہ بمجمع خویش آورد جلوس ہر دو با ہم بر یک مسند گویا اقتران مریخ و زحل بود کہ مفاسد خون ریزے بسیار نتیجہ داد و بعد تقدیم رسیدن مراسم تواضع و تکلفات معاودت بدولت سراے خود نمود در روز دیگر بالاراؤ بقصد باز دید در رسید آن امیر کبیر تا سر فرش مراسم استقبال بجا آوردہ بر مسند خویش جاے داد و سخنان بسیار در انتظام مملکت خصوص دفاع رگھو مذکور گشتہ بعد تواضع عطر و پان موافق ضابطہ فیل و خواںچہاے جواہر و ملبوسات دادہ بالاراؤ را مرخص نمود بعد ازان پیغام مدافعہ و اخراج رگھوجے بہوسلہ داد بالاجے راؤ درخواست چوتھ چندین سالۂ عظیم آباد نمودہ گلہ از توقف ایصال آن وجہ نمود مصطفے خان ہیبت جنگ درین جواب و سوال مقرر گشتہ آمد و رفت مینمودند تا آنکہ حساب مبلغہاے چند سالہ چوتھ منتفع گشتہ مہابت جنگ رسانیدنش را متعہد گردید و استدعاے حرکت لشکر براے تنبیہ رگھوجے نمود و خود نقارۂ نواختہ داعیۂ سوارے و کوچ فرمود بالاجے راؤ کسے را فرستادہ مانع گردید و مہابت جنگ بضرورت مصلحت در حرکت نیافت و ناچار بہاے معہودہ ببالاجے راؤ رسانیدہ التماس تنبیہ و اخراج رگھوجے نمود رگھو کہ مابین کٹوۂ و بردوان رحل اقامت پراگندہ بود براین اتفاق آگہے یافتہ و مقاومت خویش در مقابل حریف غالب محال دیدہ بسمت صحاراے غربے بنگالہ روانہ گردید روز دیگر موافق وعدہ افواج ظفر امواج در تعاقب رگھو تبلاطم آمدہ از رود خانہ بھاگیرتے

سمت غربی بنگاله گذشتند و بعد یکدو کوچ بالاراؤ استدعای رخصت از جناب مهابت جنگ نموده پیغام فرستاد که افواج سرکار چنانچه باید در سطح مسافت مسارعت نمی نماید من مرخص میشوم بعد چندے خبر دفع رگهو بعرض گرامے خواهد رسید بعد تبلیغ این پیغام روز دیگر بالاراؤ تعجیل هرچه تمامتر متعاقب رگهو تاخته باو رسید و بعد محاربه هزیمت بر رگهو افتاده از درهٔ جبال راه ملک خود گرفت و بیشتر از بهیر و بنگاه او تاخت و تاراج رفت و بهاسکر که بمیدنی پور رفته بود با استماع این خبر از دریاے جبال کنک در کمال سراسیمگی و اضطراب بیرون رفت و بالاراؤ هم مقتضی المرام روانه بلاد دکهن گردید وقتی که بالاراؤ مرخص گشته عازم دکهن گردید وکیل بالاراؤ که برائے بعضے جواب و سوال پیش مصطفے خان آمده بود در گفتگو سبب اقتدار آقائے خود و تسلطش بر عطائے سلطنت تهور نموده کلمهٔ نامناسبے بر زبان آورد مصطفے خان تاب نیاورده فرمان داد که او را بزنند ملازمانش حسب الامر بعمل آورده دلیلش نمودند او آزرده گشته می خواست برود و فتنه برانگیزد مهابت جنگ شنیده او را پیش خود طلبید و بعنایت اسپ و خلعت و دیگر عطایا خوشنود نموده بر گردانید و بالاراؤ کوچیده رهگرائے مقصد گردید بعد ازان مهابت جنگ بمصطفے خان گفت که این حرکت باعث مفاسد عظیمه و عداوت بالاراؤ می شد در جواب التماس نمود که اگر چنین می شد ولی نعمت به تنبیه رگهو می پرداختند و فدوے بالاراؤ را می مالیدیا ولی نعمت بالاراؤ را گوشمال میدادند و بنده رگهو جے هوسله را بسزا میرسانید این ساخته در اواخر محرم یا اوائل صفر ۱۱۵۶ هجرے روے نمود القصه بعد رفتن بالاجے راؤ و تسکین فتنه اطمینان خاطر مهابت جنگ و همراهیان میسر آمد و چون احتمال معاودت رگهو و بهاسکر بنود مهابت جنگ عازم مرشد آباد گردیده بمرکز دولت خود رسید و هیبت جنگ از مرشد آباد رخصت معاودت بصوبه عظیم آباد که دار الملک او بود گرفته قاصد منزل مقصود گشت همدرین اوقات کوکل چند که نوکر دیرینه و نمکخوار سرکار حسین قلیخان بود و بوسیله او پیشکارے جهانگیر نگر داشت با مرسلے و دولی نعمت خود نرد دغا باخته در حضور شهامت جنگ برآمد مبالغ خطیر بنام حسین قلی خان نوشت و حسین قلی خان معزول و مورد عتاب گشته نیابت جهانگیر نگر به یاسین خان که فوجدارے گرده داشت مقرر گشت و علاقه فوجدارے بیر قلندر مرحمت شد حسین قلی خان وارد مرشد آباد شده در تدبیر اصلاح برهمے کار خود افتاد و بگذرانیدن مبالغ کلی مزاج گهیتی بیگم زوجه شهامت جنگ دختر مهابت جنگ را بحال خود متوجه ساخت و مشار الیها اصلاح کار حسین قلی خان بر ذمهٔ خویش گرفته از پدر و شوهر عفو جرائم و صفح مآثم او درخواست و دولت خواهے او خاطرنشان هر دو ساخته خلعت نیابت جهانگیر نگر باز بحسین قلی خان و بهائیدان مرتبه حسین قلی خان نظر بوجود چنین مربے متحکم در حضور کمال استقلال و استبداد در امور جهانگیر نگر شد یاسین خان را که کبیده خاطر گشته بود عطاء الله خان از طرف خود فوجدارے جهاگلپور داد حسین قلی خان بعد وصول بجهانگیر نگر کوکل چند را از پیشکارے معزول نموده مورد انواع تحمیلات متصدیانه گردانیده وابیخ و بنیش برکنده راج بلبهه را به پیشکارے خود مقرر داشت و بعد انتظام آنجا اقامت خود در حضور مستحسن دیده نیابت خود بحسین الدین خان برادر زاده خود داده بمرشد آباد آمده مادام الحیات در کمال تسلط و اقتدار بود تا آنکه بخشش برگشت و سراج الدوله اورا از اوج اعتبار انداخته بناحق کشت و خون او چون خون سیاوش تمام بنگاله و خاندان مهابت جنگ را بخاک ادبار برابر ساخت +

ذکر آمدن هیبت جنگ بعظیم آباد و انقطاع سر رشتهٔ رفاقت و الداز او شان و دیگر سوانح که در آن آن رو بداد

چون هیبت جنگ همعنان امن و اطمینان از مرشد آباد معاودت نموده در حدود صوبه عظیم آباد رسید نبابر بند و بست صوبه خود و نواح پرگنه سنوت دنگار سے اقامت گزید همانا سبب آنکه چون با والد سرگران و پرگنه ها سے مذکور تا نهایت کوشان پلانون و ناگپور در علاقه ایشان و پرگنه ها سے سرس و کنبه و جرگانوان و شهر گهائی و کوسمے کنده نیز در تصرف والد و زمینداران انجا ها را با والد توسل بود و مقتدران آنجا اکثرے خاصه راجه سندر سنگه نهایت اخلاص با والده داشت میخواست که آنها را بنوید عواطف خود استمال و با والد منحرف ساخته از خود گرداند و چون راجه کیرت چند پسر رائے رایان عالم چند دیوان شجاع الدوله منفور را دیوان مدار المهام خود ساخته همراه آورده بود سے خواست که مالگزاران و مقتدران صوبه با توسل جسته از دیگران مگسلند و نبند و بست صوبه بوسامت او نماید یا غرضے دیگر داشته باشد علی اے حال والد عریضه متضمن استیذان آمدن خود نگاشته فرستاد در جواب نوشت که عنقریب من بشهر میرسم همانجا ملاقات تمام خواهد شد تصدیع نکنند والد رضاے او در فتن نیافته بجاے خود نشست ناگهان شهره ورود مرهٹه در نواح پرگنه ها سے مذکور برافواه و السنه مردم افتاده شیوع یافت و هیبت جنگ توقف در امکان بسبب قلت فوج و اسباب که در اسفار کنک و بنگاله حاصل و علاقے باقے نمانده بود صلاح ندانسته بعد استماع این خبر کوچیده و تمام شب راهها بریده اول صبح بفضاے شهر عظیم آباد رسید والد باهر اهیان خود برآمده متصل تالاب میٹهی پور هیبت جنگ را در یافت هیبت جنگ که بر اسپ سوار بود در پس تلماے تالاب مذکور استاده راجه کیرت چند را پیشتر برای استقبال و ملاقات والد فرستاد و چون نزدیک رسید والد و راجه مذکور از اسپ فرود آمده با همدیگر معانقه نموده باتفاق برای ملازمت هیبت جنگ رفتند هیبت جنگ از حجاب مذکور برآمده اسپ را پیش راند والد چون سلام نمود جلو اسپ گرفته استاده والد پیشتر شتافته نذر گذرانید و هیبت جنگ سواره بر اسپ خم گشته با والد معانقه نمود و دو سه کلمه استفسار احوال نموده حکم بسوار شدن داده خود پیشتر راند والد آنی چند در انجا استاده با برادر خود مهدے نثار خان که بخشیے هیبت جنگ بود و دیگر سرداران سپاه معانقه و ملاقات نموده سوار شد و همراه سوارے هیبت جنگ داخل شهر گشته بخانه اش رسانید چند روز راه آمد و رفت دربار تکرار و اعادهٔ کلمات شکایتهاے سابقه و عذر خواهے و اظهار سرکارے علی ماهے علیه از طرفین مفتوح بود و هیبت جنگ بودن والد با انتزاع بعضے خدمات خواسته وعده ها سے نمود و میگفت که چون جناب عالے یعنے مهابت جنگ از شما بدگمان و آزرده اند و مرا از اطاعت و استرضاے ایشان گزیرے نیست چند روز بنوعیکه من میگویم باید بسر برد من رفع مظنه ها سے ایشان نموده باز بدستور جمیع مقدمات بستمامر جوع خواهم داشت والد نظر بابروے خود قبول نمی نمود و بنابر غیرت و حدت مزاجی که داشت به کاهش مرتبه خود راضی نمی شد تا آنکه ناچار روزے برائے ملاقات والده فقیر آمده در حرم سرا مدارج دلجوئے و عذر خواهے را بپایان رسانید و والد سر از اطاعت باز زده بذلت خود رضا نداد و بنائے کار بر ترک رفاقت و ارادهٔ شاهجهان آباد گذاشته از هیبت جنگ رخصت شد بعد چند روز تهیه سفر نموده بساعت مختاره که پانزدهم رجب سنه ۱۱۵۶ هجری بود مع رفقا ئیکه داشت بمحل رحیل در همین شهر خلاف مضابطه نوکرے و آقائی کوفته سوار شد و در باغ راسے بالکشن وکیل ناظم بنگاله نقل مکان نمود مهدے نثار خان عم راقم که برادر خرد والد بود با آنکه هیبت جنگ در نهایت مرتبه اورا دوست میداشت و از زمره مخلصان دولتخواه خود سے انگاشت و جوهر شجاعت و صداقت او را مکرات امتحان نموده کمال اعتماد بذاوده نبابر افتراق برادر بزرگ شکسته خاطر گشته استعفا از نوکرے و خدمت بخشی گری نمود

هر چند هیبت جنگ در منع استعفا و ترغیب رفاقت خود مبالغه ها نمود و معتمدین خود را فرستاده پیغامها فرمود و خواست که خود بخانه اش آمده همراه خود گرفته ببر دمهدی نثار خان معذر تهای مناسب نموده انزوا گزید و چون اندیشها در خاطر مردم بود که مبادا از منیداران بهوچپور یه که متمرد انند در اثنای راه با غوای دشمنان با والد خدعه نمایند مهدی نثار خان مرحوم تا حد صوبه عظیم آباد که عبارت از یکسر باشد با والد همراهی نموده بخانه خود برگشت و والد در عین برسات قطع منازل نموده بقصبه صوبه اوده که دار الملک صفدر جنگ بود رسیده روز ورود ملازمت صفدر جنگ نمود چون باعث برهمی اوضاع معاش والد صفدر جنگ شده بود باین شرم نهایت دلجوئی و استمالة نموده نویدها دادا ما هما نروز ساعت کوچ او بحضور محمد شاه مقرر بود بعد دو سه ساعت داخل پیش خیمه های خود شد تتمه احوال والد و صفدر جنگ در سلک احوال محمد شاه و احمد شاه و امرای شاهجهان آباد انشاء الله تعالی رقمزده خامه وقائع نگار خواهد شد اکنون مناسب چنین مے نماید که ماجرای بنگاله و عظیم آباد و وقائع حالات خاندان مهابت جنگ وغیره که درین ممالک عروج نموده منقرض شدند الی یومنا هذا که سال ۱۱۹۴ هجری است مسلسل و منتظم در یک دفتر بنگارد و بقیه احوال محمد شاه و احمد شاه و عالمگیر ثانی و شاه عالم مع امرای شاهجهان آباد و لاهور را وده و الله آباد و اکبر آباد در دفتر دیگر و احوال دکهن آنقدر که باجمال معلوم گردیده در هر دو دفتر هر جا مقام اقتضا کند ثبت نماید من الله التوفیق و به الاعتصام +

آراستن هیبت جنگ حصار گلی برای شهر عظیم آباد و رنجیدن مردم ازان بنا در ابتدا و آخر اعتراف نمودن بخوبی آن عمل بنا بر محفوظ ماندن از اکثر حوادث و بلایا

چون هیبت جنگ وارد شهر عظیم آباد گردید و آمدن مرهٹه دران صوبه شهرت یافت هیبت جنگ احداث حصارے برای حفظ عموم سکنه و رعایا مصلحت دیده عمله را مامور فرمود که بر بناے حصار قدیم دیوارهاے جدید بکشند و خندقے در دور آن حفر نموده کلش را پشته دیوار نمایند تا متانتی بهرساند حصار قدیم را زمانے مدید گذشته بود که افتاده و مردم بران خانهاے خود ساخته از حصار اثرے نگذاشته بودند درین بنا بعضے خانها ضرور شد که منهدم شود صاحبان بیوت لائق الانهدام این بنا را در بارهٔ خود ظلم نمایان دیده آه و فغان از حد گذرانیدند چون مصلحت حفظ عام در ضمن این انهدام متصور بود سودے بران مترتب نشد و حسب الامر بعمل آمده در اندک زمانے حصن استوار تیار گشته قلعه متینی پدیدار آمد بعد ازان در هنگام حروب مرهٹه و غیر آن که مکرر ورود جماعهٔ مذکوره روے داد و خلقی کثیر از سکنه بیرون شهر هم درون حصار درآمده از صدمات حوادث محفوظ و از عمارات بیرون شهر نیز خوف گوله توپهاے بروج و بارهٔ حصار است تصرف مرهٹه کوتاه گردانید همان خلق شاکر گذار بوده بر حسن تدبیر هیبت جنگ اعتراف و اقرارے نمودند و هیبت جنگ بکام و آرام در کمال عزت و احتشام میگذرانید و اغلب اوقات بهر دلجوئے والده بخانه ما آمده عاطفتهاے نمود و تمام سرکار ترهٹ را از حضور بجاگیر خود طلبیده اراده آبادے پرگنه هاے آنجا بجد داشت بنا برین عازم رفتن سرکار ترهٹ شد که آن طرف گنگا بود گردید چون برعم راقم مهدی نثار خان مرحوم شفقت مافوق القیاس داشت و راضی بآزادی او نبود خود بخانه اش رفت و با خود آورده همراه گرفت بعد عبور دریا و وصول بحال مذکور در آبادے بهنواره که محل سکونت اجداے آنجا از قدیم و عمارات آنهاست نزول نموده اقامت گزیده بعضے پرگنه هاے سرکار مذکور مهدی نثار خان و دیگر جاها بدیگران

سپرده اهتمام و اکثار را بادسے و نوغیر حاصل احوالات مذکوره داشت بعد ازان که سکونت قصبه مذکوره بطول انجامید زوجه خود آمنه بیگم بنت مهابت جنگ را با اطفال و اکثر خدمه محل نزد خود طلبید و نیز بوالده فقیر نگاشت که آرزوی ملاقات شما زیاده ازانست که نوشته آید اگر حرجے نباشد مع فرزندان تشریف آورده صلاحے چند درین مقام بگذرانند و این نیاز بر شفقت و محض ذوجه میبا بود و الا مقتدران را با غربا بر چند از اقارب باشند این قسم سلوکها کمترے باشد فقیر و علی نقی خان برادر خود را قرهسراے والد درین ایام در شاهجهان آباد بود و مصطفی خان نیاز برنیکو خدمتیها و کمال جرأت که داشت باوج اقتدار رسیده در زمره ملازمان مهابت جنگ کسے را سهیم و شریک خود نمیدید ٭

ذکر عروج مصطفی خان بهادر بر جنگ بمرتبه عالی و مقتول شدن بهاسکر پنڈت باختیال مصطفی خان بتقدیرات الهی

مصطفی خان که در حروب مذکوره سابقه حسن ارادت و جوهر جانفشانے و جلادت خود نسبت بر فقاے دیگر مکرر و متواتر بظهور رسانیده منظور نظر مهابت جنگ گردیده بانعام مبالغ کلے و اسباب و افیال در اقران ممتاز و سرفراز گشت از انجمله دوازده لک روپیه یکبارگے انعام یافت و هفت هزار سوار رساله او و پنج هزار سوار رساله عمدهاش عبد النبی خان صوبه دار کٹک بود و بعد مردن عبد النبی خان پسرش عبد الرسول خان بمنصب پدر که پنجهزارے یا چار هزارے داشت بر ساله و صوبه داری مذکور سرافرازے یافته حاکم بالاستقلال صوبه مذکوره گردید و مصطفی خان خود منصب پنجهزارے و پانلکے جهالردار و علم و نوبت و رساله هفت هزار سوار و قریب سیصد و پنجاه فیل و غیره اسباب امارت انچه باید میبا داشته در کمال استقلال و اقتدار مرجع جمیع معاملات ملکی و مالے و مقتدا ے فرقه سپاه بنجوے بود که اقارب قریبه مهابت جنگ و حصول مردم خود نوکر با و مے جستند و بمرتبه رسید که محسود جمیع ملازمان منتسبان گردید تا آنکه حاجے احمد برادر کلان مهابت جنگ با وجود منصب پنجهزارے از اقتدار و اختیار مصطفی خان عاجز و حیران گشته بنا بر انزجار خاطر جدائی برادر و غربت از مرشد آباد که مسکن دیرینه او از عهد شجاع الدوله بود و اختیار نموده پیش پسر کهتر خود احترام الدوله زین الدین احمد خان بهادر بهیب جنگ بعظیم آباد رفت و نیز سبب آزردگے حاجی احمد خدمت هوگلے گردید که بصولت جنگ بهادر عنایت گشته زیرا که حاجے آنرا برائے خود میخواست وصولت جنگ من بعد بهنگامه کٹک خدمتی که اندک فائده داشته باشد ندانست مهابت جنگ پاس خاطر صولت جنگ عزیز تر دانسته چون حاجے احمد را از بحال سائر مرشد آباد بقدر ما یحتاج [illegible] آزرده خاطر گشته بعظیم آباد برخاسته رفت در سیر [illegible] موسم برشکال در سال پنجاه و هفتم از مائه دوازدهم بهاسکر پنڈت علی قراول را که از سرداران مشهور بعض ممالک دکهن بود بر فاقت خود برگزیده او را سردار لشکر هفت هزار سوار گردانیده شروع سال مذکور در نهایت اقتدار مسب الامر گهوبهوسله با بیست هزار سوار داخل بلاد اوڈیسه و بنگاله گردید مقصد آنکه اگر مصالحه میسر آید مغتنم شمارد و الا بمحاربه پردازد مهابت جنگ که از مشاق اسفار متواتره اندک کسالتی و ملالتی بهم رسانیده بود بنائے مدافعه بهاسکر بمحض تدبیر گذاشته آرام و آسایش سپاه منظور داشت و با مصطفی خان در باب مدافعه او مشوره آغاز نهاده خواست که بتدبیر بهاسکر را مع جمیع سرداران فوج او بیکجا بقابوے خود در آورده همه را یکبارگے ملک عدم گرداند چون این کار نیابر اقتدار بهاسکر و وحشت او مهابت جنگ و همراهیانش و عدم اطمینان از فوج اسلامیان متعسر بلکه متعذر می نمود مهابت جنگ

مصطفی خان را بنا بر حصول مرام خود امیدوار انواع انعام و عنایات ساخته متوقع صوبه داری عظیم آباد گردانید و وعده کرد که اگر بهاسکر را مع سرداران همراه بدام خود کشیده بحضور مهابت جنگ رساند صوبه مذکور باو مفوض باشد مصطفی خان که مرد صاحب عزم و لاور و هوشیار زبان آور بود بطمع افتاده مهیا و آماده گردید و با بهاسکر شروع پیغا مهائے آمیزش و آشتی نموده او را از جنگ غافل و امیدوار امریکه در خیال او نمیگذشت گردانید چون با بهاسکر سخن او در گرفت و استدعائے آمدن مصطفی خان نمود مهابت جنگ مصطفی خان را مع راجه جانکی رام که معتمد علیه او و مدار المهام خانه اش بود بر از خود آگهی داده نزد بهاسکر فرستاد و گفت که بهر صورت او را مع سرداران لشکر باید آورد تا همه را یکبار بصحرائے عدم سرداده آید مشار الیهما حسب الامر نزد بهاسکر که در حوالئے کنڈه رسیده بود شتافته ملاقات نمودند و مهابت جنگ بارادهٔ امضائے مافی الضمیر خود از مرشد آباد نهضت نموده در محال منگر اکنار دریائے بهاگیرتی معسکر ساخت و مصطفی خان و راجه جانکی رام به تمهید مصالحه پرداخته بچندین فسانه و فسون که موکد بایمان غلاظ و شداد گشته بود بهاسکر را راضی باد راک ملاقات مهابت جنگ ساختند او علی قراول را که از معتمدانش بود بجناب مهابت جنگ روانه نمود مهابت جنگ که آنمه سرگاه او مطمئن برگردد بهاسکر باتفاق رؤسائے عساکر ملازمت مهابت جنگ شتابد مصطفی خان و راجه جانکی رام چون دیدند که نقش مرادشان درست نشست علی بهائی را همراه گرفته معاودت نمودند و مصطفی خان در اثنائے راه با علی بهائی بمناسبت ایرانی و افغانی راه مکالمه و گفتگوئے زبانی گشوده او را بمهابت جنگ رسانیده مورد الطاف بسیار گردانید مهابت جنگ که در حسن خلق و تقریر دلپذیر بی نظیر بود بگفتگوئے رنگین و سخنان شیرین دل علی قراول را فریفته و شیفته خود ساخت و تالیف قلب او چنان پرداخت که مافوقش تصور نتوان نمود و مصطفی خان را همراه او فرستاده بدلاسائی بهاسکر و دفع مظنهائیکه در دلش استقرار داشت همت گماشت و درین عرض مدت که عرصه سوال و جواب و ریختن زنگ بر روئے آب بود مهابت جنگ علی التوالی بارسال تحف و هدایا از قبیل فواکه ولایت و بنگاله و قمقمه و یراق و دیگر چیزهائے دلفریب باعث ازاله وحشت و ازاحهٔ نفرت خاطر بهاسکر گردیده دلش را بحالی ساخته بود که اگر مقصد عظیمی بهاسکر در نظر نمی داشت چه عجب که بے اختیار و بدون تحریک اغیار خود بخود بملاقات مهابت جنگ می شتافت و از طرفین آمد و رفت تکرار یافته راجه جانکی رام هم که دیوان تن مهابت جنگ بود برائے استمالهٔ بهاسکر پنڈت اکثر در حرکت بود آخر الامر بنائے مصالحه و ملاقات فیابین مهابت جنگ و بهاسکر گذاشته آمد و میدان منگر را موعد ملاقات قرار یافت مهابت جنگ درامانی گنج معسکر داشت و بهاسکر پنڈت در کنڈه سکونت ورزیده بود و اواخر صفر یا اوائل شهر ربیع الاول روزیکه برائے ملاقات بهمدیگر معین گشته بود یک خیمه بزرگ در میدان منگر استاده شد و سراپرده هائے بسیار بر پا گشته صحن طولانی وسیع برائے آن خیمه بهم رسید مهابت جنگ با جمیع فوج خود چون در میدان مذکور رسید خود مع صولت جنگ و عطاء الله خان نائب جنگ و میر محمد کاظم خان و دیگر یکه هائے معتمد داخل خیمه گردیده بر مسند عزت نشست و چون احدے غیر از جانکی رام و مصطفی خان و حکیم بیگ بر این راز اطلاع نداشت اعیان شهر هم اکثرے برائے تماشای چنین مجلس حاضر آمده مصاحبت مهابت جنگ گزیدند و مصطفی خان و راجه جانکی رام که واسطهٔ جواب و سوال و صاحب عهد و پیمان با بهاسکر بودند برای آوردن بهاسکر پیشتر رفتند با قے سرداران لشکر مع همراهیان عقب خیمهٔ مهابت جنگ سوار و تیار در میدان استاده بودند و یکه هائے جانفشان بعضے متصل ستونهائے خیمه و بعضے بر سر مهابت جنگ کمر بسته منتظر فرمان ایستاده بودند و وقت اطلاع این راز بصولت جنگ و عطاء الله خان برائے تنبیه و برآمدن آنها از غفلت صلاح دیده بحکیم بیگ فرمود که خیمه

دوی را که برای مکالمه باجهاسکر پندت برپا شده بصولت جنگ بهادر نمایند حکیم بیگ صولت جنگ را بهانه نمودن خیمه تنها برده کمنون خاطر مهابت جنگ را ظاهر نمود صولت جنگ بعد معاودت تحسین خیمه نمود و معلوم شد که او هم این رای را پسندید مهابت جنگ منتظر بهاسکر نشسته و مبدم خبرش می پرسید و هر کار را علی التعاقب رسیده خبرش میرسانیدند بهاسکر چون بسر دروازه رسید دسته های افواج او پیش روی خیمه مقابل فوجهای مهابت جنگ بفاصله تیر یک جزائر جابجا استاده و دسته های فوج مهابت جنگ هم بهمین فاصله از خیمه طرف عقب استاده بودند و فیل سوارهای مهابت جنگ درمیان سراپردها طرف پشت سرش استاده بود و سرداران لشکر بهاسکر پیاده پا گشته و دیگر معتمدان یکه اش با سلاح و یراق بهانهٔ عهده داران همراهی گزیده چهل پنجاه کس از رفاقت او از انجمله بیست و دو سردار و دیگر یکه ها که آنها را بزبان هندیان امنیگ گویند با ینی که گذشت بر در سراپردهٔ مهابت جنگ فراهم آمدند چون بهاسکر از میان در آمد بیکدست دست مصطفی خان و بدست دیگر دست جانکی رام گرفته داخل سراپرده ها شده و علی قراول پیش روی او و دیگران در عقب بهمین دیسار دامن گردانیده و قبضه سیفها در دست کرده هر یکے بغرور و تکبر مے خرامید مصطفی خان و راجه جانکی رام که از رتبه کار خبر داشتند عذرے مناسب گفته دست خود از دست او برآورده بیرون رفتند چون ربعے از میدان صحن سراپرده ها در نوردید مهابت جنگ پرسید که بهاسکر پندت کدام است شناسندگان مثل مرزا حکیم بیگ و دیگران که آنها را مهابت جنگ برای همین نزد خود داشته بودنش دادند مهابت جنگ سه بار تحقیق نمود چون آمدنش متیقن شد باستادگان حضور فرمود که این موذے را بکشید از حاضران برین راز کسے آگاه نبود مردم متحیر گشته متوقف شدند مگر میر کاظم خان التماس نمود که چه حکم مے شود چون مکرر تاکید گفت میر کاظم خان و برخوردار بیگ و دیگر فدویان شمشیرها کشیده دویدند مصطفی خان پنج شش قدم پیش او دل شاه و حکیم شاه و غیرهما را که معتمدان باجرات بودند در حضور گذاشته مامور ساخته بود که هر امر یکه از مهابت جنگ صدور یابد شما بلا تامل خواهید نمود در نقاے مصطفی خان مشاهده این حال نموده همانجا شمشیرها کشیده با بهاسکر و همراهیانش درآویختند و میر محمد کاظم خان سبقت بر دیگران گرفته ضربتے بر سر بهاسکر نواخت و کار او را تمام ساخت همراهیان او نیز شمشیرها کشیده بر سر دم مهابت جنگ ریختند غریب انقلابے رویداده تماشائیان شهر که بے خبر مصاحبت داشتند و برخے از جوهر شجاعت عاری عاد فرار از ان معرکه باقبح وجهے بے اختیار رویدادو اشان مشاهده این احوال سراپردهای صحن را بر زمین افگندند مصطفی خان برق شمشیر ها دیده با فوج خود که مستعد استاده بود بر سر مرهٹه ها تاخت و مهابت جنگ را گفته فرستاد که جنابعالے سوار شده تعاقب فوج غنیم نمایند مهابت جنگ درعین ازدحام که دران وقت کسے کسے را نمی شناخت سپر و شمشیر در دست گرفته استاده بود و چند کس که در محافظت او اهتمام داشتند دلالت بسوارے فیلش می نمودند و او بنا بر غیبت کفش بردار انتظار بهمرسیدش داشت کسے عرض کرد که چه وقت انتظار کفش است جواب داد که همین زمان بعد آنے شما خواهید گفت که مهابت جنگ که از فرط اضطراب کفش پا گذاشته بدر رفت تا آنکه کفشش بهمرسیده بر فیل خود سوار گشت و کار سرداران مرهٹه آخر گردید مهابت جنگ خبر مصطفی خان پرسید بعرض رسانیدند که در تعاقب مرهٹه تاخته عرض کرده رفته است که جنابعالی هم متعاقب خود وی در رسند آنوقت مهابت جنگ باطمینان تمام سر بهاسکر برای تحقیق قتلش مے طلبید و هر چند سے گفتند که کشته شد قبول نکرده مبالغه در طلب سرش داشت و حکم نبود اختن شادیانه فرموده دست از تیغ برنمیداشت تا آنکه سرش آورده فرستادگان نموده چون تحقق شد که سر اوست بتعاقب لشکر مقهوران پرداخت تا بکنوه که اردوے عظیم مرهٹه در انجا بود عنان باز نگرفت

اما اثرے از گرنجیگان پیدا نبود سبش ہمانا آنکہ ہرگاہ مصطفے خان بہا سکرہ وغیرہ سرداران مرہٹہ را بعہد و پیمان و قسم کلام الٰہی مطمئن ساختہ میخواست ہمہ را بدام بلا انداز و دیگران بجمعہم قبول نمودہ فریب مصطفے خان خوردند و بلاقات مہابت جنگ آمدہ راہ عدم سپردند مگر سیکے ازان سرداران کہ رگھوکای کوازنام داشت ہر چند مصطفے خان و بھاسکر و علی قراولی مبالغہ را از حد گذرانیدند قبول نکردہ بلاقات مہابت جنگ دران اجتماع راضے نشد و باگروہ خود بیرون ماندہ وعدہ نمود کہ روز دیگر بعد ملاقات و معاودت بھاسکر پنڈت وغیرہ سزاران من ہم بخدمت مہابت جنگ خواہم رسید و بمجرد این انقلاب باجمعیت خود در رفتہ بنگاہ بھاسکر را با خود برداشتہ برد اگرچہ در راہ از صدمات رعایا و زمینداران و یکہ تازان لشکر مہابت جنگ اکثرے بجنگ بلا مبتلا شدند باز بنم بہوشیارے حزم کای کوارندکور خلق کثیرے از فرقہ مذکورہ خود را ازان گرداب اضطراب بساحل نجات رسانید و افواج منتشرہ بھاسکر بہر حال شکستہ بال و بازو افتان و خیزان از حدود بلا و بنگالہ و کنک خود را بیرون کشید و مہابت جنگ با جمیع رفقا سالما و غانما بمرکز دولت خود معاودت نمودہ بکام و آرام نشست و در بادے این خدمت از افزایش مرسومات کافۂ سپاہ را راضے و خوشنود نمودہ دہ لک روپیہ بطریق انعام عنایت فرمود و بر صدر اشت متضمن فتح مذکور بپادشاہ نوشتہ التماس اضافہ منصب و خطاب ببر جنگے و نوبت برای مصطفے خان و بجہت ہر یکے از رفقاے خود کہ مصدر تردد ات جانثانی اعداشدہ بودند مانند میر محمد جعفر خان کہ جراتے از شمشیر باو رسیدہ بود و فقیر اللہ بیگ خان و حیدر علی خان وغیرہ نمود محمد شاہ فرمانے متضمن کرامت و عنایت با خلعت خاص و جواہر و خطاب شجاع الملک و اسپ و شمشیر بجہت مہابت جنگ فرستاد و خطاب ببر جنگے و نوبت و منصب پنجہزارے برای مصطفے خان و اضافہ مناصب و خطاب بہادرے برای دیگران پذیرائی یافتہ در رسید و موجب خوشنودی بر آہکنان گردید +

ذکر برہمے صحبت فیابین مہابت جنگ و مصطفے خان و برآمدن مصطفے خان از مرشد آباد و جنگیدن مصطفے خان بہادر ببر جنگ در عظیم آباد با احترام الدولہ زین الدین احمد خان بہادر و ہزیمت جنگ و ظفر یافتن احترام الدولہ بر مصطفے خان و سوانحیکہ درین ضمن روی داد

چون اقتدار مصطفے خان از مرتبہ نوکرے گذشتہ بہترے بلکہ برترے رسیدہ بود و جمعیت اوبوس افغان در ملک بنگالہ و سرکار مہابت جنگ از حد بدر رفتہ طرفہ ازدحامے داشت کہ احدے را مجال نفس کشیدن با افغان ہر چند یک نفر ازان جماعہ باشد بسبب استیلاے فرقہ مذکورہ نبود و فی الحقیقۃ این قوم نبا بر کثرت عدد و قلت عقل و نشو و نما در جہال و صحارے ما نا بسباع و نہایت دلیر و طماع مے باشند بنا بر علی ذلک المقدمات پاس حقوق اولیاے نعم بلکہ اب عم نداشتہ زود بمشاہدہ اندک مایۂ استعداد ہیچ مواد فساد و مستعد لجاج و عناد مے شوند و کمتر طمع حقوق مصاحبت دیرینہ و احسانہاے سابقہ فراموش نمودہ تا بقتل آقا و خاوند بلکہ اقربا و خویش و پدر راضے اند و ہم نبا بر مباینت تام از ادراک و تمیز با محاسن اخلاق کہ ازان جملہ عفو و احسانست آشنا نبودہ و در انتقامات خصوص قتل افغانے اگر شدہ باشد نہایت صلب مے باشند و دعوے خون اینہا ہر چند قرنہا بگذرد نمیخواہد و گرہ ہاے کینہ از سینہ شان نمیکشاید مصطفے خان اگرچہ خالی از شعورے نبود اما نبا بر جرأت و شوکتے کہ داشت بمشاہدہ دولتہاے بنگالہ کہ برا العین ہمیشہ میدید آتش حرص و طمع در کانون سینہ اش بدمے افروخت تا آنکہ استعداد خود باز در حام افغانان در مقابلہ و مقاتلہ با مہابت جنگ

برابر بلکه بهتر دیدآتش دیرینه او شعله کشیده با مهابت جنگ شروع باستیفای مواعیدیکه بنابر اغراض درمیان آمده بود
نمود ازجمله وعدهاییکه صوبه دارے عظیم آباد بود که احترام الدوله بهادر دادا دکه مهابت جنگ داشت مهابت جنگ را دغا
بوعده هائیکه هنگام غرض سهل مے نمود درزمان فقدان غرض نهایت گران و دشوار آمد خواست که بحسن بیان و سحر طرازی
زبان چنان امر دشوارے را بآسانے سطے کند چندماه با نجاے گفتگو دلجو بود و بانواع مهربانے خیالات مرتسخه خاطر
مصطفی خان مے زد و دادا ازانجاکه تشنه لب بسراب وجویاے وصال بافسانه و خواب و تسلے نمی شود خان مرقوم بامید امروز
فردا و تدبیر در امور سر ببرد و آخرالامر آهسته آهسته پرده از روے کار برخاستن و اخلاصها کاستن گرفت و رفته رفته
در اواخر محرم ۱۱۵۵ آمد و رفت دربار موقوف گردید سبب امتناع مصطفی خان از آمدن دربار تقریر یوسف علی خان مرحوم
آنکه مهابت جنگ ظاهر در دلجوئے و استمالت او میکوشید و در باطن بنابر تسلط و تحکم او قاصد دفع مفاسدش بود و از تدبیر
آن غفلت نمی ورزید روزے مصطفی خان او دل شاه و حکیم شاه را که سران رفقاے او بوده اند بعادت مستمر پیش از خود
بدربار فرستاده خود تهیه آمدن داشت مشارالیهما بحضور مهابت جنگ رسیده مجرا کرده نشستند اتفاقاً یوسف علیخان
مرحوم هم دران روز حاضر و برما جراے دربار ناظر بود میگوید که غیر معدودے از ملازمان دران وقت حاضر نبودند که آن هر دو
رسیدند بمجرد نشستن آنها خواجه سرائے از محل برآمده شدت عارضه هیضه بنواب بیگم زوجه مهابت جنگ ظاهر نمود و تعارف
التماس او خبر قرب وصول مصطفی خان معروض شد مهابت جنگ بنابر دریافت احوال بیگم بمحل سرا رفته او دل شاه و حکیم شاه
را تا آمدن خود بتوقف امر فرمود درین حال آن هر دو در یکے از حجرهاے دولت سرا احساس حرکتے کرده متوهم شدند
که شاید جمعے از ارباب سلاح را دران حجره بدفع مصطفی خان نشانده خود بهانه عارضه بیگم اندرون رفته اند باحتمال این
خیال از انجا برخواسته راه خانه گرفتند و مصطفی خان را که قریب بدر دولت سرا رسیده بود اعلام نمودند خان مذکور که از
مدتے بنابر خیره سریها راه تمردے پیموده از مهابت جنگ مطمئن نبود دغدغه قوے در خاطرش نشسته ازجائیکه رسیده بود
برگشت مهابت جنگ خبر مذکور شنیده علی الفور شهامت جنگ بهادر را فرستاد که بهر نحوه بتسلیه و تصفیه خاطرش
کوشیده باز آرد شهامت جنگ در راه باو رسیده هرچند خواست که بانواع تقریرات و اقسام ایمان خاطر پریشان او را
جمع گرداند ازاله وحشتش نموده بحضور مهابت جنگ آورد سودے نکرد و مصطفی خان بخانه خود رسیده رساله خود را
که نه هزار سوار و پیاده ها علاوه آن بود با خویش متفق ساخته لواے مخالفت برافراشت و پیغام استعفاے نوکرے
و استدعاے تنخواه خود نمود مهابت جنگ بتوسط شهامت جنگ که قول و فعلش پیش سپاه وغیره وثوق تمام داشت
هرچند خواست که وحشتش را بموانست تبدیل دهد بهیچ صورت درنگرفت تا آنکه مصطفی خان پیغامهاے خشونت متضمن
استدعاے ایفاے مواعید فرستاد و مهابت جنگ و شهامت جنگ و صولت جنگ مع جمیع وابستگان و منتسبان معتمد
مضطرب و حیران گشته نمی دانستند که چه کنند چون جرأت و جلادت تهاے او سالها دیده بودند خوف عظیم رویداد و از طرفین
باستعداد حرب انجامید در شهر مرشد آباد ملازمان دولتخواه مهابت جنگ فراهم آمده از دارالامارة تا قریب چهاونی
هر جنگ مردم سپاه از رساله هر یکے مثل صولت جنگ و ثابت جنگ و شهامت جنگ و میر محمد جعفر خان و حیدر علیخان
و فقیر الله بیگ خان و نور الله بیگ خان و عمر خان و پسرانش و دیگر یکه و متفرقات و هزاریان برق انداز مثل
فتح راو و بخشی وجهیدن و دیگر بعلیه ها و خاص برداران گرد حویلے مهابت جنگ ازدحام داشته روز و شب مسلح و تیار

می گذرانیدند و شمشیر خان و سردار خان آمد و رفت دربار داشته ظاهر با مهابت جنگ و باطن با مصطفی خان بوده هر دو
کس را خوشنود می داشتند مهابت جنگ هم بنا بر عدم اعتماد بر جماعهٔ افغان مماشات با شمشیر خان و سردار خان نموده
تبالیف قلوب آنها سے پرداخت اما عناد مصطفی خان منجر بفسادهاے عظیم و منشاے خصومتها فوق طاقت خود
دیده اصلاح ذات البین اصلح امورے دانست و هم بنا بر مشاهدهٔ خدمت گزارے و جلادت و جانفشانیهاے او مفارقت
او را بر من عظیمی برائے دولت خود سے شمرد نه یارائے نگهداشتن داشت و نه خواهش فروگذاشتن و جنگ کردن با او
نیز بنا بر رفاقتے مخلص و شجاعان او لهذا که همراهش بودند امر صعبے سے پنداشت تا آنکه روزے خواست که مثل سابق
تنها با سراج الدوله پیش او رود و او را از خود کند بلکه پا لکے طلبیده مهیا گردید برادر زاده هایش که شهامت جنگ و صولت جنگ
حاضر بودند و دیگر اقربا و دولتخواهان مثل میر محمد جعفر خان حسین قلی خان بهادر و فقیر الله بیگ خان و دیگران باشد مبالغه
بالغ و مزاحم شده معروض داشتند که الحال محل چنین کارها نمانده و کارازان گذشته که بدلجوئیها و اظهار اخلاص تدارک چنین
فسادها توان نمود حالا مصطفی خان دعوے دار ملک است و بقاے خود در زوال عمر و دولت جناب عالی میداند اول
ما همه را یکبند بعد ازان بخانه او برویم مهابت جنگ هم بنظر امعان ملتمسات ایشان راست دیده فسخ عزیمت نمود درین حین
یکے از همراهیان او که رحم خان نام داشت و همیشه علم سراولی او برے افراشت بحسب تقدیر تبالیف و ترغیب مهابت جنگ
ترک رفاقت مصطفی خان نموده بمهابت جنگ پیوست و شمشیر خان و سردار خان هم عروج خود در خروج مصطفی خان از
بنگاله میدانستند بنا برین از اعانت بر جنگ پهلو تهی کرده با او همدستان نمیشدند مصطفی خان جنگ مرشد آباد بدین جهات
مناسب ندانست با فهریان تقدیر رای مصطفی خان را گردانیده آماده برآمدنش ساخت علی ای حال مصطفی خان رفتن
لعظیم آباد و انتزاع آن صوبه از دست احترام الدوله بهادر هیبت جنگ نسبت بمجادله و مقاتله با مهابت جنگ آسان تر شمرده
قاصد برآمدن از مرشد آباد گردید و مهابت جنگ این اراده او را فوز عظیم شمرده از تائیدات غیبی دانست مصطفی خان
وکیل خود را با فرد حساب مشاهره خود مع همراهیان خاطر خواه بدون دادن تصحیح و موجودات فرستاده درخواست مبلغ
مذکور نمود مهابت جنگ بدون تعلل و تامل ادائے مبلغ هفتاد و لک روپیه از قبیل الصدقة تردالبلاء تصور نموده فرستاد و
مصطفی خان مردم خود بر سر رئیس بهلیانان وغیره فرستاده از بار بردار انچه در کار بود بجبر و تهدید طلبیده و اسباب خود و
همراهیان بخاطر جمع بار کرده روزے که برای کوچ مقرر بود باکروفر و افر سوار شده جاوئی خود را آتش داد و طبل رحیل
کوفته بفاصله اندک مسافتے داخل خیمه ها گردید و روز دیگر باز کوچ نموده چون از مرشد آباد بمسافت بعیدے رسید و مردم
شهر را یقین گردید که میرود جانے تازه در قالب مرشد آباد و عموم سکنهٔ بلده مذکوره در آمد و هر یکے بر دفع بلا سجدات
شکر ایزد تعالے بجا آورد و مهابت جنگ مدلجوئی رحم خان پرداخته رعایت نمایان بحال او نمود و شمشیر خان و سردار خان را
نیز مشمول عواطف ساخته مظنه هاے ایشان که باشتراک قومیت در دلها داشتند زدوده خوشنود فرمود با آنکه دل
شیر خان برادر بزرگ شیر خان خواهرزاده کهتر شمشیر خان و الف خان داماد سردار خان رفاقت مصطفی خان گزیده شیوهٔ
کفران نعمت و عصیان ورزیده بودند ترک مذکورات آنها فرموده اگر تقریبے در مقام مهابت جنگ می آمد تاویل این
حرکت از انها نبا بر جهل جوانے و نادانے سے نمود و مصطفی خان براج محل رسیده بعضے از توپها و امتعال که دران جا بود
مع ساز و سرانجام آنها از فیل خانه و توپخانه چیده برگرفت و راه بلغے و تمرد آشکارا اختیار نمود مخفے نماند که چون مصطفی خان

تعلل مهابت خنگ در ایفای وعده عطای صوبه عظیم آباد استشمام نموده برادر عم زاده خود را که عبد الرسول خان صوبه دار کنگ بود نزد خود طلبیده تا انچه پیش آید و مناسب نماید باتفاق او کرده آید عبد الرسول خان داؤد خان نام افغانی را نائب خود گذاشت و بار سالهٔ خود از کنگ کوچیده به مصطفی خان لحق گشت پدر عبد النبی خان شیخی مذهب و از رفقای محمد اعظم شاه خلف اورنگ زیب و از عمده زادها بود با کثر صفات حمیده آراسته و بجوهای بسیار پیراسته بود میر عبد العزیز از سادات سمانه مضاف صوبه لاهور که سید عزیز صاحب تمیز از رساله داران سرکار مهابت خنگ و منجمله افواج متعینه کنگ همراه او بود پیش فقیر نقل میکرد که عبد النبی خان چون هموطن با من بود در زمانیکه مصطفی خان داعیهٔ مخالفت مهابت خنگ ضمیر ساخت یا نبده روزی در خلوت گفت که سید صاحب شما را خیر خواه بود این طفل یعنی مصطفی خان را داعیهٔ نمک حرامی در سر چیده است و من عجب محمصه گرفتارم اگر با مصطفی خان موافقت در زم ننگ نمک حرامی کسی خاندان مانده است من چگونه روا دارم این نام زشت برای خود تواتم بود و اگر با مهابت خنگ سازم از طعن اقارب و اصحاب رهائی نخواهم یافت و خواهند گفت که جمعیت دولت در رفاقت مهابت خنگ دیده دست از رفاقت کسیکه بوسیلهٔ او باین مرتبه رسیده باز داشت خوشتر انکه انیزد تعالے قبل از بروز و ظهور این مفسده مرا از جهان بردارد تا از ین ننگ که بهر صورت عارض شدنیست نجات یابم و هر روز پنجشنبه بمزار قدم شریفے که در کنگ است رفته دعای همین امر میفرمود و هیچ پنجشنبه را نا نه نمی فرمود تا انکه دعاے او مستجاب شده سه چهار روز قبل از شروع مخالفت مصطفی خان عارضه بهم رسانیده در روز پنجشنبه برحمت حق رفته در همان قدم شریف مدفون گردید و زیارت او که روز پنجشنبه معین بود فوت نشد القصه چون مصطفی خان ترک رفاقت مهابت خنگ اختیار نمود عبد الرسول خان که تیر روی ترکش او و زور بازو بود اتفاق برادر بر گزید و ترک نوکری کرده همراه مصطفی خان ره سپر گردید و مهابت خنگ کنگ را از نائب خود خالے دیده بصبر درت راجه و بعده رام پسر راجه جانکی رام را که قبل ازین پیشکار صوبه مذکور از عهد عبد النبی خان بود و بعد مردن عبد النبی خان که پسرش عبد الرسول خان نیابت صوبه داری کنگ شد باز راجه مرقوم بکار خویش بحال و برقرار بود بمنصب سه هزاری و نوبت و بالکی جهالردار و برسالهٔ دو سه هزار سوار سرفرازی داده بصوبه داری کنگ مقرر ساخت و سند نوشته فرستاد مهابت خنگ زین الدین احمد خان داماد کهتر خود را بسیار دوست می داشت و الحق شمع شبستان و چراغ دودمان او بود بارادهٔ مصطفی خان بر جان او تر سیده خطے در مخالفت مقابله با مصطفی خان نگاشت و مصحوب سرخے بهیبت جنگ از راه طرف شمالے دریا غیر راهے که مصطفی خان میرفت ابلاغ داشت و در نهایت تاکید نوشت که از راه لب دریاے طرف شمالے گنگا خود را بما رسانید اگر حاجت شود با تفاق هم دیگر بمدافعهٔ مصطفی خان خواهیم پرداخت در صورت جنگیدن به تنهائے برای مصطفی خان لقمهٔ بیش نخواهید بود ٭

آمدن هیبت جنگ از سرکار تربهت بعظیم آباد و اقامت نمودن در میدان باغ جعفر خان و جنگیدن با مصطفی خان و ظفر یافتن بر و به نصرت ایزدمنان ٭ ٭

اخبار نقار یکه فیما بین مصطفی خان و مهابت جنگ برخاسته بود علی التواتر بهیبت جنگ میرسید چون خبر حرکت او از مرشد آباد بارادهٔ سیلغه و غنا و نوشتهٔ مهابت جنگ متضمن عدم تعرض با او و رسانیدن خود را نزد مهابت جنگ رسید هیبت جنگ چاره کار خود را بر استشاره گذاشته با دولتخواهان و رفقاے خود درین امر بسے تعمق نمود هر کسے سخنے بقدر استعداد و مناسب مزاج خود گفتن آغاز نهاد و رضاے اکثرے به تبعیت امر مهابت جنگ بود چه مقابله

با مصطفی خان مناسب نمی نمود و توقع ظفر بران لشکر خلاف عادت بود چرا که دوازده بلکه چارده پانزده هزار سوار جرار ملازم و غیر ملازم که در رسالها و پیکارهای متواتر چیده و امتحانات نموده جمع آورده بود همراه داشت و مصطفی خان خود در نهایت شجاعت و کمال دلیری و شهامت و تجربه کار دقائق و آداب کارزار بود چون نباهی خنگ او بر تیر و شمشیر بود حاجت به توپخانه نداشت مگر افغانان اقوام او تفنگهای خاصه باخود داشته در معارک جنگ مناسب وقت و مقام سوار اسپ یا پیاده پاگشته بکار می آن سه پرداختند با وجود آن قریب به پنجاه توپ مع اسباب لائق در رکاب او بود و زیاده از صد و پنجاه فیل مع سرکار او و همراهیانش در لشکر موجود و هر یکی از همراهیان او اسپ خوب داشت که اقل قیمتش کمتر از پانصد چارصد روپیه نبود و ساز سلاح و یراق و قاشهای زین اکثری از نقره و زره و خود و چار آئینه فولاد سے طلا کار داشتند خلاصه فوج شایسته بجمیع ما یحتاج آراسته و پیراسته که دران زمان کمتر کسے چنان داشته باشد مهیا داشت و هیبت جنگ بهمه جهت زیاده از سه هزار سوار و پنج شش هزار پیاده تفنگچی نداشت بعضے از انها متعینه جاها و برخے همراه رکاب و بعضے از رفقاے محترم الدوله که جوهر شجاعت و غیرت داشتند خصوص مهدی نثار خان عم راقم که در شجاعت و حمیت آیتی بود ترغیب بجنگ و مقاتله با مصطفی خان نموده التماس کرد که جمیع امور خاصه موت و حیات و بسته تقدیر و ظفر یافتن بر اعدا منحصر بر نصرت ایزد تعالی است بر قلت و کثرت فوج نیست کما قال عز من قائل کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله در اینصورت روگردانیدن از جنگ و الحاق بمهمات جنگ هرچند موافق فرمان جنابعالے است اما در همچشمان و اقارب و اصحاب کمال خجالت و موجب ننگ و شرمساری پیشتر بر چه رای بیضا ضیاے اقتضا نماید مطیع و منقاد یم چون هیبت جنگ نهایت غیور و در کمال شعور بود و ثوق جنگ اختیار کرده از ترهت نهضت نمود و کوچهاے متواتر کرده اراده نزول در منازل شهر نفرمود و بمیدان باغ جعفر خان معسکر ساخت عبد العلی خان بهادر و اعزه شهر مثل عقیدتمند خان بهادر برادر عمدة الملک امیر خان و دیگر اعیان و منصبداران بملاقات او شتافته حاضر شدند و هیبت جنگ از در تواضع و فروتنی در آمده اخلاقیکه لائق شان او بود و پیشتر معمول نداشت بعمل آورده دلجوئے را از حد گذرانید و در سر انجام اسباب جنگ و فراهم نمودن سپاه اهتمام آغاز نهاد فائز علے خان بنام بخشی بود و بنا بر ین مهدی نثار خان و عبد اللطیف را و اسیف تلوب جمادار را بانفصال جواب و سوال سران سپاه و سرو مختار فرموده احمد خان قریشی نبیره داؤد خان شاه رد شیخ جهان یار و شیخ حمید الدین و شیخ امر الله و کرم خان و غلام حیدر خان خادم حسن خان و راجه کیرت سنگه و راجه رام نرائن و دیگر رفقا و مخلصان را مامور نمود که روز و شب در بهر سانیدن مردم خوش اسپه خوش یراق مشغول بوده بعد ازان سپرکه بهر صورت بدست آید نگهدارند و سبب همانا انیکه چون اطلاع بر باطن مردم نیست احتمال دارد که در زمره عوام هم خاصے بر آید و جماعه زمیندار ان صوبه را هم آنهائیکه در زمره مخلصان محسوب میشدند طلبداشت از انجمله راجه سندر سنگه مع [illegible] از ملازمان و همراهیان خود و نامدار خان مئین زمیندار پرگنه ترهت و سماے مع برادران تهور پیشه خود [illegible] خان و کام گار خان و زبردست خان با جمعیت میسر که آنهم برابر همراهان راجه سندر سنگه بود و بشن سنگه زمیندار [illegible] و پهلوان سنگه و سبو تهر سنگه برادران زمیندار لن پرگنه سهرام و چین پور و بهرت سنگه زمیندار ارول وغیره حاضر آمده ترتیب مال و متعه جانفشانها کردیدند و در عرصه قلیل روز و شب قلم نگهداشت جارے بوده باصطلاح هند مثل سپاه نو ملازم سپید و سپاه بداغ که علامت توکر لیت میرسید تا آنکه سپاه با عتبار عدد قریب بچارده پانزده هزار سوار و پیاده علاوه آن ملازم و

مہیا گردید و بایاے مخلصان دولتخواہ صلاح دران دید کہ در میدان بدون سنگر از عہدہ جنگ مصطفے خان و سپاہیانش کہ سوار کار و ماہر فنون کارزار و دلاور و جان نثار اند برنمے توان آمد لہذا بیلداران و کلندداران از اقطار و اکناف ممالک محروسہ خود طلبیدہ شروع ابتداے سنگر از برج باغ جعفر خان نمود و انتہایش بدیکہ برای آب حلقہ بنا بر محافظت آبادے خارج شہر پناہ عظیم آباد بستہ اند رسانید و خندقے عمیق بیرون سنگر درست نمودہ از گلی کہ بحفر خندق حاصل شدہ بود سدے بدون گلابہ بستہ قلعۂ مہیا گردید بر بروج آن توپہا گذاشتہ از برجے تا برج دیگر بیکے از جماعۂ داران مفوض شد و سردارے فوج بر چند کس مقرر گشتہ چند جماعۂ دار با طاعت او مامور شدند اول عبد العلے خان بہادر خالوے فقیر دوم احمد خان قریشے سوم راجہ کیرت چند دیوان پسر رائے رایان عالم چند چہارم راجہ رام نرائن پنجم خادم حسن خان ششم ناصر علے خان و مردم مذکور زیر سنگر با جمعیت خود ہا رحل اقامت افگندہ روز و شب مشغول حراست نشستند و خیمہ ہا و بنگاہ مع اردوے رکاب پس پشت افواج متعینہ سنگر بطور معسکر بر پا و مہیا بود و اعلام ہر یکے با خیمہ ہاے او و ہمراہانش در بنگاہ و نشانہاے سوارے بر سنگر جاے کہ ہر کسے خود مع رفقا بود بر پا داشت و انتظار ورود مصطفی خان میکشیدند فقیر و برادر خرد فقیر نقے علی خان سہ ماہ قبل ازین غرہ ذی القعدۃ الحرام ۱۱۵۷ ہجرے در مائۂ دوازدہم از شاہجہان آباد حسب الامر والد رحمۃ اللہ برائے انصرام شادے کہ تجہیزاتی در جائیکہ معین شدہ بود بعظیم آباد رسیدہ و ماہ محرم سال نجاہ و ہشتم از مایۂ دوازدہم با دختر خال سرافضال خود عبد العلی خان بہادر فقیر گرفتہ استد و چار دہم ماہ صفر در لشکر ہیبت جنگ آمدہ بر فاقت خالوے خود شریک این معرکہ گردید و نقی علی خان بر فاقت مہدے نثار خان عموے مرحوم ملازم سرکار ہیبت جنگ گشت و ہمراہے او چند سوار کہ شاید زیادہ از صد نفر خواہند بود مقرر شد و خاکسار بے علاقہ نوکرے بپاس آبروے خود و محبتیکہ با خال و عم و غیرہ دوستان داشت و حقوق سابقہ ہیبت جنگ در سن نوزدہ سالگی رفاقت گزید و ہیبت جنگ بر دروازہاے حصار شہر و بعضے بر بروج آن مردم و توپہا نگہداشت تا مرور مفر فوج او مسدود نبودہ از لشکر منصور کسے در اندرون شہر نخزد و ہم اگر مصطفے خان با بعض افواج او قاصد خرابے شہر و اختلال احوال ناموس و خانہاے رفقاے ہیبت جنگ شوند نتوانند و ہمان حصار ساختہ ہیبت جنگ آنروز بکار آمد و مآل و جان و ناموس سکنۂ شہر محفوظ ماندہ موجب شکر گزاریے مردم آنجا گردید و نیز برائے تہکشاف مافی الضمیر مصطفی خان ہر چند فاشے و عیان بود و نبا بر اتمام حجت ہیبت جنگ دو سہ کس معتمد را بسفارت برگزید از انجملہ بود یکے حاجے عالم کشمیرے کہ آخر مخاطب بحاجے محمد خان شد و دومے مولوے تاج الدین کہ اصلش از صوبہ اودہ و از طرف عمدۃ الملک تبدریس مدرسہ سیف خان کہ بر لب دریا متصل بقلعۂ پادشاہے بطرف مغرب واقع و مکان با فیض و فضا و نزہت و نضارت بخش دیدہ و دلہا بود مقرر بودہ وظیفہ مے یافت و یک کس دیگر خوب در خاطر نماندہ اغلب کہ آقا عظیماے مرحوم چشتی و چراغ سلسلہ ملک محمد خان دیوان صوبہ کابل باشند و اصحاب ثلثہ مذکورہ را نزد مصطفے خان فرستادہ پیغام داد کہ حرکت شما از مرشد آباد اگر نبا بر ارادہ انقطاع مطلق از رفاقت جنابعالے یعنے مہابت جنگ و بیرون رفتن ازین دیار خواہ مخواہ مصمم باشد چون حقوق سابقہ ہست باین مہمانان و دوستان بخانہ ما ورود و نزول باید نمود و آنچہ از اسباب سفر و بار بردار حاجت باشد اظہار باید کرد تا دو سہ روز باہمدگر بکام و آرام گذرانیدہ ما یحتاج راحاضر سازیم و وداع یکدگر نمائیم و اگر ملالے از جنابعالے نبا بر چیزے روید ادہ آنرا ہبہ کردہ و اشتہ رفع کدورت

گشته التیام دهد و افتراق باتفاق گراید و اگر سندے از حضور شما ہے برای این صوبه حاصل کرده باشید بنمائید تا ما راه خود گرفته بدون مجادله و منازعه صوبه را تسلیم شما نمائیم فرستادگان روانه گردیده در نواح شرقی قصبه مونگیر بمصطفے خان رسیدند و بعد ابلاغ پیغام بعجلت معاودت نموده جواب آوردند محض آنکه نه اراده رفتن است و نه باهبت جنگ بیوستن بلکه انتزاع این صوبه از دست شما منظور است و استفسار سند که نموده آید جوابش آنکه سندیکه در انتزاع صوبه بنگاله از سرفراز خان در دست عم شما بود همان سند من در دست دارم باید دید مصرع تا در میان خواسته کردگار چیست بعد این جواب از مولوے مذکور پرسید که مولوی جیو اگر مرتے بت پرستان و طرف دیگر جماعه رفضه مستعد پیکار باشند و ما را مقدور بر استیصال آنها باشد اول کدام یک از فریقین را زیر تیغ کشیم مولوے تاج الدین مقصدش را فهمیده اما تجاهل کرده جواب داد که کافران را اگر حربے باشند رواست که زیر تیغ کشند و اهل قبله هر چند رفضه باشند نمی توان کشت آرے دلالت بخیر و ممانعت از منا ہے مها امکن از مستحسنات است مصطفے خان گفت باعتقاد و ارشاد مشائخ ما خود رفضه بدتر از کفره اند اول رفضه را باید گذرانید بعد ازان از حال دیگران باید پرسید مولوے خاموشے گزیده مرخص گردید فرستاده ها چون در نجا رسیدند و ما جرا را من و عن ظاهر ساختند هیبت جنگ که مستعد مدافعه بود مستعد تر گشت و نیز شهرت داشت که مصطفے خان خانه ها ے مردم شهر و رفقا ے هیبت جنگ را از قرطغز و برفقا ے خود بخشیده هر خانه بنام یکے از مقربان خود مقرر ساخته بود که بعد فتح آن خانه مع اهل و اسباب با و متعلق باشد ایزد تعالے نخواست فقیر در نهایت تشویش از دیوان حضرت حافظ شیراز که بلا شبهه لسان الغیب است درین واقعه تفاءل نموده بود این بیت برآمد حافظ تو با خدا ے خود انداز کار و دل خوش باش که رحم اگر نکند مدعے خدا بکند + والحمد لله که مطابق این تفاءل مشاهده گشت القصه مصطفے خان چون بمونگیر رسید عبد الرسول خان برادر خود را مع فوج همراهیش برا ے انتزاع قلعه آنجا که اندک بتمانت و رصانت شهره داشت تعین نمود حسن بیگ خان قلعه دار و تفنگچیان که بحراستش قیام داشتند بمدافعه استادند چون اینقدر کار ها در نظر او هیچ ے نمود پیاده پا مجتمعا از رفقا بران قلعه یورش نمود و مردمش بالا ے حصار برآمده قلعه را گرفتند اما بحسب تقدیر عبد الرسول خان که زیر دیوار دروازه قلعه استاده مردم را تحریص برآمدن بالا ے قلعه مے نمود یکی از مستحفظان دروازه سنگے از بالا ے فصیل بران مزدحمین افگند قضارا سنگ مذکور بر سر پر غرور عبد الرسول خان رسید خورد شکست و نامبرده ها نجا رخت هستی از دنیا بر بست فتح قلعه مونگیر چنان بنود که تدارک شکست سر عبد الرسول خان توانه نمود مصطفے خان اگرچه باستقلال خود و پاس دلدهے رفقا از نجا در نیامد اما در باطن متاثر گشت و کرشن شکست چه عبد الرسول خان بازوے زور آزماے او بود سه روز در نجا مقام نموده بمراسم تعزیت و منع نواختن نوبت پرداخت و بعضے از توپها و باروت و کلا انچه حاجت و مناسب بود ازان قلعه گرفته بپتنه نهضت نمود چون خبر قرب وصول او بهیبت جنگ رسید در پاسداریهاے اطراف سنگر اهتمام تمام نموده بروز و شب نمی آسود و مهدے نثار خان را مامور فرموده بود که شبان و روزان چند نوبت گرد سنگر گشته بدلدهے و تشجیع رؤساے لشکر پردازد مرحوم مذکور درین خصوص انچه مناسب میدانست مے نمود تا آنکه روز چهارشنبه که نهم یا دهم صفر بود مردم همه در جاهاے خود مستعد و مهیا نشسته همین که دو ساعت از روز برآمد مصطفے خان متصل لشکر رسیده در باغهاے اشجار انبه که بانبوه بود توقف نموده فوج خود را دو حصه ساخت یکی لشکر دگے بلند خان رهیله یکے همراه خود و از باغهاے مذکور برآمده بلند خان را پیشتر فرستاد تا بالا رفته از طرف پشت لشکر و سنگر درآمده

برانگیخت مردم هیبت جنگ زند و خود نیز از آخر لشکر که راجه سندر سنگه و کیرت چند وغیره مستعدین آن طرف بوده اند اراده
درآمدن نمود بلند خان حسب الامر بطرف نخاس رفته و از باغ جعفر خان جابرے که بجا بارها در انجا معتید بوده اند گذشته
با ناصر علی خان و پسرش سید علی و داماد مرتضی خان میرزا رمضانے نام که آنطرف مقرر بوده اند درآویخت ناصر علی خان مجروح
افتاده از کار رفت و سید علی و میرزا رمضانے برحمت الهی پیوستند و ناهر خان میواتی رخمی گشته گریخت بلند خان و لشکر
وارد و هیبت جنگ درآمد و روهیله های همراهیش معمور لشکر دیده مشغول غارت شدند و مصطفی خان بر سر راجه
سندر سنگه که آخر لشکر بود ریخته بیک حمله جمعے کثیر از همراهیان سندر سنگه مثل غازیخان بابو رسے و داماد سندر سنگه و غیرها
را با رفقاے بسیار بر خاک میدان افگند سندر سنگه با چند کس معدود در ازدحام فوج مصطفی خان که کمتر از شش هفت هزار
سوار نبود متلاشی گشت و مصطفی خان بحال او نپرداخته پیشتر راند بمجرد درآمدن او در سنگر واندک تیر باران ذوالفقار خان
میواتی برکله و راجه کیرت چند بر پهلو جراحتے از تیر خورده راه گریز پیش گرفتند از مشاهدهٔ این احوال جمیع لشکریان آن
ضلع بے استقلال گشته فرارے شدند و پیش روے هیبت جنگ تمام عرصه خالے گردید و مصطفی خان با جمع کثیر نمایان شد
هیبت جنگ بر فیل سوارے خود برآمده باندک مایه مردم که کمتر از دو صد سوار و صد و پنجاه پیاده خاص بردار بود ندبادل قوے
و خاطر مطمئن مقابل مصطفی خان گردید از جمله سواران نامدار خان و کامگار خان و سردار خان و رحمت خان معین با صد سوار
همراهے خود و قریب بهشتاد سوار متفرقه از رساله میر بدرالدین مخاطب بسیادت علی خان و یکه های روشناس ملازم
سرکار در رکاب نصرت انتسابش بوده اند و مهدے نثار خان با نقے علے خان و میر اکرام و پنج شش کس دیگر در همورچال
شیخ حمید الدین حجاجے لکهنوے طرف پهلوے چپ هیبت جنگ مشغول گفتگو و لجوے او بود که این انقلاب رو نمود
هر چند مهدے نثار خان به شیخ مذکور که جماعه دار هفتصد کس و شیخ امرا مقتدر لکهنوے که او هم در جمعیت برابر شیخ حمید الدین
بود تاکید ها بر اے سوارے نمود سودے نکرد مهدے نثار خان بهمان جمعیت پنج شش کس در پهلوے چپ هیبت جنگ
استاد مصطفی خان در رسیده بهر دو دست مردم را تحریص بفروگرفتن هیبت جنگ بایما و اشاره نمود و زبانی هم بآواز بلند
گفت که هیبت جنگ همین است او را زنده بگیرید حکیم شاه مقابل مهدے نثار خان آمده از اسپ فرود آمد و سه چار کس
از همراهیان مهدے نثار خان مقابل او پیاده شده با او درآویختند و هیبت جنگ با کمال استقلال بطرف مصطفی خان
رانده تیر زنان پیش رفت و یکے را فرستاده بعبد العلی خان پیغام نمود که با لکل فوج همراهے خود سوار شوید عبد العلی خان
و دیگران را که این طرف در پناه سنگر و ازدحام مردم بوده اند مطلقاً از ورود مصطفی خان و بلند خان و امثالهم زدوخورد یکه
رویداد آگهی نبود ازین جهت عبد العلی خان را جرئت دست داده جواب فرستاد که در سنگر مضایقه نیست که کسے سوار
شود هر کس بجاے خود مستعد است حریف از هر جاے که بیاید فوج همان طرف مدافعه با او خواهد نمود آدم دیگر آمده
حکم رسانیدند که بر گاه من تمام شوم بچه کار خواهید آمد عبد العلی خان متحیر شده بر فیل خود و بنده و معدود دیگر نیز بمرافقت ایشان
براسپ سوار شده چون ملاحظه کردیم مصطفی خان شکست خورده بیرون سنگر بدر رفته بود و از طرف هیبت جنگ که بر سر
سنگر ایستاده بودبان و رهکله ها سر میدادند و فوج مصطفی خان با سرداران فیل نشین گریزان میرفت عبد العلی خان را
مشاهده این احوال باعث انفعال شد که چنین جنگے خاندنجنگید و از ما خدمتے بظهور نرسید خواست که با معدودے
که همراهش سوار بودند بر سر فوج مصطفی خان که بفاصله ضرب بان در رهکله رفته باستقلال ایستاده و علم های لشکر بدست گرفته

شادیانه سے نواخت و مردم او که متفرق شده بودند از هر طرف بر سر او جمع آمده ازدحام و اجتماع می نمودند تا زدوستان
دانا ممانعت سے نمودند و عبد العلی خان از شدت غیظ و غضب نشنیده بیشتر سے راند تا آنکه هیبت جنگ کس فرستاده
ممانعت شدید نمود و گفت که این غلبه خداداد در رفتن شما بر سر او به تنها سے بر نیاید رفته قضیه منعکس خواهد شد بجای خود
بوده شکر اله بجا آرید و به بینید که از نصرت الهی پایان کار بکجا سے انجامد عبد العلی خان برگشته بجاے خود ایستاد و
مصطفی خان تا نصف النهار استاده مانده چون مردمش همه فراهم آمدند اکثر مخلصان را مجروح دید و خبر کشته شدن بعضے
معتمدان دیگر شنیده همان وقت یورش نمودن صلاح ندانست و بعسکر خود که بر سر دریاے پن پن خرد فاصله ملک کرده
بلکه کتر بود معاودت کرده نزول نمود و تو پها را مقابل سنگر در باغ انبه که بطرف جنوب سنگر واقع شده بود قائم کرده
فرمان تگله اندازے داد و صورت جنگ مذکور و شکست خوردن مصطفی خان براین منوال است که چون مصطفی خان بر
هیبت جنگ رسید هیبت جنگ مایوس از ظفر گشته و دست از جان شسته باستقلال استقبال او نموده و بدست خود سرا
میز و تفنگچیان خاصه روبرو دیگه تازان همراه او و راجه هاے مئین به برق اندازے و استعمال تیر و شمشیر سر راه بر مصطفی خان
گرفتند و مصطفی خان قلت فوج و هیبت جنگ را تنها دیده بهمراهیان خود میگفت که هیبت جنگ همین است زنده اش
بگیرید درین عرصه حکیم شاه که از جوانان با نام و نشان و از جمله معتمدان مصطفی خان بود روبروے مهدی نثار خان و ایل
برادر او و بعضے متهوران دیگر روبروے هیبت جنگ از زخم شمشیر و تفنگ کشته افتادند و مصطفی خان قریب رسیده بود
که فیلبان او از زخم تفنگ بر زمین غلطید و مقارن ایخال مصطفی خان اضطراب فیل خود دیده بخوف آنکه مبادا بگریزد
و فتح و ظفر مفت از دستش رود با عتماد شجاعت و رفاقت همراهیان خود خود را از فیل افگند تا باتفاق او دیگران هم
همین کار کرده و هجوم آورده هیبت جنگ را دستگیر نمایند بحسب تقدیر مردم همراهے این جستن او را مثل افتادن فیلبان
دانسته و مضطرب گشته گریختند مصطفی خان نیرنگ روزگار تماشا کرده چار و ناچار تا بیرون سنگر همراه گریختگان پیاده
پا بدر رفت بیرون سنگر مردم او را شناخته اسپے براے سوارے حاضر آوردند و او را سوار کردند چون عین انقلاب
و وقت اضطراب بود توقف مصلحت ندید و در تر رفته حکم بنواختن شادیانه نمود و مقابل استاده چنانچه مذکور شد بعمل آورد
ازین طرف هیبت جنگ با جمیع سرداران و افواج باقیمانده تمام روز و تمام شب سوار و مستعد کارزار استاده ماند بعد
اطمینان معلوم شد که راجه سندر سنگه بمقدور خود کوشیده چون همراهیانش اکثرے شربت ناگوار مرگ نوشیدند و مصطفی خان
او را معدوم مطلق شمرده پیش راند و راجه کیرت چند مع دیگر افواج گریخت و بلند خان با پنج شش هزار کس در اردو و
بازار ریخته خیمه ها و اردوها را غارت نموده و اعلام او زیاده را افتاده کسے دران عرصه نماند سندر سنگه فتح مصطفی خان و کشته
شدن هیبت جنگ یقین دانسته بدر رفت و همراه او لچهمن سنگه و محمد جمال و نصر الله زمینداران پرگنه سرسی و کشبه و نزار
و دیگر ریزه زمینداران هم بدر رفتند و افواجیکه ضرب دست مصطفی خان دیده بود اکثرے بخانه هاے خالی بیرون
حصار عظیم آباد و جمعے کثیر بر لب دریا و انبوهے در باغ جعفر خان رفته پناه گرفتند و نصف سنگر از مردان کارے
که مستحفظان سنگر بوده اند خالے ماند و از اردو و بازار خیمه ها نشانی نمانده تا جائیکه نظر کار کند میدان خالی دیده مشیر
نباچارے سنگر طرف شهر که سمت مغرب بود خالی گذاشته بطرف مشرق مقابل لشکر مصطفی خان پاسدارے را
ضرور شمردند و هیبت جنگ روزانه در خیمه محقر یکه برای او بانداک فاصله از خیمه عبد العلی خان استاده کرده بودند

لشکرے بر دو وقت شب در خیمه عبد العلی خان آمده استراحت سے نمود و عبد العلی خان و مهدی نثار خان و این اقل الانام و معتمدان رفقاے او و همراهیان عبد العلی خان و دیگر مردم مهدے نثار خان و رفقاے علی خان پاسدارش سے نمودند شبے اغاغه نزدیک سنگر رسیده و بانی چند سر داده قاصد شب خون بودند بیاورے اقبال و حسن سعی و اهتمام مهدے نثار خان و عبد العلی خان که زود مردم معتمد بر جا فرستاده تاکید نمودند که کسے از جا نجنبد و از هر جانب که کمینه کوشان در آیند بجراے ایشان رسانند انقلابے روی نداد و فتنه برخاسته فرو نشست تمام روز گوله هاے توپ ازان سو سے آمد و اسب و مرد میکه اندکے دورتر از سنگر بطرف پشت ما سے بودند مجروح و صائع سے شدند و در دامن سنگر مردم محفوظ بوده اند پنجروز کامل بدین منوال گذشت شب هفتم که شب چارشنبه آخر ماه صفر بود بهرکارها خبر آوردند که مصطفے خان فردا کوچ میکنند هیبت جنگ ارباب مشوره را جمع نموده استشاره نمود رای دانایان براین قرار یافت که امید ون جنگ دیگر امرے منظور ندارد صبح استعداد حرب باید نمود و مهیاے این امر باید بود تا انچه مقدر است بظهور آید و صلاح چنین افتاد که لشکریان مغلوب جنگ سابق را مع سرداران شان در سنگر باید گذاشت و لشکر یکه در سنگر بوده همراه گرفته باید جنگید همین قسم بعمل آمد عبد العلی خان بهادر را مع احمد خان قریشے و شیخ جهانباز و خادم حسن خان و سید عرب خان مقدمة الجیش نمودند و جسونت ناگر و نامدار خان راجپوت با سه چهار برادر مع کل همراهیان و رساله خاص و مهدے نثار خان و شیخ حمید الدین و دیگران همراهے احترام الدوله هیبت جنگ بهادر مقرر شدند و راجه کیرت چند و راجه رام نراین و ذوالفقار خان و دیگران که در جنگ اول ضرب دست مصطفے خان را دیده منهزم گردیده بودند در سنگر متعین شدند اول صبح هیبت جنگ نماز خوانده توکل بر نصرت بارے و یارے او تعالے نموده سوار شد و ناصیه عجز بر آستان خداوند مستعان سوده فتح و ظفر بر دشمن خیره سر مسألت نمود همراه عبد العلی خان قریب یک هزار و پانصد کس جمعیت فراهم آمد و با هیبت جنگ نزدیک بدو هزار سوار و هزار پیاده برق انداز و قدرے بان و دو سه ضرب رهکله جابوے موجود و مهیا گردید و سواران همراهے مصطفے خان از باغهاے انبه که طرف جنوب سنگر بود نمایان و توپهاے او مغرب سویه روان شدند مهدے نثار خان آمده با عبد العلی خان گفت که پیشتر رفته سد آب جله را باید گرفت والا اگر در دست مصطفے خان آمد درین میدان ایستادن متعذر خواهد شد زیرا که آنها در پناه سد و ما در میدان خواهیم ماند عبد العلی خان قبول نموده از پیش روے هیبت جنگ مائل بدست چپ پیشتر راند و هیبت جنگ بر سر شارع عام عقب تر از عبد العلی خان مائل بطرف دست راست ماند و درمیانه فاصله بقدر گوله رس توپ افتاد عبد العلی خان مع همراهیان که نبده هم ازان جمله بود هنوز تا لب سد مذکور نرسیده بودیم که مصطفے خان داخل میدان عقب سد مذکور گشته آنجا را قابض و متصرف گردید و توپهاے او را بجانب چپ ما چیده شروع بر زدن نمودند و روبروے ما در پناه آن سد مرتضے خان پسر مصطفے خان با جمعیت فراوان پیاده پا گشته استوار ایستاد و مصطفے خان منتهاے سد رسیده بر سر راسته باغ جعفر خان مقابل روے هیبت جنگ بر فیل خود قرار گرفت و مابین مصطفے خان و پیش مرتضے خان اغاغه جانفشان با تفنگهاے برق آثار بر سر آن سد متصل بهم چون سد سکندر صف بسته ایستادند و شروع ببرق اندازے نمودند میان ما و دشمن فاصله بقدر یک تیر انداز بود در اندک زمانے از همراهیان ما اکثرے مجروح و بعضے مقتول و اسپهاے اکثر سواران لغلطیدند ازانجمله یکے از رفقاے عبد العلی خان

بود که اسپش از گولے غلطید و او پیاده گردیده استعانت به فقیر آورد فقیر بر فیلے که سوار بود نشانیده او را همراه خود بر گرفت
رفت بر خاستن فیل گلهٔ تفنگ بر کمر آن عزیز رسیده احتمال بود که در سر گذشت اما در کمر بند و حلقه او بند شد و نیز در بازوی چپ فقیر
جراحت گلهٔ تفنگ رسیده گوشت و پوست را سوخت و استخوان محفوظ ماند فیلبان عبد العلی خان را و وزخم گلهٔ تفنگ بر سینه
رسیده از کار رفت اما زنده ماند و عبد العلیخان و رحمن خان خواص خود را از عقب حوضه فیل بر داشته بر جای فیلبان نشاندند
و فیلبان را درخواست هودج عقب خود افگنند و باز ار گیر و دار نهایت گرمے پذیرفت یکی از رفقاے عبد الله خان میرزا
فتح الله نام که او را رستم زمان و سام عصر توان گفت تفنگچی هاے معدود از ملازمان عبد العلی خان را که در آنوقت بر جاے
مانده بودند با وجود آنکه خود در پا ضربے یافته طاقت استادن نداشت اما بقوت قلبی همراه تفنگچیان خود گرفته و تفنگها را تیار
کنانیده و پیش رو آورده شلک می کنانید چون وقت نازک بود و عرصه بر مردم تنگ اکثرے بدر رفته چندان جمعیتی با جناب
سردار که عبد العلی خان و احمد خان قریشے و شیخ جهان یار و خادم حسن خان بودند نماند و زیاده از سه صد سوار بلکه کمتر ازین
همراه نبوده اند و دران وقت عبد العلی خان بهیبت جنگ پیغام فرستاد که عرصه بر ما تنگ گردیده بی کمک سبقت نمی توانیم نمود
مناسب آنکه صاحب هم از جاے خود بجنبند تا به پشت گرمے شما پیشتر تازیم والا آنچه بر ما گذرد خواهد گذشت اما انتظام جنگ
نیز بر هم خواهد خورد هیبت جنگ میخواست پیشتر راند حاجی احمد پدرش مانع گردید و ما این خبر شنیده مایوس شدیم و رجوع
باستدادیزدے نمودیم درین ضمن فیل نشان مصطفے خان از عقب سد و صفوف افاغنه برآمد و بر ما متیقن شد که افاغنه
حمله سے آرند همانوقت قضا را مرزا فتح الله با تفنگچیان رسیده شلک کنانید و زخم گولے بر نشان بردار فیل سوار رسیده
کارش تمام گشت و بفاصله یک دو گز علم دار از فیل جسته مع نشان بر زمین افتاد همان دم از زبان فقیر برآمد که زده ایم انشاء
الله تعالے و هر چهار سردار دلیر گشته فیلها را پیش راندند و از سد گذشته با فوج مرتضے خان که روبرو بود در آویختند
و متقارن همین احوال هیبت جنگ را عبد العلی خان و پیغام او شان را صواب دیده مخالفت را پدرخود نمود و باندک
فاصله از معاودت پیغامبر از جائیکه استاده بود بهیئت مجموعے فیل سوارے خود را پیش راند و بان و هیکله هاے جلوے
پیش پیش او میرفت و عمله آن در عین رفتن تیار کرده سر میدادند و خاصه داران و دیگر تفنگچیان نیز شلک کنان مقابل
مصطفے خان میرفتند حمله ما بر افاغنه و مرتضے خان و رسیدن هیبت جنگ بر سر مصطفے خان در وقت واحد روی داد
یار رفقاے مرتضے خان و همراهیان ما معرکه رزم گرم بود و برق شمشیر دلاوران سر بمازران از تن هم مے ربود و قریب
بچهل پنجاه کس از افاغنه روبروے ما مجروح و مقتول گشته در میدان افتاده بودند که ناگهان نصرت انیروے
نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم هیبت جنگ وزید و فی الحقیقة هوا که مغرب بود مشرقی گشته گولی بندوق بر چشم راست مصطفے خان
از دست برق اندازان پیش روی هیبت جنگ رسید و ازین گوش راست او بیرون رفت و خود بر فیل چون مرده
افتاد و بمشاهده این احوال رفقاے او را مرگش متیقن گشته همه ها را دل از دست رفت و بی اختیار عار فرار همه کس را مختار
افتاده عنانها برگشت مرتضے خان فرار فیل پدر بالتکرش مشاهده نموده صبر و طاقت در باخت و هزیمت را غنیمت شناخت
چون مصطفے خان امیر المومنین علیه السلام و محبان آنجناب را بنظر کج میدید بچشم راست او چنین آفتی رسید دید انچه دید
هیبت جنگ و عبد العلی خان و دیگر سرداران منصور شکر الهی تقدیم رسانیده شادمان گردیدند و احترام الدوله حکم میواختن
شادیانه فرموده آهسته تعاقب فراریان نمود چون ناموس نیز همراه افاغنه بود در فرار هم اضطرار نکرده تامل و تماشے

راه سے برید ند و اگر ارابه مال و بهل سوارے نبابر بے راهی بسهولت نمیرفت دوسه هزار کس باستقلال سے استادند چون ارابه و بهل ها دور تر سیرفت خود هم راهے میشدند هیبت جنگ و حاجے احمد پدرش بلشکریان و سرداران خود تاکید کرده متواتر اهتمام سے نمودند که مردم در تعاقب زیاده روے نکنند خلاصه در عرصه دو پهر یک کروه راه در تعاقب سطے شد بعد ازان بجاے خود استاده شادیانه سے نواختند تا سپاهے لشکر و اثر بنگاه فراری مفقود شد و خبر رسید که مصطفی خان برتالاب میٹهی پور رسیده اقامت گزید و در راه حیات او معلوم شده از فیل بر پالکی سوارش فرود آوردند و در منزل افاقه هوش و حواس او را دیده از ماجرا استفسار نموده از روے بخت و اقبال تاسف نمود و هیبت جنگ معاودت نموده داخل خیمه خود گردیده نذور بسیار کباد گرفت و بقدر پایه هر کس از رفقا تحسین و آفرین بعمل آورده سر یکے را خوشنود فرمود فقیر را با آنکه حدیث السن بوده ام در آغوش مهربانے کشیده ستایشش را نهایت رسانید و شب در همانجا گذرانید صبح خبر کوچ مصطفی خان شنیده باستماع این خبر خود هم کوچ نمود و بر خیمه گاه او که تالاب میٹهی پور بود معسکر ساخت و مصطفی خان از تالاب مذکور کوچیده بنبوت پور رفت همین قسم تا محب علی پور تعاقب بعمل آمده بود که مهابت جنگ بعظیم آباد رسیده بر آمدن رگهوجے بهوسلا که حسب الطلب مصطفی خان از جاے خود جنبیده بود آگهی یافت و به هیبت جنگ نوشت که احوال امنیت و در صورت اتفاق مرهٹه با مصطفی خان از عهده اش بر آمدن نه مقدور شماست و نه یارا سے من بهتر آنکه چون الحال او مغلوب شماست بحال او تنها بپردازید و کار او بسازید و من معاودت بمرشد آباد نموده تدبیر سے مرهٹه را متوقف سازم تا بهمدیگر نه پیوندند هیبت جنگ باستماع این خبر سالار سے لشکر عبد العلی خان سپرده و مهدی نثار خان و دیگران را متعین نموده همانجا گذاشت تا انچه مناسب دانند بعمل آرند و خود هنگام شب بر پالکے عبد العلی خان سوار و کهاران بسیار همراه گرفته شبانه راهها سطے نموده صبح نزد مهابت جنگ رسید و در اراضے بادن چند منزل نموده سراج الدوله را بطور ضمان همراه گرفته بلشکر خود معاودت نمود مهابت جنگ هم بعد یکدو روز رسیده در تعاقب مصطفی خان تا بقصبه زمنیا محاذے غازی پور بر لب گنگا که محل صفدر جنگ و مسکن افاغنه است رفت و قصبه مذکوره را سوخته و تاخته معاودت را جازم گشت مصطفی خان خود را بقصبه چپاڑه که قلعه اش از مشاهیر قلاع هند است کشیده در تهیه تیارے لشکر و آراستن سلاح و یراق و فراهم آوردن اعوان و انصار کوشیدن گرفت و هیبت جنگ و مهابت جنگ باتفاق همدیگر معاودت نموده بعظیم آباد رسیدند از انجا مهابت جنگ بارادهٔ توقیف مرهٹه عازم مرشد آباد گردید و هیبت جنگ در شهر عظیم آباد نزول نموده به تیارے اسباب حرب و تالیف قلوب اصدقا و رفقا و ترفیه حال عامه سپاه و سرانجام دیگر آلات و ادوات کارزار پرداخت +

ذکر رفتن مهابت جنگ بمرشد آباد و توقیف نمودن مرهٹه را در بردوان و انقراض یافتن عمر و دولت مصطفی خان در جنگ ثالث و اختصاص یافتن هیبت جنگ بفتح و ظفر تبایید ایزد منان

مهابت جنگ در باغ جعفر خان نبابر بعضے امور ضروریه دوسه روز مقام نموده منعم علی خان نام شخصے را که مرد لسان زبان آور بود برسالت نزد رگهوجے بهوسلا بر جناح استعجال فرستاده و خود متعاقب او بمرشد آباد رسید و رحم خان جماعه دار عمده خود را بر فاقت هیبت جنگ گذاشت و رگهوجے به بردوان رسیده بود که منعم علی خان با او در انجا ملاقی گشته

پیغام مصالحہ رسانیدند گھوپہا ت جنگ را مشوش و مضطر تصور نمودہ مصالحہ را بشرط رسانیدن مبلغ سہ کرور روپیہ قبول مے نمود
و مہابت جنگ از راہ دانائے جواب و سوال بکج دار و مریز نمودہ تردد سفراء گفتگو را طول داد و از دوام تقریرات خود گھوپرا
جستن ندادہ دو و نیم ماہ بہین آئین گذرانیدند تا بشارت فتح و ظفر ہیبت جنگ شنیدند آنزمان لشکر الہی پرداختہ سررشتہ پیغامہای
مصالحہ را انقطاع داد بتفصیل این اجمال و تبیین مقابل از صفحات سطور آئندہ پیرائہ وضوح و ظہور مے یابد ✣ ✣

رسیدن مصطفی خان در پرگنہ ہای سرکار شاہ آباد و جنگیدن با احترام الدولہ بہادر ہیبت جنگ مرتبہ ثالثہ در میدان قصبہ کڑہنے و ظفر یافتن ہیبت جنگ بران پلنگ قوی چنگ و اسیر شدن راجہ دولہ رام در کنک بدست گھوپہو سلاو جنگیدن میر عبد العزیز در قلعہ بارہ بھاٹے

احترام الدولہ بہادر ہیبت جنگ اواخر جمادی الاولی کہ پایان تابستان و شروع برشکال بود باستماع خبر تہیہ مصطفی خان از شہر عظیم آباد برآمدہ
در ہملہ حرب را آراستہ عازم گوشمال آن بدمآل گردید و مصطفی خان اقوام خود را کہ عبارت از جماعہ افاغنہ باشند در قصبہ چتاڑہ فراہم نمودہ زیکہ داشت
بمصرف رسانیدہ چون دید کہ موسم برشکال قریب آمد در گھور رسید خود را در حدود صوبہ عظیم آباد و زمینداری بابو اودونت سنگھ
او بین مالک جگدیس پور کہ مخالفت او با ہیبت جنگ از قدیم بود رسانید باین ارادہ کہ اگر ہیبت جنگ برآمدہ جنگید
و فتح و ظفر نصیب او گردید مدعا بحصول انجامید و اگر کشتہ شد قضیہ کوتاہے یافت چہ زیادہ بران مقدور نگہداشتن
فوج نداشت و اگر ہیبت جنگ درنگے نمود و آبہا طغیان کردہ دریاے سوہن سد عبور و مرور گردید باز مینداران آنجا کہ
سوابق است در ساختہ سلفے از تحصیل سرکار شاہ آباد بمعرض وصول باید در آورد و سپاہ را بطور جماعہ داری یومیہ برائے
لابدیات دادہ برسات را بپایان باید رسانید در گھور اترغیب نمودہ چنانچہ در نواح مرشد آباد است اینجا باید طلبید
یا خود را انجا رسانیدہ با او اتفاق باید ورزید کہ در ینصورت بر مہابت جنگ غالب متوان شد و سپاہ را ہم از پہلوے
مرہٹہ باز نجوشے متوان آراست بعد ازان ہر چہ مقدر باشد ہیبت جنگ مراتب مذکورہ را ببصیرت قلبی مشاہدہ نمودہ
رخصت نداد و با سیزدہ چہاردہ ہزار سوار مع شیخ دین محمد متبنای شیخ مجاہد سربلند خانے کہ سیف خان حاکم پورنیہ او را
متعین نمودہ بکمک ہیبت جنگ فرستادہ و رحم خان روہیلہ کہ مہابت جنگ بہ کمک ہیبت جنگ گذاشتہ رفتہ بود از عظیم آباد
کوچیدہ بر معبر کولو راز دریاے سوہن پایاب گذشت و روز دوم در میدان کڑہنے کہ قریب بجگدیس پور و صحرائے
آنست رسیدہ برلب دریاچہ کہ دران میدان بود اقامت نمود چون لشکر مصطفی خان قریب بود تمام روز پاسداری
نمودہ بعض افواج را مستعد جنگ ایستادہ گذاشت، و شب در دعا و مناجات با قاضی الحاجات گذرانیدہ اول صبح
بعد الفراغ از نماز ہا تمام لشکر سوار و ہیبت جنگ مستعد کارزار گشت و حاجے احمد پدرش مبالغہ ے نمود کہ بدستور حروب
اول سنگر بستہ باید جنگید اما مہدے نثار خان و دیگر دولتخواہان شجاع دانا این راے را نہ پسندیدہ جنگ میدان بر سنگر
ترجیح دادہ بہیبت جنگ فہمانیدند کہ اول بار ما مغلوب بودیم و او غالب و الحال برعکس ہست کہ ما غالبیم و او مغلوب دیگر
آنکہ درین قسم جنگ اکنون ادراصرفہ است و آرزوی او چہ در اندک وقتی کہ برسات زور آورد میدان گل و لاگشتہ مجال
مدافعہ و مجادلہ با احدے نماند و او بخاطر جمع اوقات میگذراند و زیادہ از نصف صوبہ بہار او در آمدہ کمتر در عمل شما ماند
و بعد برسات مہیاے حروب عظیمہ او با تفاق مرہٹہ باید بود ہیبت جنگ این مدارج را فہمیدہ بعبد العلی خان بہادر

گرد اول و مقدمة الجیش بود فرمان داد که آهسته آهسته بهانه تعین مکان سنگر پیش رفته شروع جنگ بکنید همین قسم بعمل آمد گروهے از معسکر پیش رفته بودند که سیلابے لشکر مخالف نمایان شد و مصطفی خان فوج را دو حصه کرده یکے بسرکردگی بلند خان و دیگرے را با ختیار خود گذاشته از میان صحرا سے کڑہنے پدید ارگشت از انیطرف یکبار توپ کلان سر دادند و گلهاش بفیل سوارے بلند خان خوده دران فوج تنزلزلے بهمرسید بمجرد ایخیال مصطفی خان با فوج همراهے خود یکبارگے فیلها بعجلت راند و سواران همراهش اسپها را عنان دادند مصطفی خان با جمع غفیر چون ابر مطیر با برق شمشیر و ژاله هاے پیکان قطره زنان بر سر داؤد خان که همراه توپخانه جنسے پیشتر ازهمه ها بود رسیده دو آویخت و داؤد خان مع هفتده کس از برادران خود پا بداے نموده در میدان مردان جانفشانے کرد و نام نیکے بیادگار گذاشت بمشاهده احوال داؤد خان دل از دست مردمان رفته همه را راه فرار اختیار آمد مصطفی خان بطرف چپ خود خادم حسن خان را دیده بر سر او ریخت و زد و خورد معقول رویداده خادم حسن خان با پنجاه شصت کس در میدان افتاد چون عبد العلی خان احوال فوج برهم و اتبر دید با معدودے که مانده بودند پیشتر راندگاوان مسلسل توپهاے کلان درمیان افتاده راه برآمد نظر نمے آمد بسمان گلوے گاوانرا که حائل بود بریده گذشتند درینوقت مهدے نثار خان با پنج شش کس و لقی علی خان تنها از همین ولیار رسیده شریک احوال ما که با عبد العلی خان بودیم گردیدند و شیخ جهانیار و راجه سندر سنگه که بطرف دست راست متعین و از همینه عقب مانده بودند با ده دوازده سوار رسیدند و رحم خان با پانزده شانزده کس نیزه باد کف از یسار پیدا شده بمجرد این اجتماع و مقابله عبد العلی خان با مصطفی خان و نزدیک رسیدن شان بهمدیگر نمیدانم از کجا گله تفنگ قضا در سینه مصطفی خان متصل قلب او رسیده از پشتش بیرون رفت چون از همراهیان هم اکثرے مقتول و برسے مجروح شده بودند و باقی ماندگان باستظهار سلامتے و جرأت او حیارتهاے نمودند مرگش را که دیدند ناامید گردیده هر کسے راه خود پیش گرفته گریخت حتے پسر با آن شان و فرایزدے مردے را در میدان ریخته مضطرب الاحوال بدر رفت و هیبت خنگ که از گریختن افواج همراول از ظفر مایوس گشته مستفسر احوال عبد العلی خان و باقلت انصار و اعوان به نصرت و اعانت ایزد مستعان مستظهر بود حسارت نموده فیل سوارے خود را پیش راند و در پایان همین دار و گیر بر سر یار رسید و عبد العلی خان را مظفر در میدان دیده با هشم قلی خان داروغه دیوان خانه خود را فرمان داد که بر فیل سوارے مصطفی خان برآمده سرش را بجواب الامر بفیل آمد سرش را بر نیزه کرده لاشش را بعظیم آباد فرستادند که در شهر بگردانند بعد ازان بخاک سپارند عمله شهر چنانچه فرمان بود تبقدیم رسانیده نعشش گردند حکایة فیه ارائة بامیر محمد باقر مرحوم شوشتری که از اجله سادات شوستر و اتقیاے عهد را افسر در کمال ورع و تقوے بود در معامله هیبت جنگ و مصطفی خان حسب التماس مخلصان رجوع بمنهیان غیب نموده در عالم رؤیا دیده بود که جناب ولایت مآب امیر المومنین علیه السلام با آن افغان پرکین بشمشیر مقاتله میفرماید و بعد از دیرے آنحضرت نعره الله اکبر کشیده در کمرش دو نیم زده هست با استماع این خبر که سرش را بریده و جسدش در پاے فیل بسته و کشیده خاک کردند تعجب نموده فرمود که من چنین دیده ام باید از کمر دو نیم شود تا آنکه بعد از خاک کردنش حکم هیبت جنگ بدو سه ساعت در رسید که جسدش را از کمر دو نیم کرده یک حصه بطرف مشرق شهر عظیم آباد و یک حصه بطرف مغرب بیاویزند و همچنین شد بعد از مدتے اعضاے گندیده اش را فرو آورده مانکه آویخته بود نخاکش سپردند +

ذکر بقیه السیف از رفقاے مصطفی خان و مآل احوال دلشیر خان و الف خان و عیسے خان و مرتضی خان

ومعامله رگهو باراجه دولبهه رام وپایان جواب وسوال مهابت جنگ با او

مرتضی خان پسر مصطفی خان در زمانیکه پایان عرصهٔ جنگ بود با اکثر باقیماندگان بمقتضای بیت مشهور تن زنده وخنده همکنان ✤ به از مرده وگریهٔ دوستان ✤ عمل نموده در رفت ونیابکرے گهوبرد وعیسی خان خالوے مرتضی خان برادر مصطفی خان که در کوداسے نهان گشته بود اسیر آمده چند روز مقید بود بعد ازان بعطاے جامهٔ دلباس واندک زاد راه انتظام وخلاص یافت ودلشیر خان خواهرزادهٔ شمشیر خان برادر خرد مراد شیر دوسه زخم کارے بندوق که از انجمله یکے زیر نافش بود برداشته درخاک میدان بیهوش افتاده بود هیبت جنگ براحوال او که از عهد طفلی پرورده الطاف بود ترحم فرموده بر پالکے سوارے خود برداشته بخیمهٔ خود جاید اد وجراحان ماهر را طلبداشته باصلاح حال او پرداخت چون زخمهاے کارے داشت واجلش رسیده بود سودے نداد بعد ازدو روز درگذشت والف خان داماد سردار خان همراهے مرتضی خان نموده جانی بسلامت برد وهیبت جنگ خاک عرصهٔ میدان را بجبهه سائے نیاز وسجدات شکر خالق بی انباز زیب سیماے خود ساخته بر مضرب خیام مصطفی خان نزول نصرت شمول نموده نذور تهنیت ومبارک باد گرفت وشام بخیمهٔ خالوے فقیر عبد العلی خان بهادر آمده مبارکباد بایشان گفت ومدارج تحسین وآفرین بنابر حسارت وجانفشانی که درین کار از مشارالیه بظهور رسیده از حد برد وچون بعد از فتح درمیدان اقبال نقارخانه واسباب نوبت بدست خان معظم مذکور در آمده برد حکم شد تا فتن نوبت فرموده بمهابت جنگ درعرضے مبارکباد التماس اعطاے علم ونقاره از حضور پادشاه براے او نمود ومهابت جنگ درجلد وے این امر عظیم که از هیبت جنگ باحسن وجوه سرانجام یافت عبد العلی خان بهادر هم که شریک کار ودر شمار برادرزاده ها بود خلاع فاخره وافیال وجواهر وشمشیر براے هر دو باتفاق فرستاد ودر باغ جعفر خان هر دو کس رفته بداب وآداب که درین دیار رائج است در برکرده کورنش عنایات تبقدیم رسانیده نجانه هاے خود تجمل معاودت نمودند وبعد چندے از حضور محمد شاه علم ونقاره براے عبد العلی خان بهادر مرحمت شده رسید ✤

ذکر آمدن رگهوجے بهوسله درکٹک ومقید گردیدن راجه دولبهه رام باقتضاے گردش فلک وجنگیدن میر عبد العزیز درقلعهٔ باره بهاٹے با رگهو بپاس آبرو وحق نمک

درجنگ ثانے که مهابت جنگ هم بعد ازان رسیده در تعاقب مصطفی خان شریک بود ازنوشتهاے ستهامت جنگ ورود رگهو بهوسله درکٹک معلوم گردیده بود ماجراے آن برین منوال است که چون عبد الرسول خان نبابر ناچاقی صحبت فیمابین مهابت جنگ ومصطفی خان از کٹک معزول ونیابت صوبه مذکور بجاے خان مرقوم ببابه دولبهه رام پسر راجه جانکی رام که پیشکار آنجا بود مقرر گردید دولبهه رام موافق عقیده خود بصحبت سنیاسیان وبراهمه بسیار مائل دارجماعه داران متعینه که اکثرے مسلمانان بوده اند مستکره بود واغلب اوقات صحبت با هنود ضعیف العقول وسیلسیان مجهول میگذرانید واز سنیاسیان اکثرے جوگیس رگهو بوده اند سستی اوضاع وسیکی وغفلت راجه دولبهه رام بارگهو ظاهر کرده او را برراجه مذکور دلیرے ساختند چون خط طلب مصطفی خان برگهو بهوسله رسید تا مبرده که از کشته شدن بهاسکر روز وشب مبتلاے غصه وغم وچون مار سر ودم زده درپیچ وتاب منتظر صدا انتقام بود درسیدن خط مصطفی خان لطیفه غیبی

شمرده با جمعیت چارده پانزده سپر ارسوار روانه بنگاله گشته از جبال بلاد کنک وارد آن مملکت گردید و راجه دولبهه رام فریب سنیاسیان خورده بمرتبه غافل بود که تا ورود در گهو بر لب دریاے کنک اطلاع از قرب او نداشت میر عبد العزیز متوطن سمانه که به تقریبے ذکر آن سید عزیز قبل ازین گذشت بر ورود او مطلع گردیده باده بیست کس که دران وقت حاضر بودند سوار شده بدربار آمد و همراهیان را گفت که زود تیار شده متعاقبش در رسند چون بدر دولبهه رام رسیده پرسید مردمان در جواب گفتند که مهاراج در خواب و خبرے از مرهٹه در نجا نیست ساعتے برین گذشت که آشوبے عظیم در شهر برخاست دولبهه گریز مشیوع یافت دران وقت دولبهه رام از خواب غفلت جسته و بر پالکی خود نشسته اراده رسیدن بقلعه بارهٔ بهاٹے که چندان مفاصله نداشت نمود و آشفته سر و دستار گریخت میر عبد العزیز در پے او با معدودے از رفقاے دوید نبایر امرے یک آن توقف نموده بطرف پشت سر خود دیده با یکے از رفقا سخنے گفت چون باز رو براه نمود دید که راجه مذکور نبابر مشاهده چند نفر مرهٹه که نمازگزان بوده اند پالکے را در کوچه گذاشته و خود پیاده پا گشته راه خرابه هاے چند که در پهلو بود گرفته و گریخته میرود اسپ خود را دوانیده و پهلویش را گرفته مبالغت نمود و گفت که هنوز بقلعه مے توانی رسید چرا خود را ذلیل و هلاک میگردانی به هوش آمده بر اسپی که میر عبد العزیز پیش کشیده سوار گردید و میر مذکور او را درمیان رفقاے خود گرفته تا قلعه بارهٔ بهاٹے رسانیده و دیگر مردم همراهے از رساله او و رساله داران متعینه اندک اندک جمع آمده دولبهه رام بجمعیتے میرود قلعه محصور گردیده و رگهو رسیده قلعه را فرو گرفت دولبهه رام خبر بعد مهابت جنگ که بتعاقب مصطفی خان رفته بود شنیده مضطرب و مشوش گردید و همان سنیاسیان که امد و رفت داشته جاسوسے می نمودند واسطه پیغام گشته دولبهه رام را دلالت بملاقات رگهو نمودند او نیز زندگے را بر آبرو گزیده راضی شد و با سرداران همراهے استشاره نمود بعضے سخن شنود و بعضے باقتضاے طبیعت راے دولبهه رام را مرجح شمردند میر عبد العزیز و برخے دیگر بپاس آبروے خود و شرم مهابت جنگ سر باز زده جنگ را ترجیح دادند آخر الامر بعد پانزده روز از قلعه گیرے راجه دولبهه رام برا ے ملاقات رگهو رهے گشت و جمیع سرداران همراهے او اختیار کردند حتے برادر کلان میر عبد العزیز نیز باده کس بیرون رفت و میر عبد العزیز با رفقاے خود که همه چهار صد کس بودند مع چند کس از شهریان که استعفا خود نموده پناه بقلعه برده بودند در قلعه ماند و رگهو بعد ملاقات بنا ے خدعه دیگر گذاشته سرداران را بسرداران خود سپرد که تواضع نمایند و برا ے دولبهه رام خیمه برپا کرده در انجا جاے داد بهانه آنکه هوا گرمست اکنون بیاسائید و ضیافت بخورید آخر روز بجاے خود خواهید رفت چون سر یکے بجائے رسید و کمر کشاده آرمید همانجا مقید گردید و از آمدن خود ندامت کشید میر عبد العزیز مهیاے جنگ گشته درخواست قلعه کوشیدن گرفت رگهو بعد استفسار و آگهی بر آنکه میر عبد العزیز میخواهد برادر میر مذکور را مع پیغامبران دولبهه رام با مردم خود نزد یک قلعه فرستاده مواعید و وعید و تهدید آغاز نهاد میر مذکور جواب داد که نه برادر داریم و نه آقا نوکر یک کس که مهابت جنگ هست بوده ایم بعضے نامردے کرده بدشمن پیوستند و ما بپاس نمک تا جان داریم بمدافعه و محافظت قلعه میکوشیم خلاصه تا یکماه و چند روز میر عزیز مذکور در حفاظت آبروے خود و مراسم قلعه دارے کوشیده نگذاشت که کسے دران قلعه تصرف تواند نمود تا آنکه مهابت جنگ حسب الالتماس شهامت جنگ دنبا بر اطلاع بر ورود در گهو بکنک از تعاقب مصطفی خان و رفاقت هیبت جنگ برگشته بمرشد آباد رسید و هر چند خبر اسیرے دولبهه رام و خبگیدن میر عزیز شنیدند اما نبا بر غرضیکه در توقیف رگهو داشت

اعانت و کمک میر عزیز وارادہ مقابلہ و مدافعہ رگھو بظاہر موقوف داشتہ برعکس گمان مردم منعم علی خان نام شخصے راکہ از شاہجہان آباد آمدہ ارادہ توسل باذیال دولتش داشت وزبان آور رنگین مقال بود نزد رگھو فرستادہ خواستگار مصالحہ گردید و رگھو این استدعا با اضطرار و عجز مہابت جنگ دانستہ قبول مصالحہ بشرط ایصال سہ کرور روپیہ سے نمود مہابت جنگ بضرورت در لیت و لعل میگذرانید تا آنکہ خبر ظفر یافتن ہیبت جنگ بر مصطفے خان شنیدہ سجدات شکر الٰہی تبقدیم رسانید و بار گھو کہ جواب و سوال مصالحہ داشت روے ورق بگردانید و پیغام داد کہ مصالحہ را سبب باعجز و قصور است یا امید موفور والحمد للہ کہ الی الآن غازیان غیرت شعار و ہنر بران شیر شکار در مقابلہ و مقاتلہ بالیان حریص تر از اول و مشتاق تر از صبا و بصید بسمل اند و تحصیل نفعی ہم ازان مسافر غریب و سالوک مفلوک منظور ندارند در ینصورت مصالحہ منحصر بر مکاوحہ ایست کہ شیران بیشہ ننگ و عار با نہنگان دریاے براکار زار را بجائی رسانیدند کہ جوی از خون در ہامون روان گردد و دران بحر بے پایان دلاوران بہادر و بہادران دلاور شناور گشتہ بر ہم گرجملات رستمانہ آرند بعد ازان ہر کہ مغلوب و زبون دشمن گردد از غالب طالب صلح و آشتی شود رگھو جواب داد کہ اینجانب با چار دہ پانزدہ ہزار سوار ہزار کروہ مسافت طی نمودہ تا جوار آن گردون وقار رسیدہ و آن جناب صدر کردہ ہم برسم استقبال قدم رنجہ فرمودند مہابت جنگ باز جواب فرستاد کہ چون شما از راہ دور حرجے عظیم کشیدہ بہیم و امید در ینجا رسیدہ آید و ایام برشکال قریب الاتصال ہست ما مول مناسب آنکہ چندے آسودہ مہیاے رزم و پیکار شوید بعد انقضاے برسات بعون اللہ تعالے استقبال شما نمودہ تا مملکت شما مشائعت خواہیم نمود رگھو با استماع این کلمات در اطراف ملک بیر بھوم رفتہ چاودنے نمود و تمام صوبہ کنک تا میدنے پور و بھلی و بردوان در تصرف او در آمد و میر عزیز در مدت جواب و سوال مصالحہ بنا بر اقتضاے صلاح وقت از کمک خود نا امید گردیدہ و قلعہ را از ذخیرہ اذوقہ و ما یحتاج حرب خالے دیدہ بحسن تدبیر راضی بمصالحہ و دادن قلعہ بارہ بہاٹے بشرط حفظ آبرو و اسباب ہمراہی خود و اختیار ماندن و نماندن نزد رگھو گشتہ عہد نامہ بدستخط رگھو و مہر و گواہے و ضمان رؤساے لشکر گرفتہ از قلعہ برآمد و چند روز در لشکر ماندہ از رگھو جدا شد و خود را نزد مہابت جنگ رسانید و بعد یک سال کامل بلکہ چند ماہے زیادہ بر یک سال راجہ جانکی رام سہ لک روپیہ برای استخلاص پسر خود راجہ دولبھہ رام بر گھو معرفت مہاجنان رسانیدہ دولبھہ رام را رہا نیدند و بعد آمدنش مبلغ مذکور مہابت جنگ بپاس قدویت و دولت خواہے راجہ جانکی رام از خزانہ خود بخشید + +

رفتن رگھو لطرف عظیم آباد برای استخلاص مرتضے خان و بلند خان و غیرہ افاغنہ از نگری گھو و رسیدن مہابت جنگ ہم برای مقاتلہ با رگھو بسمت عظیم آباد و معاودت او از انجا بمرشد آباد

دران احیان کہ رگھو بھوسلہ در نواح بیر بھوم سکونت داشت مرتضے خان پسر مصطفے خان و بلند خان و دیگر افاغنان کہ در نگری گھو بعد فرار از میدان رفتہ سکینت گرفتہ بودند و زمیندار انجا آنہا را جاے داد و طمعے در بعض اموال آنہا نمود و بہلوان سنگہ و سوتھر سنگہ زمینداران سہسرام و چین پور حسب الاشارہ ہیبت جنگ نمیگذاشتند کہ افاغنہ ازان شعاب جبال لطرفے بدر روند افاغنہ دران مکان ہم آشیان مار و مور و زندہ بگور بودہ مردن را بزیستن چنان ترجیح میدادند بنا علی ہذا بر گھو بھوسلہ عرائض مشتمل بر عجز و انکسار متواتر فرستادہ معروض داشتند کہ اگر شما با نیطرف

قدمے رنجه فرمائید و ما مخلصان ازین تنگنای نجات یابیم ما دام الحیات منقاد اطاعت و رگوش و فاشیه عبودیت بر دوش درشته در مراسم جانفشانی قاصر نخواهیم بود رگهو بامید آنکه چهار هزار افغان با نام و نشان را مطیع و منقاد خود سازد او اخر برشکال سال پنجاه و هشتم از مائه دوازدهم از محل اقامت خود از راه جنگل بیربهوم و کهرکپور متوجه صوبه عظیم آباد گشت و بعد تاراج شیخ پوره و دهات نکارے وغیره برای استخلاص مرتضے خان وغیره از دریاے سوهن پایاب گذشته افاغنه را خلاص ساخت و با جمعیت بیست هزار سوار مع افاغنه و مرهته در عرصه اول وحدود نکارے اجتماع داشت که متعاقب او مهابت جنگ با دوازده هزار سوار جرار از راه متعارف لقصد قتال و استیصال مرهته بعظیم آباد در رسید و احترام الدوله بهادر هیبت جنگ استقبال عم خود مهابت جنگ نموده ادراک شرف قدمبوس نمود و مهابت جنگ در باقی پور طرف غربے عظیم آباد معسکر ساخته روزے چند دران میدان بلقاے دوستان و صحبت مخلصان مسرت اندوخت

ذکر آزردگے عبد العلی خان بهادر با هیبت جنگ و رفع غبار نقار با صلاح مهابت جنگ

چند ماهے قبل ازین میان هیبت جنگ و عبد العلی خان خالوے مسود اوراق غبار ملالے برخاسته صحبت ناجاق و ماده افتراق گردید و هیبت جنگ رقعه بعبد العلی خان نوشته دران ورقه فقره نوشت که حاصل مضمونش این بود که در جنگ مصطفے خان اخوے راجه کیرت چند زخم تیر برداشت و بر جانفشانیها همت گماشت صاحب چه کرده اند که اینهمه اثبات حقوق خود میفرمایند عبد العلی خان ترک آمد و رفت دربار نموده بخانه خود منزوی بود چون مهابت جنگ ورود نمود عازم گشت که ترک رفاقت هیبت جنگ فرموده همعنان مهابت جنگ بعظیم آباد ورود و در خدمت مهابت جنگ بقیه اوقات بگذرد روزے در خیمه مهابت جنگ که بعد طعام مجلس خلوت و حاجے احمد و مهابت جنگ و هیبت جنگ و عبد العلی خان یکجا نشسته بنده را هم حضور مجلس مذکور میسر بود عبد العلی خان راه سخن کشاده شروع بعرض احوال و اظهار مقصد خود نموده و با مهابت جنگ گفت من داعیه آن دارم که بقیه عمر در خدمت بگذرانم چه الحال مجال اقامت با هیبت جنگ ندارم مهابت جنگ بنا بر تسلیه و تصفیه فرمود که درین جز و زمان پسر با پدر و برادر با برادر خصومت مے نماید چنانچه مشاهده است سبب این تقریر آنکه دو سه روز قبل ازین ماجرا صولت جنگ را با پدر خود حاجے احمد بنا بر سوء ظن خصوصتے غیر مناسب رویداده وسیله تفضیح پدر و پسر گشته بود هر گاه که این قسم ماجرا میان آبا و اولاد و اخوان حقیقے رو دهد درمیان شما و هیبت جنگ که بنی عم یکدیگرید اگر ملالے ظاهر شود چه استبعاد دارد عبد العلی خان گفت که قبله گاها اخوان و اولاد با هم اگر خصومتی ورزند مضائقه نیست که با هم دعاوے ارث و شراکت دارند منکه نوکر محض ام معامله با من را ندارد اگر لائق کار خود دانند نگهدارند والا بدون رنجش و سخنان رکیکه نامناسب مرخص فرمایند این قسم رقعه ها چه معنے دارد کیرت چند چه گیدیست که او را با من مے سنجند هیبت جنگ ازین سخن برآشفت و رنگ رویش متغیر گشت و گفت که من جان خود را برای آبروے کیرت چند خواهم داد کیرت چند کسے است که کفشهاے پدر او را بزرگان همه کس برداشته اند کنایه آنکه پدرش دیوان شجاع الدوله مرحوم نامنهاد بنگاله و مرجع جمیع اهل خدمات بود که حاجے احمد و مهابت جنگ هم ازان جمله بوده اند عبد العلی خان گفت که پدر من کفش بردارے پدر کیرت چند نکرده تا من احترام او از جمله ضروریات شمارم مهابت جنگ تسکین عبد العلی خان فرموده گفت که با شما چرا آزرده مے شوید کنایه نواب هیبت جنگ

بسوئے ہمن است ازین سخن مہابت جنگ احترام الدولہ منفعل گشتہ سکوت ورزید و مجادلہ اختتام یافت بعد چند روز ہیبت جنگ را در تنہائی فہمانیدہ با ہمدیگر معانقہ کنانید و ملالت رفع گردید۔

رجوع باجرای حرب رگھوبھوسلہ با مہابت جنگ کہ در میدان شرقی محب علی پور اتفاق افتاد

بعد روزے چند مہابت جنگ از باقی پور مع ہیبت جنگ و صولت جنگ و ثابت جنگ و سراج الدولہ و شمشیر خان و سردار خان و میر محمد جعفر خان و حیدر علی خان و رحم خان و عمر خان و شیخ جہانیار و غیرہم کوچیدہ بنوبت پور رسید دران روز اثری از مرہٹہ در راہ پیدا نبود بعد ورود اندک غلغلہ نمودارے بعضے سواران مرہٹہ کہ از بازاریان کسے دیدہ بود برخاستہ فرو نشست صبح مہابت جنگ بہ توزک جنگ و حرب مقدمہ و جماعین و ساقہ لشکر آراستہ سوار شد دران روز شش کس صاحب نوبت و پنج کس صاحب ماہی و مراتب دران فوج بودہ اند مقدمۃ الجیش میر محمد جعفر خان و شمشیر خان و جانب راست عطاء اللہ خان و سردار خان و طرف چپ احترام الدولہ ہیبت جنگ و ساقہ لشکر کہ عبارت از چنڈاول است صولت جنگ و شیخ جہانیار و عمر خان و بانشان فیل مہابت جنگ رحم خان و در قول خاص فقیر اللہ بیگ خان و نور اللہ بیگ خان و دیگران بہمین نشان و فرمع کل عساکر جویاے اعدا تا اول ظہر راہ پیمایو د مرہٹہ ہا رو بر دنیا مدند و دہات اطراف را سوختہ و وزر و بال ضعفا ندوختہ و دور تر از ضرب توپ و تفنگ راہ می پیمودند تا آنکہ بر تالاب رانی متصل محب علی پور عسکر منصور در رسید اتفاقاً رگھو در ہمان مقام فرود گاہ داشت و دران روز ورود مہابت جنگ تا بانجا در از قیاس مے پنداشت میر محمد جعفر خان و شمشیر خان کہ بغتتہ بر سرش رسیدند رگھو مضطرب گردیدہ بے آنکہ لشکر خود مرتب سازد بمدافعہ پرداختہ در محاصرہ افتاد افواج مرہٹہ از چار سو ہجوم آوردہ در استخلاص او یورشہا آوردند جنگ عظیمی با میر جعفر خان رویداد مے گویند کہ بسہل انگارے شمشیر خان رگھو خلاصی یافتہ بدر رفت و بعد ازان مہابت جنگ باستماع ازدحام مرہٹہ بر سر میر محمد جعفر خان بکمک او رسید و بمدین عرصہ باما کہ ہمراہ عبد العلی خان بہادر باندک فاصلہ از شمشیر خان و میر محمد جعفر خان بودیم نیز جنگے رویداد چند کس از طرفین بمجروح و مقتول شدند عبد العلی خان با معدودے مقابل چند ہزار کس استادہ بود درین ضمن سہ سے نثار خان مع فیل نشان ہیبت جنگ باندک مایۂ جمعیت رسیدہ ممد عبد العلی خان گردید درین زد و خورد شام شد و مرہٹہ ہا مضطرب الاحوال پس تر رفتہ اقامت نمودند و مہابت جنگ مع ہمراہیان در ہمان میدان نزول نمود خیمہ محقرے برای او برپا گردیدہ بر اسرداران عمدہ مثل صولت جنگ و ہیبت جنگ و ثابت جنگ و امثال اینہا سر سایہ نیز میسر آمد و تا بر ظلمت شب احدے از بار بردار خود کہ کجا ماند و چہ بر سرش آمد آگہی نداشت و تمام شب مردم گم گشتہ ہاے خود را نیافتہ در جستجوے آنہا شتابان و در طلب آنہا بفریاد و فغان بودند عبد العلی خان بہادر و بندہ و محمد الہ یار خان بہادر برادر علاتی مہابت جنگ و اکثر رؤسا و شناسان و مقربان آنشب را در خیمہ مہابت جنگ بسر بردہ چون صبح شد بار برداریہا در صحرا افتادہ امانت و مسلم یافتند چنانچہ ادائے فقیر ہر از جائیکہ مردم ما و رفقاے عبد العلی خان بہادر وقت شب فراہم بودند بقدر نیم کروہ در صحرا بے نگہبان محفوظ ماند صبح بہلبلان نگاوان را برد و چند پیادہ ہمراہش رفتہ آوردند و عسکر انتظام یافتہ چند روز دران میدان مقام شد مہابت جنگ ہر روز در میدان برآمدہ با مرہٹہ مصاف میدادو غالب آمدہ مرہٹہ را خائب و خاسر بر مے گردانید اما ہمانجا شمشیر خان و سردار خان را با خود منافق یافتہ اندکے در باطن اندیشہ مند گشت چنانچہ یاد دارم کہ روزے اندرون محل حضور نواب بیگم نقیر نشستہ بود

که مہابت جنگ آمده اندک متفکر گشت و بیگم صاحبه بفهمانید کار فرماشده مستفسر گردید در جواب فرمود که این مرتبه من تنگ
ملازمان خود دگرگون مے بینم بیگم مذکور مظفر علی خان بہادر و تقی قلی خان خلف حاجی عبد الله خطاط مشهور را که در عهد
عالمگیر دیوان بر ما پندر بود باتفاق برسالت پیش رگھو از طرف خود فرستاد تا صورت مصالحه اگر تواند شد بعرصه ظهور آرند
تا سمرد ها بوساطت میر حبیب تابه رگھو رسیده ابلاغ رسالت نمودند در رگھو که غلبه لشکر مہابت جنگ در خاطر خود مسلم داشت
مصالحه را مغتنم نشمرد اما میر حبیب که با مہابت جنگ نهایت عدو بود راضی نگشته رگھو را باز داشت و دلالت بر فتن مرشد آباد
نمود و سبب ش همانا آنکه شهامت جنگ در انجا تنها و عرصه خالے است بلکه کارے از پیش رود در رگھو بمشوره میر حبیب روانه مرشد آباد
گردید مہابت جنگ نیز تعاقبش گزید چون در ستیز و آویز روز اول که ناگهان رویداده انقلابے پدید آمده بود اخباس غله
بغارت رفته نهایت قلت داشت آمدن تا بمنیر اندک بمشقت و عسرت ماکولات میسر آمد چون دریاے سوهن آب عمیق
نداشت و اخباس غله در لشکر از هیچ طرف نمیرسید وجود غله کمیاب و آخر الامر نایاب شد و مہابت جنگ کنار دریاے
سوهن گرفته قطع مسافت مے نمود مهتمه جسونت ناگر و میر غلام اشرف که هر دو جماعه دار ملازم سرکار مہابت جنگ و صاحبان
جرات بوده اند در شهر عظیم آباد بنا بر کارے دو سه روز توقف نموده چون راه از تنگ و تاز مرهٹه مسدود گردید بپاس
غیرت و اراده رفاقت ولی نعمت خود باتفاق همدیگر حمایت را کار فرماشده با جمعیت قلیل که همراه داشتند از شهر برآمده
راه لشکر گرفتند مرهٹه ها در راه محاصره کرده خواستند که غارت کنند بدولت راضی نگشته ابتدا باستعمال سیف و سنان
نمودند مرهٹه ها که بسیار بودند جماعه داران مذکور را مع رفقا درمیان گرفته مورد طعن و ضرب سیوف و سهروه را نهایت مجروح
نموده بر خاک افگندند بنیئ ناگر مذکور از زخم شمشیر یکه دران گیرودار رسیده بود از پا مقطوع گردید و اسباب هر دو کس
بغارت رفته عریان بحال تباه بسپاه مہابت جنگ ملحق شدند و مہابت جنگ بعظیم آباد رسیده چون رگھو در رفتن مرشد آباد
عجلت داشت بلا توقف همت بر تعاقبش گماشت در منزل بهاگلپور بر نهر محمر چنپانگر مہابت جنگ زیر سایه اشجار ابنه
استاده سرداران لشکر برای تعین مقامے مناسب بعسکر آهسته آهسته پیشتر رفتند و فاصله بعیدے درمیان افواج
و مہابت جنگ افتاد رگھو انتهاز فرصت نموده با جمعیت پنج شش هزار کس نمایان و در فرو گرفتن مہابت جنگ شتابان
گشت مہابت جنگ دران وقت بکمال استقلال کار فرما گشته حواس خود را جمع نمود و با معدودیکه مع سوار و پیاده زیاده
از پانصد شش صد کس نبودند مقابل رگھو شد و مردم قلیل مذکور را مرتب نموده تا دیر مدافعه آنها نمودند دوست محمد خان
یکه را که نونگهداشته بود و ظاهرش با اوضاع بانگه ها شباهت داشت در روز اول ملازمت دعوے بلندی کرده بود یاد
فرمود چون حاضر آمد گفت که محل اظهار آن دعوے اینجاست اگر مے توانید شاهد مدعے برائبات آن دعوے درین
میدان بیارید او هم انچه گفته بود بظهور رسانید و اسپ خود را پیش رانده در جمع کثیرے که مقدمة الجیش رگھو و از یکه تازان
و غارسان لشکرش بودند تاخت و باد و کس جمعیت شان را درهم شکست ازان جمله یکے را کشت و یکے را زنده گرفته
آورد درین اثنا سرداران دیگر که اندکے دورتر بودند رسیده رگھو را مع فوج او بضرب تفنگ و تیر و سنان و شمشیر
درزد و مغلوب ساختند چون طاقت در باخت ناچار رو بفرار نهاد و دیگر افواج او بقدر دست رس بار و بنه را غارت
کرده راه فرار پیمود و شارع عام متعارف از امکان چون عرصه چندان ندارد که دو لشکر مخالف یا بمدیگر توانند رفت رگھو
از خوف مہابت جنگ و هم نبا بر عجلت و اراده سبقت و صول بمرشد آباد راه جنگل و کوهستان پیش گرفت مہابت جنگ

برائے محافظت شہر مرشد آباد اطلاع نمایند حنگ نگاشتہ بردّاک فرستاد و خود براہ منازل مقررۂ معروفہ باستعجال شتافتہ لعبیکر روز از ورود رگھو بمرشد آباد رسید رگھو دران عرصہ کہ مہابت جنگ نرسیدہ بود دہات اطراف مرشد آباد مثل جہیلدہ و باغ میر جعفر خان را آتش داده تاراج نمود و بمجرد ورود مہابت جنگ قالب تہی کرده بے استعمال آلات حرب با تمامے فوج خود در رفتہ سمت جنوب و غرب شہر روانہ گردید مہابت جنگ بعد سہ چار مقام از جہیلدہ کوچ فرموده براہ خارج شہر گذشتہ در امانی گنج نزول نمود و یکبار دیگر بر سر تالاب رانی آن طرف کنوہ محاربہ قوے بارگھو نمود مشار الیہ در لان جنگ کمال پایداری را کار فرما شد و بعد ہلاک جمعے از ہر اہیان صورت فتح و ظفر در آئینہ خیال خود ندیدہ و طاقت مقاومت مفقود یافتہ روے از میدان برتافت مہابت جنگ عنان از تعاقبش باز نگرفتہ در پے او مے تاخت رگھو سرداران او چون بارہا ضرب دست عساکر مہابت جنگ دیدہ و درین محاربہ ہم بسیارے از رفقاے او بقتل رسیدہ بودند علاوہ آن اخبار موحشہ شیوع شورش در مملکت خود شنیدند مضطرب گردیدہ میر حبیب را با دو سہ ہزار سوار مرہٹہ و شش ہفت ہزار افغان ہمراہے مرتضے خان و بلند خان وغیرہ گذاشتہ در کمال یاس و ناکامے روبدیار خود نہاد بعد ازان کہ خبر فرار او و بدر رفتن از حدود بنگالہ بتواتر رسید و فوج مہابت جنگ را ہم از اسفار متوالیہ وا آمد و رفت صوبۂ عظیم آباد و محاربات درین عرصہ مکرر رویداد ملال و کلالے در خاطر ہا راہ یافتہ بود و شادے دختر زادہاے خود نیز منظور داشت بنا بر جہات مذکورہ و ترفیہ حال سپاہ و اصلاح حال بعضے از مفسدان و تیارے اسباب کتخدائی سراج الدولہ و اکرام الدولہ معاودت فرموده بنظم امور مذکورہ و ترفیہ حال رعیت و سپاہ توجہ فرمود و دوست محمد خان یکہ روز بروز منظور نظر عاطفت گردیدہ شروع بعروج نمود و میر محمد کاظم خان ہم کہ پیشتر در زمرۂ اقربا بود و صدر روپیہ مواجب ذات داشت بسبب تقدیم رسانیدن خدمات پسندیدہ ترقے نمودہ صاحب رسالہ و سرداران دے از افواج گردید چون از سابق بہادر یہا بظہور رسانیدہ مورد عنایت و الطاف بے نہایت بود و دوست محمد خان بجانفشانی شجاعت و داد اتحاد بسیار با میر محمد کاظم خان بہم رسانیدہ در حروب باتفاق ہم مے بودند و راہ جسارت و جرأت انہا بیاری یکدیگرے پیمودند و یوماً فیوماً در اقتدار شان افزودہ از جملۂ رؤساے لشکر مہابت جنگ گردیدند حق آنست کہ ہر دو بہا در بے بہا بودند و کار بہا بنوعیکہ باید ازین ہر دو بکرات و مرات بظہور رسیدہ مورد تحسین و آفرین دوست و دشمن گردیدند +

ذکر شادی کتخدائی سراج الدولہ و اکرام الدولہ و برطرفی شمشیر خان و سردار خان و اخراج آنہا از مرشد آباد

قبل ازین مذکور شد کہ در جنگ رگھو کہ بر سر تالاب رانی در صوبۂ عظیم آباد اتفاق افتاد آثار نفاق از شمشیر خان و سردار خان اندکے بظہور رسیدہ موجب انزجار طبیعت مہابت جنگ و موہم ملال از سرداران مذکور گردیدہ بود بعد ازان نظر بعدم اعتماد بران جماعۂ بعضے حرکات سابقہ آنہا نیز محمول بر سازش و اتفاق با مرہٹہ گردیدہ از انجملہ اینکہ ہنگام ورود رگھو در نواح مرشد آباد و اقامت او در اطراف بیربھوم چون بر سات پایان پذیرفت و آب دہنۂ بھاگیرتے روی بکمی آوردہ پایاب گشت و رود اخباس غلہ کہ از ان طرف گنگا بر کشتیہاے مے آمد موقوف گشتہ وصول اخباس مذکورہ بمرشد آباد منحصر از بھگوان گولہ کہ شش ہفت کروہ از شہر فاصلہ دارد معین گردید اما ازین ممر کہ در راہ ہا مرہٹہ منتشر بود آبادے بھگوان گولہ و آمدن غلات از انجا انحصار بر تعیناتے سرداران معتمد مقتدر داشت بنا برین مہابت جنگ کہ در امانی گنج

سسکر داشت شمشیر خان و سردار خان بنا بر حفظ طریق بهگوان گوله و دفع ایذاے مرهٹه که بتردد این میرسید رخصت فرمود و
دران وقت بکرات غارت و تاراج گاوان غله وغیره بعمل آمد و مهابت جنگ اندک توهمے نموده صولت جنگ را بحفظ طریق
بهگوان گوله تعین فرموده بود متیقن شد که دران وقت هم این مسامحه از افاغنه مذکور بپاس خاطر رگهوبود و ازین مقوله صدور حرکاتے
چند که دلالت بر عدم صداقت مے نمود بظهور آمدن گرفت بحدیکه مهابت جنگ متوهم گشت که افغانان مذکور داعیه خدع وغدرے
نسبت باو دارند و بحزم و احتیاط کوشیده درباب تیقظ و آگاهے بلازمان معتمد اشاره نمود و احتمال میرفت که تمرد و سرتابی
اینها بایما و اشاره رگهوبنا بر سازش با اوست و متفحصان میگفتند که رگهو بشرط اتفاق با وعطاء الله خان را نظامت عظیم آباد
و سردار خان و شمشیر خان را لک روپیه نقد و نوکرے دوازده هزار سوار وعده نموده بود و بشرط کشتن زین الدین احمد خان
هیبت جنگ و تصرف آوردن عظیم آباد دو لک روپیه نقد و فوجدارے در بهنگا علاوه آن نوکرے موعود بود و خطوط
رگهو بدین مضامین رسیده اینها را بهنمون راه ادبار گشت و بعضے میگویند که خود را صاحب اقتدار و لائق صدور این کار
دانسته رگهو را هم با خود متفق ساخته اراده فاسد را جازم شدند علی ای حال یا آنها استعفای نوکرے نمودند یا مهابت جنگ
از سیماے اعمال و افعال اینها آثار شرارت مشاهده کرده در شروع برسات سال پنجاه و نهم بعد یکهزار و یکصد بر طرف ساحت
و در همین عرصه که موسم برشکال بود هیبت جنگ و عبد العلی خان و حاجے احمد و جمیع منتسبان را که در عظیم آباد بودند حضار
فرموده بناے شادے کتخدائی سراج الدوله و اکرام الدوله گذاشت حاجے احمد بنا بر بعضے جهات عذر خواسته نیامد
و هیبت جنگ و عبد العلی خان مع عیال و اطفال و تبعه و لحقه حاضر آمدند و فی الحقیقة این شادے بر بنیتے که باید و بتکلفے
که شاید بعمل آمد ابتدا بشادے برادر صغیر یعنی اکرام الدوله نمود و سببش آنکه دختر یکه با سراج الدوله از بنات عطاء الله خان
منسوب بود بحسب قضا رخت هستی از دنیا دو سه سال قبل ازین بنا بر لیست و دختر منسوب اکرام الدوله زنده بود مهابت جنگ
برای دلدهے و دلدارے رابعه بیگم زن عطاء الله خان که برادر زاده اش بود شادے اکرام الدوله مقدم داشت
و نزدیک بهزار خلعت در شادے اکرام الدوله و دو هزار خلعت در شادے سراج الدوله به جمیع قبائل و عشائر و رفقا
و مصاحبین و ارباب طرب عنایت فرمود و خلاع فاخره مذکوره از صد روپیه تا هزار روپیه و بعضے ازین زیاده هم قسمت
داشت و بعضے کسان را لائق بحال او جواهر هم بخشید و تا یک ماه بلکه زیاده ازان طعام ضیافت در سرکار مهابت جنگ
و شهامت جنگ دائر و سائر بود احدے از اقاصے و ادانے در شهر باقے نماند که بکرات بهره ازین ضیافت با و نرسید
و هر حصه که باصطلاح مشهور توره گویند تخمیناً بیست و پنجروپیه خرچ داشت و هزاران ازین نوع توره ها بالقسمت رسید و چراغان
و آتشبازے چه شرح داده آید که زمین همسر آسمان و مرشد آباد رشک افزاے ارم ذات العماد گردید و در ضمن همین شادیها
صولت جنگ هم شادے یکے از بنات خود که با فخر الدین حسین خان پسر سیف خان منسوب شده بود بانصرام رسانید و پسر
سیف خان چون پدرش نهایت دولت و رفعت باعتبار قدامت امارت و عمدگے خاندان داشت بکمال تجمل و فراوانے
اسباب زینت و آرایش وارد مرشد آباد گشت و صولت جنگ هم بپاس نام و نشان که برادر زاده مهابت جنگ و امیر
هفت هزارے بود و عروسے دختر خود و لشدت کرد و فرتا هر دو شادے مذکور بحسب ظاهر برابر نمود و قضارا دختر مذکور روز
سوم از شب کتخدائی که در هندوستان معروف بچوتهے است لغتهً مرد مردم حمل بر چیزهاے بسیار نموده انواع
سخنها مذکورے شد از انجمله اغلب احتمال هیضه است و بعضے گمان مسموم شدن او بعد اوت یکی از نسوان صولت جنگ

نابر رشک دادن امتعه و اموال بسیار در جهیز او سے نمودند علے ای حال مخر الدین حسین خان نادان باوجود آنکه ظن غالب بود که
اگر میماند و کار بهوشیار سے میکرد دختر دیگر هم صولت جنگ باو منسوب کرده در عقد ازدواج او سعید دبیگمانی بخود راه داده
پنداشت که مرا هم مسموم نموده خواهند کشت و این وصلت توطیه و تمهید کشتن من بود و سر کن دپر کن بی خبر و بی رخصت
عطاے بنگاله مثل مهابت جنگ و شهامت جنگ و صولت جنگ گریخت و آبروے خود و آباے خود باین حماقت و سخافت
ریخت سخنے نماند که عطاء الله خان از اقرباے کار طلب خان داود از بنی اعمام شجاع الدین محمد خان شجاع الدوله بود بعد
رفتن مهابت جنگ به نیابت صوبه عظیم آباد حاکم اکبر نگر راج محل گردید و تا برآمدن از مرشد آباد که بعد ازین مذکور خواهد شد
بحکومت آنجا مامور ماند و بمنصب شش هزارے و شش هزار سوار و عطاے نوبت و پالکے جهالردار و خطاب اعز الدوله
بهادر ثابت جنگ از حضور سرفرازے یافت و مآل احوال او تقریباً عنقریب مذکور خواهد شد و سراج الدوله بعد مردن دختر
عطاء الله خان که باو منسوب بود با دختر محمد ایرج خان منسوب شد و احوال محمد ایرج خان بر سبیل اجمال آنکه جدش مع مطفی قلیخان
دیوان صاحب اعتبار محمد اعظم شاه بن اورنگ زیب عالمگیر پادشاه بود و علاوه آن در زمان بودن شاهزاده مذکور در احمد آباد
گجرات خدمات عمده آن صوبه داشت او را سه پسر بود اکبر قلی خان پدر محمد ایرج خان و شاه قلی خان و میرزا محمد تقی و هر سه
برادر خصوص اکبر قلی خان و شاه قلی خان حرمت و عزت تمام داشتند مصطفے قلی خان در زمان اعظم شاه درگذشت شاه قلیخان
را شاهزاده قبل از محاربه با بهادر شاه بچند روز خدمت توپخانه عنایت کرده بود در جنگ کشته شد و اکبر قلی خان خدمات
بهاگلپور وغیره بعد انقلاب حالات اعظم شاه تبقریبے حاصل نموده طرف عظیم آباد و بنگاله افتاد و در زمان فرخ سیر بار
برمے برد بعد فوتش محمد ایرج خان در زمان فرخ سیر رابطه اخلاص با غیرت خان همشیره زاده امیر الامرا حسین علی خان
درست داشته فارغ البال میگذرانید و بعد کشته شدن سادات بر فاقت مبارز الملک سربلند خان بگجرات رفت و مدتے
با او بود بعد ازان ترک رفاقتش کرده به بنگاله آمد شجاع الدوله مرحوم که تعارف نام با بالیش داشت در زمره مخصوصان
منتظم گردانیدند و همراه علاء الدوله سرفراز خان مرحوم در جنگ مهابت جنگ پیشرش کشته شد و خود مجروح گردیده مدتے
خانه نشین بود منتسبان دودمان مهابت جنگ تبالیف او پرداخته در سرکار مهابت جنگ بعلاقه نوکرے منسلکش گردانیدند
بواسطه ربط اخلاص اکثر با عطاء الله خان مے بود چون مهابت جنگ از محاسن و محامد سلسله اش اطلاع وافی داشت پیغام
وصلت سراج الدوله با صبیه او داد بعد ایجاب و قبول و انعقاد وصلت مذکور متوجه پرورش و ترفیه احوال محمد ایرج خان شده
بعضے از صدمات ملک بنگاله با فزایش رساله با و مقرر و مفوض نمود و شب شادے سراج الدوله فوجهاتیار و از چهاؤنے
شمشیر خان و سردار خان خبردار بوده مستعد و مهیا بودند تا افاغنه را اگر خدعے منظور باشد بعمل نتوانند آورد و بعد انفراغ
از شادے سراج الدوله هیبت جنگ و عبد العلی خان مع متوسلان اذیال دولت خود از مهابت جنگ رخصت یافته
واز مرشد آباد تهضت نموده بعظیم آباد که مسکن و ماواے شان بود مع الخیر بدولتخانهاے خود رسیدند و بعد رخصت و
نهضت ایشان شمشیر خان و سردار خان که قریب شش هفت هزار کس همراه شان بود مبالغ تنخواه در ماهه وغیره
از روے حساب گرفته بموطن و مسکن دیرینهٔ خود که قصبه در بهنگا بود روانه شدند و بر معابر مونگیر بسوارے کشتیها
عبور نموده و بوطن خود رسیده زمانے آرمیدند قریب یکدو ماه با یخال گذشته بود که میر علے اصغر کبریٰ حسب الطلب
عطاء الله خان بعظیم آباد رسیده عازم مرشد آباد گردید +

ذکر ورود میر علی اصغر کبیر بمرشد آباد و شروع نقار و غبار میان مهابت جنگ و عطاء الله خان و عروج و انحطاط درجات میر محمد جعفر خان قریب بهم و بنای مفسده شمشیر خان و سردار خان

میر علی اصغر از سادات سیکرے مضاف میوات و در زمره ملازمان عمدة الملک امیر خان بهادر خلف عمدة الملک صوبه دار کابل منسلک بود و پدرش میر غلام محمد نام داشت مرد بسیار عیار و نهایت هوشیار صیت شجاعت و دلیرے موصوف و در ابتداے جوانی سخد مت یکی از درویشان رسیده بعضے از اشغال و اعمال فقرا از درویش مذکور ورزیده آخر طالب دنیا و جویاے نام و نشان گردید و دام پیرے و مریدے گسترده اکثر جاهلان البدر ابدام خود آورد و نامی بهم رسانیده در اتباع خود ملقب بکبیرے گشت و معصوم العارفین لقب ثانی خود ساخت و سخنان سخیفه پیش معتقدان و ابلهان گفته اظهار عروج بمراتب معنوے با نخاے شتی مے نمود که هیچ یک از ان اعمل نداشته اعاظم اولیا را میسر نبود مردم بدعت تحلیل و تحریم بعضے چیزها از ان عزیز نیز نا فلند چنانچه میگویند تخم مرغ را حرام میدانست بعضے هوشیاران که در خصوص این امر پرسیده بودند میگفت که نه حرام کرده ام و نه درین باب چیزے گفته ام اما من نمی خورم و اتباع او خرق عادت عجیبه را برا ے او ناقل بوده اند از ان جمله آنکه روزے در چاه افتاده چون جهندگان یافتند او را در میان چاه بر هوا استاده دیدند و این خبر مشتهر گشته همان جا پانصد شش صد کس بشرف مریدیش مشرف گشتند و در ابتدا جاهل بود یکے از طلبه علوم را با خود متفق ساخته در خلوت کتب مبادی صرف و نحو از و میخواند و چند لغت عربے یاد کرده در مجالس هنگام گفتگو مذکور میکرد اگر کسے از تحصیل علم مے پرسید میگفت بلی در مکتب عالی با مرشد زاده ها ے خود تحصیل نموده ام کنایه از انکه علم لدنے در عوالم معنے با حسنین علیهما السلام اخذ کرده ازین مقوله گفتگوها داشت و نیز در مجلس اگر بیگانگان حاضر باشند سخنی چند بطور اجمال بنوعے میگفت که مستمعان گمان کنند که بر قلوب ما اشراف بهم رسانیده از ضمائر و سرائر ما آگهی دارد خلاصه مرد عیارے جاه طلب و با معدودے از مردمان همراهے در خانه عمدة الملک نوکر بود چون عمدة الملک کشته شد وزیر خان نامے افغان دلاراک از معتقدان او که جاگیر دارے بود در رفیق عطاء الله خان تقریب میر علی اصغر مذکور پیش عطاء الله خان نموده خان مرقوم را مشتاق او نمود عطاء الله خان بعد استندان از مهابت جنگ مبلغے معتده بطریق مساعده فرستاده او را با جمعیتے لائق طلبیده میر مذکور اسباب تجمل خود مثل پالکی جهالر دار و آلات نوبت و دیگر لوازم امارت از زر آراسته و شش صد هفتصد سوار از خویش و تبار خود و بیگانگان فراهم آورده در سال شصتم از مائه دوازدهم هجرت بعظیم آباد رسیده و در خارج شهر دو سه روز مقام نموده عازم مرشد آباد گردید در زمان توقف او حاجے احمد و عبد العلے خان باشتهار درویشے و کمالاتش شائق گشته هر یکے برا ے دیدنش رفت او هم برا ے بازدید بخانه حاجے احمد و عبد العلے خان بها در در آمد فقیر بهان روز در خانه خال خود یکبار دیده بر بعض اوضاع او مطلع گردید بهیبت جنگ که ناظم عظیم آباد و داماد مهابت جنگ بود این استکبار او که برا ے دیدنش نیامد خوش نکرده در باطن آزرده گشت و احوال او را بمهابت خنگ نوشت و حاجے احمد نیز در تعریف و توصیفش نگاشت سید صاحب چنین و چنان و در هیچ باب کمتر از مصطفے خان نیست +

ذکر عروج میر محمد جعفر خان بمرتبه نیابت صوبه دارے کٹک و نزول ازان مرتبه باندک زمانی بقضای گردش فلک

مهابت جنگ بعد اخراج شمشیر خان و سردار خان دفعیه افواج مرهٹه از حدود بنگاله چون مطمح نظر داشت و آنها بطرف کٹک اکثر پناه برده میگذرانیدند و از عهده عزل عبد الرسول خان و مقید شدن راجه دولبهه رام در کٹک صاحب فوجے معتمد نبود خواست که میر محمد جعفر خان را با فوجے مناسب بکٹک بفرستد درین خصوص مشوره چنین قرار یافت که خلعت صوبه دارے کٹک بصولت جنگ مهام الدوله سعید احمد خان بهادر عنایت شود و نیابت نظامت آنجا بمیر محمد جعفر خان داده آید بنابرین خان مرقوم را بعنایت خلعت نیابت کٹک و فوجدارے میدنی پور و هجلے با بحالے علاقه بخشیگری که از چند سال باو بود و عطایاے سرپیچ و جیغه مرصع و اسپ و فیل و شمشیر امتیاز بخشید و صولت جنگ بهادر نیز از قبل خود خلعت با جواهر مجدد عطا فرمود میر محمد جعفر خان نیابت بخشیگرے خود را بمیر اسمعیل بیگ عم خود داده در حضور گذاشت و سجان سنگه نامے را از نزد خود بفوجدارے هجلے گماشت و خود با جمعیت هفت هزار سوار و دوازده هزار پیاده حسب الامر مهابت جنگ بانتظام صوبه کٹک و تنبیه و اخراج مرهٹه راهے گردید و بعد قطع منازل در جوار میدنی پور رسیده با جمعے از مردم مرهٹه و افغان که دران مکان بودند جنگے نموده شکست بآنها داد و مرهٹه مذکور فرار را بطرف بالیسر نمود و خان مذکور با جمعیت مزبور وارد میدنی پور گشته انطرف رود خانه کهنسالی چهاونی لشکر را حکم زاد و باندیشه آمدن افواج دیگر جرأت بر متن کٹک ننمود تا آنکه خبر آمدن جانوجے سیر رگهوردنواح کٹک شهرت گرفت و میر محمد جعفر خان باستماع این خبر مضطرب الاحوال بدون اذن و اطلاع مهابت جنگ از میدنی پور کوچ نموده اراده بردوان نمود و فوج هراول جانوجے بے جرأتهاے میر محمد جعفر خان دیده چند زنجیر فیل وغیره بغارت برد و خان مرقوم با آنکه شانزده هفتده هزار کس از سوار و پیاده همراه داشت بدون تحقیق افواج مرهٹه و بے تحریک سیف و سنان راه بردوان گرفت و مهابت جنگ چون بر احوال میر محمد جعفر خان آگهی تمام داشت عطاء الله خان ثابت جنگ را مع فوج بکمک او پیشتر از خود فرستاد و میر علے اصغر کبرے بعد برآمدن عطاء الله خان از مرشد آباد رسیده ملازمت مهابت جنگ و رضیت او که حسب الطلبش آمده بود نکرده از بیرون شهر راه لشکر خان مرقوم گرفت و بلشکر عطاء الله خان رسیده ملحق شد عطاء الله خان باظهار وزیر خان اسیر دام تزویر او پیشتر گشته بود و بعد رسیدن میر مذکور و مشاهده ایله فریبهاے او شیفته تر گردیده با تفاق همدیگر سیر دوان رسیدند و ازان طرف میر محمد جعفر خان هم برگشته وارد قصبه مذکوره گردیده و جانوجے مع میر حبیب و افاغنه و مرهٹه در انجا رسیده و عرصه را از مهابت جنگ خالی دیده محاربه صعبے نمود دران جنگ از عطاء الله خان تردد نمایان بظهور رسید خصوص میر علی اصغر کبرے که نهایت صاحب جرأت و دران روز هراول عطاء الله خان بود و فوج الوس خود همراه داشت حسبا رتهاے بی نهایت نموده مورد تحسین آشنا و بیگانه گردید عطاء الله خان باغواے میر علے اصغر کبرے عرصه را خالی دیده و خود را هم چیز فهمیده سودائے خامے بدماغ خود پخت و قاصد آن شد که میر جعفر خان را با خود متفق ساخته بر گاه مهابت جنگ رسد با او خدعے نموده از میان بردارد چنانکه بوساطت میر معلے خان که مرد سکبر سفلگی منش و نهایت مصاحب میر محمد جعفر خان بود این پیغام داد خان مرقوم هم بنا بر سفاهت میلی بانیکار نمود و مقرر شد که بعد حصول مقصود

صوبه عظیم آباد بمیر جعفر خان باشد و بنگاله بعطاء الله خان میر عبد العزیز و غیره دوستان میر محمد جعفر خان برین ماجرا آگهی یافته ممانعت را از حد بدر بردند و خان مرقوم را ازان اراده فاسد نادم ساختند و نامبرده ازان رفاقت سر باز زده بخانه خود نشست اما مهابت جنگ آشام آن نموده از هر دو بدگمان و بجان آزرده گردید و همدرین اثنا مهابت جنگ بر دوان را مضرب خیام خود گردانیده متصل لغبرود گاه عطاء الله خان و میر محمد جعفر خان رسید میر محمد جعفر خان آمده ملازمت نمود و مهابت جنگ سخنی چند بامور و عظمت در تنبیه قباحت حرکت معاودت از سیدنی پور که از خان مرقوم بظهور رسیده بود بر زبان آورده رخصت انصراف بخانه اش داد میر محمد جعفر خان را بمقتضای الحق مر کلمات مذکوره گران آمده از آمد و رفت دربار تقاعد ورزید مهابت جنگ بنا بر دلجوئی و آبروبخشی عطاء الله خان بتقریب مبارکباد فتح بخانه او رفت در آنجا میر علی اصغر کبرے آمده ملازمت نمود اما در سلوک مهابت جنگ را هم عطاء الله خان تصور نموده حرکاتیکه شایان نوکرے و آقائی نباشد بظهور رسانید و مهابت جنگ آزرده گشته مکنون خاطر خود را الی هر نمودن صلاح ندانست و بخانه خود معاودت فرمود عطاء الله خان التماس نگهداشتن میر علی اصغر با هزار سوار نمود مهابت جنگ پیغام داد که در رساله خود با هر قدر مردم که خواهید نگهدارید و من بر رساله شما ازان قدر که دارید سے توانم افزود میر علی اصغر ازین سخن اظهار آزردگے نموده اراده برخاستن از لشکر نمود عطاء الله خان معروض داشت که در صورت رفتن سید صاحب من هم نمی توانم ماند مهابت جنگ جواب صاف داد که اختیار با شماست عطاء الله خان را که میر مذکور نثار او مفوض شدن صوبه بنگاله از عالم بالا بنام او داده بود و آن سفینه ابله و عده او را از حتمیات میشمرد بلا تامل از بر دوان مع میر مذکور براه مرشد آباد گرفت مهابت جنگ خواست که بتالیف قلب میر محمد جعفر خان پرداخته مستمال سازد بنا برین بتقریب فاتحه کسے از اقربائے او که دران ایام مرده بود بخانه اش رفت خان مرقوم بمشاهده شش هفت هزار سوار مستعار بلکه بعضے از اسباب امارت همراه خود پندار غلطی بخویشتن راه داده در مراتب استقبال و مشائعت و عرض مطالب حفظ مراتب را ملحوظ نداشت و حرکاتے چند که لائق بحال او نبود بظهور رسانید مهابت جنگ آثار سفاهت و تنگ ظرفے از ناصیه احوال او دریافته بخانه خود معاودت فرمود و بهانه محاسبه بحلی سجان سنگه را که نائب خان مرقوم و با او در مقام غمدر بود طلبیده شب میر محمد جعفر خان در فرستادن او عدول حکم نموده جواب داد که بردن او با سر من وابسته است مهابت جنگ ازین جواب دور از صواب برآشفته سید محمد یسا ول را با چند نفر فرستاد که سجان را همراه خود رفقا و قهرا بیارد مشار الیه که غلطے و خشونتے در مزاج داشت حضور میر جعفر خان رفته و چند کلمه درشت گفته دست سجان سنگه را گرفته همراه خود آورد مهابت جنگ بنا بر مصلحت فوجدارے بحلی سجان سنگه و بخشیگرے بنور الله بیگ خان برادر فقیر الله بیگ خان بتغییرے میر محمد جعفر خان داده رساله میر محمد جعفر خان را برطرف نمود و فرمان داد که هر که نوکرے خواهد درسرشته حضور و رساله سراج الدوله آمده نوکرے کند بجز ازین عزل و نصب داشتهار برطرفے در رساله تفرقه در مردم همراهیے میر محمد جعفر خان رویداده چندان کسے با او نماند و دو نخوتیکه در دماغش پیچیده بود فرو نشست ناچار بانفعال و اضطرار اراده هم راه بنگاله گرفته بشهامت جنگ بهادر پیوست دران عرصه فقیر هم از عظیم آباد بمرشد آباد آمده در دربار شهامت جنگ آمد و رفت داشت که این سوانح روے نمود و مهابت جنگ باستماع خبر وصول جانوجے در قرب جوار لشکر با افواج بحور امواج بمقابله افواج مرهته وافاغنه شتافت و بعد از طی

اندک مسافت محاربه با جانوجی و میر حبیب روبیدا دولاوران همراه مهابت جنگ برسے سهام و ضرب حسام چون اشعام
و شلک برق انداز ان آتش بار دود از نهاد و دمار فوج دکهن برآورده بسیارے از مرتبه ما را بخاک هلاک انداختند جانوجی
بمشاهده این حال شکسته بال گردیده لقصد تاخت و تاراج مرشد آباد دویده مهابت جنگ باستماع این خبر در تعاقبش کمال
استعجال نموده فرصت نداد که آن گروه ابنوه ضررے بسکنهٔ شهر تواند رسانید جانوجی که ضرب دست اسلامیان در نظر
داشت در حوالی مرشد آباد حرکت مذبوحے نموده خائب و خاسر راه میدنی پور گرفت و مهابت جنگ هم در تعاقبش دویده
هیچ جا توقف نورزید اما جانوجی لشکر و توپ از باد و غبار استعار گرفته جائے مقابله نمود مهابت جنگ نظر به قرب برشکال
بمرشد آباد معاودت فرمود و از اثنائے راه متواتر احکام اخراج میر علی اصغر کبرے بشهامت جنگ فرستاد شهامت جنگ
بپاس خاطر عطاء الله خان مسامحه میکرد مهابت جنگ چون نزدیک رسید بشهامت جنگ بهادر رقعه در کمال تاکید نوشته
قلمی فرمود که رحم خان برائے همین کار میرود اگر آن عزیز به آمده باشد بهتر والا رحم خان بجبر و عنف او را برآورده داخل چهاونی
خود خواهد شد عطاء الله خان با این خبر که شهامت جنگ رقعه را بجنسه فرستاده بود مضطرب گشته میر علی اصغر کبرے را طلبیده
ورعایت هاے لائق نموده مرخص فرمود و آن عزیز بے تمیز بر کاغذے وعده قریبے نوشته بعطاء الله خان داد که بعد
انقضاے اینقدر مدت شما بر مسند ایالت بنگاله متمکن خواهید شد بعد از رفت بسیار و تاسف بے شمار عطاء الله خان
میر مذکور را حتے الباب مشایعت نموده رخصت فرمود و میر سراسر تزویر با دل خسته و خاطر شکسته رخت سفر بسته
راه وطن گرفت و قطع منازل نموده چون بعظیم آباد رسید هیبت جنگ که از دو آزرده خاطر بود ممانعت از دخول شهر نموده
فرمود که چنانچه از بیرون شهر بمرشد آباد رفته بود الحال هم ازهمان راه بوطن خود برود چون در برسات از شدت سیلاب جله
راهها مسدود و عبور و مرور منحصر از رسته بازار شهر است میر بیچاره غریق گرداب حیرت گردیده نمیدانست چه کند آخر الامر
بسعے و التماس مهدے نثار خان و عبد العلی خان پروانگی مرور از رسته بازار شهر یافته بیرون شهر رفته منزل نمود همین قسم
بر دریاے سوهن پهلوان سنگه حسب الایماے هیبت جنگ بطرف مقابل آمده باراده تاراج لشکرش اقامت نمود
و میر علی اصغر کبرے مضطرب گردیده باز بمهدے نثار خان و عبد العلی خان و حاجے احمد نگاشت و این هر سه کس نهایت
سعی بلیغ در خدمت هیبت جنگ نموده پروانگے در گذشتن از اضرار او گرفته پهلوان سنگه را حکم برخاستن از مقابل او و دادن
کشتیها بابر عبور دریاے سوهن نویسانیدند و مهدے نثار خان و عبد العلی خان بکوز خاطر هیبت جنگ دریافته مردمان خود را
برائے تسلی و حمایت میر مذکور فرستادند تا از حدود صوبه عظیم آباد بعافیت گذرانیدند بعد مرور دو سه ماه ازین معامله که
که برسات اختتام یافت و هیبت جنگ بمشاهده دولت برادران خود و رفقاے مهابت جنگ که در شادے سراج الدوله
و اکرام الدوله پسران خویش دریافته بود عازم آن گشت که اقتدار فوج بهم رسانیده مثل مصطفے خان در مملکت بنگاله و خانه
عم و پدر زن خود محیط و مسلط باید شد و دیگران را محکوم و مطیع خود بلطائف الحیل باید داشت بنابرین در اوائل زمستان
که مهابت جنگ بقصد تنبیه و استیصال مرسته ها که در میدنی پور اقامت داشتند از مرشد آباد برآمده با مانی گنج معسکر ساخته بود
درین مکان میر ابو المعالے که سابق برین خانسامانی برهان الملک داشت و درینولا بعزت تمام پیش هیبت جنگ بسر می برد
برسالت و سفارت هیبت جنگ رسیده و بملازمت مهابت جنگ فائز گشته تبلیغ رسالت نمود خلاصهٔ پیغام آنکه شمشیر خان
و سردار خان که بعد برطرفے باعتبار توطن قدیم در دربهنگه اقامت گرفته اند و جمع کثیرے از افاغنه همراه دارند اخراج این طوفه

خانی از لقد رنیست دبودن اینهابے علاقه نوکرے درین دیار موجب مفاسد درین صورت ملتمس آنکه اگر ارشاد شود سرداران مذکور
را با جمعیت سه هزار سوار نوکر نگهدارم لیکن چون جائداد تنخواه این سپاه درین صوبه گنجائش ندارد دو مقدور کمترین نیست وجه مشاهره
این جمع از سرکار مرحمت شود مهابت جنگ اگرچه ابتدا آگ استنکاف ازین امر فرمود آخر الامر بپاس خاطر هیبت جنگ و بوجوه
معقولے چند که در صورت عدم قبول مفاسدش را حال مهابت جنگ ساخته بود قبول نمود و میر مشار الیه مقتضی المرام معاودت
نموده از پذیرائی مدعا هیبت جنگ آگهی داد و بعد رسیدن میر مذکور احترام الدوله بهادر هیبت جنگ باستمالهٔ افغانان مذکور کوشیده
استدعای ملازمت آنها نمود و پیغام نوکرے فرستاد آقا عظیما مرحوم و تقی قلی خان مرحوم و محمد عسکر خانمرحوم واسطه جواب
وسوال گردیده آنها را بهر صورت مطمئن نمودند چون آنها هم قاصد امرے عظیم بودند قبول نموده خواهان عهد و پیمان با ایمان
غلاظ و شداد گردیدند حسب الدعاے شان بعمل آمده نوکرے منتخ شد او اخر ذی الحجه از دربهنگه شمشیر خان و مراد شیر خان
همشیره زاده او و سردار خان بخشی بهلیه روانه گردیده در ایام عاشور ابشروع سال شصت و یکم از مائه دوازدهم آن طرف
گنگا رسیده فرود آمدند و آمد و شد مردم از طرف هیبت جنگ نزد آنها گرم بود آنها خوف خود را از ملازمت و آمد و رفت
دربار بنابر اندیشه مدفع گاه از مهابت جنگ و هیبت جنگ درباره عبد الکریم افغان و روشن خان بظهور رسیده بود ظاهر
مے نمودند و هیبت جنگ ازاله وسوس و هراس آنها بانواع مختلفه و انحاے متشتته میفرمود تا آنکه روزے بنابر اظهار
اطمینان خاطر خود از انها و رام کردن شان بدون اطلاع برفقا و همدمان برگشتی خاصه که باصطلاح پرنده میگویند مع پسر
کوچک خود میرزا امهدے و سید علی خان برادر وسطے فقیر که بداماد یش گرفته بود و محمد عسکر خان سوار شده بی خبر از همه
کس تنها عبور نموده بخیمه شمشیر خان که برلب دریا داشت رفته نزول نمود و شمشیر خان تا لب آب استقبال نموده رسم سلام
و آداب و نذر تقدیم رسانیده در خیمه خود برده بر مسند نشاند و خود با دب ایستاد چون هیبت جنگ بمبالغه حکم به نشستن
فرمود نشست و مراد شیر خان و دیگران آمده سلام و ازدحام نمودند و نذر گذرانیده مراد شیر خان شمشیر خان در دست
مسند بیک پا نشست افاغنه در زبان پشتو که دارند از شمشیر خان اذن کشتن او درخواستند اما او گفتگو با انها و ممانعت
دران زبان و هم بزبان هندے مناسب و مقرون باصلاح ندانسته به بهانه خاریدن ریش سر خود را بطور ممانعت بشدت
منبا ید سید علی خان این ماجرا بچشم خود دیده پیش فقیر بعد سانحه مذکور که سنبده از شاهجهان آباد برگشته بود نقل مے نمود
لیکن بهیبت جنگ برین استیذان و منع مطلع نگردید و قضا چشم او را پوشید شمشیر خان فیل و اسپها موافق ضابطه در
نذر گذشید و از نذر گذرانیدن هیبت جنگ عذر خواهے نموده نگرفت و دلدارے و اطمینان خاطر او نموده برگشت و پروانگی
عبور داد عمله میر بحر کشتیها حاضر آوردند و عبور افاغنه در باغ جعفر خان شروع گشت اول سردار خان مع همراهیان خود
عبور نمود هیبت جنگ همان قسم تنها بر پالکے سوار شده بیرون کثره نجم الدین رفته نشست سردار خان با همراهیان خود
آمده مجرا و ملازمت نمود مشهور است که او درین دغا شرکت و اطلاع نداشت چنانچه خود پیش شاه محمد امین و شاه رستم عملے
که دران وقت از مشاهیر درویشان و ظاهر و باطن ایشان یکسان بود و کیفیتے از نشا معنوے داشتند بقسم ظاهر می نمود
که من از عملیکه این هر دو سفله یعنے شمشیر خان و مراد شیر خان نمودند آگهی ندارم والا از رفاقت بشان سر باز می زدم
اکنون ناچارم چه کسے این سخن مرا باور نکرده اگر ترک رفاقت نمایم نسبت جبن و نامردے بمن خواهند نمود بنابرین
بپاس آبروے همقومے و شرم افغانے شریکم اما از معتمدے مسموع گشته که میگفت که این خبر از اسرار هر دو سردار است

چون مقدر نبود بظهور نرسید که هر یکے ازین هر دو در باطن این اراده داشتند که بعد انفراغ از حل هیبت جنگ کار دیگرے تمام کنند و بانفراد خود مالک ملک و دولت باشد والعلم عند الله تعالی القصه در عشره اواخر ماه محرم شروع سال شصت و یکم از مایهٔ دوازدهم هجرت ملازمت آنها و آمدن بخانه هیبت جنگ معین گشت درین ایام عم راقم مهدے نثار خان که نهایت معتمد الیه هیبت جنگ و سرمایهٔ استظهار او درچنین احیان بود بخدمت پرگنه سرسی کنبه و تنبیه و گوشمال لشن سنگه زمیندار انجا مامور گشته اکثر سرداران معتمد کارآمدنی مثل خادم حسن خان و احمد خان قریشی و امثال آنها مع راجه سندر سنگه زمیندار نگارے متعین او بوده درحضور حاضر نبودند و اکثر یکه حاضر بودند ممنوع شدند که کسے از فرقه سپاه روز ملازمت شمشیر خان سردار خان حاضر نشود و چوبداران خانه بخانه جماعه داران و رساله داران گردیده حکم حاضر نشدن دران روز رسانیده آمدند دراین نبا بر تکمیل اطمینان آنها بود و فی الحقیقه طمع در بعضے عظائم امور و قضا که برعکس آن جاری شده بود چشم هیبت جنگ را کور ساخت والا آن عزیز در هوشیارے و تامل اندیشے هرچند مقلد مهابت جنگ بود اما گویا گوے سبقت در معاملات دنیا ازو هم ربوده قدمے چند پیشتر رفته بود و فقیر چار روز قبل ازین سانحه بارادهٔ ملاقات والد عازم بریلے و غیره محالات که خدمات آنجا از طرف غازی الدین خان فیروز جنگ خلف آصف جاه داشت کشته دو سه منزل پیشتر رفته بود و بحسب اتفاق از غرائب امور آنکه روزیکه هیبت جنگ کشته شد همان روز وقت عصر فقیر بے آنکه قائل را به بیند شنیدند که کسے میگوید که شمشیر خان هیبت جنگ را کشت و روز دوم از استماع در منزل مٹهی مضاف پرگنه غازے پور مجروحان چند از پرگنه بھوجپور که ملازمان عامل آنجا بودند رسیده خبر کشته شدن هیبت جنگ و غارت شدن فوجدار سرکار شاه آباد از دست زمیندار ان آنجا بنا بر برهمے عمل ظهور و شیوع یافت ✣

ذکر کشته شدن هیبت جنگ و انتقال او ازین جهان تاریک و تنگ ✣

اما کیفیت کشته شدن هیبت جنگ مرحوم آنکه یک روز قبل از ملازمت شمشیر خان سردار خان مع رفقاے خود آمده ملازمت هیبت جنگ نمود و موافق دستور سیرهاے پان تسلی گرفته بخیمه هاے خود رفت روز دیگر بطور روز اول هیبت جنگ در چهل ستون نو ساخته خود اول روز برآمده بر مسند نشست و محمد عسکر خان که ندیم و واسطه جواب و سوال با افاغنه مذکور بود و میر مرتضے و میر بدر الدین و مرلید هر هر کاره و در مضافی تحویلدار سلاح خانه که اصلش قصاب بود و ستیا رام مشرف توپخانه و دستی که پیشکارے خادم حسین خان داشت با چند نفر خدمتگار حاضر و چوبداران و چیله ها بدستور دربار بجاے خود نبا بر توقف استاده و میر عبد الله صفوی نسب که از اعیان نامی دیهاے عظیم آباد و صاحب املاک موروثی بود و شاه بندگی از پیرزادهاے شهر قریب باغ جهنڈا خان ساکن و مجاور آستانه قدم شریف خانه خود بود و ازین قبیل دو سه شیخ پیشتر اکابر و وضع برای مجرا حاضر آمده مصاحب بودند و محمد عسکر خان مع چند کهتری زاده که رفیق پرورده او بود پشت سر هیبت جنگ متصل همدیگر نشسته او هم سلاح و پراقے نداشت احدے ازین کورنش سمشیر در دست بلکه اکثرے مثل میر مرتضے و میر بدر الدین و محمد عسکر خان و مرلید هر هر کاره کاردے هم در کمر بند داشتند مگر رمضانے مذکور سیف هیبت جنگ موافق ضابطه در دست گرفته استاده بود و راجه رام نراین دیوان و بعضے متصدیان عمله دیوانی و سه چار نفر منشی در منشی خانه تخمیناً بقدر پنجاه گز دور از چهل ستون بطرف شرقیش نشسته بودند و عنایت یاب خان که پیشتر خانسامان والد فقیر و دران زمان ملازم هیبت جنگ بود و میر ساماني خانه اش داشت نیز حاضر بود اول

بهیلیه تخمیناً مع هزار کس قدرے کم و بیش با بنده و قهاے تیر بند و قتیله هاے روشن آمده از دور سلام باداب بجا آورده پیشتر آمد و با معدودے از روشناسان همراهے خود ملازمت نموده نذر ها گذرانید و تفنگچیان همراهش بطرف دست راست عمارت چهل ستون که راه طرف محل سیر بود بهیئت مجموعے توقف نمودند بعد ازان مراد شیر خان نامراد با پانصد کس افغان مسلح و مکمل معتمد در رسیده از دور باداب بندگی خداوندی سلام نموده بهیئات مجموعی پیش آمد و در عمارت چهل ستون از دحام روید ادهر یکی نذر ملازمت میگذرانید و مراد شیر خان روبرو ایستاده نام و نشان هر افغان معروضه داشت و هیبت خنگ استفسار مینمود که شمشیر خان کی می آید او و هر کاره ها التماس مینمودند که سوار شده در راه است عنقریب بدرک شرف حضور مے نماید تا آنکه شمشیر خان نزدیک بچبوترهٔ کوتوالے که بر دروازه قلعه پخته پادشاهے و از دروازهٔ چهل ستون بفاصله دو تیر انداز است بر پالکے خود سوار در رسید و افغانان بجمعیت که کمتر از سه چار هزار نبوده اند همراه پالکے او پیاده پا دامن بکمر ها برزده با سلاح دیراق شمشیر خان را در دور خود گرفته تباني و تامل مے آمدند از دروازه چهل ستون تا دروازه شرقے حصار شهر رسته یازار پر ازان اشرار بود چون خبر ورود شمشیر خان تا بجاے مذکور رسید مراد شیر خان افغانان همراهے را گفت که برخاسته مرخص شوید و پان بگیرید تا شمشیر خان مع همراهیان خود آمده ملازمت کند افغانان برخاسته بر سر هیبت جنگ از دحام نموده پان میگرفتند تا نوبت بعبد الرشید خان رسید چون باهر گرسوعود بود که سبقت او خواهد نمود لرزه براندامش افتاده دستش میلرزید هیبت جنگ که پان بدست او داد نیز برلرزه که داشت پان از دستش افتاد هیبت جنگ متبسم شده گفت که پان قسمت شما افتاد دیگر بگیرید و متوجه طرف پاندان گشت نظرش پائین بود که رشید نا رشید کتارے از کمر کشیده بر سینه هیبت خنگ زد اما چون دستش لرزان بود کارے نکرد و محمد عسکر خان قتال ازین حال فریاد کرد که هان و هان این چه نمک حرامے هست درین گرمے هیبت جنگ نظر بالا کرد و این حالت دیده دست بقبضه شمشیرے که روبرو داشت دراز ساخت مراد شیر خان تیغه که در دست داشت کشیده خیال بقوت زور که ازشانه هیبت خنگ گذشته تا بهتی گاه حمائل ببرید و هیبت جنگ مرده بر تکیه بسند افتاد و آن شقے یا دیگری سرش را بریده و پاے راستش را بریده بر سینه اش گذاشت و بزعم خود این را عملے مے پنداشت که خون خواهانش را پدرود هوش و حواس ازین عمل پیش آمده تدبیرے درست نخواهند نمود میر مرتضے دویده بکمان زندگے او خود را سپر وار بر پیکرش انداخت و ریزه ریزه شد و محمد عسکر خان شمشیر هیبت جنگ را کشیده و دستی بقدر طاقت جنبانیده مقتول افتاد و مهتاب که همراهش بود زخم شمشیرے بطرف شقیقهٔ راست یا چپ برداشته سرلاش عسکر خان را بر زانوے خود گرفته همانجا نشست و همراه لاش برخاست بادشاه نواز خان نام منصبدارے کهنه هم که از مشاهیر مردم عظیم آباد و در عهد نظام الدوله سپاه در روشن الدوله آبرو و اقتدارے داشت درین ایام تقربے با هیبت جنگ بهم رسانیده امیدوار ارتقا بمعارج دنیا بود درین کشش و کوشش مقتول گشته ره نورد عرصهٔ عقبیٰ گردید و رمضانے داروغه سلاح خانه بیعنے که بطور عهده در دست گرفته استاده بود و ستیا رام مشرف توپخانه دستی شمشیر دیگرے را بدست آورده داد دلاورے بپاس نمکخوارے داد بقدر تاب و توان خود با هزاران افاغنه جنگیده سرخ رو بعالم آخرت شتافتند مرلید سر و میر بدر الدین مقطوع الید ازان معرکه بدر رفتند راجه رام نارائن و دیگر متصدیان بعضے مجروح و بعضے غیر مجروح تاراج شده برآمدند. میر عبد الله نیز صحیح و سالم بداد ن شال بالاے دوش و کمر بند و کتارے راه استخلاص جست شاه بندگے نیز براه آخرت قدم نهاد و از باقی ماندگان هر کس بطور یکه دانست و توانست بدر رفت چون این غلغله بلند و مردم را سکتهٔ حیرت

عارض گشت حجاب دربانان دولت سرای امارت راه گریز گرفته بخانه‌های خود رفتند سید علی خان که در کمینگاه سیاسی رفتن حضور هیبت جنگ حسب الطلب او بود و استادان و اتالیقان اراده همراهیش داشتند باستماع این خبر وحشت زا سید علی خان را درون حرم سرای هیبت جنگ افگنده خود ها متفرق شدند و آمنه بیگم دختر مهابت جنگ مادر سراج الدوله زن هیبت جنگ دروازه ها را بسته آئینه حیرت بود دار سید علی خان بدار بامهای خانه خود که اتصال ببامهای خانه مهابت جنگ داشت بدر کرده گفت بهر نحویکه دانی و توانی خود را بخانه خالوی خود عبد العلی خان برسان عبد العلی خان دران وقت بخانه شیخ عبد الرسول بلگرامی که از جماعه داران مشهور و خواهرزاده شیخ الهیار بلگرامی سربلند خانی بود از نهایت جنگ مرخص شده بوطن خود میرفت برای توديع او رفته نشسته بود سید علی خان برادر خورد دران وقت چون طفل بود مضطرب الاحوال استاده نمی توانست که ببطرفی راهی بردنبائی از افضال الهی بهمرسیده او را شناخت و ترحم کرده دستار زنانه را از سرش دور افگند و کهنه چادری بر دوشش انداخته همراه خود از راه لب دریا تا بخانه عبد العلی خان رسانید و منت و احسان بر پدر و مادر و جمیع اخوان و اقاربش گذاشت شمشیر خان سلعتی چند دران مکان پاینده جات خان را که بهانه ملاقات حاجی احمد فرستاده بود حکم بگرفته آوردنش نمود حاجی باستماع این خبر مضطر و متحیر گردیده خیالها بخاطر اما بالطبع زر و لنسوان راه بدر شدن نیافت والا اگر برآسپی سوار شده بیرون میرفت ممکن بود که خود را نزد راجه سندر سنگه یا ببطرفی تواند کشید طبع و تقدیر دامنگیر او گشته نگذاشت تا آنکه طالبان بدرش رسیده جستجو آغاز نهادند و او از دیواری بار خانه بدر رفته در خانه حائکی یا اسکافی پنهان گشته آخر بدست آمد و تا هفته روز یا کم و بیش مقید و بانواع سیاست مبتلا بود و زرهای مدفون او را از تحت قدم شریفی که در خانه خود بنا نهاده بود برآورده بردند و دیگر زر و جواهر بسر درد تقریرات موفور اقرار کنانیده برمی آوردند و میگرفتند تا آنکه میگویند قریب شصت هفتاد لک روپیه و اشرفی و جواهر علاوه آن از خانه اش بتحصیل افاغنه درآمد و از اموال زین الدین احمد خان مرحوم انچه اشتهار دارد قریب سه لک روپیه نقد برآمد و از بعضی کسان لسیار کمتر که عددش زیاده از چند هزار نبود مسموع گشته و الله اعلم بالمعلومات بعد ازان که رحلت حاجی اتفاق افتاد بر لب دریا متصل بده سبل پور چند قدم پیشتر از باغ جعفر خان بنوعیکه مقدر بود مدفون گشت بعد از قتل زین الدین احمد خان مرحوم و اسیر شدن حاجی احمد شمشیر خان بر سر خود خانها چوکی نشانیده خود بباغ جعفر خان رفته اقامت ورزید و در شهر مراد شیر خان را گذاشت و بقصد محاربه مهابت جنگ افتاده دست بذل و احسان بر فوج خاصه بر جماعه افغان کشاده در قائم باطراف و اکناف فرستاده او نیز خود از هر سو طلبید بسبب تقدیر دران سال افغان مثل حشرات الارض از زمین مے روئید چنانچه احمد ابدالے از قندهار و هرات بطرف شاه جهان آباد لشکر کشید و علی محمد روهیله بعد چندے در همان هنگامه آمد آمد ابدالے سهرند را گذاشته از راه سهارن پور بوریه خود را ببریلے رسانیده و آشوب عظیم در تمام هند بهم رسید القصه هر روزے پنج شش بار صدائے نقاره بگوش مردم عظیم آباد رسیده بعد استفسار معلوم مے شد که فلان افغان با این قدر جمعیت از فلان جا بر فاقت شمشیر خان و سردار خان آمده و عمله دار کان شمشیر خان و بخشی بهیلیه دست تطاول بسکنه شهر دراز کرده کم کسے از دست برد تاراج و غارت و بے عزتے آنجماعه محفوظ ماند و عبد العلی خان تمام روز در خانه شیخ عبد الرسول مذکور گذرانیده شب بخانه خود رفت دران وقت کشتیهائے خانه ایشان بر آب بابر بردار بود لاجرم

وکشتی خاصه سوار سے که عبارت از بجره باشد موجود و مهیا بود سردار ملاحان عرض کرد که درین وقت شهر مثل عرصهٔ قیامت است مرا مرافاغنه انتظام نیافته اگر بر کشتی مع مخصوصان و احمال و اثقال متمنع الانفکاک سوار شوند بے اندیشه بدرمی توانیم برد وتا شب بیشتر ازسے کروه سے رویم دیگر کسے با ما نمے رسد الحق صلاح خوبی بود مقدرات نگذاشت که بعمل آید بعضے کسان خیالات دور از کار آورا ندیشه های غیر صواب نموده در مهلکهٔ عظیمه افگندند بعد چند روز مرلو شیر خان چون مشید الارکان گشت سیکے را فرستاده عبد العلی خان را پیغام آمدن برائے ملاقات فرستاد و عبد العلی خان بطوریکه سوارشیں معمول بود که برود بر پالکے خود با چند سوار و پیاده رفت هرگاه بر دروازه رسید بعضے از خواص مراد شیر خان برفق و مدارا التماس بیرون ماندن رفقا و رفتن بدون یراق نمود عبد العلی خان بگمان آنکه اگر بدے با من منظور داشت با وجود قدرت این قسم چرا سے طلبید بر وفق گفته او عمل نموده بدون یراق با دو سه خدمتگار اندرون رفت و آن بد عهد اسباب بیرونے را بتصرف اتباع خود داده عبد العلی خان را بر پالکے خود مع معتمدان پیش شمشیر خان فرستاد شمشیر خان بمجرد استماع این خبر بر بسته پا دویده در صحن خیمه خود دریافت و عذر خواهے زیاده از حد نموده بعزت و احترام بر پالکے خود نشانیده بخانه اش باز فرستاد و دو سه کس را بر دروازه برائے محافظت نشانید بعد چند یکه مردم عبد العلی خان سخنان پریشان گفتن آغاز نهادند دخیر اراده مهابت جنگ باین طرف اشتهار یافت بتوهم بیجا باز طلبیده درخیمه مقید داشت و بسعے مراد شیر خان و پسر مصطفے خان فرمان بکشتنش داد چنانچه ملازمان او خان مرقوم را حسب الامر بر کشتی سوار کرده آن طرف دریا برده بامر مامور مستعد شدند و عبد العلی خان مع رفیق خود حیدر نواز خان مهلت غسلی و دو رکعت نماز خواسته بآن مشغول بودند که درین اثنا حکم ممانعت رسید و هر دو کس را بر گردانیدند شاه صادق باعث این استخلاص و ضامن افعال عبد العلی خان گردیده بخانه اش آورد معهود آنکه اگر هنگامه مهابت جنگ روے نماید عبد العلی خان از جاے خود نجنبد و مصدر فسادے و امرے درین خصوص نگردد و مهدی نثار خان که باز مینداران سر کشته حسب الامر هیبت جنگ کاوشها نموده اخراج کرده بود وقت رسیدن خبر هیبت جنگ زمینداران و اتباعش بر او هجوم آوردند خان مرقوم باز یکه همراه داشت مع معدودے از رفقا باستقلال بر آمده خود را بر هتاس رسانید علی قلی خان قلعه دار آنجا بحسن خلق و مهمان نوازے پیش آمده بر قلعه جاے داد و خانه فقیر که عبارت از خانه والد است از صدمات تاراج و غارت افاغنه حق تعالے باین تقریب محفوظ داشت که اول سیکے از جماعه داران بهلیه ملازم والد که دران وقت همراه سنجتے بهلیه بود محافظت درهاے حرم سرا و دیوان خانه نموده بعد ازان روز دوم سنجتا و رخان که نهایت مقرب الدوله شمشیر خان و احسان والد بر او این قسم ثابت بود که او قرضے از والد داشت و والد وقت رفتن از عظیم آباد کاغذ تمسکات ده دوازده هزار روپیه را چاک نموده زر مذکور باو بخشیده و همین قسم شیخ محمد صلاح لکهنوے و کالے خان بلیمین که هر یکے زیر بار احسانش بوده اند در محافظت کوشیدند قبل ازین سانحه سنجتا و رخان از شمشیر خان عهد گرفته بود که حوالے سید هدایت علی خان بمن باید بخشید و وقت تسلط ازان خانه تعرضے نباید کرد والا من بر ازشما دولتخواهان هیبت جنگ را آگاهی خواهم داد چون شمشیر خان با او خدا داند بچه جهت اختصاص عجیبی داشت قبول نموده با سنجتا و رخان عهد و میثاق مؤکد بقسم غوث الاعظم نموده بود ازین جهت و رخان مع شیخ محمد صلاح و کالی خان و شب در دیوان خانه مانده آمد و رفت بدربارے نمودند و اگر کسے محرک فتنه گشته اراده بدے نمود

رفقاے خود را که دوسه هزار کس بوده اند جمع کرده مستعد مقاتله شدند باین صورت حق تعالے آن مکان را از چنین حادثه عظیم در امان خود محفوظ و مصون نگهداشت و جسد هیبت جنگ را سید محمد اصفهانے که پدر زن میر حیدر علے کوتوال شهر و داماد میرزا داراب مرحوم بود با التماس میر حیدر علے برداشته آورد و جزوے از سر صاحب انسرا که بر سر دروازه از صدمات پایاے محفوظ مانده افتاده بود نیز بهم رسانیده کفنے که از کربلاے معلے آورده بودند داده در زمینے که الحال معروف بمقبره هیبت جنگ در محله بیگم پوره از محالات عظیم آباد است و زر خرید هیبت جنگ مرحوم بود دفن نمود و شمشیر خان و نامراد سر اسر عناد چون خبر حرکت مهابت جنگ از مرشد آباد شنیدند بی حیاے را کار فرما شده زن و دختر احترام الدوله را با پسر کوچک او میرزا مهدے نام بر رتهه بے ستر و غلاف سوار کرده از رسته بازار عظیم آباد عریان و در نظر مردم نمایان بلشکرگاه خود بردند و مورد لعن و طعن موافق و مخالف گشتند و در چند روزه اقتدار مستعار و زر و وبال خلائق بر دوش خود بمرتبه برداشتند که غیر از نویسندگان اعمال دیگر را مجال تحریر و تسطیر آن نیست و قریب پنجهل هزار سوار و اندکے کمتر ازین پیاده ها که اکثرے افاغنه بودند بهم رسانیده و مرتبه را که باخود از مدتها بمراسلات و ارسال سفرا اتفاق نموده بودند نیز بگرد گردانیده و تمام توپخانه عظیم آباد را باسر انجام مهیا عازم حرب مهابت جنگ گردیدند ٭

ذکر رسیدن خبر وحشت اثر کشته شدن احترام الدوله بهادر هیبت جنگ بمهابت جنگ و استعداد نمودنش بجنگ افاغنه و آمدن بعظیم آباد و ظفر یافتن بر شمشیر خان و میر حبیب وغیره معاندان بتائید ایزد منان ٭

زمانیکه مهابت جنگ بداعیه حرب و تنبیه میر حبیب و جانوجے مرتبه از مرشد آباد برآمده او اسط زمستان در امانی گنج خیمه داشت خبر این حادثه عظمے و سانحه کبرے رسید اگرچه باعتبار تسلط چنین مخالفان قوے جنگ که صاحب اردو بس و با مرتبه متفق بودند و چنین فرزندکه چشم و چراغ خاندان و نبا بر رشادت در امور ریاست باخود همسر و همشان می پنداشت بقتل رسید و برادر و دختر و دختر زاده با بقیه دل اسیرے گرفتار شدند و صوبه عظیم آباد از تصرف بدر رفته بدست مخالفان افتاد و اکثر قوچش افغان بود نهایت اضطراب و تشویشات عارض مزاج مهابت جنگ با طناگردید لیکن در ظاهر احوال اصلاً و قطعاً سررشته صبر و قرار و عزت و وقار را از دست نداده در کمال استقلال با حضار تمامے رؤساے فوج از صغار و کبار فرمان داد بعد حضور و جلوس آنها سر حقه راز برکشود و فرمود که صاحبان سنگ آمد و سخت آمد فرزند رشید من کشته شد و برادر و فرزندان من بذل اسیرے گرفتار آمدند بعد سنوح چنین حوادث زندگے ناگوار و غیر از کشتن و کشته شدن چاره کار ندارم ارادهاے شما چیست و یا رویا ور من درین امر از رفقا و مخلصان کیست همه ها متفق اللفظ منعرو ضد داشتند که ما مطیعیم و منقاد و تابع حکم و ارشاد و بعد استماع جواب ملازمان فرمود که چون حقوق رفاقت شما از سالها بر من است هر که داعیه رفاقت و امانت من داشته باشد من هم جان و مال خود را از ره مضائقه نخواهم داشت و هر کرا رغبت نباشد متعرض احوال او نیستم چه هرگاه موت را بچنین حیات ترجیح داده باشم براے مردن معینے درکار نیست قاطبه حاضران همه یکزبان بعرض رسانیدند که بر بندگان حقوق

نگہ دارد گے جنابعالے ثابت و بانواع عواطف و عنایت مشمول بودہ ایم اکنون غیر از جانفشانے ارادہ دیگر نیست فرمود کہ اگر بر قول خود صادق پیمان ما بایمان مؤکد و مغلظ سازید کہ موجب مزید اعتماد و ازدیاد وثوق من گردد چون قبول نمود قرآن را حاضر ساختہ از جمیع رؤسا دربارۂ وفاق و اتفاق مستحکم گرفت و بعبارات گفت کہ من بدیں شاہستم و وجہ و مشاہرۂ شما بر ذمۂ من باقے و لازم الادا است در رسانیدن وجوہ مذکور تقصیر نخواہم بود و ہرگز در چنین حال کہ شما مضائقہ جان خود در راہ من ندارید من نیز صرفہ در ادائے آں نخواہم کرد لیکن مسئول آنکہ بمرور و مدارا از طلب خود از من بگذرید فرق سپاہ بجمیعہم قبول نمودہ در امر رفاقت یکسو و متحد شدند آنگاہ مہابت جنگ در فکر سرانجام زر افتادہ مبلغے از شہامت جنگ و وجہے از زوجۂ او یعنے صبیۂ خویش و از جگت سیٹھ و دیگر مہاجنان و ساہوکاران و اعیان نیز قرض گرفتہ تنخواہ سپاہ را بسعے بلیغ بہ اوفر مود و ہنوز ہم از مرسوم آنہا وجہے باقے ماند در ینولا فوج مرہٹہ بجوالے شہر رسیدہ شروع بہنگامہ سازے نمود چون جنگ مرہٹہ سماجت دارد و یکجا و یک محل سے باید و ستیز و آویز آنہا مقرون بہزار دگر نیز سے باشد در رفتن عظیم آباد خاطرش را تردد سے رویداد آخر از امانے گنج بتعاقب مرہٹہ تجشم فرمود تا سر انجام سفر عظیم آباد و تہیۂ اسباب در محل مذکور استقامت ورزیدہ صولت جنگ را بہ بہگوان گولہ فرستاد کہ سد راہ مرہٹہ از انجا تا شہر بودہ مسالک وصول رسد غلات مسلوک دارد تا گرانے روے ندہد و فرمود کہ مرا محاربہ با افاغنہ و نہضت تا عظیم آباد ضرور لیست اغماض ازاں امکان ندارد و مرہٹہ درین نواح انتشار دارد تدارکش بالفعل از من صورت نمی تواند گرفت ہر کس بہر ما منے کہ داند و تواند برود و باستماع این مقال اصحاب قدرت و استطاعت بموضع آں طرف گنگا یعنے شمالے دریاے مذکور با ماکن مختلفہ خود را کشیدند و جمعے را طاقت و استعداد نبود در خانہ ہاے خود بمرشد آباد نشستہ توکلا علی اللہ تعالے آرمیدند و مہابت جنگ تہیہ حرب دیدہ و از سرانجام اسبابیکہ باید فارغ گردیدہ بحسن بیان و اعطاء و احسان تالیف قلوب سپاہ نمودہ در اوائل ماہ ربیع الاول سال یکہزار و یکصد و شصت معلم بحری با پانزدہ شانزدہ ہزار سوار و قریب ہشت ہزار برق انداز رایات عز و جلال بسمت عظیم آباد برافراشت و از رامانی گنج نہضت نمودہ در جہپانے دہ کہ سہ کروہے مرشد آباد و براہ عظیم آباد واقعست نزول نمود و شہامت جنگ بہادر و عطاء اللہ خان بہادر تابت جنگ را با پنج شش ہزار سپاہ گذاشتہ میر محمد جعفر خان را نیز متعین مرشد آباد فرمود و نیابر اینکہ سالہاے بسیار خدمت بخشگرے بمیر مذکور مفوض بود بوسیلۂ التماس و استدعاے شہامت جنگ درین عرصہ باچندے قبل ازین ساخہ براے استرضاء دلجوئے او مرتبہ ثانیہ از عزل نور اللہ بیگ خان خدمت بخشگرے بنام میر محمد جعفر خان مقرر شد و بدین سبب کہ مرہٹہ در حوالے مرشد آباد بود مظنہ آں می شد کہ در کوچ چار سوے لشکر منصور محیط بودہ مانع وصول اجناس غلہ و باعث حرج مردم و عسرت معاش لشکریان خواہد شد فرمان داد کہ بقالان عمدہ اردو و دیگر جمعیکہ استطاعت داشتہ باشند بقدر مقدور غلہ و غیرہ ما یحتاج بر سفائن بار کنند خلاصہ بعد انتظام مہام ضروری از جہپانے دہ اعلام اقبال برافراشت و بدفع اعادے ہمت گماشت و مرہٹہ بعد نہضتش شارع معروف را گذاشتہ و دست از مرشد آباد بر داشتہ از راہ جنگل بر اے نصرت و اعانت افاغنہ رو بعظیم آباد نہادند

ذکر فرستادن معین الدولہ سیف خان شیخ دین محمد جماعۂ دار ملازم سرکار

خود را به کمک شجاع الملک بهادر مهابت جنگ و بعض سوانح اثنای راه

سیف خان فوجدار پورنیه شیخ دین محمد ولد شیخ مجاهد را که جماعه دار عمده سرکار او بود با یکهزار و پانصد سوار برسم اعانت فرستاده خود بعذر بیمارے تمسک جست شیخ دین محمد از گندصه گوله عبور گنگا نموده در زمانیکه مهابت جنگ بمونگیر رسیده روزے چند بنا بر بعض امور مقامات داشت وارد سلطان گنج گردید و مرهٹه خبرش شنیده از حوالی لشکر مهابت جنگ ایلغار نموده شیخ مذکور را مع همراهیانش فرو گرفت او تمام روز با جمعیتے که داشت جنگیده پایدارے نمایان نمود در همین تعجیل را فرستاده مهابت جنگ را اعلام کرد مهابت جنگ اگرچه فرستادن فوج دور از خود صلاح نمی دانست اما بضرورت پسران عمر خان و دیگران را بکمک او فرستاد هنوز آنها نرسیده بودند که مرهٹه قریب شب دیده وقت غروب آفتاب بعسکر خود برگشت و شیخ دین محمد فرصت یافته وقت شب کوچیده اول صبح بلکیان ملحق گردید و باتفاق بعسکر مهابت جنگ رسید روز دیگر بملازمت و شرف حضور مهابت جنگ رسیده سوروتحسین گشت در ضمن ذکر احوال التماس نمود که بار دیگر عنایتی سیف خان درین جنگ اختتام یافت قدرے از سرکار عنایت شود تا در جنگ افاغنه حاجت بالتماس نباشد مهابت جنگ درین باب استادگے نموده در صرف بار دوت استعجا بها نمود شیخ مذکور طمار امتداد مدت جنگ که از سبع تا تسع بود میکرد نهایت جنگ در قبول آن تردد داشت مهزار سماجت قلیل بار دوے عنایت نمود محل تعجب است ازچنین امیر مقتدرے درچنین اوقات اینهمه سماجت در اعطاے این قسم اشیا نا عتبر و ایا اولی النهی و در عبور همین سفر دوست بیک بد خشے که یکے از جماعه داران سرکار بود شخصی را گرفته آورد بعد استفسار و استکشاف معلوم شد که خلوط عطاء الله خان بنام شمشیر خان و سردار خان مشتمل استدعای موافقت و موافقت و ترغیب باتحاد و اخلاص و تحریص و تشجیع بر محاربه همراه دارد چون مهابت جنگ به بهاگلپور رسید مرهٹه مع میر حبیب از جنگل برآمده بر سر نالهٔ چنیانگر اندکے باسافهٔ لشکر پیچیده و بعضے مردم بنگاه را رسیده رد و بدلے فرار نها د چون عساکر منصوره مهابت جنگ وارد مونگیر گردید راجه سندر سنگه زمیندار نگاهے که پرورده مهابت جنگ و حقوق شناس عنایت او بود مع کامگار خان متین زمیندار ترهت و سماے بملازمت مهابت جنگ رسیده مورد عنایت گردید و مقارن ورود انیها زبدة الفضلا سوة العلما کاشف رموز خفے و جلی مولانا میر محمد علے ادام الله ظلال افضاله بمهابت جنگ رسیده بشرف ملاقات خود مشرف فرمودند اندکے از احوال سعادت اشتمال ایشان در پایان ذکر سلسله مهابت جنگ در علتش از دنیا مذکور خواهد شد و خادم حسن خان هم که از کمک و رفاقت مهدے نثار خان برگشته بعظیم آباد سے آمد نزدیک پهلوارے سانحه هوش پرداز گشته شدن خاوند خود هیبت جنگ بهادر شنیده نا بر بعضے جهات راه بدر رفتن نیافت و با شمشیر خان بوده انتها نرفرصت سے نمود خبر قرب وصول مهابت جنگ شنیده از لشکر افاغنه گریخته در مونگیر ادراک شرف عتبه بوسے نمود و اسمعیل قلی خان که حاکم مونگیر بود از انجا گریخته در مرشدابا د بملازمت مهابت جنگ زیارت گردید اما از نظر افتاد +

ذکر نهضت شمشیر خان با افاغنه فراهم آمده از باغ جعفر خان بداعیهٔ استقبال مهابت جنگ و ملاقات افاغنه با مرهٹه و میر حبیب و متحد شدن هر دو فرقه با همدیگر

از آن طرف شمشیر خان و سردار خان نیز با حشم فراهم آورده خود که پنجاه هزار سوار و پیاده بر سر نمود نی او بار غلط کار از باغ جعفر خان بطرف قصبهٔ بارهٔ روانه شدند مهابت جنگ بعد از چند مقام که بنا بر آرام سپاه لائق بود از مونگیر مستظهر بتائیدات ربانی باعلام مظفر ارتسام برافراشت درین اثنا میر حبیب با جانوجی پسر رگهو بهوسله مع فوج مرهٹه در جوار عظیم آباد رسیده از آمدن خود با فاغنه آگهی داد و افاغنه که اول تحریک میر حبیب و مرهٹه باین امر اقدام نموده بودند بقصد ملاقات بار دوی مرهٹه رفتند و میر حبیب که فتنه پرداز و آتش افروز در مزاج داشت و بانواع شتی در تخریب بنای دولت مهابت جنگ و ملک بنگاله ساعی بود اما طالعش یاوری نمی نمود شمشیر خان و سردار خان را العطای خلاع فاخره امتیاز بخشیده با داب نوکری نواخت و بر عم خود صوبه داری بهار بآنها تفویض نموده رخصت انصراف ارزانی داشت افاغنه بنا بر اثبات دعوای مواجب مشاهره درین خصوص تعیت نموده روز دیگر میر حبیب و میرزا احمد صالح و موهن سنگه وغیرهم چند کس را بتقریب ضیافت طلب نمودند و بعد ادای مراسم مهمانی خیمه که برای آسایش و خواب آنها برپا کرده بودند نشان داده و بمنازل معینه خود بازگشتند جمعی از افغانان را فرستادند که بطریق چوکی حوالی خیمه میر حبیب باشند و هرگاه مشارالیه قصد رفتن بلشکر خود نماید مانع گشته بگویند که با گفته شما بر این امر اقدام نموده کار نوکری تمام کرده ایم و زین الدین احمد خان را از میان برداشته پنجاه هزار سوار و پیاده نوکر گذاشته مستعد رزم و پیکار مهابت جنگیم در اینصورت مبلغ سی چهل لک روپیه که تا حال تنخواه سپاه شده است تدبیر آن نموده باید رفت این راز بر ملا افتاده میرزا احمد صالح را از خارج مسموع گشت نامبرده تدبیری با خود اندیشیده چند سوار مرهٹه را تعلیم نمود که شما بیرون لشکر رفته از انجا مضطرب الاحوال گسسته عنان داخل لشکر شمشیر خان شوید و خبر دهید که مهابت جنگ رسید آنها بطور معهود بعجل آورده آوازهٔ رسیدن مهابت جنگ در لشکر شهرت دادند میر حبیب وغیره بسراسیمگی قصد رفتن بلشکر خود نمودند درین اثنا شمشیر خان و سردار خان رسیده اظهار مدعا نمودند میر حبیب جواب داد که بالفعل توقف و این گفتگوها موجب مفاسد و مخالف مصلحت است و سرانجام اینقدر مبالغ بآهستگی و بعد رسیدن بلشکرگاه خود می توانم نمود حالا از همه اهم تدبیر جنگ و مدافعهٔ دشمن است که حریف بر سر رسیده ملخص آنکه بعد گفتگوی بسیار میر حبیب دو لک روپیه را که در ابتدا موعود بود قبول نموده مهلت جنگ را ضامن داد و متعهد شد که بالفعل برساند باین تدبیر میرزا صالح خود را ازان ورطهٔ هولناک مع میر حبیب نجات داده بلشکر خود رفت و روز دیگر تقارب فریقین و تقابل فئتین رویداده فاصله بین العسکرین بیش از سه چار کروه نماند ✣

ذکر جنگ نمودن مهابت جنگ با شمشیر خان و سردار خان و میر حبیب و جمیع مرهٹه ها که بهیئت مجموعی کمتر از هفتاد هشتاد هزار سوار و پیاده نبوده اند و ظفر یافتن بر ان فوج انبوه به محض تائیدات ایزد جبار ✣ ✣ ✣ ✣

نواب شجاع الملک حسام الدوله محمد علی وردی خان بهادر مهابت جنگ که در تدابیر حروب و جنگیدن با اعدا در زمان خود غیر از صف جاه نظیر نداشت لب دریای گنگا را دور داشتن مناسب ندیده کناره اش نمی گذاشت چون از قصبهٔ بارهٔ برآمد دریاچه که سابق گنگا بود و حالا دریا این طرف را گذاشته آن طرف جاری گردیده درمیان جزیره که دریجا بارهٔ معروف بدیره است افتاده دریاچه محقر کم آب این طرف مانده بود مردم شمشیر خان معبر آن را محکم گرفته توپهای

خرد و کلان بردم آن چیدہ بودند و عبور ازانجا دشوار بود مہابت جنگ معبر مذکور را گذاشتہ بقدر دو میل بر بہمانی زمیندار سے
پیشتر بطرف مغرب شتافتہ عبور نمود و مردم شمشیر خان براین عبور کہ بے خبر آنہا وقت سحر میسر شدہ بود آگہی یافتہ سراسیمہ گشتند
و باضطرار توپہا و آلات و ادوات حرب را برجا گذاشتہ خود بدر رفتند این اول شکست و وہنی بود کہ بشمشیر خان و اعوانش
رسید درین منزل مہابت جنگ نیابر پاس شب خون و حیلہ و ریہاے افاغنہ سیاہ درون افواج را مرتب ساختہ از خیمہ گاہ
خود بیرون رفت و بہ نزدیک توپخانہ کلان کہ سابق تر از جمیع فوج و کمتر مفاصلہ بمردم مخالف داشت تمام شب بسر برد چون
صبح اقبال او دمید و پرتو انوار عواطف ایزدے بامداد او رسید اول صبح نماز مکتوبہ را بہزاران نیاز تقدیم رسانیدہ و
جبہۂ عجز و انکسار بر خاک معرکہ کارزار مالیدہ از جناب واہب المواہب جل احسانہ فتح و ظفر بر خصم سیاہ اختر درخواست و خاک
تربت مقدمہ سید الشہداء کہ ہمیشہ درچنین اوقات باخود داشت برآوردہ قدرے ازان تربت طاہرہ را ناصیہ آراے
خود ساخت و رفت از حد بدر بردچون اشک ایستادازنا صر حقیقے نصر نہا مسالت نمود و بر فیل خود سوار مہیاے کارزار
گشتہ نزدیک بدہ معروف بسرائے آرانی چار کروہ غربے قصبۂ باڑہ بر آب دریاے گنگا بترتیب افواج پرداخت بہادر علیخان
را تا توپخانہ جنسے پیشتر از جمیع فوج گذاشت و حیدر علی خان بہادر را با توپخانہ دستی عقب بہادر علی خان و بر پشت ایشان
رحم خان و میر محمد کاظم خان و دوست محمد خان را جاے دادہ سر اول ساخت و بطرف یمین کہ دریا بود فقیر اللہ بیگ خان
و نور اللہ بیگ خان و شیخ جہان یار را مقرر فرمود و بطرف چپ کہ سر پشتہ آن طرف و ہم بطرف پشت بود نواب صولت جنگ
و محمد الہ یار خان بہادر و محمد ایرج خان بہادر و راجہ سندر سنگہ و پہلوان سنگہ و کامگار خان و چند سردار دیگر را متعین نمود
و عمر خان را با فیل نشان خود مع پسر انش کہ عبارت از اصالت خان و دلیر خان و احمد خان و محمد خان باشند پیش روے خود
نگہداشت و در ساقۂ لشکر شیخ دین محمد را با جمعے از ملازمان و جماعۂ داران مقرر داشتہ خود در قلب لشکر قرار گرفت و شمشیر خان
و سردار خان نیز با سے چہل ہزار سوار افغان و پیادہ ہاے سنجتی بہلیہ و افاغنۂ تازہ فواہم آمدہ متسویہ صفہا پرداختہ بطرف
دست چپ خود کہ جوے از گنگا جارے بود حیات خان نام افغانے جماعۂ دار را با چند ضرب توپ کلان از جوے مذکور
گذرانیدہ مقرر داشت کہ از طرف راست نواب مہابت جنگ بخاطر جمع گولہ ہاے توپ براو و لشکر یانش زند و خود از
کنارہ دریا عرصۂ بعیدے صفوف آراستہ مستعد مقاتلہ استاد و مرتبہ از طرف دست چپ و عقب لشکر نمایان گشتہ بعد ہر ساعتے
حملات و یورشہاے نمود و بجسب ظاہر نواب مہابت جنگ را مع لشکرش نگین وار درمیان گرفتہ از چہار سو احاطہ داشتند
حق آنست کہ درین جنگ آن امیر صائب تدبیر و بہادر دلیر جرأتی کردہ و استقلالے بکار بردہ کہ بے شائبہ تکلف کمتر سپاہی
را درچنین مقام این قسم ثبات قدم و اطمینان خاطر میسر آمدہ باشد چون تلاقے فریقین و تقارب طائفتین رویداد و شروع بتوپ
اندازے گردید از انجا کہ فتح و ظفر بامداد ملیک مقتدر نصیب مہابت جنگ بود در اول جنگ گلۂ توپے بسردار خان
رسیدہ سرش پریدہ و دو از نہاد آن سرمایۂ لجاج و عناد برآمد از کشتہ شدن سردار خان کہ مالک نصف از افواج خود لیکن
ترا از شمشیر خان بود پشت لشکرش شکست و ہمراہیان سردار خان را از دست رفتہ تفرقہ دران مردم افتاد و جوانان متہور
بمشاہدہ تزلزلے دران لشکر اکثرے بحضور مہابت جنگ آمدہ التماس یورش نمودند برفق و مدارا در جواب میفرمود
کہ لحۂ تماشاے برق اندازے باید نمود بعد ازان انشاء اللہ تعالے البتہ یورش کردہ خواہد شد درین ضمن حیدر علیخان
بہادر پیش قدمے نمودہ پیادہ ہاے برق انداز را دلدہی ہا فرمودہ و شلک آتشبار بران جماعۂ صاحب ادبار متتابع

شام او بار از کثرت دود باروت بران تیره بختان سیاه بود چون معرکه کارزار و عرصه جنگ بر مخالفان تنگ
با وجود وسعت میدان تنگ گردید شیخ جهان یار و فقیر الله بیگ خان حکم فرمود که تا زنده و بر اعدا حمله آرند ما اثرے بران مترتب
گشت
درین اثنا مرہٹه و میر حبیب با فوج افاغنه که همراه داشت بطرف چپ خصوص بر ساقه لشکر بهیئت مجموعے یورش نموده
و دیگر اجالدله که فیل سوارے او ملصق بفیل سوارے حاصه نواب معظم بود معروض داشت که غنیم یورش بر سر آورده
و نیز متصل رسیده تدارک هم منظور باید داشت نواب معظم جناب بکمال غیظ غلظت فرمود که غنیم و حریف من پیش روست
از مرہٹه پروائی ندارم انشاء الله تعالے بعد فتح و ظفر بر افاغنه مرہٹه را نیز بعون الله و تائیده ارمیان بر میدارم و التفاتے
بطرف مرہٹه و هجوم و غوغاے او نکرده بار تاکید بفقیر الله بیگ خان و شیخ جهان یار برائے یورش فرمود درین وقت سوارے
از رحم خان دوست محمد خان و میر محمد کاظم خان و حیدر علی خان که هراول بوده اند رسیده معروض داشت که الحال صلاح
در یورش نمودن است و ما بندگان برائے مادے ی تازیم خداوند هم اعانت فرمایند فرمود که آفرین بهادران باستظهار نصرت
الٰهی بتازید و ما هم بر سر خود رسیده دانیم چون سوار مذکور برگشته رفت مهابت جنگ قبضه گمان در دست جرأت گرفته دیر از تیر
کشیده دست نیاز بدرگاه چاره ساز بر داشت بعد مسالت نصرت و ظفر بر دشمن تیره اختر بهر اهیان رکاب فرمود که
بهادران حالا زمان اسپ تاختن و جان باختن است هر که را هوس تحصیل نام و نشان در میدان مردان باشد مردوار یکبار شد
و خود یکبار کمان را کشیده و احوالش را در دست دیده سوفار تیر بر چله گذاشت و حکم بنواختن شادیانه ظفر فرمود چون صدائے
نقاره شادمانے بلند شد با خاطر مطمئن قبل سوارے بر دشمن راند فوج هراول بمشاهده جسارت خاوندار جاے خود جنبید
نهایت جنگ نیز همنان آنجا رسید درین گرمے دوست محمد خان و میر محمد کاظم خان که بر یک فیل سوار بوده اند داعیهٔ
سبقت بر دیگران نموده جویاے نام و نشان خود گردیدند و بازار گیر و دار گرم گردیده هر یکے از حاضران با مخالفان مقابل
خود در آویخت و خون چشم را چون آبروے بیدلان بر خاک ریخت میر کاظم خان و دوست محمد خان فیل خود را پیش برده
با فیل مراد شیر خان برابر کردند میر کاظم خان خواست که تخته هودج را گرفته بر فیل او بجهد مراد شیر خان اگرچه رحم گونے داشت
لیکن تیغه خود یا کارد افغانے بر دست میر کاظم خان چنان زد که بعض انگشتان دست راستش مقطوع گشته تخته از قبضه اش
بدر رفت دوست محمد خان برجسته و بر هودج فیل او رسیده بر سینه اش نشست میر کاظم خان با انگشتان مقطوع نیز بر فیل
مراد شیر خان رفته امانت دوست محمد خان نمود و باتفاق سر ار بیگ او جدا نمودند اما شمشیر خان دران گیر و دار معلوم نشد
چگونه از فیل خود بر زمین رسید و حبیب بیگ یکه ملازم سرکار مهابت جنگ که بمصاحبت و ندیمی دلیر خان پسر عمر خان سر می برد
سرش را بریده آورد و سر بر غرور آن هر دو بیفرز دست تقدیر بر پاے قبل نواب مهابت جنگ رسانید و آن جناب بعد حسن
فتح که ابواب انواع شادمانے بر روے او کشود ناصیه شکر گزارے در بارگاه حضرت بارے بر خاک نیاز سوده محدات
شکریه آورد چیزے طافت بشرے گنجد تقدیم رسانید و حکم بنواختن شادیانه محمدی فرمود فوج مرہٹه که جانب یسار امید واریها
خویش بود بمشاهده امر یکه در خیال کسے نمیگذشت مضطرب الاحوال در کمال انفعال معترف بشجاعت و سپهداری
عروج سیر اقبال آن بے بها گوهر افسر دولت و کامگاری روبوادے فرار گذاشت و مهابت جنگ قرین فتح و اقبال
در کمال جاه و جلال متوجه اردوے مخالفان گشته بر بنگاه آنها قبه بارگاه خود برافراشت ✤

ذکر ملاقات آمنه بیگم دختر مهابت جنگ مع اولاد با پدر و الاگهر ✤ ✤

آمنه بیگم صبیهٔ او زوجه زین الدین احمد خان با دختر و پسر کوچک خود میرزا مهدی که مقید افغانان در نهایت ذلت و هوان بود ملاقات پدر والاگهر عمر دوباره حاصل نموده و طرفین را فرط خوشدلی و خرمی از جمله و جبان و قلب و لسان با داعی شکر ایزد منان دلالت فرمود با استماع این مژده روح افزا خواص و عوام شهر عظیم آباد از ورطات غمهای جان فرسا رستگاری یافته و بارزوی ادراک عتبه بوسی شتافته ذخیره اندوز مسرت ها گردیدند و عموم رعایا و برایا بار دوی آن صاحب اقبال وزیب افزای وساده جاه و جلال رسیده بمشاهده جمال او که آئینه صور حصول مقاصد خلائق بود کامیاب خود دیدند بعد یک دو مقام آن والانژاد عالی دودمان اعلام نصرت نشان برافراشت و باکمال فروشان دوست نواز دشمن گداز بمراحل نموده وارد شهر عظیم آباد گردید و ظلال عواطف و اشفاق بر مفارق سکنه آن دیار که در تمنای این روز از دیده ماه چشم آرزو فرش راه انتظار داشتند انداخت و مجددا باداء شکر واهب النعم پرداخت و ایفای عهود و نذور یکه درین خصوص کرده بود نموده بارباب استحقاق از سادات و مومنین و فقرا و مساکین زرها رسانید و بلتهامت جنگ بهادر نیز برگذاشت که الحمد لله فتح و ظفر بتوفیق خالق داد گر مرزوق و میسر گشته نذور و صدقاتیکه در انجا برای مردم مرشد آباد معین شده بارباب استحقاق برسانند و دلجوئی ضعفا و اقویا که از جور افاغنه احوال همه شان یکسان بود پیش نهاد خاطر عنایت مآثر خود نموده بموميائی الطاف تدارک شکسته خاطرهای سکنه آن بلده فرمود ✦

طلبداشتن مهابت جنگ عیال و اطفال شمشیر خان و مشمول عواطف شدن آنها برعکس ظن و گمان

جمعی از معتمدین را برای ضبط اموال و املاک کافرنعمتان حق نشناس بدربنگاله که موطن و مسکن شمشیر خان و سردار خان بود فرستاده زمیندار تبیا که اهل و عیال آن مفسدان در پناه و جوار او بودند معروض داشت که آنجماعه ازین کمترین امان خواهند اگر مطلق العنان شوند سه لک روپیه نذرانه میرسانم ملتمس او مقرون باجابت نگشته بعضی از دولتخواهان بآوردن شان مامور شدند و خود هم برای مزید دلدهی تا زمیندار حیله نکند متعاقب عبور گنگا نموده ببهانه شکار دو سه منزل حرکت فرمود و صولت جنگ بهادر مهام الدوله را در شهر نائب گذاشت چون زوجه و دختران شمشیر خان زمیندار تبیا تسلیم عمله مهابت جنگ نمود حکم محکم صادر شد که در سواریها محفوظ و مستور از نظر نامحرمان ببرند و نجوی ایذا و اضرار بحال شان روا ندارند و بعد رسیدن آنها بشهر از راه دروازهٔ مغربی داخل رسته بازار شده بدر دولتسرا رسانند و در حرم سرا امکان مناسبی فرود آرند چون حسب الحکم بعمل آمد سراج الدوله را که بمنزله جان او بود در آمدن بحرم سرا بدون ستر و حجاب بودن آنها ممنوع نموده از انواع فواکه و مطعومات انچه خود در عشرت میفرمود و به نسوان و اطفال خود و اقربا میداد اول حصه برای آنها میفرستاد و در محاوره گفتگو و پیغام هرگاه اتفاق میشد غیر از لفظ بیبی بلفظ نمی نمود با آنکه آن جماعه بی بهره از حق نشناس که حقوق پرورشهای تمام عمر باکمال رافت و عنایت بر گردن شان بود کمال ذلت و خفت و بیحرمتی و فضیحت نسبت بناموس هیبت جنگ مرحوم که فرزند و فرزندزاده مهابت جنگ بود روا داشته خود را هدف سهام ملامت خواص و عوام و مورد لعن و طعن کل فرق انام ساختند مهابت جنگ که عقل دوربین و دل دانش اساس حقیقت آئین داشت بانتقام آن اصلا التفاتی نکرده برای نام اهتمامی در بدست آوردن ناموس افاغنه نمود چنانچه میفرمود که مرا با ناموس کسی هرچند اعدای عدو باشد کاری نبوده و نخواهد بود و اینها را فقط برای همین آوردم که شمشیر خان پاس حقوق مرا نگذاشته

نسبت با فرزندان من کمال بے حرمتے روا داشت ہیبت جنگ تقصیرے دربارۂ شمشیر خان نکردہ و من نیز با او بد بے عمل نیاوردہ ام معہذا اگر کینۂ با ہیبت جنگ بود انچہ نکردنے بود کرد با ناموس و عورات چکار بود کہ باعث اینہمہ خفت آنہا گردید بعد چند روز شاہ محمد آفاق نام شخصے را از اولاد قاسم سلیمانے بتجویز دیگر افاغنہ معتمد بہمرسانیدہ شادے کتخدائی دختر شمشیر خان بخوبے کردہ داد و جمیع آنہا را مشمول انواع الطاف و عنایت فرمودہ دہاتے چند برای معاش آنہا معین کردہ انعام نمود و حسب المرام آنہا رخصت انصراف بوطن کہ قصبہ در بہنگاست ارزانی داشت مخفے نماند کہ قاسم سلیمانی افغانی بود بدرویشے مشہور و در عہد جہانگیر پادشاہ نبا بر کثرت اتباع مقید گشتہ در قلعہ چنہارہ محبوس ماند چون درگذشت نظر بر غربے آبادے قصبہ مذکورہ مدفون گردید و مریدان و افغانان معتقدش در تعمیر قبر و عمارات اطرافش کوشیدہ و درین اوان نہایت رونق و شان داشت اکنون بسبب تسلط جماعہ انگلشیہ تمام ممالک شرقیہ ہند و آن قصبہ مع مقبرہ او بے رونقے پذیرفتہ افاغنہ ہم از طاقت افتادند و مداخل و مصارفش نقصان یافتہ رو بویرانی دارد تا بعد ازین چہ شود ✤

فرستادن مہابت جنگ عیال میر حبیب را نزد او و سوانح دیگر ✤

ہمدرین ایام بہ شہامت جنگ بزنگاست تا عیال میر حبیب را کہ از ابتدائے پیوستن او بمرہٹہ بمرشد آباد محفوظ و محروس بودہ اند سوارے ہائے خوب و خرج راہ زیادہ از قدر مطلوب دادہ مردم معتمد را ہمراہ کردہ نزد میر حبیب بفرستند و ہمدرین اثنا خبر ارتحال محمد شاہ پادشاہ و سریر آرا شدن پسرش احمد شاہ رسید چو مہابت جنگ را با شکار رغبت بسیار بود چہل پنجاہ روز آن طرف گنگا توقف نمود و سراج الدولہ کہ در شہر ماندہ بود نیابت صولت جنگ بر او ناگوار آمدہ حرکاتے چند کہ لائق بحال او نبود بعمل آورد و این اول اظہار تسلط و اقتدار و ناہنجار یہائے اوست القصہ بعد بسیر و شکار در اواخر رجب معاودت فرمود و داخل قلعہ عظیم آباد شد درین آوان امرے عجیب کہ سرمایۂ عبرت و انزجار ارباب خرد و مردم ہوشیار از تناکح و تناسل تواند بود روے نمود تفصیلش آنکہ چون قبلۃ الانام میر علی محمد عاملے مقام مدار المہام تعلقہ ضلال افضالہ را اتفاقاً عبورے در پورنیہ رو بداد دہ تعارفے با سیف خان و پسرش فخر الدین حسین خان میسر آمدہ بود فخر الدین حسین خان پسر کلان سیف خان کہ معروف بنواب بہادر بود خطے بخدمت میر صاحب قبلہ مرقوم و عرضے ملفوف آنخط بمہابت جنگ نوشتہ فرستادہ و سید عالی قدر را بمضمون عرضے مطلقاً اطلاعے ندادہ التماس کردہ بود کہ عرضے او را در خلوت از نظر مہابت جنگ بگذرانند ایشان خالی الذہن وقت عصر نزد مہابت جنگ رفتہ خط خود اول نمودہ عرضے را از نظرش گذرانیدند مہابت جنگ عرضے را خواندہ بمیر صاحب گفت کہ خوب است نوعیکہ خواہند فرمود بعمل خواہد آمد چون میر صاحب اطلاعے نبود متحیر گشتہ گفتند کہ مرا خبرے نیست کہ در عرضے چہ نوشتہ مہابت جنگ عرضے را بدست میر صاحب داد و میر صاحب بعد مطالعہ دریافتند کہ بدبخت دران عرضے نوشتہ خود اظہار بندگے و اخلاص نمودہ عرض کردہ است کہ اگر اندک اعانتے شود و حکم عالے شرف صدور یابد پدر خود را مقید کردہ بحضور فرستد ہمدرین زمان سراج الدولہ نادان با افاغنہ عظیما کہ مرد سادہ صالحے بود کاوشے آغاز نہاد سببش آنکہ سردار خان نبا بر سابقہ معرفتے کہ از زمان نوکری سیف خان با آقائے مذکور کہ بخشے سرکارش بود داشت سلوک مناسب میکرد و در استخلاص بعض مردم عظیم آباد پاس خاطرش مے نمود بعض بدگمانے دلوے ہشت لک روپیہ امانت سردار خان نمود و قتل پدر خود زین الدین احمد خان را

بصلاح ومشورت آقای مذکور که واسطه جواب وسوال افاغنه بود شهرت داده باز خواست عظیم در خاطر داشت فمهابت جنگ هم درین خصوص با آقای مذکور بدگمان گشته خواهان اضرار آن بیچاره بود بسعی وتوجه میر محمد علی صاحب مخلصی یافته بنفیض مفاوقت صولت جنگ ازین تشویشات رهائی یافت +

ذکر آزردگی صولت جنگ باعموی خود مهابت جنگ بنا بر خلف وعده وانجامیدن باصلاح و خوشنودی وبهم رسیدن کدورت بی پایان درمیان مهابت جنگ وعبد العلی خان وبعض سوانح همان زمان

نواب صولت جنگ بهادر بتوقع صوبه داری عظیم آباد که در شروع محاربه افغانان با او وعده بود وشهرت داشت اعزه بسیاری را مثل مهدی نثار خان عم راقم که بعد فتح مهابت جنگ از ریتاس آمده بود وبرادر فقیر لقمی علی خان وخادم حسن خان وعرب علی خان وغیرهم را که اکثر رفقای هیبت جنگ بوده اند رفیق خود گردانیده بر اخراجات افزود لیکن توجه مهابت جنگ دراین فکر افتاد که صوبه عظیم آباد عمدهٔ صوبجات است وگذر افواج ودصول آن به بنگاله بدون مرضی ناظم آنجا دشوار وشهامت جنگ مرد لیست لابالی واز فهم وادراک دقائق ریاست خالی بعد مهابت جنگ دشمن قوی دختران ودختر زاده های او سراج الدوله وهردو برادرش صولت جنگ خواهد بود درین صورت سعی باید نمود که نیابت عظیم آباد به یکی از متوسلان خود باشد بنا برین مقدمه قبایح بودن صولت جنگ در صوبه مذکور وحسن انچه خود تصور نموده بود بانحاء شتی خاطر نشان مهابت جنگ نمود وسراج الدوله دختر زاده خود تعلیم کرد که علانیه وفاشی پیش همه کس بر زبان آرد که اگر صوبه بهار بصولت جنگ مفوض شد من خود را هلاک خواهم کرد چه این صوبه پدر من است بسبب وراثت باید ببرادر من باشد نه برای دیگران مهابت جنگ از استماع چنین کلمات چون خاطر سراج الدوله نهایت عزیز داشت وگفته زن خود را هم بنا بر مصالح مقصد یکه در نظرش بود که بعد او سراج الدوله بجای او باشد مناسب پسندیده از اراده خود باز آمد صولت جنگ بدریافت این معنی که گویا خفتی مائد با حوال او شد اظهار کدورت وملال نموده عازم دار الخلافه شاهجهان آباد گردید واز آمد وشد دربار تقاعد ورزید مهابت جنگ بارسال رسل وارقام رقائم دلجوئی وعذر خواهی ها آغاز نهاد بعد چندین گفتگو صولت جنگ در عریضهٔ اظهار تصمیم ارادهٔ خود نموده مرقوم ساخت که من درین خصوص قسم یاد کرده ام که اگر چنین نباشد بشاهجهان آباد خواهم رفت مهابت جنگ در جواب بدست خود رقعه نوشته این فقره دران مندرج ساخت کفارهٔ بهین مهل ست وترک رفاقت عم خود جهل ومتعاقب رقعه خود بخانه اش رفته گفتگوها نمود ودرضمن آن گفت که بابای من فرط محبتی که مرا باشماست باعث براین سماجتها گشته والا امید انید که من یکمرتبه بزبان عذرے میگویم وخاطر مخاطب میجویم اگر شنیدند فهو المطلوب واگر نشنیدند باز با او سخن نمیگویم مگر بزبان شمشیر شما را اگر غرضے باعث این اراده گردیده ظاهر نمائید تا مطابق آن بعمل آید روبرو گفتن اگر منظور نباشد حکیم میگ یا دیگران که حاضر ند بوساطت آنها اظهار نمائید ومراد خود را زیاده برین نرنجانید صولت جنگ مخواهے گفتگو دریافته بوساطت ندماے حاضر مقاصد خود را ظاهر ساخت ومهابت جنگ بعضے وجوه مداخل برائے مصارفش که فزوده بود مقرر فرموده تسکین آشفته خاطر بهاے او نمود وعبد العلی خان بهادر خال سر سر افضال راقم را ببعایت وحمایت زوجه اش که بحضور مهابت جنگ نمود صحبت ناچاق گشته کار بجائے رسید که احتمال هلاک او بود چه بعضے سخنان پر لشان زن او

مشعر بخیانت شوهر در ناموس مهابت جنگ بود اما مهابت جنگ بپاس صلهٔ ارحام و دیرینه اشفاقیکه بحال او داشت از قتل او گذشته فرمان بدرشدن از ملک محروس خود داد و عبد العلی خان ناحق از حماقت و لجاجت زن خود لا علاج و ناچار لب بهجهان آباد رفت و ذکرش آید **بیت** زن بد در سرای مرد نکو ✣ همدرین عالم است دوزخ او ✣ ✣

ذکر تفویض شدن صوبه عظیم آباد بسراج الدوله ونیابتش به راجه جانکی رام ومعاودت مهابت جنگ بمرشد آباد واخراج نمودن عطاء الله خان از حدود ممالک محروسهٔ خود

چون ایام برشکال قریب رسیده بود مهابت جنگ بنابر انتظام آن صوبه بودن خود در آنجا قرار داده زوجه سراج الدوله را با راجه جانکی رام بقصد دادن نیابت عظیم آباد از مرشد آباد طلب فرمود بعد رسیدن او خلعت صوبه داری عظیم آباد بسراج الدوله وخلعت نیابتش براجه جانکی رام مع نوبت و پالکی جهالردار عنایت فرموده بنابر پاس خاطر صولت جنگ جانکی رام را همراه صدر الحق خان بخدمت او فرستاد تا اداب تفویض خدمت مذکوره بجا آرد صولت جنگ اگرچه کمال ملال ازین معنی در خاطر بهم رسانیده بود اما در ظاهر بنابر امتثال امر عم عالیقدر خود تلطف فرموده پان با ضابطه ممالک هند عنایت نمود بعد انقضای ایام برشکال جانکی رام را بکار ها مورگذاشته وصولت جنگ و سراج الدوله را همراه خویش گرفته در اواخر ماه ذی القعده لوای نهضت برافراشت و قاصد مرشد آباد گردید چون از سابق بدمظنگی ها با عطاء الله خان متحقق بود درین سفر بنابر بگیر آباد ن خطوط او مع حاملش چنانچه مذکور شد معاودت او متیقن گردید هر چند مستحق تعزیرات بود اما بنابر تحقق خویشی و پاس خاطر زوجه او از انتقامات گذشته بنام شهامت جنگ حکم محکم بنگاشت که عطاء الله خان را بدون اخذ و جرو آزار و ضرر چنان بجلدی از بنگاله اخراج نماید که تا ورود عساکر فیروزی مآثر خان مرقوم از مرشد آباد برآمده باشد شهامت جنگ بعد وصول فرمان ابلاغ حکم با و نموده در برآمدنش تقید شدید بکار برد عطاء الله خان چاره غیر از اطاعت ندیده دل از آرزو و امید ریاست بنگاله که باستظهار مواعید کاذبه میر علی اصغر کبر سنی نهایت مرتبه داشت برکنده رضا بقضای الهی داد و مع عیال و اطفال تمامی اموال که بروایت مشهور شصت لک روپیه نقد داشت و هفتاد هشتاد زنجیر فیل و دیگر اجناس نفیسه و جواهر و زواهر و جمیع اثاث البیت از مرشد آباد برآمد و عبور گنگا نموده در حوالی مالده و حویلی میر ضیاء الله که در موهن پور واقع بود تا تهیهٔ سر انجام سفر توقف نمود و مهابت جنگ در راج محل که مسمی باکبر نگر شده رسوم جشن عید الضحی بعمل آورد و بسواری کشتی عازم مرشد آباد گردید و اواسط ماه مذکور در بهگوان گوله نزول نموده بملاقات شهامت جنگ و ملازمت حسین قلی خان و دیگر اعزه شهر و متوسلان اذیال دولت که برسم استقبال شتافته بودند مسرت اندوخت و از انجا بسواری فیل کوه تمثیل از راه خشکی روانه گردیده در کمال جاه و جلال و قرین فتح و اقبال داخل دولت سرای خود گردید و در ادای شکر این فتح که عطیهٔ عظمی از بارگاه کرم قادر توانا بود مرتبه ثانیه نذور و صدقات بمومنین و سادات و دیگر ارباب استحقاق رسانیده تذلل و استکانت در جناب عزت و حضرت احدیت بنوعیکه دانست و توانست بعمل آورد و درین سفر بعضی از اعزه که در عظیم آباد بوده اند مثل اسوة العلما و قدوة الفقها ذو المناقب و المفاخر کاشف الحقایق و السرائر الحبر الملی سید الافاضل میر محمد علی ادام الله ظله و خان جلیل القدر عالیشان لسان العین و عین الاعیان زائر حسین خان خلف مرحوم موسوی محمد نصیر

رحمها الله العلی الکبیر و خان ذو المکارم والاحسان تقی قلی خان مرحوم بن حاجی عبد الله خطاط مشهور که دیوان صوبه برهانپور در عهد محمد اورنگ زیب عالمگیر بود و خان والا دودمان مردمک دیدهٔ مردمی و مروت منبع ینابیع فضائل و مکرمت علی ابراهیم خان بهادر نوهٔ مولوی مرحوم مذکور همشیره زادهٔ زائر حسین خان مغفور و حاجی محمد خان کشمیری همراه مهابت جنگ بمرشد آباد آمدند و صولت جنگ چند روز بعد از کوچ مهابت جنگ از عظیم آباد براه آمده راه مرشد آباد می برید + + +

ذکر معاودت فقیر از شاهجهان آباد و میسر آمدن رفاقت صولت جنگ و رفتن همراه او به مرشد آباد و بعض سوانح دیگر که بهمین عرصه روی داد +

فقیر نیز درین عرصه که مهابت جنگ از عظیم آباد در آمد و صولت جنگ عازم بود از شاهجهان آباد بارزوی ادراک ملاقات والده ماجده و اخوان و خال [illegible] سیاب و اصدقای همدم که در حادثهٔ شمشیر خان و کشته شدن مهابت جنگ امید بقا و بقای هیچکس از آنها نمانده بود و بوساطت احیات شان شتابند معاودت نموده بعظیم آباد رسید و در راه مابین لکهنو و فیض آباد با عبد الحلی خان بهادر خال همراپا افضال خود ملاقی گشته سبب برهمی با مهابت جنگ و اختیار نمودن سفر پرسیدم فرمود که بنابر نامه و سعایت زوجه ناچاقی صحبت در نهایت مرتبه با مهابت جنگ روی داده و کار از حرج گذشته اتلاف جان را باعث بود و بنابر تاخیر در اجل موعود زنده ماندم و بلای آوارگی و غربت و جلای وطن و دیگر مشاق و محن مبتلا گردیده عازم شاهجهان آباد م **بیت** زینهار از قرین بد زنهار + وقنا ربنا عذاب النار + و بهمین سبب اخراج عبد الحلی خان والده را با مهابت جنگ جواب و سوالی روی داد که مردان را از عهده اش برآمدن متعذر باشد تا بزنان چه رسد و در گذشتن در چنین مواقع بعد استماع چنان جوابها که رشت با وجود قدرت که مهابت جنگ بعمل آورد نفس ملکی میخواهد مقتدر نفوس بشریه نیست و بهمین جهت نسبتی که بهیبت جنگ با سید علی خان برادر فقیر مقرر شده میخواست دختر خود را با او وصلت نماید برغم خود دو مهابت جنگ آن دختر را بدیگرے داده بمصاهرت خود امتیاز بخشید الحق در گذر از جرائم و اغماض از تقصیرات و پاس حقوق ذوی الارحام و اقارب بمرتبه که مهابت جنگ و همشیره برادر زاده ها مقتدر او داشته اند از کمتر کسے مشاهد و مسموع گشته اللهم اغفر لهم و ارحمهم [illegible] رسیدن فقیر در عظیم آباد و وضوح یافت که مهدی نثار خان و نقی علی خان و دیگر اقربا و اکثر احباب و اصدقا مثل غلام رضا خان پسر مرتضی خان و آقا عظیما سے مشهور برادر ملک محمد خان و خادم حسن خان و عرب علی خان و میر اسد علی و میر فضل علی و از افاضل عظیم آباد ملا غلام یحیی و میر وحید و مفتی منیار همه و مولوی لال محمد و میر عبد الهادی مرحوم بر فاقت صولت جنگ قاصد مرشد آباد اند فقیر را مفارقت اینها و سکونت در عظیم آباد که از اکثر اصدقا خالی بماند دشوار آمده بدون سر رشته رفاقت صولت جنگ همراه عم و برادر خود در ره سپر گردید روز عید الفطر اتفاق افتاد که صولت جنگ در نواح مونگیر از کشتی سوارے خود لب دریا در مقامیکه خالی از اغیار بود فرود آمده قربانی نمود و بهمان از گوشت اضحیه کبابے تیار شده تناول می فرمود فقیر را بنظر گذشت که روز عید است و خلوت در همین جا و او را باید دید از کشتی سوارے شد سید علی خان برادر خود فرود آمده روبروی پیش رفتیم و سلام و آداب رسم مبارکباد نموده مژده گذران شنید بسیار خوش گشته حکم بجلوس فرمود و در طعام شریک گردانیده وقت برخاستن مبالغه نمود که همیشه در سفر و حضر ملازم باید بود و چیزے بقدر معاش برائے بنده و هم برائے سید علی خان مقرر نموده دستخط فرمود با فقیر صحبت آن مرحوم

خوب درگرفته در احوال او بقدر اقتضای وقت و مقام انشاء الله تعالی ارقام خواهد یافت چون مدت سفر بانجام رسید صوبت جنگ
بنابر ملاحظه که از یافتن صوبه عظیم آباد در خاطر دیابرادر کلان خود شهامت جنگ نیز عدم صفائی داشت بودن مرشد آباد مستقر شمرده
رحل اقامت خود در بهگوان گوله افگنده امر سپاه و نسق آخر به تکلیف عم و برادر بزرگ خود که از دردلچوئی در آمده ترغیب سکونت مرشد آباد
می نمودند بعد دو ماه از انجا برخاسته در حوالی که آن طرف بهاگیرتی محاذی پیوت جگت سیٹھ واقع بود نزول نمود و خانه میر حبیب
را که بطور خود ساخته بود منزل فقیر و مهدی نثار خان و نقی علی خان گردانید ۔

ذکر تمنا کردن سیف خان معین الدوله ملاقات مهابت جنگ در گنڈھ گوله و پذیرائے نیافتن و رحلت سیف خان و معین شدن فوجدارے پورنیه از انتقال او به صولت جنگ و آمدن فخر الدین حسین خان پسر سیف خان بمرشد آباد و ملاقات او با مهابت جنگ و انتقال دیوان خالصه رائے رایان چین رائے و مامور شدن بجهیرون دت پیشکار بران کار

دران اوان که بعد فتح شمشیر خان مهابت جنگ از عظیم آباد معاودت نمود سیف خان که راه مراسلات و ارسال سفراء و هدایا با
مهابت جنگ مسلوک داشته نفرستادن افواج کمک در اوقات مناسبه بگانگت و اتحاد را متوقع بود و چنانچه با حاجی احمد
وقت رفتن بعظیم آباد و با هیبت جنگ هنگام معاودت از مرشد آباد که در شادی پسران خود رفته بود و برگشته بعظیم آباد می آمد
در گنڈھ گوله که از توابع ملک محروسه او بود آمده ملاقات و مهمانیها نمود و مے خواست که مهابت جنگ هم بهمان روش
با او برخورد مهابت جنگ نظر بعلو شان خود که از جعفر خان و شجاع الدوله مرحوم مرتبه بسرورے داشت و سیه دارے و شجاعت
او گذشته دعوے همسرے بلکه برتری با سلاطین عالیشان داشت ازین استدعا هوس جانا خوش نگشته در خلوت
میگفت که سیف خان هر چند هفت هزارے و پسر عمدة الملک امیر خان صوبه دار کابل است اما فوجدارے پورنیه دارد همیشه
سالے یکبار موافق ضابطه برائے ملاقات شجاع الدوله و جعفر خان و علاء الدوله سرافراز خان مے آمد برائے ملاقات من
چرا نمے آید که این آرزوے زیاده از مرتبه خود مے نماید سیف خان که از زمانی الصغیر شجاع الملک مهابت جنگ آگهی نداشت
و نرعم بزرگے دودمان خود میدانست که مثل حاجے احمد و هیبت جنگ مهابت جنگ هم خواهد آمد با اسباب ضیافت
و مهمانے و هدایا و پیشکشها در گنڈھ گوله آمده اقامت ورزید و خیام و سراپرده هائے عالیشان برپا نموده مترصد
ورود مهابت جنگ نشست مهابت جنگ هنگام عبور خود از تلیاگڑهے بسفراء سے مستعد جواب داد که اگر ملاقات
منظور دارند چرا موافق ضابطه و زمان ناظمان پیشین بمرشد آباد نمے آیند سیف خان با استماع جواب ندامت کشیده
بمرکز دولت خود که پورنیه بود برگشت و بعد اندک مدتے مرض کشنه صاحب فراشش گردید و سهل بهانے بعارضه سهال
مبتلا بوده در شروع سال شصت و دوم از مائه دوازدهم هجرت برحمت حق راهی شد و خلف اکبرش فخر الدین حسین خان
ناخلف که اصلا لیاقت سروری و اقارب و اخوان پروری نداشت بجائے پدر نشست و بر جمیع متروکات پدر که مبلغ
خطیر و جواهرات گران بهاے بے نظیر و دیگر اجناس و اقمشه نفیسه کثیره بود قابض و متصرف گردیده دیگر برادران خود را محروم
داشت بلکه شنیده شده که انچه در دست دیگران بود دران هم طمع نموده باز گرفت و قلیلی در دست آنها گذاشت و چیزے
را که آنها مخفی تواند نمود محفوظ ماند چون این خبر بمهابت جنگ رسید و صولت جنگ کاریکه لائق شان و حال او باشد

در بنگاله نداشت سند فوجداری پورنیه مع جمیع ضمائم ومضافات بدستور معین الدوله سیف خان بهادر سیف جنگ برای مهام الدوله سعید احمد خان بهادر صولت جنگ مع خلعت وعطایاے لائق از حضور طلبیده قامت قابلیت اورا بعطاے خلعت وجیغه وسرپیچ مرصع مع پرکلغی ومالهٔ مروارید وفیل مع طرایل بیاراست وفوجداری هوگلے از غزل اوسراج الدوله بخشیده میرزا پیاران برادر علاے خود را که مخاطب بمحمد یار خان بود به نیابتش مقرر داشت وصولت جنگ خادم حسن خان را بطریق البطائے قبل از رفتن خود روانه نمود وآخر ماه ربیع الاول سال مذکور خود هم عازم پورنیه گردید سنبهه حقیر ودیگر اغزه که رفیق او بوده اند با دو هزار سوار وسه چهار هزار پیاده برق انداز ملازم سرکارش همراهیش گزیدند فخر الدین حسین خان چون چاره غیر از توسل بذیال دولت مهابت جنگ ندید عریضه مشتمل بر اطاعت وانقیاد نوشته ابلاغ داشت مهابت جنگ بطبع کارفرما شده درجواب قلمی نمود که از من بهر صورت مطمئن خاطر بوده انچه لازمهٔ این آرنده وبلا قاتها میرود سازند اگر خدا ے خواسته باشد در انجاح مطالب شما قصورے نخواهد شد چون ایله وبرادران سلوک نباید عمل آورده مهماے انتقامات الهی نبا بر بعضے جهات دیگر گردیده بود اطاعت امر مهابت جنگ نموده قاصد مرشد آباد گشت والا انچه که سپاه واسباب سفر آماده داشت اگر عبور دریاچه کوسے نموده بدررود مقدور زمینداران ترهت وغیره بود که با او بمزاحمت برخیزند واگر احیانا کسے طمعی مے نمود باندک انعام وانفعال اورا خیر خواه وبندهٔ راه خود ساخته میتوانست نمود ورنه بنا بر بلاهت واتلاف حقوق برادران بلکه شناعت بدخواهے پدر که نموده بود فریب خورده با اسباب وسامان بے پایان وسپاه وافواج شایان عازم مرشد آباد گردید ودر راه باصولت جنگ برخورد وصولت جنگ سپر کلان خود شوکت جنگ را با بعضے سران سپاه مثل مهدے نثار خان عم راقم ودوسه کس دیگر که ازان جمله این بے مقدار هم بود برائے ملاقات او وتعزیت پدرش فرستاد شوکت جنگ همراه اغزه حسب الامر رفته وملاقات نموده بازگشت روز دیگر فخر الدین حسین خان بملازمت صولت جنگ آمده مورد الطاف ومراحم شد روز سوم صولت جنگ باراده کوچ سوار شده در اثناے مرور راه بازدید نمود وپیشتر رفت وفخر الدین حسین خان بعد ازان کوچ نموده راه مرشد آباد گرفت اکنون احوال صولت جنگ جدا ومجلس مذکور خواهد شد وتتمه احوال مهابت جنگ ودرود فخر الدین حسین خان بمرشد آباد ونگاشته سے آید فخر الدین حسین خان بر معبر مین کوٹ آن طرف مهانده افواج خود گذاشته بملاقات مهابت جنگ شتافت بهنگام ورود او بر لب معبر مهابت جنگ جمعے را باستقبال فرستاده چون ملاقات هم سلوک مناسب با او مسلوک داشت وبراے نشستن او بفرش سوزنے امر فرمود وعطر پان وگلاب تواضعات معموله سنبهل آورده خاطرش مطمئن وبجائیکه محل اقامتش معین بود حضت فرمود واو در آنجا رفته آسوده ✣

ذکر درگذشتن راے ایان چین راے ازین عاریت سرائے

وهمدرین احیان راے رایان چین راے درگذشت وبیرون دت بعد انتقال منیب خود بلا تعین دیوانی حسب الامر بپسر انجام کارے امور خالصه پرداخت مخفے نماند که این چین راے عجب منصبدارے وطرفه هندوئے بود در معاملات مالی وملکی دیانتے ودرد ولتخواهے وکفایت سرکار آقاے خود امانتے داشت که مافوقش تصور نتوان نمود ونباید صدا قتے که داشت کارش بجائے رسیده بود که مقتدران رفقاے مهابت جنگ بلکه فرزندانش مثل شهامت جنگ وصولت جنگ پاس خاطرش نموده احترامها مے کردند روزے بتقریبے در مجلس مهابت جنگ که خلوت واجتماع برادر

و برادر زاده هالیش بود هیبت جنگ مذکور چین رای به تشبیه دیوان خود نمود مهابت جنگ گفت که بابا کار چین رای از ان گذشته است که ذکر او درین مقام توان نمود او نوکر من نیست آقای من است ✣

نهضت نمودن مهابت جنگ بطرف کنک بنابر تنبیه میر حبیب و بعضی مرهته و افاغنه و انتزاع نمودن قلعه باره بهاسے از دست گماشتگان مرهته و گریختن فخر الدین حسین خان از مرشد آباد و قصد پورنیه نمودن و برگشتن از راه بخوف صولت جنگ و توقف نمودن در مالده و باز آمدن بمرشد آباد و مقید شدن و یافتن بهیرون دست خطاب و اسے رایانے و خدمت دیوانے خالصه با صالت و واقعات دیگر ✣ ✣

جانوجے لسبر رگهوبے بهوسله بعد ظفر یافتن مهابت جنگ بر شیر خان از نواح عظیم آباد و غائب و خاسر مع میر حبیب و افاغنه همراهے خود برگشته قاصد نواح مرشد آباد بود در اثنائے راه خبر فوت مادر خود شنیده میر حبیب را با چند هزار سوار مرهته و افغان بطرف کنک و بدسنے پور فرستاده خود با معدودے از رفقا راه وطن گرفت و رگهوبعد وصول جانو برادر خود او را که ماناجے نام داشت با جمعے از مرهته نزد میر حبیب فرستاد و مهابت جنگ چنانچه مذکور شد بعد وصول بمرکز دولت شکر مواهب و اسباب العطایا تبقدیم رسانیده بکام و آرام نشست و همین عواطف و الطاف و خلق خدا در ممالک محروسه باس و امان رطب اللسان احسان و خبر از فتنه میر حبیب و مرهته فتوے در دربار بنگاله نبود مهابت جنگ استیصال آن بدسگالان بزدست همت خود لازم دانسته اوائل ماه ربیع الثانی سنه ۱۱۶۲ هجرت اعلام نصرت اعتصام بقصد اخراج ارباب لجاج برافراشت و از مرشد آباد بیرون رفته چند روز بنابر اجتماع عساکر در کثوه توقف نمود و حیدر علی خان بهادر داروغه توپخانه دستی را با هفت هشت هزار سوار و پیاده برق انداز چند ماه قبل از نهضت خود بسردوان فرستاده امر بچهاوسنے نموده بود که اگر احیانا میر حبیب ایضا بطه و اقتضاے طبیعت خود اراده فتنه انگیزے و خرابے ملک بردوان و نواح مرشد آباد وغیره نماید خان مرقوم سد راه آن جماعه ضاله گردیده نگذارد که مصدر امرے توانند شد بعد فراهم آمدن سپاه مهابت جنگ با افواج بحر امواج عازم بردوان گردید و چون بقرب قصبه مذکوره رسید حیدر علی خان مع همراهیان باستقبال شتافته شرف اندوز ملازمت گردید بعد توقف چند روز که عازم سمت پور گردید و این اراده تصمیم یافت علے توپخانه مذکور که عبارت از پیاده هاے افغنگچے و سواران رساله حیدر علے خان باشند برات بقیه تنخواه خود تقاضا شدید نموده مانع حرکت شدند مهابت جنگ از نداے خود غلام علی خان را مع میرزا حکیم بیگ که معتمد او بود برابے استمالت آن جماعه فرستاده هر چند آن هر دو کس درین باب بیشتر گفتند جماعه مذکوره کمتر شنیده اثرے بران مترتب نشد روز دیگر مهابت جنگ خود بخانه حیدر علی خان رفته هر چند خواست که بر شحات زلال افضال خود لوائر مشعله آن ظلمت سرشتان فرو نشاند و بعضے از وجوه مرسومه آنها عجالة رساند و باستے را بر شهامت جنگ تنخواه نماید تا بمرور آنهم بوصول انجامد مفید نیفتاد و بدستور بر همان مطالبت خود اصرار داشتند میر افضل علی جماعه دار از سواران رساله حیدر علی خان شریک آنجماعت بلکه منشاء این فساد و محرک آن مفسدان بود مهابت جنگ بمشاهده این حال تکیه بر حمایت

و نصرت ایزد متعال نموده تمامی آن جماعت را بطرف فرمود و دست از دامن اعانت و رفاقت شان کشیده روے توجه بر دفع اعدا آورد فخر الدین حسین خان باستماع این احوال خللی در ارکان دولت مہابت جنگ تصور نموده به فہمانیدن بعض مخلصان احمق معلوم نیست که چه چیز بخاطر آورد و بے اطلاع شہامت جنگ عبور گنگا نموده بلشکر خود ملحق شد و باتفاق فوج وحشم قدم در راه گذاشته بطرف پورنیه راہے گردید صولت جنگ اصغاے این خبر نموده با فوج و اسباب مقابله بار ادهٔ مقابله از دار الامارهٔ پورنیه برآمده دو سه منزل طے نمود چون درمیان چنان مسلفتے نماند فخر الدین حسین خان از بے جرأتیها مضطرب شده بحال خود درمانده ارسال عرائض نیاز نموده استدعاے عدم تعرض با خود و درخواست راه یافتن کرد تا به ردد صولت جنگ آنکه بے اذن مہابت جنگ این کار از من نمی تواند شد درمیان آورده جواب داد که بہتر همانست که براهیکه آمده است برگردد آن احمق بے جرأت لاعلاج برگشته در مالده سکونت نمود و مہابت جنگ از بردوان باعتماد نصرت ایزدے بی توپخانه و توپ بعد قطع مراحل در حواے میدنی پور نزول فرمود میر حبیب با جمعے از مرہٹه که در میدنے پور چهاونے داشت باستماع خبر ورود مہابت جنگ قریب آن مکان آتش باماکن خود در زده دهمه را سوخته راه فرار پیش گرفت مہابت جنگ قرین عزت و اقبال از خارج آبادے میدنی پور رود خانه کهنائی عبور نموده منزل ساخت و اعلام اعتلا برافراشت منهیان بعرض رسانیدند که در اطراف جنگلستان میدنی پور افواج مرہٹه رخت ادبار انگنده است حکم داد تا میر محمد کاظم خان و دوست محمد خان وغیره بتعاقب آنها شتافته دمار از روزگار آن بدبران برآرند مشار الیهما بطریق شبگیر و الوار خود را بآن برگشته بختان رسانیده آتش قتال برافروختند و از طرفین دلاور بها بظهور رسیده فتح و نصرت نصیب اولیاے دولت مہابت جنگی گردید افواج مرہٹه بحال تباه طرف کنک روانه شد و مہابت جنگ عازم مبشیر گشته بالیسر بندر نزول نمود در آن محل بوضوح پیوست که میر حبیب را با جے یارا ے مقاومت در خود ندیده با فوج مرہٹه وافاغنه در جنگلهاے اطراف کنک اواره گشته دور تر رفت مہابت جنگ طے منازل نموده از سر رود بهدک وجاجپور گذشته بمنزل بره که از انجا تا کنک تخمیناً بیست کروه خواهد بود نزول نمود در انجا عرائض سید نور و سراندا ز خان و دهرم داس هزارے تفنگچیان که حارسان قلعه باره بهاٹے و متصرف ملک نواح کنک بودند از نظر مہابت جنگ گذشت مضمون آنکه ما بندها مطیع و منقاد جناب عالی و تابع امر حضور یم سر گاه رایات عالیات در ساحت این بلده پر تو نزول اندازد مفاتیح ابواب حصار تحویل ملازمان سرکار دولت مدار نموده بشرف ملازمت استعادے جوئیم در راه انقیاد و اطاعت سر بے پوئیم مہابت جنگ بنا بر تنقیح و تفتیش میر حبیب مع افواج دران صحرا که اوقات دیرزیده بود چند روز در تعاقبش رانده داخل جنگلهاے صعب المسالک گشت بنا بر عدم رسیدن علات نرخ جنوب در لشکر تعسر گرفت دارد حمام و تشنابک اشجار عبرتیه بود که افواج هر اول که چند کروه پیشتر رفته بود تا سه روز خبر آنها بجواب خبر نواب با آنها نبود و هر دو گروه متفحص هم بودند ازین جهت تشویشے بمہابت جنگ لاحق گشته بنقارچیان حکم نمود که بچهار طرف لشکر برآمده نقارهاے فیلے بزرگ و کرناے گدان متواتر بنوازند و این تدبیر موافق افتاد افواج مقدم که فاصله کے بود صداهاے کوس و کرنا شنیده همان جانب شتافت و بغیر ملازمت مہابت جنگ رسیده سرمایهٔ مسرت هر دیگر گردید و چون معلوم شد که اثرے از مرہٹه و میر حبیب پیدا نیست ازان صحرا برآمده بعضے از افواج را بر دره جنگل گذاشت و با دو هزار کس که همراه رکاب گرفته بود از محل بره شتافته بقصد تسخیر قلعه باره بهاٹے شتافت و تمام شب تا نصف روز آینده متصل طے مسافت نموده از دریاے مهانده که پیاے حصار باره بهاٹی میگذرد گذشته در طواے سر قلعه منظوره اعلام هیبت اعلام مرتفع ساخت مخفے نماند که

حکایت دخول مهابت جنگ در صحرای ابنوه و افتراق هر دو گروه از لشکرش و بهر رسیدن آنها بصدای کرنا و کوس اشتباهے دارد که درین لیاق واقع شده یا در لیاق دیگر اما مسموع این ماجرا بے شبهه است القصه چون فوج مهابت جنگ شش پهر بلا فاصله راه سے برید منجمله دو هزار سوار جین ورود دریاے حصار قریب لبه صد سوار در رکاب حاضر و از فرط کسل و کلال مجال جدال و طاقت قتال در احدے نبود و فی الحقیقه از چنین سردار دانا سے هوشیار عجب عمل سفیهانه سرزد اگر درین هنگام اهالے قلعه بقصد محاربه برسے آمدند کارش باتمام و نام و ننش بانجام سے رسانیدند محض تبائید قادر متعال و بمیمنت طالع و اقبال خوف و هراس بر ضمائر و بوالمن محصورین که جمعے کثیر بوده اند استیلا یافته چاره کار در اطاعت و انقیاد دانستند و دران روز شدت حرارت آفتاب با فقدان سرسایه که بنا بر طول مسافت خیمهٔ احدے نرسیده بود یا دار صحراے قیامت میداد آخر همان روز رسید لورد دهرم داس بلازمت رسیده و رخصت انصراف یافته مامور شدند که فردا صبح خود را مع سرانداز خان بحضور رسانیده قلعه را تسلیم ملازمان نمایند اما چون برآنها اعتماد نبود بازمرهٔ از خواص خود فرمود که فردا صبح هرگاه حاضر شوند اینها را به تیغ بیدریغ بگذرانند و سراج الدوله را وقت خواب باین کار مامور فرمود تا ازرا برملا نکند. بنا بر علے هذا صبح روز دیگر که شام عمر آن بیچارگان بود مهابت جنگ در خیمه محقرے که دران وقت رسیده بود نشسته و سراج الدوله بیرون قنات در سایه اش با اصحابیکه بآن کار مامور بودند اقامت داشت که سید لورد دهرم داس آمده مجرا نموده پیش مهابت جنگ رفتند و سلام نموده در مجلس او مامور بجلوس و مشغول استماع سخنان دلاویز او شدند متعاقب این هر دو سرانداز خان با چند نفر ز دیک چوبداران و حجاب رسیده از اسپ فرود آمد سراج الدوله بمجرد ورود او بقبلش فرمان داد و کسانیکه مستعد این کار حاضر بودند با او درآویختند او نیز دران حال با وجود مشاهده مرگ دل از دست نداده و حواس را درست داشته شمشیر از کمر برکشید و بقدر امکان مقاتله نموده قاصد بود که تا بمهابت جنگ برسد اجل امان نداد و بضرب دست بعضے از مقربان بعالم عقبے شتافت سید لورد دهرم داس باستماع این خبر بے حواس و مضطرب گشته بسعے کسانیکه در حوالی آنها حاضر بودند اسیر پنجه تقدیر گردیدند و حسب الامر سپرد کشور خان که شقے بے باک و زندان بان ناپاکے بود شدند مردم قلعه که اتباع و رفقاے اینها بودند بشنیدن این خبر پریشان خاطر و غیر مطمئن گشته درهاے قلعه را بستند و آماده پیکار نشستند مهابت جنگ بودن خود در پاے حصار از قانون خرد بیرون دیده میر محمد جعفر خان و فقیر الله بیگ خان و راجه دولبهه رام و دیگران را که از تعاقب میر حبیب اطمینان حاصل نموده بحضور رسیده بودند در باب محاصره قلعه و تضییق محصوران مامور نموده خود بدولت داخل دارالامارهٔ کٹک گردید و تا پانزده روز هنگامه قلعه ستانے گرم بود آخر الامر محصوران مدافعه با چنین افواج نصرت امواج و خلو قلعه از اسباب قلعه داری خارج از حد طاقت خود دیده بتوسط میر محمد جعفر خان و راجه دولبهه رام بشرط عفو جرائم و امان پیغام تفویض قلعه بملازمان فیروزی نشان دادند مشار الیهما ملتمس مستامنان بعرض رسانیده بعد پذیرائے مژدهٔ امان بآنها رسانیدند حارسان ابواب قلعه چون در دولت بر روے مهابت جنگ کشاده خود بهیئت مجموعی پیش میر محمد جعفر خان و دولبهه رام شتافتند و مهابت جنگ برائے ملاحظه حصار داخل قلعه مذکوره شد ✤

ذکر مجملے از احوال شهر کٹک و قلعه باره بهاٹے

قطعه زمینے که دران عرصه قلعه مذکور و شهر کٹک واقع شده میان دو رود خانه مسمے بمهانداو کٹهه جوریست و اطراف که

اتصال و اشتران برد و خانہاے مذکور دارد از سنگہاے استوار کہ باصطلاح مشہور پشتہ مے نامند مستحکم ساختہ اند و ہر دو دریا در غیر ایام برسات پاے آب و در برشکال پہناے مہاندا قریب بدو کروہ و عرض دریاے کنہ جورے بقدر نصف آن خواہد بود قلعہ بر کنار مہاندا واقع و دور حصار قریب بسہ کروہ تخمیناً خواہد بود کہ از سنگ و خشت و گچ و آہک در کمال استحکام و رصانت بنا یافتہ و خندقے پختہ عریض بر اطراف قلعہ ہست و آبادے شہر کنک بر ساحل کنہ جورے ست و فاصلہ میان این شہر و قلعہ مسطورہ قریب بدو کروہ و عمارات و ابنیۂ حکام و بیوت اغرہ آنجا کہ بر دریاے کنہ جورے بر پشتہ پختہ مذکور تفاوت افتادہ در کمال ارتفاع و بلندے پشتہ ہاے عمارت جاے دہ گز و جاے قریب بنصف ارتفاع مذکور و در زیر اکثر ابنیۂ آب دریاے کنہ جورے جاری ست و آن طرف آب دریاے مذکور باختلاف مواضع از دو کروہ تا چار پنج کروہ مسافت صحراے وسیع خوش فضاست و متصل آن جنگل اشجار عظیمہ در کمال خضرت و صفا و انتہاے آن جنگل ابتداے دامن جبال فلک آسا و سکنۂ آن شہر را این ہر سہ کیفیت ہر زمان در نظر است و چون قطعہ مذکورہ را از ہر دو طرف دریاہا محیط افتادہ اگر مخالفان در اوقات طغیان آب با تفاق زمینداران آنجا قصد محاصرہ کنند وصول جنس ماکول و غیرہ ما یحتاج از جملہ ممتنعات ست و در برسات اگر کسے قاصد بنگالہ گردد چون در ہر منزلے نالہ و دریاچہاے عمیق واقع و مانع عبور و مرور و قطع طریق و رسیدن بمنزل مقصود از جملہ متعذرات مہابت جنگ کہ این قسم امور ہمیشہ ملحوظ و منظور مے داشت زیادہ توقف دران بلدہ دور از صواب دانستہ انچہ میسر گشت مغتنم شمرد و شیخ عبد السبحان نامے را کہ در رسالہ را جہ دولبہ رام از جملہ منلوکین مجہول الاحوال بود بہ نیابت کنک مقرر ساخت سببش آنکہ مہابت جنگ بنا بر جہاتے کہ مذکور شد در معاودت عجلت داشت و بسبب خوف مرہٹہ کہ در قرب و جوار کنک و منتظر فرصت در کمین بود و رسیدن افواج کنک از مرشد آباد بنا بر بعد راہ و برسات امکان نداشت احدے قبول نیابت آنجا نمے نمود و شیخ مشار الیہ کہ ترقے باین مرتبہ ہرگز در خاطرش نمیگذشت عند التکلیف از نعماے غیر مترقبہ شمردہ بمقتضاے این مصرع سلطنت گر بہ بازیست خوشست ✦ سلکہ این امر خطیر گشت و جہت تعجیلے کہ بر ضمیر مہابت جنگ جلوہ گر بود مردم دیگر نیز بر العین مشاہدہ دیدند چہ ہر گاہ شیخ عبد السبحان را بہ نیابت گذاشتہ عنان عزیمت بسمت مرشد آباد منعطف گردانید با آنکہ آفتاب در جوزا شروع ماہ اساڑہ بلکہ آخر ماہ جیٹھہ بود باران متواتر بنوعے می بارید کہ ہیچ روزے از ترشح و تقاطر خالے نبود و گاہے اشتداد مے نمود و دریاچہاے کوچک کہ حین رفتن نہایت کم آب بود ہنگام عود بنحوے طغیان داشت کہ عبور و مرور از انہا بصعوبت دست میداد و بعض از ان دریاچہا تا لبینہ و کمر بود اما نبا بر زور آب گذشتن ازان متعذرے نمود و بر دیگر نالہا اکثر انسان و حیوان تلف شدند چنانچہ در ترجمہ یوسف علے خان بن غلام علے خان مذکور است کہ بر نالہ ترمہان کہ قریب میدنی پور واقعست با وصف آنکہ عرض آن آب بسیار کم بود اما از کمال شدت جریان و عدم تیسر سفائن عبور منحصر بہ تعبیہ گھرنے بود و گھرنے عبارت از انست کہ سبوہا و مشکہاے خالے پر باد را با نے چوب و اشجار مرتب متصل بہلوے ہم از ریسمان بستہ بران عبور مے نمایند اسباب و متاع و مردم بیان و اسپان و حیوانات دیگر را بشنا میگذرانند نبا بریں از جنس اسپ و گاو صدہا تلف شدہ باشند ازان جملہ معابر معابر یکہ خان مرقوم عبور نمود و ناظر و محاسب بود ہفتاد اسپ غریق بحر فنا گشتند و این قیاس باید کرد معابر دیگر را بر زود خانہ گھنساے کہ متصل بمیدنی پور واقعست و آلبتہ بسیار طغیان داشت زیادہ از سہ چار سفینہ میسر نبود و عبور تمامے لشکر بران انحصار داشت خلاصہ در کمال اشکال عبور ازان دریاچہا میسر گشت

وتفصیلش تطویل بلا طایلست اما نهایت صعوبت ومشقت بنابر گل ولای راه وزیادتی آبها عاید حال لشکریان گردید اگر اندک درنگے در رنگ روے میداد رسیدن بمرشد آباد از متعذرات بود بعد ازان که مهابت جنگ با لشکر از کنک کوچ نمود میر حبیب که در گوشه صحرائے با فوج مرهته خزیده بود عازم استخلاص قلعه وشهر مذکور گردیده قاصد بدست آوردن شیخ عبد السبحان گشت چون شش هفت روز از کوچ مهابت جنگ گذشت میر حبیب نزدیک بکنک رسید وشیخ عبد السبحان با آنکه مقابله با چنان فوج گران از تاب وتوان خود بیرون میدانست بمقتضاے غیرت وجرأت با قلت اعوان بمقابله میر حبیب ومرهته شتافت وبعد از تقارب بمقدور خود مساعے جمیله در محاربه نموده بقدر طاقت راضے بتقصیر نشد چون جراحات متواتر بادر رسید ودستش بزخم شمشیر از کار رفت اسیر مخالفان ومحبوس دشمنان گردید وحدوث این سانحه که قبل از وقوع بسا راے صایبه ملحوظ داشت در حوالی بالیسر بنده را عرض مهابت جنگ رسید چون وقت اقتضاے تدارک نداشت موقوف براوقات دیگر ماند ومهابت جنگ بعد از سطے مراحل اواخر جمادی الاخرے بکٹوه رسیده بر جسر سفایین که قبل از ورود لشکر مرتب شده بود عبور نمود واوائل رجب سنه مذکوره در عمارات موتے جیل که آغاز تعمیرش بود نزول فرمود شهامت خمگ وحسین قلی خان ودیگران بملازمت رسیده مورد عنایات وعواطف شدند وبیرون دت پیشکار رای رایان چین راے بخطاب راے رایانی وعنایت خلعت دیوانی وخاصه شریفه سرافرازی یافت

بقیهٔ ذکر فخر الدین حسین خان پسر سیف خان وبعض سوانح متعلقهٔ آن اعیان

فخر الدین حسین خان پسر سیف خان که از خیز اعتبار ساقط گشته در نظرهاے آشنا وبیگانه سفاهت وبیقدرے او تحقق یافته بود رفقاے او اکثرے برخاسته بصولت جنگ پیوسته بودند وخود مع مال واموال با معدودے از نداماے کم جرأت وپیاده هاے میواتے وغیره عمله شاگرد پیشه در قصبه مالده شکسته بال وبازو موسم تابستان را گذرانیده انتظار میکشید تا چه پیش آید مهابت جنگ سفاهت اورا ازین حرکت کما ینبغی دریافته قاصد انتزاع دولت سیف خان که مبلغ خطیر گران وجواهر واسباب فراوان بود از دست آن سفیه جبان گردید وبعضے از معتمدان خود را فرستاده اورا پیش خود طلبید بعد آمدن مکانے براے ماندنش تجویز نموده اسباب مایحتاج برائے او مهیا داشت وحارسان راه نگهبانے او گماشته جمیع اموال نقد وجنس که در دست او بود ضبط نمود وحیدر علی خان مع جمیع عمله توپخانه که از بردوان برخاسته بمرشد آباد آمده بود بمرض نزول ها مبتلا گشته مکفوف البصر گشت وسراج الدوله واسطهٔ عفو تقصیرات هزاریان توپخانه گردیده داروغگے توپخانه دستی یافت ومیر ضیاء الله را که مدتها رفیق عطاء الله خان بود به نیابت او خلعت داروغگے توپخانه مذکور عنایت شد وبعد ازین اوقات مهدے نثار خان باستدعاے سراج الدوله بامولت جنگ برهمزده مع سلطے خان برادر فقیر وغلام رضا خان پسر مرتضے خان ودیگر سرداران بمرشد آباد رسید سراج الدوله که مخالفت باعم خود مولت جنگ داشت ومهدے نثار خان رفیق دیرینه ومعتمد علیه پدر او بود ورود ش را مغتنم شمرده بهه بار رفیق خود گردانید ومهدے نثار خان را زیاده از همه رفقاے سابق وحال شمول عنایت وافضال خود نموده یوما فیوما در مراتب اقتدار او بے افزود +

رفتن مهابت جنگ بمیدنی پور بارادهٔ اخراج میر حبیب ومرهته ازان مکان بلکه از

حدود صوبه کشک و بنگاله و چهاونی نمودن در میدنی پور و سراج الدوله را با لیسر بندر فرستادن و فرار مرهٹه از ان اماکن و بدر رفتن فخر الدین حسین خان پسر سیف خان از قید بوسیله سازش با مرهٹها

چون میر حبیب بمحض عناد و رشک بر دولت خداداد با مهابت جنگ بجاج ولداد را از حد بدر برده خود را و عالمی را رنجه میداشت و جفاهای بی انتها کشیده خلقی را از پهلوی طمع پیشکی خود اکثر اوقات مبتلای انواع محن و مشاق می ساخت و جمعی از مرهٹه و افاغنه با خود داشته اکثر دیار جنوبی گنگا از ملک بنگاله می تاخت نبابران استیصال و اخراج آنها را مهابت جنگ بر ذمه همت خود لازم شمرده با وجود پیری و کهن سالگی در سعی و محاربات راضی بتقصیر نبود لهذا بعد انقضای برسات اول بقصد سیر و شکار که باین شغل هم شوق مفرط داشت و خللی از مصالح دنیا دارد هم نیست بطرف مهرپور که شرقی و جنوبی مرشد آباد واقع است متوجه شد و کثرت آهو دران نواح بمرتبه بود که هر روز صدها شکار می شد و از شدت وفور خیل خیل بسبب انتشار شکریان در صحرا سراسیمه گشته در معسکر می آمدند و بازاریان و مردم اردو بضرب چوب و کتک آنها را شکار می کردند بعد انفراغ از شغل شکار رو براه آورده در کتوه نزول نمود پس از اجتماع عساکر متوجه بردوان گردید از انجا هم پشتیر راند و بعد قطع مراحل بحوالی میدنی پور رسید جماعه مخالفین بمجرد استماع قرب ورود لشکر ظفر اثر طاقت مقاومت در خود نیافته لبادت معهود آواره دشت ادبار و مفقود الخبر والآثار شدند و مهابت جنگ وارد میدنی پور گشته ساحل دریا را گهنسائی مضرب خیام ظفر احتشام گردانید و درین تهیه افتاد که این مرتبه با انتظام این ممالک و انضباط طرق و مسالک بنحوی پردازد که معاندین را مجال عبور در محروسه صوبه بنگاله و کشک متعذر گردد بنابرین اراده اقامت خود در میدنی پور نموده فرمان بچهاونی داد و فوجداری میدنی پور بعلی قلی خان که بخشی رساله سراج الدوله بود مرحمت فرمود چون خبر میر حبیب شنیدند که بطرف بالیسر متوقف است نظر بانکه چندان فوجی که گمان خطر و تصرف دران باشد با میر حبیب نیست و سراج الدوله را هم دلیر بر حروب نمودن ضرورست مشارالیه را با جمعی از افواج قاهره بدان سمت فرستاده بدفع آنها مامور نمود سراج الدوله دوست محمد خان و میر کاظم خان را بطور چاوشی پیش فرستاده خود متعاقب آنها راهی شد دوست محمد خان اول صبح بر سرشان رسیده بقدر گوشمالی داد و فوج مخالف که از نام مهابت جنگ می ترسید باندک جمعیتیکه دوست محمد خان و میر کاظم خان نمودند دل از دست داده راه فرار اختیار نمود و سراج الدوله هم متعاقب در رسیده متصل ببالیسر بندر معسکر ساخت و چون مامور بپیش رویها نبود بتعاقب نپرداخت مهابت جنگ را که مفارقت سراج الدوله نهایت دشوار بود خصوصا هنگامه اندیشه فتن و حوادث باشد یکدم جدائی او قیامت می شمرد بخاطر آورد که اگر میر حبیب درمیان دو لشکر برآمده سر کرا سبک بنداند با او بیاویزد خدای داند که پایانش چه روی نماید و فوج معتمد گران را که همراه سراج الدوله است مبادا از ناکرده کاری و سفاهت او صدمه عظیمی رسد بنابر علی هذا سراج الدوله را تاکید کرد هر چه تمامتر طلب داشت و متعاقب رسولان خود هم حرکت نموده ببی اختیار راه می برید و ازان طرف سراج الدوله هم نهضت کرده قطع مسافت می نمود تا این گذه محل تلاقی عسکرین گردیده سراج الدوله بعتبه قدمبوس جد خود رسید و ازان جا باتفاق معاودت بمیدنی پور نموده محل چهاونی سابق منزل ساخت درین زمان خواجه عبد الهادی خان که در زمره جماعه داران ادنی ملازم سرکار بود بمرافقت سید محمد یاور که هر دو کابلی بوده اند بتوسط نائب غلام حسین خان داروغه دیوان خانه بعرض رسانید

که عین وغائله در عدد ملازمان سرکار ازان افزون تر است که مفصل گفته آید مبالغ خطیر متصدیان وعمله بخشی گرے باتفاق جماعه داران بخیانت متصرف میشوند همراه کسیکه در سررشته دفتر باصد نفر نوکر است ربع آن موجود نخواهد بود چنانچه کمترین اول عین مردم همراهے خود بعرض میرساند و انچه بود معروضداشته التماس نمود که درین صورت اگر یک مرتبه ملاحظه موجودات سپاه باین کمینه دولتخواه حکم شود کفایت سرکار بلکوک خواهد رسید مهابت جنگ برطبق التماس او بعمله بخشیگرے سائر حکم فرمود که جمیع عمله بعبد الهادے خان رجوع آورده عرض موجودات سپاه بدهند درین سانحه عجب انقلاب و اضطرابے در خواطر رؤسای سپاه روے داد و خواجه مذکور از وضیع و شریف و آشنا و بیگانه بنا بر غرض تقرب و اقتدار خود اغماض نموده مروت را در گوشه نشانید و برای تحصیل نیک نامے خود همه را بدنام و عاجز ساخت بمرتبه که در رساله یکے از عمده هاے لشکر که تنخواه یکهزار و هفت صد سوار میگرفت عین ملاحظه موجودات هشتاد نفر باثبات رسید براین حال قیاس کافه سپاه باید نمود که در هزاران صدها باقے ماندند اگرچه کفایت بلکوک سرکار بعمل آمد و باین حسن خدمت خواجه مذکور مشمول عواطف بی پایان شده یوما فیوما بر مراتب او افزود اما مطعون تمام لشکر و باعث نهایت دل شکنے سپاه گردید طرفین را چنین نبایست نه سپاه را غائله باین حد مناسب بود و نه خواجه مذکور را اینهمه اهتمام و مهابت جنگ را هم اینقدر مبالغه خاصه درچنین مقام که محاربات درپیش و حقوق جانفشانیهاے رساله داران و عموم سپاه برگردن داشت مصلحت و لائق نبود **بیت**

سر اسر غبار است این پهن دشت ✤ ازین چشم پوشیده باید گذشت ✤ درین اثنا خبر رسید که فوج مرهته از راه صحرا متوجه مرشد آباد شد مهابت جنگ را چون استیصال آنها در نهایت مرتبه منظور بود و برافواج متعینهٔ مرشد آباد چنان اعتمادی نداشت از میدنی پور جنبیده به بردوان رسید در انجا معلوم گردید که باستماع توجه عساکر منصوره مرهته را مجال توقف درجوار مرشد آباد نمانده بطرف جنگلستان غربے مرشد آباد فرار اختیار را فتاد و فخر الدین حسین خان خلف سیف خان که در مرشد آباد حسب الحکم نظر بند بود مستحفظان خود را غافل کرده و با مرهته و میر حبیب درساخته یا تطمیع مستحفظان را با خود متفق گردانیده بلشکر مرهته ملحق گشت و همراه آنها بدر رفت پایان احوالش آنکه چون تمام عمر بناز و نعمت پرورش یافته بوئی مشقت سفر بمشامش نرسیده بود درین یساق مرکوبے غیر از اسپ نداشت از رفاقت اینها عاجز گشته روانه دار الخلافه شاه جهان آباد گردید و پس از وصول بشاهجهان آباد بزر و جواهر یکه در ایام اقامت مالده مصحوب معتمدان و وساطت مهاجنان پورنیه و مالده پیش از گرفتاریے خود بدار الخلافه فرستاده بود از انجمله انچه بدست او آمد قناعت نموده اوقات خود را براحت میگذرانید بعد اندک زمانے بمرض سرسام مبتلا گشته بدرود جهان ناپایدار نمود مقارن باین حال یکے از زمینداران جنگل بامهابت جنگ التماس نمود که اگر رهنمونے فوج ظفر موج باین دولتخواه مفوض شود لشکر فیروزے پیکر را عجالة به یک ناگاه بر سر بنگاه خصم تیره درون مے توانم رسانید مسئول او مقبول افتاده حکم عالے نفاذ یافت که زمیندار مذکور بر فیل متعینهٔ سرکار سوار بوده قائد فوج دریا موج باشد و حسب الامر بعمل آمده باعتماد قول او قطع طریق بطور الغار مے شد بعد ازان که دو سه منزل طے نمود شبے که تمام شب در جنگل قطع مسافت بعمل آمده بود هنگام دمیدن صبح بعرض مهابت جنگ رسید که زمیندار مذکور بر هودج فیل بزرگ کارد شکم خود را دریده است باستماع این خبر احضارش نموده استفسار کرد که ترا سبب اهلاک و انعدام خود چه بود جواب داد که چون راه را غلط کرده ام و نه توانستم که به بنگاه دشمن رسانم ترسیدم که چه بر سر من خواهد آمد بنا بر ین مبادرت باین عمل نمودم پس از لحظه بمقر خود شتافت مهابت جنگ که بدلالت او حرج چند منزل کشیده و هر کارها ازان راه آگاه نمود ند صلاح در معاودت

شمرده مراجعت به بردوان نمود و در باغ مانکچند دیوان راجه بردوان که بهترین مواضع آنجا بود تا تحقیق خبر مرسیه که در کجا آواره است نزول اجلال فرمود درین اوان میر محمد جعفر خان که در مرشد آباد بتقریب تعیناتی شهامت جنگ اقامت داشت حسب الطلب راهی گشته در باغ مذکور به تقبیل قدوم مهابت جنگ استسعاد یافت نواب والاجناب که از مشاهدهٔ خیانت سرشته بخشیگری و بعضی وجوه دیگر ملالی از میر جعفر خان داشت کلماتی چند متضمن نصح و ملامت فرموده ارشاد نمود که نیابت بخشیگری بعزل برادر خود میر اسمعیل از طرف خود بخواجهٔ عبد الهادی خان دیوان مذکور استکناف ازین امر نموده راضی نمی شد آخر الامر طوعاً و کرهاً حسب الامر نیابت خود بخواجهٔ مرقوم مفوض نمود و بعد توقف چند روز بعرض رسید که مرسیه باز از صحرا سر بمیدنی پور برآورد مهابت جنگ که بالجزم عازم دفع آن گروه بود اعلام نهضت بسمت میدنی پور برافراخت و سراج الدوله رخصت مرشد آباد گرفته داخل بلدهٔ مذکور گردید ✤

ذکر سبب افتراق سراج الدوله از مهابت جنگ و رفتن او بعظیم آباد و مجادلهٔ او با جانکرام نائب صوبهٔ مذکور و کشته شدن مهدی نثار خان مغفور عم راقم سطور ✤

مخفی نماند که عم فقیر مهدی نثار خان مغفور جامع محامد اوصاف و در شجاعت و عزم اعتلا و اقتدار یگانهٔ روزگار و نادرهٔ زمان بود بعد کشته شدن هیبت جنگ مرحوم مهابت جنگ را قدردان خود ندیده عازم آن گردید که اگر فلک بکام او گردد با علای مدارج دنیا برتری کند و الا چون پایان دنیا مردنست راه آخرت سپرده آید و درین رفاقت سراج الدوله و همراهی مهابت جنگ در بعض جواب و سوالها که مهابت جنگ بعادت خود از روی کنایه میگفت بی باکیها نموده کلمات گران بر زبان آورد بود مهابت جنگ بمشاهده جرأت و بیباکی او اندیشه بخاطر راه داده خواست که از رفاقت سراج الدوله ممتنع شود مهدی نثار خان این معنی را بالغ و بجا دریافته خاطر نشان سراج الدوله نمود که جد شما نبا بر تربیت و فرط محبت جد ائی شما را نخواسته داعیهٔ آن دارد که همیشه تابع فرمان او و از مرتبهٔ اعمام خود که مقتدر و مختار اند نازلتر بوده بسر برید و شما در مرتبه بهیچ وجه کمتر از انها نیستید بلکه باعتبار وراثت مهابت جنگ چراغ دودمان و زبدهٔ خاندان خود بید و بفضله تعالی الحال طفل هم نیستید که این قسم اطاعت ضرور باشد اگر خود را بمرشد آباد رسانیده راه عظیم آباد گیرید جانکی رام را که هندوی مفلوک و ملازم و نائب شماست از انجا برداشتن چندان کاری نیست بعد ازان مهابت جنگ غیر از رضاجوئی شما چاره ندارد سراج الدوله مصلحت مذکور را بسمع قبول اصغا نموده در دل خود داشت و مهدی نثار خان در اواخر ربیع الثانی یا اوائل جمادی الاولی سنه ۱۱۶۳ هجرت استعفای نوکری کرده بمرشد آباد و از مرشد آباد مع رفقای معدود بعظیم آباد رفت و نقی علی خان برادر خورد راقم که همراه عم خود ترک رفاقت صولت جنگ نموده ملازم سراج الدوله با دو صد سوار شده بود قبل ازین سوانح بسبب تقدیر ناخوش گشته و ترک نوکری نموده عازم شاه جهان آباد بود بنده که همراه صولت جنگ در پورنیه اقامت داشت بر ارادهٔ برادر آگهی یافته و مفارقتش را نخواسته پیش خود طلبیده شد و بسعی بسیار باز ملازم صولت جنگ گنا بند و مهابت جنگ چنانچه مرقوم شد بمیدنی پور رفته میر حبیب را مع فوج مرسیه مفقود الاثر یافت و در چهاوسنی قدیم نزول فرمود چون قلع ریشه فساد آن گروه در خاطرش تصمیم یافته بود وحید رسالهٔ علی قلی خان که بنام او فوجداری میدنی پور تقرر داشت بسبب عدم قدرت و قوت مقابله و مقاتله با مرسیه از بودن میدنی پور بالجاح تمام معذرت خواست مهابت جنگ برای تعمیر جاها و مکان دولت خانه خاص

فرمان داده لسوان محل را از مرشد آباد طلب داشت و خواص و عوام لشکر را که از طول مدت لیساق منزجر گشته بنا بر قرب موسم برشکال امید عود به مرشد آباد داشتند بچاوشی مامور نمود عامه سپاه وغیره خلائق مایوس از رفتن مرشد آباد گردیده اعزه و ارازل لشکر حسب الامر مشغول بآراستن سرمایه شده بقدر استطاعت و مقدورخانه های گاهے برای خود آراسته پابد امن فراغت گشیدند سراج الدوله قاصد داعیه مکنونه خود گردیده و از مهابت جنگ رخصت چند روزه بسیر اماکن مرشد آباد و تفرج باغات بلده مذکوره درخواست چون مجاز گشت بمرشد آباد رسید و چند روز بسیر و تماشای اطراف و تفرج اماکن و باغهای آنجا گذرانید چون صباحے چند برین نمط گذشت سراج الدوله از ارادهٔ خود بمهدے نثار خان آگهے داد و رقعه متضمن حرکت خود از مرشد آباد بطور ایلغار بالتعین تاریخ نوشته بصحوب هرکارها فرستاد و خود تا تاریخ معین بهانه سیر باغ مع لطف النسا که جاریهٔ نو اخته او و والدهٔ دخترش بود بسوارے رتهه که گاو النش را بنا بر مزاولت اسفار متواتره طاقت رفتن سے چهل کروه در یکروز بود راه عظیم آباد گرفت شهامت جنگ مع حسین قلی خان و حسن رضا خان و اکثر همراهان روشناس تقرب اساس بمجرد استماع این خبر هوش پرداز مضطرب الاحوال سرها لکے خود سوار با معدودے از ملازمان بے اختیار در پے او دویده تا سرائے دیوان رسیده چون نیافت بعض معتمدان را پیشتر فرستاده در التماس معاودت مبالغه را از حد گذرانید سراج الدوله التفاتے بسخنان آنها نفرموده بعنف و زجر از پیش خود راند و خود بطوریکه راه سے برید ساعتے نیارمید شهامت جنگ این ماجرا را بمهابت جنگ نگاشت که من هر چند دویدم بگرد او نرسیدم و فرستاده های اینجانب که تا باو رسیدند بعد ملاقات و التماس معاودت جواب داد که اگر مبالغه در مراجعت نمائید من خود را هلاک میسازم آنها ناچار برگشته آمدند مهابت جنگ همین که این خبر شنیدند عنان صبر و اختیار از دست داده بنا بر محبت بمرتبه تعشق که با سراج الدوله داشت بودن خود در میدنی پور محال دید و میر محمد جعفر خان و راجه دولبهه رام را باستمال عواطف مستمال و نصیح و ارشاد مدافعه ارباب عناد اگر حاجت شود مستعد ساخته با تمامے فوج در میدنی پور گذاشت و ریاست فوج مذکور بمشار الیهما مفوض گاشته با معدودے از خواص همانروز روی بمرشد آباد نهاد با آنکه شروع موسم برشکال و راه پر از گل و لا و نالها در طغیانے بود از صبح تا شام قطع مسافت می نمود و هشت منزل راه را در چار روز طی نموده وارد دارالامارهٔ مرشد آباد گشت دیگر روز در انجا توقف نموده روز دیگر روانه عظیم آباد گردید خطی سراج الدوله مشتمل بانواع دلجوئی و شفقت و انجا آرزومندی و محبت مشعر بر ترک اراده که پیش نهاد خاطر داشت بوجهیکه ملائم طبع او باشد نوشته ارسال داشت سراج الدوله قریب به بهاگلپور رسیده بود که خط مذکور باو رسید در جواب نوشت که جنابعالی با اینهمه اظهار رفاقت و عنایت و شفقت و محبت در صدد برادر و دشمنان منداز ان جمله حسین قلی خان را با علی مراتب اقتدار رسانیده مرا در نظر او و امثالش بجد ذلیل گردانیده اند که چنین معاودت من از بردوان سیکے هم بقدم استقبال پیش نیامد شهامت جنگ را ولایت عهد داده صوبه جنگ را بجدار پورنیه فرموده اند و بحال من غیر از لطف زبانے عنایتے که موجب ازدیاد قوت و شوکت و فور ثروت و مکنت در مثال واقران تواند بود بعمل نیامده حالا از نهار تشریف نخواهند آورد و الا سر شما در دامن من یا سر من زیر پاے فیل شما خواهد بود و همین جواب زبانے هرکاره هم گفته فرستاد مهابت جنگ از مطالعه آن متبهج و شادمان گردیده و نهایت اظهار مسرت نمود اما چون هرکاره کلمات مذکوره بر زبان راند بر هرکاره برآشفت و گفت سر من زیر پاے فیل او اگر غلط آرزوے من است نام سراج بحال مذکوره روبروے من چگونه بر زبان تو گذشت و باز خط دیگر بکمال رفق و ملایمت متضمن اشعار غلط فهمی های او نوشته ابلاغ داشت ملخص مضمونش اینکه آن عزیز از جان طمع گمان بر عکس مدعای من نموده گله بیجا مے نمایند تمنای من

آنست که حکومت و فرمانروائے کل عالم بر آن نور چشم باشد و این رباعے بخط خود دران رقیمه رقمے نمود رباعے غازے کہ پئے شہادت اندر تک و پوست ✦ تا قاتل کہ شہید عشق فاضلتر ازوست ✦ فردای قیامت این بآن کے ماند ✦ این کشتهٔ دشمن است و آن کشتهٔ دوست ✦ حالیا قلم وقائع نگار را از نگارش احوال مہابت جنگ انصراف داده ماجرائے سراج الدوله از قلم مے نماید تا سررشتهٔ سخن از نظام نیفتد ✦

ذکر رسیدن سراج الدوله در نواح عظیم آباد و پیوستن مهدی نثار خان با او و جنگیدن باجانکی رام و کشته شدن سید ناجو

سراج الدوله چون در غیاث پور رسید و شقهٔ مرقومهٔ او مهدی نثار خان قبل ازین رسیده متضمن آنکه من بسلطنت خود را باعتماد اقوال شما برباد داده خود را رسانیده ام شما بطور یکه گفته بودید بران مهیا و آماده گشته خود را پیش من رسانید مهدی نثار خان قبل از ورود رقعهٔ مذکوره اسباب و ناموس را بر کشتی سوار و بار کرده قاصد بود که بغازے پور فرستد اگر سراج الدوله بیاید انچه از دستش برآید بعمل آرد و اگر او نیاید خود در قفاے متعلقان روانه شاه جهان آباد شود چه متیقن بود که سراج الدوله بران سخنی که با او گفته شده این ارادهٔ عظیمه خواهد نمود چون رقعهٔ مرقومه باو رسید والده فقیر را که بجاے مادر خود دانسته باو کمال مراتب ادب و محبت مرعے میداشت بخانهٔ خود طلبیده و اظهار مکنون خاطر خود و ورود سراج الدوله نموده والده در ممانعت مبالغه ها فرموده گفت که برادر من از عهدهٔ مهابت جنگ برنے توانی آمد و بالفعل این ناظم هر چند هندوی نویسنده است امانت نیندهٔ مهابت جنگ و با فوجیکه حاضر دارد صد برابر شماست سراج الدوله فرزند مهابت جنگ است و او عماشق سراج الدوله بود آخر او این آمدنها مضرت ندارد باز با هم چون شیر و شکر خواهند آمیخت شما خود را مفت بکشتن مدهید کشتی بار کرده مهیاست زن و دختر خود را سوار کرده روانه سازید و خود بر اسپ تیز رفتار سوار شده بدر روید مهدی نثار خان را غیرت و اجل دامن گیر گشته هر چند والده فهمانید همین جواب داد که اگر سراج الدوله مے آمد من رفتن را جازم بودم و اکنون نمی توانم که خود را کناره کشیده پیش مردم بنامردے و جبن اشتهار یابم اگر حیات و اقبال یاورے کرد و بر این هندوے بنگالے غالب آمدیم دیگر با مهابت جنگ نمی ستیزد و دولت از ما نمیگریزد و اگر زندگے بآخر رسیده شب گور در خانه نمی تواند خفت القصه ناموس را روانهٔ غازی پور نمود و بعض جواهرات و ظروف طلا و نقره حق دختر خود بوالده سپرده آخر شب مرخص و صبح عازم خدمت سراج الدوله گردید و در قصبهٔ غیاث پور معروف به بارهٔ بلاقات او رسیده بجاعه داران که طرف در بنگاه و آن طرف گنگا اقامت داشتند پروانه هاے سراج الدوله و خطوط خود متضمن طلب آنها با نواع مواعید فرستاده فوج بسیارے از هر طرف آماده نصرت سراج الدوله ساخت و عمائل مردم متضمن رسیدن بجلدے در خدمت ورود نمود بلکه اکثرے از جاے خود جنبیده ماجراے کشته شدن مهدی نثار خان و انهزام سراج الدوله شنیده از اثناے راه برگشتند و فی الحقیقة در فراهم آوردن سپاه و تالیف قلوب این فرقه عجب سلیقه داشت که دیگرے تا حال مثل او درین کار مشاهد نشده و خود مع سراج الدوله در باغ جعفر خان رسیده نزول نمود مردم شهر عظیم آباد و بعضے از اطراف و اکناف حاضر آمدند سراج الدوله بجانکی رام پیغام فرستاد که آمده شرف ملازمت حاصل نماید او از استماع این خبر غریق بحر تحیر و تفکر گردیده نمیدانست که چه کند اگر بملازمت سراج الدوله رود مبادا مهابت جنگ مورد عتابش سازد که مقدمه ملکداریے این قسم اطاعتها و استرضا برسنے تابد و اگر بمقابله و ممانعه پردازد و دران معرکه چشم زخمے بسراج الدوله رسد هم دست از حیات خود باید شست

چه محبتی که مهابت جنگ را با سراج الدوله بود در صورت آسیبی که با ورسد اقتضای همین سیاست داشت ناچار مصطفی قلی خان
را که برادر محمد ایرج خان پدر زن سراج الدوله بود پیش فرستاد تا اراده باطن او دریابد که چیست مصطفی قلی خان بملازمت رسیده
از هر طرف گفتگو آغاز نهاد مهدی نثار خان سراج الدوله فهمانیده بود که مقربان جانکی رام را که روے سخن در حضور داشته باشند
اگر بیایند رفتن نباید داد تا بر ضمائر سامے آگهی یافته او را مانع آمدن بخدمت نشوند چون سراج الدوله را از تنگ حوصلگی و کم ظرفی
مجال کتمان اسرار نبود اراده خود را با مصطفی قلی خان ظاهر کرده در آوردن جانکی رام استعانت جست او مردان لسیار گو بود
آوردن جانکی رام را بلا تامل متعهد شده رخصت خواست مهدی نثار خان بحسب تقدیر دران زمان برآے کارے بیرون
رفته بود مصطفی قلی خان مرخص شده در رفت و جانکی رام را بر ما فی الضمیر سراج الدوله آگهی داده در رفتن مانع شد جانکی رام
که فی الجمله تهیه آمدن پیش سراج الدوله داشت موقوف نموده ابواب حصار شهر را بر روے او بست و بتهیه قلعه داری نشست
سراج الدوله که اصلا طاقت تحمل مکاره نداشت بشدت خشم و کین بر آشفت و باعتماد آنکه کسے او را نمے تواند کشت اراده
تسخیر قلعه و گوشمال جانکی رام نمود مهدی نثار خان امر متوقف و انتظار آمدن افواج مطلوبه فرمود آن ابله ناتمال اندیش از
اضطراب بے که دران وقت داشت تمیز نیک و بد مشوره نفرموده بمهدی نثار خان گفت که من بگفته شما دست از سلطنت
خود برداشته مستعد جان بازیم و شما دل از جنگ مے دزدید مهدی نثار خان که تاب چنین گفتگو ها گاهے نداشت بر آشفته
گفت سخن مرا اول نشنیدید و در اندازان و بر همکاران دولتخواه و کارگذار شمرده بر رازهاے خود آگاه ساخته شکار رام
را متوحش گردانیدید اکنون با شصت هفتاد کس که ازین جمله معدودے مرد کار و جان نثار خواهند بود اراده جنگ
و قلعه ستانی که دارید معقول نیست در یکدو روز جمعیت شایسته فراهم مے آید آنزمان اراده که پیش نهاد خاطر است میسر
مے تواند آمد آن سفیه ناکرده کار باز اعاده کلمات اول نمود مهدی نثار خان مرگ خود مصمم نموده تمام شب باحیا و دعا
در بارگاه کبریا بسر برد و صبح بار فقاے قلیلی که حاضر داشت اعلام شجاعت برافراشت و همت بر تسخیر حصار عظیم آباد گماشت
این سانحه در آخر رجب یا اول ماه شعبان سال شصت و سوم از مائه دوازدهم هجرت روے نمود و ازین جهت که بر دروازه
مشرقے و دیوار فصیل طرف مذکور از دحام مستحفظان و مزاحمان بود بهانه زیارت مزار پدر سراج الدوله او را بمقبره چنگیز
برد و از انجا سراج الدوله را بر اسپ خنگ رنگ خود سوار ساخته یورش بدروازه معروف بکهڑکے بیگم پوره فرمود چون
در انجا هم مستحفظان مستعد و آن طرف باهتمام مردم مهته حسبونت ناگر از اقربائے راجه دیا بهادر بود محاربه در پیوست
و صدائے برق اندازے از قلعه بلند گردید مهدی نثار خان سراج الدوله را با معدودے از جارسان او در پناه دیوارے
گذاشته خود مع رفقا پیاده پا بپاے دیوار حصار رسید و اراده عروج بر دیوار و بر برج نموده بهراهیان ترغیب و تاکید
فرمود برشے بدیوار چسپیده بهر صورت خود را بالا کشیدند و اندک اندک بمرجوح گردیدند چنانچه مهدی نثار خان را هم در
بازدیر شے تراز و گردید و بعضے مثل امانت خان وغیره از راه بدر رو که از کثرت مرور آب کشاده تر گشته بود در آمده
اندرون قلعه رسیدند و در را کشوده سراج الدوله و بقیه مردم را اندرون کشیدند و عرصه مذکور را از اعدا خالے و راه مصفا
و کشاده گشت مهدی نثار خان جامه یک تنی پوشیده و شمشیرے حمائل کرده با رفقاے معتمد پیش پیش و پشت سر خود
سراج الدوله را بر اسپ خویش مع مستحفظان او گرفته تامل و وقار مستعد کار زارے آمد تا آنکه بدر محلسرائے والد مرحوم
که محاذے حاجے گنج و در میان سر دو مکان شارع عام دروازه بیگم پوره واقع است رسید جانکی رام مع اسباب حسب

مشعل توپ و توپخانه دستی دبان وغیره بر فیل خود سوار و حسن علی خان را بهراولی خود معین نموده در چوک سر دروازه قلعه پخته عظیم آباد حیران کار خود استاده منتظر بود تا چه پیش آید و البته سه چار هزار کس غیر چارسان قلعه دران عرصه با او و راجه رام نارائن حاضر بودند درین بین امانت خان که رفیق مهدی نثار خان و از شجاعان بود نیزه کوچکی که باصطلاح برچهی و سانگش میگویند در دست گرفته اسپ خود را تاخت و در ازدحام همراهیان حسن علی خان که بر دروازه جنوب رو چوک قلعه متصل بمسجد حاجی تاتار غلو و اجتماع داشتند در آمد و طرفه ستیز و آویزی نمود که در انهمه مردم مجال کسی نبود تا مقابل او گردد و در کانها و گوشه های بازار پنهان گشته او را مجروح میساختند و او مثل شیر دلیر که بر گله گوزن افتد بر اعداتاخته می نواخت و می انداخت تا آنکه از سر بای یادر خانه باد گوله بندوق رسیده جان شیرین در کمال تهور و جلادت در باخت مردم که مهدی نثار خان را از پیش روی نبا بر خبر طلبی مخالفت می نمودند بر آشفته جواب داد که دراین مقام چنین خیر خواهی ملایم طبع من نیست هر که مرا دوست دارد و جان مرا از جان خود عزیز تر داند پیش روی من آید و از من پیشتر خرامد متعاقب امانت خان میرزا مدار بیگ و دیگر بالسران و داماد خود دو سه کس دیگر از رفقا بکمک امانت خان از همراهیان سراج الدوله اسپها را عنان داد اما تا بر سد امانت خان ازین جهان رفته بود مدار بیگ تیر و نیزه و شمشیر کار برده همانقدم بر جم گوله بندوق رو بعیوق آورد و سران و داماد ش عنان از میدان تافته باعث درهم شکستن جمعیت و انتظام همراهیان مهدی نثار خان و سراج الدوله و سبب تفرقه و انقلاب و اضطراب این جماعه شدند چون شارع تنگ بود دو پنج شش سوار اسپ اسپه برگشتند و بدون تمام سک عنان گریزان گذشتند مردم مجتمع فراریان را کوچه دادند مهدی نثار خان برلب چبوتره دکانی استاده همین قسم هر کسی طرفی خزید چون رستخیز فراریان فرو نشست مهدی نثار خان بدستور از دکان فرود آمده شمشیر در دست گرفته استاده اما جمعیت دیگران بطور سابق دست نداد چه مردم بظاهر هم پریشان و در باطن نیز همشاهده فرار اولا دور فقای میرزا مدار بیگ آشفته خاطر گشته راه عافیت می جستند متعاقب گریختگان مهته حسونت ناگر مسلح و مکمل در رسید و مهدی نثار خان را شناخته گفت خان صاحب شما از طرف مور چال من در شهر در آمده مرا رسوا و سبک ساختید و خود را در معرکه انداختید الحال هم برای خدا برگردید مهدی نثار خان در جواب گفت مهته جیو چه جای این سخنان و خیر خواهیست درین وقت ما و شما حریف همدیگریم **بیت** بیار انچه داری ز مردی نشان ✦ ز شمشیر و خنجر ز گرز و سنان ✦ بعد ازین گفتگو مهته حسونت که مبارز دلیر و درین کارها بارها در آمده آبروئی در امثال و اقران داشت ناچار پیاده پا گشته مقابل مهدی نثار خان شد و با همدیگر در آویختند مهدی نثار خان شمشیری بکله ناگر نواخت و نیز بمدافعه او پرداخت از همراهیان نامی کسی توفیق مدد نیافت و الا لعبد کشته شدن ناگر مذکور دل همراهیان سراج الدوله را زوری و قوتی بهم رسیده سپاه جانکی رام را که تزلزلی در ثبات بود زیاده تر شکستی و چه عجب که فتح و ظفر بر سراج الدوله جلوه گری گشت در همین دار و گیر مهدی نثار خان بیکی از سنتبان آواز داده گفت فلانی مرا از تو این توقع نبود لیکن سودی نکرد تا آنکه از دروازه گنج عالی که بطرف دست چپ مهدی نثار خان بود برادر زاده میر محمد اشرف که جماعه دار و بسیار آشنای ناگر بود پیدا گشته خان مذکور را نصیحت آغاز نهاد و به برگشتن دلالت کرد مهدی نثار خان او را بقهر و تنگ درشت منع از پیش آمدن نمود آن محیل از نظر مهدی نثار خان پنهان گشته بطرف پشت سرش در آمد و شمشیری در پای آن سردار سرافراز زده از پایش در آورد و ناگر واو با تفاق کار رسید تا مجو تمام نمودند و سراج الدوله که نامرد

نظرے داشت بشاہدۂ اینحال عنان گردانیدہ خود را از راہ گنج مذکور بکوہجا کشید و راہ خانۂ مصطفے قلی خان گرفت و ہمراہیانش متفرق گشتہ ہر یکے بگنجے خزید از پیرزادہاے سیف خان مرزا اسنگے نام بضرب گلہ بندوق درہمان کوچہ بر فاقت مہدے نثار خان راہ سپر آخرت گردید و دو سہ کس دیگر ہمین قسم مجروح و مقتول شدند مہتہ حسبونت از خوف باز پرس مہابت جنگ باوجود جراحت منکرے کہ بر رخسارۂ خود داشت خون چکان سراج الدولہ رسید گرفتہ تا بخانۂ مصطفے قلی خان رسانید مصطفے قلی خان از دروازہ خود باستقبال سراج الدولہ برآمدہ بر اسم خوش آمد ولابہ گرے تقرب جست و در خانۂ خود آوردہ شروع بخدمت گزارے و دلجوئیہا نمود مہتہ مذکور مستمسک رسید کہ سراج الدولہ بسلامت در خانۂ مصطفے قلی خان بمہر خانمہر قوم گرفتہ بخانۂ خود برگشت و جانکی رام سر آن سید والا مقام را ناحق بریدہ ساعتے بر دروازۂ مشرقے حصار آویخت باز بگفتۂ بعضے از سرداران سپاہ فرود آوردہ مع لاش کشتگان اذن تجہیز و تکفین داد و آن سید نامور در جوار قبر پدر بزرگوار خود در محلہ لون گولہ مدفون گردید و رفقایش را نیز بیرون ہمان محوطہ در خاک سپردند مصرع ہمین است پایان دنیا ہمین ✣ (اللہم اغفرلہ و ارفع درجتہ فی اعلی علیین و الحقہ بابائہ الصالحین) جانکی رام باستماع محفوظ ماندن سراج الدولہ و بریدہ شدن سر مہدے نثار خان مغفور زندگانی نیز یافتہ بجاے خود مشغوف مغرور نشست ✣

ذکر رسیدن مہابت جنگ در نواح عظیم آباد و ملاقات با سراج الدولہ و داخل شدن بشہر عظیم آباد و بیمار شدن و برگشتن بمرشد آباد مع سراج الدولہ

مہابت جنگ کہ باکمال اضطرار در آرزوے لقاے سراج الدولہ و تمناے مشاہدۂ شمع جمال او پروانہ وار بیقرار مے دوید و از تشویش آنکہ آیا چہ خواہد شنید در بیم و امید میگذرانید در قصبۂ غیاث پور کہ معروف بہ باڑہ است رسیدہ بحقیقت حال مطلع گردید و خاطر پریشانش اندکے آرمید سید اسد اللہ خان برادر منعم علے خان را کہ درین سفر از مرشد آباد ہمراہ او گزیدہ بود پیش سراج الدولہ فرستاد و پیغامہاے آرزومندے خویش داد خان مذکور نزد سراج الدولہ رسیدہ ادا کرسالت باحسن وجوہ نمود و خاطر آزردۂ او را رضے بآمدن نزد جد بزرگوار ش کرد باستماع خبر حرکت نمودن سراج الدولہ بغریمت استقبال مہابت جنگ را نیجوے منتبج و مسرور ساخت کہ سر رشتۂ تمکین و وقار از دستش بدر رفت و با آن کہ کوہ متانت بود بسبکتر از کاہے گشتہ آثار بیقرارے ظاہر شدن گرفت ہر دم و ہر آن ذکر سراج الدولہ و تفتیش احوال او کہ تا بکجا رسیدہ خواہد بود در زبانش گردید تا آنکہ منہیان خبر قرب وصولش رسانیدند فرمود تا سراپردہاے پیش روے خیمہ برچیدند کہ مانع ملاحظۂ نشود و سواے او از دور نباید ہمین کہ نظر او بر سوارانش افتاد بے اختیار سر بسجدۂ شکر نہاد سراج الدولہ نزدیک خیمہ رسیدہ از مرکب پائین آمد و با دراک قدمبوس شتافت مہابت جنگ او را در آغوش رافت کشیدہ بے اختیار رقت نمود دو مرتبہ بعد اخراج الشکر جناب احدیت پردہ سر بسجدہ گذاشت و باتفاق ازان محل نہضت نمودہ بعد طے مراحل ظلال عواطف بر مفارق سکنۂ عظیم آباد انداخت و در عمارتیکہ از مستحدثات احترام الدولہ زین الدین احمد خان بہادر ہیبت جنگ مشرف بدریاے گنگ واقع بود نزول اجلال فرمود سراج الدولہ از جانکی رام بنا برحسارتہاے او کہ بلا علاج نمودہ نہایت کدورت داشت مہابت جنگ واسطۂ شفاعت او شدہ استدعاے عفو جرایمش نمود و بملازمت سراج الدولہ فرستاد سراج الدولہ بپاس ارشاد جد بزرگوار مشمول

عنایت ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت و نیابر آنکه در صوبه بهار امرے موجب توقف نبود بلکه خاطرش از طرف فوج مرهته که در کرناٹک و بالیسر منتشر بود و میر محمد جعفر خان و راجه دولبهه رام را که در مسند سے پور گذاشته بر آنها اعتماد نداشت متردد بود عزم معاودت جزم افتاد و جانکی رام را خلعت استقلال مرحمت نموده باتفاق سراج الدوله روے توجه بمرشد آباد آورد اما درهین اوقات تپ محرقے عارض مزاجش گشته پا بجداعتلا گذاشت دران آوان طبیبی غیر از تاج الدین نام روشناس حکام آنجا نبود مشارالیه بموجب فرمان در رکاب آن جناب حاضر بوده تدبیر یکه بزعم خود مناسب مے شمرد بعمل مے آورد و مهابت جنگ بسوارے کشتی درطے مسافت تعجیل داشت و ازین جهت که حکیم لائق المتعظم حکیم هادے خان هاشمے عقیلی خواهرزاده خانم الاطبا حاذق علوم طبی و حکمے جالینوس الزمان علوی خان شناسا تمام مزاج مهابت جنگ داشت از اثنائے راه یکے از ملازمان را بطلبش روانه مرشد آباد فرمود و خان مشارالیه در اجل محل بملازمت رسیده متوجه علاج گردید و مهابت جنگ در اشتداد مرض داخل دارالاماره مرشد آباد گشت و دوا و غذا و جمیع تدابیر منحصر برراے حذاقت پیرا هادے علے خان گذاشته تجاوز از فرمان او نمے نمود فی الحقیقة آن فلاطون فطرت مسیحا آیت در تدبیر مرض و اصلاح مزاج والا بیضا نمود و در اندک زمانی صحت و عافیت قرین مزاج مبارکش گردید بعد حصول شفا آن قدرشناس اصحاب فضل و کمال خان مشارالیه را بعطاے خلعت فاخره و سرپیچ و جیغه مرصع و فیل کوه پیکر با حوضه و پنجهزار روپیه نقد معزز و مباهے فرموده در تعظیم و تکریم و سلوکهاے ظاهرے و دیگر نیز باقصے الغایة اهتمام تمام می نمود بحدیکه سواره داخل دولتخانه میشد و تا جائیکه نالکے سوارے شهامت جنگ و سراج الدوله و صولت جنگ نزدیک نرینه هاے صحن چوتره مے آمد پالکی خان مرقوم هم تا آنجا میرفت و شهامت جنگ و سراج الدوله نیز تواضعے لائق بعمل آورد و بعد غسل صحت نذور و صدقات بمستحقین و سادات و ارباب حاجات رسانید چون هنوز ایام برسات باقے و اندیشه تک و تاز مرهته بود و ضعف بیمارے قوت داشت رقائم کرائم بنابر دولبهه رام و میر محمد جعفر خان مشتمل بر نوید حصول صحت و مشعر بانکه بعد برشکال رایات نصرت آیات متوجه میدنے پور خواهد شد شرف صدور یافت و چون از عظیم آباد مهابت جنگ بصولت جنگ نوشته بود که بهنگام معاودت در گنده گوله صفاف پورنیه که برلب دریاے گنگا واقع است بنابر ملاقات توقفے بعمل خواهد آمد صولت جنگ تیارے بعضے اماکن و تهیه اسباب ضیافت بهانجا نموده فقیر را چند کروه پیشتر فرستاد و انتظار ایفاے وعده میکشید مهابت جنگ بسبب عارضه بیمارے مذکور از اثنائے راه خطے متضمن عذر بنابر عارضه مرض نوشته بصولت جنگ فرستاد و خود از وسط دریا باستعجال گذشته بمرشد آباد درفت صولت جنگ بمجرد استماع خبر مرض مهابت جنگ محمد مسیح طبیب ملازم خود را عجالة فرستاد بعد شنیدن خبر صحت بتقریب عیادت و مباکباد از پورنیه که مرکز دولتش بود بهنضت نموده شرف اندوز دیدار پوشش عم خود گردید درین ضمن نفیسه بیگم بنت شجاع الدوله مرحوم خواهر علاء الدوله سرافراز خان که کمال یگانگت با شهامت جنگ و زوجه او مهر النسا بیگم معروف به بی بی گهسیٹی بنت مهابت جنگ داشت وزن و شوهر نهایت مرتبه ادب و انقیاد بعمل آورده زمام اختیار خانه خود را با و سپرده بود ند بیگم مذکور از جمله فرزندان علاء الدوله سیکے را که شب کشته شدن آن مرحوم بعرصه وجود در آمده مخاطب بشکر الله خان و معروف بآقا بابا بود بفرزندے خود از وقت ولادتش برداشته محبت با او بمرتبه تعشق داشت اراده وصلت او با یکے از بنات صولت جنگ نموده بوساطت بی بی گهسیٹی بصولت جنگ پیغام این امر داد صولت جنگ اولا از قبول این کار سر باز زده آخر الامر بمبالغه شهامت جنگ و زوجه او راضے گشت و ازانجا که شادے وصلت مذکور بدون اجتماع قبائل و عشائر مهابت جنگ و سرافراز خان مرحوم صورت نمی گرفت و رخصتن این همه مذکور و اثاث در پورنیه متعذر بود بنابرے شادے در مرشد آباد قرار یافته معین شد بعد مهیا داشتن

سرانجام بساعتے کہ تقریر یابد صولت جنگ بمرشد آباد آید تتمہ این حکایت در وقایع آئندہ انشاء اللہ تعالی تحریر خواہد یافت بعد چند روز صولت جنگ شمول عواطف عمم گرامے قدر خود گردیدہ عازم دار الملک خود گردید + + + + + + + + + + + +

ذکر استدعای میر حبیب و مرہٹہ مصالحہ با مہابت جنگ بشرط تفویض صوبۂ کٹک و قلیل وجہی از زر و پذیرفتن مہابت جنگ این مصالحہ را بنا بر ضعف پیرے و رفاہ خلائق و آسودن مشتاق سفر

اخوا جیکہ سبکر دے میر محمد جعفر خان و راجہ دولبھ رام در میدنی پور تبقریبے کہ مذکور شد اقامت داشت اگرچہ بحسب کمیت در تدارک محاربات مرہٹہ و اخراج آنہا از کٹک و بالیسر کامے نبود لیکن بنا بر قصور جرأت و شعور سپہ سالار و شہامت ہمیارے نواب گردون اقتدار متعذر مے نمود چہ ہر چند مراسلات حصول صحت باطراف و اکناف ورود یافت اما دوست و دشمن رو خطوط را حمل بر تدبیر و تزویر نمودہ سپاہ ملازم ہم حسبارت بجنگ مخالف نمی نمود و دشمنان ازین معنی خیالات دیگر بخاطر خود آوردہ دلیر ترے شدند بنا بریں مہابت جنگ را با وجود بقیۂ ضعف و نقاہت مرض در سال ۱۱۶۴ با افواج ستارہ شمار حرکت ضرور افتادہ از مرشد آباد بطرف میدنے پور بخشم رو نہاد و ازان طرف میر محمد جعفر خان و راجہ دولبھ رام بر سم استقبال آمدہ مابین بردوان و میدنے پور بتقبیل قدوم ولی نعمت خود مشرف شدند و مرہٹہ و میر حبیب باستماع اخبار بیمارے مہابت جنگ سیما بنا بر جبین ان افواج میدنے پور پاے جرأت پیش نہادہ از محل مقر خود بطرف میدنے پور در حرکت آمد مہابت جنگ نیز با افواج سابقہ و لاحقہ بقصد دفاع مرہٹہ و میر حبیب روے بمیدنے پور آورد و در حوالے قصبہ مذکور تقابل عسکرین و تقارب فئتین دست داد بعادت معہود میر حبیب و مرہٹہ مغلوب و مہابت جنگ مظفر و منصور گردید و افواج دکھن از صدمات محاربات بہادران دشمن شکن طاقت مقاومت در خویشتن نیافتہ بطرف صحرا و کوہستان غربے بنگالہ آوارہ گشت و مہابت جنگ در تعاقب افواج منہزمہ روے توجہ بہان سوے آورد اما مرہٹہ تاب مقاومت در خود ندیدہ بمجرد نزدیک رسیدن عساکر منصورہ گریزان و پریشان مے شدند و مہابت جنگ دریے آنہا تاختہ فرصت قرار و استقرار نمیدادتا آنکہ مخدولان مذکور عرصہ را بر خود تنگ دیدہ از مسالک صحرا راہ کٹک گرفتند و مہابت جنگ قرین فتح و ظفر رایت معاودت بسمت مرشد آباد برافراشتہ تدارک اخراج آنہا از کٹک موقوف بر سال آئندہ داشت و در ساحت کٹوہ نزول اجلال فرمود میر حبیب و سرداران مرہٹہ بمشاہدہ غلبۂ مہابت جنگ و کشیدن ایذا و تعب سالہا کہ جان شان بلب رسیدہ و تشتت بہبود در آئندہ احوال خویش گاہے ندیدہ بودند درین فکر افتادند کہ بہر صورتیکہ ممکن باشد از در مصالحہ درآیند و چون دست از کٹک بالمرہ برداشتن و از بنگالہ بخذلان محض رخت گشتن نہایت استخفاف رگھوسدے بھوسلہ بود پذیرائی بعض ملتمسات را مشروط داشتہ اطاعت و انقیاد مہابت جنگ را جویا شدند و بجہت تشیید این مدعا برسے از معتمدان خود را میر حبیب نزد میر محمد جعفر خان فرستاد خان مشار الیہ ملتمسات آنہا را بعرض لائق در وقت مناسب بعرض مہابت جنگ رسانید نواب عالی جناب را نظر بشجاعت و غیرتے کہ داشت اگرچہ پذیرفتن مسئولات آنہا دشوارے نمود اما بچندین وجوہ کہ عمدۂ آنہا ضعف پیرے و آسایش عجزہ و ضعفاے ممالک محروسہ او بود مائل بپذیرائے آن شد چہ دران وقت سن شریف او البتہ بہفتاد و پنج سال رسیدہ بود و در محاربات و منازعات مرہٹہ کہ ده سال متواتر مصافہاے متعدده داد و در ضمن آن دیگر اعداے قوی چنگ مثل شمشیر خان و سردار خان و میر جنگ سر کشے نمودہ با اعادے دیگر پیوستند ہر چند فتح و نصرت شامل حال او گردید و دولتش گشت اما اکثر غربا و رعایاے ممالک

جنوبے گنگا مکرر مبتلاے صدمات عساکر جنوبیان که عادت شان قتل و غارت غربا و سوختن مزارع و انبارهاے غله و بیوت ساکنه و هاهست گردیده و بفراغ خاطر زندگے نمودند بلکه همیشه در خوف و رود ظلمهٔ مذکور بوده بمساکن خود نمی آسودند و چون میل مصالحه بخاطرش پدید آمد کلمهٔ عرفت ربی بفسخ العزائم بر زبان آورده میر محمد جعفر خان را اجازت داد که بعضے از معتمدان خود را پیش میر حبیب فرستند بر گاه یکے از عمدهٔ اولیاے او که بزیور عقل و شعور محلے و سخن فهم و دانا باشد بحضور آمده استدعاے مصالحه بطوری که منظور است خواهد نمود اگر لیاقت پذیرائی داشته باشد پذیرفته خواهد شد والا صحیح و سالم بجاے خود خواهد رفت خان مشار الیه میر حسن علی و میر عوض علی را بجهت امر مذکور مصحوب رسولان میر حبیب بطور مبشر فرستاد مشار الیهما نزد میر حبیب رسیده خبر رضاے مهابت جنگ بمصالحه و ارسال شخص کذائے رسانیدند میر حبیب که هرگز توقع این امر بخاطر نداشت باستماع این بشارت که لنعمتی بود غیر مترقب نهایت شادمانے نموده غاشیهٔ اطاعت و انقیاد مهابت جنگ بر دوش خود گرفت و امتثال او امر نواهے او را بر خود لازم شمرده میرزا صالح را باتفاق میر حسن علی و میر عوض علی نزد میر جعفر خان فرستاد تا بوساطت او ملازمت مهابت جنگ حاصل کرده اظهار قبول اطاعت و انقیاد نواب عالے جناب بنوعیکه مرکوز خاطر عاطر باشد نماید و بانیل مقصود و معاودت نماید فرستاده میر حبیب بتوسط میر محمد جعفر خان دران احیان که مهابت جنگ در کتوه بود ببلاز متش فائز گردید و در رکاب او باکتساب سعادات کوشیده وارد مرشد آباد شد +

ذکر وقوع مصالحه فیمابین مهابت جنگ و مرهٹه بوساطت میرزا صالح و باصلاح گرائیدن فساد و ظهور فتن امن و امان در عباد و بلاد

بعد ورود مهابت جنگ در مرکز دولت میرزا صالح اظهار اطاعت و فرمان برداری و التزام مراتب بندگی و خدمتگاری بعهود و مواثیق نموده درخواست مطالب او بطریق عرض نهاد و جواب و سوال چند روز در میان مانده شروع سال ۱۱۶۵ هجری بمصالحه باین صورت انفصال و تحقق یافت که میر حبیب نوکر مهابت جنگ بوده از طرف آنجناب بتفویض نیابت نظامت کتک سرافراز شود و وجوه محاصل آنجا بتنخواه فوج رگهوبدهد و سوائے آن دوازده لک روپیه دیگر بوکالاے رگهوبشرط آنکه قدم در قلمرو حکومت مهابت جنگ نگذارند متصدیان بنگاله ملازم سرکار دولتمدار آنجناب باو میداده باشند و فوج مرهٹه رود خانه سون امکیارا که کنار جالیسر واقع است حد سمد انسته بقصد عبور پا در رود خانه مذکور نگذارند چون میر حبیب باین صورت آگهی یافته عرضداشت متضمن قبول و امتثال اوامر در خدمت مهابت جنگ بطور مستمک فرستاد میرزا صالح بخطاب مصالح الدین محمد خان و دیگر عنایات سرفرازی یافته مع استمداد خلعت و فیل و عطایاے دیگر برائے امیر حبیب رخصت انصراف یافت چون ازین معنی جمعیت خاطر دست داد و مخالف و معاندے دیگر درمیان نبود مهابت جنگ تخفیف در فرقهٔ سپاه بقدر لائق نموده در تنبیه آبادے دهات و قصبات که از تک تاز مرهٹه ویران افتاده بود اشتغال ورزید و ترفیه احوال رعایا و برایا پیش نهاد خاطر عاطر ساخت و میدانے پور بعد وقوع مصالحه داخل مملکت بنگاله گشت راجه رام سنگه که جمعدارے هرکارها در حضورش داشت بفوجدارے آن جا سرافرازے یافته نزد این سنگه برادر او بخدمت برادر خود راجه رام ممتاز گردید +

ذکر معاودت رابعه بیگم برادرزادهٔ مهابت جنگ از لکهنو بخدمت عم شریف خود

و در همین ازمان لیکن مدتے قبل ازین معامله رابعه بیگم زوجهٔ عطاء الله خان دختر حاجے احمد که همراه شوهر خود به لکهنو رفته بود

بعد کشته شدن شوهرش که در رفاقت نول رائے وخنک احمد بنگش اتفاق افتاد بوسیله نام قرابت و برادرزادگی مهابت جنگ بار و ساے شهر مذکور در روشن علی خان زمیندار عمده مشهور صوبه اوده ساخته و بعطایاے لائق اکثرے ممنون احسان خود فرموده مع اموال و اسباب و اولاد صغار که همراه داشت سالماً و غانماً بر فاقت و دلالت آنها راالعظیم آباد رسانیده ازانجا بکام و آرام بمرشد آباد آمده در ظل عاطفت عم بزرگوار خود اقامت گزید ✣

ذکر انتقال رای رایان بهیرون دت و رجوع دیوانی خالصه براجه کیرت چند و درگذشتن او هم بعد ماهے چند و تفویض خدمت مذکوره به امید رام ✣

درهین ضمن رای رایان بهیرون دت دیوان خالصه شریفه بنگاله بمرض استسقا درگذشت و امید رام پیشکار او بتعیین دیوانی بموجب حکم بانصرام معاملات مالی و ملکی مے پرداخت تا آنکه راجه کیرت چند پسر رای رایان عالم چند که دیوان خالصه شریفه در عهد نظامت شجاع الدوله مرحوم بود و کیرت چند مذکور اندک ربطے بنجو و صرف داشته فارسے را نسبت بهنود دیگر مربوطے نوشت و چند روز دیوانی احترام الدوله بهادر بهیبت جنگ در عظیم آباد نموده چنانچه ذکرش در اخبار سابقه گذشت بعد ازان صباح چند دیوانی عطاء الله خان داشت و همراه او رفته در بنارس اقامت گزیده بود درینولا عرائض بمضامین مناسب بمهابت جنگ نوشته حسب الطلب او بحضورش رسید و بعطاے خلعت دیوانی بنگاله سر مباهات برافراشت و پیشکارش بدستور بر امید رام مقرر ماند چون راجه کیرت چند که پسرزاده دیوان مقتدر بنگاله و از معاملات سابقه علے ماهے علیه آگهی داشت بعضے زرهاے لازم الادا که بذمه جگت سیٹهه و زمینداران بود و دیگران برآن آگاه نبودند بنابر اظهار حسن خدمت زرهاے مذکوره را بمعرض وصول درآورده چند لک یا ده بر کرور روپیه داخل خزانه مهابت جنگ نمود و بدین جهت مهابت جنگ را از خود نهایت راضے و خوشنود گردانیده قریب بدو سال بامر جلیل القدر دیوانی پرداخت و بعد مدت مذکور بعارضه مرض نواسیر از منخصه دار و گیر این جهانے رسته بعالم آخرت شتافت و در جاے خود نشیمن ساخت چون امید رام از مدتها پیشکارے نموده نیک نام بود بعطاے خلعت دیوانے بنگاله و خطاب رای رایانی سرفراز شد ✣

ذکر کشته شدن میر حبیب بازرد کے و ناداے جانوجے پسر رگهوجے بهوسله

چون مصالحه بامرهٹه تقرر یافت و میر حبیب نوکر مهابت جنگ گشت و هم از طرف رگهوجے معتمد و دولت خواه بود افواج افاغنه و بجالے و بیرطرفے آنها باختیار میر مذکور آمد و فوج مرهٹه ملازم سرکار رگهوجے و یکی از اتباع اقرباے او سردار آن جماعه بوده در کٹک مے ماند اما در تخت فرمان میر حبیب بوده سر از اوامر و نواهے او نمے پیچید میر حبیب از زرهاے حاصل کٹک دوازده لک روپیه نقد حصه بر آخود در تنخواه فوج افاغنه معین نموده حصه دیگر برسرکار رگهوجے مقرر داشته صرف اوقات مے نمود بعد انقضاے یکسال و چند ماه سال ۱۱۶۶ هجرت جانوجے پسر رگهو بهوسله سردارے فوج مرهٹه دنیایت بدرخود در صوبه مذکوره آمد متصدیان و برهمنان مرهٹه که از حکومت و فرمان برداری میر حبیب آزرده خاطر بودند جانوجے را که جوان خودسر و اندکے بیرون از فرمان بدر بود بر میر حبیب شورانیده خواهان محاسبه نمودند و چون این مصلحت تمهید یافت جانوجے میر حبیب را طلب داشته سلوک و مدارا تے که مسلوک میداشت نشانیده و تمام روز را بلطف

ولبق گذرانیدند چون لشکر میر حبیب اندکے دورتر از لشکر مرہٹه فرود مے آمد و مسافتے بسیر درمیان مے بود همراهیان میر حبیب ازطول جلوس ملول گردیده اکثرے پے کار خود رفتند و قلیلے دران جا حاضر ماندند چون شام شد میر حبیب با رفقاے معدود ماند جانوجے بهانه پوجا بطرفے رفت و دران بنگله مرہٹه ها هجوم آورده میر حبیب را پیغام دادند که بدون حساب زرها نوشته دادن دست آویز مبالغ متصرفه رفتن نخواهید یافت میر مذکور که باعتماد حسن رفاقت و عنایت رگهوبجال خود استقلالے وافر داشت سر بگفته جانوجے فرو نیاورده بخوے رهائی خود ازان مکان مے خواست چه میدانست که بعد برآمدن از انجا کسے براو دست نمی تواند یافت امّا هر چند تقریرات متنوعه بمزاج رنگ قضا رهائے نیافت چون دو پهر شب گذشت و دید که الحال قال و مقال سودے ندارد مردانه کمر بست و چهل و پنجاه کس که با او بودند آنها را هم ترغیب بشجاعت و استقلال نموده آماده مجادله گشت این هم در خیال داشت که بدون امر رگهوبا او کسے تا باین حد نخواهد کاوید و سواران مرہٹه گرد بنگله را احاطه نموده مستعد مزاحمت و ممانعت شدند و کار از مکالمه به مجادله انجامید میر حبیب چون معدودے همراه داشت و پیاده بود راه بدر شدن نیافت و با اکثر رفقاے خود که بیشتر افاغنه بودند مقتول شد و چند کس مجروح گشته زنده ماندند هر چند رگهوبا استماع این خبر از لپه نهایت آزرده خاطر گشت اما میر حبیب بیچاره را بعد محنت بسیار چون وقت ثمر خوردن اشجار جفا کشے بود بمکافات مظالم بیگناهان که در تاخت و تاراج افواج او و مرہٹه در آمده بودند گرفتار آمده محروم و مایوس بخوے در گذشت که باز برنگشت بعد ازان بصالح الدین محمد خان که واسطهٔ جواب و سوال مصالحه بود به نیابت کنک از طرف مرہٹه و مهابت جنگ سرفرازے یافته بکام و آرام مے گذرانیدند امّا تسلطے که با بدو میر حبیب را میسر بود نداشت بکج دار و مریز سر مے برد و خود را در زمره نوکران مرہٹه میشمرد +

ذکر درگذشتن جانکی رام در عظیم آباد و یافتن راجه رام نارائن صوبه داری خداداد و مردن اکرام الدوله تقدیر خالق عباد

همدرین اثنا او اخر سال شصت و پنجم از مائه دوازدهم هجرت یا شروع سال شصت و ششم جانکی رام نائب صوبه عظیم آباد با جل خود درگذشت و راجه رام نارائن پسر رنگ لال که از عهد طفلے پرورده خاندان مهابت جنگ و از ابتداے صوبه داری هیبت جنگ بتقریبے دالد مرحوم اول بخدمت خاص نویسے اختصاص یافته آخر به پیشکارے دیوانی مقرر گشته در عهد جانکی رام بدیوانی صوبه عظیم آباد مامور بود نظر بحقوق دیرینه خدمتها و شعورے که در سیاق معاملات داشت به نیابت صوبه داری عظیم آباد و عطاے خلعت و سرپیچ مرصع و شمشیر و فیل سرافرازے یافت و راجه دولبهه رام پسر کلان راجه جانکی رام که به نیابت پدر دیوان تن و از معتبرین ارکان حضور مهابت جنگ بود بعطاے خلعت ماتے مع هر سه برادر دیگر مورد الطاف و بعطاے خدمت مذکور بالاصالته سرافراز گردید و واسطهٔ جواب و سوال راجه رام نارائن و عرض مطالب و مآرب او و التماس معاملات صوبه عظیم آباد در حضور مقرر گشت و مهابت جنگ بکام و آرام اوقات خود را که از همیشه منتظم تر فرموده هر وقتے برائے کارے قرار داده مسرور و مشغوف زندگے مے گذرانیدند چون باشکار شوق مفرط داشت در موسم سرما بطرف راج محل برآمده قلیل مدتے بتماشاے شکار و بعد ازان بجنگ جانوران خصوص فیلان و مرغهاے دکهنی میگذرانیدند و صولت جنگ هم هر سال برائے ملاقات عم بزرگوار خود در احیانیکه بطرف راج محل برائے شکار مے رفت ازپورنیه حرکت نموده بلازمت مهابت جنگ رسیده از هما نجا معاودت مے نمود و گاهے تا عظیم آباد آمده برادر خود شهامت جنگ و سراج الدوله و اکرام الدوله

واحترام الدولہ راکہ ہر سہ برادر زادہ ہاے او و پسران ہیبت جنگ بودند و دیگر اقربا و عورات راکہ ہمشیرہ و ہمشیرہ زادہ ہاے او بودہ اند دیدہ بمرکز دولت خود برسے گشت تا آنکہ برائے شادے شکر اللہ خان خلف سرافراز خان پرورد ۂ نفیسہ بیگم شہامت جنگ و بی بی گیتے تاکید ہا نمودہ صولت جنگ را طلب داشتند و او مع دخترے کہ نام زد شکر اللہ خان بود و دیگر عیال و اطفال خود سرانجام شادے مہیا نمودہ بمرشد آباد آمد ✣

ذکر رحلت اکرام الدولہ خلف ہیبت جنگ متبنائے شہامت جنگ ✣ ✣

درین اثنا اکرام الدولہ برادر وسطے سراج الدولہ خلف ہیبت جنگ کہ شہامت جنگ بنا بر بے اولادے از بدو تولدش بفرزندے گرفتہ در حجر تربیت خود پرورده بود و محبت با او بمرتبۂ تعشق داشت بیمارے ہیجک اما بالعجب شدت کہ کسے چنین صورت آبلہ گاہے ندیدہ بود بہم سانیدہ در اندک زمانے در گذشت و آشوب قیامت از خانۂ شہامت جنگ بوہا گشتہ شور و نشور در تمام خاندان مہابت جنگ و اتباع و اقربائے آنہا برخاست و شادے مذکور دران سال ملتوے ماند و بعد چند روز صولت جنگ مرخص گشتہ بپورنیہ رفت و شہامت جنگ را غم او در گرفتہ بر بستر بیقرارے جاے گرفت ہر چند مہابت جنگ و زوجہ شہامت جنگ و مادر زنش و دیگر احبا و اتباع بانواع تحفہ و لجوئے شہامت جنگ نمودہ دلالت بعیش و نشاط و بہجت و انبساط نمودند سود ے نداد ہ ہمیشہ مبتلاے غم و الم بود چنانچہ بعد چند ماہ از رحلت او غیظ آمد و مہابت جنگ بخانۂ شہامت جنگ رفتہ بمبالغہ و الحاح تمام لباس تجمل در وے پوشانید شہامت جنگ فرمان عمامے قدرے را امتثال نمودہ تا زمان حضورش لباس مذکور در بر داشت چون مہابت جنگ برگشت دستار از سر افگندہ و لباس از بر کندہ بے تحاشے دستہا را بر سر و روے خود میزد و بہاے ہاے میگریست و میگفت من بے وفائے کردم و عہد را بجا نیاوردم و بہمین صورت احوالش در گذر بود تا آنکہ ایزد تعالے از مدخولہ اکرام الدولہ کہ در زمان مردنش حاملہ بود پسرے بوجود آورد و مہابت جنگ برائے استرضاے شہامت جنگ بمجرد ولادت او از حضور پادشاہ منصب شش ہزارے یہ ہفت ہزارے و خطاب مراد الدولہ مع نوبت و ماہے و مراتب و پالکے جالردار بلکہ نالکے برائے آن پسر طلبیدہ شتہ عطا یاے مذکور خود بحضور شہامت جنگ آورد و شہامت جنگ را اندک الفتے با و بہم رسیدہ یاد گارش می شمرد و با او مشغول بود اوقات خود را بہر صورت بسر می برد و کارخانۂ امارت برائے آن طفل بہم رسیدہ حشم و خدم و اقبال و افراس مناسب سن و سالش جمع آمدہ برائے مردم تماشائے بود و جمعے از معتمدین برائے حفاظت و مشغولے او معین گشتہ اکثرے بوسیلہ خدمات آن طفل توسل جستہ سرمایۂ تقرب مے دانستند با این حال شہامت جنگ را ملال انتقال اکرام الدولہ در کاہش تن و جانش قاصر نبود و چون بعد ظفر یابے بر سرافراز خان جاے احمد برادر مہابت جنگ با ناموس سرافراز خان بے سیرتے روا داشت و چندے از مدخولہاے او را بجبر متصرف گشتہ خیانتے درین خصوص ورزید و مہابت جنگ با وجود قدرت بر ممانعت سہل انگارے نمودہ اغماض را کار فرما گردید و دیگر ستمہاے گران و بیکران بر او لاد و نسوان سرافراز خان مرحوم در انتزاع اموال و اسباب رفت غیرت الٰہی مقتضے انتقام گردیدہ در اواسط ایام دولتش بعضی اعمال زشت کہ ذکرش مناسب نیست در بعض خاندان او شیوع یافت و اوضاع سراج الدولہ و دیگر صغار او لاکش از لیاقت سروری دور افتادہ اطوار ناشائستہ و کارہائیکہ نمی بایست پیش گرفت و اذخار و زر و بال کہ سرمایۂ استیصال نخال اعمال

اسباب انتقام قادر متعال تواند بود هر یکے شروع نمود و بنا بر فرط محبت و نیز برائے تشیید مبانی رعب و تسلط سراج الدوله مهابت جنگ حرکات و مقالات بیهوده او را اصلا شمرده نکرده شش ناکرده نمے انگاشت ازین جهت سراج الدوله مباک گشته اکثر بزرگان را رنجانید و عربده و ستیزه شعار خود گردانید و نیز خدمتگاران و ارکان سفله منش هم رسانیده درشت گوئی و انواع ظلم و جفا بے محابا گردید و بارتکاب تجرع و غرور دولت و جوانے و حمایت جد خود قساوتے بهم رسانید که دل او از حرکاتیکه میکرد اصلا متاثر و پشیمان نے گشت و در میان اعمام و اخوان و بنے اعمام غمام نفاق از دحام آورده حسن و قبح پایان کار احدے را نمے شاهد نمی شد و در باطن حماقت مواطن رجال و نسوان مقتدر مضمون ضلالت مشحون مقاله فرعون دون که انا ربکم الاعلے است مرتسخ گشته نخوت و غرور از حد خود بفراسخ دور تر فرقه بود۔

ذکر کشته شدن حسین قلی خان و حیدر علے خان بظلم و سفاهت سراج الدوله نادان

سراج الدوله بمقتضاے جهل و نادانے اقتدار و دولت شهامت جنگ و زوجه اش که عمود خاله حقیقے او بودند مستکره شمرده پیچ و تاب بیهوده مے خورد و حسین قلی خان را که رفیق و دولتخواه شهامت جنگ و هوشیارے و دانائی علم بود عمداً و خود مے شمرد و فی الحقیقت خاله او و زوجه شهامت جنگ با سراج الدوله باقتضاے حماقت نسوانے کینه نهانے داشت آن ابله سفیه حسین علی خان بیچاره را نشانه منازعت و عناد پنداشته اتلاف حقوق چندین ساله خدمت او و برادرش حیدر علے خان نموده قاصد قتل شان گشت اول پسر آقا باقر زمیندار بعض محالات جهانگیر نگر که محمد صادق نام و صداقت محمد خان خطاب داشت و نیابر ناموافقتها که از عمله حسین قلی خان او را رو داده بمرشد آباد آمده توسل بمهابت جنگ بهم رسانیده بود سراج الدوله او را شورانیده بران داشت که در جهانگیر نگر رفته حسین الدین خان برادر زاده حسین قلی خان را که به نیابت عم خود در انجا بود و دران روزها خلل دماغے بهم رسانیده علت مالیخولیا عارض داشت بکشد آن ابله عجول حسب الامر سراج الدوله بعمل آورد و فتنه بزرگے در انجا حادث گشته چند روز بتوهم آنکه چنین کار بے مرضے کسے از خداوندان مملکت نخواهد بود مردم جهانگیر نگر سکوت و سکون ورزیدند آخر چون معلوم شد که سندے و ستمگے در دست او نیست مردم شهر و رفقاے حسین قلی خان هجوم آورده آقا باقر را کشتند و صداقت محمد خان گریخته مایه رفاه و آرامش بر باد رفت بعد چند مدت سراج الدوله زوجه مهابت جنگ جده مادرے خود را متفق ساخته از مهابت جنگ استیذان قتل آن هر دو برادر که عبارت از حسین قلی خان و حیدر علے خان باشد نمود مهابت جنگ هم نابر چشم بندے قضا رضا بآن داده گفت که بے مرضے شهامت خنگ اینکار نمے تواند شد چون جده او از طرف مهابت جنگ اطمینان بهم رسانید این حاجت را بدختر خود که زوجه شهامت جنگ بود برد و بآنکه زن شهامت جنگ با سراج الدوله کینه هاے مستحکم داشت اما برائے سهل امرے که لائق ذکر و التفات نیست دران روزها با حسین قلی خان آزرده خاطر بود ازین مکر در چنین امر عظیم با مادر خود همداستان گردیده شهامت جنگ را که از همیشه لاابالے و دران روزها از دنیا و مافیها انزجار داشت باین امر قبیح که خسران دنیا و عقبے در ضمن آن مندرج و قسم قرآن مجید با حسین قلی خان درمیان بود که همه وقت و هر آن شریک جان و برادرے شما خواهیم بود و اسباب ساخت و مهابت جنگ برائے رفع بدنامے ظاهرا از مرشد آباد بر آمده بطرف راج محل بشکار رفت و ازان طرف مهابت جنگ برائے ملاقات او از اردینه کوچیده بملازمت عم خود رسید فقیر نیز همرکاب

صولت جنگ درین سفر بود و نهایت مورد عنایت مهابت جنگ گردیده جائے بدلش بهمرسانید اما چندان غرضے نبود و احلش نیز امان نداد والا بعد مردن صولت جنگ اگر زنده مے ماند و فقیر سخنهایش میرسید احتمال داشت که توجهے لائق بحال بنده و مرتبه خود مے نمود والحمد لله که او تعالے شانه کفایت این عبد ضعیف خود نموده محتاج رجوع بنده اش نفرمود القصه سراج الدوله در غیبت جد خود اول سال شصت و هشتم از مائه دوازدهم هجرت روزے سخن بمیان عم خود شهامت جنگ رفته و اذن کشتنش گرفته وقت شام باین ارادهٔ خون آشام از خانه اش برآمد و بسوے خانه خود روان گردید چون بحویلی حسین قلی خان در اثنائے راه و آن بیچاره بیگناه از چند روز متر صد مرگ خود در خانه منزوے بود بر سر دروازه اش استاده فرمان داد که هر دو برادر را گرفته بیارند حسین قلی خان بخانه حاجے مهدے دارو غه دیوانخانه شهامت جنگ که نهایت اتصال بخانه اش داشت پناه برده التجا کرد که بشهامت جنگ عرض احوالش نماید حاجے مهدے رفته التماس نمود و جوابے بصواب نه شنیده برگشت و جویندگان از خانه حاجے مهدے حسین قلی خان را آورده در معرض سیاستش داشتند و آن مظلوم مرحوم هدف تیغ بیدریغ و هدف سهام ملام و دشنام آن سفاک بے باک گردیده جرعه شهادت نوشید و همین قسم حیدر علے خان بیچاره را که مکفوف البصر بود نیز آورده به برادر شهیدش ملحق ساختند اما حیدر علی خان چون شجاعت وافر داشت دران وقت مثل برادر خود الحاح و عجزے نکرده کلمات درشت بر روے او گفت و فرمود که ای نامردمردان را چنین نمی کشند چون این هر دو برادر که مناط ریخته شد گویا خون سیاوش بود که دود از دودمان مهابت جنگ برآورد بلکه تمام مرشد آباد و ممالک محروسه مهابت جنگ را با خاک سیاه برابر کرد (صدق رسول الله صلی الله علیه وآله حیث قال کما تدین تدان) القصه بعد این ماجرا مهابت جنگ بمرشد آباد و صولت جنگ به پورنیه برگشت اما صولت جنگ را هم اعتماد از غم و برادرزاده خود برخاسته بفکر کار خود افتاد و اسباب انتقامات الهی از همان زمان روے بآمادگے نهاد چون وظیفه وقائع نگار آنست که آنچه واقعے واندشیت نماید لهذا بنده بنگارش بعضے حالات درین مقام جسارت نمود و همین قسم درین صفحات هر جا هر چه وقوعے باشد بدون آنکه بطرفے الفت و بطرف دیگر کلفتے را ملحوظ داشته سخن سازے و خوش آمد پردازے نماید خواهد نگاشت امید از ناظران انصاف سرشت آنست که بجهت مذکوره غبار ملالے از جانب فقیر در خاطر راه نداده مورد عفو و الطاف دارند و نکته گیرے و عیب جوئی نپردازند ٭

ذکر اشتداد امراض لاحقهٔ شهامت جنگ و انتقال او از زندان عجز خانه تاریک تنگ

شهامت جنگ را که از ابتداے رحلت اکرام الدوله پسر مردے خاطر افسردگے مزاج لازم گشته کمتر بحال خود خوشنود مے بود بعد مقتول شدن حسین قلی خان چون مدتے بسیر گذشت عارضه استسقا ظاهر گشت و حکیم علے نقی اصفهانی قبل ازبروز و ظهور عارضهٔ مذکور میگفت که مواد این مرض مهیا گشته اگر الحال باصلاح مزاج و تدابیر دفع مرض کوشیده آید مناسب است اما شهامت جنگ بنا بر جهاتیکه مذکور شد بحال خود چندان نمی پرداخت بعد ظاهر شدن مرض زن او و دیگر خویشان مبالغه در مداوا نموده از خود راضے بتقصیر نبودند تا آنکه مرض اشتداد یافت و مهابت جنگ شهامت جنگ را مع زن خدمه او حتے نسوانیکه با او تعلقے داشت مثل بهاگ باے وغیره بخانه خود برده در معالجه کوشیدن گرفت چون سپر دار سهام قضا یارائے احدے نیست احوال شهامت جنگ تباه گردیده آثار مرگ براو ظاهر شدن گرفت و زن شهامت جنگ از خوف

سراج الدوله که مبادا همانجا مقیدش سازد و با آنکه خانه پدرش بود شوهر خود را در انحالت بر محفهٔ سوارے خود برداشته بجاے خود آورد اول روز یکه شام آن انتقال خواهد نمود پرسید که امروز چه روز است گفتند دوشنبه اظهار انشباشت نموده گفت عجب روز لیست که با معشوق خود ملاقات خواهم نمود و ظاهرا وصیت کرد که در پهلوے اکرام الدوله دفن نمایند با مردم بمشاهدهٔ الفت که با او داشت خود بخود در انجا دفن نمودند القصه سیزدهم ربیع الاول شب شنبه سنه یکهزار و یک صد و شصت و نه هجری بعد یک سال از کشته شدن حسین قلی خان بعالم عقبی شتافت و منشی آن مرحوم کلمهٔ خدایش بامرزد تاریخ رحلتش یافت صبح ۱۱۶۹
آن شب بتجهیز و تکفین نموده باقتداے سید الافاضل میر محمد علے ایده الله تعالے مهابت جنگ و جمیع اعیان شهر و اقربا اعلے و ادنے بر جنازهٔ او حاضر گشته نماز گزارده در کمال احتشام جنازه اش را بباغ موتی جهیل که ساختهٔ او بود برده در صحن مسجد آنجا که خود تعمیر نموده در جوار قبر اکرام الدوله مدفون کردند هنگام بردن جنازه اش از دحام و غوغاے عام و نوحه و شیون مردان و زنان بمرتبه بود که کسے کمتر دیده و شنیده باشد مبلغ سے و هفت هزار روپیه در ماههٔ عجائز و ضعفا و بیوه زنان و غیرهم از ذوی الارحام و زن آشنایان و غیرشان بود که با سررشته دفاتر تعلق نداشت و بمجرد رویت هلال کیسهاے زر بقدر در ماههٔ هر یکے از پارچه سفید بسته درخوانچه هاے آوردند و شهامت جنگ از حضور خود مصحوب خواجه سرایان و زنان معتمد ملازم مے فرستاد تا بدست هر یکے رسانیده برگردد اللهم اغفر له وارحمه ؛

ذکر بعض خصائل حمیده و اوصاف پسندیده آن مرحوم

ترحم بر عجزه و مساکین و ایتام و ذوی الارحام زیاده از جمیع خانه ان خود داشت و اوقات را اکثر بفراغ بال و انشراح خاطر مے گذرانید با کسے بد نبود و نمے خواست که کسے با کسے بدے نماید از عورات و اطفال شهر مرشد آباد آنکه وارثی نداشت و اگر داشت از تحصیل وجوه معاش عاجز بود یا عاجز نبوده هر چه بهم مے رسانیده بمصارف دیگر رسانیده ذوے الحقوق را محروم مے داشت همه آنها گویا عیال او بوده اند که خبر گیرے به کمال رفاه و فراغت بهاے نمود و از خود راضے و خوشنود می داشت تملق وضع نبود و تواضعات رسمے را دوست هم نمیداشت با رفقا و نوکران خود آشنایانه سلوک مے کرد و صحبت دوستانه میداشت رفیقانش همه رو بر و حقه مے کشیدند و قهوه با انهاے خورد و در اختلاط با مردم چنین با مردم احسان مے نمود عظیم نمے شمرد بلکه کمتر شمرده آثار انفعال و عذرخواهی ظاهر نمود

نقل چنانچه بارے تقی علی خان مرحوم خلف حاجے میر و رحاجے عبد الله خطاط مشهور که در عهد اورنگ زیب عالمگیر دیوان برهان پور بود بر آمد یکه نبابر محاسبه معامله در جهانگیر نگر مقید بود سعی و ضد داشت که فلانے سید است و باین سبب مقید مبلغ پنج شش هزار روپیه از سرکار بر او طلبی است و اینقدر مبلغ در برهانپور از سرکار بلکه چند برابر آن به خیرات و صدقات صرف مے شود امید وارم که مبلغ مذکور با دعاف و آن عزیز در انجا طلبیده شود بے اختیار شغف بسیار ظاهر نمود و فرمود تا همانوقت رقم معافے و پروانهٔ طلب او در مرشد آباد نوشته آوردند و بخان مکرم مشار الیه سپرده شکر و لالتش باین امر خیر نموده و گفت حق تعالی شما را سلامت دارد که مرا باین سعادت آگهی فرمودید اگر عملهٔ آنجا درین کار اهمالے ورزند مرا زود اطلاع خواهند فرمود که تدارکش باحسن وجوه نمایم و آن سید بے چاره از ان بلا و مکاره نجات یافت **نقل دیگر** مدت چند سال والده نبده بجهات متعدده مع دو پسر خود سید علی خان و غالب علی خان و داماد خود میر اسد علی در مرشد آباد

اقامت داشت و آن مغفور متعهد احوال او بود و هر چهار کس را وجهے مناسب مخارج آنها میرسانید و علاوه آن از اقمشه وملبوسات خاصه جهانگیر نگردیده والده مراعات مے فرمود غالب علی خان را که از همه اخوان کهتر بهت اکرام الدوله بنابر همسالے اکثر در باغها و سیر و تماشا همراه خود مے برد اتفاقاً زنے از کنچنیهاے ملازم سرکار اکرام الدوله رغبتے بطرف غالب علی خان بهمرسانیده نگاه محبتے بسوے او گاه گاهی مے نمود غالب علی خان هم چون جوان نورسیده و بدونیک دهر ندیده بود زنکه مزبوره را بنظر رغبت بمقتضاے طبع بشرے می نگریست انباے حبس بنابر رشک و حسد یکه بحال غالب علیخان مے بردند بزین سرّ آگهی یافته اکرام الدوله را آگاه نمودند و او بید ماغ گشته از سیر باغ آزرده خاطر برگشت و این احوال بر شهامت جنگ ظاهر شد والده را طلبیده بلطف و مهربانے فرمود که چند روز غالب علی خان را از آمدن دربار باز باید داشت چراکه هر دو طفل جاهلند خدا مے داند باهم چه بظهور رسانند اکرام الدوله که در سفلگی و اشفتگے مزاج گوی سبقت از براد خود سراج الدوله برده بود بنابر استمزاج پدر یعنے شهامت جنگ تمهیدے براے رنجانیدن غالب علی خان در خاطر خود ساخته داده شکایت او آغاز نهاد و پیش شهامت جنگ متواتر گفتن گرفت که دیروز غالب علی خان از دست من مفت جست والا هما نجا میکشتم چون شهامت جنگ این کلمات را مکرر و متواتر شنیدند فهمید که غرض او استمزاج من هست باوجود آن همه محبت و خاطرداریها برآشفته و گفت که بسے چیز و کلام الله اگر تو او را در اے کشتی من بدست خود ترا ذبح میکردم او باستماع این سخن که خلاف گمان او بود جزع و فزع بسیار نموده گفت آیا شما مرا براے او مے کشتید گفت البته درمیان تو و او چه تفاوت است فرزند یک همشیره توئے و فرزند همشیره دیگر او چون این سخنان شنیدند صفراے او تسکین یافت و براے همین این گفتگو هم بود خدا داناست که درچنین مقام که مرتبه محبت از عشق هم گذشته باشد اینقدر پاسداے دیگرے بعمل آید دلیل کمال خوبی آن مرحوم است

نقل دیگر و ازین هم زیاده تر اینست که بهاگ بائی عزیزترین زنهایش و مرتبه او عالی مرتبه زوجه اش بود و جمیع زنان خانه را نیز بنابر خوش آمد و پاسداے او احترام و خاطرداریش مے نمودند والده دام ظلها که مزاج عجبی و نهایت غیرت دارد با او مطلقاً نمی آمیخت روزے بهاگ بائی بطوریکه شهامت جنگ که برادر بزرگ بود والده را میخواند در گفتگو مے گفت که نشنوید بی بی او هم بهمین قسم خواند والده بهم برآمده گفت که تو خود را چه فهمیده که این قسم مرا میخوانے باین طور یا بزرگان خود ان خود را میخوانند یا خداوندان نوکران خود را و من ترا هیچ یک ازین هر دو قسم نمیدانم کنیز والده که استاده بود بسوے او اشاره نموده گفت که من ترا و این را یکسان میشمارم فرق همین هست که این زیور طلا و نقره دارد و تو انواع زیور جواهر بهاگ بائی بحال خود در مانده دیگر سخنے نگفت اما آزرده خاطر گشته شکایتها پیش شهامت جنگ برد آن مرحوم او را جواب داد که مزاج او شان همین قسم است تو چرا با او شان در اختلاط میکشائی و والده بخانه خود آمده اراده معاودت بعظیم آباد نمود و آمد و رفت خانه شهامت جنگ مدتها موقوف بود شهامت جنگ بعد یک ماه برین معامله مردم خود را برای طلب والده فرستاد و والده راضی برفتن نمی شد تا آنکه گفته فرستاد اگر نمے آئی من و بی بی گمسیتی آمده ترا خواهیم آورد و والده ناچار رفت شهامت جنگ بسبب از جا برخاسته تسلیمها مے فرمود و والده از فرط غیرت رقت کرده اظهار رفتن خود بعظیم آباد مے نمود تا آنکه سخن بطول کشید و شهامت جنگ عذرخواهے کرده مے گفت که کسے تو چیزے نگفته خود هر چه بخاطرت آمد گفته و خود آزرده گشتی تقصیر ما چیست والده هیچ نمے پذیرفت و برارادهٔ خود مصر بود حتے بی بی گمسیتی زن شهامت جنگ و نفیسه بیگم خواهر علاء الدوله گفتند که صاحب شما را چه شده است برادر و بزرگ شما چنین میگوید و راست مے گوید و شما او را چاکر را کار فرما شده نمی شنوید

سعدالدوله برهان سما بود آخر الامر شهامت جنگ با وجود بے جرمے و بزرگے عمر و دولت و اقتدار حکومت از جای خود برخواسته پیش آمد و فرمود خوب من تقصیر وارم الحال بر پاے تو مے افتم تقصیر مرا معاف کن آن زمان والده منفعل گشته زبان بد عاگوئی برکشاد و بماند مرشد آباد رفته داد و تا حال این اخلاق و عنایات او را یاد کرده زار زار میگرید و برای او از حضرت ارحم الراحمین عفو و غفران مسائلت مینماید و همین قسم بعد آقا میرزاے مرحوم که از احفاد و اقارب آصف جاه بود مجلسے و از عهد شجاع الدوله وارد بنگاله و معزز و مکرم بود و با شهامت جنگ از همان زمان آشنائی داشت با اولاد آن مرحوم و زوجه او که دختر تقی علی خان مرحوم است سلوک مسلوک میداشت کمتر کسے در کم زمانے با کسے کرده باشد بمجرد استماع خبر انتقال آن مرحوم که هنگام آمدنش از جهانگیر نگر نزدیک بمرشد آباد در ین راه بر کشتی اتفاق افتاد عمله خود را که در جهانگیر نگر از قبل او حاکم بوده اند نوشته تعزیت و تسلیه اخلاف آن مرحوم که همانجا سکونت داشت فرستاد و بعد چند روز همراه الطلبیده اشته جمیع اطفال خصوص هر دو نبیره تقی قلی خان مرحوم را که نام یکے میرزا باقر و نام دیگرے میرزا عبد الله علمه الله در حجر تربیت خود جاے داده خواجه سرا برائے آتالیقی و معلمان برائے تعلیم نگهداشت و همیشه خبر گیران احوال و مصروف دلجوئیها بود و هر چه قدر باهر کس سلوک میکرد کمتر مے شمرد و هفت صد روپیه ماهه بوالده هر دو برادر مذکور میدارد و همین قدر ماهه هر دو برادر علیحده و عمله تعلیم و تربیت جدا ملازم سرکارش بودند و اقمشه ملبوسات فاخره بوفور فرستاده عذر خواهے مینمود که این هدیه محقر و لائق کیسان شما نیست گویا در باره او گفته اند **بیت** آنچنان زی که گر از جاده نبرد ورے ✤ حسن معنی نگذارد که تو از یاد روے ✤ چون فقیر را در خدمت هر دو برادر مذکور نهایت اخلاص و اتحاد و رعایات ایشان چنانچه باید آگهیست لهذا برین ماجرا که ثبت افتاد مطلع شده و ماجراهاے اول خبر خانه خود است و شهامت جنگ این قسم متوسلان هزارها داشت که بنده از معاملات شان مطلقا آگاه نیست امّا با جمال اینقدر معلوم است که شکر گزار او جمیع اهالے مرشد آباد خصوص عجزه و بے دست و پایان محتاج بوده اند باید قیاس کرد که چه شکیمها یافته قدر مردم بچه خوبے نموده که وقت مردنش تمام مرشد آباد ماتم سرا بود و اکثر خلق مردن او را مصیبت خود میدانستند ✤

ذکر مجمل احوال صولت جنگ وحسن معاشرت او با خلق خدا و انتظام اوقاتش تا پایان عمر مستعار

صولت جنگ مرحوم نام او محمد سعید و خطاب پدر او تصیر الملک صمام الدوله سعید احمد خان بهادر صولت جنگ در برادران خود وسطی و بحسب صورت ممتاز و در سیرت هم بعضی جهات به از دیگر برادران و بنا بر بعضے وجوه برادر دوم بعضے امور اندکی کمتر بود بحسب مقدمه ورود دولت از شهامت جنگ کمتر و با هیبت جنگ با عتبار نظامت عظیم آباد کم امّا با عتبار دولت زیاده و در شجاعت زیاده از شهامت جنگ و اندکی کمتر از هیبت جنگ و در حسن خلق و علم و فضل از هر دو بهتر و با عتبار صلاح و سداد هیبت جنگ از هر دو برادر زیاده بود و صولت جنگ در ابتداے جوانی میلے بلهو و لعب که عبارت از تماشاے رقص و مخالطت با نسوان است بوفور داشت بعد از سنوح ماجراے صوبه کنک تنبیه گشته اقتصادیکه اغنیا و امراے هوشیار درین کارے نمایند اختیار نموده گاه گاهے بتماشاے آن رغبت مے فرمود ساعتے از شب مانده بیدار مے شد و از تخلی و تطهیر فراغت نموده اول صبح نماز را خواند و دربارے کرد هفته دو مرتبه بار عام میداد تا هر یکے از حاجتمندان عرض حاجت خود نماید و جمعه یوم التعطیل بود و چار روز دیگر در خلوت نشسته اول مقربان را طلبیده با آنها قهوه مے خورد بعد ازان حکم بود که مجرائیان آمده سلام نمایند بعضے از آنها ساعتے نشسته برخیزند و بروند و بعضے

فقط السلام قناعت نموده برگردند و بعد دو ساعت برخاسته در ظاهر اندرون میرفت اما غیر از خواص ما و مه و خواجه سرایان در انجا کسے نمی بود و متصدیان هر هر رشته کاغذهاے خود را مصحوب خواجه سرایان میفرستادند و بیاله خلوت محض بود کاغذ را دیده و فهمیده و بدستخط خود رسانیده میفرستاد عمله و ارکان دربار و بعض خواص مثل این الناس و دو سه کس دیگر بیرون پرده حاضر مے ماندند مشتیان مسودات مکاتیب فرستاده بعد اصلاح صاف نوشته بوساطت خواجه سرا از نظر گذرانیده ملفوف و مصموغ نموده از مهردار که حاضر مے بود بمهر رسانیده هر جا مامور بودند میفرستادند و داروغهاے ڈاک هر کاره خطوط را گرفته روانه مے نمودند چون یک ربع و کسرے از روز مے گذشت بر طعام مے نشست و موائد احسان او خوانهاے طعام خاصه اکثرے را هر روز و بعضے را بعد یکروز و بعضے را هفته دو بار و کمتر کسے را در اسبوع یکبار بدون پرسش چون معین بود میرسید و چون بکاول خوانهاے طعام بروقت معینی که مذکور شد حاضری ساخت عمده دربار که تا آنزمان حاضر مے بودند عرض سلام بوساطت خواجه سرایان نموده بخانه خود میرفتند و نواب بعد انفراغ از اکل طعام آرام قیلوله فرموده اول وقت ظهر برمے خاست و بعد تخلے و طهارت نماز ظهر خوانده تلاوت جزوے از کلام الهی مے نمود و بعد ازان نماز عصر خوانده بیرون می آمد و دران مجلس اول علما مثل ملا غلام یحیے و منقے منیار الله میر وحید و مولوے لال محمد و شیخ هدایة الله و سید عبد الهادی حاضر شده تا دو ساعت بنحوے مذاکره علمی میشد و کتاب بخصوص مثل درس میخواندند و ملا غلام یحیے حل معضلاتش می نمود و دیگران نیز دران باب گفتگوے مے کردند مکرر فرموده بود که اهل تحصیل کمال متعذر است و همانقدر استعداد که مرا میسر گشته چیزے بران نخواهد افزود اما لذت فهم مطالب علمیه مرا بمنزله الهے جانی تازه گردیده چنان بآن معتاد شده ام که اگر روزے میسر نه آید میدانم که دولت عظیمے از من فوت شده و خاطر مشوش همی ماند چون بر فقیر نهایت نوازش و دلجوئی تاکید کرده بود که دران وقت هم حاضر شوم و از استماع سخنان من بسیار خوش بود در سفر و حضر بضرورت با دیگران سخن میگفت و الا همه وقت مکالمه با فقیر و روے سخن و گوش سماعت بسوے من داشت بنحویکه دیگر رفقاے کهن سال او حیرت داشتند که این جوان چه سحر بکار برده است که با غیر او التفاتے ندارد و بعد فراغ از شغل مذکور عمده رفقا مثل سیف علی خان برادر سیف خان و له عمدة الملک امیر خان صوبه دار کابل و روح الدین حسین خان پسر سیف خان که بمصاهرت صولت جنگ اختصاص داشت و نقے علے خان برادر بنده و میر علے یار خان همشیره زاده سیف خان و آقا عظیما و دیوان صاحب بدار معاملات ملکی راجه عجائب رائے و بعد مردن او پسرش راجه سمج رائے و رائے چران چند بستوفے و دیگر کاران دفاتر بنحوے و تو بخانه دستی و رائے چوارام منشی و جعفر قلی خان داروغه خزانه و میرزا داؤد خان مامان حاضر شده ساعتے بعرض ضروریات پرداخته مرخص میشدند و صولت جنگ بر خاسته داخل حرم سرا میشد و بانسوان که منظور نظر او بوده اند بسر خانه باغ که صحن خانه اش بود تفرج مے فرمود و لبوارے گینی هاے مقطع که بکمال تکلف آراسته بودند از جائے بجائے بثقل و حرکت بعمل می آمد چون شام مے شد نماز عشائین خوانده اگر خواهشے داشت مغنیه هاے محرمش خوانندگی و رقص مے نمودند والا بمصاحبت تنها و مکالمه بهجت افزاے تا ثلث از شب میگذرانید بعد ازان استراحت مے نمود بهمین آئین اوقات او علی الدوام انتظام داشته در گذر بود بنده کمترین در مدت رفاقت که هفت سال کامل بود گاهے کلمه ناخوشے از زبانش نشنیده که در حق کسے از ادنے و اعلے هم گفته باشد و ندیده ام که بر کسے غضب کرده حرکت نامناسب با او بعمل آورده باشد و سلیقه معاش نهایت درست با آنکه مداخلش نسبت بنهایت خرچ هم باعتبار مدت و هم بسبب مدت بسیار کم بود اما در خزائن جواهر

و ظروف و آلات و اسباب و افیال و جمیع لوازم امارت برابر باشهامت جنگ می نمود چنانچه بعد رحلتش چهل و چند لک روپیه نقد و شاید قریب لک اشرفی در خزانه موجود و نقره آلات و طلا آلات و جواهر و اقمشه نفیسه هم کمتر ازین قیمت نخواهد بود و افیال و افراس هم بسیار و لوازم دیگر نیز بوفور و تازگی مهیا داشت روزی در خاطرش گذشت که پنده فیلی عنایت کند مجلس خلوت بود بلکه پس پرده زنانیش نشسته و اسباب چشین بسبت پنجمی که در سند معمولست مهیا گشته میر محبوب علی نام مردیرے که کمنه آشنای وقت افلاس و رفیق زمان طالب علمی او بود حاضر و غیر چند نفر خدمتگار دیگر در انجا بنود خواجه سرای محلے فرستاده بنده را طلبید اشت چون حاضر شدم مامور بجلوس نمود و در اختلاط کشوده هر گونه سخن گفتن آغاز نهاد بعد از استدعیت حاضر علی خان که غلام سرکار و فقه دیوانخانه اش بود عرض نمود که میر سلطان خلیل خان برادر او آداب عنایات فیلی که با او مرحمت شده بر درد ولت سرا حاضر است اگر حکم شود در سلام گاه از دور تسلیمات تقدیم رسانیده برگردد فرمود چه مضائقه حسب الاشعار بعمل آمد بعد ازان فقیر را بهمین عبارت گفت خان صاحب شما فیل خانه ما را دیده اید بنده عرض کرد که مکرر ازان جا گذشته و فیلان سرکار را دیده ام بسیار خوب و نهایت بوفور اند فرمود حالا هم می توان دید دیگے ازان جمله باید پسندید تا ما در انبشما بگذرانیم فقیر برخاسته آداب تسلیمات بجا آورد و عرض کرد که این کلمات بشفقت ارشاد شد که کمترین آن را برابر بعنایت تمام فیلخانه شمرد اما سوارے فیل را وضعی و هیئتے مے باید و کمترین اگرچه بدولت عالے در کمال رفاه و آرام مے برد لیکن هنوز لیاقت سوارے فیل ندارد و انشاء الله تعالے در سایه مرحمت عالی هرگاه وقت سوارش خواهد آمد از زمان عنایت خواهد شد طرز التماس بنده را پسندید و زیر لب خندید؛ خاموش شد بعد چند سے که خبر ورود صفدر جنگ در بلاد بنگاله بسبب آمدن او بنبارس شهرت گرفت و مهابت جنگ بصولت جنگ نوشت که چنین شهرت دارد من هم ازین طرف برسے ایم شما هم ازان طرف باسباب حرب نهضت نمائید به بنده فرمود که چند سوار و پیاده خوب باید بهم رسانید گفتم مردم همین جا بدست خواهند آمد چه این ملک گوشه ایست عبور و مرور مردم ملک دیگر در ینجا کمتر مے شود فرمود چه مضائقه ازینها چیده باید نگهداشت حسب الحکم او بعمل آمد درین اثنا خبر معاودت صفدر جنگ رسید و گرمے تفحص مردم سرکار دیدند عبدالله واقعه طلب که چنین روزها باید عا مینجوا هند در تلاش نوکرے گسان بهم رسانیده خود لجاجت داشتند نواب آزرده گشته همه را جواب صاف داد مگر بیست و دو افغان که خوش اسپه بوده اند بخواهش خود آنها را نگهداشت بنده اظهار جمع آمدن مردم حسن طلب دانسته چنین معروض داشت که الحمد قدر شورش فرو نشست اگر حکم شود چند کس را که فراهم آمده اند جواب داده آید برعرضے دستخط نمود که آن عالیشان را باین کارها چه کار رفته رفته آخر روز بیاران نظر بگذرانند مردم جمع آمده را دیده سوار و پیاده همه نگهداشت و آن بیست و دو افغان را نیز فرمان داد که در رساله بنده ملازم شوند چون قریب بهفتاد هشتاد سوار و در صدیا صد و پنجاه پیاده در رساله بنده ملازم و سررشته آنها درست شد فرمود خان صاحب الحال خود فیل گرفتن و سوار آن شاید نامناسب نخواهد بود بنده آداب عنایت بجا آورد و چون روز جمعه آمد فیلے را از افیال خود پسندیده و بنده را از انجا طلبیده عنایت نمود نقل دیگر و نیز فقیر یکبار هنڈوی مبلغ دو هزار روپیه بنام والد مرحوم شاه جهان آباد فرستاد درین امر وقوف نیافته گفت خان صاحب شنیده ام که هنڈوی اینقدر مبلغ بشاهجهان آباد فرستاده اید چون اخفا مناسب نبود و مخفی هم نمانده اقرار نمودم گفت چه مے شد که ما را هم مطلع مے نمودید تا ما هم شریک شما می شدیم فقیر عرض نمود که شراکت چه معنے دارد انچه بعمل آمد از دولت عالی است والا مقدور بنده بر ملازمان ظاهر است خندید و بمهاجن که خزانچے سرکار هم بود

حکم نمود که در حساب سرکار مجرا بگیرد و رسید بفقیر طلبیده دهد بنده بر این معنی آگهی یافته شکر عنایات بجا آورد **نقل دیگر** خدمت پرگنه سرسے پور که یک لک و هشتاد و چند هزار روپیه معامله آن منقح شده بود خواست که به بنده رعایة تفویض نماید بے آنکه بنده را اطلاعے فرماید دیوان مدار المهام خود را که دیوان سیف خان مرحوم هم بود و راجه عجائب رای نام داشت بخانه بنده فرستاد او مع استاد و شیخ امان الله نام که مرد عامل پیشه از مشاهیر عمال آن ضلعه بود آمده و دو دست خلعت نیز همراه آورده گفت که جناب عالے معاملت این پرگنه را بمبلغ مذکور منقح فرموده برائے شما تجویز نموده اند دو صورت برائے آن قرار داده هر کدام پسند شما باشد بعمل آرید یکے آنکه خلعت این کار پوشیده و مبلغ مذکور را ذمهٔ خود نموده هر کرا دانید بفرستید تا او نبد و بست پرگنه مذکور نموده زر معامله سرکار داخل خزانه مے کرده باشد و هر چه بران بیفزاید برائے شما مبارک یا آنکه خلعت اصالتاً شما بپوشید و خلعت دوم بنیابت خود شیخ امان الله را بپوشانید و نائب خود گردانید و فردے را برآورد که بصباوت و دستخط نواب مزین و در ان فرد مبلغ هفت هزار روپیه منافع برائے فقیر مندرج بود و شیخ امان الله ذمهٔ خود نموده بر فرد مذکور مهر خود کرده بنده نمود که این مبلغ را سال بسال مع اخراجات نذور عیدین و سالگره و دسهره وغیره که معمول است از شیخ مذکور میگرفته باشید و هر امر یکه بفرمائید در سر انجام فرمائشات شما و جمیع اوامر و نواهے چون نوکران مطیع و منقاد خواهد ماند بنده مرضے حضور و برائے خود هم تخفیف تصدیع و رستگارے از جمیع اندیشها دریافته نوعیکه فرموده بود هر چند خواهش رفقائے بنده بنود بعمل آورد این قسم مهربانے و قدردانے از پدران هم در حق پسران کمتر ملحوظ و مسموع شده تا به خاوندان و نوکران چه رسد **نقل دیگر** دهم روزے آن مرحوم از سوارے کشتی خاص فرودے آمد اتفاقاً پالکی و نالکی آن طرف دریا مانده هیچ سوارے حاضر نبود دولت صوبه جنگ که گاهے معتاد راه رفتن بر تخته چوبے که ملاحان برائے آمد و رفت مردم سے گذارند نبود متحیر شد فقیر سبب توقف و تحیر دریافته پا پیش گذاشته دست خود دراز کرد صولت جنگ از حدس بنده دست پیش آمدن با عانت خوشنود گشته دست خود را بدست من داد و باستعانت فقیر پا بر تخته گذاشته فرود آمدن گرفت چون اندکے ماند توقف نموده تبسمی کرده فرمود که خان صاحب درین وقت عجب دستگیرے نمودید بنده عرض کرد انچه ارشاد مے شود موافق ظن کمترین نیست چه بنده چنین گمان دارد که جناب عالے دستگیرے احقر نموده اند بپایه که باید خواهند رسانید خندیده و گفت در این خود چه شک است انشاء الله تعالی چنین خواهد شد اما مرا از شما توقع دستگیرے همدرین عالم است و هم در عالم عقبیٰ از اینجا باید که نیک فطرتان پے برند که اخلاق آن بزرگ صاحب اتفاق در چه مرتبه بود اگر بسن و سال ملاحظه شود بنده بیست و هفت ساله و ان سرکار شصت ساله بود و اگر قرابت ملحوظ گردد هم او بزرگ و بنده خردش بود و اگر مراتب ظاهرے لحاظ کرده آید او هفت هزاری و امیر کبیر و بنده ادنے ملازم او با این همه بزرگیها که در او جمع بود باین قسم فروتنے ها و تواضع سلوک می نمود **بیت** تواضع سرکردن فرازان نکوست ✤ گدا گر تواضع کند خوے اوست ✤ القصه آن مرد بزرگ هفت سال و چند ماه بکام و آرام در فرمانروائی ضلعه پورنیه بکمال نصفت و معدلت و احترام و عزت گذرانیده ملازمان و رعایا بلکه عموم برایا را از خود راضی داشت و حاجت باسفار و حروب نیفتاده مگر برای ملاقات عم خود مهابت جنگ که تا براج محل برائے شکار رسیده آمد نهضت مے نمود و گاهے برای دیدن خویش و برادرزاده ها و نسوان اقربا تا بمرشد آباد مے رفت در مدت اقامت پورنیه یکبار برائے آمد انچه خاطر نشین شد سیف خان که پسر ماهیت از مرشد آباد برآمده عازم این طرف بود چنانچه ذکرش گذشت برآمده بعد معاودت او بسوے مال و ملک خود برگشت و یکبار برائے تعزیه شیخ محمد جلیل که زمیندار پرگنه کهکره بود و عیبت عیبت باقتضائے انقلاب

طالع تحریک بعضے از همقاسر بشورش برداشته تمرد ورزید عین برسات بود که این سانحه روے نمود و هر چند نصیحت او بعمل آمد سودے نه بخشید اگرچه مومن و موفق باکثر امور مستحسنه بود اما درین تمرد بجا جت و مبالغه را از حد بدر برده خود را هدف آلام و محن و امور و مصائب و فتن گردانید چنانچه شنیده هم برائے اتمام حجت و دفع بلا از سر آن ابله خود را سپر ساخته نمود و معتمدان را فرستاده دلجمعی و استمالهٔ او کرد و صولت جنگ را نیز براو مهربان گردانیده عهد و میثاق درمیان یافت که با او نوعے بدی نکنند اما فائده بران مترتب نگشت و صولت جنگ درعین برسات بناچارے ارادهٔ تنبیه او نموده برآمد و سپاهیان محمد جلیل مذکور از رفاقتش باز ماندند و خود آواره دشت ناکامے و آخر بناچارے مع عیال و اطفال اسیر پنجهٔ تقدیر گردید و بعد چند روز در حبس سپرد و مبلغ خطیر منجمله مالگزارے سرکار که درین بابت بمصرف رسانیده بر ذمهٔ او از سرکار طلبی بود و بعد مردنش از ترکش مواخذهٔ آن سے نمودند آن ابله غلام حسین نام داشت نبده در عهد شوکت جنگ سپهر صولت جنگ که بجاے پدر خود تمکن یافته چند ماه فرمانروائے پورنیه بود باقیات مطلوبهٔ مذکوره را بنا بر پاس ایمان و نظر به یتیمی و بیکسیے او معاف کنانیده غلام حسین مذکور را بر راج پدرش قائم ساخت بے آنکه چشم امیدے بالمع مبلغے از دوده باشد و الحمد لله علی ذلک نقل دیگر تقی علیخان برادر فقیر در جوانے مزاج بسیار تندے داشت و مطلقاً تامل اندیش نبود روزے بعد از برخاستن از حضور صولت جنگ در کچهرے دیوانے پیش راجه عجائب رائے آمده نشست اهل سنگه نبیدوسے قوم کاینه که آثار شر و فساد و از ناصیهٔ حال او پیدا و ادنے کسے از متوطنان آنجا بود دیوانے شوکت جنگ سر افرازے داشت و دران روز پرگنهٔ تاجپور وغیره ذمهٔ شوکت جنگ از سرکار پدرش بود و نیز ذارروغگی توپخانه دستی بتقلید مهابت جنگ که بسراج الدوله داده بود صولت جنگ به پسر خود شوکت جنگ عطا فرموده ریاست جماعهٔ هزاریان برق انداز با و تعلق داشت اتفاقاً سنبیدوسے مذکور هم برائے جواب و سوال امور متعلقهٔ خود پیش راجه عجائب رائے در کچهرے آمد چون نهایت تنکظرف و بیدولتے صاحبزاده مستظهر و مغرور بود خواست که از فاصله که میان برادر نبیده و راجهٔ مذکور بود دیگدز د نقے علی خان ممانعت نمود نشنید و جواب بے باکانه گفت نقے علی خان آشفته گشته بملازم خود که استاده بود فرمود تا سے بر سرش زد و دستار از سر اهل سنگه نبیدا و بهمان صورت پیش شوکت جنگ رفته شکایتها نمود شوکت جنگ نهایت بیدماغ گشته باحضار هزاریان و جماعه داران توپخانه فرمان داد و تصمیم ارادهٔ خانهٔ جنگے نمود خانهٔ نقی علی خان محاذے محل اقامت شوکت جنگ و درمیان شارعے وسیع بود بعضے از دوستان مثل میرزا رستم علی و برادرش میرزا حمید رو میرزا قنبر علی و غیرهم چند کس بکار ما فوق الطاقه کمر بسته برفاقت نقے علی خان حاضر آمدند چون خبر این ازدحام و غوغاے عام بصولت جنگ رسید للی هزارے را که سرجماعه داران توپخانه و معتمد علیه صولت جنگ و منجمله قدماے رفقاے او بوده دو صد سوار و یکهزار و چند صد کس پیاده همراه داشت بدروازه طلبید و برفاقت و اعانت نقے علی خان مامور نمود او التماس کرد که چون داعیهٔ صاحبزاده بر پرخاش جزم سے نماید اگر فی الحقیقه مکاوحتے شود فرمان چیست فرمود برائے همین متعین نموده ام که بهر چه از طرف شوکت جنگ ابتدا شود تو هم در مدار همان قسم بعمل آرد جمیع ملازمان توپخانه را حکم فرستاد که اگر کسے متصدے خانهٔ جنگے با نقے علی خان و مصدر فسادی خواهد شد سر از جیده بر طرف خواهد گردید شوکت جنگ باستماع این خبر مکدر گشته پیش پدر رفت و تظلم و استغاثه نمود جوابهاے منیف شنیده نادم و پشیمان برگشت و مدتے با شوکت جنگ و نقے علی خان ترک منازعات بود و بعد ماهے چند که شادیے روے نمود و مجلس انعقاد یافته ایامے چند برائے مرسومات شادمانے معهود و معین گشت روزے

درهمان ایام صولت جنگ از مجلس برخاسته میخواست که داخل حرم سرا شود از اثنای راه برگشت و دست پسر گرفته نزد نقی علی خان آورده گفت که درمیان برادران این قدر ها ملال نمی باید باهم یگر معانقه کنید و الف و آمیزش از سر گیرید حق تعالی آن بزرگ مرحوم را بیامرزد و در جوار رحمت خود جای دهد در مدة العمر خود چنین اخلاق و الطاف از هیچ امیر مقتدر بلکه از منیای مقتصد مسموع نشده تا بدین چه رسد رب اغفرله وارحمه چون عبد العلی خان خالوی فقیر بنا سازگاری طالع در شاهجهان آباد باوجود اجتماع اسباب امارت و غنایت و رفاقت امیر الامراذو الفقار جنگ بهادر خلف بهادر خان مرحوم برفاهیکه منظور بود نرسید چند روزی برفاقت محمد قلی خان پسر میرزا حسن برادرزاده صفدر جنگ که در زمان وزارتش بعد کشته شدن نوابی و ظفر یافتن وزیر برافاغنه نائب صوبه اوده از طرف عم خود صفدر جنگ بود گذرانید آخر با او نیز صحبت برهم خورده در بنارس آمده نشست و بنده برای او نهایت مکدر بود نواب صولت جنگ باوجود اطلاع برآزردگی مهابت جنگ از خان مرقوم حسب الالتماس بنده بمبالغه تمام در استعفای تقصیرات عبد العلی خان بعم خود نوشت و مهابت جنگ جواب دیگر مطالب نگاشت و درخصوص امر عبد العلی خان بهادر اغماض فرموده جواب راقم انداز ساخت صولت جنگ پاس خاطر فقیر ملحوظ داشته خطی از طرف خود متضمن تسلیه بسیار بعبد العلی خان خالوی فقیر نگاشت و مبلغ پانصد روپیه در ماهه مقرر کرده دو هزار روپیه پیشگی فرستاد و همین قسم بعد دو سه ماه تا زنده بود وجه معین مذکور را پیشگی میفرستاد درین جزو زمان این قسم مردم کجا و صاحب این همت کو مصرع من خود ندیده ام تو اگر دیده بگو ✤ اکنون در تدارک احسانهای بی پایان غیر از دعای مغفرت و آمرزش برای آن قدر شناس نجباء فیض رسان عموم برایا و تذکر محامد و صافش ازین بنده دعاگو و دیگر پروردگان دولت او چیز دیگر نمی تواند شد اللهم انا لا نعلم منه الا الخیر و انت اعلم به منا اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه وان کان مسیئا فتجاوز عنه ✤ ✤

ذکر رحلت نمودن نصیر الملک مهام الدوله سعید احمد خان بهادر صولت جنگ مرحوم از دار هستی موهوم

چون تقدیرات ربانی مقتضی استهدام مبانی دولت خاندان مهابت جنگ و مستدعی تنبیه ارباب غفلت و اصحاب سطلت ممالک بنگ بلکه عموم سکنه هند گردید از ورثه مهابت جنگ آنها که لائق جلوس اورانک ریاست و سروری و شایسته تعود و سائد فرمان روائی در رعیت پروری بوده اند دست قضا قبل از انتقال آن صاحب اقبال بساط حیات شان در نوردید مخفی نماند که بعد مهابت جنگ هر سه برادر زاده ای او که عبارت از شهامت جنگ و صولت جنگ و هیبت جنگ باشند موافق این از زمان لیاقت تقلد امر خطیر و ارائی و فرمانروائی بمرتبه بهتر از سراج الدوله و اخوان او دست اعتماد داشتند زمام کار بقبضه اقتدار یکی از اشخاص ثلثه مذکوره اگر می افتاد شاید احوال مردم بحر و بر سه بنگاله و بهار عجالة تا این مذلت و خواری نمی کشید اما قضاهای آسمانی و تقدیرات ربانی چون چنین رفته بود روزنامچه عمر آنها قبل از رحلت مهابت جنگ پیچیده گشت احترام الدوله زین الدین احمد خان بهادر هیبت جنگ که درین هر سه برادر بحسب شجاعت و حسن تدبیر فائق بود بر دیگران سبقت جسته پیش تر از همه ها درگذشت و برحمت ایزدی پیوست و مهابت جنگ بعد سنوح این سانحه گفت که اگر دولت را در خاندان ما پائیدگی بودی هیبت جنگ زنده می ماند بعد ازان ناصر الملک احتشام الدوله نوازش محمد خان بهادر شهامت جنگ راه آخرت گرفت محرر این سوانح را

بعد انتقال شهامت جنگ بامهابت جنگ ملاقات و محکمات اتفاق افتاد بر مرد لش نهایت تاسف داشت وی فرمود که فوت او مثل مرگ فرزندان نسبت پدر شفیق مرده است پرورش کننده تمام خاندان بود بعد ازان پیغام بصولت جنگ داده گفت که الحال طاقتی و حوصله نمانده اگر حیات و فاکرد سرمائی سال آینده که پنج شش ماهی دران باقی بود براج عمل به برای شکار فقط به آرزوی ملاقات شما خواهیم آمد و او را ملک دیدار شما که حالیا از مغتنمات است خواهیم نمود و اگر عمر و فا نکرد معذور خواسته داشت و این قطعه را خوانده ضمیمه پیغام فرمود قطعه گر بجا ماندیم زنده برد و زیم + جامه کز فراق چاک شده + ور بمردیم عذر ما بپذیر + ای لبا آرزو که خاک شده + بعد شهامت جنگ بفاصله دو ماه و دوازده روز صولت جنگ نیز مسافر ملک بقا گردید تقریر و تفصیلش آنکه نزدیک بمرون شهامت جنگ دانه محقری در سر صولت جنگ بهم رسیده حدتی و وجعی داشت اما احدی را گمان نبود که سبب فوتش خواهد گردید چنانچه شنیده در همان اهیان بتقریب ملاقات والده و غمگساری اوشان بنابر سانحه شهامت جنگ از صولت جنگ رخصت گرفته بمرشدآباد آمد و با مهابت جنگ ملاقات نموده و از صولت جنگ پیغامها فرمود چون بنده معاودت کرده به پورنیه رسید و ابلاغ پیغامهای مهابت جنگ بحضور صولت جنگ تقدیم رسانید شنید که هنوز خلش آن دانه باقی و در دستار بستن الم عارض می شود بعد چندی خود روزی فرمود که زلو چسپانیدن برین دانه شاید خوب باشد بنده عرض کرد که اما له مواد اگر بفصد و حجامت بعضوی بعد فرمایند غالبا اصلح خواهد بود بعد دو سه روز دیگر دیدم که زلو چسپانیدن در خاطر او مرجح گشته دران باب سماجتی دارد بنده بار دیگر عبارت نموده مبالغت کرد ممتنع نشد و فرمود که زمان می گویند سرگاه ذکر زلو آمده باشد ضرور است که بچسپانند عرض نمودم که گفتن زمان چه رتبه دارد که جناب عالی بآن اعتنا نمایند گفت و اقعیست اما قیاسی هم ندارد دیدم مبالغه دارد خاموش شدم چون از مقدمات گزیری نمی باشد زلو چسپانیده و ماده بسیار منجذب گردیده ورم شدت نمود و جراحات سر زلو جوشیده ریم کرده شروع بجراج نمود آهسته آهسته تمام گردن آماس گرده و در داشتداد پذیرفت گمان گردند که ماده برگردن ریخته و تنفیح یافته [illegible] شده علی جراح را طلبیده فرمود تا تحریک نشتر منفجه نماید او را هم قضا اعمی ساخته و تنها [illegible] داخته بدون مشورهٔ الما از نشتر جا بجا پاره نمود و گمان نفع مواد که بود غلط گشته مطلقا رسمی برنیامد سوای قانون جراحان برگ نیم سوخته ساخته بران بیست شب آثار غش ظاهر گشت برگهائی که بودند کفوه گلاب و مقویات قلبی داخل استعمال نمود مزاج بحال آمد اما تشویش خاطر با فراط بهم رسانید او جمیع نوکران همه ورد شناس حاضر آمده برسمی در عمارت دیوانعام و برسمی در صحن آن خیمه ها برپا کرده همه وقت حاضر می ماندند و متصل بپرده باسمی عمارت رخت خواب گسترده بسر می برد روح الدین حسین خان خلف سیف خان مرحوم که بمصاهرت صولت جنگ اختصاص داشت و نعی علی خان برادر بنده و حکیم محمد مسیح و مبدکس دیگر نزدیک بما نجا قریب بنده اقامت داشتند بزرگان را فاضل ایمان آقا عبد الله نام که فی الحقیقه نهایت استعداد در جمیع علوم خصوص در فنون ریاضیه طولانی داشت در شروع بیماری مذکور مع سید محمد ترسی خراسانی که از علما و اتقیا بود دو بار بپورنیه گردیده و بملاقات صولت جنگ رسیده مورد الوان مکارم شده بودند اگر حیات آن مرحوم وفا می کرد چون قدردان چنین کسان بود سلوکی که لایق حال این بزرگان بود بعمل می آمد این بزرگ نیز با نفراد قات آمده نزدیک تقریر ساعتی چندی نشسته و بدعای خیر و قرائت دعوات ماثوره اعانت می نمودند اما چون سهام قضا اسپری نیست اثری مترتب نشد تا آنکه شروع شب بیست و پنجم جمادی الاولی وقت شده و اثر نقصان حواس ظاهر گشته یک دو کلمه بطور هذیان از زبانش برآمد شیخ محمد جهان ما را اگرچه از جماعه داران عمده سپاه [illegible]

چون دستی در طبابت داین پیشه را حسب الارث داشت چنانچه پدرش طبیب حاذق و مجموعه خیر التجارب از مولفات اوست
دران وقت باطبا و جراحان در تدبیر معالجه صولت جنگ شریک بود و باستماع کلمه هذیان بسوی فقیر و فقیر بسوی او دید چون بیرون
آمد همه را اندیشه عظیم لاحق و امید شفا زائل گشته معلوم شد که فساد آن ماده بباطن دماغ سرایت نموده ثلثی از شب چون گذشت
صولت جنگ هم احوال خود دگرگون دیده قندیان را حکم به آزاد سے و صدقات شروع نمود و ستورات حرم را فزع و اضطراب
لاحق گشته تزلزل و تشویش عظیم روے داد و قریب باول صبح بالمره سقوط حواس عارض گشته چون دو ساعت از روز گذشت
تاریخ بیست و پنجم جمادے الاولے سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه هجرے داعی حق را لبیک اجابت گفته رهگرائے عالم بقا
گردید مصرع جهان ماند و خوئے پسندیده برد + دران دم که از شدت غم و الم همه را تشویشے لاحق بود نسوان محل علما را که ملازم
و رفیق آن مرحوم بودند بامید آنکه دعائے کنند یا چیزے بخوانند تا صحتش حاصل شود طلبیده بودند صولت خود بیهوش و محتضر
افتاده دو سه نفس از حیاتش که باقے بود مے گزرانید و ازان جماعه هر که مے آمد دیده و تاسفے نموده برمے گشت میر
عبد الهادی روشن تخلص که صاحب دیوان بود در نظم و نثر مهارتے تام و علم عربیت و عروض را هم مستحضر داشت چون
بدین آمد بمجرد مشاهده احوالش از خود رفته بیهوش افتاد خواجه سرایان و بعض زنان ملازم دست و بازوے او گرفته
بیرون پرده آورده افگندند مردم بیرون پالا طلبیده شته و دران افگنده بخانه اش رسانیدند چند پهر درمیان غش
گذرانیده ثلثی یا نصفے از شب چون گذشت آن سید صاحب کمال هم درگذشت اللهم اغفر له و ارحمه سید مذکور سوگذشت
جهانگیر نگر بنگاله بود و نشو و نما در شاهجهان آباد یافته تحصیل علوم متداوله بها نجا نموده رغبت بنظم و نثر بهرسانیده دران کار
سرآمد امثال و اقران گشت والد مرحوم او را برائے تعلیم و تربیت دو برادر خرد بنده سید علی خان و غالب علیخان
سلمها الله تعالے از شاهجهان آباد بعظیم آباد فرستاد چون هیبت جنگ سید علی خان را بمصاهرت خود خواسته
بخانه خود برد سید مذکور را هم برائے تربیت او ملازم خود ساخت و بعد کشته شدن هیبت جنگ صولت جنگ
مرحوم او را برفاقت خود همراه عمائے عظیم آباد که نام شان در صفحات سابقه تقریبا مذکور شد برگزید و پایانش
باین صورت انجامید همیشه با خلوت معتاد و از آمیزش و اختلاط قاصر طبعان منزجر و محترز بود با مردم کمتر می جوشید
تنها بمطالعه کتب و فکر شعر و تکمیل خود اشتغال مے ورزید در عظیم آباد و پورینه تا زنده بود روے سخن با فقیر داشت
و میگفت مثل من و شما مثل آن کس است که بشخصے میگفت که اگر تو بنا شے شعر من معنی نداشته خواهد بود صولت جنگ
مرحوم را سید صالح متورع سید محمد ترتیبی که مذکور ایشان گذشت و تازه از زیارت عتبه علیه کربلائے معلی برگشته
از راه کلکته باتفاق زبدة الافاضل آقا عبد الله مقرب پورینه رسیده بود متوجه گشته غسل داد و کفنی که ازان آستانه
مقدسه همراه آورده بود پوشانیدند و هر دو بزرگ با جماعه مومنین حاضر که جمع کثیر و جم غفیر بوده اند نماز جنازه خوانده
چنانچه ضابطه هست تجمل و اسباب سوار جنازه اش را برداشته در جعفرے باغ مدفونش ساختند چون سال فوت
هر دو برادر - یعنے شهامت جنگ و صولت جنگ بلکه مهابت جنگ هم سال واحد بتفاوت ماههائے چند است همان
کلمه خدا ایش بیامرزد که تاریخ رحلت شهامت جنگ هست تاریخ صولت جنگ و مهابت جنگ هم مے تواند شد بعد این
سانحه شوکت جنگ که پسر کلان صولت جنگ و صاحب نام و نشان از عهد پدر بود دران مجمع حاضر آمده بساختگے
[illegible] تبار از سر افگند و اظهار جزع و فزع بے اصل نموده که دران دربار و حضور پدرش اعتبارے داشت

دستار بر سرش گذاشته بر بست و صدر نشین مصیبت زدگانش ساخت و شیخ جهان یار وغیره سرداران را آورده موافق ضابطه گفت تا باو تعزیه گویند و اظهار توسل باو و اشعار جانشینی پدرش نمایند بعد فراغت از امور مذکوره از زبان شوکت جنگ بر یکی را تسلی کنانیدند و همان دیوانخانه بیچوبه برای او استاده نموده خوابگاهش ساختند صبح دوم بنده حاضر آمد و شوکت جنگ شروع بدلجوئی و استعلام و اظهار رضا فقیر نموده درخواست مسوده عرضی برای مهابت جنگ کرد بطور مناسبے که بایست نویسانیده ارسال یافت مهابت جنگ را هفته روز قبل از رحلت صولت جنگ مرض الموت او که عبارت از استسقا باشد شروع شده بود و صولت جنگ خبر شروع بیماریش شنیده و از موت خود بے خبر بوده تاسف بسیار و میگفت اکنون که وقت کار است من بیمارم و وکیل خود را خلعت داده برائے تالیف قلوب سپاه و اعیان و ارکان دولت بمرشد آباد در خدمت فرمودم تاکید بلیغ به کار سازیها نموده بود سبحان الله انسان چه قدر غافل و فی الحقیقه این غفلت از اسباب انتظام دنیاست اگر غفلت باین مرتبه نمے بود دنیا هم نمے بود بلکه دنیا عجیبے میگشت القصه چون مهابت جنگ خبر رحلت صولت جنگ شنید نهایت متاسف گشت و گفت الحال بے پر و بال گشته قاصد حضور خداوند متعال ام و خطے متضمن تعزیه و تسلیه به اولاد صولت جنگ و نصیحت اتفاق با برادران و اشفاق به جمیع بازماندگان بشوکت جنگ نوشته برائے هر یکے خلاع ماتمے و بنام شوکت جنگ سند بحالی پورنیه بشرط رافت و نوازش بر مخلفان صولت جنگ و حسن سلوک با رفقا و رعایا نوشته مصحوب میرزا زین العابدین بکاول خود فرستاد شوکت جنگ ببهانه وظیفه مهابت جنگ امور مامور را بالقدم قبول تلقی نموده و آنچه میرزا زین العابدین از زبان مهابت جنگ ابلاغ کرد همه را دست بر سر و چشم گذاشته متعهد گردید و میرزا مذکور را راضی و خوشنود برگردانیدند و تاریخ مختار بر مسند ایالت جلوس نموده اظهار سفاهت خود شروع کرد بنده که از عقل و اوضاع او اطلاع تمام داشت بعد کامیابے او استعفاے نوکرے نمود هر چند انکار لغو و ابائه مرضعه او که دائے کوئل نام بود انکار از طرف صولت جنگ خطاب و بابنده نهایت دوستی و وداد داشت بنده را طلبیده مبالغه در ترک ارادهٔ استعفا نمود و گفت شوکت جنگ مرا بجاے پسر و فرزند صولت جنگ است اما از جلیه شعور عاری و مست مئی غفلت و نادانی و سرشار بادهٔ جهالت و جوانیست و برگردن شما حقوق صولت جنگ و این ضعیفه متحقق نجا طرمن مے آید که شما نائب مدار المهام معاملات مالی و ملکی و متعهد جواب و سوالهاے حضور پادشاه و بنگاله و اطراف و اکناف عالم باشید و کارگزار خان باشما دوست از وقت صولت جنگ بخشے وجه است بکار مذکور باتفاق شما پردازد و خانه دنام صولت جنگ برباد نرود بنده در جواب گفت که آنچه مے گوئید وجهی و حسابیست اما میدانید که شوکت جنگ هرگز راضے باین صورت نبوده بصحبت احلاف و اراذل در آنچه نام و نشان پدرش ضائع و نابود شود خواهد کوشید و در نام نوکرے و آقائے بے رضاے او چنین کارها صورت نمی تواند گرفت چون آن نیک بخت هم عاقله بود فهمید و حالات او را دیده ملتمسات بنده را پذیرفت و بنده برائے جناب آقا عبد الصمد فاضل که ذکر خیر او شان گذشت مبلغ پنجهزار روپیه و هزار روپیه برائے سید جلیل القدر میر سید محمد گرفته بهر دو بزرگ رسانیده هر دو را رخصت دادند و بعد چندے خود رخصت گرفت انکاے مذکوره باوجود انقطاع امید و اغراض پنجهزار روپیه نقد برائے فقیر بطور زاد راه فرستاد عجب زنگه عاقله محنه بود با آنکه از ادائے فرق فرومانه کنگ بود اما مدار المهامے خانه امیر کبیر سفت هزارے بخوبی مے نمود و از خزانهٔ حافظهٔ او گاهے پر کاهے فوت فروگذاشت نمی شد و از جمله هزاران نفر ملازم که اکثر از انها امیرزاده و سرداران سپاه و یکه هاے روشناس و عمال متصدی پیشه

و بر قسم مردم بوده اند کمتر کسے خواهد بود که ممنون احسان او نبوده باشد و در اوقات صعبه حمایت اعانتش یافته نرسیده آقا و علما و اتباع همه را از خود راضی داشته نام نیکے در عالم گذاشت و بنده خانه کوچ از پورنیه خاسته بگنده گولا آمد تا عازم عظیم آباد شود درین ضمن خبر رحلت مهابت جنگ و تسلط سراج الدوله بر وسادهٔ ارث بفرمان روائی سه صوبهٔ بنگاله و بهار و اوڈیسه شنیده در گنده گولا توقف نمود تا بعد دریافت احوال سراج الدوله و سلوک او با خلق خدا آنچه وقت اقتضا کند بعمل آید درین عرصه خبر اخراج برادران حزد خود سید علی خان و غالب علی خان و عم مهربان وهاب علی خان که درسن با فقیر همسال بود و این هر سه کس بعظیم آباد اقامت داشتند از صوبهٔ مذکور شنیده و استماع این ماجرا عالم حرکت فقیر گردید چون موسم برشکال رسیده مجال اقامت دران ده منعذر بود ناچار معاودت به پورنیه و سکونت در حویلی سابق نمود و الحال بنا بر انتظام اخبار احوال انتقال مهابت جنگ و رجوع امارت و ریاست ممالک بنگاله و بهار و اوڈیسه بسراج الدوله که شروع خرابی تمام هندوستان و اسباب تسلط جماعهٔ انگلیشیه بر بلاد وسعت آباد هند است رقمزده کلک وقایع نگار می شود در ضمن آن پایان احوال شوکت جنگ نیز در مقام مناسبش پیرایه وضوح و ظهور خواهد یافت

ذکر انتقال مهابت جنگ از جهان گذران و بعضے از اخلاق و انتظام اوقات آن فخر دودمان و تمکن سراج الدوله بر مسند ایالت و شروع ظهور حوادث و فتن از نادانے آن ابله سراسر سفاهت و سرایت نمودن فساد در جمیع بلاد و ویران شدن مملکت معمور از بے شعورئ امرائے مغرور

مهابت جنگ را چنانچه ایما سے رفت نهم شهر جمادی الاولے سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه هجرے عارضهٔ استسقا در سن شصت و سالگے شروع شد چند روز تدبیر و پرهیز گذرانیده بعد ازان فرمود که این بیمارے درین عمر کبر عارض شود زائل نمیگردد و شفا حاصل نمی شود و دست از پرهیز برداشته و غذا و آب خود دادن گرفت و بے سنے گفتے زوجهٔ شهامت جنگ و دختر بزرگ مهابت جنگ مع احمال و اثقال رفته در موضع جیمل کوٹه نزدیک و ملازمان شهامت جنگ در الکوک و اذیال اتفاقیه بر رفاقت خود و محافظت سراج الدوله مستعد ساخته عهود و مواثیق گرفت بخت برگشتگیها دلالت بخیر نمی پذیرد و اجل میکند خلاصه چون مهابت جنگ را عمر قریب الانقضا شد از نهایت بصیرت رائے گزینے که از مهابت جنگ در خود می یافتند تا دست نشان سراج الدوله سپارد چون احوال او را نیکوئی شناخت تعبیے کرده گفت او صدهٔ خود را اگر یک روز از خود راضی نگهدارد از زمان شمار دیگرے توقع خواهید داشت تا آنکه نهم ربیع الثانی سنه مذکور [illegible] از زنده برحمت الهی رفت و خواص اصحاب بتجهیز و تکفین او پرداخته نصف شب دهم ماه [illegible] بوصیت پائین پائے مرقد مادر خود در خوش باغ مدفون گردید رب ان لعبده فانه من عبادک و ان تغفر فانت ارحم الراحمین مهابت جنگ را از ابتدائے جوانی با فواحش و منکرات سماع سازها و سرود و مصاحبت و مقارنت نسوان رغبت بود اوقات شریفش ما دام که نمازهائے مکتوبه و اشتغال جلالت کلام الهی و اوراد و ادعیه مسنونه داشت و تمام عمر لذائذ و شرب خمر گذشته نهایت تجنب و احتراز ازین خبائث داشت [illegible] ساعت از شب باقی مانده برخاستے وضو ساخته و نماز تهجد گذارده و فراغ از نوافل اول صبح نماز واجبه [illegible] از مصاحبان [illegible] میل سفر معهود بود صبح طالع و روز روشن سے شد تا دو ساعت بخوشے

بار عام مے داد جمیع سرداران سپاه و اهالے و موالی و عموم ملازمان و ارباب حاجت حاضر بوده هر کس بعرض احوال و انجاح مقاصد خود کوشیده بهره از موائد احسانش برمیداشت بعد ازان برخاسته در خلوت مے نشست و کسانیکه موعود بوده اند باستمالت نهاست خنگ وصولت خنگ و سراج الدوله و بعض مصاحبان دران مکان حاضر بوده صحبت اختلاط و شعر و غنا و نقل حکایات میداشت و چون ذائقه اش نهایت درست وطعامهاے خوب مرغوب طبع او بود از حضار و مقربان یا شصت و دوازده کرد هر که دستی در طبخ طعام داشت روبروش چیزے مے پخت از مصالح آن انچه بالیست مثل انواع لحوم و مسکه وغیره مهیا مے بود گاهے اختراع در طعامے نموده باورچیان را روبرو تعلیم مے نمود و آن طعام تیار مے شد و عمله و ارکان دربار دیوانخانه حاضر بوده انچه حاجت باظهار و التماس داشت روبرو آمده بعرض میرسانیدند تا وقت طعام خوردنش می شد آنزمان بکادل مع خوانهاے طعام حاضر آمده و ستارخوان پهن و طعامها چیده مے شد و طعامهاے فرمایش اشخاص موعود روبروے شان و دیگران مے چیدند و از طعام خاصه اش نیز هریکے را بهره میرسید و بر سر دستارخان ذکر حسن و قبح مطبوخات و دقائق ذوق مذکور گشته ذائقه هریکے بمحک امتحان میرسید و چون انفراغ از طعام خوردن مے شد مهمانان حاضر دست شسته مرخص مے شدند و مهابت خنگ را اینمیز بانے همیشه مستمر و مقرر بود و اغلب مجلس مردانه بود و گاهے مهمانے نسوان اقارب که اولاد او و برادرانش و ذوی الارحام دیگر بودند مے نمود و با آنها طعام میل میفرمود و بمجرد فراغت از طعام دست شسته سراسر استراحت بربالش آسایش گذاشته تهیه خواب مے نمود و مردم چوکے پلنگ حاضر مے شدند و قصه خوان حاضر آمده بکار خود در جاے معین مے نشست ساعتی بعد از زوال بیدار گشته بمستراح میرفت و از انجا برآمده وضوے نموده نماز ظهر خوانده بیکبر و تلاوت کلام الهی کرده نماز عصر میخواند بعد ازان آب یخ پرورده یا آب سفوره انچه مهیا و موجود بود مے نوشید و بهمین یک آب در روز و شب قناعت مے نمود بعد ازان افاضل و ابرار مثل سید الافاضل میر محمد علے فاضل ادام الله عزه و تقی قلی خان و حکیم هادے خان و میرزا محمد حسین صفوے و فاضلے دیگر ملتانے که اسم او فقیر را معلوم نیست تشریف آورده آبرو بخش مجلس او مے شدند و در یک دیوان خانه مقابل و محاذے مسند مهابت خنگ مسندے بر اے سید عالی قدر فرش مے شد و تکیه بزرگے بطرف پشت مسندے گذاشتند چون میر صاحب از طرف دروازه دریا که اقرب راهها بود داخل شده بر چبوترهٔ صحن که تا ایوان عمارت فاصله بعیدے داشت برسے آمدند مهابت خنگ از جاے خود بر خاسته بر مسند منتظر استاده مے ماند و چون کفش از پا کنده داخل ایوان عمارت مے شدند با آنکه هنوز بعد وافرے بود مهابت خنگ چند قدم از مسند فراتر رفته با دب سلام مے کرد میر صاحب هم بدستور با او سلوک و رد سلام مے فرمودند و آمده بر مسند معین خود مے نشستند و مهابت خنگ بجاے خود بر مسند مے نشست آنوقت تکیه کوچک از پهلوے مسند خود بسید صاحب قوامنع مے نمود و حقه هاے میر صاحب و تقی قلی خان و حکیم هادے خان و میرزا حسین صفوے می آمد و قهوه مے آوردند مهابت خنگ خود حقه نمیکشید اما در قهوه شریک بود بعد از قهوه تکیه پیش روے فاضل ملتانے میگذاشتند و کتاب کافے که از مصنفات شیخ محمد بن یعقوب کلینی و در عهد غیبت صغراے حضرت صاحب الامر تصنیف شده و موافق معتقدات جماعه امامیه از نظر آنحضرت گذشته و لقب کافے بآن کتاب بخشیده آنرا وراست آورده بران تکیه میگذاشتند و فاضل مذکور هر روز دو حدیث

از کتابت بسند کور میخواند و ترجمه مے کرد و جمله حقایق و دقایق آن میر صاحب میفرمودند بعد ازان اگر امرے مهابت جنگ را منظور مے بود سوال مے کرد و میر صاحب بجواب آن پرداخته در اختلاط باز میدانشتند تا دو ساعت این مجلس منعقد بود چون فراغت از مذاکرات روی میداد میر صاحب برمے خواستند و مهابت جنگ بدستور چند قدم مشایعت نموده سلام مے کرد و ایستاده بود تا میر صاحب کفش در پا کرده راهی مے شدند آن زمان بجاے خود می نشست و آهسته آهسته اصحاب مذکور مرخص شده راه خانه مے گرفتند بعد ازان عملهٔ دیوانے و حکمت سیٹھه آمده عرض اخبار هر دیار و استفسار امور معاملات که اول روز ملتوے مانده بود نموده دو ساعت درین گفتگو بانجام میرسید و همدرین عرصه گاهے شهامت جنگ و گاهے سراج الدوله وصولت جنگ اگر مے بود حاضر مے شدند بعد برخاستن اینها ارباب مزاج و خوش طبعے مثل میرزا شمس الدین و زین العابدین بکاول و میر کاظم داروغه زائچه و شمع و چراغ خانه و میر جواد قوش بیگے و محمود زنانه و امثال ذلک حاضر آمده یکدو ساعت باستماع مطایبات اینها باهم گرویده سنجے میگذرانیدند تا شام مے شد و مشعلچیان و شماعیان حاضر آمده مجراے آنها بضابطه متعارفه هندوستان می شد بعد ازان نماز عشائین خوانده در دیوان خانه بند و بست زنانه مے شد نواب سراج الدوله و دیگر عورات اقارب که برائے ملاقاتش میرفتند حاضر آمده مجمعے میشد و چون مهابت جنگ شب چیزے نمی خورد از فواکه تازه و خشک و حلاوے و لوزها که همیشه مهیا بود آورده قسمت مے نمودند و چون ثلثی از شب میگذشت مستورات نسوان مرخص و باز مردانه مے شد و مهابت جنگ بر پلنگ یعنی چارپایه رفته میخوابید و بدستور قصه خوانان و بیاهیان چوکے پلنگ آمده بجاهاے معین خود مے نشستند و در خواب بعد هر دو سه ساعت متنبه گشته مے پرسید که شب چه قدر باقے و کدام کس حاضر است همین قسم سه چار بار بیدار شده آخر شب که اغلب دو ساعت بنجوے مے بود برمے خواست و از تنحلے و طهارت فراغت نموده شروع بنوافل و اوراد میفرمود و اول صبح نماز واجب ادا کرده باز بدستور یکه مذکور شد در بهر وقتے از اوقات مشغول کارے بود و در صلهٔ ارحام و احسان با اقارب و اقوام و اصدقا و احباب کار بجاے رسانیده که ما فوقش تصور نتوان نمود سهل است که در شاهجهان آباد هنگام افلاس با اولاد نسلوکے و رعایتے نموده بود در زمان اقتدار اگر اولاد اولاد او هر که را طلبیده یافت رعایتها نمود که در گمان کس نبود بعمل آورد و با اطفال اقربا و نسوان آنها سلوکے داشت که درین عصر و زمان بلکه در ازمنهٔ دیگر هم کسے بخصوصه منتسبان خود نکرده باشد و در تمام قلمرو او ما دام الحیاتش عموم رعایا و خلائق بارامے بوده اند که شاید در کنار پدر و آغوش مادر هم این آرام ندیده باشند و هیچ نوکرے حتے از خدمتگاران معتمدش احدے نبود که مالک لکوک نبوده باشد غیر از آنکه بارقص و سرود و صحبت و قربت نسوان چنان رغبتی نداشت دیگر با جمیع کارها آشنا و باصحاب کمالان هر فن رغبت و قدردان جمیع کمالات و در سلیقهٔ صحبت داری و اختلاط بے مثل و نظیر امیر صائب تدبیر و بهادر دلیر بوده از صفات حمیده شاید معدودے در و موجود نبود و الاکثر صفتے از محامد او صاف خواهد بود که در ذات مجمع الصفاتش جمع نباشد در زمانیکه آصف جاه مرد و ناصر جنگ سپاه او بجایش نشست و بر پهلوے چپ رفته از دست افغانان همراهی عمده گشته گشت و مظفر جنگ خواهرزاده ناصر جنگ اول با عانت همان افاغنه بر مسند ایالت متمکن گشت و آخر با عانت فرانسیسان با افاغنه مذکور که قشونش بودند جنگیده و بسبب تقدیر مظفر جنگ و رؤساے افاغنه هر دو کشته شدند

و سید محمد خان صلابت جنگ برسند امارت دکهن مسلط گشت چنانچه در اوراق دفتر سوم در ضمن سوانح دکهن سیر اینها بوضوح خواهد یافت و تسلط موشیر بهوسے بالا گرفت و خطا و متضمن بهفارش فراسڈ انگه لطبط اق بسیار بهابت جنگ رسید مهابت جنگ چون مناسبت مزاج سراج الدوله با ناصر جنگ و ارادهٔ پرخاش او با جماعهٔ انگلیشیه مے دانست و مرتبهٔ دانائے و شجاعت او و حسن سلوکش با رفقا و خلق خدا از مهابت جنگ مخفے نبود شنیده که دران روزها بحسب اتفاق چند ماهے با سراج الدوله بود بگوش خود و از مردم معتمد هم شنیدند که مهابت جنگ مے گفت اسباب دلالت بران مے کند که بعد از ما سواحل ممالک هند در تصرف کلاه پوشان خواهد بود و چنین شد که او بنظر دوربین خود دیده بود روزے در زمان دولتش مصطفے خان مهابت جنگ را ترغیب بمقاتله جماعهٔ انگلیشیه و زدن کلکته نمود مهابت جنگ اغماض کرده جواب نداد بار دیگر مشهامت جنگ و صولت جنگ را در عرض این مقدمه شریک خود ساخت مهابت جنگ بدستور جواب نداده در خلوت با شهامت جنگ و صولت جنگ گفت که با با مصطفے خان خود سپاهے و نوکری پیشه است میخواهد که همیشه رجوع من با او بوده باشد شما را چه شده است که درچنین امور با او سر استان مے شوید جماعهٔ انگلیش سر اسے من چه بد کرده اند که من بد خواهے آنها کنم الی الآن آن آتشے که در صحرا گرفته است خاموش نمی شود آن آتشے که در دریا بگیرد کیست که او را فرو نشاند زنهار گوش باین قسم سخنها باز نخواهید داد که نتیجهٔ غیر از فساد ندارد

ذکر افاضل کرام و مشائخ عظام که در عهد مهابت جنگ در قلمرو او بوده اند یا بحسب قسمت ورود دبزخی ازان گروه والاشکوه درین دیار گردیده و مردم بملاقات آن بزرگواران رسیده اند

اول مولوے نصیر مرحوم است متوطن شیخپوره از اولاد شمس الدین فریادرس که مزار آن بزرگ در اوده معروف است جد بزرگوارش از انجا بصوبهٔ بهار نقل نموده در شیخپوره سکنی نمود و مولوے مرحوم در شروع جوانے در زمان نظامت امیر الامرا شایسته خان مرحوم که اخوند ملا شاه محمد شیرازے وارد بنگاله گردیده بارتشوق وطن مالوف قاصد معاودت بوده بنا بر شوقے که در تحصیل علوم داشت ترک یارو دیار نموده برفاقت اخوند مرقوم مرحوم عازم ولایت ایران گشت و در راه با آنکه چار رواے سوارش مرد قطع منازل پیاده مے نمود و درس خود را ناغه نمے کرد همین قسم بولایت رسیده و علوم متداوله را بحد کمال رسانیده فقه و احادیث را از علماے ایران سند کرد و در فنون ریاضے خصوص هیات و هندسه و حساب سرآمد اقران گردیده در ایران بعزت و احتشام روزگار گذرانید میر غلام محمد بهارے که اعجوبهٔ روزگار و نادرهٔ زمان و واسطهٔ جواب و سوال عمدة الملک امیر خان ناظم صوبهٔ کابل بانواب وحید و امراے ایران بود چون خانهٔ امرا نمی رفت مولوے مذکور از طرف او آمد و شد پیش عمده هاے ایران مے نمود بعد ازمدتے بهند آمده قلیل جاگیرے از پادشاه در صوبهٔ بهار که وطنش بود حاصل نموده در عظیم آباد اقامت نمود والی الآن بیوت بنا کرده او موجود نبیره اش محمد حسن خان خلف زائر حسین خان و دران بلده حسب الارث متصرف و مقیم است دوم داؤد علی خان معروف بزائر حسین خان خلف ارشد مولوے نصیر مرحوم است و در اکثر فضائل نفسانے به از پدر تحصیل علوم متداوله از پدر خود نموده با آنکه پدر جمیع مخلفات را بنام او هبه عام و او را وصے خود ساخته بود بعد رحلت پدر بانصاف کار فرما گشته مخلفات را علی ما فرض

اصله بهر سیکے ارفضل خود تبرعا تقسیم کرده داد و بعد انتظام امور معاش بشوق طواف ایمهٔ انام ادراک سعادت حجة الاسلام و عتبه بوسے آستان ملایک پاسبان مرقد مطهر سید الانبیا علیه وعلی آله الصلوة والسلام عازم گردید پس ازادراک شرف و سعادت زیارت مذکوره بوطن مالوف معاودت نمود و اوقات بکسب سعادات مصروف داشته رضاجوے خالق و مرجع وکامروائے خلائق بود همیشه درمعاملات که مردم نجد متش رجوع میداشتند اصلاح ذات البین منظور و ملحوظ فرموده بمهالجه رفع منازعات سے فرمود و در معاش قلیلے که میسر بود بحسن سلیقه صرف نموده حاجت روائے اکثر محتاجین و مسالکین بود و جمعے کثیر ازعجزه راعیال خود گردانیده درماکولات باجمیع منتسبان و وظیفه خواران مساوات میجست نه آنکه خود خوشتر خورد و دیگران کمتر ازان زبان ازذکر و بیان محامد اوصافش لعجز و قصور معترف است و انسلاک او دران سلسله برای اخلاف و اسلاف سرمایهٔ افتخار و شرف چون از زیارت عتبات عالیات برگشت خطاب خود را که داؤد علی خان داشت مبدل بزائر حسین خان ساخت و باین لقب راضی بوده تفاخر سے حیثیت و مردانه وار درمراحل مابین ستین و سبعین برحمت الهی پیوست تا نفسش انقطاع پذیرفت درکمال استقلال راضی برضاے ایزدے و متکلم بکلمهٔ لله بود اللهم اغفرله وارحمه سوم میر محمد علیم که ازمشاهیر مشایخ عظیم آباد و ازجمله شاگردان میرزا مغز موسوے خان فطرت تخلص بود شهرت علمش اگرچه بسیار و شاعریش هم اشتهار دارد و بتحقیق تخلص اوما نبده را علمی ماهے علیه برعلم و فضل او آگاهے نیست چهارم مولوے محمد عارف میگویند ازعرفاے زمان و عزلت گزیدگان دوران بود حالات خوش ازان بزرگ استماع افتاده در اول زمان دولت مهابت جنگ درگذشت و در کواکهو قلعهٔ عظیم آباد که مسکنش بود مدفون گشت از مریدانش شاه کرک نام شخصے صاحب حال طالب خدا بود مکرر دیده شد نمک و تجریدے داشت و اقتدا علم بضمائر عباده پنجم میر رستم علے مرد مستغنی گوشه گزین و از علوم ظاهرے هم بهره داشت اکثر اشخاص خرق عادات از و نقل مے نمایند بنده خود کمتر دیده لیکن مرد صاحب معنی مرتاض و بدقائق حقائق آشنا بود در عظیم آباد و هنگام صوبه دارے رائم بار این برحمت الهی پیوست و درجائیکه الحال بمقبره میر افضل سوداگر کشمیرے معروف است مدفون گردید سبیش آنکه سوداگر مذکور در خدمت سید میر ورارادت داشت لعبد حلتش دران مکان که زرخرید او بود آورده مدفون کرد چون خود هم مرد حسب الوصیه همانجا مدفون گردید ششم شاه محمد امین درویشے تجرد کیش و عارف بحقیقت اندیش بود از پیکر نیز ارشش راز عشق الهی آشکار و ظاهر و باطنش لبالب از انوار محبت پروردگار از اوضاع و احوالش ظاهر و رضاجوے محبوب ازل و شاهد لم یزل از افعال و اقوالش باهر اینقدر تاثیر صحبتش بقیر همدیده که بمجرد ورود در محوطهٔ تکیه اش هواے دنیا از دل بیرون میرفت و محبت خدا و انقطاع ازین عاریت سرا در دل جا میگرفت شبها بعبادت و ریاضت بیدار و روزها با وجود هجوم مردم مراقب احوال و متذکر پروردگار بود بعد سالے کم و بیش نعره اش یا محبوب بنوعے از دل سر بر میکشید که دلهاے دیگران چون بسمل در بر می طپید خلاصهٔ آن صاحب نفس عالی از سالے و کیفیتے نبود و مرشدش شاه محامد در عظیم آباد دیگر امات و خوارق عادات مشهور و از ثقات علو مقامات آن بزرگ استماع افتاده سالک بود اما اندک جذب بر مزاجش غالب گاه گاهے افاده درس ظاهرے هم میفرمود هفتم شاه اوحدی هشتم حیات بیگ در ظاهر اوضاع مجانین داشتند و انقطاع از اکثر ضروریات بر مزاج اینها غلبه داشت امامردم بزرگے و خوارق عادات از ایشان نقل مے نمودند والعلم عند الله تعالے

نام شاه خضر درویشے پایه بود در سعد پور مضاف پرگنه بسار اوقات بسرے برد مجذوب وضع اما اکثر عقلا و هوشیاران نجد بهتش رسیده علو مقامات و سمو حالاتش را ناقل بوده اند و بسے کرامت و خرق عادت ازان بزرگ روایت نموده بنوعیکه مجال تشکیک دربارهٔ او نیست دیگر سید والانژاد میر محمد سجاد که فی الحقیقه یادگار آباو اجداد کرامتش بود در حقیقت درویشے راه برده (صید حقیقت بدام آورده) در کمال عزت و احترام بسرے برد و دنیا را برپر کاهے نمی شمرد پدر والا مرحوم سرشته اخلاص نهایت مستحکم داشت و همت بر تحصیل منقولات اخروے می گماشت در علم جفر و دیگر علوم ظاهر نیز دستی داشت فضائل و کمالاتش ازان وافرتر است که خامهٔ قاصر اللسان درین عجاله بذکر مجملے ازاوصاف حمیده اش تواند پرداخت کتابے از مؤلفات او دیده شده بر علوم مدارج و سمو معارجش آگاه مے سازد از نظر هر که بگذرد او را بر قدر و پایهٔ آن دانائے لامع الحکمت آگاهی بهم مے تواند رسید بعد رفتن والد مرحوم بشاه جهان آباد باجداد امجاد این خاکسار اتحادیکه باید پیدا کرده صحبتها میداشت و باتفاق اوشان همت بر مجاهدات مے گماشت سال رحلتش را فقیر یاد ندارد اما مے نگاشت اللهم الحقه بآبائه الصالحین و اسکنه فی اعلی علیین یازدهم جد بزرگوار این بیمقدار سید علیم الله طباطبا است از سادات بنی حسن علو مقامات آن برگزیده الهی اگر نگاشته آید دفترے علحده مے باید سال یک هزار و یکصد و پنجاه و پنج هجرے وارد عظیم آباد گردیده در ماه شعبان سال پنجاه و ششم از مائیه دوازدهم برحمت الهی واصل گردید ریاضات و مجاهدات آن سید عالیمقدار و خرق عادات و کرامات که ازان فقاده اخیار للعبور رسیده و بنده بران مطلع گردیده در مثنوے علحده که منظوم نموده به بشارة الامامة موسوم ساخته ام برخے ازان مندرج است من شاء فلیرجع الیه دوازدهم جناب شاه حیدری عموے حقیقی جدهٔ پدرے بنده از اولاد علی بن الحسین علیهما السلام و کربلائے الحائرے و در تشیع نهایت مجاهر و بے باک و در کمال استغنا بود با متکبران استکبار و با عجزه نهایت فروتنے و تواضع مے نمود اکبر قلی خان پدر محمد ایرج خان از اکبر آباد بسیاحت تمام همراه آورد و قصبهٔ بهاگلپور را خوش نموده جا اقامت افگند محمد غوث خان که بتقریب رفاقت خال خود شکر الله خان در قصبهٔ مذکوره توطن گزیده بود اتفاقا بیمار شد و بیمارلیش انگاشته او یافته از حیاتش امیدے نماند دران وقت شاه حیدرے که از مبانیت مذهبش نفور اما از شجاعتش راضی و مسرور بود بسر وقتش رسیده بشرط قبول مذهب تشیع خان مشفقا و شد و او قبول نموده شفا یافت و او اولی کامل باشاه حیدرے همراه بنده مع اولاد مطیع و معتقدش بود تا در جنگ سرفراز خان کشته شد شاه حیدرے از بهاگلپور بمرشد آباد آمده مهابت جنگ را بر عایش نهایت ملامت نموده مهابت جنگ سر بزیر انداخته غیر از تسلیم استکانت سخنے بر زبان نیاورد شاه حیدرے لاشهاے غوث خان مرحوم و پسران در رفقاے او را از میدانے که در ان ... فون بودند برآورده به بهاگلپور رسانید و بعد چند سال خود هم انتقال نموده برحمت الهی رسید و در بهاگلپور مدفون گردید شاه جعفرے پسرش به از پدر بود و از امثال و اقران در صبر و توکل و قناعت و رضا و ترک سمعه و ریا گوے سبقت ربود با آنکه مهابت جنگ و اولادش نهایت احترام او مے نمودند مفاخرت و عجبے را بخود راه نداده درویشانه بسرے برد و در مقامیکه باید باستقلال کار فرمانشده اغنیا را برابر پر کاهے نمی شمرد یسین خان فوجدار بهاگلپور روزینه مردم بهاگلپور و فقراے آنجا را بنده نموده تعرضے بپیمانه شاه جعفرے نداشت اما هرگز پیمانه خود نگرفت و نه بمهابت جنگ درین خصوص چیزے نوشت تا آن که مهابت جنگ خود خبر دار شده یسین خان را ملامت نامود و پیمانه جمیع فقرا دادند آن زمان وجه خود هم گرفت و در زمان هنگامه مصطفی خان و عبورش از بهاگلپور سر و سخنها سے گفتند و معتصبان بهاگلپور با فاخته مصطفی خان اعلان تشیع او را اخبار نمودند و خبر رسید که مصطفی خان داعیه پرخاش با او دارد در جاے خود باستقلال مستعد شهادت نشسته بطرفے نجنبید و آن بلا

خود بخود دفع گردید در شادی سراج الدوله بهمی رام فوجدار بجا گلپور که از طرف عطاء الله خان بود برای کشتن گاوی دست سیدی سے برید داد هر چند استغاثه پیش اعیان نمود کسے نه شنید و فریاد او بجائے نرسید آخر شاه جعفر سے نزدیک احوال او شد دلجوائے عالمے رویداد قریب بود که فتنهٔ بزرگے حادث شود عطاء الله خان را حواس برجا نماند و مردم هجوم آورده می خواستند که بخانه اش بریزند چون ازان وقت شمشیر خان و سردار خان برطرف نشسته بودند و این سانحه رویداد هیبت جنگ درعین معرکه آمده باشاه جعفر سے گفت که مهابت جنگ از میان برمی خیزد شاه جعفر سے گفت که این سید را رامی کنید دیگر مرا کارے نیست هیبت جنگ سید را بداد ده و زر نقد و تنبیه قاطعان بدرا فضے ساخت آنزمان فتنه فرو نشست با این همیت ایمان و شجاعت و جمیع صفات حمیده کمتر کسے دیده و شنیده شده یکبار درعین شکار که شروع جوانی او بود شیرے برآمد محمد قطب سپر کلان غوث خان مانع بود که شاه جعفر سے بدم شیر نرود آن سید نوجوان اسپ تاخته و بر سر شیر رسیده و پیاده باگردیده شیر را چندین تازیانه زد و شیر مثل روباه از پیش روے فرزند اسد الله میگریخت و سید در پے او رفته تازیانه ها میزد و محمد قطب سے گفت که شیر را چنین سے زنند صلاح و سداد و مهمان نواز نهاد مساوات در معاش چنانکه با بیگانه و آشنا یکسان سلوکے برد دیگ طعام باهمه کس سے خورد و حاجت روائی مومنین با فقدان اغراض دینوسے بمرتبه بود که مافوقش تصور نتوان نمود در عهد حکومت میر محمد قاسم خان در مونگیر برحمت الهی واصل گردید و نعشش را از مونگیر به بهاگلپور نقل نموده در زمینی که در ایام حیات خود پسند کرده بودند مدفون گردید اللهم الحقه بآبائه الصالحین ✤

مشائخ سلاسل مشهوره در اطراف صوبها ✤

بسیار کسان و اکثرے بانام و نشان و صاحب اسباب شیخت و شان بوده اند اما کیفیتے از انها بگوش فقیر حقیر نرسیده که قابل تحریر باشد ازان جمله شاه غلام علے در موضع دیوهره مضاف پرگنه اردل و شاه بدیع الدین وغیره اولاد شاه شرف الدین یحیے منیرے در بهار و شاه کهیلن و سید رام و شاه محمد مسیح در للیا مضاف سرکار مونگیر و شاه نجم الدین مشهور بشاه مولی در پرگنه سورج گڈه مضاف سرکار مونگیر او در کمال عسرت متصل بسورج گڈه سے برد و قلیل زمینی که در قبضهٔ تصرفش بود حاصل انجا را صرف ضیافت مسافران وارد و صادرے نمود تا آنکه حیدر علے خان برادر حسین قلی خان داروغهٔ توپخانهٔ مهابت جنگ رسوخے بخدمتش بهم رسانیده پرگنه گجرا که متصل پرگنه اتوا بع مونگیر بود بمهابت جنگ التماس نموده مدد معاشے برائے او مقرر کنانید و سندش از دفتر سرکار نویسانیده دادالحال اولاد او که عبارت از اقربائے زنش باشند بکام و آرام بسر می برند ✤

وعلمائے ظاهر

که متصدے درس و تدریس بوده افاده و استفاده را جارے داشتند بسیار بوده اند حتے نه ده کس مدرس در شهر عظیم آباد و قریب به سه صد چهار صد طلبهٔ علوم بوده اند و در پرگنه ها و قصبات مشهوره علی هذا القیاس اما از مستعدان مهارتمامے غلام مظفر مخاطب بمظفر علے خان گشته بتقرب مهابت جنگ اختصاص یافت و داروغه عدالت مرشد آباد گردید مرد خوش تقریر باکثر فنون علمے ماهر و در نظم و نثر سلیقه لائق داشت

در بزرگانی که بفرمان قهرمان تقدیر بنا بر آشفتگی اوضاع ایران وارد هندوستان گشته

به تقریبے چند ورود بعضے از آنها در عظیم آباد و بنگاله روے داد

اول و اعظم آن بزرگواران عمدة العلما العظام و زبدة الحکما الکرام کاشف الحقائق الخفی و الجلی خاتم الحکماء المتالهین مولانا و شیخنا المحمد المدعو علی المتخلص بحزین اعلی الله مقامه از نبائر شیخ تاج الدین ابراهیم المعروف بزاهد الجیلانی و نسب شریفش به پانزده واسطه بشیخ عارف کامل مذکور میرسد و از نهایت اشتهار کفایت فضائل او اقطار عالم را فروگرفته و مصنفات او در جمیع بلاد عالم عموماً و در هند هم خصوصاً دائر و سائر است مناقب و مفاخر او از القاء و اظهار مستغنی و بے نیاز است اما نبابر تبرک و تیمن بذکر مجملے از محامد اوصاف و اخلاق آن برگزیدهٔ انفس و آفاق پرداخته مے آید منحنی نماند که فقیر و کسانیکه بهمه وجوه بهتر ازین حقیر بوده اند اعتراف دارند که درین چند روزمان چون او کسے دیده نشده بلکه متردد بین عرب و عجم نیز بجامعیت آن جناب در جمیع علوم ظاهر و باطن احدے را در اطراف و اکناف عالم نشان نداده اند آیتے بود از آیات الهی جامع حقائق و معارف نامتناهیے قوت مدرکه و حافظه باین مرتبه در اسلاف هم شاید کسے را کمتر باهم جمع نشده باشد جهل را در هیچ امرے از امور و هیچ فنے از فنون علمے و عملی و علوم عقلی و نقلی بذات جامع الکمالات او نسبت نتوان داد از غوامض علوم کدام مسئله بود که نداند و از دقائق رموز کدام نکته بود که نشناسد الحق که اعجوبه بود نادره زمان و علامه بود دهمه دان محمد شاه بوساطت عمدة الملک و دیگر مقربان دولت خواه مکرر پیغام داده مسالت نمود که متعهد امضاے امور وزارت گشته رونق افزاے سلطنت او شود اما چون سر فرو آوردن بدنیا ننگ و عار آن نقاوهٔ اخیار بود در اضغی نشد و هم سیدانست که اساس دولتش پوسیده عنقریب از هم فرو مے ریزد لهذا التفاتے بآن نکرد و الا انتظام عالم و رفاه حال بنی آدم از دست چنین کسان اگر برآید خود را معاف نمے دارند و بر ذمه همت خود واجب و لازم میدانند زیاده براین اطناب در باب ذکر فضائل آن والا همم درین مقام درکار نیست تا شرش که خافقین ازان مالامال است برادے اشهادت مناقبش کافے و بخیر ان را معلم مبلغ کامل وافے چند بار آن عالی مقدار تا لعظیم آباد رسیده عازم بدر رفتن از خاک سیاه هند بود تقدیر مساعدت نه نمود و ذکر وجوه ورود و داعیهٔ عود طولے می خواهد و چنان فائده دران نیست مهابت خنگ و شهامت خنگ و صولت خنگ عرائض متضمن آرزومندیها نوشته تمناے مقدم سعادت توامش بکرات نمودند هر بار بعذرے تمسک جسته راضی بآمدن و بودن با اینها نگشت و برگشته در بنارس باسبابے چند سکونت ورزید تا آنکه طاقت حرکت در خود ندیده برا ے خود قبرے آراست و در سنه یکهزار و یک صد و هشتاد هجرے بجوار رحمت پروردگار شتافته در همان بقعه شریفه که خانهٔ آخرت خود در انجا ساخته بود مدفون گردید بر لوح مزار بخط خود کلمهٔ چند و دو سه شعرے نگاشته بر سبیل یادگار رقمی مے شود بر سر لوح اسم مبارک الله است بعد ازان یا محسن قد اتیتک المسی بعد ازان العبد الراجی رحمة ربه الغفور محمد المدعو علی بن ابیطالب الجیلانی و در پائین لوح مذکور این مطلع خودش نوشته بیت

مرا این بس که نامم هست بر لوح ✤ صبح فیا است چراغ مزارما

و در سر و پهلوے لوح مزار این دو بیت مرقوم است بیت

زبان دان محبت بوده ام دیگر نمیدانم ✤ همین دانم که گوش از دست بیگانے شنیدانیجا

حزین از پاره پیمانیے سرگشتگی دیدم ✤ سر شوریده بر بالین آسایش رسیدانیجا

اللهم اغفر له و ارحمه دوم جناب شیخ محمد حسن که از نبائر شهید ثانی شیخ زین الدین علی است در کسب همایون او از نهایت اشتغال کالشمس فی وسط النهار حاجت بارقام و اظهار ندارد در علم عربیت و فقه و حدیث و تفسیر بے نظیر بود و در عقلیات چندان توجه و التفات نداشت اما سنیے هم نبود در عقیدش بظواهر شرع شریف مبتنی بود و از مسلک عقلا و عرفا احتراز نمود نه رسمے با نها داشت و نه کلفتے از انها بلکه مے فرمود مقتدایان ماهر دو طرف بوده اند هر گروهے

سلک بسوده من درامتیاز حقیقت وحقیت این دو فرقه عاجزم وهوا علم بالحقائق اول ورود آن بزرگ درهنگامه تسلط افغان
برایران بکربلاے معلی اتفاق افتاده مع بزرگان وبرادران خود دران مکان سعادت آشیان وآستانه مقدسه نجف اشرف
زاد هما الله شرفا مجاورت اختیار فرمود چون عسرت زور آور وبضرورت درشاه جهان آباد رسیده برفاقت صفدرخنگ
سبرے بردود جهی براے عیال خود بکربلاے معلی فرستاده خود با امیر مذکور ملاقا وتلقین پیرش شجاع الدوله تیمنا وتبرکا ماه
بود چون صفدرخنگ انتقال نمود شجاع الدوله مست غفلت وناوانی گردید از رفاقت او کناره جسته درعظیم آباد رسید شخصے
از امرایان عسرت احوال آن بزرگ دیده مبلغی بطور مضاربه داد تا تجارتے نماید شیخ مذکور نبا برجنبیت ازین وجوه سیکے را
بانیکار برگزیده خود درمقبره پدر برهان الملک اوقات میگذرانید تا آنکه بعد مدتے چوبهاے سکهوه گورکهپورے خرید
کاشته اودرعظیم آباد رسید ورام نارا ین نائب نظامت آنجا اگرچه درظاهر مدارا هاے نمود اما درباطن عجب عداوتے
وعصبیتی داشت ودران روزها عمارت نخسی می ساخت پیغام فرستاد که چوبها را بقیمتی که دیگران میخرند همه را بمن فروش
ورزش یک هشت می رسانم آن بزرگ راضی شد عمله راجه مذکور چوبها را پیموده ونشان خود نموده درداون زرجمتها برآوردند
شیخ گفته فرستاد که این چه معامله است یا چوبها موافق وعده بگیرند یا واگذارند تا دیگرے بخرد جواب ناصواب بغرور جواب اقتدار
که درشب زندگانی خود میدید گفته فرستاد خلاصه رش آنکه من از مغرب ومشرق نمی ترسم وپاس خاطر شما بمحض ترحم می کنم
صاحب گمان دیگر نخواهند برد شیخ حیران گشته درجواب نوشت که مضمون پیغام هیچ مفهوم نشد اما آنچه از بیباکے ها
مرقوم بود بیت عزیزے هست میدانی خدا نام ✤ کزو شوریده دریا گیرد آرام ✤ بعد ازین ماجراعسرت در احوال آن
بزرگ بالا گرفت وچند روزے بران نگذشت که عالیجاه میر قاسم خان برنظامت هر سه صوبه بهار وبنگاله واوڈیسه
تسلط یافته دمار از روزگار راجه مذکور برآورد چنانچه انشاء الله تعالے در اوراق آینده بوضوح خواهد انجامید وشیخ مذکور را
حق تعالے بواسطه میر قاسم خان رفاهے لائق درمعاش داده قروض آن بزرگ ادا گردید وبعد یکدو سال آن بزرگ
والاودمان را اجل موعود درسید ودرزمینی که الحال مزار او متصل بمقبره پدر برهان الملک وزرخرید عالیجاه هست مدفون
گردید واخوند ابوالقاسم که تلمیذ وملازم او بود بمجاورت مزار او نشسته خانه برای خود آراست از مردم کشمیر بود اما درخوبها
بے نظیر مدتے باحسن معاشرت درانجا بسر برده سال گذشته که سنه یکهزار ویک صد ونود وسه بود برحمت الهی انتقال نمود
ودرجنب شیخ خود مدفون گردید مردے بود نیکوطینت ومصروف رضاجوئے خلق خدا وبعلم عربیت وفقه وحدیث وتفسیر
آشنا زندگے به نیکوئے نمود وهمیشه مصروف پاس خاطر خلق خدا بود صفات حمیده بسیار داشت ظاهرا بیجدهم ماه
مبارک رمضان سنه مذکوره بعد افطار بموت فجاة درگذشت وداغ حرمان بردل دوستان گذاشت اللهم اغفر له آمین
الحال دو کس از بزرگان آن زمان باعث نزول برکات آسمان بر روے زمین باقی واز رحیق مختوم حقائق ومعارف

خلق خدا را بقدر ظرف ولیاقت ساقی اند

اول سید الاجل علامة الوری الحبر الملی کاشف اسرار والرموز الازلی سید محمد علی مد الله تعالے ظلال افضاله علینا وعلے جمیع المومنین بلطفه الجلے ✤ ✤

مولد اجدادش اورنگ آباد دکهن ووالد بزرگوارش میر عبد الله بن میر ابراهیم وجد مادرے ایشان میر محمد شفیع نسب پیش

بحسین ابن ابو سعد بن زید بن علے علیہ السلام میر سید مولد اصلے آبای ایشان بود است میر عبد الصمد مرحوم بواورنگ آباد وارد
شدہ سکنے اختیار کرد و صبیۂ صلبیۂ عم بزرگوار خود میر محمد شفیع را در حبالۂ نکاح در آورد حنیفہ مذکورہ والدہ ماجدہ آن عالی جناب
در تاریخ ولادت باسعادتش روز پنجشنبہ دوم شہر رمضان المبارک سنہ یکہزار و یک صد و ہفتاد و است و در سنہ ہفتاد و سہ
سالگی ہمراہ بعضے از بزرگان قبیلہ بقصد زیارت و تحصیل علم در سال یکہزار و یک صد و سے و یک یاسے و دو متوجہ ایران و
عراق شد و در حادثۂ محمود افغان و انحراف بامردم آنجا بشریک بود و مدت بیست سال ہمان طرف تشریف داشتہ اکثر بلاد
فارس و عراق را مفصل سیر فرمودہ و زیارات عتبات عالیہ مکرر بعمل آوردہ با اکثر علماے ربانے مثل حاجی اسمعیل خاتون آبادی
و حاجے عبد اللہ ہندے و میر محمد تقے مشہدے رضوے و ملا محمد صادق اردستانی صحبتہا داشتہ و در مذاکرۂ علمے
شریک بودہ با علماے ظاہر مثل میر محمد حسین نبیرۂ ملا محمد باقر مجلسے و برادران ایشان و ملا محمد علے قائنی و میر محمد طاہر خاتون
آبادے و میر معصوم خاتون آبادے وغیرہم نیز صحبتہا داشتہ اند اما آنچہ بطریق درس تحصیل فرمودہ با ظہار آن سید بزرگوار
معلوم شدہ زیادہ بر پنجاہ شصت بیت الفیہ نحو بنودہ لیکن در مبادے تحصیل موہبت الٰہی چنان شامل حال شدہ بود کہ ہنگام
ورود باصفہان کہ سن شریف ایشان دران وقت تخمیناً بیست و دو سال بود اکثر مردم برای درس کتب متداولہ درسے
حاضر مے شدند مواضع مشکلہ جمیع کتب معقولہ مثل شفا و اشارات و کتب منقولہ و عربیہ را مطالعہ نمودہ نحوے تقریر میکرد
کہ اکابر علماے آن دیار از حسن تقریر و جودت ذہن و سرعت مطالعہ و قوت حافظہ آنجناب حیران شدہ بودند و وجود شریف
ایشان را مغتنم مے شمردند و ہر چہ بحافظہ سپردہ ہر چند بران سالہا بگذرد با قید جزئیات در خاطر است اما با وجود اجتماع
این اوصاف از آئین مدرسے و پیش نمازے و اختلاط با اہل دول زیادہ بر حد ضرور ہمیشہ و ہمہ جا گریزان و متنفر بودہ
در اصفہان در سلسلہ مشکیہا تاہل اختیار کرد و آن مستورہ بعد دو سال بجوار رحمت الٰہی پیوست دیگر بار از مشاہدۂ اوضاع
زنان و غلبۂ شوق تجرد میل تاہل نکرد اجازت احادیث اصول و فروع مثل اصول کافے و من لا یحضرہ الفقیہ از میر محمد تقے
مشہدے رضوے و میر محمد حسین و میر زین العابدین نبیرہ ہاے ملا محمد باقر مجلسے رحمہم اللہ گرفتہ و اسرار قرآن و احادیث
کہ مخصوص خواص عرفاست از حاجے نصیر در شیراز و میر محمد تقی مشہدے در اصفہان استماع کردہ و کتب حکمی و کلامے
در خدمت ملا محمد صادق اردستانی گذرانیدہ الحاصل از ایران قصد سفر حج کرد و جہاز تباہے شدہ بسندہ بر چند ماہ
در انجا بودہ باحمد آباد و چندے نیز در انجا توقف کردہ بسورت آمدند و از انجا باورنگ آباد ہر چند ناصر جنگ ناظم دکن
تکلیف ماندن کرد لیکن بنا بر فساد اوضاع او قبول نکرد و از انجا بجید آباد آمد و در انجا چندے توقف نمودہ از راہ سیکاکول
بہنگامہ دمدمے در ہوگلے بنا بر استدعاے خواجہ محمد حامد نمکی تشریف داشتہ متوجہ بسمت شاہجہان آباد شد در اثنای این سفر
از راہ پورنیہ عبور فرمودہ بہ تکلیف حاکم آنجا سیف خان برادر عمدۃ الملک امیر خان روزے چند در انجا گذرانیدہ آخر صحبت
او را کہ خالی از خبون و سفاہت نبود مسکرہ شمردہ بظیم آباد تشریف آوردہ و در انجا چند روز عبد اللطیف خان بہادر خال سرا سر افضال را قم مقدمش مغتنم شمردہ
مشعر محدث گذارش گشت بسبب فقدان مناسبت از انجا نیز برخاستہ عازم لکھنو گردیدند بسیر دران نواح بسر بردہ بنا بر ارشاد طرق بسبب بر آمدن محمد شاہ
پادشاہ بر علی محمد روہیلہ منزع غریمت آن طرف نمودہ حسب الاستدعا ہمیت جنگ کہ مبالغہ را از صد بدر بردہ بظیم آباد آمد ہیبت جنگ معتمدان خود را
باستقبال راہ فرستادہ بر ورود فیض آمودش نہایت انبساط نمودہ شرفیاب خدمتش بودہ روز و شب در رضاجوئے خاطر
عاطرش میکوشید تا آنکہ حادثۂ شمشیر خانے رویدادہ ہمیت جنگ مقتول گشت و دران انقلاب خانۂ سید ہم تاراج رفت

وسید خبر وصول لشکر مهابت جنگ در قرب جوار مونگیر شنیده بمقتضای (الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین) از عظیم آباد برآمده خود را بمهابت جنگ رسانید مهابت جنگ ورود همایونش را از سعادت طالع و یار سے بخت خود شمرده ازان باز تازنده بود خدمتگذار سے او را سعادت می انگاشت وچنانچه گذشت دقیقه اطاعت و انقیاد و ادب و احترام او فروگذاشت درهمان ایام سال یکهزار و یکصد و شصت و پنج باز عازم حجة الاسلام و زیارت آستانه سید الانام و عتبات علیه ائمه اهل بیت علیهم السلام گردیده از راه و زیارت در آن سعادات مذکوره شتافت و بعد از چهار سال شرف یاب طواف مکه معظمه و عتبات مکرمه زادها الله شرفا و تعظیما گشته بمرشد آباد معاودت فرمود و بعد رحلت مهابت جنگ سراج الدوله بمقتضای سفاهت و شامت طالع خود با چنین بزرگ واجب التعظیم بلکه بمنزله پیش آمده از جائیکه منزل داشت بجبر و عنف بلا مهلت بدر کرد و آن بزرگ متحیر گردید که در چنین حالت کجا رود و چه کند که مالک مملکت چند ماهه راه آن سبک سر تباهست درین عرصه حسین رضا خان دختر زاده حاجے احمد که چراغ دودمان و فخر خاندان مهابت جنگ است با آنکه خود هم از سراج الدوله بنابر زشتی مزاج او و رفاقت شهامت جنگ مرحوم خوفها داشت بمجرد اصغاے این خبر بلا تامل بخدمت سید جلیل القدر رسیده پاشتافت و آن بزرگ را بخانه خود دلالت نموده همراه آورد و لب دریا مکانیکه اکنون اقامت آن جناب است برده مکان مذکور زندرد یا انداز سید عزیز مزبور نمود فی الحقیقة دران وقت خود را در دهن سبعی در افگنده بود جناب اقدس الهی دریاداش این عمل حفظ و صیانتش فرمود و الامحل خطرے عظیم بود آن وقت خوف و اندیشه اش گذشت اما نیک نامی این کار بر صفحه روزگار از حسن رضا خان بیادگار و در صحیفه اعمالش ذخیره روز جزا ثبت و پاے دار ماند و سراج الدوله هم گذشت و برعکس نتیجه یافت **بیت** از مکافات عمل غافل مشو ✤ گندم از گندم بروید جو ز جو ✤ ظاهرا مجملے الیه در بیان حضرات خمس بعبارت عربے متقفا بر طریقه محققین و عرفا تحریر فرموده دیگر حواشے شرح مفاتیح ملا محسن کاشے رحمه الله و رقه بعبارت عربے که کاشف معضلات آنست و کتاب اخوان الصفا و خلان الوفا که در حکمت است چندین نسخه فراهم آورده با کمال تنقیح و تحقیق مقابله نموده جابجا اکثر عبارات نامناسب و نامفهوم را بعبارت مناسب و قریب الفهم تغییر داده من حیث اللفظ و المعنی تسهیل و تصحیح فرمود بلکه چند رساله کثیر النفع دیگر بران افزوده سے توان گفت که تصنیفے است جدید دیگر شرح کافیه نحو بعبارت فارسے برائے مبتدیان شروع بنوشتن نموده ناتمام است و شرح نخبه ملا محسن کاشے رحمه الله نیز در قه بعبارت فارسے نوشته اما ناتمام مانده و سرعت مطالعه میگویند بحدیست که انچه کسے در یک سال مطالعه کند ایشان در یک روز مطالعه میفرمایند الحمد لله تعالی الآن که اوائل ماه شعبان سنه یکهزار و یکصد و نود و چار هجریست سید معظم مذکور دران مکان که خانه عالیشان حسن رضا خان پاانداز آن مقتداے ارباب راز نموده بشرح البال بمطالعه و مقابله کتب و هدایه و افاده مردم در شهر مرشد آباد مے پردازد حسن رضا خان و اولاد ایشان و محمد حسین خان بن حکیم بادے خان و دیگر مخلصان وارد و صادر و مقیم و مسافر از فیوض انفاس مبارکه اش فائده ها برمیدارند حق تعالے سائه بلند پایه سید جلیل القدر مذکور را بر سر عباد خود مخلد و پاینده دارد اینهنگامیکه فقیر بتقریبے عازم کلکته گردیده زمانے بسیر در بلده مرشد آباد متوقف بود غالب احیان در صحبت سید سرور مذکور رسیده مستفید بود از هر عالم سخنان مے شنید روزے بتقریبے مذکور رفتن خود بصحبت دهلی و استماع کشف عجیب از بزرگے که نام او اکنون بیاد نمانده فقیر سه سال قبل از کشته شدن نادر شاه حینیکه محمد شاه تحریک عمدة الملک و صفدر جنگ بالعزم تادیب علی محمد روهیله به آنوله و بن کده رسیده بود و سید درهمان لشکر بزبان

بعضے از ثقات معلیه ایران که از روشناسان نادرشاه بود و از استماع این قصه نموده بود و ندنقل میکردند و میگفتند که اگر ما این خبر بعد کشته شدن نادرشاه میشنیدیم هرگز تصدیق این مقوله نمیکردیم الحال به یقین میدانیم که آن بزرگ از کمل اولیا و عمده ارباب کشف و صفا بود چون این نقل از جمله شواهد مصححهٔ اخبار اخیار سلفست خامهٔ حقائق نگار تجریر آن بی کم و کاست مبادرت نمود چون نادرشاه کرهٔ ثانیه از قریب قندهار به تسخیر نور محمد خان لتی رئیس دیره ولایت ٹھٹھه که در کمال اقتدار و بر قلعهٔ امرکوٹ که هشتاد کروه از هر طرف او آب و آبادانی مفقود الاثرست مستظهر گشته رجوع بنادرشاه نکرده بود و نادرشاه ملک او را بالبعض ممالک دیگر که از مملکت محمد شاه انتزاع نموده ضمیمهٔ ملک خود گردانیده بود معاودت بهند نمود زکریا خان و سپاه شاه نواز خان باستقبال شتافته بعد اطلاع بر مافی الضمیر شاه عرضه داشتند که قلعه مذکور را هشتاد کروه از هر طرف دور خود آب ندارد و لشکر در نواح آن از بی آبی اقامت نمی تواند نمود جواب داد که اگر لتی مذکور بر آسمان رفته پایش کشیده نمی آرم و اگر در زمین خزیده موی سرش گرفته می کشم شاه نواز خان پسرش را با اندک فوج هندی همراه خود گرفته لشکریان را فرمان داد که طعام و شراب روزه همراه گیرند و شام کوچیده نصف النهار بقلعهٔ مذکوره با قلیلی از فوج رسیده و باقی افواج سر در پی هم نهاده می آمدند نادرشاه بشاه نواز خان فرمود که ای پسر بیتوانی که آبی بهم رسانی او التماس نمود که آب جز اندرون قلعه وجود ندارد اول نیز معروض شده اینقدر گفته تحصیل آب بسوی قلعه با سعدوی از سواران خود که همنان اورسیده بودند راهی شد بمجرد برآمدنش از فوج شاهی ندای الامان از قلعه امرکوٹ بلند گردید اهالی قلعه بعضا بطبل هندچاپ دامان بر سر گردانیده عذر خواه برآمدند شاه نواز خان رسیده بنور محمد خان گفت که رستگاری و پایداری عمر و دولت تو منحصر بر انقیاد و اطاعت فرمان ست او قبول نموده باتفاق شاه نواز خان عازم خدمت شاهی شد و شاه نواز خان او را بآئین ولایت بطوریکه گنه کاران را با تیغ و کفن در حضور برند آورد نور محمد خان خود را بر خاک مسکنت افگنده زمین بوس نموده عذر تقصیرات خواست نادرشاه عفو فرموده امان داد و یک شب در انجا بوده روز دیگر بهمان روشش که رفته بود بقلعه خود مع لتی معاودت نمود بعد انفراغ از انتظام معاملات روزے نور محمد خان را در خلوت طلبیده در تنهائی گفت از دو سخنی میپرهم اگر راست گفتی رستی وگرنه بسیاست خواهی رسید او گفت مجال ندارد که غیر از راستی سخنی در حضور گذارش نمایم فرمود با این قلعه و سامان سبب استکانت و فرمانبرداری بلا توقف چه بود او بطوریکه در حضور سلاطین قاهر بخوبش آمد گوئید سخنے شروع نمود و بر آشفته فرمود نگفتم که راست خواهی گفت تکلف در التماس مکن وگرنه لبسیار آنیکه شاید خواهی رسید معروض داشت که نفس الامر اینست که بزرگے معتقد الیه این بنده است و من تابع ارشاد او یم او بمن گفته بود که اگر دارای ایران یعنے حضرت شاهے داعیه تو کند اعتماد بر قلعه و اسباب خود نکرده غیر از فرمان برداری خیال دیگر نخواهی کرد که هرگز از عهدهٔ برنیائی و هلاک بادیهٔ عصیان و خذلان شوی بنده گفته بود با چنین پناه جائیکه مرا ست و اسباب قلعه داری و ذخائر ما یحتاج کفایت امراو نمی تواند شد آخر فوج ایران و نادرشاه هم انسان هست دواب و مراکب نیز محتاج آب و علف اند در چنین مکان استحضار ما یحتاج بشرے و حیوانے از ممتنعات عادیست او شان فرموده اند راست گفتی اما بالفعل نادرشاه اقتضائے دارد که اگر عساکر عالم و جبال و بحار برادیر آیند همه بسر در آیند بنده درگاه بنا بر ین انتباه یارای تمرد و عصیان در خود نیافته باطاعت و فرمان برداری پیش آمد نادرشاه بعد استماع این حکایت فرمود که آن بزرگ را با من ملاقات و صحبتی میسر آید گفت نمی توانم گفت فرمود تو بر و و از من ابلاغ سلام نموده هر گونه اطمینان در ادب و احترام که خواهد و مناسب نماید

بعہد وقسم موکد گردانیده همراه خود بیارد واگر بهیچ وجه رغبت بامدن نکند عرضه دارد که نادرشاه سے خواهد بداند که مرگ وانتقال او ازین دار ملال بچه صورت مقرر گشته بمرگ طبیعی وبیمارسے درخانه برفراش خوابیده بود یا درمعارک حروب وکروب کشته خواهد شد بهر صورتیکه برای او مقدر شده است استکشاف آن سے نماید وهرچه او بگوید بے کم وکاست پیش من آمده باید گفت نورمحمد خان لئی حسب الامر بخدمت آن بزرگ شتافته حسب الامر بجا آورد وبرگشته پیغام گزارد که چنین فرموده اند نادرشاه درمیدان جنگ از مخالفان کشته نمی شود وبرفراش بیمارسے نیز نمی میرد موت او از دست نوکران او دست ملازمان مستحفظ درصحن خیمه هاے خود کشته خواهد شد واستماع این خبر سید فاضل مرحوم مرقوم سه سال قبل از کشته شدن نادرشاه از ناقلش فرموده بود چنانچه اول بآن اشعار کرده آمد +

دوم سرخیل اتقیاے مومنین وزبده اصحاب یقین حاجے بدیع الدین اطال الله علے رؤس المسلمین ظلاله وسقانا من رحیق التحقیق زلاله + + + + + +

وی از متوطنین برگنه سرکارسارن واز جمله اتقیاے زمان وغرلت گزیدگان بانام ونشان است تحصیل علوم متداوله نموده ودر اصل زندگانے را درجد اطلبی ومجاهدات بانفس اماره پیموده اکثر درصحبت خواجه محمد جعفر مرحوم که درویش صاحب حال ومقال بود بسر برده سررشته مریدے درخدمت خواجه مرقوم درست نموده درصحبت اهل البیت عمر گردید وباتفاق حاجے احمد علی داماد مولوے نصیر مرحوم بحج وزیارت عتبات عالیه شتافته وقت معاودت بسعادت زیارت عتبه علیه رضویه علی مشرفها السلام نیز مشرف گشته الحال درده مصطفے آباد که مملوکه زوجه اوست باعیال واطفال بسر برده تقواے محسم است از علم فقه وحدیث وتفسیر نهایت آشنا واز عقلیات نیز بیگانه نیست افاضل عصر اورا درزمره فضلا شمرده اند وشیخ محمد علے مرحوم نهایت احترامش سے نمود وسی فرمود که تمام عظیم آباد یک طرف ویک حاجے بدیع الدین روز برای رخصتش کدازنبا رس بوطن خود سے آمد ومحض برآے ملاقات شیخ مبرورند کور رفته بود شیخ تا سردروازه مشایعت نمود ووقت رخصت نهایت رقت دعا فرمود روز وشب اوقات شریفش بعبادت وطاعت الهی بسر سے رود وگاهے نماز شب که عبارت از تهجد باشد فوت نشده اوقات درکمال انتظام وانضباط میگذراند ودراحیان مصاحبت ندیده ام که فعلے خلاف شرع سرزده یا سنتی از سنن فوت شده باشد سن شریفش بهشتاد رسیده بسیار تاسف می نماید که عمر هیچ یکے از ائمه علیهم السلام باین حد نرسیده عمر من نمیدانم چرا اینقدر درازے یافته ایزد تعالے اورا وچنین زندگان را سلامت نگهدارد که باعث نزول برکات است آمین ویادگار اسلاف کرام اند + + + + + +

ذکر جلوس سراج الدوله برمسند ایالت بنگاله وبهار واوڑیسه وسوانحی که درایام دولتش روے نمود

سراج الدوله بعد فراغ ازمراسم تعزیت برمسند ایالت جلوس نموده قلیلے ازفوج را فرمان داد که رفته خاله او بی بی گسیٹے زوجه شهامت جنگ دختر کلان مهابت جنگ را ازموتی جهیل که درانجا رفته سکونت گرفته بود برآرند ودرگوشه نشانند واموال اورا نقیر وقطمیر ضبط نموده داخل خزانه دولت خانه اوسازند رفقاے بے بے گسیٹی بمجرد مردن مهابت جنگ یا آنکه زرهاے خطیر بوعده رفاقت وجنگیدن باسراج الدوله ازان زن احمق گرفته بود ندداه عافیت جسته هریکے

بلما بالے وما واے خرید و مشاهیر از اسنجا برخاسته در مساکن دیرینه خود که در شهر و اشتهار آماده اقامت نمودند قلیلی که مانده بودند بمشاهده محاصره افواج سراج الدوله منظر شد تدبیر نظر سے که سرمایه فساد و مدار المهام بے بے گمیتی بود و دست محمد خان و رحم خان وغیرهما سرداران فوج را تطمیع نموده پیش سراج الدوله عذرخواه تقصیرات خود کنانیدند و بوساطت آنها بدر رفت و اموال خانه گی گمیتی انچه بود و سیاهه شده ضمیمه خزاین خانه سراج الدوله گردید و آن زن ناقص فطرت بشومے مداوتیکه با خواهرزاده خود با وجود نوازشهاے او لادے مے ورزید و بمکافات رضاداد بن خون ناحق حسین قلی خان و دیگر اعمال قبیحه گرفتار آمده از اسباب عزت و زر و دولت عاری گشته در گوشه نشست و بی رابعه را سراج الدوله بوجوه چند ترسانیده با دختر بیوه او که زن اکرام الدوله برادرش بود عقدے بنام خواند و رابعه بیگم از اکثر صدمات او محفوظ ماند و میر محمد جعفر خان از بخشی گرے معزول نموده میر مدن نام شخصے را که رفیق حسین الدین خان برادرزاده حسین قلی خان در جهانگیر نگر بود طلبیده خدمت بخشیگرے داد و پیشکار دیوان خانه خود موهن لال را خطاب مهاراجگی و منصب پنجهزارے و نوبت و پالکے جهالردار بخشیده مدار المهام و مرجع انام ساخت درشت گوئی و فحاشی و استهزا و تمسخر ارکان دولت و اعیان مملکت خود از ابتدا شیوه او و موجب نفرت طباع مردم از و بود و بعرصه آمدن هر دو بس مذکور غرور موهن لال بارتقاے مهابت جنگ و رؤساے دیرینه در تنفر و توحش جمیع سرداران افزوده کینه ها استداد یافت و غیر از سفله چند که بدولت سراج الدوله اقتدار یافته بودند همه را دفعیه سراج الدوله پیش نهاد خاطر گشت و بدعا و حیله و دغا در فکر برانداختن بنیاد دولت او شدند درین ضمن سراج الدوله اراده انتزاع ملک پورنیه از دست شوکت جنگ پسر مئوت جنگ در باطن خود مضمر ساخته بطرف راج محل نهضت نمود باستماع خبر تهیه او تا براج محل اضطراب عظیم بشوکت جنگ و اولیاے دولتش رو داده نهایت تشویش عارض اعلی و ادنے گردید شوکت جنگ چون هنوز چندان مستعد الارکان نشده بود در رجوع بصلح و اتقیا نموده استدعاے دعا برآے دفع بلا و برگشتن سراج الدوله از اراده که داشت میکرد ناگهان بسراج الدوله خبر رسید که مردم برآ گرفتن کشن بلبهه پسر راجه راج بلبهه دیوان شهامت جنگ بجهانگیر نگر رفته بودند کشن بلبهه گرفته خود را بکلکته رسانیده و مسٹر ڈریک صاحب کلان آنجا حمایتش نموده نمیگذارد سراج الدوله از استماع این خبر ترک عزیمت منازعه با شوکت جنگ نموده معاودت بمرشد آباد و شروع مخاطبات و معاطبات با مسٹر ڈریک نمود تا آنکه از مکالمه و مراسله کار بمجادله انجامید و سراج الدوله لشکر بکلکته کشید ✣

ذکر لشکر کشیدن سراج الدوله بر کلکته و مغلوب شدن مسٹر ڈریک صاحب کلان آنجا و غارت شدن معموره مذکوره و بدر رفتن مسٹر ڈریک با معدودے از انگلیشیه و گذاشتن سراج الدوله نانک چند دیوان راجه بردوان را بحفاظت و حکومت کلکته ✣ ✣ ✣

سراج الدوله که دو دنخوت در دماغش پیچیده از طریقه حزم و احتیاط بالمرة سیخ دور افتاده بود داعیه پیچیدن با انگلیشیه جزم نموده برآتش طیش غلطیدن گرفت رفعا و سرداران دیرینه مهابت جنگ را در حضور او مجال نفس کشیدن نبود و اکثرے بنا بر بے آبروئے خود و بعرصه آمدن ارادل و سفها خوابان زوال دولت و اقتدار او بوده اند در تدبیر این امر نو عیکه مناسب و مقرون بصلاح بود بر زبان نمی آوردند و او نیز از هیچ سے نمی پرسید و کسانیکه مشیر و مخلص او بوده اند اکثرے خفیف العقل و بسکسر از قانون مشاورت و اصابت رائے بمراحل دور تر و بدولت عاجلیکه میسر آمده مغرور بوده سخنی خلاف رضاے او

نخل مصالح امور خود دیده بر زبان سے آوردند و سراج الدوله خود اسلیے بود ندیم الشعور و از بادهٔ جهل و جوانی و دولت مست و مغرور
حسن و قبح کار ها بیرامون خاطرش نگشته دلهاے مردان کار باتش غضب بی موجبش برشته والا انفصال این معامله با دشے
جواب و سوال عاقلانه میسر بود و حاجت باشتعال نائرهٔ جدال و قتال نداشت لیکن چون تقدیر الهی بخرابی خاندان مهابت جنگ
وانقلاب عظیمی رفته بود زمام مهام مملکت بنگاله و بهار و اوڑیسه که سلطنتی است وسیع بدست دو طفل نادان احمق ظالم یکے سراج الدوله
دوم شوکت جنگ افتاده بعد از دو دمان بر آمد القصه سراج الدوله به تهیه لشکر و اسباب سفر فرمان داده اوائل ماه مبارک رمضان
با رادهٔ تسخیر کلکته از مرکز دولت خود به منصور گنج که ساخته او بود نهضت نمود و قلعه منازل کرده در فضاے معموره مذکوره منزل گزید
چون جماعهٔ انگلیشیه را جنگ سراج الدوله متیقن و اسباب حرب او مهیا بنو دیکو ٹھے قدیم محصن جسته و بعضے منازل مستحکمه و شوارع
منضبطه را محکم نموده مدافعه برخاستند سراج الدوله که سامان وافر موجود و سپاه بلا انتها مهیا داشت تسخیر امکنه مذکوره کوشیده
بسهل مدتے دانند که جنگ و محنتی غالب آمد و مسٹر ڈریک عرصه را بر خود تنگ دیده چاره کار در بدر رفتن دید بے آنکه با کسے
از اقوام خود خبر نماید خود را با معدودے از سرداران بر جهاز کشیده باقی ماندگان نبا بر فرار سردار مضطر گشته لا علاج و ناچار
برخے بمقتضاے غیرت موت را بر حیات گزیده تا بار وت و گله بندوق بود جنگیده آخر الامر شربت ناگوار مرگ بدلاوری
گوارائی نوشیدند و بعضے مجبور گشته اسیر پنجهٔ تقدیر شدند و اموال و زر ها ے خطیر که احصاے آن غیر مقدور است و محاسب
هم در حساب آن اعتراف بعجز مے نماید از کوٹھے کمپنی و دیگر سوداگران هندے و انگلشی وارمنے و غیرهم بغارت لشکر رفت و سراج الدوله فائده غیر از وزر و وبال عائد حال نشد این ماجرا بسیت و دوم ماه مبارک رمضان سنه یکهزار
دیکصد و شصت و نه هجرے بعد انقضاے دو ماه و دوازده روز از رحلت مهابت جنگ روے نمود ظاهر است و واجه صاحب
کوٹھے قاسم بازار و چند کس دیگر از قصبهٔ کلکته دستگیر گشته نزد سراج الدوله زنده مقید بودند و شاید درهمین جنگ
بے بے چند از زنوان انگلشیه در دست میرزا امیر بیگ که رفیق میر محمد جعفر خان بود افتادند و میرزا مذکور انچه لازمهٔ ایمان و نجابت
بود بعمل آورده باحتیاط نزد خود امانت مخفی نگهداشت چون شب شد میر جعفر خان را مطلع ساخته و بهولیه سراے او یا کشتی
جا لاک دیگر خواسته بے بے ها ے مذکوره را بران کشتی با خود برداشت و کشتی را هنگام شب آهسته آهسته سخے از مستحفظان
سراج الدوله راند چون دور تر از حدود لشکر رفت تند تر رانده بر جهاز مسٹر ڈریک که ده دوازده کروه دور از لشکر لنگر کرده بود
رسانیده بے بے ها ے مذکور حسن امانت و خوبے و دیانت امیر بیگ با اصحاب خود ظاهر نمودند صاحبان مذکور خواستند
که باوجود عدم مقدور با او رعایتے نمایند امیر بیگ از قبول آن عطایا ابا نموده ظاهر کرد که این کار را من بطمع این مال نکرده ام
شما هم سردار قومے و نجیب فرقه اید من هم مرد آدمے و نجیب قوم خودم بمقتضاے نجابت امریکه بالیست کردم تا شما را از مایاد گار
باشد و شبانه شب برگشته با میر جعفر خان پیوست الحق کارے کرد که از نجابت توقع جنیرج کار نجیبان همین است و این بنا بر
مسلمانان سبے ایمان شیوه خیانت و دنائت و ناموس مردم گذاشته مقتدایان آنها نامش نغز انهاده بزعم خود اقتضاے
سید انبیا و خلفا و اوصیاے او که سید انند از تسویلات نفس اماره و دلالت سلطان شیطان و شهوات طبع دنیا پرست
هست چه از عمل ابرار تا عمل دنیا طلبان که قبلهٔ آمال و آمانے انهاند فقط دنیاست لا غیر فرقے هست بین و تفاوتے است
مبین **بیت** کار پاکان را قیاس از خود مگیر ✤ گرچه یک شد در نوشتن شیر و شیر ✤ سبے اگر پیغمبر با وصے پیغمبر حاضر باشد
بر جمیع مسلمانان واجب است که اطاعت امر خانمه و در غیبت امام پیغمبر بر ادفاع واجب است یعنی اگر کسے قصد

جان یا مال و آبرو دے ماند و بجوے ممتنع نگردد اورا بطوریکه توانیم و دانیم از سر خود دور گردانیم زانکه عبث عبث بطمع ملک و مال مردم در منازعات و مجادلات کشانیم و خود را و دیگر خلق خدا را در مهالک و بلایا اندازیم خانه مفتیان بے ایمان خراب که بشومے طمع و تبه رائی اینها عالمے در بلا افتاده و سے افتد (اللهم احفظنا وسائر المومنین من شرور الذین یوسوسون فی صدور الناس من الجنة والناس) القصه سراج الدوله چند روز در کلکته توقف نموده و امور یکه از خراب بے بیوت و ایذا و اضرار بے گناهان و بناے بعض مفاسد دیگر که بزعم خود مصالحش سے شمرد منظور داشت بظهور رسانیده سالما و غانما بمرکز دولت مجد و برگشت و مانک چند دیوان راجه بردوان را که دبنگی بود برای خود مغرور و در جمیع امور بے شعور و از جوهر شجاعت هم محروم چنانچه روز جنگ بردوان که مهابت جنگ محصور مرهٹها شده بود گریخته نزد راجه خود رفت با وجود امتحان مذکور بخفاظت و حراست کلکته تعین نموده با پنج هزار سوار و هشت نه هزار پیاده در انجا گذاشت و همیشه با میر محمد جعفر خان و رحم خان و عمر خان و رستم خان و نیز خان و میر خان و غیرهما راجه دولبهه رام و دیگر سرداران آبرو طلب و حکمت سیٹهه وغیره اعیان شهر باستخفاف و اهانت پیش آمده همه را بتنگ بجان آورده بود که از زندگے خود همه کس بیزار و بمرگ سراج الدوله امیدوار بودند و باسر که بوی عداوت سراج الدوله از دماغشان نمی رفت توسل جسته بصحابت معتمدان پیغام میدادند که اراده یغی و خروج نماید و ما را مخلص و رفیق خود دانند خصوص میر محمد جعفر خان که زیاده از دیگران درین کار ساعے بود و حکمت سیٹهه هم بکمال اخفا درین باب اعانت و دلالت می نمود چنانچه در احوال شوکت جنگ بنده را سعے میر محمد جعفر خان باستیصال سراج الدوله از عرائض مرسله او که بشوکت جنگ میرسید مفصل بوضوح انجامیده و درین صفحات نیز پیرایه نگارش خواهد یافت اکنون تتمه احوال خسران مال شوکت جنگ بنا بر انتظام اخبار و سوانحے که از پهلوے حماقت هاے او روے نموده بزبان قلم میدهد تا ناظران را انتظارے و ابهامے در حال او و انجام کارش نماند +

ذکر چند روزه امارت شوکت جنگ در پورنیه و بدست خود بلا بر سر آوردن و خود را و عالمے را در بلا افگندن او بطفیل حماقت هاے ذاتی و اغرای شوم طبعان خوش آمد گو

در اوراق سابقه احوال رحلت صولت جنگ و نشستن شوکت جنگ بجاے پدر و پهلو تهی کردن فقیر از رفاقت او تحریر پذیرفته و اشعارے بآن شده که احقر دایه بدر رفتن از قلمرو پورنیه داشت بسبب اندیشه از سراج الدوله که برادران کوچک فقیر و میر عبد الوهاب و عموے بنده را از عظیم آباد اخراج نموده و موسم برشکال رسیده بود بدر رفتن از حد دواو که هانزده شانزده روزه راه طول داشت متعذر نمود لهذا از معبر گندهه گوله برگشته در پورنیه اقامت ورزید و دستان نادان بعد چند روز مبالغه در ترغیب رفاقت شوکت جنگ نمودند فقیر هر چند عذر خواهے نمود وی گفت که صحبت من با او درنخواهد گرفت و پایان کار او بخوبے نخواهد انجامید اکنون که در گوشه خانه خود نشسته ام از شهر دور بله یعنے سراج الدوله شوکت جنگ بر کنار ام و در صورت رفاقت هدف سهام آفات و آلام از هر دو طرف خواهم بود مرا معاف دارند و زیاده ترنجانند سودے نمی کرد سخنان بیهوده مثل آنکه مرگ ابنوه چشنی دارد و امثال ذلک فقیر را رنجه خاطر سید داشتند چون دیدند که بنده هرگز گفته آنها نمی پذیرد روزے آن سفیه مغرور را خدای داند بچه تقریب در خانه فقیر حقیر آوردند و او را محرک ترک آنها شده نمودند بنده ناچار شد و بدیقین دانست که اگر الحال زیاده استادگی نماید بلاے نسیئه نقد خواهد بود و از انچه در آخر کار سے نرسم اول رو بخواهد نمود و با من نه بلکه با فرزندان برادرے کار دشمنی سخت خواهد کرد لهذا برین ناچار گشته تن بر قضا

در دادم و واردات را آغوش گشادم و آمد و رفت دربار شروع نمودم چند روز چنانچه ضابطهٔ ممنون مزاجان نادانست
مصروف رضاجوئی من گشته بنیاد جمیع کارهای خود بر استشاره و اشارهٔ من گذاشت و بنده صباحی چند مانند وزیر
عرصهٔ شطرنج در پهلوی شاه عادی از نطق و هوش قریب و قرین و در حکم و دستخط سرگرم تعلیم و تلقین بودم اگر لحظهٔ دیر می رسیدم
انتظار من کشیده دست و زبان را در تمشیت احکام معطل می داشت و من بدین جهت بعجب بلائی مبتلا بودم خط و سواد
درست نداشت باید وقت دستخط تعلیم نمایم که ضاد را با با و طا را با الف و هر حرفی بحرف دیگر وصل نماید با فصلی گذارد تا آنکه
خود بخود روزی بی اختیار درین دستخط بهم برآمد و قلم دور افگنده از مسند برخاسته بجای دیگر نشست چون سببی درمیان
نبود بنده مطلق پی نبرد که سبب این آشفتگی چیست بعد ساعتی برخاست بنده مع حاضران دیگر مرخص شدم و به خانهٔ زین الدین
حسین خان بهادر سپهدار جنگ سیف خان مرحوم که شوهر همشیرهٔ او و با بنده نهایت آشنا بود آمده از حرکت مذکوره او که فی حد ذاته
محض بود استعجاب می نمودم ناگاه خدمتگاری از مقربان او آمده رقعه اش آورد مضمون آنکه صاحب رفیق فرمودند تا تالیق
من اینقدر تعلیم و تلقین چرا می فرمایند جواب دادم که بنوعیکه مامور بودم حسب الامر تقدیم میرسانیدم اکنون که چنین میفرمایند
هرگز التماسی نخواهد شد روزی چند خاموش بودم بعد چند روز باز سماجت و تعلیم و القا نمودند عرض نمودم که مزاج
اغنیا آتش می باشد و مرا معلوم نیست که در کدام امر مرضی شریف چیست امید وارم که مرا معاف دارند بلجاجت ننموده
سبالغه را از حد بدر برده چاره در امر دیگر می پرسید سخنی می گفتم تا آنکه عرائض میر محمد جعفر خان منضمن تحریک او به سیفنے و
عناد با سراج الدوله رسید و نام اکثر سرداران که مرا یاد نمانده دران مندرج و مرقوم بود که با همه دست توسل بدامن دولت
شما میزنیم شبه ملیکه با ما عهد و پیمان چنین و چنان درمیان آید و صاحب کمر همت محکم بسته قاصد انتزاع این مملکت از سراج الدوله
شوند و رود این عرائض و بروز مافی الضمیر سرداران منافق سر بی مغز شوکت جنگ را شوراینید و همدرین عرضه میر معلی خان
سبک سر که از جمله برادر زنهای برهان الملک سعادت خان بود از طرفی پیدا شده بملازمت شوکت جنگ رسید او عجب شوری
در سر و تنگ ظرفی بحد و مرد از سابق با میر محمد جعفر خان رابطهٔ رفاقت و مناسبت مزاج بمرتبهٔ اتم و اکمل داشت و حبیب بیگ
یکه که قدیم نوکر سهابت جنگ و مزاج لوطیانه منحرکی پیشه داشت در سفر جنگ اول کلکته مورد عتاب سراج الدوله گردیده
از عین راه گریخته به پورنیه رسیده و در سلک ملازمان و مقربان شوکت جنگ منسلک گردید این هر دو کس بطمع اخذ و جر
سر سخنان خوش آمد را باسمان رسانیده دقیقه از دقائق تسالیش شوکت جنگ فرو نمی گذاشتند او خود ابله بود و فریفتهٔ سخن
طماعان مذکور گردیده هر چه درباره او بر زبان اینها می گذشت همه را درحق خود راست پنداشته تحت فلک قمر احدی را
با خود برابر نمی شمرد چنانچه به تعریف آن هر دو چون قدر خود را نشناخت می گفت بعد فتح بنگاله چون آب و هوای آنجا بطبع
من سازگار نیست اول تصفیه راه ببرد اشتن پسر صفدر جنگ بعد ازان باستیصال غازی الدین خان و پادشاه دست نشان
او نموده بلاهور و کابل خواهم شتافت و قندهار و خراسان را نشیمن خود خواهم ساخت و معرفت ضیاء الدوله پسر سعد الدین خان
و جلال الدوله جلال الدین محمد خان که مقربان عماد الملک بوده اند و صولت جنگ پدر شوکت جنگ با ایشان راه خود دوست
ساخته واسطه جواب و سوال و برآمد کارهای حضور گردانیده بود شقهٔ دستخطی و مهری عماد الملک متضمن اذن جنگ با سراج الدوله
و انتزاع ملک بنگاله و بیار و اوڑیسه از دست او بشرط ایصال پیشکش کرور روپیه نقد و ضبطی اموالش حاصل نمود چون
رقعه مرقومه رسید نخوتش دوبالا گردید و کاوشهای بموجب با سرداران قدیم پدر که پر ورده نعمتش از سالها و معتمد علیه

بوده اند بنا بر کینه ها سے پوچ که از عهد صاحب زادگی بسبب بعضی نافرمانی ها که حسب الامر آقاے خود می نمودند داشت شروع نموده اکثری را ذلیل و آزرده خاطر ساخت و میر معلے خان و حبیب بیگ و بعضے متوسلان قدیم عهد صاحب زادگیش که همه سفله سبک نها د بوده اند و در ذلت اغره عزت خود وارتقا بمدارج آنها در عزل شان میدانستند ترغیب دران کار بلکه خود محرک امور مذکوره می شدند و همیشه در فکر گرفتن خلاع و خلعت و جواهر و افیال بوده اند بنده در بعض احیان بآنها فهمانیدند که اول فکر پایدارے عمر و دولت آقا نمایید بعد ازان به تحصیل فیل و جواهر بپردازید اما سودے نداشت روزے اراده مقید نمودن للی ہزارے که سرکرده ران توپخانه دستی و صاحب جرات و پرورده نعمت پدرش بود نموده بنده و برادر بنده نقی علی خان را بی وقت در خلوت طلبیده و درباره گرفتن للی ہزارے استشاره نموده بنده سکوت ورزید چیزے نگفت مبالغه نمود و قسمها داد که انچه صلاح من دران باشد بگوئید بنده گفت اینقدر باید دانست که سبب نفرت مردم از سراج الدوله با وجود حقوق چندین ساله مهابت خنگ و جوع بشما غیر ازین نیست که مردم از دست سراج الدوله برجان و آبروے خود مطمئن نیستند و شما را ازین بدیها معرا میدانند هرگاه به سلوکے شما با نوکران پدر بگوش آنها رسد همه از شما بیزار و سلامتے سراج الدوله را خواستگار خواهند بود آنوقت تصدیق بنده نموده قیلی بفقیر عنایت فرمود و رخصت کرد بعد چند روز مصاحبان سفینه نادانش باز برین صرافت آورده مردمان همراهے للی را تطمیع نموده پراگنده ساختند و شوکت خنگ پیاده و سواران برادرے للی را بهراهے سیف الدین محمد خان سپرد و روزے خود سوار شده بر خانه او تاخت بعضے برادران و همراهیان که با او مانده بودند بدر رفته للی را تنها گذاشتند محمد سعید خان و نقی علی خان هر دو بنده بر در خانه اش رفته و دست او گرفته آوردند میخواست که بزیر تازیانه اش بکشند محمد سعید خان و دیگران در شفاعت مبالغه ها نمودند نمی شنید اخر محمد سعید خان برآشفته گفت خداوند با چنین کسان این قسم نمی کنند بخوف آزردگے عامه سپاه و اجتماع آنها بر حمایت للی و بهر صورت از ضرب تازیانه محفوظ مانده مقید شد و اسباب و اموال و اسپ و فیل او ضبط نموده و بعد چند روز او و رامع زن و فرزندانش عارے از جمیع اسباب گردانیده سے روپیه خرج راه داده و بر کشتی نشانیده از دریاے کوسے گذرانیده بطرف بیرنگر سرداد و زبان بیاوه گوئے کشاده همه را از خود آزرده می ساخت بزرگان خود را بزشتی یاد میکرد و نامزا میگفت روزے با کارگذار خان بخشی در عین دربار که ملازمان بسیار نشسته بودند میگوید چون کارگذار خان بعد فتح بنگاله سپاه دو ماهه خود را البته نذر من خواهد نمود کارگذار خان بیچاره که جوان هوشیار و مرد کارے بوده است حیران شده گفت بلے ولی نعمت مردم را غنیمت بنگاله چندان بدست خواهد آمد که اینقدر مبلغ گرانی نخواهد کرد گفت بخیر این کار مهابت خنگ احمق بود که مردم را مال غارت معاف می نمود من پر کاهے به کسے نخواهم داد روزے دیگر میر معلے خان که فوجداری نواب گنج و سرنیه وغیره برائے تسخیر تنگ پور و دیگر جاها باو شده بود عرضے نمود و بر عرضے نوشت که نواب عالم پناه سلامت این لقب را پسندیده بجاے علیجاه دار و غه دیوانخانه حکم داد تا چوبداران بهمین خطاب مجرا مردم میکنانیده باشند و تحفه تر آنکه منشی را طلبیده گفت که بعباد الملک عرضے کند مضمون آنکه چون خطاب عالمے را مردم نواب عالمیان تاب و خطوط و اخبارے نویسند منکه دعوی فرزندی آن جناب دارم خود را خطاب عالم پناه مقرر نمودم امیدوارم که مرا بهمین لقب و خطاب یاد فرموده باشند و ندر مبارک باد این خطاب که خود برائے خود مقرر ساخته یازده اشرفے برائے عماد الملک فرستاد و بصفدر الدوله و جلال الدوله که مربی او بودند نوشت که بغیر این خطاب بمن خواهد نوشت خفش را پاره نموده جوابش نخواهم نوشت عقل باین خوبے و با آنکه زمانه

بنود اما او ضاع و گفتگوے زنها داشت لیکن تا اقبال بود دربار عام محش باجمال و اشتمال همه کس را امید اد و هزاران بهادر شجاع استماع نموده سکوت مے ورزیدند تا آنکه میر معلے خان احمق عرضداشت نمود که من اراده تسخیر رنگ پور دارم و کمک را امید وارم مردم را تاکید نمود که بکمک او بروند برسات درعین طغیان و تمام زمین زیر آب بود دران وقت کرا مجال که حرکت تواند نمود چون درنگ و برآمدن مردم شد دیوانه وار خود برآمد و بے لحاظ پیش و پس دو سه منزل دوید آخر خود هم حیران گردید و بضرورت معاودت نموده بخانه خود رسید ۔

ذکر ظاهر شدن بیدلے سپاه از سفاهت شوکت جنگ و برگشتن او به پورنیه نادم و دلتنگ

درهمین سفر چون مردم از دست شعور و زبان او بجان آمده بودند هر کس در خانه خود با اتفاق دوستان شکایتش می نمود حبیب بیگ موذے درمیان دوستان شریک بوده و نامے و سخن چینے را اختیار کرده سخنان مردم را پیش او نقل نمود که مردم سپاه باهم اتفاق ورزیده نسبت ابتناد اعیه نمک بحرامے دارند و این سخن اصلے نداشت بلی کارگذار خان و شیخ عبدالرشید نوه شیخ جهان یارو دیگر سرداران باهم یکدل گشته این نبارا گذاشته بودند که بهیئت مجموعے او را بزجر و تهدید از پورنیه گوے باز آرند و بترسانند شوکت جنگ بر این ماجرا مطلع گشته خائف شد و همه را احضار نموده عذر خواهے نمود مردم این نامے را به حبیب بیگ گمان نموده مبالغه کردند که شخصے که بدروغ اراده نمک حرامے بما نسبت داده روبروے شما ظاهر کرده نامش را بیان فرمایند تا اگر راست گوست روبرو شده ثابت کند که کدام کس گفته و اگر دروغگو است ما او را بسزا میرسانیم حبیب بیگ مضطرب شده خود ظاهر نمود که من چنین نگفته ام بطور خیر خواهے فهمانیده ام که ترک این گفتگو نمائید والا مردم مستعد آزردگیها هستند و اول از همه منم ازین سخن چون دروغ بود شوکت جنگ هم از او آزرده شد و دوستان و آشنایان هم درهمان مجلس هو ر دلعن و طعنش گردانیدند حبیب بیگ خود را مطعون طرفین دیده چاره رستگارے منحصر در ترک دنیا دارے یافت و همان جا یراق و لباس از برکنده گفت تا خانگ رفیقم و بعد ازان فقیر و فی الحقیقة اگر چنین نمی کرد مردم ازو بتیر اگشته اراده استخفاف و آزار او همان جا داشتند شوکت جنگ مردم را از خود منحرف دیده از جمیع سپاه استکناف گزیده و درمیان توسنخانه دستی که بر بعضے از انها اعتماد داشت یلغار نموده داخل خانه خود و قلعه گردید و بر دروازهاے قلعه استحفظان گماشت که کسے را به یراق نگذارند چون سپاه را هم باو اعتماد نبود همه کس ترک آمد و رفت نموده در خانه خود نشستند آخر ناچار شده اذن آمدن به یراق داد درین اثنا خبر رسید که للی هزاری حسب الطلب سراج الدوله از طرف بیرنگر روانه مرشد اباد شد نهایت تعجب نموده گفت اگر از للے این حرکت با وجود حقوق چندین ساله پدر من بعمل آید دیگر از احدے چشم وفا نباید داشت حماقتش را تماشا باید کرد حقوق پدر خود را انچه بر للی بود یاد می کند و سلوکیکه خود با او کرده یاد نمے آرد که با او کدام بد بهاست که نکرده نمیدانم بکدام سلوک امید وفا ازو داشت با خراج نمودن یا ضبط اموال و اسباب فرمودن یا ابر وے او بر باد دادن یا او را اوارهے از عزت و زر بلک بیگانه فرستادن خلاصه ذکر سفاهت او را دفترها باید اما حیف مداد و قلم است که در تحریر آن رایگان صرف شود سراج الدوله انتشار و اسس و تنگظرفی و عداوتهاے او از حرکات میر معلے خان و دیگر تابعان را استنباط نموده خواست که اراده او در باید بلکه شروع منازعه نماید ۔

فرستادن سراج الدوله رای راس بهارے پسر صغیر راجه جانکی رام را بفوجداری کوندواره و بیرنگر و شعله کشیدن آتش شور و شر و خاموش شدن چراغ دولت شوکت جنگ سبک سیر

سراج الدوله باستماع حرکات عجیبه او با آنکه خود اعجوبه بود متنبه گشته اراده مدافعه او بعجلت پیش نهاد خاطر ساخت و رای راس بهارے برادر خرد راجه دولبهه رام بهار در رامع خطے بنام شوکت جنگ و سند فوجدارے بیرنگر و کوندواره بنام رای مذکور نوشته فرستاد و راس بهارے محاذی راج محل شیتهاے خود را سته عرضے بشوکت جنگ نگاشت و خط سراج الدوله ابلاغ داشته خود منتظر اذن شوکت جنگ نشست مضمون خط سراج الدوله آنکه هر دو پرگنه مذکور در حضور جاگیر دیگرے میشد من دخل بیگانه در انجا مناسب ندیده پرگنه هاے مذکور بجاگیر خود طلبیدم چون جدائی درمیان متصور نیست راس بهارے را که بکار انجا مامور نموده ام دخیل فرموده دخلنامه او خواهند فرستاد شوکت جنگ بورود خطوط مذکوره متحیر گشته قاصد استشاره با دولت خواهان خود شد و همه را احضار فرمود بنده را هم طلبید اشت میر سعلے خان و حبیب بیگ و کارگذار خان و دیگر اعیان مجلس و ملازمان معتمد او حاضر بودند که بنده رسید خطوط را گشوده نمود و مصلحت طلبید همه کس مستفسر از بنده شدند خود هم پرسید بنده چون از بدے گرفته خاطر بود التماس نمود که هرچه بخاطر عاطر رسیده باشد عین صواب و صلاح خواهد بود باز که سماجت را از حد بدر بردگفتم که چون عرصه قلیلے در برسات باقے و راه تنگ و تاز که در محاربات چاره ازان نیست هنوز مسدود است مناسب چنین می نماید که این یسیر مدت را ایمدار را انگذرانند و راس بهارے را بلطف و مهربانے متوقع داون و دستک عمل نموده بحضور طلبند و سراج الدوله بزنگارند که انچه بعمل آید بسیار بجا و بموقع شد اما چون بنده هم خود را از زمره متوسلان دامن دولت میدانم بهتر خود آنکه این جا ها بدستور سپرد دولت خواه باشد و مالگذاریش را مسجل نموده باشم باید دید جوابش چه سے نگارد و اگر راس بهارے بیاید بلطائف الحیل نزد خود باید داشت و چند روز بر برسات که با قیست باید گذرانید و اسباب حروب را مهیا باید گردانید بعد برسات که احتمال شورش جماعه انگلیشیه هم هست آنها را با خود متفق ساخته هر طرف که صلاح وقت باشد نهضت باید نمود بارے این ملتمس را پسندیده بمنشی حکم نوشتن خطوط بهمین مضمون داد و تحسین رائے بنده نمود خوش آمد گویان بضابطه خود پیرو کلامش نموده شروع بستایش فقیر نمودند و گفتگو را درین خصوص طول دادند تعریف بنده که بمبالغه شنید ناخوش آمد یکمرتبه روے ورق برگردانیدند و گفت عقل ایشان تا کجا زیاده از عقل من میتواند بود ایشان عقل هزار راه دارند و من عقل لکوک دارم مرا هرگز گفته ایشان منظور نیست و هر کار هاے راس بهارے را طلبیده بیچاره ها را ناحق گوشمالی داد و رقعه وزیر را که سند ریاستش بود طلبیده دربار عام حکم بخواندنش نمود و هر کار ها بپیغام زبانے هم داد و خط هم بسراج الدوله بهمین مضمون نگاشته در جواب فرستاد که سند صوبه داریهاے هر سه صوبه بنام من رسیده چون واسطه اخوت و قرابت درمیان است از سر جان شما گذشته هر مکانے را که در جهان گیر نگر تجویز نمایند و اطلاع دهند بنام شما مقرر کرده سند داده آید و خود در انجا رفته بنشینند و دار الاماره را مع خزاین و اسباب واگذارند که اینجانب منتظر جواب باد رکاب است هر کاره ها برگشته برای بهارے باجرا نقل نمودند او جواب خط شوکت جنگ را نزد سراج الدوله فرستاد سراج الدوله این هر خرفات را شنیده آخر ذی حجه بود که مع افواج بارادهٔ استیصال شوکت جنگ در حرکت آمد و راجه رام نارائن را مع زمینداران و افواج عظیم آباد بمدد خود طلبید ازان طرف راجه رام نارائن مع راجه سندر سنگه و پهلوان سنگه برادرش موتهر سنگه و جمیع افواج عظیم آباد که تنها دو برابر کثرت و جمعیت شوکت جنگ داگر هیچ نباشد زیاده از سادات البته خواهد بود حاضر آمد و سراج الدوله افواج همراهے خود را دو حصه کرده نصف فوج را بسرکردگی راجه موهن لال دیوان

قدیم معتمد خود را نطرف گنگا فرستاد که از راه بست پور گوله و حیات پور گوله و صدا بر سر شوکت جنگ رود و نصف فوج همراه خود گرفته نزدیک براج محل معبر مقرر ساخت و متصل با وراجه رام نارائن مع فوج خود عبور نمود

ذکر رسیدن افواج سراج الدوله در منیار سے و افواج شوکت جنگ در نواب گنج و مورچال بستن عمله شوکت جنگ و جنگیدن فیتین و ظفر یافتن افواج سراج الدوله و کشته شدن شوکت جنگ در میدان جنگ و حرکات عجیبه که دران مصاف از شوکت جنگ بظهور رسید

شوکت جنگ که از پیشتر عزم جنگ با سراج الدوله جزم نموده پنجا هیکه سابقا مذکور شد فرستاده بود بعد فرستادن خط مذکور بمردم خود فرمان داد که جای محفوظ تفحص کرده معسکر را همان جا قرار دهند عمله عهد پدرش که البته خالے از شعور نبوده اند مابین منیار و نواب گنج جائیکه از هر جانب جهیل های عظیم محیط داشت و راه درآمدن دران مکان منحصر از یکسو آنهم باریک بلکه بار استن پلے از چوب و نے و کاه ممکن العبور شده بود معین نموده با آنکه دور رسیدان جهیل عمیق عریض بود که بعض جا دو سه کروه و بعضی جا ده کے کمتر عرض داشت باز هم اکثر جا که احتیاط مقتضے آن بود خندقے بر لب جهیل کنده سدے مرتفع برآورده بودند و اگر کسے در انجا بسلیقه باجمعیت بسیار کم هم سے جنگید مدتها سے بایست که لشکر خصم یورش تواند آورد و بر پشت ملک خود بود اگر رسد و اسباب انچه درکار میشد بسهولت و آسانے سرانجام یافته سے رسید سپاه سائر که عبارت از سواران و بجا و سرداران دلاور باشد باندیشه زبان بے تامل او و او خود بنا بر عدم اطمینان ز سپاه دور از همه گیر بودن بهتر دانسته چند روز قبل ازان که خود برآید سپاه را بر مورچال معین مذکور مرخص نمود و فرمان داد که علحده از خیمه گاه او بر لب دریاے سونٹر که البته فاصله یک دو میل کروه بلکه افزود بود جمیع سپاه فرود آید چنانچه بنده و لقے علی خان برادر بنده و کارگذار خان سخنے و شیخ جهان یار و شیخ عبد الرشید نوه شیخ مذکور و میر سلطان خلیل خان و محمد سعید خان پسر ابو تراب خان تورانی که در جنگ زار زور بر فاقت برهان الملک کشته شد و دیگر سرداران سیف خانی وغیره مع رساله های خود که گویا کل فوج همان بود حسب الامر او بهمانجا رسیده فرود آمدیم و سیام سندر کا تیه بنگاسے که پیشکار توپخانه دستی بود و توپخانه داروغه غیر از شوکت جنگ از عهد پدرش نداشت همراه آقای خود مانده یک روز قبل از جنگ رسیده بر سر راسته که راه برآمدن از مورچال همان معین شده بود فرود آمد و لشکر بے سردار سائر و توپخانه بفاصله دو میل کروه از همدگر جدا منزل گزیدند هر روز خبر قرب وصول افواج سراج الدوله میرسید روزے قبل از جنگ خبر آمد که فوج هراول سراج الدوله رسیده سے آید مردم این طرف هم ناچار تیار شده باستعداد مدافعه استادند بعد ازان منتفی شد که هنوز اندک بعدے درمیان است تا فردا خواهند رسید شام پیش خیمه شوکت جنگ رسیده برپا گردید معهذا یقین نبود که تا کے سے آید شب بهر صورت گذشت و صبح تاریخ بیست و یکم محرم الحرام سنه یکهزار و یک صد و هفتاد و نه ساعت روز برآمده بود که شوکت جنگ خود هویدا گردید ملازمان نزدیک به مخیم او آمده سلام ها کردند از انجمله بنده هم بود آن وقت هم عقده از جبین و خاطر پریشان که از نوکران بے هیچ داشت نکشود و مسلک اعطاف و بوسے نه پیموده سرداران را که برسم سلام حاضر آمده بودند حکم داد که بجائیکه خیمه و مورچال داشتند بروند بیچارها ناچار بطرف دست راست بفاصله یک دو میل کروه که بودند رفته مستعد نشستند تا چه پیش آید و خود مع سواران یکه متفرقه و معتمدان خود مثل میر مردان علے پسر میر رستم علے خواهرزاده خواجه معتصم برادر صمصام الدوله خان دوران که داروغه خاص برداران

وصاحب نشان زرتار سے بود و مثیمن لال که دیوان قدیم او بود و سیف الدین محمد خان نوۂ آقا عظیما که بجاے لالی هزاری مقرر گشته بهلیه هاے برق انداز برادرے هزاری مغضوب مذکور سپه کردگے او معین شده بودند و برادر حقیقے خودش میرزا رمضانی نام که هادے علیخان بهادر جسارت جنگ خطاب وسه چار صد سوار همراه داشت درمیان مورچال مثل صید وحشے گردیدن گرفت و بزعم خود گویا انتظام مورچال مے داد عمر خان نام جماعه دارے که افغان کهن سال آورده میر سلطان خلیل خان سردار معقول دیده آزموده کار بود نیز مع جمعیت خود که قریب بصد و دو صد سوار خواهند بود اتفاقاً دران وقت همراه بود درین عرصه هم انواع زشتی و کج خلقے باهمراهیان مے نمود ثلثی از روز چون بگذشت و رسیدان آبادے منهارے لشکر سراج الدوله بسردارے راجه موهن لال دیوان او در رسید و اعلام آن لشکر بر پا گردیده از دور مشاهد میشد و فاصله بین العسکرین از هر سو قریب بده کروه بود سیام سندر مشرف توپخانه دستی از سیاه مستی ناکرده کارے باظهار جلادت و جانفشانے خود از مورچال بیرون رفته درمیدان قریب به نیم کروه دور از مورچال مع کل برق انداز ان مغرب رویه مقابل لشکر سراج الدوله ایستاده مفاصله یک ونیم کروه گذاشت نوعیکه درمیان جهیلے و مانعے نمانده به از جهیل و مورچال برآمده ایستاده بود و یمین لشکر سراج الدوله از فوج سرداران و سواران لشکر شوکت جنگ جنوباً و شمالاً مقابل و مفاصله دو کروه و درمیان جهیل عظیم داشت راجه موهن لال باتفاق میر محمد جعفر خان و دوست محمد خان و میر محمد کاظم خان و دلیر خان و اصالت خان سپهسالار عمر خان و شیخ دین محمد و دیگر سرداران خیمه ها را لب دریاے گنگا برپا کرده خود مع سار لشکر سیاه و توپخانه لشکر را مرتب ساخته بنابر احتیاط مستعد ایستاده و شروع بتوپ اندازے نمود گوله ها بنابر بعد مسافت اکثر در جهیل مے افتاد و بعد از دو سه ساعت که توپهاے کلان رسیدند و آنها را سر مے دادند بعضے از گوله ها متصل بمورچال احیاناً یکے دوئے در اندرون مورچال هم میرسید چون گوله اندرون رسیدن گرفت شوکت جنگ با سے و مراتب را از نزد خود دور ساخت و فرمود تا نجوابانند و نوکران که ناچار همراه مے گشتند بر آنها خفگے مے نمود که نمک حرامان هجوم آورده و منجوهنند مرا شانه توپ گردانند مردم متفرق دور دورے گردیدند باز هم راضے نبود و یکجا نمے آسود عمر خان جماعه دار مذکور التماس نمود که نواب سلامت این صف جنگست و من همراه آصف جاه جنگها دیده و جنگیده ام چنین جنگها را این قسم نمے جنگند فوج را یکجا و مرتب نموده مقدمه و جناحین آراسته توپ و توپخانه دستی را پیش و گذاشته باید بمقابله خصم شتافت و پایدار رسیا باید نمود تا فتح و ظفر جلوه گر آید برآشفته بجماعه دار مذکور سرزنش نمود و آن صفحاه را فحش داده گفت من خود سه صد صف جنگ جنگیده ام مرا تعلیم کسے درکار نیست بیچاره خاموش شد درین اثنا سوارے رافر مود تا رفته بشیخ جهان یار و کارگذار خان و جمیع سرداران بگوید که نشانهاے دشمن مے نماید و شما ها جرأت و یورش نمی کنید بر آنها بتازید سوار رفت و باز جواب آورد که با این فوج قلیل بر چنین فوج کثیر و فراهمت گل ولاے جهیل یورش نمی توان نمود و مقرون باصلاح نیست هر گاه آنها یورش آرند و این گل ولاے راسطے نمانند و صدمات توپخانه نکشیده نزدیک رسند آن وقت انچه از دست برآید به عمل باید آورد که همین غنیمت است آزرده و آشفته گشت و سخنان نالائق بر زبان راند و گفته فرستاد که نامردے چه مے کنید بلا باید نمود سیام سندر بشنیدن سے توپخانه من برآمده بیرون مورچال رفته و شما همه ها سخن سازے مے کنید اما در آمد و رفت یکبار و دو بار روز گذشت پیغام دیگر که رفت تا جوابش آید عرصه مے بایست چون ثلث روز باقے ماند هوس رفع خمار و کشیدن پیاله هاے سرشار در سرش پیچید و میل صحبت نسوان مغنیه عنان خاطرش بطرف خلوت کشید از فیل فرود آمده

درخیمه حرم سرا رفت بنده باد یگر حاضران درخیمه دیوانخانه نشسته شکر ایزدی بجا آوردم وگفتم که اگر اینقدر روزکه باقی مانده بخیریت بگذرد شب همه ها یکجا گشته واین احمق را بطوریکه میسر آید فهمانیده فرد افوج را یکجا ومرتب باید نمود وبه ہیئت مجموعی باید جنبید تا انچه مقدر است میسر آید این را گفته ارادهٔ رفتن درلشکر سپاه که طرف دست راست قریب بیک نیم کروه وبرادرمن نقی علی خان وجمیع دوستان همانجا بودند نمودم چون از اینوه معسکر بیرون رفتم دیدم که شیخ جهان یار وکارگذار خان و حبیب بیگ ومحمد سعید خان وشیخ سعد الله ومیر سلطان خلیل خان وجمیع سرداران باستماع پیغام ثانی شوکت جنگ تاب خفت نیاورده یورش نموده اند ونصف جمیل پیش روی را بجز اسبے تمام پیموده عنقریب بلشکر سراج الدوله میرسند وجنگ اتمام مے پذیرد ومن دور وتنها افتاده ام الحال با نهانے توانم رسید ولشکر شوکت جنگ را درعجب تفرقه دیدم ودانستم که سرداران عمدهٔ سپاه مع سواران همراه ازمیان جمیل بسجال تباه گذشته وضرب توپ وبان وبندوق طرف سراج الدوله خورده اگر راه یابند افتان وخیزان تا بخصم خود خواهند رسید یا درراه تمام خواهند گردید وسیام سندر سیاه درون بارق انداز ان از طرف مشرق خدائے داند بچه صورت برسر آنها خواهد رفت یا نخواهد رفت واگر رفت چگونه خواهد رسید ومعامله بچه خواهد انجامید دانستم که هردو لشکر این سبک سر تمام شد اگر بصورتے این ابله هم بلشکر خود پیوندد وعجالة هردو لشکر یک جا شده صورت ترتیبے روی نماید شاید کارے از پیش رود دیر گشتم که شوکت جنگ را برآورده سوار گردانم وزود تر برانم تا همه یک جا شوند بردر خیمه اش که رسیدم دیدم که خبر پیش رفتن هردو لشکر یعنے سواران سائر و توپخانه وسیام سندر باین مست لایعقل رسیده وخودش مست شراب آشفته سر ودستار از خواب بیدار و بر فیل سوار شده مردم رکابش که هریکے بعد داخل شدنش درخیمه بجاهاے خود آسوده بودند مضطرب الاحوال تیار شده، میر سند ساعتے درین اجتماع واحضار دیر شد وتا آن زمان افواج متفرقه پیش روبا فوج سراج الدوله نزدیک تر گردید بارے تاکید نمودم تا از جاے خود جنبید اما بچه اس ده قدم راه میرود باز دست بردوش فیلبان گذاشته فیل را توقیف مینماید بنده علی الاتصال تاکید مے نماید تا بهر صورت این بے خبر به پشت گرمے سیاه خود برسد بهر چند سعے کردم سودے نه بخشید ناگاه از دور دیدم که فوج جمیل راه طے نموده چون نزدیک بفوج سراج الدوله رسید آب وگل عظیم نزدیک یکبار جمیل که طرف لشکر سراج الدوله بود یافته محال عبور وبرآمدن از انجا نیافت وازان طرف مردم سراج الدوله بخاطر جمع اینها را نشانه بندوق وجزائر خود نموده بعضے را مجروح ساختند واکثر مردم ازان ورطه خود را کناره کشیده بلشکر یار سیدند ودرانجا هم از خوف پا بدارے نکرده درگذشتند تا آنکه میر محمد جعفر خان ودوست محمد خان ومیر کاظم خان وعمر خان مع پسران خود دلیر خان واصالت خان وغیرهما وشیخ دین محمد که هراول راجه موهن لال بودند پیش تاخته وکار هردو لشکر شوکت جنگ که قلیل مردم متفرق مانده بودند تمام ساخته پا پیشتر گذاشتند شیخ عبد الرشید نوهٔ شیخ جهان یار ومحمد سعید خان خلف ابو تراب خان قورانے داد دلاورے داده شربت ناگوار مرگ نوشیدند میر سلطان خلیل خان نیز همان جام را درکشید نقی علی خان وحبیب بیگ که دران میدان فرود آمده استاده بودند اندک جراحتے خورده بدست دوست محمد خان ومیر جعفر خان افتاده چون آشنا بودند زنده ماندند کارگذار خان دلاوریها نموده زخمهاے گران برداشت چون کسے نماند ناچار شیخ جهان یار صحیح وسالم وکارگذار خان مجروح وبیهوش ازمیدان برگشتند وسیام سندر هم زخمے برداشته گریخت وسرداران فوج سراج الدوله بهیئات مجموعی پیشتر آمدند بمجرد رسیدن آنها رو بروے شوکت جنگ

میردان علی مع خاص برداران و میتھن لال مع خاص رساله و میرزا رمضانی برادر شوکت جنگ با همراهیان بی تحریک آلات کارزار راه فرار گرفتند و سیف الدین محمد خان که قائم مقام علی شده بود جراحتها خورده برگشت و از برق انداز ان کسی فاقش نکرد شوکت جنگ مؤلف الحواس با پانزده شانزده کس استاده بود که گلوله بندوق بر سرش خورد و جان بجان آفرین سپرد و سر پیچ یمنی و دستار زعفرانی که بر سرش بود بر زمین افتاد و کسی آنرا برداشت بنده راه خانه خود و چند کس دیگر هم که با نیلش مانده بودند برگشته هر یکے راهی گرفت میر مرتضے برادر کرم الله خان امیر خانے که رفیق میر محمد جعفر خان بود عقب فیل لاش شوکت جنگ تاخته خود را نزدیک رسانید و میرزا رستم علی پسر آقا صادق همشیره زاده امام قلی خان مرحوم را که در خواصیش نشسته بود بے خبر از طرف پشت نیزه خورد که بر چهے مے مانند بر شانه او چنان زد که برابر بشهرگ گردنش بر آمد و گفت یراق را بمن واگذار میرزاے مذکور که واقعے رستم زمان و از نیکان جهان مومن پاک اعتقاد صاحب صلاح و سداد مجمع محامد خداداد بود درخواصے برگشته مستعد نشست و شمشیر کشیده خصم را پیش طلبید و گفت که بدغاو غفلت نیزه بمن زده لاف بهادرے داری مایراق را نه برای آن بسته ایم که در چنین اوقات مفت با مثال تو بدهیم پیشتر بیا و یراق بگیر میر مرتضے جرات نیافته بجاے خود استاد و فیل بدستور یکه فیلبان مے راند پیشتر رفت چون شام قریب شده بود که این جنگ مطے شد کسے تعاقب کسے نکرد و رعیت ملک پورنیه هم جرات غارت نداشت مردم هر یکے براهے رفته بجانهاے خود رسیدند بنده و برادر بنده مغضوب طرفین بودیم شوکت جنگ می گفت که بعد از فتح ازین هر دو دیگر ملازمان خود که با لشان پیوسته اند خواهم فهمید و سراج الدوله مے گفت که شوکت جنگ چیز ناچیز است همین هر دو برادر منشاے فساد و هیجدال وغا دشده اند بعد ظفر هر دو را بسزا خواهم رسانید یکبار در لشکر رقعه هم از سراج الدوله متضمن عنایات و ترغیب ترک رفاقت شوکت جنگ و توسل و وصول بلشکر خودش بما هر دو رسید اما جواب از خوف غماز ان ننوشتیم و زبانے پیغام دادیم که درین وقت اگر ترک رفاقت کنیم صاحب را برما چه اعتماد خواهد بود خلاصه نقے علی خان و حبیب بیگ را خود بعد دو سه روز چوپاله برسم سوارے و خرج راهی داده باخراج از کرم ناسه فرمان داد و راجه موهن لال را برا ے ضبطے اموال شوکت جنگ و بندوبست پورنیه فرستاد و میر محمد کاظم خان را نیز متعین راجه مذکور نمود میر محمد کاظم خان چون داماد خاله فقیر بود التماس نمود که غلام حسین خان اگر زنده مانده باشد مع مادر و عیال و اطفال خود و عیال برادرش نقے علی خان در انجا خواهد بود درباره آنها حکمے بهمراه راجه موهن لال شرف صدور یابد تا موجب شرمسارے و انفعال من از روے آنها نشود با فضال الهی موهن لال را فرمان داده گفت که مادر غلام حسین خان همین نیست که با میر محمد کاظم خان بهادر قرابت داشته باشد عمه من نیز هست و من او را بسیار دوست می دارم باید تعرضے از انها نکرده و دستک راه داده بخوبے رخصت کنی تا هر جا خواسته باشند فارغ البال بروند بنده بعد ورود بخانه خود از سیدان جنگ احوال والده را متغیر یافته به تسکین خاطر ایشان پرداخت چون حواس اوشان از انتشار برآمده بجمعیت گرائید التماس نمود که بالفعل در گوشه باید نشست تا بعد ازین چه شود معدودے را که ناموس و پاس شان ضرور است همراه خود گرفته مع والده در گوشه پنهان شدم و رقعه میر محمد کاظم خان نوشتم ایزد تعالے آن مرحوم را بیامرزد چند سواران همراهے خود را مع جواب رقعه فرستاده تسلی بسیار نوشت و صبح آنکه روز سوم از جنگ بود همراه راجه موهن لال وارد پورنه گردیده در خانه فقیر فرود آمد و بهر چه دست قدرتش مے رسید در تسلے و حمایت فقیر کوشیده مساعے جمیله بتقدیم رسانید

موهن لال اقبال بعض سرپیچاے جواہر بخشید و شوکت جنگ را ازما واپس گرفته دیگر اصلا تعرضی نکرد و گرچند کس مثل میر ملے خان
و آقا میر و میر عبدالعلی وغیرہم که سراج الدوله بقید آنها فرمان داده بود مقید شدند و فقیر اثاث البیت و ناموس را مع خدمه برگشتیها محمول
واسباب تابل خشکے علحده روانه نموده راه عظیم آباد گرفت درعظیم آباد که رسیدیم بسیے ازمسلمانان آشنا صورت ماذون بدخول
شهر عظیم آباد نشده درتکیه شاه ارزان نزول نمودیم وبها آشناے ساعے نگذاشت که بدر رویم بلکه امید وار بود که شاید مجدد آ بدیار و
رسیدن غیر مرجو مرسد و موجب شادمانی او گردد ایزد تعالے صیانت نموده حکم خاطرخواه آن عزیز نرسید تا آنکه رام نارائن که
بزیارت بیجامه خود رفته بود بعظیم آباد رسیده ازغیر خواهے تاکید به بدررفتن فقیر نمود و دستک و بدرقه ازطرف پهلوان سنگه
برادر او فرستاده بدین مقامات تکیه شاه ارزان بیمارے صعبے کشید و کسے از آشنایان عیادت و احوال پرسے و
دیدنے هم نکرد مگر پسر اول حکیم غلام علی طبیب حق تعالے اورا بیامرزد و درجوار رحمت خود جاے دهد مثل ایام تنعم و ارام حاضر
بوده معالجات و غمخوارے نمود دوم برادر معزے بیگم صاحبه که از احفاد میرزا داراب و دختر میر سید محمد صفاهانے مرحوم
و زوجه میر حیدر علے مغفور است حق تعالے اورا سلامت لعافیت دارد و عاقبتش را مقرون بخیر و سعادت گرداند برادر والد
بر احوال فقیر شفقت فرموده روز و شب حاضر بود و تا بمحب علی پور رسانیده بسماجتے که نمودیم برگشت والا میخواست که تا کرم ناسه
که حد سراج الدوله بود درسانیده برگردد والحال هم شفقت آن ضعیفه عفیفه صالحه رضاے جوے خدایا حوال این عبد اقل
مع اهل و عیال برابر بادر است سوم شیخ نصر الله مرحوم خلف عنایت یاب خان میر سامان والد مرحوم وهیبت جنگ مغفور
که تازه جوان و لبغارش جناب شیخ میر و مغفور شیخ محمد علے حزین اوهم دران ایام میر سامان نظامت عظیم آباد بود به بهانه
زیارت و تماشاے مزار شاه ارزان مکرر بدیدن فقیر آمده در تدبیر برآمدن فقیر از حدود وحشت زاے مملکت سراج الدوله
بمقدور خود دراز هیچ تقصیر نشد والحمد لله از میامن افضال نامتناهے الهی از انجا فقیر کوچیده صحیح و سالم مع اسباب و ناموس
به نبارس رسید و بسعادت ادراک خدمت و تقبیل قدوم جناب شیخ محمد علے حزین اعلی الله مقامه و بملازمت نالوے خود
سید عبد العلی خان بهادر شجاع جنگ که دران روزها بیکاره و درنهایت افلاس به نبارس مقیم بود مشرف گردید و بملاقات تقی علیخا
که از دست سبعی مثل سراج الدوله نجات یافته بود و هر دو برادر دیگر که پیش ازینهمه آنها را از عظیم آباد بحکم او اخراج نموده بودند
مسرت اندوخت والحمد لله علی ذلک و علی جمیع نعمائه کما یلیق بکبریائه و موهن لال سهل مدتے در پورنیه توقف نموده
اولاد و نسوان صولت جنگ مرحوم را که اخوان و اخوات شوکت جنگ بودند و سپهدار جنگ خلف سیف خان مرحوم را که
داماد صولت جنگ شده و زن او قبل از مردن پدر خود صولت جنگ هنگامیکه بر سر محمد جلیل زمیندار کهکره لشکر کشیده مرده بود
باعزاز و احترام نزد سراج الدوله فرستاد و خود بعد ضبطے اموال صولت جنگ مرحوم و تحقیق و استدراک انچه باصراف بیموقع شوکت جنگ
برباد رفته بود و انفراغ از بندوبست ملک پسر خود را دران مکان نائب گذاشته خود بخدمت سراج الدوله برگشت و سراج الدوله
بنے اعمام خود را مورد مراحم فرموده برائے هر یکے مشاهره موافق مصارفش مقرر نموده و بمرکز دولت خود که عبارت از عمارت
منصور گنج و مرشد آباد باشد مظفر و منصور معاودت نمود ✣

ذکر رسیدن جماعهٔ انگلیشیه برائے تدارک و استرداد کلکته که از دست آن جماعه بدر رفته بود و گریختن مانک چند دیوان و تسلط اصحاب انگلیشیه بر کلکته و رفتن سراج الدوله بر سر آنها

وگریختن بخوف شبخونے کہ انگلیشیہ بر لشکر او زدند و زخمے شدن دوست محمد خان و مصالحہ نمودن با سرداران انگلیشیہ از راہ خوف و بیم در نہایت عجز و زبونے

چون سراج الدولہ بمرکز دولت خود سالماً و غانماً برگشت و دولت ہا بر دولت او افزودہ زر بسیار و اسباب بے شمار از ہر خانہ بخانہ او منتقل گردید مبادی آسیب عین الکمال و مستعد پذیرائے زوال گردید و این ضابطہ مستمرہ دنیاست کہ ہر چیز ہر گاہ بحد کمالیکہ لائق او ست برسد بعد ازان پذیرائی زوالے کہ لازم او ست گردیدہ آن چنان نابود و مفقود گردد کہ ہر چند مردم متجسس تفحص او نمایند اثرے ازان پیدا نباشد تفصیل این اجمال و بیان پیدا شدن اسباب زوال بر احوال دولت سراج الدولہ آنکہ چون مسٹر ڈریک صاحب کلان کلکتہ کہ باعث خنگ و فساد با سراج الدولہ شدہ بود مغلوب گشت خود را مع معدودے از اصحاب کہ باقیماندہ بودند بر جہاز کشیدہ بمندراج کہ کوٹھے عمدہ کمپنی انگلیش در صوبہ ارکاٹ دکن ست رسانید و شاید بعضے دیگر ہم از سرداران جماعہ مذکورہ کہ باطراف مملکت بنگالہ برائے کار و بار خود متفرق بودند خبر نہب و غارت کلکتہ و قاسم بازار شنیدہ بطوریکہ توانستند خود را از مہلکہ مذکورہ بدر بردہ ہمانجا رسانیدند دران وقت کرنیل کلیف سالار فوج انگلیشی ملازم پادشاہ انگلستان و متعین کوٹھے دکن بود و دران روزہا با فرانسیس جنگیدہ ملک دکن را از دست آنہا برآوردہ قلیل فوجے آراستہ قریب یکدو پلٹن تلنگہ دسہ چار کمپنی سولدادولاتیے ہمراہ داشت و اعانت نائم دکن سید محمد خان صلابت جنگ پسر آصف جاہ در مقہور ساختن جماعہ فرانسیسیہ نمودہ مورد الطاف او و مخاطب بہ ثابت جنگ بود ارباب کوٹھے دکن و صاحبان بنگالہ کہ ستمدیدہ و خرابے کشیدہ از دست سراج الدولہ رفتہ بودند باتفاق ہمدیگر قرعہ مشورہ انداختند راہ بران قرار گرفت کہ کرنیل کلیف بہادر ثابت جنگ مع صاحبان کلکتہ وغیرہ بطرف بنگالہ رود و بہر صورتیکہ در انجا صلاح داند فکر گذاشتن بنائے کوٹھے بطور سابق نماید اگر باشتے و صرف مبلغے میسر آید مضائقہ نکنند و اگر بغلبہ ممکن باشد آن قسم پیش آید کرنیل کلیف مع اصحاب کوٹھے بنگالہ از مندراج بسوارے جہازات با افواج و اسباب حرب انچہ در انوقت میسر داشت نہضت نمود و متصل بہ کلکتہ در دریائے کہ مشہور بآب سیاہ و محل اتصال بھاگیرتے بدریای شور است رسیدہ جہازات را لنگر کرد و چون سروران این فرقہ نہایت دانا و شجاع و مستجر و کار آگاہ مے باشند پیغام مصالحہ بسراج الدولہ داد عذر تقصیرات مسٹر ڈریک خواست و چند لک روپیہ بشرط دادن حکم احداث کوٹھے در کلکتہ موافق وضع سابق و برخاستن غبار نقار از فیمابین تقبل مے نمود سراج الدولہ کہ سفیہ ترین مردم و مصاحبان از خود ہم سفیہ نزد داشت و برآداب حرب این جماعہ و کمال دلیرے و شجاعت و دانائی اینہا مردم بے خبر مغرور اینجا را آگہی نبود و آگاہان را مجال نبود کہ بنفسے توانند کشید و گفتہ آنہا را کسے نمی شنید و الحال ہم کہ مے شنود اعیان مملکت خود از دست او بجان آمدہ خواہان استیصال او بودند مصالحہ کسے نمیدادد احیاناً اگر کسے ازین مقولہ چیزے میگفت ابلہان بخود مغرور و مصاحبان بے شعور حلقش چنان میفشردند کہ از گفتہ خود ندامت کشیدہ توبہ میکرد کہ باز ازان حکایت نکنند تا آنکہ ثابت جنگ بر احوال عظمائے مملکت بنگ کما ینبغی آگاہ و از توقف و انتظار خود دلتنگ گردیدہ عزم رزم را جزم نمود و جہاز توپخانہ را محاذی محل اقامت مانک چند در دریا آوردہ و لنگر نمودہ شروع بآتش بارے گولہ توپہا فرمود چون تزلزل در لشکر مانک چند احساس نمود فوج را آراستہ مع توپہائے لائق خنگ میدان در جائے مناسب بر کنارۂ دریا فرود آوردہ با افواج مانک چند مقابلہ و مقاتلہ مبنیاد نہاد آن ابلہ جبان

تاب رزم مردان میدان نیاورده عار قرار بکوآرائے و دانائی بر خود اختیار نموده بگریخت و ثابت جنگ مع دیگر اصحاب و ارباب کوٹھے کلکته با ماکن قدیمه خود نزول نموده لواے فتح و ظفر برافراشت سراج الدوله باستماع این خبر اندک پنبه غفلت از گوش هوش خود کشیده عازم حرب و تادیب جماعهٔ مذکوره گردید ✤

ذکر برآمدن سراج الدوله از مرشد آباد باراده جنگ با جماعهٔ انگلیشیه و مغلوب شدن بخوف شبخون که بر لشکر او زدند از بخت برگشتگی و واژونی و مصالحه نمودن با کمال عجز و زبونی

دو ماه و بیست و دو روز بعد فتح پورنیه سراج الدوله در جاے خود بکام و آرام نشست که ناگهان صور اعمال او مجسم گشته اسباب زوال دولت او مهیا شد و خبر گریختن مانک چند از کلکته شنیده روز دوشنبه دوازدهم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و یکصد و هفتاد از مرشد آباد بداعیه محاربهٔ انگلیش برآمد و لشکر خود با اسباب جنگ مهیا نموده رهگراے کلکته گردید چون نزدیک به بلدهٔ مذکوره رسید مکانے بزعم خود مناسب دیده مخیم و معسکر ساخت و همیشه سعی و تردد در تسخیر آن مکان نموده اهتمام تمام داشت هم جنگ مے شد و هم جماعهٔ انگلیشیه ابواب جواب و سوال بنا بر فحص احوال مفتوح داشته آمد و رفت بعضے مردم گاه گاه مے شد چون انگلیشیان راز دن شبخون منظور گشت شخصی را از فرقه خود که بزیور شعور و شجاعت و حدت حدس و حافظه و جودت ذهن و ذکا محلے بود بوسیلهٔ ابلاغ بعضے پیغامها پیش سراج الدوله فرستادند تا اطراف و جوانب خیمه او و معسکرش را بر ای العین مشاهده نموده و بخزائن خیال و حافظه سپرده باز آید شخص موصوف که باوصاف مذکوره متصف بود حسب الامر در حضور او آمده بظاهر بر رسالت پیغامها تقدیم رسانید و باطنا از کم و کیف معسکر و راه آمد و شد آن و اطراف خیام خاص او علے ماهیه علیه آگهی بهم رسانیده برگشت معلوم نیست که همان شب یا شب دیگر اما زیاده از دو سه شب نگذشته بود که ارادهٔ شبخون جزم نمودند و ظاهرا آخر شب برگشتی معهود که مهیا بود فوج خود را بران سوار کرده بطرف منتهاے لشکر سراج الدوله رفته انتظار سحر کشیدند چون سلعتے از شب باقے ماند اکثر از کشتی فرود آمده از طرف پشت لشکر تفنگ افگنان داخل شدند و فاصله در شلک نداده قدم بقدم راه مے پیمودند و گوله تفنگ چون تگرگ بلا بر سر لشکریان سراج الدوله مے باریدند و برلب دریا نیز ازان جماعه که بر کشتی سوار و متصل مکناره هنگام عبور مے گذشتند همین آتش بارے بود و اکثر اسپان و مردم لشکر که محاذے و مقابل این شلک افتادند مجروح و مقتول شدند چنانچه از سرداران عمده و دوست محمد خان یکه که هم بهادر و دولت خواه و هم از رؤساے سپاه بود مجروح گشته از کار رفت و از مشاهیر دیگرے درذکر نمیگنجد و شنیده شد که ارادهٔ شجاعان انگلیشیه آن بود که درین شبخون سراج الدوله را اگر میسر آید گرفته ببرند بسبب تیغ و ضباب که بهندے کهاسه گویند چون دران وقت بشدت مے بارید هوا بمرتبه تاریکے گرفته بود که دو شخص متصل همدیگر را نمے دیدند ازین جهت سمت خیمه و مکانیکه جاے اقامت او بود در لحاظ نماند و عبور صفوف برق انداز ان از طرف دیگر شده سراج الدوله از گرفتارے محفوظ ماند و شلک کنان بوقار و اطمینان در راه هیچ جا نپائیده از طرف سر لشکر برآمدند و با ماکن و بیوت آبادے خود که محل اقامت و اجتماع عسکر شان بود سالما و غانما رسیده آرمیدند سراج الدوله و کم جرأتان لشکرش را بمشاهده این رستخیز که نمونه محشر دران معسکر آشکار و نمایان گشته بود دل از دست رفته اضطراب و هراسے عظیم در خاطر جاے گرفت و از خوف این جرأت اقامت

ورسکانے کہ معسکر متصل باباد ے کلکتہ بود مشکل دیدہ محمد ایرج خان را کہ پدر زن او بود با جمیع اعیان لشکر وارکان دولت احضار نمود و استشارہ فرمود کہ الحال چہ کنم وچیمہ کجا بزنم آخر مردم اضطراب او را دیدہ ناچار خیمہ گاہ بمسافت بعید قرار دادند وبناے مصالحہ گذاشتہ آمد چون جماعۂ انگلیشیہ بر عجز وزبونے او آگہے یافتند دعواے امواليكہ دوخنگ اول فوج سراج الدولہ غالب آمدہ از کلکتہ بغارت بردہ بود نمودہ مبالغ خطیر بر گردنش گذاشتند آخر الامر بعد قال ومقال وتردد سفرا وپیغامبران جواب وسوال مصالحہ انفصال یافت وسراج الدولہ اندک مبلغے را متعہد گردید کہ در تاوان تاراج سابق نقد بدہد ودعوض بعض دیگر چنین قرار یافت کہ شش پرگنہ متصل بہ کلکتہ کہ نام آنہا را فقیر متذکر نیست در حال ادا مبلغ مذکور بدست انگلیشیہ سپارد وتا وصول مبلغ معین محالات مذکورہ در دست آنہا بودہ بعد ادائے مبلغ معہود محالات مزبورہ را بدست عمال سراج الدولہ سپارند چون این صورت منقح شد مستر واچھہ کہ ظاہرا بعد مغلوبے سراج الدولہ از قید خلاصے یافتہ واسطۂ جواب وسوال بود در طرفین معزز ومکرم گشتہ مورد تحسین وآفرین گردید بعد تحریر مستمسکات از جانبین وگرفتن وثائق از ہم دگر سراج الدولہ طبل مراجعت کوفتہ بمرشد آباد رسید ودر عمارات منصور گنج نزول نمودہ بنا بر مشاہدہ امور یکہ در عالم غرور تصور نمی نمود متحیر وبکار خود متفکر بودہ نمیدانست چہ کند از بعض معاصے واوضاع تائب ونادم گشتہ دانست کہ خدائے ہست دوست محمد خان را برائے استعلاج وگذاشتن اہل وعیال خود رخصت رفتن بسہرام گرفتہ دران قصبہ رفت واکثر قدماے رفقا خصوص میر محمد جعفر خان وراجہ دولبہ رام را با خود دگرگون دیدہ میدانست کہ چون سررشتہ داران ورئیس فوج اند اطفاے نائرہ فساد ایشان بر ہمہ مقدم واز قبیل علاج واقعۂ قبل از وقوع تدارک اینہا ضرور اما چون چنان جراتے نداشت ودشمنے مثل انگلیش در پہلو نشستہ بود نہ غرور ونخوت عادے وناداے فطرے میگذاشت کہ بسلیقۂ درست واخلاص حمیدہ اشخاص مذکورہ را گردیدۂ خود گرداند ونہ جبن وبددلے می گذاشت کہ مخالفان خود را مقہور ومغلوب گردانیدہ از قلمرو ہستی بیرون نماید واعوان وانصار تازہ بہم رسانیدہ او از نا قصتر نہ شعور انتظام عظائم امور داشتند نہ طمع میگذاشت کہ غرض خود بکسے گذاشتہ خود را لائق کارہاے عمدہ ندانستہ التماس نمایند کہ اعیان شہر وارکان دولت مہابت جنگی را از خود رانے داشتہ خود را ہلاک نسازید معاملہ با مردم سہل است بہر صورت اگر شما بعزت واقتدار باشید ما ہم بقدر لیاقت از عنایت شما خواہد رسید از جہات مذکورہ گاہے کہ مغلوب قہر وطیش میگردید تو ہما مقابل حوصلے میر جعفر خان عمے چید وراجہ دولبہ رام باطاعت وفرمان پذیرے موہن لال مامورے گردید وجگت سیٹھ را گاہے بہ تمسخر واستہزا مے رنجانید وگاہے نواے وعید خفتہ بگوشش می رسانید درین اثنا با فرانسیسیان وانگلیشیان کہ منازعت پانصد ششصد سالہ است زمانے بمصالحہ واستعداد اسباب حرب گذرانند وزمانے بجنگ وجدال وحروب وقتال مے پردازند مدت مصالحہ انقضا یافتہ نائرہ منازعت التہاب یافت ودر دکہن باہم جنگیدہ جماعۂ انگلیش بر فرقۂ فرانسیس غالب گشت وجہاز جنگی انگلیشے لب کردگے ادمرال دلیر جنگ بہادر تسخیر فرانس ڈانکہ کہ متصل بہوگلے وچھرہ آبادے ولندیسیہ است آمد وبر ہنمائے موشیئر نر نوکہ باقوم خود وفا نمود وحقوق نمک ورفاقت دیرینہ فراموش نکردہ راہے را کہ فرانسیسیان چند جہاز در دریا غرق کردہ مخفی بقدر یک جہاز براے آمدن جہازات خود نگہداشتہ بودند بہ انگلیشیان نمودہ جہاز جنگے ایشان را آوردہ قلعۂ فرانس ڈانگہ مسخر گشت وفرانسیسیان مغلوب شدہ کوشے گزیدند قاسما باز ارادہ داشتند نیز از دست شان بدر رفت موشیر لاس کہ عمدہ ورئیس جماعۂ فرانسیس بود بسراج الدولہ ایل

جسته مع باقی ماندگان جماعهٔ خویش و توپ و بندوق و پیادهای برق انداز تربیت کرده خود ملازم سرکار او شد جماعهٔ انگلیشیه بابایا و اشعار سرداران منافق سراج الدوله یا نجوا هش خود مصحوب وکیل خود بسراج الدوله پیغام دادند که مصالحهٔ فیمابین ما و نواب بالفعل آمدنی و لازمهٔ مصالحه بلکه مشروط است که دشمن ما دشمن نواب و دوست ما دوست نواب و همین قسم دشمن نواب دشمن ما و دوست نواب دوست ما باشد الحال میان ما و فرانسیسان جنگ شده ما اینها را زده ایم و نواب آنها را در کنف حمایت خود جا بداده تهیه پرورش آنها دارند این امر باعث نقض عهد و برهمی مصالحه است و منافقانیکه خواهان زوال دولت او بوده اند مبالغه کردند که برای این گرنجته باسے چند آزردگے و برهمی با انگلیشیان مناسب نیست اینها را جواب باید داد سراج الدوله در ینباب با موشیر لاس گفتگو نمود لاس مذکور در جواب گفت که اگر شما حمایت ما در معاملات کمپنی فرانسیس بکنید مخالفت عهد مصالحه خواهد بود و اینکه شما هزاران نوکر دارید اگر چند کسے از فرقه ما هم ملازم داشته باشید نقض عهد نمی شود سراج الدوله جواب مذکور را با وکلاے انگلیش گفت آنها بابا و اشعار بدخواهان سراج الدوله اصرار بر سخن سابق نموده مبالغه داشتند و ارباب غرض نیز در قالب دولت خواهے عرض مے نمودند که بر اگر چند فرانسیس مفلوک بسهمے با انگلیش خارج از قانون خرد و موجب بسے مفاسد است تا آنکه سراج الدوله ناچار گشته موشیر لاس را بر فتن عظیم آباد ترغیب و در بر آمدن او از حضور خود مبالغه ها نمود و موشیر لاس وقت رخصت عرض نمود که اکثر نوکران با شما در مقام عذر و کینه خواهے و با انگلیش اتفاق نموده اراده ها دارند و مرا برای بدخواهے شما بسے آرند بعد بر آمدن من شما را با انگلیش جنگا نیده کار خود سر انجام و شما را اتمام خواهند کرد و تا من همراهم در خبگیدن با آنها قاصر نخواهم شد نوکران شما بر شما دست نمی توانند یافت پیشتر اختیار با شماست سراج الدوله از خوفیکه مستولی داشت نتوانست که او را نگهدارد گفت بالفعل رفتن شما صلاح است اگر حاجت شود باز جلد شما را مے طلبم لاس گفت که نواب صاحب یاد داشته باشند که میان من و شما باز ملاقات نخواهد شد و بعد گرسیدن از ممتنعات است و روانه عظیم آباد گردید بعد بدر رفتن او از مرشد آباد منازعتهاے سراج الدوله با میر محمد جعفر خان و راجه دولبهه رام اشتداد یافت و این هر دو کس جگت سیٹهه و دیگران را که از دست سراج الدوله عاجز بجان در روز و شب ترسان و لرزان بودند با خود متفق ساخته در فکر بر انداختن بنیاد دولتش شدند بے بے گمسیتی که کینه دیرینه از سراج الدوله و تبازگے داغ ضبط اموال و اسباب خانه خود داشت مخفی در اعانت میر محمد جعفر خان کوشیدن گرفت و با هر کسے که گمان رغبت خاطر بسوے خود و احتمال انحراف از سراج الدوله داشت در فقرهاے شکایت نبر بانے مردم معتمد پیش آنها کشاده و حقوق پدر و شوهر خود بیاد شان داده تظلم و استغاثه مے کرد و هر یکے را دلالت بر رفاقت میر محمد جعفر خان و راجه دولبهه رام مے نمود و خود نیز بر سانیدن اشرفیها که در وقت ضبط اموال مصحوب زنانے معتمد و خواجه سرایان خانه خود مخفے نگهداشته بود اعانت و مدد میر محمد جعفر خان مے کرد و میر محمد جعفر خان رفقاے دیرینه خود را از بار سانیده معرفت آنها از فرقه سپاه هر کس را که بیکار و با فلاس گرفتار بود گرویدهٔ خود مے گردانید و از دحامے در خانه او بکمال خفا بود ✤

ذکر بر انگیختن ارکان نفاق پیشه اصحاب انگلیشیه را بمجازبه سراج الدوله و گذاشتن بنیاد عهد و پیمان با جماعهٔ مذکوره و لشکر کشیدن سرداران انگلیش بر سراج الدوله و بر آمدن

راجه دولبهه رام باستحکام مورچال در پلاسے و درساختن با آنها و آمدن سراج الدوله تا بپلاسے بارادهٔ جنگ و هزیمت یافتن از افواج انگلیشیه فرنگ و مقرر شدن نظامت بنگاله بمیر محمد جعفر خان و انتقال دولت از خانوادهٔ مهابت جنگ بدیگران ٭

چون کار بجائیکه سابق ذکر یافت رسید هر یکے رائے اختیار نموده چارهٔ مدافعهٔ سراج الدوله منحصر در برانگیختن جماعهٔ انگلیشیه دید و بنوعیکه توانست و دانست در ترغیب و تحریص آنها بجنگ سراج الدوله کوشید حکمت سیمهٔ طاهر ابو ساطت گماشتهاے خود امین چند زمورخه راکه مهاجن عمدهٔ کلکته بود برین صرافت آورد که انگلیشیان را براراده مجادله و مقاتله سراج الدوله مصمم گرداند و راجه دولبهه رام نیز کسے را برین کار متعین نمود که بنده نام او نشنیده و میر محمد جعفر خان هان میرزا امیر بیگ راکه اندکے از احوال او و نیکوئے که در رسانیدن بعض بے بے ها با انگلیشیان نموده بود مذکور شد فرستاده احوال بدولتیهاے سراج الدوله باخود و دیگران و اجتماع آراے جمیع مردم بر دفعیهٔ او با جماعهٔ انگلیشیه ظاهر نمود و بلکه محضر یکه بسعے میر محمد جعفر خان بمهر سرداران انگلیشیه از دست سراج الدوله بجان آمده بودند تیار شده بود نیز بصحابت میرزا مذکور فرستاده خواهان حرکت سرداران جماعهٔ انگلیشیه گردید و پیغام داد که اگر شما صاحبان اندک حرکتے از جاے خود و سهل جنگے با سراج الدوله نمائید تدارک او بهر صورتیکه دانیم ما خواهیم نمود و باندک توجه شما خلق عالمے از دست ایذا و اضرار این ظالم نجات خواهد یافت و عمدهٔ ادائے مبالغ خطیر سه کرور روپیه و دیگر توقعات که بنده را بران اطلاعے نیست موکد بعهد و پیمان و بدرمیان آمدن مهاجنان مذکور نموده ظلمهائیکه از دست سراج الدوله بر سر بے بے گمیتی و دیگران گذشته بوده چند ازان آراسته یکیک ظاهر ساختند جماعهٔ انگلیش که در شجاعت و پردلے نظیر ندارند و کیست که با نشئهٔ شجاعت و مردے جویاے نام و نشان و شرط تیسر اسباب مملکت ستان نباشد باستماع این اخبار و اطلاع بر حالات باهم مشوره نموده بالتماسات میر محمد جعفر خان و راجه دولبهه رام پذیرفته مهیاے مجادله با سراج الدوله شدند اما چون ضابطهٔ این جماعه و کل عقلا اینست که بے جهتے معقول با کسے برهم نزنند البته جواب و سؤال با سراج الدوله نموده جهتے معقول در برهم زدن مصالحه بهم رسانیده باشند که بنده بران اطلاعے ندارد اغلب که درنگ و تغافل در ادائے مبالغ تا وان که بعوض مال بغارت رفته کلکته مقرر شده بود دست آویز جنگ و برهم زدن صلح شده باشد چه شنیده شد که سراج الدوله یک کرور روپیه بضرورت قبول نموده ادائے آن بسیار دشوار گشته بود بهر صورت بعد قرار یافتن ارادهٔ مدافعهٔ با سراج الدوله کرنل کلیف مرد بنابت جنگ با افواج دهابیکه مهیا داشت مستعد جنگ گردید و سراج الدوله باستماع این خبر مضطر گشته پیاده بغیر از استرضاے منافقان ندید و از در رفع و مدارا درآمد اما سودے نکرد بیت

بسانے زجورت جگر خون کنم ٭ بیک ساعت از دل بدر چون کنم ٭

راجه دولبهه رام با کثر افواج پیشتر تا پلاسے فرستاد تا تیارے سنگر و مورچال و استعداد اسباب حرب نماید او در انجا نشسته کار سرکار ظاهرے نموده در باطن از کارسازے خود غافل نبوده مبانے عهود و مواثیق با جماعهٔ انگلیشیه هم از طرف خود دهم از قبل میر محمد جعفر خان استحکام مے داد و سرداران لشکر سراج الدوله را نیز باخود متفق مے ساخت و هر یکے را بوعدهٔ مناسب حالش مستمال و شریک حال خودے گردانید و میر محمد جعفر خان نیز آمد و رفت دربار با رفقاے خود شروع نموده درین کار بود تا آنکه شهرت دارد که چه کس با اینها گردیده کمتر کسے از دل با سراج الدوله ماند چون

بسته مع باقی ماندگان جماعهٔ خویش و توپ و بندوق و پیادهای برق انداز تربیت کردهٔ خود ملازم سرکار او شد جماعهٔ انگلیشیه بابا یار و اشعار سرداران منافق سراج الدوله یا نجواهش خود مصحوب وکیل خود بسراج الدوله پیغام دادند که مصالحهٔ نمایین ما و نواب العیل آمده و لازمهٔ مصالحه بلکه مشروط است که دشمن ما دشمن نواب و دوست ما دوست نواب و همین قسم دشمن نواب دشمن ما و دوست نواب دوست ما باشد الحال میان ما و فرانسیسان جنگ شده ما اینها را زده ایم و نواب آنها را در کنف حمایت خود جا داده تهیه پرورش آنها دارند این امر باعث نقض عهد و برهمی مصالحه است و منافقانیکه خواهان زوال دولت او بوده اند مبالغه کردند که برای این گرنجیته باسے چند آزردگی و برهمی با انگلیشیان مناسب نیست اینها را جواب باید داد سراج الدوله در بیتاب با موشیر لاس گفتگو نمود لاس مذکور در جواب گفت که اگر شما حمایت ما در معاملات کمپنی فرانسیس بکنید مخالفت عهد مصالحه خواهد بود و اینکه شما هزاران نوکر دارید اگر چند کسے از فرقه ما هم ملازم داشته باشید نقض عهد نمی شود سراج الدوله جواب مذکور با وکلاے انگلیش گفت آنها با یار و اشعار بدخواهان سراج الدوله اصرار بر سخن سابق نموده مبالغه داشتند و ارباب غرض نیز در قالب دولت خواهے عرض مے نمودند که بر اگر چند فرانسیس مغلوک برهمی با انگلیش خارج از قانون خرد و موجب بسے مفاسد است تا آنکه سراج الدوله ناچار گشته موشیر لاس را بر فتن عظیم آباد ترغیب و در بر آمدن او از حضور خود مبالغه ها نمود و موشیر لاس وقت رخصت عرض نمود که اکثر نوکران با شما در مقام عذر و کینه خواهے و با انگلیش اتفاق نموده ارادهها دارند و مرا برای بدخواهے شما برے آرند بعد بر آمدن من شما را با انگلیش جنگانیده کار خود سر انجام و شما را اتمام خواهند کرد تا من همراهم در خبگیدن با آنها قاصر نخواهم شد و نوکران شما بر شما دست نمی توانند یافت پیشتر اختیار با شماست سراج الدوله از خوفیکه مستولی داشت نتوانست که او را نگهدارد گفت بالفعل رفتن شما صلاح است اگر حاجت شود باز جلد شما را مے طلبم لاس گفت که نواب صاحب یاد داشته باشند که میان من و شما باز ملاقات نخواهد شد و بعد گرسیدن از ممتنعات است و روانه عظیم آباد گردید بعد بدر رفتن او از مرشد آباد منازعتهاے سراج الدوله با میر محمد جعفر خان و راجه دولبهه رام اشتداد یافت و این هر دو کس جگت سیٹهه و دیگران را که از دست سراج الدوله عاجز بجان در روز و شب ترسان و لرزان بودند با خود متفق ساخته در فکر برانداختن بنیاد دولتش شدند بے بے گمسیٹی که کینه دیرینه از سراج الدوله و تبازگے داغ ضبط اموال و اسباب خانه خود داشت مخفی در اعانت میر محمد جعفر خان کوشیدن گرفت و با هر کسے که گمان رغبت خاطر بسوے خود و احتمال انحراف از سراج الدوله داشت در فقرهاے شکایت نبر بانے مردم معتمد پیش آنها کشاده و حقوق پدر و شوهر خود بیاد شان داده تظلم و استغاثه مے کرد و هر یکی را دلالت بر رفاقت میر محمد جعفر خان و راجه دولبهه رام مے نمود و خود نیز بر سانیدن اشرفیها که در وقت ضبط اموال مصحوب زنهاے معتمد و خواجه سرایان خانه خود مخفے نگهداشته بود اعانت و مدد میر محمد جعفر خان مے کرد و میر محمد جعفر خان رفقاے دیرینه خود را از بار رسانیده معرفت آنها از فرقه سپاه هر کس را که بیکار و با فلاس گرفتار بود گرویدهٔ خود مے گردانید و از دحامے در خانه او بکمال اخفا بود ٭

ذکر بر انگیختن ارکان نفاق پیشه اصحاب انگلیشیه را بمحاربه سراج الدوله و گذاشتن نبابی عهد و پیمان با جماعهٔ مذکوره و لشکر کشیدن سرداران انگلیش بر سراج الدوله و بر آمدن

راجه دولبهه رام باستحکام مورچال در پلاسے و درساختن با نها و آمدن سراج الدوله تا بپلاسے بارادهٔ جنگ و هزیمت یافتن از افواج انگلیشیه فرنگ و مقرر شدن نظامت بنگاله بمیر محمد جعفر خان و انتقال دولت از خانوادهٔ مهابت جنگ بدیگران ٭

چون کار بجائیکه سابق ذکر یافت رسید هر یکے رائے اختیار نموده چارهٔ مدافعهٔ سراج الدوله منحصر در برانگیختن جماعهٔ انگلیشیه دید و بنوعیکه توانست و دانست در ترغیب و تحریص آنها بجنگ سراج الدوله کوشید حکمت سیمهٔ ظاهرا و بساطت گماشتهاے خود امین چند زورته را که مهاجن عمدهٔ کلکته بود برین صرافت آورد که انگلیشیان را براراده مجادله و مقاتله سراج الدوله مصمم گرداند راجه دولبهه رام نیز کسے را برین کار متعین نمود که بنده نام او نشنیده و میر محمد جعفر خان جان میرزا امیر بیگ را که اندکے از احوال او و نیکوئے که در رسانیدن بعض بے بے ها با انگلیشیان نموده بود مذکور شد فرستاده احوال بدلوئیهاے سراج الدوله با خود و دیگران و اجتماع آراے جمیع مردم بر دفعیه او با جماعهٔ انگلیشیه ظاهر نمود و بلکه محضر یکه بسعے میر محمد جعفر خان بمهر سرداران انیکه از دست سراج الدوله بجان آمده بودند تیار شده بود نیز بصحابت میرزا مذکور فرستاده خواهان حرکت سرداران جماعهٔ انگلیشیه گردید و پیغام داد که اگر شما صاحبان اندک حرکتے از جاے خود و سهل جنگے با سراج الدوله نمائید تدارک او بهر صورتیکه دانیم ما خواهیم نمود و باندک توجه شما خلق علمے از دست ایذا و اضرار این ظالم نجات خواهد یافت و عمدهٔ ادائے مبالغ خطیر سه کرور روپیه و دیگر توقعات که بنده را بران اطلاعے نیست موکد بعهد و پیمان و بدرمیان آمدن مهاجنان مذکور نموده طلبهائیکه از دست سراج الدوله بر سبیل بے گمیتی و دیگران گذشته بوده چند ازان آراسته یکیک ظاهر ساختند جماعهٔ انگلیش که در شجاعت و پردلے نظیر ندارند و کیست که با نشئهٔ شجاعت و مردے جویاے نام و نشان و بشرط تیسر اسباب مملکت ستان نباشد باستماع این اخبار و اطلاع بر حالات باهم مشوره نموده بملتمسات میر محمد جعفر خان و راجه دولبهه رام پذیرفته مهیاے مجادله با سراج الدوله شدند اما چون ضابطهٔ این جماعهٔ دکل عقلا نیست که بے جهتے معقول با کسے برهم زنند البته جواب و سوال با سراج الدوله نموده جهتے معقول در برهم زدن مصالحه بهر سانیده باشند که بنده بران اطلاعے ندارد اغلب که در رنگ و تغافل در ادائے مبالغ تاوان که بعوض مال غنایم رفته کلکته مقرر شده بود دست آویز جنگ و برهم زدن صلح شده باشد چه شنیده شد که سراج الدوله یک کرور روپیه بصیغهٔ رشوت قبول نموده ادائے آن بداد و ستد گذشته بود بهر صورت بعد قرار یافتن ارادهٔ مدافعهٔ با سراج الدوله کرنل کلیف معروف به ثبات جنگ با افواج و با بیکه مهیا داشت مستعد جنگ گردید و سراج الدوله باستماع این خبر مضطر گشته بچاره بغیر از استرضاے منافقان ندید و از در رفع و مدارا در آمد اما سودے ندید بیت

بسالے زجورت جگر خون کنم ٭ بیک ساعت از دل بدر چون کنم ٭

راجه دولبهه رام با کثر افواج پیشتر تا پلاسے فرستاد تا تیارے سنگر و مورچال و استعداد اسباب حرب نماید او در انجا نشسته کار سرکار را بظاهر سے نمود و در باطن از کارسازے خود غافل نبوده مبانے عهود و مواثیق با جماعهٔ انگلیشیه هم از طرف خود و هم از قبل میر محمد جعفر خان استحکام مے داد و سرداران لشکر سراج الدوله را نیز با خود متفق مے ساخت و هر یکے را بوعدهٔ مناسب حالش مستمال و شریک حال خود مے گردانید و میر محمد جعفر خان نیز آمد و رفت دربار با رفقاے خود شروع نموده در همین کار بود تا آنکه شهرت دارد که همه کس با اینها گردیده کمتر کسے از دل با سراج الدوله ماند چون

چون خبر جنبیدن کرنل کلیف از کلکته بغفلت از گوش سراج الدوله کشید چار و ناچار با دل دو نیم پر از هراس و بیم از منصور گنج کوچ نموده با فوج معتمد خود که عبارت از میر مدن بخشی و راجه موهن لال دیوان و همراهیانش باشند و معدودے از مخلصان دیگر تا پلاسے رسید و ازان طرف کرنل کلیف ثابت جنگ با جماعهٔ خود و قلیل فوجے از بلنگه که شاید همه وجوه عدد لشکریش بدو سه هزار نفرے کشید در باغ پلاسے رسیده صف آرا گردید و روز پنجشنبه پنجم شوال سنه یکهزار و یکصد و هفتاد آتش گیر و دار بلند شد چون فرقهٔ کلاه پوشان در قانون و آداب جنگ توپ اندازے و تفنگ سهیم و شریک ندارند خصوص انگلیش که در فرق مختلفه خود هم ممتاز و درین کار کسے را با خود انباز نمے دانند بمرتبه بارش گلهٔ توپ متواتر و متوالے نمودند که عقل تماشائیان حیره و پریشان و قوت سامعه و باصره در ادراک سرعت آن عاجز و حیران بود میر محمد جعفر خان و دیگران که باعث این فساد و خواهان شکست سراج الدوله بوده اند ازدور بطرفیکه متعین بودند استاده تماشاے می نمودند و میر مدن وغیره که گرم جانفشانی و طالب فتح و نصرت بوده دست و پاے میزدند از شدت و رود گولهٔ توپ مجال یورش نمی یافتند اما آهسته آهسته پاے جلادت پیش گذاشته راضی بتقصیر نبودند تا آنکه دو ثلث روز گذشت و میر مدن و موهن لال قریب بباغ پلاسے رسیدند بلکه میگویند ثابت جنگ نسبت به این چند بدگمان شده مورد عتاب ساخت و فرمود که وعده چنین بود که جنگے در نهایت قلت رویداده مقصد یکه منظور است انجام خواهد یافت و فوج همه منحرف از سراج الدوله است انچه دیده میشود برعکس گفتهٔ تست او التماس نمود که همین جماعهٔ مخلص سراج الدوله اند که میجنگند هرگاه اینها مغلوب شوند انچه گفته ام اثر آن ظاهر خواهد شد چون زشتی افعال و قبح کردار سراج الدوله بمثل کشته گسوت انتقام پوشیده بود میر مدن را که از دلاوری و شجاعت بهره داشت و تخم اخلاص سراج الدوله بدل خود نمے کاشت گولهٔ توپ جانستان رسیده ظاهیران او پریدند کارش نهایت انجامید او را در همان حالت که برجناح سفر آخرت بود بحضور سراج الدوله آوردند کلمه بشعر تحسین ارادت خود گفته جانها شیرین بجان آفرین تسلیم نمود سراج الدوله را مبشاهدهٔ این احوال بدر رود هوش و حواس پیش آمد و شروع باضطراب و اضطرار نموده میر محمد جعفر خان را طلبیده شست او در آمدن سهل انگارے نموده در نگ میکرد سراج الدوله مکرر مردم را فرستاد با بابرام و سماجت تمام آوردند چون میر محمد جعفر خان مع متوسلان و منتسبان خود مثل خادم حسن خان و پسرش میر محمد صادق خان معروف بمیرن نزدیک آمد سراج الدوله عجز و الحاح را از حد بدر برد چنانچه شنیده شد که دستار از سر خود برداشته بحضور میر محمد جعفر خان گذاشت و گفت اکنون من از گردهاے خود پشیمان و حق قرابت و رعایتهاے حد خود مهابت جنگ را شفیع آورده شمار ابجاے آن مرحوم سپرده ام امید وارم که از قصورهاے بنده درگذشته انچه لازمهٔ نجابت و سیادت و مقتضاے حقوق دیرینه و قرابت باشد بعمل آرید و جان و آبروے مرا نگهدارید میر محمد جعفر خان دران وقت قابو را دیده انچه باید ملحوظ داشت و نزد و غابا او باخته التماس نمود که الحال روز قریب الاتمام و وقت یورش و جنگ نمانده پیش رفتگان را حکم شود تا بجاے خود برگردند و این وقت جنگ را موقوف نمایند فردا ان شاء الله تعالے باتفاق سائر فوج تدارک این جنگ خواهیم نمود سراج الدوله گفت خوف شبخون نیست میر مذکور آنرا هم متعهد گردید که ذمه من بهت شبخون نتوانند نمود سراج الدوله دیوان خود راجه موهن لال را که پیشتر رفته مع میر مدن گرم ستیز و آویز و بتوپ اندازے مشغول بود و پیاده ها همراهے او از اطراف و جوانب پیشتر رفته و قابوے خود دیده تفنگ اندازے هم میکردند حکم فرستاد که برگشته بلشکر و پیر خال آید او جواب فرستاده که وقت برگشتن نیست هرچه شدنیست همین جا خواهد شد و اگر من بگردم متفرقه در لشکر راه یافته

طریق فرار کشاد خواہد یافت سراج الدولہ روے بمیر محمد جعفر خان دیدہ مشورہ طلبید خان مرقوم سخن اول را اعادہ نمود و گفت
کہ از ما خود ہمان قسم کہ گفتیم کارے می تواند شد دیگر اختیار با صاحب است سراج الدولہ باستیلاے ہراس بیہوش و حواس
گشتہ اطاعت میر محمد جعفر خان را بہ ضرورت اصوب و اصلح شمرد و موہن لال را بمبالغہ و اہتمام از جائیکہ رسیدہ بود واپس
طلبید **بیت** چو تیرہ شود مرد را روزگار ✤ ہمہ آن کند کش نیاید بکار ✤ بجز دبر گشتن موہن لال ازان مکان لشکریان را
پریشان خاطرے پیش آمدہ ہمراہیان اہل نفاق و بیدلان دور از وفاق راہ فرار کشادہ گریختن آغاز نہادند چون این راہ گشادہ
گشت ہر یکے بمشاہدہ دیگرے سر در پے ہم نہادہ شروع بگریختن نمود و در اندک زمانے قرار شیوع یافتہ ہمہ کس را
اختیار افتاد سراج الدولہ کہ بر احوال لشکر آگہی یافت و خوف عظیمے از حریف مقابل و عظیمتر ازان از دشمنان اہل لاحق
داشت و کمتر کسے را دوست خود مے انگاشت بشدت اضطراب از جمیع تدبیرات دست بر داشتہ ساعتی از روز مذکور
کہ یوم الخمیس بود باقی ماندہ خود ہم رہگراے مسالک فرار گشت و ششم ماہ شوال سال مذکور دو سہ ساعت از روز جمعہ
بر آمدہ بمنصور گنج رسید ہر چند تاکید نمود کہ ملازمان در منصور گنج بجز است او قیام نمایند تا برای خود راہے کہ مناسب داند
بعد اندک تامل اختیار نماید کسے قبول نکردہ ہر یکے بعذرے متمسک گردید حتے محمد امیر خان کہ پدر زنش بود سراج الدولہ
پیش او ہم دستار خود از سر بر داشتہ بر پایش گذاشت کہ درین وقت بر اے خدا دست از من بر نداشتہ ہمین جا باشید
و مردم را جمع نمائید تا اگر گریختن ہم صلاح افتد بطور مناسب میر آید خان مذکور نشنید و عذرہا خواستہ بخانۂ خود رفت سراج الدولہ
بپاس خاطر رضاے مردم ہر کہ از وجوہ مشاہرہ بلکہ بطور مساعدہ ہر چہ درخواست فرمان داد کہ خزانہ را کشادہ ہمہ کس ببیند
و تا شب در خزانہ باز و دستگیرندگان دراز بود دران شب مبلغ خطیرے ہر کہ بہر حیلہ توانست بر داشت و در خانہ خود برد
جمع نمود اما کسے بکارش نیامد وقتی کہ بذل اموال و در گذشتن از اندوختن در زر و وبال مے بایست نکرد و دست و زبان
از ایذاے مردم باز نداشت آخر بر اے العین خود مکافات ہمہ را دیدہ و جمیع مصائب و محن بر جان و بدن خود بر داشت
چنانچہ گفتہ اند **بیت** مہ از ورمندے مکن بر گمان ✤ کہ بر یک نمط مے نماند جہان ✤ مبر گفتت پاے مردم ز جاے ✤ کہ
عاجز شوے گر در آئی ز پاے ✤ دل دوستان جمع بہتر ز گنج ✤ خزینہ تہی بہ کہ مردم برنج ✤ مبند از در پاے کارے کسے ✤
کہ افتد کہ در پایش افتی بسے ✤ عدو را بکوچک نباید شمرد ✤ کہ کوہ گران دیدم از سنگ خرد ✤ نہ بینی کہ چون با ہم آیند مور ✤
ز شیران جنگی برارند شور ✤ نہ موئے ز ایشان بپیشے کمتر است ✤ چو پر شد ز زنبور محکم تر است ✤ القصہ سراج الدولہ خود را بی یار
و یاور دیدہ تمام روز در منصور گنج گذرانید و شب شنبہ ہفتم شوال سال مذکور بقدرے کہ توانست جواہر و اشرفی بالطف البناء
و برخے از زنہاے دیگر کہ آنہا را دوست مے داشت بسوارے رتھہ و میانہ بر داشت و فیال را پیراز احمال و اثقال
ہمراہ گرفتہ در ثلث آخر شب از خانۂ خود بدر رفت و از راہ ناداننے و حکمراننے قضا را ہ خشکے گذاشتہ بہ بھگوان گولہ شتافت
در انجا بر کشتی ہا کہ آمادہ داشت سوار شدہ راہ عظیم آباد گرفت اگر اندک دل خود قوے داشتہ بعضے جماعہ داران ریزہ
را کہ گمان رفاقت با نہا بود پیغام فرستادہ راہ خشکے مے رفت اکثر مردم بطمع بسیار و قدامت حقوق بر رفاقت او مے آمدند
و با چند ہزار کس بدرے رفت و کسے مزاحم او در راہ ہا نمے توانست شد بلکہ در ہر منزلے مردم با و پیوستہ کثرت و
جمعیت مے افزود لیکن کرا مجال و یارا کہ چارۂ تقدیر و تدارک قضا تواند نمود غرض سراج الدولہ بر بجرہ و خشکیہا راہ عظیم آباد
مے پیمود قبل ازین ما جرا ہنگام استماع حرکت جماعۂ انگلیشیہ بارادۂ خواب او و منصفت خود بہ پلاسے خطے بموشیر لاس

رئیس فرانسیس در کمال انتظار نگاشته در نهایت تاکید و عجلت ابلاغ داشته بود خط مرقوم باو رسید اما موافق مقابله الحال بهندوستان تازیکه برای مصارف او بر راجه رام نراین تنخواه کرده بود وصول شود درنگ بسیار شد بعد ازان لاس مذکور روانه گردید قبل از رسیدن او در انجا کار سراج الدوله تمام و او را مردم میر محمد جعفر خان از محاذات راج محل گرفته در معرض انتقام آورده بودند موشیر لاس متصل براج محل رسیده اتمام کار سراج الدوله شنیده کشتیهای خود را بطرف عظیم آباد برگردانید و میجر کوت که الحالی جنرل شده از ولایت آمده دران وقت بمرتبه میجری همراه کرنل کلیف بود بتعاقب لاس و در صورت ملاقات او و عدم انقیادش مامور بجنگیدن با او هر جا بر خورد گردیده تا کرم ناسه دیگر در پی او رفت موشیر لاس یکمنزل پیشتر از رسیدن میجر کوت تعاقب او نموده از حد هر سه صوبه متعلقه سراج الدوله بدر کرده برگشت ✣ ✣ ✣ ✣

ذکر داخل شدن میر محمد جعفر خان در منصور گنج و جلوس نمودن بر مسند ایالت هر سه صوبه بے تصدیع و رنج و گرفتار شدن سراج الدوله در دست نوکران و خرامیدن او بعد تزکیه انتقام ازین جهان بعالم جاودان ✣ ✣ ✣

چون میر محمد جعفر خان زمانه را بکام خود دید بعد گریختن سراج الدوله در پلاسے توقف نموده با کرنل کلیف و دیگر سرداران انگلیش ملاقات کرد و استحکام عهود و مواثیق نموده جماعه مذکوره را با خود رفیق گردانید و بر احوال سراج الدوله و انحراف سرداران فوج ازان برگشته طالع اطلاع بهم رسانید از اعیان شهر و ارکان دولت و سران سپاه چون خاطر جمع داشت بعد یک روز که عبارت از صبح روز شنبه هفتم ماه شوال سال مرقوم الصدر باشد داخل دولت خانه سراج الدوله منصور گنج گردیده منادے بنام خود در شهر مرشد آباد گردانید منافقان دیگر که با او وفاق ورزیده بودند و سلامت طلبان ادراک کرده از سر دو سو خود را بر کنارے شهر رسانیده بهمار کیا دوگذرانیدن نذور و تعینات نزد او شتافتند و کسانیکه بدل راضے این امر نبوده طرف سراج الدوله در دل داشتند شرذمه قلیل بوده اند آنها هم چار و ناچار از ایذا و اضرار او ترسیده خود را بانگشت نما ساختن مصلحت ندیده حاضر آمدند و میر محمد جعفر خان بر مسند ایالت تکیه زده کوس ملک و دولت بلند آوازه ساخت و باتفاق راجه دولبهه رام برلق و فتق مهمات و ضبط و ربط احوال و اسباب و انقسام آن برای جماعه انگلیشیه راجه دولبهه رام چنانچه موعود بود پرداخت چون با خطاب و القاب مهابت جنگ و وضع و اعلام و نهایت خوش و در دل آرزوے آن داشت برائے خود مقرر ساخته شجاع الملک حسام الدوله میر محمد جعفر خان بهادر مهابت جنگ در مهر خود کند و خطاب شهامت جنگ مرحوم برائے پسر خود میرن مقرر ساخت و خطاب هیبت جنگ مرحوم برادر خود میر محمد کاظم خان معین نمود و در ممالک محروسه هر سه صوبه اکثر جا رقائم استمالت و استقلال بنا بر صلاح حال نوشته ارسال داشت و میر محمد قاسم خان را با خود در اعم مردم معتمد برائے گرفتن سراج الدوله فرستاد و میر داؤد برادر خود را که در راج محل مے بود نیز تاکید و حاید نوشت که در گرفتن سراج الدوله جد بلیغ نماید سراج الدوله را که دام اجل پیچیده بود آنطرف دریا مقابل راج محل رسیده در تکیه دانا شاه نام فقیرے سه چار ساعتے از کشتی فرود آمد و اراده نخفتن کمچڑے برائے خود و دختر خود و دیگران که دو سه روز چیزے نخورده بودند نموده طعام برایا و فقیر مذکور در زمان دولت و اقتدار چیزے که موجب استخفاف و آزار او باشد بعمل آورده بود و فقیر مذکور کینه دیرینه در سینه خود مخفی داشته دام تزویر بگسترد و به قتلے و دل جوئے پیش آمده اهتمام در طبخ طعام و التماس استراحت

و آرام نمود و مستعجلے را برای محل فرستاده دشمنان او را که در فحص و تلاش نمی آسودند آگهی داد میر داؤد و میر قاسم خان با انبوهی که همراه شان بود در رسیدند و سراج الدوله را مع عیال و اموالیکه باخود داشت بدست آورده شادمان گردیدند **بیت**

همینست سندا است اگر گشنوے ✤ که گرغار کارے همن ندروے ✤

چون سراج الدوله مکافات را مجسم و مهیا دید بعجز و لابه پیش آمده کسانے را که قابل خطاخود نمیدانست متحمل عتاب آنها میگردید و از هر کس التماس جان بخشی و تعین وجه قوتے و نگهداشتن در زاویه سے نمود میر محمد قاسم خان صندوقچه زیور لطف النساء را که زیاده بر لکوک سے ارزید دران زمان بوعده وعید و بیم و امید گرفته متصرف گردید و ازین قبیل انچه دیگر میسر گشت و بدستش آمد گرفت و دیگران نیز در خور رتبه و لیاقت خود هر چه هر که را بهر صورت دست داد در اخذ و جر آن کوتاهے ننمود و موهن لال که بدیوانے سراج الدوله سرافتخار و اقتدار بگیوان کشیده سرمایهٔ عناد و عداوتها گردیده بود قبل از اسیرے آقاے خود در مرشد آباد گرفتار آمده و محمد جعفر خان برائے استرضاے راجه دولبهه رام او را حواله راجه مرقوم نمود و ظاهرا اموال اندوخته او بدست راجه دولبهه رام افتاده جانش نیز در همین کشاکش تلف گردید و سراج الدوله روز یکشنبه پانزدهم شوال سنه یکهزار و یکصد و هفتاد هجرے در دست نوکران خود اسیر ذلت و هوان بمرشد آباد رسید چون خلق او را بدان حال مشاهده نمود دولت و اقبال و جاه و جلال و ناز پرورد گیهایش که در زمان صغر سن و عهد مهابت جنگ دیده بودند بیاد آورده خیره سرے و زشتی افعال او را بالمره از خاطر محو شده گردانیده بر احوال او ترحم سے نمودند میگویند بعضے از جماعه داران ملازم که مسکن آنها سراوا بود او را بدانحال دیده و متاثر گردیده قاصد استخلاص او شدند اما مقتدران که بعضے از دشمن و بعضے از دشمن متسلط امید وفاے وعده و سیم و زر داشتند درینباب مسامحه نموده اغماض کردند و انچه مرکوز خاطر زمره نالوانان بود بظهور نرسید میر محمد جعفر خان اقامت خود در منصور گنج بدعوے جانشینی مقرر نموده میران را که اکبر اولاد و از بطن شاه خانم همشیره علاے مهابت جنگ و پرورده او بعد مردن پدر بود در حویلے قدیم خود در جعفر گنج مرشد آباد نگهداشت و میران مذکور در جمیع امور قدمے چند از پدر خود پیشتر و در غرابت وضع و لباس و ایذا و اضرار دیگر ذمائم اخلاق بیشتر بود و نیز در قتل مردم و مالیشه بنهایت عجول و چابکی و چالاکے در امور نامعقول از جمله خرم و دور اندیشے شمرده تامل و ترحم سوء تدبیر میدانست و با این حالات خود را اعقل الناس دانسته بارتکاب اعمال قبیحه گذاشته بمهابت جنگ می جست بمجرد استماع ورود سراج الدوله او را نزد خود طلبیده در جائے مقید نموده و از رفقاے خود خواهان قتل او گشت بجیب زادگان که کشنده مردے داشتند ازین کار زشت استنکاف نموده احدے بران امر شنیع اقبال نکرد آخر الامر محمدی بیگ نامے که از بدو شعور نمک پرورده پدر سراج الدوله و مهابت جنگ بود و عهدهٔ سراج الدوله یا مادر او دخترے بیگیں را پرورده طلبا لمرضات الله با آن شقے تحذاکرده بودند این شقاوت را اختیار نموده بعد دو سه ساعت از ورود سراج الدوله بقتل او رفت چون سراج الدوله او را دید پرسید که همانا برائے کشتن من آمده اقرار نمود آن بے چاره از جان خود مایوس گردیده مجددا از افعال بد در بارگاه کرم الهی تائب گشت و گفت ایا راضے نمی شوند که در گوشه افتاده زندگانے کنم بعد ازان گفت نه البته در انتقام قتل ناحق حسین قلی خان کشته باید شد و جلادند کور تیغ بیدریغ کشیده ضربتے چند بر پیکر نازنین او زد بر روے زمین افتاده گفت بس است که کار من تمام و انتقام بانجام رسید و جان شیرین بجان آفرین سپرده ازین دار الابتلا عالم و منقول تیغ جفا در گذشت و لاش او را بر هودج فیلی انداخته بطور تشهیر در شهر گردانیدند میگویند فیلبان همانجا که سراج الدوله

خون حسین قلی خان ریخته بود رسیده بدون امر و اراده برای کار سے بضرورت فیل را استاده کرد و قطرهٔ چند از خون سراج الدوله
هم بر سیمان زمین چکید فاعتبروا یا اولی الابصار **نظم** چنین بود گردیدن روزگار ✣ سبکسیر و بد عهد و ناپایدار ✣ منه بر جهان دل
که بیگانه ایست ✣ چو مطرب که هر روز در خانه ایست ✣ نه لائق بود عیش با دلبرے ✣ که هر با مدادش بود شوهرے ✣ برو مرد هشیار
دنیا خسی است ✣ که هر مدتے جاے دیگر کسی است ✣ نکوئے کن امروز چون وه تراست ✣ که سال دگر دیگرے وه خداست ✣
اگر گنج قارون بدست آورے ✣ نماند مگر آنچه بخشے خورے ✣ چون لاش او در بازار بد بسراے مادرش رسید از استماع
شور و غوغا بر ما جرا مطلع گردیده برهنه سر و پا بر رو و سینه طپانچه زنان بیرون دوید خادم حسن خان بر بام خانه خود که بر بازار
مقابل دروازهٔ مادرش بود تماشاے تشهیر لاش مخدوم زادهٔ خود مے نمود مشاهدهٔ این احوال نموده پیاپی لان خود را
فرستاد تا بضرب کتک و چوب دستی آن زن بیچاره پسر کشتهٔ سرگشته را مع دیگر نسوان همراهش اندرون خانه کردند
وقتیکه سراج الدوله را آورده بودند میر محمد جعفر خان در خواب بود اگرچه از افراط مغیرات بیدار نیش هم کمتر از خواب نبود
خصوص دران وقت که نشهٔ ننگ تبائید جلوس بر مسند امارت ننگ دنبالا گشته از هیچ عالم خبرے نداشت پس بلند همتی
قبل ازین که بدر اطلاعے شود کار سراج الدوله تمام ساخت چون بیدار شد بمیرن پیغام فرستاد که از ناظم معزول مقید غافل
نخواهے بود خندیده جواب فرستاد که من نه آن بے خبرم که در چنین امور تساهل و تغافل خواهم نمود و هر کس نزد او حاضر
مے شد در مفاخرت خود میگفت که پدر مرا الحال پیغام فرستاده و من همان وقت کار او را تمام ساخته یاران من خود
همیشه ارادهٔ مهمات جنگ او مدانسته در چنین کارها چگونه روا توانم داشت ملخص که بعد تسلط و تشیدار کان دولت خود بار جه رام برادین نوشت و خواند
متضمن ترغیب بالطنت دهلی و استمالت شروع شد و نیز مراسلات با میر محمد جعفر خان فوت بیرا شهر زد حکمی بیرا خلاصی میرزا غلام علی بیگ پسر حکیم بیگ
برجه رام مارین نوشته نزد خود طلبداشت میرزا مذکور که حسب الامر سراج الدوله مقید بود و بیچاره را از ارول کشیده آورده بودند خلاص یافته نزد میر
محمد جعفر خان رسید میرزا مذکور را سابق بمناسبت طبیعے نهایت دوستی با میر محمد جعفر خان داشت درینولا به تقرب وافر اختصاص
یافته کسے از سفر بان با او برابر نبود چون خبر این انقلاب و بیدارے بخت میر محمد جعفر خان از خواب و اتکاے او بر مسند
ایالت بنبارس رسید مامردم را که اخراجے سراج الدوله بودیم و خانه و محالات مملوکه و التمغا در عظیم آباد و معرفت
با میر محمد جعفر خان از صغر سن چنانچه باید بود امید عود بعظیم آباد متیقن شد چه خان مرقوم با والد فقیر نهایت ربط اخلاص و
کمال اتحاد داشت بسرکاه نبده وارد مرشد آباد تبقریبے از جائے میشد اول میر محمد جعفر خان برائے ملاقات نبده بمجرد
خبر ورود مے آمد بعده خنده براے باز دید میرفت و میرن نبا بر حداثت سن که نسبت بفقیر داشت سلوک خردے
بعمل مے آورد و از ادب حقه روبروے فقیر مے کشید علاوه آن با نسقے علی خان برادر خرد فقیر میر محمد جعفر خان را دوستی
و بے تکلفی یارانه بمرتبه بود که بالاتر ازان تصور نتوان نمود نبا برین او را گمان شد که گویا این دولت بخانه اش آمده اگر هیچ
نبا شد نیابت صوبه عظیم آباد البته با و خواهد شد ازین جهت عرضے متضمن مبارکباد نوشته ابلاغ نمود و خود نبا بر اعتقادهاے
وافر که بر آشنائی و اتحاد میر محمد جعفر خان داشت اراده معاودت با ماکن مالوفه مملوکه تصمیم داد و کشتی ها تیار نموده والده و
جمیع اهل و عیال و اخوان را بر داشته روانه عظیم آباد گردیده نبده نظر بر نیکه الحال میر محمد جعفر خان را کله گوشه با سمان میساید
و از مرتبه خود در نهایت پستی و تسلیم و میر محمد جعفر خان چنان کسے نیست که بوے آدمیت از گلزار خصایل او استشمام
توان نمود و امید حقوق شناسے تعارف سابق از و باید داشت اندک تاملی نموده در بنبارس توقف کرد و نقی علیخان

راتیز بالغ بتعجیل شد ایشان نشسته مع اخوان و منتسبان بعظیم آباد آمدند چون خبر ورود ایشان بناظم وقت رسید جواب عرضی قلم انداز نموده راجه رام نارائن را نهایت ملامت بر بیخبری او نوشت و امر نمود که واردان را مع لقی علی خان بازبنبارس برگردانند آن وقت لقی علی خان را گفتهای سنده یاد آمده برآمدن پشیمانیها روی داد بسبب قسمت میر محمد کاظم خان برادر میر جعفر خان از چند سال ملازم راجه رام نارائن و بخشیگری سرکار او داشت اگرچه مرد ساده بود و اما از حق نباید گذشت خصائل حمیده بزرگانه بسیار داشت سید علی خان برادر سومی فقیر بخدمتش رفته این ماجرا ظاهر ساخت و گفت که راجه رام نارائن چه بیدار خود فرستاده در معاودت البطرف نبارس حسب الامر برادر شما که ناظم اند مبالغه دارد از استماع این خبر برآشفت و برام نارائن پیغام فرستاد که من با ایشان شریکم اگر برآوردن ایشان از شهر منظور باشد فکر برآوردن من باید نمود رام نارائن عذرها خواست و اظهار نمود که مرا با این صاحبان کاری نبود از امر برادر شما حسارت بانیکار نموده ام گفت او شان پوچ نوشته اند تدارکش را من میتایم شما کاری مداشته باشید او خاموش نشست و این مرد بزرگ را بهر چه در دلش آمد بزبان قلم داده به برادر خود میر محمد جعفر خان نوشته فرستاد چون خط رسید به تنبیه برادر نادم و متنبه گشته از ارادهٔ فاسده خود باز متعاقبش بنده رسیده براین ماجرا آگاه و لقی علی خان از آمدن من مضطر گردیده مبادا خبر ورود ایشان محرک آشفتگی خاطر میر جعفر خان و رام نارائن مجدد گردد بنده تشویش ایشان دیده استمالت نمود که من از ورود خود رام نارائن را آگاه میگردانم اگر رضائی گشته اذن داد میمانیم والا برمیگردیم و رقعه براجهٔ مذکور نوشته فرستادم جواب در کمال خوبی نوشت و برای ملاقات خود مرا طلبید و اذن اقامت داد فقیر در خانه با برادران و مادر بسر برده گاه گاهی آمد و رفت دربار رام نارائن میشد تا آنکه غلغلهٔ شورش حاضر علی خان غلام صولت جنگ مرحوم که داروغهٔ دیوان خانه اش هم بود باتفاق اهل جنگ کاینته دیوان شوکت جنگ که در پورنیه خروج نموده بسر موهن لال یا نائب او را گرفته مقید ساخت و خود بحکومت آنجا سری برافراشته بود و خبر آمد آمد میر محمد جعفر خان و برآمدنش از مرشد آباد باستماع شورش مذکور شیوع یافت و معلوم شد که میر محمد جعفر خان باراده اطفای نائرهٔ آنجا و انتظام و تسخیر عظیم آباد با فوج انبوه برآمده چنانچه در اوراق آینده تفصیل این سوانح بوضوح می انجامد

ذکر برآمدن میر محمد جعفر خان باراده گوشمال حاضر علیخان و انتظام و تسخیر عظیم آباد و تالیف راجه رام نارائن و دیگران

چون در مرشد آباد انقلابی عظیم و فتنهٔ جسیم روی داد هر یکی در خیالی افتاده ارادهٔ پیش گرفت راجه رام نارائن راهم پهلوان سنگه و راجه سندر سنگه و دیگران بدلالت بلشکر کشی و انتقام ولی نعمت و خداوندزاده او نمودند توفیق و جرأت نیافت و هر چند اندیشه ها از طرف میر محمد جعفر خان در ملال احوال خود داشت ملاشات پیش گرفته آمیزش را اصوب امور پنداشت روزی میر محمد کاظم خان برادر میر محمد جعفر خان مع همراهیان خود که جمعیتی بود بی خبر و غیر وقت اول صبح در باغ ساخته رام نارائن که او هم در انجا بود در رفته داخل شد و رام نارائن متوحش گشته از عمارت باغ مذکور در عمارت باغ دوم که ضمیمهٔ همین باغ بود رفته نشست و خلصانش در انجا اجتماع نموده گله این قسم آمدنها نمودند و رام نارائن هم عذر آنکه اینوقت ملاقات نمی تواند شد زبانی مردم گفته فرستاد و از میر محمد کاظم خان و برادرش بدگمان گشته شکایت ایشان نقل مجلس خود نمود تا آنکه میر شرف الدین که جاگیردار قدیم از ملازمان شجاع الدوله و سرفراز خان

وبعد زمان آنها رفیق مهابت جنگ وسراج الدوله وتبازگی مخلص ودولتخواه میر محمد جعفر خان بود وگینڈامل نامی از گماشته ها
ورفقای جگت سیٹھه بسفارت وتالیف واستمالت رام نارائن از لشکر میر محمد جعفر خان مع مراسلات او رسیدند وسرگرم
کار خود گردیدند وحاضر علی خان که درم خریدهٔ صولت جنگ مرحوم ودارو غهٔ دیوان خانهٔ او ومورد الطافش بود بعد کشته شدن
شوکت جنگ وتسلط پسر موہن لال از طرف سراج الدوله در پورنیه بسر میبرد ونیز اچل سنگه کاتهه دیوان شوکت جنگ در عهد پسر موہن لال متعهد پرگنات پور
دسرے پور وگوندواره وگنٹهه گوله وغیره جاها گشته زرگے ونامی بهمرسانیده بود سپاه ورعایاے پورنیه از عهد صولت جنگ که هشت نه سال گذشته باهردو
مذکور نهایت معرفت وبسبب تقرب آنها با اولیاے نعم رجوع عام داشتند نابرین همدوراچیزے مے شمردند مردم پورنیه مثل رعایاے
بنگاله نهایت نام ردود مطیع همه کس مے باشند وسپاه متوطن آنجا هم کذلک حاضر علی خان واچل سنگه از کمال شفاهت
نشناختن مرتبه خود درین انقلاب باهم ساخته سپاه آنجا را با خود متفق گردانیدند ونائب موہن لال دیوان سراج الدوله
را که حاکم پورنیه بود مقید نموده حاضر علی خان بر وساده حکومت تکیه زد واچل سنگه دیوان مدار المهام او ومرجع مردم آن
دیار گردید فی الحقیقه حاضر علی خان را بنام تورهٔ ساخته صاحب اختیار جمیع معاملات وکاروبار شنهد وے مذکور بود
میر محمد جعفر خان را چون بر رام نارائن نائب نظامت عظیم آباد اطمینان واعتماد بنود رفتن بصوبه مذکور والفراغ ودلجمعی
از معاملات آنجا ضرور مے شمرد درین عرصه آشوب پورنیه بگوشش او رسید ناچار برای انتظام این دو کار در ماه صفر
سنه یکهزار ویکصد وهفتاد ویک هجرت در ماه پنجم از ارارت مستعار خود نهضت نموده داخل معسکر گردید وفرزند ارجمند
خود میران را در مرشد آباد به نیابت گذاشت اول منزل که میدان همنیا بود از برادر حقیقی سراج الدوله که میرزا امهدی نام
وبعضے از خطاب ها پدر خود داشت ودر تحت فرمان برادر زندگے مے نمود با آنکه در قید سخت مقید بود اندیشه بهمرسانیده
تقبلش فرمان داد مشهور خود چنانست که آن بیچاره را در تخته هاے که برای نگهداشتن قتال وتهانهاے سفید
مے سازند گذاشته ریسمانهایش را چنان تنگ کشیدند که دران شکنجه روح آن مظلوم بعالم قدس پرواز نمود وزر بعضے
مسموع افتاد که زهر قوے التاثیرے خورانیده آن مظلوم مرحوم مسموم بآن عالم رفت بعضے از معتمدین مے گویند
که سبب کشتن آن بے چاره برکشتن راجه دولبهه رام از میر جعفر خان بود که در اندک زمانی صحبت فیمابین هردو کس
ناچاق واتفاق بافتراق مبدل گردید سبب همانا آنکه راجه دولبهه رام چون متصدے عمدهٔ مهابت جنگ وپسر معتمدے
مثل راجه جانکی رام ودر عهد آقاے خود صاحب پالکے چالردار ونوبت بود ومیر محمد جعفر خان در ظل حمایت او
از جزاے خیانتهاے نخشیگرے محفوظ مانده منت احسان بر سپاه میگذاشت وخود هم نفعها برمے داشت
راجه مذکور رنجوف خان وآبروے خود که از سراج الدوله داشت اول با میر محمد جعفر خان شریک وهمداستان گردید
واخیر در دل خود از ریاست میر جعفر خان واطاعت خود نادم ومنفعل گشته اراده برآوردن میرزا امهدے مرحوم در خاطر
گذرانیده وبعضے کسان را درین باب خفیه بانیکارگاشت که برادر سراج الدوله را بخوے تا بادرسانند ومیر محمد جعفر خان
رجوع سپاه وفراواني زر با دولبهه رام دریافته وبر ارادهٔ او آگاه گشته ومضطر وقاصد قتل آن نوجوان بے گناه
گشت علی ای حال آن بیچاره را ناحق کشته ذخیره اندوز وزر وبال وبقتل نفوس محرمه بزعم خود مطمئن خاطر وفارغ البال
گردید سیران مذکور خود را بجاے شهامت جنگ شمرده عمله اورا عمله خانهٔ خود کرد چنانچه حاجے امهدے مرحوم را داروغه
دیوانخانه وراجه راج بلبهه بنگالی جهانگیر نگرے را دیوان خود مقرر نمود خادم حسن خان که نام قرابت خود با میر محمد جعفر خان

استظهار مے داد فی الحقیقة فراستے نداشت چه صورت فراستش آنست که سید خادم علی خان پدر خادم حسن خان شوہر خواہر میر جعفر خان بود و خادم حسن خان ازان ضعیفه بهم نرسیده از زنے دیگر که شاید کشمیریه بود متولد گشته بدین جهت بخواہرزادگی او مفاخرت مے جست و در ہر مجلسے میر محمد جعفر خان را بلفظ ماموکه در ہندے خالو را میگویند تعبیر مے نمود اتا بعض مناسبتهاے مزاج داشت و در سن هم چندان تفاوت نبود بدین سبب از بدو جوانے در تماشا بینے و نواجش طلبے و لهو و لعب که مرغوب ہر دو کس تا پایان زندگانے بود ہمیشه شریک و سهیم و در یک مرتبه و مقام مقیم بوده اوقات را بکام و طرب میگذرانیدند لیکن نسبت بمیر محمد جعفر خان نهایت عیار و در حساب و کتاب و اخذ و جر زر ہوشیارتر و سبکسرے و تیز مغزے و رمز آجش غالب و با وضاع خانه جنگے و حرکات و کلمات لوطیانه معتاد و راغب بود چون بنوکرے صولت جنگ مرحوم مدتها در پورنیه بسر برده از راه و رسم آن دیار و مداخل و مخارج آگهی تمام داشت از روے حکومت آنجا مے نمود و در جلد دوے رفاقتے که ہنگام خوف سراج الدوله با میر جعفر خان کرده و فی الحقیقة در پناه او بسر برده چه سراج الدوله از خادم حسن خان هم بدگمان و خواہان ایذا و اخراجش بود توقع داشت که چون حق تعالے بر شما این همه ملک و دولت بخشیده اگر گوشه پورنیه باین بنده که با ذیال دولت شما منتسبت و منتسب بوده بخشید از بنده پرور یها بیگانه نخواہد بود چون ہنگامه حاضر علے خان روے داد و میر جعفر خان باراده اطفاے نائره آن فساد بیرون برآمد خادم حسن خان که رزمے معتد به با خود داشت اسباب امارت بقدر حاجت آراسته همراه ہے میر جعفر خان گردید و اصلاح مفاسد پورنیه را بشرط اعطاے خدمت آنجا و اعانت اندک فوجے متعهد گردید میر جعفر خان که رغبت بعیش و آرام مخصوص درین ازمنه که وقت شام دولتے بدستش آمد نهایت داشت و معامله عظیم آباد را از پورنیه عظیم تر مے پنداشت رقعے گشته خلعت خدمت پورنیه با و دادو میر محمد کاظم خان رساله دار قدیم مهابت جنگ را که با فقیر هم قرابتے داشت چنانچه ذکرش در جنگ شوکت جنگ با سراج الدوله بتقریبے گذشت و بالفعل میر بخشیگرے میر جعفر خان نیابر تالیف قلوب بر رساله اش افزوده بخشیگرے بعض افواج هم با و فرموده بود بکمک خادم حسن خان تعین نمود +

ذکر رفتن خادم حسن خان به پورنیه وظفر یافتن بر حاضر علیخان ومجملی از سوانح آنجا

میر محمد جعفر خان خود در راج محل توقف نموده خادم حسن خان را چنانچه گفته آمد به پورنیه مرخص نمود خادم حسن خان فوج و اسباب خود آراسته عبور گنگا کرده نوشتجات بمهر خود بنام ہر یکے از روسائے سپاه و رعایاے پورنیه که جمله را بنام و نشان مے شناخت متضمن وعد و وعید و تالیف و تهدید بر نگاشت حاضر علے خان سفاهت نشان واچل سنگه مغرور خود و از آدمیت دور بمشاهده از دحام شش هفت هزار پیاده برق انداز تفنگچی آنجا و دو سه هزار سوار بجا در آن دیار که بمنزله رعایا و از تاثیر آب و هواے آنجا بمرے از ننگ و عار گشته لائق کارزار بودند خود را مصدر کارے تصور نموده باراده مدافعه خادم حسن خان بعد استماع اراده اش از پورنیه برآمده بجائیکه مناسب دانست طرح سنگر و مورچال انداخت و خود پان تمام بتهیے دماغ او را به تطبیق احکام نجوم بر دلالت فتح و ظفرش مژده رانیده اطراف و اضلاع مورچال بتجویز خود مقرر ساخت و حاضر علے خان مع دیوان با فوج و سامان دران سنگر اقامت ورزیده

مستعد بیکار نشست و رفقای خود را زرهای بسیار که از خزانه فراهم آمده عامل سراج الدوله بدست آمده بود رایگان بخشیده خوشنود گردانید چون خادم حسن خان نزدیک رسید رعب و خوف در دل فتین جا کرده خادم حسن خان خود استمداد فوج از میر جعفر خان نموده و عرضی نوشته عجالة ابلاغ داشت که موافق وعده فوجی باعانت من زودتر برسد و تزلزل در قلوب سپاه پورنیه بهم رسیده درمیان آنها اندک اندک راه فرار افتتاح یافت و شبها هر کسی ترسناک تر بود راه خانه میگرفت تا آنکه در جمعیت حاضر قصوری راه یافته خاطرش هم پریشانی پذیرفت میر محمد جعفر خان چنانچه معین شده بود میر محمد کاظم خان با کمک خادم حسن خان روانه ساخت خادم حسن خان که مرد عیار سالک بود براضطراب سپاه و سالار پورنیه آگهی یافته مقابله را مناسب ندانست تا بے اعانت دیگرے کارے هم کند و نامی هم برآرد و نیابرین قبل ازان که میر محمد کاظم خان برسد سپاه همراه خود را آراسته صفوف حرب مرتب نموده و طبل جنگ کوفته سوار شد ازان طرف حاضر علی خان و اچل سنگه نیز تهیهٔ جنگ نموده و صفوف را آراسته بر سنگر خود مستعد ایستاد چون خادم حسن خان مع فوج خود نمایان شد سپاه حاضر را که خوف و هراس وافر مستولی گردیده احکام بیم و امید از خادم حسن خان نیز رسیده بود بجز دویدن طلیعهٔ لشکرش بالی تحریک سیف و سنان گریبان گشته راه فرار پیمودند و بجانه خود رسیده آسودند حاضر علی خان ماجز و حیران گشته بجا بیکے و جالاسے بدر رفت و رفت که رفت ظاهرا راه کوهستان گرفته بیرون از حدود محروسه این هر سه صوبه جائے سر برآورده در انجا به بر و و در عهد عالی جاه میر قاسم خان باز آمده مدتے در قید او ماند بعد ازان از و چیزے مسموع نشد و خادم حسن خان مظفر و منصور داخل پورنیه گردیده در خانه هاے نیاکرده صولت خنگ نزول نمود و فرمان داد تا تفحص کرده اچل سنگه را حاضر کنند آن احمق با امید آنکه متصدے پیشه ام و بدنامے بر سر حاضر علی خان افتاده چنان تعرضے با من نخواهد بود غافل گشته گرفتار آمد خادم حسن خان کاغذ جمع و خرج از و گرفته هر کرا با و پیوسته و چیزے از حاضر و او بدست آورده بود استرداد نموده و اکثر فراریان را بے آبرو کرده مع شے زاید از انچه گرفته بودند بعرض وصول در آورد و مردم را بالطعن و کنایه هر قدر سلیقه اش وفا نمود رنجانیده و زر و افرے با بدنامے اندوخت درین ضمن میر محمد کاظم خان حسب الطلب رسیده با خادم حسن خان ملاقات نموده بعد روزے چند مرخص شده نزد میر محمد جعفر خان رفت و خادم حسن خان شیدالارکان گشته بانتظام ممالک متعلقه خود پرداخت بعد چند ماه رتن پان منجم که دهات بخشیده سیف خان و صولت خنگ در پورنیه داشت گمان آنکه امرا را با منجمان کار سخن همین خشنود نمودن اغنیا بسخنان دروغ بے اصل است کینه نمے باشد خادم حسن خان با من کینه چرا داشته خواهد بود رفته با او بایدساخت دهات را متصرف باید شد چون رسید خادم حسن خان باستهزا شروع نموده گفت رتن پان جیوسا عت را خود خوب سنجیده از خانه برآمده باشید گفت نواب نامدار کار ما همین است که تحقیق و تفتیش ساعت برائے دیگران مے کنیم برائے خود چگونه قصورے کرده باشیم گفت حاضر را هم خود ساعت سنجے گفته درمیدان آورده بودید منفعل شد بجز انفعال مردم را گفت که این گیدے را ببرید و او را ببرند تا قدر ساعت شناسیش بر او و بر دیگران عیان گردد حسب الحکم او را برده آمد و میر محمد جعفر خان با جمیع لشکر و حشر تهیهٔ رفتن عظیم آباد نمود:

ذکر نهضت نمودن میر محمد جعفر خان از راج محل بطرف عظیم آباد و ساختن راجه رام نارائن

باکرنل کلیف ومحفوظ ماندن از شرور و برگشتن میر محمد جعفر خان مشغوف ومسرور

چون تهیه میر محمد جعفر خان بر راجه رام نارائن جز ما معلوم شد رشتگار سے خود و پاید اے دولت منحصر در اتفاق با جماعه انگلیشیه دید چه اعتماد سے بر قول و فعل میر محمد جعفر خان و اتباعش نداشت ناچار با گنیڈ امل ساخته او را وکیل خود گردانید و گفت بجوئے خاطر خواه من خطے بمهر و دستخط کرنل کلیف تحصیل نموده باید آورد تا من مطمئن خاطر گشته حاضر شوم و مسوده درست کرده داد گنیڈ امل نزد میر جعفر خان رسیده ظاهر نمود که بے توسط صاحبان انگلیشیه رام نارائن حاضر نمے شود اگر خطے از مهر و دستخط ایشان بر سند مقدمه بزودے طے سے شود والا خدا اے داند چه صورت گیرد جواب یافت که چه مضائقه گنیڈ امل با منشے ساخته دمسوده خاطر خواه خود نویسانیده روبرد آورد چون میر محمد جعفر خان چنان خط و سواد نداشت و در ننگ کاهلی لازمهٔ اوست خصوصاً بعد طعام هیچ کارے نمی پرداخت مزاج شناسان وقت دیده مسوده را آوردند عذر بے دماغے خواسته متوجه خواندن نشد گفت مضمونش بگوئید مناسب مزاجش ظاهر نمودند پروانگی داد که پیش کرنل کلیف برده مطابق همین بنویسانید بیارید گنیڈ امل کار خود کرده بزودے نزد کرنل کلیف رفت و موافق مسوده خط نویسانیده گرفت و کرنل مسوده را نزد خود نگهداشت مضمون آنکه شما بخاطر جمع بیائید حفاظت جان و آبرو و مال و صوبه و هدم درخواست محاسبه از شما ذمه ما است و گنیڈ امل از هما نجا پرواز بطرف عظیم آباد برکشاده رسیده براجه رام نارائن مژده داد او خط را دیده مطمئن گردیده ارادهٔ رفتن باستقبال و ملاقات میر محمد جعفر خان جزم نمود و ساعتے دیده نقل مکان کردنیده را که تالیف قلب نموده اغلب خواهان ملاقات بود و مشمول اشفاق و عنایات سے نمود ضرور افتاد که مماشات و مداراتی بالا کرده آید بنابرین در مکانی که نقل نموده دو روزے مقام داشت رفتم و محضر رقعه نوشته بدست او دادم حاصل مضمونش آنکه هیچکاره ها هم گاهے بکار مے آیند اگر مناسب دانند بنده نیز همراه باشد بر فقاے همان و ریقه دستخط نمود که من بالفعل در تشویشے میروم اما حسن اخلاص شما در نظر جلوه گر و فرصت انتظام انشاء الله تعالے بعد معاودت باکامیابے خدمتی که از دست برآید سعادت خواهم شمرد مرخص گشته بخانهٔ خود آمدم و او راست بخدمت کرنل کلیف ثابت جنگ شتافت و سائط غیر گنیڈ امل که محرم نبودند تا غیب و دلالت بر فتن نزد میر جعفر خان و اظهار قباحت ملاقات باجماعهٔ انگلیشیه بانواع مختلفه نمودند رام نارائن که مرد عیارے بود التفات بگفتهٔ آنها نکرد و رفته باکرنل کلیف ثابت جنگ ملاقات نمود او یکی از سرداران را همراه داده تا رفته بملازمت میر جعفر خان رساند این سخن بر میر مذکور گران آمده در دل ملالے از رام نارائن بهم رسانید بعد ملازمت فرمان داد که در فلان طرف خرگاهش رام نارائن خیمهٔ خود کند چون او الحال مطمئن بود حسب الامر بجا آورد و باتفاق دو سه منزل طے نموده باغ جعفر خان که متصل آباد سے عظیم آباد طرف شرقے بر لب آب گنگا واقعست معسکر گردید نقی علی خان و سید علی خان و نواب علی خان اخوان نقیر بوساطت میر محمد کاظم خان برادر میر جعفر خان بملازمتش رسیدند و بمعرفت میر محمد کاظم خان بخشے که فی الجمله نام قرابتے و باآن عزیز آشنائی و حقوق دوستیهاے او و احسان سابق بابت خنگ سراج الدوله باشوکت خنگ برگردن بود یک ملاقات بنیاچارے با میر محمد جعفر خان نمود چه فقیر را با او ضاع او قبل ازین نظامت و بعد ازان هم مناسبتی و مجالست او نبابر عدم مجانست رغبتی نبود و در مدت دو سه ماه اقامت او در عظیم آباد شاید یکبار یا دو بار دیگر بدربار رفت و هر بار باستماع تقریرات موحشه او زجرت خاطر و انشراح حواس بهم رسانیده و خواهش مشاهده آن مخنث مضمحل گردید غلب اوقات بخانهٔ میر محمد کاظم خان بخشے گذرانیده دل خود را خوشنود میداشت دهر چند عسرت و تنگی بسیار دران اوان

لاحق بود فقیر این شعر جناب شیخ حزین را اسکنه الله تعالی فی اعلی علیین متذکر بوده نوعی از کدورتها را بخاطر خود راه نمیداد

بیت مطرب سماع برخش و ساقی شراب ده ✤ ایام را بمال و فلک را جواب ده ✤ میر جعفر خان را با میرزا شمس الدین آشنائی دیرینه و نهایت بی تکلفی ها بود بلکه اندک مبلغی بطریق قرض بمیر جعفر خان در عهد سراج الدوله که ایام انبساطش بود نیز رسانیده دراین اوقات مالک دفائن و خزائن سراج الدوله در سه صوبه را قابض گشت میرزا شمس الدین متوقع انواع مراعات بنا بر حقوق سابقه بود اما برعکس آنچه مظنونش بود مشاهده نمود دکتر در خلوت با رمی یافت بخوف آنکه چون مرد خوش طبع بیباک و کهنه آشناست مبادا فرصت یافته کلماتی چند که موجب کسر شانش باشد بزبان آرد روزی میرزا مذکور صحبت طلبود و وقت فرصت دریافت میر جعفر خان خواست که عذری گفته از اول زبانش را ببندد گفت میرزا صاحب من احسانهای شما فراموش نکرده از احوال شما غافل نیم لکن چه کنم که زرهای موعود بصاحبان انگلیش رسانیدن و دیگر امور ضروریه را سرانجام دادن واجب شده هرگاه او تعالی فرصتی و وسعتی بخشد از خدمت شما قاصر نخواهم بود میرزا که دل سوخته دغلگی های اندوخته چند ماه داشت گفت نواب صاحب احوال خود را زیاده برین نفرمایند که مرا رقت می آید و چه کنم که سراج الدوله خانه مرا غارت کرده والا درین وقت هم خدمت را سعادت می شمردم میر محمد جعفر خان را که جواهر زواهر و افر بدست افتاده و تمام عمر خود در ارزوی آن برباد داده بود دلبیاری می پوشید چنانچه در هر دو دست از هر جوهر هر یک سمن و این سمن ها شش هفت در یک دست جمع می شد و مالها های مروارید علی هذا القیاس سه چهار عدد در گردن می انداخت آن روز هم همین هیات بود میرزا شمس الدین گفت سنگی چند که در دست و گردن خود بدولت هست چیزی نیست که بکار کسی آید اما اینقدر هست که اگر باین دست ملیا نچه بر روی این مخلص می زدند راحتی و مسرتی بدل من می رسید چون میرزای مذکور هم همراه میر جعفر خان بعظیم آباد آمده بود کسی بخان مرقوم خبری دروغ از راه عداوتی که با میرزا شمس الدین داشت رسانید که آدمهای میرزای مذکور با مردم کرنل ثابت جنگ منازعه و خانه جنگی نموده اند اتفاقا بعد لحظه میرزا هم حاضر شد مجمع عام بود و چه عجب که من هم آن روز بوده باشم بعد ورود میرزا شمس الدین میر جعفر خان او را مخاطب بلکه معاتب ساخته گفت صاحب مردم شما با آدمهای کرنل صاحب جنگ نمیدانید که کرنل کیست و مرتبه اش چیست میرزا شمس الدین برپا ایستاده و بانگ بلند گفت قبله گاه مرا چه یارا که با کرنل صاحب طرف توانم شد من هر صبح برخاسته خدمت کرنل صاحب را سه کورنش میکنم با کرنل صاحب چگونه برابری خواهم جست و این کنایه بود بطرف او که با وجود عدم لیاقت نظامت بطفیل کرنل صاحب قوم بآن مقام و مرتبه رسیده القصه بعد چند روز میر محمد جعفر خان را که انفراغ از عیش و کامرانی و تماشای رقص سرود زنهای آن دیار میسر آمد اراده داد ن صوبه عظیم آباد به برادر خود میر کاظم خان نموده و محاسبه مداخل صوبه مذکور از رام نارائن درخواست او که برای همین روزها توسل بکرنل ثابت جنگ و اصحاب انگلیشیه جسته بود با کرنل کلیف ظاهر نمود کرنل میر جعفر خان پیغام مبالغت آمیز باین امر فرستاد میر جعفر خان بوضع گفت گوئی که داشت برآشفته جواب داد که صاحب چه معنی دارد صوبه را که برام نارائن بدهم و برادر خود را محروم گردانم برای چه روی آنکه کرنل باز گفته فرستاد که من برای همین روزها اول باشما در مرشد آباد گفته خواهم رفاقت من شدید و تکلیف رفتن بهمراه خود نمودید راضی نبوده مانع شما بودم که با مردم را همراه ببرید و در کارهای مالی و ملکی خود دخیل مگردانید که اکثر کارهای شما مطابق ضوابط و آرای ما نخواهد بود و هرگاه پای من در میان باشد چاره از مزاحمت و ممانعت امور و افعالیکه موافق قواعد مقرره و عهود معینه ما نباشد نداریم بنابرین مداخلت ما در معاملات موجب رنجش و

افتراق و باعث تبدیل وفاق بنفاق خواهد شد بنجاطر شما نیامد اکنون که ما را آورده اید علاوه خط استمالت متضمن عهد و پیمان بمهر و دستخط من نویسانید چگونه خلاف عهد و نقض پیمان بعمل مے تواند آمد میر جعفر خان انکار مضمون خط و استدعای مسوده نموده ثابت حیله مسوده را فرستاد چون مسوده خوانده شد میر جعفر خان التفات کشیده بانشیان و گنیڈ اهل دراویخت آنها هم ردّ و بدل چنانچه باید نموده باتفاق ملزم ساختند که ما مسوده را در حضور گذرانیده و بمضمونش مطلع گردانیده ایم الحال بنا بر هجوم مشاغل و غلبه نسیان از خاطر عاطر جسته و فراموش گشته است خلاصه میر جعفر خان راجاره غیر از استرضاے کرنل رام نارائن نماند و از اظهار ارادهٔ خود نام گشته شروع برضا جوئے رام نارائن نمود و برادر بیچارهٔ خود را به نوید و امید مراحم و اعطاف دیگر خوشنود گردانیده همراه خود در زمرهٔ امیدواران گرفت و کامگار خان همین که دیرینه آشنائے باخان مرقوم و از قدیم اسے تسلط نیز عرایض نیاز نگاشته خوشنود داشت با مید غور رسے در رفع منافقه که با راجه سندر سنگه داشت حسب الطلب میر جعفر خان در حضورش آمده بوعدهٔ امروز و فردا شادمان بود راجه سندر سنگه از دانائے و خوبے خود توسل برام نارائن که داشت دست از آن برنداشته میر جعفر خان را مثل سائر الناس میدید و گاه گاهے آمد و رفت دربارش مے نمود چون مقدمه رام نارائن صورت گرفت و مباشرے معامله او متانت نپذیرفت کامگار خان که از مدتے بانتظار ایفاے وعده امیدوار بود بروفق ایماے رام نارائن بپاس خاطر راجه سندر سنگه مقید گردید و میر محمد جعفر خان از انتظام امور نوعے که مذکور شد فراغت یافته اجماع فقراے قلندر که باصطلاح حیله مے نامند نموده طعامے لائق خورانیدند و سر فقیر یک یک روپیه و ادعا بعد ازان سرگرم نشاط هولے گردیده جامها رازنگین ساخت و ارباب لهو و لعب و اصحاب عیش و طرب را بنواخت درین عرصه رام نارائن که بر احوال فقیر اندک توجهے داشت برای واگذاشتن جاگیرات قدیم پرگنه چهلاوه دامهاے مونگیر و دهات بنی مکر و سولانگر بمیر جعفر خان التماس نمود و میر جعفر خان ناچار پاس خاطرش ضرور شمرده اذن داد رام نارائن این احوال را به بنده گفت و میر جعفر خان چون دید که این کار تمشیت یافت و نقے علی خان برادر فقیر که باخان مرقوم دیرینه آشنا بود و همیشه آمد و رفت بنجد تنش مے نمود پیشتر خود چنانچه ایماے بدان رفت توقعات عظیمه داشت بالفعل هم تجدید مصاحبت امیدوار کار بار بود خواست که بار احسانے بر سر نقے علی خان گذارد و او را از سر خود وا کند بنقے علی خان فرمود که صاحب دربارهٔ جاگیر خود اگر امرے منظور باشد سوالش بیارید تا من دستخط کرده دهم نقے علی خان ما فی الضمیر او را یافته ناچار سوال واگذاشتن جاگیرات مذکوره نوشته برد و میر محمد جعفر خان بنام راجه رام نارائن دستخط کرده داد و هر دو کس را خوشنود نموده داعیه معاودت نمود چند روز در چهل ستون که بنا کرده هیبت جنگ مرحوم بود رسوم هولے را باهتمام تمام تقدیم رسانیدند دو سه روز انه موسمش چون باقے ماند در ریگستان دریاے گنگا که درمیان اندک آبے جارے داشت عبور نموده سراپرده ها برپا کرده شور هولے بیوم فشور شابه ساخته آخر روز از ایام معهوده آتش کباعتقاد نهنود روز خاک بیزے بر سر دروے همه گرفت این عمل هم خاطر خواه خود و هواخواهان بانجام رسانیده داد رنگ آمیزے و خاک بیزے داده معاودت بشهر عظیم آباد نمود و از انجا عازم مرشد آباد گشته اول بزیارت مقابر بهار خصوص مرقد شاه شرف بن یحیے منیرے که شیخ و مقتداے مردم بهار و قرب و جوار آنجاست رفت آرزوے کباب گوشت گاو و بار و عن تلخ سرشف که گرگتاری نوشان آنجاست بسیار داشت و میگفت که در انجا خاطر خواه خورده خواهد شد شنیده ام که بعد ورود در قصبهٔ بهار بسکنهٔ روشناس آنجا که در تیارے کباب مذکور شورے داشتند فرمایشها نمود هر کسے درست کرده مے آورد بعضے از آنها

مورد تحسین و آفرین بسیار و بر دیگر کمتر و زمرۂ مورد مرحمت شدند و بعهدۂ علی الراوی +

ذکر مجملے از سوابق احوال راؤشتاب رائے و عروج او بمعارج این عمارت سرائے

راؤشتاب رائے اول بیوتات نویس خانۂ آقا سلیمان غلام گرجے خاندوران امیر الامرا و خانسامان صمصام الدولہ پسر امیر الامرا مذکور بود و بقلیل مواجبے ملازم سرکار گرجے مرقوم آخر بنابر رشد و تمیز یکہ در جبلت آن عزیز بود بمرتبۂ اعلی ترقی نموده مدار المهام سرکار صمصام الدولہ بہ نیابت آقائے خود گردیده رائق و فائق مهمات گشت چون احوال شاهجهان آباد آشفته و اوضاع آنجا را برهم یافت سکونت دران شهر لائق حال خود ندیده دیوانے پادشاهے عظیم آباد و قلعه دارے رهتاس و خدمت محالات جاگیر صمصام الدولہ مذکور بنام خود گرفته با وضع شایسته و اسباب درست لائق حال خود و اندک مایه زریکه اندوخته بود بعد ورود میر محمد جعفر خان بعظیم آباد رسیده اول ملاقات با راجه رام نارائن نموده بوساطت راجه مذکور ملازمت میر محمد جعفر خان حاصل کرد چون هوشیار بود دریافت نمود که رام نارائن دخل دیگرے درین صوبه و مداخلت او برکارهائے مامورہ بنابر دوستی خواجه محمدے خان که پیشتر جاگیرات صمصام الدولہ که سپرد او بود نمی خواهد و میر محمد جعفر خان مردیست از همه امور غافل بنابرین وقت معاودت میر محمد جعفر خان بمرشد آباد و رفاقت کرنل کلیف بهادر ثابت جنگ اختیار نموده همراه او تا بشهر مذکور رفت و با کرنل مرقوم بگذرانیدن تحف و هدایا توسل و اخلاص بهم رسانیده بوساطت او کارهائے خود را خاطر خواه برآورد و باسناد و احکام در مداخلت و معاونت کار خود بنام رام نارائن بهمرسانید و بوساطت او بهمرسیر محمد جعفر خان حاصل نموده بعظیم آباد برگشت و در کارهائے مذکور چنانچه باید دخیل گشته بحسن شعور خود سلسله کاردانی رام نارائن را هم در چند روز از خود راضے ساخت و در دل او هم بنوعیکه باید جاگرده روزگار بکام و آرام و عزت و احتشام بسر می برد

رجوع به بقیۂ قصۂ عود میر محمد جعفر خان و لواحق آن +

نقی علی خان برادر فقیر بپاس اخلاص هاتا بهار مشایعت میر جعفر خان نموده برگشت و بنده را بهر خید میر کاظم خان بخشی سامجها کرد و مے گفت که شما را کارے با ناظم عهد و اولادش نخواهد بود مگر گاهے بعد ماهے یکبار رفتن بدربار اتفاق خواهد افتاد و پانصد روپیه مدد خرج ماه بماه من خواهم رسانید فقیر را بنابر انزجاریکه از اوضاع و اتباع میر محمد جعفر خان و از فقدان لیاقت و قدردانیهایش بود اراده رفتن هرگز نکرد و راجه رام نارائن هم امیدوارے داشت بهر صورت چون مقدر بنود بنده تا بکینته پور بخیمۂ میر کاظم خان بخشی و روح الدین حسین خان رفته و از دوستان استر خاص نموده روزیکه کوچ لشکر بطرف بارۂ رستۂ مرشد آباد و نهضت میر محمد جعفر خان بسمت قصبۂ بهار شد فقیر معاودت نموده بخانۂ خود برگشت سرداران انگلشیه که همراه میر محمد جعفر خان آمده بودند از انجمله بودسمتر و اچه و مستر امیت و این هر دو را با میر عبد الله بن میر غلام علی صفوئے که نسبش بپادشاه فلک بارگاه شاه اسمعیل صفوے الموسوے جد سلاطین صفویه ایران و درة التاج صاحب خروان جهان مے رسد نهایت دوستی از عهد اقامت شان در عظیم آباد که بکار کمپنی خود مامور بودند بود و جد بزرگوار شخص که وارد هند گردیده برادر زاده شاه طهماسپ ماضے خلف صاحب شرف شاه اسمعیل ست در هنگام فترت ایران که در عهد سلطان محمد بن شاه طهماسپ بنابر عدم بصارتش روے داد و آخر فرزند اقبال مندش شاه عباس اول نهال حیات او را

انو شیروان برکند و بعده بناے سلطنت را شیدتر از سد اسکندر ساخت بنا بر وجوهیکه در سیر سالفه مسطور است بهندستان
وارد گردید و اکبر پادشاه با او نردوغا باخته قندهار را بوعده هاے دروغ گذرانیدن ممالک سند وغیره بطور معاوضه متصرف
گردیده الفاے وعده خود نه نمود شاهزاده که در انجا سکه و خطبه بنام خود کرده بود از غم و غیرت بازی خوردن خود مدقوق گشته
رحلت نمود برادر دوشش داماد عبد الرحیم خان خانان شده بتنگ نوکرے تیموریه بضرورت سر فرو آورد شهنواز خان
و نوذر خان و دیگر صفوے نژادان از طرف پدر که در هند چند خانه بوده اند و اکنون هم هستند و لادهین و اماد عبد الرحیم
خانخانانند مسترواجه که دران وقت از جمله عظماے جماعهٔ انگلیشیه و مرجع حکام بنگاله و عظیم آباد بود سفارش میر عبید الله مذکور
بارام نارائن نائب نظامت عظیم آباد نموده سندوے مذکور بسر و چشم قبول نموده در زمرهٔ لائق در رساله صد سوار برائے
او مقرر ساخت و وکیل و مربے خود در اکثر امور مرجوعه با انگلیشیه می پنداشت میر مذکور هم سید عزیز باخلاق نیکو متخلق و
باکثر صفات حمیده متصف بود احوال او بتقریبات مختلفه بمقتضاے مقام درین صحائف انشاء الله تعالے اندراج
خواهد یافت و مسٹر امیت عبد المهامے کوٹهے عظیم آباد از کونسل خود مامور گشته صاحب کلان کوٹهے عظیم آباد گشت
بوساطت میر عبد الله مذکور که با بنده دیرینه آشنا بود با مسٹر امیت آشنائی و ارا با من دوستی و اعتمادی بشعور فقیر بهم رسید *

ذکر معاودت نمودن میر جعفر خان بمرشد آباد و از دیاد اقتدار میرن پیش و سوانحیکه در ینعرصه در مرشد آباد و عظیم آباد روداد

میر محمد جعفر خان بعزم زیارت قبور مشائخ بهار و تفرج دران دیار قاصد مرشد آباد گردیده منازل مے پیموده شنگه فوجها و ایلها
باراده شکار از لشکر و فوج بطرفے بیرون رفته در راه با جماعهٔ از خواص و مردم صرورے شکار کنان و صید افگنان
مراحل مے برید و درین عرصه که گویا بزعم او خلوت بود زنگه هاے خواننده و نوازندگان ساز بر هودج هاے فیل همراه او
بخواندن و نواختن ساز ها اشتغال مے نمودند خود دران وقت دوستان را مخاطب ساخته میفرمود چرا یاران
در جنگل هنگل همین معنے دارد عیش آنکه در صحرا شادمانے و عیش و کامرانے خلاصه باین دل خوشی و مسرت راه مسافت
پیموده و انتظام ممالک بزعم خود نموده معاودت بمرشد آباد و در دولت خانهٔ مهابت جنگ مرحوم نزول نموده و استغراق
تام در عیش و آرام بهم رسانیده از هیچکار خبرے نداشت و میرن بخوت و غرورے موفور بهم رسانیده با وضاع اجلاف
شاه جهان آباد خو شنود و سه چهار هزار کس ازان جماعه را ملازم خود گردانیده چون درین جوانی بود و پدر را با وجود پیرے
بر زنگه بازے و لوازم آن عمل حریص میدید خود هم در انبکار منهمک گشت و با انتظام امور ملک و دولت و ترفیه احوال
سپاه و رعیت کسے نمی پرداخت تا آنکه کار سپاه از فقر و فاقه بجاے رسید که بیچارگان آخر اسپها را در میدان داده
بودند و آنها گیاه روئیده زمین خود سرے چریدند و غیر از چند هزار کس که ملازم میرن و با مزاج و اوضاعش مشابهت
داشتند باز نان و مصاحبان میر محمد جعفر خان کسے را اوضاع معاش منتظم نماند و اختیار این همه ملک وسیع که سلطنتی عظیم
بود و مدار دربار بدست چینے لال و منی لال و اکنون سنگه سرکاره در آمده جانگیر نگر ڈها که با ختیار راج بلبهه دیوان میرن که
در عهد شهامت هنگ مرحوم پیشکار حسین قلی خان بود افتاد و بعضے از ممالک جنوبے مثل بردوان وغیره در تنخواه جماعهٔ
انگلیشیه نبابراداے زر موعود بود و هوگلے با میر بیگ خانمرحوم در جلد وے رسالت و سفارتے که با انگلیش نموده
تشیید مبانے دولتش کرد عنایت شد و صوبهٔ عظیم آباد را ممالک و مختار راجه رام نارائن بود و پورنیه را خادم حسن خان

مشعرت گشته زرے وسپاہے جمع مے نمود انچه باقے بود از معارف بیهودهٔ ناظم مے افزود تا بکار سپاه و اشباه آنها که معارف ضروریه لازمیه بود آید حتے دلیر خان و اصالت خان پسران عمر خان که واقعے از نیکان و شجاعان زمان و برائے محبت و اخلاص میر محمد جعفر خان مورد عتاب سراج الدوله گردیده در معرض هلاکت بوده اند چون سراج الدوله کشته گردید رستگارے یافتند و همیشه میر محمد جعفر خان باعانت آنها مستظهر و بنصرت شان نام و نشان برآورد و درین بلا مبتلا بود کسے بداد آنها هم نرسید اگرچه در ظاهر نهایت دوستی و بے تکلفی و شکر احسانهاے سرداران مذکور گزک میخانه گفتگوی او بود اما بسبب عسرت معاش زیاده تر از دیگران مفلس قلاش بودند و فرقهٔ سپاه همه تباه گشته بجان آمده بود +

ذکر اجتماع نمودن اکثر مردم برارادهٔ قتل میر جعفر خان و برملا شدن راز ایشان و بدر گردش خواجه عبد الهادے خان و کشتن در اثنائے راه و کشتن میران میر محمد کاظم خان را بعد چند ماه

چون یکسال و سه ماه از ایام حکومتش گذشت و سپاه را کار بجان و کار دبا استخوان رسید خواجه عبد الهادی خان و اکثر جماعهٔ داران و بعضے از سرداران باهم متفق گردیده و عهد و پیمان درمیان آورده قاصد آن شدند که میر محمد جعفر خان را از میان بردارند و محضرے در بیناب نوشته مهرها زدند میگویند میر محمد کاظم خان بخشے هم درین امر با خواجه عبد الهادے خان شریک و موافق و مهر او بران محضر بود اما از منتسبان او مسموع شده که یکے از رفقاے او مولوے مصطفے نام که عجب شخصے ناتمام و ننگ ایمان و اسلام مدار المهام رساله و بخشے گرے میر کاظم خان بود و خان مرحوم مرقوم مبنا بر اعتمادے که براو داشت خانهٔ خود با و سپرده مهر خود را هم حواله او کرده بود و برادران مولوے خصوص میر جان محمد را نهایت اختصاص با میر محمد جعفر خان بود با یاے او وارادهٔ پیش آمد خود مهر میر کاظم خان را بران محضر زده از نام دیگران و مضمون محضر آگهی بهم رسانیدند در ایام عاشورا ارادهٔ اهل اجماع بود که هرگاه میر جعفر خان به امام باڑه عمارت سراج الدوله که عبارت از تعزیه خانهٔ سید الشهدا حسین بن علی است علیها السلام لبعادت معهود شبها بیاید وقتی فرصت یافته براو دست اندازے نمایند کار تمام سازند چون ماه محرم دیده شد و میر محمد جعفر خان آمد و رفت آستانه مذکور در شبها شروع نمود شبے خواجه عبد الهادے خان با جماعهٔ متفق قاصد انکار در ایوانهاے پهلوے دروازه آن مکان نشست و بمصداق مصرع مشهور مصرع نهان کے ماند آن رازی کز و سازند محفلها + میر محمد جعفر خان براین ماجرا پے برد و برنا سلکے خود سوار شده ازان مکان بدر رفت و خواجه عبد الهادی خان بکاریکه در خاطر داشت جرأت نیافت میر کاظم خان متعاقب میر محمد جعفر خان برآمده ندائے بر خواجه عبد الهادی خان کشید این احوال هم مردم مستخبر میر جعفر خان رسانیدند و از استماع این حکایات متوحش گشته آمدن دران مکان موقوف نمود و با خواجه عبد الهادے خان و دیگران بدگمان گردید و ارادهاے مردم که در دل بود بر زبانها آمده نقل هر مجلس گشت میر محمد جعفر خان در تفحص افتاد مولوے مصطفے مذکور واقعهٔ محضر و نام کسانیکه مهرشان بران بود مشروحاً با میر محمد جعفر خان ظاهر نمود و دیگران هم که آگهے داشتند برائے تخلصی خود و امید نجات از دست میر محمد جعفر خان و پسرش در اظهار با مولوے همداستان شدند و خواجه عبد الهادے خان را مجال عذر و اخفا نماند هنگامه طول کشید چون خواجه عبد الهادے خان جرأتے داشت در خانهٔ خود مستعد مدافعه نشست و میر کاظم خان کلام الٰهی برابع اطفال خود در دربار آورده حضور میر جعفر خان و میران بالقرآن المجید قسم خورده برأت ذمه خود نمود و رساله خود را

برائے وظیفہ بدگمانے برطرف کنانیدہ از خدمت بخشیگری استعفا کرد تنہا با عیال و اطفال فارغ البال بسر بردا مسودے نگردہ سیرن و پدرش کینہ او را در سینہ خود ذخیرہ نمودند و خواجہ عبد الہادے خان را برطرف و پیغام برآمدن از حدود ممالک محروسہ خود دادند او قبول نمودہ و اسباب خود را بر کشتیہا بار کردہ ہمراہ گرفت و خود با معدودے روانہ گردید چون وقت و سپر بلند اختر شش بکام راج محل و مستحفظان تلیا گڈھی مخفی حکم فرستادند کہ خواجہ عبد الہادے رود و چند کس معدود ہمراہ دارد نگذارند کہ زندہ بیرون برود و افواج محالات مذکور و مردم متعینہ حضور کہ جماعۂ افاغنہ روہیلہ بودند ظاہرا در اوائل ماہ صفر سنہ یکہزار و یکصد و ہفتاد و دو ہجری حسب الحکم در عقب او برآمدند او نیز بہمراہی کشتی آہستہ راہ طے میکرد اینہا بندوبستے در میدان شاہ آباد اواسط ماہ مذکور خود را رسانیدہ دیدند کہ خواجہ عبد الہادے خان مع کشتیہا در ہمین میدان کنار آب گنگا مے رود ارادہ کاریکہ مامور بآن بودند نمودند او نیز ملاحظۂ مردم مذکور نمودہ دریافت کہ کیستند و طالب چیستند مردانہ وار خود را با سہ چار رفیقے کہ داشت بسلاح بیراست و بر سپہائے خود سوار شدہ کشتیہائے اموال را تختہ ہا شکست و در عین دریا غرق گردانیدہ خود مقابل اعدا گردید و دلیرانہ کارزار نمودہ کار نامہ بر صفحۂ روزگار ربیادگار گذاشت نقل مے کنند کہ ہر سو مے تاخت گروہا گروہ مردم از پیش روئے او مے گریختند و از دور بہ تیر و گولے بندوق مجرد خش مے نمودند باستقلال تمام خود مع ہر چار رفیق نادم آخر کوشیدہ شربت ناگوار مرگ را بگوارائے نوشید و در پہلوئے مسجد یکہ متصل بآبادئے شاہ آباد زیر درخت بڑ کہ بالفعل ارگاہ و محل فرود آمدن مسافر است مدفون گردید ٭

مجمل احوال رام نارائن وعظیم آباد بنا بر انتظام اخبار ٭

راجہ رام نارائن بعد معاودت میر محمد جعفر خان بطرف مرشد آباد برائے تنبیہ لچھمن سنگہ زمیندار بہرس کنٹہ کہ بشاہدہ انقلاب سراج الدولہ از مالگذاری دست کشیدہ دوکانے برائے خود چیدہ بود با فواج لائق و اسباب مناسب مع بابو پہلوان سنگہ و برادرش بابو سوتھر سنگہ کہ زمینداران مقتدر چین پور و سہرام از انضمال و انعام مہمات جنگ شدہ بودند ارادۂ برآمدن نمود و تعلیل وجہے برائے فقیر مقرر نمود پیغام داد کہ این قدر خود من ازغانہ خود خدمتگذاری مے کنم و در جاگیرات شما کہ اختلال پذیرفتہ نیز عمل و دخل کنانیدہ مے دہم چون فقیر ابتدا ترک رفاقت میر محمد جعفر خان مصمم نمودہ ہمراہ میر کاظم خان نرفتہ بود چارہ غیر از استرضائے او ندیدہ بہر چہ مقرر نمود در ساختم چہ توقع مداخلے از محاصل جاگیر نداشت رخط خود نیز بود بہر صورت چون راجہ مذکور برآمد فقیر ہم مع برادران ہمراہے گزید و لچھمن سنگہ زمیندار صباحے چند اتباعیہ ہائے خود استظہار نمودہ انقیاد نہ نمود آخر مغلوب الہراس گردیدہ امان در وسائے لشکر رام نارائن را برائے حفظ جان و آبروئے خود ضمان طلبید بعد پذیرائے ملتمسات بلاقات رام نارائن آمدہ معاملۂ خود را القصائے دادند رام نارائن سنگہ کہ برادر زادۂ خود بہیکم سنگہ را برائے بقایائے سرکار پیغمال گذاشت این بہیکم سنگہ از ہمام پدرش پرورش یافتہ و بعرصہ آوردۂ والد مرحوم بودہ اند اما در زمانیکہ سراج الدولہ ما را اخراج از عظیم آباد نمود بر محالات مملوکہ کہ جاگیرات ہم ہمان محالات بود متصرف گشت و بعض قلعہ داران را کہ با خود موافق نمیدانست بدر کردہ دیگران را در ان مکان گذاشت و قلعہ دار قلعۂ ملے نگر را کہ راجپوت منڈیا ہار از قرابتی آن بدر کردہ

وبنی عم زمیندار چرکانوان بود بدستور بحال برقرار داشت راجه رام نارائن موافق عهدیکه کرده بود خاطر دار نقیزد رظاهر امثال امر میر جعفر خان
دربارهٔ نقی علی خان برادر فقیر مرعی داشته مبالغه و اهتمام تمام در خالی نمودن قلعجات محالات جاگیرات ما بامیکم سنگه نمود و پسرش
نرائن سنگه راکه درسن ده دوازده سالگی بود بطور ضمان و یرغمال همراه گرفت و نقی بیلخان را حسب الاستدعای ایشان برای انتظام
محالات جاگیر خصت و معدودی از ملازمان خود را چندروز بنابر اعانت متعین نمود و بنده را بنابر مصاحبت که خوشش می آمد همراه گرفت
نقی علی خان چند روز دران مکان محبت نموده بعضی جاها را مسخر ساخت اما قلعه دار سلطنگر بایما و اشعار بهیکم سنگه قلعه را که قبل
ازمتانتی بنود نگذاشته مستعد مدافعه گردید بنده این ماجرا با رام نارائن ظاهر کرد او براجه سندر سنگه زمیندار سنتوت درباب اعانت
نقی علی خان و گوشمال قلعه دار و تنبیه بهیکم سنگه نگاشت بنده هم درین باب خطی براجه سندر سنگه مذکور نوشت چون راجه مذکور
مرد معقول و ممنون احسان والد مرحوم بود و بمقتضای حقوق شناسی فراموش نمی کرد و از جمیع زمینداران صوبه عظیم آباد
جاه و اقتدارش زیاده تر و لعنایت مهابت خنگ صاحب نوبت و پالکی حمالدار و فی الحقیقة لائق آن بود بمجرد ورود
خطوط مذکور بقلعه دار علی نگر تهدیدات بسیار و به بهیکم سنگه نیز کلمات تنبیه اشعار نگاشت و اشقیای مرقوم ملوم و مذموم
گشته دست ازان مکان و از عناد و لداد برداشتند و قلعه دار بانقی علی خان رجوع نموده معامله آن محالات منتظم گردید
و بنده مع والده و دیگر اخوان در شهر عظیم آباد بمرافقت رام نارائن صرف اوقات می نمود از برادران سید علی خان
بهرصورت همیشه با من شریک و از دیگر برادران بحال من مهربان تر بود و صرف اوقات و معاش باتفاق می نمود
نقی علی خان گمان آنکه رعایت و اگذاشتن جاگیرات بپاس خاطرش میسر آمد اندک بی انصافی را در ان اوقات
کار فرما بود اما الحمد لله الحال شفقتی که اخوان را باهم باید دارد لیکن بنابر تباین سلیقه و ترفعی که در نفس او فطری است
در اکثر امور برای خود استبداد می نماید و در بیاب ناگزیر و لا علاجست اما الحال که پایان زندگانی ورفق و وفاق
احق و الیق و محامد این شیوه ثابت و متحقق است در نفاق و شقاق افزوده معاندت از حد بدر برده الله تعالی
همگنان را توفیق وداد و وفاق بخشیده بر صراط المستقیم خیرات و مبرات مستحکم نگهدارد ❊

رجوع بذکر احوال مرشد آباد و بنابر تتمام اخبار و اظهار احوال و افعال حکام آن بلاد

میر محمد جعفر خان مع پسر خود میرن که چشم و چراغ خاندان و سپه سالار پدر بزرگوار در زمان خود بود بعد الفراغ از قتل عبد الله خان
اندک اطمینان و تسلط بر زیردستان بهرسانیده کله گوشه نخوت بآسمان می سائید و میرن در ارادهٔ کشتن میر کاظم خان
که از رساله و خدمت بخشیگری کنار گرفته و بقسمهای غلاظ و شداد از خیالات فاسده برات جسته گوشه عافیت گزیده بود
و تنها با معدودی از خدمتگاران آمد و رفت دربار بر ارفع سوء ظن پیش میرن می نمود باطناً نهایت سماجت و مبالغه
داشت چون موسم سرما بود میرن بازی کاغذ باد پرانی و پتنگ جنگانی با میر کاظم خان بنابر غافل ساختن او اختیار
نموده تکلیف آمدن او هر شام بشرط هوا بر آن شغل مذکور فرمود آن بیچاره را ناچار بازی مذکور اختیار افتاد و بسر رشته
بازی مذکور در دام اجل گرفتار آمده قطع رشتهٔ حیات او گشت تبیین این احوال آنکه سید مذکور چون مامور بود همیشه
برای بازی مذکور اول پیش میرن می آمد و بعد ازان مقابل خانه میرن در ریگ بهاگی رتی استاده بآن شغل
می پرداخت روز شنبه بیست و یکم ماه ربیع الثانی سنه هفتاد و دوم از مائه دوازدهم هجرت وقت عصر بی یراق

دوپٹہ در کمر بستہ بدستور معہود پیش میرن آمد میرن دو سہ صد نفر از قوم افغان روہیلہ کہ بقیہ فوج شام و خون آشام سادات اند
و برائے ہمین قسم کار نامہا نگہداشتہ مجاور در دولت سرائے خود ساختہ بود بہ بعضے از انہا کہ معتمد علیہ او بودہ اند اول صبح مخفی
حکم دادہ بود کہ امروز میر کاظم خان بعادت معہود چون حضور من آمدہ بیرون رود اند کے از سر دروازہ دور تر بر گاہ بر پالکی
خود ارادہ سوارے نماید ہما نوقت کار او را تمام نمائید آن جماعہ با دل پر از کین در کمین بودند میرن مبالغہ در پر ایندن
و جنگانیدن پتنگ نمود میرزا عبد اللہ خلف مرحوم میرزا محمد معروف بآقا میرزا دارو غہ خزانہ شجاع الدولہ مرحوم ناظم بنگالہ
نیز درین بازے راغب و آن روز حاضر بود ارادہ مرافقت دران بازے با میر کاظم خان نمودہ برخاست چون مجلس
مقدر نبود ایزد تعالے بسببی مہیا نمودہ او را صیانت نمود دیانش آنکہ میرن اگرچہ ارادہ کشتنش در سر نداشت اما باندیشہ
کشف راز مخالفت ہم نمے توانست و راضی بر فتن او ہمراہ میر کاظم خان نیز نبود دران وقت متحیر گشتہ نمید انست
چہ کند تا آنکہ میر کاظم خان دو سہ قدم راہ رفتہ خود بر گشت و گفت کہ وکیل راجہ ندیا برائے ملازمت حاضر است میرن
گفت بطلبید و میرزا عبد اللہ را گفت تا ایشان بیایند شما خود رفتہ پتنگ بپرانید میرزا عبد اللہ بیرون رفتہ بکار خود پرداخت
و فی الحقیقت خدا حفاظتش نمود والا این بندہ خدا ہم عبث عبث در معرض ہلاکت بود **بیت** قتل این خستہ بشمشیر
تو تقدیر نبود ✣ ورنہ ہیچ از دل پے رحم تو تقصیر نبود ✣ بہر صورت میر کاظم خان لحظہ کہ زندگانیش باقی بود توقف نمودہ ملازمت
وکیل کنانیدند و بعد ازان برآمد افاغنہ کہ براین کار مستعد و تیار بودند چون از دروازہ گذشتہ پا بر پالکی خود می گذاشت
بر سرش ہجوم آوردہ یکے کارد افغانے کہ نصف شمشیر است در پہلوے او زد کہ از طرف دیگر بیرون جست و دیگران
بشمشیر و کاردہا بدنش را پارہ پارہ و بصحرائے عدم آوارہ کردند اللہم الحقہ بابائہ الصالحین میرزا عبد اللہ این ماجرا شنیدہ
متحیر برگشت چون ملاقات کرد میرن در آغوشش کشید و تہنیت زندگے دوبارہ داد و بر کامیابی و کاردانی خود ثنا نہا
مے نمود و سگیفت کہ کسے براین راز غیر از لاہورے بیگ اطلاع نداشت لاہورے بیگ البتہ با وجود اقرار و اظہار آقا و منقضی
شدن معاملہ باظہار کمال رازدارے خود دران وقت انکارے نمایدو میگوید کہ جناب عالے خود چنین میفرمایند اما
فی الحقیقہ مرا ہم اطلاعے نبود و مخفے نماند کہ سید مقتول مذکور از سلسلہ سادات بنی مختار و پسر سید عیسی عرب از بطن دختر
خواہر عقیدت خان بن امیر خان عمدۃ الملک ناظم کابل بود و امیر خان مذکور عمدہ و از عمدہ زادہائے ایران و از سلسلہ
میر میرانیانست و در ہندوستان ہم آبائے او از روز ورود امرائے عظیم الشان مرجع عالمیان بودہ اند و اصل شان
نقیب اللبی الحسینی است دربارۂ این فرقہ عمدہ نجبا یکے از شعرائے ایران گفتہ **بیت** میر میرانیان دصاعدیان ✣
پادشاہند و پادشاہ نشان ✣ بعد ازین سانحہ زن مہابت جنگ و بے بے گمیٹی و بے بے آمنہ ہر دو دختران مہابت جنگ
رامع لطف النسا کہ معروف بزوجہ سراج الدولہ و مادر دخترش بود مع دخترسہ چار سالہ او با وجود حقوق دایگے دیرینہ و
علاوۂ آن احسان جدیدے کہ ہنگام معاتب نمودن سراج الدولہ میر جعفر خان را بے بے گمیٹی دختر کلان مہابت جنگ
زوجہ شہامت جنگ با میر جعفر خان نمودہ با ہانت رسانیدن اشرفیہا با خفا بر پا ساخت مقید کردہ در کمال ذلت و
خوارے روانہ جہانگیر نگر نمود دو سہ ماہے بر قتل میر کاظم خان گذشتہ بود کہ آمد آمد شاہزادہ عالی گہر بن عالمگیر ثانی
کہ بعد احمد شاہ عماد الملک او را بپادشاہے برآوردہ شیوع یافت امانا شیاع خبر ارادۂ شاہزادہ مذکور با محمد قلیخان
معروف بمیرزا کوچک پسر میرزا محسن برادرزادہ صفدر جنگ وزیر بہ تسخیر بنگالہ و عظیم آباد بسپاہ ملازم خیرے وصول

نگشته حال آن جماعه بگدائی رسیده بود چند بار تقاضای شدید و محاصره دارالامارة هم بعمل آمد اما فائده بران مترتب نگشت یکبار به اغوا رهمراهیان دلیر خان و اصالت خان پسر عمر خان هم درین محاصره دارالامارة شریک بودند میر جعفر خان و فرزندان دولتمند شش احسان آنها بالمره فراموش نموده قاصد اخراج انها هم بود اما از شجاعت و سطوت شان که شیران و نمار و شیر بران هیچا بودند ترسیده بمدارا و مماشاة مے گذرانیدند تا آنکه خبر نهضت شاهزاده عالی گهر مع محمد قلیخان بارادهٔ تسخیر این بلاد از الهآباد بوضوح انجامیده متحقق گردید ازین ممر مضطر گشته بدلاسای سپاه و اغای ارادهای تباه خود کوشیده قلیلے از وجوه مشاهره بسپاه رسانیدند و شورش جماعهٔ مذکوره را اندکے فرو نشانیدند ٭

ذکر آمدن شاهزادهٔ عالی گهر مع محمد قلی خان بتسخیر عظیم آباد و بنگاله و برگشتن بی نیل مقصود بمحض سفاهت و نادانی و بحال و برقرار ماندن حکام این دیار بتائیدات آسمانے

رام نارائن نائب نظامت عظیم آباد چون جبلتش آمیخته بحیله و تزویر بود با میر محمد جعفر خان وداد لاش صفائی نداشت اما بنا بر توسلے که با انگلیش بهم رسانیده بود ظاهرا امریکه موجب الزام نقض عهد و وفا تواند بود بعمل نمی توانست آورد و در باطن خوش نبوده طلب فرصت مے نمود راجه سندر سنگه و پهلوان سنگه نیز بمقتضاے حقوق پرورش مهابت جنگ با خان مذکور راضی نبوده خواهان استیصال خاندانش بودند و فی الحقیقة آنکه اول مردم از کج خلقی و بد زبانی سراج الدوله و استخفاف او که اهانت باعزه میرسانیدند بازاله او راضی شدند و گمان مے بردند که چون میر محمد جعفر خان مرد معمر دنیا دیده و عمرها در خدمت مهابت جنگ گذرانیده تا کجا شیمهٔ از اخلاق و اعمال او درین پسر نخواهد بود لعب تسلطش بر وسادهٔ حکومت و ملاحظهٔ احوال او خصوص مشاهده اوضاع میرن که اعجوبهٔ روزگار بود حسرت و تاسف بروزگار عهد سراج الدوله میکردند و رحمة الله علی نباش الاول که مثل کهنه ابست تجدید یافته و طیفه زبان دانا و نادان بود میر محمد جعفر خان که همت او برایگان بخشے اموال مهابت جنگ هنگام بخشندگے او در فرق سپاه شهرت داشت محدود نمے گردیده بخیل و امساک قارون تبدیل و تشهیر یافته مے گویند که شخصے پرسیده بود که نواب صاحب جیو دیگه از جناب سامے مشهور مردم و معروف بود الحال او را چه شد جواب داد که در عهد مهابت جنگ مال بیگانه و آب از دریا بخشیدن بود الحال که مال خود است دل نمی خواهد که پشیزے بغریزے داده آید خلاصه احوال این ممالک که بگوش محمد قلی خان ناظم الهآباد برادر زادهٔ صفدر جنگ متواتر رسید هر چند سر بے مغز خالی از شعور داشت اما خالی از جرأتے نبود مداخل الهآباد که وجه کمے بود بران قناعت نکرده هوس تسخیر بنگاله و عظیم آباد و اوڑیسه در دماغش جاگرفت باشجاع الدوله این راز را در میان نهاد او که از مدتے بدخواه و قاصد آوارگے محمد قلی خان از الهآباد بود باین امر زیاده تر رغیب نموده شراکت خود درین غرمیت ظاهر ساخت و گفت شما پیشتر از من دران بلاد داخل گشته مهیج غبار فساد و شورش متعاقب من هم تهیه این کار را درست دیده بشما لاحق مے شوم و نبا برین گذاشته آمد که شاهزادهٔ عالے گهر را که ملقب بشاه عالم و به ولیعهدے پدر خود شهرت دارد و از خوف عماد الملک آواره مے گردد با لفعل پیش نجیب الدوله نجیب خان افغان در میران پور کهٹوڑه است طلبیده اشته و او را بریاست برداشته عازم دیار شرقیه باید شد محمد قلی خان عرائض نیاز متضمن استدعاے نهضت و مشعر ارادهٔ مصمم مکرر بشاهزاده نگاشته

پیش خود طلبیده است شاهزاده که این روزها را از غدا سیخواست مع رفقائے که داشت عازم الہ آباد گشت وظاہر اعراض راجه سندر سنگه بوالد مرحوم وبخدمت شاهزاده نیز متضمن است دعاے او درین بلا درفته راجه مذکور را هم خیال آراستن فوج واسباب حرب عظیمه در سر جا گرفته بود ومیخواست که اگر چنین کسے باراده تسخیر این مملکت به خیز د رفاقت واعانت او نموده انتقام سراج الدوله از میر جعفر خان بگیرد زیرا که عجب خصوصیتی با مهابت جنگ ونهایت حسن ارادت با او داشت وپهلوان سنگه را هم دراین کار با خود متفق کرده بود فی الحقیقت که عجب شجاعت وغیرت وشعور وپاس حقوق ودیگر صفات حمیده داشت اگر اجل امان میداد کار را بمثابت میکرد گو انچه مقدر بود بظهور رسید اما عمرش وفا نکرد بهانه گردیدن در ملک خود ودیدن راجه رام نارائن از قلعه بکارے بهر آمده معسکر ساخت وبه تعبیه سپاه سے پرداخت ناگاه روز یکشنبه پنجمے که از ایام معروفه هنود است آمد وشیخ غلام غوث جاگه دار ملازم قدیم سرکارش که پسر شیخ عاصم قدوائے لکهنوے مشهور از بطن سیخنے بود وسندر سنگه او را بسیار دوست میداشت واز وبا رها کارهاے عمده وجزائتها در حروب بظهور رسیده بود آمده درخواست هزار روپیه کرد واکثر همین قسم مے شد که انچه مے خواست بناز فرزندانه همان وقت میگرفت روزے چند قبل ازین بنا برهمین سماجت ها سندر سنگه در مجلس خود بر زبان آورد که غلام غوث شجاعت وغیرتها از طرف پدر بسیار دارد اما این سماجت از طرف مادر در طبع او نهایت بد واقع شده وغلام غوث این سخن از مردم شنیده چون مادر خود پیچیده گفته بود که مرگ این برهمن بر دست من است اتفاقا درین روز بدست چون اجل سر در رسیده بود مبالغه را از حد برده سندر سنگه گفت غلام غوث این سماجتها خوب نیست ترا مهلت بده خواهم داد گفت نه امروز زر گرفته ترا برخاستن خواهم داد سندر سنگه خواست که برخاسته از دست او رهائی یابد غلام غوث دامن سندر سنگه را کشیده گفت بنشین وزر داده برو سندر سنگه گفت که دماغ را پریشان کردے عجب دیوانه این سخن گفتن بود که او در یک ضربت کار سندر سنگه تمام نمود دوے سنگه کهترے که مصاحبش بود دویده خود را باو رسانید او را هم گشت وزخمے به بنیاد سنگه برادرزاده ومتبنائے سندر سنگه بود زده بدر رفت وبر اسپ کسے سوار شده راه دریا پیش گرفت صبور سنگه نام برهمنے از رفقائے سندر سنگه بفاصله سه چار کروه باو رسیده طعنه زد که چه گریزان میروے شرط مردے نیست برگشت واز اسپ فرود آمده با صبور مذکور مقابله نمود شمشیر غلام غوث بشکست دویده با برهمن مذکور بکشتی درآویخت واورا بر زمین زد مردم ده که اجتماع نموده از عقب مے آمدند صبور آنها را بانگ زد که تماشا چه مے کنید قاتل مهاراج را بکشید آنها بر سرش ریخته از چوب وکتک وکارد وشمشیر کارش تمام کردند وسندر سنگه آن هوس را در دل باخود برد القصه همراهیان شاهزاده که صاحب نام ونشان بوده اند همین چند کسند که نام آنها مفصل مے شود اول والد فقیر که مخاطب به بخشی الملک نصیر الدوله سید هدایت علی خان بهادر اسد جنگ بود دوم مدار الدوله خطابهاے دیگر او این وقت در ذکر فقیر بنویسم سوم فضل الله خان ممتاز الدوله نبیره اعتقاد خان کشمیرے فرخ سیرے چهارم نوبت خان پنجم منیر الدوله رضا قلی خان بهادر نادر جنگ ششم بهادر علیخان محله خواجه سرا ناظران این اوراق گمان نکنند که راقم نام والد خود را در صدر جمیع آسامے بنا بر پاس پدرے وپسرے جاے داده فی الحقیقه آنست که درهنگام عجز واضطرار وبر آمدن شاهزاده از شاه جهان آباد کسے را از نام آوران مجال آن نبود که رفاقت واعانت شاهزاده از خوف عماد الملک وزیر تواند نمود بادشاه عالمگیر ثانے در نسبت عماد الملک که بطرف احمد نگش ودیگر افاغنه باراده خصومت باشجاع الدوله ودیگر مشوره ها که سیدانست برآمده بود ودر احوال سلاطین وعظماے شاه جهان آباد دلا مور واکبر آباد واوده وسوانح صوبه هاے دکهن انشاء الله تعالے چنانچه موعود است در دفتر سوم مفصلا رقمزده کلک قدرت گردد

خواهد شد والد بنده را بوساطت زینت محل زوجه خود که مادر عالی گهر بود بر دروازه او طلبیده دست شاهزاده بدست او سپرد وسفارشها نموده عهد و پیمان گرفت والد مغفور برای شاهزاده عهد موفور نموده کمر همت در اعانت او محکم بست و کمر عزیمت او را مستحکم گردانید چنانچه مجملی ازان در وقائع احوال عالی گهر آنچه متعلق بحروب و اسفار او درین دیار است درین دفتر و آنچه تعلق به شاه جهان آباد و اطراف و جوانب آن دارد ان شاء الله و حده العزیز در دفتر سوم ارقام خواهد یافت ملخص آنکه شاه عالم در هر وقت و هر جا والد مرحوم را مخلص و دلخواه دانسته از صلاح و صواب دید او بقدر طاقت و لیاقت خود بیرون نمی شد و با وجود بے جوهریها که شاهزاده داشت در اعزاز و اکرام آن والا مقام و پاس خاطرش حاضر و غائب درین حیات و بعد ممات کوشید مراعات اولاد و اخوان هم بقدر وسعے و ارادت آنها و در خور همت و عادت خود در لوازم تبقدیر نمود و الحال هم اگر نام منتسبان والد مرحوم نشنود چه عجب که مقصر نماند منیر الدوله که پیشتر ملازم انتظام الدوله پسر اعتماد الدوله قمر الدین خان داروغه فراش خانه آنش بود بوساطت والد مرحوم بحضور پادشاه رسیده مورد عواطف گردید و همیشه مادام الحیات آن مبرور منیر الدوله حقوق گوناگونیها والد را ملحوظ داشته در نهایت آداب و فروتنے سلوک مے نمود و بعد رحلت آن مرحوم هم با این فقیر و دیگر برادران تواضعی که زیاده از مرتبه سن و سال و جاه و احوال ما و او بود مسلوک میداشت اللهم اغفر لهما و ارحمهما القصه شاهزاده از قصبه مذکوره که اقامت داشت بعد وقوف و اطلاع برارادهٔ محمد قلی خان از سادات شکسته بال بارهه کثیرے را همراه خود گرفت و والد مبرور رامع منیر الدوله مغفور در انجا گذاشت تا بعضے اسباب و لوازم ضرورے مهیا کرده از مردم کارے که عبارت ازسپاهیانست هر قدر بهمرسند بنویدعروج بمعارج اقبال امیدوار و مستمال ساخته متعاقب همراه خود آرند و شاه عالم مع همراهیان ازمیران پور کوچیده بجد و شجاع الدوله رسید شجاع الدوله مراسم استقبال تقدیم رسانیده شاهزاده زاد رفاقت و از زر و اسباب انچه مناسب دانست پیشکش نموده بحیله و تزویر باراده اعانتی که با محمد قلی خان موعود بود و اصلی بدان نداشت دلیر ساخته مرخص نمود چون به الله آباد رسید محمد قلی خان با استقبال شاه عالم شتافته و سعادت تقبیل قوائم سریر سلطنت دریافت بجائیکه منزلش قرار داده بود فرود آورد و چند روز با هم مشاوره گذرانیده اراده که پیش نهاد خاطرش گشته بود و ظاهر ساخته همراهیان شاهزاده همگی خصوصاً مدار الدوله که طرز سازش با هر کس و سلیقه اخذ و جر از کس و ناکس خوب یاد گرفته بود توسل بمحمد قلیخان بهمرسانیده سر آمد دیگر رفقاے پادشاه زاده درین خصوص گردیده میان جمعے گرسے پیش گرفته سررشته وساطت جواب و سوال فیمابین شاه عالم و محمد قلی خان بهمرسانیدند چون شجاع الدوله را دغدغهٔ با محمد قلی خان معتمد فرصت را منتظر بود درینوقت آمده با محمد قلی خان گفت که متعاقب من هم میرسم اما چنانچه شما خوب میدانید غیر از قلعه چنارگڈه جاے که ناموس را دران مکان گذاشته از دشمنان خود که عماد الملک و احمد بنگش و جمیع افاغنه اند اطمینان بهمرسانیم و بنخاطر جمع در تسخیر ممالک شرقیه پرواز یم در نظر متینست و چنارگڈه عمارتے لائق که محل اقامت بیگمات باشد ندارد و آب و هوایش هم بنا بر اتصال جبال چندان خوش متینست اگر میرزا نجف خان روبرو پروانگے و رقعه بدستخط مهر خود بطور دست آویز نوشته بمن سپارید که بعد کارسازے متعلقان خود را با منتسبان شما چون ناموس و آبرو احداست یکجا گذاشته خود بنخاطر جمع باعانت شما پردازیم مناسب و مقرون بصلاح خواهد بود محمد قلی خان از سفاهت خود و شیعیت ازے پے بخدیعه او نبرده رقعه بمهر و دستخط خود بنام میرزا نجف خان قلعه دار و جمیع عمله نوشته بدست شجاع الدوله سپرد و روبرو هم بمیرزا نجف خان وغیره بمزید تاکید پروانگے داد که چون با نواب صاحب همچگونه جدائی متینست برادر و بنی عم همدیگریم ایشان در حاضر و غائب مالک و وارث من اند هرچه

بفرمایند بعمل خواهید آورد درین وقت این قسم اختلاط را از جملهٔ تدابیر تالیف دل غیب او باعانت خود شمرده دست آویز نوعیکه خواست نوشته داد شجاع الدوله بجای خود برگشت و محمد قلی خان اسباب این سفر انچه بالقوه او بود مهیا داشت مگر دو ضرب توپ کلان که بر سنجی و در قلعه شکنی مثل آنها کمیاب بود از قلعه الله آباد فرود آورده و تخت سوارش آراسته علاوه توپهای دیگر همراه گرفت و در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و دو هجری لباعت مختار از قلعه برآمده داخل خیام و معسکر گردید و باتفاق شاهزاده و رفقایش روانه گشت این خبر منتشر گشته متواتر براجه رام نارائن رسید او بنابر ضابطه بسترامیت صاحب کوتهی عظیم آباد ظاهر نموده باولیای نعمت خود علی التواتر نگاشت چون میر محمد جعفر خان و میرن درین امور بی رفاقت و اعانت افواج انگلیشیه نمی توانستند که از جای خود بجنبند بکرنل کلیف بهادر ثابت خنگ اطلاع داده مکلف بنصرت و همراهی او شدند اگرچه از شدت حزم و احتیاط اسباب حروب و اسفار جمائه مذکوره همیشه مهیا و موجود بوده عند الوقت حاجت تیاری ندارد اما بار بردار و دیگر ما یحتاج چنین اسفار البته چند روزی باید تا سر انجام یابد و افواج هندوستانی خود همیشه مهیا و بیروت درتیاری اسباب کوشد خاصه فوج بنگاله را غیر از رفقای جدید میرن کار بجا نمی رسید و بود که از جای خود نجنبیدن و از دست قرض خواهان رهائی یافتن متعذر بود باری بغیر درنگ موفور اهتمام بکار رفته تا صورت تیاری گرفت و محمد قلی خان مع شاهزاده عالیگهر بر کرمناسه که دریاچه معروف و سر حد صوبهٔ عظیم آباد است رسیده

ذکر آمدن شاهزاده مع محمد قلی خان در حدود صوبه عظیم آباد و سر انجیکه درین سفر روداد

چون شاهزاده مع محمد قلیخان از بنارس بپیش آمد راجه رام نارائن را تنبیه بی رویداد که افواج انگلیشیه و از اولیای نعم او کسی تا حال از مرشد آباد نجنبیده و اینها چون بلای ناگهان بر سرش رسیدند و بنابر نام سلطنت و فوج صفدر جنگ که شهرت عظمت و شوکت داشت رعب و هراس بر قیاس بر مزاج او استیلا یافته ساعتی برای برآمدن خود بارادهٔ خنگ مقرر و مشهور گردانیده و بفتح باغ متصل تبالاب وارث خان داخل خیمه گردید و لشکرگاهش قرار داد مافی الضمیرش آنکه اگر افواج بنگاله زود تر رسید بیرون برآمدن خود را سرمایهٔ افتخار استعداد به تهیهٔ جانفشانی نموده بآنها ملحق شود و اگر میر جعفر خان مغلوب هراس گشته ارادهٔ مدافعه باشاهزاده نه نموده و انگلیش هم ازین کار بنابر مصلحتی پهلوتهی کرده استنکاف نمود باشاهزاده و محمد قلی خان درساز و برآمدن خود بنابر استقبال آنها و انمایند چند روزی دران مکان جویای اخبار طرفین و بین بین ارادهٔ ذوجهتین نشست چون متحقق شد که میرن و افواج انگلیشیه از مرشد آباد هنوز برنیامده و محمد قلی خان مع شاهزاده دریاچه کرمناسه که پایاب است عبور نموده در ساختن با اینها اصوب شمرده با مسترامیت گفت که الی الان کسی خبر نیافت و احدی بدمن نرسید و مرا تنها یارای خنگ با شاهزاده و محمد قلی خان و افواج ایشان نیست بنده را بچه کار مامور میفرمایند و خود چه منظور دارید مسترامیت گفت که اگر فوج ما رسید بجای خود یم والا چند منزل بطرف مشرق رفته می نشینیم تا بهر چه حکم کونسل رسد و صلاح وقت اقتضا کند بهمان قسم بعمل آریم و شما را هم لائق آنکه بلطائف الحیل بگذرانید اگر حکمی و مددی یا فهمید بهتر والا انچه دران زمان دریابید خود بهتر شناسید بعمل آرید رام نارائن جواب را بکام خود یافته سازش با طرفین آغاز نهاد میرن و کرنل ثابت خنگ را الفیه خود که قاصد خنگم اما به تنهائی از عهدهٔ خنگ آنها برآمدن متعذر و نمدارم اگر زود رسیدید مرا سم فدویت تقدیم خواهم رسانید نوشته می فرستاد و بطرف افواج مغربی مراسلات مناسب نمیده

بوساطت مردم رابطهٔ اخلاص و عقیدت خود را استحکام میداد بنده دران وقت مع برادران و والده و جمیع ناموس در عظیم آباد
باکمال تشویش بسر می برد گر نقی علی خان در معالات جاگیر ازین خود فهمیده گران بود بسبب وسواس هراس بنده آنکه چون شهرت
رفاقت والد مرحوم ببیرجعفر خان و میران رسید بنا بر خوش طینتیها که جبلت میران بود وقاصد ایذا و اضرار ما مردم گردیده براجه رام نارائن
نگاشت که محرک پادشاهزاده و مهیج این فساد سید هدایت علی خان گردیده و پسر ارشد که در پنجاب بوده اند پدر خود را باین کار
ترغیب نموده اند از احوال و حراست اینها غافل نخواهید بود و ما را مطلق الطلاق براراده پادشاهزاده و محمد قلی خان بود
و سابقا گذشته که با والد مبرور مراسلات هم بعمل نمی آمد چه او شان بر قرابت مهابت جنگ که والدهٔ ماجدهٔ دام ظلها را بود
اعتماد تمام فرموده در شاهجهان آباد اهل بطور امر ابا نگهداشتن نسوان و خریدن دختران کانوت و قوالان و نکاح بازنے
اناقریباے لال میان کشمیرے اختیار نموده مطلقا سروکارے با ما نداشتند و در مدت شانزده سال که اکثر حکمرانها نمود
سزاران سوار و پیاده ملازم داشتند و در هر ماهے لکهها روپے مصارف مے رسید خبر ما مردم و والده بچه و دیناری نگرفته
بودند ما را هم رائق العباد از حسن سلوک و صله ارحامیکه در مهابت جنگ و هر سه برادرزاده بالیش بود محتاج خبر گیرے
آن سرور نساخته بکام و آرام در کمال عزت و احتشام داشت بود گاهے بعد سالها و ماهها اگر ضرورتے داعی می شد
چیزے از طرفین بهمدیگر مے رسید رام نارائن خط آقا و آقازاده خود متضمن حکمے که درباره ما رسیده بود خواند بنده در جواب
گفت که خدا شاهد است که ما را درین امور اصلا دخلے و خواهشے نبوده نه اکنون هست و والد را چه مقدور است که با عتماد آن
چنین آراده عظیم نمایند بانی این امر محمد قلی خانست که صاحب فوج و خزانه و ناظم اله آباد و برادرزاده وزیر و بنی عم شجاع الدوله
پسر صفدر جنگ است و قطع نظر از امور مذکوره بر عالم ظاهر و عالم السرائر آگاه است که ما را از مدت ها با والد راه درسم
مراسلات مسدود و سررشته اشاره و استشاره مفقود است و ما درین خصوص گناهی نداریم مع هذا اگر اولیاے نعم شما صرفه
در قید و بند و ایذا و اضرار ما دارند و صاحب بهبود خود در اطاعت این امر نپندارند ما خود مقدور و مقاومت با شما بهیچ وجه نداشته
حاضریم هر چه منظور باشد بعمل آرید رام نارائن و مرلیدهر و اروغه هرکاره که اعظم ارکان عظیم آباد و رام نارائن منقاد او بود اتفاق
گفتند که صاحب خاطر خود جمع داشته بآرام باشند بنده باز گفت که این وقت چنین مے فرمائید اگر میران در رسد و قاصد
ایذاے ما گردد دران وقت حمایت ما از شما نمیتواند شد گفت صاحب ازین معنی مطمئن خاطر باشند اگر حمایت او ایم نمود
خواهیم کرد و اگر نتوانیم شمار السلامت برآورده خواهیم داد بنده شکر حق شناسے و مروت شان بجا آورده همراه رام نارائن
بود که خبر رود شاهزاده مع محمد قلیخان که مخاطب باعتماد الدوله شده بود رسید و والد مرحوم مع میر الدوله حسب الامر شاهزاده
متصل بنبارس بلشکر شاهزاده ملحق گردید و بدین خبر هم رام نارائن آگهی یافت و خبرے تازمان مذکور از نهضت افواج
بنگاله مسموع او نشد و مسٹر امیٹ هم بعد ودے از اصحاب انگلیشیه که در کوٹهے عظیم آباد بود دند بسوارے بجره و دیگر کشتیها
خانه و ملاحان ملازم قریب بیست سے کروه بطرف مشرق رفته کوٹهے را تفویض بعض ملازمان خود از زمرهٔ برق اندازان
معتمد که به تلنگه شهرت یافته اند نموده و سپارش حفاظتش به رام نارائن فرموده چون این حالات مشاهد راجه رام نارائن گشت
قاصد مصالحه و ملاقات با محمد قلی خان و شاهزاده گردید و صلاح و فلاح خود بر عکس رائے راجه مرلیدهر منحصر درین دید لیکن مرلیدهر
راضی بمصالحه و اطاعت شاهزاده نبود و طرف افواج مشرقے را بنا بر اتفاق فوج انگلیشے راجح مے شمرد و فی الحقیقه چنین
بود اما رام نارائن بدیده نام شناسے و عدم آگاهے بر کیفیت روساے لشکر ترسید و بعد ملاقات ندامت کشید چنانچه

ذکرش آید سخنے نماند که مرلید سهر باوجود بے سوادے عجب برهمن فطن و در شناخت راے و حسن تدبیر بے نظیر بود در حساب و سرانجام
معاملات مالے و ملکی آشنا و نهایت دلیر بود اما خباثت بر مزاج او غالب و مرجعیت عالمے را طالب در اندوختن زر و مال
و زر و بال حرص وافرے داشت القصه چون اراده او تصمیم یافت فقیر را در خلوت طلبیده و تکلیف رفتن بلشکر شاهزاده
و افتتاح راه سؤال و جواب و مهربان ساختن شاهزاده بحال خود بوساطت والد مرحوم نموده و شاید دیگرے را نزد محمد قلیخان
فرستاده باشد اما بنده آگهی ندارد و تاکید نمود که راجه مرلید سهر واحدے برین سر اطلاع نیابد قدم بند گیهاے خود را با والد حقوق
نیکوئے و اخلاص که تجدید با بنده نموده بود ذکور ساخته التماس سعے موفور در انجاح مرام خود نموده درین کار بود که مصطفے قلی خان
برادر محمد ایرج خان پیدا شد چون از ابتدا ماذون بود که در آمدنش کسے تعرض و توقیف ننماید و درین چند روز مان تعدد زوال
دولت سراج الدوله هم از خلق بسیار یکه بنا بر لازمه مکارے داشت همان قسم سلوک مے نمود بنا برین کسے مزاحمتش نکرد
و خان مذکور آمده راجه را با فقیر مشغول سرگوشیها دید و فهمید که درچه کاراند و راجه هم اخفا ازو موجب رنجش و کشف راز خود دانسته
او را هم شریک ساخت بلکه او را مخاطب ساخته گفت که زیاده برین جمیع مدارج را شما سخن صاحب بفهمانید و بنده را مرخص
ساخته گفت ازین راه که خیمه مرلید سهر ازینجا پیشتر است نخواهید رفت از راه باغے پور بدر روید و مصطفے قلی خان همراه
بنده تا خیمه فقیر آمده کار دانیهاے خود در موشک دوانی و آشفته کردن فوج بنگاله و فریفتن مردم بر فاقت شاهزاده متوقع
اظهار و حضور شاهزاده پیش بنده ظاهر نمود و سماجتها درین باب بکار برد و راجه رام نارائن قلیل وجهے برائے خرچ فقیر
مصحوب یکے از معتمدان خود فرستاد و بنده رقعه سید علیخان و غالب علیخان برادران خود نوشته بوالده و اینها اطلاع
داد هر دو برادر نیز قاصد قبیل قدم پدر گشته خود را نزد بنده رسانیدند و بنده مع آنها از راسته باقی پور برآمده راهی شد
در راه علی الاتصال هرکارها در تردد و آن و خبر و رود شاهزاده و محمد قلی خان مے گفتند چون بنده بارول رسید دید که
مدار الدوله از طرف شاهزاده و میرزا محمد علے موسوے از طرف محمد قلے خان بر فیلها سوار با صد سوار برائے سفارت و رسالت
نزد رام نرائن میروند متحیر شدیم که با وجود همرهیت والد باین دیار و مرجعیت خلق اینجا بآنجناب دیگران چرا در کار اند از انها کسے
پرسید که این مردم کیان و از کدام طرف اند همراهیان من نام فقیر و برادران با اظهار نبوت و ابوت ظاهر نمودند مدار الدوله
سلام گفته فرستاد و استفسار خیر خیریت نمود جواب گفته شد چون پیشتر رفته در شمشیر نگر رسیدیم شنیدیم که لقے علی خان هم
حسب الطلب بخدمت والد رسیده ملول شدم که این عزیز چرا خود را نزد ناظم بنگاله بدنام ساخت ساعتے از روز باقی مانده
قاصد لشکر شاهزاده که در میدان طرف مشرق داؤد نگر بود شدیم و ساعتے از شب گذشته لقد مبوس والد مرحوم مشرف
و مشعوف گردیدیم هر گونه سخنها مذکور و از طرفین استکشاف و استفسار اکثر امور گردیده معلوم شد که والد مغفور بنا بر سر رفعے
که در نفس دارد بطور مدار الدوله و میر الدوله وغیره با محمد قلیخان تبذلل و استکانت پیش نه آمده از مدار المهام مذکور بر اجنبیت
دارد و شاهزاده مع لشکر و عمله خود در قبضهٔ اقتدار و اختیار محمد قلے خان است و چگونه نباشد که تمام این بنا ساخته و پرداخته
اوست و شاهزاده در جمیع امور خاصه وجوه معاش و امانت و نصرت محتاج او و بنده را این احوال دور از صلاح و قانون
دنیا داری نمود نگاشته باوالد التماس نمودم که چون احوال چنین است قبله گاه را در تشریف آوردن غیر از آشفتگی
اوضاع نامردم و برهم خوردن وجوه معاش و بدر رفتن محالات جاگیر که بچندین سعے و محنت بعد مدتے بدست آمده فائده
چه بود هر گاه آنجناب بستکلف و زمام اختیار بدست سفلگان ناکرده کار باشد معلوم است که عقده نخواهد کشود و کارے

از پیش نخواهد رفت جواب آشفته بنا بر سوء ادبی که از بنده در التماس بعمل آمد فرمود اما در حقیقت بنده راست گفته است اما فرصت از دست رفته وقت آن بود که الحال تدارکش باید پرداخت و محمد قلی خان را تا باو نصح و ارشاد و رای او را مستعد و مشورت خود توان ساخت مانند آنکه چون شاهزاده نهایت سبکسر و حرکات او اکثر خالی از غرابتی نبود هر چه کرد که از او مخالف مزاج محمد قلی خان سر زد حرکت مرقوم را خان مذکور باشعار کسانیکه متوسل با و بودند مثل والد مرحوم و اتباع و ملازمان خود تعبیر کرد و بعد یک روز والا منضم موکب میر الامرا و نقیر بدیدن محمد قلی خان رفت او کنایه مخاطبان شکوه و بیان او را در ذیل نظر هم بعذر خواهی که غیر مصرح بود دفع غبار کرد امر دشوار که در جواب و سوال رام با راین معین بود در آن وقت تغیر انشا متعذر و مناسب هم نبود از آن جمله میرزا اسحق کشمیری مخاطب با میر قلی خان که واسطه جواب و سوال و تردد بیش بیشتر بود دخل بسیار در مزاج محمد قلی خان و غرور وافر بر شعور خود داشت بهمچو دران کار از سفاهت او و اعتمادی که محمد قلی خان از غلت تجربه و نا دانستگی خود با قوال او کرده افتاده محنت و جان و مال محمد قلی خان همه بر باد رفت

بیت همنشین تو از تو به باید تا ترا عقل و دین بیفزاید

تفصیل این اجمال آنکه راجه رام با راین با جمعیت منغلیه و آوازه نام شاهزاده گی رسیده [illegible] شهر عظیم آباد گرفته در حصار شهر مخیم آبا گرفته بحکام بروج و بارو آن پرداخت و چون خبر [illegible] که مناسب [illegible] بعد این تتبع و استعداد میرزا امید میرسد و میرزا اسحق با تفاق رسیده بارو را از شهر و میرزا [illegible] دور از آبادی منزل گزیدند و استیذان امن خود و اصحاب نموده و جمعی از پیادگان رعیت حصار شهر را [illegible] صاحبت شعار در داخل حصار گردیده ملاقات نمودند روز سوم شعار بعمل آمده گفتگو [illegible] شروع گردید و فرستادگان خواهد رجوع و توسل با شاه [illegible] خواهش [illegible] راجه رام با راین را که از سابق مغلوب الهراس بود بنده عدم تعرض جان و مال و بحال [illegible] راضی بر فتن حضور گردیدند او درخواست عهد و میثاق و طلب [illegible] میرسران لشکر محمد قلی خان مضمن همان امور مذکور بموجب فرستادگان گذشته عهود و مواثیق حسب الاستدعای او گرفته گذشت هم بمهر سرداران لشکر و تحمد قلی خان بموافق خواهش او نوشته فرستاده بردند چون او را الجمعی حاصل شد و هنوز خبری از حرکت افواج منشی باد رسیده [illegible] محمد قلی خان و استلام آستان سلطنت پناه شان نموده لباس خلعتیکه مختار منجانش بود [illegible] و دیگر سرداران لشکر محمد قلی خان که برای آوردن [illegible] رفته بودند نواخته پلوا [illegible] خانه محمد قلی خان آمده شاهزاده [illegible] خان مرقوم همه روزه بفروش [illegible] که میسر بود [illegible] و چون [illegible] را استلام بر تخت جلوس فرموده منتظر آمدنش [illegible] قبل از رسیدن [illegible] نهایت خیال و محیل است و با [illegible] نام شاهزاده [illegible] احوال این جا برآمدن خود [illegible] شمرده بر گاه بر سیدن [illegible] تیمور به الی آلان [illegible] را [illegible] راجه رام با راین [illegible]

بعد اختتام برین ماجرا عشیده قدم پیشتر خواند گذاشت گفتند اختیار با محمد قلی خان است گفتم با او باید گفت گفتند چون او را از من نمی پرسند مرا چه غرض است که با او چیزے بگویم بنده هم به تنگ آمده عرض نمود که درین صورت عرض و ناموس بر باد و فضول بیاد خواهد ماند اگر دخیل درین معاملات نبود نه شریک هم نمی بالیست شد خفگی ها فرمودند خاموش شدم روز دیگر که برائے ملازمتش مقرر بود بنده هم همراه والد ببارگاه سلطانے حاضر و جمیع حالات بخاطر بود تا آنکه خبر ورود رام نارائن بخانه محمد قلیخان و صحبت داشتن ایشان با راجه مذکور در خلوت و ارادهٔ آمدن خان مرقوم در حضور و آوردن راجه در خدمت شاهزاده همراه خود رسیده بیتاب گشته بمنیر الدوله و دیگران هم صلاح مذکور گفت هر یکے عذر مجبوری خود ظاهر نمود تا آنکه محمد قلی خان رام نارائن را بیرون دولت خانه بلکه در راه گذاشته خود پیشتر آمد و گوشش نموده بطرف دست چپ بضابطهٔ وزارت مع میر حکم خان و مدار الدوله و یحیے خان پسر زکریا خان و دیگر همراهیان خود استاد و والد مرحوم بضابطهٔ بخشگیری مع منیر الدوله و بنده و دیگر بزرگان و امرائے رفقائے شاهزاده بطرف دست راست استاده بود محمد قلیخان بمجرد قیام شروع بذکر راجه مذکور و ستایش او نموده گفت بنده ے هوشیار مسلسل گوئے است فارسے را درست مے گوید و دانائے از فحوائے کلام او هویدا است من دیوانی خود را بنیابت الله آباد هم باو دادم سخنان بنده نمیدانم بچه صورت شاید بگوش شاهزاده رسیده و یا خاطر الذهن گفت که اینقدر اعتماد از و بیک ملاقات شما را چه قسم بهم رسیده مدار الدوله شروع بگواهیے نوشتن و ثنا و حسن اخلاص و رسوخ عقیدت او نمود میرزا اسحق از میان جسته جمیع خوبیهاے مذکوره را بیع افتیاد و فرمان برداریے او متعهد گشت و ذمه خود نمود و اینها خود بمقتضاے طمع دو سه هزار روپیه نقد و جنس و نیز بر استماع کلمات بے فروغ که از عیارے و مکارے بر زبانش گذشته و از راجه مذکور شنیده بودند مبالغه ها نمودند اما محمد قلی خان و شاهزاده و دیگر دولت خواهان خانه شان راجه بلا زده بود که کسے بکشمیرے مذکور نمی گفت که اگر بعد فتن در حصار او اطاعت نکند چنانچه همین کار کرد تا که فرمان برداریے او را تعهدے نمائے چه گونه از عهدهٔ آن بر می آئی از آقائے او با آنهمه اسباب و اتفاق شاهزاده خود عقدهٔ گشودن این کشمیرے مغلوب اطاعت او را ندانم چه گونه متعهد گشته بود **بیت** چائیکه عقاب پر بریزد ۔ از پشه لاغرے چه خیزد ۔ القصه بعد اندک زمانی رام نارائن در حضور رسیده باداب و اوضاعے که در تمام عمر خود ندیده بود تملقاے کورنش و سلام کرده بالب خشک و سهمگین نزدیک تخت رسیده یا مانده که مدار الدوله یا شاهزاده بدست خود اشرفیهاے نذر گرفت و محمد قلی خان شروع باظهار ارادت و عقیدت او نموده التماس باعطاے خلعت نمود شاهزاده حکم داد رام نارائن را برده خلعت پوشانیدند و سر پیچ و جیقه مرصع مع سر پیچ کلغے مقابل که مخصوص شاهزادگان بود مرحمت گردید مرا بسبب ازین شراکت سر باز زده همراه نیامد احمد خان قریشے و مصطفے قلیخان از همراهیان او بلازمت رسیده بعنایت خلعت چار پارچه رسمه پارچه سرفرازے یافتند اما رام نارائن که گاهے اینقدر تعظیم نکشیده خود خاوندے نموده در سر گردانے بجا آوردن آداب بکرات و مرات که برائے هر امرے مے باید ابتدا و نهایت خسته و حیران گشت بعد ازان که بدستور استاده و حواس را بجا آورده نظر باین انداخته بلاحظهٔ احوال فلاکت شاهزاده و عزلت او و ضاع امرا و روساے لشکر و پریشانی اوضاعے که هنگام ورود دیده بود از آمدن خود ندامت کشیده و بنده را رسیماے او دریافت که از آمدن خود پشیمان و در آرزوے بدر رفتن از چنگال ایشان است بعد ساعتے محمد قلی خان مع رام نارائن مرخص گشته بجائے خود رفت و در اینجا نمیدانم که چه سودائے خام پخته چنین میدبرام افتاده

بخاطر جمع رخصت دادند معتمدے که دران وقت حاضر بود میگفت که رام نارائن در خیمهٔ علیحده سکونت داشت اما نهایت متصل بخیمهٔ محمد قلی خان میرزا محمد علے موسوے را که باتفاق مدار المهام دولت برائے آوردن راجهٔ مذکور رفته بود طلبیده محمد قلی خان گفت که به رام نارائن بگوئید که صوبه بیابا که عبارت از میرزا حسن برادرش باشد مقرر شده شما را دیوانی هر دو صوبه مبارک شود و میرزا اسحق را هم بهمین کار باتفاق او مامور نمودند هر دو عذر آورده التماس نمودند که هنوز این سخن گفتن مقرون بصلاح نیست برآشفته خواصے را فرستاده راجه را طلبید چون آمد خود این سخن گفت او از دانائے سر بر اندانخته نیز مبارکباد سے گفت و بجاے خود برگشت قریب شام که ساعتے از روز باقے بود محمد آفاق کوتوال عظیم آباد را که همراهش بود نزد محمد قلیخان فرستاده پیغام داد که اصبح چیزے نخورده ام الحال مے روم گفت مبارک است بعضیها همان سخن که من می گفتم عرضه داشتند ابا نمود که بد عهدیست و وعده چنین بوده گفتند بدے نباید کرد داخل قلعه نشدن خود معهود نیست قبول نکرد و گفت کرا مجال است که بدم شمشیر من تواند آمد **بیت** چو نخجیش نگون بود در کاف کن ✣ نکرد انچه نیکانش گفتند کن ✣ چون راجه ازانجا برآمده شخصے با او بریک فیل سوار و باتفاق قاصد عظیم آباد حسب الامر محمد قلی خان گردید چند قدم پیش رفته عذر خواست که من هندوم در یکجا با مسلمان آب نمی توانم خورد و ماده فیل حوضه دار دیگر طلبیده بران سوار گشت و آبی خورده ببرعت پرواز طیور و حشے بدر رفت **بیت** تو گفتے که خواهد ز شادے پرید ✣ چو طاوس کو رشته در پا ندید

بمجرد رسیدن در قلعه فرمان داد که مردم از برج و باره قلعه پیش از پیش خبردار بوده در استحکام کوشند و محمد قلی خان بے نصیب از امور یکه گویا پیش پا افتاده و از اصابت بدیهیات یود غافل گشته بر رائے و شجاعت خود مغرور و در لهو و لعب و تماشاے رقص و طرب منهمک و مستغرق بوده یقین داشت که راجه مذکور نوکر لیست فرمان پذیر و بر روز احکام بی سر و بن العجائب لسیاولان و میرزا اسحق را فرستاده انتظار خبر نهضت افواج بنگاله می کشید تا آنکه بعد از دو سه روز تحویل آفتاب ببرج حمل مبین و مردم منتظر زائچه تقریب استماع نمیرشدے گفتند که باید دید برائے اندرعید نوروز رام نارائن را چه مے آید یا نه اگر آمد یارے بخت و اقبال است و الا انچه یقین محمد قلی خان گردیده همه وهم و خیال تا آنکه نوروز رسید و رام نارائن تحفهائے نذور شاهزاده و محمد قلی خان مع بعضے هاے مرغ که نقاشے رنگین و ساده بود و دیگر انواع حلاوے و روزینه و عقاقیر با دراق طلا و نقره گرفته فرستاد و خود عذر اشتغال بکارهاے سرکار خواست و بسا کثر عوام حتی بعض بازاریان باشعور هم متحقق شد که دغا کرده الحال او نخواهد آمد اما محمد قلی خان ابله خفیف العقل را تا هنوز همان اعتماد بر او و استبداد بر لے بے سر و پائے خود که بود چون جشن نوروز هم گذشت و شاه و وزیر را از لهو و لعب و عیش و طرب خاطر خواه فرصت میسر گشت قاصد کوچ انان مقام گشته داعیهٔ ورود بطرف شرقے شهر عظیم آباد نمودند چون راه منحصر از رسته بازار شهر است رام نارائن پیغام فرستاد که فوج سرکار اکثر مغلیه و مردم اینجا ازان جماعه خالف اند مبادا از لچه هاے لشکر شاهے هنگام عبور کسے تعدے نماید و بنجاے شهر بنا بر حفظ آبرو حصارے کنند و باین صورت فتنه در میان شهر برپا گشته هنگامه بزرگے حادث شود مناسب آنست که عمله حضور مع دارو غه بلیداران اینجانب که آنها هم ملازم سرکارند از طرف جنوبے شهر در زمین جله که خشک افتاده برائے توپخانه سرکار و ارابه بار بردار راه راست نمایند و خود بدولت مع لشکر ازهمان راه رونق افزاے باغ جعفر خان شوند محمد قلی خان قبول نموده همین قسم عمل آورد و هنوز انقیاد و اطاعت راجه مذکور در خاطر مغرورش ارتسخ و ارتسام داشت تا آنکه چند روز

در باغ جعفر خان و میدان الطرف هم گذشت و آمد و رفت سفرا و لیسا ولان نیابر ابلاغ احکام و طلب کاغذ داخل و خارج صوبه بلکه گاهی غلظه و شدتے هم از لیا ولان بعمل مے آمد و راجه در انتظار خبر نهضت لشکر بنگاله بدار او مماشات میگذرانید و درین اثنا خبر کوچ نمودن میرن ولد اکبر میر جعفر خان که سپه سالار و مختار سرکار پدر بود مع افواج انگلیشے و کرنیل کلیف ثابت جنگ بدام نارائن رسید و شدائد تقاضاے محصلان محمد قلی خان هم از دیاد پذیرفت حوصله مرلید هر و رام نارائن تنگی نموده مردم محمد قلی خان را بجبر و عنف از شهر و خانه خود بدر نمودند اراده رام نارائن آن بود که چندے دیگر هم بمماشات بگذرانند تا فوج انگلیشے و میرن در رسد و کار این سپه سالاران نادان بے دردسر انجام یابد یا وه گوئی رئیس و متعینان فرصت نداد و حوصله مرلید هر تاب نیاورده دفع بدمظنگی آقا دبدنامے خود در جنگ چند روز دیدند و الا بے شبهه این ابلهان را بسنجان دلاویز مفتون داشته غافل نگذاشتند تا افواج انگلیشے رسیده گوشمال گستاخے شان میداد ÷ .

ذکر آشکارا شدن خدعے که رام نارائن با محمد قلیخان سے نمود و محاصره نمودن افواج مغربی حصار عظیم آباد را به بدسلیقگی و برگشتن سلطان و وزیر خائب و خاسر از سوے تدبیر

بیت هر چه دانا کند کند ناداں ÷ لیک بعد از خرابے بسیار ÷ مطابق احوال محمد قلی خان ادبار اثر است اول هر چند هوشیاران صلاح شایسته دادند سودے نداد و گفته آنها نشنیدند و بر عقل ناقص خود اعتماد و استبداد تمام نموده کار بجائے رسانید که غیر از پشت دست گزیدن چاره ندید تفصیل این اجمال بر سبیل ایجاز و اختصار آنکه چون راجه رام نارائن لیسا ولان و ملازمان محمد قلیخان را بدر کرده جواب فرستاد که صاحب این همه تحکم که مے نمائید. چه فهمیده اید من نوکر شما نیستم که محاسبه هم نوکر ناظم بنگاله ام شما مهمان ما بودید یک ملاقاتے و ضیافتے نمودیم حالا برائے خود سر چه بهتر دانید بکنید خان مذکور دور از شعور از جا در آمده پرده در آمد و ناهنجار و بلند پرواز بهاے بسیار نمود که صبح این مرد که بر خود غلط در گوشه گمان گرفته مے آید و بیاد شاهزاده گفته فرستاد که فردا جنگ است فوج سرکار هم همراه فدوے نباید بر تنبیه این مخیل مکار متعین شود شاهزاده والد فقیر و جمیع رفقاے خود را باطلاع احوال و حکم باعانت و رفاقت محمد قلی خان نموده فرمان داد که فردا اول صبح همه کس همراه او سوار شده تابع رائے و فرمانش باشند یحیی خان خلف زکریا خان که خواهرزاده و داماد قمر الدین خان وزیر بود بمجرد استماع حکم و خبر باظهار جلادت جهالت و سفاهت خود ظاهر نموده از اول شام مع همراهیان یراق بسته و از خیام خود بر آمده متصل بباغ حیدر نواز خان مرحوم که والد در انجا فرود آمده بود بزعم خود مورچال قائم نمود و نفهمید که حرج بے موقع کشیدن و جائیکه خیمه گاه مردم و از قلعه نهایت بعید است تمام شب بسر بردن فائده غیر از اظهار حماقت چه داشته باشد القصه چون صبح صادق دمید حسب الحکم روسا و لشکر مهیا گشته نوکران شاهے بدربار شاهزاده و همراهیان محمد قلی خان بر در دولتسرائے او حاضر آمدند بنده هم بر فاقت والد بدربار شاهزاده رفت و هر کس مرخص بجنگ گشته از مخیم خویش در میدان شتافت میر حسین خان خواهرزاده دولتخان جنگ از رفقاے محمد قلی خان که بزعم خود سپه سالار سرکار آقاے خویش و از جمله بهادران بود با جمعیت خود رفته در باغ راجه رام نارائن محاذے کهڑکے را نے اقامت گزید و مورچال خود مقرر ساخت و همین قسم هر یکے مقابل حصار عظیم آباد در جائی مناسب رحل اقامت انداخت والد مرحوم مع رفقاے قدیم و جدید خود مقابل برج طرف نخاس در میدان استاد از همراهیان شاهزاده اکثرے که توسل و اخلاص در بندمتش داشتند بر فاقت آن جناب علم جلادت برافراشتند

درین عرصه عبد الوهاب خان مرحوم که عم کهتر فقیر و همسن و سال و نهایت شفیق برا حوال این عبد اقل بود از بهاگلپور باوجود مخالفت پسران علی قلی خان که در رفاقت شان بسر می برد بارزوے ملاقات برادر بزرگ خود بجهر و اصفاے خبر ورودش باشاهزاده مع عیال و اطفال و اسباب اندوخته چند سال همانوقت که والد سوار و عازم میدان بود رسیده ادراک سعادت قدمبوس نمود و گفتند که شاهزاده همراه آورده در باغ لون گوله که مقبره والد مرحوم است فرود آورده ام الحال که معرکه جنگ گرم گشته اندیشه است که آشوبے بیرون حصار روے دهد بیرقے عنایت کنند تا مردم لشکر بیرق سرکار شناخته تعرضے ننمایند حسب التماس او بعل آورده اینبنده را اطمینان نبود گفتم بهتر آنکه همه را همین جا آورده نگهدارند عذر خیمه علیحده و وجه دیگر نمود و سنجم را نشنیده و علم دار را مع بیرق والد همراه برده در انجا که عیال و اطفال را مع اسباب گذاشته بود نشانیدند و بنا بر رفاقت برادر و این عبد اقل بر لشکر یکه مامردم گردیدند بعد اندک زمانے گلهٔ توپ از طرف حصار بطرف ما که مردم بسیارے ازدحام داشتند سر داد ندورام نارائن سر شروع بجنگ نمود و از هر طرف قلعه که محاذیش افواج مخالف بود گله انداز سے شروع گشته علی الاتصال گله توپ می بارید و از بالاے سر ما سے گذشت و بطرف باغ رام نارائن که متصل بدیوار حصار قلعهٔ عظیم آباد بسمت کهڑکے رانی و میر محمد حسین خان در انجا گذشته راه یورش می جست التهاب شیران جنگ و توپ اندازے با تفنگ زیاده تر از طرف ما بود تا آنکه محمد قلی خان بهادر خود سوار با همراهان لب بار نزدیک ما رسیده پالکی استاده و مرلید هر که بر برج سنخاس جاے داشت و اهتمام آن طرف باد و اطراف بود بکثرت از دحام و اسباب جماعه و احتشام دیده گمان برد که مقابل برج محمد قلی خان یا شخص دیگر از اعظم ارکان مخالفان خواهد بود توپ انداز تحریص نزد توپ کرد که باید گله در مجمع بلکه سردار فیل نشین را بزنے او هم بمقدور خود سعے درین کار داشت و گوله توپ تا نزدیک رسیده اکثرے از ان گله ها اطراف و جوانب فیل محمد قلی خان و بالاے سر مردمان فراهم آمده آنجا میگذشت چنانچه یکبار گله توپ ندکور از بالاے سر فقیر باندک ارتفاع گذشته نزدیک بمن برزمین خورد و نبده ازین جرات بی موقع ناخوش گشته بوالد که بر پالکی بر ابر فیل محمد قلی خان باندک فاصله استاده بود التماس نمود که قبله من ازینکه بدهنه گله هاے توپ درینجا استاده ایم کدام فائده متصور است فرمود که میر اے چاره بدست من نیست گفتم پس لارا لشکر باید گفت که اگر مضطر بیورش بیفتاده باشد قلعه رو برو و خود بدولت سوار اند درنگ چیست بر قلعه بریزند انچه مقدر است خواهد شد گفت عبث بدم توپ استاده در معرض هلاکت بودن چه ضرور اگر یک گله بعمارے برسد خنگ تمام و کل لشکر بے انتظام خواهد شد اگر بفرض بیفتاده عقل که درین لشکر اثرے ازان پیدا نیست خنگیدن منظور باشد چنین قلعه ها محاصره نمے باید صوبه دارے سه چهار هزار سوار دوازده هزار پیاده برق انداز مع چندین ضرب جزائر و توپهاے کلان با اسباب حرب مستعد محاصره است و جمیع سنجهاے شهر بنا بر حفظ ناموس و آبروے خود علاوه در رفاقت او کمر بسته با عانت حاضر اند بعد دخول در قلعه احتمال جنگ عظیم هست و ازین طرف که افواج محاصره دارد شکست بروج و دیوار این حصار که همه پشته متین مرتفع سنگلے دارد از جمله متعذرات است اول صلاحیکه مناسب بود مسموع نیفتاد حالا که کار بجنگ کشید تدبیر جنگ هم چنین است که سرداران لشکر اختیار نموده از هر طرف اراده احاطه حصار دارند بلکه مے باید این مردم را از همه جانب محمد قلی خان طلبیده شته بهیئت مجموعے از راه متعارف بیرون شهر که رسته بازار و کثرت عمارتها بمنزله سلامت کوچه است در شهر در آیند و بآرام مع جمیع فوج همراهے در حفظ الهی متصل قلعه پادشاهے در حویلے مرید خان برلب دریا رسیده سواران و سرداران لشکر را پیاده سازند و یکجا مستعد یورش باشند و توپهاے بزرگ را مقابل دیوار پخته قلعه که کارگل و خشت و ساخته دو صد سال بلکه زیاده تر

خواهد بود و معلق گذشته و استحکام ندارد و نهایت پوسیده و از جاها خشتهایش ریخته دیوار مرتفع خشتی کهنه ایست برابر بچینند و حکم بزدن گلوله ها فرمایند اغلب که در چند شلک و عرصه میکرد و بلکه کمتر ازان تمام دیوار مسمار و بازمین هموار گشته راه وسیع برای یورش بهم خواهد رسید آنزمان برق اندازان را پیش روگذاشته با دلاوران بهادر یورش فرمایند تا انشاء الله تعالی بصورت فتحی رو نماید والده قاصد این اظهار شده بود که ناگهان خود بخود محمد قلی خان از جائیکه استاده بود بطرف مغرب بپشیر رانده و مامع والده نیز برفاقت او بپشیر رفتیم بارے محاذات برج نحاس برطرف گردید محمد قلی خان دران مکان استاد و کسی را فرستاده والده را پیش خود طلبیده شت چون رسیدند فیل را نشانیده همراه خود بر عماری سوار ساخت بعد آنے والده مرحومه بنده را نزد خود طلبیده بپشیر رفته بمحمد قلی خان سلام کردم والده فرمود که نواب صاحب شما را مے خواهند بسفارت پیش رام نارائن فرستند گفتم حاضرم اما درین وقت که او محصور و مشغول مدافعه و از قلعه غیر از سفیر تیر و تفنگ دیگرے نمی آید نشده چگونه اندرون توانم رفت محمد قلیخان شخصے را روبرو طلبیده فرمود که ایشان از برادران شیخ حمید الدین جماعه دار و رفیق منند شب بتقریب دعوت درخانه شیخ مذکور اندرون حصار بوده اند این وقت از انجا مے آیند رام نارائن حضور شیخ حمید الدین میگفت که من ملازمت نموده مستعد رفاقت و پیش ناظم بنگاله بدنام شدم با وجود این نواب کمر بر استیصال من بسته قلعه را فروگرفته است بنابرین حمید الدین پیغام فرستاده که اگر عفو جرائم او شود بنده متعهد مے شود که بازاورا درحضور بیارد شما را مے باید رفت و باید گفت که الحال هم اگر او از در اخلاص و عقیدت درآید ما بر عهد خود استوار و با او کارے نداشته خواستگار اطاعت و انقیادیم گفتم اگر این سخن صحت دارد چرا او کسی را نفرستاد و ابلاغ این التماس ننمود شخصے که حامل پیغام و روبرو استاده بود گفت پیغام او ست که شیخ حمید الدین داده و او مرا فرستاده تا درحضور عرض نمایم محمد قلی خان گفت خوب از ما چه میرود صدق و کذب این خبر بعد ورود شما درحضور او ظاهر خواهد شد چون دیدم که از سفاهت امتیاز معقول و غیر معقول نمی کند گفتم چه مضائقه اگر منظور همین است بنده میروم اما نواب صاحب درجاے مناسب نزول فرمایند مردم از قرب حضار برخاسته درحضور آیند تا راه آمد و شد باز شود و بنده آنجا رفته مرضے او را دریابد و از پند و اندرز هم انچه مناسب داند بگوید بعد ازان درحضور آمده انچه ادراک کرده باشد اظهار نماید محمد قلی خان گفت تا او خنگ موقوف نکنند ازین طرف چگونه مے تواند شد گفتم درین امر او بادے نیست چون افواج حضور قاصد یورش بر حصار شدند او نیز بر ضرورت بمدافعه برخاست ازان طرف اگر اندک اهمالے شود در طرفة العین مردم بر بروج و باره صعود نموده کارش را تمام مے نمایند چگونه از طرف او توقف در برق اندازے و حضم افگنی خواهد شد و بدون موقوف شدن تفنگ اندازے نشده چگونه راه مے تواند یافت برق اندازان و گلنداز امتیاز سفیر و دشمن نمی کنند شخص مذکور گفت همراه من بیائید که من مے برم گفتم چه مضائقه من همراه ایشان میروم تا جائیکه ایشان بروند نشده همراهست و مرخص گشته باتفاق روانه شدیم عم مرحوم وهاب علی خان که ذکرش گذشت بنابر اخلاص و اشفاقیکه داشت رفیق من شد شیخ مذکور که مدعے بردن من درحصار بحضور محمد قلی خان شده بود درعبور راه محافظت خود از گلنداز نموده میرفت و نشده درپے او راه مے بریدتا آنکه بباغ رام نارائن که منزل و مورچال میر حسین خان و مجمع چند نفر ارکس بود رسیده توقف نمود چه بیرون برآمدن از دیوار باغ که نهایت متصل بحصار و درمیانه حائلی و ساترے نداشت تا درپناه آن توان رفت متعذر بود نشده بعد اندک استراحت شروع تباکید کرد شیخ را ببهتر نگرفته عذر خواهے آغاز نهاد که راهی بجوئیم بعد ازان برویم گفتم چه مضائقه من خود با شما هم هر جا بروید میروم و هر جا باشید هستم آخر ناچار شده الحاح و تمنا

باخبر شکار خود شروع نمود نامرقعه او را نزد حمید الدین رساند و او را اسے نماید ایشان بروند و بنده را هم ببرند خدمتگار این طرف آن طرف گردید و راسے ندیده برگشت و عذر خواست شیخ ابله تطمیع او بانعام چیز و پیه نمود خدمتگار نا چار گشته جواب صاف داد که صاحب جان عزیز تر از همه اشیاست هرگاه صاحب نمی توانند رفت من چگونه میروم من هم آدم و همین گوشت و پوست و استخوان که اغنیا دارند غربا نیز دارند از استماع این جواب خاصه حضور من با آن دعوا شیکه سے نمود نهایت منفعل گشت و لحظه سر بزیر انداخته گفت پس باید برگشت همان سخن گفتم که من همراه شما ام هر جا میروید میروم بخجالت برخاست چون روبروے محمد قلیخان رسیدیم و او پرسید گفتم از ایشان باید پرسید محمد قلی خان دریافته خاموشے گزید و آن غریر عذرے باشر مساری خواسته بگوشه در رفت و بنده تا عصر سعے تمام جماعه ابلهان را دیده آخر روز بجاے خود برگشت بعد از من لباس عوض والد و اکثر سرداران بے فوج بمنازل خود معاودت نمودند مگر افواج محمد قلی خان و جماعه داران ملازم شاهزاده شب حراست قلعه و توپ و اسباب همراهے خود نموده همانجا بسر بردند و بچه هاے بے ایمان هر دو لشکر و گرسنه هاے ناخدا ترس در آبادے خارج حصار که سکنه آنجا بورود شاهزاده نهایت مشغوف و مطمئن بودند رنجیده دو دو از نهاد مردم برآوردند و خان مان تمامے بباد رفت خانها سوخته اند و خنهاے مردم بغارت برده چنانچه اهل و عیال وهاب علی خان مرحوم هم ببلاے غارت مبتلا گردیده مالک یک حبه و یک گز کرباس نماندند اما شخصے یک خصلت درهمان هنگامه غارت بسر وقت ایشان رسیده و حافظ عرض و ناموس آنها گردیده بمرافقت خود متصل بلشکر رسانیده و در گوشه نشانیده رفت عم مرحوم مرقوم تمام شب در تلاش آنها برنج و تعب گذرانیده ازے از آنها نیافت و صبح نهایت نزدیک بخیمه گاه والد در انبوه بعضے اشجار که گویا محقر صحرائے بود غارت زدگان گم شده را یافت و بر سلامتے ناموس و بدست آمدن اطفال و محفوظ ماندن آنها از ذل اسیرے لشکر منعم حقیقے بجا آورد و بر سخن نشونیاے خود کمال ندامت کشید اما سودے نبود علی ای حال چون معامله براین منوال مشاهد گشت فقیر را اگرچه از پیشتر امیدے ازین رؤسا و لشکر نبود بیشتر مایوس و در باره محافظت ناموس مشوش شد چه عصر همان روز که راجه رام نارائن مردم محمد قلی خان را رانده داعیه حرب مصمم نمود جناب والده دام ظلها بعضے از متعلقان بنده و دیگر برادران با یک یک خادمه و لباسیکه در بر بود و رخت خواب و دیگر اشیاے ضروریه برائے ملاقات والد مرحوم آمده بودند و محافظان دروازه مشرقے حصار عظیم آباد وقت برآمدن سواریهاے مذکور مزاحم شده برام نارائن اطلاع دادند او فرمان داد که احدے تعرض نه کند و رفتن دهند فی الحقیقه احسان نمایانے کرد و الا خدائے داند که سیران بعد ورود چنانچه خدا ترسیها می نمود و الحمد لله علی ذلک و علی جمیع نعمائه آخر خیمه شاهزاده و محمد قلی خان از طرف باغ جعفر خان کنده در میدان جنوبی قلعه عظیم آباد دور تر از حد وصول گلوله توپ که زمین خشکیده جلگه بود معسکر شد بنده دو سه روز دیگر مشاهده اعوجاج آراے رؤسا و اساسات تدابیر غیر صائبه جماعه مذکوره نموده دلتنگ گردید و با والد مرحوم کلمات کدورت آمیز گفته التماس کرد که پاشکستهاے چند خانمان برباد داده در اینجا افتاده اند طاقت پیاده راه رفتن ندارند و این قلعه بلا این تدابیر درماهها هم مفتوح نخواهد شد غنریب لشکر مشرقے با افواج انگلیشے میرسد و محمد قلی خان و شاهزاده راه خود میگیرند درباره این بیچاره ها اگر همین وقت فکرے فرمود و بجاے فرستید بهتر است والا بعد چند روز هیچ نمی توانست شد آزرده خاطر گشته فرمودند تو از تن خود چیزے نمی آید هر چه بهتر دانید بکنید بنده چند بهل سوارے و یک دو ارابه بار بردار برائے حمل سرسامان و اسباب بے خود همراه نبود از عالم گنج یا جوهرے بهلسانان آنجا مے باشد و آشنا بود طلبیده شد و چند نفر کهاران بهم رسانیده

از بابو پهلوان سنگه بدر رفته گرفت و مع والده و جمیع ناموس که متعلقان مهدی نثار خان و وهاب علی خان و برادران بودند همراه خود از راه گولور عبور دریای سوهن نموده بملک بابوی مذکور رسانید چند روز در قصبهٔ سهرام و حویلی شاه قیام الدین نوهٔ شاه کهیلن بسر برده بود که یکبار شاهزاده و محمد قلیخان گرفتار اد بار گردیده برگشتند و در سهرام شنیده باز شرف حضور والد مرحوم دریافت

تتمهٔ احوال محمد قلی خان و شاهزاده ناگهور که در غیبت شنیده رویداد و برگشتن هر دو از عظیم آباد

بعد ازان که فقیر از لشکر برآمد محمد قلیخان و همراهیانش و سرداران رفقای شاهزاده اهتمام در تسخیر قلعه زیاده از خیر مقدور نموده مورچالها را متصل بدامن حصار رسانیدند و اکثری مجروح و بسیاری مقتول شدند اما اینهمه محنت چون بی موقع و بدلالت حماقت بود سودی نداد محمد قلیخان سر برج طرف مهدی گنج از دحام نموده به بلداران حکم داد که بنیاد برج مذکور را کاوک کنند روز نهم سه چار بلدار در پنج برج کارے کردند ناگهان برج از بار خود فرو نشست یکی از انها گرسخته جانی بدر برد و دو سه کس بازین همه ارگشته مسمار شدند اما راهی برآمدن بران برج میسر آمد و مردم محمد قلی خان هجوم آورده یورش نمودند محصوران هم پاے داری نموده سنگ آسیا و سبوچه هاے باروت آتش داده بر سر مردم میریختند و از برج پهلو گله تفنگ چون تگرگ بر ساعیان مے بارید و اکثری از آنها تا نصف و ثلث دیوار برآمده برخے سوخته باروت و بعضے مجروح گوله بندوق پائین افتاده بالا رفتن نتوانستند و در پائین برج نیز جمعے کثیر از بندوق مجروح و مقتول افتادند مے گویند قریب بدو صد کس بلکه زیاده بهمین صورت تلف شدند و کارے از پیش نرفت تا شام شد و مردم برگشته بموجال خود آسودند صبح آن بنا بر بعضی جواب و سوال محمد قلیخان را باشاهزاده ملاے عظیم بهمرسیده فوج خود را از پائین حصار برگردانیده و عازم مراجعت گشت شاهزاده بخانه اش رفته عذر خواهے و دلدارے بسیار نموده مردم بهیر و بنگاهش را که پیشتر رفته بودند برگردانیدند و او را مستعد محاربه و در تسخیر حصار عظیم آباد راغب ساخت چون در جواب و سوال بیگاه وقت یورش نمانده بود و مردم را برسیدن تا بمورچال و حراست جاهاے معینه خود تا مورچه ساخته یورش را برفردا گذاشت و صبح باز همان ماجرا روے داد و رام نارائن رامع حارسان قلعه اضطراب و تزلزلے عظیم در ثبات و استقلال بهمرسیده قریب بود که بگریزند و قلعه را خالے گذارند درین اثنا آخر روز خبر قرب ورود لشکر مشرقے بمحمد قلیخان رسید و قبل ازین خبر هاجرا ے قلعه الهآباد که شجاع الدوله بدغا از دست قلعه دار محمد قلیخان انتزاع نموده قابض و متصرف گشته بود نیز رسیده استماع دو خبر کذاے محمد قلی خان را هوش و حواس بر جا نگذاشت و دست و پا چه گردیده مراجعت بطرف شجاع الدوله بامید قرابت که سنے عم همدیگر بوده اند مناسب دید خلاصه چون بخت یاور نبود و اجل بمقدرش رسیده انچه نمی بایست همان سیکرد عزم معاودت را جزم نموده درتاکید یورش اهتمال ننموده قریب بشام وعده فردا بمردم داده بخیام خود برگشت و برارادهٔ خود و قرب وصول میران و افواج انگلیشیه شاهزاده را اطلاع بخشید شاهزاده دو سه بار پیغامهاے پایدارے فرستاده جواب خاطر خواه نشنیده ناچار گشته خود هم ارادهٔ برگشتن و بمانے رسیدن جزم گردانید آخر شب از تبدیل وضع لشکر همه کس متحیر بودند صبح ارادهٔ هاے مضمر ظاهر شد هر چند پهلوان سنگه و بعضے رفقاے صاحب جرأت محمد قلی خان را فهمانیدند که الحال ارادهٔ آشتی و اتفاق با شجاع الدوله نامعقول است بهر صورت همین جا باید جنگید یا تدبیرے دیگر باید اندیشید قائدهٔ نه بخشید و صبح طبل رحیل کوفته عازم ملک خود گردید ✤

ذکر ورود موشیر لاس فرانسیس در شکر و برگشتن او همراه شاهزاده با کمال تاسف و تحسر

نزدیک به پهلوارے موشیر لاس فرانسیس برخورد و فهمانید که این چه خیال باطل و چه بے ننگی ست صاحب مدتے محنتها نموده آید دو روز توقف فرموده حسن تردد مرا که از چهتر پور دوان دوان خود را رسانیده ام به بینید بعد ازان هر چه مناسب باشد خواهید نمود مطلقا گوش نکرد لاس مذکور هم ناچار تماشائے قدرت کردگار عزم بازگشت نمود اما ملاقات با شاهزاده مناسب دانسته پیغام فرستاده شاهزاده توقف نمود تا موشیر لاس آمده ملازمت کرد از مکنون خاطرش استفسار نمود شاهزاده انچه واقعے بود ظاهر کرد که با عانت محمد قلے خان مصارف ضروریه انچه بایست مهیا مے شد و اکنون مرا آن مقدار زر و اسباب که مقابلت با افواج مشرقے تواند نمود میسر نیست بضرورت طرف چهتر پور میروم تا بعد ازین چه شود لاس هم چون همانجا اقامت داشت رفیق سفرش گردید اما پیشتر از شاهزاده میرفت چنانچه فقیر هم وقتیکه او وارد سهرام گردید بدیدنش رفت و احوال پرسید گله امرا سے نمود که همچو مقامے بے قرینه خیلے درین عهد ما برا سے خراب ساختن عالمے موجود شده اند بسیار کرد و اضطرار و نجابت محمد قلی خان را هم از جمله حماقتها شمرد میگفت که من از بنگاله تا شاه جهان آباد همه جا گردیدم غیر از غریب آزارے و غارت مسافر دیگر از کسے چیزے مشاهده نشد هر چند خواستم که یکے ازین مقتدران مشهور محروم از شعور مثل شجاع الدوله و عماد الملک و امثال شان با قتضاے غیرت و انتظام سلطنت ارادهٔ بندوبست بنگاله و خبگ جماعهٔ انگلیشیه نماید کسے باین کار التفات ننمود و حسن و قبح این امر مطلقا ادراک نکرد القصه چون او گذشت محمد قلے خان و پادشاهزاده رسید والد مرحوم هم تشریف آورد و از پهلوے رفاقت سرداران سکسر نهایت نادم و متحیر بود در همان خانه که ما منزل داشتیم فرود آمد و شکایت سفاهت هر دو سردار زدوی اقتدار آغاز نهاده با بنده استشاره فرمود که الحال چه باید کرد عرض کردم که بنا بر همان آباد از عداوت و عناد عماد الملک نمی توانید رفت و شاهزاده را این مقدور که متعهد احوال آن جناب مع عیال و اطفال و دیگر منتسبان که ازین حرکت آواره گشته اند توانند معلوم و شجاع الدوله را مناسبتی با مزاج آن قبله نیست که توقع رفاقت او توان نمود و صحبت نامردم با ارباب مشرق نوا برآمدن آنجناب همراه اینها و رفیق گردیدن ما همه برادران با شاهزاده برهم گردیده بزعم بنده چاره منحصر در یک صورت است اگرچه متحمل آن بر طبیعت عالے گران خواهد بود اما بضرورت باید نمود و آن اینست که پهلوان سنگه زمیندار عمدهٔ این صوبه و بارام نارائن دیوانے دیگر رسالهٔ عجیب و زر و افرے هم چنانچه گمان نتوان نمود دارد و بقدر فوجے هم همراه او هست درین وقت با او اتفاق باید ورزید البته کار او صورتے خواهد گرفت در صورت وفاق با او بر اے اخبالعالے تا کارے نکند کار خود نخواهد کرد باین صورت ممکن است که بحالات ما گیر و غیره بدست آید و گوشه برا سے بسر بردن او قات میسر باشد تامل نموده فرمودند فی الواقع اگرچه بر من بسیار گران و ناگوار است اما چاره هم بالفعل منحصر در انیکار نبا برین والد از سهرام کوچیده بر دریا چه درگاوتی با تفاق پهلوان سنگه خیمه زد و برا سے ملاقات آمده با کمال تواضع و فروتنے استکشاف مافی الضمیر نمود و بعد اطلاع سعادت شمر دو درین اثنا داعیهٔ آن داشت که اگر شاهزاده تصمیم مقابله و مقاتله بامیرن نماید و موشیر لاس را برگرداند زر و افرے با اجتماع سپاه و اسباب لیاق صرف نموده اعانت شاهزاده چنانچه باید بعمل آرد تا هر چه مقدر است بظهور رسد و از و نامے در عالم پایدار بماند چنانچه بنده مکرر رفته ابلاغ پیغامها نمود موشیر لاس و شاهزاده نظر به پیشه او که زمینداریست اعتماد نکرده ملتمس تن پیرائی نیافت و بضرورت صلاح چنین افتاد که خوب شاهزاده اگر سئے ماند خطے بکرنل کلیف متضمن وجهی معقول برا سے برگشتن

خود نوشته بفرستد تا او را از خفتی که درین برگشتن رویداده اندکے صیانت کند شاهزاده نوبت خان را مع سهرو منشیان خود فرستاده تا مسوده نموده بمضمونیکه مناسب دانند برنگارند چون کسی خاطر خواه ننوشت فقیر را والد ارشاد کرد که اگر چیزے بخاطر تو آید بنویس انچه طبیعت بآن دلالت نمود بزبان قلم داده آمد مقبول طبایع افتاد و موافق ضابطه منشیان تفلش برداشته و بدستخط پادشاهزاده رسانید و بگرنل کلیف فرستادند اکنون بنا بر انتظام اخبار و رفع حیرت ناظران اوراق مجملے از احوال محمد قلی خان و شاهزاده و موشیر لاس و برآوردن ناموس خود از مخمصهٔ خوف و هراس نگاشته بعد ازان احوال ورود میرن و افواج انگلیشے مع رام نارائن در پرگنه سهسرام و چین پور و انفصال معامله والد و پهلوان سنگه بزبان قلم داده خواهد شد ✣

ذکر بدر رفتن شاهزاده و موشیر لاس بطرف چهتر پور بوندیل کهنڈ و آشفتگے اوضاع محمد قلی خان و غارت شدن لشکر او از دست راجه بینی بهادر و راجه بلوند سنگه

چون شجاع الدوله پسر صفدر جنگ خبر برگشتن محمد قلی خان و شاهزاده بے نیل مقصود شنید یکبال نامردے کار فرما گشته و دست از مروت و ایمان شسته راجه بینی بهادر نائب خود را جه بلوند زمیندار بنارس را فرمان داد که باتفاق مقابل محمد قلی بجنگ رفته نگذارند که بالله آباد تواند رفت و بهر صورت که براو دست یابند بقابو آرند راجهاے مذکور حسب الحکم با همه گروه قرین گردیده مقابل بنارس برلب دریاے گنگا دو کروه پیشتر از رام نگر که آباد کرده بلوند زمیندار بنارس و خانه او در انجاست معسکر ساختند و توپها را مقابل لشکر محمد قلی خان چیده مستعد مزاحمت و مدافعت نشستند شاهزاده و موشیر لاس را پیغام دادند که ما را با شما کارے نیست هر جا خواهید بروید اما محمد قلی خان را نمی گذاریم که از جاے خود پیشتر تواند جنبید شاهزاده برآمدن خود ازان مخمصه مغتنم دانسته موشیر لاس را با خود متفق ساخته از راه مرزاپور خود را براه ملک بوندیله بارادهٔ اقامت در چهتر پور گرفت و محمد قلی خان از سراے سید راجے بقدر مسافتے گذاشته لشکر داشت هر که از لشکر او بلکه از طرف عظیم آباد پا پیشتر میگذاشت شکار زمینداران ملک بلوند سنگه بود یحیی خان پسر زکریا خان از لشکر شاهزاده جدا شده بمرزاپور با ذن بلوند چند روز توقف گزیده بشاه جهان آباد رفت و محمد قلی خان مع لشکر اسیر دام تحیر در چاپوسے و جواب سوال میگذرانید اکثرے از همراهیان که اصحاب جرأت بودند صلاح خنگیدن با هر دو راجه مقابل دادند و فی الواقع صلاح همین بود چه انچه مقدر بود بآید و میرسے آمد ما از حیرت حواس باخته جرأت نیافت نشده بعد اتفاق والد با پهلوان سنگه و دستخطے ازین امور ناموس را که همراه او بود دوارانه بردن به بنارس داشت مع سید علے خان همراه گرفته بسرعت هر چه تمامتر بسید شنیدند که نائب علی خان برادر سوتے فقیر دو سه روز قبل ازین بازن و مادر زن خود بخیریت به بنارس رسیده والحال بر معابر کشتی نیست به حکم راجه بلوند همه کشتیها را کشیده زیر رام نگر که خانه اوست جمع نموده اند و هر که ازین طرف بهر سو رود مردم بلوند او را غارت میکنند ناچار باز برگشت و خطے از پهلوان سنگه بنام بلوند در باب حفاظت و اعانت خود و ناموس فرستادن بدرقه و دستک راه و خرد و آوردن در جلدے مناسب نوشته فرستاد و والد هم بهمین مضمون خطے براجه مذکور نوشت فقیر چند کس از ملازمان پهلوان سنگه را همراه گرفته مع ناموس و سید علی خان از راه چین پور که دامن کوه و صحراست روانه گردید و نقے علے خان همراه والد ماند در راه نوشته راجه بلوند مقتضی عدم تعرض و بجا آوردن حد ضیافت و لازمه ضیافت و حفاظت بنام عمله او مع دو نفر راهبر به بنده رسید بنده چون نزدیک مرزاپور رسید با وجود همراه بودن

نوشته و نوکران او باز هم برق انداز ان حاضر آمده مزاحم شدند بنده کسے را فرستاده راجه بلوندرا اطلاع داد چوبدار او آمده مزاحمان را ممانعت نموده بنده را در مرزاپور رسانیده و در مکان مناسبے فرود آورد شب دران مکان بیتوته کردیم صبح با فضال الهی عمله او کشتی آورده ما را مع ناموس از آب گنگا گذرانیده به بنارس رسانیدند الحمد لله چند ماه در بنارس شرف یاب صحبت با برکت جناب قدسے مآب حضرت شیخ محمد سے علاحزین اسکنه الله فی اعلی علیین و از خدمت خال سراسر افضال سید عبد العلی خان بهادر شجاع خنگ سعادت اندوز بودیم درین اثنا بیرم خان خلف بیرم خان مرحوم نوه نواب روح الله خان بخشے الممالک اورنگ زیب هم بهر حیله از لشکر محمد قلی خان خود را تا به بنارس که اهل و عیال بیمانجا داشت رسانید بعد چند روز شنیدیم که محمد قلی خان فتنه خود با معدودے بحضور شجاع الدوله از راجه ماے مزاحم مذکور درخواست و آنها بشجاع الدوله نوشته چون ماذون شد ندر حضرت دادند آن ابله مظلوم با سید صله ارحام و بودن بنے اعمام همگی با دوازده سوار و معدودے از خواص خدمتگار عبور گنگا نموده نزد شجاع الدوله روانه گردید حکم رسیده بود که بعد چند روز از روانه شدن او لشکر او را غارت و اموالش را ضبط نمایند همین که سه چار روز از کوچ او گذشت بهر دو منهدوے مذکور سوار شده قاصد غارت لشکر و مهیاے ضبط اموالش شدند و فرع قیامت دران لشکر برخاسته شوریدم النشور رهوید او خلقے کثیر بانواع بلایا مبتلا گردید اکثر لشکریان بے آبرو و مال و اسباب شان تاراج رفت مگر بے نام و نشانے چند که با ملازمان هر دو راجه آشنائی یا نسبت خویشے و همقومے داشتند شبها مخفے بآن لشکر پیوسته محفوظ ماندند و بهر سے راسیدے از سادات بارهه که جماعه دار معتبر لشکر راجه بنی بهادر و صاحب ایمان و آبرو بود متکفل جان و مال و حرمت آنها گشت و جماعه مهودقت شب بطرف خیمه گاهش رسیده با و پیوسته بودند از شر آن اشرار حفاظت نمود و از جمله نام آوران فقط زین العابدین خان که اخرا به نیابت و زارت شاه عالم نامی برآورده در خنگ عظیم آباد که بر قلعه یورش آورده بود سفر آخرت نموده و ذکرش انشاء الله لقاے خواهد آمد بفیض رفقا پرورے و احسان که با مردم نموده بود و از استقلال و شجاعتے که داشت از ان معرکه معزز و مکرم و صحیح و سالم برآمد بالتفصیل این اجمال و تبیین این مقال آنکه خان مرقوم از سرداران زادهاے ایران و شجاع جوادے بود قبل از رفاقت محمد قلیخان در صوبه اوده بر فاقت صفدر خنگ و شجاع الدوله روزگارے بعزت و احتشام گذرانیده در اکثر محالات صوبه مذکور حکومت داشت و همیشه دست عطایش نوال احسان بکام و دهان امیدواران میرسانید و سحاب مکرمتش در قراع آمال خواهندگان متواتر مے بارید رفقا و غیر رفقا هر که بخدمت او رسید از موائد افضال او محروم و مایوس نگردید در سانحه مذکوره خانم قوم بمقتضاے غیرت و شجاعت چون احوال لشکریان منوال مشاهده نمود با معدودے از ملازمان که همراه داشت در محوطه از خانهاے خراب و مکانین که متصل بلشکر بود خود را رسانیده بر دیوار خانه مذکور مع همراهیان برآمد و تفنگ و تیر و سپر و شمشیر انچه در آنوقت میسر بود درست ساخته مستعد قتال گردید و گفت که هر که در اینجا بر سر من بیاید با من تعرضے نماید با او جنگیده یا بر و کشته خواهم شد اینخبر بلشکریان بلوندسنگه رسید و بعد تفحص معلوم گردید که صاحب این اراده کیست چون جماعه داران ملازم بلوندا کثرے نمک پرورده او و بعضے از رفقاے بنیے بهادر هم ازان جمله بوده اند همه آنها با هم متفق گردیده با ولیاے نعم خود اطلاع و التماس نمودند که زین العابدین خان بهادر بپاس آبروے خود چنین قرار داده و در فلان ویرانه بانوده کس مستعد استاده است و ما همه ممنون احسان و نمک پرورده آن والا دودمان ایم حکم شود که در خدمت او رفته بعزت و احترام او را بیاوریم و اگر این التماس ما پذیرائی نیابد ما هم شریک جان و آبروے اویم هر دو راجه ناچار گردیده غیرتش را پسندیده ستیزه با او مناسب ندیدند و التماس ملازمان خود پذیرفته رضا دادند تا رفته بهر صورت که مرضے او باشد بعمل آرند

جماعه مذکوره که جمع غفیرے بود بجذبه تشش مستانه سرداران و اکثر همراهیان شان از دور پیاده پاگشته بادب تمام سلام و کورنش نمودند
بلقدیم اخلاص پیش آمده ما فی الضمیر خود را عرضه داشتند زین العابدین خان بر حسن ارادت و وفائے آنها تحسین نموده بشکر الهی
تبقدیم رسانیدند و مع رفقاے حاضر خود سوار گشته باکمال عزت و احتشام در لشکر ملبوند داخل گردید و بعد اطفاے نائره نهب و غارت
در بنارس آمده منزل گزید باید ارباب هوش لاے کلمات این حکایت آویزه گوش خود نموده قدر کرم و احسان بدانند
و شیوه خود گردانند که صفت مذکور حیات پایدار دنیا و سپر سهام حوادث و بلا در دنیا دے عقبے ست و محمد قلی خان نزد شجاع الدوله
رسیده معتقد گردید احوال انچه استماع یافته انشاء الله العزیز در ضمن احوال شجاع الدوله بسمت ارقام خواهد یافت ٭

ذکر رسیدن میرن بعظیم آباد و برآمدن راجه رام نارائن باتفاق او و کرنل کلیف بهاذر و حباب خنگ بداعیه چشم نمائی پهلوان سنگه

میر محمد جعفر خان و میرن پسر کلان او که سپه سالار پدر بود باستماع خبر ملاقات نمودن راجه رام نارائن با محمد قلی خان و ملازمت
کردن شاهزاده بوساطت خان معظم مرقوم اول نهایت اندیشه مند گردیده رجوع بر وسار جماعه انگلیشیه نمودند کرنل کلیف
را بسباجت و ابرام طلب داشتند بعد ورود او مشوره برآمدن با افواج قرار یافت تا بعد ازان هر چه صلاح باشد و جماعه انگلیش
را چون اطلاع تمام بر احوال رؤساے هندوستان و نام شاهزادگے وقتی و وقرے در نظر ها داشت ارادهٔ ستیز و آویز با او و
محمد قلی خان مصمم نبود اگر در اوضاع و اطوار اینها متانتے مشاهده مے گشت البته معاملات بآئین شایسته انفصال مے یافت
اما حرکات سفیهانه سلطان و وزیر آنها را بے قدر ساخت و اندیشهٔ از طرف آنها باقے نگذاشت چون خبر بر هم مصالحه راجه نارائن
با شاهزاده و محصور شدن او در قلعهٔ عظیم آباد و فرو گرفتن محمد قلی خان و شاهزاده حصار آنجا را انتشار یافته میرن و کرنل کلیف
متحقق گردید هر دو باتفاق هم با فوج گران از مرشد آباد نهضت نمودند و در اثناے راه نبا بر آنکه با خادم حسن خان میرن را صفائے
نبود و از خان مرقوم گمان صداقت نداشت اندیشه او در خاطرش میخلید که مبادا درین هنگامه چه فتنه بر انگیزد در عین راه
بمحل پیتے که محاذے پورنیه واقعست مقام نموده قاصد آن بود که او را بقابوے خود آرد این ارادهٔ میرن شهرت یافته
خادم حسن خان که مرد عیار و از طرف میرن اندیشهاے لبیار داشت مع فوج و اسباب خود باشتهار کمک میرن از پورنیه
بر آمد و بر لب دریاے گنگا در گنده گوله توقف داشت و با کرنل کلیف بارسال سفرا همت بر افقت مے گماشت آخر چنین شد
که کرنل میرن را از در آویختن با او مانع آمده بنائے تجدید عهد و پیمان گذاشت و خادم حسن خان اندیشهٔ خود را از میرن ظاهر
کرده در آمدن بمعسکر او عذرها خواست و استدعا نمود که اگر صاحب بر بجره خود در وسط گنگا تشریف آرند بنده هم بر بجرهٔ
خود بهمانجا آمده ملاقات کنم و عهود و مواثیق را بالمشافهه مجدداً مؤکد گردانیده بجاے خود برگردم و باعتماد اقوال شما بخاطر جمع
گذرانیده در دو سه یوم راسخ قدم و ثابت قدم باشم هر چند این امر مخالف مرضے میرن بود لیکن کرنل صلاح وقت و کار خود باین
صورت دیده حسب الالتماس او بعمل آورد و ملاقات با خادم حسن خان چنانچه مامول و مسئول بود نموده برگشت و از طرفین عهد و پیمان
استحکام یافته اندیشه ها فرو نشست و میرن را با خود گرفته عازم عظیم آباد گردید محمد قلی خان خبر قرب وصولش یافته چنانچه مرقوم شد
صلاح خود در توقف ندیده و بر جمیع الظهر سے برگردیده چون بعظیم آباد متصل رسید رام نارائن مع ارکان دولت و اعیان مملکت
باستقبال شتافته معلوم نیست که بکدام حیله عذر ملاقات کردن خود با محمد قلی خان خواست و چنانچه بود زیاده تر ازان مورد مراحم
و اشفاق گشت رام نارائن حقیر را برائے کار خود بمبنت در لشکر شاهزاده فرستاده خود هم بدیدنش رفت و ارادهٔ توسل

باو داشت بعد ازان که طرف او را اسهل شمرده رای مرلید هر را راجح دانست شکایت بنده پیش هر که و مه بنابر آبرای ذمه خود اصلح شمرده هر روز چندین نوبت باهر که مناسب میدانست مذکور مرا کرده سے گفت صاحب عجب دنیاست و عجب زمانه من با غلام حسین خان صاحب چه بد کرده بودم که ایشان هم ترک رفاقت مرا نموده به پدر خود ملحق شدند و این همه روباه بازیها نموده خود را نیک نام میدانست و عجب از صاحبان انگلیشیه که با وجود مشاهده رفتن و ملاقات کردن او با خصم هر چند سخن سازے کند مخلص خود شمرده باشند اهل انیست که درین زمانه صاحب زر در دنیا هر چه کند کسے عیب او نمی کند و زر همه عیوب را می پوشاند بلکه عیب را هنر مینماید ما در نظر زر پرستان و اصحاب عقل و خرد الحال هم مرتبهٔ آدم را می شناسند که پایه و مقدار او چیست بهر صورت میرن و کرنل چند روزے در شهر توقف نموده با ستد ماے رام نارائن بر سر پهلوان سنگه روانه گردید پهلوان سنگه دامن کوهستان را ما من خود قرار داده دو سه روزے بتشویش خنگ گذرانیدند آخر گفتگوے مصالحه و معامله درمیان آمد و میرن رام نارائن را بعظیم آباد برگردانیدند تا در شهر رفته مشغول عیش و طرب باشند و التماس نمود که کمترین با اتفاق کرنل صاحب معامله پهلوان سنگه را انتظام داده عنقریب در خدمت میر سم میرن که همین آرزو داشت بشهر برگشت و رام نارائن مع کرنل کلیف در نواح سهسرام مانده معامله پهلوان سنگه را انفصال داد و پهلوان سنگه معامله والد مرحوم را مقدم بر معامله خود داشته اول کار ایشان درست ساخت و چنان مقرر شد که والد مرحوم بر محالات خود بکام و آرام باشند و با ایشان کسے را تعرضے نباشد الحمد لله که انچه متصور بود بعرصهٔ ظهور رسید و خط شاهزاده نیز بکرنل رسیده موثر افتاد و مضمون خط مذکور دریافت تحریرش پسندیده و میران روشن ضمیر گشت رام نارائن نهایت محظوظ و از متانت کلام خوشنود و شاد کام شد صاحبان انگلیشیه هم بعد مترجم شدنش تحسین بسیارے نمودند چنانچه بعد مدتے که فقیر را با صاحب انگلیشیه ملاقات شد مدح و ثنائے منشے که خط بکرنل نوشته بود میکردند آن وقت بنده ظاهر کرد که منشی ممدوح منم ستایشها کردند و الی الآن گورنر عادله و مشیر هشتنگ بهادر جلادت خنگ محررات فقیر را سے ستاید و جواب خط شاهزاده بخوبے نوشته یاد نیست که چندین اشرفے برائے نذرش فرستادند و والد مرحوم مع لقمے علی خان بمحالات جاگیر خود رفته بآرام نشست و پهلوان سنگه نیز برزمینداے خود آمده کارش استحکام پذیرفت و رام نارائن مع کرنل کلیف برگشته بعظیم آباد رسید و بملازمت واستر ضاے میرن سرگرم گردید ✣

ذکر برگشتن میرن بر شد آباد مع کرنل کلیف بمسرت و شادمانی و دغا کردن با دلیر خان و اصالت خان از راه جبن و نامردانی

چون میرن را ازین معرکه خاطر جمع گشت ارادهٔ مراجعت بر شد آباد تصمیم داد اما اصالت خان و دلیر خان و دیگر پسران عمر خان را بسبب سطوت و شجاعت آنها با وصف مرافقت و وفاداری نمی خواست که درین دیار باشند هنگامهٔ ورود شاهزاده موجب مدار او خوش آمد آنها گشت لهذا همراه خود آورد و پدر بزرگوارش نصیحت کرده بود که بعد دلجمعی آنها را از سر خود وا خواهد نمود اما بنوعیکه آنها بے نبرند والا ترا خواهند کشت و حاشا که آنها را ارادهٔ بدے با او و با پدرش باشد بلکه همیشه از ابتداے عروج مهابت جنگ آنها ناصر و معین میر جعفر خان بوده اند و بهمین سبب سراج الدوله با عمر خان و دلیر خان و برادرانش بدگمان گشته بطرف نمود و مادام الحیات او این بیچارها در عظیم آباد قریب بیک سال حیران بوده طلب و تنخواه خود نیافتند و قتیکه بنده تبقریبے که گذشت در لشکر شاهزاده رفت دید که الحال رفاقت این لشکر برگردن افتاد

خطے بدلیر خان که نهایت آشنا و با صطلاح هندباهم گرد ستار بدل بودیم نوشتم دران خط ترغیبی بر رفاقت شاهزاده
و التماس حفاظت ناموس نموده بودم درجواب نوشت که از طرف ناموس خاطر جمع دارند که با سر من وابسته است و انچه
برائے رفاقت شاهزاده نگاشته اند معلوم داشته باشند که اگر یک کسے با میر جعفر خان خواهد ماند من خواهم بود و دعا
کنند که در رفاقت کسیکه هستم ثابت باشم القصه میرن بدانائے خود و نصیحت پدر کار فرما گشته تا آمدن رام نارائن صحبت
با دلیر خان گرم و او را غافل میداشت و وعدهٔ آمدن رام نارائن درباب دهانیدن تنخواه او مے نمود چون رام نارائن
آمد و خود قاصد نهضت مرشد آباد گشت برام نارائن گفت که مردم معتمد دلیر بر دروازهٔ مغربے حصار بگذارند و بگویند که دروازه
بند و کهڑکے کشاده باشد و بر دروازه طرف کوتهے هم پهرهٔ انگریزے باشد تا دلیر خان اندرون آمدن نیابد و خود دیر گشتی
سوار شده براه مرشد آباد گرفت و دو سه منزل برگشتی طے نموده بعد ازان راه خشکے میرفت دلیر خان عاجز و حیران مانده
نمیدانست تا چه کند و رام نارائن بکار خود مشغول بوده عذر بے تقصیرے خود درباب تنخواه از دلیر خان خواست و التماس
نمود که با این صورت بودن شما درین شهر مناسب نیست او هم دید که الحال فائده ندارد من برادران و رفقاے خود بر عاسته
بطرف نگارے رفت فتح سنگه و بنیاد سنگه و دیگر اولاد و اقارب راجه سندر سنگه مقدم او را مغتنم شمرده بمقدور خود
وجهے برائے مصارف یومیهٔ او و رفقایش مقرر کرده مے رسانیدند بعد چندے فتح سنگه برائے استحکام کارهاے خود نزد
میرن بمرشد آباد رفت میرن در مرشد آباد و رام نارائن در عظیم آباد بکام و آرام زندگے مے نمودند و میر محمد جعفر خان
برائے اعانت پسر خود تا براج محل یا فرسخے چند پیشتر از مرشد آباد بنگاله برآمده بود بعد استماع خبر فتح و ظفر شاهزاده مان گردید و
با صداقت محمد خان خلف آقا باقر میدارد ذکر که مجملے از احوال او در ضمن ذکر شهامت خنگ حسین قلی خان که حاکم جهانگیر نگر
بود مذکور شد مزاحق بد گمان گشته بیچاره را بدم توپ پرانیدند و ذخیرهٔ برائے آخرت خود بهم رسانید دلیر خان کامگار خان
مسکین زمیندار ترهت سمائے نیز بنا بر سلوکیکه بنگام ورود عظیم آباد با یمائے رام نرائن میر محمد جعفر خان با او کرده متقید
ساخته بود نهایت ناخوش بود با تفاق همدیگر عرائض نزد شاهزاده فرستاده استدعائے آمدنش نمودند شاهزاده که جائے
دلجائے نداشت بارفقاے خود از جهتپور کوچیده عازم عظیم آباد گردید و بنده چند روز قبل ازین از بنارس کوچیده
در خدمت والد رسید و بلا بر بعضے حجابات در انجا توقف نکرده به نگارے آمد چند روز نزد دلیر خان مقام نموده چون از
ارادهٔ او آگهے یافت بودن خود در انجا مناسب ندید چه رفاقت شاهزاده برائے خود صلاح نمی دانستم رخصت خواستم مبالغهٔ
در همراهے نمودند مادامیکه داشتم ظاهر نمودم ناچار مرخص کرده بقدریکه دران وقت دسترس بود زاد راهی تواضع من کردند
بطرف بهار که سید علی خان برادر فقیر چند ماه قبل ازین در انجا رسیده اقامت داشت روانه شدم در بهار رسیده بما انجا
بود م که خبر آمد آمد شاهزاده شیوع یافت و کامگار خان مع فوج خود کوچیده متصل به بهار رسیده عازم پیشتر گردید بنده
بنا بر آنکه بنگام ورود شاهزاده ناچار با او ملاقات باید کرد و باز همان آش و کاسه و اقامت در عظیم آباد متعذر خواهد بود
داعیهٔ آمدن بعظیم آباد نمودم لیکن رام نارائن بنده را ناحق بدنام کرده رواداری آمدن نبود و ورود بنده در عظیم آباد متعذر مینمود
اتفاقا دران روزها حکیم غلام علے بنا بر علاج دامادش نهایت خصوصیت با رام نارائن بهم رسانیده معتقد الیه او شده بود
و حکیم مذکور نهایت شفقت بحال بنده داشت بنده بخدمت حکیم مغفور مذکور دو کلمه متضمن استیذان آمدن خود بعظیم آباد
از راجه مذکور نوشته اذن طلبیده و بعد ماذون شدن مع سید علی خان داخل شهر مذکور گردید اما مرلید بهر و بعض مقربان

مسلمانش را ناخوش آمد بنده با مستر امبث صاحب کلان عظیم آباد و ڈاکٹر فلرٹن حکیم متعین کوسے آنجا از طرف کونسل کلکته از سابق آشنائے و دوستی خصوص بلڈاکٹر زیاده تر داشت ملاقات نموده ماجرائے خود ظاهر ساخت آنها جمعی بنده نموده گفتند که بخاطر جمع باشند بلکه ڈاکٹر بنگله خود نشان داد که در انجا فرود آیند بنده اطمینان بهم رسانیده در عظیم آباد ساکن گردید درین اثنا خبر آمد شاهزاده برارام نارائن رسیده فکر اجتماع عساکر نموده بهلوان سنگه و دیگر زمینداران را طلبیده با خود متفق ساخت و رحم خان روهیله که جاگیردار قدیم از ملازمان مهابت خنگ بود حسب الامر میر جعفر خان از مرشد آباد بکمک رام نارائن رسیده حاضر و رفیق او بود رام نارائن ساعتے برائے برآمدن خود تجویز منجمان برهمن معین نموده بطرف بهار پنج کروهی شهر معسکر آراست و قریب دوازده هزار سوار و پیاده هائے بسیار و توپهائے کلان و بندوق و جزائر و بان اسباب حرب انچه باید همراه داشت علاوه آن فوج انگلیشے لبر کردگے کپتان کاکرن و چند سردار دیگر و چندے از سارخبان و سولداران ولایتے و پیاده هائے هندے مؤدب با داب خنگ فرنگ که بتلنگه شهرت دارند بهمه جهت قریب بهکیزار و چند صد کس مع بنده قهائے چقماقے و دو توپ فرنگے و پیتے هائے باروت و گوله نیز با عانت از مهیا گشته با افواج مذکور شامل و داخل لشکر او گردید ✣

ذکر آمدن شاهزاده در حدود عظیم آباد و جلوس نمودن او بر تخت سلطنت و جنگیدن با رام نارائن و ظفر یافتن شاهزاده بقدرت کامله خالق بلاد و عباد

چون شاهزاده از دریاچه کرم ناسه که سرحد صوبه عظیم آباد است عبور نموده فرسخے چند پیش آمد خبر کشته شدن پدر خود عالمگیر ثانے باین نحو شنید که مردم عماد الملک حسب الامر آقائے خود بهانه ظاهر نمودند که در دو تشے صاحب کرامات و مقامات وارد کوٹله فیروز شاه گردیده قابل زیارت است او خود احمق و اجلش رسیده بود بدلالت مهدے علی خان کشمیرے برادر علی قلی خان سوار شده در کوٹله مذکور رفت و مهدے علی خان همراهش رفته تا بحجره که قاتلانش را نشانیده بود برده اش را برد داشت و سیفے که پادشاه در دست داشت بدست خود گرفت چون پادشاه داخل حجره مذکور گردید از بیرون در را زنجیر کرد و قاتلانش که چند نفر تورانے بے ایمان نشسته بودند بزخم کارد آن بیچاره را از پا در آورده لاشش را از دریچه بشرف بدریا در آن وقت ریگستان خشک بود پائین افگندند مرزا بابر پسر اعز الدین داماد و برادر زاده عالمگیر ثانے که همراه رفته بود شمشیرے کشیده یکدو کس را مجروح ساخت مردم مهدے علی خان هجوم آورده او را بگرفتند و در پالکے محفوف سوار نموده در سلیم گڈه که مسکن سلاطین مقید است رسانیدند و می السنه سیه کام بخش را لقب شاهجهانی داده و سلطنت برآورده بر تخت نشانیدند و لاش عالمگیر را انچه ها برداشته در مقبره همایون مدفون گردند شاهزاده باستماع این خبر منصور گشته بوالد مرحوم که در حسین آباد دار الملک محال جاگیرات خود که نباگذاشته آباد کرده آن مرحوم است مع اهل و عیال اقامت داشت خفیه بدستخط خاص متضمن ماجرائے مذکور و استشاره درباره خود که چه باید کرد نوشته مصحوب میرے فرستاد والد خفیه را خوانده عجالة دو کلمه بنگاشت مضمون آنکه بمجرد ورود این عریضه بضابطه مستمره بر تخت حکومت جلوس فرمائید و تلمدان وزارت مع خلعت برائے شجاع الدوله فرستاده نیابتش به یکے از مغلیه که در حضور حاضر و لائق این کار باشد عنایت شود و خدمت امیر الامرائی که عبارت از سریر نجفے گریست به نجیب الدوله عنایت فرموده برائے او خلعت باید فرستاد

و منیر الدوله بهادر را پیش ابدالی بسفارت فرستاده رقم اوشتمن اطاعت و اعانت خود بنام شجاع الدوله و نجیب الدوله و دیگر رؤسای افاغنه و ارکان سلطنت و عظمای هند باید طلبید و در استمالهٔ و دلجوئی اتباع و مقتدران کوشیده برائی فنددی که ارشاد شده هیچکاری نباید گذاشت چه کمترین اغراض غیر از تشیید مبانی دولت ابد مدت نیست هرگاه بعون الله تعالی ارکان سلطنت استحکام یافت و متانت گرفت برائی پرورش من در دولتخانه کمی نخواهد بود شاهزاده در کهتوسلی بود که عرضی والد رسید همانوقت بضمائم خاندان بابریه در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و سه بر تخت سلطنت جلوس نموده بشاه عالم بهادر پادشاه ملقب گردید و منیر الدوله را چنانچه گذشت بسفارت پیش ابدالی روانه فرمود و برائی شجاع الدوله و نجیب الدوله نیز حسب المسطور خلاع و قلمدان و دیگر عطایا فرستاده منتظر نصرت آیزدی بود که کامگار خان مبین با پنج شش هزار سوار رسیده بشرف تقبیل قوائم سریر سلطنت مستسعد گردید و ذوالفقار خان و اصالت خان نیز با جمعیت خود که قریب بهزار کس از سوار و پیاده بود بملازمت پادشاه رسیده مورد عنایت گردیدند کامگار خان متعهد اخراجات سرکار شاهی گشته از زمینداران دواج گذاران وغیره هرچه بانجای مختلفه بدست آمد فراهم نموده میرسانید چون ذوالفقار خان دل پرسی از میرن داشت آرزو میکرد که بعد ورود میرن جنگ درمیان آید تا نزاعی که میرن با او کرده بود در میدان مردان بکنارش نهد اما کامگار خان از راه هوشیاری انتظار آمدن میرن و اجتماع عساکر رام نارائن با او صلاح ندیده تعجیل داشت که اول با رام نارائن باید جنگید بعد ازان اگر میرن بیاید تدارکش خواهم فهمید همین رای را پادشاه هم اختیار کرده آهسته آهسته باجتماع مردم از هر سو که برسند کوشیده متصل بمقابل لشکر رام نارائن رسید +

ذکر جنگیدن پادشاه با رام نارائن و ظفر یافتن تائید قادر ذوالمنن + + +

رام نارائن بر کنار دریای جمنا معسکر داشت که شاه عالم پادشاه مع کامگار خان و اصالت خان و ذوالفقار خان و افواج قدسیه خود در رسید و بمقابله انجا سیده از طرفین صفوف آراسته بدافعه همدیگر برخاستند رحیم خان و احمد خان قریشی و مراد خان پسر بهرام خان بلوچ باتفاق سر لشکر رام نارائن شدند و پهلوان سنگه با جمیع بهوجپوریه و دیگر افواج بارام نارائن جمع گردیدند و کپتان کارن با سرداران و فوج انگلیشیه بهیئت بالسته و وضع شالسته در کمال انتظام چنانچه ضابطهٔ آنهاست صف آراگشته متصل بفوج رام نارائن استاد و از طرف پادشاه نیز فوج دو دسته گردیده یکی بسرکردگی کامگار خان و دیگری باستظهار ذوالفقار خان و اصالت خان از جای خود جنبید و پادشاه با بعضی از قدماء رفقای خود در عقب افواج جا گرفت اول ذوالفقار خان و اصالت خان چون سر بیابان و سیل دمان برکر افواج رام نارائن ریخته فوج مخالف را از پیش رو برداشتند ذوالفقار خان و اصالت خان اول از همه داخل فوج دشمن گشته هدف جمیع انواع جراحات بودند گولی بندوق هم از صفوف انگلیشیه مثل تگرگ میبارید و هم بندوق بهوجپوریه وغیره زمینداران بانیزهای رسید و دیگر آلات طعن و ضرب را سینه های آن سر دو برادر رهبار در مع رفقای جانفشان نشانه بود درین ضمن از شدت صدمات گولی بندوق روی فیل نشان ذوالفقار خان برگشت و مردم ذوالفقار خان گفتند فرمود ذوالفقار خان خود برنگشته فیل بلکه آسمان برگشته باشد و از اسپ فرود آمد رفقای قدیمش که قریب بسه صد سوار بودند همه همراه او و برادرش اصالت خان از اسپ پیاده گشته سپر و شمشیر در دستها گرفته بر دشمنان حمله بردند فوج رام نارائن را تزلزل بهم رسیده رو بفرار نهاد و بر ذوالفقار خان و اصالت خان و همراهیان ایشان گولی بندوق تلنگه و سوله از انگلیشی چون قطرات باران میبارید بهادران مذکور با سه صد کس دویده صفوف افواج مخالف را پریشان ساختند درین ضمن

گولی بندوق بشقیقهٔ چپ دلیر خان رسیده از شقیقهٔ راست بیرون رفت و بلم بدهن اصالت خان رسیده گلهٔ او را بر درید
و جراحتهای دیگر نیز برداشت و قریب سه کس از رفقا همراه بهادران مذکور همین شربت ناگوار با دل شاد دور و شگفته نوشیده شاد اجل
در آغوش کشیدند و قریب چهل کس دیگر مجروح افتاده بعضے شفا یافتند و اکثرے همراه سرداران خود شتافتند اما بجملهٔ مروانه دلیر خان
عرصه از فوج مخالف خاصلے و شلک بندوق انگلیشے ساکت گشت بعضے از رفقاے پادشاه که همراه مدار المهام دوله بودند دیده رحم خان
و غلام شاه را بملازمت مدار المهام دوله رسانیدند و مراسیر مردم کامگار خان گردیدا احمد خان قریشے و مراد خان بلوچ را اقرار گرفتند
کامگار خان دید که الحال شلک انگلیشے موقوف و میدان خالی گردیده بر سر رام نارائن که با معدودے ایستاده بود دریخت بمشاهده
این صورت رام نارائن مضطرب گشته کپتان کاکرن را پیغام فرستاد که نصف مردم خود باعانت من باید فرستاد اول کپتان
مذکور برام نارائن گفته بود که بنفس خود در فوج انگلیشے باشد او بغرور و عدم شعور قبول ننمود یا غرضے دیگر خواهد بود کپتان چون
مامور بحراست او بود و آن وقت که در فوج او هم حالے باقی نبود مردم را دو حصه ساخت درین تجزیه زیاده تر تفرقه در مردم او افتاده
انتظام برهم خورد و مقارن این حال کامگار خان رسیده غبار هیجا بر انگیخت باقیماندگان را فرار کنانده سر و رسے بهم نهاندند و بالمره
شکست بر لشکر رام نارائن افتاد و کامگار خان بذات خود بسر وقت رام نارائن رسیده بضرب نیزه و تیر مجروح و مغلوبش ساخت
میر عبد الله مرحوم که بسفارش مستر واچهه ملازم سرکارش شده بود در آنوقت رفاقت و اعانتش نموده به چند زخم تیر و نیزه مجروح
گردید و رام نارائن در هودج فیل خود خوابیده پناه به تخته هاے هودج برد کامگار خان از نیزه بدنش را کوفت بعد ازین حال
رام نارائن مجال اقامت نیافته از میدان مجروح و بیحواس گریخت و کپتان کاکرن و مستر بارول و دیگر از سرداران انگلیشیه
و سپاهیان ایشان بسبب همان تفرقهٔ بموقت رایگان تلف شدند فوجے ازان جماعه که باقی مانده بود بسرکردگے ڈاکٹر ولیم فلرٹن
آشنای بنده و شاید بعض سرداران دیگر هم که بنده نام شان نمیداند بهر صورت منتظم گشته یک ضرب توپ که از ایشان در میدان
مانده بود هیچ آهنے در روزنهٔ اش زدوآن را ناقص و معیوب ساخته یک ضرب توپ و پیٹی بارود را همراه گرفته باجتماع و انتظام
ازان مقام برگشته راه شهر عظیم آباد گرفت در اثنای راه وقت برگشتن خللی در گردون ارابه توپ رویداد ڈاکٹر باستقلال ایستاده
و آنرا درست ساخته باز راهے شد در جمعیت حواس و استقلال انیمردم وصف آرائی و حزم و احتیاط و شجاعت بافراط شبهه
نیست چنانچه در آداب حرب یگانهٔ روزگار اند اگر در ملکداری و احوال پرسے خلق و تفقد و تفحص حال رعایا و عموم برایا بر بعضے
از معشار امور حرب توجه و التفات نمایند و باجرای بندهاے خدا رسیده بغم خوارے و دلداری آنها پردازند شاید درین
جزو زمان هیچ فرقه لیاقت ریاست به از ایشان نداشته باشد اما عدم التفات ایشان باین کار بلائیست بے زنهار که
خلق تمام قلمرو ایشان ازین جهت در کمال عجز و اضطرار است اللهم اجعل لعبادک المضطرین فرجا و مخرجا پادشاه مع کامگار خان
در میدان ظفر یافته شادیانهٔ فتح و فیروزے نواخت و بتعاقب منهزمان نپرداخت بعد اطمینان معلوم شد که دلیر خان شربت ناگوار
مرگ را بکمال گوارائی و دلیرے نوشیده جان شیرین بجان آفرین داده و اصالت خان زخم کارے خورده بر جناح سفر آخرت
در میدان افتاده و رفقاے آزموده آن سر دو شیران بیشه وغا همراهے سرداران خود همان راه مردانه پیموده اند و یک چشم مرلید سر
از زخم نیزه کور گشته بعید افتاده و رحم خان نیز طوعا و کرها بگرفتاری رضا داده در قابو آمده است دلیر خان و اصالت خان را هم
بعد انتقال ارواح او در جواز مزاریکه بر سر راه درمیان فتوحه و بیگنهه پور واقع است آورده مدفون ساختند و مقتولین دیگر را یکجا
بخاک سپردند اگر متعاقب فوجے از پادشاه میرسید در قلعه سیکے از حصاران نبود و وجود رام نارائن با عدم برابرے نمود بی حرج

قلعه بدست پادشاه مے افتاد و غلب که شهر تاراج میرفت چون خفظ ناموس بنجابیان غربا و پایمالی دیهات و مفاسد دیگر مقدر بود اندیشهٔ تسخیر شهر از خاطر کامگار خان و دیگر ارکان پادشاهی محو گردید بهر صورت بنده با آشنائی در بنگله ڈاکٹر نشسته بود که خبر شکست رام نارائن رسید اول متیقن نگشت چون متواتر همین خبر و متعاقب گریختهاے نامور نیز رسیدند و معتمدین خبر آوردن میر عبد الله رام نارائن مجروح بودن اینها آوردند بنده برائے عیادت احوال میر موصوف که نهایت آشنا و مرد صادق الولا بود بخانهٔ او رفت و شهریان را هول عظیمی گرفته اضطراب غریبی با غنیا و ارباب دول لاحق گشت مصطفے قلی خان برادر میرزا محمد ایرج خان متعلقان خود را مع اموال بر کشتی نشانیده بر معبر میرزا نوذر متصل معبر کوٹهی انگلیشیه آورد و خود در خانهٔ میر عبد الله که جوار کوٹهی انگلیش و رئیس آن مکان دران زمان مسٹر امیٹ بود آمده بسبب تجریده افلاس بے وسواس بود از ملاحظهٔ اضطراب آن عزیز متحیر گشته اندک تصیفے نمود و شماتت ننموده بودند در انجا گوارا نکرد متعلقان را بر کشتی همانجا گذاشته خود بجاے دیگر رفت و مسٹر امیٹ برائے دیدن رام نارائن رفته تسلے او نموده پهره هاے خود برائے حراست او و خانه اش نشانیده و رام نارائن چون مشوره پرسید مسٹر امیٹ گفت که گفتگوے بی فروغ و نوشتهاے دروغ ضابطهٔ ما نیست شما بهر چه مناسب دانید آمد افواج مشرقے دفع الوقت و حفاظت جان خود نمایید رام نارائن عذر جرائتهاے خود نوشته و عدهٔ ادراک ملازمت بعد صحت نمود و چون دو سه روزے گذشت و کسی بسوے قلعه نیامد گریختهاے لشکر رام نارائن هم جمع آمده بحراست قلعه قیام نمودند و خبر قرب وصول میرن مع کرنل و افواج انگلیشے بپادشاه و کامگار خان رسیده باستقبال فوج مذکور بطرف مشرق نهضت شد +

ذکر جنگیدن میرن با کامگار خان و گریختن در حمله اول و برگشتن بعد ازان و ظفر یافتن بقدرت کامله خالق زمین و آسمان

✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

مخفے نماند که چون میرن گاهے قبل ازین نه جنگیده و زهر چشم دلاوران خون آشام نچشیده بود غرور موفورے بر شجاعت خود داشت و خود را شجاع ترین مردم مے پنداشت لهذا با فوجے که خود بهم رسانیده و نهایت اعتماد بران مردم داشت دعویٰ اش آنکه بی اطاعت فوج انگلیشے فتح نماید و ضابطهٔ انگلیش نیز اینکه وقت جنگ فوجے دیگر را شامل و شریک فوج خود نمی سازند تا انتظام صفوف افواج شان از هم نپاشد مگر از سرداران اگر کسے خواهد در پناه آنها باشد امانت ها باید خواهش نموده مضائقه نمے کنند بنا بر علے هذا سپاهی دو فوج از هم جدا لیکن نهایت متصل بهم مے آمد تا بر یکیکه در رسید ان چیند و مقابله رویداد میرن با فوج خود علحده صفوف آراسته سوار گشت و کرنل مع دیگر سرداران و افواج خود بفاصلهٔ که دارند بر تعبیهٔ افواج و توپخانه پرداخته و سپاهیان خود را مستعد ساخته روے بمخالفت آوردند در لشکر پادشاه خود کسے که جاے دلیر خان تواند داشت نمانده بود لهذا کامگار خان فوج خود را دو حصه نموده قادر داد خان ولد خالق داد خان ترین الهآبادے و غلام شاه را سپاهدار ساخت و خود مع باقے افواج پشت سر انها جا گرفت و پادشاه نیز با مردم خود برائے نمود سوار گشته عقب تر از همه تماشائی بود چون عسکرین را تقابل روے داد قادر داد خان مع غلام شاه فوج انگلیشے را بطرفے گذاشته از پهلو چون بلائے ناگهان بر سر میرن رسیده آتش قتال را اشتعال داد بمجرد یورش نمودن اینها اکثر لشکریان میرن را دل از دست رفته تزلزلے در آنها بهم رسید و میرن بمشاهده این حال بے استقلال گشته روبوادیٔ فرار گذاشت و عرصهٔ بعید بے پاے گریز پیمود همراهیان را چار و ناچار در پے او دویدن اختیار آمد بعضے که شجاعتے در انها بود ملامت کرده دلالت بعود مے نمودند و نامردان خود فرار آنها را مدد مے

صحیح برابر خود داشته در رفتند فوج انگلیشیه توپ اندازی شروع نموده نائره حرب را التهاب داد میرن را به تهیه منهیان اندکے دل بجا آمده اراده معاودت تصمیم یافت جماعتے از بهادران با او اتفاق کرده عطف عنان نمودند قادر داد خان بمقابله میرن شتافته تیر باران آغاز نهاد اول تیرے بر سینه محمد امین خان خالوے حقیقی میرن که بر فیل دیگر در پهلوے خواهرزاده خود بود رسیده کارش تمام ساخت بعد ازان تیرے بر کله میرن رسیده تا بن دندانش سوراخ کرد و در همان گرمے تیر دیگر گلویش را مجروح ساخت چون اجلش هنوز باقے بود کارے نرسید و همراهیان قادر داد خان با همراهیان میرن در اویخته بزخم تیر و شمشیر همه گرا مجروح و مقتول نمودند زد و خورد ے لائق رویداد و جماعه کثیرے از طرفین بخاک هلاک افتاده میرن را حواس تیر از ترکش کشیدن نماند کمان در دست او صورت الامان و سر چون شعله جواله بے اختیار جنبان بود تا مبادا تیرے دیگر بر سینه و جگر سبز دو قریب بود که بار دیگر منهزم گردد درین ضمن فوج انگلیشی از پهلوے قادر داد خان سر برآورده شلک شلک باره نمود و گولے بندوق بقادر داد خان رسیده جان بحق تسلیم کرد کامگار خان که بر پشت قادر داد خان بود رسیده بود ملاحظه قلت فوج خود و آتش بارے افواج انگلیشیه نموده پا بدار ے در انجا صلاح ندانسته برگشت غلام شاه و عزیز الله خان بخشے شاگرد پیشه پادشاه مجروح درمیان فوج میرن مخصور گشته بعد بدست آمدن بتیغ جفاے بیرحمے مقتول شدند و میرن را باین صورت فتح و ظفر میسر آمد کامگار خان پادشاه را همراه گرفته بطرف بهار رفت میرن شادیانه فتح نواخته در خیمه خود فرود آمد و تبکید و التیام جراحتهاے خود و اصحاب و تجهیز و تدفین محمد امین خان و دیگر مقتولین پرداخته چند روز در همان میدان اقامت داشت مردم شهر غیر از فقیر همه با مبارکباد پیش رسیده تقرب جستند و میر عبد الله و رام نارائن بسبب جراحتی که داشتند فوق التوقف نشستند

رفتن پادشاه مع کامگار خان بطرف مرشد آباد از راه کوهستان و سر برآوردن از بیربهوم و بردوان و برآمدن میر جعفر خان از مرشد آباد بمدافعه اینها مضطرب و حیران و دویدن میرن در پے اینها افتان و خیزان

کامگار خان در بهار دو سه روز مقام نموده مصلحت دران دید که الحال بمرشد آباد باید شتافت و میر محمد جعفر خان را از جا بایدبرداشت بنا بر این اسباب سفر انچه میسر توانست شد مهیا ساخته و ارابه و غیره را که در راه کوهستان عائق تنگ و ناراست دور باید انداخت بلکه با سے گذاشت و خود با فوج جریده مع پادشاه بطور ایلغار از راه جبال عازم مرشد آباد گردید میرن برین ماجرا آگهی یافته خطے مشعر برین خبر به پدر خود نگاشته بر ڈاک فرستاد و از رام نارائن استمداد فوج نموده اکثر سرداران همراهے او را لسر کردگی برادرش دهیرج نارائن همراه خود گرفته و از راهے که کامگار خان و پادشاه رفته بود بعد چند روز روانه مرشد آباد گردید میر محمد جعفر خان چون بورود خط پسر برعزم پادشاه و کامگار خان آگهی یافت مضطرب الاحوال گشته انوا جیکه همراه داشت فراهم آورد و نیز از رؤساے انگلیشیه استمداد نموده فوجے گران همراه برداشته بسلک عتے معین از مرشد آباد برآمد و التزام کرده بود که همیشه فیل سوارانش درمیان برق اندازان انگلیشیے که بتلنگه معروف بود باشند و دیگر افواج هندے که ملازم او بود پیش و پس چپ و راست دور در میرفت و در حلقه پیاده هاے انگلیشیے خود مع زنها و دو سه مصاحب راه مے سپرد و گرد خیمه هم در حراست شان مے ماند تا آنکه میرن در رسید و خاطر میر جعفر خان مطمئن گردید بطرف پادشاه شیو بهٹ و بابو خان مرہٹه و راجه لشن پور لاحق گشته ملازمت پادشاه نمودند و میر قاسم خان داماد میر جعفر خان حسب الطلب پدر زن خود از رنگپور که فوجدار آنجا بود رسیده

برلب دریاے دمودر خیمه داشت کامگار خان خبرش شنیده از شانزده کروه برو دوید او پیشتر خبر یافته کوچ نموده بلشکر بدزدان خود ملحق گشت مگر مرهٹه اندکے گرد پیش تاخته سیاهے خود نابود نمود و میر جعفر خان باتفاق پسر و دامادو فوج انگلیشے رو بسیاه پادشاه آورده بلشکر شاهے که بر دریاے دمودر بود متصل گردیده کامگار خان خبگ این همه فوج از حوصله طاقت خود بیرون دیده اراده معاودت بعظیم آباد نمود شب درمقامے که معسکر داشت مانده صبح نقاره کوچ نواخت دیار و بنه تیار گشته راه عظیم آباد گرفت و میر جعفر خان مخالف را مغلوب دیده فوج خود را از دریا گذرانیده اراده تعاقب نمود شیو بهٹ مع کامگار خان و دیگر افواج پایدارے نموده فوج خصم را مشغول بجنگ و تاز گردانید تا مار بردار و بنگاه چاپیج کرده راه طے نموده در رفت بعد ازان شیو بهٹ مع کامگار خان راه منزل گرفت چون خاطر میر جعفر خان مطمئن گردید شیخ عبد الوهاب کنبو را که پیشتر نوکر سراج الدوله و درین سفر متهم بنمازے گشت که با پادشاه ما راستلاد ارد بدم توپ پرانید +

ذکر برگشتن پادشاه و کامگار خان بطرف عظیم آباد و آمدن موشیر لاس بحضور پادشاه عالم و تشویشے که مردم شهر عظیم آباد را لاحق شده بود +

کامگار خان چون از دحام افواج در بنگاله دید باز بطرف عظیم آباد شتافت میر جعفر خان و میسرن از آسالش طلبی و افواج انگلیشے که همه پیاده اند ازین تک و دو که بعمل آمد خستگی بسیار بهم رسانیده طالب آسالش شدند و در جائی مناسب بجوالی بردوان رسیده در راحت جو گردیده منتظر بودند تا خبر مرهٹه و پادشاه و کامگار خان منقطع و ارادهٔ اینها معلوم گردد و موشیر لاس در رکاب پادشاه و کامگار خان در ضلعه بردوان بود حسب الطلب اینها از چهتیپور جنبیده نزدیک بعظیم آباد رسید باستماع قرب و صولش چون در عظیم آباد نه فوج هندوستانی بود و نه فوج انگلیشے اضطراب عظیمے بسرداران کوٹهی که مسٹر امیٹ وغیره بوده اند و هم بهٹ رام رائ و اعیان شهر لاحق شد انگلیشیان خود باعتماد ضوابط ولایت شادمان لیکن مغلوب بے خود و تسلط موشیر لاس یقین داشتند و رام رائ و مصطفے قلی خان و دیگران خود اصلا هراس نداشتند اغره شهر میر جعفر نامی را که فرانسیسان در جاے او نگرانیے بود ند و معرفتے با موشیر لاس داشت فرستاده استعلام حالش نمودند چون برگشته آمد بوضوح انجامید که بالفعل اراده جنگیدن با حصار در خاطرش نیست و هما ناسبیش آن بود که چون از دور نمر لها بریده مے آمد بر احوال عظیم آباد و کم و کیف لشکر اندرون اطلاعے نداشت والا اگر آگاه مے بود شکار مفت و نام آورے عمده دانسته تصورے در تسخیر آن نمی نمود و چون چندان کسے در شهر نبود و افواج رام را این صدمه شکست فاحش سابق دیده بودند تحمل یورش موشیر لاس نمی توانستند و در کوٹهی انگلیشیه خود زیاده از یک کمپنی فوج معدودے از سرداران دیگر فوج انگلیشے وجود نداشت ملخص آنکه میر جعفر بر ضمیر او مطلع گشته مردم اینجا را مطمئن ساخت اما هنوز دلجمعی واقعے میسر نبود تا آنکه اوازلهانی پور کوچیده و نزدیک بحصار رسیده از تلسی مندوے راه بطرف بهار گردانیدند و دو سه کروه رفته منزل گزید دور فتن موشیر لاس دل مردم عظیم آباد گویا تابانے جا گزید میر جعفر خان میگفت که احوال آشنایان عظیم آباد را مثل میر عبد الله و مصطفے قلی خان و میر افضل و دیگران می پرسید سلام اینها باو ایلچیه بود گفته از طرف خود و صاحبان مذکور احوالش پرسیدم و جواب همین بیت آلتفاکرد بیت از ما مخر کینه که ما دل شکسته ایم +

نها کستریم و برسر آتش نشسته ایم + و در بهار رفته به تیارے باروت و دیگر اسباب حرب آنچه دست دهنتش بآن میرسید مشغول گردید و اخبار تیارے او در شهر عظیم آباد میرسید تا آنکه کامگار خان مع پادشاه از بردوان برگشته بملک خود رسید و موشیر لاس هم با او متفق گردید و عرائض خادم حسن خان متضمن اخلاص مرسوخ خود و جرم تهیهٔ رسیدن بد و پادشاه و اندک اندک زر ها از راجه دولبهه رام

بوساطت سنیاسیان مع عرائض او مشعر بر دولت خواهی و بندگی مے آمد وهمین قسم میر افضل کشمیری هم پادشاه را اعانت بزر و مشورهٔ مے نمود اما خادم حسن خان در رسیدن دیر کرد اگر بجلدی میرسید فتح قلعه عظیم آباد دوقوت و شوکت دیگر مے بپادشاه دست مے داد ٭

ذکر محاصرهٔ نمودن پادشاه وکامگار خان قلعهٔ عظیم آباد وشکستن زین العابدین خان حصار را ومیسر نگشتن فتح بسبب نامردی دیگر رفقاے پادشاه وآمدن کپتان نکس از برد وان باعانت رام نارائن ودیگر عظیم آبادیان ٭

پادشاه وکامگار خان بهار رسیده صباحے چند صلاح در آسایش سپاه دیده توقف نمود در عظیم آباد چون سپاه کمتر بود بشورت مفوض بنا ظم وارکان واجامره واعیان ردے داد رام نارائن تبر تیب سپاه وتهیه اسباب قلعه داری کوشیده شکسته بستگی ها آغاز نهاد وفی الجمله جمعیتے واز دحامے دست داد وهمیشه عرائض عذر کم نوجے نبابر بودن برادرش مع افواج همراه میرن بمرشد آباد مے فرستاد ودر کوچهاے انگلیشے هم سپاهیان کم وبیش ودر اطراف منتشر بودند مسٹر امیٹ همه را از هر سو طلبیده تا سه کمپنی باخود جمع نمود درین ضمن پادشاه مع کامگار خان رسیده قلعه را فروگرفت ومدافعهٔ ازین طرف شروع گردید فوج قلیلے که در قلعه بود بدو اقسام یافته جابجا متعین شد تا حراست حصار نماید راد شتاب رائے نبابر الفعالیکه از شکست سابق که بر فاقت رام نارائن در میدان یافته بود با آنکه عاملے مع ناظم دران امر شریک او بود اندا مانام برده از فرط غیرت نسبت بدیگران مکدر تر بود ودر تدارکش کوشیده زیاده تر از همه کس محنت مے نمود شبها بیدار بر سر دیوار حصار رفته مے برد وهمراهیانش زیاده از فوج نظامت بدلدهے واتفاقات اوحبارت هاے نمودند دیوارش پادشاه وکامگار خان بطرف شرقے قلعه ومورچال کامگار خان محاذے دیوار پختهٔ قلعه پادشاهے بود بفاصلهٔ پنج شش روز از محاصرهٔ شبے که موشیر لاس با بعضے از همراهیان خود بطرف جنوبے قلعه در عین غفلت زینه ها گذاشته بر دیوار حصار برآمد واکثر و بعضے از کپتانها مع قلیلے از تلنگان که همان طرف بوده اند حبارت مافوق الطاقه نمودند یکے از کپتانان انگلیشے که مرد ضعیف البنیه بود حقه بان دستی در دست گرفته آتش داد چون آتش در گرفت بر سینهٔ فرانسیسی زد که از زینه گردیده بزمین غلطید نمیدانم زنده ماند یا مسافر راه عدم گردید وراد شتاب رائے تفنگچیان خاصه برادر خود را از پهلوے آن جماعه بیرون فرستاده به تفنگ اندازے مدد نمود واز بالاے حصار تلنگان چنان شربارے نمودند که صعود مردم فرانسیسی بربالاے حصار میسر نگردید بعد دو روز دیگر شبے موشیر لاس بطرف غربے قلعه آمده ساعتے از شب باقی بود که توپ اندازے وقبارهٔ افگنی را از حد بدر برد وتزلزلے عظیم در احوال سکنهٔ شهر رویداد واز طرف شرقے زین العابدین خان مرحوم که ذکر آن بزرگ صاحب وجلالت درمن احوال لشکر محمد قلی خان گذشت از طرف دیوار پختهٔ قلعه که قدرے ازان توپهاے کوچک فرانسیسیان شکسته بود زینه ها گذاشته وعلمدار خود را پیش روی خود گرفته بالاے حصار برآمد وچند کس معدود توفیق رفاقت یافته با آن نهاد ردلیرتا سر دیوار رسیده بند وتهار دست گرفته مستحفظان را که در پاے دیوار قرار گرفته بودند بضرب گولے تفنگ گریزانیده چون دیوار مرتفع بود خواست که زینه ها را کشیده انطرف گذارد وفرود آید این کار عرصه مے خواهد درنگے شد درین ضمن پرتل خان بلوچ جونپوریے بمدد مستحفظان رسیده بنگامه گیرودار بلند ساخت وداکتر ملیرن مع معدودے از تلنگان نیز رسیده تفنگ انداز مے متواتر نمود قضارا گولهاے سنبده وقبارهاے زین العابدین خان بهادر رسیده استخوان ساقش ریزه ریزه گردید ورفیقانش او را بدان حال برداشته پائین برده

راز پی او دیگران جرات این جلادت نیافتند بنده از شدت شور اهل شهر و غرش توپ و قنباره موشیر لاس بیدار گشته بدیوان خانه
میر عبدالله صفوی که مذکور شد گذشت آمد و بپرسش گذشت که از هر دو طرف قلعه رویداده بود آگهی داد تمام محله را اضطرابی عظیم لاحق
بود اول صبح از صحن دیوانخانه میر مذکور آن طرف گنگا بر آب دریا که فاصله بعیدی بود علمها و علامت لشکر انگلیشیه بنظر آمد باز دیدم از
معبر کوشکی که متصل بود بجره فرنگی و دیگر کشتیها روانه آن طرف شد خبر طلبیدم معلوم شد که کپتان نکس با اندک فوجی بدو قلعه
عظیم آباد از بردوان در عرصه سیزده روز رسیده و مسٹر امیٹ صاحب کوشکی برای آوردن کشتیها فرستاده بعد ازان
بنده بالتفاق میر عبدالله نزد راجه رام نارائن که در باغ اسمعیل قلی خان مرحوم بر سر فصیل قلعه در وسط حصار مقیم بود رفتم دیدم که
لبهایش خشک و بی حواس محض است و ڈاکٹر فلیرٹن هم خائف از تشویشی نیست چه مردم را یقین بود که امشب خود بخود بصورت
گذشت و فوج پادشاه را بهمرسانیده است شب آینده باز همین آش در کاسه خواهد بود پردل خان و همراهیانش مجروح
شده اند دیگر هر که هست آن مکان که رخته هم دران شده مقرری شود اگرچه رخته را بگل گرفته بود ندانست استیلای هراس
مبتلای وسواس گشته قبول نمی نماید اغلب که با این حال صبح آینده قلعه مفتوح رام نارائن مع تبعه و لحقه مغلوب و مخذول میشود
بنده را چون با ڈاکٹر نهایت اخلاص بود بلشارت وصول فوج انگلیشیه دادم متعجب گشته گفت خان صاحب کجاست فوج انگلیشیه
احوال را نقل کردم شادمان گشت رام نارائن هم شنیده زندگی دوباره یافت و هرکاره برای تحقیق خبر فرستاد چون هرکاره هم
همین خبر آورد زندگی از سر گرفت بنده مع میر عبدالله و ڈاکٹر مکبوشکی آمده با مسٹر امیٹ و کپتان نکس که آشنا بود ملاقات نمود
معلوم شد که چار کمپنی تلنگه و یک کمپنی سولدادو لاتینگ انگلیشی است اما چون نوزده منزل راه را در سیزده روز طی کرده اند نهایت
خستگی و ماندگی لاحق دارند و کپتان هم با اینها اکثر پیاده راه میرفت تا سولداران و تلنگه ها را مدرسی در قطع طریق باین عجلت نباشد
و سبب عبور دریا نمودن و ازان راه آمدن اینکه مبادا افواج پادشاهی استقبال نموده مزاحمت نمایند و رسیدن بعظیم آباد میسر
نه آید و اگر میسر آید مدت وصول استداد یابد و تا آنوقت قلعه مفتوح رام نارائن مع اصحاب کوشکی مغلوب شود و خدائی داند که
چه رو نماید مسٹر امیٹ همانوقت طعام و شراب لبرداران و سولدادان وغیرهم و انچه سوای آن درکار بود رسانیده دلالت
باستراحت نمود تمام روز آنها آرام کردند چون وقت شام شد کپتان نکس فوج را بضابطه آراسته و اعلام را کشاده با دهل و نقاره
بهیئت درست از طرف دروازه مغربی درآمده بشوکت تمام از راه بازار عظیم آباد داخل قلعه گشته پادشاهی گردید و دلهای
مضطرب شهریان آرمید دیگر فوج پادشاه را مجال یورش بر قلعه میسر نگشت و همانشب کپتان نکس مع دو کپتان دیگر و یک نفر
هرکاره مخفی بیرون رفته راهها را دیده و فهمیده آمد که از دحام کدام طرف و کامگار خان کجاست روز دیگر وقت نصف النهار کامگار خان
در خانه که اقامت گزیده عریان در تهیه خواب و مردم مورچال بضابطه آسایش طلبان بند غافل هرکس بخیالی و کاری مشغول
بود با اندک مردم برآمده شلکی برآنها نمود و اهل مورچال مضطرب الاحوال گریخته راه فرار پیمودند کامگار خان محصور گشته راه بدر شدن
نیافت بهزار خرابی برهنه سر و پا خود را ازان مخمصه بیرون کشید و کپتان نکس چند نشان سپاهیان آنطرف که بر مورچال نصب
بود کنده و بعضی اسباب که از انجا بدست آمد گرفته آورد و بعد ازین حال کامگار خان اقامت در انجا مناسب ندیده از شهر بیرون
رفت و در میدان معسکر ساخت اما در ترازو آبادی تا شب خون خورد و بعد چند روز اقامت در نوح شهر مناسب ندانسته
طرف گیا پنور رفت و شروع به بند و بست پرگنه ها و تحصیل زر نموده پادشاه را در دست خود مجبوری داشت چون پادشاه
از همه طرف اطمینان نداشت ناچار استرضای او بمرحمت دو والد را مکرر طلب نمود آن مرحوم باندیشه آزردگی حکام عظیم آباد

عذر ها خواسته از جاے خود نمی جنبید پادشاه ازین همراندے آزرده خاطر گشت و کامگار خان بران افزوده التماس نمود که شیوبهٹ مرہٹه را حکم شود تا دران نواح و محال جاگیر ایشان شورش کند البته حاضر خواهند شد پادشاه برطبق التماس او شیوبهٹ را باین کار مامور فرمود چون کار باین حد رسید والد ناچار گردیده شیوبهٹ را از اراده اش باز داشت و خود عازم خدمت پادشاه گشته به تهیهٔ اسباب سفر پرداخت رام نارائن براین ماجرا آگهی یافته خواست که ناچاری صحبت میان من و انگلیشیه روے نماید این احوال را بنا خوش دلی بحضور مسٹر امیٹ ظاهر ساخت و گفت که غلام حسین خان در صحبت شما صاحبان بوده به پدر خود از حال و مقال اینجا خبر میدهد الحال پدر ایشان باوجود رعایت و گذاشتن جاگیرات ارادهٔ رفاقت پادشاه و افروختن آتش عناد و فساد دارد لهذا غلام حسین خان تاکید باید نمود تا به پدر خود مبالغت نموده ازین اراده باز دارد مسٹر امیٹ به بنده برائے نوشتن خط متضمن مبالغت مذکور بخوبی تمام اشعار فرمود بنده جواب داد که واقعهٔ العظیم از روزیکه من با صاحبانم مراسلات بلکه ابلاغ پیغام زبانی هم نکرده ام و انچه رام نارائن مے گوید اکثر غلط اند مے ازان راست است والد الی الآن بهرحیله که توانست ترک رفاقت پادشاه کرده در خانه خود مع اهل و عیال نشسته ماند الحال که پادشاه اظهار ناخوشی فرموده قاصد ایذاے او شان گردیده است صاحب بفرمایند که چاره اش چیست هرگاه رام نارائن با اقتدار نظامت از عهده برنیامد والد که در میدان مع اهل و عیال نشسته است چگونه سرتابی از حکم پادشاه تواند نمود رام نارائن بخوف آنکه مبادا العبد و رود پدرم را با صاحبان ملاقات ها میسر آید و صاحبان لیاقتش دریافته تجویز صوبه داری اینجا برائے او کنند راضی بآمدن او در شهر نیست و والد با وجود بودن در میدان طاقت عدم انقیاد حکم پادشاه ندارد البته بصورت حضور پادشاه خواهد رفت اگر منظور این است که والد با پادشاه نیامیزد حکم آمدن در شهر باید داد و بدون این صورت مبالغت از مصاحبت پادشاه بیوجه و تکلیف مالایطاق است مسٹر امیٹ که مرد با عقل و تمیز بود سخن مرا دریافته تصدیق فقیر نمود و گفت شما راست میگویید اما مضائقه ندارد خطے نوشته بدهید بنده هم انچه خطے حسب الاشعار او نوشته داد و مکرر برائے اتمام حجت و برأت ذمه خود صاف گفت که رام نارائن را ازین گفتگو ها غرض بدنامے من و والد بنده است و این قسم مبالغت ها ملزم پیوستن والد با پادشاه نمی تواند شد اگر منظور همین است او شان را اینجا باید طلبید والا در انچه خط جان و آبرو و ناموس خود خواهند دید خواهند نمود و فی الحقیقت همین بود که مرا با والد و برادر و پادشاه واحدے از مخالفان اصحاب انگلیشیه راه مراسلات یا پیغام زبانی مفتوح نبود بلکه اگر کسے ازان طرف مے آمد پیش خود بار نمیدادم چه دغا بازے دنیا و فائی و انچه ازین مقوله باشد الحمد الله که بنده را گاهے منظور نبوده والی الآن هم نیست و ایزد تعالے تا حال بافضال خود بکام و آرام داشته و اکثر خادعان و مزوران را دیدیم که با دعواے دانائی و عیارے مبتلاے انواع بلیات شدند مصرع من همان احمد پارینه که بودم هستم ۵ والد مرحوم چنانکه سبق ذکر یافت از حسین آباد مع پسر وسطے خود فقے علے خان در لشکر پادشاه رسیده مورد الطاف و عنایت گردید و دستار سرلبته و چارقب ملبوس خاص خلعت یافته مدار المهام سرکار شاهے و نائب دستخط گردیده مرجع اهالے لشکر و ارکان حاضر گشت و کامگار خان برائے مجراے والد و موشیر لاس هم برائے ملاقاتش آمد و پادشاه مع کامگار خان و موشیر لاس و افواج دیگر در ملک راجه سندر سنگه و بهرت سنگه وغیره گرد و پیرامون قلعه نگارے همیشه سرگرم بردو در انتظار وصول احکام ابدالی درباره خود بنام امرا و ارکان هند میگذرانیدند درین اثنا خادم حسن خان که از همیشه با میرن سرگران و نامعلوم الرتبه و قاصد اعانت پادشاه و بدر رفتن از ممالک محروسه میرن و میر جعفر خان گردید و ملک پورنیه را چنانچه باید غارت نمود و زرها از جمیع رعایا و عموم برایا بهر صورت گرفته با فوج چیده که از مدتے جمع مے نمود و اسباب و سامان لائق از جاے خود جنبید و

با پنج شش هزار سوار و هفت هشت هزار پیاده تفنگچی و چهل و چند ضرب توپ خرد و کلان عازم عظیم آباد از راه طرف شمالی دریا گردیده و رنواح حاجی پور که مقابل عظیم آباد و شمالی شهر مذکور آنطرف دریاست گنگا بر لب آب واقعست رسید اگر این آمدنش قبل از وصول کپتان نکس بعظیم آباد و زمانی که پادشاه عظیم آباد را محصور داشت و اندرون شهر فوج انگلیشی و سپاه دستانی در نهایت قلت بود اتفاق مے افتاد عظیم آباد مفتوح و عجب نامے برائے خادم حسن خان و کمال تقویت و شوکت پادشاه را میسر مے شد لیکن چون هر امرے وابسته وقتی و سببی است تفاوت و تجاوز ازان چگونه میتواند شد

رسیدن خادم حسن خان قریب بحاجی پور و مضطرب شدن رام نارائن مع کل اعیان و ارکان و جنگیدن کپتان نکس با خان مذبور و ظفر یافتن بر چنان فوج گران

چون اخبار قرب وصول خادم حسن خان متواتر رسید متیقن گردید رام نارائن بکوٹهی آمده با مسٹر امیٹ استشاره و احوال قلت فوج ظاهر نموده چاره جو گردید مسٹر امیٹ همین صلاح داد که پادشاه بالفعل دور از حصار سرگرم سیر و شکار و اخذ و جر زیها از رعایاست اندک مردمے از فوج حاضر با خود داشته باقی را همراه کپتان نکس متعین نمایند که کپتان نکس جنگ خادم حسن خان را تعهدے نماید رام نارائن از قلت جمعیت کپتان و ارادهٔ جنگیدن با این فوج گران حیران گردید چون تصمیم این عزم در نیافت برائے رخصت و تدارک افواج ملازم خود شتافت و شیخ حمید الدین و صاحب داد خان و غیرهما جماعهٔ داران خود را متعین نمود و تاکید در عبور فرمود صاحب داد خان علم خود را مع اردو در میان دوآبه گنگا که روبروے شهر بود فرستاد علمی برافراشت و شیخ حمید الدین خود همان طرف گنگا سکونت داشت و خانه اش نیز آن طرف بود بنا بر اطاعت فرمان آقائے خود مع همراهیان آمده سیاهه لشکر خود نمود و کپتان نکس با سه چار کمپنی تلنگه و یک کمپنی سولداد ولایتی و دو ضرب توپ مع اسباب آن از گوله و باروت انچه ضرور بود بدو فور همراه گرفته قاصد عبور گشت چون راؤ شتاب رائے دم از دوستی صاحبان و شجاعت خود میزد و جمعیت دو صد کس از سوار و پیاده دلاور چارلک همراهش بود او را هم مسٹر امیٹ و کپتان نکس صلائے رفاقت داده استمزاج نمود او به کمال رغبت قبول نموده همراهے گزید و بے تعلل و تامل همراه کپتان عبور نموده شریک معسکر او گردید و افواج رام نارائن بضابطهٔ شوم این زمانه و خانه او که ده روز باید تا ازیافتن تنخواه و آراستن اسباب فراغت یابند مبتلا مانده احدے ازانها بکپتان نرسید بلکه شیخ حمید الدین که برائے دفع بدنامے رسیده بود دو سه کروه دور تر فرود آمده یکروز قبل از جنگ وقت شب تنها آمده به راؤ شتاب رائے نمایند که صاحب شما دیوانه شده اید راجه رام نارائن از وجود شما راضی و دفع شما را خواهان است چه دخل دیگرے درین صوبه نمی خواهد و مرا برائے همین نمودن لک روپیه طلب من گشته می خواهد لهذا برائے جنگ ما و شما را فرستاده خادم حسن خان که دعوے همسرے با جعفر علی خان و شش هفت هزار سوار جرار و ده هزار پیاده برق انداز آتش پاره و چهل ضرب توپ همراه دارد این پانصد پیاده که همراه کپتان است چگونه از عهده اش خواهد برآمد اگر این پیاده ها از جنگ دروغ کار سے نکرده همه هلاک خواهند شد زنهار که شما رفاقت شان نه نمایید و عذرے اندیشیده کناره گزیدید من خود هرگز شریک جنگ نخواهم شد این سخنها گفته مرخص شد و صاحب داد خان خود هنوز در شهر بود که خادم حسن خان از لشکر کپتان نکس شش هفت کروهے رسیده منزل گزید

ذکر جنگیدن کپتان نکس و راؤ شتاب رائے با خادم حسن خان و ظفر یافتن بر چنان فوج گران

کپتان چون خبر قرب لشکر خادم حسن خان شنید شام در خیمهٔ راوشتاب رای آمده مشوره شبخون زدن بر فوج او نمود
و گفت که فوج ما بسیار کم و مردم از مشاهدهٔ ازدحام و احتشام او بدل و مخوف خواهند شد اول آنکه شبخون بر او نیز نیم کارش تمام
با انتظامش متفرق و متزلزل گردد و زر و اسباب و خزاین او بغارت رفته طاقت و لیاقتی که دارد در و نماند شتاب رای قبول نمود و
گفت من بهر صورت با شما رفیق و تابع رای و صوابدید شما هستم هر چه بگویید و بکنید من دران کار حاضر و فرمان بردارم کپتان گفت
پس امروز چیزی خورده خود هم بخوابید و رفقا را هم حکم استراحت بدهید که نصف شب روانه میشویم شتاب رای حسب الاشعار
بعمل آورده نصف شب مستعد و تیار گشت و کپتان هم یک کمپنی در لشکر گذاشته مع باقی فوج شتاب رای را همراه گرفته برنهائی
هر کاره که راه دیده آمده بود عازم لشکر خادم حسن خان گردید اتفاقاً هر کاره نبا بر تاریکی شب راه گم کرده بلشکر نرسید و کسری
کم دو ساعت از شب باقی ماند کپتان از فتیله بندوق هندی که همراه شتاب رای با بعض خاص بردارش بود ساعتیکه با خود داشت
برآورده دران نظر کرده دریافت که شب نهایت کم مانده است بشتاب رای گفت که حالا وقت شبخون نمانده بایستی درین وقت
ما در لشکر مخالف داخل میشدیم باید برگشت کپتان نکس مع راوشتاب رای برگشته هر دو با تفاق بمعسکر رسیده بودند که صبح دمید
و هنوز فراغت از تنخلی و شست و شوی دست و رو نکرده بودند که طلیعهٔ لشکر خادم حسن خان هویدا گردید کپتان خود مستعد و تیار
گشته شتاب رای را آگهی داد شتاب رای هم کریسته بارفقای خود حاضر و شریک حال کپتان در کمال دلاوری استاد خادم حسن خان
فوجی را فرستاده بهیر و بنگاه کپتان را غارت و ستر دین را که از عظیم آباد قاصد لشکر کپتان بودند مجروح و مقتول ساخت و بعضی
فرصت یافته و راه را گردانیده بدر رفتند کهاران بعض کپتانان پالکی و اسباب شان هر چه ممکن بود گرفته خود را لب آب گنگا
رسانیده بر کشتی ها که برای چنین وقت درهین کار گذاشته بودند عبور نموده بعظیم آباد رسیدند و دیگر افواج خادم حسن خان چند
دسته شده هر قشونی از طرفی بر کپتان هجوم آورده برق اندازی و توپ اندازی شروع نمودند و توپها از طرفین در غرش بوده
از طرف کپتان علی التواتر گلهٔ بارسی بر لشکر خادم حسن خان بود کپتان و شتاب رای با استقلال تمام استاده حکم لشلک نمی نمود
مگر کسانی را که متصل میرسیدند بدفعه آنها سواران و برق اندازان شتاب رای را گاهی چند قدم پیشتر فرستاده بضرب تیر و گولی
و اغلب اوقات بضربات گولهٔ توپ انگلیشی منهزم میگردانیدند همین قسم معرکه جنگ تا دو پهر گرم بود آخر میر فضل بخشی فوج خادم حسن خان
حسب الحکم آقای خود فوج را دو حصه نموده از دو طرف یورش آورد چون نوبت از توپ اندازی گذشت و مردم بسیاری
از طرف خادم حسن خان بضرب توپ مجروح و هلاک شدند اسپها را عنان داده نزدیک صفوف کپتان رسیدند آن وقت
توپ موقوف و شروع لشلک بندوق شده و بنده بر لب دریا در عرفهای کوهی انگلیشیه استاده تماشای گریختهای لشکر
کپتان میکرد و مستر امیت دوربین در دست گرفته میدید و میشناخت که پالکی انگلیشیه است از سرداران ما کسی مجروح شده
که بر این میآید و بنده را هم بدوربین می نمود گریختگان چون مضطرب الاحوال از دست مردم خادم حسن خان نجات یافته آمده
بودند هر که میرسید خبر غلبهٔ خادم حسن خان و محصور بودن انگلیشیان و شتاب رای و گریختن شیخ حمید الدین از صدمات افواج خلق
مرقوم میرسانیدند تمام مردم عظیم آباد چه رام نارائن و چه سردار کوشلے و چه عموم خلق همه مضطر و گوش برآواز بودند که خبر چه میرسد
بنده مستر امیت و میر عبد الله دوستان حاضر را تسلی میداد که این گریختهها از خوف خود چنین میگویند دو سه بار وقت توپ بنظر می آید
و صدایش متواتر بگوش میرسد مغلوبی کپتان از کجا معلوم شد اگر کپتان مغلوب گشته جنگ که میکنند درین عرصه بخانه میر عبد الله
آمدم و بر لب دریا من و اکثر مردم استاده درهین اندیشه اند که چه میشود ناگاه صدای لشلک بگوش مردم رسید من گفتم الحال

میدان این شلک مگر باز صدای توپ بر سد کپتان غالب آمده و فوج خادم حسن خان منهزم گشته است وگرنه برعکس است باز آواز شلک آمد بعد زمان لمحه چند آوازی نبود و مردم را تشویشی رو نموده بود که باز صدای توپ بگوش رسید گفتم کپتان غالب آمد و مردم خادم حسن خان شکست خورده برگشتند کمتر کسی سخن مرا باور نموده حیران بودند بعد چند آواز توپ دیگر صدای توپ ما موقوف و شعله بلندی نمود و موقوف میشد و مکرر همین قسم مشاهده گشته ربعی از روز باقی ماند آن وقت رقعه کپتان بامیت صاحب کوٹی مشعر ظفر یابی خود و شکست دادن بخادم حسن خان و بدر رفتن او از میدان رسیده موجب شادمانی گردید و مسٹر امیت خبر مذکور را بهر کس از اعیان و دوستان گفته فرستاد بنده یکوشمی رفته گرم اختلاط بودم که ناگهان ساعتی از روز مانده کپتان مکس مع راو شتاب رای بهان هیئت میدان غبار آلوده و عرق ناک در رسید و احوال جنگ و ظفر یافتن بر دشمن با محامد شجاعت شتاب رای مفصل دستانیش او مذکور بکمال مبالغه نمود و بر دم شتاب رای استوده می گفت که من چنین نواب ندیده ام حقیقة نواب همین است و دیگران بنام رام نارائن و مصطفی قلی خان و محمد آفاق کوتوال و دیگر اعیان شهر با استماع خبر عود و ورود این هر دو کس دویده رسیدند و مظنه کریخته آمدن این هر دو بمرتبه یقین داشتند چه زدن خنگ خادم حسن خان با این همیت تقلیل خلاف قیاس و برگشته آمدن سرداران از عسکر مخالف ضابطه نبود مسٹر امیت مبالغه در بیتاب می نمود رام نارائن و دیگران را معقول نمی شد مسٹر امیت گفت که کپتان هرگاه میر افضل را در خنگ منهزم ساخت چون فوج خادم حسن خان همان بود و غالب نه آمد بلکه مغلوب و منهزم گشت او را پای ثبات متزلزل گشته برگشتن و دور رفتن ضرور افتاد تا شجون نخورد و کپتان چون دید که میدان خالی و خادم حسن خان مع افواج خود برگشت تعاقبش بتانی تانیک کرده نموده توپ و را به بار بردار و مجرد خان بیشمار را از میدان گرفته احتیاط نمود و باروت هر چه بدست آمد همه را آتش داد این شعله ها که می نمود همان بود بعد ازان بودن خود در انجا بی فائده و غیر ضرور دانسته برگشته اینجا آمد و فوج را با سرداران دیگر همان جا گذاشت و پاس خاطر شتاب رای هم که الحال بسیار میکند او را هم برای آرام همراه آورده رام نارائن بعد این تفصیل انمکے لتصدیق قول کپتان نمود و خاطر مردم مطمئن شد صبح خود از هر طرف همین خبر رسیده متحقق گردید و خادم حسن خان بطرف سرحد بتیا شتافت و افواج انگلیشی مع مردم شتاب رای بعد چند روز از دریا عبور نموده بشهر عظیم آباد آمدند و حقوق شتاب رای و شجاعت و لیاقتش در دل جماعه انگلیشیه متحقق گشته و قرب و وقع عظیم در نظر جماعه مذکوره بهم رسانید الحق جای آن بود و استحقاق آن داشت و انچه آخر با او بعمل آمد از قدردانی و حقوق شناسی بیگانه نمی نمود و درین ضمن خبر آمدن میرن مع افواج انگلیشی بگرد سنگ گرنل کلیو سیف خنگ بگر و فر تمام اشتهار یافت +

ذکر آمدن میرن با کرو فر تمام و رفتن بر سر خادم حسن خان و برق افتادن بر میرن از آسمان بنا بر مکافات اعمال آن نکوهیده خصال و ذکر مجملے از کردار او و رهائے یافتن خادم حسن خان از چنگال آن زشت خو و تتمهٔ احوال شاه عالم پادشاه و قرار یافتن پادشاهے بر او و شبیته ایتد

چون خبر ورود خادم حسن خان در حدود عظیم آباد بمرشد آباد رسید میر جعفر خان و میرن را تشویشے عظیم بنا بر قلت فوج رام نارائن و بودن پادشاه این طرف دریا و رسیدن خادم حسن خان ازان طرف رویداده حرکت میرن که اسپهید پدر بود از مرشد آباد ضرور افتاد و بتهیهٔ اسباب سفر گرم گردید و ورود عرائض رام نارائن متضمن اضطراب و خطوط مسٹر امیت بر دساے قوم

مشعر باطمئنان نمودن دو صاحب جنیش شهر عظیم آباد و متوکد عزیمت مذکور گشته تصمیم یافت و میرن با فوج لبسیار و سامان افزون از شمار مع کرنل کلیو سیف خنگ و افواج انگلیشی در آواخر تابستان نزدیک بعظیم آباد رسید چون خادم حسن خان آن طرف گنگا بود داخل شهر نگردیده در شروع عشرهٔ اول ذی قعده سنه یکهزار و یکصد هفتاد و سه هجری عبور دریا نمود خادم حسن خان که صدمهٔ خنگ کپتان نکس دیده خود را عهده برآزان فوج قلیل نیافت خنگ میرن را با فوج وافر انگلیشی زیاده از تاب و توان خود انگاشته بظاهر بلند پرواز نمیکرد اما در باطن نهایت مغلوب الهراس و در رهائی خود از دست میرن یاس داشت و راه بدر شدن می جست چه دریا چه گندک که از کوهستان شمال آمده و غربی حاجیپور بگنگا پیوسته سد راه او بود و بدون کشتی های وافر عبور چنین شخص کثیر الاسباب و العساکر ازان دریا متعذر مینمود میرن چند کوچ متواتر نموده بلشکر خادم حسن خان متصل گشت خادم حسن خان بارونیهٔ خود آخر شب کوچانیده خود جریده با فوج میرن از دور مقابله نمود و میرن نیز از خوف خنگ شاهزاده که جراحت دو تیر دران دار و گیر برداشته بود هوس مقاتله با دشمن نداشته در حفظ جان خود میکوشید و افواج انگلیشی راهم از جلدی و چابکی در تعاقب مبالغت مینمود لعبد مقابله و سر دادن چند توپ و رسیدن گولهای معدود که از طرفین بعمل آمد از خادم حسن خان روی خود از میدان گردانیده راه صحرائیکه راعیهٔ رفتن دران داشت برگرفت و در رفت میرن هم در تعاقب او راه می پیمود تا آنکه همین حال چند کروه از قلعه بتیا که مسکن زمیندار آنجا بود پیشتر رفته منزل گزید و خادم حسن خان چند کروه از و هم پیشتر رفته برلب دریا متحیر بود که الحال کجا رود **القصه** روز عمر میرن آخر شده شام ممالش در رسید و بار بردار اکثر لشکریان خادم حسن خان بسبب نبی راه رفتن و تعاقب دشمنی قوی چون میرن متفرق گشته بفرودگاهش نرسیده میگزیدند خود خادم حسن خان هم تمام شب بر فیل و اکثر همراهیان بر اسپ گذرانیدند و جای استراحت نیافته بکمال بی آرامی آن شب را بروز آوردند و باینحال اندیشه داشتند که صبح منفرے معلوم نیست دامن کوه تا نست و لب دریا فراخ پیش آید چون شروع موسم برسات و ارادهٔ خالق کائنات بانتقام و مکافات بامیرن متعلق گشته بود باران شدیدے لعد انقضاے دو سه ساعت از شب مذکور که شب پنجشنبه نوزدهم ماه مذکور بود شروع ببارید ن نموده جهان را بر میرن و همراهانش تیره و تار و روز روشن عمر و اقبالش لشب دیجور ادبار مبدل ساخت و پس از مرور ثلثے از شب دو سه مصاحب مثل سید محمد خان مرحوم خلف علی رضا خان بن صفی خان بن اسلام خان و همت خان بن مصلح خان بن اعظم خان خانے که انیس و جلیس او بوده اند مرخص گشته بخیمهٔ لمے خود رفتند و میرن نیز بر احتیاط باد و طوفان از خیمه کلان برخاسته در پال لیر خانی که خیمه ایست بطور خاص و دوامش متصل بزمین بمیخهاے وافر استحکام مے یابد برآخواب رفت و زنے از خواجش که در سفر دو سه زنها ازان فرقه با او همراه و همخوابهٔ او مے بودند مع قصه خوان و خدمتگارے برای دلک که باصطلاح چپی مے نامند حاضر شد چون اجل آن زن باقے بود لعد لمحه او را مرخص کرد و خدمتگار شروع بچپی و قصه خوان افسانه برای خواب عدم آغاز نمود خدا داند چشمش گرم شد یا در انتظار پیک اجل بیدار بود که درعین شدت بارش رعد و عید قهار منتقم غرید و برق غضب و تهدید بر سر میرن نازل گردید و همان قسم که بر چارپایهٔ خوابیده بود بمعرض انتقامات اخروے رسید آتش آن برگشته بخت در خرمن هستی خدمتگار و قصه خوان هم افتاده دود از نهال عمرشان برآورد **بیت** زنهار از قرین بد زنهار ✦ و قنا ربنا عذاب النار ✦ چون زمانی بر این ماجرا رفت و شدت باران تسکین نپذیرفت چاکران باستخبار احوال و تبدیل خدمتگار که نوبت درگاهے بسته رسیده میرن را با آن دو بیچاره در خواب عدم دیده بعض مقربان مثل اشخاص مذکور و غیرانها را که نهایت متصل بحضورش فرودے آمدند بدون شور و غوغا آگاه ساختند آنها حاضر گشته بعد تفحص معلوم شد که پنج شش سوراخ باریک در گاسه سرش

بطرف قفا و بر بدن بطور اثر تازیانه که محل ضربتش کبود میشود پیدا است و در شمشیر که متصل سر او بر چار پایهٔ اش بود دو جا یا سه جا سوراخ و نزدیک بنوک قدرے گداخته شده و چوب خیمه طرف سرش گویا پوسیده گشته چون این خبر بجناب فضائل مآب شیخ محمد علی حزین اسکنه الله تعالی فی اعلی علیین رسید از احوال میرن خود علی ماهے علیه آگهی داشت فرمود که برق اندازے عالم بالا را سے بینید چطور جسته جسته در خیمه ها مے زنند و نمیدانم چه قال +

ذکر غرق شدن دختران بیچارهٔ مهابت جنگ بفرمان میرن ستمگار و مشاهدهٔ نمودن خلق انتقام الهی را ظاهر و آشکار +

میرن چون از قتل خواجه هادے خان و میر محمد کاظم خان انفراغ یافت و پدرش صداقت محمد خان پسر آقا باقر زمیندار عمدهٔ جهانگیر نگر و شیخ عبد الوهاب کنبو را بگمان و تهمت بدم توپ بر انید هر دو در دل خود از تشویشات رهائی یافته اندکے آسایش یافتند این شیوه را پسر خاک بسرش پسندیده بجد گرفت و اکثر زن و مرد را کشتن آغاز نهاد حتی بعضی از جوارے حرم را هم بدست خود از شمشیر گذرانیدند و میگفت که بعد بد گمانے تصفیه همین معنی دارد که از هر کس گمانی بدل بگذرد او را از تیغ باید گذرانید و تصفیه خاطر هم باید رسانید و غیر ازین پوچ و لایعنی است بنا بر این قاعدهٔ ایجادے خود از آمنه بیگم و سیتی بیگم دختران مهابت جنگ که پرورده نمک و نعمت شان بود بد گمان گردیده بعد ارتقا بر معارج جاه و جلال ازان زنهاے عاجزهٔ شکسته بال دغدغه بهم رسانیدند و مکرر بسجاکم جهانگیر نگر که جسارت خان نام و در صلاح و سداد عالی مقام بود برائے قتل آنها نوشت آن مرد بزرگ که او هم نمک پرورده و مرهون احسان پدر و اولیاے شان بود بر این عمل زشت اقدام نموده در جواب نوشت که حکومت جهانگیر نگر بدیگرے بدهید و مرا از چنین تکالیف معاف دارید آخر الامر میرن هنگامیکه داعیهٔ رفتن بر سر خادم حسن خان نمود یکی را از اشقیاے رفقا بانیکار مامور ساخته فرمان داد که بجهانگیر نگر رفته بهانه آوردن مرشد آباد زنهاے مذکور را بر کشتی سوار نموده در راه جائیکه دور از آبادے باشد آن بیکسان را غرق نماید و بجسارت خان مرحوم که از عهد شهامت جنگ مغفور حاکم بود نوشت که آن هر دو ضعیفهٔ الصحابت فلانے روانه مرشد آباد نمایند میرن خود بطرف عظیم آباد بجنگ خادم حسن خان روانه گردید و فرستاده شقے برائے امضاے کار نامور راه جهانگیر نگر بلکه سبیل مقرر گرفته بجهانگیر نگر رسید و آن هر دو خواهر بے یاور را بهانه که معین شده بود بر کشتی سوار کرده چون در جائیکه خاطر خواهش بود وارد گشت گفت تا غسل کنید و لباس پاک بپوشید بلکه از ارادهٔ خود خبر داد کلانے که گهسیٹی بیگم بود میگوید اضطراب بے لاحقش گشت لیکن خورد ترش که آمنه بیگم بود بتسلے خواهر کلان پرداخته گفت چرا اے ترسید آخر روزے مردن بود امروز باشد که چون بسیار گنهگار بوده ایم الحمد لله وسیلهٔ نجاتے بهم رسید و مظالم خود بر دوش میرن گذاشته میرویم غسلها نموده و لباس پاک بجاے کفن پوشیده خاک پاک سید الشهدا علیه السلام بر ابدان خود بطور حنوط بر سر و رو بسیار مالیده از معاصے مجددا تائب گردیده و دم آخر نفرین بر میرن نموده گفت خداوندا گناهگار تو ایم از میرن تقصیرے نداریم و او حقوق پرورش که از خاندان ما یافته برباد داده ما را ناحق میکشد امید واریم که بزودے بر سر او بقهر تو انتقام ما و فرزندان ما باز و بگشد و کلمهٔ طیبه و اعتقادات حقه که داشتند بر زبان آورده غریق بحر رحمت نامتناهے الهی شدند میگویند همان شب برق بر میرن افتاد و بعضے تفاوت ما هے میگویند بایں صورت که آخر شوال سال مذکور بر آنها این ستم رفت و نوزدهم ذی قعده میرن راه خود گرفت و الله عزیز ذو انتقام واز

معتمد ان بلکہ مقربانش استماع افتادہ کہ میرن در ہند کاغذے نام دو سہ صد کس نوشتہ درین سفر کہ سفر آخرش بود ہمراہ داشت و میگفت کہ بعد فتح بر خادم حسن خان و پادشاہ و معاودت بمرکز دولت و جاہ این مردم را کہ نام شان درین طومار ست گشتہ فارغ البال بکام و آرام بادوستان خواہیم نشست و از بدخواہان اندیشہ نخواہد بود اگر تعالے شانہ خود رب العالمین ست روا نداشت نخنے نماند کہ حکیم علے الاطلاق و خالق انفس و آفاق ہرگاہ بندگان خود را در شرور و فساد منہمک مے بیند زمام مہام انسان را بدست تسلط ظلمہ بسپارد تا تنبیہ مفسدان نماید اما ہیچ ظالم را بر عباد خود حاکم نمیگذارد و حکومت ظلمہ پایندگے ندارد چنانچہ مخبر صادق علیہ السلام میفرماید (الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم) بعد تنبیہ مفسدان اگر ظلمہ ہم بعدل گرایند و از ظلم باز آیند ممکن ست کہ ایزد تعالے بر ایشان ہم ابقا کند و بیخ دولت شان بر نکند و الا علاج فاسد با فاسد نمودہ ظالمترے را بر او مے گمارد تا دمار از روزگارش برآرد وہو علے اللہ العزیز یسیر و انہ علی کل شئ قدیر ✤

رجوع بذکر بقیہ احوال لشکر میرن و سنوح دیگر سوانح و فتن ✤

نوزدہم ذی قعدہ روز پنجشنبہ اول صبح خبر واقعہ عظیمہ کہ شب بر میرن گذشت معتمدے رفتہ بکرنل سیف جنگ کہ رئیس کل فوج انگلیشے و سرمایہ استظہار عساکر ہندے و سردارش بود ظاہر نمود او نیز بصلاح ہندیان راضی گشتہ اخفاے این امور مناسب دانست و شکم میرن در حضور کرنل دریدہ دو حشو و امعاء و دیگر اعضاے اندرونے را بیرون کشیدہ ہمانجا دفن کردند و نظارہ مراجعت نواختہ لاشش را بر فیل ہوارش افگندہ و پالش از ہودج فیل بیرون گذاشتہ روانہ شدند و شہرت دادند کہ او بیمار ست لیکن ہمانوقت ہر مردم منکشف گشت کہ مردہ را بر ہودج افگندہ اند گویا انتقام تشہیر لاش سراج الدولہ از دست ملازمان او بالغ رسیدہ ظہور یافت بہر صورت کرنل متصل لقلعہ بتیار سیدہ حسب الالتماس عمدہ کارگزار و وکلاے رام نارائن توقف نمودہ بزمیندار آنجا پیغام انفصال معاملہ تاکید و تہدید دادا و از خوف فوج انگلیشے اطاعت و انقیاد نمودہ قصہ را کوتاہ ساخت و عسکرین بریاست کرنل از صحراے بتیا برآمدہ جنازہ برای لاش میرن تیار ساختہ و عجالۃ بر کہاران بسیار بارش گذاشتہ در گنگا رسانیدند و از انجا بر کشتی لاش او در کمال عفونت و خرابے براج محل رسیدہ جائیکہ اکنون مقبرہ اوست مدفون گشت (فاعتبروا یا اولے الابصار) و لشکر مع سرداران دیگر بعظیم آباد رسیدہ سکونت ورزید راجہ راج بلبھ منگاے کہ پیشتر دیوان شہامت جنگ مرحوم و درین زمان بدیوانے میرن مقرر بود رئیس لشکر میرن شد و رام نارائن خود نائب عظیم آباد بود برادرش با فوجے کہ ہمراہ میرن رفتہ بود آمدہ ببرادر خود ملحق گشت ✤

ذکر رفتن مسٹر امیٹ بکلکتہ و بعد او رفتن کرنل سیف جنگ و شروع نفاق در سرداران انگلیشیہ کہ باعث خرابے عالمے گردید

تا کرنل کلیف ثابت جنگ در کلکتہ بود ریاست فوج و کوٹھے ہر دو با و تعلق داشت چون او قاصد ولایت خود گردید کارنگاہ و ریاست این جماعہ درین سہ صوبہ عظیم آباد و بنگالہ و اوڑیسہ کہ از سابق بمراتب افزودہ شغل اینہا اعظم و دائرہ اشان وسیع گشتہ بود کرنل مذکور مسٹر امیٹ را لائق ریاست کل ندانستہ شمس الدولہ بہادر و نسترت را کہ صاحب کلان مندراج بود بدو سہ دارے [illegible] تجویز نمودہ و دیگر ہم این تجویز را مسلم داشتہ مقرر شد کہ بالفعل بعد رفتن ثابت جنگ مسٹر بلول را صاحب کلان کلکتہ گردانند بعد ازان چون شمس الدولہ بر سد صاحبکلان و مدار المہام حل و عقد این ممالک او خواہد بود و بضابطہ

ایام سابقه مسرامیت با عتبار درجهٔ نوکرے و قاعدهٔ کلیه قدیمهٔ مستحق این مقام و لائق این مرتبه گشته امیدوار بود از استماع
این تقرر کمد گشته از عظیم آباد بمبر اسلات درین خصوص گفتگوے نمود بعد رفتن ثابت جنگ بولایت او نشستن ملول برکرسے
گورنرے کار عظیم آباد را بصاحب خرد و غیره اصحاب آنجا گذاشته عازم کلکته گردید بعد چند روز کرنل سیف جنگ هم از عظیم آباد
کوچیده رفت و شاید تقصیرے ازو بظهور رسید که از ریاست فوج معزول گشته امرند کوبمیجر کرنک قرار یافت میر محمد جعفر خان
از فوت میرن حواسے که داشت در باخت و کار و بار ملک و فوج معطل تر گشته اختلال کلے در جمیع امور روے نمود میر قاسم خان
بن سید مرتضے خان بن امتیاز خان خالص تخلص که ولایت زاد ایرانی و در عهد سابقه دیوان پادشاهے عظیم آباد بود
بمصاهرت میر جعفر خان اختصاص داشت اما فیما بین پدر زن و داماد صحبت همیشه ناچاق و نفاق میگذشت و میرن زیاده تر
در افزایش ناچاقے میکوشید ازینجهت میر جعفر خان اگرچه از داماد خود میر قاسم خان راضی نبود لیکن بضرورت اندکے
در آشتی کشوده مورد الطاف ساخت و خدمت پورنیه علاوهٔ خدمت رنگ پور بنام او مقرر کرده در شوکت او افزود و برائے
بعضے سئوال و جواب او را بکلکته فرستاد چون میر قاسم خان در خاندان میر جعفر خان بلکه از امثال و اقران در هوشیارے
و کردگارے امتیازے داشت در گفتگو با اصحاب کونسل نقش محبت خود در دل آنها نگاشت و خاطرنشان کونسلیه ها شد که
نسبت بمیرن و پدر زن خود میر قاسم خان لیاقت سرداری و کارگذارے بیشتر دارد و میر قاسم خان برائے کاری که آمده بود
درست نموده برگشت و میر جعفر خان هم اندکے از و خوشنود شد و چون از اولاد و اتباع دیگرے لائق کار نداشت بحکم ضرورت
میر قاسم خان مرجع اکثر امور گردیده واسطه جواب و سئوال اکثر اهل معاملات و فرقه سپاه هم گشت درین ضمن بسبب مرگ میرن
و غفلت میر جعفر خان دیر بسیار در تنخواه سپاه رویداده تقاضاے آنها شد بدگردید و چند بار بصاحب پیش آمده دارالاماره
را بر آدمیول ز تنخواه محاصره نموده مکالمات غیظه درمیان آوردند و میر محمد قاسم خان اصلاح ذات البین فرموده بعضے
از تنخواه را خود متعهد شد و هم درین عرصه باز تقریبات چند باعث رفتن میر محمد قاسم خان بکلکته گردید میر جعفر خان پس ده بیستے
در نیاب در خاطر داشت اما تقدیر نگذاشت که ممانعت تواند نمود چار و ناچار مرخص فرمود و میر محمد قاسم خان بکلکته رفت
دراین وقت مستر بنهرے و نسترت مخاطب بنصیر الملک شمس الدوله بهادر در کلکته رسیده و صاحب کلان یعنی گورنر آنجا
گردیده بود میر محمد قاسم خان چون داعیهٔ رفتن پورنیه و در ضمن آن دوائی مضمره هم بسیار داشت علی ابراهیم خان بهادر
را که ذکر محامد او صافش از هزار یکے و از بسیار اندکے بر سبیل اجمال در احوال مهابت جنگ و فتح شمشیر خان گذشت
و آن عزیز سراسر عقل و تمیز دران زمان رفیق میر محمد قاسم خان بود به نگهداشتن فوج بنام اراده سفر پورنیه و تالیف قلوب
مردم قدیم که ملازم نظامت بوده اند و ارکان و اعیان سرشد آباد مامور فرموده خود سفر کلکته نمود الحال احوال پادشاه
و کامگار خان و بعض سوانح عظیم آباد بنابر انتظام اخبار بزبان قلم داده مے آید

ذکر احوال عظیم آباد و جنگیدن میجر کرنک باتفاق راجه رام نارائن و راجه راج دلبهه با پادشاه و میر لاس و شکست خوردن پادشاه و بگیر آمدن موسیو لاس و سوانح دیگر که دران لجواح رویداد و تسلط یافتن میر محمد قاسم خان بر ایالت هر سه صوبه در مرشد آباد تبائید خالق عباد و بلاد

میرن خود در شروع موسم برشگال بزیر برق انتقام ذوالجلال در آمد اما فوج او بنابر آنکه پادشاه و کامگار خان منشار

فساد در عظیم آباد اندمتعین صوبهٔ مذکور شده اقامت داشت ریاستش براجه راج بلبهه دیوان میران متعلق بود و در انجا
خود نیابت همان صوبه داشت فوج ملازمش همراه او بود و فوج انگلیشے نیز همانجا اقامت داشت همه این افواج بسبب
برسات در جاهاے خود آرمیده تا انقضاے موسمش از جاے خود نه جنبید و پادشاه درین عرصه از دانو نگر تا قرب هوار
بهار همیشه در سیر و تردد بود و سببش آنکه معاش لشکریان او منحصر بر مزارع مزارعان بود و برآے چارپا و حیوانات آنها نیز
مرغزارے مے بایست یکجا اگر مدت مدید مے ماند چون در صوبه نقش تسلط او درست ننشسته با وجود سلطنت مثل
بیگانه نمارتگرے بود دانه و کاه و دواب و حیوانات و غله و غیره ماکولات برآے همراهیان مفلسش معلق بیسر نمیشد و یکجا
گذاشش نمیکرد و راجه بنیا دسنگه برادر زاده راجه سندر سنگه و پهلوان سنگه بسبب تسلط کامگار خان و عار رجوع آوردن
به همچشم خود پیش پادشاه نمے آمدند و کامگار خان چون کینه دیرینه با سندر سنگه و اولاد و اقرباے او داشت ملک
خود را از صدمات پایمالے افواج محفوظ داشته علی الرغم بنیا دسنگه ملک او را لگدکوب حوادث میخواست ازینهم علت سیر و
سفر لشکر پادشاهے درین ضلعه بود روزے بنیا دسنگه از قلعهٔ نگارے تقلعهٔ کورواکه متعلقان را در انجا گذاشته بود
میرفت این خبر به پادشاه و کامگار خان رسیده فوج مغلیه ملازم سرکار شاهے قریب بهزار سوار برآے گرفتن آوردنش
متعین گردید فوج مذکور را لیغار نموده بر سر بنیا دسنگه رسیده او را گرفته آوردند و چند روز نظر بند بوده عرائض و پیغام
بوالد مرحوم میفرستاد که بوساطت صاحب اگر خلاصے من شود و پادشاه مرا مورد مراحم فرموده نگهدارد من جمعیت خود را
فراهم آورده کارپادشاهے بهواز کامگار خان خواهم نمود و بهم چشمی همدگر سر دو جهد بلیغ در کار سرکار بعمل خواهیم آورد و فتح سنگه
برادر من که در بنگاله است افواج میر جعفر خان را به ولت خواهے پادشاه گردیده ساخته خود هم حاضر خواهد شد و اگر
پادشاه خاطر کامگار خان کرده بواسطهٔ او خواهد گذاشت چون این صورت موجب عار است از مارفاقت و دولتخواهے
پادشاه هیچ نخواهد شد والد این مدارج را بپادشاه نهانیده بنیا دسنگه را خلاص کنانید او آمد آمد ملازمت والد نموده بوساطت
ایشان شرف یاب کورنش پادشاه گردید و مهیاے رفاقت و جان فشانے گشته فوج خود را طلبید و بعلهٔ خود تا کید سرانجام
وزر و اسباب حرب و غله وغیره ما یحتاج نوشت کامگار خان بعد یک روز اظهار ملالت با پادشاه نموده معروض داشت
که اگر بنیا دسنگه این قسم خلاصے یافت غلام ترک رفاقت خواهد نمود پادشاه فاقد الشعور ازین سخن ترسیده بنیا دسنگه
را چون روز دیگر بمجرا رفت باز گرفته مقید نمود والد فقیر ازین حرکت آزرده خاطر گشته با پادشاه سخنان درشت گفت پادشاه
عذر اندیشه برخاسته رفتن کامگار خان پیش آورد والد گفت که کامگار خان را درینصوبه چاره غیر از رفاقت شما نیست
و او غیر ازین در دولت جاے ندارد اما پادشاه را رعب برے کامگار خان چنان مستولی بود که سودے نکرد والد آزرده
گشته چند روز در خانه نشست و کامگار خان بنیا دسنگه را خلاص گردانیده ممنون احسان خود خواست او بوالد گفته فرستاد
که الحال پادشاه از ما توقع رفاقتی نداشته باشد من دو سه روز مانده کنار میگیرم و همین قسم کرد آخر پادشاه بهادر علی خان
صحلے را فرستاده باوالد عذر خواهے نمود والد گفت که الحال بودن من در لشکر با وجود تسلط کامگار خان محالست و من
امیدوار رخصتم پادشاه دلجوئی بسیار نمود و ناچار رخصت کرده فرمان داد که اگر بضرورت جدائے شوند خوب علیحده بوده
بهر قدر توانند ملک را مسخر سازند و رفقا بهر سانیده باز و روتوت باز آیند والد قبول نموده پادشاه چند هزار روپیه برآے
خرچ و اعانت والد بنابر بهر سانیدن مردم مخفی از کامگار خان فرستاد و والد در نواح محال جاگیرات خود رفته بکارے که

مامور بود باشتغال ورزید +

ذکر جلوس میر محمد قاسم خان در مرشد آباد بر مسند ایالت بنگاله وغیره صوبجات بتقدیر خالق ارضین وسموات

چون میر محمد قاسم خان چنانچه خامه وقائع نگار اشعار بآن کرده در کلکته رسید و باشمس الدوله هنرمند دانشمند ملاقات و تبلیغ رسالت نمود در بین گفتگوها غفلت میر محمد جعفر خان و برهمی معاملات مالی و ملکی و بی انتظامی سررشته افواج و مصارف لایه بیوتات وغیره بابلغ وجوه ظاهر ساخت و چند کس را از اراذل ناس مثل چنی لعل و منی لال و انگنون سنگه هرکاره وغیره هم که از غفلت و عدم لیاقتش بر سرکار و مدار المهام مختار بوده اند نامبرده فضائح شان بر شمرد و شمس الدوله که در میان فرقه انگلیشیه بعقل و دانش ممتاز و در نکته یابی و کارداني بی انباز بود میر محمد قاسم خان را در امور ملک داری لائق و در هوش و سلیقه ریاست درمیان اقارب و اتباع میر جعفر خان از همه فائق دید و میر محمد جعفر خان و احوال ایشان را درست شناخته متردد بود که برای انتظام این ممالک چه کند آخر در خاطرش چنان تصمیم یافت که میر قاسم خان را به نیابت کل مقرر و مختار ساخته مدار المهام سازد و برای میر محمد جعفر خان وجهے مقرر نماید تا میر قاسم خان وجه مذکور بلا تعلل باو رسانیده بزرگ و منیب خود داند با اصحاب خود انچه مافی الضمیر او بود ظاهر کرده درین خصوص با آنها استشاره نمود رای اکثرے از رؤساے کونسل که با شمس الدوله اتفاق داشته نفاقش نمی ورزیدند برین کار قرار یافت اما مستر امیٹ که بنا چارے صاحب خرد کونسل و تالی مرتبه شمس الدوله بود و دو سه کس از کونسلیه ها با او یکدل و خواهان ریاست او بودند مثل مستر الس و میجر کرنک و مستر بالتن سر باز زده این رای را نمی پسندیدند و قباحتها درین کار بهم سانیده عذرش در کونسل مذکور مے ساختند سر چند عدم لیاقت میر جعفر خان نچنان بود که امیٹ نفهمد اما چون با شمس الدوله طرف شده خواهان ریاست خود بود و در جمیع امور انچه رای شمس الدوله بران قرار مے یافت بمقتضاے قول مشهور لاحب علی بل لبغض معادیه آن رای را مرجوع و مطروح شمرده رد و تقبیح آن مے نمود و در مراسلات ولایت خود هر دو تضعیف آراے همدگر نموده طعن در اعمال و افعال یکدگر میکردند و هر یکے دیگرے را بسفاهت و اعوجاج و طمع و لجاج نسبت داده شکایت و سعایت هم مے نوشت و این عنادایشان عاملے را برباد فنا داد چنانچه عنقریب نگاشته قلم صداقت رقم انشاء الله العزیز خواهد شد القصه چون طرف شمس الدوله غالب و رایش صائب بود عزیمت مذکور تصمیم یافته میر قاسم خان باین بشارت مبشر گشت و بنا برین گذاشته شد که شمس الدوله خود در مرشد آباد رفته این امر را تمشیت دهد میر قاسم خان خوشنود و ممرشد آباد معاودت نمود شمس الدوله مع عماد الدوله مستر هستنگ که در بنگاله از ابتداے سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و چار هجرے الی یومنا هذا که روز شنبه بست و سوم ماه مبارک رمضان سنه نود و چار هجرے از مائه دوازدهم است گورنر کلکته و مدار المهام اکثر ممالک هند است با برخے از سرداران و نصف افواج انگلیشیه بداعیه تمشیت امر مرقوم متعاقب میر قاسم خان از کلکته بمرشد آباد نهضت فرمود و میر قاسم خان بعلی ابراهیم خان بهادر نوشت که افواج نوکمداشت و امیدواران وغیره مردم شهر را تالیف قلوب با خود رفیق نموده و اسباب تجمل سواری انچه از قدیم و جدید عجالة میسر تواند شد و عصا و کتک ها سه نقره بضابطه ممالک هند تیار نموده باستقبال تا پلاسے خود را رساند خان والاشان که در هوشیاری و سلیقه کارگزارے یگانه روزگار است زیاده از انچه متصور میر قاسم خان بود مهیا کرده حسب الامر باستقبال شتافت و میر محمد قاسم خان چنانچه مرکوز خاطرش بود بسجاه و حشمت و تجمل و شوکت داخل خانه خود گشته با میر جعفر خان ملاقات نمود

روز دیگر وقت شام شمس الدوله رسیده بمراد باغ نزول فرمود صبح آن شب میر محمد جعفر خان عازم ملاقات او گردید و ثلثی از روز برآمده بصوب بهاگیرتی نموده بمراد باغ شتافت شمس الدوله بعد معمول داشتن رسوم متعارفه سرحقه را زیر کشود و آنچه صلاح بود اعلام نمود میر محمد جعفر خان سر باز زده اباے مفرط در نهایت مبالغه آغاز نهاد شمس الدوله کس فرستاده میر قاسم خان را طلبیده و در انجا معرکه سخن گرم و گفتگوهاے درشت و نرم در میان آمد هر چند شمس الدوله خواست که میر محمد جعفر خان وضعیکه تقرر یافته بود قبول کند درنگرفت قبل ازان که میر محمد قاسم خان بباغ مذکور رسید میر محمد جعفر خان از قبول تکلیف آن امر امتناع نموده مرخص شد و بر کشتیهاے خود سوار شده راه دار الاماره گرفت در وسط دریا کشتی سوارے میر محمد قاسم خان بنظرش درآمد اشاره معاودت نمود غرض آنکه در انجا رفته مهیج این فساد نگردد خان مرقوم معاودت بحال خود مناسب ندانسته تخلف را نشنیده و خود را به تجاهل زد که گویا صدائے مخالفت نشنیده و ایماے که درین خصوص بمیان شده ندیده است بهر صورت خود را تا بمراد باغ رسانیده با شمس الدوله ملاقات کرد و ماجرا را از اول تا آخر حکایت نمود میر قاسم خان گفت که این صورت خوب نشد و میر جعفر خان از من بدگمان گشته در پی جان من خواهد افتاد شمس الدوله جواب داد که ما نا چاریم میر قاسم خان گفت که هرگاه شما نا چارید منکه بے چاره محض ام چه کنم چون وقت طعام شان بود گفت الحال خود صاحب منفیئند بعد از طعام باز گفتگو خواهد شد میر قاسم خان در جاے علیحده متحیر نشست و بعلی ابراهیم خان که همراه برده بود مشوره آغاز کرد علی ابراهیم خان گفت که اول با ایشان انچه گفتن است باید گفت اگر صورتے نگیرد باطلاع ایشان ازینجا جا ملازمان خود را طلبیده و خزانه که مهیاست نزد خود گذشته بطرف بیربهوم باید رفت و بطور باغیان تاخت و تاراج و زد و خورد شروع باید نمود چون اکثر فوج با شما موافق است و کامگار خان هم مع پادشاه با شما اتفاق خواهد ورزید اغلب که باین صورت هم کارے از پیش ببرید چون اطمینان از میر جعفر خان نمانده بود این تدبیر را آخر الدواء دانسته در خاطر ذخیره داشت و فی الحقیقة بسبب دیر طلبی ها فوج از میر جعفر خان بیزار و متنفر جرده با میر قاسم خان چون متعهد تنخواه آنها شده بود فرمان بردار و چاکر بودند و عجالت سیٹھه مهتاب رائے و برادرش مهاراجه سروپ چند نیز در باطن معین و مددگار **خلاصه** میر قاسم خان نهایت حیران و پریشان خاطر و از نیرنگ هاے قدرت کامله ایزد قادر بیخبر بود تا چه پیش آید چون شمس الدوله از طعام فراغت یافت باز میر قاسم خان پیش او رفته اضطرار و ناچارے خود و انیکه اگر چنانچه قرار یافته بود بعمل نیاید لا علاج بمفاسدے انجامد ظاهر نمود شمس الدوله بعد استماع مقالات او باز علیحده نشست و با عماد الدوله بسنر هشتنگ بهادر و دیگر ارباب مشاورت تا دیر مطارحات و مناظرات نمود و گفتگوی بسیار در پیش بران قرار گرفت که فردا باتفاق میر محمد قاسم خان بدار الامارة باید رفت و نوعیکه مقرر شده این مهم را تمشیت باید داد میر قاسم خان بسبب اندیشه که از میر محمد جعفر خان بهم رسانیده بود افواج و ملازمان خود و دیگران را که با او اتفاق داشتند گفته فرستاد که در خانه او و دور از خانه اش مستعد و حاضر باشند عمله خود را فرمان داده بود که طعامها انچه همه را بخورانند حسب الامر او بعمل آمده در دور خانه اش جمعیت و ازدحام لب بامے که بود متفرق نشد تا آنکه صلاح مذکور تنقیح و تقرر یافته شمس الدوله میر قاسم خان را مرخص نمود سعود آنکه فردا اول صبح کمر بسته با جمیع همراهیان خود حاضر شود و سرداران افواج انگلیشیه را هم حکم داد که ساعتے از شب مانده فوج و توپها تیار نموده بر در دار الامارة جائیکه مامور و معین است حاضر آیند میر قاسم خان چون اراده آمدن بخانه خود نمود اول رفقایش از در خانه تا لب معبرے که فرودگاه او از کشتی بود از دحام و جمعیت نموده برسم حراستش مستعد استاده ندو بعد او ران بر کشتی سوار شده بعبور دریا نموده و در احاطه سپاه دولتخواه خود بدولت خانه رسیده تمام شب در دعا و مناجات قاضی الحاجات و زمانے به تسلی و دلجوئی خیر طلبان گذرانیده مقارن چند ساعت استراحت نمود ✤

ذکر عروج نیر اقبال میر محمد قاسم خان بمعارج جاه و جلال و رجوع نمودن کوکب بخت میر جعفر خان بمحاق و زوال

چون صبح دولت میر محمد قاسم خان دمیدن آغاز نهاد خان مرقوم حسب الوعده بسان بخت خویش بیدار گشته رفقاء همراهیان را به تیاری و استعداد سواری فرمان داد چون مهیا گشته حاضر آمدند خود را بکبوت امارت آراسته و نصرت از بخت و قسمت خواسته بر رخش همت و اقبال سوار و روانه گردید ازان طرف قبل از ورود میر قاسم خان شمس الدوله بهزبر و نسرت گورنر با عماد الدوله مستر شتنگ بهادر و سرداران دیگر مع توپ و فوج در میدان جلو خانه دار الامارة رسیده بر طرق عبور و مرور متردد بین در بار مردم خود را معین و محکم گردانیده و میر قاسم خان هم مع معیت خود وارد گشته مقابل نقار خانه بر اسپ سوار استاده آمد و شد پیغامبران و سفرا شروع گردید هر چند شمس الدوله با نحاء مختلفه میر جعفر خان را فهمانید که اگر خویش شما نائب بوده کار ملک و سپاه بر دیه عقل و دانائی سر انجام دهد و شما فارغ البال بعیش و کامرانی خاطر خواه خود زندگانی کنید برای شما بدی ندارد از غفلت شما کار ملک مختل و سپاه و ظیفه خواران مضمحل گشته دوسه هندوی مفلوک مالک الملوک شدند و عمده ها و نجبای آبرو طلب جان بلب دارند سودی نکرد و آن جاهل قباحت نافهم بر خواهش خود اصرار ورزیده سخن روسای انگلیش نشنید درین بین که مدتی ممتد جواب و سوال از طرفین بود آهسته آهسته کمپنیهای تلنگه انگلیشیه نزدیک تر میشدند و توپ هم تیار رویدار الامارة بود رفقای میر جعفر خان که اندرون دار الامارة حسب الامر او برای حراستش مقام داشتند از خوف افواج انگلیشیه که رعب و هراس ایشان حق تعالی بر قلب مقلوب مردم مغضوب این ممالک مستولی نموده بود آهسته آهسته هر یکی بهانه راه خانه خود گرفت و شمس الدوله تنگ آمده گفت هر گاه این مجهول معقول را نمی فهمد استرضای او چه ضرور در انچه انتظام ملک و قاعده رعایا و سپاه باشد بعمل باید آورد چندی از سرداران حاضر که حاضر بودند تصدیق این قول نموده با او همداستان شدند و او میر قاسم خان را فرمان داد که بر مسند ایالت هر سه صوبه باصالت نشسته فرمان روائی کند اندرون دار الامارة معدودی که از مخلصان میر جعفر خان مانده بودند آنها را هم بدر کرده بر دروازه های کارخانجات و راههای حرم سرا تلنگه ها را برای حفاظت و حراست معین نمود و خود داخل دار الامارة گردیده در جای علیحده نشست و میر محمد قاسم را طلبیده زیر شامیانه کارچوبی که در ایوان دیوان عام استاده بود بر مسند نشانید میر محمد قاسم خان روز دوشنبه دهم ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و چار هجری پای عزیمت از حد نیابت بالاتر گذاشته اصالة بر سه صوبه را مالک گشت و صدای نقاره شادیانه و نداهای ایالت و ریاست او خانه بخانه بلند گردید هواخواهان که اکثری در رکاب حاضر و بعضی در خانها منتظر بودند بهجوم آورده بگذرانیدن نذور مبارکباد و تقرب جستند و شاید شمس الدوله تا سه چار روز مستر شتنگ عماد الدوله را مع افواج انگلیشیه برای حراست او گذاشته خود در مراد باغ رفت و میر محمد جعفر خان را که اندرون حرم سرا با زنها و اطفال خود بود شمس الدوله پیغام فرستاد که اگر ماندن در مرشد آباد مرکوز خاطر باشد کسی را با شما مزاحمت نخواهد بود و هر حیله و مکانیکه خواسته باشید برای اقامت خود معین فرمایید و اگر رفتن به کلکته و بودن در انجا منظور افتد هر جا که خوش کنید مضائقه نخواهیم نمود ناظم مغزول رفتن به کلکته قبول نموده بجره و کشتیها برای سفر مذکور درخواست بقدر خواهش و حاجت او مهیا گردید و میر جعفر خان به خاطر جمع خزانه محل و جواهر نفیسه که از بنوا در و ذخائر خاندانهای قدیم امرا مثل شجاع الدوله و علاء الدوله سرفراز خان و سیف خان و مهابت جنگ و شهامت جنگ و صولت جنگ و سراج الدوله بود و اندرون حرم سرا برای چنین روزها در تحویل منی بیگم که در خانه میر جعفر خان بمنزله زن صاحب خانه اش بود میداشت و توشک خانه و پارچه های ملبوس خاص که آن هم مثل جواهر اندوخته چندین امرای مقتدر

مذکور و دیگر تحائف و نوادر که بطور مذبور از نظر مردم مستور داشت همراه خود مع زنهای مدخوله و اتباع و خدمه آنها و اطفال صغیر که سه پسر و چند دختر بود مذبور داشته راه کلکته گرفت چند گهنی تلنگه بهراست او متعین شده تا به بلده مذکوره که الحال شهرے در کمال معموری و آبادے و دار الملک جماعهٔ انگلیشیه است رسانیده مغرول مذکور زمینی در عین آبادے متصل بچوک بلدهٔ مسطورهٔ خریده طرح عمارت لیاقت خود ریخت و مکانهاے متعدد ساخت از رفقاے او میرزا غلام علی بیگ پسر حکیم بیگ راه وفا پیموده شریک او درین سفر و مقر گردید و فی الحقیقه آنکه جائی هم غیر از جوار او نداشت و میر محمد قاسم خان خود را مخاطب بنصیر الملک امتیاز الدوله میر محمد قاسم خان بهادر نصرت جنگ ساخته خطابهاے مذکور را از پادشاه برائے خود طلبیده و پسر هم که درهین نزدیکے قبل از جلوس بر مسند ایالت برائے او بهمرسیده بود قدومش را برای خود مبارک شمرده چون در علم نجوم اندک شعور و براحکامش اعتمادے داشت زائچه طالع او بکمال تنقیح از منجمین نویسانیده گمان عروج او بمدارج علیا داشت لیکن عمرش وفا نکرد و در دو سه سالگی مرد صوبه عظیم آباد بنام او مقرر کرده خطاب مظفر الملک شمس الدوله میر شمس الدین علی خان بهادر ناصر جنگ از حضور طلبید و او را با هفت هزارے قرار داده اقبال و افراس کوچک بارین و عماریهاے مناسب قدر شان آراست و اطفال او را از شاگرد پیشه بهرسانیده در هر فرقه ملازم او کردانید و تماشاے برائے مردم بهرسانید و عموے خود میر ابو تراب را هم که مرد مفلوکے در اوائل بود بخطاب معز الدوله تراب علی خان بهادر صلابت جنگ مخاطب ساخته بمنصب شش هزارے و عطاے پالکے جهالردار و علم و نقاره و جاگیر و رساله امتیاز بخشید و پسر عموے خود را ابو علی خان بهادر خطاب و رساله داده برآبروے او فی الجمله افزود اما چندان اعتبار و اقتدارش نداد در اصل حقیقت لیاقتے هم نداشت و عمویش اگرچه عاے محض و استعداد سرسرے بسجیت جبلت در او نبود اما پاس احسانهاے سابق و دوستیهاے دیرینه که از مردم برادر او را با مردم بود مرعے میداشت و بقدر مرتبه خود گفتن کلمة الخیر در حضور قاسم علی خان که هنگام اقتدار بسیتی بهرسانیده بود قصور نمیکرد القصه بعد از تعین و تشیید مبانی عهود و مواثیق که با کونسل کلکته و جماعهٔ انگلیشیه انعقاد و انفصال یافته از طرفین محرر و مرقوم گشت دو وضع لبردن باهم باتفاق بنحوے خاص تفصیل و تخصیص یافت میر قاسم خان برتق و فتق مهمات ملکی و محاسبه از متصدیان دربرآوردن خیانت عمله میر جعفر خان که بعضے مردم قدیم نظامت و برخے جدید بعرصه آورده میرن و میر جعفر خان بود و ندیده و دیدن موجودات سپاه و خزاین نقود و جواهر و دیگر اموال و اثاثه توجه گماشت بعضے از متصدیان قدیم را بنوید الطاف و عنایت مستمال نموده شریک و معین خود در استکشاف احوال دیگران گردانید و بعضے از متوسلان خود را که برآنها اعتمادے داشت در انکار ناظر گردانید علی ابراهیم خان بهادر را که در دیانت و امانت یگانه و ممتاز و در شعور و ادراک دقائق دفاتر دیوانی وغیره بے نظیر و بی انباز است در تنقیح کم و کیف سپاه و تنخواه آنها بخصوص مامور ساخت و سوائے این کار حل اکثر عقده هاے دشوار برائے رزین او مرجوع میشد. دستیارام اگرچه ضوابط استیفاء دیوانے را درست اخذ کرده بود اما سخت گیر و طبیعت خوشی نداشت بمحاسبه دفاتر دیوانی و بیوتات و تنقیح و تحقیق خیانات دیگر متصدیان و ارباب قلم مقرر گشت و منشی قدیم میر قاسم خان که معتمد علیه او بود میر منشی و بخطاب حقا اسرار خان مخاطب گردید و تجسس و تفحص بعض امور نیز با او تعلق داشت و خواجه گرگرے برادر خواجه پدروس ارمنی بدارو غگی توپخانه و آراستن توپها و اسبابش و مودب نمودن پیاده هاے برق انداز تفنگچی با داب و قواعد فرنگ که الحال باصطلاح آنها را تلنگه مے گویند سرافرازے یافته گرگین خان بهادر خطاب بکمال تقرب و اختصاص یافت مثل او دیگرے در خانه میر قاسم خان نبود و سخن او را تاثیرے که در دل میر قاسم خان بود والی الان در هیچ نوکرے و آقائے مشهود و مسموع نیفتاده گویا مثل شیطان در رگ و پے میر قاسم خان دویده او را مسخر خود گردانیده بود و شیخ مسند علی لکهنوے که یکے از آحاد الناس قصبات لکهنو و هیچ محض بود در زمره سپاه بدرجه تالے

رسیده او هم پایهٔ کمی از کرگین خان نداشت بعد مردنش پسر و برادرزاده هایش بحشمتی بعضے از افواج و هر یکے چهار و پنج هزار سوار باخود داشت چنانچه فرحت علی برادرزادهٔ او بخشی و چند صد سوار در رساله او بود و برکت علی هم علی هذا القیاس و محمد علی پسر او بخشی و رئیس صاحب اهتمام پنجهزار سوار طرق سوار بود که بضابطهٔ انگلیشی حوالدار و جمادار و صوبه دار و کمیدان داشتند و با نیزه و سوار یکے در پس سر آنها شمشیر کشیده راه میرفت چه اگر در جنگ کسے روے خود را برگرداند این صاحب شمشیر برهنه بدون اذن و تامل سرش بشمشیر بردارد و میرزا شمس الدین که از ایام شباب با میر قاسم خان یار و مرد و خوش اختلاط هوشیار بود و در عظیم آباد بتبایف قلوب مردم عظیم آباد و رؤساے لشکر میرن حسب الامر میر قاسم خان اجتهاد میکرد بمصاحبت و بعضے خدمات مثل ملبوس خاص و وکالت حضور پادشاه و معامله جاگیرات مردم حضور وغیره پرگنه ها اختصاص یافت و فقیر را از مرشد آباد خطے بکمال اشفاق قبل از ممکن برو سادهٔ ایالت نوشته و مواجبے مقرر کرده آرزو داشت که بنده پیش انگلیشیان ارباب کوٹھے عظیم آباد و دیگر ازان جماعه هر که آشنا باشد سفارشے نموده صوبه دارے عظیم آباد باو بدهد خبر نداشت که یاورے بخت او را بر تخت سلطنت بنگاله نمی نشاند

اندوختن میر محمد قاسم خان زر بسیار بطور مصادره از مردم مرشد آباد و بهم رسانیدن اسباب تجمل و استعداد و کفایت اندیشے بدنات نمودن جمیع کارخانجات را انتظام داده از تشویشات آسودن

میر محمد قاسم خان چون رشید الارکان گشت و خزانه را از زر خالے دید در اداے زر موعود که باسپاه خود و ذکران انظامت و اتباع و اعیان انگلیشیه وعده بود تحیر گردید بنابرین اول بندوبست پرگنه هاے صوبه بنگاله وغیره که در ید تصرف او در آمده بود نموده ضابطهٔ برد و ان وغیره را در تنخواه انگلیش مقرر گردانید و بعضے از جواهر را نیز در عوض مبلغے که دین انگلیشیه بود بدست جماعهٔ مذکوره رهن نمود و موجودات سپاه را هم علے ابراهیم خان بهادر و دیگر معتمدان دیده تغلب و خیانت دفاتر بخشیگرے برآورد عدد ملازمان ابدالصحیحه صحیحه انچه ثابت و منتخ شد حساب آنها نموده مشاهره آن جماعه بر سرخے نقد از تحصیل دادو بعضے تنخواه شد و برخے موقوف بر زمان آینده ماند و سپاه که از دست میر جعفر خان بجان آمده چاره نداشتند بهر چه میسر و مقرر گشت راضی و شاکر شدند شاید از جگت سیٹھه هم چنانچه وعده بود مبلغے بطور قرض گرفته از تقاضاے متنوعه رهائے حاصل نمود و بر آینده مداخل خود را دیده مخارج بقدر مناسب که از عهده اش برآید مقرر ساخت و اکثر اخراجات بے فائده که اغنیا بطور رهاے و ملاعب لازم می شمارند لغو و عبث دانسته موقوف نمود چنانکه دنبه خانه و بیریے خانه و امثال ذالک را بالمره دور نموده از جانورهاے مذکور معدودے در هر کارخانه نگهداشت و باقے را نیز منیداران صوبه داده قیمتی بر آنها مشخص کرد و از وکلاے آنها عمله دیوانے را زیش شمرده گرفتند و چنی لعل و سنی لال بپاداش اعمال خود رسیده زر وافرے از آنها در سرکار عاید گشت منصفے نماند که میر قاسم خان از بدو طفولیت نبابر دامادے میر جعفر خان واجب الرعایه خاندان مهابت جنگ مرحوم و همیشه با چند سوار ملازم سرکار شهامت جنگ بپاس خاطر مادر زنش بود و بدین جهت آمد و رفت او در جمیع خانها و با عمله شاگردپیشه و ملازمان دولت خانه هر یکے از اقارب مهابت جنگ آشنا و بر احوال هر فردے ازان جماعه کما ینبغی آگهی داشت چون بیاوے طالع و اعانت جماعهٔ انگلیشیه بر مسند دولت متمکن گشت بر هر کدام ازان جماعه که گمان زر اندوزے داشت بهر قسم که دانست حیله جسته او را بعرض عتاب و خطاب در آورد و بهر قدر بضاعت و استطاعت او بود از دستش کشیده گرفت حتی بعض از نسوان مغنیه نواحش که ملازم میرن و میر جعفر خان بوده اند و از دفاتر خانها وغیره معلوم شد که اینقدر جواهر و فلان ظرف طلا و چیزے از متعالف یافته اند همه را بجبنه بلکه مع شئے زاید استرداد نموده انا آنها

باز یافت کرد و کنیزان و خواجه سرایان خانهٔ مهابت جنگ و شهامت جنگ که برای خود در گوشه جای ساخته و با کسے اتفاقے ننموده بسے مے بردند با آنها هم ستیزه کرده انچه ممکن بود و غارتان گفته بودند فراهم آورد و مضمون شعر مشهور سعدے رحمة الله **بیت** چو انسانی از هر یک جوے سیم ✤ که گرد آید ترا هر روز گنجے ✤ گویا بگوش دل اصغا نموده بود راجه سکت سنگه که کهنه متصدے سرکار مهابت جنگ و پیشکار راجه جانکے رام و راجه دولبهه رام اما در اقتدار برابر با بنها بود چیص و بیص روزگار دیده بزرگ و سابیکه اندوخته بود آبروے خود خرید و نقد و جنس خانهٔ خود را سیاهه کرده بے کم و کاست بمیر قاسم خان نمود مبلغ خطیر بود میر قاسم خان قلیلے براجه مذکور معاف نموده باقی همه را گرفت اما از سکت سنگه راضی و شادمان گردیده غرتش ببار میکرد و در پهلوے مسند خود می نشانید و از غلام حسین خان که داروغهٔ دیوان خانهٔ مهابت جنگ و رفیق قدیم او و مالک الملوک بود نیز زر و اسباب همه انتزاع نموده بداروغگی دیوان خانه بدستور مقرر داشت ملخص آنکه باین صورت زر و افرے اندوخت و سپاه را هم بسامان ساخته آنهارا که لائق کار خود دانست ملازم کرد و بعضے را جواب داده تنخواه آنها دهانید و از انتظام این فرقه هم اطمینان بهم رسانیده در فکر قلع و قمع زمینداران مفسد افتاد ✤

ذکر برآمدن میر محمد قاسم خان بطرف بیربھوم و جنگیدن کپتان بردوان با زمینداران آن مرز و بوم

چون در صوبهٔ بنگاله از زمینداران قرب و جوار دار الملک مرشد آباد غیر از زمیندار بیربھوم دیگرے دعوے شجاعت و حمیت و داعیهٔ جنگ و نام و ننگ نداشت و میر قاسم خان گویا در باطن با زمینداران از قدیم دشمن بود و فی الحقیقه اکثر ازین فرقهٔ قابو طلب و ناقص عهد و پیمان و کم فرصت و کوته اندیش اند بمشاهدهٔ اندک انقلاب حقوق مراعات حکام و غیر حکام بر طاق نسیان گذاشته هر بدے که توانند بظهور رسانند و بدین سبب است که سلاطین سلف هرگز بر اینها اعتماد نکرده عمدهٔ خود را امور مرجوعهٔ هر برگنه و هر جا معتمد میدانستند و بهمین جهت در عهد پادشاهان مغفور مذکور ملک معمور و رعایا و مسافران مطمئن و شادمان فراغ و اراضے مزروع و آباد ممالک منتظم و خلائق دل شاد بوده اند و الحال که زمینداران مطلق العنان اند در تمام عالم فساد شائع و مملکت خراب و برهم افتاده است و اگر همین صورت بماند انتظام ها ابتر و ملکها ویران تر خواهد شد **القصه** زمیندار بیربھوم که بدیع الزمان خان نام و بدیوان جیو اشتهار داشت در ایام جوانے بلکه در سن کهولت نبا برافراط رغبت بعیش و آرام زمام بند و بست ملک بدست علی نقی خان پسر خود که ارشد اولادش بود سپرده فارغ البال سے گذرانید بعد انتقال او و انقراض ایام دولت خاندان مهابت جنگ دل تنگ گردیده لباس درویشے بر کرد و پے دیگر خود اسد زمان خان را که از بطن رانی بود بر راج نشانیده خود گوشهٔ نشینے و صحبت گزینے با فقرا اختیار نمود میر قاسم خان در معامله بیربھوم چیزے افزودے خواست اسد زمان خان اطاعت نکرده تمرد ورزید و سبب همانا آن بود که چون میر محمد قاسم خان درهمین دیار نشو و نما یافته و در سوابق ایام بهقدرترین مردم بود و عامهٔ خلائق بنظر حقارت در و نگرستند و درینولا که عروجے بغتته او را میسر آمد اقتدارش بخاطرها وقعے و وقرے نداشت بهر صورت میر محمد قاسم خان برای تنبیه زمیندار مذکور از مرشد آباد برآمده در بده گام که از شهر فاصله ده دوازده کروه داشت معسکر ساخت و خواجه محمدے خان را که از عهد میر جعفر خان خدمت بخشیگرے داشت مع میجر یاک انگلیش و گرگین خان ارمنے که داروغهٔ توپخانه و ساخته و نواخته او بود دیگر شمال زمیندار مذکور پیشتر فرستاده بنوکران خود تاکید کرده بود که سعے نموده خنگ این زمیندار قبل از وصول کمک انگلیشے انفصال دهند لیکن چون در لشکر هندوستانی از سرداران سابق که نظر کردهٔ مهابت جنگ و پروردهٔ تربیت او بوده اند کسے نمانده سفله هاے ناکرده کار بعرصهٔ آورده میر و میر جعفر خان با وج اعتبار رسیده مشار الیه و معتمد علیه گشته بودند کارے از پیش نمیرفت اسد زمان خان پدر خود دیوان بدیع الزمان خان را

بمنتهای ملک نشانیده و خود با چار پنج هزار سوار و قریب بیست هزار پیاده در کریوه های صعب المسالک جا گرفته طرق مداخل را بمستحفظان سپرده بجای خود آرام نشسته بود که درین اثنا فقیر حسب الاشعار میجر کرنک سالار فوج انگلیشیه قائم مقام کرنل کلیوسیف خنگ و مسٹر سجے صاحب مدار کوٹھے عظیم آباد در غیبت مسٹر امیٹ قبل از ورود مسٹر مگویر بنا بر ابلاغ بعضے پیغامهای زبانی که گفته بودند و برای بردن میر محمد قاسم خان بطرف عظیم آباد به مرشد آباد رسیده و ببنده گام رفت و با میر قاسم خان ملاقات کرده ادای رسالت نمود بنده در لشکر میر قاسم خان بود که خبر فتح بیربهوم رسیده صورتش آنکه بعض از کپتان ها که متعینن بردوان با چند کمپنی تلنگه بودند از راه دیگر رسیده بر سر اسد زمان خان در غفلت ریخته فوج او را پریشان ساختند و بچند ضرب توپ و شلک بندوق جماعتی از فوج زمیندار مجروح و مقتول گشته بقیه السیف رو بفرار نهادند بعد استماع آواز توپ و شلک افواج قاسم علی خان هم رسیده سیاهی لشکر خود نمودند و قدمی چند در پی گریختگان رفته بر مسکن لشکر او معسکر ساختند از وصول این خبر جبن و بددلی افواج خود را دریافته از جمیع آن مردم خاصه خواجه محمد خان که رئیس آن لشکر بود آزرده ترگشت اکنون مناسب است که احوال عظیم آباد و سبب آمدن خود بمرشد آباد نگاشته انتظام خبر داده آید ٭

ذکر برآمدن میجر کرنک باراده جنگ پادشاه و شیرلاس و دلتنگ شدن سردار مذکور از استماع مشوره های مختلفه رام نارائن وراج بلبهه و فرستادن فقیر را به پیش میر محمد قاسم خان و ماجرائیکه بعد ورود فقیر به حضور میر قاسم خان در عظیم آباد روی داد و نهضت نمودن میر قاسم خان از راه کوهستان باستعجال و رسیدن به عظیم آباد ٭

سابق مذکور شد که بعد رفتن کرنل کلیف ثابت خنگ مسٹر هلول زمان لیسیرے صاحب کلان کلکته بود بعد او شمس الدوله رسید و مدار المهام معاملات کونسل کلکته و گورنر باستقلال گردید اول مسٹر امیٹ و بعد از و کرنل کلیوسیف خنگ مع میجر کرنک و مسٹر لشنٹن و بعض سرداران دیگر از عظیم آباد بکلکته شتافته مسٹر امیٹ خود صاحب خرد کلکته گشته در منازعت با شمس الدوله کشاد و شکایت و تحمیق او در کار ها بولایت خود نوشتن آغاز نهاد و شمس الدوله را نیز همین رویه بضرورت با مسٹر امیٹ اختیار افتاد و سیف خنگ خدای داند که بچه سبب از ریاست فوج معزول گشته بولایت رفت و میجر کرنک بجای او رئیس فوج انگلیشیه گردیده بعد عزل میر جعفر خان و مسلط شدن میر قاسم خان مع مسٹر لشنٹن بعظیم آباد برگشته آمد چون فقیر را با سرداران انگلیشیه نهایت اخلاص و دوستی بود دنبه خبر مدد خرجیکه میر قاسم خان بنا بر غرض خود قبل از عروج بریاست کل صوبجات برای فقیر مقرر کرده بود با گلشیان همانوقت ظاهر نمودند نیز معلوم شان بود که شش لکهه دام جاگیر فقیر در پرگنه مونگیر متصل بقلعه از قدیم الایام مقرر است و میر جعفر خان بعد هنگامه ورود پادشاه بنا بر آمدن والد بنده همراه او ضبط نموده صاحبان مذکور بنا بر فرط اخلاصیکه با بنده داشتند جاگیر مذکور را از میر قاسم خان بنام بنده گذاشت کنانیده سند واگذاشتش بمهر و دستخط او و نشانی دفاتر مکمل گردانیده آوردند و از دست رام نارائن برآورده سپرد فقیر نمودند و عامل بنده در انجا رفته در آن کار عمل نمود چون موسم برسات انقضا یافت میجر کرنک به تهیه مهمات نائره فساد پادشاه و موشیر لاس و کامگار خان از عظیم آباد برآمده در میدان باغ جعفر خان معسکر ساخت و رام نارائن وراج بلبهه را برفاقت خود مامور نموده بپاس حقوق مراعات ایشان درین سفر شریک گردید چون بنا بر عسرت سالها اسباب سفر و اسلحه و سوارے هیچ نداشت میجر کرنک و مسٹر جی جیمه

از سر کار خود مقرر نموده اسپهای متعدد و یراق وغیره مایحتاج مهیا کرده دادند فقیر در لشکر ایشان بخوبی بسر برد و اکثر اوقات
بلکه علی الدوام شریک مشوره در امور مرجوعه می نمودند چون مدتی در میدان مذکور بسر شد و هر دو سه روز یکی از کوری بیک صبح و دیگری
وقت شام آمده صلاحیکی آن یکی میداد دیگری برعکس او التماس میکرد و هر دو صاحب لشکر و سردارهای معتبر بودند میجر کرنک
وغیره اصحاب انگلیشیه از اختلاف آرای اینها دلتنگ گردیده باتفاق صاحبان کوسٹھ خصوص مستر مے فقیر را طلبیده گفت
که شما دوست ما و رفیق و دلخواه میر قاسم خان هم هستید و این هر دو سه روز الحال نوکر و نائب او و ما از منازعت و منافقت این دو کس
عاجز آمده ایم گفته کرا بپذیریم صلاح همین است که میر قاسم خان در اینجا آید و ملتمسات اینها را شنیده هر چه بهتر داند بکند و ما را جواب سوال
فقط باو باشد مکرر درین باب با و نوشتیم سودے نمی کند کار بسر هوم عظیم تر از سفیدهٔ پادشاه و موشیر لاس نیست شما رفته این مدارج
علی را بسمع علیه او رسانیده انیطرف بیارید بنده قبول نموده عازم شد میجر کرنک خطوط بنام فقیر و میر قاسم خان و خطے متضمن سفارش
و حفاظت بنده از صدمات ایذاے او بمیجر پاک نوشته بجرهٔ خاصهٔ از بجرهاے پادشاهے جهانگیر نگر که متعین میجر مذکور بود
برائے سواری بنده معین نمود و فقیر بسوارے کشتی مذکور روانه مرشد آباد گردیده در راه مستر مکویر را دید که مدار المهام و
صاحب کلان کوسٹھ عظیم آباد گردیده آنجا میرود و چون عاجل در رفتن بودم مکث نتوانستم نمود از دور ابلاغ سلامے
با و داز نموده پیشتر رفتم **القصه** خود را بیده گام رسانیده با میر قاسم خان ملاقات و ابلاغ رسالت سرداران فوج
انگلیش نمودم شنیده اغماض کرد و تهیهٔ رفتن عظیم آباد را جازم بنود اما با فقیر بعطوفت و مهربانی پیش آمده خیمه برائے
بودن بنده علیحده فرمود تا بر پا کردند و هر دو وقت طعام مے فرستاد و برافت و عنایت همکلام مے شد و چند عدد تهان
از جنبل ستار و خاصهاے جهانگیر نگر وغیره فرستاد تا آنکه رام نارائن بوساطت گماشته خود گفت شنیده تولیده که غلام حسین خان
فرستاده میجر کرنک بحضور رفته اند چون نهایت اخلاص با انگلش دارند و پدر و برادران ایشان با پادشاه ست فی الحقیقة
از طرف هر دو کس یعنی جماعهٔ انگلیشیه و پادشاه هر کارگی منظور دارند خود گفت شنیده این سخن بوساطت و بکلاے خود بمیر
قاسم خان رسانیده او خود نیز هم محبم بود از فقیر بدگمان گردیده التفاتے که داشت موقوف ساخت و چون میجر پاک در
لشکر بنود بنده بر خود ترسیده متحیر گشتم که چکنم اگر رخصت طلبم بدگمان تر گشته خدا داند چه اراده نماید و در لشکر با وجود
سببے اسبابے بدون التفات و عنایت او چگونه بسر توانم برد ناچار دو سه روز بودم که عارضهٔ سببی رو بداد همان عارضه
را وسیله ساخته رخصت خواستم بتبرش روئی گفت میخواهید عظیم آباد بروید انکار آن طرف نموده اظهار ارادهٔ مرشد آباد
کردم بکراهت رخصت داده برائے خرج چیزے نداد بنده خود را بصعوبت تا بمرشد آباد رسانیده در خانهٔ آشنائی منزل گزید
بعد از نزول من بمرشد آباد قلیل وجیهے بوساطت خواجه اشرف کشمیرے که از برادران و بنے اعمام فخر التجار خواجه واجد بود
درین زمان مصاحبت با میر محمد قاسم خان گرم داشت برائے فقیر فرستاد بعد چندے خبر رسید که میجر کرنک در عظیم آباد بر
سر پادشاه رفته پادشاه را شکست داد کامگار خان مع پادشاه پس پا گشته عقب تر نشست و موشیر لاس بصابطه و لایت
انگلیشیه و فرانسیسیه که فیمابین همگر مستعد دارند بغرت اسیر گردید و بعد چند روز پادشاه را میجر کرنک بارسال سفرا راضی
بصلح گردانیده ملازمت نموده و همراه خود آورده در عظیم آباد دلشاد نشیند میر قاسم خان باستماع این خبر مضطر گشته از راه
کوهستان با نواب و اتباع روانه عظیم آباد شد بنده ارادهٔ عظیم آباد نمودم شنیدم که تراب علی خان عموے خود را که
[illegible] گذاشته رفته است فرمان داد که خطوط امدے از هندوستانیان مرشد آباد و عظیم آباد و کلکته نرود و کسے

هم از شهر مذکور بیرون رفتن نیابد عاجز و حیران گردیدم آخر با عانت صاحب کوشے قاسم بازار از مرشد آباد برامد بعظیم آباد رسیدم اکنون بتفصیل این اجمال بزبان قلم داده آید تا متفحصان اخبار را حیرت و انتظار نماند که معاملات مذکوره چگونه طی شد

ذکر رفتن میجر کرنک بجنگ پادشاه و آوردن موشیر لاس را همراه و مصالحه شدن با پادشاه و رسیدن میر قاسم خان بعظیم آباد با صد زور و سیاه

میجر کرنک بنده را بطلب میر محمد قاسم خان فرستاده بعد ازان رام نارائن و راج بلبهد را مع افواج صوبه و میرن همراه خود گرفت دیر سر پادشاه که در نواح گیامان پور بود رفت چون تقارب فیمابین روی داد پادشاه خطوط متواتره بوالد بنده متضمن طلب نگاشته پیش خود طلبید اشت والد مع فوجیکه فراهم آورده بود ملحق شود مقابله قبل ازامدن ایشان اتفاق افتاد موشیر لاس بجرأت و جلادت پای پیش گذاشته باندک مردمیکه همراهش بودند و اقل قلیل سامانیکه داشت بافوج انگلیش محاربه نمود فوجهاے دیگر بسر پادشاه و کامگارخان ریخته تزلزل در ان فوج انداخت و کامگارخان مجال پایدارے نیافته فرار را اختیار نمود پادشاه هم متابعت او کرده روانه میدان گردانید همراهیان موشیر لاس را مشاهده این احوال و نیابر قلت سامان و محنت سالها دل از دست رفته همراهے کامگارخان و پادشاه منظور افتاد موشیر لاس چون تنها ماند بر سیکے از توپهاے خود مثل اسپ سوار گشته متر صد قتل استاد و عار فرار اختیار نکرد میجر کرنک و کپتیان نکس بریں حال وقوف یافته با معدودے از سرداران بر اسپ خود سوار بدون تلنگه و برق انداز پیش رفتند چون نظر بر موشیر لاس افتاد از اسپها فرود آمده کلاه هاے خود برسم سلام از سر برداشتند او نیز همان قسم بعمل آورد باهم گرگفتگو نمودند میجر کرنک موشیر لاس را در ثبات عزم و فرط شجاعت و غیرت ستوده گفت انچه حق سعی بود از شما بظهور رسید و محامد شما در دفاتر سیر و اخبار ثبت گردید الحال موافق ضابطه کرچ از کمر کشا شید و نزد ما آمده ترک ستیزه نمائید گفت من کرچ از کمر نخواهم کشود بهمین صورت اگر خواهید چه مضائقه باطاعت درمے سازم والا بدولت کرچ کشادن راضی نگشته جان خود درین میدان مے بازم جماعه انگلیشیه شجاعت هاے سابقه و لاحقه او را دیده بصورتیکه او را مطلوب بود راضی شدند و باهم گر مصافحه بکیدست دیگر سنت معمول آنهاست بعمل آورده بسیاط خصوصیت مرفوز دیدند و پالکے خود طلبیده موشیر لاس را دران نشانیده همراه آوردند از فرط حیا و غیرت پرده هاے پالکے را فرو هشته تا آشنایان را نبینند باستماع این خبر بعضے از آشنایانش مثل میر عبد الله و مصطفے قلیخان برائے دیدن آمدند میجر کرنک عذر خواست که چند روز دیگر او را نتوان دید که از انفعال رهائے بملاقات احباب نیست احمد خان قریشے که مرد یاوه گوئے بود تماشائیں آمد و نیابر خوش آمد سرداران انگلیش بروفق ضابطه زبان و اقران خود استفسار مکان او نموده بهمین گفت بی بی لاس کجاست میجر کرنک و دیگر سرداران انگلیشیه نهایت برآشفته تبلخے و تندے جواب دادند که پوچ گوئی درمیان مامردم ضابطه نیست و شجاعان و جوان مردان را نیز شتی یاد نمودن عیبی است بزرگ او مرد میدان رزم و آشنای دستان بزم است این قسم هرزه درائی پسند طبع شما مردم ضابطه بیوده و دیار شما خواهد بود که مردان را هر چند حریف و دشمن باشند بزشتی نام برند احمد خان خجل گردید و زبان بکام خود کشیده خاموشے گزید بضرورت ساعتے نشست و منفعل برخاسته رفت و از انگلیشیان کسے بحال او با آنکه سردار معزز بود و باحترام با او برمیخوردند در ینوقت ازان حرکت ناشایسته ایشان التفاتے نکرد الحق این صفت بلکه جمیع ضوابط ایشان در حرب و قتال و معامله با دشمن هم در فتح و غلبه و هم در شکست معلوم غایت خوب و لبسیار محمود است و موافق است با آداب عقلاے سلف القصه بعد این خبگ راه شتاب را نزد

پادشاه فرستاده پیغام مصالحه و ملاقات دادند و به بهترین آئین منظور بود پادشاه گم شعور تعلیم کامگار خان رضی نگشته راو مذکور را بسیل صوب برگردانیده او عرض کرد که حضرت خود بخود این مصالحه را باز خواهند خواست اما دران وقت باین خوبی میسر نخواهد آمد چه اکنون آنها میخواهند و بس گشته ازین اراده باز آئید و شما خواهش کنید ظاهر است که بچه صورت خواهد بود لیکن سودے نکرد و شتاب سے برگشته آمد چون دال مردم رسیده بودن اجرا آگهی یافت پادشاه را ملامت مناسب نمود اما کار از دست رفته بود و کامگار خان همان قسم اصرار بر جنگ داشت و میگفت که باز مردم جمع کرده باید جنگید و میر حسین خان پدر اسد الله خان که ذکرش در احوال محمد قلی خان گذشت نیز با کامگار خان هم داستان بود و الدپادشاه را فهمانیدند که کامگار خان زمینه ایراست جنگیدن و گریختن شیوه اوست اما این قسم گریز پائیها و فرار سلطنت را نهایت ننگ است و عار مناسب همین که الحال هم شتاب رائے را طلبیده بنائے مصالحه گذاشته آید درین ضمن حروب ابدالے با افواج مرهته که بداعیه سلطنت بنده وستان آمده شاه جهان نام پادشاه دست نشان عماد الملک را برداشته در قلعه دهلے بند و بست خود نموده میخواست که لباس را برتخت سلطنت بنشاند و ستان جلوس فرماید باتفاق شجاع الدوله و نجیب الدوله روهیله و حافظ رحمت و احمد بنگش بعد اقامت ماه کامل انجام یافت و مرهته گویا باسره تمام گردیده متاصل شدند و ابدالے منظفر و منصور بقندهار و هرات برگشت و انشاء الله تعالے ذکر این سوانح در ضمن احوال شاهجهان آباد و آن طرف ها خواهد آمد ابدالے شجاع الدوله و نجیب الدوله و جمیع افاغنه را سفارش شاه عالم نموده باطاعت او و پادشاه کردنش تاکید ها نمود زیرا که همشیره شاه عالم در عقد او و شاه عالم میر الدوله را بعد کشته شدن پدر خود بسفارت پیش ابدالے فرستاده بین استعانه نموده بود و میر الدوله همراه بش آمده در انجا باامرائے مذکور بخت و پیروزی نمود جوان بخت پسر شاه عالم را نجیب الدوله حسب الامر ابدالے بنیابت پادشاه در قلعه شاهجهان آباد نشانیده شجاع الدوله را باآوردن پادشاه از طرف بنگاله تاکید نموده بود بنابرین عرائض شجاع الدوله بطلب پادشاه رسیده و پادشاه هم از گریزهائے متواتر کامگار خان تنگ آمده مصالحه با انگلیشیه و رفتن نزد شجاع الدوله تصمیم داد و التماس والد را بقبول نمود. راؤ شتاب رائے را شقه بدستخط خاص نوشته طلبیده اشت شتاب رائے بعد استیذان از میجر کرنک و غیره رؤسائے انگلیش پیش پادشاه رفت و جواب و سوال منقح کرده بنائے ملازمت میجر کرنک با پادشاه گذاشته آمد کامگار خان احوال بدین منوال دیده چون مصالحه و ملاقات با انگلیش مخالف رائے و خواهش او بود مع لشکر خود برخاسته بملک خود رفت و پادشاه اندک مسافت کوچ کرده بطرف لشکر انگلیشے آمد و در انجا معسکر ساخت روز دیگر که برائے ملازمت میجر کرنک و دیگر سرداران انگلیشے مقرر گشته پادشاه ارادهٔ رفتن پیشتر نمود میر حسین خان نیز گمان مقید شدن پادشاه یقین کرده از لشکر بدر رفت و مردم او در عین لشکر منادے میکردند که پادشاه را نصیر الدوله سید هدایت علی خان بهادر اسد جنگ با سیرے فرنگیان میدهد هر کرا جان و آبروے خود عزیز است ازین لشکر برآید اکثر احمقان لبیک او ترک رفاقت پادشاه نموده همراهے او گزیدند در اثنائے راه مردم بنیاد سنگه بسر کردگے او دیگر سنگه از قلعهٔ نگارے برآمده همراهیان میر حسین خان را غارت نمودند و او بهر صورت بدر رفت مردم دیگر احوال بدین منوال دیده باز بلشکر برگشتند و فوج و سوارے پادشاه تیار بود که قریب نصف النهار میجر کرنک در مقام سجاپین که هفت کروهے گیا و لشکرگاه پادشاه بود آمده ملازمت پادشاه نمود بعد ازان پادشاه حسب الالتماسے او سوار گشته بطرف گیا که لشکر میجر کرنک بود نهضت فرمود و میجر کرنک تا میم کرده کلاه از سر برگرفته و در رکاب پادشاه پیاده پا راه رفت بعد ازان بموجب حکم شاهے بر اسپ خود سوار گشته تنها پیش پیش فیل بفاصله یک تیر انداز

راه میرفت و والد مرحوم پشت سر پادشاه با جمیع افواج بر فیل خود سوار بقا
فاصله نهایت کم مے آمد تا برلب دریاچه جمنے که فاصله
گیے و نیم کروه از گیارد رسید و لشکرگاه پادشاه در انجا قرار یافته بهیر و نبه همه فر
د آمد و پادشاه مع والد مرحوم جریده با مردم سوار
حسب الالتماس میجر کرنک در باغ گیا رفته نزول نمود و میجر کرنک جمیع همراهیان خود را مع رام راز این وراج بلهه و سرداران لشکر
این هر دو هندو آورده ملازمت پادشاه کنانید و ضیافتش نموده نذور مناسب پیشکش کرد و الد مرحوم مع فوج بر در باغ مذکور
سوار ایستاده ماند چون پادشاه از انجا برآمد والد اندرون رفته با میجر کرنک و سرداران دیگر ملاقات نمود و آنها رسم تواضع بعمل
آوردند بعد بجا آمدن مراسمات والد هم از باغ برآمده همراه پادشاه بلشکرگاه خود سعادت نمود و قریب نصف شب مع مردم
همراه بخیام خود رسیده آسود روز دیگر پادشاه از انجا کوچ کرده گیارا مخیم سرادقات خود گردانید بعد چند روز از مکان مذکور
باتفاق کوچیده پادشاه مع افواج انگلیشیه وغیره بعظیم آباد در سید لشکر پادشاهے بر تلاب میهی پور مقرر گردید و فوج انگلیشیه بجهاز
خود در باے پور داخل و رام نارائن مع فوج در منازل خود وراج بلهه بدستور طرف باغ جعفر خان منزل گزید میر قاسم خان
این اخبار شنیده از راه کوهستان بیربهوم و کهرک پور ایلغار نموده خود را بعظیم آباد رسانید و بطرف مشرقے شهر عظیم آباد
در باغ جعفر خان با فوج خود فرود آمد رام نارائن وراج بلهه استقبال نموده بملازمتش تقرب جستند رام نارائن بدستور
در قلعه مے بود وراج بلهه مع فوج همراهے خود که نوکران میرن بودند ضمیمهٔ لشکر میر قاسم خان گردید میجر کرنک و سرداران
انگلیشیه واسطهٔ ملازمت میر قاسم خان با پادشاه گردیده جواب و سوال این امر پیش آوردند میر قاسم خان از خوف دغا یا از
کثرت استکبار راضے برفتن درخانهٔ پادشاه نگشت و بناے ملازمت در کوٹھے اصحاب انگلیشیه گذاشته شد معهذا
میر قاسم خان مطمئن نبود و اندیشها داشت که چه پیش خواهد آمد زیرا که میجر کرنک سالار فوج انگلیشے طرفدار مسٹر امیت و ارشمس الدوله
و لشترت منحرف بود القصه آنها خانهٔ خود را بفروش و آئینه آراسته و بر سر طعام خوردن خود مستعد تکلف گسترده تخت
جلوس شاهے ساخته بودند در انجا هم قاسم علے خان بآمدن والد مرحوم و هجوم خواص پادشاه راضی نشد پادشاه حسب الالتماس
میجر کرنک جریده بکوٹھے در آمد و انگلیشیه بجمعهم حاضر گشته از دروازهٔ کوٹھے خود بسیار دور رسم استقبال بعمل آورده پیاده با تخت روان
آوردند پادشاه در کوٹھے نزول نموده بمسند مقصود مذکور بر نشست و آنها همه استاده بودند تا میجر کرنک مامور بنشستن گشت
و آداب بجا آورده نشست دیگران بجاے دیگر رفته مے نشستند و باز آمده کمر خدمت می بستند بعد ساعتے میر قاسم خان
آمده بعد ادا بجرا و ملازمت کرد و یکهزار روپیه اشرفے نذر گذرانیده تحف دیگر هم از ملبوسات خاصه و جواهر وغیره پیشکش نمود
و از حضور خلعت شش پارچه و مالهٔ مروارید و سرپیچ و جیغه مرصع مع پرکلگی عقار عطا یافت پس ازان در همان مکان بحجرهٔ دیگر
که اختصاص بسیتر کویر صاحب کلان کوٹھے داشت نشسته اکثر جواب و سوال معاملات تنکاله و داد و ستد خزانه صوبجات
وغیره انفصال داد بیست و چار لک روپیه مالگذاری هر سه صوبه تقریر یافت بعد ازان بحضور آمده رخصت شده بلشکر خود
که در باغ جعفر خان بود رفت و پادشاه بتجویز سرداران انگلیش داخل قلعهٔ عظیم آباد گردیده در عمارات قلعه پخته که منسوب بپادشاهان
دهلی و تخانهٔ شان مشهور است نزول گزید چون میر قاسم خان بآمدن والد مرحوم واندکے هم از فوج شاهے در قلعه راضی نبود
انگلیشیان استرضاے او نموده از پادشاه استدعا نمودند که سید هدایت علی خان بهادر داخل قلعه نگردد بنابرین والد مرحوم
را پادشاه گفته فرستاد که لشکر بوده بجمعیت لشکر و اطمینان خاطر رفقا کوشد تا تفرقه در مردم بنابر اندیشها بهم نرسد والد
حسب الامر در لشکر و خیمهٔ پادشاه نشسته حسب الحکم در اجتماع عساکر و نگهداشتن فوج مے پرداخت و رام نارائن برنیابت

صوبه که خود داشت از والد سے ترسید که مبادا با قاسم خان موافقتے میسر آمده بادشاه رجوع شود بنابرین میر قاسم خان را از طرف والد بدگمان می ساخت و سخنهاے دور از کار تراشیده باو می گفت میر قاسم خان که متحد ظنون بلکه درین خصوص قریب بجنون بود الحق نشنیده گفته شکایت والد پیش سرداران انگلیشیه می نمود آخر اصحاب مذکور حسب التماس او بوالد پیغام فرستادند که صاحب بجاگیر خود روند والد جواب داد که من رفیق و ملازم بادشاهم و با ذن او در بنجا نشسته بدون امر او چگونه سے توانم رفت انگلیشیان که اکثر ذی عقل و حقیقت شناسند از ین جواب راضی گشتند یکی را از اقوام خود فرستاده عذرخواهی و اظهار رضامندے خود از والد مرحوم نموده ندا با بادشاه گفتند که میر قاسم خان با وجود بودن سید هدایت علی خان و لشکر و فراهم آوردن عسکر راضی بانفصال معامله و ایصال زر وفاے مواعید نخواهد شد صلاح آنکه بنجان مرقوم حکم رود که بجاگیر خود روند بادشاه حسب الالتماس انگلیشیان گفته فرستاد مرحوم مذکور درینصورت مجبور گشته شب بملاقات میجر کرنک و دیگر سرداران انگلیش بکوشے رفته مرخص و صبح بجاگیرات خود روانه گردید نقی علی خان برادر فقیر که بوسالمت والد خود رفیق بادشاه و بنام دیوان تن بود و فخر الدوله بهادر ظفر جنگ خطاب یافته در شهر نزد بادشاه ماند درین اثنا فقیر از مرشد آباد با عانت صاحبان انگلیش برآمده بعظیم آباد رسید صورتش آنکه چون میر قاسم خان با ضطراب از طرف بیربهوم کوچیده بعظیم آباد رسید و نبده چند روز قبل ازین نهضت چنانچه گذشت از میر قاسم خان استرخاص نموده بمرشد آباد آمده بود و از مرشد آباد نه کسے برمی توانست آمد و نه خط کسے بکسی میرسید احوال فقیر از میجر کرنک و مسٹر جے وغیره مخفی ماند که آیا براو چه آمد چون رام نارائن با میر قاسم خان عدم صفا داشت میخواست که موشگ دوانیها نموده انگلیشیان را با او بدظنه سازد و در اندازے نموده فتنه برانگیزد اول خود درباره نبده از گذشته جگت سیٹھ آن قسم که گذشت نویسانیده میر قاسم خان را با من بدگمان ساخت چون نبده بعظیم آباد همراهش نیامد و از نبده خبرے هم بکسی نمیرسید بمیر عبد الله صفوے که با انگلیشیان نهایت آشنا بود و ذکر درصحائف سابق گذشت برادر رام نارائن در گوش گفت که میر قاسم خان سید غلام حسین خان را زهر داده در مرشد آباد کشت سید مرحوم مرقوم با فقیر نهایت دوستی داشت و سید علیجان برادر کهتر فقیر مع اتباع نبده در خانه خود چنانچه گذاشته رفته بودم می ماند باسید مذکور ملاقات داشت ازین خبر آگاه گشته هر دو بشدت رقت نمودند و هر چند دهیرج نارائن برادر رام نارائن بحیله و دروغ ممانعت از اظهار آن نموده بود غرضش آنکه نام او مذکور نشود تا عند التحقیق بلائے بر سر او نیاید میر عبد الله و برادر نبده بتیاب گشته اظهار این امر با انگلیشیان ضرور شمردند لیکن صلاح در اخفاے ذکر نام دهیرج نارائن که میر عبد الله نوکر برادرش دهیرج سے مذکور را عمده بابو دانسته با مسٹر جے و میجر کرنک این خبر ظاهر کرد چون میجر کرنک و مسٹر جے با مسٹر امیٹ یکدل و از شمس الدوله سرگران بودند با میر قاسم خان هم که دست نشان شمس الدوله بود کدورتها داشتند و در تفحص بودند که قصورے بر میر قاسم خان اثبات شود تا آنها را جاے الزامے بر شمس الدوله بدست آید بمجرد استماع این خبر چون آتش شراره بار شدند و گفتند که سید غلام حسین خان با ما آشنا و فرستاده ماست اگر این خبر ثابت شود با میر قاسم خان خصومت نموده انتقامش خواهیم کشید میر عبد الله را غم فقیر از یاد رفته پدر دهوش و حواس شش آمد و از استعجال در اظهار این سخن ممانعت نموده دلالت بر نوشتن خطوط به نبده و صاحب قاسم بازار و استخبار احوال فقیر نمود آنها خود از زمره هوشیاران بوده اند قبول نموده خطی بفقیر متضمن استفسار حالات و سبب توقف در مرشد آباد و در صورتیکه مجبورے روی داده لاعلاج باشم دلالت باطلاع و ملاقات با صاحب قاسم بازار که دران ایام مسٹر استین لک باتن بود اگر ممکن باشد نمودند و خطے هم بصاحب مذکور بقلم و رقم انگلیشے نوشته مصحوب یکے از اقرباے فقیر فرستادند و رود آن غریز با خطوط مذکور سرمایه سرور و وسیله رستگارے و خروج فقیر از مرشد آباد گردید بنده

باصاحب قاسما باز ملاقات نمود و دستک راه و هر کاره مع کشتی گرفته روانه عظیم آباد گردید والحمد لله مع الخیر بمنزل مقصود رسیده با دوستان ملاقات کرده در خانهٔ خود شادمان نشست اما از دیدن میر قاسم خان و نازمتش اندیشها داشت چه عجب نفاقے دران روزها شیوع داشت در قلعهٔ بادشاه و برادر بنده با او همراه و مرلید بهرورام نارائن آزرده از من اما در ظاهر آشنا و حقوق عواطف سابقش مرا برگردن و میر قاسم خان بارام نارائن دشمن و از بودن پادشاه در قلعه نامطمئن و بدظن و انگلیشیان باهم در منازعت مسٹر مکویر صاحب اختیار کوٹهٔ عظیم آباد با شمس الدوله متفق و طرف میر قاسم خان داشت و میجر کرنک و مسٹر جے با مسٹر امیٹ یکدل و علی الرغم شمس الدوله بحمایت رام نارائن همت می گماشت رام نارائن باعتماد حمایت میجر کرنک و مسٹر امیٹ وغیره مغرور بوده با مسٹر مکویر مماسات و مدارا مے نمود و با مسٹر جے و میجر کرنک دوست مخلص بود این عمل زیاده تر موجب ناخوشی میر قاسم خان و مسٹر مکویر از رام نارائن می گردید و بهمین سبب دیدانچه دید و احوال بنده آنکه میر قاسم خان بسبب آشنائی بنده با اصحاب انگلیشیه و رفاقت برادر بنده با بادشاه و تعارف سابقے که بنده را با رام نارائن بود بدگمان از فقیر مے ماند و رام نارائن و مرلید هر بسبب نام نوکرے میر قاسم خان و بنابر آنکه میاد ابراے والد خود خواهان نیابت صوبهٔ عظیم آباد از میر قاسم خان و انگلیشیان خواهم بود نیز مرا بدیها متهم میداشتند درین عرصه میر قاسم خان مشتاق ملاقات فقیر برای غرض خود گردید مکرر مے طلبید و فقیر عذر بیمارے گفته نمیرفت تا آنکه مجبور شده رفتم ملاقات کرده مرا همراه خود در خلوت برد و شروع بدلجوئی و نوازش نموده ترغیب برفتن کلکته کرد و فرمود که مسٹر امیٹ حمایت رام نارائن مے نماید و شما با او آشنا اید دران رفته سعے نمائید تا مسٹر امیٹ با ما متفق و از رام نارائن منحرف گشته حکم کونسل بفرستند که من او را بقابوے خود درآورده تسلطے که باید بهمرسانم بنده برآمدن زداز عظیم آباد بوجوهیکه مذکور شد و بعضے جهات دیگر غنیمت میدانست لیکن از تلون و سوءظن میر قاسم خان در آمدن در کارهاے او متعذر مے شمرد بنابرین گفتم که کارهاے شما هرچه از دست من برآید مضائقه نیست اما از مزاج شما که انحراف بی سبب اکثر بهم میرساند خائفم چنانچه در بنده کام کدام تقصیر از فقیر روی داده بود که صاحب یکبار از بنده میل کلی نموده ناآشنائے محض شدند عذر اظهار مردم خصوص گماشتهٔ جگت سیٹهه ظاهر ساخت گفتم در اندازان درخانه اغنیا دخیل گشته همین شیوه دارند اما اولیاے نعم را باید که بدون تحقیق بارفقاے خود بدگمان و گران خاطر نشوند ملخص آنکه عهد و پیمان درمیان آورده فقیر را مطمئن و عازم کلکته گردانیدند و دو هزار روپیه برسم خرج راه فرستاد بنده از دوستان بندرے و انگلیشیے مرخص گشته عازم مرشد آباد گردید و روز چارم بمرشد آباد رسیده درخانهٔ یکی از اقربا منزل گزید چون تراب علی خان عموے خود را بسبب فرستادن من به کلکته و مهیا کرده دادن کشتی با و غیره اسباب و ما یحتاج اعلام نموده بود بنده برابر هرامرے که باو گفته فرستاد سرانجام داده حاضر ساخت و فقیر بعد از دو سه روز روانه کلکته گردیده بمنزل مقصود رسید و با مسٹر امیٹ و جارج گرے و کپتان نکس ملاقات نموده صحبت اختلاط گرم داشت و اخبار عظیم آباد از زبان اینها مفصل مے شنید ✣

ذکر رفتن پادشاه از عظیم آباد بارادهٔ اوده و لکهنو و آمدن شجاع الدوله باستقبال پادشاه تا سرحد صوبهٔ خود برلب دریاچهٔ کرم ناسه

درین عرصه که پادشاه درین نواح گرم تگ و تاز بود انتظار منیر الدوله که پیش تر احمد شاه ابدالی بسفارت رفته بود و احمد شاه ابدالے هم درهمین اوان حسب الطلب نجیب الدوله و احمد بنگش و جمیع افاغنه و شجاع الدوله بارادهٔ استیصال قوم مرهته در وسط اینها که دایرهٔ سلطنت هندوستان و برداشتن شاهجهان نام شاهزاده که عمدهٔ عماد الملک پدر شاه عالم عالمگیر پادشاه را کشته از اورنگ تخت انداخته بود و خود نموده قاصد دار الخلافه بود هندوستان آمده و در مدت نه ماه خنگ مرهته را بانصرام رسانیده بقندهار که دار الملک ابدالی بود

برگشت و شجاع الدوله و نجیب الدوله وغیره را باطاعت شاه عالم و پادشاه ساختن او سفارش تاکید تمام کرده معاودت نمود و میر الدوله
تا مدت مذکور با احمد شاه ابدالی بسر برده رقعهای او بنام سرداران هند دربارهٔ اطاعت شاه عالم حاصل نمود و روبروی او با المشافهه هم
سفارش شاه عالم بعمل آمد بعد مراجعت شاه ابدالی نجیب الدوله سلطان جوان بخت پسر شاه عالم را به نیابت پدر در قلعهٔ شاهجهان آباد
نشانیده سکه بنام شاه عالم زد و خطبه بنام او خواند شجاع الدوله نیز در ملک خود سکه و خطبه بنام او اجرا نموده زر سرخ و سفید مزین بسکهٔ
شاه عالم مع عرائض نیاز متضمن استدعای مقدم او فرستاد و عرائض احمد بیگ و نجیب الدوله و میر الدوله و غیرهم متضمن مبارکباد
جلوس بر تخت و موروثی و ارسال مبالغ نذور بدستور شجاع الدوله نیز رسیده سرمایهٔ اطمینان پادشاه گردید و میر محمد قاسم خان و جماعهٔ
انگلیشیه را جای عذر نمانده معامله خاطرخواه خود انفصال داد مدور زر و اسبابیکه مناسب دانستند پیشکش پادشاه نموده مرخص
گردید شاه عالم شکر قادر کارساز برین نعمت نورسیده تقدیم رسانیده طبل معاودت کوفت و شاید در اواخر شوال یا اوائل ذیقعده
سنه اثنین از جلوس خود مطابق سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و چار هجری از عظیم آباد بیرون رفته قاصد ملک شجاع الدوله
گردید چون از دریاچهٔ کرم ناسه گذشت شجاع الدوله پیش آمده ادراک شرف کورنش و تقبیل قوائم سریر سلطنت نموده پیشکشهای
لائق گذرانیده همراه پادشاه بصوبهٔ خود رفت میر محمد قاسم خان را از طرف پادشاه دلجمعی روی داده در فکر بدست آوردن راجه
رام نارائن افتاده و بکونسل کلکته خصوص شمس الدوله گوشزد کرده طرف او را محکم گرفته بود در استدعای امر مذکور خود هم خطوط می نگاشت
و از مستر کمو پرسیدم که با رام نارائن بد بود کدورتی نویسانیده و مستر کمو پیرایهٔ انواع سلوک از خود خوشنود میداشت درین ضمن جنرل کوٹ
که قبل ازین ایام سمیجر همراه کرنل کلیف ثابت خنگ در هنگام انقلاب سراج الدوله بتعاقب موشیر لاس تا پهکسر رفته بعد ازان بولایت
خود شتافته بود درین عهد بمرتبهٔ جرنیلی رسیده و بسالاری فوج انگلیشیه از ولایت مامور گردیده بعظیم آباد آمد راجه رام نارائن
با او ساخته منحان در دروغ بگوش او رسانیده و با جواسیس او ساخته روزی با او القا نمود که میر قاسم خان فردا ارادهٔ ریزش
بر لشکر شما دارد و فوج را مخفی حکم بتیاری نموده جرنیل مذکور باستماع این خبر صبح ناگهان اول وقت بخیمهٔ او با معدودی از همراهیان
در آمد میر قاسم خان را خفته و افواج او را غافل و از تیاری عاطل دیده اثری از انچه شنیده بود نیافت و ازین حرکتی که کرده بود
پشیمانی کشیده یکی را از انگلیشیان بعذرخواهی گذاشته رفت تا بگوید که برای ملاقات آمده بودم شمارا در خواب دیده برگشتم
میر قاسم خان خبر یافته علی الفور بیدار و ازین حرکت جرنیل نهایت آزرده گشت و شخص عذرخواه را ملامتها نموده او خالفت و
هراسان عذرخواهی نمود میر قاسم خان حرکت مذکور را درست آویزه فسکایت ساخته بکونسل نگاشت و جرنیل کوٹ در کونسل
انفعال کشیده چاره غیر از رفتن بولایت خود ندید و فتنهٔ انگریزی های رام نارائن ظاهر ترگشته برای او نتائج غیر شایسته داد
فقیر که در کلکته دوسالهای اقامت داشت احوال خطوط میر قاسم خان که بکونسل میرسید اغلب معلوم و درین ضمن بتقریبات
مختلفه از مستر امیت که مزاج موافقت با میر قاسم خان مینمود آن عزیز سربازمیزد تا آنکه روزی صاف با من گفت که
شما خوب آگهی دارید که مرا با رام نارائن مودت و اخلاص نیست بلکه از و متنفر و بیزارم لیکن الحال که فیمابین من و شمس الدوله مخالفت
افتاده از ابتدا او طرف میر قاسم خان گرفته و من علی الرغم او طرف میر جعفر خان و رام نارائن وغیره گرفته ام و درینباب مراسلات
ما سر دو بولایت انگلنڈ و بکونسل کلندن رفته تضعیف آرائے یکدیگر و رد و تقبیح کارهائے هم نموده و مے نمائیم الحال بدون
الفصالیکه از ولایت توقع داریم طرفدار میر قاسم خان نمی توانم شد و اگر طرف او را بگیرم خود خود را تکذیب و تقبیح کرده باشم
بنابرین اگر سخن شمس الدوله در ولایت پذیرائی یافت میر قاسم خان را بامید رجوع نخواهد بود و اگر سخن من موثر افتاد و زمام

اختیار کارهای اینجا بدست من آمد دران وقت اگر میر محمد قاسم خان با ما سر آشتی داشته باشد ما را هم مضائقه نخواهد بود و بنده ما بضمیر مسٹر امیٹ و مخلصانش را بمیر قاسم خان نگاشته آگهی دادا ما چون طرف شمس الدوله غالب بود ملتمسات میر محمد قاسم خان در کونسل پذیرائی یافته حکم مختارے بنام او در باب فیصال معاملات با رام نارائن وغیره مخالفان بنوعیکه مرکوز خاطرش باشد و اصلح داند رفت و فقیر بدین ماجرا مطلع گردیده از کلکته داعیه برآمدن نموده از مسٹر امیٹ وغیره مرخص شده راه مرشد آباد گرفت بعد وصول چند روز در مرشد آباد بنا بر جهتے توقف کرده قاصد عظیم آباد گردید ✣

مقید نمودن میر قاسم خان رام نارائن وغیره مخالفان خود را باطمینان خاطر و تسلط یافتن بر صوبه عظیم آباد و اندوختن زرهاے وافر

میر محمد قاسم خان که در جز درسے و کاغذ فهمے مهارت لائق داشت و عمله کاردان بهمرسانیده بمصاحبت آنها توجه می گماشت بعد رسیدن حکم خاطرخواه از کونسل رام نارائن را در باب محاسبه آورده کاغذ مداخل و مخارج صوبه را درخواست و زریکه بنام جاگیرداران حضور در اخراجات نوشته بود رسید زرهاے مذکور بمهر آنها طلب داشت و زریکه در تنخواه سپاه نوشته بود عمله خود را بملاحظه موجودات و تصحیح آنها حکم فرموده با حضار متصدیان ملازم رام نارائن فرمان داد چون کارهاے رام نارائن همه مبنی بر غائله و خیانت بود اضطراب عظیم در او روے داده لباط استشاره با اصدقاے خود گسترد و مسٹر امیٹ و میجر کرنک را ملامت کرده بر اعتماد خود که بر آنها نموده بودند ملامت کشید بعضی از رفقاے او که صاحب جرأت بوده اند تشجیع و تحریض بمکاوحت می نمودند و کم جرأتان دلالت بر تذلل و اطاعت میکردند چون او جرأت ذاتی نداشت و تقدیر مقتضی انتقامات اعمالیکه با عجزهٔ مسلمانان و غیرایشان کرده بود گشت چاره غیر از امتثال فرمان میر محمد قاسم خان ندید مگر بعضے از عمدهٔ متصدیان خود مثل سردار سنگه وغیره را گرفته زنجیر تا سر رشته محاسبه کم گردد چون میر قاسم خان برادوست یافت ملازمان معتمد خود مثل برکت علی وغیره را برا و گماشته نظر بنهاد خیانت مبالغ خطیر در تنخواه سپاه و جاگیرداران و محصول زر صوبه برآورده نقد جنس خانهٔ او را ضبط نمود چون او دولت خود را متفرق ساخته بود هفت لک روپیه نقد جنس هم نزدیک بهمین قدر قیمت از خانهٔ او بعد اخفائیکه شاید او زنهائیش نزد معتمدان خود نموده بودند بدست افتاد و مسمار ساهوکه مهاجن عمده و امانت دار معاملات او بود و کنگالیش خزانچی خانه اش نیز بعلت تهمت امانت داری زرهائیش گرفتار آمده خانهاے آنها بر باد رفت و زرے از انها نیز بحصول نپیوست و راجه مرلیدهر سرکاره که برابر با رام نارائن و شریک حال او بود مع محمد آفاق کوتوال که او هم از کوچک ابدالان مرلیدهر و زر و بال پا مانده عالمے بر سر داشت اسیر شکنجهٔ انواع تعذیرات گردیده زرهاے اندوخته چندین ساله اینها هم که مبلغ خطیر بود بخانهٔ میر قاسم خان رسید مصطفے قلیخان برادر محمد ایرج خان غفر الله لهما نیز بنا بر خباثت طینتے که داشت شریک گرفتارے جماعهٔ مذکوره گردیده اسیر دار و گیر برحمت خداوند علیم قدیر رفت سید عبد العلی خان خاکسار نقیر که دران اوقات از بنارس بخاطر ارپریشانی خود را بعظیم آباد رسانیده باعتماد نظامت و اقتدار رام نارائن توسلے با او پیدا کرده بود مورد عتاب میر قاسم خان گردیده مامور بخروج از عظیم آباد و عود بهنارس گردید و هر یکے از اقربا و رفقاے او که بعلاقه و کارے موسوم بوده اند متهم بمحاسبه گردیده بتنبلا بمواخذه ها گشتند و زر فراوانے از اعالی و ادانے فرقهٔ مذکوره عائد خزانهٔ میر قاسم خان گردید و خان مذکور بعد تسلط بر رام نارائن و مقهورے او مع رفقا مطمئن خاطر و مشید الارکان بکمال جاه و جلال و عظمت و شان داخل قلعهٔ عظیم آباد گشت و مرلیدهر را مقید بجهانگیر نگر فرستاد و رام نارائن را با باقے ابتاعش نزد خود مع رائے رایان امیدمل وغیره محبوسان مرشد آباد مقید نگهداشت و محصلان شدید بر او شتاب رائے گماشته کاوشها با او بنا بر مشارکتش با رام نارائن از حد بدر برد

او چون مرد باستقلال بود با معدودے از رفقا استعداد یار جان برآبرو در خانه خود نشست و چندان علاقه دار معاملات میر قاسم خان هم نبود اما چند روز در نهایت صعوبت گذرانیدند میر قاسم خان اسناد قلعه داری رهتاس و دیوانی صوبه عظیم آباد و محالات جاگیر صمصام الدوله بنام خود از پادشاه گرفته در قبضه تصرف خود آورد و بعادت محاسبه همین کار را با او کاوش می نمود لیکن چون او را حقوق خدمت و رفاقتے که در جنگ خادم حسین خان نموده بر گردن سرداران انگلیشیه ثابت بود و پاس خاطرش ملحوظ و منظور داشتند بهر صورت از دست میر قاسم خان استخلاص او نموده بنائے الفصال جواب و سوال او در حضور گورنر و کونسل کلکته گذاشتند میر قاسم خان باعتماد وداد شمس الدوله گورنر را رخصت گشت و شتاب رائے بصحابت میجر کرنک وغیره بکلکته رفت و چون فی الحقیقه تقصیرے بر او ثابت نبود و خوبیهاے بسیار داشت شمس الدوله اصحاب کونسل حکم به بیرون رفتن او از حدود ممالک محروسه میر قاسم خان نمودند او همراه مسٹر الس و مسٹر لشنگتن که صاحب کلان و خرد کوٹهے عظیم آباد شده بعد معزولے مسٹر ملکویر سے آمدند بعظیم آباد آمد از عظیم آباد مسٹر لشنگتن یک پلٹن تلنگه همراه گرفته راه شتاب را از راه چهپره و سرکارسارن همراه خود برد و از دریاے سرجو که دیوهره گهاگهرا شم هم سے گویند و مابین صدر و عظیم آباد واقع است گذرانیده بحدود ملک شجاع الدوله خلف صفدر جنگ رسانیده برگشت و میر محمد قاسم خان نزد باسے وافر از تحصیل امتعه و اجناس و ضبط اموال مردم فراهم آورده و نقود نامعدود جمع نمود و میر مهدے خان را که نبابر قرابتی که برادر او بود بلقب جدارے سرکار تزهک نامور ساخت در انجا منشا رام برادر داماد راجه رام نارائن عامل بود از جهالت رجرآتی که داشت بجنگ او پرداخته و میر مهدے خان بر او ظفر یافته منشا رام و میدان کشته افتاد و همیشه میر قاسم خان در تیارے توپخانه و بندوق جقماقے فرنگے و دیگر آلات حروب ساعے بوده گرگین خان را عمدة المهام این کار و سپه سالار خانه خود ساخت بلکه خود را بدست او فروخته بر غیر اعتماد نداشت و سرداران دیگر هم از زمره سپاه هندے بهر سانیده هر یکے را بجاهے و مرتبه رسانید از آن جمله اشرف داعے از همه محمد تقے خان تبریزے کوتوال بود که او را فوجدار بیربهوم نموده حکم بآراستن فوج و نگهداشتن مردم کارآمدے داده بود و آن مرحوم زیاده از مقدور از انچه مامور بود و بذل جهد خود نموده مردم لائق فراهم آورد و متوجه تربیت رفقاے خود بوده در مدت بیسیر همراهیان خود را هم بذل وجود و هم بشفق و مدارست نوعے بیار است که احدے از رفقاے او این کار را بخوبے او سرانجام نتوانست داد و فی الحقیقه لیاقت سپهبدے او داشت نه گرگین خان گرزی فرو شش اگر محمد تقے خان بجاے گرگین خان سے بود بهنگام جنگ ننگ ناموس مردے را نگهداشته چنانچه باید مهم محاربه را انجام مے داد با وجود قلت مقدور و نفاق سید محمد خان نائب صوبه مرشد آباد بنگاله و خودسری و عدم فرمان برداری شیخ هیبت الله و عالم خان و جعفر خان وغیره جماعه داران متعینه در جنگ انگلشیان کارنامه بر صفحه روزگار یادگار گذاشت در اصل انتظام اساس اقتدار گرگین خان گویا برانداختن بنیاد دولت بود دامیر قاسم خان نفهمید یا نفهمید لیکن تقدیرات الهی او را کور و کر گردانیدند چنانچه از وقایع آتیه انکشاف خواهد یافت **القصه** میر قاسم خان در آراستن اسباب تجمل و افزایش آلات و ادوات حرب و دیگر امور ملکدارے کوشیده زمینداران متقدر صوبه عظیم آباد را در حضور خود طلبیده بخت کامگار خان بخوف رفاقت پادشاه و انواع دعاوے بر خود سرباز زده خود را بکوهستان رام گڈه وغیره کشید و بنیاد سنگه و فتح سنگه باعتماد عدم مرافقت پادشاه و حاضر باشے خود در حضور ناظمان سلف حاضر آمده متقدر شدند پهلوان سنگه وغیره زمینداران سرکار شاه آباد که به بهوجپور یها مشهور بوده اند با تهام موافقت بارام نارائن دانداشه یاد اشت اعمال زشت خود ثمر دور رسیده انتقام نمودند میر قاسم خان که استیصال متقدران قدیم خصوص زمینداران متمرد و در باطن مصمم داشت بلا عیه قلع و قمع آنها جازم گشته اول برادر زاده خود ابو طالب خان و بعد ازان اسد الله خان پسر میر حسین خان را

که در سنگ و سیسه باک بود حاکم ملک کامگار خان گردانیده خود اراده نهضت بطرف سهسرام و پرگنه های سرکار شاه آباد مصمم نمود درین ضمن سنبده از کلکته برگشته بعظیم آباد رسید و بوساطت ڈاکتر ولیم فلرین که با فقیر نهایت آشنا و میر قاسم خان را نیز از جمله مخلصان خود ملازمتش حاصل کرد بظاهر اظهار التفاتها نمود اما در باطن به سبب اندک درنگی که سنبده آن طرف کرد ملول و منزجر بود ازین معرکه ها کرد و سنبده عذر را خواست چون باطنش با کمتر کسی صاف بود عذرهای سنبده هر چند پذیرفت اما میدانم که غبار خاطرش چنانچه باید برفع نشد همدرین اثناء الدوله مرحوم بضرورت آنکه میر قاسم خان حاکم و مرحوم مرقوم قلیل جاگیرے درین دیار دارد و آشوب زمانه را دیده بهمان قلیلے که هم مملوک و از قدیم جاگیر هم بود قناعت نموده صرف اوقات باسر و منتظم مے شمرد و قاصد ملاقات ناظم مذکور گردیده بوساطت میرزا شمس الدین که دیرینه آشنا بود پیغام فرستاد میر قاسم خان بسبب صغر سن و مرتبه سابق خود که نهایت کمتر داشت راضی بملاقات نبود بشروط چند که عمده استعظام خودش بود قبول نموده و والا بعظیم آباد رسیده برنخوت و خواهشهاے او از آمدن خود پشیمانی کشیده سنبده در خدمت والا دشتافته کلمه چند که تقاضاے صلاح وقت بود معروض داشته راضی باستعظام میر قاسم خان نمود طوعاً و کرهاً بحکم ضرورت قبول فرمود و عند الملاقات که اندک ادبے برای میر قاسم خان اختیار فرمود میر قاسم خان نظر برفعت شان و بزرگے او نموده از خواهشهاے خود منفعل گردید و از سند برخاسته بپاے استعداد پیش آمد و معانقه نموده بر سند برابر باخود نشانیده و مراتب خردے بتقدیم رسانیده خوشنود ساخت و عزت و احترام بسیار کرده شاد کام و مقضی المرام برمحال جاگیر مرخص فرمود و تا بود در رعایت خاطرش نموده را صفے میداشت روزے سنبده بخانه میر عبد القدر نشسته بود که جوادا میر قاسم خان بطلب فقیر آمده همراه برد در خلوت بود بعد ملاقات و محاکات فرمود که ما از شما چیزهاے طلبیده گفتم چه خواهد بود که ازین سبب شنود انچه در بغداد با شما گذشته است گفت جاگیر مونگیر ما باید داد که بر متصل قلعه بهت و قلعه مونگیر مع محالات آنجا حواله گرگین خان شده بسبب نهایت اتصال محال مذکور با قلعه همیشه عامل شما را از عمله او نالش و ادراکشایت عامل شما علی التعاقب خواهد بود من بهتر ازان دامهاد رعوضش بشما میدهم گفتم انچه برای سرکار بهتر باشد بعمل آید سنبده وجه معاشے میخواهد این را هم شما داده ایدجاے دیگر هم اگر مقدور و منظور باشد مے توانند داد در اثنا راجه راج بلبهه که دران روزها بنیابت عظیم آباد از غزل رام نارائن مامور بود پروانگے داد و او در ولیت بعمل گذاشت بعد چند روز میر قاسم خان لیسوے بهوجپور و سهرام بدر رفت و تبدیل دامهاے مذکور بعمل نیامده عرضے دافر عارض حال سنبده گشت چون سنبده نهایت مقروض و بے اسباب سفر بمرتبه اتم بود طاقت همراهیش دران سفر نیافتم و چند انکه ڈاکتر فلرین و دوستان دیگر التماس حکم و اذن وجه تنخواه سنبده نمودند بآرے و بلے گذرانیده چیزے نداد فقیر بناچارے در عظیم آباد ماند و او بطرف بهوجپور و سهرام شتافت +

رفتن میر قاسم خان بسهرام و بهوجپور و گرفتن زمینداران آنجا بطرف زمین غاری پور و ظاهر نمودن خان مرقوم آثار سفاکے خود و سر کشیدن باوج نخوت و غرور

چون میر قاسم خان با لشکر قیامت اثر بر سر زمینداران سرکار شاه آباد و پهلوان سنگه رفت آنها بدروفتن از ملک خود فوز عظیم دانسته راه دیار شجاع الدوله و راجه بلوند زمیندار بنارس گرفتند و از دریاے گنگا عبور نموده آن طرفها سکونت ورزیدند میر قاسم خان عمال معتمد بهر یک از راجستان زمینداران مذکور با فوج گران تعین نموده خود در سهرام سکونت ورزید چون تو هم و استخبار جزئیات و خصوصیات مردم در مزاجش نهایت رسوخ داشت احوال اشخاص نام آور اغلب و اکثر منقح باد میر سدراجه سکهه لال هرکاره معتمد او بود و جاسوس بسیار در برادرے او نوکر و مامور باستخبار حالات اهالے ملازم و غیر ملازم از سکنه شهر و زمینداران بودند

اما تهوّل سر کاره که بدنفس مردم آزار و اول نوکر خادم حسن خان بوده در پورنیه بشیوهٔ خود عالمے را بر باد داده درین ایام رفیق گرگین خان بوده حق و ناحق با اکثر مردم باغراض و عداوت خود کاویده و معرفت گرگین خان بمیر قاسم خان اخبار مخالف مزاجش رسانیده عرباے بیچاره بسیار را باخاک برابر ساخت و کینه هاے دیرینه در خاطر میر قاسم خان جاے گیر بوده هرگز بیرون نمی شد چنانچه با کلب علیخان وحید و علے خان پسران علاء قلے خان خوجدار بهاگلپور بتقصیر آنکه میر ابو الحسن برادر حقیقی بوعلے خان پسر تراب علی خان عموے میر قاسم خان دامادِ راجهٔ گهرکپور در جنگی که با راجه مذکور نموده بودند کشته شده بود کینه داشت و کینه دوم آنکه آنها را هنگام عبور و مرور جنرل کوٹ وقتیکه در تعاقب موشیر لاس رفته بود با جنرل مذکور ملاقات اتفاق افتاده راه دوستی کشاده بافته بود این باهم که جنرل کوٹ بعظیم آباد آمد آنها ملاقات نمودند میر قاسم خان این کینه را هم در دل راه داده بعد توقف در بهوجپور و دلیر شدن بقتل سر کارها و ستیارام و شیخ سعد الله و عدم باز پرس انگلیشیه بر اج بلهه حکم مقید نمودن آنها فرستاد و بیچارها مع پدر مقید گشته تا آخر ایام حکومت میر قاسم خان در بلاے اسیرے بودند و از عجائب آنکه کساني را که راج بلهه بآوردن آنها فرستاده بود فرستاده ها در راه مراسوار دیده و اشتباه ورزیده بگمان آنکه من یکے ازان هر دو برادرم سوارے مرا از راه حراست نموده نزد راج بلهه آوردند هر چند سبب پرسیدم چیزے نگفته تا نزد راجه مذکور رسانیدند او بعد ملاقات چون فقیر را بنام و نشان شناخت خجالت کشیده و عذر خواسته رخصت نمود و فقیر شکر الٰهی بجا آورده بخانه آمد اما چه گویم که آن یکساعت بر من از غوغاهاے گوناگون چسان گذشت حق تعالی هیچ آفریدهٔ خود را گرفتار دست ظلمه قساوت شعار نفرماید و گرفتاران را از دام ستمهاي شان رهائے بخشد اللهم امین مردم خوگرفته اوضاع سابق بوده هر یکے با دیگرے مراسلات و راه آشتی باز میداشت راجه ستیارام متصدیے که مدار المهام اکثر امور عظیمه بود خود را فراموش کرده مزاجش مثل حکام سابق در عفو اغماض تصور نمود و بضابطهٔ متصدیان سهد زیاده روے و از حد خود تعدے آغاز نهاد و در کارهاے مردم باخذ رشوت وغیره حق را باباطل و باطل را باحق آمیختن شروع نمود و شیخ سعد الله نام جماعه دارے از فرقهٔ سپاه که اغلب اوقات قبل ازین میر قاسم خان و ملازمت رام نارائن بکار پرگنه هاے سرکار شاه آباد اشتغال داشت درین وقت نیز بعلت اطلاع بر کم و کیف محالات مذکوره حاکم و علاقه دار بعضے ازان اماکن بود بر دوش سوابق ایام مراسلات از زمینداران اخراجے داشت و شاید کلمات چند مخالف مزاج و رضاے میر قاسم خان مے نگاشت و سه چار نفر از سرکرده هاے جواسیس که هر یکے در خانه امیرے از امراے پیشین بریاست فرقهٔ مذکوره ممتاز و ردے عرض التماس دران آستان داشت بالفعل در سرکار میر قاسم خان هم هر یکے با چند صد کس ازان جماعهٔ ملازم و بکار استخبار و اخبار بر طرف و سر خانه مامور بودند تصور تساوے با اوقات سابقه نموده از سهل انگارے و دروغ گوئے باز نمے آمدند ملخص آنکه هر یکے ازین پنج کس باثبات تقصیرے مورد عتاب بیجا گردیده بسیاست رسیدند جرم هر یکے ازینها اگر بعد ازین مفصل و معلوم گردد انشاء الله تعالے مرقوم خواهد گردید از معتمدین مقبول الرواج معلوم شده که ازین پنج کس احدے چنان جرمیکه قابل کشتن باشند نداشت بلکه محض توهم و سوء ظن بیچارها مقتول شد ند شیخ سعد الله بگفته غرض گویان بدوستی میر جعفر خان و زمینداران بهوجپور متهم گشته کشته گردید و ستیارام بهیکے از زمینداران بهوجپور خطے نوشته دران خط خبر کوچ میر قاسم خان بزمانے معین نوشته بود مظنون شد که او را اطلاع بر آمدن استعداد معاودت نموده و چرا راه مراسلات داشت و جرم هر کارهاے مقتول نیز ازین مقوله که ظن و وهم محض بود باعث قتل آن بیچارگان گشت چون میر محمد قاسم خان بتیغ تهدید و تعذیر پنج نفر معتمد را ازمشاهیر را بخاک هلاک افگند رعب و سطوتش بنوعے در دلها متمکن گشت که احدے را هیچ چیز از اقویا باشد مجال دم زدن پیش او نبود و هر دور و نزدیکے که بود از بیم او در خانه خود نمی توانست آسود و هر چند میر قاسم خان

در معامله ملازمان وهندیان مختار وانگلشیان را بنا بر قول وقرار با او مجال باز پرس در هیچ امرے نبود معهذا چون قتل مردم امریست عظیم ارباب کونسل خطے متضمن استفسار علت قتل آنها نگاشته جوابش را طلبیده اشتند میر قاسم خان بعضے خطوط را که بمهر شیخ سعد الله وغیره بدست آورده دست آویز قتل آنها ساخته بود پیش بعضے از انگلیشیان مخلص خود مثل مکویر وڈاکٹر وغیره فرستاده التماس ترجمه کردن آن نموده بود فقیر را چون باڈاکٹر فلرٹن ربط بسیار واو را با من محرمیتے بود خطوط مذکور بمن نموده بقرائت من بر مضمون آن آگاه شد فقیر آنها را که دید معلوم نمود که خطوط را ساخته اند وحاے اصلاح در کمال احتیاط وکم نمائی بعمل آورده شاید وجه کشتن آنها امر دیگر بود بعد ازان برائے رفع بدنامے خود خطوط بمهر آنها بهم رسانیده حیله هاے دیگر تراشیده بنده ڈاکٹر را هم نمود که درین حرف این قسم ساخته اند نمیدانم که خطوط مذکور بکونسل رفت یا نه وعذر قتل آنها بچه صورت خواست وچگونه پذیرائے یافت وهمدرین اثنا میر قاسم خان را داعیهٔ دیدن قلعه رهتاس در سر افتاده به نثار علے خان که از طرف خود قلعه دارش نموده ساهل را به پیشکارے او مقرر فرموده بود از ارادهٔ خود آگهے داد والد مرحوم راهم که دران اوان بملاقات میر قاسم خان بسهسرام رفته بود همراه خود بنمودن قلعه برد سید علے خان برادر فقیر از پیشتر ملازم میر قاسم خان بسفارش مسٹر مکویر هنگام رفتن فقیر بطرف کلکته گذشته بود درین سفر برادر خرد تر فقیر غالب علی خان هم بسفارش والد مرحوم ملازم شد وسلقے علی خان برادر سوم فقیر را که ازین هر دو بزرگ تر واز نبده در سال کمتر است هر چند میر قاسم خان بر فاقت خود دلالت فرمود قبول نمود وبهمراهے والد راضی گشته قلیلی که از جاگیر میسرش میشد قناعت ورزید القصه بعد ملاحظه قلعه وانتظام آنجا معاودت نموده بازبه سهسرام رفت وساهل زامع یکلکه هزارے پادشاهے که از قدیم حارس قلعه بود مقید ساخت ووالد را بحال جاگیرش مرخص فرمود

ذکر معاودت نمودن میر قاسم خان از بهوجپور وسهسرام ومقید نمودن راجه بلبهدر را ومتعین نمودن راجه نوبت رائے بصوبه داریے عظیم آباد واقامت نمودن در قلعه مونگیر

چون میر قاسم خان را از انتظام سرکار شاه آباد فراغت دست داد واز سرسس کتبه هم بشن سنگه زمیندار پرگنه مذکور گرفته به بنارس رفت میر مهدے خان بنے عم اسد الله خان را در سانوٹ متعینه بفوجدارے چین پور وسهسرام مع شیخ محمد خان جماعه دار لکهنوے برائے خبردارے وهوشیارے از فتنه هاے پهلوان سنگه گذاشت وسمرو فرنگے رامع سه چار پلٹن چقماقی وچند ضرب توپ در یکسر ومیر روشن علیخان بخشے را با رساله ومردم همراهے او در بهوجپور وغیره نگهداشت وخود تماشاے ملک نگهه که عبارت از سرسس کتبه وارول وبکارے وبهارو پانچ غیره است نموده عازم مونگیر گردید اما قبل ازان که بمونگیر رسیده گرد راجه بلبهدر را نزد خود طلبیده اشت بعد ورود او در حضور او را مقید ساخته مردم معتمد برائے ضبط اموالش بجهانگیر نگر فرستاد وراجه نوبت رائے را متصل عظیم آباد رسیده خلعت نیابت صوبه مذکوره بخشیده بسر انجام مهام آنجا مرخص فرمود وخود در کمال عظمت وجاه بقلعهٔ مذکور شتافته شب پانزدهم ذی الحجه سنه یکهزار ویکصد وهفتاد وپنج هجرے بشرف نزول بخشیده قلعه را باهتمام تمام آراستن شروع نموده وترمیم عمارات سابقه فرموده مجددا بر بعضے عمارات افزود بکمال الطبش وسطوت وجاه وعظمت زندگی نمود از انجاکه در ایام دولت واقتدار زنهاے جمیله جوان بسیار یافته وقوت شهویه بهیمیه اش نهایت نقصان نپذیرفته بسر حد زوال رسیده بود در سعی تحصیل این قوت مبالغه داشت واطبائے حاذق چاره جوئی وافرے نمودند اما سودے نمی دید آخر الامر معلوم نیست بدلالت کدام کس از مجربان باکل خراطین پرداخته فائده عظیمے برداشت گویند بمرتبه

این قوت بہم رسیدہ کہ گویا اعادہ شباب بش دست داد و بمعنی از مخلصان خود را ہم بہمین عمل بشارت نمود ظاہر العبد اطاعت آنہا را ہم قوت مذکورہ ہمان قسم میسر آمد چنانچہ بعضے از انہا بزبان خود حضور فقیر اقرار و تقریر این اثرے نمودند القصہ چون میر قاسم خان مدمونگیر طرح اقامت انداخت و آنجا را مرکز دولت خود ساخت بانتظام امور مرجوعہ مے پرداخت ازان جملہ بامرے چند نہایت توجہ داشت چون از شیمہ کریمہ محرران سوانح ایام بر مذکران مراسم و عادات انام صدق مقال و صراحات راستی در ارقام احوال است بنابرین بمقتضاے مصرع مشہور مصرع عیب مے جملہ بگفتن ہنرش نیز بگو ✣ انچہ از احوال او مشاہدہ رفت و مسموع افتاد بزبان قلم حقیقت رقم داده مے آید مخفی نماند اگرچہ میر قاسم خان را بدگمانے نبابر ملاحظہ احوال نمک حرامے و بی وفائی سپاہ بنگالہ و دورویی و نیرنگے عموم مشاہیر این دیار بدرجہ زیادہ از حد بود در اخذ و جر اموال و قتل و قید مردم نہایت بے باکی داشت اما در جرو معاملات ملکی و انفصال قضایا و منازعات عموم الناس با ہمدگر و دادن تنخواہ بسپاہ و غیرہ ملازمان و قدر دانے علما و احترام جماعہ مذکورہ و میانہ روے در امساک و اسراف و معرفت محل و موقع بذل و اشیا زیادہ روزگار بود چنانچہ در ہفتہ دو روز برائے عدالت بضابطہ سلاطین سلف مقرر داشتہ بر انفصال عملہ عدالت اعتماد نفرمودہ خود متوجہ استماع فیصلہ قضایا و استکشاف دقائق ماجرائے شد و با حضار مدعی و مدعا علیہ فرمان داده بگوش خود گفتگوے طرفین و حکمے کہ عملہ عدالت در بارہ آن کردہ بودند مے شنید و احدے را مجال نبود کہ بطمع اخذ رشوت حق را با باطل مشتبہ تواند ساخت و زینہاران مقتدر کوتہ اندیش کہ در ایام حکومت جانکی رام و رام نارائن دہات غربائے بی مقدور را بقہر و غلبہ متصرف شدہ بودند از ذوی الحقوق ہر کہ مستمسکے داشت و اگر نداشت بر حقیت خود محضرے بمہر گواہان معتمد غیر قاضے و مفتی مے آورد ہمان وقت بعد ملاحظہ آن و شیقہ و تحقیق احوال از شہود سند بمہر او حاصل نمودہ و سزا و لان شدید از حضور سپردہ از دست متصدیان استرداد حق خود مے نمود و بر مایملک خود قابض و متصرف بیگردید و اکثر لوازم تزئینات امام باڑہ سراج الدولہ کہ طلا آلات و نقرہ آلات لکوک بود مسکوک نمودہ بوساطت جناب شیخ محمد علے حزین و میر محمد علے فاضل و شیخ محمد حسن و زائر حسین خان وغیرہم کہ از فقہاے عصر و متعلقان اند بارباب استحقاق از سادات وغیرہ و مجاورین مشاہد متبرکہ مع شے زاید از قبل خود بطریق نذور و تبرع رسانید و دیون جناب شیخ حسن مرحوم مرقوم را کہ مبلغ کلے بود از خانہ خود ادا فرمودہ وجہے لائق برائے مصارف ضروریہ اش مقرر داشت و در کمال ادب و احترام رسانیدہ سعادت خودے پنداشت ہر گاہ شیخ بدیدن او مے آمد علیحدہ برائے نشستن او در پہلوے خود گسترده در ذہاب و ایابش استقبال و مشایعت بکمال تواضع و فروتنے مے نمود و امتثال فرمان او را وسیلہ نیل سعادات دارین و ارتفاع درجات انگاشتہ ہر چہ میگفت بطیب خاطرے پذیرفت و ہمین قسم استرضاے خواطر بزرگان مرقوم وجہ ہمت خود ساختہ تا مقدور را ضے بقصور نبود و در ادائے تنخواہ سپاہ علی ہذا القیاس از احاد الناس گاہے شکایتے بگوش نرسیدہ اما درین شک نیست کہ احدے ہم از خوف او با طمینان و آسایش نخوابید و دمے نمی آرمید فقیر را چون مدتے در عظیم آباد بکمال عسرت گذشت روزے ڈاکٹر فلرٹن با من گفت کہ خان صاحب چرا شما بمونگیر نمے روید گفتم از بطش میر قاسم خان ایمن نیستم گفت اگر در پناہ او بر شما قہر کند حمایت شما را کہ سے تواند نمود بہتر آنکہ بہانجا روید شاید شما را توسعے روے نماید و مردم چنانچہ مسٹر الس با شما گفت مجال حمایت نداریم و بنابر نام رفاقت او اعانت شما ظاہر و فاشے نمیتوانم نمود زیرا کہ در ابتداے تفویض معاملات سہ سہ صوبہ از جملہ شرائط و عہود دیگر انگلیشیان با او نموده بودند یکے ایں بود کہ در بارہ ہندوستانیان خاصہ ملازمان کسے حمایت و باز پرس ننماید فقیر ہم دید کہ راست میگوید بہر حالیکہ بود

بمونگیر رفتم و روز ملازمت بمجلسش رسیده مورد الطاف بسیار گردیدم و بمنهای یارانه و اختلاط مصاحبانه میسر آمد و روز دیگر تا آنکه محض بود بنده را حیرت و اندیشها افزود بضرورت علی کلمه علیه لا اله الا الله گفته و در کتاب الدعاء شیخ مرحوم محمد علی حزین اسکنه الله تعالی فی اعلی علیین مسطور است شروع نموده تا سلخ ذی الحجه الحرام باتمام رسانیدم نیت آنکه او تعالی مرا از شر میر قاسم خان و امان خود نگهدارد و از دولتش منتفع گرداند اثر عجیبی مشاهده شد و در مجلس عاشورا اول روز مهربانی بسیار کرده پیش خواند و مرا نزدیک خود نشاند و بمخان بسیار با من کرده تا آخر مجلس در اختلاط باز داشت روز دوم بگمان آنکه مهربانی او نمی باید و اعتماد را نشاید ارادهٔ نشستن دور تر کردم باز طلبید و نزد خود بدون فصل نشانیده گفت هر روز همین قسم نزد من مے نشسته باشید و چرا تا حال احوال خود بمن نگفتید گفتم جناب عالے را معلوم است لبتوسے گفت که عالم الغیب نیستم گفتم غرض خواهم کرد گفت کی گفتم عاشورا گذرد گفت در عاشورا کدام کار دنیا نیاز است که این کار بند باشد گفتم درین مجلس خود نمیتوانستم و غیر ازین وقت درین روزها کسے باریابے نمیشود گفت البته فردا مع عرضے اول وقت حاضر باید شد حسب الامر لعل آوردم مبلغ پنجهزار روپیه نقد انعام داد و از ابتدائے نوکرے لغایت آخر محرم باقے تنخواه دهنده از آنیده حکم کرد که ماه بماه سیداده باشید و فرمود که بعد دو روز بمجرا حاضر مے شده باشید و غالب علی خان کهین برادر فقیر را برائے سلام و رسیفته یکبار فرمان داد و سید علی خان العبد پانزده روز و بدارو غهٔ دیوان خانه فهمانید که بهانه مناسب سید علی خان را بار نباید داد سبب آنکه بسفارش انگلیش یعنی مسٹر مکویر نوکر شده و در خانه آنها او را در کمال بے تکلفی و اختلاط دیده بود و از جهت جوانی بلکه شروع شباب او را نامال اندیش فهمیده احتمال جاسوسے از طرف جماعهٔ مذکور بنسبت با و میداد و نبرده را پخته کار رد در بعضے مواقع کارگذار و راز دار خود می دانست و الا این احتمال در حق بنده الیق و اولے بود بهر صورت باوجود توسع که فقیر را میسر شده بود دلبسر بودن با او نبا بر تعارف با جماعهٔ انگلیشیه نهایت صعوبت داشت و در کمال بیم و هراس می گذشت تا این زمان لطف علیخان پسر غلام حسین خان دارو غهٔ دیوان خانه مهابت جنگ لعبد رحلت پدر ندانم بچه مصلحت بکار مذکور مامور و دارو غهٔ دیوان خانه میر قاسم خان بدستور بود و بعده شیخ عبد الله نام است که پیشتر ازین عهد زمیت جنگ بنا بر اصلاح مسودات سید علیخان برادر خرد فقیر که مصاحبت همیشه داشت دلگ نامزد شده بود ملازم سرکار او متعین برادر مذکور بود باز در زمرهٔ رفقاے جگت سیٹھ بسعے و تجویز گرگین خان ملازم سرکار میر قاسم خان دارو غهٔ دیوان خانه او شده و نظر علے خان معزول گشته بنا بر باز خواست زر اندوخته پدر خود مقید گردید و چند روز قبل ازین تراب علی خان عموے میر محمد قاسم خان از نیابت مرشد آباد معزول و سید محمد خان که مرد ولایت زاده از اقربائے میر قاسم خان و از بندگی امجد خان صدیق میر قاسم خان بود بجاے او مقرر و عسکر علے خان مغفور خلف سیف الله خان مرحوم صوبه دار تنه بجهت راج شاهے صوبه بنگاله مامور شد و تراب علی خان بحضور رسیده در مونگیر اقامت گزید همدرین روزها مهادر علے خان خلف میرزا داور قلی بیگ دارو غهٔ توپخانهٔ جنسی مهابت جنگ مغفور که بالفعل ملازم میر قاسم خان و دارو غهٔ قلیلے از کارخانهاے جنسی بود بالتفاق دیگر رؤساے افواج ملازم سرکار و چند پلٹن چقماقے و توپ هاے آراسته گرگین خان بتسخیر ملک متیاو تادیب و تنبیه زمیندار آنجا و تخریب قلعهٔ دار الملک او مامور شد +

رودادن سانحهٔ عبرت افزا بر عبد النبی خان و رحیم الله خان و چهار تن دیگر و شیخ عبد الله بیگ ناگاه و دوبار از شدن لطف و سطوت میر محمد قاسم خان عالیجاه +

چون میر محمد قاسم خان را دعوے همسرے بلکه برترے باشجاع الدوله خلف مغفور جنگ مانگه بوزارت سلطان هند و خطاب امیر الهند

اختصاص داشت بود بر اے خود خطاب بے از خطاب مذکور اشرف و اعلے تجویز نمودہ طلب داشت و پادشاہ بطمع طویل مبلغی قبول نمودہ منصب ہشت ہزار ے با خطاب عالیجاہی برائے او در شروع سال ہزار و صد و ہفتاد و شش ہجری فرستاد و این خطاب رواج و شیاع یافتہ ازان باز غیر از نواب عالے جاہ بخطاب دیگر کسے او را نام نمے برد درین بین بحسب اقتضائے قضا شیخ عبد اللہ در خلوت با عالیجاہ ظاہر ساخت کہ محمد علی پسر سند علی و برکت علی و فرحت علی برادر زادہ ہاے او کہ رؤسائے سپاہ و بعرصہ آوردہ خانگی اند با گرگین خان صاحب عہد و پیمان گشتہ ایمان غلاظ و شداد با ہم در میان آوردہ اند و تسلط گرگین خان بر افواج و عملہ و ارکان دولت ظاہر ست دولت خواہ بپاس نمک خوارے گے معروض نمود الحال اختیار بدست ولی النعمت است میر قاسم خان بعد اطلاع بر این احوال پریشان خاطر گشتہ چون گمان چنین امور بر مزاجش گران و دشوار بود شام کہ وقت سلام گرگین خان بود بعد رود دشب آہستہ آہستہ استفسار امر مذکور نمود او خود از کارے کہ کردہ بود چگونہ آگاہ نباشد زود زبے بردہ اقرار و اعتراف کرد و سبب ان دو تقوائے خود ظاہر ساخت کہ برائے کار سرکار و جانفشانے در راہ شما با ہمہ گران عہود و مواثیق بعمل آمدہ و ہر کہ خلافش با شما گفتہ و فکر بر اندختن بنیاد دولت خداداد است چون توسل شیخ عبد اللہ با جگت سیٹھ از سابق معلوم عالے جاہ بود ستوہم گشتہ دانست کہ بہ تحریک جگت سیٹھ این دشمنی را در قالب دوستی با من نمودہ در پے بر ہم زدن افواج است و کار گرگین خان بجائے رسیدہ بود کہ شکایت و سعایت شیخ عبد اللہ رخنہ در بنیان مبانے اخلاص و اقتدار او تواند نمود ہم درین روزہا رحیم اللہ خان نام بھتی پنجابے کہ جوان معروفے در لشکر بود و گمان سخت بسیار پر زورے کشید شاید بازنے از زنہاے اغنیاے معروف بنگالہ ربطے داشت و دم از عشق شکر اللہ خان پسر فراز خان شیر میزد اسپی کمیت بقیمت سہ ہزار روپیہ خرید و خدمتگار شکر اللہ خان را کہ برائے عیان لشکر و ارکان دولت عالے جاہے خطوط آقائے خود متضمن استمدادے مخلصی کہ در جہانگیر نگر حسب الامر عالیجاہ مقید بود و دعدہ داند بچہ سبب میر قاسم خان از مدتہا با او بدمنظنگ داشت آوردہ بود خدمتگار مذکور را در خانۂ خود جاے داد میر قاسم خان از استماع این خبر بر رحیم اللہ خان غضب شدہ حکم فرمود کہ او را بیارند و رحیم اللہ خان در جواب گفت عبد الرسول خان برادر دوست بجہ خان یکہ تنرل داشت پسر کلان عبد الرسول خان کہ عبد النبی خان نام و در کمال غیرت و شجاعت بود پدر و برادر خود را مشورہ حمایت رحیم اللہ خان داد آنہا از خوف عالیجاہ ابا نمودند او تنہا این ارادہ نمود پدر و برادر بر پا او افتادہ ممانعت نمودند کہ عہد مہابت خنگ نیست تا توقع عفو و اغماض بمقتضاے حقوق بندگیہا توان داشت مع زن و فرزند تمام خاندان تلف خواہد شد او ناچار شدہ دست از حمایت رحیم اللہ خان برداشت و مردم عالیجاہ او را برده در جلوخانہ دیوان عام مقید نمودند اما عبد النبی خان زہر خوردہ خود را ہلاک ساخت و ہمدران ایام چنتا من داس راکہ یکے از نویسندگان ملک بھوجپور و متوطن آنجا بود میر قاسم خان نظر بتجربت و ہوشیاری او را مورد مراحم فرمودہ متصدے تمام آن سرکار گردانیدہ مدار المہام آنجا ساختہ بود خطوط او کہ بزمینداران فراز ے آنجا نگاشتہ بود در دست جواسیس عالیجاہے افتادہ از نظرش گذشت و ہندوے مذکور مغضوب او گردیدہ بحضور رسید اتفاقاً روز یکشنبہ کہ از ایام مقررہ سلام فقیر بود بندہ ہم حاضر گشت و عالیجاہ در کمال گرمی در بار عدالت گرم کردہ نشست بندہ موافق ضابطہ بعد سلام نیم ساعت نشستہ برخاست و سلام رخصت نمودہ برآمد چو بدار بعد برآمدن فقیر دو بیدہ فقیر را باز طلبیدہ بر دو حکم بہ نشستن و حاضر بودن فرمود ناچار نشستم چون مقدمات عدالت انفصال یافت علہ ارادہ رخصت نمود ہمہ رانند و دلان مغلیہ بودند نیز استادہ ماندند اول رحیم اللہ خان را طلبیدہ چون حاضر آمد بر عتب و ہیبت از و پرسید کہ من ترا اگر رگفتم و منع کردم تو باز بر سر ہمان کار باز رفتے اگر با آن زن سروکارے ندارے این اسپ

سہ ہزار روپیہ در نوکرے صد و پنجاہ روپیہ چگونہ خریدے عذرہاے غیر مسموع بکمال عجز نالی گفتن آغاز نہاد او تکذیب و او اقوالش نمودہ در غضب افزود و باز گفت خدمتگار شکر اللہ خان کہ دشمن من و مقید است چرا در خانہ خود داشتۂ او ہمان قسم عذرہاے پوچ با عجز و اضطراب التماس نمود قبول نفرمودہ حکم کرد تا بینی او را بریدہ و بر خر سوار گردانیدہ تشہیر کردند و از کرم بابسہ بدر نمود بعد ازان چند تا من را حکم کرد کہ بپاے فیل بستہ بکشید تا ہلاک شود او عذر آورد کہ خطوط معجولہ اند جواب داد کہ مہر و دستخط تست و دستخط ترا خطوط شناسان بیغرض با این خطوط نوشتۂ تو تطبیق داده تصدیق نمودہ اند کہ خط تست بہر صورت عذر او را ہم نشنید و بپاے فیل کشیدہ تا ہلاک گردید بعد این دو امر برکت علے و محمد علے و فرحت علے را طلبید چون حاضر شدند بر آنہا ہم طیش و خشمگے بسیار فزودہ گفت نہ شما ہا للہ در پاے خود بستہ آمدہ اید و اکنون از دولت من فیل سوار و صاحب رسالہ و سردار ہزاران سوار شدہ اید و گرگین خان را بین گرگین خان نمودہ ام گزندے فروشے بیش نبود شما بچہ ارادہ با او عہود و مواثیق درمیان آوردہ اید چون آنہا را قبل از گرگین خان فہمانیدہ و مطمئن خاطر گردانیدہ بود باستقلال جوابہا دادند کہ ولی نعمت انچہ میفرمایند حق است و صدق لیکن ما ہم غیر از بندگے و غلامے امر یرا در خاطر نگذرانیدہ ایم اگر قصورے از ما ظہور یابد بہر چہ بدترین جزاہا باشد رواے ایم این سخن را مکرر پرسید آنہا ہم ہمان جواب را ہر بار اعادہ نمودند بعد ازان شیخ عبد اللہ را کہ حاضر بود در و بر و طلبید و گفت شیخ برانہا اثبات انچہ اظہار نمودہ اید ضرور است تا من آنہا را بسزا رسانم و در صورت کذب خود مہیاے عقوبت باشید چہ در صورت عدم اثبات گویا ارادۂ استیصال فوج مرا بدست من خواستہ بودید شیخ مذکور چون معلوم داشت کہ فیما بین گرگین خان و عالی جاہ دیرو زاین مقدمہ سطے شدہ تجدید عہد و پیمان بعمل آمدہ است اکنون مکابرہ نمودن سودے ندارد و الحال کسے از محرمان زبان بشہادت نخواہد کشود تقدیر کار خود نمودہ چارہ پذیر نیست سر فرو برده زبان بکام خاموشے کشید و ہرگز سر برنیاورد و عالی جاہ سہ بار سخن اول تکرار نمود اما از شیخ مطلق صدائے بر نخاست و روز ہم از نصف النہار در گذشت تا آن وقت اہالے دربار ہمہ حاضر و لشکریان و لیساولان و جمیع عملہ دیوان عدالت استادہ بندہ را کہ طلبیدہ بود حواس بر جا نماند کہ درین مجلس سبب باز طلبیدن من چیست ایام را ہم بنیاز نتے متہم داشتہ و از حضور من چہ خواستہ است تا آنکہ خود برخاست و فقیر سبقت نمودہ بر در خلوت سر ایستادہ مبادرت نمود فرمود ہمراہ من بیائید آنزمان دانستم کہ امرے دیگر منظور دارد چون اندرون رفتم برائے تحقیق بدنامے کہ در فروش نمک بسٹر بکویر عائد گشتہ بود و قصور بکویر دران نبود عجالۃ بعظیم آباد فرستاد و سوارے جلد رو از خانہ خود داد فقیر بعظیم آباد رسیدہ وامر مذکور را تنقیح نمودہ در ہفتہ برگشت و شیخ عبد اللہ را مقید بپورنیہ فرستاد و آخر در زمان خنگ با انگلیشیان بیچارہ ناحق حسب الحکم عالیجاہ کشتہ گردید*

ذکر آمدن شمس الدولہ مسٹر ہنرے ولنسترٹ از کلکتہ بمونگیر و عظیم آباد و شروع شدن بناے ہنگامہ و فساد میان انگلیشیان و نواب عالی جاہ میر قاسم خان

بحسب فرمان قہرمان تقدیر مسٹر ہنرے ولنسترٹ شمس الدولہ را کہ گورنر کلکتہ بود ارادۂ دیدن علاے جاہ و مونگیر و کوٹھے عظیم آباد و چہپرہ وغیرہ بہر رسیدہ از کلکتہ عازم این طرف ہا گردید و قاسم بازار و مرشد آباد و بردوان وغیرہ جا ہا را دیدہ روز دوشنبہ پنجم ماہ جمادے الاولے سنہ یکہزار و یکصد و ہفتاد و شش ہجرے بنوے وارد مونگیر گردند عالی جاہ از قلعۂ مونگیر تا باغ کودرکنہ کہ سہ کروہ مسافت ہست استقبال نمودہ در کمال احترام و التیام بمونگیر آورد و عمارتیکہ گرگین خان بر کوچہ

ستیا کوند ساخته بود منزلگاه دشمنش ساخت وخیمه های عالے برائے اقامتش برافراشت وگرگین خان وغیره عمله خانسامانی
برائے مهمانے وسرانجام فرمائشات مامور ومستعد گردانیدند وخود مرخص گشته داخل خانه خود در قلعه گردید روز دیگر شمس الدوله
برائے دیدنش در قلعه آمد وعالے جاه تا پائین زینه های عمارته استقبال نموده برسند خود بنشانید وتحائف وهدایا
انچه لائق مرتبه او واتحاد وشش بود پیشکش نمود روز سوم میر محمد قاسم خان بخانه او رفته بضیافت وعده گرفت واو نیز تحائف
فرنگ که برائے عالیجاه آورده بود گذرانیده شب چنانچه موعود بود بخانه میر قاسم خان آمده ضیافت خورد وتماشای رقص
دیده مرخص گردید تا سه چار روز نوادر تحائف از نظر عالیجاه میگذشت روزے عالیجاه فوج وتوپخانه خود را که باهتمام گرگین خان
تیار وبرق انداز بداب وآداب فرنگ مودب شده بودند بهترین آئین وتزئین آراسته ومزین ساخته گویا طراق خود
شمس الدوله نمود او بعد از ملاحظه دو سه کلمه نصیحت مشفقانه بمیر قاسم خان القا نمود که فوج را خوب آراسته اند چنانچه باید میر آراسته
اما برائے خنگ مردم هندوستان خوب است زنهار که با این فوج اراده خصومت ومجادله با انگلیشیان نخواهید نمود که از
عهده برنخواهید آمد وآبروئے تمام هندوستان بالفعل بآبرو واقتدار شما وابسته اگر شما مغلوب شوید تمام هندوستان بیک
دفعه بے مقدار ودر نظر اهل ولایت زبون وخوار خواهد گردید ما با مردم بروز زبان خبگیده برآنها غالب باید بود ورو سشے و
قاعده که من فیما بین انگلیش وهندیان گذاشته ام تجاوز ازان نباید نمود که خلق این دیار باتفاق ما وشما بآرام وآبرو در
کمال رفاه خواهند گذرانید ودر صورت برهمے این بنا ودر میان آمدن منازعات عالے در معرض هلاکت وخلاکت
افتاد یک هفته در مونگیر توقف نموده عازم پیشتر شد **بیت** نصیحتے کنمت بشنو وبهانه مگیر ☆ هر انچه ناصح مشفق بگوید
میر در برین عرصه میر قاسم خان گفت که در حمایت نام انگلیشیان مال تجار بسیار میرود ونبا برانند که فائده که با انگلیشیان
میرسد بقصان مبلغ خطیرے از من مے شود میخواهم که حکم گرفتن محصول از انگلیشیان بدهید مگر محصول کمپنی معاف
خواهد بود شمس الدوله گفت چون محصول تجارت اینجا عادته از قدیم معاف است درین ایام چگونه مے توان گرفت معهذا شما
درین باب عجلت نکنید من بکلکته رفته تدبیرے این امر را تمشیت داده هرگاه حکم بنویسم جارے خواهید نمود شمس الدوله
مرخص گشته بعظیم آباد رفت وروزے چند در عظیم آباد توقف نموده بسیره بسر برده بکلکته برگشت ومیر محمد قاسم خان بامید وعده او طمئن
گشته اغذ محصول را جاری گردیده بمال خود بعد اندک زمانے بطور اطلاع نگاشت که انشاء الله تعالے چنین خواهد شد
شما باخبردار بوده تا رسیدن حکم احتیاط نمائید که مال اینها بلطائف الحیل رفتن نباید عمال همه را این حوصله وشعور معلوم که ضبط
وکتمان اسرار توانند نمود وکار نحوے توانند کرد که الزامے عائد نشود لهذا شروع بمماانعت ومزاحمت کردند وپرده از روے
کار برداشت بلکه بعض جاها که انگلیشیان معاندند با میر محمد قاسم خان بوده اند چنانچه مسٹر السس صاحب کلان کوٹھے عظیم آباد
که با میر قاسم خان عناد داشته طرفدار مسٹر امیٹ بود درین قسم در جهانگیر نگر مسٹر باشن تاب احداث این عمل غیر معمول نیاورده
بعض عمال میر قاسم خان را بدست آویز مزاحمتے که غیر معمول وبیموجب نموده بودند گرفته مقید داشتند تا در کونسل کلکته جرم
آنها ثابت نموده سزائے دهند وبعالے جاه گویا الهنتے وخفتی رسانند وقبل از سنوح این سانحه عالیجاه را سفر نیپال
بر غیب گرگین خان ضرور افتاده از مونگیر بطرف نیپال نهضت نمود گرگین خان چند روز قبل از میر قاسم خان پیشتر شتافت
قبل ازین شمس الدوله از عظیم آباد برگشته بکلکته رفته بود عالیجاه هنگام عود از بتیا یا درین همان سفر براین حسارت انگلیشیان
آگهی یافت اکنون ذکر رفتن میر قاسم خان بطرف نیپال که اول بی اقبالیش بود نگاشته بعد ازان منازعات با جانب انگلیشیه رقمزده خامه

وقایع نگار خواهد شد ✣

ذکر رفتن عالی جاه بطرف بتیا و برگشتن از انجا بی نیل مدعا ✣ ✣

چون حصول طلا از نیپال و بودن آن ملک از دولت مالا مال شهرت تمام داشت حرص و شره که در مزاج گرگین خان بافراط بود در حرکت آمده باستظهار فوجیکه آراسته بود عازم تسخیر نیپال گردید و مردم واقف کار از گشامره و شناسیان و بعضے از پادریان فرانسیس که در لاسه و آن طرفها سکونت و آمد و رفت داشتند بهر سانیده اکثرے را از انجا نه گماشتک هوشیار بودند باخود یار ساخت و تفحص و تجسس راه و استشاره در باب عبور و مرور از دریاے کوهستان آنجا آغاز نهاد بعضے از آنها که سخن سازے و هنگامه پردازے در مزاج داشتند متعهد رهنمائے گردیده ترغیب بتسخیر ممالک آنجا نمودند گرگین خان که از اباعن جد گاهے تسخیر بلاد و تدابیر حروب نکرده و باین امور مطلقا آشنا نبود تسخیرات بلاد نیپال نهایت سهل و آسان شمرد. عالی جاه را شائق این سفر گردانید علی ابراهیم خان بهادر و بعضے مخلصان دیگر بسر چند ممانعت نمودند و بنا چاره دلالت باتفاق انگلیشیان فرمودند و عرض کردند که اگر این سفر خواه نخواه منظور نظر گردیده انگلیشیان را با خود شریک ساختن اصلح امور است چه اگر بآسانے فتح بلاد مذکوره میسر گشت فهو المراد و اگر متعذر گشت برای جنابعالے آنها را محل شماتت و ملامت نخواهد بود و در صورت تنهائے نهایت انفعال بحضور جماعه مذکوره عائد احوال ملازمان خواهد بود و واقع صلاح منافاے بود لیسما حبت و ممانعت گرگین خان پذیرائی نیافت **القصه** چون تبازگے بتیا مفتوح گشته بود عالی جاه بندوبست محال مذکور را بهانه ساخته تاریخ بیست و پنجم جمادے الثانیه سنه یکهزار و یک صد و هفتاد و شش بعد پنجاه روز از ورود دشمسل و له بمونگیر قلعه قصبه مذکوره نهضت موده گنگا را عبور فرمود و گرگین خان چند روز پیشتر از عالی جاه مع فوج آراسته خود کوچ نموده ده دوازده کروه پیش پیش میرفت تا آنکه عالیجاه به بتیا رسید و گرگین خان روز پنجشنبه پنجم رجب سنه مذکور بگوانی که چار منزل از نیپال این طرف است رسیده ارادهٔ برآمدن برگهائے نمود مردم راجهٔ نیپال بمزاحمت پیش آمدند و جنگ شروع شد همراهیان گرگین خان بجسارت کار فرما شده از یک عقبه بمشقت تمام که مردم بسیار مجروح و بکار آمد ند گذشته بر قلهٔ کوه سکونت ورزیدند هنگام شب نیپالیان از اطراف جنگل هجوم آورده بطریق شبخون مردم گرگین خان را از هر جانب بزیر سنگ و تیر و تفنگ گرفته اکثرے را نابود و هلاک ساختند بقته السیف بالضرورت ناچار فرار اختیار افتاده بجائے تمام که یراق بسیارے همانجا ماند بلشکر گرگین خان رسیدند گرگین خان را مشاهدهٔ این احوال توقع وصول باموال منقطع گردیده از شرمساریکه در خسران و خیبت از روے میر قاسم خان و اشتال و اقران متصور بود زندگے ناگوار گشت نه پاے مقاومت داشت و نه روے معاودت غریق بحر حیرت گردیده چارهٔ کار خود نمیدانست تا چه کند و این خبر بمیر محمد قاسم خان رسیده باعث تفکر و تردد او نیز گردید آخر نبا بر این گذاشته آمد که گرگین خان را باز باید طلبید و مکرر پروانه ها بتاکید متضمن امر عود بگرگین خان نوشت او را که حماقت قدیم و خجالت جدید عارض گشته بود امتثال فرمان نگرده معاودت نمود عالی جاه خواست تا کسے را فرستاده او را برگرداند چنین کسیکه گرگین خان سخن او را شنیده اطاعت کند غیر از علی ابراهیم خان بهادر در نظر نیامد نبا بر این گذاشت تا خان مذکور رفته گرگین خان را بیارد علی ابراهیم خان جریدهٔ عازم گردیده در راه دید که اکثر لشکریان او مجروح و مایوس مضطرب الاحوال گریزان می آیند گریختگان را امر بتوقیف نموده بتلے گرد که من بعد

آوردن گرگین خان میرود شما را در اینجا باشید که محل خطر نیست در رفتن باین حال موجب انفعال شما و سردار شما پیش آقا و عموم خلائق است چون سخن خان مرقوم را دقرسے در نظر نیامد هست نزاریان اطاعت امرا و را مقرون بصلاح ندانسته همانجا سکوت ورزیدند و علی ابراهیم خان پیشتر رفته بعد ملاقات گرگین خان را که آوارهٔ تیه حیرت و خسران بود در اضی بمعاودت نموده برگردانید و او بمسکر عالی جاه رسید عالیجاه مضمون کلمهٔ العود احمد در خاطر گذرانیده طبل معاودت کوفت و بطرف عظیم آباد نهضت اتفاق افتاد درین ضمن خبر رسید که جماعهٔ انگلیشیان بنا بر اخذ محصول از اموال شان غیر معمول که بعضے جا بعمل آمده عمال بعضے محالات را که از طرف عالی جاه مقرر بودند مقید نموده برده اند چنانچه میرزا محمد علی نام شخصے از عمال محالات جهانگیر نگر مقید گشته بکلکته رفته و همین قسم مستر الس بعضی عمال محالات عظیم آباد را بالبلت مذکور مقید نموده بکلکته فرستاده عالی جاه از استماع این خبر برآشفته آبروے ریاست خود را در مقید نموده آوردن بعضے کما شتهای انگلیشی دیده و بعمال محالات و فوجداران خود نوشت که هر جا قابو یابند بعضے از کما شتهای انگلیشیه را مقید نموده بحضور بفرستند بعد ازین اراده و فرمان با وجود بودن مستر الس مدار المهام کوٹھے عظیم آباد که با عالی جاه نهایت عناد داشت راجه نوبت رائے الاتی نیابت صوبه عظیم آباد نداده میر مهدی خان بهادر حاکم سرکار شاه آباد را نیابت صوبه مذکور تجویز نموده طلب داشت چون عالیجاه خود در حاجی پور رسید برگنگا بطرف کوٹھی انگلیشیان از کشتیها پل بسته عبور فرمود و با مستر الس ملاقات نکرده در باغ جعفر خان نزول نموده دو روز در انجا توقف نموده چون میر مهدی خان بهادر رسید بنیابت صوبه عظیم آباد خلعت داده و در قلعه گذاشته راجه نوبت رائے را همراه خود گرفت و در روز سوم از عظیم آباد کوچیده عازم مونگیر گردید بسبب عارضهٔ بیمارے رخصت از عالی جاه گرفته در عظیم آباد توقف نمود و سید علی خان و غالب علیخان هر دو برادر بندگی که ملازم سرکارش بودند همراه رفتند روز چهارم از کوچ عالی جاه غالب علی خان را دیدم که ناگاه برگشته آمد گفتم سبب چه بود گفت عالی جاه مرا و سید علیخان را فرمود که شما ملازم من هستید لیکن همراه من در سفر و حضر بوده چرا تصدیع نمے کشید بهتر آنست که پیش والد خود یا در عظیم آباد بکام و آرام باشید بنابرین من خود برگشته آمدم اما سید علی خان این سخن را چنان بخاطر نیاورده همراه رفتند بنده و رفیقست که الحال بنا منازعت با انگلیشیان گذاشته آمد بنابرین چون با سید علی خان دیده بسبب آشنائی انگلیشیان اعتماد ندارد بلکه گمان است از پیش خود دور نموده بودن اینها در حضور خود مصلحت نمیدانند لابد ضرورت پیش او باید رفت و باید دید تا مرکوز خاطرش چیست در بارهٔ ما مردم چه مے خواهد لهذا با وجود بیمارے و عدم لیاقت سوارے اسپ وغیره کشتی را کرایه نموده بمونگیر رفت بعد ملاقات از سید علی خان استکشاف احوال نمودم او نیز سخنے که غالب علی خان گفته بود ندکور نمودند اما فی الحقیقت فی الضمیر عالی جاه را نفهمیده این امور را که فرموده بود سهل پنداشته از راه رعایت و عنایت فهمیدند لیکن نبنده اندیشه مند گشت تا آن که بعد پنج شش روز عالی جاه میرزا شمس الدین را پیش پادشاه و شجاع الدوله برائے استمداد عالی اتفاق و اتحاد درخواست عهد و پیمان در خصوص آنکه اگر او را با انگلیشیان کار بجدال و مقاتله انجامد وزیر و پادشاه معین و رفیق عالیجاه باشند فرستاد میرزا مذکور که با بنده نهایت ربط اتحاد و برکتمان اسرار اعتماد داشت گفت که سید علی خان را نخوانی فهمانیده تاکید کنید که همراه من روانه شود و از راه نزد والد خود برود و پرسیدم سبب چیست که این هر دو برادر را میر قاسم خان از نزد خود دور مے فرستد گفت که چون بر شما اعتماد دارم انچه واقعے است میگویم لیکن شما هرگز پیش کسے بر زبان سخن ناهید آورد که کشف این امر موجب خرابے بسیار برائے بنده است فی الحقیقه عالی جاه از سید علی خان ظن بنیت

و جاسوس انگلیشیان میداند لهذا در ین روزها کر اسباب منازعت باجانه مذکوره آماده گشته بودن سید علی خان در لشکر خود سردار نمی داند اگر تنها این را رخصت می نمود و مکنون خاطر او مخفی نمی ماند لهذا غالب علی خان را هم شریک این گردانیده گفتم پس بر بنده چه اعتماد دارد و باین گمان اولی باید که من رسس الجواسیس باشم چرا بنده را از لشکر خود بدر نمیکند گفت شما را برای بعضی از کارهای خود بنا بر فرط آشنائی با انگلیشیان پیش خود نگهداشتن صلاح میداند و هم شما را بطور سیر غال و ضمان افعال پدر و برادران شما نگهداشته بنده در کمال خوف و یاس از جان و آبروی خود یاس بهم رسانیده بتنهائی و بیکسی در ساخت و سید علی خان را آهسته این مدارج نمایانده و بر ضبط و کمانش قسمها داده در حفظ ایزد تعالی مرخص گردانیده و خود تنها در سونگیر بیمار افتاده بود لیکن میر قاسم خان برای رفع بدگمانی اکثر جویدار خود را فرستاده خبرهای طلبیده و هر روز طعام از سرکار خود می فرستاد تا بنده غسل صحت نموده در روز عید بملازمتش رسید مهربانی بسیار فرمود چون منجواست که اندرون رود بنده بر دروازه خلوت سلام رخصت نمود ایستاده کلمه چند متضمن مهربانی گفت و دو دونه پان از خاصه های خود داده گفت چون صاحب من خوب دم یافته کر برادران شما را پیش پدر بزرگوار شان رخصت نمودم تا بآرام بنشینند و بفراغت بگذرانند بنده را خود از اصل احوال معلوم بود بعد از تصدیق و تحسین او نموده عرض کردم که غیر از دولت دیگری کیست که در ماحصل دافر از سرکار خود بنده هوبارکنایت نوکری از دوش شان بردارد بعد ازان گفت که از اول هم آشنائی با شما داشته ام و با اینها خود مرارا بطی نبوده این کذب صریح او در اینجا چاره تصدیق نمودم چه بنده را در اوائل که میان ما و او مساوات بلکه اندک تفوق ما را حاصل بود مطلق باو و بزرگان او میر محمد جعفر خان و برادر زن او میر نبا بر تباین مزاج ربطی و اتحادی نبود سید علی خان چون اکثر در بنگاله و در مزاج او شوخی غالب بود با این قسم مردم خوب طبا داشت ازان جمله با ایشان هم آشنا بود ٭

ذکر مقید شدن بعضی گماشتهای انگلیشیه بفرمان عالیجاه و رسیدن خط شمس الدوله گورنر متضمن عدم تعرض و مواخذه محصول از اموال انگلیش و امتناع نمودن عالیجاه از قبول امر مذکور و معاف نمودن اخذ محصول از جمیع تجارت پیشگان در ممالک محروسه خود و آمدن مستر امیٹ با معدودی انگلیشیان بطور سفارت از طرف کونسل کلکته و بهم رسیدن منازعت با انگلیشیان و عالیجاه و روی دادن حوادث و فتن عظیمه ٭

عمال عالیجاه حسب الامر او فاجوبافته بعضی از گماشتگان انگلیشیه را بدست آورده پیش آقای خود فرستادند و عالیجاه آنها را بعرض گماشتهای خود مقید نگهداشت بسبب عجلتی که از میر قاسم خان قبل از رسیدن شمس الدوله بکلکته و فرستادن حکم اخذ محصول بعمل آمده و امضای این امر حد فساد تا بجائی رسانیدند که گماشتهای طرفین مقید گردیده در آشتی و صلاحیت سد و دو چاره کار یکه شمس الدوله درین خصوص بخاطر داشت مفقود گردید و قدرت اختیار فرستادن حکمی که میر قاسم خان را منظور بود از دست او بدر رفت و کونسلهای کلکته که در اطراف منتشر بودند جمع آمده شمس الدوله را مورد ملامت در حمایت میر قاسم خان نموده مغلوب رای خود ساختند و نا چار گشته بعالیجاه حکم معافی محصول از اموال انگلیشیان و واگذاشتن گماشته های مقیدان فرستاد چون این سخن غیر مرضی میر قاسم خان و موافق رضای کونسلیها که با او عناد داشتند بود پذیرفتن آن بر خاطرش بسیار گران آمد و گرفتن محصول هم از اموال شان متعذر دانسته حکم معافی کل محصولات از جمیع تجار

ورداد و در جواب حکم کونسل شمس الدوله نوشت که چون تجار بهر سیکے از متوسلان انگلیش ساخته مال خود را الشراکت آنها سے برند و در صورت معافے محصول شان معافے محصول اکثر تجاراست مگر قلیلے از ضعفا و بیچارگان که توسل با انگلیسیان و عمله اینها نمے توانند اندک و بسیے از محصول آنها داخل سرکار سے شود بنابرین معاف نمودن جمیع محصولات مناسب نمود و چه هر گاه مهاجنان و تجار عمده محصول سرکار را باین بهانه ندهند غربا سے بیچاره را رنجانیدن و قلیل قلیل از انها هم رسانیدن چه خوبے داشته باشد و برا سے استخلاص گماشتگان که قلمے شده درین امر انگلیشیان با وے گماشتگان ما را مقید کرده برده اند هر گاه گماشتها سے ما از قید کلکته خلاصے یافته درینجا برسند گماشتهاے ایشان هم خلاصے یافته خواهند رفت چون این جواب بکونسل کلکته رسید کونسلیه هاے معاند عالی جاه که درانجا جمع بوده اند گفتند که غرض عالی جاه ازین معافے محصول اهانت و خفت ماست تا ما را با تجار دیگر مساوے سازد اگر او را با ما مردم سر آشتے و صداقت است باید بدستور سابق بمحصول انگلیشیان معاف و از دیگران سے گرفته باشد و ما میدانیم که شمس الدوله را طرفدارے عالی جاه غالب افتاده خواهان خفت و اهانت ما مردم گردیده است ما یکے را از طرف کونسل بسفارت پیش عالیجاه سے فرستیم تا پیش او رفته هر گونه خاطر ماست ابلاغ نماید اگر او پذیرفت فهو المقصود والا میان ما و او آشتے نخواهد بود شمس الدوله دران وقت بنابر ازدحام کونسلیه هاے مخالف عالی جاه و قلت طرفداران خود بنابر قاعده مستمره مغلوب بود و مخالف را سے آنها حکمے نمی تواند داد لهذا ناچار گشته بتبعیت حکم آنها گزید و مسٹر امیٹ و مسٹر جے با معدودے از انگلیشیه و یک کمپنی تلنگه بسرکردگے کپتان جانسن بسفارت روانه سونگیر گردید و شمس الدوله مصحوب معتمدان و وکلاے عالی جاه خطے باجمال نوشته مفصل زبانے آنها پیغام فرستاد که عهد و پیمانیکه روز اول میان ما و شما از طرف کمپنی بعمل آمده و بروثائق طرفین ثبت گشته از عهود و مواثیق مذکور سر گز تخلف و تخواهد بود باید شما هم برهمان قول و اقرار راسخ دم و ثابت قدم باشید بالفعل بسبب جلدے شما سررشته اختیار از دست من بیرون رفته و کونسلیه هاے دیگر که با شما مخالفت دارند در کلکته جمع آمده طرف آنها بر طرف من و دوستان شما غالب گشته مسٹر امیٹ بر وفق هندعاے آنها بسفارت میرود تکلیف امرے که منظور دارد هر چند موافق رضاے شما نباشد چون چندان قباحت هم ندارد بالفعل بپاس خاطر مسٹر امیٹ و دیگر مخالفان خود قبول نموده ایشان را خوشنود و مرخص نمایید تا قضیه طول نکشد و منجر بفساد هاے عظیمه نگردد که خدانخواسته اگر هنگامه باین حد رسد زمام چاره کار از دست من بیرون رفته هیچ امرے خاطر خواه شما تمشیت نخواهد یافت و در صورت استماع نصیحت من و پذیرفتن مرقومات کار ها همه بکام شما خواهد انجامید و کونسلیه هاے مخالف شما را در عرصه پنج شش ماه حکم برطرف رسیده از کار ها سے خود که درینجا دارند معزول خواهند گردید چون این خط بعالے جاه رسید گرگین خان را که اعظم رفقا و معتمد علیه او بود و جمیع کار ها خصوص معاملات انگلیشیه موافق ایما و اشعار او بگمان آنکه هم مذهب و برضوابط و قواعد آنها آگاه و از احوال شان بسبب بودن برادرش و دیگر دوستان در کلکته کما ینبغے خبیر است بعمل سے آورد طلبیده بر مضمون خط شمس الدوله مطلع گردانیدند و در باب قبول و امتناع امر یکه خط شمس الدوله متضمن آن بود استشاره نمود گرگین خان که سفاهت مجسم و مردکه معجب مغرور و از کل عقلا و بنجا نفور بود عدم قبول حکم شمس الدوله را ترجیح داده گفت حالا اصحاب عالے و انگلیشیان باهم برابر اند اگر اطاعت خواهند نمود روز بروز پست و خوار و ذلیل و بیمقدار خواهند شد و اگر به جرات و اقتدار کار فرمایند روز بروز غالب و انگلیشیان مقهور و مغلوب خواهند گشت عالے جاه که خود را تابع راے او نموده بهر حال مطیع و فرمان بردار ش بود همین اراده را مبرم نموده او در خاطر خود تصمیم داد

ذکر اندیشه مند گشتن عالے جاه از جلبت سیتهه و مهاراجه سروپ چند و طلبیدن آن

آنجا از مرشد آباد تا بمونگیر در قید و بند

عالی جاه را بنا بر اطلاع بر اجتماع کونسلیه های مخالف خود در کلکته و مشاهده اسباب منازعت با انگلیشیان تشویشے عظیم از طرف جگت سیٹهه و برادرش بهر سیده بودن ایشان در مرشد آباد متقرون باصلاح حال خود ندانست بسبب آنکه چون جگت سیٹهه مورد معاملهٔ سراج الدوله با میر جعفر خان و دولبهه رام و درباره میر جعفر خان با میر قاسم خان ساخته بزر و تدبیر معین و نصیر بوده اند در ینولا که منازعت با انگلیشیه روے نمود عالے جاه را که شناسا ے احوال آنها بود اعتمادے بران نبود و برادر نمانده آنها را در قابوے خود داشتن اصلح امور دانست وچون میسر است که فقط بنوشتن خطوط آنها غریمت مونگیر نخواهند نمود بلکه گمانهاے بد از طرف من بخاطر خود آورده چه عجب که بهر صورت خود را بکلکته رسانند و نصرت مخالفان من بزر و تدبیر ننمایند بنا بران بخالفالیشان محمد تقی خان بهادر کوزه کلانے تبریزے که حاکم بهجوم و جوانمرد یک روے دولت خواه دے نعمت خود بود نوشت که خود را عجالته بمرشد آباد رسانیده خانهاے جگت سیٹهه را فروگیرد تا بطرفے برآمدن و رفتن نتوانند وچون مالکار ارمنے که یکی از خباحین گرگین خان بود در رسد جگت سیٹهه را حواله او نموده رسید بهراه او بگیرد و مالکار مذکور را با سه چار پلٹن روانه مرشد آباد ساخت تا در انجا رسیده جگت سیٹهه را مع برادرش مهاراجه سروپ چند بهراه خود با احتیاط در حضورش آورد اما نسبت بهر دو برادر مذکور در ظاهر سوے ادب و استخفافی بعمل نیارد محمد تقی خان بر وفق فرمان بفتهٔ دیگر شد آباد رسیده خانهٔ جگت سیٹهه را محاصره نمود و پیغام فرستاد که شما هیچ نحو پریشانے را بخاطر خود راه ندهید ما را با جان و مال و آبرو و ناموس شما کارے نیست مگر عالی جاه شما را بپیشگاه خود طلبیده تهیهٔ سفر نموده بخاطر جمع بمونگیر بروید هر دو برادر مذکور بضرورت چاره در اطاعت دیده بتدارک سفر پرداختند بعد دو سه روز مالکار ارمنے هم در رسید جگت سیٹهه مع برادر خود همراه ارمنے مذکور روانهٔ مونگیر گردید بعد ورود ملازمت عالے جاه نموده مورد استمالت و عنایت گردیده مامور بساختن حویلے و کوٹهے در مونگیر جائیکه عالے جاه اشعار نموده بود اند اختند و بروز گار مدار نوعیکه مے خواست در ساختند مخفی نماند که جگت سیٹهه مهتاب رائے و مهاراجه سروپ چند هر دو نبیرهٔ جگت سیٹهه فتح چند بودند و هر دو بنے عم هم دیگر پسران فتح چند جگت سیٹهه در حیات پدر و زمان دولت شجاع الدوله ناظم بنگاله درگذشتند دولت فتح چند باین هر دو نبیره منتقل شد و در عهد مهابت جنگ باقتدارے زندگے داشتند که شرح بیانے نیست و دولتے داشتند که در عهد آنها احدے از مهاجنان هند و دکهن را با آنها مجال برابرے و همسرے نبود و جمیع مهاجنان گویا عیال آنها بودند در هنگامهٔ جنگ مرهته اول ورود ش چون شهر مرشد آباد حصارے نداشت میر حبیب بر کوٹهے جگت سیٹهه قبل از وصول مهابت جنگ بے خبر ریخته غارتے نمود گویند دو کرور روپیه فقط جنس ارکاٹ نقد بدستش آمد اما جگت سیٹهه این قدر نقصان را برابر پرکاله بے نشمرده مدعے نوشتن هنڈوے کرور روپیه بودند که درستی باشد یعنی بمجرد دیدن پارچهٔ کاغذ مهاجنے که براے تنخواه نوشته بدون عذر برساند لمخص آنکه دولت آنها بمرتبه بود که بیانش بمحمول بر مبالغه و اغراق مے تواند شد و هنرمندان گماشته و وکلا در نقاط دولت آنها مالک مبالغ خطیر شدند و الی الآن که سالها بر فوت آنها گذشته و کار مهاجنے بنا بر تسلط انگلیشیان بر مملکت بنگاله چنانچه آنها را میسر بود اولادشان ندارند هر یکے از منتسبان آن خاندان بکمال رفاه و آرام مے گذرانند درین ضمن خبر آمد آمد مسٹر امیٹ اشتهار یافت

ذکر آمدن مسٹر امیٹ بمونگیر بنا بر سفارت کونسل پیش عالی جاه و کشته شدن آن بیچاره هنگام معاودت در مرشد آباد بدینطا

عالے جاہ میر عبد اللہ سفوے را کہ ذکرش بتقریبات مختلفہ درین اوراق گذشت بنا بر آشنائی او با مسٹر امیٹ از عظیم آباد طلبیدہ است
و بعد رسیدنش در مونگیر چون خبر کوچ نمودن مسٹر امیٹ از مرشد آباد رسید فقیر و میر عبد اللہ را باستقبال مسٹر امیٹ مامور
نمود و فرمود کہ شما ہر دو را کہ با مسٹر مذکور آشنای دیرینہ اید و از شما ہا تکلف ندارد باستقبال او باید رفت و باید دریافت
کہ مافی الضمیر او چیست و بچہ ارادہ درینجا عالے آید و بیست نفر ہرکارہ مع یک متصدے فارسے نویس و دو جماعۂ دار ہر کارہ کہ ہر یکے
دہ دہ نفر ہمراہ او بود با ما ہمراہ کرد و ہر دو جماعۂ دار مذکور را فرمود کہ در لباس خدمتگاران یکے سایہ وار ملازم این بمقدار و دیگرے
ہمین قسم با میر عبد اللہ باشد خصوص وقتیکہ ما پیش انگلیشیان مذکور باشیم یا کسے از انہا در خانہ ما آید باید کہ جماعۂ داران مذکور در ان
وقت از اول مجلس تا آخر حاضر و سامع و ناظر باشند و ہر چہ گفتگو میان ما و انگلیشیان بزبان بادشاہ و ایا بالعجل آید آنہا ہر روز
نوشتہ بے فرستادہ باشند و یکی از ہرکارہ ہاے معین خط مذکور را بحجوے ڈاک رسانیدہ و تاکید رسانیدنش بحضور نمودہ خود
باز آمد پیش ما حاضر باشد با این حال فقیر و میر عبد اللہ از مونگیر کوچیدہ و در گنگا پراشار رسیدہ بلاقات مسٹر امیٹ بہرہ اندوز
شدیم و درین معانقہ احوال تعیناتے ہرکارہ ہا نجویکہ ما مور بودند گذارش نمودیم مسٹر امیٹ ہمہ را بیانش احوال ما را دریافت
در گفتگو خرم و احتیاط را کار فرما شدہ بخنیکہ مناسب بے بودند کوشے کردند و بعد از نزول در منزل اغلب اوقات ما در صحبت
انگلیشیان مذکور سے گذشت و ہر گفتگوئیکہ درمیان ما و آنہا سے آمد ہر کارہ ہا مفصل و فقیر و میر عبد اللہ مجلس سے نوشتند
یکروز فقیر بنا بر رفع بدنامے خود و میر عبد اللہ با مسٹر امیٹ بآواز بلند انچہ منظور عالے جاہ بود گفت و پرسید کہ سبب آمدن
صاحب چیست ما ہم مخلص صاحب خیر خواہ طرفین ام باید بر ما فی الضمیر مطلع گشتہ انچہ حق و صواب و خیر و خوبے جانبین باشد
گذارش نمایم مسٹر امیٹ نیز بآواز بلند گفت کہ صاحب ہندیان روبروے ما موافق مرضے ما سخن سے گویند و روبروے
عالی جاہ خاطر خواہ او شان بنا بریں مرضے طرفین مستور ماندہ انچہ منظور ماست سر انجام نمے یابد برائے ہمین اینقدر مسافت
طے نمودہ ما خود برائے سفارت آمدہ ایم تا روبروے عالی جاہ انچہ گفتن است بگوئیم و انچہ او بگوید بالشتویم بنا بریں ما را حاجت
رجوعے درین باب با کسے نیست و در اختلاط ہر دو قدح بسیار میان ما و انگلیشیان بمقتضاے صلاح وقت بعمل نمے آمد
تا عالی جاہ از طرف ما مردم بدگمان نگشتہ مجوز ایذا و اضرار ما نباشد روزیکہ گفتگوے مذکور میان من و مسٹر امیٹ گذشت
بندہ ہم نوشت و ہرکارہ ہا نیز معروض داشتند در بہاگلپور رسیدہ بودیم کہ خط عالے جاہ بہ بندہ و میر عبد اللہ متضمن طلب ما
رسید و دران خط نوشت کہ ہرگاہ مسٹر امیٹ بشما از مافی الضمیر خود آگاہے نمیدہ بودن شما در انجا بے فائدہ است
باید قبل از آمدن مسٹر مذکور شما خود را بحضور برسانید بندۂ و میر عبد اللہ پیش مسٹر امیٹ رفتہ مضمون خط ظاہر نمودہ مرخص
شدیم روز دوم بلاقات عالے جاہ رسیدیم +

معاودت فقیر مع میر عبد اللہ و گفتگوئے کہ با گرگین خان فقیر را روے داد در حضور عالی جاہ

در راہ ہرکارہ ہاے او متواتر بتاکید طلب میرسیدند بعد رسیدن بحضور پرسیدن آغاز نہادند بندہ و میر عبد اللہ انچہ دیدہ و
شنیدہ بودیم مذکور کردیم چون میر عبد اللہ مبرور مرحوم تقریر دلپذیر نداشت از گفتگوے آن بے چارہ منزجر و ملکدر گشت
و بعضے کلمات نامناسب نیز بزبان آورد کہ ملائمت نمودہ مرخص فرمود فقیر و میر عبد اللہ بخانہ ہاے خود رفتہ آسودیم وقت عصر بود کہ آدم
علی ابراہیم خان بہادر لطلب بندہ آمد و گفت کہ جناب عالے صاحب را ہمراہ مخلص طلبیدہ اند تشریف باید آورد بندہ لباس درباری

پوشیدہ ہمراہ رفت دید کہ در خلوت جامہ کن حمام علے جاہ و گرگین خان روبروے ہم نشستہ اند بندہ دست کنجے علی ابراہیم خان در کنج دیگر نشست حالیجاہ مذکور یکہ از زبان بندہ شنیدہ بود با گرگین خان مے گفت آخر بندہ را فرمود پیشتر آئید و انچہ دریافتہ اید با گرگین خان بگوئید بندہ اندکے پیش آمدہ روبروے گرگین خان نشست خان مذکور بنابر آنکہ عالی جاہ گفتہ ہاے مرا لائق اعتماد ندانند با علے جاہ گفت کہ نواب صاحب اگر کسے از جنس صد را انگلیش را لشکاقد معلوم نخواہد کرد کہ مرکوز خاطر او و ما فی الضمیر چیست لعبد ازان کسوے من متوجہ شدہ پرسیدن گرفت فقیر انچہ با علے جاہ گفتہ بود گفتنش آغاز نہاد دو سہ کلمہ شنیدہ یکمرتبہ مضطرب شد و گفت کہ صاحب اینقدر چرا مے گوئید من چہار چیز از شما مے پرسم جوابش را باید گفت گفتم بپرسید گفت اول خود آنکہ ارادۂ مسٹر امیٹ چیست و دیگر آنکہ مے آید با نواب صاحب ارادۂ دغا دارد یا نہ و دیگر آنکہ سرکار کے قلعہ و فوج منظور دارد یا چیزے دیگر و دیگر آنکہ با ما ارادۂ دوستی دارد یا دشمنی بندہ بکمال حیرت در روے او دیدہ گفت کہ بندہ را از ہیولا لہاے صاحب لعجب مے آید ہمین زمان در حضور عرض کردہ اید کہ اگر کسے سینہ انگلیش را لشکاقد بر ضمایر ش آگاہی نخواہد یافت ہر گاہ چنین باشد بندہ چگونہ بر مکنون خاطر مسٹر امیٹ آگہی یافتہ باشد و انچہ اندیشہ دغا از طرف او مے نمائید محل حیرت ست او تنہا در خانہ شما مے آید باید از شما اندیشہ دغا داشتہ باشند نہ آنکہ شما از و این اندیشہا را در خاطر خود راہ دہید و انچہ دربارۂ تجسس و ہر کارگے استفسارے نمائید ہر کہ درین قلعہ و در لشکر شما خواہد آمد بقدر شعور و لیاقت خود بر کم و کیف آن مطلع خواہد شد منحصر بمسٹر امیٹ چیست و انچہ از ارادۂ دوستی و دشمنی استفسارے رود او برائے بعض سوال و جواب نزد شما آمدہ است اگر استرضاے او خواہید بمود دوستی با شما خواہد کرد و اگر مخالف مرضے او بعمل خواہید آورد یقین است کہ بخصومت و دشمنی خواہد انجامید این سخن ہا خود قابل پرسیدن نیست عالے جاہ تصدیق اقوال فقیر نمود و گرگین خان کہ از ہمیشہ با من بد بود بدتر شد و بندہ را علیحدہ مرخص نمود بندہ در کمال حیرت تماشاے قدرت پروردگار کہ در عصر ما چہ قسم مردم پیہ سالار و مرجع حل و عقد عظائم امور شدہ اند بر خاستہ بخانۂ خود آمد صبح آن روز عالے جاہ برادر خود میر یوسف علی خان و راجہ نوبت راے را برائے استقبال مسٹر امیٹ فرستاد روز سوم کہ غرۂ ماہ ذی قعدہ سنہ یکہزار و یکصد و ہفتاد و شش ہجری بود مسٹر مذکور بمونگیر رسیدہ جائیکہ برائے ورود او معین و مہیا بود پاگشتہ بود منزل نمود و عالے جاہ برائے ملاقات او رفت و مدار او مماسات فیما بین ہمدیگر بعمل آمد روز دوم مسٹر امیٹ و مسٹر جے و کپتان جان سن و مسٹر کلسٹن کہ جوان نوخاستہ و شگفتہ خاطر و فارسے را درست اخذ کردہ بانبندہ در ہمین ملاقات استقبال دوستی بسیار بہر سانیدہ بود و دو سہ انگلیش دیگر باتفاق برائے ملاقات عالی جاہ آمدند عالے جاہ موافق ضابطہ چند قدم از مسند خود بطریق استقبال پیشتر رفتہ آورد و بر کرسے ہا کہ برائے نشستن شان گذاشتہ بود ند نشانیدہ خود ہم با آنہا نشست در سوم تواضع عطر و پان و خوانہاے لباس بر اے مسٹر امیٹ مع اضافہ جواہر بعمل آوردہ مرخص ساخت ہنگام رخصت نیز تا سر فرش مشایعت نمود و بعد ازان ضیافت نمود و مسٹر امیٹ مع جمیع انگلیشیان مذکور ہنگام شب موافق وعدہ آمدہ تا نصف شب تماشاے رقص آتش بازے دیدہ و طعام خوردہ بجاے خود برگشت ازان باز مکرر آمد و رفت انگلیشیان مذکور بعمل آمدہ جواب و سوالہا در میان آمد و گلہ ہاے ہمدیگر بسیار مذکور شد لیکن ہر بار صحبت بنا چاری بہ اختتام مے یافت و وقت آمدن آنہا بر سر دروازۂ حجاب عالے جاہ حرکتے کہ موجب رنجش و استخفاف آنہا باشد بعمل مے آوردند چنانچہ یکبار مسٹر امیٹ وغیرہ روبروے عالی جاہ آمدہ شکایت حرکات بے موجب بوابان و محفظان در دولتش نمودند میر قاسم خان عدم اطلاع خود دران امر ظاہر نمودہ عذرہا خواست اما آنہا مے دانستند کہ این حرکات بحال چاکران بدون مرضے عالی جاہ

نیست دل آزرده خاطرے شدند لیکن چون مذر خواهے بسیار می نمود چاره غیر از تصدیق اقوال او نبود روز دیگر مسٹر کلسٹن و کمپتان جانس موافق مقابله خود اول صبح براسپ سوار براے سیر و شکار از خیمه هاے خود بیرون رفته خواستند که اندک دورتر روند پیاده هاے ملازم عالی جاه و جمعیت سواران نیز از چار سو پیدا گشته انگلیشیان مذکور را از دور رفتن مانع آمدند آنها ازین حرکت تحیر گشته بنا بر غلبه خود بدرشتی و غلظت پیش آمدند پیاده هاے برق انداز عالی جاه مستعد جنگ شده فتیله هاے تفنگ را روشن کرده در مزاحمت افزودند انگلیشیان مذکور هیچ تاب بسیار خورده مجبور و ناچار برگشتند چون بلاقات عالی جاه آمدند شکایت این امر از حد بدر برده قیل وقال بسیار درمیان آوردند میر قاسم خان انکار محض نموده عذر عدم اطلاع خود بچندین وجه مدخواست لیکن از دل آنها غبار این حرکات اصلا بر نخاست بلکه روز بروز بتراکم گشته بمدابعه وقت و آشتی گردید و هر روز میر قاسم خان با رفقاے خود مثل علی ابراهیم خان و میرزا شمس الدین وغیره درین باب مشوره می نمود و انها تامل و تفکر نموده سخن مناسب بے جواب مسٹر امیٹ بمرسانیده اتمام سے نمودند بنده اگرچه بهمت دوستی انگلیشیان مجال سخن گفتن روبروے او درین خصوص نداشت اما بعلی ابراهیم خان بهادر و میرزا شمس الدین اکثر سخنان لائق که منضمن آشتی و رفع غبار کدورت و نقار بود گفته قباحت مکابره و مجادله می فهمانیدند آن بیچاره ها بعینه بعالی جاه سر سانیدند عالیجاه هم فهمیده می پسندید لیکن وقت عصر که گرگین خان آمده تا یک پهر صحبت خلوت بعالیجاه شنید از جمیع مشوره ها گفته علی ابراهیم خان و دیگر دولتخواهان از لوح خاطرش شسته سخنان لاطائل خود را بر صفحه ضمیر او بنوعے مرتسم و مرتسخ می ساخت که حک و اصلاح آن متعذر بود چنانچه یکبار علی ابراهیم خان تنگ آمده عریضه بعالیجاه نوشت که هرگاه ملتمسات بنده و دیگر دولتخواهان هیچ پسند خاطر عاطر هم آمده باشد بایماد اشعار گرگین خان پذیرائی نمی تواند یافت درین صورت خود را و دیگر مخلصان دولتخواه را در تعب افگندن و بتامل و تفکر بسر بردن سودے ندارد آخر چنانچه گرگین خان بهادر التماس نماید بعمل مے آید پس انسب آنکه تمام این معامله بکف اختیار گرگین خان گذاشته خود را و دیگر بندگان دولت را بعبث عبث رنجه نباید داشت و هر چه گرگین خان بعرض رساند مطابق آن چنانچه بعمل مے آید بعمل باید آورد و مسٹر امیٹ وغیره را بحرکات سبک که لائق شان خداوندان اقتدار نیست از رده خاطر نباید ساخت اگر با اینها مصالحه نمودن و با تفاق و آشتی بودن منظور است این قسم سلوکها اصلا ربطے بمدعا ندارد و اگر سخن آنها پذیرفتنے نیست و اراده بر انگیختن غبار بیجا و کارزار بصلاح گرگین خان در خاطر عاطر جاگرفته باز هم سفرا را رنجانیدن از قانون آشپهدی و جهان بانے بیرون و لائق شان خداوندے نیست اشفاق والطافیکه از همیشه با اینها مسلوک و معمول بوده درین وقت که بسفارت آمده اند قدرے بران باید افزود و خشنود و مرخص باید فرمود و با ستعداد حروبے که منظور است باید کوشید چه حرکات مذکوره نه بر سطوت و شوکت جناب عالے می افزاید و نه از قدر و منزلت آنها چیزے می کاهد غیر ازین که بنیاد کینه و عداوتها محکم تر شود دیگر سودے ندارد چون این کلمات بگوش گرگین خان رسید بخندید و از آمدن دربار دو سه روزے تقاعد ورزید و درین ضمن کشتی از کلکته پر بار بعضے اجناس و در تحت اجناس پانصد ضرب بندوق چقماقے که بکوتهی عظیم آباد مے رفت در رسید و گرگین خان مزاحمت نموده راضی بگذاشتن آن بنود مسٹر امیٹ مکرر برا عدم تلاشے آن کشتی و سر دادن بدون مزاحمت و تجسس موافق معمول معروض داشت سخنش پذیرائے نمی یافت علی ابراهیم خان گفت که کاوش درین خصوص فائده ندارد اگر اتفاق منظور است رفتن بندوقها بکوتهے چه قباحت دارد و اگر خنگ است بردو هزار بندوق پانصد دیگر هم اگر افزود باشد چه مے شود هر گاه از دو هزار بجنگیند باد و هزار و پانصد هم توان جنگید عالی جاه گفت کسی این سخن با گرگین خان نمی تواند که بگوید علی ابراهیم خان فرمود که اگر مرضے حضور باشد با گرگین خان گفتن چه قدر کار است عالی جاه گفت

البته رفته باو باید گفت و باید پرسید تا او چه صلاح میدهد علی ابراهیم خان قبول نمود و عالی جاه مضطرب گشته راجه نوبت رائے و علی ابراهیم خان را پیش او فرستاده استدعائے آمدن او بدربار و استشاره در خصوص این کار نمود علی ابراهیم خان و راجه مذکور پیش او رفته پیغام عالی جاه رسانیدند گرگین خان برآشفت و جواب داد که من دارو غهٔ توپ خانه و مرد سپاهیم ام با مشوره کارے ندارم مشوره از صاحبان دولت خواه خود به پرسند هرگاه حاجت به جنگ خواهد شد مرا خواهند فرمود در جنگ حاضر بوده راضی بتقصیر نخواهم شد مشوره راستے دانم راجه نوبت رائے از رعب آزردگی از خاموشی گزیده بسوے علی ابراهیم خان دید علی ابراهیم خان گرگین خان را مخاطب نموده فرمود که نواب عالی جاه از دارو غهٔ توپخانه خود صلاح پرسیده و ظاهر است که بے صلاح شما کارے نمیکند پس چرا انچه در حق خود و آقاے خود بهتر مے داند نمی گوید گرگین خان روے بسوے علی ابراهیم خان نموده خواست که جواب دور از صواب به تشبیه و تمثیل ادا کند هر دو دست خود را محاذے همدیگر گذاشته گفت که بالفعل نواب صاحب و انگلیشیان این قسم یعنے برابر همدیگر اند باز انگشتان یک دست خود را بلند کرده انگشتان دست دیگر را فرو گرفت و گفت اگر اطاعت مسٹر امیٹ نکنند این قسم بر آنها غالب مے آیند و اگر اطاعت کنند بطور انگشتان دست دیگر مغلوب خواهند بود دیگر مختار اند از هر دو صورت انچه پسند خاطر باشد بالفعل آرند فرستاده ها از انجا برخاسته احوال را من عن با عالی جاه ظاهر نمودند و داعیهٔ مصالحه بالکلیه موقوف گردیده بنباے منازعت گذاشته آمد مسٹر امیٹ ناچار گشته رخصت خواست اول خود راضی بر خصت احدے از انگلیشیان نگردید بنود آخر الامر گفت و شنود بسیار رضا شد که مسٹر امیٹ و انگلیشیان دیگر بروند اما مسٹر جے را بعوض میرزا محمد علی وغیره عمال خود که در کلکته مقید بودند در مونگیر نگهداشت موعود آنکه هرگاه آنها خلاص شده خواهند آمد مسٹر جے را هم مرخص خواهیم نمود مسٹر جے بمرگ خود مستعد گشته راضی بماندن در مونگیر شد و مسٹر امیٹ وغیره مرخص شده بسوارے بجره و کشتیهاے خود روانه کلکته گردیدند

ذکر برگشتن مسٹر امیٹ وغیرهٔ انگلیشیان بطرف کلکته از راه دریا و جنگیدن مسٹر السن در عظیم آباد با میر مهدے خان و غالب آمدن اول بار و گرفتن قلعهٔ عظیم آباد و گریختن میر مهدے خان و رسیدن فوج دیگر از مونگیر آخر همان روز و برگشته آمدن میر مهدے خان همراه فوج مذکور و غالب آمدن بر مسٹر السن وغیره به تقدیر ایزد تعالی و کشته شدن مسٹر امیٹ در مرشد آباد و التهاب یافتن نائرهٔ عناد و فساد

چون مسٹر امیٹ دید که عالی جاه مطلقاً ملتمسات او را نشنید و بهیچ وجه خاطر دارے او بعمل نیاورد ناچار در کمال غیظ و کدورت بطرف کلکته برگشت و بمسٹر السن نوشت که میان ما و عالی جاه صحبت درنگرفت منجر بمجادله و مقاتله خواهد شد شما خبردار و مستعد کارزار بوده هر چه از دست برآید دران قاصر نخواهید شد مسٹر السن هم که دل پرے از عالی جاه داشت و با جتماع کوسلیه ها موافق خود در کلکته بیقین مے پنداشت که بمجرد رسیدن مسٹر امیٹ بکلکته حکم کونسل متضمن جنگیدن با عالی جاه و انتزاع ممالک از دست آن برگشته بخت خواهد رسید چند روز انتظار گذشتن مسٹر امیٹ از حدود حکومت عالی جاه و بجامع سپاه او رسیده چون بحساب روز کرد مسٹر امیٹ از مونگیر معلوم نمود که الحال مسٹر امیٹ از احاطه افواج عالی جاه بیرون رفته بکلکته رسیده باشد تهیه جنگیدن با میر مهدے خان و تسخیر قلعهٔ عظیم آباد جزم نموده رقعه بمیجر کستر س که سالار فوج انگلیشیے متعین عظیم آباد بود نوشت که امشب با کل فوج در کوٹھے آمده جمعیت باید نمود و صبح بر قلعه ریخته ابواب حصار را باید کشود و در کوٹھے زنیه هاے متعدد

از نے دچوب بر سے آبر آمدن بالاے حصار مرتب و تیار نمودہ نگہداشت وپاسے از شب گذشتہ ڈاکٹر فلرٹن کہ بر معبر بخشے و در وسط شہر خانہ داشت رقعۂ نوشتہ طلب داشت ڈاکٹر مذکور بے اطلاع از داعیۂ حرب وجنگ برخاستہ پیش مسٹر السن رفت بعد رسیدن در انجا معلوم نمود کہ ارادہ چیست میر مہدے خان بیخبر از داعیۂ انگلیشیان در قلعۂ پختۂ عظیم آباد کہ دار الامارہ صوبہ مذکور بود در استراحت و افواج متعینہ فصیل ہاے حصار نیز بنا بر بیخبرے و بی انتظامے ضوابط کہ حالیگا درین دیار رواج و انتشار یافتہ بعضے حاضر در خواب و ناہیار و اکثرے در خانہاے خود مستغرق عیش و آرام بودہ مستعد قلعہ داری کسے نبود میجر کسترس وغیرہ انگلیشیان با افواج ہمراہے خود پاے جلادت پیش نہادہ زینہ ہاے مرتب را بر دیوار حصار از طرف برجیکہ بر لب دریاے مابین دو یلے میر عبد اللہ و کوٹھے انگلیشیہ است گذاشتہ سحر روز جمعہ دوازدہم ماہ ذی الحجہ الحرام سنہ یکہزار و یکصد و ہفتاد و شش ہجرے بقدم جرأت بالاے حصار بر آمدند از متحفظان قلعہ قلیل جماعتے کہ در گرد و نواح آن مکان حاضر بودند بمدافعہ پرداختہ بعضے از انگلیشیان و تلنگہ ہا را مجروح ساختند باقیماندگان اندرون شہر در آمدہ یک فوج از راستہ بازار کلان کہ مابین دروازۂ مغربے و قلعۂ پادشاہے است و فوج دیگر از کٹرۂ نوذر در راستۂ محلہ دیوان شلک کنان پیشتر گذاشتہ میر مہدے خان و دیگر افواج متعینہ شہر و حصار شنیدن آواز توپ و شلک خبردار و از خواب غفلت بیدار گشتہ بہر ہیاتیکہ دران اضطراب میسر گشت بر روے مخالفان شتافتند تا بر رشتۂ گورہٹہ رسیدہ مقابل رویدادند ازان طرف بتفنگ بندوق و سرد ادن توپ چہرہ دار آتشبارے شروع افتاد محمد امین خان مع چند کس کہ ازین طرف مجروح گشتند دیگران پاے ثبات و قرار بلغزید و شکست بر میر مہدے خان و شیخ برکت علی و محمد امین خان وغیرہ افتاد میر مہدے خان از راہ دروازۂ مشرقے بدر رفتہ ارادۂ رفتن بسوے مونگیر نمود و شیخ برکت علی مضطرب الاحوال از کھڑکے رانے بدر رفتہ بے سر و پا بر لب دریاچہ دہوہ رسید و مضطرب راہ مے برید محمد امین خان بر گشتہ داخل عمارت چہل ستون زین الدین احمد خان گردیدہ دروازہ را بروے خود بست و در انجا مستعد مدافعہ نشست تا چہ پیش آید و لال سنگھ ہزاری دروازۂ قلعہ پختہ را بستہ بمدافعہ ایستاد و بندوق بیندوز از چہل ستون ہم گولے بندوق ہمین قسم مے بارید و افواج انگلیشیے در تمام شہر منتشر گشتہ فصیل و بروج حصار شہر را مستحکم ساخت و از دوازدہ دروازۂ مشرقے تا دروازۂ مغربے غیر از چہل ستون و قلعۂ پادشاہے کہ در انجا لال سنگھ و محمد امین خان قائم بودند تمام شہر در عمل انگلیش در آمدہ تا دو پہر ہر جا دست تلنگان و ہرکارہ و لچہ ہاے لشکر انگلیشیان رسید خانہاے مردم را بنحو طرح جمع تاراج نمودہ پرکاہے دران خانہ نگذاشتند و این عمل گاہے از لشکر انگلیشیان تا آن زمان بعمل نیامدہ بود درین عرصہ میر مہدے خان بفتوحہ رسیدہ بود کہ افواج دیگر از مونگیر فرستادہ یحیاہ بکمک میر مہدے خان و حصار عظیم آباد رسیدہ میر مہدے خان را بدانحال مشاہدہ نمود و کیفیت پیدا ے محمد امین خان و لال سنگھ در چہل ستون قلعہ دریافتہ مع میر مہدے خان بعزم انتزاع شہر از دست انگلیشیہ بپاے شتاب عازم شہر عظیم آباد شدند از راہ لب دریا تا بہ برج درگاہ سید معروف رسیدہ سر برادر دو طرف دروازۂ مشرقے یورش نمودہ چون نزدیک بدروازہ مذکور رسیدند انگلیشیان دو توپ خود را از دروازۂ مشرقے بیرون کشیدہ بر پل خندق قائم کردند و خود صف بستہ مستعد مدافعہ ایستادند میر ناصر داروغۂ بان داران و جعفر خان و عالم خان کہ پیشتر از مالکارانے رسیدہ میر مہدے خان را ہمراہ آوردہ بودند بضرب بانہاے متواتر و بندوق و مانک جمعیت افواج انگلیشیے را متزلزل و متفرق گردانیدہ حملہ آوردند فوج انگلیشیہ را دل از دست رفتہ پاے ثبات برجاے نماند بیخ آہنے در ہر دو توپ خود زدہ راہ فرار پیمودند و میر مہدے خان

مع ہر سہ سردار مذکور تازہ رسیدہ در تعاقب شان دویدند با استماع این خبر افواج دیگر را کہ بر برج و حصار استوار بودند نیز اضطراب عظیم رو داده عار فرار اختیار افتاد و فتح و نصرت نصیب اولیاے دولت عالی جاہ گردیده حصار از دست رفتہ باز بدست آمد و انگلیشیان گریختہ و از شہر بیرون رفتہ کوٹھے خود را استوار ساختند افواج منصورہ عالی جاہ از بالاے فصیل طرف کہرکے برمنہ از دحام نمودہ کوٹھے را بزیر توپ انداز ے گرفت مسٹر السن با لقیۃ السیف فوج انگلیشے تاب استقامت در کوٹھی نیافتہ آخر شب گریختہ بہ جہاز ے خود کہ در بالقے پور بود رفت درین عرصہ مالکار ارمنے با شش پلٹن و ہشت توپ و سر انجام آگن رسیدہ با میر مہدے خان و غیرہ ملحق گردید و ہنگام صبح ارگریختن مسٹر السن آگاہ گشتہ بہئیت مجموعے در تعاقب افواج انگلیشے عزیمت نمود مسٹر السن بر این احوال مطلع گردیدہ در انجا ہم طاقت پایدار ے نیافت و بسوار ے کشتیہا مع فوج خود بطرف چھپرا و از انجا در دریاے سرجو کہ آن طرف حد صوبہ شجاع الدولہ است عازم گردید رام مذہبے فوجدار سرکار سارن بنگالہ بمقدرے بود جرات ہمراہی نمودہ بر سر آنہا تاخت و از طرف بکسر سمرو مع فوج ہمراہے خود و دیگر افواج متعینہ آنجا بکمک رام مذہبے بانبوہ شتافت چون اجل مسٹر السن و غیرہ انگلیشیہ ہمراہش رسیدہ بود با آنکہ دو سہ پلٹن فوج ہمراہ داشت چیزے از دست آنہا برنیامد و اسیر پنجۂ تقدیر گشتہ در دست رام مذہبے وغیرہ گرفتار آمدند و این خبر مفصل بعالے جاہ رسیدہ سرمایۂ ازدیاد نخوت و غرور و وسیلۂ اطاعت را گرگین خان از خرد دور گردید وقت عصر اول خبر مغلوبے میر مہدی خان و مفتوح شدن حصار عظیم آباد بر دست انگلیشیان رسید و جان از قالب میر قاسم خان بدر رفت دو پہر شب گذشتہ خبر رسیدن میر ناصر و غیرہ و غالب آمدن میر مہدے خان با عانت این فوج بر انگلیشیان و انتزاع نمودن قلعہ از دست ایشان و گریختن مسٹر السن مع باقے فوج رسید و جان از تن رفتہ میر قاسم خان باز بہ بدنش برگردید ہمانوقت حکم بنواختن نوبت شادیانہ نمود و صدائے انفارۂ شادیانے از نقارخانہ او بگوش اعالے و ادانی رسید صبح ملازمان برائے گذرانیدن نذور مبارکباد شتافتہ و بارنجرا یافتہ بگذرانیدن نذر میادرت جستند چون میر عبد اللہ را بہمین اندیشہ خلق انگلیشیہ رخصت برفتن عظیم آباد ندادہ بود کہ مبادا بپاس آشنائی ہا میر عبد اللہ با انگلیشیان ساختہ از طرف خانہ خود کہ متصل بکوٹھے آنہاست راہ داخل شدن دہد میر مذکور و فقیر اتفاقاً ہر دو برابر ہم بحضورش رسیدہ نذر مبارکباد گذرانیدند بہ میر عبد اللہ گفت کہ شما مے گفتید کہ انگلیشیان مردم را زندہ مے خورند کسے روبروے آنہا نمی تواند شد میر مرقوم را حواس بر جا نماند و بندہ را گفت کہ آشنای شما یعنے ڈاکٹر فلرٹن با من عجب سلوکے کردہ فوج را کہ بخانہ خود طلبیدہ شتہ این ہنگامہ برپا نمودند عرض نمود کہ من در چہ عرضہ ام کہ با آنہا آشنا توانم شد آشنائی ڈاکٹر با خیابانیست ما مردم را باید کہ با آشنائے آقا و دوست او دوست باشیم و با دشمنانش دشمن اگر ڈاکٹر دوست سرکار ست ما ہم دوستدار او ئیم و اگر دشمن است ما زیادہ تر دشمن او ئیم **القصہ** بعد اضغاے این خبر میر مکرر احکام نوشتہ بحکام ممالک محروسۂ خود فرستاد کہ میان ما و انگلیشیان الحال آشتے و وداد نمانده مدارا و تہا متحقق گردید ہر کجا از ین جماعۂ بہر گرایابند از تیغ بگذرانند و شاید دربارۂ مسٹر امیٹ حکم صریح برائے کشتن او و ہمراہیانش نوشتہ باشد یا ہمین حکم عام کہ در مرشد آباد رسید مسٹر امیٹ بیچارہ را مع ہمراہیانش شہسوار بیگ وغیرہ جماعۂ داران ملازم میر قاسم خان محصور نمودہ ہر چند عجز و الحاح مے نمودند کہ ما را زندہ پیش میر قاسم خان بفرستید بسفلہ ہاے بے ننگ و عار سخنان شان گوش نکردہ روز پنجشنبہ تباریخ ہیجدہم دیجحہ سنہ یکہزار و یکصد و ہفتاد و شش ہجرے ہمہ آنہا را بہ تیغ بیدریغ گذرانیدہ سر آنہا را نزد

عالی جاه فرستادند وهمان روز کوتهی جائه انگلیشیه که بقاسمبازار اشتهار دارد به تاراج رفت ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

ذکر تصمیم نمودن کونسل کلکته جنگ میر قاسم خان وبر آوردن میر جعفر خان بریاست بنگاله و عظیم آباد و تهیج مواد اعاظم فساد و مفید رسیدن مسٹر السن وغیره انگلیشیان بمونگیر نزد عالیجاه وجنگیدن محمد تقی خان بهادر در نواح کٹوه با فواج انگلیشیه وکشته شدن بکمال شجاعت درعین رزمگاه

میر محمد قاسم خان چون دید که الحال غیر از جنگ چاره نماند محمد تقی خان بهادر فوجدار بیربهوم را حکم خبرداری وتیاری محاربه انگلیشیه نوشته جعفر خان وعالم خان وشیخ هیبت الله وغیره را بکمک او فرستاد وما مور ساخت که هرگاه انگلیشیان از کلکته بقصد منازعه برآیند خانمذکور بمقابله شتابد وافواج متعینه بمرشد آباد رسیده سامانی که حاجت بآن بود از سید محمد خان نائب نظامت مرشد آباد درخواسته بطرف پلاسی وکٹوه بیرون رفت ومحمد تقی خان بهادر نیز با فوج آراسته خود از بیربهوم نهضت نموده درکٹوه اقامت ورزید چون خبر کشته شدن مسٹر امیٹ بکلکته رسید شمس الدوله بهادر گورنر خطی متضمن تهدید ووعید بسید محمد خان نائب عالی جاه نگاشت بحمل مضمونش آنکه کشتن مسٹر امیٹ بیچاره که بسفارت رفته بود از چه راه بعمل آمد واین بیت هم دران خط مندرج بود **بیت** آئین شاهان ورسم کیان ✣ فرستادگان ایمن اند از زیان ✣ ونیز خلاصه این مضمون اندراج داشت که اگر این حرکت زشت برای خود بی حکم آقا بعمل آورده اید سزای آن در کنار نهاده خواهد شد واگر بفرمان میر قاسم خان نموده اید بتیم تا کرد کار جهان در میان ما وایشان چه خواسته است واید ارسال این خط کونسلیه های کلکته را آتش بجانها در گرفته اجتماع نمودند وشمس الدوله را حامی عالی جاه دانسته دشمن او نیز بودند اتفاقاً شمس الدوله دران روز کسل مزاجی عارض ولائق آمدن بکونسل نبود لهذا در کونسل حاضر نشده مسٹر هنگ عماد الدوله بهادر جلادت جنگ را که با شمس الدوله یکدل ویکزبان وخود نیز از جمله کونسلیه ها بود در کونسل فرستاد تا عذر بیماری شمس الدوله خواسته در جواب سؤال انچه حاجت افتد از طرف شمس الدوله گفتگو نماید. بعد ازان که مسٹر هنگ شامل اجتماع کونسل گردید کونسلیه های دیگر احوال شمس الدوله را پرسیده پیامدنش را حمل بر استکاف نمودند وملالت شان افزود چون این اجتماع بارادهٔ مشوره مجادله با میر قاسم خان بود گفتگوی این امر شروع نموده از شدت غیظ وطیش در گفتگوی خود دارای نتوانسته بعضی سخنان نامناسب نسبت بشمس الدوله ومسٹر هنگ بر زبان آوردند مسٹر هنگ با آنکه کوه تحمل بود تاب سخنان مسٹر بالسن نیاورده باهم گرخشونتی درمیان آمد شمس الدوله باستماع این خبر بلباس حالت بیماری که در بر داشت بکونسل خانه شتافت بعد از ورود وقعود دران مجلس پرسید که صاحبان چه می فرمایند مرضی چیست اکثر کونسلیه ها که با مسٹر امیٹ ومسٹر السن همدم وهم نفس وبا عالی جاه وشمس الدوله ناخوش بوده اند کشته شدن مسٹر امیٹ ومغلوب گشتن مسٹر السن نمک بر جراحت شان پاشیده بود از شدت غضب بی لحاظ حال وقال زبان بهمین مقال کشادند که مرضی ما غیر از انتقام مسٹر امیٹ از عالی جاه وجنگیدن با آن کینه خواه دیگر چه می تواند بود شمس الدوله در جواب آن بر کاغذی نوشت که مسٹر السن وغیره جمله بسیار از سرداران وسولداران انگلیش در دست میر قاسم خان گرفتار اند بهر گاه ازین طرف افواج ما بجنگ عالی جاه واستیصال او رود یقین است که برادران انگلیشی عالی جاه البته خواهد کرد مناسب ومصلحت آنست که اول نیرنگی ساخته استخلاص مقیدان خود از دست آن سفاک بی باک نمائیم وبعد ازان بمنازعه وانتقام پردازیم چون کونسلیه های دیگر را ظن غالب بلکه یقین بود که شمس الدوله حمایت ونصرت میر قاسم خان می نماید این سخن او را هم محمول بر تزویر نموده برآشفتند ودر جواب بران کاغذ یکه شمس الدوله

نوشته و در کونسل انداخته بود هر سیکے بدستخط خود نوشت که اگر صد برابر مقیدان را میر قاسم خان بکشد ما را غیر از انتقام امرے دیگر با او منظور نیست و هر گز در آشتی با او سخن راهم نزد شمس الدوله کاغذ مذکور را که دست آویز عمده برائے رفع بدنامے او بود برداشته در جیب خود گذاشت و گفت الحال بدون تامل برخاسته پیش میر جعفر خان باید رفت و او را بجاے میر قاسم خان منصوب ساخته با فوج خود باید فرستاد و با تفاق پیش میر جعفر خان آمده خان مذکور را بتکلیف امارت بنگاله و رفاقت عساکر خود نمود و بعد گفتگو و تعین بعضے شروط و استحکام قول و قرار بایمان و اقسام تهیهٔ سفر لشکر خود و میر جعفر خان درست دیدار کلکته بارادهٔ جدال و قتال با عالی جاه برگشته اقبال برآمدند و مسٹر الس وغیره انگلیشیان بدست رام ندیے فوجدار سرکارسارن و سمر و گرفتار آمده توپ و بندوقهاے چقماقے اینها مع اسباب و سرانجامیکه در کوٹھے و باقے پور همراه مسٹر الس بود به ضبط سرکار عالے جاه درآمد و انگلیشیان مقیدرا میر مهدے خان حسب الحکم عالی جاه بمونگیر فرستاد و عالی جاه مسٹر الس وغیره سرداران را حواله شیخ فرحت علی نموده سولدادان بیچاره را نیز مقید داشت و هر جا انگلیشیان بدست عمال میر قاسم خان آمده بودند بانها حکم فرستاد که بیچاره ها را از تیغ بگذرانند بعضے از آنها ترحم نموده بالعقل کار فرموده چند روز درنگ کردند بعد ازان که غلبه فوج انگلیشے مشاهده گردید مقیدان را سر دادند و بعضے از آنها که خیره سر بے خرد و بطرف مغرب دور از افواج انگلیشے بوده اند مقیدان بیچاره را نیز بتیغ بیدریغ کشیدند مسٹر الس وغیره انگلیشیان را بحوالات شیخ فرحت علی و گرگین خان سپرده کمال تاکید در حفاظت و نگهبانی آنها نمود روزے ڈاکٹر فلر احوال عسرت و تصدیعات خود بفقیر گفته فرستاد و فقیر نظر برانیکه آن عزیز آشنا و بر من احسانها کرده سخنے دربارهٔ او گفتن ضرور است دهم باعتبار اقتضاے وقت مصلحت شمرد چه گمان میرفت بلکه یقین بود که خبر آمدن آدم او نزد بنده بعالے جاه بے شبهه رسیده باشد اگر من اظهار این امر نکنم از من بدگمان تر خواهد شد لهذا مجمل احوال ڈاکٹر بعالے جاه گفتم جواب داد که آشنای شماست مضائقه ندارد که درین وقت خبر گیرے او نمایید اما این سخن بطنز و کنایه بود بنده التماس کرد که با جناب عالے زیاده تر از من آشناست و خاطر دارش بسیار مے شد بنابرین عرض کردم اگر عنایتے بحال او منظور باشد بعمل آید و اگر تقصیر و از سرکار باشد سرانجام باو بیت هر چه بهتر دانند بعمل آرند تبسم کرده فرحت علی را پیش خواند و گفت که ڈاکٹر بغلام حسین خان پیغامها فرستاده ایشان خود چون دوست من بودند اطلاع کردند همین قسم صدها آدم هاے او میرفته باشند و شما خبر از پس و پیش خود ندارید آینده احتیاط کنید که او را در ماکول و ملبوس و ضروریات دیگر تصدیع نشود اما احتیاط کنند که آمد و رفت و پیغام و سلام او با لشکریان نباشد که مبادا فتنه هاے بزرگ حادث شود و بنده بجان خود تر سیده دیگر ازین مقوله با او سخنے نگفت و انگلیشان بیچاره بکمال حفاظت و احتیاط در دست مردم مذکور تا برسیدن عالی جاه در عظیم آباد مقید بوده اند +

ذکر سرتابی شیخ هیبت الله و عالم خان و جعفر خان وغیره از فرمان محمد تقی خان و پیش قدمی خود سر نمودن در جنگ جماعهٔ انگلیشیان و نفاق ورزیدن سید محمد خان نائب مرشد آباد با محمد تقی خان

محمد تقی خان بهادر که فی الحقیقه سردار و لائق ریاست و سروری بود با سید محمد خان نائب مرشد آباد که مرد پوچ و هیچ محض بود سر اطاعت فرو نمے آورد و چگونه نمے تواند شد که جوان مرد کریم اطاعت خسیس لئیم نماید ازین همه پیشتر سید محمد خان آتش کینه او در کانون سینهٔ خود مے افروخت و بر آتش رشک و حسد نیکنامے و بلند آوازگے او مے سوخت در ینولا که خان بهادر مذکور بجنگ انگلیشیان مامور گشته در نواح کٹوه رسید بعضے اسباب و آلات و ادوات حروب از سید محمد خان که حاکم شهر و صاحب اختیار خزاین و اسباب

آنجا بود طلب نمود آن احمق بارزوی شکست یافتن و بهمی کار اورا در ایصال اسباب و سرانجام مطلوبه تعلل می ورزید و قباحت مآل این کار که موجب خیبت و خسران او و آقای او بود نمی فهمید تا آنکه افواج متعینه از مونگیر بر شاه آباد رسیده عازم پیشتر گردید عجبی نیست که فوج مذکور را بنابر انقیاد خود از طرف محمد تقی خان داشت دلالت و ترغیب بعدم امتثال فرمان محمد تقی خان نموده باشد بالخصوص آنکه چون شیخ هیبت الله و عالم خان وغیره نزدیک لشکر محمد تقی خان رسیدند هر چند خان مرقوم با آنها گفته فرستاد که یکجا باید شد و باتفاق ما باید جنگید آن ابلهان خود سر گوش بفرمان او نکرده آن طرف بجا گیرتی علحده فرود آمدند و روز دیگر خبر برآمدن دو پلٹن انگلیشیه از بانک رطا ظاهر گردید جماعه مذکوره در آنجا بود شنیده فوج مذکور ارادهٔ رفتن بر سر آنها سر خود نمود و محمد تقی خان را گفته فرستاد که مدد ما به بعضی از برق اندازان باید تا محمد تقی خان بنابر سرانجام کار سرکار و رفع بدنامی خود شیر بچه ها که خود بهمرسانیده و جوانان چیده و برای خبر گیری های مذکوریده روپیه سرا سری نگهداشته بضابطهٔ ولایت ده باشی و یوزباشی و منک باشی برای آنها مقرر کرده بود تا رایافت سردارسی در ماهه هر یکی از پنها پانزده روپیه و سی روپیه و شصت روپیه و صد روپیه مقرر کرده همیشه از آنها مشق برق اندازی روبروی خود می کنانید و برای بار برداری آنها از سرکار خود یابو و گاو و شتر وغیره مقرر داشت تا آنها را سوای خبر گیری شیر بچه و سازان دیگر بار بردوش و جای عذری نباشد پانصد نفر خبر گیر انداز منجمله آنها مع فرامرز چیله خود که سالار آن فوج و مرسیه آن جماعه بود بکمک خود سران مذکور فرستاد و جماعه داران متعینه مرقومه باتفاق فرامرز مسطور پیشتر رفته با جماعه مذکوره متفقا بهمدیگر محسن اهتمام فرامرز بران دو پلٹن غالب آمده پلٹن های مذکور را تا بهائیکه از انجا برآمده بودند برگردانیده خود در پی آنها رسیده جای مذکور را از بعضی اطراف محصور داشتند تا آنکه وقت شب پلٹن ها نیز دوان و دیگر افواج از هر جا و هر مکان بعد پلٹن های مذکور رسیده چون صبح شد بهیئت مجموعی دگر و فر بسیار در میدان برآمد و جنگ شروع گردید آن وقت عالم خان و شیخ هیبت الله وغیره حواس باخته و قدر نصیحت محمد تقی خان بهادر نشناخته بمقدور خود دست و پای جنبانیدند آخر الامر بعد مجروح و مقتول شدن اکثر خبر اندازان محمد تقی خان جماعه داران مذکور تاب جنگ نیاورده بنا چاره فرار بر قرار اختیار نمودند چون نزدیک لشکر محمد تقی خان رسیدند خان مذکور کشتیها را بطرف خود کشیده گریختگان را اجبار بر لشکر خود داد و گفت که مصاحبت و مشارکت اینها فوج ما را هم شکسته خاطر و در جنگ قاصر خواهد ساخت و فوج انگلیشیه بر لشکر مذکور غالب آمده دو سه کروه از انجا پیشتر آمد ٭

ذکر جنگیدن محمد تقی خان بهادر تبریزی کوزه کلانی و کشته شدن در میدان مردانه مگردش آسمانی

محمد تقی خان بهادر روز دوم یا سوم ماه محرم شروع سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری بعزم استوار پای ثبات و قرار در رکاب گذاشته برباد پا کار اهوار که چون عمر عزیزش سبک رفتار بود با جمعیتی که همراه داشت بدون استمداد و استظهار از اغیار سوار شده رو بمیدان کارزار آورد و همراهیان خود را تسلیه و استمالت بسیار فرموده تحریص و تشجیع بر جنگ مخالفان نموده هر یکی را بوعدهٔ فتح امیدوار ساخت و بدلجوئی چنان نواخت که در راه او سر باختن آسان شمرده یکی بر دیگری سبقت می نمود و خان و قوم سرداران همراهش خود را آماده و مهیا و صفوف افواج خود را منتظم و منتسق داشته پیش میرفت چون با فوج انگلیشیه مقابل گشت و جنگ در پیوست و از طرفین توپ اندازی شروع افتاد و قدم بقدم از طرفین پیش روی هم می آمدند کسانی را که آجال شان دران روز بپایان رسیده بود هر یکی در وقت معین خود هدف گلهٔ توپ و چهره مالیش گردیده شربت ناگوار مرگ

می چشید تا آنکه بدل دهی محمد تقی خان آثار غلبهٔ لشکرش ظاهر گشته افواج انگلیشیه اندکی مغلوب گردید درین عرصه اول یک زخم گولے در پاے محمد تقی خان رسیده اسپ سوارش در میدان غلطید بر اسپ دیگر سوار شده همان قسم جرات و سبقت بر خصم می نمود و نهایت متصل بصفوف انگلیشیه گردید و صفوف آنها آهسته آهسته پس تر میرفت اما ضابطه و آداب یکه و آنها مقرر است خنگ کمان می رفتند تا آنکه گولے دیگر باسپ سوارے محمد تقی خان رسیده این اسپ را هم غلطانید بر اسپ سوم سوار شده تندتر پیش رفت درین عرصه یک گولی در پهلوے سینهٔ خان مرقوم رسیده از پشت او بدر رفت و آن دلاور بهادر دامن خود را فراهم آورده بر دوش انداخت و زخم را از نظر رفقاے خود پنهان ساخت و باز پیشتر رفت انگلیشیان درین پس پائی فوج را در میدان نالهٔ بطور کمین نشانیدند و محمد تقی خان بر سر نالهٔ مذکور رسیده متوجه یورش بود تا بر آنها حمله آرد چون بر لب دریاچه مذکور رسید راه نیافته معبرے می جست مترصدان قابو یافته بهیئت مجموعے یکبار شلک کردند درین شلک بسیارے از همراهیان محمد تقی خان رهگراے ملک عدم گردیدند و یک گولے بر پیشانی خان بے همال که ناصیهٔ اقبال عالے جاه بود رسیده در پے رفقاے خود به عالم عقبی شتافت و شکست بر بقیهٔ السیف افتاده با دل دو نیم در کمال خوف و بیم برگشتند و انگلیشیان مظفر و منصور گردیده هم آغوش عیش و طرب گشتند شیخ هیبت الله و غیره افواج متعینه که اصلا کمک محمد تقی خان نکرده از دور تماشاے بودند مشاهده این احوال نموده راه فرار پیمودند افواج قاهرهٔ انگلیشیه مجروحان را از میدان برداشته برائے مداوا به ڈاکتر سپردند و خود دو سه روزے توقف نموده و اصلاح لشکر و تهیهٔ اسباب حرب و سفر نموده عازم پیشتر گردیدند سید محمد خان باستماع این خبر مضطر گشته از کمال جبن و بددلے بے آنکه مردم را فراهم آورد و باجتماع اسباب و اثاثه و سامان سرکار عالیجاه که در انجا بود پردازد مسلک فرار پیماے اضطراب و اضطرار پیموده راه لشکر عالیجاه گرفت میرزا محمد ایرج خان پدر زن سراج الدوله که در مرشد آباد محروم از صحبت و عنایت عالی جاه بود باستقبال و مبارک باد میر جعفر خان شتافته و ادراک حضورش نموده حسب الامر میر جعفر خان بزودے برگشت و در مرشد آباد منادی بنام میر جعفر خان گردانیده و خود فارغ البال نشسته باستمالت اکابر و اهالے بلدهٔ مذکوره پرداخت و بتاریخ دوازدهم ماه محرم سنه یک هزار و یک صد و هفتاد و هفت روز یکشنبه میر جعفر خان مع افواج انگلیشیه داخل مرشد آباد گردیدند ک ترازلے در شهر روے داد و لچهٔ هاے لشکر سهل دست بردے هم بعمل آوردند میر محمد جعفر خان شش روز در دولت خانهٔ مهابت جنگ که دار الامارهٔ مرشد آباد مقرر گشته نزول نمود روز هفتم که شنبه هیجدهم محرم سنه مذکوره بود مع افواج انگلیشیه از مرشد آباد باراده جنگ بیرون رفت ✣ ✣ ✣

ذکر رسیدن خبر کشته شدن محمد تقی خان بهادر بعالی جاه و فرستادن افواج دیگر بجنگ و ظهور آثار ادبار میر قاسم خان

میر قاسم خان خبر کشته شدن محمد تقی خان مرحوم در نواح کٹوه و بردوان شنیده پریشان خاطر گردید شیخ هیبت الله و غیره افواج متعینه سابق را حکم بتوقف بر سوتی نموده اسد الله خان پسر میر حسین خان را که فوجدار تربهٹ سماے بود و ذکرش در بیان تسلط عالی جاه بر صوبهٔ عظیم آباد گذشت با شش هفت هزار سوار دیگر و ماکارد سمرو را با هفت هشت پلٹن و شانزده توپ مع اسباب آن و میر ناصر داروغهٔ باندران را علے الفور بکمک فوج مذکور فرستاده فرمان نوشت که همه باتفاق در میدان سوتی با افواج انگلیشیه بجنگند و شیر علے خان فوجدار پورنیه را که یکے از ادناے متوسلان فخر الدین حسین خان پسر سیف خان مرحوم و در وقت میر قاسم خان بمدارج علیا ترقے نموده بجاے صولت جنگ و سیف خان فوجدار تمام پورنیه بود نیز

تاکید نوشت که عبور گنگا نموده شریک و معین اسد الله خان وغیره افواج متعینه باشند اسد الله خان و شیر علی خان وغیره افواج قلع منازل نموده بشیخ هیبت الله و جماعه داران دیگر در میدان سوتی ملحق شدند + + + +

ذکر جنگیدن افواج عالی جاه در میدان سوتی با انگلیشیان و مغلوب گشتن باقتضاے گردش آسمان

روز سه شنبه بیست و یکم محرم تقارب فتین روی داده مالکار رامنے و سمرو بر شارع صفوف آراستند و اسد الله خان دست راست ایشان بجمعیت هشت نه هزار سوار و ده دوازده هزار پیاده بقر و شکوه تمام استاده در جنب هر دو فوج مذکور شیر علیخان بجمعیت دو سه هزار کس جا گرفت ازان طرف افواج انگلیشی که ظاهر از یاده از سه هزار کس نبوده اند صف آراسته مقابل شدند و جنگ در پیوست از طرفین گله بارے توپ بعمل آمده افواج انگلیشے قدم بقدم پیشتر میرفت اسد الله خان که دعوی شجاعت بسیار داشت با فوج همراهے خود بسمت یمین حرکت نموده نصف میل یا قدرے افزود راه پیمودند درین ضمن افواج انگلیشی غلبه بر سمرو و مالکارا رامنے ظاهر ساخت اسد الله خان بارفقا داعیه یورش از پهلوے فوج انگلیشے نمود چون رایها بران قرار یافت میر بدر الدین خان یکی از رساله داران ملازم عالی جاه که متعین اسد الله خان بود با خوان و اعوان ازان مجمع علحده گردیده علم خود کشود و با اسد الله خان گفت که من منتظر نعره شما و رفقاے شما ام هرگاه اسپان را عنان دهید انشاء الله تعالے سبقت بر شما میگیرم باید بعد عنان دادن تا در آمدن میان فوج مقابل سکوتے بعمل نیاید تا انچه مقدر است بعد جرات و پایدارے رو نماید بعد قبول این امر سیدمذکور گوش بر آواز استاد چون نعره الله اکبر ازان جماعه کثیر شنید و دید که فوج از جاے خود جنبید با تو دسوار که دران وقت همراه داشت بر دشمن تاخت و از دست چپ او میر ناصر داروغه باندران وغیره یورش بر صف دیگر از فوج انگلیشی آوردند و عرصه بر افواج انگلیشه تنگ گردید تلنگه هاے مقابل میر بدر الدین خان کمتر از یک پلٹن بود پس پاگشته در آمدند بطرف پشت سرشان بود در آمدند و از اضطراب قریب بود که غرق شوند آب تا بگلو و سینه آنها رسید بعضے از همراهیان میر مذکور مجروح و بعضے مقتول در میدان افتاده سیزده کس همراه او بودند گوے سنیدوق در دست آب سوار لیش خورده استخوانش شکست و اسپ برادرش نیز همانجا رسیده غلطید و از پیش قدمان همراهان اسد الله خان نیز بسے در میدان کشته و بعضے نیم جان افتادند باقے مردم بمشاهده حال حریفان که چون بسمل تپان بودند جرات پیش آمدن نیافته دور تر از میر بدر الدین استادند و میر بدر الدین سدی از خندق پر آب و گل آن که بلند کرده بودند روبرو یافته در گذشتن از انجا نمی توانست می گفت که هر چند صدا کردم و اشارتها نمودم تا اسد الله خان مع سواران برق انداز رسیده بر سر تلنگان پس پا بر نیزند خان مرقوم جرات نیافت و سرداران انگلیشه فرصت یافته از سر نو یارایش صفوف و برآوردن توپ از میان ازدحام مردم بمقابل لشکر مخالف پرداختند و بطرف دیگر میر ناصر وغیره که هجوم آورده آثار غلبه بر لشکر انگلیشی ظاهر نموده بودند تا بر نرسیدن مدد از هیچ سو کارے از پیش نبرده زمانے نیسیر با فوج انگلیشے دست و گریبان مقابل هم استاده ماند افواج انگلیشے که روبروے اینها بود تفنگهاے خود حسب الحکم میجر آدمس بر سینه خود گذاشته نوکهاے سنگین مثل دندانهاے سین برابر هم چیدند تا خصم را مجال گذشتن ازان و رسیدن درمیان میسر نیاید باین احوال راقم گوش خود از کرنل کاڈرڈ و معتمدان طرفین شنیده جرنل گاڈرڈ که دران وقت کپتان یا لفٹنٹ بود مے گفت که در جنگ سوتی اگر مردم عالی جاه ما را عبث عبث چند روز دران میدان مشغول جنگ نمی داشتند کار ما تمام رسیده بود چون زمانے

در انتظار مدد گذشت و پیش قدمان حربہ چنانکہ ازین قدر فاصلہ بدشمن توان زد نداشتند ہر چند باشارہ و آواز دعوت عقب ماندگان نمودہ استمداد ازانہا کردند کسے امداد و اعانت آنہا نفرمود بمشاہدۂ این احوال از نصرت مایوس و کمال افسوس بو دند کہ درین ضمن کپتان فوج مقابل مالکار ارسنے و سمرو مخالفان خود را مغلوب دریافتہ دو سہ کمپنی تلنگہ را بکمک این فوج مغلوب انگلیشی فرستاد و فوج مغلوب ہم مردم مقابل خود را جماعۂ قلیل دیدہ دریافت کہ کسے بمدد اینہا جسارت ننمودہ حواس خود را درست کردہ اضطرار و پریشانی بجمعیت و اطمینان مبدل ساخت میر بدر الدین این احوال دیدہ مع رفقا بتسکین و وقار از عرصۂ کارزار برگشت و میر ناصر وغیرہ بجہالت ہمانجا ماندہ از شلک فوج انگلیشے کہ بمدد فوج خود آمدہ بود در میدان مردان جان عزیز در باختند مالکار ارسنے و سمرو خود پیشتر روی گردان شدہ از شارع عام بپاے فرار سلک مذلت پیمودہ بو دند متعاقب آن ہر دو سید احمد خان ہم لقدم اضطراب آوارۂ دشت ادبار گردید باقی ماندگان میدان سر در پے او گذاشتہ دست از آب و برد داشتند و نسیم فتح و فیروزے بر پرچم علم انگلیشے وزیدہ جماعۂ مذکورہ مظفر و منصور شدند و مجروحان مطروح را از میدان برداشتہ باستعلاج و اصلاح احوال شان پرداختند و افواج متعینۂ میر قاسم خان قطع مسافت بکمال استعجال تا دریاچۂ او دھوا کہ عالی جاہ برای ہمین قسم روزہا آنرا آراستہ و استحکام دادہ بود نمودہ در انجا ماوی گرفتند افواج متعینہ مکان مذکور مع مردم فراری میدان سوئے و تازہ متعینان ہمہ کہ در آنجا رسیدہ بو دند ہمان مکان تحصن جستہ مستعد مدافعہ نشستند و بعالی جاہ این خبر رسیدہ موجب مزید تشویش و اندیشہاے شیرازہ بیش گردید +

نقل عجیب متضمن حفظ قادر رقیب

کرنل گاڈرڈ بہادر کہ الحال جرنل و سالار فوج متعینہ نواح مدوجات دکھن و گجرات است حضور فقیر تقریر مے کرد کہ از جملۂ مجروحان فوج عالی جاہ یکی بود کہ زخم شمشیر بر سر بدین نحو داشت کہ در وسط کاسۂ سر شمشیرے رسیدہ تا ہر دو شقیقہ برابر بریدہ بود و اکثر امید شفاے او نداشت بلکہ در زمرۂ مردگان مے پنداشت مجروح مذکور بی ہوش بود اما چون آمد و شد نفس داشت ناچار او را ہم از میدان برداشتہ زخم را بجیرہ بستہ باجریحان دیگر نگہداشت روز سوم کہ بملاحظۂ جریحان در مرہم کارے ایشان آمد دید کہ مجروح مسطور چاق شدہ حصۂ گلے کوچک بہر دو دست گرفتہ مے کشد و جراحت ملتئم گردیدہ حاجت بمرہم ندارد اما ہر دو چشم او از نور بینائے عاطل و محروم گردید بفعل اللہ ما یشاء و یحکم ما یرید + +

ذکر رسیدن خبر شکست سوئے بعالی جاہ و فرستادن او متعلقان و اموال خود را بہ قلعۂ رہتاس و بر آمدن او بمدافعۂ انگلیشیہ در کمال بیم و یاس + +

عالی جاہ بمجرد استماع خبر کشتہ شدن محمد تقی خان بہادر متنبہ گشتہ در فکر فرستادن اموال و متعلقان بطرف قلعۂ رہتاس گردید و زنہاے بسیار کہ بضابطہ امراے ہند در خانہ او جمع آمدہ بو دند اکثرے از آنہا را کہ باگران بر طبع حیران و قابل اطلاق بزعم او بو دہ اند مبدد کردہ فرمان داد کہ ہر جا خواہند بروند و زن خود دختر میر جعفر خان را با جمیع نسوان سپندیدۂ خود و اموال اندوختہ برگشتی و افیال و ارابہ و شتران بار نمودہ بمصحوب میر سلیمان خانسامان و رابہ نوبت رسائی و بعض ملازمان معتمد دیگر بقلعۂ رہتاس فرستاد و ازین ہمراندک انقلابے در مزاج ملازمان قابو طلب و نوکران بی ادب بہم رسید

ا بنا بر تسلط هر اسیکه از میر قاسم خان در دل شان بود خیدان تغییر و تبدیل در انتظام و اوضاع نسق اورو ے نداد چون شکست یافتن فوج خود در نواح سوتی شنید زیاده تر مضطر گردیده داعیه برآمدن از قلعه مونگیر با عمارت افواج متعینه دریاچه اودهو نمود مخفی نماند که دریاچه اودهو از جبال جنوبے راج محل جریان یافته به گنگا پیوسته در نهایت عمق و اکثر کنارهاے او صحرای خاردار است و غیر از پلے که بران دریاچه عالی جاه ساخته است راه دیگر ندارد عالی جاه دریاچه مذکور را چند قدم عقب گذاشته پیشتر ازان خندقے عمیق کنده و سدے بران در نهایت متانت بسته بکوهستان متصل گردانیده ماورا خندق مذکور جیلے عظیم عمیق از دامن کوهستان تا نزدیک دریاے گنگاست و بران خندق هم پلے خام بسته و در سد راهے پرپیچ و خم بطور قلعه گذاشته عبور و مرور اختصاص بهان یک راه دارد غیر ازین راهے این طرف گنگا براے راج محل نیست مگر کسے از گنگا برکشتی عبور نماید این نیز در صورت مزاحمت افواج متعذر است بنا برین جاے مذکور را که اصعب طرق فی الحقیقة است عالی جاه استحکام داده در مزاحمت راه انگلیشیه اسلم شقوق میدانست و افواج متعینه را مزید تاکید در حراست مکان مذکور نموده به پشت گرمے آنها بشارت برآمدن خود عما قریب از قلعه مونگیر گاشت و تاریخ سفر مقرر نموده و تهیه نهضت درست دیده پیش خیمه را بیرون فرستاده و باحضار و جمعیت عساکر فرمان داد ÷

ذکر برآمدن میر قاسم خان با عمارت افواج متعینه اودهو و کشتن بسیارے از مقیدان بیچاره و رسیدن تا نالهٔ چینا نگر ناکام و آواره

چون عالی جاه از کارسازیها الفراغ یافت بتاریخ بیست و چهارم محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت هجرے نبوی از قلعهٔ مونگیر وقت شب که ساعت مختارش بود برآمده داخل خیام گردید و چون سفاکے در مزاج او رسوخ یافته و دلالت گرگین خان این شیوه را می افزود و در پنولا که اختلاطے در ارکان دولت عالے جاه بهم رسید از طرف مقیدان اندیشه ها پیدا کرده خواهان قتل آن بیچارگان گردید هر چند بتفصیل اسامی گرفتاران معلوم نیست اما باجمال اینقدر رسیده اتم که جماعهٔ کثیرے بوده اند از جمله حضرات آنها راجه رام نارائن ناظم عظیم آباد و راجه راج بلبهدر دیوان شهامت جنگ که بعد انتقال آن مرحوم بدیوانے میرن اختصاص یافت و پس ازان در عهد عالے جاه نیز در اوائل مورد مراحم و نائب نظامت عظیم آباد بود و مع چند پسران و برادران امبد رام مع پسر و راجه فتح سنگه و راجه بنیاد سنگه زمینداران نگارے و شیخ عبد الله که در پورنیه مقید بود و اکثرے از جماعهٔ زمینداران و دیگر نام آوران که در زمرهٔ اسرا بوده اند همه را روانهٔ صحراے عدم گردانید رام نارائن را شنیده ام که سبوئے پر از ریگ در گلو بسته غرق گردانیدند و شاید دیگران را هم بهمین روش از دنیا گذرانیده جماعهٔ انگلیشیان بیچاره را در کمال احتیاط مقید نگهداشت هر چند گرگین خان در قتل اینها هم استعجال مے نمود لیکن عالیجاه بزعم خود مصلحتے در وجود آنها دانسته سخنش را درین خصوص نمی شنود و سپاه هند بضابطه پوچے که دارند دران وقت اندک سرتابے و اظهار تمرد آغاز نهاده تنگ ظرفیهاے خود ظاهر مے نمودند و عالی جاه بمدارا و مماشاة میگذرانیدند تا آنکه آهسته مع فوج بدجلهٔ چینا نگر رسیده مقامات نمود و افواج سابقه و لاحقهٔ بر سر رجال او دهوا قائم گشته سد راه عبور انگلیشیان گردید و درین ضمن که جنگ انگلیشیه با محمد تقی خان اتفاق افتاد عالیجاه جویاے رفقاے جلادت پیشه بود آرزو نمود که کامگار خان متین هم برافاقتش درآید علی ابراهیم خان بهادر را واسطهٔ این امر گردانیدند خان مرقوم بذل جهد خود نموده او را احضار فرمود چون آمد وجهے لائق براے او مقرر نموده در سفر نالهٔ چینا نگر همراه گرفت ایامے چند که دران مکان گذشت کامگار خان را

گرگین خان تکلیف رفتن بنالهٔ او دهوا که مورچال بود نمود کامگار خان در جواب گفت که فوج حاضر آنجا زیاده از احتیاج و اکثری از انها در جاهای خود دور از مورچال معطل و بیکار نشسته اند من اگر بروم از انجمله خواهم بود بهتر آنکه رئیسی مطاع برای آن لشکر متعین شود تا حاضران اطاعت او نموده بکار سرکار مستعد و جان فشان باشند درین باب سخن بطول کشیده کامگار خان رنجید و گفت شما خنگ را چه می دانید و کجا خنگیده اید انچه من میگویم مناسب و صلاح حال است گرگین خان آزرده گشته شکایت نزد عالی جاه برد و گفت کامگار خان با شعار علی ابراهیم خان بجنگ او دهوا نمی رود عالی جاه به تعلیم گرگین خان با علی ابراهیم خان درین خصوص کنایه سخنان چند گفت خلاصه اش آنکه کامگار خان بانتظار فیصلهٔ نامرضیهٔ بجنگ نمی رود و اراده اش آنکه اگر نوع دیگر شود قابو یافته لشکر را غارت کند گرگین خان مے گوید که شاید انتظار امر شما دارد علی ابراهیم خان عرض نمود که چاره اش آسان است بنده را در حضور نظر بند فرموده کامگار خان را بهر چه منظور باشد مامور فرمایند عالی جاه عذر خواهے نمود علی ابراهیم خان سوال و جوابیکه با گرگین خان و کامگار خان گذشته بود بحضور عالے جاه مفصل ظاهر نمود عالے جاه هم رفتن رئیس مطاع برای لشکر او دهوا پسندید و گفت چنین کسے کیست علی ابراهیم خان عرض نمود که غیر گرگین خان دیگرے را این مرتبه جناب عالے ندا ده اند اما اغلب که او نرود عالے جاه گفت چه مضایقه دارد علی ابراهیم خان عرض نمود کار ریست بتو به نزدیک امتحان شود عالے جاه که تکلیف رفتن بگرگین خان نمود جواب داد که احوال او دهوا انچه ارشاد مے شود واقعیست و مرا هم خبر رسیده لیکن من پاسے خود را بپاسهای عالی بسته ام و در این دار و گیر جنابعالی را تنها گذاشتن نمی توانم بهر صورت گرگین خان نرفت و کامگار خان را علی ابراهیم خان برای رفع بدنامے خود را ضمن برفتن بیرپور بهوم برای تهیج فساد نمود تا رفته دران نواح آشوبے و شورشے افگند و افواج انگلیشے را بپریشان خاطر کرده در تذبذب اندازد چون قدر یاور نبود قبل از ورود او قضیهٔ او دهوا انجام یافت و از شدت برسات و طغیان آبها که در بنگاله بافراط مے باشد راه تنگ و تازمدد دگر دیده فرصت چپاولے نیافت و بعد شکست او دهوا کامگار خان برگشته بجاے خود رفت و با لشکر عالی جاه پیوستن نتوانست و همدرین اوان که میر قاسم خان بر دریاچه چنپانگر مقامات داشت میرزا نجف خان که از اقربای میرزا محسن برادر صفدر خنگ و از اولاد نجف خان صدر الصدور ایران و بالفعل سپه سالار سلطان هند و امیر الامراست از دست نفاق شجاع الدوله خلف صفدر خنگ بجان آمده تنها با معدودے از رفقا از ممالک محروسه اش برآمده بخدمت عالی جاه رسید او ورودش را مغتنم شمرده رفیق خود و بحسب خواهش او بمدد و کمک مستحفظان مورچال او دهوا مامور ساخت ✣

ذکر بدر رفتن میر روح الدین حسین خان بهادر سپهدار خنگ از لشکر عالیجاه بے اذن و اطلاع بطرف پورنیه و مسخر نمودن ضلعهٔ مذکوره نتایید آله ✣

همدرین حین و بین میر روح الدین حسین خان بهادر سپهدار خنگ خلف سیف خان بن امیر خان صوبه دار کابل که همراه میر قاسم خان در مونگیر میبگذرانیدند و چیزے لائق مشاهره نمی یافت گاهے قلیل و چیزے میر قاسم خان برای او مے فرستاد و بعبرت اوقات گذرانیده بفرو ختن اسبابے که میبرداشت معاش مے نمود و انتهاز فرصت نموده کشتی محقر کهنه بهم رسانیده و ملاحانش را با انعام راضے ساخته و رزوایاے سواحل گنگا بنام رفاقت عالی جاه و مدام اسباب سفر

خشکے مخفی میگذرانیدند و پایان کار میر قاسم خان سید مذکور ناگهان بے خبر از جمیع دوستان بطرف پورنیه پنهان رفته در سیاهے شب بخانهٔ محمدے بیگ پیرزادهٔ پدر خود فرود آمد او بر جان خود و سپه دار خنگ از سیاست عالی جاه ترسیده ماندن او را در خانهٔ خود بلکه در پورنیه صلاح ندید و گفت زود باید برگشت سپهدار خنگ برهمان کشتی سوار گشته در دریاچهٔ کوسے قدیم که چار پنج کروه دور از آبادے پورنیه و محل اجتماع دریاچهٔ مذکور با نهر سونرا که زیر آبادے مذکور سے گذرد بود در کنجے از دریاچهٔ مذکور مخفے با دو سه خدمتگار به تبدیل نام پنج شش روز گذرانیده و بعض هرکارها را مقرر ساخت که خبر خنگ نهرادهٔ هوا قبل از انتشار باو رسانند چون انگلیشیان بر مستحفظان او دهوا غالب آمدند و شکست بر نوکران عالیجا افتاد اول خبر بمیر روح الدین حسین خان رسید و شیر علے خان فوجدار پورنیه متعین افواج مستحفظ او دهوا و مکان مذکور از نوج خالی بود دو برادر او با معدودے در دار الحکومته مثل اخ وقف افتاده بودند و زخطیرے قریب بدو لکه روپیه برگشتها بار شده بنا بر ارسال خرج لشکر متصل بکشتی سپهدار خنگ توقف داشت و پیادهٔ چند نگهبان آن بوده اند سپهدار خنگ خبر شکست او دهوا البصحت دریافته سر شب باز بخانهٔ پیرزادهٔ مذکور در آمد چون پدرش مدت سے سال حاکم آنجا و در عهد صولت خنگ مرحوم نیز دامادار او و بهر صورت مخدوم زاده مردم آن مکان و از خاندان عمده و هزاران کس نوکر پدرش و ممنون احسان این عزیز بوده اند اکثر دوستان مخلص خود را که اعتماد بر آنها داشت مخفے طلبیده بهر یکے گفت که هر کس با شما آشنا و صاحب جرأت و اهل یراق باشد امشب همه را نزد من باید آورد که صبح ان شاء الله تعالے بر مسند ایالت اینجا جلوس مے نمایم دوستان مخلص چار سو دویده و اصدقاے معتمد خود را فراهم نموده حاضر آوردند تا صبح جمعیت صد کس کسرے کم و بیش بر سر او جمع آمد اول وقت نماز گور دیال سنگه را که نمک پرورده خاندان او و دوران وقت متصدے کارگذار پورنیه بود طلبیده او در غفلت حاضر شد بمجرد حضور او را در قابو سے خود آورده سپرد معتمدان نمود و خود بر اشهب اقبال سوار گشته بے خبر بر دار الاماره رسیده نائب شیر علے خان را که او و منیب او هر دو نمک پرورده پدرش بودند بطوعا و کرها ملازمان رکاب سپهدار خنگ گرفته در حضور آوردند و او غیر از اطاعت و گذرانیدن نذر و اداے آداب مبارکباد چاره ندید سپهدار خنگ در دار الاماره بر مسند فرمان روائی جلوس فرموده حکم بنواختن نقاره شادیانه نمود حسب الامر بعمل آمده احباء و نوکران قدیم خاندانش مع مواسلے و اباے حاضر آمده نذر مبارک باد گذرانیدند همان وقت مردم معتمد فرستاده کشتیهاے خزانه را که بجاے خود گذاشته آمده بود کشیده طلبیده و بر کارے و معتمدے را معین ساخته عرضے و خطوط مبارکباد بمیر جعفر خان و انگلیشیان نوشته فرستاد چون میر جعفر خان را هنوز خنگ بعالے جاه باقی بود این امر را غنیمت شمرده سند خدمت پورنیه بار قائم الطاف و مواعید اعطاف بنام او نوشته فرستاد و سپهدار خنگ بنصرت بخت بیدار بر مسند فرمان روائی پورنیه اتکا نموده حکمرانی و مهربانے بر اعالے و اداے آغاز نهاد و حکومت آنجا برائے او مقرر گشته تا اواسط عهد نیابت نظامت مظفر خنگ بحال و برقرار ماند *

ذکر خنگ او دهوا و ظفر یافتن جماعهٔ انگلیشیان بر افواج میر قاسم خان

افواج میر قاسم خان بر دریاچهٔ او دهوا مورچال آن نظر بتباهتش فارغ البال بمدافعهٔ افواج انگلیشی نشسته هجوم تهنچه و برق انداز ان از حد گذشت اسد الله خان با فوج خود سمرو مالکارا سنے واریعون با توپها و بندوقهاے چقماقے

و محمد تقی خان خلف اکبر علی خان ینگ باشی و عالم خان و جعفر خان و شیخ هیبت الله و میر همت علی بخشی و بعضی افواج مع رساله
و اتباع خود در محافظت سد مذکور سعی بلیغ بکار برده اند اما عبور مخالف از انجا مستبعد شمرده اوقات را خصوصاً در شب بالغفلت می گذرانیدند
و اکثری که نام سرداری و اندک مایهٔ زری بهمرسانیده بودند بشرب خمر و تماشای رقص و خوابیدن با فواحش مشغول بوده اند
درین عرصه میرزا انجف خان که وارد گردید بعض مردم از رفقای میر مهدی خان برادر اسد الله خان و بعضی از همراهیان خود و
ملازمان عالی جاه چیده بهمراهی خود گرفت و بر مورچال او دهوا رفته از کوهستانیان آنجا بلدی بهمرسانیده راهی پایاب از
جهیل که سد یورش انگلیشیه بود پیدا کرد و هنگام شب وقت سحر ازان راه بیرون رفته در غفلت بر لشکر انگلیشیه جائیکه خیمه گاه
میر جعفر خان بود تاخت و تزلزلی دران معسکر انداخت و میر جعفر خان مضطرب الاحوال بر کشتی سوار شده قاصد کشادن کشتیهای
خود گردید بعضی از افواج انگلیشی رسیده تبدارکش پرداخت و میرزا انجف خان دست بردی نموده بجای خود برگشت ازین
قسم تگ و تاز که مکرر بعمل آمد انگلیشیان در تفحص راه افتادند که از کجا این مردم بر می آیند ظاهر اسولدادی از انگلیشیان مدتی
قبل ازین هنگامه از جماعهٔ خود گریخته در سلک ملازمان عالی جاه بود و موافق ضابطهٔ مستمره هرگاه او بدست آن جماعه می افتاد کشته
می شد ازین راه که میرزا انجف خان بیرون میرفت آگهی یافت و شبی نبا بر احتیاط ازان راه خود رفته نشانی جا بجا گذاشت و خود
بر کنار جهیل رسیده بزبان انگلیشی فریاد بر آورد که من فلان کسم اگر از جرم من گذشته از قتل امان دهید راهبری نموده شمارا بالای
مورچال می رسانم بعضی از سرداران آواز را شناخته عهود و پیمان امان را موکد بایمان غلاظ و شداد نمودند و او آمده ملاقات
کرد و بعد دو سه شبی مقرر گشت که او آمده همراه ببرد تا آن عرصه زینه ها ساخته و اسباب یورش انچه باید آماده نموده انتظار آمدنش کشیدند
او ثلثی از شب گذشته رسید و پلٹن گرانڈیل که کرنل کادرد دران وقت لفٹنٹ آن پلٹن بود باین کار مامور گردید و علامت عروج
بران مورچال با همدیگر چنین مقرر گشت که هرگاه پلٹن مذکور را عروج میسر آید مشعل مهتابی روشن نماید پلٹن گرانڈیل تو سدان
و بندوق را بر سر گرفته چون نصف شب گذشت بدلالت انگلیش معلوم از راه جهیل که اغلب کم از یک میل نخواهد بود دران شب تار
در عین آب که جائی تا بسینه و جائی تا کمر بود طی نموده در دامن مورچال مذکور رسیدند متحفظان آنجا اکثر نیا بر استبعاد عبور مرور
ازان آب در خواب غفلت بوده اند پردلان انگلیشی زینها گذاشته بالا بر آمدند نفیری نوازی بیدار گشته خواست نفسی کشد
یا دمی در نفیری خود بدمد بالا بر آمدگان بر خم سنگین بندوق که بطور سنان میباشد کارش تمام ساخته و جمعیتی معتد به چون
بالا بر آمد صفوف آراسته مشعل هوا عود بر افروختند افواج و رؤسای انگلیشی محاذی پل و دروازه که مستعد و منتظر بوده اند
بمجرد مشاهده شعله مشعل هجوم آورده با فروختن آتش حرب و قتال و قنبار اندازی و گوله افگنی توپ اشتعال و ازدحام نمودند
و پلٹن مذکور فراهم آمده متحفظان غفلت شعار خواب آلوده را زیر شلک آتش بار گرفت در اول شلک جماعتی کثیر مع محمد تقی خان
ینگباشی مجروح و بعضی ازانها مقتول شدند و میر همت علی غازی پوری که بخشی بعض افواج بود نیز مقتول گردید و بر کرار از
خواب غفلت جست غیر از فرار در بارهٔ خود چاره ندید چون احوال بقیة السیف تا بانجا رسید فوج انگلیشی که روبروی دروازه بود نیز
در آمده رستخیز عظیم در فریقان افگند و مردم مضطرب خود را در دریاچهٔ مذکور افگنده بعضی بساحل نجات رسیدند و بسیاری غریق لگرداب
ممات گردیدند سرداران انگلیشیه بمشاهده سراسیمگی مردم مورچال خوشحال گشته یک پهرهٔ خود را که عبارت از شش بیست نفر
بر پل پخته دریاچهٔ مذکور استاده کردند مثل سمرو و مالکار وغیره که بیشتر بدر رفته بودند محفوظ ماندند باقی ماندگان که خلق بجا
بودند بسیاری که آمد بحکم سنتری که عبارت از تلنگه مامور بحراست است اسپ و یراق و اسباب خود را گذاشته در نهایت مذلت

وخواسے عریان از غرقاب جانے بدرسے برد میرزا نجف خان باسعدودے از رفقاے خود راه کوهستان گرفت و اسد الله خان پیاده پا دو میل راه پیموده اسپی برآسوارے یافت پیش قدمان عرصهٔ فرار با اسباب و اختیار قطع طریق نمودند و پس ماندگان کسے که حیاتش باقے بود بمذلت تمام ازان جارها ے یافته باخوان و احباب خود بلشکر عالی جاه پیوست شب دوشنبه بیست و ششم صفر سنه یکهزار و یک صد و هفتاد و هفت هجرے بنوے صلی الله علیه وسلم لویش مذکور بعمل آمد و چار گهڑے روز مذکور برآمده شکست فوج میر قاسم خان بانجام رسید و افواج انگلیشیه ظفر یافته قائم مقام گردید روز دوم یا سوم خبر این شکست که کمر میر قاسم خان شکست بلاے جاه رسیده وسیله پریشانی خاطر او گردید تمام روز نباچارے گذرانیده چون شب درآمد بصلاح گرگین خان مراجعت بمحاربه تبریز یافت و عالی جاه ساعتے از شب باقیمانده بے آنکه روے کسی بیند سوار شده بمونگیر معاودت نمود لشکریان ناچار در پے آقاے خود ره سپر گردیده بمونگیر رسیدند عالی جاه در قصبهٔ مذکوره دو سه روز توقف نموده اسباب بے قلیل که در قلعه بود برداشت و موجودات سپاه نبا برا ظهار اقتدار خود در استکشاف مزاج ملازمان در باب اطاعت و عدم انقیاد دیده ازان مصمم تجمعے حاصل نمود دران وقت علی ابراهیم خان بهادر التماس کرد که بهتر در رباب رها کردن سرداران انگلیشی معروض شده پذیرائی نیافت الحال هم اگر واگذارند کمال نیکنامی است و اگر منظور نباشد مردان را نگهداشته بعضے ازنسوان که ازان جماعه گرفتار ند بسوارے بجره با احترام پیش میجر آدمس باید فرستاد برآشفته گفت بگرگین خان باید گفت چون با و گفتند رنجیده و گفت این وقت کشتی کجاست و التفاتے باین امر که نهایت مناسب بود ننمود و عرب علی خان نام عربے را که از نواح بغداد و نهایت نامرد پیرا از حماقت و لداد و از رفقاے گرگین خان و متوسلان او بود بقلعه دارے مونگیر باد و پلٹن معین نموده بطرف عظیم آباد نهضت نمود و مسٹر السن و مسٹر لسی و مسٹر لشنٹن وغیره انگلیشیان را همراه مقید داشت صعوبت عبور راه خصوص تا بناگه رهوا بیانے نیست که در کل و لاجیسان گذشت و اکثر مردم باندیشهٔ عبور از پل رهوا که از کشتی درست نموده بودند مرور راه که از طغیان آب گرداب هلاکت اکثر حیوانات بود ارادهٔ پیش روی نمودند بنده و یوسف علی خان مرحوم خلف غلام علی خان مغفور و میر شطارے و میرزا باقر و میرزا عبد الله اخلاف آقا میرزاے سبزوار با تفاق سبقت نموده از پل رهوا گذشتیم و یک روز در انجا توقف نموده شب دوم که تاریخ آن بافضل در خاطر نمانده سانحهٔ عظیمی و انقلاب جسیمی رویداد سانحهٔ مذکوره کشته شدن گرگین خان بود که ناگهان روی نموده آن اجل گرفته بمکافات

ببباطنی خود گرفتار آمده جهان بے بقا را زود پدرود ساخت +

گرفتار آمدن گرگین خان بچنگال گرگ اجل و کشته شدن او بتقدیر خداے عزوجل و کشتن میر قاسم خان جگت سیٹھ و برادرش از راه عناد و مقتول شدن انگلیشیان مقید در عظیم آباد

گرگین خان که کینهٔ عالمے در دل داشت و خود را بتقلید از جماعهٔ انگلیشیان مے پنداشت در سلک ملازمان بتبع انگلیشیان نموده میخواست که در اضطراب و اطمینان یکسان بار رفقاے خود برعب و سطوت لسبر برد و نمیدانست جماعهٔ انگلیشیه بچندین جهات براین تسلط و نسق بر ملازمان قدرت یافته اند و ضوابط موضوعهٔ آنرا اکنون در طبائع آن قوم بمنزلهٔ طبعیات گردیده مصرع از مقلد تا محقق فرقها است + بیچاره ارمنے که ایاغ عنده بتجارت گذرانده و نبا بر دور روزه دولت و قدرت بر غیر قوم خود که معتاد بآن آداب نباشد چگونه مے تواند که نسق انگلیشے تن تنها جاے نماید بیت کلاغے تگ کبک را گوش کرد + تگ خویشتن هم فراموش کرد + القصه عالے جاه دو سه کروه از رهوا رسیده منزل نمود گرگین خان بعادت معهوده پیش از جمیع لشکر

فرود آمده در پال حیمهٔ خود بود ناگهان دو سه طرق سوار که ساخته و آراسته او بوده اند حاضر آمده در تنخواه خود چیزے درخواست داد جواب تند و تلخ داد آنها انقلاب احوال را دیده در تقاضا شدت و گفتگو بحدت نمودند گرگین خان تصور ایام سابق نموده گفت کسی هست که اینها را در پهره نگهدارد آنها فرصت غنیمت دیده تا خود بدام افتند شمشیرها کشیده بسه چار زخم پے در پے گرگین خان را از پا در آوردند و عجالته بر اسپان خود سوار گشته راه صحرا گرفتند خبر کشته شدن او شهرت گرفت مالکار ارمنے سواران مذکور را از حد بندوق و اسلحهٔ دیگر دور تر دیده دو سه توپے که پر از چهره بود بطرف آنها سر داد صدائے توپها که بگوش مردم اردوے عالی جاه رسید وصول و ورود انگلیشیان را تا بگرگین خان قیاس نموده آواز توپها را محمول بر جنگ کردند و عالے جاه نیز همین خیال کرده بر فیل سوار شده راه میدان گرفت و شور یوم النشور در لشکر گرگین خان بهم رسیده سرایت بعسکر عالے جاه نمود مردم لشکر عالے جاه خصوص متصدیان و بازاریان هم برآمده بے آنکه حقیقت حال انکشاف یابد راه فرار اختیار نموده ارادهٔ عبور از پل رهوا نمودند و سر در پے هم گذاشته ملازمان و بازاریان بے اختیار شروع بامدن نمودند جماعهٔ کثیرے که پیشتر آمده با ما شریک مخیم و منزل بودند احوال واردان دیده مضطرب گردیدند درین ضمن شام شد و بلوای عام فراریان و بازدحام آورد عمده ها مشاعل برافروخته می آمدند رفقای ما خصوص یوسف علی خان و میرزا باقر مرحوم را هر اس مستولے گشته در تفحص احوال ساعے شدند و مردم را فرستاده از گرگینگان پرسیدند هر یکے همین جواب میداد که سخن گفتنی نیست استماع این خبر اضطرار ما افزود و چون احدے خبر از جائے نداشت و بنا بر خوف عالیجاه نمی توانست که قیاس خود را اظهار سازد همان یک سخن که قابل گفتن نیست می گفت و علی التوالی دراز دحام و کثرت مردم می افزود و پل مذکور نمونهٔ صراط آخرت شد و عبور و مرور متعذر گشته بود از تصادم کشتیهای پل که هنگام عبور ارابه و فیال بهم گر میخورد صدائے مثل آواز توپ که از دور آید بگوش مردم میرسید و یقین می شد که جنگ توپ درمیان است و ظن غالب همانکه انگلیشیه رسیده چون دریا چه درمیان است جنگ توپ شروع گردیده تا آنکه رای یوسف علی خان هم برین قرار یافت که اسباب را بار کرده مستعد بامید ماندیا بطرفے باید راند فقیر و میر شطارے مانع گردید چون قریب بنصف شب گذشت و آسوب اندکی فرو نشست فقیر یکے از معتمدان را فرستاده باو فهمانید که بر سر پل استاده انتظار کشد و هرگاه از وجوه و معارف لشکر کسے عبور کند اندک عرصه را با او مشایعت کرده ازو باید پرسید که ما را چه بیست فرستاده حسب الاشعار بعمل آورد پالکے مخفوف مع دو سه سوار چون از پل فرود آمد چند قدم همراه او رفته از سوارے پرسید او احوال را نقل نموده گفت برین پالکی لاش گرگین خان است برائے دفن حسب الامر عالیجاه ما بریم بعد استماع این خبر اطمینان میسر آمده فارغ البال نشستیم صبح عالے جاه هم رسید و همانجا منزل گزیده روز دیگر عازم پیشتر گردید و در منزل قصبهٔ باڑه جگت سیٹھه و مهاراجه سروپ چند را بتیغ بیدریغ گذرانیدند و متصل لعظیم آباد رسیده باغ جعفر خان را منزل ساخت و دران عرصه در استحکام قلعهٔ عظیم آباد کوشیده محمد امین خان و افواج دیگر را بجا است گذاشت چون روزے چند بران گذشت و خبر متصرف شدن جماعهٔ انگلیشیه قلعهٔ مونگیر را شنیدند از شدت غیظ و کینه سر و را القبل انگلیشیان مقید فرمان داد و آن سنگین دل با وجود اشتراک مذهب که در سلک زمرهٔ یکے از فرق مختلفهٔ عیسویان منسلک بود بلا اکراه قبول نموده در اواخر ماه ربیع الاول یا اوائل ربیع الثانی سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت هجرے شبی در خانهٔ حاجے احمد برادر مهابت جنگ که انگلیشیان همانجا مقید بوده اند و الحال خانهٔ مذکور محل قبور جماعه مذکوره در عظیم آباد گردیده جاے معروفے شده است درآمد و بیچارگان بے اسلحه و یراق را بضرب بندوق سنجاک هلاکت افگند شنیده شده که درین وقت عجز و اضطرار اکثرے ازان جماعهٔ دول از دست نداده بپاے استقلال مقابل قاتلان استاده بشیشه هاے شراب و سنگ و خشت آنچه دست داد

جنگیده ره سپر صحرای عدم گردیدند و نیز دو سه روز قبل ازین ظاهر بوساطت برسخی از مخصوصان خواهان بند و قهاری چقماقی و
ترشمان آن سرا بر باد عدم خود بودند میسر نشد مے گفتند که اگر بدست آید از میان مستحفظان جنگیده برمے آیم و اگر بر آمدن میسر
نیاید با بروکشته مے شویم و جماعهٔ کثیرے را می کشیم ازان همه کس غیر از ڈاکٹر فلرٹن که بعلت معالجات مردم یا اکثر عمدگان و ارکان
دولت عالے جاه آشنا و با عالے جاه هم از جمله اصدقا بود دیگرے زنده نماند بنده صبح آن شب که انگلیشیان مقتول گشته بودند
بدربار رفت اما از قتل آن جماعهٔ محفوظ ماندن ڈاکٹر اطلاعے نداشتم بعد سلام ساعتے نشسته برخاستم عالے جاه گفت باشید
آشنائے شما مے آید بنده چون بخیر بود متحیر شدم که آشنا کیست و از کجا مے آید بعد ازان گفت که خوب بالفعل بروید خواهم طلبید
بنده که از خوف جان خود مجاورت علی ابراهیم خان بهادر اختیار نموده متصل بخیمهٔ ایشان خیمهٔ میداشت کمر بسته منتظر طلب نشست
بعد اندک زمانی چوبدار آمده گفت که مے طلبند رفتم باندک فاصله ڈاکٹر را آوردند لباس هندے در بر داشت بعالی جاه موافق
ضابطهٔ این ممالک چند روپیه نذر آورد عالے جاه نگرفت و گفت میان ما و شما این عمل نبود و معانقه نموده گفت نزد آشنای خود
بنشینید در پهلوے فقیر نشست عالے جاه گفت که با یاران دزدے و با دوستان وفا بازے چه معنی دارد شما افواج انگلیشی
بهانهٔ بیماران در خانه خود داشته وقت کار برسر ما خبگ ما بر آوردید ڈاکٹر در کمال دلاورے جواب داد که من از مردن نمی ترسم
اینهمه انگلیشیان را کشته اید مرا هم بکشید اما اتهام دغا بر خود روا ندارم من این کار نکرده ام اگر ثابت شود الحال هم راضی ام که
بکشتن من فرمان دهید عقید تمند خان برادر امیر خان عمدة الملک زنده و آن وقت حضور عالی جاه نشسته بود دو خانه آتش
دیوار ریدیوار خانه ڈاکٹر بود گفت ایشان همسایهٔ من اند از ایشان بپرسید و از هر که خواهید تحقیق نمائید چون این سخن بے اصل
محض بود خان مرقوم گواهے عدم تقصیر او درین خصوص داد بعد ازان مهربانے آغاز نهاده گفت اگر خواهید بکلکته بروید والا
پیش من باشید ڈاکٹر از هوشیارے رفتن کلکته را انکار کرد عالے جاه مے خواست که شاید برفتن او نزد شمس الدوله صلحے
میسر آید فقیر را گفت که ایشان را در تنهائے باید فهانید بنده ترسید که مبادا در تنهائے متهم بامرے غیر مرضے او گردم اما ناچار حسب الاشعار
در سایهٔ سراپردهٔ ڈاکٹر را تنها برده انچه مرضے او بود گفتم سر باز زد و گفت با قتل مسٹر امیٹ امکان مصالحه نیست علاوه دش شب
جماعهٔ دیگر نیز مقتول شدند بنده آمده با عالے جاه ظاهر ساخت عالے جاه خلوت نموده ڈاکٹر را نزد خود خواند و مراد از علی ابراهیم خان
بهادر را شریک مشوره گردانید ڈاکٹر گفت که این امر امکان ندارد اول خود فوجیکه در عین راهست مرا نمیگذارد که پیشتر روم و اگر
پیشتر هم رفتم قتل مسٹر امیٹ در نهایت بے جرمے اقبح اعمال است که از شما سرزده با این عمل مصالحه از جمله ممتنعات است عالے جاه
ازین امر یاس کلی بهم رسانیده ساکت گشت و گفت هر گاه رفتن مے توانید هر چا بهتر دانید بروید او خود را تابع رضائے
عالی جاه نموده گفت هر جا شما را خوش آید بنده هما نجا خوش است خلاصه بنای بودنش در شهر گذاشته بعلی ابراهیم خان امر شد
که مکانے تجویز نموده در انجا گذارند و چند کس معتمد برگمارند تا آمد و شد مردم نزد او و آمد و شد مردم او نزد دیگران نباشد و حاضر ضامنے
از ڈاکٹر باید گرفت علی ابراهیم خان ابلاغ امر عالے جاه بڈاکٹر نموده ضامن طلبید ڈاکٹر میرزا هبت علی را ضامن مقرر کرده ضامنے
او لو لیا بنده داد خان مرقوم مکانے متعین فرموده فرد آورد و چند نفر معتمد متعین نمود که بر در مجاور باشند و بعد داخل شدن
ضامنے میرزا هبت علی در سر کار علی ابراهیم خان از عالے جاه اذن گرفته مردم خود را از در سرائے ڈاکٹر برخیزانید و ڈاکٹر
مطلق العنان ماند عالے جاه با استماع خبر مفتوح نشدن قلعه مونگیر طرف باغ جعفر خان گذاشته بطرف غربے عظیم آباد متصل العقیده
پهلوارے معسکر نمود و صورت فتح قلعهٔ مونگیر بدین وجه است که جماعهٔ انگلیشیه در انجا رسیده قلعه گیرے پرداختند عرب علیخان

از شدت نامردے در دو روز ترسیده راغب و طامع گردید که اگر چیزے بدست آید قلعه را بدست انگلیشیه سپارد و همراهیان متعین را بدین امر با خود همداستان ساخت این خبر بانگلیشیان رسید چون باخراج عالے جاه متعجل بودند اندک مبلغی را سهل شمرده عرجیان را پیغام دادند او قبول نموده قلعه را بدست انگلیشیان سپرد و آنها قلعه دار خود گذاشته از انجا بعزم تسخیر عظیم آباد نهضت نمودند چون بمتصل رسیدند عالے جاه در پهلوارے اقامت از عزم دور دانسته قصبه بکرم که یازده کروهے شهر سرائے بود معروف بعد ویران شدن الحال بسعی مهاراجه کلیان سنگ پسر مهاراجه شتاب رائے بازصورت آبادے گرفته منزل نموده همیشه از راه دروازه مغربے که شارعش باختیار ملازمان او و جلهٔ پر از آب و عبور خصم از بیرون شهر متعذر بود خبر شهرے گرفت و افواج و اسباب باعانت حارسان قلعهٔ عظیم آبادے فرستاد و هم درینولا احمد خان قریشے را که در عهد عزل رام نارائن مورد عتاب بود مشمول عواطف فرموده ملازم ساخت و جاگیرهاے او را واگذاشت و چیزے هم از نقود بطور مساعده داد و میر ابو خلف میر قدرت الله بن شاه شکر الله قادرے که از اعجوبهٔ روزگار و نیابر اختصاصش با میر جعفر خان از نظر افتاده عالی جاهی بود بتقربش سرفرازے یافته میخواست جاے گرگین خان گیرد و اخبرے از معتمار مرتبه اش رسیده مشیر تدابیر حروب و ظهیر دولت متزلزل عالی جاه گردید و اغلب اوقات بترتیب افواج و تشیید قلعهٔ اشتغال نموده حسب الامر قلعهٔ عظیم آباد میرفت و ملازمان عالے جاه تقرب او دریافته با او در اکثر امور معاشات سے نمودند شاید فرصت دیده و قابو یافته باعالے جاه گفت که ڈاکٹر را در حوالات مردم علی ابراهیم خان بهادر گذاشتن مقرون باصلاح نیست و عالے جاه خود بهیولاے قابل پذیرائے صور دهمنیه بود اندیشه بهم رسانیده علی ابراهیم خان را گفت که ڈاکٹر الحال در حوالات دیگران باشد خان موصوف بعرض داشت که جناب عالے را در خاطر نمانده روز یکه ڈاکٹر در سرکار رضا منے داخل کرد همان روز حکم برخیزانیدن مردم متعین شده حسب الامر چند نفر پیاده ملازم خود را همان وقت بازپس طلبید الحال هر چه مرکوز خاطر مبارک باشد اصلح خواهد بود و ڈاکٹر را از صورت حال اطلاع داده مردم خود را که حسب الالتماس ڈاکٹر دو سه کس بر در او گذاشته بود نزد خود طلبید ڈاکٹر از خبر تبدیل مستحفظان بدگمان گردیده بچاره کار خود افتاد و مردم دیگر بهم رسانیده بر دروازه خود نشانیده آنها را فهمانید که مردم میر ابو را داخل نداده بگویید که بدون امر حضور ما نخواهیم برخاست میر ابو این سخن را دست آویز سعایت ساخته از هر کاره متعینه شهر و بعض جاعه داران آشنای خود نویسانید که مردم علی ابراهیم خان اطاعت امر نمی نمایند و ڈاکٹر را بمردم میر ابو تفویض نمیکنند عالے جاه چون مشوش بود بمجال خشونت نیافته گلهٔ امر مذکور با علے ابراهیم خان نمود علی ابراهیم خان در جواب عرض نمود که من همانوقت مردم خود را چنانچه عرض نموده ام طلبیده ڈاکٹر را باختیار او گذاشته ام مردم من در انجا نمیستند هر که نام نوکرے من گرفته مزاحمت نماید او را گرفته بیارند تا مردم میر ابو بشهر رسند و کارے کنند ڈاکٹر در کوشٹے دلندلیس رفته و کشتی محقر شکسته بهم رسانیده ملاح مالک آن را بانعام خطیر راضی ساخت که او را عبور دریا کنانیده بجاے پور که بعضے از افواج انگلیشی در انجا بود برساند و بر کشتی مذکور مع میرزا همت علی که ضامن او بود سوار شده راهی شد مردم متعینهٔ عالی جاه که بحرف دریا محافظت مامور بوده اند و دران وقت قورق بود که هیچ کسے آن طرف دریا بلکه هیچ سو نمی رفت کشتی را دیده شور برداشتند و معلوم شد که ڈاکٹرے رود تا آنها کشتی را کنانیدند نزدیک او برسند ڈاکٹر تا نصف دریا رسید از آن طرف مردم افواج انگلیشیے کشتی را بسوے خود قاصد دیده بر کشتیها سوار گردیده بحمایت او رسیدند کشتی سواران این طرف ترسیده برگشتند ڈاکٹر بدرفته بآنها پیوست این خبر بعالے جاه رسیده هر چند تو هم این عمل نسبت بعلی ابراهیم خان نمود اما وقت مقتضی کاوش نبود ❊

ذکر جنگیدن افواج انگلیشی با قلعهٔ عظیم آباد و ظفر یافتن بر عالی جاه و بدر رفتن او از بن ممالک در حمایت وزیر و پادشاه

افواج انگلیشی به عظیم آباد رسیده از رستهٔ بازار شرقی بیرون شهر در آمده در حویلی که به پشتهٔ میرزا خلیل معروف و الحال به معروف گنج مشهور است توپها چیده دیوار قلعهٔ پادشاهی را که از گل و خشت و بسیار کهنه بود منهدم ساختند اول صبح بود که بضرب گولهٔ توپ و قنبارهٔ متحصنان را از مقابل خود رانده از راه دیوار شکسته داخل شهر شدند میر یوسف علی خان برادر عمزاد عالی جاه و میر روشن علی خان بخشی برادر میر مدن که با چند هزار سوار بکمک مستحفظان قلعه متعین شده اول شام رفته بودند نزدیک بشهر رسیده واقعهٔ عبور از مهدی گنج و بیگم پوره بیرون شهر و داشتند که ازان راه رفته بطرف نخاس سر برآورده افواج انگلیشی یورش آرند نزدیک به تکیهٔ شاه مجنون رسیده و بر شکست قلعه و در آمدن افواج انگلیشی بحصار شنیده متحیر و مضطرب شدند و فسخ عزیمت نموده در برگشتن و جنگیدن متردد بودند که ناگهان تلنگه های انگلیشی بعد غلبه و گریزایندن مستحفظان قلعه از دروازه مغربی معدودی بیرون آمده نمایان شدند و این همه جمع کثیر بے آنکه قلت و کثرت آنها ملحوظ و معلوم نماید مسلک فرار پیموده در کمال اضطرار بنحوی برگشتند که بعضے از همراهیان در آب جله غرق گردیدند و بعضے در گل ولا افتاده شربت مرگ چشیدند روشن علی خان بخشی نیز در گرداب اضطراب آبے که گل بسیار داشت رسیده از اسپ سوارے غلطید و دستار از سرش افتاده کفش از پا بدر رفت با این فضیحت برگشته بلشکر پیوست و عالی جاه زمانه را بکام اعدا دیده چاره بجز بدر رفتن ندید و از بکرم کوچیده بمحلهٔ علی پور نزول نمود درین منزل میر عبد الله با لفت وطن و زر و زن بے خبر از لشکر علیحده گشته بزحمت تمام از دست گنواران راه رهائی یافته جانی بسلامت بدر برد و اکثر قابو طلبان را همین روش پسندیده آمد احمد خان قریشی بضابطهٔ هرزه درایان زمان در ابتدا که عالی جاه عفو تقصیرات نموده بر فاقت خود گرفته بود پیش او و مقربانش بلند پروازیها در داب فاقت نموده سخنان بسیار گفت که بجا در عالم رفاقت چنان و چنین مے نمایند لیکن از سه سال دل پرے از عالی جاه داشت بعد ورود در منزل شمشیر نگر مامور باستجماع وارسال ذخائر اجناس غله بنابر مصارف لشکر گردیده پیشتر بداؤ دنگر رفت و عالی جاه از شمشیر نگر کوچیده محاذی شیخ پوره که محل سکونت افغانی از زمین دار النست دریاے سوهن را پایاب عبور نموده در تلی تهوکه آبادے تاجران معروف بعراقیست مقام فرمود و زن و اسباب و اموال خود را که بر قلعهٔ رهتاس گذاشته بود نزد خود طلبید میر سلیمان خانسامان که معتمد علیه و مدار المهام نقل و تحویل بود خلاصهٔ اموال و نقود و جواهر را مع زن عالی جاه و دیگر نسوان محجوبه مطلوبه اش آورده بلشکر رسید و هم درین مکان میرزا نجف خان که از نالهٔ او دهوا راه کوهستان گرفته بود از ملک مبین سر برآورده بعالی جاه پیوست و در جاے مذکور مجلس مشوره انعقاد یافته اختلافے در آرا همه رسید میرزا نجف خان که مزاج درویهٔ شجاع الدوله را علی ما هی علیه می دانست راضے برفتن پیش او نبود و مے گفت که هرگز آن طرف نباید رفت خود در قلعهٔ رهتاس با جمعے از خواص و مستحفظان معتمد نشیمنند و فوج را همین و اگذارند من ازین جمله مردم سواران خوش اسپ خوش یراق که در سوارے ماهر و با آداب سپاهی گری واقف اند جمعیتے از پیاده با نیز بقدر حاجت هر که لائق باشد همراه خود گرفته با انگلیشیان مے آویزم و فرصت آرام و انتظام نمیدهم تا بحدت هر کرا یارا و رباشد عالی جاه از بدے آب و هوا ے رهتاس و بعضے اندیشهاے دیگر نمی پسندید راے مذکور در ان حین متانتی داشت لیکن تقدیر نگذاشت میرزا نجف خان گفت اگر این راے را نمی پسندند از راه بنگال کهنه عازم دکهن باید شد و با تفاق دکهنیان کارے از پیش می توان برد عالی جاه از دوراے راه و اجنبیت ازان بلاد و مردم آنجا و مباینت مزاج از جماعهٔ مرهته

و غارت پیشگی آنہا برین ارادہ ہم التفاتے نکرد و رجوع بپادشاہ و شجاع الدولہ اصوب آرا شمرد و خطوط میرزا شمس الدین نیز اعانت این راے می نمود و میر سلیمان بنا بر غرض خود نیز دلالت بہمین ارادہ مے کرد میرزا نجف خان از رفاقت عالی جاہ و صورت جزم عزم رفتن پیش شجاع الدولہ سر باز زدہ قاصد ترک رفاقت بود ہنوز امرے منقح و مقرر نشدہ بود کہ عرضے احمد خان قریشے متضمن ورود افواج انگلیشیے تا بمحب علے پور رسید ہر چند این خبر دروغ و حیلۂ قریشے مذکور بود اما عالی جاہ را تشویش بی نہایت روی دادہ اضطراب عظیمے لاحق حال او شد درین ضمن عرضے دیگر از خان مرقوم رسید کہ فوجے را بر جناح استعجال از راہ دریاے گنگا انگلیشیان فرستادہ اند کہ در زمینہ رسیدہ سد راہ عبور لشکر شود و زمینداران محالات خود را اشارہ نمود کہ پس ماندگان لشکر و اسباب عالے جاہ را کہ عقب ماندہ متصرف شوند آنہا حسب الایما بعمل آوردند گرسنگان آنجا ہم بلشکر رسیدہ اخبار موحشہ را منتشر نمودند عالے جاہ باضطراب تمام پاسے از روز برآمدہ با آنکہ ارادۂ مقام داشت بنا چارے کوچ نمودہ والد مرحوم از راہ شفقت پیغام طلب نمود کہ حالیا نزد من آمدہ باید نشست الحال چہ محل رفاقت عالے جاہ ماندہ و عالے جاہ بنا بر آشنائی پیغام با انگلیشیان از فقیر نہایت سرگران و بے التفات محض بود فقیر بپاس اخلاص علی ابراہیم خان بہادر و میرزا باقر و میرزا عبد اللہ ترک رفاقت تا وصول بمامنے غیر لائق دانستہ دست از ہمراہے لشکر مخذول برنداشت و عالیجا وقت شام بقصبۂ سہسرام رسیدہ صبح از انجا ہم پیشتر رفت در منزل سانوت سہنیا بر لب دریاچۂ ورگاوتے در خزانہ کہ مردم تنخواہ مے یافتند وقت شب طالبان تنخواہ را با مقصدیان جواب و سوال تلخ و تند روی دادہ صدا ہا بلند شد بتبعیت آنہا شورشے در لشکر بہم رسیدہ آشوب عظیمے برخاست بمرتبۂ کہ عالی جاہ مضطرب گشتہ از مسند خود تا سر دروازہ پا برہنہ آمد و مے گفت کہ دلیا سر این غوغا را سبب مہیا نیست شاید نمک بحرامے نوکران شورشے برپا کردہ است چون ایزد تعالے را در سلامتے لشکر عالی جاہ مصلحتہا بود آشوب مذکور فرو نشست و صبح آن روز یک لک و پنجاہ ہزار روپیہ نقد و پنج زنجیر فیل میرزا نجف خان کہ قاصد رفتن نزد شجاع الدولہ بود مرحمت فرمودہ مرخص نمود و خود بر دریاچۂ کرم ناسہ منزل کرد درین عرصہ خطوط میرزا شمس الدین مع عہد نامۂ شجاع الدولہ بمہر و دستخط او بر قرآن مجید رسید عالے جاہ از کرم ناسہ کوچیدہ در ملک راجہ بلونڈ کہ قلمرو شجاع الدولہ بود بلب دریاے گنگا ورود نمود ✣

ذکر عبور نمودن عالے جاہ از دریاے گنگ و مقامات دران مکان و فرستادن میر سلیمان خانمان را نزد شجاع الدولہ سست پیمان ✣✣✣✣✣

عالے جاہ از خوف تعاقب جماعۂ انگلیشیہ آسودہ متصل بہ بنارس بفاصلہ شش ہفت کروہ از بلدۂ مذکورہ منزل گزیدہ و شنیدہ از دوستان رخصت گرفتہ در بنارس رسید و بشرف تقبیل قدوم حضرت شیخ محمد علے حزین اسکنہ اللہ فی اعلے علیین مشرف گشتہ در خانۂ خال سراسر افضال خود سید عبد العلی خان بہادر نزول نمود مرحوم مذکور دران ایام با کمال عسرت دران بلدہ خانہ و مقام داشت فقیر در انجا نہ بودہ و از رنج اسفار آسودہ بعد چند روز کہ لشکر عالے جاہ در فضاے بنارس رسید آمد و رفت نزد دوستان مے نمود و گاہ گاہ عالے جاہ را ہم مے دید روزے در جلد دوے این رفاقت باین گفت کہ صاحب پدر و برادران شما در انجا با انگلیشیان مخلط و محفوظ اند شما چرا تصدیع ہمراہے من مے کشید بروید و با آنہا اتفاق ورزید فقیر بیدل گشتہ جواب داد کہ شنیدہ در رفاقت شما خیانت نکردہ با انگلیشیان وفاق پوشیدہ و پنہان و براہ

مراسلات و جاسوسے نگذاشته ام و پیشتر من نیست والا این همه مردم که بے اطلاع شما از راه برگشته بآن طرف پیوستند نبوده راهم مانعے نبود و بآرام و بے حرج در اقطاع پدر خود در فتن مے توانستم نجابت و اخلاص نگذاشت که چنین حرکات زشت را اختیار کنم دیگر آمد و رفت نزد او کم کرده اکثر در خدمت شیخ مبرور مذکور و بعض اوقات بصحبت علی ابراهیم خان و دیگر دوستان میگذرانید

ذکر شهرت خیانت نمودن میر سلیمان با عالی جاه و دزدیدن بعض کیسه های جواهر در راه و برخے از سوانح دیگر

بر اکثر نقود و جواهر گران بها که کیسه های کرپاس سفید پر از آنها بود و همراه سواریهاے زنانه بر محفه ها و میانه بهانه مستورات مے بردند میر سلیمان خانسامان هنگام بردن برتهاس مع بیگم عالی جاه و آوردن از انجا مختار و محرم بود اشتهار دارد که هنگام آوردن اسباب از قلعه رتهاس خیانت عظیم نموده جواهر نفیسه بیش قیمت که بلکوک سے ارزید دزدید و عالی جاه را دران زمان فرصت ملاحظه و محاسبه آن نبود و معهذا مجال مواخذه هم با نوکران خصوص مثل میر سلیمان نداشت و میر مذکور دران اوقات لباس درویشے در بر کرده روبروے عالی جاه اکثر دستمالی در دست در کمال افسوس گریان می استاد و مے گفت چگونه و کدام چشم شما را باین حال توانم دید تا آنکه بسفارت همراه کسے که از طرف شجاع الدوله باستمالت عالی جاه آمده بود نزد شجاع الدوله رفت میگویند در انجا با راجه بینی بهادر و علی بیگ خان و میرزا بهلو که در ایام طفلی وزیر مذکور را تالیق او بود و دیگر عمله و ارکان آن دولت غیر سالا جنگ که بوساطت میرزا شمس الدین مربے عالی جاه و واسطه جواب و سوالش بود درساخت و هریکے را از مال خیانت تواضع لائق نموده بعضے از جواهر بے بها بآنها داد و وسیله حمایت برائے خود محکم بهم رسانید نزد عالی جاه بانواشتهاے استمالت و تسلیه هاے بی نهایت برگشت و قبل از عود او میرزا شمس الدین نیز بار قائم وزیر و بادشاه که متضمن نهایت دلجوئی و عواطف بالکمال مهربانی و الطاف بود رسیده سرمایه اطمینان خاطر پریشان عالی جاه گشته او را مترصد نهضت بطرف لشکر و زیر گردانید و میرزا نجف خان از کرم ناسه راه بوندیل کهنڈ گرفته بمالک بوندیله ها رفت راجه آنجا مقدم او را مغتنم شمرده در اغزاز و احترام او کوشید و بر فاقت خود برگزید عالی جاه بعد عود میر سلیمان و دلجمعی از انتظام احوال خود و تکلف داشتن مردمیکه منظور و در کار بود و ادائے تنخواه بر طرفیان روانه لشکر و زیر و بادشاه گردیده نبذه بنا بر عدم اسباب و بے التفاتے عالی جاه رفاقت خود درین سفر بے فائده و تضییع اوقات دیده توقف در بنارس اصلح دانست چه بنا بر ناخوشے مزاج میر جعفر خان از رفقاے عالی جاه و بود و نش بر کرم ناسه و گمانها که مردم با عانت وزیر در امور عالی جاه داشتند معاودت درین زودے دور از حزم و مآل اندیشے نمود و صحبت حضرت شیخ مبرور نیز از مغتنمات و نعماے غیر مترقبه آلهی بود شکر عواطف و اشفاق آن زبده الخلق و آفاق که درین تنهائی و غربت مبذول احوال فقیر داشت زبان و بیان را یارای تنهد بهزاریک آن نیست دلجوئی و استمالهٔ آن بزرگ را امیدانم چگونه بنگارم که قلم در تحریر آن لصد بهزار عجز و تقصیر اعتراف مے نماید چون درین خرورزمان دوروئی و مبانیت قلب و لسان از جمله شیم متعارفه خلق عموماً گردیده و در زمره سروران و رؤسا خصوصاً نهایت رواج دارد و وزیر و بادشاه هم با عالی جاه مواعید کاذبه اعانت و امداد مے نمودند و هم با انگلیشیان و میر جعفر خان جواب و سوال آشتی و معاملہ مے فرمودند چنانچه راوشتاب رائے را که ذکر او بتقریبات مختلفه در اوراق ماضیه گذشت و او بعد برآمدن از عظیم آباد نوکر شجاع الدوله گردیده برفاقت راجه بینی بهادر نائب صوبه او تا زمان دولت عالی جاه بسر برده درین وقت نیز از جمله رفقاے بینی بهادر مذکور بود و بینی بهادر بنا بر رجوع میرزا شمس الدین

وکیل عالیجاه بسالار جنگ و عدم مخلصیت او درین کار و شعور یکه در فهم مآل امور داشت بر همین حصول مطالب مرجوعه عالی جاه و مرغب مصالحه و معامله با میر جعفر خان و فرقهٔ انگلیشیان بود برای پیغام انفصال معاملات مع خلعت عنایات و مهربانی فرستاده بازار اخذ و جر و جواب و سؤال حصول مقاصد خود از هر دو جانب گرم داشتند میر جعفر خان بوساطت رائشتاب رائے مبلغ یکهزار روپیه فرستاده عبد العلی خان خالوے بنده را بسبب آنکه عالی جاه با او بدو از عظیم آباد دنبا برفاقت رام نداین چنانچه گذشت آن جریده را بدرکرده بود طلبیده و مورد مهربانے گردانیده همدران اوان والد بنده مع برادران فقیر در لشکر میر جعفر خان بفرودت آمده ملاقاتے کرد اما چون عالیجاه با والد الطافی ننموده بود میر جعفر خان چندان از دل ازایشان راضے نبود ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

ذکر رسیدن عالی جاه متصل بلشکر شجاع الدوله و ملاقات اینها با همدیگر و آمدن وزیر بپادشاه بر سر جماعهٔ انگلیشیه بدلالت و اعانت عالیجاه در کمال کروفر ✣ ✣

چون پادشاه و وزیر الممالک شجاع الدوله بهادر بطرف الهٔ آباد دنابر بندولیست نبدیل کمنده بود عالیجاه هم حسب الطلب او بهمان طرف راهی گشت بعد ورود بقرب معسکر وزیر که فاصله بین العسکرین سه کروه بود شجاع الدوله باستقبال عالی جاه در کمال شان و شوکت فوج خود را آراسته باده دوازده هزار سوار بمخیم عالیجاه آمد عالیجاه که از آمدن او آگهی داشت پلٹن هاے خود را آراسته از سر دروازهٔ سراپرده هاے خیام تا فاصلهٔ بعید که اغلب حدس یک میل خواهد بود دو رویه استاده کرد و خیمهٔ ها در کمال رفعت و زینت برپا نمود و سران سپاه و رفقاے عمده را نیز مامور بتنظیف لباس نموده احضار فرمود چون وزیر رسید تا طرف اندرون دروازه استقبال نمود از طرفین سلام بضابطهٔ هندوستان بعمل آورده باهم معانقه نمودند و باتفاق آمده هر دو بر یک مسند نشستند وزیر کلمات اخلاص و اتحاد و تسلی زیاده از حد تقریر کرده بملازمت بادشاه همراه خود دعوت نمود عالی جاه بسبب دیگ خوان ملبوس خاص مختلف القماش و خوانهاے جواهر و اسپ و فیال که شکوه پیشکش نموده باتفاق وزیر بملازمت بادشاه رفت وزیر الممالک آصفجاه عالیجاه را بر فیل خود گرفته هر دو بر یک مرکوب روانه شدند بعد حصول ملازمت وزیر بلشکر خود رفت و عالیجاه بمعسکر خویش برگشت روز دوم عالیجاه بخانه وزیر براے باز دید رفته و انه گردید او نیز مغلیه ملازم را فرموده بود که لباس ملون سقرلاتے پوشیده و بند و قهار در دست گرفته دسته دسته از سر دروازه تا فاصله که گنجاے داشت بایستند حسب الحکم بعمل آورده حاضر بودند و دیگر اعیان لشکر و ارکان دولت نیز هر یک بخدمت بسته در جاے و مقام لائق خود اجتماع داشتند عالیجاه بمجرد ورود وزیر از دروازه بیرون آمده استقبال نمود و بعد تعظیم و تسلیم وزیر دست عالیجاه را گرفته بمسند برابر خود نشانید و نهایت دلجوئی و اتفاق را کار فرما گشته تسلی بسیار و بامداد و اعانت و استرداد صوبجات بنگاله عظیم آباد از دست انگلیشیه امیدوار نمود و بعد چند روز عالی جاه بصوابدید علی ابراهیم خان بهادر یکدست زیور بسیار گران بها که بلکوک مے از زبد مع رتبه فیل که نهایت به تکلف با پوشش زردوزے بود و دو پرانے بهو بیگم زن شجاع الدوله و هم بعضے هدایا و تحف گران بها براے مادر شجاع الدوله زن صفدر جنگ فرستاده آنها را خوشنود و مادر شجاع الدوله را مادر خود نمود چون شجاع الدوله را انفصال معامله با بندیله ها و گرفتن مالگزارے بعضی پرگنات الهٔ آباد از انها منظور بود و راجه بنی بهادر را پیشتر فرستاده بتوقع حصول مامول همگذرانیده و بندیله ها انقیاد نکرده سر اطاعت فرو نمے آوردند حال درنگ بسیار دران جوانب رفت عالیجاه با وزیر پیغام نهضت بطرف ممالک شرقی نموده استعجال دران داشتند و درنگ

و فرصت دادن با انگلیشیان مصلحت نمی انگاشت وزیر الممالک عذر انفصال یافتن معامله مذکور درمیان آورد عالی جاه گفت که اگر انتظار همین کار است مخلص با اینهمه فوج و اسباب معطل نشسته چه میکند مرا مامور فرمایند تا کار سرکار بسهولت و عجلت انصرام داده برگردد وزیر قبول نموده مرخص ساخت عالی جاه عبور جمنا کرده داخل ملک بندیل کهنڈ گردید چون توپهای تیار بآئین فرنگ و افواج مرتب و مؤدب باداب آنها همراه داشت از بنی بهادر پیشتر رفته قلعچه محقری از آنها مفتوح ساخت و متصل بقلعه عمده او رسید چون میرزا نجف خان ممنون احسان او آن طرف بود و بندیله لشکر فوج عالی جاه برخلاف رویه افواج متعارفه هند منتظم دیده و اسباب قلعه گیری راهم بوفور دریافته اندک سرحساب و راضی باداے زر واجبی گردیده و بوساطت میرزا نجف خان معامله انفصال یافته از وصول زرمعین اطمینان میسر آمد عالی جاه شاد کام و مقضی المرام معاودت نموده با وزیر ملاقی و بلشکر او ملحق شده و عزیمت تسخیر ممالک شرقیه تصمیم یافته تهیه سفر مذکور پیش نهاد خاطر گردید اواسط ماه مبارک رمضان سنه یکهزار و یک صد و هفتاد و هفت هجری بود که وزیر و پادشاه مع عالی جاه در بنارس ورود نموده بلده مذکور را معسکر ساختند و تخمیناً سه ماه را در بنارس بیچ ماه گذشته بود که ورود این عساکر و ملاقات با دوستان میسر آمد چه عالی جاه در آخر ربیع الثانی یا اوائل جمادی الاولے شکست خورده سجود و بنارس رسیده و اواسط یا اواخر ماه مبارک بود که باتفاق وزیر و پادشاه باز در بنارس بامید انتزاع بنگاله و عظیم آباد و وارد گردید و یازده لک روپیه در ماهه وزیر الممالک مقرر کرده معین ساخت که بسرگاه بارادهٔ اعانت او و انتزاع صوبجات شرقیه عبور گنگا نموده داخل حدود صوبه عظیم آباد شوند از ابتداے روز ورود دران حدود ذر ماهه مذکوره ماه بماه بے رسانیده باشد ✣

ذکر حدوث فتنهٔ منازعت در فوج انگلیشی و برخاستن آمدن بعض افواج از ان لشکر در رامنگر و ملازم شدن آنها در سرکار شجاع الدوله بهادر

موشیر مدک فرانسیس مع جماعهٔ از اقوام خود در رفاقت انگلیشیه بوده و میر جعفر خان در خدمت عالی جاه و عمدهٔ الغاے با فوج نموده بود زمانے که برکرم ناسه بعد انقطاع تعاقب عالی جاه مقامات داشت ایفاے وعده نموده زر موعود رسانید مدک مذکور و اتباع او را که توهش بوده اند برزر مذکور منازعتے با انگلیشیه روے داده منجر بافتراق گردید موشیر مدک با یک صد و چند کس بمقوم خود مع چند دهاے چقماقے و شاید یک ضرب توپ هم یا بدون توپ از کرم ناسه برخاسته قبل از ورود شجاع الدوله بنارس و بعد رفتن عالی جاه بلشکر وزیر بملک راجه بلوند سنگه زمیندار بنارس آمد و افواج انگلیشیه چند میل راه تعاقب آنها نموده بنا بر احتیاط مطلق اشتعال نائره فساد با وزیر و رحمت داد و اهتمام مواخذه و مجادله با مدک مذکور نکرده برگشتند آخر الامر جماعهٔ مذکوره مع سردار مرقوم ملازم شجاع الدوله گشتند رؤساے لشکر هر سه سردار که عبارت از پادشاه و وزیر و عالی جاه باشند بجانب شیخ مرحوم حاضر رسیده و این هر سه سردار نیز ادراک خدمتش مکرر نموده اند از فحواے کلام جناب مرحوم مرقوم مما نقتے از حرب انگلیشیان انتظام افواج و فقدان مهمات و آداب حرب در سپاه مستفاد مے شد و فقیر را نیز مانع مرافقت با لشکر مذکور بود و سبب عمده این جماعه تشتیت امرے متصور میت را بهم بوده عنقریب معاودت خواهند نمود و بنده را آرزوے رسول ما مکن ماکوفه و اصه قاے مهجور نگذاشت که اطاعت امر لازم الاتباع آن مرحوم نموده از فیض خدمتش مستفید شود [illegible] با کشتی بر دریاے گنگا بسته عساکر بحر امواج عبور نمود بعد اندک توقف در حرکت آمد و راجه بلوند سنگه زمیندار

نبارس که مرد عیار دور زمرهٔ خود جرار و نهایت مال دار بود بمرتبهٔ که مردم اندوخته او را از کرور ها متضاعف می دانستند و هرگز تا زمان مذکور
بحضور شجاع الدوله و پدرش هیچ وجه حاضر نمے شد درین سفر باعتماد اقوال بنی بهاد ربوساطت سید نور الحسن خان بلگرامے
که سزاول معامله او بود و ضمان جمیع سرداران لشکر خصوص عنایت خان لپسر حافظ رحمت روهیله و راجه بنی بهاد رحاضر آمده بشرف
کورنش وزیر استسعاد یافت و بر فاقت او همت گماشته همراه نائب مذکور شامل لشکر گشت دو سه هزار سوار و چند هزار پیاده
معتمد همراه داشت و انبوه مردم درین عساکر بمرتبه بود که احصاے آن از متعذرات است تا جائیکه نظر ها کار نمے کرد فوج مردم
بود که موج مے زد لیکن از بے خبرے سردار و عدم ضبط و ربط درین لشکر همه گرانے کشتند و مالها یکدیگرے می بردند و کسے
بحال کسے نمی پرداخت و هنگام کوچ در راه رفتن از جمله پس ماندگان و مردم اطراف و جوانب هر که اندک ازاز دحام دورتر
مے افتاد شکار نابکاران بود مثل قطاع الطریق غارت مے کردند بلکه از جان مے کشتند اما لشکر نبود گویا سواد اعظمی است که
از جائے بجائے حرکت می کند و هر چه در دار السلطنة شاه جهان آباد که چشم و چراغ هندوستان بود مردم را میسر می شد
دران لشکر هم میسر بود بعضے از هوشیاران وزیر را فهمانیدند و بواسطه و بے واسطه رسانیدند که جنگیدن با انگلیشیان
بالبطل متعارفه این دیار مقرون بصلاح نیست چه هر جا اینها صفوف آراسته درست بایستند گویا سد اسکندر اند اگر هزار
کس خواهند بود پنجاه هزار کس اینجا بر روے اینها نمی توانند آمد مناسب آنکه چون از دستے مشق چپاوے معمول جناب عالے
است و ملازمان رکاب هم در خدمت بوده ممارست این عمل نموده اند جوانان خوش اسپه معتمد و سرداران دلاور جان فشان را
چیده همراهے خود باید گزید و مخدرات را با بار و بنه در همین جا که سر حد ملک سرکار است مع دیگر افواج گذاشته بی آنکه نام
جناب عالے شهرت یابد جریدهٔ بر انگلیشیه که الحال متزلزل گشته قاصد نمودند از یکسر برخاسته میروند باید تاخت و اول
صبح قبل از آنکه متعاقب گردیده راهے شوند بسرشان باید ریخت اگر جمعیت آنها پاشیده انتظامشان برهم خورد کار بانجام
رسیده و فتح و ظفر نصیب اولیاے دولت گردیده است والا هر که بدست آید او را از تیغ باید گذرانید و اسباب پس مانده را آتش
باید کشید و توپے او را به هر چه یافت شود و برداشتن متعذر باشد ناقصش باید کرد و تمام روز در پے آنها بوده شب از صدمه شبخون
دورتر منزل باید گزید و همین صورت تا حصار عظیم آباد دست از پے نباید برداشت در راه و مدت قطع طریق اگر کارشان تمام
شد فهو المطلوب والا متعرض قلعه نگشته و در سهسرام معسکر فرموده بعضے از افواج را بمعیت سردار شجاع هوشیار از طرف کار
سارن یا مقابل آره عبور گنگا فرموده و عمال برا هر محال با جمعیت لائق بحال آن کار تجویز نموده خلعت و سند داده حضرت
باید نمود و حکم باید کرد که در دلجوئے و حسن سلوک کوشیده احدے از رعایا را نرنجانند و بند و بست بحال مذکور در کمال تخفیف
که موجب تالیف زمینداران و رعایا باشد نموده در تحصیل آن سعے نمایند و مردم را از خود متوحش نموده در تمام قلمرو بنگاله و عظیم آباد
که پر دور نباشد عمل و دخل نمایند و یک فوج طرف عظیم آباد گذاشته عمال بدستور مذکور این طرف هم مامور شوند سر دو طرف
دریا هر دو فوج درنگ و تازیده هر کشتی که از مشرق قاصد عظیم آباد گردد هر طرف که ملاحان میکشیده باشند فوج همان طرف
ملاحان را زده کشتی و اهل و اسبابش را قتل و غارت نمایند و نگذارند که جنس غله و غیره هیچ چیزے داخل حصار عظیم آباد توانند شد
درین صورت در اضطراب و اضطرارشان افزوده آنها را غیر از فرار بکلکته و جاے گذاشتن حصار عظیم آباد چاره نخواهد بود
بعد ازان انچه مناسب باشد بعمل خواهد آمد وزیر بر گشته تقدیر را چنین رائے صواب که فی الواقع از احسن تدابیر بود دلپذیر نگشت
و هر که دربارهٔ جنگ سلاحے و سخنی مے گفت التفاتے بآن نکرده چون جنگ ابداے دیده خود را از جمله متقلداتش

سے شمرد جواب میداد که جنگ را برائے وسیلهٔ من باید گذاشت چون جماعهٔ انگلشیه وافواج شان بسیار کم وخرج سفر برسات ومحاربات عالی جاه کشیده نهایت خسته حال بوده اند وسطوت افواج شجاع الدوله وشجاعت وجرأتهائے او شهره داشت جنگ او در میدان مناسب حال خود ندیده وتحصن بحصن عظیم آباد اصلح دانسته مع میر محمد جعفر خان از بکسر در نهایت اضطرار بر خاسته راه عظیم آباد گرفتند وشجاع الدوله مع بادشاه وعمائے جاه بکمال جوش وخروش داخل حدود عظیم آباد گردیده منزل بمنزل راه سے برید وغارتگران فوج تاخت شان کرده از چار سوئے لشکرش اثر آبادے نگذاشته عموم خلق خدا را بنوع ایذا واضرار رسانیدند که بیچارگان چنانچه از ورود وزیر وپادشاه شادمان بودند بجان آمده از ته دل دعاگوئے انگلیشیان شدند چه از ینها این قسم ظلم بعمل نیامده ضررے وآزارے بهیچ کس نمے رسید چون ورود لشکر در کنار این بر لب دریائے سوهن گردید بنده که از مدتے آرزوئے ملاقات والدهٔ خود داشت احوال لشکریان وبینبلک ایشان فراموش کرده برچپالهٔ خود که در هند سوارے معروف است سوار شده باو سه خدمتگار دگاه دیگر بردار رزوانه حسین آباد که دار الملک محال المتفاست گردید چون از دریا گذشت محمود خان رفیق خود را مع سه کس دیگر با بار بردار رند کور گذاشته خود پیشتر رفت در موضع شیخ پوره که سکنائے آنجا از خوف غارت لشکریان وزیر وپادشاه گریخته ده را خالی گذاشته بودند رسیده واز دهانے دکنرے رسیده شیخهٔ اسپان شنیده متعجب گردید که اینجا اسپها از کجا آمده مردم هیچ نمانده اند آن وقت یاد آمد که قصاع الطرفان لشکر نخواستم که برگردم پیشتر رفتم دو سه کروه راه طے شده بود که غبار عظیمی ودر میان آن سنانهائے رخشان بنظر آمد حیران شدم وبعد اندک زمانے دیدم که هزاران سوارے وقریب بدو سه صد سواران مغل وافغان در اسلحهٔ ملائم وزیر بند که در پیش آن سے آیند فقیر دران صحرا بر جان خود ورفیق که بر چپالهٔ دیگر همراه داشتم ترسیدم وگاه بار بردار را نیز از جائے خائف آنها شمرده خواستم که هنوز دور اند شاید ما را ندیده باشند از کنارهٔ دریا پائین رفته ودر ریگ سوهن کناره اش گرفته تا حد ملک خود باید رفت بکهاران گفتم کهاران قدیم بوده اند سردار آنها نه پسندید وگفت چنانچه ما آنها را دیدیم آنها هم ما را دیده اند واین حرکت را حمل بر خوف نموده بر غارت دلیر تر خواهند شد حالا درمیان اینها بکمال دلاورے باید رفت فقیر فهمید که راست مے گوید صلاح او را پسندیده اطاعت نمود بیت گاه باشد که کودک نادان ✽ لغلط بر هدف زند تیرے ✽ چون متصل بهم گرشدیم یکے از انها که مغل بود اسپ را از صف برآورده وفتیله روشن نموده تفنگ را بجانبش گذاشته بطرف من راند وگفت کیستی وکجا میروے بنده هم دلیرانه جواب داد که ترا چه کار است فدوی الممالک مرا بر آوردن سید هدایت علی خان بهادر اسد جنگ که مرد عمده وصاحب جاگیر در دامن قلعه رهتاس سے باشد فرستاده انجائے روم گفت این دیگر کیست گفتم رفیق من است وبار بردار من عقب مے آید این را گفته براه افتادم او جواب شنیده ودلیرے را دیده گفتن مرا راست دانست واز ارادهٔ خود گذشته برگشت وتعرض بامن ورفیق واسباب من نکرد بعد ازان نصف میل دیگر چون رفتم دستهٔ دیگر بهمین صورت برخوردند آنها فقط استفسارے نموده جواب از خدمتگاران شنیده راه خود گرفتند پس ازان دستهٔ دیگر دو سه برخورده چیزے نه پرسیدند وجوابے هم نشنیدند اما از چار سو دود آتش از دهات سوخته بلند ونمایان بود بعد ازانکه پنج میل راه طے کرده بموضع مهوان رسیدم ده را خالی از مردم ویک دو سه پاسبان بر کناره ده مذکور استاده دیدم از وپرسیدم که پیشتر هم غارتگران رفته اند گفت تا اینجا رسیده ودهات را سوخته وغارت کرده مواشے وهر چه بدست شان آمد برده اند گفتم خبر بدهات دیگر باید رسانید فردا از اینجا پیشتر خواهند دوید رسانیدنے در اینجا آرمیده پیشتر رفتم وبجسین آباد رسیده دو روز توقف کردم ووالده ودیگران را دیده مع برادر خود

سید علی خان بلشکر معاودت نمودم لشکر تا آن زمان از محب علی پور گذشته بود راه از خوف دزدان بمشقتی بریده آمد که گفته آید وجماعهٔ انگلیشیه مع میر محمد جعفر خان بشهر رسیده باز فوج خود را جریده گردانیده باراده مزاحمت چندکروه از اول پیشتر آمدند و درخود تاب تحمل صدمات افواج شجاع الدوله نیافته روے خود از مقابله برتافتند واز فوج دُرّانیان که درغازیگرے اطراف جوانب مے دویدند خود دارے نموده بشهر عظیم آباد درسیدند وبعض توپهارا بربروج حصار گذاشته خود بطرف پچا پهارے برساب جله که اکثر اطراف شهر را دربرسات محیط مے باشد منزل گزیده بطور مورچال قائم کردند. وتوپے راهم بربلندے معروف بپچا پهاڑی برده بستند ومیر محمد جعفر خان رامع هندیان همراهش بر سر مذکورا ما طرف جنوبے شهر جاے دادند وچند کمپنی پلنگه خود را در محافظتش گذاشتند گویا میر جعفر خان پشت سر انگلیشیان ومتصل بایشان بود شجاع الدوله از سید آباد دنبا بر مراعات افراط آب براے لشکر کناره دریاے سوهن گرفته وراه راست عظیم آباد را گذاشته بطرف قصبه منیر سل خود درمنیر بنده هم بلشکر ملحق گشته بصحبت احباب کامیاب گردید آخر بضرورت از انجا کوچ نموده باز بطرف پهلوارے چار کروهے عظیم آباد منزل گزید اگرچه درین منزل چاهها بسیار بود اما باز هم قلتی درآب رو بداد چاههاے دیگر حفر کردند ظاهرا یک روز در انجا مانده صبح روز دوم باراده خنگ وزیر مع عمالے جاه وکل سپاه سوار گردید ✣

ذکر جنگیدن شجاع الدوله با انگلیشیان و دریافتن احوال خنگ ایشان وهمال نمودن درخنگ چند روز بعد ازان برگشتن بطرف بکسر وچهاونی نمودن در انجا وبودن بے خبر وبدتهدے نمودن با عمالے جاه بی بال وپر

شجاع الدوله باجمیع افواج خود که بحساب مور وملخ بوده اند سوار گشته از شارع عام که تالاب میتهی پور ولهانی پور ومقبرهٔ پدر عمالے جاه بر سر آن راه واقع است پیش رفت وبنی بهادر مع راجه بلوند سنگه بطرف دست راست وزیر باندک فاصله جاے گرفت وعنایت خان پسر حافظ رحمت روهیله ملک دار پیلی بهیت وبریلے وغیره با دوسه هزار روهیله وگنائین بانیج شش هزار نانگه درقول وزیر بوده اند وعمالے جاه با پنج پلٹن که بسرکردگے سمرو با توپهاے وضع انگلیشی وبندوقهاے چقماقے آراسته وتیار بود والبته پنج شش هزار سوار نیز همراه داشت بطرف دست راست بنی بهادر اما بفاصله بسیار بعید که تخمیناً یک نیم کروه ومقابل پچا پهاڑے ومورچال میر جعفر خان واقع بود از پلهٔ گوله رس توپ دور تر رفته استاد فقیر که سر شته نوکرے با کسے نداشت برا سپی سوار نبابرد وستیهاے علی ابراهیم خان بهادر ومیرزا باقر ومیرزا عبد الله همراه ایشان درفوج عمالے جاه بود اما هر جاے خواست رفته تماشاے نمود تا آنکه شجاع الدوله درپناه عمارات آبادے خارج شهر آهسته آهسته آمده متصل میدان علی باغ زار حسین خان مرحوم نمایان وخنگ توپ وبان شروع گشت ووزیر مع فوج خود جسارتها نموده قدم بقدم پیشتر مے آمد واز طرف انگلیشیه متواتر گوله بارے توپ بود دو گوله یک توپ کلان بطرف سمرو که البته بقدر خمس کروه پیشتر از عمالے جاه صفوف خود آراسته استاده بود درفوجش میرسید وتلنگه هاے همراهیش مجروح میشد بندوقچیے گوله توپ از سر فوج او گذشته درمیدان مابین او وعمالے جاه می افتاد دشتر سوار شجاع الدوله پیغام برا عمالے جاه آورد که من با دشمنان شما مقابل گشته گرم ستیز وآویزم شما در انجا استاده چه مے کنید از ان طرف شما هم مثل من مقابل انگلیشیان آمده یورش نمایید اگر نمی توانید سمرو را مع توپها وتلنگه هاے پلٹن متعین من نمایید تا پیش روی من او توپ انداز سے برا عدا نماید واز اطراف سواران برآنها یورش نمایند عمالے جاه درجواب چنان بیفروغ گفته فرستاد واز جاے خود نجنبید نه سمرو را

نزد وزیر بکمک او فرستاد دو نیم پهر از روز گذشته وقت ظهر بود که گسائین مع نانکه ها یورش نمود و از طرف انگلیشیان شلک که بهاڑه اشتهار دارد بعمل آمد و جمعے از نانکهاے سنیاسے برخاک هلاک افتاده مغلوب شدند نه از لشکر عالی جاه علیحده گردیده مابین فوج او و بهنی بهادر بتماشا ایستاد و دوستان را آگاه ساخت که بعد شلک اگر باز آواز توپ انگلیشی بگوش آید غلبهٔ انگلیشیان است و علامت انهزام گسائین و اگر آواز نیاید انگلیشیان مغلوب بلکه متلاشے گشته اند انتظار مے کشیدیم که بعد یک دو شلک باز آواز توپ استماع افتاد و افواج شجاع الدوله باهم جمع گشت بعد دو سه گهڑے عنایت خان پسر حافظ رحمت بار و هیله هاے همراهے خود و دیگر افواج وزیر یورش آورد و همان قسم آواز شلک بگوش ما رسید انتظار آواز توپ میکشیدیم بعد لمحات چند شنیدیم و از برج طرف مهدے گنج نیز توپ اندازے علی التواتر شروع افتاد باز فوج شجاع الدوله جمعیت نموده سه ساعت از روز باقے خواهد بود که یورش ثالثه بعمل آمد و انچه توانائے و تاب تحمل در مردم وزیر بود صرف نموده تزلزلے در صفوف انگلیشے پدید آوردند و بعضے از دهل و طنبور آنها که در جنگ مے نوازند در دست مردم وزیر افتاد اما انگلیشیه کمال پایدارے را کار فرما گشته مدافعهٔ معقول نموده شلکهاے متواتر زدند و فوج وزیر تاب نیاورده بجاے خود برگشت لیکن بلوندسنگه و بهنی بهادر از جاے خود نجنبیدند مگر شیخ دین محمد جماعه دار مشهور پسر متبناے شیخ مجاهد سر بلند خانے از لشکر اینها بکار آمد و در میدان جنگ از دنیا درگذشت و فقیر بچشم خود دید که هواے مشرقے پیدا گشته روبروے لشکر وزیر وزیدن گرفت اول مغربے بود و از پشت لشکر وزیر می وزید همان زمان دیدم که بعد شلک سوم انگلیشیان توپ خود را از جائیکه بود پیش برده خود هم از مکانیکه استاده بودند قدمے چند پیش آمدند درین عرصه شتر سوار وزیر نزد عالے جاه رسیده ملامتے بر تساهل ایشان و نکردن یورش و نفرستادن سمرو نمود و گفت که الحال روز باخر رسیده وقت جنگ نمانده است به بنگاه برگردند فردا تدارکے که باید بعمل خواهد آمد عالی جاه سمرو را که اندک پیشتر بود از معاودت اعلام نمود تا مع توپهاے خود و همراهیان برگردد چون ساعتے از روز باقے ماند عالی جاه راچیمه گاه خود گرفت و شجاع الدوله قبل ازین بعسکر خود برگشت عالے جاه نصف میل راه رفته باشد که شام شد اول شام بود که ظاهرا کپتانے با دو سه کمپنی برآمده چون معلوم بود که عالے جاه این طرف استاده و انگلیشیان را عداوت با او زیاده تر بود بمقام قیام عالے جاه رسیده شلکے کرد سست قدمان مجهول که عقب مانده بودند بلاحظهٔ این حسارت مضطرب گشته بی اختیار بطور فراریان ازان جا در رفتند فقیر خود را پیشتر دور از عالے جاه خبرے از و نداشت درین وقت که شب سیاه و هجوم عوام و سپاه بود معلوم نشد که عالے جاه کے چگونه بخیمهٔ خود رسید و نیده ستاره که در مغرب اول شام طالع شده بود ملحوظ داشته بطرف لشکر راهے برید تا بخیمه خود رسید صبح خبر سوار شدن وزیر شهرے گرفت اما نشد بعد دو روز خبر دهل شنیده شد که وزیر را بهم رسیده و بعضے مے گفتند که زخم گولے درین جنگ برداشته شهرت را مناسب ندانست و معالجه بنام دهل میکرد چون شفا یافت از انجا کوچیده بر لب دریاے پن پن طرف جنوب بے حصار عظیم آباد منزل نمود و هر روز خبر تازهٔ شهرت می یافت گاهی آنکه از طرف مورچال میر جعفر خان یورش خواهد شد زمانے اینکه از طرف مشرقی شهر خواهند ریخت و وزیر با معدودے سوار شده بفاصلهٔ دیرینه خود همیشه بر اطراف شهر مورچال میگردید +

محصور شدن وزیر از لشکر انگلیشے درمیدان بی خبر و ناگهان و نجات یافتن از انجا بتائید خداوند و ندوالان حسان

روزے چند سردار انگلیشے مع میر مهدے خان که از لشکر عالے جاه برخاسته با انگلیشیان ملحق شده بود برآمده اطراف

حصار خود و لشکر وزیر مے گشتند و چند بهره تلنگه نیز همراه شان بود باوزیر که نهایت جریده مع چند نفرے در دشت می گشت دو چار شدند
و از طرفین نا دانسته ارادهٔ دست بردے در خاطر ها راه یافت و باهم طعن و ضرب نیزه و تیر و تفنگ و شمشیر بطور قراولے بعمل آمد باین
سبب چون اندک اتصالے بهمدگر را میسر آمد میر مهدے خان وزیر را شناخته لب دار انگلیشیه که شاید میجر کرنک بود اطلاع داد
و او فوج دیگر از شهر عجالة طلبیده وزیر را مع همراهیان باخود مشغول داشت چون سیاهے فوج جدید از دور نمایان گردید
کسی از همراهیان وزیر دویده بلشکر خبر رسانید که وزیر محصور انگلیشیان گردید وزیر خود را در مهلکه دیده مدبر رفتن اصلح شمرد و علف
عنان بدانائی نموده آهسته آهسته خود را ازان مضائق بیرون کشید اما در لشکر بمجرد رسیدن خبر عجب انقلابے روی نمود
عالے جاه مع رفقاے خود و جمیع رفقاے وزیر با همراهیان آنقدر که بزود ے حاضر آمدند باستعجال هرچه تمامتر با عانت
بیرون رفته او را در راه دیدند و باتفاق معاودت میسر گشت و آشوب فرو نشست القصه بهمین روش یک دو روز کم و
بیش ماهے گذشت و موسم برسات قریب رسید رائے شجاع الدوله بران قرار یافت که الحال اقامت در نزدیک حصار
مناسب نیست در یکسر که از مضافات صوبهٔ عظیم آباد بر لب دریاے گنگا در محاذات غازیپور بحال متعلقه وزیر که تعهد
راجه بلوند سنگه زمیندار بنارس است سکونت باید ورزید و چهاونی باید نمود و بعد برسات تدارک شایسته باید کرد از محاصره
حصار عظیم آباد دست برداشته طبل معاودت کوفت و از راه میر بطرف یکسر نهضت فرمود و الدبرے ملازمت وزیر و پادشاه
از محال جاگیرات خود آمده در لشکر بود و فقیر نیز از عالے جاه دل گیر گردیده رفاقت پادشاه گزیده همراه والد مرحوم بسرے برد
تا آنکه از معبر کولور دریاے سوهن را پایاب عبور نموده لب دریا تا پانزده روز معسکر ماند و از انجا کوچ نموده قصبهٔ آره را که
دار الملک بهوجپور است لشکرگاه ساختند والد را از انجا ارادهٔ معاودت بمحال جاگیر خود مصمم گشت و فقیر او ضاع لشکر و وزیر
متحول دیده بودن خود دران مجمع مناسب ندید چون از سابق آشنائی با بعض انگلیشیان خصوص با ڈاکٹر فلرٹن که از سفائی بالیجا
نجات یافته بدر رفت در نهایت مرتبه بود و در جنگ شجاع الدوله بپیغام و مراسلات او بفقیر میرسیدند هم در جواب بقدر
مناسب سے نگاشت و ڈاکٹر مکرر بفقیر نوشت که پادشاه را با مردم موافق کرده تدبیرے باید کرد که تا بار سد بخدمت والد و ضد ما نشویم
که اگر این صورت میسر آید باعث ازدیاد اتحاد انگلیشیان و موجب منونے ایشان خواهد بود و احوال وزیر معلوم است که با همه
و توقع ظفر بر انگلیشیان با اینهمه بیخبرے و عدم التفات باستماع کلمات مشوره خیر اندیشان نیست درین صورت اگر راهے
با انگلیشیان درست و استرضاے ایشان کرده اید حالے از اصلاح نخواهد بود و نیز معلوم است که اینها را خواهش اتفاق با پادشاه
است و مکرر مرا نوشته بر این ارادهٔ خود آگهی داده اند پادشاه را هم اگر رفاقت آنها منظور باشد ازین امر آگهے داده شقهٔ
بر وفق رضاے جماعهٔ مذکوره نویسانیده باید داد و والد باتفاق میر الدوله این راز را بپادشاه رسانیدند پادشاه که بنا بر خود سرے
و عدم انقیاد شجاع الدوله راضے بودن خود در دست او نبود قبول نموده شقهٔ بدستخط خود مفصل نگاشته اعلام نمود که شقهٔ
باین خط و وسامت همین حامل یعنے فقیر برسد پذیرفتنی است و هرچه غیر ازین باشد باید دانست که بضرورت بنا بر پاسداری
وزیر و غیره او نوشته شده غرض پادشاه از تحریر این فقره آن بود که پاے راه شتاب بر آے درمیان نباشد چه او از متوسلان
وزیر و رفقاے بنی بهادر نائب او بود و تاکیدے بمن نمود که مضمون این رقعه افشا نیابد تا وزیر بران مطلع نتواند شد بعد حصول
رقعهٔ فقیر همراه والد از لشکر برآمده قاصد عظیم آباد گردیده و والد مرحوم بحسین آباد محال جاگیر خود رفت بحسب تقدیر دران میان
ڈاکٹر فلرٹن را که واسطه جواب و سوال انگلیشیان بانبده و نهایت آشنا و فی الحقیقة مرد خوبے بود با میجر کرنک سالار فوج انگلیشے

کمال شقاق و افتراق درمیان آورده وفاق و اتفاق که زیاده از حد داشت اثرے ازان باقے نماند و بنده باعتماد نوشته های او و گمان احوال سابق این شقه پادشاهے حاصل نموده آورده بود چون نزدیک بشهر عظیم آباد رسید ڈاکٹر مرا آگهے داد او بسردار فوج اطلاع داده بهر کاره باشد خود و هر کاره سردارند کورمع رقم عدم مزاحمت بنام مستحفظان راه که کپتانان مع بعضے افواج برسر راه شهر متصل بآبادے اقامت داشتند فرستاده فقیر را طلب داشت بنده بخانه اش رسیده بر احوال ناچاقے صحبت او با میجر کرنک مطلع گردید و تاکید کرد که بر مضمون این شقه ساد هو رام وکیل شتاب رائے آگهی نیابد والا قباحت عظیم برای پادشاه و سیر الدوله و هم محل اندیشه برائے فقیر و والد خواهد بود ڈاکٹر گفت که من بمقدور خود قاصر نخواهم بود اما موافق امرورائے من الحال متعذر است که بعمل آید بهر صورت روز دوم میجر کرنک فقیر را طلبیده گفت و میر جعفر خان را هم بخانه خود طلبید آخر روز فقیر همراه ڈاکٹر رفته میجر و میر جعفر خان را دید و شقه گذرانید میجر شقه را برسر گذاشته بکشود و در تنهائے او و میر جعفر خان باتفاق شنیده و بر مضمون آن مطلع گردیده بنده را جواب داد که الحال پادشاه باختیار خود نیست بلکه تابع مرضے وزیر و فرمان پذیر اوست و ما باین حال امتثال فرمان نمی توانیم نمود و علی الرغم ڈاکٹر بنا بر اتحادیکه با راجه شتاب رائے داشت ساد هو رام را طلبیده شقه پادشاه نمود و او نقلش برداشته نزد راجه شتاب رائے فرستاد و میجر بنده را رخصت نموده عرضداشت در جواب شقه نوشته حوالهٔ من نمود فقیر سمع خود درین خصوص پوچ دانسته جواب را مصحوب جوسیس پادشاهے فرستاد و خود نزد والد رفته در حسین آباد سکونت ورزید میرزا ماقر مرحوم و میرزا عبد الله هم بر لفقت والد و فقیر از لشکر عالے جاه برخاسته بحسین آباد آمده برسالت راگذرانیدند ٭

ذکر به عهدے نمودن شجاع الدوله باعالی جاه و مقید نمودن او و رائے گناه و ضبط نمودن مال و اموال مع دیگر سوانح و احوال

فقیر در حسین آباد بود که خبر مقید شدن عالے جاه شنیدند و مفصل اجرائے مذکور بعد چندے که با علی ابراهیم خان بهادر اتفاق ملاقات شد از او شان معلوم گردید موافق آن درین صحائف ثبت افتاد اول که شجاع الدوله و عالے جاه باتفاق در محاصره محوطهٔ عظیم آباد بودند یازده لک روپیه در ماهه بایست که عالے جاه بوزیر ماه بماه برساند عالی جاه برآمدن خود از چنگال وزیر بماند لیکن فلت زر و شدت تقاضائے او در هر ماه مناسب دانسته تدبیرے درین خصوص اندیشید بوزیر پیغام داد که بنده را بطرف مرشد آباد مرخص باید فرمود تا دران نواح رفته بندوبست تحصیل ممالک نموده آشوبے در انتظام عمل انگلیشیه برانگیزم چون بالفعل فوج اینها کم است نهایت تشویش عارض حال آنها گشته کار سرکار بسهولت صورت خواهد گرفت و مرا چون اطلاع تمام و نام حکومت دران اماکن است این کار از دیگر متوسلان سرکار بهتر توانم نمود پیغام بسر علی ابراهیم خان بهادر بود وزیر گفت که اگر عالے جاه باز نیایند چه باید کرد علی ابراهیم خان عرض نمود که عالے جاه را غیر از زر و دولت امید گاه و ملجاے و پناه گجاست که آنجا خواهد رفت خلاصهٔ سخنان دور از کار اندیشه مند گردیده گفت که اگر شما رضا مند گشته بطور یرغمال پیش من باشید چه مضائقه علی ابراهیم خان التماس نمود که البته من حاضرم اما زریکه موعود است لتعهد آن نمی توانم نمود بلے هر جاکه عالے جاه بندوبست نمایند و عمال و بروند سزاوار آن حضور هم در انجا بوده سهم چه بمعرض وصول در آید ارسال نمایند تا داخل خزانه سرکار رسیده باشد وزیر گفت که این قسم نمی تواند شد علی ابراهیم خان معروض داشت که هر چه مرضے عالیست همان بهتر اما الحال حسن و قبح پایان این کار عاید بطرف جنابین

وشرم قصوری که درین امور روے دهد بهنید کان حضور خواهد بود نه بعالے جاه او خود آستان دولت را ملجای وملاذ خود دانسته خود را بهر صورتیکه توانست بحضور رسانید حالیا فکرے باید کرد که آبروے سلطنت بماند و آب از جو رفته باز آید وزیر سر بر چند توقف منفعله چندان نداشت باز هم متاثر گشت وگفت که مردم دیگر با بنکار متعین مے نمایم علے ابراهیم خان گفت خوب است غرض با کار دانفزائیش اقتدار جناب عالے است وزیر علی ابراهیم خان را مرخص ساخت وهماندم اندیشه کاریکه گفته بود از خاطرش جسته بلهو ولعب که بآن معتاد بود مشغول گشت وعلے ابراهیم خان برگشته جواب را بعالے جاه رسانید ✣ ✣ ✣ ✣

ساختن میر سلیمان خانسامان عالی جاه با وزیر و برافتادن بنیاد دولت او باقتضاے تقدیر

میر سلیمان قبل ازین او ان با میرزا اهلو و بینی بهادر و دیگر ارکان دولت وزیر ساخته در کار رهاتساهل مے نمود یکبار بهانه ترک لباس و پوشیدن دلق می خواست خود را کنار کشد عالے جاه بخانه اش رفته او را لباس پوشانیده همراه آورد لیکن بمقتضاے مصرع مشهور مصرع هر دم آزردگے غیر سبب را چه علاج ✣ اکثر رنجش با عالے جاه وسازش با مخالفانش از میر مذکور بظهور میرسید وعالے جاه شکایت او را نقل مجلس خود و گرنک مینمود خانه گفتگوے خویش می نمود دمی گفت که فلان روز سر پیچے که بر سر بینی بهادر دیده ام از خانه من بود که در تحویل میر سلیمان سپرده بودم یا فلان انگشتر در دست فلان کس و ازین قبیل سخنان اکثر در حضور مردم مذکورے نمود و بمیر سلیمان رسیده باعث رنجشے شد تا آنکه روزے از لشکر عالے جاه برخاسته در جوار میرزا اهلو و علی خان فتحی بلشکر شجاع الدوله نزول نمود و بعد پنج شش روز ازین حرکت پیغام وزیر بعالے جاه در باب تقاضاے زر ماهیانه رسید عالی جاه عذر بے بضاعتی خود ظاهر ساخت اما اکثر اوقات گله وزیر بنا بخارے می نمود علے ابراهیم خان مانع بود و مردم دور و مثل میر ابو وغیر او که درین زمان از مقربان عالے جاه و توسل جو بر و سای لشکر وزیر بوده اند سخنان مذکور شنیده و خود دران گفتگو شریک گردیده بانحیاے رسانیدند و بوسائط کلمات مذکوره بوزیر میرسید و طمع بهانه جوے وزیر را وسیله بدعهدے بعالے جاه شمرده اخر وزیر پیغام فرستاد که پادشاه بقایاے معامله صوبه بنگاله وغیره از شما طلب دارد و محصلان مے گمارد فکرے زود باید نمود عالے جاه علی ابراهیم خان بهادر را طلبیده شته برای جواب سوال نزد وزیر فرستاد او در حضور رفته بعد عرض بندگے از طرف عالے جاه التماس نمود که من بامید اعانت و امداد بخدمت رسیده بودم خود در البنایت حضور میدانم و انچه میسر بود در ادائے آن قصورے نرفته الحال که مقتضاے پادشاه بے موجب باینده است جناب عالی بهادر را لفرمائید تا بفهمد اگر چیزے برآید در ادائے آن بطوریکه ممکن باشد قاصر نخواهم بود و اگر بے موجب باشد امید وار اعانت وحمایت از جناب عالیم وزیر آزرده گشته جواب داد که مرا چه کار است شما دانید و پادشاه بینی بهادر کیست که بفهمد فردا من لشکر میروم اختیار با پادشاه هست هرچه داند خواهد کرد علی ابراهیم خان مایوس برگشته جواب وزیر که شنیده بود بعالے جاه اعلام نمود عالے جاه چون همیشه در وقت اضطرار رجوع بعلی ابراهیم خان بهادر نموده صلاح مے طلبید درین خصوص هم پرسید او در جواب گفت که اگر زر در سرکار باشد استرضاے وزیر باید نمود والا خود تنها از خیمه بیرون رفته پیغام باید داد که من بتوقع حمایت و اعانت خود را تا در دولت رسانیده امید وار اعانت بوده ام اکنون مع اهل وعیال و اسباب و اموال در ظل رافت و مملکت عالے حاضرم انچه مقتضاے الطاف و شفقت و نمک حلالی و مرحمت شاه بعمل آید ✣

ترک لباس تمول عالی جاه و باز پوشیدن باشعار وزیر بالاجبار و اکراه ✣ ✣

عالی جاه تحریک صاحبان سفاهت پیشه بدون تامل و اندیشه روز دوم که تاریخ هشتم ذی الحجه سنه یکهزار و یک صد و هفتاد و هفت هجری بود اول صبح پیرهنے در بر و کلاهے بر سر گذاشته ترک مجلوس مسند نمود و بوریاسے را در صحن خیمه گسترده بران نشست همچنان مقرب که محروم از شعور و تامل اندیشے دور بوده اند ده بیست کس یکبارگے لباس رنگین و رویشے در بر کرده انگشت نمای تمام لشکر شدند و این خبر بوزیر رسیده موجب تفکر او گردید چه فقر عالے جاه در رفاقت او موجب بدنامے و وسیله حرمان از مقاصد بود بنابرین علی بیگ خان را روز دیگر که نهم ذی الحجه یوم العرفه بود بلعذر خواهے و دلجوئے هم از طرف خود و هم از طرف مادرش که زن عفیف جنگ دختر برهان الملک است و بنواب بیگم شهرت دارد فرستاد و علی ابراهیم خان بهادر را طلبید اشت علی بیگ خان که مرد لسان بیان اور و در گفتگو نهایت بیباک و دلاور بود بحضور عالی جاه رسیده با دو انواع گفتگو پیچیده و ملامتهاے رنگین نموده عذرهاے شیرین از طرف وزیر و مادرش درخواست چون عالے جاه در گفتگو و حسن تقریر خیلے ان سلیقه نداشت بعجالة علی ابراهیم خان بهادر را طلب نمود خان مرقوم خبر تغیر اوضاع لباس آقا و مقربانش شنیده بخوف ملامت مقربان و طعن زبان بدگویان اندیشیده خود اگرچه ترک لباس نفرمود اما بلبس پیرهن و پیچیدن دستار محقرے بر کلاه قناعت نموده بهمین هیئت بدربار رفت و احوال مطابق خبر مسموع دیده ساکت و صامت نشست عالی جاه گفت که شما را نواب وزیر طلبیده اشته اند باید رفت علی ابراهیم خان بهیاتی که رفته بود همراه علی بیگ خان قاصد خانه وزیر شد او گفت که بهمین لباس حضور وزیر الممالک میروید گفت هرگاه آقاے ما باین صورت شده باشند ما را تغیر ازین لباس دیگر چه چیز خواهد بود و بوضعے که بود همراه علی بیگ خان رفت وزیر مهربانی بسیار نموده سبب تغیر لباس عالے جاه پرسید و از گفتگوے سابق خود عذر خواه گشته گفت پادشاه سخنی فرموده بود ما آنرا ظاهر کردیم جوابش بالیتی داد حاجت بدلیل پرسیدن و مرا بنام نمودن نبود علی ابراهیم خان جواب داد که ما امید عنایت خانه امید خود شمرده آمده بودیم چون جنابعالے کلمات عدم التفات و خصوص تقاضاے پادشاه بعالے جاه ارشاد نمودند او شان که بالجاے و ملاذے غیر از آستان دولت نداشتند قطع امید نموده دست از دنیا برداشتند وزیر به بینی بهادر گفت که شما با علی ابراهیم خان گفتگو نمائید هر دو در گوشه حضور وزیر نشسته هریکے مطلب خود تقریر میکرد بینی بهادر بهر صورت تحمیل مبلغی میخواست که برضاے جاه نماید علی ابراهیم بحسن بیان استکاف ازان نموده تن در نمیداد بکمال استغنا انقطاع آقاے خود از دنیا و مافیها اظهار میکرد چون ساعتی گذشت وزیر پرسید که هنوز چیزے منقح نشده بینی بهادر گفت که گفتگو فیما بین کارگر افتاده وزیر خان مرقوم را نزد خود خوانده در خیمه رخصت که بنابر حفاظت حرارت هواے تابستان برای او استاده کرده بودند برده انچه پرسیدنے بود پرسید و جوابے که بینی بهادر شنیده بود شنیده بعد ازان گفت که درین صورت که عالی جاه اختیار نموده نهایت بدنامی من است مراچه سزد باید کرد خان مرقوم معروض داشت که عالے جاه بنا چارے انچه لائق حال او بود بعمل آورد الحال جناب شما را انچه لائق باشد بعمل آرند وزیر گفت فهمیدم شما بروید که متعاقب من سے آیم علی ابراهیم خان رسیده بعالے جاه ظاهر نمود و وزیر نیز رسیده دلجوئیهاے بسیار فرموده تکلیف بخلع لباس درویشے و لبس لباس سابق کرد عالے جاه استادگے نکرده حسب الاشعار او بعمل آورد ✣ ✣

محصور نمودن سمرو نمک حرام تحریک وزیر عالے جاه را برائے تنخواه ✣

بعد دو سه روز سمرو مع پلٹن هاے خود خیام عالے جاه را بایاے نهانی وزیر محصور نموده و زر تنخواه خود گرفت چون روپیه بنود اشرفیها از اندرون سرا آورده داد بعد این ماجرا عالے جاه بسمرو پیغام داد که الحال مقدور نگهداشتن مردم بسیار نیست

پلٹن ہا و عملۂ توپخانہ را جواب داده توپہا و بندوقہاے چقماقے که از سرکار است در خانساماني سپرد نمایند و دو پلٹن نگهدارند وچون او با وزیر ساخته بود کس به نمک حراے بسته جواب فرستاد که الحال توپ و بندوق از کیست که در دست اوست و خود ازان مکان که خیمه داشت برخاسته در لشکر وزیر نزول نمود و ملازم او گردید ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

مقید شدن عالی جاه در دست وزیر باقتضای قسمت و تقدیر ✣

چون شب موشیر جنبتیل فرانسیس که پیشتر ملازم عالے جاه و بعد ازان بر طرف گردیده نوکر وزیر شده بود با علی ابراهیم خان بسیار آشنا و پاس اخلاصهاے سابق میداشت نیم شش کس از قوم خود همراه آورد و با علے ابراهیم خان گفت فردا فوج وزیر برائے دستگیر کردن عالے جاه مے آید انقلاب عظیمے درین معسکر روی خواهد داد نمیدانم دران وقت بر شما چه رود اگر این نیم شش کس در حفاظت خواهند بود احدے متعرض شما نخواهد گشت علی ابراهیم خان شکر پاس اخلاص آن مخلص سر تا سر وفا بجا آورده عذر خواست که برائے من نامناسب و از رفاقت بعید است که عالے جاه و چنین بلا مبتلا و من در حمایت اصدقا باشم صبح دیگر پاسے از روز گذشته بود که افواج وزیر بجمعها سوار شده قاصد خیمه گاه عالے جاه گشت چون نمایان شد باز موشیر جنبتیل از پلٹن خود علیحده گردیده با معدودے نزد علی ابراهیم خان آمد و سخنان دیروزه را اعاده فرمود خان مرقوم بطور سابق انکار نموده ابا کرد و او گریان برگشته بصف خود ملحق شد مردم مذکور خیام عالے جاه را محصور نموده هر طرف حرم سراو کارخانجات خود نظامان محکم نشانیدند مردار یکه باین کار مامور شده بود در خیمه عالے جاه در آمد و او را بر فیلے که برائے سوار شدن آورده بود نشانیده خود در عقب هودج نشست و همراه خود در اماوه مردم متعین بلشکر وزیر برده در جائیکه مهد و لوازم حبس داشت ✣ ✣

محروس بودن علی ابراهیم خان حسب الامر وزیر و نجات یافتن ازان حراست بحسن تقریر

آخر روز چند سوار ملازم سرکار وزیر عنان ریز مقابل خانه علی ابراهیم خان پیدا شدند خان مرقوم را متیقن گردید که برائے او مے آیند عزیزے چند را که در خدمتش حاضر و او بستر بیمارے خوابیده بود آگاه ساخت که اینها جویاے من مے آیند الحال هر که خواهد بدر رود هم نشینان همه گریخته گوشه عافیت جستند مگر میر شطارے و غالب خان و خواجه عبد الله و واحد علیخان که از جاے خود نجنبیده در نزدیک حالش ماندند تا آنکه سواران مذکور رسیده فرود آمدند و بر اسپها و اسباب ظریفه دست تصرف گشاده خواستند قبل ازین سانحه یکے از دست گرفتهاے علی ابراهیم خان برهان خان نام جمعدارے افغان که از دیرک طالب علی دوستی داشت و خود را از جمله فدائیان خان موصوف شمرده و دیده بود گیها چون اخلاص از جمیع متوسلان ممتازے نمود ظاهر کرد که انچه درین وقت از امدادے پنهان و از من منظور باشد من باید میر و علی ابراهیم خان گفت دیگر چیزے غیر از دو فیل و چهل شتر ندارم این را با خود نوعے که دانند نگهدارید آن صدیق صداقت شعار که خود را تا فنا فی الخان او نهاده بود اشتران را گرفته بجاے شتافت که دیگر کسے نشانش نیافت القصه علی ابراهیم خان در عین بیمارے حیران و تماشائی قدرت ایزد سبحان بود و دیگر رفقاے عالے جاه هر یکے بیکی از روساے لشکر وزیر پیوسته بودند مگر حافظ امیر الدین منشی و بعضے از متصدیان بگیر آمده در لشکر وزیر بودند کسے از دوستان حاضر علی ابراهیم خان را دلالت بر عریضه نجابت وزیر نمود او دو کلمه از احوال خود نوشته فرستاد وزیر دران وقت اندرون محل بود لیکن چون ابراهیم خان

را بسبب آرمیدگی مزاج و حسن اخلاق ایزد تعالے محبوب القلوب آفریده مستحفظان حرم سرائے وزیر که از جمله نسوان بودند
وقت رسانیدن زیور جواهر و دیگر تحائف بزن وزیر بود والدهٔ او که علے ابراهیم خان برده بود شناسائے با او داشتند احوالش
را شنیده دل آنها بران عزیز وافر التمیز سوخت و عرضے را بوزیر رسانیدند خواجه سرا از طرف وزیر آمده سواران را تاکید نمود که
از دور ناظر بوده سوء ادبے نسبت بعلی ابراهیم خان بعمل نیارند و دستخط نمود که باشما تعرضے نیست سخنی چند از شما پرسیدنی است
و بس بنجا طرح جمع باشند صبح روز دیگر سواران رسالهٔ شجاع قلی خان که معروف بهیان عیسے و از جملهٔ نیکان بود آمده ظاهر ساختند
که وزیر شما را طلبیده است علی ابراهیم خان پیرهنے در بر و دستار مخففے بالاے کلاه بر سر پیچیده بر پالکی خود سوار بدربار
رفت سواران سنله مزاج و بنجاے پواج طبع بودند در لشکر رسیده گاهے بطرف خیمهٔ که عالے جاه در انجا مقید بود بردند
و گاهے بجاے دیگر چون دو سه بار این حرکت بعمل آمد خان مرقوم یکے از ملازمان خود را فرستاده بشجاع قلی خان پیغام
فرستاد که حسب الطلب رسیده ام نمیدانم همراهیان را از گرداندن من سود چیست هر جا منظور حضور باشد مامور فرمایند که
رفته در انجا نشانند شجاع قلی خان سکته را عجالةً فرستاده تاکید کرد که سواران را تهدید نموده خان را باحترام نزد او آرد فرستاده
از انجا بسواران دشنام دهان و تهدید کنان در رسید و علی ابراهیم خان را بغرت در دیوان خانهٔ وزیر جائیکه مکتب میرزا
امانے پسر وزیر بود بردند شجاع قلی خان و بیني بهادر و موشیر جنبیل و یاقوت خان ناظر و دیگر مقربان حاضر یکجا جمع بودند موشیر
جنبیل از دور خان مذکور را دیده بتعظیم برخاست دیگران نیز بتبعیت او برخاسته علی ابراهیم خان را بغرت نشانیدند و سخنان
استمالت آمیز استفسار احوال مزاج و تاسف و حیرت بر دوا نخوردن نموده آدم نزد حکیم محمد خان فرستادند و در فکر تیار ساختن دوا
و غذا دادن خان مرقوم بمدرخواست که آفتاب بلند شده وقت خوردن دوا نیست فرد اخورده خواهد شد بعد علی ابراهیم خان
بحضور وزیر بردند و بانجا سهیل علے خان خواجه سرا داروغهٔ فیل خانه و حافظ اسرا خان منشی و بعضے دیگران از عمالهٔ عالے جاه
حضور وزیر استاده بودند خان مشارالیه باتفاق جماعهٔ مذکوره در حضور رسیده یک اشرفی بوزیر نذر گذرانیدند و بدون آنکه
مامور بجلوس شود نشست از جماعهٔ مرقومه بیني بهادر و شجاع قلی خان و یاقوت خان نیز نشستند وزیر که لباس فاخرهٔ پوشیده
تبرزین در دست بکمال رعونت بر مسند نشسته بود رو بعلی ابراهیم خان نموده گفت که صاحب من با میر قاسم خان چه بد
کرده بودم که روز جنگ پچاپهاڑ سے بسمرو گفت که هرگاه سوارے من بعد فتح بر انگلیشیان روبروے او بگذرد بسمرو بمن
شلک کند علی ابراهیم خان التماس نمود که مرا ازین خبر آگهی نیست و از احوال عالے جاه که براے چنین کسے که او دار الملک خود
گذاشته با عانت او دلنشانیدند پرسند ایالت روبروے دشمنی چون انگلیش آید و او درباره اش چنین بد اندیشے نماید
وزیر برآشفته گفت مگر من دروغ میگویم اگر خواهید بسمرو را طلبیده روبروے شما با عالے جاه مقابل سازم علی ابراهیم خان
ازین جواب دور از صواب آزرده گشته گفت من بے اطلاعے خود التماس نموده ام تکذیب جناب عالے نمی کنم و انچه از مقابل
نمودن بسمرو با عالے جاه ارشاد میشود درین وقت مرتبه عالے جاه بجائے رسیده است که خدمتگارے با او شان مقابله نمیتواند نمود
بسمرو خود جا ساخته در مرتبه دار و وزیر خجالتے کشیده شروع بمهربانے و دلجوئی علی ابراهیم خان و عیب جوئی میر قاسم خان نمود و گفت
شما مرد خوبے هستید و ما با شما هم بد نبوده ایم اما شما هم بدبودن ما راضے مرا معلوم است که در محفل خود شکایتهاے من سے نمودید و کلمات رکیکه نسبت
بمن سے گفتید شما را از ما انتظار سے کردید و متنبه نمے شدید نمے دانم با رفیقے مثل شما چرا بد بود علی ابراهیم خان عرض نمود
که من بد اندیش خود تقصیرے در کارشان نکرده ام مگر آنکه هنگام برآمدن از حد و عظیم آباد اختلاف در آرا رویداد جماعتے

رفتن نزد مرهٹه واعیان دکهن مرجع مے شمردند وبنده مبالغه در رجوع بسه که سلطنت وزارت نموده بجائے ومانعے برائے میر قاسم خان به ازین آستان نمی دانستم وزیر از استماع این جواب تر آمده دیگر نفس کشیدن نتوانست استمالة علی ابراهیم خان بهادر نموده وبجوابے ایشان راستوده سبک از جای خود برخاست وعازم حرم سرا گشت مقربانش تا سر دروازه محل مشایعتش نموده سلام کردند وزیر بسوے علی ابراهیم خان اشاره نموده چیزے بمقربان خود گفت شجاع قلی خان ودیگران برگشته خان مرقوم را همراه خود در مکتب ذکور آوردند بعد جلوس گفتند که نواب وزیر شما را بر فاقت خود مے خواهد وفرموده که همین وقت هر چه هر که از ایشان برده باشد حاضر کند چنانچه جواهر حضور رفته اسپها واسباب ایشان انچه رفته بود حاضر ساختند وحکم خیمه کردن در جوار دیوانخانه خود نموده فرموده است که شما معتمد علیه خانه عالے جاه وامین ودار او بوده اید احوال امانات بعض رفقاے ایشان نزد مها جنان نبارس معلوم شده لیکن احوال امانت شما وعالے جاه در هیچ جا ظاهر نگشته وسراغ آن مطلق انکشاف نیافته چون بر شما اعتماد بسیار داشت مے گویند که چهل هزار اشرفی حواله شما کرده اگر واقعے باشد ودیگر بهر که سپرده باشد البته که شما معلوم خواهد بود در صورت اظهار آن مهربانے وعنایت وزیر الممالک در حق شما بسیار خواهد بود علی ابراهیم خان گفت که کسے تا حال از من وچنین امور سوال واستکشاف احوال نه نموده بود الحال که استفسار شده البته انچه معلوم است معروض خواهد شد ونهنو سنگه بهر کاره را که خون عالمے بر گردن اوست واز جمله رفقاے سمرو بود واظهار این چهل هزار اشرفی در حوالات خان مرقوم هم او نموده بود بالبداهته بمقابله استاده کردند شنیدن جواب بیکه علی ابراهیم خان داد یکی از همنشینان همان مجلس برخاست ودویده بنواب وزیر بشارت رسانید که امیدے بهم رسیده سراغ زر بسیارے پیدا خواهد شد مردم متوجه علی ابراهیم خان گردیده مستفسر شدند خان مذکور بحسن بیان شروع تقریر نموده گفت که از آبدار خانه تا بجواهر خانه سپرد بهرهاے سمرو بود ولک اشرفی حواله او شده در سرکار رسیده یا نرسیده مردم همه متوجه نهنو مل گشته بسوے او نگرستند او انکار کرده گفت که بے اصل است علی ابراهیم خان گفت هر گاه سخن بیکه او را معتمد علیه ورازدار وامین مے دانند بے اصل باشد اظهار سکسران غیر معتمد چگونه قابل استماع دانسته گمان صدقے بران مے توان کرد بنی بهادر باستماع این خبر برخاسته بر در حرم سرا رفت ووزیر را جوابیکه علی ابراهیم خان داده بود گفته فرستاد ونیز پیغام داد که با کسیکه در جواب الزام هم دهد ونداده مردم نیز اثبات نماید معارضه کنانیدن ثمره غیر از تفضیح ندارد وزیر بحضرت انصراف داده تسلی بسیار گفته فرستاد علی ابراهیم خان شجاع قلی خان فرمود که ده دوازده کس شکسته بال وبازو همراه اند ودر جوار دیوانخانه با اجنبیت آرام خاطر میسر نیست اگر عنایتے مبذول حال مخلص است در چهاؤنی خود جاے باید داد شجاع قلی خان برخاسته بر در سراے وزیر رفته اذن همراه خود بدرون آورد وباخود برده متصل بمقام خود جاداد ونهایت تواضع ودلجوئے را کار فرما شده تا یک ونیم ماه که زنده بود دقیقه از حسن سلوک ودلجوئے فروگذاشت واموال عالے جاه از نسوان وخواجه سرایان ودیگر عمله هر کار بجد وجهد بسیار بتحقیق گشته بضبط وزیر در آمد مگر اندک جواهر گران بها که قبل ازین سانحه میر قاسم خان بصحوب شیخ محمد عاشق نام ملازمے معتمد در ملک بنجیب الدوله فرستاده بود دیگر عالے جاه باقے مانده در پرینا نهانے او بکارش آمد وقلیلے اگر زنهالیش باوجود چنان تفحص شدید بوساطت کنیزان وپیرزالهاے ملازم معتمد مخفے داشته باشند احتمال امکان دارد اما متبع ومفصل معلوم نشده ٭

رفتن میر سلیمان بر بدست آوردن قلعه رهتاس وبرگشتن ازان قلعه بانهایت مذلت ویاس ٭

چون ماه اسباه بچاه او با اسیر گردید میر سلیمان انگشتر سلیمانی در دست کرده از کنج خمول برآمد و داعیهٔ تقرب در خدمت وزیر سپهر اریب و بوساطت مقربان ظاهر کرد که یعقوب کمیدان دارس قلعه رهتاس از متوسلان من و ساهل متصدی آنجا که قلعه دار است نیز از دست گرفتهای این جانب و اموال و اسوار مغنیه همه معلوم و گذاشتهٔ فدویست اگر حکم شود تدبیری در تسخیر آن نموده قلعه مذکوره را ضمیمه ممالک محروسه گرداند وزیر خود جویای این قسم امور بود میر مذکور را مورد مهربانی ساخته رقمی چند حسب الاستدعای او بمیر رحیم خان که در آن اوان حاکم سهسرام از طرف وزیر بود و نیام ساهل و یعقوب و غیرهم نوشته داد میر سلیمان با اعتماد و دادن یرغمال ایام کدخدا و اران را نیابرا غرض بمقتضای وقت می باشد بر هتاس آمد و میجر منرو سردار فوج انگلیشی که ملازم پادشاه آن جماعه و نازد دار دین دیار و بصلاح کونسل کلکته بریاست فوج و مقابلهٔ وزیر مامور گشته در عظیم آباد رسیده بود خطی به فقیر بوساطت ڈاکٹر نیلر نوشته فرستاد که اگر بسعی شما قلعه رهتاس مسخر ما مردم گردد موجب مزید دوستیها خواهد بود فقیر با راجهٔ ساهل که حقوق سابق ما بر گردن او و اقربا لیش متحقق و قرب جوار از محالات مملوکه و جاگیر ما داشت این راز در میان نهاد و فهمانید که طرف اینها غالب و وزیر از عهدهٔ انجماعه بر نیامده عنقریب مضمحل و مغلوب میگردد اگر خوبی خود می خواهید قلعه را بدشمن آقای خود نزاده تسلیم جماعهٔ انگلیشیان نمایید که برای شما و اولاد شما سرمایهٔ سود و بهبود و همیشه مورد عنایت و الطاف خواهید بود او خود مرد فطن بود اقوال مرا و میر سلیمان را سنجیده میر مذکور را بلیت و لعل توقیف نمود و مرا گفته فرستاد که سردار ی از انگلیشیه را مع فوج نزد او بطلبند و مطالب خود نوشته فرستاد که بر این کاغذ پذیرائی مطالب من با عهد و قول دستخط کنانیده دهند فقیر بڈاکٹر و میجر منرو نوشته جنرل کاڈرا که دران وقت کپتان و در نواح نگارے بود طلبیدشت و مطالب ساهل را دستخط کنانیده طلبید و بساهل رسانیدند و واسطهٔ جواب و سوال گردیده قلعهٔ بکپتان مذکور دادند میر سلیمان خبر ورود کپتان مذکور مع یک پلٹن شنیده بر خدع ساهل آگاه گردیده بلشکر وزیر برگشت و سعایت فقیر بالتجاع الدوله رسید + + +

رفتن بنده بعظیم آباد نزد ڈاکٹر و شنیدن خبر شکست یافتن وزیر در بکسر +

بنده باندیشهٔ آنکه مبادا وزیر فوجے را فرستاده با فقیر تعرضے نماید نهایت اندیشه داشت درین ضمن صحبت ساهل با کپتان برهم خورده ساهل از قلعه فرود آمد و مرا ملامتها نوشته التماس کرد که باید همراه من بعظیم آباد رفته مواعید ما بالفعل رسانند والا طلبے صریح در بارهٔ من کرده خواهند بود بنده قبل ازین ماجرائے اینجا بڈاکٹر نوشته مع خطوط میرزا شمس الدین خط وکیل والد مرحوم که متضمن آرزوئے خاطر وزیر به بنده و حضرت والد رسیده بود فرستاده استدعائے آمدن خود بعظیم آباد نموده و خط او متضمن طلب فقیر رسیده بود بنده با والد مرحوم قباحت بودن خود در حسین آباد و حسن رفتن بعظیم آباد التماس نموده اعلام کرد که اگر احیانًا وزیر درین خصوص باز پرسے نماید ظاهر باید کرد که فلانے یعنی بنده پسر من است لیکن از فرمان من بیرون و از مدتها با جماعهٔ انگلیشیه آشنا اعمال او را من جواب نمے توانم داد لاتزر وازرة وزر اخری اگر وزیر طفر یابد برائے آن جناب عذر واضح است و بنده همراه انگلیشیان انچه مقدر است خواهد دید و اگر انگلیشیان بر وزیر غالب آمدند برائے آنجناب قباحتے نخواهد بود بلکه ممنون دوستی ها خواهند بود و مرخص گشته مع ساهل روانهٔ عظیم آباد گردید در انجا احوال رفتن میر جعفر خان بکلکته و مرشد آباد و در گذشتن ازین جهان و ورود میجر منرو و ساخته گرفته بردن تلنگه های متعینه سرکار سارن کپتان یکموٹی را بطرف لشکر بانڈه و هاسے یا نتن او از دست تلنگه ها و بسر رسیدن تلنگه های مذکور و خبر رفتن میجر منرو و شکست شجاع الدوله و جواب سوال او با انگلیشیان و مغلوب گشتن از جماعه مذکوره مفصل معلوم نمود تفصیل این اجمال از صفحات آینده وضوح یابد

رفتن میر جعفر خان قبل ازین جنگ بکلکته و مرشد آباد و در گذشتن او ازین جهان و دیگر سوانحیکه درین ازمنه رویداد

چون شجاع الدوله و عالی جاه مع پادشاه از محاصره عظیم آباد دبر خاسته در بکسر که از محالات بهوجپور و محاذات غازی پور است طرح اقامت انداخته ارادهٔ توقف دران نواح نمود و موسم برسات در رسید میر محمد جعفر خان برای بعضے جواب و سوال های خود قصد کلکته کرد و برادر خود میر محمد کاظم خان را که مرد ساده نیک ذات و بنظامت صوبهٔ عظیم آباد قبل ازین مقرر ساخته بود بنصایحے که بزعم خود صلاح وقت دید و تدبیر مهم میدانست متنبه گردانید و میر حاج نارائن برادر راجه رام نارائن نائب صوبهٔ عظیم آباد را که عالی جاه او را در گنگا غرق کرده بود دیوان و مدار المهام صوبهٔ مذکور ربا آنکه لیاقت انیکار نداشت گردانیده خود راه کلکته که برای او مقدمهٔ سفر آخرت بود گرفت و ناسبب برگزیدن راجه دمیر حاج نارائن فقط عنایت عالی جاه بابرادر او بود و همین قسم هر که در زمان عالی جاه ملازم او یا مورد الطافش بود نزد میر جعفر خان مبغوض تر بود هر چند فی حد ذات آن شخص لیاقت انواع عواطف و عنایت داشته باشد و کذا بالعکس چون اکثر بزرگان و بزرگ زاده های بنگاله و عظیم آباد بنا بر تسلط و اقتدار عالی جاه در زمرهٔ رفقای او انسلاک داشتند میر جعفر خان را خاطر نبود که بیچاره ها با ما کن و اوطان خود معاودت نمایند چنانچه میرزا باقر و میرزا عبد الله خلفین آقا میرزای مرحوم و یوسف علی خان پسر غلام علی خان و ازین مقوله اکثر کسان در اطراف شهر عظیم آباد و بنگاله حیران و در کمال پریشان خاطرے بودند تا آنکه میر جعفر خان در گذشت و آوارگان بیچاره راه عود بمنازل خود میسر گشت و اکثر کسان که نزد میر قاسم خان مردود بوده اند در عظیم آباد و مرشد آباد مشمول مراحم میر جعفر خان گشته بمدارج علیه مترقی شدند و خان مذکور بکلکته رسیده مشغول جواب و سوال خود با ارباب کونسل کلکته گردید چون شمس الدوله نیرے و نسترت گورنر از سفاهت و نادانی میر جعفر خان علی ما ینبغی آگهی داشت نمیخواست که مطلق العنان او را در مرشد آباد گذارد تا مبادا باسکنهٔ هر شهر و دیار بعبث عبث کاویده بیچارگان را ناحق برنجاند بنابرین جواب سوالات او را در چکاپوے کونسل انداخته هیچ گفتگو را یکسو نمی نمود و هر چند خواست که نندکمار چنانچه بدیوانے مامور و در کمال اقتدار بود بحال و برقرار بوده همراه او از کلکته برآید چون مفاسد وجود هندوے مذکور شمس الدوله را کما ینبغی معلوم بود و میدانست که میر جعفر خان با غوائے او مجوزات او را در اکثر امام آوران آبرو طلب گردیده و الحال هم خواهد بود راضی نمیشد تا آنکه بهزار رسماجت میر جعفر خان مرخص گشته بمرشد آباد آمد و نندکمار همراه او رخصت نیافت بعد ورود در مرشد آباد خطوط بانواع حیل بمشارکت آرائے مشیران خود بکونسل نگاشته و بعضے از کونسلیه ها را بطورے از خود خشنود نموده درین باب استمداد کرد شمس الدوله صلاح در تهمن خصتش فهمیده بمرشد آباد مرخص فرمود اما عیوب و مفاسد او را نوشته کتابے مجلد ساخت و نندکمار در مرشد آباد آمده اقتدارش بجائے رسید که مثل محمد رضا خان که نائب نظامت جهانگیر نگر و داماد رابعهٔ بیگم و عطاء الله خان ثابت خنگ بود محتاج رجوع او گردیده اکثر مورد بے التفاتی او میشد و میر جعفر خان فرمان بردار هندوے مذکور گشته خان مرقوم را از حکومت جهانگیر نگر تغیر فرمود و حسب الایمائے او مقید ساخت تا آنکه تهدید انگلیشے که صاحب قاسم بازار بود نندکمار و میر جعفر خان ترسیده خلاصش نمودند درین ضمن میر محمد جعفر خان بیمار گشته روز بروز کاستن گرفت و چهاردهم ماه شعبان سنه یکهزار و یک صد و هفتاد و هشت هجری روز سه شنبه بدرود جهان بے بقا کرد مزرع عقبے است نمود از معتمدین مسموع افتاده که دم آخر آب تبرک تهمای کربلا که یکے از معابد نمود در سواد مرشد آباد است تجویز نندکمار آورده بحلق میر جعفر خان چکانیدند آب خوردن همان بود و جان سپردن همان بیت

همینست پسندیده است اگر ثبوت ✣ که گر خار کارے سمن خدروے ✣ اعاذنا الله وجمیع المومنین من غیر مراضیه میر محمد جعفر خان از فوت افواج شجاع الدوله وحسارت او که شهرت داشت آرزومند مصالحه بود که بهر صورت میسر آید وشاید اصحاب انگلیشیه هم بنابر اشتهار شجاعت واقتدار وزیر وبدنامے مقابله ومقاتله با پادشاهے خواستند که اگر مصالحه بآئینے که مخل امور تجارت شان نباشد بعمل آید قبول باید نمود وصوبه عظیم آباد باختیار وزیر وپادشاه گذاشته در مالگزارے صوبه بنگاله هم بمبلغ مناسب که فقیر انمقع معلوم نشده تعهدے نمودند شجاع الدوله از فرط غرور وفقدان شعور که درین زمانه نهایت مروج واز سرداران کمتر کسے ازین مرض خالے است قبول نکرده اصرار بر انتزاع جمیع ممالک داشت وعجب آنکه باوجود کثرت لشکر وتوپهاے خرد وبزرگ و تیر اسباب بوفور از شدت غفلت وبی خبرے وغرور بشعور خود باوجود بنوشش وضع وتدابیر یکه برائے این کار بالیست نمیتوانست که درست بعمل آرد والتماس دولت خواهان دانا دل وهوشیاران کامل اصلا نمی شنید بهمین علت دید انچه دید غریب حالیست ازین درین خرد روزگار که سر کرازمانه اندکے یار شد وباوج اقتدار رسانید ماهیت او انقلاب یافته خود را از انبیا وحکما که در زمره انسانند بالاتر ازین جماعه شان نداده اند افضل واعلے شمرده رویه وطریقه آن بزرگواران را مروج وشیم سخیفه خود مروج مے دانند ازان جمله است استشاره در امور که سید کائنات علیه افضل الصلوة که اعقل ناس وصاحب وحے بود از خطاب حکیم خبیر بفرمان ومشاورهم فی الامر مامور گردید وسلاطین ذوی الاقتدار وامراے کبار همیشه بناے کار خود بر مشاورت گذاشته باوزراء دهدوا ما قبل استشاره مے کردند الحال هر که بدستیارے بخت ناگهان بدولتے رسید خود را در جمیع فضائل وکمالات از کل کائنات افضل شمرده رجوع بکسے نمی کند بلکه اطاعت را ننگ وعار دانسته هر چه نا صحیح صدیق ارسطو مرتبت باشد التفاتے بالتماس او نمے نماید بلکه عقول را بازر ومقدور مے سنجد ومیگوید که ما عقل الکوک یا آلاف داریم ودیگران عقول مات وعشرات چنان افتد کار عقل بکجا کشیده ومرتبه انسانے خصوص در هند بچه حد رسیده (اللهم افرغ علینا صبرا علی ما اولیتنا بتفضل والاحسان وبدل تمنک وجودک بالفرج الاخران) ✣

ذکر معزول شدن میجر کرنک از سالارے فوج انگلیشے بورو میجر منرو که نوکر پادشاه انگلیشیان بود واتفاقا بطرف کلکته از جهاز رسیده بسالارے فوج بنگاله مامور گشت وجنگ وزیر بانجام رسانید وسانحه که کپتان یکموٹے بآن مبتلا گردید ✣

هنوز میر محمد جعفر خان زنده ودر کلکته بود که میجر منرو بر جهاز منوارے که عبارت از جهاز جنگی است تبقریبے که فقیر بران آگهی ندارد وارد کلکته گردید چون اصحاب انگلیشے امتداد زمان خنک وزیر بنا بر سوے تدبیر وکم جرأتے میجر کرنک احتمال میدادند ونیز ضابطه این جماعه است که هر جا سردارے ملازم کمپنی باشد وسردار دیگر نوکر پادشاه در انجا وارد شود تا هنگام اقامت سردار ملازم شاهے حاکم وسردار ملازم کمپنی محکوم او باشد شمس الدوله ودیگر کونسلیه هاے کلکته میجر منرو را بسرداری افواج عظیم آباد تجویز نموده مرخص کردند میجر کرنک باستماع این خبر بکلکته رفت ومیجر منرو بعظیم آباد رسیده بریاست فوج پرداخت زمانے قلیل گذشته بود که کپتان یکموٹے را با معدودے از انگلیشیان تلنگه هاے پلٹن او هجوم آورده گرفتند واورا مع توپ همراهش اراده بردن نزد راجه بلونت نمودند راجه مذکور حسب الامر وزیر بر لب دریاے سرجو که مشهور بگهاگهرا ودیوهاست بر سر حدود غازیپور متصل بجدود گورکهپور بنا بر خبر گیرے ملک وزیر ومزاحمت دخل وتصرف انگلیشیان در ممالک محروسه

او اقامت داشت وکپتان مذکور نیز بمقابلہ او برابر آمدہ چنین امور بر لب ہمان دریا در حدود صوبۂ عظیم آباد مامور بود وکپتان مذکور نہایت مدارا با فوج ہمراہے بنا بر تنہائی خود و انحراف وغلبۂ آنہا نمودہ میجر منرو را از ماجرائیکہ فیما بین او و تلنگہا رو دیدہ بود اعلام نمود میجر بمجرد آگہے کسان را متواتر باستمالہ وتسلی تلنگان فرستادہ خود با یک پلٹن سولدار و دو لاے تیے بسبیل ایلغار و بر جناح استعجال رو دیدہ متصل بکپتان رسید وعلی التواتر مستجلان بہ تسلی تلنگان مے فرستاد وکپتان خود ہم انچہ بنا بایست در استرضای آنہا بعمل مے آورد چون اقبال ناصر انگلیشیان و ادبار در دنبال تلنگان بود با وجود آنکہ راہ بسیار بریدہ نزدیک بلشکر بلوند سنگہ رسیدہ بودند بموا عید مدارا استعمال گردیدہ توقف ورزیدند و میجر رسیدہ بضابطۂ معہود قواعد سلامے از آنہا دید چون ببند وقہا را خواہا نبند تلنگان را محصور سولداران نمودہ ببند وقہا را بسیدند آنہا را ہمراہ آوردہ جمعیت آنہا را درہم شکست و دہ دہ بیست بیست از ان جماعۂ در ہر پلٹنی داخل کرد و از پلٹنہاے دیگر ہمان قدر مردم بر آوردہ پلٹن تازہ آراست و بسرکردگے کپتان بجاے مذکور فرستاد و بیست و پنج کس از جملہ پلٹنی کہ این فساد بر انگیختہ او بود بطور قرعہ بر آوردہ در حضور جمیع فوج براے عبرت بدم توپ پرانید بر ہمنی از جملہ این بیست و پنج کس اندک مہلتی خواستہ و پرستش خاصے برای آفتاب وغیرہ معبودان خود بعمل آوردہ خاکی از ہمان گل زمین بر سر و روے خود مالید و بطیب خاطر در کمال استقلال آمدہ جان خود بدم توپ داد صدق اللہ تعالے (کل حزب بما لدیہم فرحون) جواب وسوال از طرف شجاع الدولہ بمتابعت عقل مے شد اصحاب کونسل انگلیشیہ کہ مختار حل وعقد امور بودہ اند حکم جنگ با او بمیجر منرو مے دادند چون رقائم چند متضمن عجب وغرور پیروان از قوانین عقل وشعور بسامعۂ مذکور رسید در اواخر صفر یا اوائل ربیع الاول سنہ یکہزار و یک صد و ہفتاد و ہشت ہجرے نبوے صلی اللہ علیہ وسلم حکم جنگیدن با وزیر بمیجر منرو فرستادہ مامور بجادلہ ومقاتلہ نمودند میجر منرو صباحے چند در سرانجام اسباب ضروری مثل گاوان بار بردار و ادخار جنس ماکولات وغیرہ ما یحتاج وشمار مردمے کہ میخواست آنہا را درین جنگ ہمراہ ببرد پرداختہ واقعۂ نہضت بجنگ وزیر طرف یکسر نمود ✤

ذکر عبور میجر منرو مع فوج از دریاے سوہن بر معبر کولور رسیدن بمقابل لشکر وزیر و جنگ این ہر دو با ہمدیگر و ظفر یافتن بر وزیر بحسب تقدیر ✤

اواخر ربیع الاول یا اوائل ربیع الآخر بود کہ میجر منرو بجنگ وزیر مامور گشتہ مردم لشکر خود کہ بردن آنہا ہمراہ منظور داشت از سپاہیے واہل اردو مع سوار و پیادہ انسان وحیوان ہمہ را شمردہ بضبط حساب در آوردہ غلہ و دیگر ما یحتاج آن قدر کہ تا دہ روز بلشکر وفا کند ہمراہ بر داشت و با صحاب کوچ عظیم آباد گفت کہ در ہمین ایام معدودہ یا ظفر بر خصم میسر مے آید و حاجت بغلۂ مذخورہ نمے ماند یا مغلوب ومفقود مے شویم باز رجوعے و حاجتے باین مذخورات نخواہد بود چون این داعیہ مصمم میجر راہی گشت میروے اللہ نام شخصے از سکنۂ صوبۂ عظیم آباد کہ از طرف وزیر عامل پرگنہ بہیا وغیرہ مضافات سرکار شاہ آباد بود از حرکت میجر بوزیر خبر داد او افواج مغلیہ خود را بقراولے وچپاولے فرستاد و توپ بزرگی را کہ چندے قبل ازین بر لب دریا بمقابل افواج انگلشیہ کہ بر دریاے سوہن محاذے کولور بجہت معبر آنجا قیام داشت فرستادہ بود و باز پس طلبید چون برسات با فراط و گل و لا بسیار شدہ بود در بعض جا از اثناے راہ پاہاے ارابہ توپ مذکور بگل فرو رفتہ بر آمدنش متعذر گردید وزیر خود با ہزار سوار دُرانی آمدہ توپ را بر آوردہ ہمراہ برد اما از کثرت غفلت در فکر سرانجام اسباب جنگ وملاحظۂ گولہ باے توپ وباروت و استماع عرض عملہ آنہا و تفویض ہر چیزے ہر کرامے بایست ومشورہ او ضاع جنگ با اہل عقل وارباب حرب نپرداختہ

مشغول لهو ولعب از قبیل باختن قمار چوپڑ و پراندیدن کبوتر و دیگر ملاهے و ملاعب چنان غافل و عاطل ماندند که گویا در ملک خود برای سیر و شکار آمده مگر سد مورچالے از دریا چه تهورا کشیده تا لب گنگا ملحق ساخت و اراده حرب در حجاب و پناه آن داشت تا آنکه میجر منرو مع فوج بنگاه رسیده بمقابله سه کرده برلب جهیلے معسکر ساخت و جهیل مذکور بین العسکرین واقع شد روز سوم وزیر فسخ عزم و تدبیر یکه اندیشیده و ترک سد یکه برای جنگ کشیده بود کرده بداعیه جنگ انگلیشیان از سد مذکور بیرون رفت افواج مغلیه وغیره همراه وزیر و شجاع قلی خان معروف بمیان عیسے با همراهیان خود که شش هفت هزار سوار و پیاده بود برپشت سمرو و موشیر مدک قرار گرفت و راجه بنی بهادر نائب صوبه اوده و اله آباد با ملازمان خود از مورچال برآمده برلب دریاے گنگا متصل بجوانپور آبادے اقامت گزید و سمرو و موشیر مدک با هشت توپ که بآئین ولایت فرنگ برارابهاے سبک مستحکم تعبیه بود مع هشت پلٹن تلنگه بانبد و قهاے چقماقے پرساز ساخته و آراسته هماے جاه مقابل فوج انگلیشے گشت شجاع قلی خان برپشت اینها بود و وزیر با فوج خود طرف دست راست عیسی و بنی بهادر طرف دست چپ عیسی متصل بگنگا و جنگ توپ شروع شده از هر دو طرف گله باران علے التواتر بعمل آمدن گرفت و مردم طرفین برابر مجروح و مقتول از ضرب گوله توپ مے شدند و وزیر از طرف دست راست اینها برآمده با فوج مغلیه و غیر ایشان بر لشکر انگلیشے یورشهاے نمود و متواتر در تردد بود و مغلیه و دُرّانیان در سوار ان همراه میجر منرو و بنگاه اورخته قتل و غارت مے کردند از توپ اندازے سمرو و موشیر مدک حملات متواتره وزیر عرصه بر افواج انگلیشے تنگ گردیده زبون حال گشت میجر منرو حال بدین منوال دیده چون بنا بر جیلولت جهیل که گل و لاے بسیار داشت یورش بودن نمی توانست لهذا فوجے را بطرف گنگا روانه ساخت تا رفته بر بنی بهادر یورش آرد فوج مذکور بسر کردگے کپتانان شجاع هوشیار آهسته آهسته مائل بطرف گنگا گشته بآبادے و یرانے که بنی بهادر در فوج او در نباهش استاده بود متصل گردید و شیخ غلام قادر وغیره شیخ زادگان لکهنؤ که سر اول بنی بهادر و معتمد او بودند پیاده با بندوق در دست در حجاب دیوار خرابهاے مذکور اقامت داشتند تلنگه هاے انگلیشے پنهان از نظرها در رسته ده خراب درآمده چون بمنتهاے آبادے رسیده بر سر دیوار برآمدند و گویند که بسنگ و کلوخ آنها را متنبه گردانیدند شیخ غلام قادر با اخوان و رفقا بعد ورود آنها بر سر خود از گشته بجنگ برخاست تا اینها جمع شوند و صفوف آرایند تلنگان بضابطه تعلیم کپتانان خود که همیشه منتظم راه مے روند صفوف آراسته شروع برق اندازے نمودند شیخ زادگان هم بقدر طاقت و فرصت جمع آمده تفنگ اندازے آغاز نهادند لیکن مردم اینجا را که غیر وقت و در کمال تفرقه بندوقها را سر مے دهند مقدور برآمدن از عهده جواب شلک برق انداز ان انگلیشے معلوم در یک دو شلک منتظم صفوف انگلیشے که باصطلاح هند باڑه مے گویند کار شیخ غلام قادر مع برادران و همراهان بانجام رسیده بر خاک هلاک افتادند و بیدلان بیمناک از چنان جاے هولناک برآمده عرصه را خالے گذاشتند راجه بنی بهادر از غالب خان که مرد هندوستان زمین منقح و از نیکان و قدماے شاهجهان آباد و بصفات حمیده موصوف و نهایت سنجیده و آرامیده بود پرسید که حالا چه باید کرد خان مرقوم گفت اگر آبرو باید جاے جان باختن است والا محل بیرون تاختن بنی بهادر الحاصل قبول آبرو و جان بازے نمود و گفت بسم الله و اشاره فرود آمدن از اسپ نمود غالب خان مع پسر متبناے خود که میر وجیه الدین خان نام دارد از اسپ خود فرود آمد درین عرصه تلنگان اندکے پیشتر آمدند بنی بهادر با مردون دشوار آمده عنان اسپ از میدان گردانیدند میر وجیه الدین خان پدر را از برگشتن بنی بهادر آگاه گردانیدند غالب خان احوال آقا دیده باز بر اسپ خود سوار و در پے راجه سالک راه فرار گردید +

بیرون رفتن شجاع قلی خان معروف بمیان عیسے از پشت سر موشیر مدک و سمرو و برہمے انتظام و شکست افتادن بر فوج وزیر با وجود ظہور غلبہ بحسب تقدیر

شجاع قلی خان باستماع آواز شلک تلنگان و شیخ زادگان ہمراہے بنی بہادر گمان غلبہ و جسارت راجہ بنی بہادر نمودہ برآبروے خود ترسیدہ کہ مبادا بنی بہادر کارے از پیش برد و او در حضور وزیر دیگر ہمچشمان شرمسارے کشد و بنا بر فرط اضطراب و استعجال بدون استخبار و ادراک احوال بنی بہادر از پشت سر سمرو و موشیر مدک برآمدہ پیش راند چون پیش رو جمیل پر گل و لائے بود و گذشتن ازان دشوارے داشت علاوۂ آن رو بروے دیوار آتش بار کرا مجال است کہ برود ازان جملہ رفقاے معتمد کہ شش صد ہفت ہزار سوار بودہ اند جماعۂ قلیلے با خان مرقوم ہمراہے نمود بسبب پیش رفتن او توپ اندازے سمرو و موشیر مدک کہ علی التواتر بر سر افواج انگلیشے گولہ ہا مثل تگرگ میریخت موقوف گشت چہ شجاع قلی خان مع ہمراہیان بین الصفین در آمدہ حائل و مانع توپ اندازے این طرف گردید و از طرف انگلیشیان شدت و چابکے شروع گردیدہ بر سر افواج عیسے و سمرو و مدک قیامتے آشکارا شد شجاع قلی خان با معدودے از رفقا بہزار خرابے از جہیل بیرون برآمدہ ہدف گولے ہاے شلک انگلیشے گشتہ جان خود دران میدان برایگان دادند بقیہ مردم ہمراہش کہ از آفت قتل و جراحت سالم ماندہ بودند گریختہ استادگان میدان را باضطراب خود ہمہ سے فرار شدند و تلنگان مقابل بنی بہادر از مورچال گذشتہ داخل لشکر وزیر گردیدند و شور و یوم النشور دران معسکر ظہور رسید کہ آنجا را تلنگان زیر شلک آتش بار گرفتہ چنان مضطرب ساختند کہ احدے را مجال حمل و نقل اسباب و دولت نماندہ بے اختیار ہر کس بہر صورتے کہ بود راہ فرار پیمود و شکست بر کل مردم افتادہ کسے را پاے ثبات استوار نماند مغلیہ و درانیان بے ایمان نمک حرام احوال بدین منوال دیدہ بطمع غارت اموال لشکر خود از وزیر جدا گزیدہ و بلشکر خود در آمدہ دست بغارت و تاراج برگشادند وزیر بتوقع ظفر و ظہور اندک غلبہ حیران قدرت داور گشتہ ساعتی تماشائی انقلاب بود بعد ازان کہ کمتر کسے با او ماند خود ہم از میدان برآمدہ در بے گریختگان رفت و جمیع اسباب خانہ وزیر و سرداران ہمراہے او و زرہاے خراطان از اشرفے و روپیہ و جنس بزازان و سوداگران مثل زربافت و کمخواب و انواع اقمشہ و توپہاے بزرگ خرد و فروش و خیام و انچہ دران لشکر بود بغارت افواج انگلیشے در آمد و لشکریان وزیر نیز دست تاراج باموال ہمدیگر گشادہ ہر چہ در دست ہر کہ افتاد در ربود حساب این دولت کہ درین لشکر بغارت رفت علام الغیوب میداند و بس محاسب وہم در حساب و قیاس آن بعجز معترف است الحق عجب لشکرے معمور بود کہ پہلو بہ پہلو بمورۂ شاہجہان آباد مے زد بجاہاے بسیار در دریاچہ تھور اکہ بطرف پشت لشکر بود و اندک عمقی با گل و لاے بسیار داشت فرو رفتہ و درماندہ گشتہ زیر شلک تلنگان متعاقب در آمدند و بنا کامے ایام حیات آنہا بسر آمد عاملے جاہ را شجاع الدولہ یکروز قبل ازین خنگ از قید رہاے دادہ مادہ فیلی را کہ در پاے او لنگی بود عنایت نمود قدرت کاملہ آلہی دران دار و گیر یارے و دستگیرے نمود کہ مرکوبے با دمیسر گشتہ ازان ورطہ بدر رفت ایام حیاتش باقے بود و الا در چنین حادثۂ ہوش گسل پدر از پسر و برادر از برادر میگریزد آن بیچارہ را کہ مقید و از ملاقات مردم ممنوع بود کہ مے پرسید قربان قدرت نماے حکیم قدیر باید رفت کہ در دل دشمنے چنین انداخت و برای او سوارے مہیا ساخت مصرع عمدو شود سبب خیر گر خدا خواہد ✣ درہمان شب کہ صبح آن شکست بر وزیر افتاد علی ابراہیم خان بہادر باطلاع بر خلاصے میر قاسم خان یافتہ نصف شب پیغام داد کہ نزد این بندہ دولتخواہ

اسپ خوب که هر جا خواسته باشند بر ساند مع هزار روپیه لقند بدولت عالی موجود است اما نجدمت نفرستاده که مبادا باستماع این خبر وزیر
برگشته باز ارادهٔ بدے نماید اگر امرے منظور شود وایما فرمایند فرستاده آید عاملے جاه گفته فرستاد که آفرین بر مروت و پاس دانی شما
شما که درچنین وقت بکسی غمخوارے من نموده خیر خواهے را منظور داشته اید انما فی الحقیقة این زمان صلاح نیست وعدهٔ مرکوبے
نموده اند اگر فرستادند بهتر والبته عندالحاجة طلبیده خواهد شد اتفاقاً شب ماده فیل مذکور رسیده سوارے برای او میسر آمد
وقت شکست میر قاسم خان هم با فراریان دیگر بدر رفت وعلی ابراهیم خان بهادر اسباب واحمال همراه برادر خود علی قاسم خان
یک روز قبل از شکست از پل گذشتها که بر دریاچهٔ مقور ابو دعبور کنانیده و در لشکر بادشاهے که آن طرف مقور ابو بود فرستاده خود
جریده ماند وقت فرار بر دریاچهٔ مذکور رسیده از ہجوم فراریان مجال عبور نیافت پل نیز شکسته بود علی ابراهیم خان بهادر معبر را
گذاشته بالاتر رفت واز انجا خود را بدریا زده عبور کرد وچون بسر راه گریختگان که در انجا ہجوم نموده بعضی در انتظار بعض دیگر و
برخے برای آسودن اندک توقفے نموده بودند رسیده دید که بعضے از افواج انگلیشے رسیده توپے را پیاز چهره کرده بطرف
مردمین ہر دو طرف دریا سر داده اند واز طرف دیگر شلک بندوق نموده اند اضطراب عظیمے در فراریان بهم رسید احدے را
هوش وحواس بر جا نماند خلقی کثیر در ان دریاچهٔ صغیر هلاک ومتلاشے گردیده بر سر سهد گرافتاده جمعے مردند وجمعے
بهزار خرابے جان بسلامت بدر بردند اما در کمال رسوائے وفضیحت هر کرا هر راهے پیش آمد ناچار اختیار افتاده بر
معبر ض تاراج وغارت کنواران در آمدند وبعضے بمشقت فراوان راه ها بریده بجمع فراریان رسیده زندگے از سر گرفتند
وزیر عبور دریا نموده متعلقان را باخود گرفته راه الهآباد سپرد ومیر قاسم خان لنگان لنگان شش هفت کروه از بنارس گذشته
توقف داشت وبینی بهادر حسب الامر وزیر برائے همراه بردن بادشاه بر لب آب گنگا محاذے بنارس که معسکر بادشاه
هم آنجا بود مقام داشت علی ابراهیم خان متصل بلشکر بینی بهادر خسته حال رسیده بر کنار دریا مع ده دوازده رفقا برائے
آسودن اندک توقفے گزید مستفسر خیمه برادر خود بود که در انجا زود خدمتگار غالب خان که درین وقت رفیق بینی بهادر بود واز خاصان
واقعی علی ابراهیم خان ایشان را دیده بغالب خان خبر رسانید خان مرقوم باستماع ورود مقدم ایشان شادمان گشته بارادهٔ
آمدن نزد خان مرقوم برخاسته از بینی بهادر رخصت خواست راجهٔ فرط آرزومندے ادراک علی ابراهیم خان در دل غالب خان
دیده پرسید که علی ابراهیم خان چه طور کسے است که شما را در شوق ملاقات او چنین بیقرارے مینیم غالب خان مجمل محامدش
بیان کرده گفت احاطه بر محاسن او موقوف بر ملاقاتها وصحبتهائے مستوفے است بینی بهادر که اکثر در حضور وزیر علی ابراهیم خان
را دیده وحسن تقریرش را شنیده بود خواهان آن شد که او را برفاقت خود برگزیند غالب خان را گفت که پیش ما میتوان آورد
خان موصوف بهمت علی ابراهیم خان رسیده ماجرا معروض داشت وبهمان هیئتے که بود بملاقات بینی بهادر آورد راجه
مقدم او را غنیمت شمرده استدعائے همراهے نمود علی ابراهیم خان نیز رفاقت او را مناسب دیده بمصاحبتش رضا داد چون
وزیر راجه را برائے همراه بردن بادشاه گذاشته بود او تاکید نموده در کوچ کردن استعجال مے نمود وبادشاه که از وزیر دلگیر
بود سر از رفاقت بینی بهادر باز زده بهانهائے چند در چند قاصد ملاقات انگلیشیان ومقامات بود جماعهٔ مذکوره نیز راه مراسلات
بادشاه گشاده او را ترغیب بر رفاقت وامانت خود مے نمودند واز انجا که از طرف کمپنی مامور تسخیر ملا دهند بوده اند داعیهٔ
مصالحه در مصادقت با وزیر هم مکنون خاطرشان بود بنا بر علی هذا ارادهٔ ملاقات با بینی بهادر که رفیق وزیر ومخالف با
میر قاسم خان بود نیز داشتند درین ضمن راجهٔ مذکور تعلل بادشاه در کوچ دیده وناچار گردیده خود عبور گنگا مع لشکر نمود

ذکر ملاقات پادشاه با جماعهٔ انگلیشیه وعبور دریای گنگا باتفاق آنها وملاقات نمودن بینی بهادر هم با انگلیشیان بنابر صلاح وقت وزمان

چون بینی بهادر عبور گنگا نمود پادشاه مع منیر الدوله فارغ البال مقام کرده انگلیشیان را پیش خود خواند اینها را وسیله پیش رفتن دظاهر بهم رسیده متعاقب که مے آمدند اندک تندتر رانده بملازمت پادشاه توسل جستند وبعد حصول کورنش باتفاق عبور گنگا نمودند وازانجا بینی بهادر را نیز بسوے خود دعوت فرمودند او نیز بر مشوره گذاشته علی ابراهیم خان راهم درین خصوص مستشار خود ساخت واصابت راے اورا دیده بعد ازان اکثر واغلب شریک مشوره میداشت آخر الامر ملاقات باسرداران انگلیش بنابر خیر طلبی آقاے خود مناسب دیده با آنها برخورد وایشان داعیهٔ مصادقت با وزیر بشرط تفویض میر قاسم خان وسر وبا او ظاهر نمودند بینی بهادر چون باعالے جاه خوش شنود وسلامتے ملک ودولت خود وآقا درین صورت مشاهده نمود قبول کرده معروضداشت که سمرو صاحب فوج واوضاع او درین شکست از نظام نیفتاده گرفتن او خالے از صعوبت نیست اما میر قاسم خان را مے توان گرفت اگر وزیر پسندید البته تقصیرے دران نخواهد شد پیغامهاے سروران انگلیشے گرفته درخصت گشته بلشکرگاه خود که فاصله چند کروه داشت معاودت نمودند مذکور محبت انگلیشیان باهمرازان خود کرد علی ابراهیم خان برمکنون خاطرش پے برده بپاس نمک وحقوق صحبت هاے دیرین میر قاسم خان راکه شش هفت کروه ازلشکر بینی بهادر پیشتر بود آگاه ساخت میر قاسم خان براین امر اطلاع یافته بسرعت برق وباد در رفت وبه الله آباد رسیده متعلقان خود راکه غارت زدهٔ مردم وزیر وحسب الامر درخانه محقرے اسیر بوده اند بهر صورت که میسر آمد وخدا کار سازے کرد درچنین تشویش وتشویر همراه خود گرفته ره سپر گردید ودر یکے از آبادیهاے قلمرو افاغنه معروف برو وهیله رسیده آسوده باقی احوال اوتا انتقالش درضمن اوراق وقایع شاه جهان آباد انشاء الله تعالے نگاشته آید ✣

تتمهٔ احوال سراسر اختلال وزیر بے تدبیر ونیرنگ هاے تقدیر ✣

شجاع الدوله که در عالم غرور ادراک چنین امور نمی نمود احوال بدین منوال دیده چاره غیر از بدر رفتن از قلمرو خود در ملک بیگانگان نه دید بنابرین بعضے از مقربان معتمد الفیض آباد ولکهنؤ فرستاده تاکید نمود که متعلقان واسباب وخزاین را برداشته در ملک حافظ رحمت که با او اندک آشنائے لبسبب عنایت خان پسرش داشت ببرند ودر آبادے بریلے که معمور ترین بلاد او ودر آب وهوا از پیلی بهیت وغیره جاها ممتاز بود اقامت ورزند وخود هم بپاے شتاب باله آباد شتافته مادر وزن خود را گرفته علی بیگ خان را در قلعهٔ الله آباد گذاشته بملک افاغنه رفت وناموس واثاث البیت وبالجمله جمیع اسباب ودولت در بریلے گذاشت ودر قلعهٔ چنارهٔ بستیر حبشے راکه معتمد علیه او بود با مردم لائق قلعه دارے گذاشته درحراست قلعه مذکوره مستعد گردانید بعد ورود بینی بهادر مشوره اوراکه متضمن مصالحه با انگلیشیان بود باعتماد اعانت افاغنه ورا ملهار مرهته وبنابر خفض قدر خود وکسر نام ونشان خاندان نه پسندیده اورا بطرف صوبهٔ لکهنؤ مرخص گردانید مضمون آنکه بینی بهادر درظاهر با انگلیشیان درسازد و باین بهانه عمل او درصوبه بماند وخود در ملک بنگش باوجود عداوت دیرینه که با احمد خان بنگش داشت وسبب این کینه از دفتر آخر که متضمن احوال شاه جهان آباد وسلاطین واُمرائے آنجاست بپیرایهٔ ظهورے یابد شتافته با حافظ رحمت واحمد بنگش وغیره سرداران افاغنه ونوازے الدین خان عماد الملک که اتفاقاً ازهم درانجا بود قرعه مشاوره انداخت هریکے اورا امیدوار

امانت ساخته دلالت باستعانت از راؤ ملهار مرهته نمود که او دیرینه سردار دکن و کهنه سپه سالار باجے راؤ و مکاسد
ضلع شاه جهان آباد و بنام صوبه دار اشتهار داشت و دران هنگام در نواح کالپے و گوالیار سرے برد اما از جنگ احمد شاه
ابدالے که شکست عظیم بر جماعه مرهته افتاده اسباب و دولت اینها تاراج رفته بود چندان شوکت نداشت شجاع الدوله
معتمد ان خود را بخدمت او فرستاده استدعاے آمدنش بر رفاقت و عهده ادائے مبلغی بشرط ظفر بر انگلیشیه نمود او نیز طمع له
دران روزها بالغایت داشت قبول نموده آمد و با عساکر شجاع الدوله ملحق گشت و افاغنه را هر چند حسب الوعده رفاقت خود خواست
آنها بعذرهاے مستمسک گشته آمدن خود بر وعده هاے امروز و فردا گذاشتند ٭

آمدن راجه بنی بهادر نوبت دوم نزد انگلیشیان و نرد دغا باختن با ایشان

راجه بنی بهادر چنانچه مذکور شد بطرف لکهنو رفته براجه شتاب رائے حسب المصلحت نگاشت که شجاع الدوله در مصالحه
با انگلیشیان اشتروطیکه منظورشان بودن در نداده عازم حرب بار دیگر است و میر قاسم خان از دست او بدر رفته و سمرو
را نمی تواند گرفت مگر بدعا و درین وقت این قسم کارها برائے خود خوب نمیباشد اما من پایان کارش را بخیر ندانسته راغب
ملاقات و رفاقت انگلیشیه ام چون شتاب رائے معتمد علیه اصحاب انگلیشیه و ممنون احسان و نمکخوار بنی بهادر در زمان اخراج
مالے جاه بود و خدامت او را در عوض حقوق پرورش مغتنم شمرده برای خود فوز عظیم دانست و میجر سمرو وزیر را در یکسر شکست داده
تا بنارس و رتعاقبش رفته خود تر نبا بر امرے غیر معلوم برگشته میجر فلچر را با لارے فوج گذاشت از او هم بعد چندے
تقصیرے رویداده از ریاست لشکر معزول و میجر کرنک که در سابق رئیس لشکر و نوکر کمپنی بود بسردارے فوج مامور گشته و
نوعے از خطا بهاے جرنلے که از ابرک دیر جرنل میگویند یافته درین ایام رسیده بود جرنل مذکور نهایت اتحاد با شتاب رائے داشت
رائے مذکور داعیه بنی بهادر با جرنل موصوف ظاهر نمود او ورود بنی بهادر از مصالح عظیم شمرده مغتنم دانست و خطے
متضمن طلب او بکمال اکرام نگاشته بوساطت شتاب رائے طلبداشت بنی بهادر آمده ملاقات با جرنل نمود و زمام
حل و عقد معاملات اندکے بدست او آمد او از دانائے چند روز بهر دو طرف را خوشنود و راضے از خود میداشت
جرنل بمے گفت که هر گاه شما متعلقان خود طلبداشته ناموس را در عظیم آباد یا بنارس بگذارید آن زمان خاطر جمع گشته نیابت معامله
هر دو صوبه باختیار شما واگذاریم او عذرهاے مناسب خواسته رضا بطلب ناموس خود نمیداد تا آنکه شجاع الدوله راؤ ملهار را
با خود متفق ساخته بداعیه جنگ انگلیشیان در نواح کوڑه رسید بنی بهادر با فقیرے اعتقاد داشت از و پرسید که مرا چه باید کرد
او گفت که ورود انگلیشیان بمنزله باد تندے بود آمد و رفت بنی بهادر باستماع این سخن غلبه شجاع الدوله گمان کرده داعیه
رفاقت او تصمیم داد و رائے شتاب رائے که واسطه جواب سئوال او در خدمت انگلیشیان بود خبر اجتماع راؤ ملهار با شجاع الدوله
شنیده به راجه بنی بهادر گفت که اگر پیوستن بشجاع الدوله منظور باشد مرا صاف باید فرمود تا من انگلیشیه را بر ارادهٔ شما آگهی
داده رخصت بدهانم و شما علانیه وفاشئے مرخص شده بروید و اگر ماندن منظور باشد بخاطر جمع و مطمئن باید بود و امریکه موجب بدنامے
من و بدعهدے شما باشد بعمل نیاید که برائے من خطرے عظیم و برائے شما ننگ بے انتها خواهد بود بنی بهادر سوء ظن را جزم و احتیاط
شمرده راز خود را از شتاب رائے هم پنهان داشت و انتهاز فرصت نموده زمانیکه بنا م بندوبست بعضے از محالات صوبه از لشکر
انگلیشیه دور تر و چند گمپنے تلنگه انگلیشیے با او متعین بود بطرف لکهنو شتافته و متعلقان خود را برداشته بطرف عساکر شجاع الدوله

راهی شد کمپنیها قصد مزاحمت نمودند چون فوج بنیے بهادر بسیار و تلنگان اقل قلیل بوده اند مبالغت ننوانسته خاموشے گزیدند و بنیی بهادر با فوج خود بدر رفته بشجاع الدوله پیوست علی ابراهیم خان بهادر که بعلت عارضه بیمارے در حصار پرتاب گذاشته و بنیی بهادر او را در انجا گذاشته رفته بود بنا بر بے خبرے از ارادهاے مضمر راجه بنیی بهادر با وجود رفاقتش بجای خود حیران ماند و زن راجه آنجا لازمه فتوت با وجود نبودن شوهر و اتباع او که حسب الاشعار بنیی بهادر بدر رفته کسے در انجا نبود با خان مزبور بعمل آورده بمقدور خود از دادن مکان اقامت و رسانیدن ما یحتاج که در انجا بدست نمی آمد کوتاهے نکرد آخر الامر بسعوبت تمام اسباب حرکت بهم رسانیده از ان مکان برآمد و وارد الله آباد گشت جنرل کرنک ازین خبر رفتن بنیی بهادر متحیر گشته بپاس خاطر شتاب رائے که صدیق مخلص بود چیزے نگفت اما شتاب رائے برآبروے خود ترسیده بحجره اصغاے این خبر حضور جنرل رفته التماس نمود که ایفاے عهد بنیی بهادر را من ضامن بوده ام و ازو چنین حرکتے بظهور رسید اگر در کونسل با صاحب درین خصوص اندیشه باز خواستے باشد مرا باید فرستاد که قصور از من است نه از شما جنرل و دیگر سرداران انگلیشی را حسن صداقت و اخلاص راو شتاب رائے پسند افتاده دلجوئے بافراط نمودند و خاطرش را مطمئن گردانیدند تا آنکه شجاع الدوله مع راو ملهار مرهٹه باراده پرخاش با فوج انگلیشیے مهیا گردید ٭

فرستادن اصحاب انگلیشی فوجے را بتسخیر قلعه چیاڑه و محفوظ ماندن قلعه مذکوره از صدمات تسخیر

سرداران انگلیشیے قبل ازین سوانح راجه بلوند زمیندار بنارس را بوساطت راو شتاب رائے و سید نور الحسن خان بگرامے که اول رفیق و ملازم شجاع الدوله و بنیی بهادر و سزاول معامله بنارس بود بستمال ساخته رفیق خود نموده بودند بدلالت او تسخیر قلعه چیاڑه که بر سر کوه و لب دریاے گنگا بده کروهے بنارس طرف جنوب واقع و از قلاع متینه معروفه است در خاطر آورده فوجے را مع یک میجر و چند کپتان و لفٹنٹ و انسن و سارجن بر سر قلعه مذکوره فرستادند و چند ضرب توپ قلعه شکن همراه دادند میجر مذکور مع فوج و اسباب قلعه ستانی در انجا رفته از طرف پادشاه اکثر اطاعت رسانیده اول به تهدیدات سلطانے ترسانید چون درنگرفت بجنگ اشتغال نموده آتش توپ اندازے را اشتعال داد و کمر همت بتسخیر قلعه بسته پاے جلادت پیش نهاد محمد بشیر خان که مقرب الدوله وزیر و قلعه دار آنجا بود نهایت جبن و بزدلے داشت اما همراهیانش پاے ثبات افشرده بمدافعه پرداختند و محمد بشیر خان را بنوعیکه خواست از قلعه برآورده بحضور وزیر رائے گردانیدند در روزے چند با قلعه خنگ ماند آخر الامر انگلیشیان دیوار حصار بضرب گلهاے توپ از طرفے خراب ساخته در شب تاریک با فوجے مناسب یورش آوردند و فوج انگلیشیے بالاے کوه برآمد چون داعیه درآمدن بحصار نمودند میجر همراهیان را دلدهے نموده حکم برآمدن بر سنگهاے افتاده دیوار حصار داد مستحفظان قلعه صداے پاے بالا رفتگان و گفتگوے آنها باهم گرشنیده خبردار و مستعد مدافعه و کارزار شدند و زیر شلک بندوق و سنگ گرفته اکثر بالا رفتگان را مجروح ساختند و هم از اضطراب و تاریکے شب پاے بسیارے از سر سنگهاے افتاده دیوار و کوه لغزیده غلطیدند و سنگها از صدمه همدگر غلطیده سر و رو و دست و بازوے غلطیدگان را درهم شکست میجر که بالا فوج بود نیز بهمین صورت زیر سنگها افتاده و زخم تفنگ خورده مدهوش افتاد و عار جان را دل از دست رفته پاے ثبات برجا نماند و ناکام برگشتند بعد دیرے درکمال اخفا و احتیاط میجر را درهمان هنگام شب آوردند مدهوش بود بعد اندک زمانے

عالم خانے را پدرود نمود و جرنل این خبر شنیده و بر پیش آمدن وزیر مطلع گردیده فوج متعین قلعه را پیش خود خواند و با تفاق بدافعهٔ مقابله شجاع الدوله و مرہٹه پیشتر راند درین عرصه میرزا النجف خان هم که با شجاع الدوله بدبود و از نبدیل کهنڈ آمده رفاقت انگلیشیان گزیده ملازم شان گردید سرداران انگلیشیے بعض فوج را السالارے میجر استبرت بلکهنو فرستادند تا ضابطه آنجا بوده از اطراف صوبه اوده وحدود آنجا خبردار باشد و محمد اکبر خان را یکتوالے انجا تجویز راؤ شتاب رائے مقرر ساختند و جرنل کرنک با کل فوج مع شتاب رائے و میرزا النجف خان به اله آباد رفته بتسخیر قلعه آنجا جازم شدند میرزا النجف خان که از کم و کیف قلعه مذکوره آگهی داشت طرف حصار را در جائیکه پخته نداشت نشان داد و جرنل توپهاے قلعه شکن که از غارت لشکر وزیر همراه داشته همان طرف بسته دیوار انجا را شکست و علی بیگ خان وغیره که از قبل وزیر بجراست قلعهٔ آنجا مامور بوده اند عرضه بر خود تنگ دیده امان خواه شدند راؤ شتاب رائے ضامن آبرو و مال آنها غیر مال وزیر و مخیر بودن در رفاقت و عدم رفاقت انگلیشیان گردیده آنها را از قلعه برآورد و قلعه بتسخیر اصحاب انگلیشیه درآمد علی بیگ خان وغیره ملازمان شجاع الدوله رخصت یافته نزد آقای خود شتافتند و راؤ شتاب رائے با تفاق و اعانت راجه بلونڈ سنگه بندوبست هر دو صوبه خصوص صوبه اوده مهما امکن انتظام داده عمال در اکثر محالات بلکه همه جا فرستاده اکثرے از افواج میر قاسم خان مثل میر روشن علی خان و شیخ فرحت علے و برادرانش و شهسوار بیگ تورانے قاتل مسٹر امیٹ را ملازم ساخته متعین صوبه و عمال سر محال نمود چون خبر نهضت وزیر تحقق یافت جرنل مع شتاب رائے و میرزا النجف خان عازم جنگ وزیر و مرہٹه گردیده عمال را مع افواج نو ملازم جا بجا گذاشت الحق که شتاب رائے در بندوبست صوبه مذکوره با وجود عمل دیرینه شجاع الدوله که از عهد برهان الملک سعادت خان جد مادرے او قریب به پنجاه ساله بود بر هم زده اکثر جا را انتظام داد و کارے سترگ کرد لیکن نمک بحرامے بعض ملازمان و قابو طلبے و نفاق شناسے اکثر زمینداران آنجا خصوص راجه بلونڈ درین امر بسے موید بود ✣ ✣ ✣ ✣

گفتار در جنگ ثانی شجاع الدوله با تفاق راؤ ملهار مرہٹه با جماعهٔ انگلیشیه و مغلوب گشتن او

چون راؤ ملهار اجابت دعوت شجاع الدوله نموده در رسید وزیر با تفاق پیشتر آمد و جماعهٔ افاغنه که وعدهٔ رفاقت نموده بودند امیدوار رسیدن داشته و شهره برآمدن در عوام انداخته گامے پیشتر نگذاشتند عماد الملک طاهرا با معدودے رسیده تماشائے بود نه مقدورے داشت و نه از دست او کارے برآمد و فی الحقیقة از ناخن تدبیر دم شمشیر هیچ کسے عقده نکشود و زنگ کدورت شکستیکه یافته بود نداحدے از دل احدے نزدود القصه در نواح کوڑه تلاقے عسکرین روے داده جنگ سبکی دست داد مرہٹه که تاب تحمل صدمات توپخانه گاهے نداشت دست و پاے جنبانیده عطف عنان نمود و نا بمرکز دولت خود که نواح گوالیار بود عنان یکران باز نکشید شجاع الدوله نیز از نمک بحرامے نوکران و عدم وفاداریهاے قدویان چهرهٔ مقصود در آئینه امید ندیده دل تنگ برگشت در زمانیکه فوج انگلیشے از نواح صوبه اله آباد جنبیده عازم استقبال افواج وزیر بود بعض افواج مرہٹه بضابطه مستمرهٔ خود افواج انگلیشے را در میدان محصور داشته از تنگ و تازاندگی مشوش مے داشت چنانچه یکبار راؤ شتاب رائے با اندک مردم در میان آنها افتاده قریب بود که هلاک شود در آن وقت حیرتهاے دلیرانه نموده گویند بدست خود مباشر طعن و ضرب نیزه گردیده و در میدان مردان آبروے خود نگهداشت تا آنکه فوج انگلیشے مدد او رسیده ازان دار و گیرش رهانید حق آنست که راؤ شتاب رائے اکثر صفات حمیده داشت

و درین جروزمان از جمیع رؤسا ممتاز بوده بر اکثرے از اعیان در مکارم اخلاق تفوق داشت برخے ازان انشاء الله تعالے عنقریب در ذکر احوال او نیابر بنیابت صوبه عظیم آباد و حکومت آنجا که داشت نگاشتهٔ خامهٔ وقایع نگار خواهد شد علی ابراهیم خان بهادر از اله آباد حسب الاشعار بنی بهادر خواست که بلشکر وزیر رفته با راجه بنی بهادر پیوندد چند کروهے از شهر مذکور برآمده بود که خبر شکست وزیر کرة ثانیه شنیده باز برگشت و مدتے دران نواح مختفی بود تا مصالحه وزیر با انگلیشیان روے داد و فساد فرو نشست و آن عزیز وافر التمیز سراسر صدق و وفا از کنج خمول و اختفا برآمده بمرشد آباد رسید و ذکرش در ضمن حکومت مظفر جنگ که نائب نظامت مرشد آباد گشت انشاء الله تعالے خواهد آمد **القصه** وزیر باردیگر شکست خورده بطرف فرخ آباد رفت و از افاغنه وغیره شکوه تغلل و اهمال در اعانت نموده از هر یکے استشاره و چاره جوئے نمود هر یکے سخنی میگفت اما چون از ته دل نبود در خاطر وزیر جا نمے یافت آخر الامر احمد خان بنگش خلف محمد خان بنگش غضنفر جنگ باوجود عداوتهاے دیرینه بمقتضاے جوانمردے که داشت صاف با شجاع الدوله گفت که ازین جماعهٔ افاغنه وغیره که شما توقع نصرت و اعانت دارید کسے بکار شما نخواهد آمد و در انتظار ها چند مشت زر یکه دارید بخرج سپاه و مدعیان امداد رفته بحال خود درخواهید ماند و همین مظهر ان نصرت تماشائی بوده دام مضحکه خواهند ساخت بزعم من صلاح در رد و حال است یا با معدودے که توقع رفاقت ازانها دارید بر دشمن بتازید اگر حیات باقے است ظفرے یابید والا با بر و جان خود در میدان مے بازید و اگر این کار دشوار نمایدی و سیاست دیگرے یکبارتن تنها برخواسته پیش انگلیشیان بروید انچه شنیده شده کار انها بر دیهٔ عقل و جوانمردی هاست اغلب که باشما نرد دغا نخواهند باخت دشمنارا در ممالکه نخواهند انداخت بلکه ظن غالب آنست که نبابر نام و نشان خاندان شما از در اخلاص درآمده در اکرام و احترام شما از هیچ تقصیر نخواهند بود درین بین بعد فتح قلعه الله آباد و شکست یافتن وزیر نوبت دوم بوعده و وعید پادشاه و سرداران انگلیشیے مستحفظان قلعه چنارگڑه نا امید از ظفر و غلبهٔ شجاع الدوله گردیده و سامان قلعه دارے راهم کمتر دیده قلعه را حواله عملهٔ انگلیشے نموده بعضے از انها ملازم پادشاه و برخے نزد شجاع الدوله راهی شدند +

ذکر پذیرفتن شجاع الدوله نصیحت احمد خان بنگش و ملاقات نمودن با سروران انگلیشیه و انجامیدن بمصالحه و مصادقه

شجاع الدوله بعد امعان نظر سخن احمد خان بنگش را در بارهٔ خود اصوب آراء و احسن شقوق دانسته با معدودے از مدابر پاے لگے خود سوار گشته راه لشکر انگلیشے گرفت زیاده از ده دوازده سوار همراه نداشت بعد طے مسافت بجرنل کرنک خبر رسید که وزیر الممالک باین صورت مے آید اول متحیر و متحیر صدق و کذب خبر گشته بعد تحقیق بپاے ادب با جمعے از سرداران و رائد شتاب راے پیش رفته استقبال وزیر کرد وزیر جرنل را مستقبل دیده از پاے لگے فرود آمده معانقه نمود و جرنل مع کل سرداران و شتاب راے اندوز گذرانیده پیاده پا با پاے لگے وزیر در رکابش روان گشته تا خیمه خود که براے او استاده کرده بودند رسیده فرود آوردند سرداران انگلیشے لوازم ضیافت و مهمان دارے بعمل آورده از آداب و تواضع دقیقه فرو نگذاشتند شجاع الدوله طعام ضیافت هما نجا خورده خوابید و بعد بیدارے از خواب هم عنان شادکامے بجائیکه خیمه گاه او بود دو سه کروه فاصله داشت برگشته با همراهیان که از سه چار صد کس بیش نبوده اند منزل ساخت راز طرف مصالحه که دو سه چار روز بوساطت شتاب راے انفصال یافت دلجمعی نموده حسب الاذن رؤساے انگلیشیه جمیع ملازمان خود را طلبیده اشت و آمد و رفت سفرا و پیغام بران اکثر اوقات و در بعضے احیان آمدن او و جرنل در خانه همدیگر معمول بود و رائد شتاب راے

درین کار استرضای طرفین منظور داشت اما بمقتضای نمکخوارگی که قبل ازین سانحه در سلک ملازمان شجاع الدوله بر فاقت
بنی بها در بنا برا خراج نمودن میر قاسم خان از عظیم آباد منسلک بود عزت شجاع الدوله را وجهه همت خود ساخته در انصرام مرام او
مساعی جمیله بتقدیم رسانید و مورد تحسین دوست و دشمن گردید +

گفتار در قرارداد و شروط مصالحه میان شجاع الدوله و انگلیشیه و مرخص شدن او بر صوبه خود بعد استحکام عهود و پیمان و شدن آن

بنای مصالحه برین قرار یافت که شجاع الدوله پنجاه لکهه روپیه عوض اخراجاتیکه انگلیشه را در حروب او رویداد با انگلیشیان رساند
نصف نقد و نصف دیگر بر صوبه تنخواه فرماید و انچه از صوبه او در تحصیل در آمده باشد مجرا باید و صوبه الهآباد مخصوص پادشاه و
در الهآباد خاطرخواه خود معاش نماید و میرزا نجف خان بهادر که رفیق پادشاه و انگلیشیان شده بود و ملازم پادشاه بود ده یک لکهه
روپیه سالیانه از خزانه شاهی منجمله مالگزاری بنگاله مے یافته باشد و فوجے از انگلیش با عانت پادشاه در الهآباد بماند و یکی
از اصحاب انگلیشیان در خدمت شجاع الدوله بطور میانجی گرے حاضر بوده کارے بمعاملات او نداشته باشد و بعد ازین
عهد و پیمان دوست همدیگر را دوست و دشمن همدگر را دشمن دانسته بر سر هر کسے دشمنے زور آرد دیگرے اعانت او نماید و هر کرا
از دیگرے فوجے با عانت طلبد وجهے برا ے مصارفش بصاحب فوج برساند و راجه بلوند سنگه زمیندار نبارس که
بنا بر رفاقت پادشاه و انگلیشیان از خدمت شجاع الدوله مقصر و بخیانت موسوم شده بود استعفاے تقصیرات او صاحبان
انگلیش نموده در اطاعت و زیر و حمایت خود گذاشتند عهودنامه مذکور را از طرفین مرقوم گشته و ثائق مرقومه به مهر و دستخط فریقین
استحکام یافت و شجاع الدوله را حالت منتظره غیر از ادا ے زریکه عجالتا معهود بود نماند +

ذکر بیگانگی که مادر شجاع الدوله مع کل اقربا بطمع زرها نمود و گوی وفا و خلاص ازین جمله مردم رنش در ربود

وزیر بعد تقرر و تحریر عهود زریکه بزودے موعود بود در فکر تحصیلش افتاده با هریکے از رفقاے خود بقدر مقدور او تکلیف ادا ے
زرے نمود و همین قسم با دروزن خود و برادران زن خود و جمیع اقربا خطے متضمن فرستادن مبلغی مناسب نگاشته برآمدن
خود از بند خسران شرط بوصول زر مذکور ارقام نمود اما به ثبوت پیوسته که از هرکس هر چه توقع داشت و فی الحقیقة آنکس از عهده
ایصال و اثبار آن زر برآمدن می توانست طمع را کار فرما گشته برخے نصف و جمعے ثلث و گروهے ربع آنرا اعتراف نموده
فرستاد حتے مادر و برادران زن او و غلامان و ملازمان نمک پرورده دیرینه اش همین سلوک را مسلوک داشتند مگر زن او
که هر چه از نقد و جواهر و طلا آلات و نقره آلات داشت و انچه خدمه او را میسر بود حتے حلقه بینے خود مع مروارید ان برا ے شوهر
بارسال نمود مبالغت مردم خوش آمد گو فرستاد و ناصحان را جواب میداد که انچه مرا میسر است تا سلامتے شجاع الدوله مرا ے باید و اگر
او نباشد هیچ یک ازین اسباب بکار من نمی آید اگرچه زنے بود اما آفرین بر همت مردانه او و حق صحبت شناسے ازینجاست
که گفته اند شعر زن خوب فرمان بر پارسا ✣ کند مرد درویش را پادشا ✣ شجاع الدوله هم بعد ازین امتحان هر چه بدستش مے آمد
و از مصارف لابد یه باقے مے ماند بزن خود میداد و الحق چنین مے بایست مصرع چه مردے بود گر زنے کم بود ✣
القصه بعد سرانجام شدن مبلغی که امکان داشت برا ے باقی مبلغ معجل جواهر گران بهاے خود را بدست صاحبان انگلیش
بعد تعین قیمت که درین باب هم راؤ شتاب را ے درمیان بود رهن گذاشته اهل و عیال را از ملک حافظ رحمت طلبداشت

و قلعہ چنارہ را نیز بعوض قلعہ الہ آباد از دست انگلیش انتزاع نمودہ از پادشاہ و سرداران انگلیش مرخص شدہ و در خدمت پادشاہ یکے را بہ نیابت وزارت و دیگرے را بہ نیابت میر آتشے کہ خدمات موروثے او بود گذاشتہ مدار الملک صوبہ خود فیض آباد کہ بادے آباد سے آن برہان الملک سعادت خان و متمم و مکملش شجاع الدولہ است روانہ گردید و دران کل زمین رفتہ بکارہاے خود پرداخت تتمہ احوال او و شاہ عالم پادشاہ و بقیہ احوال میر قاسم خان عالے جاہ در دفتر حالات سلاطین شاہ جہان آباد و حکام و ناظمان آن طرف غیر بنگالہ و عظیم آباد مرقوم قلم وقائع رقم خواہد شد و وضع انتظام و ملک دارے کہ باختراع اصحاب انگلیشیہ و نواب و حکام دست نشان این جماعۂ رائج گشتہ و سوانحیکہ درین صوبہ روے دادہ نگارش یافتہ انشاء اللہ تعالے این دفتر اختتام میابد ؛

ذکر جلوس نمودن نجم الدولہ بر مسند ایالت بنگالہ بہ تجویز ارباب کونسل کلکتہ و رفتن شمس الدولہ بہ نیابت و نسترت بولایت خود و رو دلارڈ کلیف ثابت جنگ از ولایت انگلنڈ و دار الملک لندن بانتظام این ممالک و رفع شورش و فساد و سوانحیکہ بسبب میر قاسم خان درین ضمن روی داد

چون روزنامچہ عمر و دولت میر جعفر خان دست قضا در نوردید و شمس الدولہ بہ نیابت و نسترت گورنر کلکتہ شنید کہ لارڈ کلیف ثابت جنگ صاحب اختیار صوبہ بنگالہ و عظیم آباد گشتہ از ولایت انگلنڈ مے آید بودن خود در کلکتہ مناسب ندیدہ قبل از ورود لارڈ مذکور روانہ ولایت انگلنڈ شد و بقیۂ اصحاب کونسل بضابطہ ستمرۂ حکمرانے و انتظام امور مرجوعہ مے نمودند بعد مردن میر جعفر خان در کونسل خیال قرار یافت کہ نجم الدولہ معروف بہ میر پہلورے پسر کلان میر جعفر خان از بطن منی بیگم بجاے پدر نشیند و نواب او بصلاح اصحاب کونسل راتق و فاتق مہمات نظامت و ملک دارے باشند چون این صورت قرار یافت مسٹر مدلٹن صاحب کلان مرشد آباد و مسٹر جان سن صاحب کلان بردوان ہم در مرشد آباد آمدہ بحضور خود بر مسند ایالت بنگالہ او را اجلاس فرمودند و او وجہے معتدبہ بہر دو صاحبان مذکور بطور تواضع رعایت نمود و نجم الدولہ چند روز ناظم مقتدر و نند کمار دیوان مدار المہام او و مرجع طوائف انام صوبہ بنگالہ بود و میر محمد کاظم خان برادر میر جعفر خان ناظم عظیم آباد بہ نیابت برادر زادہ خود و راجہ دھیرج نارائن برادر خرد راجہ رام نارائن دیوان مدار المہام صوبہ مذکورہ و راؤ شتاب رائے دیوان پادشاہے آن صوبہ بود المنہات موافق باجمیع انگلیشیان خاصۂ باجنرل کرنک سالار فوج انگلیشے شجاع الدولہ بنا بر مصالحت وقت پرگنہ ماہول کہ چند ہزار روپیہ زیادہ از یک لک محاصل آنجا بود در نواح اعظم گڈھ و جون پور بطور جاگیر باو بخشیدہ بہل مدتے باین صورت گذشتہ بود کہ نند کمار بنا بر آزردگے گورنر ہنرے و نسترت شمس الدولہ بہادر حسب الطلب کونسل کلکتہ رفت اما از کار خود معزول نبود عملہ او کار با مقتدارے کردند شمس الدولہ معائب او را بشرح و بسط نگاشتہ و کتابے مجلد ساختہ حوالہ برادر خود خارج و نسترت ہوشیار جنگ بہادر کردہ گفتہ رفتہ بود کہ ہرگاہ لارڈ کلیف برسد و در کونسل خانہ بنشیند کتاب مذکور را در اجتماع ارباب کونسل بحضور او بخواند و او را بشنواند ازین جہت ارباب کونسل کلکتہ نند کمار را از کلکتہ بیرون رفتن نمے دادند و او بنا بر انتظار لارڈ کلیف کہ در زمان منصف کرنلے او و زوال دولت سراج الدولہ دست رو بہ اقبال میر جعفر خان منشے و مقرب او بود بآمدن لارڈ کلیف امید افزاے اقتدار از مرتبہ کہ میرش بود داشت تا آنکہ لارڈ کلیف بہادر ثابت جنگ در رسید و ہوشیار جنگ کتاب عیوب نند کمار نوشتہ برادر خود در کونسل بحضور ارباب

لفظاً باللفظ خواندہ بہ لارڈ مذکور شنوانید۔ نند کمار ہر چند منظور نظر عطوفت لارڈ بود اما بنوعے معائب و نقایص آصف الدولہ نوشتہ رفتہ بود کہ از کار خود معزول و مامور باقامت کلکتہ و عدم خروج از حدود معینہ شہر مذکور گردید ✣ ✣ ✣

ذکر عروج محمد رضا خان باعلی مدارج دنیا دارے بمحض مساعدت بخت و تقدیر یاری عزاسمہ

نیابت فرو لے نند کمار از تسلط و اقتدار محمد رضا خان خلف حکیم ہادے خان عقیلے شیرازے کہ در عہد نوابی سید جعفر خان نیابت چکلہ جہانگیر نگر داشت بیاورے تقدیر مدد الطاف لارڈ کلیف گشت و بسپارش و کارسازی ہمانا نیابت نجم الدولہ در نظامت و اختیار حل و عقد معاملات کل صوبہ بنگالہ یافتہ محمد رضا خان بہادر مظفر جنگ مخاطب گردید و آہستہ آہستہ خطاب معین الدولہ مبارز الملک خان خانان یافتہ نوبت و ماہے و مراتب و حکم سواری نالکی نیز حاصل نمود و لارڈ کلیف چون باستماع خبر انقلاب ممالک رنگ و عظیم آباد در استیصال میر قاسم خان و انتظام این ممالک متعین شدہ بود و این کار در نظر اہل ولایت نہایت عظیم و دشوار مے نمود لہذا امداد علیا ترقی یافتہ یکبارگی نلے بمرتبہ لارڈ مے کہ منصب و خطاب امارت ولایت انگلنڈ دلندن است رسید و در جمیع کارہاے اینجا بنوعے مختار و بکمال اقتدار آمدہ بود کہ تا حال ہیچ گورنرے باین اختیار و اقتدار نیامدہ مگر نواب گورنر جنرل عماد الدولہ بہادر مستر ہیسٹنگ جلادت جنگ کہ در مرتبہ بر لارڈ کلیف ہم فائق آمدہ در ہندوستان و ولایت شریک و سہیم ندارد و فی الحقیقۃ لائق این مرتبہ و مقامت لارڈ کلیف بجہات مذکورہ تابع اجتماع آرائے ارباب کونسل نمود لہذا احدے از انگلیشیان را با خود برابر ندانستہ کسی را از ہندے و انگلیشیہ نیاطرے آورد و نبا بر اظہار اقتدار خود اول با جان سن و مدلٹن کاویدہ کہ نشانیدن نجم الدولہ بجاے پدرش مناسب و معقول شد اما زبے از دگر فتن بے حساب و بیجا ست عائد سرکار کمپنی باید ساخت ہر دو سردار مذکور استعفاے نوکرے نوشتہ فرستادہ جواب صاف دادند کہ ما را اطاعت امر شما در نوکرے کمپنی ضرور و لازم بود الحال کہ ما دست از ین نوکرے بردا شتیم دیگر حکم شما بر ما نیست اگر دعوی دیگر باشد در عدالت پادشاہے رجوع نمایید کہ در انجا انفصال یابد و انچہ اشعار ایصال زر سرکار کمپنی مے فرمائید۔ ہر گاہ زرہاے خطیرے کہ شما از پدر نجم الدولہ گرفتہ بجاے سراج الدولہ نشانیدہ بودید داخل سرکار کمپنی خواہید نمود ما ہم این مبلغ یسیر را کہ از پرسش گرفتہ ایم عائد سرکار کمپنی خواہیم نمود لارڈ کلیف جواب صاف شنیدہ و بعد استعفاے نوکرے کہ آنہا اول نمودند مجال گفتگو با آنہا ندیدہ خاموشے گزید جان جوڈ بولایت رفت و مدلٹن مدتے چند مستعفی در ہند بود و بتجارت گذرانید و بعد زمانے چند باز نوکر شدہ صاحب کلان مرشد آباد بود کہ اجلش در رسید و در موضع پیتی متصل بشاہ آباد فیما بین راہ عظیم آباد و مرشد آباد مرد و ہمان کوہ پیتی مدفون گردید قبرش از دور مرئے مے شود و درین فرقہ بخوبے و ترحم بر خلق شہرت دارد باشد کہ مرد خوبے خواہد بود بفہم و خوبیہاے ڈاکٹر ولیم فلرٹن و در جرأت و ہوشیارے امور جنگ و ثبات آشنائیہا و درستی مزاج کرنل کاڈرڈو و در دانائے و پاس حقوق اخلاص و آشنائی و معاملہ فہمے و جز درسے در معاملات ملکی ہوشیار خبگ جارج دنسترت و در حسن اخلاق و اکثر اوصاف مستر ایون لاو مستر طامسن ابراہ خرد مستر ایون لا برابر برابر در کلان و بارلو صاحب ہم مثل ایشان و طامسن صاحب در اکثر محامد در افت بے نظیر و مستر اندرسن و مستر الیٹ در کمال دانائے و تواضع و عطوفت و جمیع صفات حمیدہ در امثال و اقران ممتاز اند و برادر مستر اندرسن ہم شنیدہ مے شود کہ برابر برابر برادر بلکہ در بعض علوم خصوص ہندی

بہ از برادر است و مثل این اشخاص درین فرقہ کمتر کسے دیدہ شد و اوصاف بعض انگلیشیان دیگر ہم شنیدہ شد اما چون بندہ را با آنہا چنان سروکارے نبودہ است احوال آنہا بتعین معلوم نیست کہ نگاشتہ آید +

ذکر ہلاک کردن مسٹر بلرس خود را از جہالت و نادانی و مطعون گشتن او در اعانے و ادانے

مسٹر بلرس کہ صاحب کلان عظیم آباد بنا بر مرتبہ نوکرے خود بود بسبب قلت شعور تتبع مسٹر مدلٹن و مسٹر جانسن کردہ ابتاع کمپنی کہ در باتے پورا ست و دران روزہا ہر صاحب کلان ہما نجاے ماند بکر و قریب یار سوار گشتہ در قلعہ آمد و میر کاظم خان را بنظامت عظیم آباد نشانیدہ قلیل وجہے بدست آورد و بمصاحبت و اشعار بعض ہندیان کہ مثل او دور از شعور بودہ اند ظاہرا مرتکب بعضے حرکات نامناسب گشتہ بود ازین جہت اقتدار لارڈ کلیف شنیدہ برآبروے خود ترسید و بدست خود از جراحت کرچ خود را ہلاک ساختہ در باغ باتے پور مدفون و مطعون اقوام خود گردید و جرنل کرنک کہ از سابق بالارڈ کلیف نہایت اخلاص درست داشت درین وقت مصدر حل و عقد جمیع امور و مرجع کل معاملات گردید چون با ڈاکٹر جرنل مذکور اول در کمال اخلاص و آخر در نہایت بدخواہے بود چیزے چند خاطر نشان لارڈ ساختہ ڈاکٹر فلرٹن را برطرف کنانید ڈاکٹر از دوستان خود در کمال ناکامے مرخص گشتہ بولایت خود رفت و عدہ برگشتن با دوستان بشروط چند کردہ بود ارادہ او بالتقدیرات الٰہی مطابق نیفتادہ تا حال برنگشت خبر زندگے او شنیدہ مے شود خدا او را بر جاکہ باشد موافق نیت او خوشش نگہدارد +

رفتن لارڈ کلیف بالہ آباد برای ملاقات شاہ عالم پادشاہ و وزیر الممالک شجاع الدولہ آصفجاہ و گرفتن فرامین اسناد دیوانی خالصہ شریفہ ہر سہ صوبہ بنگالہ و اوڑیسہ و عظیم آباد بنام کمپنی انگلیش و تجدید عہود و داد و اتحاد و بدر رفتن تحصیل زرہاے ہر سہ صوبہ از دست ہندیان و اقتصاص یافتن انگلیشیہ بحکومت صوبجات مذکور و شروع انقلاب اکثر اوضاع و دستور

لارڈ کلیف بعد ورود بکلکتہ و اطلاع بر امور ضروریہ و انصرام بعض مہام کہ حاجت بآن داشت نہضت بالہ آباد بنا بر تحصیل مقاصدیکہ پیش نہاد خاطر داشت نمود و وزیر الممالک شجاع الدولہ نیز از فیض آباد کہ مرکز دولت او بود حسب الاشعار لارڈ وجرنل و بنا بر التماس راوشتاب رائے کہ گویا واسطہ اصلاح بین الجانبین بود قاصد آلہ آباد گردید میرزا کاظم نام شخصی را کہ مرد ولایت زا و بمصاہرت حسن رضا خان نوۂ حاجے احمد پسر علی جواد خان مرحوم اختصاص در ایام حکومت میر قاسم خان بدستگیرے علی ابراہیم خان بہادر عاملی پرگنہ سہسرام و چین پور داشت لارڈ مذکور در زمان اقامت خود بدکھن با او آشنا بود درین وقت مورد الطاف بے اکناف خود گردانیدہ یک روپیہ نقد بخشید و مصاحب خود گردانید ظاہرا واسطہ جواب و سوال و تحصیل عروج محمد رضا خان ہم او گردیدہ چون محمد رضا خان شراکت راوشتاب رائے در معاملات مہلقانی خواست قاصد آن بود کہ واسطہ جواب و سوال در حضور پادشاہ و وزیر ہم شتاب رائے بودہ میرزا کاظم مذکور بجاے او بنا بریں تقریب این امر بالارڈ کلیف مخفے از جرنل نمود و میرزاے مذکور امیدوار این کار ہمراہ لارڈ کلیف رفت و لارڈ کلیف ہنگام ورود عظیم آباد ملاقات با میر کاظم خان برادر میر جعفر خان و راجہ دہیرج نارائن و راوشتاب رائے نمودہ قدر و منزلت

ہر یک را بہ بیزان شعور و وجدان سنجیدہ راوشتاب رائے را برائے ہمراہی خود بنابر انفصال جواب و سوال برگزید و میر کاظم خان را بہ دساده لوح دیده لائق سرانجام معاملات صوبه ندانست دہیرج نارائن نیز بنابر شوم طمعی باوجود احسانہائے خان مرقوم دبرادرش میر جعفر خان کہ بجرائے را کار فرما شده بہ تقید رسے او در کارہائے دنیا ظاہر ساختہ خواہان نیابت صوبه عظیم آباد بنام خود بانفراد گردید لیکن لارڈ درین سفر غزل و نصب مناسب ندید و راوشتاب رائے را ہمراہ گرفتہ روانہ پیشتر گردید چون بالہ آباد رسید بعد حصول کورنش پادشاہ و ملاقات باوزیر الممالک شجاع الدولہ بہادر و صنایفتہا و پیشکش تحائف کہ از طرفین بعمل آمد مقصد یکہ داشت ظاہر ساخت و فرمان اسناد دیوانے ہر سہ صوبه بنام کمپنی از وزیر و پادشاہ درخواست چون پادشاہ و وزیر مغلوب این جماعہ ہم بجرائت و جلادت و ہم بفہم و فراست بوده اند چار و ناچار قبول نموده بر وفق خواہش او فرامین اسناد نوشته دادند و بیست و چار لک روپیه مالگزارے ہر سہ صوبه مقرر گشته قبولیت بمہر کمپنی کہ دست آویز تعہد مالگزارے است داخل دفتر پادشاہے گردید و امور عظیمه چنین بے آنکہ عذرے درمیان آید و کسے گفتگوئے با کمپنی و پادشاہ انگلنڈ بسفارت ایلچیان دانا دل و مراسلات محرره و سیران کامل نماید درکمال سہولت و آسانے خرید و شراے خریدار بردار و چار پا رہوار ہم باین زودے بدون تکرار یکسو نمے شود انفصال و انقطاع یافته لارڈ مذکور کامیاب مقاصد بدار الحکومت خود کہ عبارت از کلکته است معاودت نمود و کرنل سمیٹ را کہ بعد رفتن لارڈ بولایت جرنل شد لبسرداری فوج انگلیشیے گماشته در الہ آباد سنجیدت پادشاہ گذاشت اما فی الحقیقة حاکم او بود و پادشاہ محکوم او و در قلعه میماند و پادشاہ بیرون قلعه در جاوے کہ خود احداث آن نموده بنائے بعض منازل از خشت و آجر در انجا انداخته بود اوقات میگذرانیدند و جرنل از صداہائے نقاره نوبت خانه پادشاہے کہ در قلعه بود گاہے ناخوش گشته نواختن نوبت پادشاہے را مانع میشد و مردم نقار خانه ناچار ممنوع از عمل خودے بودند مصرع ہر کرا پنج روز نوبت اوست ۔ القصه حسن سلیقه راوشتاب رائے و طلاقت بیان در رسیدن بگنه کار و حقوق دیرینه خدمتہائے او در دل تخواہے کمپنی و اصحاب انگلیشیے منظور نظر لارڈ گردید میرزا کاظم از کار یکہ مخطور داشت محروم ہمراہ لارڈ برگشت و علی ابراہیم خان بہادر را کہ بر فاقت وزیر و بنی بہادر بعزت و احترام میگذرانیدند لیکن بنابر غربت از یار و دیار کمدرے ماند میرزائے مذکور نظر بحقوق احسانیکہ خان مرقوم در عہد عالے جاہ بر او کرده جان و آبرو او را از صدمات لطبش و سطوت عالے جاہ در کنف حمایت خود محفوظ داشته بود ترغیب آمدن بمرشد آباد نموده واسطۂ ملاقات او با لارڈ جرنل گردید و علی ابراہیم خان بنابر الفتی کہ بنبلده مذکوره و آشنایان آنجا لسبب طول مدت اقامت داشت قبول فرمود و ہمراہ او ارادۂ عود بمرشد آباد نموده راہے شد و بمرشد آباد رسیده در زمرۂ رفقائے مظفر جنگ انسلاک یافت اگرچه درکمال عزت لسرے برد اما قدر دانے او بقدر لیاقتش بعمل نیامد و لارڈ کلیف بعظیم آباد رسید میر محمد کاظم خان را از صوبه داری عظیم آباد معزول و راجه دہیرج نارائن را بانفراد رائق و فاتق مہمات صوبه مذکوره گردانیدند و بر اے میر کاظم خان لکھ روپیه سالیانه مقرر گشت او در راج محل اکبر نگر کہ مولد و موطنش بود سکونت ورزیده چون نیت خوشے داشت درین عمر پر آشوب درکمال آرام و احتشام گذرانید و نیکنام زندگانے نمود و دہیرج نارائن بپاداش بد باطنی و دغائیکہ با این بیچاره بعمل آورد بعد چند روز خفتها کشیده معزول گردید و در حسرت حصول حکومت جان خود در باخت چنانچه در مقامش مفصل و مبین خواہد شد و لارڈ کلیف چند روز در عظیم آباد توقف ورزیده روانه کلکته گردید چون در انجا رسید بانصرام مہام خویش پرداخته مسٹر سکس را صاحب کلان و شریک انتظام معاملات مالی و ملکی چکله جہانگیر نگر بجاے حبارت خان مرحوم گردانیدند و چکلۂ

بردوان را از شارکت سندیان پرداخته بدست دوسه کس از رؤساے معتمد انگلیشیه سپرد و میر روح الدین حسین خان بهادر سپهدار جنگ خلف سیف خان بن عمدة الملک امیر خان صوبه دار کابل چون وقت نهضت لارڈ کلیف بطرف الٰه آباد که در عین برسات اتفاق افتاده بود بسوارے کشتی موربنکهی در نواح پنیتی و شاه آباد بملاقات لارڈ مذکور رسیده او را از خود خوشنود گردانید حکومت ملک پورنیه مع ضمائمش بدستور دیرینه تصرف او ماند و مالگزارے آن در کچهرے نظامت بنگاله چنانچه در عهد پیشین بود مقرر گشت اما نهایت کم ظاهر ازیاده از پنج شش لک روپیه نبود لیکن از غفلت شعارے و ناکرده کارے سپهدار جنگ و نمک بحرامے عسکر علی خان پسرزاده پدرش که نائب و مختار و مرجع کل معاملات جمیع صغار و کبار بود بعد دوسه سال از دست اختیار سپهدار جنگ بیرون رفت و ذکرش انشاء الله تعالے خواهد آمد و جاگیرات و التمغا و املاک مردم چون از عهد مهابت جنگ و اتباع او واگذاشت بود و کسے با اینها هیچ گونه تعرضے نداشت اصحاب انگلیشیه هم فتوت را کار فرما گشته بهمان روش واگذاشته متعرض احدے ازین مردم نگردیدند و این از جمله افضال الٰهی و احسان انگلیشیان است والا احدے از عظماے این دیار یکروز درین ممالک بلکه در زیر آسمان زندگے نمی توانست نمود و نیز تغیر و تبدیلے که از تلون پادشاه و مفسدیان خیانت پیشه مظنون بلکه متیقن بود موقوف مانده انگلیشیان بنا را براین مقرر داشتند که هر قطعه مکانے در دست هر که هست برائے او بعد از و برائے اولادش مقرر باشد. والحمد لله که الحال بدین منوال گذشته آینده هم از کرم الٰهی مامول است که بیچارهاے چند که با سب و نانی که قناعت نموده افتاده اند مع عیال و اطفال بآرام بسر برند و روزگار غدار به بدتر ازین احوال مبتلا نه سازد بجوده و احسانه + + + + + + + + +

ذکر انتقال نجم الدوله بغتة و جلوس سیف الدوله برادرش بر مسند نظامت +

زمانیکه لارڈ کلیف باراده الٰه آباد بمرشد آباد رسیده از بلدهٔ مذکوره کوچیده در صادق باغ نزول نمود نجم الدوله دمظفر جنگ برائے مشایعت و استرضاص تا باغ مذکور آمدند و مرخص گشته چون بنجانهاے خود رسیدند لارڈ روانه پیشتر گشت نجم الدوله را بعد ورود در خانه بیضه محتبسه عارض گشته بتاریخ بیست و دوم ذی قعده سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و نه هجری بیک ناگاه ازین عالم انتقال نمود و برادر خرد او سیف الدوله بر مسند ایالت جلوس فرمود سیف الدوله حسن خلق و رافت بر خلق بسیار داشت در چند روزهٔ حکومت و حیات مستعجل نیکنامے زیست اگرچه مقتدر نبود اما تا هر جا دست قدرتش مے رسید در ترحم و نیکوئے راضی بتقصیر نبود +

ذکر عروج نمودن راوشتاب رائے بمرتبهٔ نیابت نظامت عظیم آباد

هنگام معاودت لارڈ کلیف از الٰه آباد راوشتاب رائے مامور بهمراهے گشت و او نیابر بعض جهات چند روز مهلت خواسته وعدهٔ آمدن بعد اندک مدتے نمود چون والد مرحوم بمشاهدهٔ اوضاع روزگار و سیکے اطوار سلطنت گوشهٔ قناعت گزیده در قلیل جاگیر یکه از مدتها درین صوبه داشت سکونت ورزیده بود ملاقات و مماسات با حکام ضرور دانسته هر که بر مسند ایالت این بلاد متمکن مے شد یکبار ملاقات با او مے نمود تا از شر اشرار قرب جوار محفوظ ماند بنابرین قاصد ملاقات لارڈ هم گردیده بعظیم آباد رسید او چون در رفتن و برگشتن عجول و قبل از ورود والد مرحوم از عظیم آباد بمشتیر رفته بود بنابرین

مرحوم مذکور سید علی خان برادر فقیر را که آشنائے محکم با رابعہ بیگم مادر زن محمد رضا خان داشت ارادہ فرستادن بمرشد آباد بهمراهی راوشتاب رائے نموده خطے برادر مرقوم متضمن اشعار ارادہ خود والتماس اعانت در امور مرجوعہ دربار نظامت و انگلیشیے و فرستادن پسر خود برائے حصول بعضے از اسناد بمهر ناظم بنگالہ بنابر استحکام کار ہا نگاشتہ استمزاج نمود او که مرد هوشیار و قدر وقت شناس نیکو کار بود انچه لازمۂ آدمیت و حسن اخلاق بود در جواب نوشتہ تقدیم خدمات را متعهد گردید بعد چندے که داعیۂ رفتن بکلکته نمود مرا بدیدہ بهر کاره که مرد عیار و از مدتہا رکن عمدۂ نظامت عظیم آباد بود بدیه مال کار ہا پے بردہ همراهے راوشتاب را دریافت سید علیخان نیز همراه این هر دو رواندہ مرشد آباد گردید چون شتاب رائے بکلکته رسید لارڈ کلیف باشعار جنرل کرنک مشاهده فطنت رائے مذکور او را بتکلیف شراکت در انتظام مهام نظامت فرمود او بنابر رفع بدنامے و اظهار استغنا و بے غرضے خود اول عذرے چند آورد و سموع نیفتاد و شتاب رائے بعارضۂ وجع مفاصل که بنابر مادۂ آتشک بود مبتلا گشت لارڈ مذکور ڈاکٹر خود را بمعالجۂ او معین و موکد گردانید ڈاکٹر معالجہ او را بخوبے نمود عجیب آنکه چنین مرضے را که در نهایت شدت و حرکت متعذر بود بمالیدن دوائیکه سیماب داشت تا هر دو بند دست مداوا نمود و مرض مذکور بالمره زائل گردیده اثرے ازان باقے نماند راوشتاب رائے ده هزار روپیه بذاکٹر انعام فرمود و بعد شفا یافتن بخطاب مهاراجگی و بهادرے و اضافۂ منصب پنجهزارے و بیست و پنجهزار روپیه در ماهه اخراجات نظامت و پنجهزار روپیه در ماهه ذات علاوۂ جاگیرات که در عظیم آباد داشت و شراکت با دهیراج ناراین و مسٹر مدلٹن صاحب کلان کوٹھے عظیم آباد در انتظام معاملات نظامت و تفویض مهر سیف الدوله که ناظم هر سه صوبه بنام بود مترقے گشته مامور بمعاودت گردید کارهائے والد مرحوم حسب الامر او شان نیز در مرشد آباد بسعے سید علی خان اخ امجد فقیر و حسن سلوک رابعہ بیگم انصرام یافته بود که مهاراجه شتاب رائے بمرشد آباد رسید ✣✣

ذکر رحلت والد مرحوم از جهان بے بقا بجوار رحمت خداوند اعلے

درین اوقات فقیر بسپارش ڈاکٹر فلرٹن در رفاقت مسٹر سیج که یکے از رؤساے انگلیشیان و صاحب مدار کوٹھے بنارس شده بود ببلدۂ مذکور رفته شرف یاب خدمت شیخ اجل اکمل شیخ محمد علے حزین اسکنه الله فی اعلے علیین بود و والد مرحوم در قصبۂ حسین آباد که بنا کردۂ آن مرحوم است مع جمیع متعلقان و منتسبان بر محال جاگیر خود سکونت داشت ناگهان بسهل عارضۂ لاحق مزاج قدسی امتزاج او گردید مپنے عارض گشت شنیده شد که مادۂ دماغ بهمرسیده منجر بسرسام شد اما در حواس چندان خللی نبود روز دوازدهم از مرض یوم یکشنبه تاریخ سوم جمادے الثانیه سنۂ یکهزار و یک صد و هفتاد و نه هجرے نبوے علے ہاجرہا السلام اول روز بجوار رحمت ملک علام انتقال فرموده در قصبۂ مذکوره مدفون گردید اللهم اغفر له وارحمه والحقه بآبائه الصالحین خبر این واقعۂ هائله در بنارس بفقیر رسید و والدۂ ماجدۂ دام ظلها و برادر مهربان فخر الدولہ فقے علی خان و دیگر منتسبان و متوسلان خطوط متضمن طلب شنده بمبالغه و ابرام نگاشتند فقیر ناچار ترک رفاقت مسٹر سیج مذکور نموده عازم حسین آباد گردید شیخ مبرور مانع بود و وجدانے فقیر نمے خواست مے فرمود که سهل مدتے مانده است تا من جهان فانے را بدرود کنم مے خواهم تا آن زمان شما از من جدا نباشید برادر والدۂ و دیگر بازماندگان والد مرحوم و کم سعادتے طابع من نگذاشت که امتثال فرمان واجب الاذعان بزرگ مرقوم نموده در خدمت او مستفید باشم اگر شے ماندم سعادات عظیمه نصیب من مے شد قصور قسمت را تدارک نمی توان نمود **بیت** تهیدستان قسمت را چه سنجد

چہ سود از رہبر کامل ✤ کہ خضر را از آب حیوان تشنہ می آرد سکندر را ✤ بہر حال بندہ بحسین آباد و خبر رحلت والد مرحوم بمرشد آباد رسید مہاراجہ شتاب رائے و سید علی خان زمان بسیرے و مرشد آباد توقف نمودہ استاد بجائے جاگیر و واگذاشت آن نیام این اقل الانام کہ بسبب سال اکبر اولاد والد مرحوم است حاصل نمودہ عازم عظیم آباد شدند ✤

ذکر ورود مہاراجہ شتاب رائے بعظیم آباد و دلتنگ گردیدن وہیرج نارائن از راہ حماقت و عناد

چون مہاراجہ شتاب رائے وارد عظیم آباد گردید از راہ دانائے و امانتے کہ در مزاج داشت بنائے انصرام معاملات و فیصال مقالات را در جائے گذاشت کہ نہ خانۂ او باشد و نہ خانۂ وہیرج نارائن بلکہ قلعۂ پادشاہے کہ از قدیم محل اجتماع اہل معاملات و مجمع دیوانیان و ارباب حاجات بود بر آن دربار قرار یافت و مقرر شد کہ صاحب کلان در وقت معین ہمانجا آمدہ بر کرسے خود جلوس نماید و روبروے کرسے او مسند طولانے گسترند یک طرفش وہیرج نارائن کہ مدعے نظامت است بنشیند و طرف دیگرش مہاراجہ شتاب رائے و یک یک تکیہ برائے ہر دو کس بگذرانند ہر سند و پروانہ کہ مرقوم گردد وہیرج نارائن بطور معمول دستخط بیض در خاتمۂ آن کند و مہاراجہ شتاب رائے بر فقاے آن یا زیر مہر سیف الدولہ بقلم خود کلمۂ دیدہ شد رقم زند وہیرج نارائن کہ غرور نظامت و برادرے رام نارائن داشت و چند روزے خود منفرد در کارہا بودہ مہر خود مے زد و چون ناظرے غیر خود نداشت خیانت در کارہا برویۂ برادر خود مثل عہود سابقہ نیز مے نمود بنائے این طریقہ بر طبیعت او بسے دشوار نمود اما چارہ نداشت بنا برین صحبت ہمیشہ ناچاق بودہ نفاق و شقاق مے افزود و عملۂ نظامت نیز بدو حصہ انقسام یافتہ نصف مردم را توسل شتاب رائے بہم رسید و نصف دیگر بدستور با وہیرج نارائن ماند راجہ شتاب رائے کہ کاغذ دیوانے ملاحظہ نمود معلوم کرد کہ در بندوبست صوبہ خیانت بسیار و در ہر معاملہ ہزارہا بالا بالا بنذرانۂ وہیرج نارائن است اظہار این امر مناسب ندیدہ مستاجران دیگر کہ باگنجائش نذرانہ تعہد نمایند بہم رسانید و با وہیرج نارائن گفت کہ یا از عمال سابق ہمین معاملہ تولیا نیدہ بگیرید یا آنہا را معزول نمودہ اینہا را بجائے آنہا مقرر نمائید چون در ہر دو صورت نارسائے یا خیانت وہیرج نارائن بظہور رسیدہ موجب رسوائے و وحشت خاطر او مے شد و در وصول صوبہ و اخراجات ہم چون غائلہ و خیانت بسیار بود شتاب رائے بہ وہیرج نارائن مصحوب معتمدان او نصیحت مے نمود کہ این زرہا داخل خزانہ بصورتے باید نمود کہ پردہ از روے کار شما بر نخیزد مرلید ہر شریک شتاب رائے گردیدہ چون از سابق بر دقائق و خفایائے امور آگہے داشت کشف استار از روے اسرار وہیرج نارائن مے کرد و آن ابلہ بہمین قدر حقوق خود کہ راجہ رام نارائن بدوستی جرنل کرنک و مسٹر امیٹ مورد عتاب عالے جاہ گردیدہ غرق دریائے ممات و ہلاکت گشت متغیر و رواز سخن شنوی بفراسخ دور افتادہ مواعظ و نصائح شتاب رائے چہ بلکہ از دولت خواہان خود ہم نمے شنید و نمے فہمید کہ انگلیشیہ را این قدر پاس خاطر نخواہد بود کہ بنا بر قتل برادرش حاصل صوبہ عظیم آباد را بجاگیر او دہند تا ہر چہ خواستہ باشد بخورد و بہر صورت این احوال آہستہ آہستہ اخر انکشاف یافتہ بلارڈ کلیف و جرنل کرنک و دیگر رؤساے انگلیشیہ رسید اول بمراسلات پنبۂ غفلت از گوش وہیرج نارائن کشیدہ دلالت باطاعت رائے و فرمان مہاراجہ شتاب رائے و ادائے زر باقیات ذمہ اش مینمودند او ہر بار معاذیر نا موجہ مے نگاشت تا آنکہ لارڈ کلیف را داعیۂ معاودت بولایت اللہ اعلم بچہ جہت در باطن تصمیم یافت و تجدید عہود و مواثیق با شجاع الدولہ و منقح نمودن بعض امور خصوص مقدمہ راجہ بلونت سنگھ کہ از لطیف مہابت شجاع الدولہ

ایمن بنود ضرور افتاد و شجاع الدولہ را نیز اکثر کارہا بالا بود و بنا برین موعد ملاقات سہ دیگر در سہ موضع چہپر اقرار یافتہ لارڈ کلیف از کلکتہ و شجاع الدولہ از فیض آباد و میر الدولہ از الہ آباد بسفارت پادشاہ و راجہ بلونت سنگھ از بنارس روانہ موعد معین مذکور شدند

ذکر ورود لارڈ کلیف و شجاع الدولہ و میر الدولہ و راجہ بلونت سنگھ در موعد معین کہ موضع چہپر اقرار یافتہ بود و معاتب شدن راجہ دہیرج نارائن و اقتدار یافتن مہاراجہ شتاب رائے

چون لارڈ کلیف ثابت جنگ بہادر قریب عظیم آباد رسید مہاراجہ شتاب رائے باستقبال او با جاہ و حشمی کہ میسر داشت بیرون رفت و دہیرج نارائن کہ ہمیشہ خیال عزت و اقتدار خود بہبودہ مے پخت بکمال کر و فر بدون آنکہ فکر برات از زرہائے لازم الاداء ذمہ خود نماید و مسلک استرضائے لارڈ و اتباع او پیماید نیز بداعیۂ استقبال در نہایت استقلال با ملتزمان رکاب خود برآمد ہمین کہ از دور سوارے ہر دو نظر لارڈ و جماعۂ انگلیشیہ در آمد چون قبل ازین ابلاغ احکام بدہیرج نارائن نمودہ بودند کہ بدون ادائے زرہائے باقے برائے تلاقے نیاید لارڈ برآشفتہ کسے را فرستاد کہ رفتہ دہیرج نارائن را از آمدن بحضور ممتنع گرداند و نگذارد کہ قدمے بیشتر گذارد فرستادہ حسب الامر بجا آوردہ دہیرج نارائن را لعنف و اجبار برگردانیدند و در مجمع عام آشنا و بیگانہ کہ برائے استقبال لارڈ بیرون رفتہ بودند خفت عظیم لاحق حال آن بے عقل و اقبال گردید و مہاراجہ شتاب رائے ادراک شرف حضور نمودہ مورد الطاف بسیار شدہ دہیرج نارائن کاسہائے ناگوار مرارت از دست ساقے غرور نوشیدہ برگشت و بہر صورت زرے سرانجام دادہ بار سلام یافت و باتفاق عبور گنگا نمودہ ہمرکاب لارڈ جرنل مع راجہ شتاب رائے بموعد شتافت و در ماہ محرم سنہ یکہزار و یک صد و شتاد و ہجری اجتماع شجاع الدولہ و میر الدولہ و لارڈ جرنل و راجۂ بلونت اتفاق افتاد و بعد از قیل و قال عفو تقصیرات راجہ بلونت و بست و چہار لک روپیہ معاملہ مالگزارے او در سرکار شجاع الدولہ و عہد و پیمان امان و محفوظ و ممنوع بودن او از ہر گونہ دغا و خدعہ مقرر شد و نقض این عہد بانقض عہودے کہ فیما بین شجاع الدولہ و انگلیشیہ بود الضمام یافت و عہود و مواثیق باد زیر و پادشاہ و انگلیشیہ و فیما بین وزیر و پادشاہ ہم بگواہے انگلیشیان و با بلونت سنگھ و وزیر مجددا موکد گشتہ مرقوم و مختوم گردید و ضیافتہا و پیشکش شتائف عہد گرہ بعمل آمد و زیر بعد تماشائے قواعد جنگ و تفنگ اندازے سولداران و لائیتے کہ در کمال خوبی و چابکی نمودند چند ہزار روپیہ انعام فرمودہ مرخص بمرکز دولت خود راہے گردید و راجہ بلونت سنگھ ہم بعد ادائے پیشکشی کہ لائق بحال او بود با شیانہ خود رام نگر کہ بر لب گنگا محاذی بنارس است روانہ گشت و میر الدولہ نیز کامیاب مقصد خود معاودت نمود و راجہ شتاب رائے احوال اختلال معاملات و خیانت و نارسائے عملۂ سابق بالارڈ کلیف ظاہر ساختہ معروض داشت کہ وصول این زرہا از راجہ دہیرج نارائن و عمال متوسل او بدون خشونت متعذر و بسہولت میسر نیست و بنا بر سوابق حقوق تعارف با برادر او مبالغہ در اخذ و جبر کہ بحد شدت رسد نمی تواند نمود مناسب آنکہ بعد تشریف بردن بمرشد آباد مظفر جنگ کہ نائب صدر و مرجع کل معاملات است برائے چند روز در بنجالہ تشریف آورده کارہائے اینجا را حسب الامر سامے انصرام داده معاودت فرماید لارڈ ملتمسات راجہ شتاب رائے پذیرفتہ او را مشمول عواطف بی پایان گردانیدہ عازم مرشد آباد گشت و عدم لیاقت و خیانتہائے دہیرج نارائن را در دل خود جاے دادہ عزل او از ین کار و منصوب فرمودن مہاراجہ شتاب رائے بانفراد و اقتدار در خاطر خود مصمم نمود لیکن بالفعل مضمر و مستتر داشت

برگشتن لارڈ کلیف بکلکته ومرشد آباد وفرستادن محمد رضا خان مظفر جنگ را برای انصرام مهام وملکات عظیم آباد

لارڈ کلیف بمجرد ورود مرشد آباد محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ را برای تمشیت امور یکه مرکوز خاطر داشت بعظیم آباد فرستاد مظفر جنگ بعد ورود ببلدهٔ مرقوم بروسادهٔ حشمت وسیاست اتکا فرموده عمله دهیرج نارائن را چشم نمائے ونظر بند فرمود وبا برخے از آنها تالیف قلبی بعمل آورده استکشاف خیانتهائے او قرار واقعی تبقدیم رسانید ونیز بعضے عمال مثل ساهل ومحمد تقی خان پسر فائز علی خان ومحمد اشرف خان کشمیرے واشال اینها را در معرض زجر وتوبیخ کشیده ساهل را بزیر چوب وکتک بے آبرو وبرائے بقایائے سرکار مقید ساخت ومحمد تقی خان ومحمد اشرف خان را مهاراجه شتاب رائے از دام گرفتاریها برآورده ادائے زر ذمه آنها را مبرو متعهد گردید ودهیرج نارائن باثبات خیانت وظهور فقدان لیاقت امر خطیر نیابت نظامت از قدر ومنزلت خود افتاده معزول وزر ذمه او از محاصل جاگیرش بلا بند گردید باین وجه که تا وصول زر سرکار قلیلی برائے مصارف او برسد وباقے همه زر ها تا ادائے باقیات داخل خزائن نظامت گردد وچون حال سراسر افضال فقیر سید عبد العلی خان بهادر شجاع جنگ موسوے بنابر مهربانے میر جعفر خان وبرادر او میر کاظم خان وفقدان رجوع وغرض باد دهیرج نارائن خار نظر او بود منهدوے مذکور در ایام اقتدار خود بعد عزل میر کاظم خان که روزے چند بود بزرگ مرقوم را باوجود آنکه راجه مذکور وپدر وبرادر کلانش نمک پروردهٔ خاندان وگویا گوشت وپوست او از سرشتهٔ خوان انعام دودمان مهابت جنگ روئیده بود بمقتضا تنگ ظرفے از کار سرکار شاه آباد معزول وتا زمان اقتدار خود متصدیان ملازم او را بهانه محاسبه گرفتار انواع حیرانے داشت بعد امتناع او از مقام مستعار محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ ومهاراجه شتاب رائے معامله مذکور را که بے هیچ محض بود انفصال داده فارغخطے نوشته دادند وآنجناب بقدر دانے رابعه بیگم حسب الطلب او همراه محمد رضا خان مهیائے سفر مرشد آباد گردید مظفر جنگ بعد انفراغ از معاملات این صوبه موافق مشوره مهاراجه شتاب رائے طبل رحیل کوفته بمرشد آباد رفت وراجه مذکور بانفراد وکمال اعتماد بانصرام مهام وانتظام معاملات صوبهٔ عظیم آباد از کونسل کلکته مامور گشته بکارگزارے پرداخت وچون با مسٹر هالیڈن ولارڈ کلیف ناچاقے صحبت چنانچه مذکور شد روے داد مسٹر مرقوم از نوکرے کمپنی وکار کوٹهے عظیم آباد مستعفے ومعزول گشته مسٹر رنبول بجاے او ومشارکت شتاب رائے مقرر گشت ودر مرشد آباد بمشارکت محمد رضا خان مظفر جنگ مسٹر سکس معین شد ولارڈ کلیف بعد دلجمعے از امور این ممالک عازم ولایت خود گشت ✣

ذکر رفتن لارڈ کلیف وجرنل کرنک بولایت انگلنڈ وکاغذ تصرفات وتقصیرات شمس الدوله هنرے ونسرت بولایت همراه خود بردن ومعین شدن مسٹر ورلس بگورنرے کلکته

لارڈ کلیف در ایام اقامت خود خواست که از تقصیرات ونسرت شمس الدوله بهادر اگر چیزے بثبوت وظهور رسد بارباب کونسل ولایت برساند وتدارکے که خود در انکارها نموده نیز ظاهر گرداند چون عمل ارباب دنیا همیشه احسان فراموشے بوده وهست خصوص درین جزو زمان این الوقت وبنده غرض بودن را از جمله دانائے شمرده بمرتبه رواج داده اند که برو داد واستغاثه احدے اعتماد نمانده واز غرائب آنکه برائے کسانیکه این شیوه را اختیارے نمایند زیانها

م از اعتبار برائے وساقط مے شوند و آنہا تحقیق اینہا نمودہ برائے کار خود چند روز التفاتے فرمودہ و کار خود گرفتہ بعد ازاں بنظر حقارت و بے قدرے در انہا نے نگرند بنا بر مقدمۂ مذکورہ اکثر اشخاصیکہ دست نشان لارڈ مذکور بودہ اند برائے استرضائے او ہر چند بکرات و مرات زیر بار احسان شمس الدولہ بودہ اند باتفاق نمند کمار بسبب عداوتے کہ با شمس الدولہ داشت طومار بر آمد و تقصیرات او درست نمودہ نویسانیدہ دادند اینقدر احوال باجمال چون کمال شہرت داشت بگوش نبدہ رسید و تفصیل و تحقیق آن معلوم نیست چہ حقیقت ارادہ و نخان این جمائہ بنا بر عدم آمیزش با غیر و نہایت کتمان و احتیاط در میان خود شان ہم بر دیگرے ظاہر نمے شود بلکہ از جملۂ متعذرات است القصہ لارڈ کلیف و جرنل کرنک مسٹر ورلس را گورنر و جرنل اسمٹ را سالار کل فوج نمودہ طبل رحیل کوفت و مظفر جنگ از حضور پادشاہ کہ در الہ آباد با انگلیشیان مختلط و محشور بود برائے خود خطاب خان خانانے و مبارز الملک معین الدولہ مع نائکے و مہاراجہ شتاب رائے خطاب ممتاز الملک بہادر منصور جنگ و ماہے و مراتب برائے خود طلبیدہ و بکام و ارام و عیش و کامرانی زندگانے مے نمودند +

ذکر عروج مظفر جنگ و راوشتاب رائے با علی مدارج اقبال و در گذشتن سیف الدولہ ازین عاریت سرائے

در سنہ یکہزار و یک صد و ہشتاد راجہ شتاب رائے برائے ملاقات مسٹر ورلس کہ تبازگے گورنر شدہ بود عازم کلکتہ گردید فقیر ہم بنا بر حسن سلوک او قاصد رفاقتش گشتہ ہمراہ رفت مسٹر ورلس با او بخوبے ملاقاتہا نمودہ بعزت و احترام برگردانیدہ و بنائے کارہا چنین مقرر گشت کہ شتاب رائے و مظفر جنگ و حسارت خان بہادر کارہائے ملکی ہر چہ موجب دولت خواہے دانند بعمل آرند اما در ہفتہ دو بار انچہ تقریر یافتہ با انگلیشے کہ شریک کار آنہا باشد ملاقات کردہ او را بفہمانند و مفصلاً ظاہر سازند و در ہمان دور و زامور منقحہ سابقہ بحضور انگلیش مذکور امضا یابد و جمع و خرچ محاصل ہر جانب آنجا بدستخط انگلیش مذکور رسانیدہ بعد سال تمام کاغذ دستخطے مذکور بدفتر خانۂ کمپنی در کلکتہ سپارد و معاملات عدالت کہ عبارت از فصل قضایائے خلق خدا با ہمدیگر است دارونۂ این امر در جزویات امور انچہ مناسب و حق داند فیصل دہد اما امور عظیمہ در ہفتہ دو روز غیر ایام دیوان بحضور نائب آنجا و انگلیشے کہ اشتراکت او مقرر باشد مذکور گشتہ انفصال یابد درین ضمن ہم کارہا بانصرام مے یافت و ہم انگلیشیہ بر راہ و رسم معاملات مطلع گشتہ آشنائے بہم میرسانیدند و چنانچہ ضابطۂ آنہاست ہر امرے و قاعدہ کہ از زبان ارباب معاملات و غیرہم مے شنیدند در اجزائے سادہ کہ بطور کتابے اکثر ہمراہ میدارند نگاشتہ جمع مے نمودند تا آنکہ مسٹر رینول ہم در سنہ یکہزار و یکصد و ہشتاد و سہ قاصد ولایت خود گشت و مسٹر الگزندر بجائے او مقرر شد و بجائے مسٹر سکس در مرشد آباد مسٹر بیجر معین گردید و از اواخر ہمین سال آثار قحط و غلا و علت وبائے آبلہ ظہور یافتہ دہم ماہ ذی قعدہ سیف الدولہ و نزدیک بہم برادر او اشرف علی خان و فتح اللہ خان برادر زن مظفر جنگ و زوجۂ او و فرزند حاجے اسمعیل خواہر زن مظفر جنگ کہ ہر سہ کس آخرین اولاد رابعۂ بیگم بودہ اند بہ بیمارے آبلہ در گذشتند و این ہر دو علت از آن وقت شروع گشتہ در محرم شروع سال ہشتاد و چہارم ہجری اشتداد نمودہ تا سہ ماہ امتداد یافت و خلق کثیرے کہ حساب آن علام الغیوب داند بنا بر ہر دو علت مذکور ہلاک و نابود گردیدند و در ماہ ذی حجہ سنہ یکہزار و یک صد و ہشتاد و سہ مبارک الدولہ خلف سوم میر جعفر خان بعد فوت برادر خود سیف الدولہ مرحوم منصب

بنگالہ نام زد گردید و بہ تجویز مظفر جنگ علی ابراہیم خان بہادر بہ پیوانے خانہ او کہ بالفعل عبارت از نظامت بنگالہ است
و بیست و چار لک روپیہ دران وقت برائے ناظم بنگالہ از قبل کمپنی مقرر بود مامور گردید کارداں و فہیم رسانیہا بظہور
رسانید و مظفر جنگ کہ بعضے حالات عجیبہ و خصلتہائے غریبہ دارد بعد جلوس مبارک الدولہ بر مسند نظامت خواست
کہ کسر شوکت منی بیگم بعمل آرد با آنکہ با او ہم قبل ازین دوستیہائے بی انتہا و عہد و پیمانہا درمیان داشت با ہو بیگم مادر مبارک الدولہ
وسائط برانگیختہ ہمان قسم عہود و وداد مخفی پیدا نمود و ہو بیگم را ترغیب منازعات با منی بیگم نمودہ ہر دو را روکش ہمدیگر
گردانید منی بیگم کہ زرہائے وافر و جواہر بسیار و شعورے بقدر لیاقت بوفور دارد ازین حرکت لبی آزردہ خاطر
گشتہ کفتگو را مناسب ندید و اغماض نمودہ زبان بکام خاموشی کشید چند روز اقتدار ہو بیگم اندکے رو بداد و نیز درین
ایام با اعزہ این ملک سرداران انگلشیہ نہایت مختلط و در کمال انبساط بودہ مصاحبت بمباہجت تمام مے نمودند و
ہر انگلیش با ہر کہ آشنا بود از انکس استکشاف ہر امرے نمودہ بر ضوابط و قواعدیکہ آگہی مے یافت برائے انگلیشیان دیگر
ذخیرہ مے نمود و ہر یکے را غرض از آشنائے مغل و منبدے ہمین بود و کسانیکہ در عہد اینہا بر سر عرصہ امتدار المہام
ملکدارے گشتہ بودند بخوف آنکہ مبادا دیگران ضابطہ و قاعدہ زیادہ تر از ما بایشان ظاہر کنند و ما مہتم بقصور و خیانت
گشتہ از مرتبہ خود متنزل گردیم ہر رطب و یابسے کہ ظلمہ و طامعان با فرومایگان بے ایمان بعمل آوردہ قائم مقام ضابطہ
گردانیدہ بودند حضور جماعہ انگلیشیہ ظاہر نمودہ دقیقہ فوت و فروگذاشت نمی نمودند حتے روبروے فقیر در امرے
فیصلہ کہ رویداد مرلید ہر دران مجلس حاضر بود آنکہ خائن و مقصر بود بران کس رجحے بطور جریمانہ دیگرے کہ حق
بجانبش بود وجہے بطور شکرانہ اثبات نمود مستر رنبول کہ خالے از ہوشیاری نبود و ابتدائے زمان حکومت این جماعہ
و دران وقت تالیف قلوب مردم بیشتر ملحوظ بود تعجب نمودہ گفت کسے کہ حق بجانب او نبود و خیانت ورزیدہ بیباکی
و بیحیائے نمے نمود از و جریمانہ گرفتن نوعے از سزا دادن است گریا تنبیہ بالمال بعمل آمد اما از دیگرے کہ محق و صادق
بود بر او چیزے الزام نمودن چہ معنے دارد مرلید ہر دو دیگر خوش آمد گویان فضول اصطلاح شکرانہ ظاہر نمودہ معروض
داشتند کہ این کار موافق ضابطہ و معمول این ملک ہست تبازگے احداث آن نمی کنیم مستر مذکور تعجب موفور نمودہ متحیر و خاموش
ماند و اظہار کراہت ازان نمود اما آمدن زر جمیع دنیا طلبان را خوش مے آید این جماعہ کہ سر آمد ارباب دنیا و ہمگی ہمت
شان مصروف تحصیل آنست تا کجا از چنین امور باین ہمہ ولا لتہا مستکرہ توانند بود تا حال ہم کہ پردہ از روے کار
برخاستہ امریکہ موجب بدنامے ایشان باشد از سروران این جماعہ بظہور نرسیدہ مگر از اوضاع معاملہ سکوں و عدالت
اینہا و نارسائے مردم ہند تا سبرداران انگلیشیہ رنجے بہ بعض خلق اینجا سیر سد اگر اندک توجہے باحوال اشخاص اینجا
نمایند و ملتمسات ہر یکے شنوند شاید ستم رسیدگان بداد خود رسیدہ از رنج و عنائے کہ می کشند نجات یابند.
خلاصہ ہیچ کسے ازانہا کہ سرگرم خیر طلبے خود و نام دولتخواہ کمپنی بودہ اند در اظہار قباحت امور رکیکہ و حسن احسان
با عامۂ خلائق و ترویج ضوابط دیرینہ کہ ہر ضابطہ برائے کدام فائدہ و غرض ازان چہ بود نکوشیدہ تا کار بجائے کشید
کہ فی الجملہ کتابہائے مرقومہ اصحاب انگلیشیہ صورت جمعیتے یافت و اندک اندک بر بعض قوالب ضوابط نہ حقیقت آن
انگلیشیان را اطلاع دست داد و چون حدید الذہن و نہایت ہوشیار بودند دریدند و ستان حق تعالے ایشانرا
جزائے تنبیہ جماعۂ ما غیان عصاۃ فرستادہ بر اکثر رؤسائے بے حقیقت ظفر داد و قراعنہ مغرور و قوم از خود دور

انها را از دست اینها متاصل گردانیده که دمه بنهد دستانیان را در نظر ایشان وقر و وقعے نمانده خود را در هر باب و هر کار بهتر از همه اینها دانسته شروع بمناقشه و مناظره باحکام دست نشان خود و عمله و اتباع ایشان نمودند و در مقام تنقیح معاملات و خیانت و تصرفات آنها برفق و مدارا در آمدند اینهم از قدرت نمائی خداوند مقتدر است زیرا که این جماعه بر سر کار آورده و اعتبار داده صاحبان انگلیشیه در چند روزه اقتدار مستعار آنقدر بر خود مغرور و از انصاف و اشفاق دور افتاده بودند که مزیدے بران متصور نیست نهایت خنگ و شجاع الدوله مغفور با وجود نهایت اقتدار و اختیار که در حکمرانی داشتند هرگز در نفوس شان بعشرے از عشار این تنگ ظرفان اثر نخوت و نفرت از اتباع پیدا نمی شد هر کرا اندک قرب و اختصاص در خانه جماعه انگلیشیه بهم رسید خوارے و بیمقدارے دیگران را پیش نهاد خاطر خود نموده در شکست قدر و منزلت نجبا و اشراف کوشیدن گرفت هر یکے در پے دیگرے افتاده تا زوال عزت امثال خود قرار و آرام نداشت تا آنکه همه ذلیل و بیمقدار و ضعیف و خوار شدند اما مقربان و رؤسا بمکافات نیات خبیثه خود از اتباع و غربا پیشتر و بیشتر مذلتها کشیدند و انچه دیدند از دل و دست خود دیدند ذلک تقدیر العزیز القدیر تتمه این مقال و تفصیل این اجمال در سطور آینده پیرایه ظهور یابد ✤

ذکر متعین شدن ضلعه داران از فرقه انگلیشیه در مفصل بنگاله و عظیم آباد و منقسم شدن سر رشته صوبه بخشش ضلعه و قرار یافتن کونسلیه ها در هر ضلعه از اضلاع سته مذکوره و معزول شدن میر روح الدین حسین خان بهادر سپهدار خنگ از پورنیه بنا دانی خود و کاوش نهانی محمد رضا خان بهادر مظفر خنگ

میر روح الدین حسین خان بهادر سپهدار خنگ خلف سیف خان که بشعبده فلک ناگهان حکومت پورنیه یافت چون مرد لاابالے و منهمک در عیاشے و نهایت خود رائے متلون با کمال بذل و اسراف است غرق دریاے عیش و عشرت گشت و از فرط ارتکاب انواع مغیرات روز و شب در مستی و غفلت بسر بردن گرفت و یکی از پسرزادهاے پدر خود آقا عسکر علے نام را که نوکر شاه مصطفے قلی مرشد سیف خان و شاه شکر الله قادرے بود عسکر علے خان خطاب داده نائب و مدار المهام ملک و خانه خود ساخت و آن عزیز جوانے در کمال تزویر و بد باطن فاسد العقیده و نهایت تنگ حوصله بر خود غلط بود و لے نعمت خود را مصروف رضا جوئے خود دیده هر چه میخواست میکرد تا نیکه رجوع ما و ندانستند با آنها انواع کاوشها نمود و متوسلان خود را در جاه و رفاهے افزود و در مصارف رقص و انعام رقاصان و قوالان و نقالان و بعضے از مقربان که ندیم روح الدین حسین خان بهادر سپهدار خنگ هر دم و هر آن بودند تعلل نکرده خان مرقوم را از خود خوشنود و میدانست و رعایا و سپاه و عمله نظامت مرشد آباد دنبا بر تاخیر در وصول زر معامله ناخوش بوده از سپهدار خنگ شکایتها داشتند گاه گاهے مخلصانش برے آگاهے دو کلمه با وے میگاشتند و از حاضران هم بعضے از نائب انتر سیده منبه ولی نعمت غفلت پیشه خود مے شدند اما سودے نکرده خود در بلاهاے کینه جوئے نائب مے افتادند تا آنکه یکبار حسین قلی خواجه سراے سیف علے خان عموے سپهدار خنگ بگفتگوے بسیار عسکر علے خان مذکور را تغییر کنانیده خود نائب شد و در روز چندے الجمله انتظامے در معاملات داده خانه اش را اندکے آراست اما سپهدار خنگ که از هیچ عالم خبر نداشت و نمیدانم چرا با او تعشقے مے ورزید باز در مقام دلجوئے

او درآمده حسین قلی بیچاره را معزول و آن نامعقول را منصوبه ساخت خانخانان مظفر جنگ که مثل دیگر مقتدران وجود نام آوران در خانه انگلیشه نمی خواست تقصیر تاخیر در ارسال زر موعوده ما لگزارے پوینده بحضور ارباب کونسل ظاهر کرده سپهدار جنگ را تغییر کنانید و در اے سوجیت رائے را متعهد بحالات مذکوره گردانید و پنجهزار روپیه در ماهه که شصت هزار روپیه سالیانه میشود برائے سپهدار جنگ از کونسل مقرر گشت چون سالے برین گذشت سوجیت رائے هم تغییر و مقید گشت و رضی الدین محمد خان حاکم آنجا معرر گردید و بنا بر ظلم عمال و قلت مصارف زر درین بلاد و انتقال زر بائے خطیر بولایت انگلنده ازین ممالک که در هر سالے با هر یکے از اصحاب انگلیشه که پنج شش کس بلکه افزود از عمده ها ممالک خود بعد تحصیل وجهے لائق راهے میشوند لکوک بدر میرود و فراوانے جنس بملات و از رائے نرخ آن که از قلت انسان و حیوانات بسبب فقدان فرقه سپاه خصوص سواران بنده سے که فقط در بنگاله و عظیم آباد بوده اند مع فوج ملازم نظامت و زمینداران و امیدواران البته کمتر از هفتاد هشتاد هزار سوار بنود و الحال حکم عنقا دارد جمع بر محال کاستن گرفت و در قحط که خلق بحساب هلاک گردید بیشتر موجب ویرانے ملک گردیده اراضی مزارع زیاده از حد حساب خراب و نامزروع افتاد و آن قدر که مزروع میشود برائے آنهم خریدار سے پیدا نیست اگر خرید شوره و افیون و ابریشم و پارچه سفید که انگلیشیان میخانید درین بلاد بنگاله و عظیم آباد نمی بود شاید روپیه و اشرفی بطور کیمیا و عنقا بدست کسے نمی آمد و اکثر خلق تازه بوجود آمده نمی دانست که روپیه کرا میگویند و اشرفی چیست ٭

متعهد شدن جارج و نشرت هوشیار جنگ برآوردن خیانت عمال بنده و احداث یافتن اضلاع سته در تمام قلمرو بنگاله و عظیم آباد و اوڑیسه

اول شروع سال هشتاد و پنجم از مایه دوازدهم یا در اواخر هشتاد و چارم مسٹر ورلس گورنر قاصد ولایت خود گشت و مسٹر کرنیر که تا سے مرتبه او بود گورنر کلکته گشت بعد ازان بمشاهده کے محاصل و شوق ادراک و احاطه جزویات ضوابط ملکدار و معاملات رائے ارباب کونسل بران قرار یافت که یکے از ان جماعه در مفصل و دو احوال را دریابد که حاکم را با رعایا و رعایا را با حاکم چه معامله است عمال با راجها و زمینداران چه سلوک کنند و آنها بحاکم چه میدهند کدام کدام رسوم و ابواب میگیرند و بکدام کدام نام زرهائے میستانند قرعه این کار بنام هوشیار جنگ بهادر و نشرت که بانیده هم آشنا و فی الحقیقه مرد تیز رائے دانا و با کثر صفات حمیده موصوف و با دقائق معاملات فی الجمله آشنا بود افتاد و آن عزیز وافر التمیز برائے امر مذکور بضلعه دیناج پور تعین گردید و در انجا رفته بقدر طاقت و لیاقت بر اکثر امور آگهی یافت و مورد تحسین و آفرین امثال و اقران خود و ارباب کونسل گردید چون در معاملات بنگاله که اکثر خیانت و بے انتظامے بود ظاهر گشت ارباب کونسل درباره همگنان بدگمان گشته و معاملات را و شتاب رائے را هم ازین قبیل دانسته بنائے تقسیم اضلاع و تعین ضلعه داران و بجائے یک کونسلیه که با مظفر جنگ و شتاب رائے و عبارت خان مرحوم شریک میماندند سه چار کس را از انگلیشیه که ارباب کونسل نبوده مرتبه امیدوارے که کونسل داشته باشند کونسل هر ضلعه مقرر نمودند ازان جمله هوشیار جنگ با مسٹر پالک و صبا کلان عظیم آباد و مهاراجه شتاب رائے کونسلیه های ضلعه عظیم آباد مقرر شدند و اضلاع سته بدین تفصیل انقسام یافت ضلعه کلکته و ضلعه بردوان و ضلعه راج شاهے مرشد آباد + و ضلعه جهانگیر نگر + و ضلعه دیناج پور + + و ضلعه عظیم آباد + + +

ذکر ورود ہوشیار خنگ و مستر پالک در عظیم آباد و حالیکہ این ہر دو را با مہاراجہ شتاب رائے رویداد

چون خبر آمد آمد ہوشیار خنگ و نباسے کونسل در ہر ضلعہ و عظیم آباد اشتہار یافت کسانے را کہ با مہاراجہ شتاب رائے دل دگرگون بود امید وار ریا بہر سید اگرچہ از حسن سلوک و ہوشیارے او چنین کسان دران ضلعہ اقل قلیل بودہ اند اما باز ہم چون جمیع طبایع یکسان و سلوک شخص واحد با عالمیان ہر چند اعدل ناس باشد یکے وضع نتواند بود لہذا جمعے قاصد التہاب نوائر فساد گردیدہ مستعد شدند و راجۂ مذکور اگرچہ دامن عملدارے او بلوث خیانت چندان آلودگے و در مقابل حسن خدمتہاے او اندک تقصیراتے کہ بعمل آمدہ باشد وجود و نمودے نداشت باز ہم بنا بر تخالف قومیت و مباینت لسان و مسلک و بیگانگت اوضاع و رسوم تشویش گونہ داشت کہ پایان کارش یکجاے گشت تا آنکہ ہوشیار خنگ در رسید و مہاراجہ شتاب اے تا فتوحۂ باستقبال رفتہ بعد ملاقات بر فیل خود سوار کردہ یک جا معاودت فرمود مردم فتنہ جو بملاقات ہوشیار خنگ شتافتہ دکان تہیج فساد و عناد کشادند اما چون شتاب رائے مرد ہوشیار غیور و از آلودگے ہا مبعد و نفور و ملازمان خود را ہم از شیم خبیثہ نہایت مانع بود و در شیوۂ متصدگرے نیز مہارت کامل و کاغذ ہر قسم کہ خواہند مہیا داشت بجاے خود مستقل بودہ در ہر باب ہر قسم استکشاف و استفسار کہ ہوشیار خنگ نمود و ہر گونہ کاغذیکہ درخواست مضائقہ و تامل ننمود و بجوابہاے شافے مسکت ہوشیار خنگ را مجال الزام نداد تا آنکہ ہوشیار خنگ شیفتۂ محامد و نیک رائے و دیانت و دانائے او گردیدہ ابواب وداد و اتحاد کشاد چون راہ مصادقت کشود یافت مہاراجہ نیز از در اخلاص در آمدہ بتقدیم مراسم تواضع و گذرانیدن ہدایا پرداخت و از خود بلا نہایت خوشنود ساخت و مستر الکسندر معزول گشتہ مستر جگل بصاحب کلانے عظیم آباد مامور شد و بعد چندے او ہم معزول گشتہ بجاے او مستر بارول آمد چون مستر بارول پلۂ دوستیلۂ قوے در ولایت و بہرۂ وافرے از شعور و دانائے نیز داشت با ہوشیار خنگ دربے ساخت و مہاراجۂ شتاب رائے را عظمت و شان خود نمودہ ترغیب بموافقت و مرافقت خود و اجتناب و استنکاف از اتفاق ہوشیار خنگ میکرد مہاراجہ عذر عدم تقصیرات ہوشیار خنگ در بارۂ خود خواستہ میگفت کہ بے جہتے معقول بندہ چگونہ ازان عزیز تجنب جویم و درین صورت صاحب را بر و داد من چہ اعتماد خواہد بود اما مستر بارول چون مزاج تندے داشت بنا بر عدم قبول فرمان معقول را نفہمیدہ آزردگے نمود و بعد چند روز عماد الدولہ مستر ہشٹنگ بہادر جلادت خنگ کہ در عقل و دانش و فرہنگ و حسن تحریر و تقریر بالفعل نظیر ندارد و خلق و لفریب او عالمے را مفتون و مرہون عطوفت داشتہ شکر گذار عنایت و رافتش میدارد بکلکتہ حسب الامر ولایت در رسید و بارول را نوید انسلاک در زمرۂ کمیٹ کلکتہ کہ عبارت از پنج کس مدار المہام حل و عقد جمیع معاملات کل ہندوستان اند رسیدہ حکم معاودت بکلکتہ اصدار یافت و مستر بارول بکلکتہ برگشت و ہوشیار خنگ صاحب کلان عظیم آباد با تفاق چہار کونسلیہ دیگر گردید ازان جملہ بود مستر استوکسن و مستر دوروز و مستر ایون لاو مہاراجہ شتاب رائے ✣ ✣ ✣

ذکر ورود عماد الدولہ مستر ہشٹنگ بہادر جلادت خنگ گورنر کلکتہ در بلدۂ مذکورہ با کمال اقتدار و اعتماد و جمعیت و رود او و دران جا و انقلاب عظیمے کہ بعد ازان اتفاق افتاد

چون لارد کلیف بولایت رفت وزلات وتقصیرات شمس الدوله در کونسل ولایت مذکور گشت او خود مردے درکمال هوشیاری
دهر دیده بود چنانکه اقوام او اعتراف دارند که مثل او حالیا در ولایت هم کسے را نتوان یافت جوابهاے مسکت بسائلان و
ساعیان داده برائت ذمه خود از جمیع تهم ومعایب نمود وحسن نیکوکاریهاے خویش ظاهر ساخت ازان جمله مکالمات ومحاکمات
که از بعضے مستخبران مسموع گشته این است که ساعیان گفته گشتند انگلیشیان مقید میر قاسم خان باد واسنادے نمودند او در جواب
گفت غدیکه در کونسل کلکته هنگام آشفتگی مزاج کونسلیه ها بنا بر گشته شدن مستر امیث وابرام آنها در جنگ میر قاسم خان نوشته در کونسل
افگنده بود که بالفعل انگلیشیان سپار در دست میر قاسم خان گرفتار اند صلاح در مصالحه است بعد استخلاص انگلیشیان مقید باد جنگید
وکونسلیه هاے دیگر از فرط غیظ وغضب بران دستخط کردند که صلاح در بارهٔ میر قاسم خان ومرتضے خان با جنگ باد است گو جمیع مقیدان
کشته شوند وشمس الدوله کاغذ مذکور با خود داشته اذن جنگ بامیر قاسم خان داد وکاغذ مذکور با حتیاط با خود میداشت
در حضور کونسل ولایت افگنده گفت که قصور من است یا قصور ارباب کونسل که حالیا سعایت من می نمایند کونسلیه هاے
ولایت کاغذ مذکور دیده بر رائے او آفرین واز ساعیان انزجار خاطر ظاهر نمودند وهم از جمله قصور وزلات او که ساعیان در
ولایت ظاهر کرده بودند این بود که تجارت نمک بدون خرج وبردن در اماکن بعیده فائدهٔ عظیم داشت واو برائے کمپنی نکرده
هندیان واگذاشت شمس الدوله اعتراف بفوائد تجارت نمک نموده در جواب گفت که جمیع انواع فوائد تجارت وملک برائے
کمپنی است ودر انجا مردم پنج فرقه که عبارت از نوکرے پیشگان واهل حرفه وتجار ورعایاے مزارع ومحتاجین عاجز که فقرا
ومشائخ ودیگر ارباب استحقاق اند نهایت بکثرت از انجمله زیاده از یکلک نوکرے اوقات می گذرانیدند در عهد کمپنی نوکرے
موقوف گشته وهزاران مردم انجا اوقات بتجارت مے گذرانیدند وکمپنی دران وقت یکی از جمله دیگر تاجران آنجا بود حالا ارفع
تجارت بهمه وجوه خاص کمپنی ونوکرے اشراف آنجا که در زمرهٔ سواران بوده اند بالمره موقوف گردیده انیقدر تجارت را
برای خلق انجا که اضعاف مضاعف مردم ولایتے وملازمان کمپنی اند گذاشته ام تا خلق انجا را سد رمقے باشد وبالمره تمام سکنهٔ
انجا از شما بیزار نموده از دست عمل شما آنها را کار بجان وکار دباستخوان نرسد چه زمانه همواره یکسان نیست در وقت حوادث
وفتن همه مردم دشمن قوم شما نباشند عقلاے آنجا این کار را هم پسندیدند وساعیان را بنظر استخفاف دیدند الحق این سخن
کمال متانت واین رائے نهایت اصابت دارد چه سروے وملکدارے استرضاے عموم سکنهٔ انجا را میخواهد نه ایذاے
کل ساکنان آن مکان بلبت اگر دریا نفتے برد انشت بوس ✣ وگر غالب شدے افسوس افسوس ✣ بعد ازان که بربد گویان
غالب آمد صلاح ارباب حل وعقد ولایت اقتضاے آن کرد که الحال هم برائے انجا به ازو دیگرے نیست لهذا التماست ابرام
شمس الدوله را بنا بر انتظام معاملات این ملک روانه نمودند واحکامے چند متعاقب او نوشته فرستادند بحسب اقتضاے قضا
جهاز سوارے او دو اثناے راه چنان مفقود الخبر گشت که هیچ کس در هیچ جا اثرے ازو نیافت چون این خبر بولایت رسید
عقلاے آنجا باهم مشوره نموده صلاح چنین دانستند که بالفعل در پله باشمس الدوله غیر از عماد الدوله مستر هشتنگ بهادر احدے
برابر نیست همین را بجاے او مقرر باید ساخت ومستر مذکور دران اوان صاحب کلان ارکاٹ دکهن بود بنا بران بجلدے
هرچه تمامتر حکمے بعماد الدوله مستر هشتنگ بهادر جلادت جنگ نوشته فرستادند که خود را بکلکته رسانیده صاحب حل وعقد
امور آنجا داند وحسب الارقام پاکتی که بنام شمس الدوله رفته نوعیکه بهتر داند بعمل آرد وحکم دیگر بکلکته فرستادند که پاکتی که بنام شمس الدوله
رفته مختوم ومحفوظ باند تا مستر هشتنگ در انجا رسیده بکشاید وبخواند این هر دو حکم هر دو جا رسیده مستر هشتنگ از بندر

روانه کلکته گردید و پاکت بصیغه خط کونسل ولایت متضمن احکام در کلکته بانتظار مسٹر شنگ محفوظ نگهداشته شد چون عماد الدوله مسٹر هشنگ بکلکته رسید تا سه ماه تا لے مرتبه مسٹر کریتیر که گورنر کلکته بود مانده روز و شب در مطالعه و ملاحظه کاغذ های کل معاملات و پاکت مرسله ولایت بسر برد چون سه ماه که شاید موجد تغییرے مسٹر کریتیر بود گذشت و او از ان کار ممنون گشت عماد الدوله بر کرسے گورنرے نشست بعد چند روز حکم آوردن محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ مبارز الملک معین الدوله خانخانان و ممتاز الملک مهاراجه شتاب رائے بهادر منصور جنگ در پهره ببلدهٔ کلکته نوشته بمسٹر کرام صاحب کلان مرشد آباد و برائے هوشیار جنگ که صاحب کلان عظیم آباد بود نیز سے فرستاد که دیگرے را بران اطلاع نشد اما از ثقات مسموع شده که جان گرام که با مظفر جنگ بسیار دوست بودے گفت که در حفاظت و صیانت مظفر جنگ هر گاه سعے من پیش نرفت شتاب رائے را که در مرتبه او باطنا باهم دیگر متنازع بودند و حکم ولایت بعزل و قید او نیامده بود بحسن تقریر و تدبیر خود شریک این مذلت گردانیده حکم گورنر بهادر برای عزل و قید او فرستاده او را هم با مظفر جنگ برابر گردانیدم ایزد تعالے از بلیهٔ بموجب چنین طرف دار بیهائے گناهان را در امان خود نگهدارد ✣ ✣

ذکر رفتن مظفر جنگ در پهره از مرشد آباد بطرف کلکته لاعلاج و مجبور و رفتن راجه شتاب رائے بعد ازان بچند روز همان جا بهمان دستور ✣

مسٹر کرام صاحب کلان مرشد آباد در خانه یکے از اقوام خود شبے طعام میخورد که ناگهان نوشته گورنر بنام او در همان مجلس رسید و او قبل از وقت ازان جا برخاسته بخانه خود رفت و ازان جا رقعه بکپتانے نوشت این خبر از سر کاره بعنیه مظفر جنگ همانوقت رسید بنا بر اقتدار یکه داشت گمان انقلاب روزگار در کار خود نکرده در نشاط باغ فارغ البال خواب غفلت نمود ساعتے از شب باقے بود که کپتان مع یک پلٹن تلنگه همراه مسٹر اندرسن آمده متصل به نشاط باغ استاد و اول صبح مسٹر اندرسن با معدودے از خدمتگاران بر در نواب آمده بلاقات او رفت و ابلاغ امر گورنر بار دشان با تسلیه نمود و گفت که کسے را با شما تعرضے و خشونتے در هیچ امرے از امور منظور نیست اما حکم چنین رسیده چون مظفر جنگ دل و دست ستابی و مجال تمرد نداشت گردن انقیاد فرود آورده بهر چه مامور بود رضا داد و کپتان پهرهٔ تلنگان ملازم مظفر جنگ برداشته در هر جا و هر مکان پهره های خود که عبارت از تلنگه های مستحفظ است قایم ساخت و بآنها فرمود که با هیچ کسے از ملازمان مظفر جنگ و واردان خانه اش هیچگونه خشونت و پرخاش بعمل نیارند اگر مردم او با کسے از اهل و رود خشونتے نمایند کپتان اطلاع نماید ملخص آنکه هیچ نوع بیوے ادبے نسبت بمظفر جنگ بعمل نیاید مگر کسے چیزے را بجائے نبرد و مظفر جنگ ازان احاطهٔ باغ تنها بدر نرود بعد انتظام درین مکان یک لفٹنٹ همان پلٹن که تا لے کپتان مے باشد با یک کمپنی بر خانهٔ مظفر جنگ که در شهر مرشد آباد بنو ساخت اشتهار دارد و حرم سرائے او هم انجا بود آمده بر در های درآمد و برآمد خانهٔ مذکور بهر عدد که بود پهره ها نشانید اما با کسے و چیزے تعرض نبود لیکن انقلاب عجیبی رو نمود و منی بیگم که با مظفر جنگ عنبار کدورت در خاطر داشت شادمان گشته ساعے شکست خورده بود اما بپاس خوبیها که در فطرت و ثبات مزاجیکه در خلقت دارد فتوت کار فرما گشته برای نجات مظفر جنگ ازان مهالک مساعے جمیله بتقدیم رسانید و کارے چند نمود که مجال مردان کاردان بنود و همین قسم بالنواب گورنر جنرل بهادر نیز یکه رو بوده با جرنل کلاورن نساخت اگرچه محل اندیشها بود هرگز عجز و زبونے را بخود راه نداد بعد معروضے

مظفر خنگ خود متصدی امور متعلقه نظامت گردیده مختار و مدار المهام امور متعلقه نظامت و مربی و اتالیق مبارک الدوله گشت اعتبار علی خان خواجه سرای ملازم خود را که از غلامان مومن الدوله محمد اسحق خان مرحوم است نائب نظامت مبارک الدوله گردانید عالمی از دست آن خواجه سرای سست رای کج خلق تنگ ظرف بجان و در امور خود حیران بودند منی بیگم اگرچه از قبائل نجیب و فرقه شرفا نیست اما هوشیار و مستقل مزاج انچه مقرر سازد برساند و بکنه اکثر کار رسد اینقدر دارد اگر نایب معقول و هوشیار از بنجا مقرر کرده و خود پرده تنکی درمیان گذاشته جواب و سوال مردم مے شنید و بمشورهٔ نائب نجیب هوشیار کارے کرد ریاست مرشد آباد و اختیار معاملات نظامتی که بالفعل است کسی از دست او بیرون کردن نمی تواند اما بمشورهٔ اعتبار علی خان که نهایت زشت خو و بے شعور و اداو صاف ریاست دور افتاده محض است کار فرما گشته ناظم مذکور را مع مادرش ببو بیگم بقابو و اختیار خود گذاشت و ببو بیگم را با آنکه منی بیگم پرورده پدرش بود بصلاح خواجه سرای مذکور مع مبارک الدوله نهایت دست تنگ خود و بے اختیار محض میداشت اما حق آنست که مبارک الدوله هم لیاقت همین حال داشت تا آنکه آنها را فرج بعد از شدتے رویداده ذکرش عنقریب انشاء الله تعالے آید +

ذکر رفتن مظفر خنگ بکلکته در پهره بکمال ناکامی و ناچاری و رفتن مهاراجه شتاب رائے برائے او و معزول شدن هر دو از تمشیت امور خالصهٔ شریفه و آوردن انگلیشان بدست خود سررشته ملکداری

مظفر خنگ بنوعیکه گذشت در پهرهٔ انگلیشے بین الخوف و الرجا بود که حکم دوم از نزد گورنر هستنگ بهادر در باب ارسال او بکلکته رسید و عمال گرام صاحب کلان مرشد آباد حسب الامر او را تا بتاریخ بست و سوم محرم سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و شش از هجرت در پهره بطوریکه بود روانه کلکته نمودند خلق کثیرے نیابر زمانه سازے بامید آنکه شب حامله است فردا چه زاید تا پلاسے مشابعت نموده برگشت و برخے درین باب بر دیگران تقدم جسته تا بکلکته رفتند و بعد روزے چند احوالش در کمال اختلال دیده برگشتند مگر زمرهٔ از ستوسلاش همراه ماندند کلکته که دریاے قلزمے است بی پایان و شهریست نا پرسان چون مظفر خنگ مورد عتاب کمپنی بود زیاده تر بے التفاتے درباره او مبذول گشته جواب و سوالش را ملتوے گذاشتند و مسٹر جان گرام که مظفر خنگ آشنا و از راجه شتاب رائے بیگانه نبود حمایت مظفر خنگ متعذر دیده بپاس دوستیهاے او راجه مرحوم را با آنکه شاید درباره او از روے لاعلمی حکمی نرسیده بود در بلاے مذکور مبتلا گردانیدن سعے بسیار نموده همین حکم درباره شتاب رائے بعظیم آباد نیز فرستاد چون راجه مذکور بحسن خلق و سلیقه کارداني و کارگزارے همگنان را خوشنود و راضے از خود داشت سوا مشیار جنگ جارچ و نسترت درباره او اینقدر رعایت کرد که اظهار این حکم نکرده تاکید روانه شدن بروز معین نمود و این معامله ظاهرا برائے او در اواخر ماه صفر سال مذکور روے داد و فاصله یک ماه در معامله او و مظفر خنگ اتفاق افتاد راجه شتاب رائے بتاریخ معین حسب الامر بر بجره سوار و روانه گردیده بکلکته گردید هوشیار خنگ گفت که یک کمپنی برائے حفاظت همراه مهاراجه باشد و صوبه دار که عبارت از سردار کمپنی است تخفی نامزد شد که از حد ضلعهٔ عظیم آباد بیرون رفته بر بجرهٔ سوارے او سایه وار ملازم بوده هیچ گونه استخفاف در ادب و سلام و امتثال فرمان جائز نداشته تا بکلکته رساند راجه مذکور نیز بطور مسطور بکلکته رسیده در منزلے که ما مور گشت منزل نمود تفصیل جواب و سوال و انفصال معاملات هر دو فقیر را معلوم نشده اگر از جاے منبع معلوم شود ضمیمه این سطور و ادراق انشاء الله تعالے خواهد شد بعد یکدو ماه روزے چند کم و بیش که الحال فقیر متذکر آن نیست باربات کونسل مرشد آباد و عظیم آباد حکم کونسل هستنگ رسید

شتاب رای و مظفر جنگ از کار سے خالصه که عبارت از بندوبست ملک و تحصیل خراج باد شاهے ست و مامور شدن ارباب کونسل هر دو جا بکار مذکور رسیده و هوشیار جنگ روز دیگر اول وقت حکم باحضار اعیان شهر و ارکان دربار در قلعه شاهے داده خود مع جمیع کونسلیه اجتماع نموده و در حجره باکونسلیه نشسته حکم نامه کونسل کلکته را ترجمه بفارسے نموده برآمد و در بار عام منشی سراج الدین محمد خان ترجمه مذکوره را بحسب الاشعار بآواز بلند خوانده بگوش حاضران رسانید مضمون آنکه مهاراجه شتاب رای را از کارهاے دیوانے خالصه شریفه معزول داریم باکونسل عظیم آباد را بآنان کار نامور و منصوب گردانیده شد باید که عمال محالات خالصه بصاحبان مذکور رجوع نموده حسب الامر آنها عمل آرند و مهاراجه مذکور را در امور نظامت بحال و برقرار دانسته از ان باز صاحبان کونسل در کارهاے خالصه حسب الاستقلال و الاستبداد بلا شارکت نائب سپهدار دستانی سنے پردازند اگرچه پیشتر ازین هم بعد فوت میر جعفر خان مختار اصحاب انگلشیه بوده اند اما سنے الحال اختیار معاملات مظفر جنگ و شتاب رای هم داشته اند و لیکن چند سال که عبارت از ابتدای ورود گورنر هشتنگ صاحب سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و شش هجری ست الی الآن که ماه محرم شروع سنه هزار و یکصد و نود و پنج هجرت است اصحاب کونسل را در معاملات مالے و ملکی از هیچ یک سے نائب مختار کار گزار سهو و شریک صاحب اعتبار نگر متصدے چیزے که عمله و اتباع مظفر جنگ و شتاب رای بودند لوازم سرشته داری و توابع فرمان ارباب کونسل مرشد آباد و عظیم آباد و در کلکته بپیشگاه لیفتنت کرنیل بیره راجه جانکی رام صاحب جنگی بنام دیوان خالصه و فی الحقیقت تابع مسٹر ودکریل و سر انگلیتے که دیوان خالصه باشند مقرر است تا بعد چه شود و بعد ازین شروع سال نوزدهم هجرت نبی است رام بکلکته رفته محالات ضلعه عظیم آباد بعضے بنام خود و برخے بنام کلیان سنگه پسر مهاراجه شتاب رای نهد نمود و آورده بهیر در سید ن بعظیم آباد اتفاق در میان سر دو برادر سیده ساد هو رام و خیالی رام بتفاوت قلیل ما سنے اسیر و ذلیل گردیده از دو جا اعتبار افتاده اند کلیان سنگه که در گرداب اضطراب و اضطراب امید دار وصول باحوال هر دو هندوے مذکور و معاملات محالات ضلع مذکوره در نهایت اختلال است **بیت** جهان را جهاندار دارد خراب ✤ بهانه بسیاوش و افراسیاب ✤

ذکر آمدن عماد الدوله مسٹر هشتنگ بمرشد آباد و بنگاله و برگشتن از انجا بکلکته و خلاصی یافتن مظفر جنگ و مهاراجه شتاب رای از ان گرفتارے و فی الجمله اقتدار یافتن مهاراج مذکور در امور ملکدارے و وفات یافتن او بدون برخوردن از سروری و سرداری و قناعت نمودن مظفر جنگ بدون مرتبه خود بعجز و ناچارے ✤

چون مظفر جنگ و شتاب رای در گرفتارے بپیشگاه انگلیتے بکلکته رسیدند عماد الدوله مسٹر هشتنگ برای اطلاع و انتظام معاملات بنگاله اراده منصت بمرشد آباد نمود و بموجب حکم ولایت ده دوازده کونسلیه که برای انتظام ملکدارے سنبه و بنگاله سابق مقرر بوده اند موقوف گشته برای کارندگی پنج کس از کونسلیه با مع عماد الدوله گورنر کمیٹ مقرر شدند از جمله چار کس یکی مسٹر بارول بود که آخر سال نود و چهارم از ساله دوازدهم بولایت رفت و ذکرش آید و نام سه کس دیگر فقیر را معلوم نیست و کونسلیه ها بدستور سابق ده دوازده کس در کار تجارت کمپنی مقرر ماندند اما تابع ارباب کمیٹ و کمیٹ عبارت ازان جماعه اند که ارباب حل و عقد جمیع امور عظیمه و غیر عظیمه این ملک باشند مثل تسخیر بلاد و حروب با اصحاب افواج و عناد یا مصالحه با بعضے از گردن کشان و هر چه ازین قبیل پیش آید و نیز هر چه ما دون آن باشد القصه گورنر در اواخر ماه ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و شش تنها یا بعضے ارباب

کمیٹ وارد مرشد آباد گردید و دو ماہ و چند روز در مرشد آباد بوده از نبہ و بست معاملات و عزل و نصب بعض عملہ کہ متوسل ذیال دولت مظفر جنگی بوده اند قاصد معاودت بکلکتہ گردید و در ماہ ارباب نظامت مع ناظم بنام کہ سابق بیست و چار لک روپیہ بود و شانزدہ لک مقرر نموده منی بیگم را بجہت آنکہ مبارک الدولہ بسبی حدیث السن است مختار مصارف مبلغ مذکور ساخت و این مبلغ برای کارخانجات امارت و در ماہ مردم واجب الرعایۃ کہ ہمیشہ ملازم و مورد مراحم ناظمان سلف بوده اند و برخی از عشائر و اقارب میر جعفر خان و سوان مدخولہ او و بعضے از اخلاف مہابت جنگ مرحوم و منتسبان آن دو دمان و اسباب تجمل و عملۂ ضروری کہ برای عمدہ ہای اینجا باید از سرکار کمپنی مے دہند و ہمین قسم وجہی قلیل برای بعضے مردم عظیم آباد غیر مواجب نائب آنجا کہ اکنون پسر شتاب رائے است معین گشتہ لیکن چون شراکت با در ماہ کلیان سنگہ پسر شتاب رائے ندارد و در دست او نیست مردم آنجا بلا حرج ماہ بماہ مے یابند و چون وجہ معین مرشد آباد بشراکت ناظم و در چکاپوے اختیار مبارک الدولہ دنواب عملۂ اوست کہ بعد ہر دو سہ سال تغییر و تبدیل مے یابند و کسانیکہ چند روز بران کار معین مے باشند با ہم نفاق داشتہ در پے خرابی متوسلان ہمدیگر و طمع و افر افتاده بہر حیلہ کہ دانند و توانند خانہ خود معمور و وظیفہ خواران را کہ معدودے از انجا مانده اند ہمیشہ عاجز و محروم از وجوہ معینہ مے دارند بحدی کہ وجہ مشاہرہ بعضے شانزدہ ماہ و از برخے بیست و پنج ماہ و ازین قبیل در سرکار بسیار باقی است و چند بار ہمین قسم باقیات را بحیلۂ چند بعضم نموده اند از جملہ حیل یکی آنکہ الحال اگر فارغ خطی این باقے بدہید آئندہ ماہ بماہ خواہید یافت و گاہے در وجوہ تنقیص نمودند کہ این قدر را ماہ بماہ تو ایم داد و انچہ باقے ماندہ مقدور ما نیست معاف نمایید با این حال باز اعطا و ایصال آن وجوہ بدستور و غربائے بیچارہ کہ درین زمان وبیر آسمان ہندوستان وسیلہ معاشے ندارند خصوص نوکران مرشد آباد از مشاہرہ خود محروم و مجبور اند و بجائے مے گذرانند کہ نصیب کسی مباد و سرداران معدلت شعار مثل ناظم و نائب او و بیگمات عمائر تقدر اینہا را ہرگز نظر ترحمے بحال درماندگان بیچارہ نیست اگر این قدر مبلغ ہم کہ مقرر است بطور انصاف و تبعیت عقل حقیقت بین انقسام یابد و بمصارف مناسب در آید مردم بسیارے بآرام زندگے توانند نمود و از دست و دولت اینہا توانند آسود اما بمقتضائے دوائر فلک کج رفتار و حرمان حکام از عقل معدلت شعار ہرگز بخاطر ناخدا ترسان بے ننگ و عار و غدغۂ این قسم امور خطور نمے کند و در امر یکہ نباید ہیچ کار دنیا و عقبائے اینہا نیاید بسزارہا بلکہ لکوک بمصرف مے رسانند و از فضولیہائے خود باز نمے آیند چنانچہ انشاء اللہ تعالے عنقریب بہ بعضے از اعمال اینہا کہ از ہزاریکے و از بسیار اند کے است اشعار کردہ آید

القصہ گورنر بعد انفراغ از امورے کہ مرکوز خاطر داشت بکلکتہ معاودت نمود و روز سہ شنبہ ششم ماہ جمادی الثانیہ یا شانزدہم ماہ مذکور سنہ ہشتاد و ششم از مایۂ دوازدہم راہے گشتہ بکلکتہ رسید آن زمان حکم باحضار مظفر جنگ و شتاب رائے در کمیٹ نمود

در یک کونسل شتاب رائے برای جواب و سوال مے رفت و در کونسل دیگر مظفر جنگ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

ذکر رہائے یافتن مہاراجہ شتاب رائے از ابتلائے گرفتاریہائے جان فرسا

چون شتاب رائے کاغذ منقح و دامن از آلودگیہا پاک داشت و برائے او معاندے ہم چنانکہ محل امور او تواند شد نبود نسبت بمظفر جنگ جواب و سوال او زوجہ انفصال یافتہ مخلصے او با برأت ساحت افعالش از جمیع مآثم و زلات کہ متہم و مظنون بود در مدت مکالمہ و مناظرۂ یک سال و چند ماہ میسر آمد و گورنر و جمیع ارباب کمیٹ عذر خواہے بسیار و مہربانے و دلجوئے بیشمار نموده و ثیقہ متضمن اعتراف آنکہ گمان عدم دیانتی کہ نسبت بمہاراجہ شتاب رائے بنا بر بعض جہات در دلہائے اصحاب کمیٹ و ارباب حل و عقد

جماعهٔ انگلیشیه راه یافته بود بعد تفتیش و تحقیق که در کمال تدقیق و مدت مدید بعمل آمد اثرے از خیانت و عدم دیانت غیر از دولت خواهے و حسن اخلاص ازان زبدهٔ ارباب وفا ظاهر نگردید و سلوک ناملایمے که نسبت باو بعمل آمد نهایت بیجا و بیگانه از جزاے نیکو خدمتهاے او بود نوشته باو تفویض یافت و خلاع فاخره برقامت لیاقتش پوشانیده فیل و جواهر علاوهٔ آن عطا فرمودند و بدستور سابق شریک کونسل ضلعهٔ عظیم آباد گردانیدند مرخص نمودند تا زمان مذکور هوشیار خنگ از کار عظیم آباد بضابطهٔ نوکرے که ترتیب دارند موقوف گشته بکلکته آمده بود و مسٹر هرسٹ بجاے او مقرر اما مهاراجه شتاب رائے بنابر فرط غیرت و روات و بیگانگت آب و هواے کلکته با مزاج او بیارگشته آخرها ضعف معده که لازمهٔ هواے آن جاست بهم رسانیده رفته رفته منجر باسهال گردیده بود که رخصت یافت چون از کلکته نهضت نمود مردم عظیم آباد اکثر بمقتضاے وداد و اتحاد و بعضے که در غیبت او ائتلاف فوق رعایتش نموده در مقام ابراز و اظهار خیانتش بودند از خوف تسلط او و اظهار ارادت و انقیاد تا باژه و بعضے خوشامد پیشگان عیار تا گلبور باستقبال شتافته آوردند نهایت ناتوان و ضعیف البنیه گردیده بود بعد ورود بخانه خود نهایت گله مند از انگلیشیان و بهمانقدر که مداح شان بود شکایتها داشت بلکه زیاده تر ازان حق بجانب او بود چه نوکرے و رفیقی با جمیع خوبیها مثل او دیگرے برائے این جماعهٔ نبود بلکه برائے هر آقاے مانند او نوکرے نایاب و قدردانے او از جمله واجبات عقلی بود دورهاے مظفر خنگ هم ازان عار و ننگ مقارن رستگارے شتاب رائے اتفاق افتاد اما چون روح شتاب رائے متصل همین رهاے از زندان بدن خلاصے جست اتمام احوال او درین مقام مناسب نمود و احوال مظفر خنگ که هنوز در قید حیات است انشاء الله تعالے متعاقب بزبان قلم داده خواهد شد ✣

ذکر انتقال راجه شتاب رائے از دنیا بمرض اطلاق و شتافتن بمعرض مخاطبات خالق انفس و آفاق

چون راجه شتاب رائے بعظیم آباد رسید از شدت مکارهیکه عوض مراحم معموله در جلد دوم نیکو خدمتیها دید از حیات خود فی الحقیقه استکراهے بهم رسانید تقضاے معهود او هم رسیده بود در مرض اسهالیکه لاحق داشت افراطے پدید آمد مزاجش را بآنکه معتاد بنود بما کولات غیر مناسب رغبت بهم رسید و در تدبیر مرض با وجود شعور و ثبات مزاج تلونے پیدا کرده امتیاز نفع و نقصان دوائے کرد چنانچه مولوے فیض علے الطبیب سلمه الله تعالے که بالفعل در عظیم آباد نظیر ندارد متوجه معالجه او شد در نفع ظاهر از حسن تدبیر او احساس نمود اول خود بعضے از خوشامدگویان حق ناشناس که در حضور او فقیر را از مخلصان هوشیار خنگ و معاند او ظاهرے کردند و مولوے فیض علے مذکور دران زمان بر فاقت فقیر صرف اوقاتے نمود بنا بر اظهار دلسوزے و خیر خواهے خود و اثبات نسبت فقیر بدشمنی و عداوت از رجوع بطبیب مذکور مانع بودند بعد از انکه باضطرار رجوع نمود از خوردن دواے مجهول الاجزاے که در غیبت او تیار شده باشد بمبالغه مبالغتے نمودند و آن اجل گرفته با وجود اعتراف بفوائد دوائے او استنکاف از مداوا نشین نمود و چندے بالمره ترک دوا کرده بطبیعت گذاشت بعد ازان رجوع بدواکثر که عبارت از طبیب انگلیشیے است بسماجت ارباب کونسل آنجا نمود اما این مبالغه و الحاح صاحبان انگلیشیه بنابر شدت خیر خواهے بود نه از راه عذر و بداندیشے داکثر صلاح در تنقیهٔ مواد و تصفیهٔ معده از اخلاط واجب الدفع دیده علاج بمسهلات نمود معده اش را که ضعفے بکمال عارض بود ضعیف تر گشته قوت ماسکه دهاضمه بالمره ساقط گردید ✣

رفتن گورنر عماد الدوله مسٹر هیسٹنگ بملاقات شجاع الدوله در بنارس و انتظام معاملات

عظیم آباد و معاودت نمودن به کلکته بے مکث و درنگ

متعاقب ورود راجہ شتاب رائے عماد الدولہ مستر هشتنگ بهادر گورنر هم تبابر ملاقات شجاع الدولہ قاصد بنارس گردید و پانزدهم ربیع الثانی بمرشد آباد آمده در آخر ماه مذکور یا شروع جمادی الاولے سنه هزار و صد و هشتاد و هفت هجری بعد چند روز از ورود شتاب رائے بعظیم آباد رسیده قاصد بود که مهاراجه مذکور را همراه خود گیرد او برجناح سفر آخرت بود مدر مهارائے خود که ولسعے داشت گفته تن بر قضا قدر نداد گورنر دو روز عظیم آباد مانده به بنارس رفت و با شجاع الدوله که او هم هماناجرائے دیدنش آمده بود ملاقات نموده جواب و سوالیکه داشت انفصال داد و واسطه ملاقات راجه چیت سنگه پسر راجه بلوند سنگ زمیندار بنارس که پدرش بسهل مدتے قبل از ورود گورنر مرده بود با شجاع الدوله گردید و بنائے راج او را استحکام داده مرخص شد و تهیه معاودت بعظیم آباد نمود درین عرصه که او اواسط یا اواخر شهر جمادی الثانیه سنه مذکوره بود راجه شتاب رائے ازین عالم درگذشت عقائد او و پسرش اگرچه مطابق هنود نبود بلکه طرف اسلام غالب داشت اما بنابر احترضائے اقارب و اقوام و مصلحتهائے دیگر موافق مشرب هنود جسدش را در آتش سوختند گورنر بعظیم آباد رسیده و معدود ایام توقف درزیده بنابر دفع بدنامے خود که تا باشتاب رائے کینه مظنون مردم نگردد راجه کلیان سنگه پسر راجه شتاب رائے را اگرچه لیاقت این منصب باعتبار حداثت سن و سال که خفوان شبابش بود نداشت بکارهائے پدرش مامور گردانیده و جاگیرات و درماهه بدستور بحال داشته علاوه آن وجهی برائے زن شتاب رائے مادر راجه کلیان سنگه افزود اما بیست و پنجهزار روپیه درماهه نظامت که باختیار او بود موقوف کرده وجهے که مناسب دانست باختیار کونسلیه هاگذاشت و درماهه مردم را اندک کم و بیشی نموده تنخواهش برکونسل و خزانه خالصه نموده و خود بعجلت هرچه تمامتر بطرف کلکته نهضت فرمود + + + +

ذکر بعضے از حالات راجه شتاب رائے و گذاشتن نیکنامیها درین ولایت سرائے

راجه شتاب رائے از قوم کایتهه سکهه سینه متوطن شاهجهان آباد دست نمک پرورده خاندان [illegible] الدوله پسر صمصام الدوله خانه‌دوران امیر الامرا و ارملازمان آقا سلیمان گردیده که غلام صمصام الدوله و میر سامان و معتمد علیه خانه او بوده اول القلبا وجیهے ملازم شد آخر بحسن کاردانے و نیکو خدمتے مدار المهام خانه آقا سلیمان و صاحب اختیار سرکار صمصام الدوله گردید چون صمصام الدوله برحمت حق رفت و در شاهجهان آباد انقلاب بسیار پدیدار گشت او دن خود دران ملک صلاح ندیده دیوانی پادشاهے صوبه عظیم آباد و خدمات محالات جاگیر صاحبزاده خود که پرگنه پلیج و مالده بود گرفته درین نواح آمد و چنانچه مذکور شد باوج اقتدار رسید نهایت هوشیار و متصدے معامله دان کارگزار جزو رس دقیقه یاب درهر باب بود اکثر خوبیها داشت بدانست فقیر از جمیع رؤسائے هندوستان که درین جزو زمانه ممتاز و باوجود متصدے گرے خالی از شجاعت و دلیرے نبود و هرچند در کمال عروج و مرجع وزیر و پادشاه و اکثر اقویائے عصر گشت اما نخوت نداشت و با نجبا و بزرگ زادگان با نهایت تواضع و فروتنیهائے گذرانید و مطلب هر کسے در شروع التماس دریافته اگر لیاقت برآوردن داشت بسهولت و آسانے سرانجام میداد و الا عذر موجه بشیرین زبانے خواسته سائل را خوشنود میگردانید و با آنکه هجوم کارها و با انواع مردم گفتگوها داشت و از اول روز تا دو پهر از اول شب قریب به ثلثی ازان در جواب و سوال میگذرانید دل تنگ نگشته با ادنے کسی هرچند در عرض حاجت مبالغه ها کند خشونت نمی کرد و سخن درشتی یا کلمه فحش و درشتی از زبان او مسموع نشده با وجود خبرد

وقدر و قیمت شناسے ہر جنسے و ناوقت نداشت بہا جنس بہا خبان و بالعکس بقدر ارزش میداد و در بخشش بقلت و تقصیر راضی نبود
سلیقهٔ معاش و رست داشت احتیاج از جاہاے دور دست کہ قسم اعلاش بکفایت مے آمد طلبیدہ بمصارف میرسانید
یا قلت مقدور لبنان امرا متوسط بسے برد بجز دو رو دنام آوران خوانہاے ضیافت موافق لیاقتش در کمال نفاست کہ انواع
اطعمہ و حلاوتے داشت مے فرستاد و در شادیہا و غیر آن کہ ضیافت مردم مے کرد دسترخانش وسعت و رونق مغلیہ داشت
وخود در انجا حاضر بود لذتہاے چاشنی شیرین زبانے علاوهٔ اطعام ضیافت و مہمانے بکام جان حاضران مے چشانید
شرم و حیا بمرتبهٔ داشت کہ از ملازمان مقربش ہم آمد و رفت او پیش زنے را مجنے کہ بہ تعشق نگہداشتہ نہایت انس و الفت با او
داشت کسے ندیدہ و مطلع ہم نمیگردید کہ چہ وقت اندرون رفت و کے بیرون آمد با زن ہمقوم و کفو خود کہ مادر راجہ کلیان سنگھ
و بہوانی سنگھ است کارے نداشت خانہ علیحدہ برائے او باندک فاصلہ از مکان اقامت خود ساختہ بود و در سالے دو بار کہ بعضی از
ایام معینہ ہنود بود اندبضرورت میرفت لیکن بہمان قسم کہ کمتر کسے را خبر مے شد اکثر مردم کہ با او بہ تنگ ظرفیہا طرف شدہ و بائیے
از انگلیشیان عمدہ مثل صاحب کلان عظیم آباد و امثال ذلک ساختہ و بکار تجارت کمپنی و امور دیگر مامور گشتہ سالہا عداوت
مے ورزیدند بہر گاہ اتفاق انقلابے برائے آنہا رو میداد معاتب می گردیدند و ظن بے آبروئے آنہا بجا یقین مے رسید
در چنان وقت بجز رجوعے کہ باو مے نمودند سینہ سپر ساختہ بحمایت آنہا میکوشید و از دام گرفتاریہا نجات مے بخشید و
ہر کس از شاہجہان آباد مے آمد اگر بشخصہ با او آشنا بود و اگر بنام او را مے شناخت در رعایت او بہر صورت کہ دست
تمنتش بآن میرسید مقصر نمے گردید چون وجہ معینی قلیل برائے مصارف نظامت مقرر و باختیار او بود و باقی زرہا از کمپنی
و مجال تصرف دران نداشت بنابرین اگر مے توانست برائے او وجہے معین مے نمود و ماہ بماہ میرسانید اگر باین صورت متعذر بود
بر کارہاے مفصل مردم را فرستادہ از انجا انتفاعے می رسانید این قسم ہم اگر تعذر داشت تواضع لائق با آن شخص نمودہ عذر
بخوبے میخواست و زاد راہے علاوهٔ تواضع سابق گذرانیدہ خوشنود مرخص مے فرمود شیخ شرف الدین محمد از احفاد شہید
اول شیخ سعید شہید محمد مکی اعلے اللہ درجتہ مرد فاضل صالح معمرے بود از متوطنین نجف اشرف زادہ اللہ شرفا باضطرار احتیاج
و افتقار کہ بنابر سببی عارض آن بزرگوار گردیدہ باشتہار دولت سند و قیاس اعطا و انعامیکہ امرائے این دیار در زمان اقتدار
سلطنت و شوکت خود با عملہ و خدمهٔ عتبات عالیات و زوار و متردد ین اماکن مقدسہ مے نمودند در سن ہشتاد سالگی وارد بنگالہ
گردیدہ قریب بیک سال کم و بیش در مرشد آباد و ہوگلے بسر برد با آنکہ ناظم و نائب ہر دو مسلمان صاحب اقتدار و اتباع این
ہر دو ہم زردار بودہ اند کسے بحال او چنانچہ باید نپرداخت ناچار آن بزرگوار عازم اودہ و لکھنؤ مرکز دولت شجاع الدولہ
والہ آباد کہ دران زمان دار السلطنت شاہ عالم پادشاہ ہمانجا بود گردیدہ وارد عظیم آباد شد و تقریبے بفقیر بخدمت آن بزرگ
رسیدہ توفیق تقریب ملاقات او با مہاراجہ شتاب رای یافت با آنکہ بنام سند و بود بمجرد استماع احوال آن بزرگوار سوار شدہ
بخدمت او رفت و جمیع خدم و حشم را بیرون گذاشتہ تنہا با یک دو خدمتگار دبیر قوام الدین خان در حضورش رفتہ بکمال
تواضع و فروتنے سلام کرد و ہر چند بزرگ مرقوم تکلیف نشستن بر مسندیکہ برائے او گسترده بود نمود بپاس ادب بر و سادهٔ مذکور
ننشستہ بمبالغہ تمام ہر گوشهٔ آن مقام گرفت و سائلے ادراک فیض صحبتش نمودہ و عدهٔ ضیافت گرفتہ برخاست شامیکہ
وعدهٔ آمدن شان بود مسند مکلفی کہ در اعیاد برائے مہاراج مے گسترند برائے بزرگ موصوف گسترده خود بر چارگوشہ سفید
سادہ نشست و مردم را از ورود حضور خود تا ورود آن بزرگوار ممتنع داشت بعد نماز مغرب کہ ہمراہ بندہ تشریف شریف

آوردند مهاراج تا سر زینهاے چبوترهٔ صحن استقبال نموده در نهایت ادب وتذلل سلام کرده آورد و بر مسند مفروش نشانیدند بجهت انقیاد و اطاعت بنوعے با کمال خوبے نمود که شیخ مذکور خوشنود گشته گفت که من میخواهم اخلاقیکه حق تعالے بشما عطا فرموده بمسلمانان هندوستان راهم ازین اخلاق بهره باشد چون زبان ایشان عربی بود مهاراج نمی فهمید بنده ترجمانے میکرد مهاراج شکر اشفاق آن بزرگ و عذر قلت بضاعت خود نمود و وقت رخصت دو خوان پارچه مشتمل دوشالها و کمخواب و تهانهاے چهینٹ وغیره گذرانیدند بنابر پاس ادب نقد روبرو دادن مناسب ندیده بعد ازان که رخصت نمود و شیخ بخانه زائر حسین خان مرحوم باتفاق فقیر آمده نشست مصحوب یکے از معتمدان خود کیسهٔ مبلغ یکهزار روپیه پنهان از نظر مردم فرستاده حامل حسب الامر مخفی آورده بدست فقیر داد و فقیر بخدمت شیخ سرور مذکور بدستور گذرانید یکبار شخصے از آشنایان مهاراجه شتاب رائے که منجمایه قربان رائے رایان ناگرمل دیوان خانگیهٔ پادشاه هندوستان که با وزرا و امراے اعظام همسر بود تقدیم مراسم گیا که در کیش هندوان بعد وفات والدین از جمله اشد فرائض است و بدون این عمل نجات آنها را غیر ممکن میدانند بعظیم آباد آمد وقت استرخاص استمداد خط بسیارشے از رائے رایان بمهاراجه شتاب رائے نمود ناگرمل گفت که او را با شما هم آشنائی است و خالے از مروتے نیست این عمل را فرقه نامردم موجب اجر و ثواب میدانند و درباره شما قصورے نخواهد نوشتن من احتمال اخلاصے درین کار دارد چه اگر در اثناب مراعات مرتبه او که اکنون دارد بکنم نفس من قبول نمی کند و اگر بمرتبه که در پیش داشت بزنگارم او که الحال سرشس بآسمان میساید نفس او قبول نکرده خواهد رنجید و وصول خط فضل کار شما خواهد گردید چون مهاراجه شتاب رائے در استخبار احوال هر بلده و اعیان و حکام هر شهر رضا بلده سر داران هوشیار نهایت مبالغه داشت و هر یک از رازداران هر عمده مراعاتے لائق در هر ماه و سال نموده برین کار گماشته بود که هر سخنے و خبر که قابل ارقام و اطلاع باشد بدون خیر و نقصان نگاشته حواله دکاکش نماید خبر هر جا در کمال درستی باو میرسید این خبر هم بعینه براو ظاهر شده بود بعد ملاقات پرسید که مثل شما کسے تشریف آورده رائے رایان صاحب ما را بد و کلمه یاد نفرمایند محل حیرت است او گفت چون مرا هم در خدمت بندگے بست حاجتے نبود شتاب رائے گفت چنین نیست چون او هم مرد هوشیارے بود نمیخواهد که از اصل مطلب مهاراج هم آگاه است گفت پس بر مهاراج خود ظاهر ساخت حاجت باستفسار فزارد بعض مقربین مثل راجه خیالے رام و میر قوام الدین خان حاضر بودند این معما را نفهمیده روبروے وارد پرسیدن نامناسب دیدند چون بیرون رفت استفسار نمودند مهاراج در جواب آنچه از روے اخبار معلوم داشت مذکور کرد و گفت تدارکش انشاء الله بخوبے میکنم این سخن هم کسے نفهمید که چه خواهد و با او که رجوعے با بین مدار دچه سخنے تواند و سوقیه که آن شخصی خصوصت شد تواضعے لائق بحال او نموده ببرائے ناگرمل با وجود فقدان جمیع انواع اغراض هر قسم در کمال ادب و فروتنی نوشت مضمون آنکه بعد عنایت نامه برائے کمترین موجب ازدیاد آبرو و اطمینان خاطر غریبست جواست امیدوار شیم کریمه بزرگان آنست که باندک خدمتے دل ستمندان شاد و در افتادگان را بامیدوار رقعه یاد صفر نموده باشند و تحفه و هدایا تخمیناً بقیمت دوازده هزار روپیه بلکه بیشتر مثل عطر اگرد اشته لباس سفید که اختصاص بنگاله دارد و در جاے دیگر کمتر توان یافت دیباچه هاے پلنگ از عاج و ساعتهاے ساخته فرنگ و شمعدانهاے شیشه بلورین و آئینه هاے کلان شفاف ردیگر نوادر فرنگ و چین مصحوب همان مصاحب او که برائے گیا آمده بود ابلاغ داشت ناگرمل از استماع گفتگو و سلوکے که با او نموده غرق انفعال گردیده عذر خواهیها نگاشت و در مجلس خود محامد شتاب رائے بذکر کرده میگفت که این عزیز از فرط هوشیارے و تمیز با وجود بعد مسافت ما را اینجا تنهاے بی نهایت داد و در اواخر سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و سه بلاے قحط و غلا شروع گشته تا اواسط هشتاد و چهار که هشتاد و هشت شتاب رائے مساعے جمیله برائے غرباد ضعفا نموده مخوارے عجزه و مساکین فرمود تفصیلش آن که دران سال که این بلا و ابتلا روے داد در بنارس

اندک ارزانی نرخ غلات بود سے هزار روپیه برای همین کار مقرر کرده فرمود که کشتیهای مملوک و ملاحان ملازم اند در ماهی سه بار
بعد ده روز غله از بنارس خریده سے آورده باشند و چون در عظیم آباد رسد به نرخ خرید آنجا بفروشند و کشتیهای آمده باز ببنارس
برگردند بعد ده روز کشتیها که در انجا باشند روانه شوند همین قسم تا مدت قحط کشتیها در تردد بوده بطور دوره غلات متعاقب هم میرسانید
و ملازمانش به نرخ خرید بنارس بے کم و کاست بدون حساب اخراجات میفروختند و مردم محتاج میخریدند و کسانیکه طاقت خریدن
نداشتند آنها را در سه چار جا از بغلهای مردم که دیوار احاطه داشت مثل مقیدان نگهداشته برای هر جا پیاده ها و داروغه و عمله
علیحده مقرر ساخته بود و طعامهای پخته و غلات مشوے و جنس غله با ظروف گل و هیمه سوختنی و چند خرمهره مے نفر برای خریدا پخته
دل آنها خواهد مع تنبا کو و افیون و نبک هر که بهر چه معتاد باشد معین ساخته بود که بلا ناغه هر روز میرسید مشاهده این حال انگلیشیان
و دولندیسان هم در یک محوطه مساکین را جاے داده اطعام آنهاے نمودند و خلق کثیرے بانیطور از هلاکت محفوظ ماندند و در مرشد آباد
ازین معقوله عملی از هیچکس بظهور نرسید بلکه میگویند که باوجود اهتمام مظفر خنگ غله در بعضے اوقات نایاب محض می گشت و مردم
عمده مثل میر سلیمان خانسامان و امثال او که براین کار مامور مے شدند اول خود سر انجام غله مے توانستند و از جاے احیانا اگر
غله بدست مے آمد و مصحوب پیاده هاے سرکار میفرستادند دیگرے از معتمدان و مقربان مظفر خنگ خصوص راجا مرت سنگه
کنار معشوقانه با آقا داشت کشتیهاے مذکور از دست پیاده هاے سرکار بجبر و عنف کشیده بخانهاے خود مے برد یا اقویا
هجوم آورده از دست غربا مے ربودند و از کسے مدارک این حرکات و محافظت غلات و فروشانیدن باحتیاط و انصاف
بعمل نمے آمد تا آنکه درین خصوص مظفر خنگ متهم گشته از جمله باز خواستها که باو در کمیٹ بعمل آمد یکے اینهم بود و الله اعلم بضمائر عباده و
هر سال میوه هاے ولایتی بوساطت سوداگران میوه فروش طلبیده برای رؤساے انگلیشیه و عمله هاے بنگاله میفرستاد و
بتماشهیر و عمده زاده هاے عظیم آباد هم دو بار سه بار میداد چون دید که اکثرے باین صورت محروم مے مانند مبلغی غیر مقرر
مذکور برای میوه فروشان مقرر داشت که میوه این وجه آورده در بازارها بقیمتی که باشد بفروشند و هر که دلش خواهد بخرد بعد
از انکه باقی بماند و کسے آنرا خرید نکند خود میخریدند تا نقصانے برای میوه فروشان و سایر بیع و شرا در بازارها نشود و بعضے
از قوم مرائیان را که کارندهاے نهال ثمره و فروشندهاے میوه در شاه جهان آباد و لاهور از جمله مشاهیر فرق اند زرها فرستاده
طلبیده بانعام و عنایتی نموده در شهر عظیم آباد سکنی فرمود که انچه لائق زمین اینجا دانند تو انند بکارند و ثمارش را بفروشند تخم سرده و خربزه و
دیگر ثمار را بقول از لکهنو و اکبر آباد و کابل طلبیده بکاشتن میداد و ثمارش را برای مردم میفرستاد انگور خوب و نیشکر در نهایت بالیدگی
و دل و فریبے و کونلهاے شاه جهان آبادی از عهد او در عظیم آباد رواج یافته اکنون با فراط در بازارها فروخته مے شود و انگور خوش
هم گاهے روییده راسه آنار دگاهے دو آنار و گاهے یکے و نیم آنار از باغبانها بدست می آید و گاهے در بازارها هم مے نماید عقیده
مسلمانان هوشیار داشت چنانچه تعزیه حضرت سید الشهداء علیه السلام بکمال ادب و احترام می گرفت و در بیست و یکم ماه مبارک که
روز شهادت سید اولیا علے مرتضے علیه افضل التحیة و الثنا ست شیرینج و دیگر ملاوے و اطعمه ترتیب داده نیاز آن حضرت
تقسیم میکرد و در گردیدن از بهلوے دیگر اکثر بزبانش یا علی گذشت گاهے نام معتقدایان هنود از زبان او مسموع نشده قسم هم
اکثر یاد الله یا الله بود سالے یکبار رستمخان حضرت شاه مردان علیه السلام مے نمود در کمال تکلف و نفاست و اعداد اے رسوم
فاتحه تقسیم مے شد کسے روزے گفت که انتظار نشان شدن بریکے از سویقها یا نمک یا چیز دیگر در بعضے خوانها را نخست مهاراج
چاندی کنور در جواب گفت که طور این قسم خوارق عادات از جناب حضرت شاه ولایت علیه السلام استجاب و استبعاد ندارد من

کافر معجزہ طلب نیستم کہ در پے چنین امور بگردم مرا دران جناب اعتقادیکہ باید ہست انتظار چنین امور برائے چہ باید کشید دوم آنکہ درین کارہا حکومت کسی بران حضرت نیست اگر بنا بر عدم احتیاط یا سوء ادبی نشان ظاہر نشود برائے من بے چارہ کہ بنام ہندو دم زدہ طعن و تشنیع کشادہ یافتہ برزبان بے خبران از حال باطن من ملامتے دشماتے جاری خواہد بود کہ صاحبان آخر این ہندو چہ فہمیدہ کہ معتدعے نشان از جناب حضرت شاہ مردان گردیدہ روزے برائے استقبال جرنل سمٹ ببارہ میرفت در بیکشہ پور بطرف پشت تنجانہ آنجا کہ مکانے معروف و خیمہ گاہ وارد انست محل خیام او گردید صبح ازان جاکہ عازم پشیتر و اسپ سوارے خاص او بر در خیمہ بود ملازمان و ہمراہیان ہر دو طرف شارع دور تر از مکان اقامت صف بستہ برای سلام موافق ضابطہ استادہ بودند بندہ اندرون خیمہ رفتہ ہمراہ او برآمد بر ہمنان مجاور تنجانہ مذکور عرصہ خالے دیدہ و فرصت را غنیمت شمردہ چند کس نزد او جمع آمدند دمیکہ میخواست سوار شود و سوائے کردند و گفتند کہ اینجائے مہادیو و امروز پورن ماشے روز پرن ہست بخشے باہم باید برسد جواب داد کسے کہ برائے زیارت این مکان و خدمت این آستان آمدہ باشد از او باید خواست مرا ارجوعے و عرضے بشما و اینجا نیست باوجود ہمت دامے ندادو سوار شدہ راہ خود گرفت و مکرر دیدہ شد کہ فقرائے ہنود در راہ از و سوالہا نمودہ اند و فلوسے نداده و ہماندم فقیر مسلمانے بنام حضرت امیر المومنین یا اولاد طاہرینش چیزے خواست یک روپیہ ہمان وقت داد و از رفقائے راز دارش نیز مسموع شدہ کہ در سفار نگالہ و کلکتہ کہ ہجوم تنجانہ ہا در راہ است بعضے رفقائے معتمد علیہ او کہ در مذہب خود متعصب بودہ اند دلالت بزیارات بعضے از اماکن مذکورہ مے نمودند عذرے خواستہ و صد و دو صد سے دادہ آنہا را مرخص میکرد کہ از طرف من ہم شما مراسم زیارت بعمل آرید و مرا معاف دارید حیلے کہ بکمال تکلف برائے خود نو آراستہ بود ہندوان ترغیب اطعام بر ہمنان دران مکان نمودند گفت خانہ مرا ضائع و تلف و آلودہ خواہند کرد اگر نزدیک باشد زرے گرفتہ در ریگ گنگا طعامے با نہا بخورانند و ہم در ایام قحط کہ امساک باران بود بپاس خاطر و دلالت مرید ہر دورے کھیتہا را اس و سردار سنگہ پیش یکے از بر ہمنان کہ مرجع ہنود واقف امثال خود بود رفت او ورود و اختلاط راجہ شتاب رائے فوز عظیم شمردہ آمد و شد برائے از دیاد اعتقاد راجہ بسوئے خود شروع نمود روزے گفت کہ مہاراج موافق طالع شما نامے تجویز نمودہ ایم از جملہ او را خود مقرر نمائید۔ در جواب گفت کہ من بورد اسمی از اسما مشغولم و برائے من کافی ہست او پرسید کہ آن اسم چیست اول اخفا نمود چون بر ہمن مبالغہ را از حد بدر برد گفت نام پاک اللہ بر ہمن بر ضمیر او مستشعر گشتہ آمیزشے خواست و گفت کہ مہاراج رام و رحیم اسم یک مسمی ہست جواب داد کہ فرقے بین درمیان بر ہمن فرق را پرسید گفت در لفظ رام تو ہم ولد دسرت ہست و در لفظ اللہ تو ہم نبوت و ابوت کسے نیست ازین احوال کہ باجمال ارقام یافت ظاہر مے شود کہ اعتقاد او با معتقدات ہنود تطابق نداشت بلکہ باطن الاسلام بود و اللہ اعلم بسرائر العباد و ضمائرہم اما چون ہر اعات لبیار با آشنایان و دوستان منظور داشت و خیانت در مال کمپنی بنا بر حفظ آبروے خود نمی نمود و بداخل و رزیکہ خاص او بود بمصارف او وفا نمے کرد و بعضے اوقات برائے بعضے انگلیشیان کہ متوسلان عظمائے آن جماعہ بودہ اند رعایتے و الیصال زرے منظور داشتہ و ہم بر آبرسخے از مخارج زیادہ بر داخل خود در کار نامناسب دور از صواب از او سرزدے خود در اطلاق کہ عبارت از یومیہ محصلان متعینین بر مالگزاران و مجرمان است انصاف را کار فرما نگشتہ جائیکہ استحقاق یک یسا ول یا دو نزاول داشتہ دہ دہ مے فرستاد و زرے کہ ازان حاصل مے شد لبیار کم در سرشتۂ دفتر داخل کردہ مبلغی خطیر علیحدہ برائے عطایا بر خود میداشت دوم آنکہ با ارباب جاگیر و املاک دالتمغا بہانہ نمودہ مے گفت کہ فلان انگلیش دیدن اسناد شما مے خواہد و بنام آن کسیکہ با او رعایتے منظور داشت اسناد و ثائق از وکلاے ہر یکے طلبیدہ و حوالہ سیکے از

متصدیان خود نموده بجبر و تعدی ناحق و بے سبب زر بسے معتنبه از ہر یکے بقدر حاصل آنہا گرفته جمع نموده چون مبلغی خطیر باین وارد گیر فراہم مے آمد بآن شخص واجب الرعایه مے داد و بہر صورت خوشنودی اشخاص مذکور منظور داشته سنحط ایزدی را درین خصوص سہل مے شمرد برائے ہمین چنانچه از صادقین در اخبار وارد شده دست بکشیر ازے ہم در گلستان ایراد نموده که ہر که رضائے مخلوق بر سنحط خالق اختیار نماید حق تعالے ہمان مخلوق را بر او گمارد تا دمار از روزگارش برآرد در ورق راجه شتاب رائے برائی العین مشاہده شد که او برائے پاس خاطر کسانیکه از سنحط الے چشم پوشیده بنده ہائے خدا را ناحق مے رنجانید و وجہے برائے خوشنودی آنہا می رسانید حق تعالے از دست ہمین جائه جزائے که باید باو دہانید و چون بہانه اطلاق زر ہا انداخته و لہائے مردم را سوخته بود خود ہم بلائی الطلاق مبتلا گشته رخت ہستی لبالم آخرت کشید و در انجا عالم اسرار مے داند که چه دید اگرچه بزرگے فرموده و ترجمه حدیث سبقت رحمتی علی غضبی نموده مصرع عفو و کرم بیشتر از جرم ماست ✤

ذکر رہائی یافتن محمد رضا خان مظفر جنگ از گرفتاری و بسر بردن زمانے در کلکته با امید واری و آخر رضا دادن بدون مرتبه خود بعاجزی و ناچاری ✤

مظفر جنگ دران دار و گیر نہایت مضطر و بے کس و بے یاور گشته بود چه اکثر عمله و خواص و خود ہم از بے مبالاتی و بے خبری در چنین امور اندکے متہم بود دیوان خانه او که امرت سنگه بود نہایت تنگ ظرف و بر دولت خود مغرور و از مردم آدمے و ارباب ہمت فطنت و امانت و دیانت نفور و در کار خود که محاسبه دانی و کاغذ فہمانے ہمت بے شعور و دیگران از دست او بجان و از تندخوئی و تلخ گوئی مظفر جنگ در فغان بودند درین وقت ہر یکے راه خود گرفت و برائے خود مخلصے جست امرت سنگه بہانه و تکلیف اظہار بعض اسرار که بران آگہی داشت فارغ خطے گرفته در خانه از اماکن کلکته بفراغت آسود مگر علی ابراہیم خان بہادر باوجود عدم اطلاع بر کاغذ معاملات سنوات ماضیه و بے دخلی تمام در امور ملکی و مالی و قلت انتفاع از دولت مظفر جنگ بپاس ننگ و رفاقت و آبروئے نام نوکری کمر ہمت بر میان جان بسته و در سہل مدت آگہی بر کاغذ و دقائق معاملات و بر قسم کارہا بہم رسانیده مستعد جوابدہے و وکالت در جمیع امور گردیده سینه خود را سپر سہام ہر گونه بازپرس ارباب کمیٹ خاصه گورنر که در حسن تقریر نظیر ندارد ساخته متعهد شد که ہر چه تواند دران قاصر نباشد و جوابہائے نه کما راکه مرد مقتدر عیار و نہایت عداوت با مظفر جنگ و از دقائق و خفایائے امور او آگہے داشت نیز طرف گردید و از کینه و ریا و اقتدار و تزویرات او نترسید از معتمدین مسموع افتاد که درین کار سحر طرازے و معجزه پردازے بکار برده جوابہائے مسکت دل پذیر داد و گفتگو او بقبول طبائع و اسماع افتاد سامعین را حیرتها روے نموده غیر از تحسین چاره نبود و مظفر جنگ بمیامن دست و زبان و تقریر و بیان او از زبان بلاہائے زنہار بیست و پنجم شہر ربیع الاول سنه یکهزار و یک صد و ہشتاد و ہفت ہجری رستگارے یافته دوم ربیع الثانے سال مذکور بہرہائے مستحفظ از دره منازل او که در مرشد آباد بود و اندبر خاستند اما مظفر جنگ با امید آنکه شاید بدستور شتاب رائے با شریک کونسل ضلعه مرشد آباد بلکه تمام صوبه و فی الجمله مدار المہام انتظام معاملات گردیده معاودت نماید در کلکته اقامت ورزید و منت خواران کلکته که عمله بعض اصحاب انگلشیه اند بنحوان ابله فریب او را در طمع خام افگنده ہر روز اخبار کلکته بوسے حصول مقصود از ان آشنایان توان نمود خوشنودی داشتند مثل آنکه امروز فلان صاحب چنین مے گفتند و دیروز فلان صاحب چنین گفته و فلانے را از ولایت چنین خبر رسیده و فلانے از فلان کس این قسم شنیده و مظفر جنگ باستماع اخبار مذکوره امید وار گشته و منیان را

مخلص خود شمرده حسب الاشعار آنهارا هی نقد باکثر کسان داد تا محرک سلسلهٔ حصول مامول او باشند و علاوهٔ آن وعده ها الی مابالغ خطیر بعد وصل بمقام و مرتبهٔ مطلوبه درمیان بود بدین جهت زیر بار اخراجات بسیار و قرضدار زرهای بیشمار گردید فقیر دران ایام بآرزوی تیسر اسباب سفر سعادت اثر بیت الله الحرام و زیارت سیدانام و عترت کرام آن سرور علیهم السلام بکلکته آمده از مظفر جنگ متوقع اعانتی بود که یک حبه از خانهٔ او نمی رفت و نقصانی برای او دران نبود توفیق نیافت توقع این بود که جاگیرات سنده بعامل جاگیرات خود سپارد و قرض مرا عامل او از مهاجن ذمهٔ خود نموده از حاصل جاگیر من برساند و در غیبت من زرهای فاضل از دیوان امانت نگهدارد و ما بین را با من تعرضی نماند تا من اسباب خانه خراج کرده و زادی و مؤنتی ازان حاصل نموده راهی شوم لعد معاودت یا عند الطلب زر امانت بمن برساند دران ایام که پانزده بیست روزی فقیر در کلکته ادراک صحبت مظفر جنگ مینمود از زبان او بگوش خود شنیده که در سرحکایتی دفتر در دفتر مدح و ثنای علی ابراهیم خان بهادر مذکور مینمود می گفت اگر من تمام عمر در خدمتگزاری این شخص که محسن من است بگذرانم هنوز از عهدهٔ اذنای عنخوارگی و احسانهای بی پایان او برنیامده باشم و انشاء الله تعالی چنین خواهم کرد و در مخاطبات و محاکات بلفظ قبله من مرا خواند و بارها حضور نبنده و دیگران می گفت که رفقای نمک بحرام من لکوک مرا خورده در وقت انقلاب چشم از حقوق و مروت پوشیده و دست از رفاقت برداشته مرا تنها گذاشتند و کسی بکار من نیامده منت احدی برمن نیست مگر علی ابراهیم خان بهادر که من درم خریدهٔ او یم و آبروی من بخشیدهٔ اوست پدر و برادر من چنین نمی کرد انچه این مرد با من کرد و در تمام صحبت هر دم و هر آن رضاجو و ثنا خوان علی ابراهیم خان بود ✣ ✣

ذکر ورود جنرل کلاورن و کرنل منسن و مسٹر فرانسیس رؤسای کمیٹ و برهمین و شقاق فیما بین گورنر و اصحاب ثلثهٔ مذکوره و اتفاق بارول با گورنر ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

مظفر جنگ در انتظار گشایش عقدهٔ کار خود بود که جنرل کلاورن و کرنل منسن و مسٹر فرانسیس باتفاق هم مدار المهام کارهای کمیٹ و هم برای تحقیقات معاملات گورنر بهادر و مسٹر بارول که چها و چه سان کرده اند از طرف پادشاه و کمپنی در اواسط شعبان سنه یکهزار و یک صد و هشتاد و هشت در رسیدند و دو کس از سرداران اینجا بیکی گورنر بمرتبهٔ که داشت و دوم مسٹر بارول منجملهٔ اصحاب خمسهٔ کمیٹ مقرر ماندند چون سر سه فرستادهٔ پادشاه و کمپنی و برای تحقیق تقصیرات گورنر معین شده بودند و جنرل کلاورن از اهل دول ولایت و ملازم پادشاه انگلنڈ بود و کرنل منسن امید ریاست کل فوج بعد وصول جنرل کلاورن بمرتبهٔ گورنری داشت و مسٹر فرانسیس تالی مرتبهٔ جنرل کلاورن و باتفاق هم بوده اند طنطنهٔ عجیب و دبدبهٔ غریب داشتند و در ملاقات مردم از کسی ندور هم که ضابطهٔ مخصوص بنهاد است نمی گرفتند حتی بعضی ثمار هم بطور هدیه اگر کسی مرد فرستاد و در دمی نمودند و معاندان گورنر را تالیف کرده باخود موافق می ساختند چنانچه نند کمار که از عهد شمس الدوله دلالت و کلیف و درین زمان عماد الدوله مسٹر هیسٹنگ هم مطرود بود نزد جنرل کلاورن و کرنل منسن و مسٹر فرانسیس معزز و مقرب گشت و بوساطت او اکثر کسان طمع پیشه فساد اندیشه با مبدا اقتدار یافتن با اصحاب ثلثهٔ مذکوره متوسل گشتند و تحقیقات رموز و امور مخفیه گورنر هیسٹنگ عماد الدوله شروع افتاد و درین هیچ کس ناچاری صحبت و تباین آر اسجد کمال رسیده تشویش شدیدی بمتوسلان طرفین بلکه در کل مملکت و معاملات روی داد حتی فیما بین جنرل و مسٹر بارول خانه جنگی با تفنگچه موافق ضابطهٔ آن جماعه بعمل آمد دو کس که عبارت از گورنر و بارول باشد یکدیگر را بکشند و یکرا ی ماندند و سه کس مذکور با همدگر موافق بوده همدستان شدند طرف جنرل را نبا بر کثرت اصحاب که سه کس بوده اند بر گورنر

که دوکس بوده اند غلبه اتفاق افتاده اکثر کارها موافق آرای طرف جرنل لعل می آمد چنانچه کوران نام انگلیشی صاحب کلان مرشد آباد و مستر سیج صاحب کلان عظیم آباد و فوک نام صاحب کلان بنارس و مستر برشتو صاحب کلان اودھ و لکهنؤ به تجویز جرنل کلاورن مقرر گشت و مبارک الدوله مع مادرش ببو بیگم که از دست منی بیگم بجان آمده بود با کوران و معرفت او با جرنل ساخته هفتدهم ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و نه[1189] مختار کارهای نظامت شد و از قبضهٔ اقتدار و اختیار منی بیگم و اعتبار علیخان برآمد و خواجه سرای مذکور تغییر گردید اما چون منی بیگم زردار و مقتدر و هوشیار است و همیشه مبارک الدوله باختیار او مانده امید وار وراثت زرهای اندوخته اوست و او مے ترساند که اگر از من کج باختند من زرها را بفقرا و دیگر بیگانگان داده شما را محروم محض خواهم داشت و فی الحقیقه مبارک الدوله را احوال چنین است که نه کسے از سطوت او مے ترسد و نه از دولت او توقعے دارد و چندان توجه هم در امور دنیا ندارد که مردم را ازان اندیشه باشد لهذا هر که هر چه خواهد میکند و او را کار کسے کاری نیست و همی که برائے او باید میخواهد دیگر غرضے بکارے ندارد و ازین جهتها هنوز تسلط منی بیگم بدستور و نیابت نظامت اغلب اوقات در انقلاب است و همدرین سال بیست و نهم جمادی الاولے امیر محمد حسین فاضل که کمال حدت ذهن و دقت طبع دارد بنا بر شوق سیاحت و تحصیل علوم همراه مستر البیٹ که انگلیشے در کمال خوبے و صداقت و جوان مردے بود بولایت انگلنڈ رفت و اکثر تحقیقات علمائے آنجا خاصه در علم هیأت و مفردات و مرکبات ادویه و خواص اکثر اشیا و معرفت اجرام علوے و بعضے صناعات دیگر مثل تشریح ابدان و امثال ذلک بقدر مکث مدت دریافته راهے یسیر برائے ادراک اکثر آن علوم و استکناب و ترجمهٔ کتب آن بهمرسانیده درسال نود و دوششم صفر از سائه دوازدهم هجرت برگشته بمرشد آباد رسید و با مقتدران اینجا ظاهر ساخت اما ازین آنهائے قدر دقت نشناس کسے توفیق نیافت تا سهل مبلغے درین کار که سرمایهٔ اشتهار نام نیک و حیات پایدار دنیا بود صرف نماید و این علوم و کتبش بنام امیر مذکور ابد الدهر بر صفحهٔ روزگار بیادگار بماند و ما توفیقے الا بالله گورنر بهادر که در شعور و هوشیارے و دانائی و کارگزارے نادره روزگار است بتسلیم و اغماض کار فرمانگشته گاهیدن درچنین مناسب ندانست و قاصد آن گشت که اول براءت ذمهٔ خود از قصورات مظنونهٔ اصحاب و خیانتهائے متهمهٔ اعدا حاصل کرده نادانے جرنل و غلبه غلطت و فطانت بر طبیعت او باظهار رسانیده اصولش را مضمحل گرداند و در اندازان کوته اندیش خصوص نند کمار را که مرد بد باطن خسیس الافعال است بسزا رساند بعد ازان تدارک بر همے کارهائے ساخته و برانداختن امور پرداخته جرنل سهل و آسان میسرے تواند شد بنابرین مدتها بجواب باز خواستهائے جرنل که بدلالت نند کمار و اتباع او بود پرداخته صدق خود و کذب اقوال مخالفان ظاهر ساخت +

ذکر معارضهٔ نند کمار با گورنر هشتنگ بهادر و سزا یافتن او با قتضای قضا و قدر

بعد ازان عیوب نند کمار فاسقے و آشکار گردانیده اکثر بلکه همه باثبات رسانید از ان جمله عیوب یکی این بود که بندوی مذکور دستخط مردم مے سازد و مهرها بنام مردم موافق مهرهائے آنها ساخته پیش خود دارد و تمسکها و خطوط عند الحاجة بنام هر که هر قسم خواسته باشد درست کرده مے نماید و خلقے را باین صورت متواصل ساخته از جمله تمسکی بود که بمهر بلاقے داس سیٹھ که در عهد میر قاسم خان اعتبار بسیار بهمرسانیده و از سابق هم مهاجنے معتمد بود درست ساخته و زرش را از سرکار کمپنی گرفته تصرف نموده بود و در تحقیق این امور و جزاهاش گران جورے مقرر گشت و گران جورے این معنی دارد که انگلیشیان معتمد دوازده کس بقرعه مقرر میشوند اگر مدعی علیه آنها را قبول ندانسته باشد تا دو مرتبه بانکار او تبدیل یافته مرتبهٔ سوم که دوازده نفر تقریر یابند دیگر بانکار و عدم قبول مجرم مسلم نمیشود

و این دوازده کس باید برای او تجویز سزا نمایند و تا تعین سزا کسی با آنها مختلط نمی تواند شد که مبادا تطمیع نموده از انچه مقتضای عدالت و انصاف است مزاج آنها را برگرداند این گران جورے مکرر مقرر گشت و تبدیل یافت و محکمه آن مدتها گرم بود تا آنکه اثبات یافت که نند کمار گنهگار واجب القتل و سزاے او آنست که او را بحلق کشند مرد که بد باطن موذے و مغرور بدخواه اکثر خلق خدا بود اگرچه باو دو سه کس احسانی هم کرده طرف آنها را محکم داشته باشد و همین که چند روز کسے از خدمتش بنابر عارضه مرض یا فقدان غرض مقصر ماند در پے ایذاے او افتاده تا کار او در خرابے باتمام نرساند راضی به تقصیر نبود بهر صورت سزاے او متعین و مقرر گشت چون او را جرنل مستمال ساخته خاطرنشان کرده بود که کسے با تو چیزے نمی تواند کرد اگر ترا نابه پاے دار هم ببرند که هرگز منحواهے ترسید و بهر صورت که تقصیرات گورتر باثبات تواند رسید دران مقصور نباید و رزید آن اجل گرفته اول خود بمقتضاے صلاحیتے که در مزاج و عاداتے که با گورنر داشت در اثبات جرائم گورنر مقصر نبود و هرگز اندیشهٔ مآل احوال خود نداشت علاوه به نصیحت و ارشاد جرنل را نسخ ترکشته چیزهاے بسیار برے گورنر اظهار ساخت و در رشدت و غلظت همان قسم که بود رسوخ داشت و گورنر همه را ردنموده تقصیرات عظیمه او را باثبات رسانید و جواب و سوال این دو کس بانگلیشے ترجمه یافته کتابے ضخیم گردید و بعد گشت نقولش بسیار شده در انجمن اشتهار و انتشار دارد **القصه** چون تقصیر و سزاے او تحقق یافت بتاریخ هفتم جمادے الثانیه سنه یکهزار و یک صد و هشتاد و نه بجرے نند کمار را بموعدیکه مقرر بود برده بجایش کشیدند و زر نقد و اموال او تعلیقه شده حواله سپرش راجه گوردهس شدے گویند پنجاه و دو لکهه روپیه نقد و قریب بهمین قیمت اجناس نفیسه و دیگر اندوختهاے او در حساب آمد و مهرهاے ساخته نند کمار که بنام اعزهٔ مردم بود از صندوقهاے خانه او برآمده صنعتهاے فاسده بیشمار شیوع و ظهور یافت

ذکر ساختن مظفر خنگ با جرنل گلاورن و مامور شدن او بفوجداری و عدالت و فوجداری مرشد آباد و نیابت تعلق بمبارک الدوله دارد

چون آثار غلبه جرنل گلاورن در اطراف هر شیوع یافت مزاج مظفر خنگ را که خالے از عجلت و تلون نیست رغبت با نبیرش با جرنل بهمرسید علی ابراهیم خان بهادر که مآل اندیشے در مزاج او غالب است ممانعت مے نمود و می گفت که هنوز بطور یکه مے گذرد باید گذرانید و گورنر با شما احسان جان و آبرو بخشے لعل آورده احسان فراموشے نکرده باید دید که پایان این دو طرف عظیم بکجا منتهی مے شود اگر گورنر بحال مے ماند استقلال مزاج و اختصاص با سدار بهاے شما در اخلاص خود دیده رعایت لائق بحال شما خواهد نمود و اگر جرنل مختار مے شود شما با او بدے نکرده اید که دشمنے خواهد نمود بلکه او هم باثبات مزاج شما را پسندیده بقدر نام و نشان رعایتے که مناسب حال شما خواهد بود بعمل خواهد آورد اما مظفر خنگ که اندک خودرائے و بنابر اقتدارے که بمقتضاے قضا چند روز بے میرش آمده بود و تبعیت ارباب خرد عار خود مے دید اندچنان التفاتے باین سخن نکرده راه اختلاط با جرنل گورنر و اعوان او بهم رسانید و توسل بجرنل جست گورتر ازین معنی افسرده خاطر گشته او را بجرنل واگذاشت جرنل برائے او نیابت مبارک الدوله و فوجداریے که الحال عبارت از خبرگیرے و تدارک قطاع الطریق و دزدان از ممالک محروسه و انفصال قضایاے دزدے و خون ریزے و زنا راست تجویز نمود و چهے خطیر در ماهه عمله این کار مقرر ساخته نواب و اولاد و اتباع او خلعت از کونسل و هشت پانزدهم ماه رمضان سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و نه مرخص گردانید روز دوم شوال مظفر خنگ بمرشد آباد نزول نموده بکارهاے مرجوعه پرداخت و بهر صورت مردم شهر مرشد آباد فی الجمله مطیع و منقاد او و بنابر ضرر گذشته تن باطاعت در داده و او را مرجعیتی میسر آمده بر و سادهٔ حکومت جایافت و علم هوس حکمرانی برافراشت و دهم ذی الحجه سنه مذکوره صبیهٔ کلان خود را با محمد زکے خان پسر

محمد حسین خان برادرزادهٔ خود که خداساخت و پسر کلان خود بهرام جنگ را با صبیهٔ حاجی اسمعیل که هر دو دخترزادهٔ رابعه بیگم اند
بیست و دوم ماه مذکور تزویج فرمود و بیست و سوم جمادی الثانیه سنه یکهزار و یکصد و نود و رابعه بیگم زن عطاء الله خان دختر
حاجی احمد رحلت نمود رونق خانهٔ او که نشان دودمان مهابت جنگ بود برطرف گردید اگرچه متهم بعیوب و لنجی مشهور بود اما نوبهار
هم بسیار دانشمند مدتی قبل از بیمارے توبه از معاصے نموده در بیمارے باز تجدید توبه کرد و مردم را بران گواه گرفت و تا
دم آخر با استقلال و با حواس و متذکر کلمه طیبه و معترف بوحدانیت الٰهی و نبوت خاتم الانبیاء و مقر اوصیاے آن سرور و نادم
بر معاصے خود و مستغفر از کرم اله بوده از دنیا درگذشت رب ان تغفر لها فانها من املاک و ان تغفر لها فانت ارحم الراحمین
و همدران سال بیست و هفتم شوال زلزله شدتی وقوع یافت که در مدت چهل پنجاه سال کسے را چنان زلزله بیاد نبود و مظفر جنگ
علی ابراهیم خان بهادر را که زیر بار منت و حقوق احسانهاے او بود بدیوانے نظامت مقرر نمود و نائبهاے فوجدارے
خود در هر جا فرستاد ازان جمله در عظیم آباد نذر باقے بیگ بلخی مقرر شد اما کار برفق و مدارا نموده نیکنام ماند اصحاب انگلیشیه مع
عامهٔ رعایا و برایا ازان عزیز راضی و خوشنود بوده شکایت او کسے نمی کرد و بر خلق خدا روا دار ایذا و اضرار نبود و مظفر جنگ
با مقربان مبارک الدوله خشونتها نموده بعضے را خفت رسانید و از مبارک الدوله ما لغتی هم بعمل نیامد تا بحمایت و اعانت او رسد
چنانچه بعد عزل اعتبار علے خان خواجه سرا خادم علیخان پسر خادم حسن خان که در اکثر اخلاق شبیه به پدر خود است چند روز
مدار المهام خانه مبارک الدوله گشته بود مورد بے التفاتے مظفر جنگ گشته از نوکرے برطرف گردید و مبارک الدوله با آنکه
عهده و پیمانها با او داشت نفسے نکشید و مظفر جنگ درین چند روزه اندک اقتدار اظهار تسلط خود بسیار نموده زبان زد مردم شد درین اثنا
خیانت پیشگان که زمانے نظامت را خوان یغمائے شمردند و علی ابراهیم خان نبا برتجنب از خیانت خود چیزے میگرفت
و نه روادار بود که دیگرے باین کار جسارت نماید مزاج مظفر جنگ را با آنهمه اعتراف که با حسان خان مرقوم داشت از علی ابراهیم خان
بهادر منحرف گردانیده خواهان ناچاقے صحبت میان او و مظفر جنگ گردیدند و چون باقتضاے اصل طبیعت سیائست کلی با مظفر جنگ
و علی ابراهیم خان است سخن در اندازان در مزاج مظفر جنگ زود در گرفته رسوخ یافت مصرع چراغے را که ایزد دهد هست
در سر زود دگیرد پ اول بکنایه شکایتهاے خان مکرم مرقوم شروع نموده در مجالس خود بطور طعن سخنان ناهموار گفتن آغاز نهاد
ازین قبیل که صاحبان من شعر گفتن نمیدانم و لباس و دستار هندوستان را بران در بر نمی کنم که دعوے عقل و شعور توانم نمود
و این سخنان گویا مطاعن علی ابراهیم خان بزعم او بود که کنایه بر زبانش مے گذشت چون حق تعالے علی ابراهیم خان را جامهٔ زیبا
آفریده و وضع او در لباس و دستار و رفتار و گفتار و بالجمله در جمیع اطوار پسندیدهٔ خاص و عام گردانیده بطبیعت موزون هم دارد گاه گاه
بگفتن شعر هم رغبت مے نماید و مظفر جنگ از امثال این امور چنانچه اعتراف بآن مے نمود محروم است زیبائے او وضاع او موزونی
طبیعتش باعث انزجار خاطر مظفر جنگ گردیده از جمله مطاعنش مے شمرد و بهانهٔ براے عزل او از کار دیوانی می جست اتفاقاً دران
ایام بے بیگم دختر رابعه بیگم که زن نشست کردار نسبیت اطوارے بود و بضابطهٔ عمده ها هندزنهاے چند از کنیزان و نوحش و غیره جمع نموده آنها را
تعلیم رقص و خوانندگے مے دهانید و صحبت هنرل اکثر اوقات می داشت با علی ابراهیم خان راه مکر و تزویر که ده دامے براے
بدنامے او نهاد و به بهانه شکر احسانی که با مظفر جنگ نموده بود خان مذکور را برادر خود خواند و چون چنان اندیشه ستر پرده نداشت
و از کمتر کسے روے گرفت با علی ابراهیم خان نیز بے پرده ملاقاتها کردن و ضیافتها نمودن آغاز نهاد و دران مجلس بعضے از مخصوصان
مظفر جنگ هم که مدعے اخلاص با خان مرقوم بوده اند شریک بوده بر خصوصیات آن مجلس مطلع مے شدند تا آنکه بیگم مذکور بطرف

یکی ازان کنیزان رقاصهٔ خود رغبت خاطرے از علی ابراهیم خان ادراک نموده ترغیب بسیار باختلاط با او با ظهار آنکه این کنیز من است
و من آنرا لبشما تحلیل نموده ام مے کرد و هم صحبتان که بآن زن سراسر مکر و فن هم مشوره بوده جویاے بهانه برای خان مرقوم بوده اند نیز
مبالغه ها دران نموده مے گفتند که مطلق مضائقه ندارد کنیز لے بیش نیست مالکش لبشما تحلیل مے نماید اینقدر احتیاط و اجتناب
را باعث چه مے تواند بود و مرشد آباد زمدتها حکم بلاد قوم لوط داشت و الی الآن هم کذلک چه کمتر کسے را دران بلده پاس ناموس
خود و دیگران منظور و ملحوظ مانده بود بلکه اغنیا و اقویا زرها درین خصوص بمصرف رسانیده عجزهٔ و غربا را بانواع ترغیبات دلالت
بفجور مے نمودند و بمقتضاے کلام الناس علی دین ملوکهم این عمل رواج یافته معدودے ازینجا و غربا را عصمتی مانده باشد والا ازشیاطین
مقتدران اکثرے را که به بینید مبتلا باین علت و عمل بود **بیت** دست در دامن هر کس که زدم رسوا بود ✤ کوه با آن عظمت یک
طرفش صحرا بود ✤ **خلاصه** علی ابراهیم خان با وجود وفور شعور و اجتناب تمام ازین قسم امور بدلالت شیاطین الانس راضی گشته
شاید دو سه بار کنیز مذکور را حسب الالتماس مالکه او نجدمت خویش خواند یا برا و تهمت کردند علی اے حال مظفر خنگ همین امر را
دست آویز گردانیده با علی ابراهیم خان برهم زد و ظاهر ا محضر ها آراست که فلان با تک ستر دناموس من گردید تیارے این محضر
که غیر از دیاد رسوائی سودے نداشت شاید بخوف انگلیشیان و رفع بدنامے آنکه با چنین رفیق محسن انچنین رافقطاع و انفکاک
چه معنی داشته باشد بزعم نادانان خواهد بود والا وجهے معقول مفهوم نمے شود بهر صورت مظفر خنگ شکایت این عمل در مجالس
عام مکرر بر زبان آورده شانزدهم صفر سنه یکهزار و یکصد و نود و یک هجرے علی ابراهیم خان را از شغل دیوانی نظامت مبارک الدوله
معزول نموده پسر کلان او دبهرام خنگ را بحضور مبارک الدوله برده خلعت خدمت مذکور پوشانیدند و علی ابراهیم خان در زاویهٔ خانه
خود با استغنا و استقلال انزوا گزیده آمد و رفت دربار و خانهاے اصدقا و احباب بالمره ترک نموده و احوالش نبا بر حسن نیتش با وجود
قلت مداخل و انحراف مزاج چنین حاکم مقتدر بکمال عزت و احتشام گذشته خانهٔ او مطاف اصناف انام و مرجع خواص و عوام است
و همدرین عرصه اقتدار مظفر خنگ سید محمد خان که از رفقاے مقتدر مظفر خنگ و نهایت موافقت و دخل تمام در مزاج او دارد
مرد ولایت را بکمال پخته کارے و عیارے است یکی از زوجات رضی الدین محمد خان را بعقد از دواج خود درآورد باین تقریب
که در وقتی رضی الدین محمد خان عازم مکهٔ معظمه بنا بر غرضے گشته مستمسکے با متضمن وصایت خود نوشته داده وصی خود گردانیده بود
آخر فسخ آن عزیمت نموده مدتے گذرانیدند و بعد چند سال رحلت نمود زر بسیار و مال وافر و خانه و حمام عالی داشت سید محمد خان
بدست آویز همان مستمسک که در دستش مانده بود قابض مخلفات رضی الدین محمد خان گشته پسر و نسوانش را باختیار خود گذاشت
و بعد چندے وسائط برانگیخته یکے از زنهایش را که غیر مادر پسرش و محبوب ترین نسوان او و مالک زرها و اکثر اسباب بود بجبالهٔ
نکاح خود درآورد و مالش را هم متصرف گشت و مردم را نفرت از تعین وصی بمرتبه هم رسید که هنگام رحلت صدر الحق خان سید الله خان
طبیب مے خواست که بصدر الحق خان گفته سید محمد متعرب را که او هم عجب بابائیست وصی او گردانند و صدر الحق خان هم ترغیب
اسد الله خان که امتثال فرمانش نهایت منظور داشت راضی گشته بود زنش فریاد برآورد و استغاثه و انکار شدید نمود که من
زن پیرے و محتاج بهیچکارے نیستم برای من وصی نمے باید و هرگز رضا ندادم تا آنکه صدر الحق خان از اطاعت امر اسد الله خان
سرباز زده ترک تعین وصے نمود عجیب تر آنکه ازین اعتنائے که صدر الحق خان در باب قبول و تعین وصے نمود اسد الله خان
نهایت آزرده گشت و هفتدهم رجب سنه یکهزار و یکصد و نود و یک مظفر خنگ زن برادر خود محمد علی خان را که در بعض ایام دولتش
حاکم اسلام آباد و بعض احیان حاکم هوگلے و بعض زمان حاکم پورنیه بود و هما نجا در گذشت بعقد از دواج خود درآورد زن مذکور از

خان مرحوم مرقوم دو پسر و دختر و افراد داشته تن بمناکحت و دے داد و سائل و وسائط ترغیب با نموده بسعے بسیار رضامندش کردند
مے گویند که در ایام نیابت نظامت کل و مدار المهامے جمیع معاملات که اوج اقتدار مظفر جنگ بود زنهاے اقربا و غیرایشها بنا بر مزیت
آمد و رفت در خانه اش مے داشتند بدین جهت نظرش بر بعضے از آنهاے افتاد و براے حصول وصال بعضے که این کاره بوده اند
سعے مے نمود و الا فلا اگرچه شهرت این عمل بسیار و اکثر حکایات و جواب بعض زنهاے فضیل مسموع گشته نگارشش مناسب نبود
جیف اوقات است که بتحریر کلمات مذکوره بگذرد مے گویند درهمان ایام و غیر آن چون زن محمد علی خان بنا بر قرابت قریبه اکثر
در خانه اش مے آمد مظفر جنگ او را دیده میل خاطرے بطرف او داشت بعد از انکه بیوه شد بحسب شرع با او نکاح نمود و العهدة
علی القائلین والراویین ٭

ذکر مناز عتے که فیمابین گورنر عماد الدوله مسٹر شٹنگ بهادر جلادت جنگ و جنرل کلاورنگ اشتداد یافته درهمان اوان جنرل مذکور بعالم آخرت شتافت بر سبیل اجمال بقدر اطلاع احوال ٭

چون گورنر و جنرل را باهم مناز عتهاے شدیده روے داد مراسلات هر دو متضمن شکایتهاے همدیگر بولایت شان و حضور
پادشاه و کمپنی رفته جوابهاے آمد در سال سوم از ورود جنرل که دران اوان کرنل منسن مرده بود خطے از ولایت رسید مضمونش
مشعر بر رفتن گورنر جنرل بولایت بود و دران نوشته بودند که گورنر بر گاه بولایت آید بعد خود جنرل را گورنر کرده بیاید و دوستان
جنرل باو نوشتند که الحال گورنر جنرل بولایت مے آید و گورنرے کامکته براے شما مقرر شد جنرل انتظار کشف احوال خط گورنر
نکشیده گمان برد که براے من حکم گورنرے آمده و در کونسل خانه بر کرسے گورنر نشست گورنر درین خصوص او را تحمیق نموده
مجرم گردانید و جنرل که مزاج تندے داشت از کشیدن انفعال تمدد ترگشته سخنان سبک جواب و سوالهاے غیر لائق نمودن شروع
نمود گورنر جنرل بضابطه قوم خود کار فرما گشته ممیز جواب و سوال طرفین عمله عدالت پادشاهے را مقرر ساخت آنها حق بطرف گورنر
دریافته جنرل را معاتب ساختند و سخنش را از پایه اعتبار انداختند گورنر جنرل بهادر باین صورت بر مرتبه و مقام خود قائم ماند و جنرل
خجالت غیظم کشیده از شدت کدورت چند روز بخانه خود انزوا گزید و از فرط غصه بیمار گردید چون بسیار پیر بود از استیلاے غم
و غصه پر مضمحل گشت و باهمان خطوط چون گورنر را حکم انفعاد بابے بے که بارزوے خواست از ولایت رسیده بود گورنر مجلس شادے
کد خدائی خود ترتیب داده جنرل را اول از همه دران مجلس دعوت نمود او از کثرت ملال و ضعف مزاج امتناع نموده اجابت نکرد
گورنر خود بخانه اش رفته بسماجت آورد از کثرت بسیارے که در محفل شادے نمود مرض جنرل بعد معاودت بخانه ازدیاد پذیرفت
وڈاکٹرے که خاص جنرل و او را از ولایت بنا بر احتیاط همراه خود آورده بود در معالجه او تدبیر خطا نمود هر چند جنرل مانع بود که احقان
بعمل نیاید و مبالغه نموده دوا باحقان فرمود و جنرل بمجرد احقان جان بجان آفرین تسلیم نمود و طرف مسٹر فرانسیس از مردن جنرل
ضعف قوے بهرسانیده و طرف گورنر قوت گرفت هر چند مسٹر هولیر که بعوض کرنل منسن آمده با فرانسیس اتفاق داشتی در زید
اما طرف فرانسیس بنا بر علو مرتبه گورنر و شدت هوشیارش قوت نگرفت بمجرد مردن کرنل منسن طرف جنرل ضعیف گشته سرداران
نشان جنرل که خلاف را گورنر بودند تغییر شده بودند بعد مردن جنرل خود معلوم که چه حالت بهرسانیده باشند ملخص که مسٹر بوشو
از لکنو و فوک از بنارس و شیخ از عظیم آباد و گوران از مرشد آباد تغییر گشته مسٹر ملٹن براے لکنو مقرر شده رفت و در بنارس
مسٹر گرام منصوب گشت و مسٹر لاصاحب کلان عظیم آباد گردیده و در مرشد آباد مسٹر بیر عدار المهامے یافت و راجه گردآس

که بعد گشته شدن پدرش بپاس تسلیه و استمالت و هم بنابر استرضاے خاطر جرنل بدیوانے مبارک الدوله مامور گشته بعد ازان بپاس رضاجوئی جرنل بدیوانی خالصه بنکاله با وجود عدم لیاقت مباهے گشته بود پس از انتقال جرنل بلکه بعد مردن کرنل مینس معزول و خانه نشین بود حسب الاستدعاے منی بیگم بدیوانی نظامت مبارک الدوله مقرر گشته او اسط جمادی الثانیه سنه یکهزار و یکصد و نود و دو در رسید و مظفر جنگ را از مردن جرنل افسردگے بسیار دستی و سبکی در کار او پدید آمد و گویند که گورنر بنابر بعضے اوصاف مظفر جنگ اعتماد هم بر او نداشت لهذا از فوجدارے و عدالتی که بسبب جرنل مع نیابت دیوانے مبارک الدوله برای او مقرر گشته بود معزول و صدر الحق خان را بکارهاے مذکور مامور فرمود اگرچه صدر الحق خان را هم مے شناخت که از عهدهٔ اینقدر کارها برنمے آید لیکن چون از ابتداے ورود گورنر این بار و اقتدار او که گورنر کلکته گردید مجاورت آستان دولت او گزیده در انقلابها بهیچ سو مائل نگردیده بود و لیتمندان قدرشناس را پاس حقوق خدمت و اخلاص از جمله ضروریات مے باشد تدارک خدماتش باین عنایت زیاده از لیاقت فرموده او را معزز و مفتخر ساخت و برا دیوانے مبارک الدوله گرداس را چند روز پیشتر فرستاده رقم غرل بر ناصیهٔ احوال مظفر جنگ کشید و بمبارک الدوله بزنگاشت که تا ورود صدر الحق خان عمله فوجدارے عهد مظفر جنگ را بحال داشته تحت فرمان خود نگهدارد منی بیگم که این روزها را از خداے خواست سرگرم امور مرجوعه گردیده خواهان آن شد که صدر الحق خان را نیز از نیابت مبارک الدوله متمتع دارد بلکه اگر میسر آید فوجدارے و عدالتش را هم بدست آرد برا ے همین کار دیوان خانه خود را بکلکته فرستاده باگورنر تردد خواستها آغاز نهاد و در اقناع صدر الحق خان از نیابت نظامت مبالغه ها نمود چند روز جواب و سوال رد و قبول از طرفین در میان بود آخر انچه مرگورنر خاطر گورنر بود باندک پاس خاطر منی بیگم و مبارک الدوله تقریر یافت و تاریخ بیست و ششم جمادے الثانیه صدر الحق خان وارد مرشد آباد گردید چون مرد ساده بود و خرافت پیرے هم برا و دست یافته در تمشیت امور بلکه قیام و قعود و عود و ورود دربار و حضور مبارک الدوله حرکات سبک که دلالت فاشے بر خرافتش نماید بعمل مے آورد بدین جهت در نظرها خفیف و بے مقدار گردید آقا محمد علے نام مغلے ولایت زاراگوئید بعد اخذ مبلغ بفوجدارے عظیم آباد و آوا عبد الرحیم را بعد الت آنجا مقرر ساخته بود فوجدار مذکور نهایت سبک مغز و تنگ ظرف در چند روزه حکومت اغره آنجا را نهایت عاجز و حیران ساخت و خود را بدنام گردانید +

ذکر شروع منازعات و مشاجرات جماعهٔ انگلیشیه با سرداران دکهن و مهیا شدن اسباب انواع حوادث و فتن

بالاجے راؤ که بعد انتقال راجه ساهو بجاے او مسند نشین گشته مالک ممالک مرهته بود ذکر او در ضمن احوال دکهن آن قدر که باجمال معلوم فقیر گردیده انشاء الله تعالے خواهد آمد چون بمرگ خود درگذشت پسرش قائم مقام او گشت رگهناتهه راؤ برادر بالاجے راؤ را با برادرزاده اش که پسر بالاجے راؤ بعد پدر فرمان روا ے ممالک مذکوره بود منازعتے روے داده مقید گردید و در عین قید با مستحفظان خود ساخته تخدیع و دغا برادرزاده خود را گشت و بجاے او نشست و سرداران ملازم آن دودمان اختلاف پدید آمده بعضے طرف رگهناتهه را و گرفتند و اکثرے زن پسر بالاجے راؤ را که حامله بود بسرداری برداشته علم منازعت برافراشتند و بر رگهناتهه غالب آمده باز مقیدش نمودند و بعد ازان بطوریکه مرضے رگهناتهه نبود و خود را بسیرورے میخواست اتفاق و آشتی دادند او فرصت یافته بدر رفت و با انگلیش صاحب کوسٹے مینائی ساخته در حمایت او نشست و مهمات نمود چون اکثر جاهاے صعب المسالک بلکه کل ممالک هندوستان در تصرف انگلیشیه بهین قسم در آمده که دوسرداریک ملک

باهم نزاعے بهم رسانیده یکے با نهایپوست دراین جماعهٔ را براه و روش آنجا دلالت نمود و بعض سر کرده هاے آنجا را که با او توسل داشته از مخلصانش بوده اند باعانت خود وا نمود کشیده و انگلیشیه قول و قرار چند خاطر خواه خود اول با او نموده زمانے چند موافق قرار مذکور بسر برده اطلاع تام براوضاع آن ملک و ضوابط و قواعد آنجا بهم رسانیدند و تا این مدت در ترسیت فوج و تقویت ارکان خود کوشیده بعد ازان آهسته آهسته دخیل و متصرف دران دیار شدند اگر او بهوشیارے با اینها بسر برد چون دانا در مقابل اندبا او نگاریده بعد مرد نش بطفیل اولاد نا خلفش ملک مذکور را بدون بذامے و کاوشش متصرف میشوند و بنوعے کارے کنند که الزامے بر ایشان عائد نگردد و خرابے بخلق آنجا خصوص اقویا از دست مردم همان دیار بعمل نے آید و البهان دست نشان ایشان قباحت این امور نفهمیده در استیصال امثال خود بنجوشنودے و آرزوے تمام میکوشند انگلیشیه خود تحقیق آنها نموده آن ابلهان را هدف سهام ملام عقلاے هند و ولایت میگردانند و آنها خود را کاردان تصور نموده میجوشند و میخروشند بعد زمانے چند تخم ستمها که کاشته اند ببار آمده مواد مکافات و انتقام آنها میگردد و بغرور و مشت زر یکاندوخته اند هوس عزت و جاه بهم رسانیده تعهد معاملات عظیمه مے نمایند و ملک ویران شده را ویران تر کرده بدام خسارتهاے افتند و اندوخته سابق را در عوض این نقصان لاحق بخزانهٔ صاحبان انگلیشیه رسانیده فقط حمال مظلمهٔ مے مانند و این مقتدران مفتخر بعد عالم سوزے و وبال اندوزے بر خسارت خود آنزمان آگهی یافته ندامت مے کشند و دران وقت آن پشیمانے سودے بحال آنها نمی کند و این بیت مشهور **بیت** دیدے که چه کرد مرد کِ خرد ا و مظلمه بود و دیگرے زر + مطابق حال آنها میگردد **القصه** صاحب منیاے این احوال را بگورنر عماد الدوله مسٹر هشٹنگ بهادر نوشته اطلاع داد و منازعتهاے قوم فرانسیس با جماعهٔ انگلیشیه از قدیم الایام و الحال تبازگے بنا بر اعانت مردم امریکا روے داده و مردم امریکا هم قوم انگلیشیه را زسه چار صد سال در امریکا که ارض جدیده و دنیاے نو عبارت ازوست اقامت ورزیده بوضع انگلنڈ بود و باش و تربیت اولاد و صرف اوقات و موت و حیات در آنجا مقرر ساختند اما تابع حکم پادشاه انگلنڈ و مطیع او بودند از چند مدت که زیاده از چار پنج سال نخواهد بود بنا بر زیاده طلبی از معمول سر از اطاعت پادشاه خود باز زده جنگیدند و ارباب حل و عقد یعنے اصحاب کونسل آنجا را که از طرف پادشاه بوده اند کشته براے خود رئیسی بطور کونسل مقرر ساختند و با افواج پادشاه خود مکرر مصافها داده غالب آمدند و پادشاه و کمپنی خسارت کرورها کشیده فرانسیسان بنا بر کینه دیرینه با انگلیش مدد مردم امریکا بنا بر تالیف قلوب آنها اصلح امور دیدند و گوله و باروت و توپ و بندوق و غیره ما یحتاج حروب بآنها رسانیدند پادشاه انگلیش رنجیده با آنکه مدت صلح باقے بود با پادشاه فرانسیس هم جنگ شروع نمود و جماعهٔ انگلیشیه را در هندوستان از اکثر فرق خاطر جمع گشته اندک اندیشه از طرف مرهٹه و حیدر نایک در خاطر میخلید چه حیدر نایک ده و دوازده سال قبل ازین با انگلیشیان بتقریبے جنگیده نملبه خود در دکهن برانها ظاهر ساخته بود و مرهٹه چون خنگ گریز دار در رسے وه بار میجنگد و میگریزد و فوجے را که در تگ و تاز برابر با آنها نباشد از طرف قوت و جمیع ما یحتاج عاجز و لاعلاج مے سازد ازین سر جنگ او را هم انگلیشیه دشوار مے دانستند و نیز معلوم داشتند که حیدر نایک را راهے با فرانسیسان هست لهذا مقدمات گورنر عماد الدوله مسٹر هشٹنگ بهادر که اعقل این قوم و نهایت دانا و هوشیار است ساختن با رگهناتهه راؤ دیرد اختن بجنگ مرهٹه بمقتضاے نظر دوربین نهایت صلاح دانست و خواست که افواج انگلیشیه بطرف دکهن بنام اعانت رگهناتهه راؤ برود و او را با خود گرفته سرداران مرهٹه را دلالت بمصالحه و موافقت خود نماید دیرا که رگهناتهه راؤ انچه تمناے اوست درخواهد اگر آنها اطاعت ننمایند هم از رگهناتهه راؤ و هم از مخالفانش عهد و پیمانے

برای قوم خود و عدم موافقت با فرانسیس گرفته و نقایق عهود و پیمان را که با ایشان ملاحظه تقریر یابد بمهر و دستخط سرداران نویسانیده دیگر
و اگر اطاعت نکنند رنگهناته راو را با خود گرفته سرداران خالفش را مقهور میسازد چه بعید است که رگهناته راو چون سردار و سرانجام
آن جماعه است البته بعضے با او خواهند بود و بعضے دیگر را باتفاق او باسانے تدارک و تنبیه نموده توان نمود و چون جنگهاے
عظیم هندوستان تا بدامن دار السلطنة شاهجهان آباد بنا بر فرمان فرمان تقدیر و تنبیه جماعهٔ بدنهادان از خدا غافل بے تدبیر
باسانی زده بودند جنگهاے دکهن را هم همین قسم آسان سے شمرده میدانست که بعد تربیت افواج مرهٹه حیدر نایک را نیز
بسهولت مقهور سے توان نمود و بعد ازین سر دو کار بدون اندیشه از فرانسیس و دیگر اهل ولایت کل ممالک فرنگ و اقویاے
هند تمام هندوستان را بمرور بعض سنین مشهور مسخر کرده فارغ البال بکام و آرام توان گذرانید و ازین رای خاصے از اصابتے
نبود چه عداوت با فرانسیس خود قدیم است و الحال امر عظیمے مثل موافقت مردم امریکا آنها را میسر و عداوت با آنها مجدداً
متحقق گشته اگر آنها رشک بر شوکت انگلیشیه درین دیار برده چند سردار کس با حیدر نایک مرهٹه ساخته در سواحل هند فرود
آیند و هنگامه برپا کنند تدارکش دشوار و هیچ یک از مرهٹه و غیره عظماے هندوران وقت با انگلیشیان یار نخواهد بود و درین
وقت خود رگهناته راو بار زور رفاقت اینها راے خواهد ممکن بود که نقش این مدعا برآید و اینها درست می نشست و فتوحات
دیگر هم میسر و تمام هندوستان بے هرج مسخر سے گشت ملخص آنکه گورنر این همه مدارج خطرناک درین درست دیده عازم برانگیختن
حشر و لشکر و ارسال افواج بطرف دکهن گردیده و شهرت چنین دارد که مشیر فرانسیس مسمّی سولیر که سمجماه اسحاب کمپنی بوده اند این
راے را نه پسندیده صلاح درین سے دیدند که بهمین قدر ملک که در دست دارهم قناعت نموده از حد خویش بیرون نباید گذاشت
و شاید حکم کونسل ولایت هم همین و لیکن سلامت روے اقرب بوده گورنر بهادر درین خصوص خلاف اینها را قبول نداشته خود تنها
متعهد این امر و درین کار متفرد گشته و دران اوان شروع سال یکهزار و یکصد و نود و دوم هجریے بوده هم برای امرے از امور خود
از عظیم آباد همراه کرنل گاڈرڈ که از لکهنؤ آورده خاطر گشته برای استصواب و استصواب و سوال خود بکلکته سے رفت و با نقیم
بسیار آشنا و بر حال او بنده شفقتها و ریاے داشت تا سه ماه در کلکته گذشت و کرنل بیچاره از کارهاے که برای خود در ملک لکهنؤ بهم
و توقع داشت بیک ناگاه محروم مانده متعین اشکر یکه از آله آباد در لکهنؤ بجنگ دکهن مقرر گشته راهے شده بود گردید اول از هم
ناخوش و خاطر بنده هم مشوش گشت چه توقع اعانتها از و سیار بود و چنانچه بعد رفتن او بدکهن عقده کار بنده بسبب بے التفاتے
حکام و مقتدران انگلیشے که درینولا بنا بر استغراق در امور حرب و غیره و چنان توجهے در کارهاے هندوستانیان ندارند تا
حال انجامیده و ذکر آن در دفاتر وقایع نامناسب بهت میرسد سبب ناخوشے کرنل گاڈرڈ آنکه سالارے لشکر مذکور
برای کرنل نسلی که مرتبهٔ نوکرے او فوق مرتبهٔ این کرنل بود مقرر گشته این را تابع او سے باید بود و کرنل گاڈرڈ با او بسیار بد و نسلی
مطلقاً لیاقت سرداری نداشت لیکن چون موافق قاعدهٔ اینها از حکم کونسل چاره غیر از اطاعت یا ترک نوکرے نمی باشد
قبول نموده بپاس دوستیها با او گفت که این اراده که تصمیم یافته امر عظیمے بهت اما از فرط غرور یکه بنا بر غلبه هاے پی در پے
و فتوحات متواتره این جماعه را میسر شده بود و هایت سهل شمرده سخن گفت که دو پلٹن مارا سے تمام هندوستانیان کافی است
بنده زیاده سبالغه را درین خصوص بے فائده دیده خاموشے گزیده و کرنل مذکور حسب الامر کونسل روانهٔ آله آباد گردید تا از انجا
از راه کاسپلے دبونڈیل کنڈ و تواریخ برار و اورنگ آباد بدکهن رسیده و دران با سے نیز لشکرے مهیا و آماده گشته مع رگهناته راو

در موعد سے معین رسیدہ بکجا شنود و باتفاق در اعانت رکنا تہ راؤ و اطاعت سرداران دکھن گوشیدہ حسب الحکم کونسل بعمل آرد
و مسٹر الیٹ کہ در جائہ انگلیشیہ و ہندوستانیان مثل او در صدق مقال و حسن افعال کم کسے مشاہد گشت بسفارت ناگپور کلان
معین گشت تا تجدید عہود و بوعدہ رسانیدن باقیات زر بمرور سود ہوسجے وغیرہ اولاد رگھوبھوسلہ را خوشنود نمودہ برگرد دتا بپور
کلان دار الملک رگھوبھوسلہ مکاسدار صوبہ برار بنے عم راجہ ساہو است کہ با مہابت جنگ می جنگید و آخر بمصالحہ انجا میدہ ہمان
مصالحہ را انگلیشیان مسلم داشتہ با اولاد او نگاہ دیدند اما بنا بر مشاہدہ غلبہ خود در دادن زر نقد یکہ مہابت جنگ معین و مقرر نمودہ بود
بکج دار و مریز مے گذرانید چیزے داد قلیلے را باقے مے داشتند و آمد و رفت سفرا ما بر سبیل دوستی از طرف آنہا و تقاضائے
بقایا بسہولت مے شد غرض از فرستادن مسٹر الیٹ و تجدید عہد آنکہ اولاد و اتباع رگھوجی فراحمت با شکرے کہ بجنگ دکھن میرود
نکردہ فتنہ در بنگالہ و عظیم آباد بر پا نکنند چون رگھوجی اولادش کہ بنی اعمام راجہ ساہو و مدعی مرتبہ و مقام او بودہ اند و بالاجی راؤ
بعد فوت راجہ مذکور بنا بر اقتدار سپہ سالارے کہ داشت خود قابض ملک و دولت راجہ ساہو گشتہ اینہا را بجاے او نہ نشانید
از اولاد بالاجی راؤ و سرداران آنجا بیدل بودہ اند بنا بریں مودہوسجے و اخوان و اتباع او را مضبوط گشتہ تجدید عہود نمودند و مانع
عبور لشکر مذکور گشتہ آتش فتنہ در نواح بنگالہ و عظیم آباد نہ افروختند اما مسٹر الیٹ چون در عین برسات قطع مسالک کوہستان
نمودہ راہہا پیمود و در جلش ہم رسیدہ بود در اثنائے راہ قدم بوادے آخرت گذاشت و برادر مسٹر انڈرسن کہ ہمراہ مسٹر
الیٹ رفتہ بود اتمام سفارت و رسالت نمودہ از راہ عظیم آباد بہ بنگالہ و کلکتہ برگشت فقیر کہ از مدتہا با گورنر جنرل ہشٹنگ بہادر
آشنا و برائے حصول مدعاے خود ہمراہ کرنل گاڈرڈ بکلکتہ رفتہ بود سہ چار نوبت ملاقاتہا نمود گورنر جنرل بہادر یک مرتبہ پرسید
کہ صاحب گاہے بدکھن ہم رفتہ اندیشیدہ گفت کہ نرفتہ ام اما بر احوال آنجا اندکے باجمال آگاہم و از کرنل گاڈرڈ معلوم شد کہ میخواہد
فقیر را ملازم خود گرداند اما مشروط بدو کار یکے آنکہ بطور میر منشی امور دار الانشاء بفقیر رجوع بودہ بے ملاحظہ و اصلاح این اقل الانام
صورت ارقام نیابد دوم آنکہ سفر سفارت دکھن ہم بفقیر متعلق باشد نیندیشہ کار دوم را بخوف پیرے و دوری از عیال و اطفال
و بحرومے از تقبیل قدوم والدہ کہ ایشان را الفتی سخت با من است انکار نمودہ و بہر صورت چون رفاہی و آب و دانۂ دکھن در
نصیب من نبود میسر نشدیندیشہ را بر آں کار یکہ سفر کلکتہ کردہ بودم جیرتے روے داد و کرنل گاڈرڈ فقیر را بمسٹر الیٹ سپرد و خود
روانہ گردید آن عزیز سراسر مروے و مروت در پانزدہ روز خط گورنر جنرل نویسانیدہ و خط خود بہ کونسل عظیم آباد و سپارش بسیار
قوے بمسٹر اندرسن کہ دران زمان از کونسلیہ ہاے آنجا و با او نہایت آشنا بود نوشتہ دادہ مرخص بعظیم آباد نمود و کار من صورتے
گرفت و درین بین مسٹر اندرسن والیہ دار کونسل ضلعہ کلکتہ خواندند و مسٹر گولڈنگ بولایت رفت و کار صورت گرفتہ فقیر
برہم شد تا بعد ازین چہ مقدر باشد تتمہ احوال دکھن کہ افواج انگلیشیہ راجہ رو بدا دانشاء اللہ تعالے بعد ازین خواہد آمد اکنون
برخے از حالات کلکتہ و بنگالہ بنا بر تقدیم آنہا نگاشتہ می آید +

ذکر رحلت بنی بیگم دختر رابعہ بیگم و صدر الحق خان و بعضے از ماجراے مرشد آباد و لواحق آن

بنی بیگم دختر رابعہ بیگم کہ ذکر آن بتقریبے گذشت بیست و یکم شعبان سنہ یکہزار و یکصد و نود و سہ ہجری در ایام معزولے
مظفر جنگ در گذشت مرض افراط اجراے طمث داشت کسی با و دوائے داد کہ حبس مفرطے نمود و جمیع مجاریے
طبیعے بند گردید آخر وقت کہ نجارات ردیہ دل و دماغش را فرو گرفتہ بود مظفر جنگ دوائے مقوی قلب و دماغ دادسودے

نگردد و از دنیا مسافر گشت اموالش کہ فراوان بود در ظاہر بنا بر احتیاط زیر مہر مظفر خنگ آمد عند التقسیم سموع شد کہ بورثہ رسید اما کسے اموال و جواہر معروفہ او را در قسمت ندید و العلم عند اللہ الخبیر المجید و صدر الحق خان کہ مرد معمر دائم المرض بود و اغلب اوقات احوالش متغیر مے گشت یکسال و چار ماہ و بیست و پنج یا شش روز بنام حکومت فوجدارے نمود و نوزدہم ذی قعدہ سنہ یکہزار و یکصد و نود و سہ واسعے حق را لبیک اجابت گفتہ بعالم آخرت شتافت مخفی نماند کہ صدر الحق خان از مردم گجرات و تولدش در بلدۂ مذکورہ اتفاق افتادہ با پدر خود بشاہجہان آباد آمد چون ایام حیات پدرش سپرے گشت و در شاہجہان آباد روی بہبود ندید عازم مرشد آباد بنگالہ گردید و در سلک ملازمان مہابت جنگ منسلک گردیدہ بعد قاضی مظفر علی خان داروغۂ عدالت گشت در ہنگام آشوب مرہٹہ بسفارت دکن نزد سرداران آنجا رفتہ بمور دعنایت طرفین درین اسفار گردید جمعیتی بہم رسانید و بقدر رسالہ یافتہ نام و نشانے پیدا کرد بعد مہابت جنگ در عصر ہر یکے از متبنا بعان بہمان حالت بود در عصر نیابت مظفر خنگ حکومت بہاگلپور یافتہ بعد چندے تغیر گردید و ہنگام درود گورنر جنرل ہشٹنگ بہادر در دولت او را محکم گرفتہ مجاورت نمود و بعد حصول این فوجدارے و خطابہاے امارت جہان فانی را وداع گفتہ مسافرت راہ آخرت نمود

ذکر تعویقے کہ در تجویز خدمات نیابت مبارک الدولہ و دیوانی او و فوجدارے و عدالتش روے داد و آخر بہ مظفر خنگ مرجوع گشت

چون گورنر جنرل بہادر اوضاع مظفر خنگ ظاہر نمے پسندید و منی بیگم نیز خواہان اختیار او در امور نظامت و مصارفش نیست و مبارک الدولہ گاہے این طرف و گاہے آن طرف بنا برین بعد فوت صدر الحق خان در تعیین و تجویز خدمات مذکورہ تعویقے روید اگورنر جنرل ہشٹنگ بہادر کہ قدر شناس لیاقت ہر شخصے از اشخاص ہست علی ابراہیم خان بہادر را کہ فی الحقیقۃ قابلیت انتظام امور عظیمہ دارد و در ہر کارے چنانچہ باید ذہن دقیق او را ہ مے برد لائق این کار دانستہ استمزاج او نمود و بمسٹر بیبر کہ صاحب کلان مرشد آباد و از مخلصان خالص الوداد گورنر جنرل بود بر گاشت و خطے بعلے ابراہیم خان بہادر ہم بوساطت او در استفسار قبول و عدم قبولش ابلاغ داشت علی ابراہیم خان بہادر اختلاف آراے ارباب کمیٹ و اجنبیت مزاج خود با اشخاص این زمان و مباینت طبیعت با خدمت فوجدارے این اوان کہ در حقیقت کوتوالی و متضمن زجر و توبیخ و قتل و کشتن و حبس و قید مردم اغلب مجنون و گمان و انتفاع از ان منحصر با تہام و ایذاے خلق خدا کہ مستوجب خسران دنیا و عقبے ست دریافتہ علاوۂ آن استرضاے اصحاب انگلیشیہ کہ ارباب حل و عقد ہر ضلعہ از اضلاع و ہر مکانے از امکنہ چند کس اند خارج از حد مقدور خود دیدہ و تعہد امور مذکورہ بر ذمۂ خود دشوار دانستہ عذر ہاے معقول خواست و مسٹر بیبر گورنر جنرل را از خود خوشنود داشتہ از قبول کار مذکور سر باز زد چہ میدانست کہ بنباے کارہاے صاحبان بنا بر استرضاے چندین کسان و اختلاف آرا ایشان پایدار نیست چرا کہ در ہر کار و بر ہر کار گزار استرضاے چار پنج کس کہ ارباب حل و عقد کمیٹ اند و اتباع ہر یکے از آنہا کہ دہ بیست کس دیگر مے شوند ضرور ست تا چند روز این کس آبروے خود نگہداشتہ جارا گرم کنند و بکار یکہ مامور ست اند کے باطمینان نگذرانند و این امر الحال کہ اختلاف آرا و افتراق طبایع در ارباب انگلیشیہ رائج گشتہ و شیوع یافتہ از متعذرات ست و طبع غیور سلیم متحمل مکاید ہے کہ از لوازم اختلاف و افتراق مذکور ست نمی تواند بود و قطع نظر از حفظ آبرو خطر عظیمے باین کس مظنون است چہ ہر گاہ یکے از عظما علے الرغم بزرگے

دیگر با او ناخوش باشد در زمان تسلط خود خدا داند که این بیچاره را بعوض کینه های دیرینه در کدام بلیه انداز د و بهت عمده کخدا بے این دیار و معاملاتش و هلاکت و فلاکت مردم اینجا یکے همین اختلاف است که الحال در سروران انگلیشیه که مالک و حاکم این ممالک اند جاے وسا ے گرویده و جهات دیگر هم است، که انشاء الله تعالے در خاتمهٔ این کتاب و ذکر احوال و اوضاع اصحاب انگلیشیه عنقریب بهمت ارتسام مے یابد شاید که گورنر بهادر بمنی بیگم هم که خواهان حکومت مظفر جنگ نیست در مداخلت او در معاملات نظامت نمی خواهد نوشت که اگر کار با اختیار خود میخواهید علی ابراهیم خان را راضی باید ساخت تا باعتماد او کار با اختیار شما گذاشته آید بنابراین منی بیگم و مبارک الدوله منت و سماجت را از حد بدر بردند و اینها مے گفتند که اگر اندیشه از ما دارید بچلکا نوشته میدهیم که هیچ امرے بے اذن و رضاے شما بلکه دخلے در کار با نکنیم و اگر اندیشه صرف زرے برای برآمد بعضے کار با باشد که مظفر جنگ خلل اندازے بقوت دولتی که دارد نماید و شما از عهدهٔ ادا ے آن عاجز باشید ذمه داست و نوشته میدهیم که هرگاه حاجت شود ما بصرف برسانیم و شما را و انگذاریم علی ابراهیم خان قبول نفرمود ✣ ✣

ذکر رسیدن حکم ولایت انگلنڈ متضمن عطاے کارفوجداری بمظفر جنگ و سعی نمودن مسٹر ڈوکریل و مسٹر فرانسیس برای او درین کار و پذیرائے یافتن در کونسل و قبول نمودن مظفر جنگ بدون اهمال و درنگ ✣ ✣

مسٹر جان برشتو که جوان هوشیار و دوسه سالے بعد فوت شجاع الدوله در زمان اقتدار حاجی کلادرن بحمایت او صاحب اختیار کارهاے صوبهٔ اوده و اله آباد دار الملک برهان الملک و اولادش بود بحسن سلیقه خود و بخیرے آصف الدوله پسر شجاع الدوله و مختار الدوله نائب او ملک بنارس وغیره که در تعهد پسر راجه بلونڈ سنگ است برائے کمپنی گرفته اختصاص داد گورنر او را بعد فوت جنرل مذکور از کار مسطور معزول ساخت برشتوے مذکور بعد معزولے چون زرے هم تحصیل نموده و کار کمپنی هم بخوبے سرانجام داده بود قاصد ولایت خود گشته روانه گردید تا کارهاے خود را از انجا درست کرده بیارد اگرچه قبل از راهے شدن او جنرل وغیره احوال کارگزارے و هوشیارے او را مع سفارش بولایت خود نوشته بودند و در غیبت او بعد روانه شدنش حکم ولایت متضمن بحال داشتن او بکار ما مور سابق و تحسین و آفرین او رسیده بود خود هم که در انجا رسید و حسن خدمت گزارهاے خود ظاهر گردانید حکم مجددے برائے خود و حکمے برای بحالے فوجدار بنام مظفر جنگ هم بسعے جنرل مذکور و بعضے از مخلصان و وکلاے او که در انجا بوده اند حاصل نموده همراه خود آورد و چون محاربات دکهن و مغلوبے بعض افواج انگلیشیه در انجا بوقوع پیوسته بود مسٹر ڈوکریل که پیشتر مدار المهام ضلع پورنیه و در رینولا بعد فوت مسٹر الیٹ دیوان خالصه است و مظفر جنگ با او هم توسل دارد و واسطهٔ اصلاح ذات البین با گورنر و مسٹر فرانسیس گردیده هر دو را فهمانید که این وقت مقتضی منازعت با همدیگر نیست بعد انتظام و غلبه بر اعدا انچه در خاطرها بگذرد بعمل باید آورد و مسٹر باروول که با گورنر موافق و متعهد بود با زردے از گورنر تریا نبابر بعضے غرضهاے دیگر عازم ولایت بود بضرورت در میان گورنر و مسٹر فرانسیس آمیزش و آشتی بشرط بعضے رضا جوئیهاے مسٹر فرانسیس بعمل آمد از آن جمله بود اعطاے فوجدارے و نیابت نظامت برائے مظفر جنگ که گورنر بپاس خاطر او قبول نمود و مظفر جنگ بخدمات مذکوره بیست و دوم ماه صفر سنه یکهزار و یک صد و نود و چهار هجرے مامور گردید و آب از جو رفته اش باز آمد معتمدے

از زبان سید محمد خان که درین زمان مقرب تر ے از و مظفر جنگ ندارد و محرمیت او هم بمرتبه است که هیچ امر ے از امور مظفر جنگ براو پوشیده و پنهان نیست نقل ے کرد که براے حصول این کار نذور و عهود با حضرت واهب العطایا نموده بر وفاے یکے از کلام ایشان بدستخط خود نگاشت که اگر بازین کار سرافراز شود دوازده هزار روپیه نذر خدا با ارباب استحقاق رساند و عجب تر آنکه الی الان که شروع سال نود و پنجم از مایهٔ دوازدهم است و یک سال منقضے گشته که بمطلب خود کامیاب گردیده هنوز نذر و عهد مذکور بانجا نرسیده سید محمد خان مامور بود که اگر بعد حصول مقصود دنبا بر اغراض مراتقاضاے فلے از ایفاے عهد رو نماید شما بجبر و عنف گلوے مرا فشرده خواهید گرفت و بامش خواهید رسانید خان مرقوم حسب الامر یاد دهے ها نمود اما سودے نکرد و عذر منیا فتهاے مبارک الدوله در تعمیر عمارات نشاط باغ و نو ساخت و مصارف ضروریه دیگر بزعم خود در میان آورده نسلی سید محمد خان نمود که شما از ضمان خود بر آمدید من ماندم ام باید دید تا کے ایزد تعالے دستگیر و توفیق ایفا و اثبار این ذنکر امت ے فرماید سبحان الله نازم باین بسط بساط عوالم وجود یه که در یک نوع بشر چه قدر تفاوت و تخالف در امزجه و طبائع آفریده یکے از همین نوع این عزیز متقدر است که برین کار چه قدر طمع و آرزو دارد و یکے علے ابراهیم خان است با وجود آنکه در توسع هزار یک مظفر جنگ نمی تواند شد اما همتی دارد که او را سر دران زمان و حکام عصر نسبت و آرزو همین کارے سپر دند و او دست رد و پاے استغنا بر سر و سینه این کار زده قبول نفرمود ذلک من فضل الله الخالق الواحد و چل و دو روز قبل ازین محمد ایرج خان خلف اکبر قلیچان پدر زن سراج الدوله که مجمل احوالش در ذکر وقائع ایام مهابت جنگ گذشت تاریخ نهم محرم شروع سال نود و چهارم از مایهٔ دوازدهم هجرت برحمت حق پیوست و چهاردهم ربیع الاول سنه مذکوره خیر الدوله سید کاظم خان مرحوم برادر میر محمد جعفر خان عموے مبارک الدوله که در اکبر آباد سکنی داشت بجوار رحمت ایزدے رفت بیمارے در ما بهر سانیده چون احوال خود زبون دید بمرشد آباد براے مداوا آمد قائد اجل براه آخرش دلالت نمود و در مقابر پدر و برادران خود مدفون گردید مرد خوبے بود و اخلاق حمیده داشت اگرچه خاے از سفاهتی نبود اما گویا مصداق حدیث شریف اکثر اهل الجنة البله بوده است اللهم اغفر له وارحمه

ذکر موقوف شدن کونسل از صلعه عظیم آباد و در آمدن صلعه مذکوره به تعهد مهاراجه کلیان سنگه و راجه جیاے رام بحسن تقریر و سعے و تدبیر راجه جیاے رام و تایید خالق بلاد و عباد

در اواسط سال نود و سوم از مایهٔ دوازدهم هجرے مستر ایون لاصاحب کلان عظیم آباد بنا بر بعضے جهات از کار و مرتبهٔ خود معزول گشته بمندراج و از انجا بولایت رفت و مستر مکسول که تالی مرتبه مستر لا بود کار هاے صلعهٔ عظیم آباد باتفاق کونسلیه هاے دیگر مے نمود مستر نیک از جمله کونسلیه ها تند مزاج اما نهایت هوشیار و در درایت و طرفداریها صلب و سخت بود و دیوان او رام لوچن لے عجب اعوجاج و تنگ ظرفے در طبع خود مرتسخ داشت و مستر نیک در جمیع امور رائے او را سے پسندید و از عهد مستر لا با راجه جیاے رام و بعض دیگر که بسبب اتفاق و اقتدار مستر لا رجوع بمستر نیک و دیوان او کمتر داشتند کشیده خاطرے بود مستر نیک چون توسل بمستر بارول سردار کمیت داشت و گورنر جنرل بهادر پاس خاطر مستر بارول بسیارے نمود بر کونسلیه هاے دیگر غالب و در معاملات صلعه عظیم آباد نهایت اقتدار و اختیار بهرسانیده هر چه میخواست مے توانست راجه جیاے رام بضرورت بعد رفتن مستر ایون لا با او آمیزش نمود و بوعدهٔ ایصال زر کثیر در تعهد پرگنه ها از خود خوشنود نموده صاحب مدار معاملات پرگنه جین پور و سهسرام و رسس کنبه گردید و بر پرگنه هاے مذکور رفته بکار خود اشتغال ورزید چون زر ها موافق وعده نرسید مستر نیک

برا شفقت و رام لوچن که کینهٔ دیرینه با راجهٔ مذکور داشت در اواسط سال مذکور با او کاوشها آغاز نهاد و از غدر رام لوچن کار بجائے رسید که راجه مذکور بر جان و آبروے خود ترسیده داعیهٔ رفتن بکلکته و رجوع بگورنر بهادر نمود اما برآمدن از عظیم آباد بنا بر کینه خواهی شخص مذکور متعذر دیده بارسال عرائض احوال خود در حضور گورنر بهادر ظاهر ساخت و معروض داشت که اگر طلب حضور شوم ازین بلاے بے زنهار رستگارے یافته و التجا هیها بظهور خواهم رسانید چون مهاراجه کلیان سنگه پسر مهاراجه شتاب رائے که بسبب غفلت و نارسائے با محروم از اقتدار گشته در کونسل وجود معطل بود و از کونسلیه ها ناخوش درین خصوص اعانت راجه خیالی رام نموده عرائض متضمن تائید و تصدیق اقوال او بگورنر جنرل بهادر نیز نوشت گورنر جنرل بهادر بر بن ماجرا وقوف یافته راجه خیالے رام را بحضور خود طلب داشت راجه مذکور رستگارے خود از ان گرفتارے غنیمت شمرده عازم کلکته گشت اگرچه نیت خوشے ندارد اما چون هوشیار است و فلک درین زمان همچو کارکنان را میخواهد در انجا رسیده مورد عنایت گورنر گردید و احوال اختلال معاملات ضلعهٔ عظیم آباد و جنایتهاے رام لوچن و اشخاصے ظلمے که از و و متوسلان او و عملهٔ فوجدارے بر خلق این دیار رفته و میرفت ظاهر نمود گورنر بعد اطلاع بر حالات معاملات و اختلالات این ضلعه با آنکه قیاس کار نمے کرد که از اقوام خود باین حد انحراف ورزیده بگفتهٔ راجه خیالی رام کونسلیه ها را معزول خواهد نمود و خلق خدا از ابتلاے حکومت و فرمان دهی و رضاجوئے عمله و اتباع خبیث این حکام خود آسوده بمشاهده هوشیاری راجه خیالے رام و طلاقت بیان او با آنکه زرے نداشت و در تحصیل این مرام بمصرف نرسانید ملتمسات او را گورنر بهادر پذیرفته بناے معاملات این ضلعه بر رائے و صلاح او گذاشت و به نیکو بیانی راجه خیالی رام از دحام عملداران موقوف گردید جمیع معاملات ضلعهٔ عظیم آباد باختیار راجه موصوف مفوض شد راجه مذکور نظر بحقوق سابقه مهاراجه شتاب رائے و اتساق لاحقه راجه کلیان سنگه سپهسالار المهاے ضلعه مذکور بنام مهاراجه کلیان سنگه و لهذا بعض پرگنه هاے ضلعه مسطوره هم بنام او و برخے از پرگنه ها برائے خود حاصل نموده بمخرر و مکرم معاودت نمود و از ابتداے سال نود و پنجم از مائه دوازدهم هجرے کونسلیه هاے عظیم آباد معزول و هر دو راجه مذکور بانتظام این ضلعه مامور و منصوب شدند خلق این دیار را بمناسبت همقومے و یک حکم امید رفاهے منصور شد اما با فقدان دوائر فلکے همچو دور و دراجه خیالی رام مزاج مهاراجه کلیان سنگه باوجود اینهمه محنت و جانفشانی که از راجه خیالی رام بظهور رسید باغواے بعض سفله نشان غرض جوئے از راجه مذکور منحرف گردید و شکایت او بگورنر بهادر نوشتن و در ینجا با صاحب کلان عظیم آباد دمسر گسول نیز سعایت نمودن آغاز نهاد گورنر بهادر که دانائے روزگار و مرتبه دان صنعاز و کبار هر فردے از خلق این دیار شرط دیدن و شناختن اوست مرتبهٔ هوشیارے و کارگزارے راجه خیالے رام در چند صحبت علی ماهے علیه دریافته بود و مهاراجه کلیان سنگه را هم خوب نشناسد لهذا سعایت مهاراجه در بارهٔ او نشنیده برائے او خلعت نیابت مهاراجه کلیان سنگه و مدار المهاے جمیع کار بازستاد ایزد تعالے نفاقها ے اهالے این دیار باتفاقها مبدل سازد تا عامه خلائق را رفاه و آرام میسر آید و فسادها باصلاح گراید نخفے نماند که درین زمان راجه خیالے رام باوجود آنکه نهایت دروغ گو و قول او لائق اعتماد نیست باز هم از جمله مغتنمات و بعض اخلاق شائسته که باید دارد مثل او هم درین جزو زمان ظاهر و نمایان هست چه عجب که اگر روزگار مساعدت نماید و دست قدرتے او را میسر آید شاید ازان قدر که بالفعل مے نماید بهتر برآید و خلق این نواح در سایهٔ رافتش بیاساید چند روز قبل از ترقیم این سطور بزرگے ولایت زا از مرشد آباد وارد عظیم آباد گشت روز و رو و نصف شب گذشته بود که اندک دستے بهم رسانیده بغتگی رحلت نمود صبح عملهٔ فوجدارے هجوم آورده قاصد ضبط اموالش شدند چهار پسر صغیر بے مادر اخلافش بودند پدر را مرده و حکام را قاصد و معاند خود دیده ترسیدند و بلاش بدر چسپیده در فزع و اضطراب بودند خانسامان آن غریب متوفے از خوف بازخواست ناحق شناسان غیبت ورزیده حیاشته بران اطفال هویدا و در کار خود درمانده و معطل بودند راجه خیالے رام وقوف یافته پیاده پا دویده و در منزل

ایتام مرقوم رسید۔ سرمایۂ تسلی آن بیچارگان گردید ولاش آن مسافر حقیقت و مجاز را حسب الامر راجه مرقوم بضابطۂ اسلام و منهج ایمان تجهیز و تکفین نمودند و در زمینی از مملوکات خود مدفون گردانیدند و زمین مذکور را وقف قبور مساکین و محتاجین مؤمنین نمودند و اطفال مذکور را که وارثے نداشتند بخانۂ خود آورده عیال خود فرمودند مثل اطفال خود متعهد وجوه معاش آنها گردیده برای آنها معلم و مربے مقرر ساخت الی الآن آن اطفال در حجر تربیتش جاے دارند و با سالیش مے گذرانند تا وارثے بهم رسد والا ارادۂ پرورش آنها مادام الحیوة دارد ایزد تعالے بر توفیقات حسنا تش بیفزاید و دیگران را هم بخیرات و مبرات موفق گرداند بجوده و احسانه ٭

ذکر مجاربات که افواج انگلیشے را با افواج سرداران دکهن روے داد و بقدر استماع ثبت افتاد

تفصیل این حروب و وقایع دکهن فرقتین که با همدگر حروب نموده دست و بازوے یکدگر را آزموده اند خوب مے دانند فقیر آن قدر که بشهرت عوام و تقریر بعضے از خواص که عبارت از سنیدیان صاحب اقتدار اند شنیده و مطلع گردیده درین صحائف مرتسم مے سازد در عظیم آباد بودم که اخبار جسارتهاے کرنل گاڈرڈ شنیدم شروع آن باین صورت است که چون کرنل گاڈرڈ بآره آباد رسید خبر نهضت لشکرے که متعین آن شده بود بطرف کالپے شنیده بعجلت شتافت و بآن لشکر ملحق گشت سروران انگلیشیه با بعضے زمین داران آن نواح و مخالفان راجهاے بوندیل کهنڈ ساخته و عهد و پیمانها نموده راه آن طرف را گشاده و آنها را بنصرت خود آماده ساخته بودند لشکر چون چند منزل از کالپے پیش راند از بے خبرے کرنل نسلی که سردار بالاقتدار لشکر و کرنل گاڈرڈ تابع او اما از و منزجر بود در راه گم گشته عبور لشکر بطرفے و دشتی افتاد که چند فراسخ از هر طرف آب مطلقاً نداشت و آبادے هم نبود و موسم عین تابستان بلکه آخرش که شروع برسات مے شود و شدت حرارت هوا مے باشد بود دران دشت از شدت عطش و اضطراب فقدان آب سه چار سرداران انگلیشے و قریب بصد و چند نفر پیاده مشهور به تلنگه و ده دوازده بلکه افزود سولداران انگلیشے و لاشے هلاک شدند و بقیه سرداران از اظهار ترفع و شدت طمع و اعوجاج خلق و ازین غفلتی که از کرنل نسلی روے داد نهایت کبیده خاطر از سردار مذکور گشته شکایت بسیار بارباب کمیٹ کلکته نوشتند و کرنل گاڈرڈ نیز شکایتها و انزجار خاطر از و نگاشت و نیز دران خط مندرج ساخت که میان من و او صحبت درنمے گیرد یا مرا ازین سفر معاف فرمایند یا بجاے او دیگرے را مقرر نمایند و سرداران دیگر با شکایت نسلی مدائح کرنل گاڈرڈ هم نگاشته اکثرے باتفاق نوشتند که اگر سلامتے لشکر و ظفر بر دشمن منظور دارند کرنل گاڈرڈ را بسرورے این لشکر مقرر فرمایند گورنر و ارباب کمیٹ نسلی را مقصر و معاتب گردانیده از سالارے لشکر معزول و کرنل گاڈرڈ را بکار منصوبه نمخ ده رقم ریاست کل لشکر بنام او نوشته فرستادند بحسن اتفاق قبل از ورود این رقم کارکنان قضا و قدر روح نسلی را از حکومت و ریاست بدرش معزول فرموده از کار فرمائی پسرش عاطل گردانیدند و ریاست لشکر مذکور من حیث الاستحقاق و الاستقلال بکرنل گاڈرڈ مسلم گردید کرنل مرقوم که در حسن خلق وجود و کرم و سلیقۂ سپهداری و لشکر کشی نظیر ندارد تالیف قلوب رفقا و زمینداران راه و نظم و نسق لشکر و عدو عید جوانیس کوشیده قدم جلادت پیشتر گذاشت و افواج بوندیل کهنڈ را که دو بار بمخالفت پیش آمد شکست فاحش داده و در ملک بیگانه در راه نادیده و هجوم اعدا با پنج شش هزار برق انداز و هشت یا ده ضرب توپ و قنداره و اسباب حرب و کرب در کمال مردے و استقلال دو سه ماه راه بریده خود را قریب بمو عدیکه براے اجتماع این لشکر با لشکر بنبئی معین بود رسانید اما جرنل کرنک لغزور سرداره و امیدنام آورے با اتباع خود که در کمیت و کیفیت از جمعیت کرنل گاڈرڈ زیاده تر بود مسبقت در حرب مرتبه نموده با تمام فوج مغلوب بلکه مفقود الاثر گردید و شکست عظیم بر اصحاب انگلیشیه افتاد باقے ماندگان آن لشکر

مانند جرنل کرنک وغیره او عهد و پیمان صلح با کمال دهن دستی نوشته داده تعلقه و مساکن خود برگشتند و کرنل گاڈرڈ احوال بدین منوال شنیده چون لشکر اورنج اسفار و حروب بسیار کشیده بود خنگ مرہٹه که اینوه بسیار داشت از خیر تاب و توان خود بیرون دیده از راه هوشیاری و حزم سردار به بندر سورت شتافت و خود را بحصار آنجا که باختیار اصحاب انگلیشیه است کشیده اندیشه آرمید و احوال را علی ما ینبغی علیه با ارباب حل و عقد کلکته که در نیو لا فرمان فرمای جمیع کوٹهای سواحل هندوستان اند و همه سروران و سرداران مقیم ممالک هند فرمان پذیر ایشان اند اطلاع داد گورنر جرنل هشٹنگ بهادر و اصحاب کونسل بنیی انکار صلح جرنل کرنک فرموده کرنل گاڈرڈ را مامور بحرب مرہٹه نمودند دران زمان که کرنل گاڈرڈ در بندر سورت بود عماد الملک فتنه پرداز که سلطنت هندوستان بلکه تمام این مملکت برباد داده آن بے ایمان است و بقصد خرابے خانواده جد خود نظام الملک و استیصال بقیه اولاد او که در دکهن الی الآن نام و نشان حکومتے دارند آنطرف رفته بود مقتدران آن ضلع که اندک باداب ایمان و سپاه گرے و غیرت موصوف اند التفاتے بحال و مقال آن بد تال نکرده از پیش خود راندند ناچار چون در تمام سواد و بلاد هندوستان جائی نیافت داعیه که معظم نموده وارد بندر سورت و در انجا مخفی بود لبعض جواهر سر بر آفروختن بر آورده ظاهر گشت و کرنل گاڈرڈ درباره او هم از گورنر جرنل هشٹنگ وغیره استفسارے نموده بود اول حکم امتناع رفاقتش صدور یافت بعد ازان نظر بآنکه فتنه انگیز حیله پرداز است و تعارفے با سرداران دکهن و نام و نسبت نجاندان نظام الملک دارد بنابر بعضے مصالح که شاید عند الحاجه بکارے آید و عقده از دست او کشاید حکم رفیق گردانیدنش رفت و کرنل گاڈرڈ او را همراه خود گرفته و جمعے بر اے مصارفش معین کرده رو بگنجاته راو فتح گاوکوار را که یکے از سرداران عمده مرہٹه است بر فاقت فوج انگلیشیے دعوت نمود چون آمد بوعده داد ن گجرات او را راضی با عانت و همراهے امیر الدوله کرنل گاڈرڈ بهادر فتح جنگ نمود و کرنل مذکور با تفاق گاوکوار مسطور عازم تسخیر احمد آباد گجرات گشته تاریخ مختار که فقیر را معلوم نیست در اواخر سنه یکهزار و یکصد و نود و سه هجرے برآمد و از بندر سورت بگجرات رسیده اول مرہٹه مستحفظان آنجا را دلالت باطاعت و تفویض حصار گجرات بملازمان انگلیشیے فرمود او قبول نکرده بمدافعه برخواست و کرنل مرقوم جلادت نموده در معدود ایام حصار احمد آباد گجرات شکسته بفتح و غلبه مسخر ساخت اگرچه ضابطه فوج انگلیشیے قتل و غارت در هیچ مکانے بعد ظفر یابے نیست اما در گجرات چون مرہٹه هاے گاوکوار مذکور شریک و رفیق بوده اند از دست آنها یا بنابر سببی دیگر که فقیر را بران اطلاعے نیست لقدر تاراجے و اندک قتلی هم شاید بعمل آمد و کرنل گاڈرڈ ظاهرا بر وفق وعده گجرات را بفتح گاوکوار بخشید و تهانه او نشانیده خود بجنگ مرہٹه هاے دیگر که باعانت مستحفظان گجرات آمده بود دند از گجرات برآمد + + + + + + + +

ذکر درخواستن رانای گوہد اعانت انگلیشیان و پذیرفتن این جماعه و غنیمت شمردن از تائیدات آسمانی

بعد چند روز وکلاے رانا ے گوہد بر جوع بگورنر جرنل هشٹنگ بهادر نموده مستدعی اعانت و خواهان اندک فوجے شدند سبب آنکه رانا ے مذکور را از مدتے منازعت با مرہٹه و همیشه ستیز و آویز با او ے باشد در نیوقت که انگلیشیان را قاصد مهمات مرہٹه دید توسل خود با ذیال دولت ایشان غنیمت شمرده خواست که بامداد این جماعه استرداد بعضے قلاع و ممالک خود از دست مرہٹه نماید و حق رفاقت و خدامت خود بر انگلیشیان ثابت فرماید گورنر از راه دانائی رفاقت رانا ے عمده را که صاحب زور و زر و ملک فوج است و ولایت تمام با احوال مرہٹه و طرق حدود و ممالک انجا عه دارد دور رفاقت انگلیشیان ے نماید و فی الحقیقه گویا ملک او هم مفت مسخر ے گردد از لطائف غیبی شمرده کپتان پامر را با سه پلٹن فوج و تفضل حسین خان اتالیق انتظام الملک میرزا

سعادت علی خان پسر شجاع الدوله را بسفارت و ادای رسالت و مبارکباد سلطنت پیش رانائے مذکور فرستاده در انجا رسیده قلعه کوندراکه خانه رانائے مذکور است بنابر اطمینان خود از زمیندار مذکور بقابوے خود نگهداشته بصورت دوستیها مستحکمش ساختند ✤

ذکر آمدن فقیر بکلکته و بنگاله و آگاهی یافتن بر بعضی از اخبار دکهن ✤

دوازدهم ربیع الثانی سنه یکهزار و یکصد و نود و چار هجرے فقیر را باضطرار انفصال معامله خود رجوع بکلکته ضرور افتاد و بفرمان قهرمان تقدیر بر سفر طرف بنگاله رویداد بمرشدآباد و کلکته که رسید اخبار دکهن وغیره اندکی از مقتدران آنجا مفصل تر شنیدند چون مسموعه این کتاب درین سفرے نمود انچه مسموع گردید و لائق اعتماد بود مرقوم ساخت مخصص آن حکایات آنکه سردار ان مرهٹه پونا و ستاره که الحال صاحب اختیار ممالک راجهٔ ساهو و رام راجه و اسلاف آنها بنده و اعیه انگلیشیان باستیصال خود دیده باهم اتفاق ورزیدند و فتح کاوکوار که رفیق کرنل کاڈرد گشته بود و اولاد رگهوجے بهوسله را که از عهد مهابت جنگ مصالحه باحکام بنگاله دارد و الحال مجدد بسفارت مستر الیٹ و برادر مستر انڈرسن باگورنر تجدید عهود و مواثیق در مصالحه و مصادقه نموده بودند مورد ملامت و تهدیدات نموده بر فاقت خود خواستند و مفاسد نفاق را بالبغ وجهے فهمانیده رفیق و صدیق خود گردانیدند کرنل کاڈرد فتح کاوکوار را در اواسط نود و چهارم از مایهٔ دوازدهم هجرت باخود منافق دیده چون موسم برسات هم رسیده بود و از خروج چندین مائه بامرهٹه که انفصال ندارد و ما یحتاج لشکر بعلت محاصرهٔ آنها کمتر میسر میگردد تنگ آمده رجوع به بندر سورت مناسب دید و برگشته بصعوبت تمام چند روزه راه را بجنگ کنان در مدت چهل و پنجاه روز بریده به بندر مذکور رسید و در نهایت آسودگی اهالی لشکر و آرامش اشباب جنگ و سفر اشتغال ورزید و فتح کاوکوار گجرات را مفت مالک گردیده حریف و بدخواه کرنل کاڈرد گشت و با فوج خود در جائیکه اصلح و انسب اقامت گزیده و بنیرهٔ رگهوبهوسله پیوسته وجهے که جمنا جے نام دارد تهدید و ترغیب سرداران پونا از دارالملک خود کرناگپور کلان است با فوجے لائق بجگرناته و کتک رسیده در برسات چاؤنی نمود و وکلاے او پیش گورنر جرنل حاضر بوده اظهار اخلاص مندیش می نمودند اما گورنر باوجود اظهار وکلا اصلا طرا کار فرما گشته افواج انگلیشے را مقابل افواج مرهٹه کتک و رخنه هاے کوهستان که راه درآمد آنها در مملکت بنگاله و عظیم آباد است بر سر حدود ملک خود نشانید و مامور بمزاحمت آنها در صورت واقعهٔ پیش گذاشتن باگردانید ✤

ذکر مجملی از احوال حیدر نایک و ورود او بمندراج و غلبه نمودن بر محمد علی خان صوبه دار ارکاٹ که او هم مثل آصف الدوله و مبارک الدوله دست نشان انگلیشیان است و مسخر نمودن او تمام ملک ارکاٹ را غیر از قلعهٔ مندراج ✤

حیدر نایک اول ادنی جماعه دار ملازم سرکار جماعهٔ فوجداریهٔ دکهن بود و در نوکرے آن جماعه از مرتبه نایکی که صاحب ده پانزده پیاده مے باشد بتدریج جماعه دار و صوبه دار رسیدند که مدارج نوکری سرکار عموم کلاه پوشان است ترقی نمود و القاب نایکی با نام او مشهور ماند بعد ازان ملازم راجهاے دکهن بوده نامے و اقتدارے بهم سانیده و آهسته آهسته بلند آوازه گشت تا آنکه ملازم راجهٔ ملیبار شده و بعد چندے دیوان راجهٔ مذکور را که موافق ضابطهٔ آن ملک مدار المهام و مختار مخارج و مداخلش مے باشد روزے علانیه وفاشے بکشت و خود دیوان راجه گردیده رائق و فائق مهمات ملیبار مذکور گشت و راجه را بدستور زنده و بر جاے او

گذاشت والی الآن آن راجه موجود و مایحتاج برای او مهیاست وحید رنایک در بعض احیان و اوقات مثل تبرکات برآورده تعظیم و توقیر او مینماید بعد تسلط حید رنایک بر بلیبار ظاهرا یکبار نظام علی خان خلف آصفجاه نظام الملک حاکم دکن را با انگلیشیه و محمد علی خان منازعتے روے داده بجاریه انجا صید حید رنایک دران جنگ بکمک و اعانت او آمده دران جنگ انگلیشیه غالب آمده نظام علی خان را شکست دادند نظام علی خان بمقتضاے جهالت میخواست خود را بکشتن دهد و از میدان برنگردد حید رنایک از دور رسیده بجبر و عنف فیل نظام علی خان را برگردانید دران وقت نظام علی خان وعده گرفت که من لشکر طے برمیگردم که تو بهر صورت تدارک امور نمائی او قبول نموده بعد چند مدت اسباب را مهیا کرده با انگلیشیان آویخت یا بعد بدر رفتن نظام علی خان بقا چند روز عنان گردانیده مقابل انگلیشیه گردید و عمدا از روے صلاح وقت یا خطا بحسب قسمت شکست خورده بطرف ملک خود گریخت و انگلیشیه در تعاقب رفته داخل ملک او شدند و سر جا که رسیدند از قلاع او جنگیده و منتزع گردانیده تهانه های خود نشانیده بیشتر سر فتند ازین سبب ملکی و رقطع طریق میشد او عجالة خود را بقلعه مستحکم رسانیده زوائد اسباب را در انجا گذاشت و زاد راه چند روز با خود گرفته با یلغار خود را بر لشکر انگلیشیه بی خبر رسانیده شکستی عظیم بلشکر انگلیشیه داد چون بقیه آن جماعه خود را جمع و منتظم نموده باز بدا عیه محاربه پیش آمدند از نظر آنها غائب و مفقود الخبر گشته بیک ناگاه که همه راه دران راه بود خود را بقلعه مند راج که از فوج خالے و اصحاب ارباب آنجا بے خبر محض بودند رسانیده و مکان مذکور را فروگرفت صاحب کلان و ارباب حل و عقد انجا ناچار با ب مصادقت کشاده ملاقات او رفتند و عهد و پیمانے در میان آمده بمصالحه انجا بعد ازان بملک خود رفته در افزائش اسباب ملک گیرے و آراستن افواج اشتغال نمود چون مدتے گذشت با مرهٹه ها دا و منازعتے روے داد و از دست مرهٹه در میدان شکست فاحشے خورده بملک خود برگشت و خود را باز درست کرد مرهٹه از اقتدار او ترسیده و با نظام علی خان متفق گردیده داعیه استیصال او و انتزاع ملکش نمود و چند هزار سوار نظام علی خان لشکر دسے گاسے کاسے خان و هونسا و بیست و پنجهزار سوار مرهٹه باین کار نامور گشته بملک او در آمد حید رنایک جنگ مذکور را از وسع مقدور خود بیرون دیده تا یک سال با افواج مرهٹه و نظام علی خان مقابله نکرد گاهے بتفاوت چند میل راه میگذرانیدند گاهے که مهمات میخواست چون بلیدا ران و توپ خانه فراوان دارد در جاسے مناسبے مورچال و سنگر مستحکم ساخته و توپها بر دورش چیده میگذرانید و افواج مخالف را مجال تاختن بران حصار نبود آخر صلاح در آشتی دیده رزوا فرسے بمرهٹه و نظام علی خان و کاسے خان رئیس لشکر داده این بلا را از سر خود دور گردانیده ده دوازده سال با من و آرام بوده سفرا و ایلچیان کاردان نزد کریم خان زند فرمان روا سے ایران مع تحف و هدایاسے بسیار فرستاده رخصت طلبیدن چند هزار سوار مغلیه گرفت و سبابغ خطیر فرستاده سواران جوان چابک مع سرداران از انجا طلبیده و با فرانسیسان جزیره مورش که مقابل ملکش افتاده راهی و اخلاصے پیدا کرده بوساطت آنها با عظماے ولایت فرانسیسه هم سر اسلات و راه ارسال تحف و هدایا دارد و در بنجا نیز اسپان خوب بهم رسانیده سواران بارگیر با صطلاح سند نگهداشت و چند هزار سوار را تربیت کرد که بر اسپان خود سوار گشته وصف آراسته یکدست چند هزار یان سر دهند و دیگر سواران ولایتے و هندے را که ملازم او بوده همیشه تا ربع روز در مشق و ممارست آداب و فنون حرب مشغول داشته ماهر آداب کارزار گردانیدند و شصت هفتاد هزار بندوق چقماقی درست نموده برقندازان موصوف با داب حرب فرنگ و هفتصد ضرب توپ بردیه و آئین انگلیش و فرانسیس درست کرده در رکاب گرفت و ملک سه چار کرور روپیه از بلیبار و ممالک مرهٹه مسخر کرده و فوج را با ئین ولایت از بیع مایحتاج فارغ البال اما در کمال نظم و نسق میدارد میگویند پسر کلانش که حالیا سپه سالار اوست مجال ندارد که سر مویے از فرمان او بتجاوز تواند نمود

تا بدیگران چه رسد روزے فرموده بود که شب هرگاه هفت ساعت بگذرد سوار شده فلانجا برو اتفاقاً دزدگی شده او در ساعت نهم سوار شد همان وقت از همین سوارے کشیده طلبیده وزیر تازیانه اش کشید سرداران مغلیه تازه وارد را اول بمدارا گفت که شما غریب الدیارید و شما را برائے کارے طلبیده ام باهم بامیزش و با مردم اینجا باخلاص و اتحاد بسر برید آنها مغرور با دولت جماعت خود گشته و منبدیان را بخاطر نیاورده گاهے باهم و گاهے با دیگران خانه جنگیها نمودند دو سه بار برفق و عطوفت نصیحت نمود و چون نشنیده باز خلاف فرمانش کردند مقصران را طلبیده دو سه سردار آنها را بزیر پائے فیل کشید ازان باز بسر حساب گشته الحال کمر بر میان جان بسته تابع فرمانند و خزائن راجهائے دکهن نیز بدستش آمده زرے هم خلاف قیاس دارد و بالفعل این زر و شوکت و فوج و کثرت و بطش و سطوت هیچ مقتدرے را از سروران هندوستان میسر نیست و العلم عند الله تعالے **القصه** چون حیدر نایک را از طرف مرهٹه که بعض ممالک او را مسخر کرده اطمینان میسر نبود درین وقت که مرهٹه را با انگلیشیه مکاوحه و محاربه روے داد راه آشتی یافته پیغام فرستاد که اگر با هم صالحه نمائید و تعرض ممالک مسخره نفرمائید ما هم با مداد و اعانت حاضریم آنها درین وقت چنین رفیقے از معتنمات شمرده قبول آشتی و مصالحه دائمی بیکی از دو شرط نمودند اول آنکه نزد ما آمده شریک حروب و کروب باشد و اگر این صورت متعذر باشد بصوبهٔ ارکاٹ رفته آنجا را مسخر ساز د و با ستیصال جماعهٔ انگلیشیه آنجا د افواج آنها پردازد حیدر نایک همراهی مرهٹه را متعذر دیده شق ثانی قبول نمود

ذکر لشکر کشیدن حیدر نایک برصوبهٔ ارکاٹ و محاربات او با افواج انگلیشی

حیدر نایک در اواسط سال یک هزار و یک صد و نود و چار هجرے دم اخلاص و اتحاد با مرهٹه زد و با سامان بے پایان و افواج بحر امواج قاصد صوبهٔ ارکاٹ گشته چون از آبادے مندراج بفاصله چهل پنجاه کروه ماند یکبارگے فوجے را مع پسر خود بایلغار فرستاده آبادے مندراج و ساکن محمد علے خان صوبه دار آنجا را با اسبابے که در آنجا یافت متصرف گردید و گویند که با مردم شهر خپان تعرضے و تعدے نکرد اما با غات و عمارات انگلیشیه را خراب و کسانے را که در آنجا یافت مقید ساخت تا آنکه جنرل منرو که پیشتر جنگ وزیر الممالک شجاع الدوله در بکسر زده دران زمان هیجر و اکنون جنرل و متعین کوئمبتور و قلعهٔ مندراج بود از قلعه با شانزده ضرب توپ و ساز و سامان آن مشتمل گوله و باروت و ده پلٹن تلنگه باراده جنگ برآمد حیدر نایک دران وقت پسر خود نگاشت که از انجا برخاسته افواج انگلیشے را در میدان کشد خود را با او نزدیک سازد پسر حسب الامر پدر بجا آورده جنرل منرو فوج را آراسته یک پلٹن را مع کپتان و چند لفٹنٹ و انسن و چند نفر سارجن و دو ضرب توپ سر انجام آن فرمان داد که دوسه کروه پیشتر از جمیع فوج موافق ضابطه مے رفته باشد و خود مع کل فوج عقب مے آمد چون ده دوازده کروه از قلعه دور تر رفت حیدر نایک پسر خود را مع فوج لائق برسم منقلا فرستاده حکم کرد که اول بر سر پلٹنی که پیش مے آید بریزید بعد ازان منتظر حکم بوده متواتر عرض احوال مے نموده باشد پسر حسب الحکم بجا آورده با پلٹن مذکور در آویخت کپتان پلٹن جمعیت مقابل بسے افزون دیده اگرچه شروع جنگ و توپ اندازے نمود اما بجنرل منرو اطلاع داد که جنگ شروع شد و جمعیت ما بسیار کم و فوج دشمن نهایت ندارد بمدد ما باید رسید چون فاصله بعید در بعے از روز برآمده جنگ شروع شده بود تا رسیدن سوار مخبر نصف روز گذشت و تا آر ابر صرے قرار یابد نیز زمانے سپرے شد ثلثی از روز باقے بود که جنرل چهار پلٹن رائگک پلٹن سابق بدانه فرموده از انجمله دو پلٹن سوله اداں سفید و لائنے تازه وارد و دو پلٹن تلنگه های هندے بود تا آن پلٹن ها بر سند شام شد

سر پنج پلیتن یکجا جمع گردیده شب را گذرانیدند حیدر نایک بعد اطلاع برود صول پلیتن ها بدو پلیتن اول داما دخود را مع فوج دیگر بدد
سپه فرستاد و اول صبح جنگ در پیوست فوج انگلیشی غلبهٔ دشمن و تغافل جرنل با تمام فوج در اعانت خود دیده الحاق خود بجرنل صلاح
شمرد و جنگ کنان عطف عنان نمود و افواج حیدر نایک از هر طرف که قابو مے یافت حملات می نمود و بضرب بانها و قنبارهٔ و گولهٔ های
توپ آتش در بهال اعمار افواج انگلیشی زده عرصه بر اینها تنگ ساخته بود که ناگهان گولهٔ های توپ قنبارهٔ و بانها در صنادیق باروت
افواج انگلیشی خورده آتش در انها در گرفت و جمیع باروت خانه سوخته خلقی کثیر را که متصل بانها بود با خود بدود سر پا به خنگ در ان
فوج مطلقاً باقی نماند افواج حیدر نایک آنها را در میان گرفته اول عرض امان نمودند انگلیشیان که کمال دلاوری و غیرت و صلابت
قلب دارند قبول نکردند بعد ازان حکم بقتل آنها رسید و بیچاره ها بمجرد علف تیغ بیدریغ گشتند سه چار کپنی گریخته خبر بجرنل منرو رسانیدند
اگرچه از شجاعت جرنل نهایت استبعاد دارد اما میگویند که در کمال خوف و بیم شب را با دل دو نیم در ان بیابان بپایان برده اول صبح بر
اسپ جلد گام سوار شده تا دخول قلعهٔ منداراج در راه جا بمقام و آرام نکرد و افواج منهزمه عقب او بخرابی و فلاکت داخل قلعه گردید
عساکر فاهرهٔ حیدر نایک در پے فوج گریخته رسیده شهر را با ختیار خود آورد و قلعهٔ منداراج در دست انگلیشیه محفوظ ماند گویند
در چند روز دیگر قلعهٔ محمد علی خان صوبه دار ارکاٹ و قلعه پلچیری که انگلیشیان از جانب فرانسیسیه درین تازگی انتزاع نموده در دست
خود داشتند مفتوح و مسخر افواج حیدر نایک گشت و اسحاق پین را هم که مسکن انگلیشیه بود باین صورت متصرف گشت که درمیان
انگلیشیان و تلنگان آنجا که ملازم انگلیشیان بودند منازعه روے داده انگلیشیان که کمتر کسان بوده اند بعضے قتیل و بعضے
اسیر ملازمان خود گردیده بدست حیدر نایک افتادند و مکان مذکور هم برے او مفت مسخر و مفتوح گشت ٭

ذکر جنگیدن جرنل منرو با فوج حیدر نایک کرهٔ ثانی و ثالث و شکست خوردن در این جنگها هم مثل جنگ اول بتقدیرات آسمانی

جرنل منرو که این قسم از میدان برگشت مطعون دوست و دشمن گردیده نهایت سرمسار سے کشید و این خبر تا که به کلکته نرسیده بود
آتش نفاق فیمابین گورنر جرنل بهادر و مسٹر فرانسیس هم چنان التهاب داشت بلکه کار از منازعه در مکالمه گذشته بجنگ تفنگ
کشیده و در اواخر رجب یا اوائل شعبان لبنا بطبیعه که دارند تنها در باغے با تفنگچه باهم دگر جنگیدند گورنر جرنل هشتنگ بیاوری بخت
محفوظ ماند و مسٹر فرانسیس مجروح گشت چون حیاتش باقی بود اگرچه گولی تفنگچه بر استخوان پهلوے راست خورد لیکن پرده را
ندرید و استخوان هم نشکست بلکه درمیان پوست و استخوان گذشت و در چند روز چاق شد درین عرصه جرنل کوٹ که ملازم پادشاه
پنیز له جرنل کلاورن رئیس کل فوج است از طرف لکهنؤ و مسٹر ڈوکریل از طرف بردوان برگشته آمدند و واسطه اصلاح و تصفیه بین گورنر
هشتنگ بهادر و مسٹر فرانسیس گردیده و در کونسل خانه اش آوردند و خبر شکست فوج انگلیشی و غلبهٔ حیدر نایک و گرختن جرنل منرو
و خبر برآمدن جرنل کاڈرڈ و محاصره نمودنش قلعه لسبی را که از قلاع مشهوره متینهٔ مرهٹه است بکلکته رسید و انگلیشی هم ازان طرف ها
بکلکته بر جهاز پاکٹی که عبارت از قاصدی است رسیده خدا داند که خبرها چه گفت اما گورنر و جمیع اصحاب انگلیشیه کلکته را تشویشے مفرط
عارض گشت و در فکر تحصیل زر و افزار استین لشکر و جرنل کوٹ را مکلف رفتن بمنداراج شدند و از بنگالیان مالدار قریب بیک کرور روپیه
قرض سودے گرفتند فقیر نیز دران روزها وارد کلکته و با گورنر ملاقات کرده بود چون خلق بسیار دارد تسلیه فقیر بغایت فرموده وعده
حصول مقاصد با بنده نمود اما نبا برافراط کار ها که داشت فرصت ملاقات هاے متواتر و القاے مواعید میسر نشد جرنل
کوٹ نبا بر قلت زر و فوج معذر داشت آخر سر انجام زر بقرض از بنگالیان چنانچه گذشت بعمل آمد و جرنل

کوٹ با سه چهار پلٹن که از اطراف جمع آمده بود مهیای سفر مندراج گردید با امید آنکه شش هفت پلٹن در قلعهٔ مندراج است
هرگاه جنرل برسد همه فوجهای مندراج و پلٹن های همراه جنرل که بهیات مجموعی ده دوازده پلٹن خواهد بود بسیار و
برای خنگ حیدر نایک کافی است چه بر فوج و حسن تدابیر خود جماعهٔ انگلیشیه را بسی اعتماد و تقدیرات ربانی را در امور عالم بی دخل
محض میدانند و فتوحات متواتره که در هند میسر گشت بمحض حسن تدبیر و شجاعت سرداران فوج پنداشته درین شکستها بجنرل
کرنک و جنرل منرو ملامتهای کنند و از الزام تقصیرات بسیار در سر کاری برآنها نمایند شکی نیست که دنیا عالم اسباب است
و عقل و تدبیرات در خلیت تمام در انتظام عالم دارد اما نه آنقدر که مسبب حقیقی جل آلاوه که عقول و حواس آفریده و بخشیده اوست
معطل و معزول و کارهای دنیای ناپایدار من جمیع الوجوه در قبضهٔ اختیار و اقتدار خردمندان مخلوق و مجعول بوده باشد
بهر صورت جنرل کوٹ چون سالار کل افواج ملازم کمپنی در هند و امور حروب ذمهٔ اوست و در مندراج و دکهن سوانح عظیمه و حوادث
قویه رویداده در اواسط ماه مبارک رمضان سال نود و چهارم از مائه دوازدهم لبسوار جهاز روانهٔ مندراج گردید و فقیر عدم اتفاق
گورنر بکارهای خود درین ایام دیده و از قلت مؤنت اندیشیده بمرشد آباد برگشت چه اندیشهٔ فتنه انگیزی مرهٹه کنک هم
مظنون و عیال و اطفال فقیر در مرشد آباد غریب الدیار بوده اند و شهر مذکور حاکمی که از وحفظ ناموس مردم و محخوارگی عامهٔ خلایق
متصور باشد ندارد ناظم و نائب سه ردوازین صفات محروم و انگلیشیان بخود امور خویش باشان سر ملبدهٔ اکثر بروساهای هندی
که ناظم و حاکم آن بلده گردانیده اند بسیر ده خود چندان التفاتی بحال مردم این دیار ندارند هفتدهم شوال بمرشد آباد رسیده
تا بیست و پنجم ذی الحجه شنه مذکوره در مرشد آباد بوده درین ضمن اخبار مختلفه می شنیده انچه منقح تر معلوم گردید درین اوراق ارقام
یافت و آن اینست که جنرل منرو چون بصورت مذکور انهزام یافته بقلعهٔ مندراج رسید و هدف سهام ملام اقوام و غیر اقوام گردید
و فوج حیدر نایک نیز نزدیک بقلعه نزول نموده آبادیهای خارج قلعه را بالبوسے خود آورد صلاح چنان دید که وقتی بی خبر بر فوج
متصل قلعه بریزد تا شاید که کارے باین صورت از پیش برد سردارے چند را با دو پلٹن گران دیل که عبارت از جوانان چیده قوے
دست بلند بالا و شجاعان نبرد آزما است روزے اول صبح بلکه آخر شب بیرون فرستاد چون حیدر نایک از اوضاع جنگ این فرقه گاه
و خود هم جفاکش هوشیار و از احوال افواج خود خبردار بوده ملازمان رکاب را عاطل و ناقل می گذارد فوج او هم مستعد و تیار بود جنگ
در گرفت و از هر سو افواج مستعینه حسب الامر بامداد و اعانت در رسیده هر دو پلٹن محصور گشته بدر رفتن قوت نداشت و در آن میدان
پاس ناموس مردے و مردانگی داشته بعالم آخرت شتافت و فوج حیدر نایک بفتح و ظفر اختصاص یافت جنرل منرو بعد چند روز
خبر تعین شدن جنرل کوٹ بمدد مندراج شنیده بر جان و آبروے خود ترسید که مبادا دریغ رسیده باو چه کند بنابرین فوج خود را
انچه در انجا بود فراهم آورده قلیلی باستحفاظ ابواب قلعه و ذخایر کمپنی گذاشته باقی همه را همراه خود گرفت و با توپ و قنباره
و انچه در حروب عظیمه سے باید بجنگ برآمد ازین طرف لپه حیدر نایک با فوج شایسته و اسبابے که بایست بمقابلش رفت و جنگ
عظیمی رویداد و باز بامر کارکنان تقدیر لپه حیدر نایک مظفر و منصور و جنرل منرو مخذول و مقهور مع بقیة السیف از میدان کارزار
برگشته داخل قلعهٔ مندراج گشت انچه شنیده شد حیدر نایک جنگیدن با قلعه مناسب نداند و سے گوید که فوج را برای سه چار هزار گز
زمین رایگان بگذاشتن منع توان زد اگر عرق تعاسے ملک را بباد داد و انگلیشیان مغلوب شدند تا چند درین قلعه خواهند بود اما از غرائب
امور اینست که سے گویند قلعهٔ مندراج چون بر کنار دریاے شور واقع است آب شیرین مطلقا ندارد و ذخایر آب هر چند بافراط باشد
بمصارف بیست سے هزار کس که از فوج و رعایا در انجا البته خواهند بود سه چار ماه وفا نے تواند نمود چه آن قلعه جاے محصوری نیست

حصار شهرے است که تجار بسیار و خلق بیشمار در انجا سکنی دارد آبهاے شیرین از خارج شهر که آبادے جدا ئیست در انجا می برند
هر چند در ایام فارغ بالی بطور نهر و کاریز هم ساخته باشند در صورت مزاحمت که اکنون آن آبها در قابوے دشمن است و در انجا
نمی توان برد معلوم نمی شود که این همه خلق کثیر با این حال چاره بے آبی بچه صورت نموده اند افسوس که ساحبان انگلیش الحال این
اخبار را با امثال ما مردم اظهار نمی کنند و ما را از جاے دیگر منقح معلوم نمے تواند شد الا این سوانح در کمال تنقیح و تحقیق قلمے مے شد

ذکر ورود جرنل کوٹ بمندراج وجنگیدن با افواج حیدر نایک جنگ جو ومغلوب گشتن او هم مثل جرنل منرو و رفتن مستر فرانسیس بولایت خود درمین این محاربات وجنگ نبابر عدم موافقت با گورنر جرنل عماد الدوله بهادر مستر هشنگ

چنانچه سبق ذکر یافت از ابتداے ورود جرنل کلاورن و کرنیل فنس و مستر فرانسیس گورنر را با اصحاب ثلثه مذکور صحبت
ناچاق گشته هر چند از طرفین گاه گاهے خواهش اتفاق بدلالت مصلحان و بداهت حسن وفاق و قبح نفاق مرکوز خاطرها
گشت اما بنابر تباین مزاج و تخالف آرا و حب جاه و لذت مرجعیت میسر نیامد درین ایام هم لعد خانه جنگی باز بسعے جرنل کوٹ
و مستر ڈوکریل صورت آمیزش و آشتی با گورنر جرنل بهادر و مستر فرانسیس روے نمود اما لعد رفتن جرنل بمندراج مستر فرانسیس
که از مدتے خواهان چند کار بود و یکے هم ازان گورنر جرنل قبول نمے نمود باز لشقاق و افتراق انجامید از انجمله براے مستر
بست تحکومت لکهنؤ یا انفراد و اختیار تام شیوے که پیشتر بود مے خواست و درین خصوص حکم ولایت هم مکرر رسیده بود و براے
رام چندر راے دیوانی صنعه کلکته که بنام گنگا گوبند مقرر است و براے پسر ننکمار دیوانی خالصه و ازین قبیل شاید بعضے کارهاے
دیگر هم خواسته بود گورنر جرنل بهادر هیچ یک ازینها قبول نکرد چون از پیشتر هم کدورتها داشت و مانع ارادهٔ مخالفت با مرهٹه هم بود
نالهان این فساد ما درمین اوقات نیز روے داد و وهنی عظیم با افواج انگلیشیے هم رسیده و دسته فوج معتمد مع سرداران نامور
بسیار تلف شد و زر بسیارے درین حروب بمصرف رسیده خزانن کمپنی راے گویند که خالے گردید چنانچه قرض گرفتن از
بنگالیان هم بران دلالت مے کند و ارادهٔ تسخیر ممالک دیگر از ولایت هم ممنوع بود مستر فرانسیس بزعم خود تقصیرات بسیار
از قبیل مذکورات براے گورنر اثبات نموده و در صحائف و دفاتر ثبت فرموده با اکثر اصحاب که از گورنر رنجیده خاطر بوده اند در
اواخر ذی قعده سنه یکهزار و یک صد و نود و چهار روانه لندن که دار الملک سلاطین انگلشیه است گردید و گورنر اگرچه پیشتر
هم بامتبار عقل و اقتدار انفراد داشت اکنون که از اصحاب کمیٹ غیر از مستر هولیر کسے شریک کارهاے ملکدارے با او
نمانده صاحب اختیار حل و عقد و عزل و نصب در جمیع امور عماد الدوله جلادت جنگ گورنر بهادر مستر هشنگ است باید دید
پایان این معاملات و مفاسد و آشوب که شروع است بچه صورت مے انجامد و چگونه اختتام مے یابد و احوال این خلق
بیچاره که غیر از خدا یار و یاور ے ندارد بکجاے انجامد فقیر از مرشد آباد بیست و ششم ذی الحجه سال مذکور کوچیده متصل بر احمل
رسیده و در انجا بنابر بعضے جهات خصوص تقدیم مراسم ایام عاشور اقامه نموده نهم ماه محرم شروع سال نود و پنجم از مائه دوازدهم
از معتمدے شنیدند که پنجم ذی الحجه جرنل کوٹ با فوج همراهے و مندراجے و سازوسراانجام موفور که همراه برده بود از قلعه مندراج
برآمده با افواج حیدر نایک مصاف داده و بدستور جرنل منرو کارے از پیش نبرده مخذول و منکوب قلعهٔ مذکور معاودت
نموده و افواج حیدر نایک در کمال غلبه خارج حصار مندراج تمام حومهٔ ارکاٹ را متصرف است لعد ازین چه شود

ذکر اسباب تعویق روانه شدن کرنل پیارس که قلعه دار کلکته و سردار عمده افواج انگلیشیه است بطرف مندراج با مجمل احوال مرهٹه های کنک و اندک از احوال افواج انگلیشیه که بطرف قلعه گوهد با عانت رانای قلعه مذکور رفته بی شائبه ریب و شک

افواج انگلیشیه که لشکر کرده گی کپتین پامر با عانت رانای گوهد رفته بود و چند روزی در انجا آسوده و در قلعه او برای اطمینان مردم خود نشانیده در فکر انتزاع بعضی قلاع واقعه که فی الحقیقه در سوابق ایام از اباء رانای مذکور بود افتاده دوبار انا استفسار احوال هر جایی و مکان نمود رانا ظاهر ساخت که از جمله جاهای آبای من یکی قلعه گوالیار است که از قلاع مستحکمه مشهوره هند و چندی قبل ازین سلاطین بابریه بقهر و غلبه در ید تصرف خود داشتند ازان ایام منسوب بپادشاهان و لقبلعه بادشاهی شهرت داشت چون سلطنت ضعیف و مرهٹه قوی گردید قلعه داران از بی خبری امراء و ارکان سلطنت در شدت احتیاج و افتقار بنا بر نیافتن وجوه مشاهره به تطمیع مرهٹه را ضمنی بدادن قلعه مذکور گشته و زری معتدبه در عوض تفویض قلعه مذکوره گرفته حصار را باختیار ملازمان مرهٹه گذاشتند ازان وقت در تصرف مرهٹه است و این معامله در عهد احمد شاه پسر محمد شاه بابری روی داد چون راجه گوهد بنا بر قرب جوار که از گوالیار و قلعه گوهد فاصله سیزده کروه است و او همیشه خواهان آنجا بوده از جمیع شیب و فراز اطراف وجوانبش کما ینبغی اطلاع داشت شاید آن قلعه را سهل برگرده بطرف منخفض از اضلاع دیوار حصار همان طرف پستی بسبب نسبت باطراف دیگر داشت مدارج مذکوره را هم با سرداران فوج انگلیشیه ظاهر و چند کس را که ازان راه واقف و بلدیت داشتند حاضر کرده سالار فوج انگلیشیه زینه ها مناسب آن دیوار دو کمال اخفا آراسته و باشتها طرف دیگر از جای اقامت خود که در گوهد داشت نهضت نموده چون بفاصله پنج شش کروهی قلعه لشکرش رسید اول شب لشکر را بجا گذاشته فوج را جریده بآرامته همراه برده در آخر شب قریب صبح بطرف مذکور حصار رسیده در غفلت مستحفظان بالای حصار برآمده حارسان را بزیر شمشیر آتش بار گرفت آن وقت که هزار و دو هزار کس الیغان داخل قلعه گردیده باشند ده هزار کس غفلت پیشه اینجا نمی توانند که از عهده برآیند مگر گویند قلعه دار مرهٹه از فرط غیظ و غیرت یا خوف بازخواست اولیای نعمت خود را هلاک ساخت و دادیتی چنین هم مسموع شده که رئیسی از حارسان قدیم پادشاهی از مرهٹه ها بنا بر عدم ایفای وعده با او باطنا راه عداوت می پیمود و در ظاهر مدارا کرده اندرون قلعه بود بدلالت و اعانت او این کار صورت گرفت علی ای حال قلعه در قبضه تصرف و اختیار انگلیشیه درآمد بنده خاکسار در کلکته بود که خبر فتح گوالیار رسید و صدای تشکک توپهار شادمانی این فتح بگوش خود شنیده و مسموع گردید که مهاجنی سند هیا که از سپه سالاران عمده دکهن و صاحب اختیار صوبه مالوا و او جین و قلعه گوالیار بود درین برسات که اواخر سال نود و چهار م مائه دوازدهم هجری است بعد رفتن جنرل گاڈرڈ به بندر سورت در صوبه مذکور آمده موسم برشگال در انجا گذرانید و بعد انقضای برسات الی الان اطلاعی نیست که سردار مذکور بمقابله جنرل گاڈرڈ کی برسر قلعه بسی رفته و آنرا محاصره داشت رفته باتدارک گوالیار رود افرد ختن آتش پیکار در قرب جوار آله آباد و کالپی و کوڑه و اناو امر کوز خاطر داشته درین طرفها با افواج انگلیشیه که متعین گوهد است و با کرنل کمک که از راه کوهستان قاصد ملک مالوه و او جین درین برسات گشته بود مستعد ستیز و آویز است بعد ازین بوضوح پیوست که بنا بر کثرت اخراجات که لازمه افواج کثیف و حروب کروب است و نیز بنا بر صدمات قحط و غلا که ایام از لوازم جنگ با مرهٹه است چه مرهٹه کمتر مرد جنگ و کوشش

لسیار در ممانعت وصول اجناس ما یحتاج لشکر مخالف گشتہ نمی گذارد کہ دانہ یا پر کاہے تواند رسید واز چار سوے لشکر خواہ ملک خودش باشد خواہ ملک دشمن وہات وانبار ہاے اجناس را سوختہ اثرے از ماکولات وآبادے وجمیع ما یحتاج نمی گذارد عاجز آمدہ وآثار نفاق ہم از راناے گوہد مشاہدہ نمودہ دست از اعانت او برداشتہ قلعہ گوہد وگوالیار باختیار او گذاشتہ داعیہ مصالحہ بامرہٹہ نمودند مہاجے سیندہیا این امر را لطیفۂ غیبی ونعمت غیر مترقب شمردہ نیز عنان از حرب ایشان باز کشید ومردار وافواج انگلیشی برگشتہ در کانپور طرف کوڑہ آمدہ بر سر حدود صوبہ الہ آباد چہاؤنی نمودند بنا بر امید مصالحہ باعہود ومواثیق کہ طرفین را منظور است ترک جنگ نمودہ انتظار انفصال دارند اما ہنوز مصالحہ منعقد نیست باید دید کہ بچہ مے انجامد اما سیندہیا از راناے گوہد کہ او با اعانت انگلیشیہ قلعہ گوالیار از دست مرہٹہ ہا استخلاص ساخت وقابض ومتصرف گشتہ قاصد انتزاع اکثر ممالک مسخرہ آنہا بود بسجان رسیدہ در فکر استیصال راناافتادہ خرابی ملک وقلاع را نا را بسجد گرفت دالی پونا ہذا در تاخت وتاراج ملک راناو انتزاع قلاع متعینہ او مستعد ومتگرم است وتا حالت تحریر این سطور جمیع ملک راناو قلاع متعلقہ او را از دست راناانتزاع نمودہ غیر از قلعہ گوہد وگوالیار دست راناناندہ وافواج سیندہیا ہر دو قلعۂ مذکورہ را محاصرہ دارد دو عرصۂ بر راناتنگ گشتہ تا بعد ازین چہ شود بعد از محاربات بسیار سال گذشتہ کہ سنہ یکہزار ویکصد ونود وہشت ہجرے بود راناعاجز آمدہ بامہاجے سیندہیا بجوع نمود وقلعہ گوہد وتمام ملک را ناتصرف سیندہیا در آمد وسیندہیا چند ماہ قبل ازین معاملہ گوالیار را ہم بجبر وعنف تحریر نمودہ بود وراجہ چیت سنگہ کہ باگور نر جنرل بہادر رفع ودفع نمودہ آخر الامر مغلوب افواج انگلیشے گردیدہ نیز در حمایت مہاجے سیندہیا دلشکر آمدہ وبتوقع اعانتہاے او مے گذراند باید دید پایان احوال او ہم چہ صورت مے گیرد ونیز احوال جرنل کاوڈ بہادر غیر معلوم وخبار مختلفہ در بارۂ او مسموع شدہ لہذا بہ نگارش آن مبادرت نرفت بعد ازین اگر حیات مستعار وفا کند وخبر متقن بگوش فقیر رسد انشاء اللہ تعالے با این مسودات انضمام خواہد یافت اما وقت رفتن جرنل کوٹ گورنر راما او معہود چنین بود کہ فوج سنگین دیگر از طرف کنک وجگدیا نصہ وکنجام وسیکاکول بسرکردگے کرنل پیارس کہ سردار عمدہ واز افاضل مہندسین وقلعہ دار کلکتہ است بنا بر اعانت ورفاقت جرنل مذکور براہ خشکے خواہد رفت چہ خاطر ہا از مرہٹہ کنک بنا بر عہود ومواثیق عہدہ ومصالحہ قدیمہ وحضور وایلچیان وکلاے او مع بود کہ ایہا با ما متفق وخیر خواہ اند مانع ومزاحم عبور ومرور فوجہاے ما از راہ مذکور نخواہند بود چون برسات انقضا یافت وافواج ورو ساے عساکر انگلیشے را گورنر بہادر از ہر سو جمع نمود وطلبیدہ ارادۂ ارسال آنہا تصمیم داد یکے از اصحاب انگلیشیہ با مبلغ سہ لک روپیہ نقد وتحف وہدایاے دیگر مثل بعضے زیور ہاے جواہر نو واسپر وملبوسات فاخرہ وغیرہ مع دیگر چیزہاے کہ بمیرۂ رگھوجے بھوسلہ وسالار لشکر وارد کنک است حسب الامر گورنر جرنل بہادر در ثیقہ منتظمن عہود ہمراہ گرفت سر آسیمہ استیذان ارسال فوج از ین راہ واستمزاج چہاے مذکور در قبول وامتناع پیشتر رفت او لطف ولیق ظاہر ے نمودہ مدامات مرسلہ گرفت وانفصال جواب وسوال مطالب بر امر پذیر کہ در ناگپور کلان دار الملک خود است گذاشتہ گوئید وکیل بنا گپور رسیدہ عرض احوال نمود او جواب چنین داد کہ قول وقرار این جماعۂ بنا بر سلوکے کہ ما حکام بنگالہ واولاد شجاع الدولہ نمودہ اند از غایت اشتہار لائق اعتماد نماندہ وقطع نظر از ان ما تابع مرضے سرداران عمدہ در کنیم در خصوص صلح وجنگ ہر چہ راے آنہا بران قرار یابد ما را ہم قبول خواہد بود در بارہ راہ دادن بافواج ایشان کہ از حدود ما بگذرد اختیار نداریم ما ہمہ تابع امر سرداران دکن وحسب الامر آنہا سد راہ ایشان بلکہ مامور بافروختن نیران جدال وقتال در قلمرو بنگالہ در عظیم آباد یم ہمانا عہود سابقہ ازین ارادہ لغا عدو زیادہ ہمین قدر کہ ما بادے منازعات ومشاجرات نکردیم بس ہست شنیدہ شد کہ گورنر جرنل بہادر بعد اصغاے این خبر پیغام فرستاد

که شما با ما مصالحه خود از سابق دارید چه مانع است که رفاقت ما را هم الحال اختیار نمائید و سه لک روپیه مدد خرچ ماه بماه سوای القصه وجه چوتهه که از سابق مقرر است گرفته رفیق فوج ما که بدکهن سیرود باشید چنانچه ویدرش قبول نموده جواب داد که چه مضائقه شرط آنکه زر بقایای چوتهه ما که قریب بشصت لک روپیه بر شما از روے حساب لازم الادا است بما بدهید و آینده نشان سهاجنے نمائید تا ما وجه مذکور را ماه بماه ازو گرفته در رفاقت شما باشیم گورنر جرنل بهادر این استدعا را تکلیف مالایطاق دانسته واز ین گفتگو با بوے نفاق استشمام فرموده قبول نفرمود و رفتن کرنل پیارس بدین جهت در تعویق افتاده افواج انگلیشیے چنانچه از سابق بر حدود خود در خنه هاے راه در آمدن افواج مرهٹه در قلمرو صوبه بنگاله و عظیم آباد بود هست و افواج چمناجی بر سر حدود خود در کنک نشسته طرفین در کمین همدیگر و منتظر وقت و فرصت اند باید دید که کردگار جهان در این فتنه هاے آشکارا چه مصالح پنهان داشته و ظهور آن در چه وقت اصلاح پذیرفته بعد ازین بوضوح انجامید که مرهٹه ناگپور این گفتگو با سرمایهٔ حصول مقاصد گردانیده چون زر هاے بقایاے چوتهه خود تمام و کمال مع دیگر هدایا و تحائف گرفت دو کلاے او را نیز زر ها و جاگیر ها میسر آمد عداوت دیرینه با سرداران برامهه پونا وغیره ممالک دکهن خود از سابق بود چمناجے برخاسته نزد پدر خود رفت و کرنل پیارس با فوج شایسته از راه گنجام بسیکاکول بطرف مندراج نهضت نموده لقیعهٔ آنجا رسید و با اتفاق جرنل کوٹ بمدد مصافها با جید زنایک داد اما کارے از پیش نرفته غیر از حراست قلعهٔ دیگر کارے نتوانستند و حیدر نایک الی الان باستقلال و اقتدار در صوبه ارکاٹ مسلط است اما قلعهٔ مندراج بدست او نیامده یکبار کرنل پیارس با سوارے جهاز قاصدی کلکته آمده رزهاے بسیار بلکه این مارگورنر جرنل بهادر از روساے قوم خود بطور مصادره بنجوشے آنها گرفته حاصل نموده بمندراج برد و نیز بجرنل کوٹ بیمار گشته بکلکته معاودت نمود اما کرنل پیارس و دیگر سرداران مع فوج در قلعه مندراج اند و مشهور است که گرانی غله و جمیع ما یحتاج از اکولات وغیره ها در ان قلعه بے نهایت بلکه مافوق الطاقه است بشدت استقلالیکه اصحاب انگلیشیے دارند و از حسن سلیقه و تدبیر او وقت رسانے گورنر جرنل بهادر پایدار یها نموده تا حال که سه سال گذشته قلعه مندراج مفتوح نگشته تا بعد ازین چه شود ۞

ذکر بعضے از احوال وخصایص مبارک الدوله ومظفر جنگ ومنی بیگم وبیوبیگم ۞

مبارک الدوله خلف چهارم میر محمد جعفر خان و درین وقت سال عمرش بیست و دوم است جوان صاحب خلق و با مروم بغایت یارانه و مصاحبت مخلصانه میگذراند و عزت و پاس زنان و مردان که از خاندانهاے عمده اند بسیار مے نماید ترحم زیاده از حد بر زیردستان مے فرماید اما اوقاتش نامنتظم و همیشه مشغول بلهو و لعب و مستغرق در عیش و طرب نه بادنیا کار دارد و نه بادین نه کسی بر دوستیش دل شاد است و نه از دشمنی او کسے غمگین اونا ے غلامان و ملازمان او و پدرش رو برو هرچه بر زبان آید میگویند و راه ادب نوکرے و بندگے نمے پویند جاے که نمی باید مراعات هزار با العمل مے آید و جاے که باید امکان ندارد که جه از کمیته اش برآید عوام هند در برسات کشتی از کاغذ یا کاه ساخته و در خنهاے موز زیر آن نشسته در او چراغ با شمعے روشن کرده در دریاها سر میدهند و دلیده گندم پخته و شیرینی کرے در ان داخل کرده لبقا میدهند تا فاتحه بخوانند و آنرا نیاز خواجه خضر علیه السلام میدانند سراج الدوله ابله هم بغرور دولت و جهل دین و ملت یکبار این نیاز مخترع عوام را بکمال کروفر کشتی بسیار بزرگے که صد ها بر او سوار و عمله خدمت گزار روشنی بران بودند آراسته و چمنهاے روشنی

هزار ها ساخته در دریا سر داده و شموع و مشاعل بسیار بر کشتیها برافروخته و آتشبازی مختلف الاطوار در دریا سے بهاگیرتی سوخته تماشای آن عشرت نمودند تا بعد ازش این عمل را سنت سنیه دانسته بجد گرفتند تا آنکه مبارک الدوله هم باوجود آنکه در دولت و شوکت نهزار یک او برابر نیست و عمله و فعله ملازم و اشخاص عمده مشاهره خوار با قلت سے احتیاج و افتقار ازهمین قسم مصارف لوح مبتلا و گرفتار اند مباشر عمل مذکور گشته هر سال ده پانزده هزار روپیه صرف این کار سے نماید و درین کار هم مثل کار هاے دیگر از بے خبرے نصف زر ها عملهٔ خائن میخورند و نصف دیگر بمصرف بے موقع مذکور سے رسد باوجود دعوے اسلام و گرفتارے خواص و عوام از ملازمان و رفقا با انواع رنج و عنا بسبب عدم وصول مشاهره پنج شش هزار روپیه بمصرف بجا آوردن مراسم دیوالی که از بیاے معینه نمود است هر ساله خرج و تبرکش بمردم تقسیم سے شود و آن اینست که تماثیل مختلفهٔ الاوضاع والالوان بهایم و انسان مثل بتها وغیره از گل و شکر و انواع حلویات و برنجهاے شوے از دکانهاے بازار خریده برائے اطفال همراه گرفته سے فرستند و هولے خود برائے اکل نمنیاے ملاهے پسند از جمله واجبات است که بعمل آید و بقدر استطاعت زر وافرے بمصرف رنگ و رقص و انعام و عوض هزاله و فحاشے و دشنام نام بنام که هر یکے از عمده ها را مردم هنرل و رذل میدهند داده آید و رنه لاکه فقیر وارد مرشد آباد بود اختتان اولاد مبارک الدوله بعمل آمد در اعطاے خلاع بکنیزان و زنهاے اقارب خواجه سرایان ملازم او و مادرش بیوبیگم وغیره سے و پنجهزار روپیه بمصرف رسید و فریاد الجوع الجوع طلبداران سر لفلاک سے کشید از انجمله فیل و خلعت و پالکی و جیغه و سرپیچ مرصع مع پرستاران و مالا مروارید بسعادتمندان ناظر محل بیوبیگم والده مبارک الدوله عنایت شد و کسی نفهمید که ناظر مذکور را درین خصوص چه مدخل بود و کدام حسن خدمت بظهور رسانید که مستحق این همه عنایت گردید و ازین قبیل مصارف لایعنی بسیار است که نمی توان بشمار آورد و گروهے چند از خواننده گان و رقاصان بموجب عطیه ملازم اند و عزت و احترام شان بمرتبه که در سوالف ایام امرا و سلاطین برائے علما و افاضل انام سے نمودند و مبارک الدوله شاگرد اکثرے ازان جماعه درین روزها روشن خان پسر شریف خان قوال که در عهد عالے جاه میر قاسم خان داروغهٔ ارباب طرب بود بمرشد آباد رسیده تمازگے استاد امارت مرتبت مذکور گردید و بدر ماهه گران و عنایت شمشیر خاصه دلالتے که ظاهرا خرید مبلغ خطیرے بود و دوشاله هاے پوشاکے امرا و دیگر ملبوسات خاصه اختصاص یافته نهایت معزز و مکرم و با نجباء و اقرباے ناظم برابر بلکه مقدم است و بیوبیگم اگرچه از سلسلهٔ خواننده گان است اما بازنان نجیبه باوجود مکنت و نشه دولت بفروتنے و تواضع سلوک می نماید و قدر تجابت شناخته عزت و احترام بسیار سے کند و صفت جود و قبیله پرورے دارد و با اقارب بلکه کساني را که می شناسد خوش سلوکیها بتقدیم سے رساند و منی بیگم اگرچه از اتباع بیوبیگم و پرورده پدر و مادر او و پدر بیوبیگم منی بیگم را بخدمت میر محمد جعفر خان رسانیده لیکن تقدم همخوابگے میر محمد جعفر خان ببیوبیگم دارد زنے است بسیار باشعور اما مغرور و از نخوت معمور و در حمایت رفقاے خود و متوسلان صلب و مستقل مزاج کسے را که ملازم خود کند روا دارد بر طرف او نیست مگر جرم عظیم از و سرزند و او ضاع او منتظم و بخشش هم بموقع چنانچه درهمین اوقات که فقیر وارد مرشد آباد بود شنیدند که کسے از نسوان تعلیم یکے از دختران ملازمش بود شادے و دختر بش شروع گردید بهر قسم اسباب اعانتش نموده شصت یا هشتاد اشرفے نقد رعایت نموده و همین قسم اعتبار علے خان خواجه سرا را از حضیض خاکسارے باوج رفعت شعارے رسانید و حکیم عسکرے را که طبیب خاصهٔ اوست نهایت رعایتها نموده از رجوع باغیار مستغنی و بے نیاز گردانید و ازین قبیل

بر که ملازم او ست گویا نسخه کیمیا یافته و روے نیاز و احتیاج از ابواب ایمان زمان تافته است اگر از کمک حسن خلق و تواضع میدانست و مدار المهام دانائی مے یافت و مشورهٔ او راه سیرفت در نسوان این زمان نظیر نداشت مظفر جنگ که ذکر احوال و القاب او در ین اجزا سبب مقام اکثر گذشت اگرچه کمن سال و تجربه کار روزگار است اما مردیست بیباک و لاابالے در تقریر سخن لحاظ اطراف و جوانبش ندارد و اندیشهٔ صدق و کذب هم چندان نیست چند سال قبل ازین که نیابت خالصه و نظامت بنگاله با قتدار داشت میگویند که نهایت از عفاف محروم بود و ناقدر شناس ارباب عقل و علوم بر اے خود بسیار مستبد و اوقات او هم نامنتظم اغلب احیان به بازے گنجفه و چوپڑ مشغوف و در مجالس به بسیار گوئی و قصه خوانی سلاطین کهن مشغول و با وضاع و معتقدات خود نازان و بهر و به خود مرغب اولاد و پیران با وجود جاگیر سیر حاصل و غیره مداخل همیشه مقروض و مصروف ساختن عمارات هر چند ایام بسیار زیاده از قدر حاجت و کار موجود دارد و خود مقروض است باز هم دست از اسراف نمی دارد و از هر که هر چه بقرض دوام یابد هر صورت که میسر آید در گرفتنش اندیشه ندارد و بهمین جهت بدنام و مورد ملام خواص و عوام است و اولادش حسب الاشاد پدر خود را از همه بهتر مے دانند و در ملاقات با بزرگان و ارباب خاندان عمده تواضع و فروتنے معیوب مے شمارند هر دو پسر بلند اختر باوجود قلت مقدور روز بروز بے زر و رسے مبتلا اند که حدے ندارد با آنکه زیاده از صد نفر خدمتگار و چوبدار و مشعلچی و غیره عمله تجمل دارند و در سوار کے زیاده از سے چهل کس همراه نمے دوند آنها هم از عدم وصول تنخواه با ناله و آه مے گذرانند معهذا خود را هم اصف جاه دانسته سر تواضع و اخلاق برا ے احدے فرو نمے آرند رفتن در خانه کسے هر چند از اشخاص معتبر باشد ننگ و عار خود می دانند و با بر قلت مقدور ملازمان مصاحب ندارند در رونق خانه و مجلس خود کوشے خواهند هر که ناگهان وارد شود دست از زود برنمی دارند و تا زیر و زبر اختلاطها نے بارده کشاده جان او را بر لب مے آرند با این حال نمی خواهند که کسے حقهٔ خود کشد یا زانوے ادب ته کرده نشیند بنابرین اخلاق مصاحبان مفت هم منبر جرو آمد و رفت اعزه در دولت خانهٔ شان کمتر است برادرش محمد حسین خان از جمله یکان و افاضل و طبیب ماهر کامل است دو پسرش که داماد مظفر جنگ و محمد زکے خان نام دارد جوان مهذب خوش خلق نیکو خلق است و قابل ملاقات و اختلاط ارباب عقل و هوش بنده علی خان پسر حکیم الممالک علی نقی خان که نبیرے عم مظفر جنگ و الحال بمصاهرت او نیز اختصاص یافته اگرچه مزاج خانمان هندوستان را یانه دارد و در شاهجهان آباد بهمرسیده و در عین شباب وارد مرشد آباد گردیده اما خالے از بعض محامد و مثل دیگر منتسبان بر خود مغرور نیست با مردم آمیزش الف و آمیزشے دارد و دیگر عمله و ارکان موافق مزاج آقا و از خدا ترسے و نام نیک طلبی بیگانه و ناآشنا ۔

ذکر بعضے از مصطلحات و رسوم و عادات اصحاب انگلیشیه و ضوابط و قواعدے که در معاملات ملکی اختیار نموده از اوضاع حکام سابق اینجا تجاوز فرموده اند و وجوه و اسباب اختلالیکه در احوال خلق این دیار راه یافته اکثرے بفلاکت و هلاکت گرفتار گشته اند

کمپنی عبارت از جمعیت چند کس ست لهذا در فرقهٔ سپاه هم عدد معین تنخاص را کمپنی مے گویند بیشتر صد نفر بر ق انداز را یک کمپنی و سردار همه آنها را صوبه دارے گفتند الحال هفتاد و پنج نفر بر قند از کمپنی است و سردار همه آنها صوبه دار و سردار یک ثلث آنرا جمعدار و سردار دوازده کس را حواله دار و نایک و سردارش کس را عملدارے گویند دوازده صوبه دار مع اتباع خود که جمع شوند یک پلٹن است و سردار هر ده صوبه دار و یک پلٹن را کمپدان مے گویند و یک پلٹن کدائی با جمیع

سرداران و اتباع تابع یک کپتان مے باشند که اختیار بجا لے و برطرف و عزل سردار انش و نصب دیگرے بجاے او و ترتیب آنها دادن تنخواه و کرتے و دستار و کمربند وغیره و اصلاح و خبر گیرے بندوق آنجماعه ذمه کپتان مذکور است و کپتان را در ریاست این یک پلٹن فوائد بسیار عائد مے شود گویا ممیزے جاگیرے است رعایت هر کپتانیکه مرکوز خاطر سردار مے گردد او را صاحب پلٹن مے گرداند والا در ماهه خود مے یابد و امیدوار بدست آمدن پلٹن مے باشد و در فرقهٔ سپاهیان ولایتی اگر از اداے و از اذل اند اول سوله اد بعد ازان کرتے گند سارجن مے شود که بر سوله اد ان در تربیت و نگهبانے آنها حاکم است و در بنجا و اشراف اول درجهٔ نوکرے انسن است بکسر الف و فتح سین مهمله و سکون هر دو نون بعد ازان لفٹن بفتح لام و سکون فا و فتح تاے مثناے فوقانے و نون اول و سکون نون ثانی بعد ازان کپتن بفتح کاف عربے و سکون بای فارسے و فتح تاے مثناے فوقانے و سکون نون بعد ازان میجر است بکسر میم و سکون یاے مثناے تحتانے و فتح جیم و سکون راے مهمله بعد ازان کرنل بفتح کاف عربے و سکون راے مهمله و فتح نون و سکون لام بعد ازان جنرل بفتح جیم عربے و سکون راے مهمله و فتح نون و سکون لام و بالاتر ازین مرتبه ریاست و نوکرے سپاهیان نیست و بنجاے غیر سپاهے که صاحب اختیار معاملات و رئیس و مطاع میباشد نام مدارج نوکرے آنها فقیر مفصل نمے داند اما عموماً همه را کراے مے گویند و کراے بکاف عربے مکسور و راے مهمله با الف و نون مکسور و باے مثناے تحتانے عبارت از تنخواه و مقدارے است و نوکراے هر دو فرقه را رتبهٔ تقدم و تاخر باعتبار زمان نوکرے است هر که اول نوکر شده او در مرتبه بر همه تقدم دارد و هر که آخر از همه نوکر گشته آواز همه کس در مرتبه موخر تر است و باقی همه بالنسبته از یکے مقدم و از دیگرے موخر اند و موخر بمرتبه مقدم نمے تواند رسید مگر ببدر رفتن یکے ازین سلک خواه بمردن خواه باستعفاے نوکرے خواه به برطرف شدن بنا بر جرمے و تقصیرے و بجز و بیرون رفتن یکے ازین سلک متاخرین مرتبه او را ترقے یکدرجه بدون سعے و تلاش از رتبه که دارند میسر مے آید و اگر سه چار کس بیرون روند همان قدر مراتب متاخرین مے افزاید چنانچه ممکن است که یک لفٹنٹ بدون آنکه کپتن میجر شود یک مرتبه ببدر شدن چند کس بمرتبه کرنلے برسد و همین قسم در زمرهٔ کرنلان و کپتنی که الحال بنام دیوان خالصه هر سه صوبهٔ اوڈیسه و بنگاله و عظیم آباد و فی الحقیقة مالک و مسخر اکثر سواحل و بلاد هند است عبارت از چند انگلیش مالدار متقدر ولایت انگلنڈ و سکنهٔ لندن اند و شهر لندن دار السلطنة پادشاه انگلیشیه است اول آنها باستیذان ارباب کونسل ولایت خود و پادشاه آنجا باهم اجتماع نموده بناے تجارت در مملکت هندوستان گذاشتند و سررشتهٔ تجارت مذکور سالهاے سال جاري و اولاد و ورثهٔ آنها با دیگرے از مالداران هر که خواهد شریک جماعهٔ مذکوره گشته کمپنی بود و هست تا این زمان که از عهد سراج الدوله بجنسرداري و کارگزاري او و میر محمد جعفر خان و دولهه رام مالک این بلاد گردیده بقبض دیگر حکام مغرور از خرد و دور هندوستان مملکت ستان گشته بمرتبهٔ سروري کل ممالک هند رسیده اند و پادشاه این جماعه را باصطلاح شان کنگ بکاف عربے مکسور و سکون نون و کاف عجمے میگویند پادشاه این فرقه اگرچه نافذ الامر است اما بطور خود بے مشورهٔ ارباب کونسل خود و اصحاب کونسل ولایت خود حکمے نمے کند و اگر کند امضا نمے یابد ارباب کونسل او امرے آن دیار اند و اصحاب کونسل ولایت عبارت از چند کس اند که اهالے هر شهر و بلاد آن ولایت یک دو کس را از میان خود چیده آنها را عقل ناس و خیر خواه خود دیده زمام اختیار جمیع کارهاے خود بدست آنها سپرده بوکالت خود برگزیده اند و بدار السلطنة فرستاده متعهد مصارف آنهاے باشند تا هر کارے که در انجا روے نماید و پادشاه و امرا را ارادهٔ امرے از خاطر سر بزند که موجب رفاه و بهبود آنها و کل رعایا و عموم برایا باشد سنجیده و فهمیده قبول کنند و هر چه را آنها تعهد نمایند همه اهالے

بلاد آن ولایت را بطوع و رغبت قبول و منظور باشد و هرچه دران کار دشوار باشد و کلاے مذکور منظور داشته بآنها اطلاع دهند آنها در سر انجامش بجان و دل کوشند و عذرے دران باب بر زبان نیارند قواعد عجمی لبسیار منتفع و ضوابط لبسیار خوب اقرب بانتظام دارند اما در ولایت و دریخا هم باملک دیگر همان ضابطه است لیکن تا حال برآمدم اینجا و در ملکدارے این بلاد اقتناع بضوابط و قواعد ننموده اینجا از مقصدیان و عملهٔ دست نشان خود اخذ کرده در کتابها درج فرموده اند همان قدر را حق و صواب میدانند و کنه بناے قواعد مذکوره که برا ے چه کار مقرر گشته هنگام دستفسار نمی نمایند یا فهمیده عمداً تجاهل مے کنند و فائدهٔ این تجاهل بر ما منکشف نیست **خلاصه** چون ابواب مصاحبت با مردم این ملک مسدود و از اختلاط ها ے این دیار نفور اند طرفین را از احوال یکدیگر آگاهے نیست اشخاص معدودے ازین ملک در خدمت رؤساے کمپنی و کوسلیه ها ے اضلاع سته حاضر و مشیر اند و آنها نه از ان جمله مردم اند که اغراض خود یکسو نهاده در اینجا رفاه مردم و انتظام و آبادے ملک و عالم است ظاهر نمایند و با عموم مردم آدمے رغبت صحبت و استماع مقالات و حکایات آنها و مجالست انگلیشیه را نیست تا ازین همه مردم بعض نیک طینتان دانا دل در اینجا رفاه خلق خدا و آبادے و آرام ملک و رعایا باشد بگوش هوش ارباب حل و عقد انگلیشیه رسانند فقیر درین مقام احوال حکام معاملت شعار سابق و وجوه و جهات خلاے ضوابط و قواعد که سروران عالیشان هر ضابطه و قاعده را برا ے کدام فائده برآورده و غرض ازان چه بوده و متاخرین بالقلاب ها ے آن قواعد و ضوابط چه خواسته و اغراض باطلهٔ خود را بهمان اجراے قواعد مذکوره در نظرها ے مردم چگونه آراسته اند تا رمته در و شعور خود ظاهر می نماید تا اذکیا را اطلاع تام برین مرام حاصل آید شاید باعانت و توفیق صاحب توفیق اکثر بلایا از سر خلق خدا برخاسته فسادها باصلاح گراید و بندگان حضرت رب الارباب را راستکارے از گرفتارے بامیر آید و فقیر بتقدیم مقاصد مذکوره مشرف الدال علے الخیر کفاعله ماجور و مثاب باشد و الله ولے التوفیق ۵

ذکر اسباب اختلالیکه موجب بے نظامے این ممالک و پیدائی بلاد و خرابی عباد گردیده و انقلاب کارها و ضوابط و قواعد که پیشتر چسان و برا ے چه بوده و الحال چه رسیده بسبیل اجمال

بر ضمائر ارباب فطنت و ذکا ظاهر و هویدا ست که بحسب تقسیم اقالیم هر قطعه زمین را اثرے هست خاص که غیر آن زمین را دیگر نباشد بر وضع و ارض بلاد و جهات خفیه دیگر و در قطعات زمین یک اقلیم اختلاف بسیار پیدا و آشکار است که عاقل فطن را درین باب احتیاج ببیان برهان نیست اگر بیان تمیز آراے و بلاد یکسان بکودنی اختلاف الوان اشخاص و ثمار و اشجار و معادن دنیا بیع دنیا نبات و حیوانات پدیدار آشکارے از جمله بلاد دنیا اقلیمے است بسیع و اوضاع و رسوم مردم این دیار و معاملات و ضوابط و قواعد نظم و نسق این ممالک از ابتدا الی الآن بسیانیت تمام با اقالیم دیگر دارد و تا حکام بطور یکه مناسب اینجا است مسلوک و معمول ندارند انتظام و آبادے ملک و رفاه و آسایش خلق و امن و امان درین اماکن امکان ندارد و ازین جهت که این اقلیم منسوب بزحل و مرتبش ثمانیه مذکور است اکثر مردم اینجا پست فطرت و ضعیف العقول و کم طاقت و همیشه مغلوب و محکوم کشان دیار دیگر بوده اند اما هرگاه سلاطین عالیشان را تسلط برین ممالک میسر شد بعد زجر و قهر که لازم حرب و قتال و خنگ و جدال است اهالے اینجا را استمالت نموده بجان و مال و عرض و ناموس امان داده هریکے را پیش خود بارے دادند و وزرا و امراے مقتدر مختار در کارها کذلک تا اعلے و ادنے حضور پادشاه و امراء و اتباع باریافته هر کسے لیاقت هر کارے که داشت ظاهر ے کرد و سروران صاحب گیاست و فراست قدر و پایهٔ هریکے را شناخته امریکه مناسب قدر

وطاقتش سے بود باو تفویض فرموده وخود بران ناظر بوده در انتظام امور امن وآرام عباد وبلاد وپرورش ارباب خرد وشعور میکوشید
وبعد امتحان پایه مردم نیک ذات کاردان بمرتبه قدرومنزلتش سے افزودند وبا عامه رعایا وبرایا چون پدر مهربان شفیق وغمخوار بوده
سے گذاشتند که غبار ملالے بردل یکے از بندگان خدا نشیند وسے آنکه با یکے الفت وبا دیگرے کلفت باشد همه را بیک نظر می دیدند
وتا عهد شاهجهان پادشاه کمال انتظام وامن وامان بود واز عهد عالمگیر بنا بر شدت حرص وطمعی که داشت فسادها بهر سید اما از
هوشیارے وشجاعت ونفاذ امرش خللی در ضوابط وقواعد وحفظ واطمینان خلق از شر اقویاے مفسد راه نیافت بازهم
بنا بر رفع هذا سے بیدینے خود که در مقید داشتن پدر وکشتن برادران ظهور یافته بود ارباب عمائم را پیش آورده نوعے تسلط
داده بود که بالاتر ازان متصور نباشد تا مردم او را پادشاه دین دار اسلام پرور شمارند وبدین جهت ازان مفسدان مراعاے
خیالات فتنه ها بهم رسید که حدے نداشت وبالے از شومے آن تا کیشان عاید وبر ایشان هم دید وفسادهاے آنها تا حال
در طباع عوام اهل اسلام مرائی الآن خارے وسارے است ومجملی ازان در پایان دفتر اول که حامل احوال سلاطین ماضی است
تحریر در آمده ودر زمان فرخ سیر که هیچ وپوچ محض بود درین چند دیوان قطب الملک اقتدار یافته در امور سلطنت خدا گشت
وعمله وارکان سلطنت وامرا ومتصدیان قدیم عالمگیرے از مرتبه خود معزول واز کارگزاریها عاطل وممنوع شدند اجاره سرکارات
وپرگنات وچکله هاے خالصه ورشوت در تحصال مقاصد ومرام شروع گشته شیوع یافت ودون همتان آرام طلب بدست
آوردن هشت زرے شخص معین مغتنم شمرده خلق خدا ورعایاے بیچاره را بدست متعهدان واجاره خواهان ظالم سپردن کار فرض
آغاز نهاد ودر روز بروز جمع باکاستن ویرانی ملک وبے آرامے خلق ونفرت رعایا از حکام ازدیاد پذیرفت تا آنکه قضا وصدارت
وعدالت هم تعهد شد واحکام شرع وعدالت بالمره برخاسته بهر وجهے که زرے بدست آید وجهه همت اکثر طبقات امم ومرائیان
ارباب عمائم گردیده وبهتر ازینها فرقه در جهان نتوان یافت چه در صورت زهد وصلاح وتقدائی در همائی مردم را فریب داده جان
ومال خلق خدا بر باد دهند وسائر الناس بمشاهده احوال اینها قبح اعمال را سبک انگاشته وبر اس ارتکاب نموده اکتساب ابر قبیح
وندموم نه شمارند واز پهلوے اینها مفاسد لبیار ناشی گشته در جهان وجهانیان جارے وسارے است ومقتضاے دوره فلکی
مردم شوم طمع نادان بهم رسیده زمان دولت سلاطین غافل بے شعور وامراے بیچه دان مغرور پیدا گشت وآفتاب عدل داد
مائل بزوال گردیده رفته رفته مغرب جهل وعدوان وظلم وطغیان غروب نمود وکار بجائے رسید که حالیا اصلاح آن تعسیر پذیر متعذر
گشت واکنون کل مملکت ویران وخلق عالم بجان آمده اکثرے را زندگے ناگوار واحوال این زمان مقابل زمان سابق گردیده
دنیا تیره وتار است ودیو لاکه دانایان فرنگ را آهنگ تسخیر ممالک هند مصمم است وبر اکثرے ازین بلاد تسلط دارد بسبب جنسیت
تمام از اوضاع ولایت خود شان بارسوم وعادات هندوستان هر چند سروران آنهاے خواهند وبجد وجهدے کوشند صورت
انتظام ملک وامن وآرام خلق روے نمے نماید ونه بر تنافر وتناکر انگلیشیه با مردم هند الف وآمیزش باهم که منشاے
اتفاق ووفاق ومصدر انتظام والتیام است میسر نے آید بلکه برعکس آن بمنصه ظهور جلوه گر آمده روز بروز احوال مردم این بلاد
نهایت مختل وویرانی ملک بمرتبه اتم واکمل منتهی واین احوال بجهات چند است که انشاء الله تعالے باجمال مذکور کرده آید اول
آنکه این جماعه را نهایت بیگانگت از رسوم واوضاع این دیار ومبانیت تام از ضوابط تحصیل خراج وقواعد بندوبست این قسم
ملک دارے ورواج ستانے است چه در ولایت ایشان زمیندار مالگزار که خراج سلطانے سال بسال عائد سرکار پادشاهے
نماید مطلقاً وجود ندارد رواج وخراج زراعات وزمین وصوبه دارے وفوجدارے وخالصه وجاگیرات در ممالک اینها مروج نیست

آنچه فقیر از دانایان این جماعه شنیده و به ثبوت رسیده از غرور و دریچه های بیوت و ظروف و اوانی نقره و طلا و غیره احتیاس بطور محصول چیزے نمے گیرند و بالجمله در علوفه ملازمان و امرا و رتق و فتق مهمات روشے غیر رویه این دیار دارند جز اوسزاے تقصیرات نیز اختلاف بسیار است بعضے جرایم بهم غیر آنست که دریجا جریمه دانند و برخے از تقصیرات است که دریجا سهل و آنجا عظیم شمارند و کذا بالعکس و بسا امور ند که دراینجا مقرر و رائج گشته و دریجا کسی گاهی ندیده و نشنیده مثل شمار مردم هر بلدے از بلاد جمع و خرج آنها که چه قدر بهم رسیدند و چه قدر مردند و طفلان چند اند و پیران چند علی هذا القیاس در اکثر امور بلکه جمیع ضوابط و رسوم فرق بسیار که حصر آن متعذر و خلق این دیار دایان صورت برآمدن بلکه شدن آن از اضاع و عادات ناممکن و دشوار است و انگلیشیه چون معتادبان امور ند اکثر آن از ضبط اداریجا می خواهند رواج یافتنش را آسان می شمارند دوم آنکه اکثر ضوابط را که اخذ نموده و در دفاتر خود ثبت فرموده اند لم و وجهات آن از مردم خود غرض غیر متدین نشنیده اند و آنها باظهار کفایت اندیشه خود خوشنود نمودن صاحبان انگلیشیه در هر ضابطه و قاعده حصول مبلغی ظاهر نموده چنان خاطرشان نموده اند که گمان شود که ایجاد این قاعده برائے همین تحصیل چند فلوس دیگر چیزے غیر ازین منظور نبود و فی الحقیقة از چند مدت که ابتداے آن عهد فرخ سیر است از ضوابط مقرره مردم شوم طمع را همین غرض مانده بود و بس این جماعه که تازه وارد و از هیچ چیزے نداشته اند اظهار مردم پیش آمده و اصلا قصد نداشته همان قسم بعمل مے آرند بلکه بمقتضاے هوش و طماعیے که دارند بعض ضوابط را بسیار که به شمرده موقوف نموده اند چنانچه در ابتداے احکام اسلام رواج زناے فواحش و اشتغال مردان باین عمل نمی خواستند خصوص در شب جمعه که از لیالے متبرکه است رواج نبوده اند که احدے مباشر فحش و زنا گردد و قتل و سیاست توے در باره مجانین بدون ظهور شرع شریف روا نمی داشتند لهذا اتنیه بالمال که طامعان بے مقدور آنرا هم بامر گران رأفت عظیم یکسان مے دانند مقرر نموده برائے این امر دارونه قرار داده بودند که هرگاه چنین زنے ظاهر و آشکار اشود و مباشر فسق و فجور گردد ازو چیزے گیران و اگر شب جمعه مرتکب این فعال قبیحه گردد گران تر ازو چیزے گیرند و لیاله بگیرد و نقاره و سرنا سے نوازان را هم تا لبِ فرمان همین شخص معین فرموده بودند که بے اذن و اطلاع او در جائے ننوازند جزا و سزاے تقصیرات قرقه مذکوره و محاکمه و انفصال دعاوے و منازعاتے که اینها را باهم گریباشد عهده همان شخص بوده و دین هم مصلحتی بود که هر کسے در شادیها بقدر لیاقت و طاقت خود اسباب نقاره خانه ابطلبد و از بوالهوسے و تنگظرفے ببلاے اسراف مبتلا نگشته با اعیان و اشراف همسرے بلکه برتر سے نجوید از مدتے چند چنانچه مذکور شد شوم طمعان بے ایمان بهم رسیده و از غرض اصلے چشم پوشیده فقط تحصیل مبلغی باین بهانه در کمیت منظور داشته این کار را هم وجهے از وجوه تحصیل گردانیدند و اصحاب انگلیشیه بدنائت و رکاکت این عمل بے پرده بالمره موقوف و ممنوع فرموده اند و ازین قبیل است احوال بیع ضوابط اگر انگلیشیان که جماعه خردمند و از تعصب بیگانه اند بر قبایح مروجه در قوالب ضوابط و قواعد مطلع شوند چه عجب که باصلاح آن التفات بکوشند فقیر بالفعل انچه متذکر و وجه بعضے از ان قواعد و ضوابط است مے گذارد تا ارباب هوش را موجب تیقظ و آگاهی گردد

قاضی برائے اجراے احکام شرعے مقرر بود که بے حیف و میل برائے هر کس هر امرے از امور شرعیه استحقاق یافته باشد بعمل آرد و از سرکار بادشاه مشاهره و جاگیر بقدر معاش خود نفراغت یافته مجال آن نداشت که دامنے در رشوت از کسے تواند گرفت و اگر احیانا ظاهر میشد که یکے ازین جماعه مرتکب این شناعت گشته مورد غضب سلطانے و ننگ اسلام و مسلمانے گردیده مطعون طوائف امم و مبتلاے غصه و غم همیشه ازان کار محروم و در دنیا و عقبے ملوم و مذموم میماند و اکنون از مدتے الی الان اصطلاح میران در قضا مقرر گشته اجاره و استجاره آن بعمل مے آید و رسوے که در هیچ مذهب و ملت

رسیدہ شیوع یافتہ عوام مسلمانان را در مفصل باشد بعضے از وجوہ مختصرہ قضاۃ بے ایمان کہ معتقد مسلمانان
ا بود و ہیچ ملحدے ہم چنین عقائد نداشتہ باشد بجاے مے آرند و ظلم نمایان و آشکارا مے نمایند و بسے
ن الحال آن مختصرات خصصات قضات از جملہ معتقدات عوام اہل اسلام چنان گردیدہ کہ آنہا را برگرداندن
جملہ معاملات معتقدات گشتہ گویا در بارہ این بدبختان است آنہ کریمہ ربنا ارنا الذین اضلانا نجعلہما تحت اقدامنا
از جملہ ہواست مختصرہ معتقدہ بدبختان مذکور یکے این ست کہ اگر کسے از غربا ے مسلمانان بمیرد قاضے
ے کہ قاضے مقرر کردہ رساند باعتقاد آن بیچارگان علم معتقدایان بے ایمان روح آن میت از خانہ اش
نکشد صاحب تقریب آگر معتقد در نیاورد و جہ مذکور نرساند مع عیال و اتباع چنان نجس و ناپاک است کہ اقوام
ے مذہب او را آب در آتش نمے دہند تا جار گشتہ بدزدے و قطاع الطریقے یا قرض دوام بایبع مملوکات
انہ خود را از آن بلیہ رہانند و ہمین صورت است در خطبۂ پسران و نکاح دختران کہ بحد بلوغ رسیدہ سالہا
ال رضا گفتہ است تا مبلغے برا ے رسوم نشادے و اول ازان وجہ نذرانۂ قاضے اگرچہ عمر ہا بگذرد
ن کار ہا است کہ از آن نذرات و ممتنعات است و بسبب ہمین بدعت اکثرے را مدت اعمار بسر
ت کہ ا ے قاضی و القاے آنہا نہ پذیرفتہ بر ویہ اسلام اند در سر معاملہ کہ تقاضے رجوع آرند خبا
ق را با عمل ناشائستہ مے کنند و ازین قبیل مظالم بسیار دارند کہ ذکر آن تطویل بلا طائل است ✣ ✣

ذکر صدر الصدور و دیگر صدر ہاے ہر صوبہ و سرکارات

حالات اکثر احوال ارباب استحقاق را ملاک و ائمہ مقرر بودہ اند تا قاضے جاہل از شرائع و مناہج اسلام
جعل ملک و ملت بیضا را بر ہم نزند و بر تمنا ہاے نگیرد و از دیانت دین و ایمان یقین بدار جزا و آخرت بے بہرہ نباشد
ن را بر اسباب و احوال کہ تعلق بہ واہل استحقاق مرحمت مے شد غیر مستحق خود را در زمرۂ مستحقین منسلک نگرداند
ت شد بدیان مقرر بسبب مکر و حیلہ از ورثہ او نستانند و بجبر و تعدی مالک متصرف ارا ضے مذکورہ نشوند
ہمہ کار دین خالصہ را تحت تصرفات املاک خود استعمال ندہند مثل این خداع و تلبیسات بعمل نیارند
ا بجائیکہ علمیہ ما این رسانیدہ و اتمام آن چنانچہ ہمہ را اللہ بیگ المحدث بے ریب و گمان نمودہ خون ہزاران مسلمین
بے اندیشہ و سوا س و بدون خوف و ہراس خورد و مرد و مظالم عالمے بر دوش خود برد الحمد للہ کہ ثمس
ظاہر و اظہار سبقے بیارد مستفیض است و گورنر بہادر بعد شکایت ائمہ داران و اطلاع بر ظلمہا کہ در پردۂ نام صدارت
ہیچ صدر سابق و ملاعین لاحق کہ نام آنہا بر زبان خامہ وقائع نگار گذشت نہ پسندیدہ قلیل وجہ رسومیکہ از ایام سلاطین
المان صاحب عدل و دین مین بود مقرر داشتہ انچہ این بدبخت سنگدل افزودہ وجہ مرسومات صدارت را کہ
چند روپیہ بود بسے و پنجہزار روپیہ رسانیدہ ہنوز از شکستہ حالان میدل راضے بود و بریں ہم سے افزود معاف
فرمایند انتقاے فضل خود نمایہ کہ گورنر جنرل بہادر دیگر سروران مقتدر بلکہ جمیع معاملات و ضوابط بے پردہ
یا یکبار بسبب استماع احوال غربا و مستمندیدگان ساعتے یا دو ساعت مقرر کردہ بدادرسے ہر گونہ مظلومان
خدا و ہر فرقہ از فرقہ ہا کہ بانواع محن و بلایا مبتلا گشتہ فریاد رسے غیر از خدا ندارند از مصائب بے منتہا رہائے

درستگارے پابند قدعونک یا ارحم الراحمین و نقول اللھم آمین دارونہ ہاے عدالت و عملہ آن برآ این کار قرار یافتہ بودند
کہ ہر یکے از عجزہ و زیردستان را بحال وصول بحضور امرا و سلاطین ہر وقت مستعد بود و دارونہ و ارباب عدالت بعد تعین شایستہ
و جاگیرات لائق بحال و معاش آنہا مقرر مے شدند تا در جاے معین از اول روز قریب یک ثلث آن نشستہ گوش برآواز مظلومان
باشند ہر کہ حاضر آید و از کسے شکایتے نماید اگر دعوے علیہ مرد متشخص و علیدار شتن او دران مکان مناسب و لائق فدارد و نیست و یکیل
او را و الا خودش را طلبیدہ اظہار طرفین تبادل و امعان نظر بشنوند اگر امر سہل است بمصالحہ و رضاے طرفین انفصال دہند
و اگر امر عظیم است از گواہ و قسم و وجوہ دیگر کہ در تحقیقات باید خوب تنقیح نمایند و در ہر ہفتہ دو بار کہ امرا و سلاطین مخصوص ہمین عدالت
داشتند عملۂ عدالت مدعی و مدعی علیہ را مع گواہان و صورت حال تحقیقے کہ آنہا نمودہ اند در حضور پادشاہ یا ناظم صوبہ یا صوبدار
ہر سرکارے کہ قضیہ آنجاست حاضر آرند و احوال را التماس نمایند تا سلاطین و امرا خود آن را اعلے ما ہے علیہ دریافتہ انچہ حق و صواب
دانند انفصال نمایند اگر دران مجلس منقح نشود اجلاس دیگرے کردند و بطور یکہ در خواطر پادشاہ و امرا سے گذشت تنقیحات
نمودہ بعد تیقن حقیت انفصال میدادند الحال عدالت وجہ عمدہ برسم جلب منافع گردید ہر دم آرزوے خدمت مذکورے نمایند
بلکہ پیشکشہا دادہ و وسیلہ ہا برانگیختہ مے ستانند و حاکم را با کسے کہ رعایتے منظور باشد این کار با و عنایت مے کند چند روز
قبل ازین در ماہ دارونہ و اتباع او و عملۂ عدالت از جائداد تحصیل آن بود و صاحب خدمت و عملۂ مفلوک او در سعد و ایام
بکام خود رسیدہ زرہاے خطیر مے اندوختند و کسے نمی پرسید کہ در عدالت وجہ تحصیلات زرہا چیست پیشتر مردم باین
و دیانت جرأت بقبول این کار کمتر مے نمودند کہ چون حق الناس است مبادا پیش خدا مشغول الذمہ گردند و امرا و سلاطین
بہ تجسس تمام متدینین را بہر سانیدہ کسانے را کہ خداترس و صالح حق شناس میدانستند بہین کار بسیاحت و ابرام مے گماشتند
و زیادہ تر از جمیع امور درین باب موکد بودہ مے گذاشتند کہ ائتلاف حقے بعمل آید و بر کسے از کسے ظلمی رود و در ہر کارے
متدین ہوشیار را کارگزارے سپردہ اند و طرق رشوت و ارتشا منظور داشتند و کسے را مرتشے گفتن بدتر از فحش
بود و بفیض این تقیدات و تربیت مردم نیک خصلت بہرسیدہ مرتشے بودن از عائب عظیمہ بلکہ قریب بکفر میدانستند الحال
از جملہ صفات حمیدہ و عمدہ ترین کار دانہا گردیدہ بعض حکام و اتباع جویاے این قسم مردم اند و ہمین ہا را کارگزار و ہوشیار
میدانند فاعتبروا یا اولے الابصار و رسائی غربا تا بپادشاہ چنان آسان بود کہ با آن ہمہ اہتمام و تاکیدات اگر احیانا بر کسے
ستمی میرفت مظلوم از دو ماہہ سہ ماہہ راہ خود را بپادشاہ رسانیدہ و ادراک حضور و اظہار احوال خود نمودہ ہر ضعیف الناس
مے بود استرداد حق خود از اقویاے نمود الحال کہ اعاظم مردم را رسائی بگوش نرد انگلیشیان مقتدر نیست و ارباب انگلیشیہ ملاقات
با مردم این دیار کمتر مے کنند و اگر یک دو بار دیدن مقتدران کسے را احیانا بر وسیلہ و سببی میسر آید چون التفاتے
باستماع احوال خلق این دیار بنا بر اشتغال بامور عظیمہ ندارند و عملۂ آن قسم کہ ورود و وصول احدے از ستم رسیدگان تا
بصاحبان اقتدار بنا بر کشف استار خود مے خواہند باید دید کہ کار خلق بیچارۂ این دیار تا کجا کشیدہ و بچہ حد خواہد انجامید
شاید با حال مردم این ممالک کہ ہمہ رعایاے ایشان و حق تعالے این جماعہ را حاکم و مالک گردانیدہ پرداختن و کار ناہموار
ساختن امر عظیم نمے شمارند و بر عملہ کہ مقرر نمودہ اند اعتماد دارند حال آنکہ حکام را ازین عظیم تر امرے نیست و گفتہ اند
بدیوان مینداز فریاد او ✤ کہ شاید نزد یوان بود داد او ✤ الحمد للہ کہ در اواخر سال نود و پنجم از ماتہ دوازدہم ہجرے دارونگی
عدالت و فوجدارے از دست ہندیان برآمدہ اصحاب انگلیشیہ باین کار مامور شدہ اند منجملہ تخفیفے در اضرار و آزار خلق ماتحت و دیار

میسر آمده اما چون عمله و اتباع اصحاب مذکور همان قسم اشخاص مردم آزار و زمام مهام امام بوسیله نیابت و تبعیت ارباب حکام در دست دارند و صاحبان مامور رسیدن بجمیع امور بنا بر وجوه چند نمی توانند همنوز هم اندکی همان آش و همان کاسه است اللهم اجعل لعبادک المضطرین فرجا و منهجا محتسب برای تحقیق سنگ وزن و برآوردن غبن و خیانات کیال و ترازو و تعیین نرخ غلات و اجناس دیگر مقرر بود تا نرخها معین و حاجت بمباحثه و تکرار در بیع و شرا نباشد و فروشندگان در خرید و فروش اشیا غبن ننمایند و تادیب و گوشمال بیباکان نیز تعلق بمحتسب داشت تا مردم در بازارها مست و لایعقل نگردند و هر نوبه در ایام یاوه گو متردد بین بازارها المبخان در شت و حرکات زشت نرنجانند و زنهای عفیفه در عبور و مرور کوچه و بازار که ضرور می شود از دست و زبان و صدا و نوای سفلگان در امن و امان بر دو بجان بیایند اکنون مرسوم یکه درین خصوص معمول و معلوم است مع شئ زائد می گیرند و در یک شهر بلکه در یک بازار نرخ یک جنس بتفاوت سه چار دکان و چند قدم راه اختلاف بسیار دارد و سنگ و زن علی هذا القیاس از همدگر بمرتبه تفاوت و اختلاف بهم رسانیده که حصر نتوان نمود و تمام بازارها میکده و هر گوشه بلکه درعین راهها اجلاف مست خصوص نه منگاران و خانسامان و خلاصیان و تلنگان و هر کاره یعنی جواسیس و بالجمله ملازمان اصحاب اقتدار با غماد اتفاق همدیگر و حمایت اولیای نعم خود که حاکم و مقتدر اند لایعقل در کوچه و بازار شر افتاده و سر دستار و بر و دوش بقصد آلوده نیم ستان تنگ ظرف که بدون معیر بهم متغیر اند هر لوچ و یاوه بهر که میخواهند میگویند و مردم آبرو طلب را از دست سفلگان بی ادب در بازارها بر آمدن دشوار و تا معاودت نمودن بخانه خود اشتغال باو را داد کار است که او تعالی از شر اشرار در حفظ و حمایت خود نگهداشته مع الخیر زاویه خود برساند ٭

وقایع و سوانح نگار و هر کاره

برای نگارش احوال در هر صوبه و سرکارها و چکله های آنجا که محل حکومت و حاکم نشین بود مقرر بوده اند تا هر چه دران مکان و مضافات آن سوانح شود ماجرای تمام روز و وقت شام و سوانح تمام شب اول صبح نگاشته بحضور پادشاه ارسال دارند و ذاک مقرر بود که در نهایت جلدی باقل اوقات اخبار هر جا بحضور رسد و داروغه خلاصه آن را که قابل اطلاع پادشاه بود بعرض می رسانید و مفصل آنرا که مرسله عمله هر صوبه بود از نظر می گذرانید و انچه عرضی آنها برای پادشاه بود کسی نمی گشود خود پادشاه آنرا گشاده میخواند و چاره هر امری که هر قسم مناسبی دانست می نمود و پادشاه را احوال هر کسی معلوم بود که او با دارا و دیگران با او چه کرده اند و فلانی با فلانی چه میخواهد که بعمل آرد اغلب چنان بود که قبل از ورود عرائض ارباب حاجت چون بر احوال آنها از روی وقایع و سوانح پادشاه خود مطلع میشد احکام تدارک آن بنام حکام می رسید و حاجت مند مستمند بکام خود می رسید و اگر معلوم می گشت که اهل اضابر مثل وقایع نگار و غیره با شاهزادگان و امرای عالی شان و بالجمله با سیکی از ارکانان و مقتدران راه و رسم و داد و اتحاد یا امید سود و بهبود دارد همانوقت ازان کار معزول و بجای او دیگری منصوب می شد چنانچه عبارت سیکی از رقعات عالمگیر اورنگ زیب که باسد خان آصف الدوله وزیر خود نوشته بدین معنی گواهی می دهد و آن اینست ٭

صورت رقعه عالمگیر

فرزندزاده محمد معز الدین سفارش فلان وقایع نگار نوشته چیزی برای او تجویز و او را ازان کار تغییر باید نمود که این

وقایع نگار وقایع نگار نماند بیت چون غرض آمد هنر پوشیده شد ✣ صد حجاب از دل بسوی دیده شد ✣ و بعد ازین نوشته بود ✣

ایضاً صورت رقعه

فرزندان که مزاج شناس من باشند سفارش وقایع نگاران و امثال آنها نمی کنند حسب الالتماس رعایتی با او بعمل آمد اما ازان کار تغیر شد آینده ارتکاب چنین امور نباید نمود القصه چون در ملک داری اهم امور اطلاع بر احوال بلاد و عباد است و غرض ازان آرام و آسایش خلق خدا که او تعالی سلاطین و حکام را برای اینها مقرر فرموده و زمام مرام اینها را بدست آنها سپرده و سرمایهٔ آبادی و انتظام ملک همین است لهذا چار کس بر همین یک کار معین می شدند وقایع نگار و سوانح نگار و خفیه نویس و هرکاره تا اگر یکی دو دیگر بنا بر غرضی در ارقام احوال خیانتی نمایند و دو سه کس دیگر براستی و درستی ارقام و اخبار خواهند نمود و در صورت اختلاف اخبار بعد تحقیق اقوال مختلفه خائن و کاذب بسزا و جزا رسیده از منصب خود معزول و از آبرو و عزت محروم و ممنوع می گشت الحال در بلاد و سواد های اعظم و در هر قصبه و دهات نوکران زمین داران و عمال و جمیع کارکنان و گماشتگان بعضی مقتریان و قلابان خود را بصورت ملازمان حکام ساخته انواع ظلم و فساد در بلاد و بر عباد می نمایند و احدی باز پرس هم نمی نماید تا بجزا و سزا چه رسد باید دید که با این حال احوال ملک داری و رعیت پروری از کجا بکجا رسیده فوجداران تا لے مرتبهٔ ناظم و از جملهٔ اعاظم و بعضی ازینها احیاناً در کار های سلطانی و جوانمردی و جانفشانی بر صوبه داران ناظم تفوق جسته کار های عمده و اتنهای چنان سرانجام می دادند که موجب حیرت همگنان و مورد عنایات بی نهایت حضرت سلطان می شدند و اینها در هر صوبه بقدر وسعتش و کثرت زمینداران مفسد آنجا معین و مقرر می شدند بعضی ازینها هزاری منصب ذات و چند صد سوار و بعضی هزار و پانصدی و بعضی دو هزاری و بر خی دو هزار و پانصدی و چندی سه هزاری تا چار هزاری منصب ذات و سواران بقدر لیاقت او و حاجت کار شده کار با جاه و حشم و نقاره و علم و رجا های با معین که فوجدار نشین آن صوبه بود هر یکی می نشست و عملهٔ و ارکان بادشاهی مثل منصبداران و بخشی آنها و سوانح نگار و خفیه نویس و هرکاره و قاضی و مفتی و صدر و محتسب و دیوان بادشاهی و داروغهٔ کچهری حتی مردهٔ پیاده های برادری او و دفتر بند آنجا هم ملازم بادشاه و هر یکی بر کار خود و در انجا معین و بکار بادشاهی سرگرم و کسی را از مقتدران مقدور نبود که ادنی نوکر بادشاه را بر طرف از کار او معزول تواند نمود و در مقدمات مالی و خالصه عملهٔ دیوانی تابع دیوان بادشاهی و منصبداران و بخشی آنها در کار لشکر کشی و تادیب و تنبیه مفسدان تابع فرمان فوجدار کار فوجدار آن بود که هر جا زمین دار صاحب الوس و جمعیت باشد از احوال او خبردار بوده نگذارد که فوج نگهدار دیا آلات حرب مثل بندوق و جزائر و توپ و تیر و کمان فراهم آرد یا قلعه برای خود احداث یا قلاع شکسته را مرمت نماید و اگر احیاناً در غفلت یا انقلابات امور مذکوره برای زمیندار سے میسر آمده باشد اسباب مذکوره را ازو باز ستاند و فرمان بر طرفی فوج دهد اگر اطاعت نموده فرمان پذیرفت زمیندار را بجای او و حالش نگهدارد والا علی الفور بر سرش تاخته گوشمال بوا جبے دهد و قلاع او را مسمار نماید و چنان سے بلیغے بکار برد که متمرد را طاقت مقاومت نمانده مضمحل و متلاشی گردد و حلقهٔ اطاعت در گوش عاشیة الثیاد بر دوش کشد و بنوعے نگهدارد که باز مجال سرتابی و گردن کشی او را نماند و اگر کار از متردد سے همین قسم سرشته بها بعمل آمده باشد ازان مکان

اخراج نموده بے حکم حضور باز او را در ملک جای ندهد و نگهدارد که دخل و تصرف نماید و اگر بدست آید مقید و مسلسل
در حضور فرستد یا همان جا نگهدارد تا هر حکمے در بارهٔ او رسد مطابق آن بعمل آرد و نیز خبردار باشد تا زمینداران
مقتدر مفسد خللے در جاگیرات ریزهٔ جاگیرداران و ارباب املاک و التمغا نتوانند افگند و نیز قطاع الطریقان و غارتگران
در هیچ جاے و مکانے سکنی نتوانند نمود و هر جا نشان آنها یابد بقلع و قمع آنها پردازد **خلاصه** هر جا مفسدے
باشد ریشهٔ حیات اقتدار او را از بیخ و بن برکند و اگر احیاناً ازان میان چنان کسے برے خواست که مفسدان اطراف
با او ساخته جمعیت و ازدحام بسیارے نمودند و یک فوجدار را از عهدهٔ تدارکش برآمدن دشوار بود فوجداران دیگر
حسب الاطلاع او بے مکث و درنگ کارپاد شاهے دانسته با او مے پیوستند و باتفاق هم گوشمال آن مفسد تیز چنگ بجنگ
و جدال و حرب و قتال نوعیکه روے مے داد بعمل مے آوردند و هیچ یک از مفسدان را مجال نبود که در خالصهٔ پادشاهے
یا جاگیرات و املاک و التمغاے مردم باحدے نفس توانند کشید یا ادنے عاجزے را توانند رنجانید از محل و از حکومته
فوجداران صوبه هاے دیگر خود فقیر را چندان اطلاعے نیست نام بعضے محالات متفرق بیاد است و در ذکر آن
چندان فائده نیست اما اساسے محالات فوجدار نشین صوبهٔ بنگاله و عظیم آباد که مدتها درین ممالک سر برده و نشو و نما
درین جاها یافته با ناظمان و حکام این دیار قرابتے و خود هم حکومت ها داشته ایم بنابرین خوب معلوم است و
ذکرش هم در ضمن احوال اینجا مناسب بود بنابرعلے هذا بزبان قلم وقایع نگار داده مے آید هر هشت سرکار
صوبهٔ عظیم آباد که تغییر سرکار شاه آباد و رهتاس و بهار و مونگیر و چنپارن و سارن و ترهت و حاجیپور مے شود
فوجدار نشین بوده که با پانصد و هفت صد سوار یا هزار دو هزار و کمتر و زیاده تر ازان فوجداران اینجا مع عمله و فعله
پادشاهے چنانچه مذکور شد می بودند و این همه مردم افواج پادشاهے و ملازم سلطانے بوده اند
که اگر امور عظیمه روے میداد نواب خود گذاشته پیش ناظم صوبهٔ مذکور جمع مے آمدند بلکه در حوادث بسیار
عظیم ناظمان دو سه صوبه که باهم اتصال و قرب و جوار داشته اند مع فوجداران آنجا جمع شده تدارک
آن مے نمودند بدون آن که حکمے رسد و اگر ازین هم عظیم تر امرے روی میداد پادشاه که بر جمیع اخبار
هر جا هر روز مطلع مے شد بعضے از امراے عظام پادشاه زاده هاے عالے مقام را با فوجهاے گران و اسباب
فراوان به تدارکش مے فرستاد و باینها احکام پایدارے و حفاظت ملک و حدود و شش مے نگاشت و اینها بنحویکه
صلاح و مشورهٔ همدیگر بود پایدارے ها نموده در جانفشانے بر کارهاے سرکار تا نفس در بدن داشتند قاصر
نبوده داد نمک حلالے و مردے مے دادند و اگر از کسے قصورے مے رفت مورد غضب سلطانے
گشته انواع مذلتها و خوارے مے کشید و انچه مے دید از دست خود مے دید و صوبهٔ بنگاله هم انچه معلوم است
شاید ده محال فوجدار نشین داشت باین تفصیل اسلام آباد چگانو و سلهٹ و رنگپور و راگامائے
و قلعهٔ جلال گڈه پورنیه و راج محل اکبرنگر و راج شاهے و بردوان و بیدنے پور و بخش بندر هوگلے
در محالات مذکوره فوجداران پادشاهے و در جهانگیر نگر ڈاکهه ناظم مع عمله و فعلهٔ سلطانے که مذکور
شد بکارهاے مرقومه مشغول و بحسن سعی و اهتمام اینها رعایا و برایا بکام و آرام و کل ممالک
در کمال انتظام بود و خلق خدا از عواطف و اشفاق پادشاه راضے و خوشنود و دعاگوے بقاے

عمر و دولت و ثنا خوان لطف و مرحمت او بوده دوستان او را دوست و دشمنان او را دشمن خود می شمرد در رفاه و ابقای خود را در بقای سلطنت او دانسته بدست و زبان و قلب و جنان انصار و اعوان بادشاه و ارکان دولتش بود و باین سبب ملک آباد این و عموم خلائق شگفته خاطر و خندان در دولت گشاده و اسباب اقبال مهیا و آماده صغیر و کبیر را هر روز بکام و هر شب می عشرت بجام میخورد و جهاندارے ظاهر و عیان و حقیقت ریاست و بزرگوارے آشکار و نمایان بود از مدت شصت سال کسے که سلطنت سستی پذیرفت و بادشاهان کم جرأت و امرائے نمک بحرام بعرصه آمدند ناظم هر جا بمنزله بادشاه آنجا گشت اما بتتبع ضوابط بادشاهے آنها هم بدستور سلطنت مباشر انتظام ممالک محروسه خود بوده بنحوے میگذرانیدند که بارهم اکثر خلق خدا را راحتی و کمتر کسان را آفتی عارض بود تا آنکه برین سه صوبه مهابت خنگ تسلط یافته متمکن گشت چون او اقربا و رفقاے بسیار داشت و اکثرے از انها هوشیار و صاحب اقتدار در قطرے از اقطار این ملک مدار المهام و مختار بوده اند و خود هم در کمال دانائی و شجاعت و صاحب فوج و فهم و فراست بود و با مردم در کمال اخلاق سلوک میکرد و با زمینداران که اخلاص و اطاعت آنها مکرر مشاهده گشته بود سلوک فرزندانه مے نمود هر یکے از اتباع او بمنزله موجداران و امرش را مطیع و منقاد بوده غفلت و عطلت روا نمی داشت و بر احوال سکنهٔ این ممالک نهایت اشفاق و عطوفت مے فرمود و مهابت خنگ و قبل از و شجاع الدوله و سلاطین سابق بمقتضاے ریاست تعصب مذهب نکشیده و همه را خلق خدا دیده هنود و غیره مخالفین مذهب را بقدر لیاقت کار اقتدار و اختیار میدادند چنانچه متصدیان و غیر انها هفت هزارے و ناظمان صوبه و سالار فوج و مصادر امور عظیمه مے بودند و همه کس از دولت آنها بهره برداشته در کنف عواطف و تربیت شان مے آسودند و فی الحقیقه پادشاه و هر که در مرتبهٔ او باشد در دنیا ظل الله است باید تخلق باخلاق او باشد چنانچه او تعالے سائر بندگان خود را با اختلاف ادیان و مذاهب و دعوے خدائی و نافرمان برداری مے پرورد سلاطین و حکام هم همچنین بوده پیروے متعصبان نگردیده و زبهاے تحصیل ایجاد همین جا مصروف میداشتند سیها ملک آباد این و مردم برفاه همه دولت خواه او بودند و تا زمان دولتش آسودند و فارغ البال زندگے مے نمودند مگر دلیلے از بعض زمینداران مفسد عظیم آباد مثل بهوپریها و امثال آنها متمادے و متضرر مے شدند با زهم غنیمت بود تا آنکه مهابت خنگ درگذشت و هر سه برادر زادهاے او قبل از و درگذشتند و سراج الدوله مغفور و میر محمد جعفر خان از دین خود دور و اتباع او بهم رسیدند و جمیع ضوابط عدل و داد بر باد رفت و الحال که اصحاب انگلیشیه باستماع نام موجدارے و دریافت آنکه در زمان سلاطین معدلت آئین بود زبهاے خطیر برائے عمله این کار از سرکار خود بخشیده در ظلم و ممالک محروسه خود مقرر گردانیده اند بے فائده محض بلکه موجب از دیاد ظلم و تصدیعات بر سائر عباد عموماً و خصوصاً بر ساکنان بلاد عمده و قصبات مشهوره که دار الحکومتهٔ فوجداران است گردیده آه و فغان مظلومان در همین اندک زمان با آسمان رسیده کاریکه مے باید مطلقاً از دست اینها برنمے آید زمینداران عمده در جاهاے خود چون الحال مختار و مدار المهام جمیع امور دانسته مورد الطاف اصحاب انگلیشیه برخلاف ضوابط و دستور ایام سابق اند باهر که هر چه میخواهند مے کنند و از قتل و غارت زیردستان خود را معاف نمے دارند فوجدار را مجال نیست که با آنها ستیز دو بر آنها حکمے فرماید یا از دستم رسیدگان ازان مفسدان ستانده انتقام مال کسے را که برده انداز دست آنها نماید و اگر گاهے جائے دست شان رسید و چیزے که از کسے برده اند بستردگردید خود متصرف گشته تا صدق مثنوے مشهور شیخ سعدے رحمه الله میگردند مثنوے شنیدم گوسفندے را بزرگے + رهانید از دهان و دست گرگے + شبانگه کارد بر حلقش بمالید + روان گوسفند از وی بنالید +

کہ از چنگال گرگم در ربودے ✤ چو دیدم عافیت خود گرگ بودے ✤ فوجدارے اینہا منحصر است بر اشخاص بلاد امکنہ مشہورہ کہ الحال فوجدار نشین گردیدہ با مردم آنجا بہر حیلہ و اتہامیکہ توانند کاوشہا نمودہ چند فلوس حرام جمع مے نمایند و اندیشہ باز پرس مطلقاً ندارند چہ وسیلہ و وسائط مستحکم پیش رأس الرئیس خود دارند و اصحاب انگلیشیہ را خود مے شناسند کہ اتفاقے بحال ہندوستانیان درین کار ندارند و نہ ہندیان را با گورنر جنرل بہادر و انگلیشیان مقتدر راہ ملاقات و مجال مکالمہ و عرض حاجات است ازین ہم بجمعیت خاطر ہر قدر کہ توانند و بہر حیلہ کہ دانند خلق خدا را میسر نجانند بہمین قدر کار کہ از قبل ازین زمان در ہر شہرے ادنی کوتوالے بآن مامور بودہ بخوبے و نصفت تمشیت دادہ نیک نامے زیست فوجداران با نام و نشان کہ کلاہ نخوت شان بآسمان میسا بد خلقے را پامال انواع ایذا و اضرار خود را بدنام و رسوائے کوچہ و بازار ساختہ اند ظاہر انکار یکہ از طرف کمپنی کلکتہ و از پیشگاہ گورنر جنرل بہادر مامورند ہمین دو سہ کار است کہ در بلاد مشہورہ دقلم رو کمپنی قطاع الطریق و رہزنان و غارتگران راہ نیابند و مبادا ترین عمل ہر کہ گردد او را بسزا رسانند و در مفصل ہم احدے بقتل و غارت ہمدگر نتواند نمود و تدارک دزدے و زنا و خون ناحق در مفصل و شہرہا ذمہ ایشان است این قدر کار در عہد مہابت جنگ و قبل ازان ہم در شہرہائے عمدہ کوتوال و در مفصل عمال ہزار چند بہتر ازین فوجداران عالیشان بتقدیم مے رسانیدند فرق درمیان این جماعۂ و کوتوالان و عمال سابق ہمین قدر است کہ سابقین از خوف باز پرس اولیائے نعم مجال ظلم و ستم نداشتند و اینہا از غرور نام و نشان و بنا بر عدم التفات صاحبان درین کار از ہیچکس و ہیچ امرے نترسیدہ ہر گونہ ظلمے کہ مے خواہند مے نمایند و خصوص با اعزۂ مردم کہ رجوعے با ینہا ندارند بہر حیلہ کاوشہا نمودہ خفت و اہانت زیادہ ترے رسانند و احیانا اگر نالشے بگوش گورنر جنرل بہادر رسد مربیان اینہا بخوف عزل و باز پرس خود حیلہ ہا بوساطت وسائل برانگیختہ و مبلغے برائے تکذیب مستغیث صرف نمودہ نمی گذارند کہ بیچارہ مستغیث مظالم بداد خود رسد چون احوال ضوابط این دیار کہ برائے کدام کدام کارہا موضوع شدہ بود و الحال غرض و نمائش چہ چیز گشتہ بر سبیل اجمال نوشتہ شد مجملے از حالات اصحاب انگلیشیہ کہ با اوضاع اینجا ہا مباعدت و مبائنیت دارد و بدان جہت اختلال عظیم در انتظام این ممالک راہ یافتہ و موجب فلاکت و پریشانی مردم این بلاد گردیدہ نگاشتہ خامۂ حقایق نگارے گردد باشد کہ پسند گوش ارباب ہوش آید و باشد کہ بطورے اختلالہا انحلال یافتہ بانتظام گراید و خلق خدا آسائشے و آشفتہ حالان را آرامشی میسر آید و نسئل من اللہ الاعانۃ و التوفیق ✤

اول آنکہ از زمان تسخیر اصحاب انگلیشیہ بر سہ صوبہ بسنجرۂ ایشان ملکے ندارد چہ یک شخص معین را و لادش مالک و وارث این ملک نیست بلکہ گویا فرقۂ انگلیشیہ مالک اند زیرا کہ کمپنی یک کس نیست اشخاص کثیرہ اند و آنہا ہم معین نمی باشند ہر کس زری دارد و خواست زر خود را با زرہائے اشخاص سابق آمیختہ خود ہم شریک آنہا گشتہ داخل کمپنی شد لہذا ہمیشہ غیر معین است و از طرف آن جماعۂ ہم یک شخص معین حاکم اینجا متعہد زرے معین کہ سال بسال او را باید رسانید یا فقط باز پرس ازو خواہد بود نیست چنانچہ در نیمدت بیست سال زیادہ از شش ہفت کس گورنر گذشتہ باشند و شخصی کہ گورنر ہم باشد نہ بر کار خود اعتماد دارد و نہ اختیار باید پنج کس کہ کمیٹ عبارت ازان است مختار و مرجع کار باشند و اینہا ہمیشہ با ہم متنازع و ہمیشہ در اندیشۂ عزل خود و نصب دیگرے سرگاہ خانہ بے مالک آباد نمی تواند ماند و بنا بر عدم مرمت در چند روز ویران گشتہ از ہم مے پاشد ملک با این ہمہ وسعت کہ مالک نداشتہ باشد چگونہ آباد مے تواند ماند چہ غیر مالک آرام و انتفاع خود انسان مکان مے خواہد خواہ خانہ باشد و خواہ ملک و پروائے خرابے آن ندارد و نمی خواہد کہ برائے انتفاع دیگران خود محروم ماند ازینجا ضائع نگردد اندیشہ باز پرسے

اگر داشته باشد آنقدر احتیاط خواهد کرد که الزامے و بدنامے و خرابی آنجا بار نیاید نگردد اینقدر هم که گورنر عماد الدوله مسٹر هیسٹنگ بهادر جلادت جنگ کوشیده و با دیگر ارباب کمیٹ باعتماد و هوشیارے خود مجادلات نموده التفاتے بمنازعات آنها با خود نکرد دیگر کسے را مجال نبود و از کسے تا حال العمل نیامده باینهم بنابر پاس خاطر هاکه با ارباب کمیٹ بجا آورد و منازعتها که با هم گرویداد برعم طرفین موجب خرابے اکثر کارها گردیده باشد و باید دید که پایانش بکجاے انجامد احوال اتباع نیز بدین منوال است چه در اصناع سته که بتجویز و تقسیم این جماعه درین صوبه مقرر گشته همین قسم پنج شش کونسلیه مدار المهام معاملات آنجاے باشند و همین قسم باهم متنازع و مالک آنجاها و حاکم بالاستقلال و الا انفرادے نیست بلکه امید اقامت مدت مدید هم ندارد همیشه در فکر کار خود و گوش بر آواز عزل و تعقب مے باشد و علاوه آن درینها علت دیگر هست که اگر دو معاملتے باهم تنازع شود باید بگورنر یا در کمیٹ برگارند و از انجا حکمی خواهند ارباب کمیٹ و گورنر که جمیع کارها باختیار خود داشته تدابیر جمیع امور عظیمه التخیرات ممالک محروسه باعادے علاوه کارهاے ممالک محروسه هر سه صوبه و مکاتبات ولایت و تدابیر غلبه بر بدخواهان اقوام که در ولایت شان درین ممالک اند و تحریر حسابهاے اخراجات کروریها و سر انجام مایحتاج کارخانجات کمیٹی و فهمیدن حاصلات و داخل ممالک مقبوضه مسخره بر دوش همت خود گذاشته فرصت نوشتن جوابهاے ضلعه داران و دادن احکام در کارها ندارند از جمله انچه ضرور شمرند و فرصت یافتند برای آن جوابے و حکمے نگاشتند والا بعضے کارها سالها معطل اند یا هر قسم که متفق علیه آرائے کونسلیه هاے اضلاع سته یا بعض کونسلیه ها به تدبیرے بر مقابل خود غالب آمد و رائے اولیافت اجرا یافت صواب باشد یا نه بعمل مے آید هر صاحبے ازین اصحاب مدار المهام هر جا و هر کار که مقرر شود اگر زمام انتظام امور انجا باو مفوض داو زمانے متمد با ختیار و اقتدار خود متیقن و معتمد باشد و بداند که نیک و بد این بلد و کارهاے اینجا از من خواهند پرسید بلد نه کور و کارهاے آنجا را از خود دانسته البته بهمگی همت در انتظام و سر انجام آن کار خواهد کوشید و باندیشه باز پرس آنکه چرا جاید اداینجا کمی پذیرفت در ترفیه حال رعایا و آبادے ملک هم راضی به تقصیر نخواهد گردید و بدین سبب بلاد آباد و خود هم فوائد عظیمه تواند اندوخت و در صورت اجتماع اصحاب که بگورنر و کمیٹ تغییر مے شود هر یکے نسبت خطا و تقصیر بدیگرے نموده از همدگر شاکے خواهند بود و هر یکے خود را معاف و مبرا شمرده الزام تقصیر بطرف دیگرے خواهد نمود و دراز منه سابقه از ابتداے عالم و خلقت بنی آدم هر گاه افواج و ولایات دیگر باین زمین آمده مسخر نمود کسانے که اراده اقامت نداشتند و قتل و غارت نموده علم معاودت برافراشتند آنها را خود کارے باین دیار غیر از تحصیل زر بهر صورت که میسر آید نبود زدند و گرفتند و رفتند و کسانیکه تهیه اقامت و ریاست اینجا نموده رحل اقامت انداختند این ملک را مملکت خود و مرکز دولت دانسته بقیه السیف را چنانچه نگارش یافت استمالت نموده در کنف عواطف خود جاے داده همگی همت بر رفاه حال آنها مصروف داشتند و در انچه آسایش و بهبود مردم بود دقیقه فروگذاشتند تا آنکه زمان توطن بامتداد کشید و توالد و تناسل روید او و زبان همدگر فهمیده اولاد آنها با مردم اینجا چون اخوان یکدل و یکزبان گشتند با وجود آنکه هنود از امتثال و اکفاے خود احتراز و اجتناب دارند و از مسلمانان بنابر مباینت مذهب بیشتر بازنهم بسبب کثرت اختلاط کارها خذر سوم و اوضاع یکدیگر گرائیده وحشت و نفرت از میان برخاسته بالفت انجامید و بتدریج چون شیر و شکر باهم جوشیدند و در انصرام مهام همدگر تا بجان سعے کوشیدند اولاد رئیس بشاهزادگے شهرت یافته مطاع لازم الاتباع هندو و مسلم گردید که هر کس بطیب خاطر و اطاعت او حاضر و احدے را در سرورے با آنها برابرے نمے دانستند و شاه و شهزادگان این مملکت را ملک خود دانسته رعایا را بجاے اولادے پرورش نمودند تا در مدافعات خصم از جمله اعوان و انصار باشند

و اعادے را معاودت دیارے باظہار و اخفا نمائید سعدے رعیت درخت است اگر پرورے ✣ بکام دل دوستان برخورے ✣ و براے ازدیاد جاہ و دولت خود کثرت و رفاہ رعایا را آبادے ملک دانستہ اہتمام تمام در ترفیہ حال انصرام مرام آنہا داشتند باین سبب ملک آباد ان عموم خلائق شادمان بود سعدے بارعیت صلح کن و از جنگ حضر ایمن نشین ✣ زانکہ شاہنشاہ عادل را رعیت لشکرست ✣ فقیر نتائج سلوک نیک و ثمرات بدسلوکے در حروب شاہزادہ عالے گوہر کہ پادشاہ عالم پناہ عصر ما است با جماعۂ انگلیشیہ بچشم خود دیدہ و بگوش خود شنیدہ اول کہ خبر آمد آمد پادشاہ مذکور در صوبہ و شہر عظیم آباد اشتہار یافت عامۂ رعیت و سکنۂ شہر بے آنکہ احسانے از و دیدہ و ذائقۂ عنایتے از خوان کرمش چشیدہ باشند مقتضاے احسانہاے سابق آبا و اجداد او کہ بر خلق بود بے اختیار دعا گو و ظفر جوے او بودند چون رسید و ظلمہاے ظاہر از عساکر او و امرائش بر مردم گذشت و روساے انگلیشے دران زمان نہایت اہتمام مے نمودند تا لشکریان و اتباع ایشان احدے را از خلق خدا نرنجانند و ہر جا لشکر ایشان یا سردارے تنہا با معدودے از خدمتگاران مے رفت ممکن نبود کہ بر کسے ستمی رود و در آمد نہاے شاہزادہ مذکور کہ ثانیہ و ثالثہ بطرف عظیم آباد تمام خلق را دیدم کہ نفرین بر پادشاہ و دعا ہا برائے فتح و فیروزے انگلیشیان مے نمود اما الحال کہ از بے التفاتے صاحبان و تعدے عملہ و حکام دست نشان ایشان بجان آمدہ اند دل و زبان مردم برگشتہ و برعکس احوال سابق گردیدہ است در سرکار بعضے از اصحاب انگلیشیہ جماعۂ دار ہر کارہ از ہر قوم کہ باشد دارونۂ دیوان خانہ و مدار علیہ اکثر امور گردیدہ اول خود اغرۂ مردم را بنا بر اظہار اقتدار خود بسلوکہاے غیر مناسب میرنجاند اگر غریبے باو چیزے رساند و خود را در سلوک باو ذلیل گردانید اندکے از راہ و راضے و رواداری رفتن او تا حضور آقا و صاحب خود است والا انواع ایذا و استخفاف با او نمودہ نمے گذارند کہ تا بصاحبش برسد و با منشی و دیوان سرکار صاحب خود و با جملہ جمیع عملہ باہم دگر اتفاق ورزیدہ معاملہ ہر کرا ہر صورتیکہ خواہند ظاہر نمودہ انجام میدہند و اولوالابصار تماشائے قدرت کردگار اند و ہر صاحبے سرکار علیحدہ و ہمین قسم عملہ جداگانہ دارد ہر چند حاکم جاے مخصوص نباشد باز ہم ہر جا برسد حاکم است و احوال عملہ چنانکہ مذکور شد مردم این دیار را کہ ہمہ حکم رعایا دارند باید دید کہ حال چگونہ خواہد بود و چسان از عہدۂ فرمانہاے پذیری چندین صاحبان و عملہ و اتباع ایشان بیرون تواند آمد ✣

دوم اختلاف تمام در السنہ و اکثر اوضاع و رسوم ✣ ✣

زبان کہ مفتاح ذخائر قلوب و ضمائر و واسطۂ اظہار سرائر ہمدیگر است فیما بین اہل ہند و انگلیشیان از کار خود معزول است و اکثر اصحاب انگلیشیہ زبان ہندیان نمی فہمند و اینہا زبان آنہا و باین سبب اغلب اوقات صحبت ہندیان کہ ارباب غرض اند با صاحبان مذکور بنا بر عدم توجہ و ضیق فرصت کہ لازم ہر یکے از انجماعۂ بنا بر کثرت کارہاے متعلق بنفس اوست و معاشرت لغت و تفہیم زبان علاوۂ آن شدہ مثل مجلس تصویر است و ہر دو از صحبت ہمچنان فائدہ بر سمے دارند لیکن چون ہندیان محتاج اند بیشتر متضرر و در کار خود متحیر ند کہ چہ کنند و اگر دیوان یا منشی واسطۂ افہام و تفہیم باشد برائے محتاجان دوسہ مرجع بہم رسیدہ استرضاے ہمہ ہا ضرور و بیرون از عہدۂ مقدور مے شود و بہر صورت موجب انزجار خاطرہا از طرفین مے باشد اگر مدت حکومت ہر یکے از ین جماعۂ کہ حاکم ہر جاست بامتداد کشد البتہ بزبان و رسوم و عادات انجا آشنا گشتہ مردم آنجا را چہ انچہ باید خوب بشناسد و یقین است کہ کارہاے انجا نسبت بہ بیگانہ اجنبی غیر عارف بلغت و رسوم

آنجا بسے بہتر و بخوبے سرانجام مے تواند داد و چون جمیع ما یحتاج بطور ولایت خود دارند ازین جہت اکثر اہل حرفہ ہم مفلوک و محتاج و در تحصیل قوت لایموت عاجز و لاعلاج اند زیرا کہ ہا کم و مالک و غنیا الحال این صاحبان اند آن بیچارہ بکدام کس رجوع آوردہ از پیشۂ وزیدۂ خود انتفاع بردارند مگر معدودے از اہل حرفہ مثل نباو نجار و حداد و زرگر در زمان ایشان ہم بطور سابق بلکہ بعضے بیشتر از پیشۂ ہاے خود اند ک حاصلے دارند و شاید دو سہ تاے دیگر ہم از اہل حرفہ باشند کہ فقیر درین وقت تحریر متذکر آنہا نیست و پیشہ وران دیگر را نوبت بہ گداے و آوارگے از اوطان بہر سیدہ بسیارے جلاے وطن گزیدند و بر سر خے نبا بر حسب وطن بہ حسرت و ناکامے ساختہ در زوایاے بیوت خود آرمیدند اما الحال در پریشانی و بیکارے کہ قوت شب میسر نبود و بلاے عملہ فوجدارے کہ وجہ طلبانہ پیادگان محصل آنہا بعلت ہر تہمتے مے باید دو بالا گشتہ بیچارگان را کار بجان و کار دباستخوان رسیدہ و این بلاے حکومت فوجدارے و طلبانۂ آن شامل حال جمیع بیکاران بے نوا ست و اختصاص باصلے و ادنی و ارازل و سنجباندارد و فریاد رسے غیر از خدا ندارند چہ صاحبان انگلش خود از استماع احوال غربا فراغت جستہ آنہا را بفوجداران سپردند و فوجداران و عملۂ ایشان رفاہ خود و رتباہے اینہا می بینند و ہر روز یکے را بداے رونق دستر خوان خود مے چینند **بیت** از گدا از شمع باشد شعلہ را پایندگے ✻ میکند از پہلوی مظلوم ظالم زندگے ✻ الحمد للہ کہ الحال فوجدارے از دست مبندیان برآمدہ و صاحبان انگلش تعلق دارد این تعدے موقوف گشت و روزگار اندکے بکام غربا گشت ایزد تعالے در امور دیگر نیز ہمین قسم عسر را بہ یسر تبدیل دہد ✻ ✻

سوم اختلاف در تعیین ارباب حل و عقد معاملات

درین دیار و ازمنۂ سابقہ ضابطہ آن بود کہ احوال اشخاص و مایۂ و مقدار آنہا در رسائے معاملات و کار دانے و حسن نیات دریافتہ ہر کسے را بکارے کہ لائق آن بود و از عہدہ سرانجام آن کار چنانچہ باید برمے تواند آمد و مہارت نام و تربیت آن کار داشت بہمان کار مقرر میگشت بنا برین کار ہا رونق نیافتہ و کار را راستہ مے بود و در صاحبان انگلیسیہ شرائط مذکورہ منظور نیست بلکہ مدارج نوکرے و پاس رعایت اشخاص و خواطر و سائط ملحوظ گشتہ بکار مقرر مے شود ہر چند اینہا محض از تربیت آن امر باشد و گمان نمے رود کہ تربیت او ملحوظ باشد چہ مکرر دیدہ شد کہ شخصے در جائے بکارے مامور گردیدہ و از لواحق و جوانب آن کار سر رشتے بہم سانیدہ الحال عنقریب بمرتبۂ مہارت ولیاقتش خواہد رسید و وقت تفویض کار ہا با و ائن وقت است و ران وقت معزول و دیگرے کہ نہایت اجنبیت از ان کار دارد بجاے او منصوب گشتہ می آید و بنا بر ضابطۂ مستمرۂ این صاحبان کہ ہمیشہ آمد و رفت بولایت خود دارند و ارادۂ توطن کسے را در بخیا نیست فقدان و عدم معرفت از معاملات و عدم مہارت آن ہمہ را لازم افتادہ و انتقال زرہاے خطیر ازین ممالک بولایت انگلند فرض متحتم گردیدہ ہر دو امر مذکور خللی است عظیم در انتظام و آبادے این ممالک بیشتر ہر سالہ زرہاے خطیر ازین ممالک در بخیا مے آوردند و زرہاے سابق ہمیشہ درین جا دائر و سائر بود و گاہے باشد کہ یک شخص سالہا مشغول گردیدہ و مہارتے در کار ہا بہم سانیدہ امید وار مرتبۂ حکم رانی با ہوشیارے و کار دانی ہست ناگہان دو سہ کس تازہ وارد از ولایت کہ از کار ہا بے خبر محض اند امامرتبۂ نوکرے آنہا فوق مرتبۂ این شخص ماہر است رسیدہ بجاے او

مے نشینند و آن کاردان ہوشیار ملول و بیزار گشتہ محروم از مرتبہ و کار لائق خود گردیدہ آزردہ خاطر بولایت می رود و بے خبران بجاے او نشستہ بنا بر عدم اطلاع بر احوال اشخاص بدنہادان عیار را کہ باہنا رجوع آوردہ باغنامی سبز بدروغ نمودہ اند مرجع امور عظیمہ مے گردانند و عیاران مذکور کارہا را ضائع و انتظام مہام را برہم مے نمایند و تا این صاحبان تازہ وارد بر احوال پیش آوردگان خود آگہی یابند مہمات است و اگر احیانا آن شخص کاردان ہم درمیان اینہا ماند لیکن چون بناے کارہا بر کونسل است گفتہ و کردہ او تا آن سہ چار کس بے خبر ہم تصدیق قول و فعلش ننمایند بکار نمے آید و نور سیدگان مذکور بالتماس برہمکاران متوسل و آزروے مرجعیت خود بر اظہار کاردان ہوشیار اعتماد و اتفاقی نکردہ بخود رائی و غلبۂ طرف خود کہ سہ چار کس اند نمے گذارند کہ مرضے او پیش رود چنانچہ گورنر بہادر راہنگام ورود جنرل کلاورن وغیرہ ہمین احوال پیش آمد و در اضلاع ستہ ہم اغلب اوقات ہمین حالات روے می دہد +

چہارم کونسل است

کونسل کہ ماخذش سنت شورے است کہ خلیفہ ثانی در باب تعین خلیفہ اختراع نمود و غرض او حرمان امیر المومنین از مرتبۂ خداداد لائق آن سرور بود و عبارت از اجتماع آراے اصحاب است بر یک امر و اگر اختلاف در آرا بہم رسد ہر طرف کثرت اصحاب باشد آن سخن مقبول گردد و در صورت تساوے طرفین چون صاحب کلان بنا بر رفعت رتبہ حکم دوکس دارد ہر طرف او باشد ہمان سخن مقبول و رائش صواب است چنانچہ در شورے عبد الرحمن بود و این ضابطہ اگرچہ نہایت استحسان دارد چہ عقول و شرائع متفق است بر حسن مشاورات اما بشرطی کہ مستشار مؤتمن باشد و پاک اغراض و تعصبات درمیان نباشد و این امر الحال درین مردم و دریں جا خود نیست و در شورے ہم بنود معہذا در امور کلیۂ عظیمہ کہ محل تردد آرا و مدحض اقدام عقلا باشد مے باید نہ در ہر جزویات و بدیہیات بنا بریں اختلال کلی در انتظام معاملات و انفصال قضایا و تعین احکام روے دادہ و بناے کونسل چنین افتادہ کہ ہر قدر امور در دو سہ روز حضور صاحب کلان ہر جا یا صاحبان دیگر رجوع شود و اہل حاجت التماس کنند ہمہ آنہا ذخیرہ باشد تا روز کونسل برسد و امور مذکورہ در کونسل بیان شود و وکلاے ارباب احتیاج حاضر باشند اگر ازان ہم امور امرے الفصال یافت جواب آن اصدار یابد و الا امیدوار کونسل آیندہ باشد چون اجتماع آرای مختلفہ بچندین جہات و اغراض گاہ مثل دو دسی باکسی گاہ ناخوشی باصاحب حاجت گاہ بنا بر اختلاف طرف دار یہا کہ یکدو کس از کونسلیہ طرفی اختیار کردہ و دو سہ کس دیگر طرف دیگر گاہ ناخوشی متوسلان بعضی از صاحبان با اہل مطلب از جملہ متعذرات بل متعذرات است مدتہا در امیدوارے گذشتہ احیانا مگر کسے کامیاب اغلب خائب و خاسر مے گردد چون در ازمنۂ سابقہ یک شخص کاردان عارف باحوال اشخاص و معاملات کارگذار و فرمان روا مے بود دو سہ کس عملہ و ارکان سیدشت و بجرد التماس احوال شخص حاجتمند و مقصد او فہمیدہ ایچہ مناسب مے بود ہمان وقت الفصال یافتہ حکمی صادر مے شد و ارباب غرض بکام خود رسیدہ معاملات فیصل مے گردید سالہا در انتظار و عمرہا بنا کامے و اضطرار نمی گذشت در ابتداے ایام حکومت این جماعہ ہم کہ یک صاحب کلان و یک نائب کارگزار مثل مہاراجہ شتاب سرا وغیرہ مقرر بود بہر صورت کام روا مے خلائق مے شد و این ہمہ حیرت و تردد خلق خدا را لاحق نبود اگرچہ مثل ازمنۂ سابقہ برأت از اغراض و اعراض نداشت اما کار بہر صورت کہ آنہا را منظور و مناسب آن اوقات بود بنرودے انصرام مے یافت و ابتلاے حیرت و انتظار مردم را نمے گداخت چنانچہ ہنگام معزولے مہاراج مذکور

که جارج ونسترت هوشیار خنگ صاحب کلان بود و مرجع معاملات گشت شنیده ورخدمتش گزارش نمود که مهاراجه شتاب رای هر دو وقت قریب بنصف روز و ثلث شب متوجه فیصلهٔ معاملات و مستمع ملتمسات ارباب حاجات بود و بلا تامل کارهای مردم اجرا مے یافت الحال تدارکش بچه صورت منظور است گفت مثل مهاراج چون معتاد نیستم دربار تمام نشستن و احوال مردم شنیدن و فهمیدن خود از من نمی تواند شد اما هر کرا غرضے و عرضے باشد مرا اطلاع کند طلبیده و احوالش را شنیده و فهمیده تدارکش خواهم نمود گفتم به حجاب و دربانان حکم شود که عرض همه کس مے کرده باشند همان وقت تاکید نمود چون ناخذ الامر و هوشیار کارگزار بود و تبعیت تعلیم و تلقین دیوان و منشی و هیچ کس نمی فرمود همین قسم که گفته بود بعمل مے آورد ازان باز این احوال موقوف گشت و مرجع کار اشخاص لبیار شده آزارها بمردم رسید مگر چند روز مستر ایون لاهم اشک چشم مردم باستین عنایت و اشفاق پاک کرد تا بعد ازین چه شود و ظاهر است که استرضای یک کس آسان است چاره آزردگے شخص واحد هم مے توان نمود اما چاره رضا و غضب پانزده بیست کس بلکه زیاده که مع ارباب کونسل و عمله و اتباع آنها مے شوند از حیز تاب و توان یکے از ما بیرون و از قدرت طاقتش افزون است چنانچه بعد اندک روزے از معزولے مهاراجه شتاب رای که عید رمضان آمد و اعیان شهر و ارکان دولت بضرورت نذر و مبارکباد بر و به هندوستانی که بمهاراج مے گذرانیدند بهر پنج کونسلیه دادند هوشیار خنگ باین حال که بداهت دارد بے برده دید که کسے را که یک اشرفی با یک روپیه برائے گذرانیدن نذرے بالیست الحال پنج عدد باید تا از عهده برآید و این کارها قوق طاقت بیچاره هاست باهم گرفته و در عید الضحی حکم داد که یک نذر بصاحب کلان کافی است دیگر نمے باید و همین قسم بعمل آمد اما بعض خوشامد کیشان صاحب زر هندوستانی با وجود ممانعت برائے اظهار حسن عقیدت خود در خانهٔ صاحبان دیگر رفته نذرها دادند باز دیگران هم که مقدور داشتند بخوف آزردگے صاحبان که مبادا گمان برند که هندیان قدر ما را کم شمردند ناچار همچنان گردند تهیدستان رضا بالقضا داده در زوایا خود خاموش نشستند ٭

پنجم اختلاف و مغایرت اصحاب انگلیشیه در وضع دربار با اوضاع این دیار ٭

سلاطین معدلت آئین و حکام والامقام هندوستان اوقات را بر اهم کارے تقسیم فرموده قصور و فتورے دران نمے نمودند از ان جمله عمده دو کار بود یکے کار معاملات مالے و ملکے دوم مقدمهٔ عدالت و داد دهے خلق خدا و برائے هر دو امر در هر هفته دو دو روز معین نموده با آنهمه شان و شوکت و فر و عظمت دو روز دیوان کرده ملازمان و اعیان را پیش خود بار عام مے دادند تا همه کس حاضر شوند و عرض حاجت خود نمایند و سلاطین از احوال ملک و عملهٔ خود اطلاع یافته تدارک انچه حاجت بآن باشد پردازند و ملازمان و رعایا نیز از فیوض آنها بهره یابند و اکثر یکجا بنوده در ممالک محروسه خود مے گردیدند و احوال ملک و رعایا را بچشم و گوش خود مے دیدند و مے شنیدند و همین قسم دو روز دیوان عدالت فرموده بداد مظلومان میرسیدند و فریاد آنهائے شنیدند و از ازدحام و غوغائے عام خلق الله دل تنگ نمے گردیدند و اصحاب انگلیشیه چنانچه در عنوان سابق اشاره بآن رفت از بار عام و اجتماع انام و استماع مقالات و کلام آنها نهایت متنفر و نفور و متحرز و دور مے باشند و بدین سبب احوال ملک و عموم خلق برین جماعه کمتر معلوم و بعضے خلق از فیوضات اشفاق و انعام انها که الحال بمنزلهٔ پادشاه اند مایوس و محروم مے باشند سعدے چنانست در مهتر مے شرط زیست بد که هر که مهتر

را بداند که کیست ✣ اگر وقتی از اوقات برای همین کار مقرر فرمایند و مردم را عموماً پیش خود بارو ندهند و ملتمسات ایشان را نشنوند و بحبس خلق سرپرستش احوال اینها را با خود مالوف و در عرض وقایع و سوانح بیباک گردانند اگرچه خللے از حرجے بنا بر عدم اعتیاد برآید این جا عدیمست اما فوائد بسیار سیر کطرفین خواهد داشت والله ولی التوفیق و در ضمن همین ملاقات و مصاحبت فائده معرفت اشخاص این دیار هم هست هرگاه هر کسے را دانند و پایه و مقدار آنها در کارها شناسند باهر کسے سلوکیکه مناسب حال و قدر او هست سے توانند نمود و هر که را لائق هر کارے دانند از دست او کارهاے خود چنانچه مرضے و مطلوب ایشان باشد سے توانند گرفت و این کار بدون مصاحبت و تفحص و رعادات و اخلاق مردم و مشاهدهٔ حالات هر یکے در اوقات مختلفه بنقل و حکایت اغیار خصوص درین خرد زمان که ارباب حقد و حسد و بغض و کینه بسیار اند میسر نمی تواند شد ✣

ششم ممتنع گشتن مردم از اکثر منافع و محاصل ✣

سلاطین سابق که بعد تسخیر اراده توطن درین دیار نمودند ممالک مسخره و ما حصل خراج آنرا خاص خود گردانیده و دران هم باعطاے مشاهره و جاگیرات و التمغا و املاک رفقاے الوس و اقوام خود و مردم این دیار را شریک گردانیدند و دیگر وجوه محاصل و مداخل را بنا بر پرورش خلق این ممالک که از کروها مضاعف اند واگذاشتند امراے مسلم و هنود و غیرایشها جاگیرات عمده و لکوک و منصبداران دیگر از هر قبیله جاگیرات بقدر کفاف خود یافته امیدوار ترقیات در جلدوے نیکو خدمتیها بودند و بعد اظهار خدویت و دولتخواهے ارتقاے مدارج علیاے نمودند و این معنی اختصاص باقوام آنها نداشت رفقاے قدیم همقوم و ملازمان جدید اینجا از هر صنف و جنس درین باب اشتراک داشتند عجزه و ارباب استحقاق و اولاد و متعلقان جان نثاران و دعاگویان و خیر طلبان التمغا و املاک داشتند و سے یافتند و وجوه دیگر از تجارت و حاصلات صناعت بر عموم خلائق واگذاشته هر چند انواع انتفاع دران بود مطلقاً التفات نمے نمودند و لکوک مردم سواران و پیادگان ملازم سرکارات سلاطین و امرا بوده پرورش سے یافتند الحال قلیل مردے بجاگیر و ملک و التمغا و جه قوتے سے یابند آن هم بسبب عدم توجه باتباع احوال مردم اینجا و اقتدار عمال و زمینداران مفسد و متاجران ظالم و عمله خود غرض بے دیانت انواع نقائص و خسارت دران راه یافته چنانچه در احوال اهل املاک بنا بر تعدیهاے طهور افتد بیگ وغیره مذکور شد و الحمد لله الحال در محنت یکسال که اهل املاک کشیده بفیاضے گورنر جنرل بهادر آن بلا از سر ارباب املاک زائل گردید و قلیل مردم در زمره برق اندازان که معروف به تلنگه اند نوکر گرفته و جه قوتے سے یابند همین دو صوبه چهل پنجاه هزار سوار داشت که در سرکارات ناظم و اولاد و اتباع او و زمینداران مقتدر ملازم بوده مشاهره سے یافتند و تجار هم چندین هزار کس تبعاوت مقدور از همه گربوده اند و از پیشه مذکوره بر فاه حال فارغ البال سے گذرانیدند اکنون نوکرے سواران بالمره موقوف و جمیع انواع تجارت مخصوص سرکار کمپنی و ارباب انگلیشیه است خواه ملازمان کمپنی و ارباب حکومت باشند خواه غیر اینها کمتر کسے بے شغل تجارت است مگر اکثر سرداران سپاه که آنها ازین کار اجتناب سے نمایند هرگاه حکام ذوی الاقتدار تجار باشند رعایاے بیچاره را چگونه مجال انتفاع ازین کار تواند بود و هنرداران اهل حرفه بنا بر عدم رجوع صاحبان باصناعات آنها چنانچه در ذکر اختلاف اوضاع در سوم مرقوم گشت نیز از کسب و پیشه معاش محروم اند مقتدران اینجا را بوجوهے که مذکور شد مقدورے نمانده تا از پهلوے آنها چنانچه پیشتر منتفع بوده اند الحال هم توانند بود محل حیرت و محض قیومیت الهی است که اکثرے از مردم حرفه اینجا تا حال زنده و مع عیال و اطفال اوقات بسر برده اند اگر

چند هزار سوار در رسالهٔ سرداران مشهور بشجاعت و صداقت اند مثل شیخ معزالدین خان لکهنوی و احمد خان برادر دلیر خان و اشباه اینها بر ویهٔ متعهد دستان نوکر سرکار کمپنی بوده در ممالکی که بتسخیر درآمده ملازم باشند در اکثر محاربات خاصهٔ حروبی که با مارسٹن مثل مرهته و سکهان و امثال اینها اتفاق افتد بمراتب بهتر از طرق سواران بنابر پاس آبروی خود بکار سرکار می توانند آمد و از پهلوی اینها نفع بسیار بخلق این دیار هم می تواند رسید و فوائد دیگر مثل افزایش آبادی و توفیر حاصلات ملک نیز دارد +

هفتم اقتدار یافتن زمینداران و اعتماد نمودن بران جماعه

از مسلمات عقلای این دیار و سلاطین خردمند ذوی الاقتدار است که اصلا اعتماد بر اقوال بلکه عهود و مواثیق زمیندار کرده او را ابن الغرض تابو طلب و کوته اندیش بی ادب میدانستند و نهایت اهتمام داشتند که جماعهٔ مذکوره فرصت تمرد و گردن کشی نیابند و استعداد و اقتدار بغی و عناد بهم نرسانند که مفاسد بسیار و اکثر ایذا و اضرار بخلق خدا مثل قطاع الطریقی و قتل و غارت مسافرین و مترددین و رسانیدن و عاید عموم بر ایادی و ویرانی ملک و خسارت در مالگزاری و تخلل در ملکداری از پهلوی همین جماعهٔ فساد پیشه بد اندیشه است و بر آتادیب و گوشمال اینها فوجداران عمالی شان و عمله دار کان مقتدر مقرر بوده بر قول و فعل اینها اعتماد نمی نمودند و فی الحقیقة درست فهمیده بودند الحال برخلاف از منه سابقه و ضابطهٔ ارباب تجارب فائقه زمینداران این ممالک را سروران انگلشیه بگمان رویهٔ ملک خود که هر یکی از نجبای ولایت شان چند هزار گزیاد و سه کروه زمین را مالک و دران جابا عما آراسته فارغ البال تبنعم و میر باسی مردم میگذراند و همباهم برابر و مانند برادر اند زمینداران اینجا را مرد معزز و صاحب شخصیت آبرو طلب و آسته زمام اختیار کاروبار زمینداریش بدست او سپرده اند و آنها جمیع ملک را ویران نموده بنجباسی سکنهٔ انجا ایجا آورده منتظر وقت فرصت نشسته اند که اگر آشوبی روی نماید یکبارگی اعلام بغی و منازعت برافراشته فتنه های شرر الاحداث نمایند بالفعل از ضرب دست انگلشیان ترسیده و تسلط ایشان دیده مماشات در کارهای نمایند و بوسیلهٔ توسل بادیا مقربان عمالی را می رنجانند و اصحاب انگلشیه برضمائر و ارادهای فاسد اینها پی نمی برند یا مصلحتی داشته باشند که برما مجهول مانده است +

هشتم چنانچه اشعاری بان رفت

که در نزد ارباب کمیٹ در اصدار جواب ملتمسات مردم و احکامی که در بارهٔ آنها با صحاب کونسل اضلاع و دیگر اتباع می باید نبا داشتغال بکارهای خود و عدم فرصتی که از ہجوم مشاغل دارند نهایت درنگ میفرمایند و ازین صرعالی شکسته خاطر و در کمال جبرانی و پریشانی است اگر وقتی برای این کار و شخصی باستماع ملتمسات ارباب حاجات و رسانیدن بگوش زبیا در ارباب کمیٹ وغیره مقتدران مقرر گردد و در اصدار احکام و ارقام آن درنگ نشود و رفاه عالمی در کمال سهولت و آسانی و اشتهار نیکنامی صاحبان در عدل گستری و رعیت پروری می شود و برای اصحاب انگلشیه قباحتی ندارد و الله الموفق المنة لله تعالی که بعد تحریر این سطور کمیٹ خود برای این کارها قرار یافت و الم انتظار از ارباب حاجات اندکی برخاست +

نهم چنانچه گزارش یافت

که در سرانجام کارهای کارداری شرط است نه مراتب نوکری و رفیق پروری اگر پاس مراتب نوکری مرجوع داشته انگلیسیان

کاروان سلیم النفس هوشیار در اضلاع مقرر شوند و اول احوال آنها دریافته هرگاه شایسته آن کار باشند بعد تفویض کار بر آنها اعتماد نموده ساخته و پرداخته آنها را مسلم دارند و برای هر ضلعه دیوانی کاروان که هوشیار معتمد و کارگزار متدین باشد بطور قانون گوئی که سابقاً در هر پرگنه مقرر کرده بود از حضور مقرر شود و در انقلاب کونسلیه ها بدون تقصیر معزول نه شود چون ارباب کونسل خاوندند و کارگزار ندکور نوکر باید آداب نوکری را کارگزار بعمل آرد اما صاحبان او را ملازم کمیٹ و دو تنخواه کمپنی دانسته صلاح او را در معاملات اصناعی فرموده باشند و دیوان و منشی ملازم خود را مرجع معاملات نگردانند چنانچه در عهد جارج ونسترت هوشیار خنگ و مسٹر ایون لایهادر دلاور خنگ بود و هرگاه خیانتی ازین نوکر کارگزار ثابت و ظاهر گردد سزایش بقدر جرم یا بدتا دیگر هم کاران او عبرت یافته از راستی بیرون نروند و هرگاه نیازی مشوره و کونسل ضرور باشد در عدد ارباب کونسل تقلیل فرموده زیاده از دو سه کس مقرر ننمایند چه کثرت ارباب حکومت موجب اضطراب و تفرقه خاطر رعیت و عهدهٔ برائی بیچارگان از استرضای جمع کثیری متعذر است چنانچه ذکرش گذشت و در تعیین متصدی آنجا و کل عمله و فعله فوجداری و غیره مخصص بلیغ بعمل آورده کسی که معامله دان کارشناس و خیرخواه عموم الناس باشد مقرر شود بلکه حاجت بطور فوجداری انیکه الحال مقرر اند مطلقاً نیست کوتوال لائق کارکه هوشیار کم آزار باشد برای شهرها و در مفصل عمال نیکوخصال کافی اند و هرگاه اینها هم که تقرر یابند اندیشه رسائی مردم تا کمیٹ و باز پرس معاملات خود با مردم آن ضلعه که در آنجا متعین اند داشته باشند یقین است که کارها برونق گراید و خلق بسیاری از انواع ابتلا و آفات برآید و معنی سروری و جهانداری ظاهر و عیان و خلق او تعالی شانه رطب اللسان احسان و ثناخوان حکام محسن باشد و نسئله التوفیق انه خیر صاحب و رفیق **سعدی** خدا ترس را بر رعیت گمار * که معمار ملک است و دانای کار * بر اندیشی تست آنکه خونخوار خلق * که نفع تو جوید در آزار خلق * ریاست سپردن بآنها خطاست * که از دست شان دستها بر خداست * نکو کار پرور نه بیند بدی * چه بد پروری خصم کار خودی * الحمد که فوجداری بصاحبان انگلیشیه مقرر گشته این بلا هم از سر خلق خدا برخاست *

دهم در امور معدلت گستری و رعیت پروری

الحال که خلق این دیار عموماً رعایای صاحبان انگلیشیه اند دعای غیر از خدا و مراحم و اشفاق اینها ندارند باید جانب ملازمان خود و اقوام و مقربان دوسے الاحتشام چنانچه آئین سلاطین عدالت قرین بود ملحوظ نداشته احقاق حق همیشه مقصود باشد که نیکنامی دنیا و خوشنودی خداوند اعلی و ادنی و تسخیر قلوب و موجب استرضای حضرت علام الغیوب هست و وسیله بقای عمر و دولت و ازدیاد و بسطت ملک و سلطنت چنانچه سعدی گوید **بیت** که حق مهربانست بر دادگر * بخشاید و بخشایش آرد مگر * و عمله این کار باید از جمیع عمله و فعله بے آزار تر و رضاجوی پروردگار قادر ازدین و دیانت معمور و از طمع و رشوت و پاس خاطر های مردم نفور باشند و با این حال از اولیای نعم بنا بر حفظ آبروهای خود خائف بوده غیر رضای الله تعالی و اطاعت امر او و رضای آقا امر دیگر منظور ندارند و هرگاه چنین کسان یافت شوند و جهه مشاهرهٔ آنها بقدر کفاف از سرکار آن مقدار معین و مرحمت شود که از طرف اوقات گزارے خود مع عیال و اطفال فارغ بال بوده دامن عصمت و همت خود بلوث حق السعے و رشوت نه آلایند الحمد لله که این کار هم بصاحبان تفویض یافته دست دارو غه های سابق ازین کار کوتاه شد و بندگان خدا را اطمینان و آرامشے میسر آمد *

یازدہم عفو و اغماض در جرائم و تقصیرات محقر

چہ کمتر کسے معصوم تواند بود انسان بمقتضاے دواعے چند مرکب است بسہو و نسیان اگر ہمہ جا و ہر وقت جزا و سزا ملحوظ و منظور باشد کمتر کسے از آفت سیاست محفوظ و مصئون تواند ماند **بیت** سراسر غبار است این پہن دشت ✤ ازین چشم پوشیدہ باید گذشت ✤ و در جزا و سزا ہا اکتفا بصنوف بطرائجہ آن دیار نمودن و لحاظ مرتبہ آبروے ہر فردے از افراد قوم چہ مرد م ہر کجا بہر چہ معتاد باشند بآن رویہ مے سازند و حشت نمی نمایند اما بر غیر آنہا قیامت است خصوص اوضاع و قواعد عدالت پادشاہی اصحاب انگلیشیہ کہ وکلاے انگلیشیان اند و صاحب معاملہ بمرتبہ او و نے ملازم ایشان و عدالت فصول و موسمہا دارد عمرہا انتظار آن باید کشید و تا انفصال قضایا ہیچ سخنے باید فہمید کہ چہ سانحے شود و چہ خواہد گردید و پایان کار بکجا خواہد انجامید و بمجرد دعواے کسی مدعا علیہ خواہ محق باشد و خواہ غیر محق اگر وثیقہ ضامنے معتبرے کہ دو برابر دعوے رزد اشتہ باشد داخل نکنند بیچارہ حق ناحق مقید مے شود و اگر ضامن بہم نرسید و معاملہ صورت انفصال یا تسکین نیافت باید تا دوازدہ سال اگر تقصیر دارد و اگر ندارد مقید باشد و برائے ترجمہ عرائض سرچہ قرار حروف کہ بزبان انگلیشے ترجمہ کردہ شود چہ قدر اشرفے بمترجم باید داد و با وجود ایں ہمہ عسرت و پریشانی کہ مردم ہندوستانی را لاحق است باید یک ماہ را بمجرد احضار حاکم عدالت کلکتہ بنا بر جواب دعوی خواہ حق باشد و خواہ باطل یا فقط برائے گواہے یا ہمین قدر علت کہ معاملہ مرجوعہ کسے را یکبار شنیدہ یا ہر صورت بران اطلاع دارد اگرچہ گواہ ہم نباشد باید اہل و عیال خود را در ابتلاے فقر و نادارے گذاشتہ دران مکان بد آب و ہوا رود و تا رسیدنش در آنجا اگر موسم عدالت نماند یا حاکم عدالت خود برائے تبدیل ہوا بجاے دیگر رود باید بے موجب ناحق ماہہا در انجا بگذراند و دیگر انواع بلایا و محن دارد کہ کسے در ینجا ہا گاہے ندیدہ و نشنیدہ شاید عمرہا ہم اگر بگذرد اطلاع بران صنوف بطور متعذر است با این احوال باید دانست کہ ہر مصیبتہا داشتہ خواہد بود دران بلاہا مبتلا گشتن و از اہل و عیال و اوطان مالوفہ کنار گرفتن دپایان کار خود کہ بکجا خواہد انجامید در نیافتن اعاذنا اللہ تعالے و جمیع عبادہ من ذلک الشر و ردالاقات انہ مجیب الدعوات ✤

دوازدہم اعتماد بر اظہار عملہ و فعلہ معین فرمودن ✤

خصوص ہنگامیکہ کسے از دست آنہا یا شرکاے آنہا نالشے و شکایتے داشتہ باشد خاصہ در امور عظیمہ مثل قتل و خون یا عرض و ناموس یا مقدمہ مال بسیار چہ درین صورت امکان ندارد کہ مظلوم بداد خود در رسد حق بحقدار عاید گردد باید کہ زر بہادر و ارباب کیٹ و حکام اضلاع پیش ہر کہ ستمر سیدہ حاضر گردد کارہاے عمدہ را پس سر افگندہ بہمگی ہمت متوجہ استماع مقالات او گردد و بغور و تحقیقات حکایت مدعی و مدعا علیہ پرداختہ رضاے اللہ تعالے و فریاد رسے و داد دہے مظلوم بیچارہ منظور دارد و سعی بلیغ در کشف اسرار و استظہار نماید و بعد تحقیق و تنقیح علے ما ہے علیہ بدون آنکہ بایکے الفت و با دیگرے کلفت باشد انصاف دادہ احقاق حق فرماید و اللہ ولی التوفیق سعدے شیرازے **بیت** مراد ما نصیحت بود گفتیم ✤ حوالت با خدا کردیم و رفتیم ✤ **ایضاً** گر نیاید بگوش رغبت کس ✤ بر رسولان بلاغ باشد و بس ✤ و ما علینا الا البلاغ الحمد للہ علی آلاۂ و الشکر علے نعمائہ کما یلیق بکرمہ و الصلوٰۃ بر بایۂ کہ این نامۂ نامے و صحیفۂ گرامے بدستیارے خامۂ مکسور اللسان این عاجز مستمد فیوضات سنی غلام حسین بن ہدایت علے خان بن السید علیم اللہ بن سید فیض اللہ الطباطبائے الحسنی عفا اللہ عنہم بالنبی و الوصی

والهما المعصومین صلوة الله وسلامه علیهم اجمعین صورت انجام ونمط ارتسام یافت اگر حیات سست بنیان بعون الله الملک المنان وفا نماید تتمهٔ حالات وقائع عهد محمد شاه واحمد شاه وعالمگیر ثانی وسوانح عهد پرتوش شاه عالم پادشاه از ابتدای سنه بست وسوم محمد شاه مطابق سنه یکهزار ویکصد وپنجاه وسوم هجری بنوسے صلی الله علیه وآله بزبان قلم داده آید منه الاعانة والتوفیق انه خیر راحم وشفیق تم الکلام فی هذا المقام یوم الاحد ست وعشرین من المحرم فی سنة خمس وتسعین من المأة الثانیة بعد الالف من الهجرة المقدسة علی صاحبها السلام والتحیة ٭

تمام شد جلد دوم

بعون خدا کنه آبی پیل مورخ آسمبر از شته و قار و رخلا یکا یئ پیل بحکمش نوشته

درین زمان فیض اقتران مجلد دوم کتب معتبره تواریخ هندوستان بجهت خصوص سلاطین دهلی تاریخ صداقت آئین مسمی

تاریخ خانجهانی

تصنیف شریف و تصنیف لطیف آمد مرخان فصیح بیان شاعر بیقرین در عبارت و تحریر مستند بهمان منشی غلام حسین خان طباطبائی

جناب منشی نولکشور سه طبع آراسته و پیراسته گردانیده و بزیور آگهی نو اهتمام جنس کامل گشته

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنائے پادشاہ علے الاطلاق و شکر و سپاس خالق انفس و آفاق جل جلالہ را صومعہ داران عرصۂ افلاک و گوشہ نشینان زاویۂ خاک بلغات مختلفہ و السنۂ شتی با ہزاران زبان سزا استانند و گدایان بارگاہ کرمش از طبقات امم بفیوضات آسمانی و تائیدات نہانی خسروان جہان و سلاطین دوران را تاج بخش و ممالک ستان و در و دنا معدود و صلوات غیر محدود و ثنار آستان ملائک آشیان صاحب تسخیر افلاک مسیر جہانگیر عرش سریر قلعہ کشائے افلاک فرمان فرمائے کشور املاک سرافراز کونین عارج معارج قرب قاب قوسین ناسخ ادیان و ملل خلیفۂ خدائے عز و جل سید الانبیاء و الرسل مبعوث علی الکل **بیت** محمد کہ لولاک در شان اوست ✤ جہان جملہ مرہون احسان اوست ✤ صلی اللہ علیہ و علے آلہ الذین ورثوا منزلتہ بالاستحقاق و وجب طاعتہم علے الانام فی الافاق اذہب اللہ عنہم الرجس و طہرہم تطہیرا و بسبب لہم ہدایۃ الخلق و امارۃ تیسیرا **اما بعد** بررائے بیضا ضیائے مستنیران آثار و متفحصان اخبار مخفی نماند کہ در کتاب سیر المتاخرین من الثامن عشرۃ الی خمس و تسعین من المایۃ الثانیۃ بعد الالف کہ این اقل الخلیقہ بل لاشئے فی الحقیقہ **غلام حسین** بن ہدایت علی خان بن السید علیم اللہ بن السید فیض اللہ الحسنی الطباطبا عفا اللہ عنہم بعفوہ و رحمتہ متصدے تحریر آن گشتہ و احوال عہد پادشاہ مغفرت پناہ محمد شاہ را تا سال بیست و دوم عہد او مطابق سنہ یکہزار و یکصد و پنجاہ و دو ہجرے بنوے دران کتاب نوشتہ بعد ازان احوال بنگالہ و عظیم آباد و رانبار بہجوم سوانح آنجا ہا مسلسل بزبان قلم دادہ باتمام رسانید تتمہ احوال زمان زندگانے پادشاہ مذکور و سلاطین از منہ مابعدش موعود نمودہ کہ نگاشتہ دفتر دیگر آراستہ آید بنا بر ایفائے وعدہ و ادائے عہد شروع بتحریر آن نمودہ از واہب بے منت و بخشندہ بے ضنت مامول و مسئول است کہ این اجزا و اوراق را صورت انتظام و التیام و آغازش را پیرایۂ انجام و اختتام کرمت فرماید و زبان خامۂ تکسیر آبا سان این فقیر و اسیر البیان سراسر التقصیر را از زلل و خطیات تحریر صیانت فرمودہ پذیرائے انوار انظار گرداند علی کل

شئی قدیر وبالاجابة جدیر + + +

ذکر معاودت آصفجاه نظام الملک که بازردگی وبهانهٔ شکار برآمده بود بشاهجهان آباد وملازمت پادشاه نمودن وبخوشنودی رخصت شدن ورفتن بسمت دکهن وبعض سوانح بار دیگر

روز پنجشنبه هفتدهم محرم الحرام سنه یکهزار ویکصد وپنجاه وسه هجری نظام الملک که بهانهٔ شکار وآزردگی خاطر داخل خیام گردیده درنواح شاهجهان آباد چند فرسخ اراضی عبث عبث مے پیمود بعد رفتن عمدة الملک امیر خان بصوبهٔ الله آباد داخل شاهجهان آباد گردیده ملازمت پادشاه نمود بعد ماهے چند شنود که پسرش نظام الدوله ناصر جنگ باغوای سفلگان سبک سر مسلک لغے وخودسرے پیموده سر از اطاعت باز زد آصفجاه ناچار گشته بنابر اصلاح حال او روز دوشنبه چاردهم جمادی الاولے درسنه مذکوره از محمد شاه رخصت گرفت وغازی الدین خان فیروز جنگ پسر خود را خلعت نیابت امیر الامرائے داده وپوشانیده عازم دکهن گردید وتا نه ده ماه فیمابین بجواب وسوال ونصائح ومعاذیر گذشته آخر الامر بضرورت وناچارے بیستم جمادی الاولے سنه یکهزار ویکصد وپنجاه وچار هجری درسواد اورنگ آباد بجانب غربے بلدهٔ مذکوره بار دوم پسر خود ناصر جنگ واقع شد وناصر جنگ مجروح گشته بدست پدر اسیر آمد +

ذکر رحلت معتمن الدوله محمد اسحق خان بهادر وجمع شدن خدمت خالصهٔ شریفهٔ بعبد المجید خان کشمیری وبعض سوانح دیگر

بعد رفتن عمدة الملک بر صوبه الله آباد تقرب معتمن الدوله محمد اسحق خان باوج آسمان رسیده بمحبوب ترین امرائے پادشاه وکلمهٔ اخیری که درباره اعتماد الدوله وآصف جاه گفته بود درنزد اینها هم از اصدق قابود وخدمت دیوانی خالصهٔ شریفه باو مرجوع گشته چندین هزار سوار در رساله او ملازم سرکار پادشاه بود ناچار بداغ قاف که آخر حروف نامش بود واعتبارے که پادشاه را براو بود دیگر هیچ امیرے نداشت چون اوج اقتدار او بنهایت رسید دست قضا روزنامچه عمرش درنوردید بتبورے چند درگذشت او بهمرسیده درم وآماسے نمود وپنج وشش روز تپی عارض گشت ناگهان روز دوشنبه دوم ماه صفر سنه مذکوره جهان فانے را وداعی گفته برحمت الٰهی پیوست وروز سه شنبه ششم ماه مذکور خدمت دیوانے خالصهٔ شریفهٔ بعبد المجید خان کشمیرے اختصاص یافته ابطالے خلعت شش پارچه سرافرازے یافت وروز جمعه نهم ماه مذکور هر سه پسر محمد اسحق خان مرحوم ملازمت محمد شاه نموده ابطالے خلعت ماتمی ومهربانی بسیار مستعمال شد نامیرزا احمد پسر کلان او بخطاب پدر محمد اسحق خان بهادر ملقب وآخر مورد عنایات پادشاهی زیاده از پدر گردید ومحبت پادشاه با او بجائی رسید که مے گفت اگر محمد اسحق خان میرزا احمد را نمی داشت نمیدانم چه طور زندگی میکردم ولی میرزا محمد اسحق خان را بطور سلاطین در عهد طفولیتش بر تخت پیش روے خود خلاف ضابطهٔ سلطنت می نشانید وهر دو پسر دیگر معتمن الدوله اسحق خان نیز معزز ومکرم بوده اند یکے میرزا اسعد خان ودوے میرزا محمد علی سالار جنگ ودهم رین ماه یازدهم صفر باجے راو مرهٹه بازار بدستے درگذشت وروز شنبه تمام ربیع الاول سنه مذکوره خلعت صوبه داری مالوه بنظیم الدوله ظهیر الدوله شوهر خواهر اعتماد الدوله بانتقال باجے راو مرهٹه عنایت شد واو از تیز روے ناکه داشت قبول نمود ونقل مکان هم کرد اما کارے از پیش نبرد چه حسن تردد از دسموع نگشته وروز یکشنبه بیست وچهارم ربیع الاول سال مذکور خلعت چهار پارچه خدمت فوجدارے پٹاله بهمت دلیر خان مع شمشیر عنایت شد وروز سه شنبه سوم ربیع الثانے خان مرقوم خانه کوچ

از شهر شاهجهان آباد بیرون رفت و تا پانزدهم بیست و چهارم مذکور خلعت مهربانی و استقلال خدمت فوجداری دوآبه بجانی خان و اسمی پدر زن معین الملک پسر اعتماد الدوله قمر الدین خان عنایت شد و بیست و پنجم این سال روز سه شنبه هشتم جمادی الاولی انتظام الدوله پسر کلان اعتماد الدوله بر فتن صوبه خود دار الخیر اجمیر که بانتقال مظفر خان برادر خان دوران امیر الامرا بعد سانحه نادر شاهی یافته بود رخصت شد و روز دوشنبه چهاردهم ماه مذکور صمصام الدوله پسر امیر الامرا خان دوران صمصام الدوله بهزاری منصب اضافه یافته هفت هزاری شد و بیست و پنجم این سال شادی کتخدائی میر فخر الدین خان پسر اعتماد الدوله با دختر مظفر خان برادر خان دوران شب شنبه بیست و سوم رجب شادی کتخدائی انتظام الدوله پسر کلان اعتماد الدوله با دختر امیر الامرا خان دوران شب دوشنبه غره ماه مبارک رمضان بعمل آمد و روز سه شنبه سوم محرم الحرام شروع سال پنجاه و چهارم از مائه دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله نوروز شد ✣

ذکر سوانح سال پنجاه و چهارم از مائه دوازدهم هجری ✣

شب شنبه بیست و چهارم شعبان سنه مذکوره دختری از بطن صاحبه محل در خانه محمد شاه متولد گشت و این صاحبه محل دختر صفیه سلطان بیگم خاله ملکه زمانی خواهرزاده سادات خان ذوالفقار جنگ است که محمد شاه بتعشق او را بعقد ازدواج خود آورده بود و چون عظیم الله خان انتظام صوبه مالوه و انتزاع آن از دست مرهٹه نموالست مورد بی التفاتی پادشاه گشته از نظرش افتاد ذخیره سرمایه بسیار داشت ازین جهت اعتماد الدوله وزیر هم که برادر زن او و دیگر قرابتها داشت آزرده می بود ناگهان باقتضای تنگ ظرفی با از پادشاه اظهار آزردگی نموده از حویلی مردان خان مرحوم که در انجا بی ماند بی اذن و رخصت کوچ نموده در چار باغ وزیر نقل مکان کرد پادشاه برو غضبناک گشته از منصب صدارت معزول فرموده بشریعه الله خان صدر سابق منصب مذکور عنایت نمود و خدمت دار صفگی گرز داران با غرخان و فوجداری سهارن پور بحفیظ الدین خان عنایت شد و آغرخان وغیره رسالداران پادشاهی بنا بر حراست عظیم الله خان مقرر گشته گرد و پیرامون نشیمن اقامت گزیده پاسدارانش می کردند آخر بعد شش هفت روز ندامت کشیده بخانه خود معاودت نمود و ملازمان خود را بر طرف نموده منزوی شد و دهمین سال بعد عید الضحی ستاره ذوذنب بمقدار یک گز از سمت رأس مائل بجنوب در برج جدی نمودار گشته هر روز مرئی می شد که بطرف شمال می رود و قریب یک ماه مانده بعد ایام عاشورا معدوم شد و روز چهارشنبه سیزدهم محرم الحرام شروع سال پنجاه و پنجم از مائه دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه و سلم نوروز شد ✣

ذکر سوانح سال پنجاه و پنجم از مائه دوازدهم هجری نبوی که سال بیست و پنجم جلوس محمد شاهی است

روز پنجشنبه پانزدهم جمادی الاخری سنه مذکوره قاضی القضاة تاج محمود خان انتقال نمود و روز جمعه بیست و سوم ماه و سال مذکور خدمت قضا بمراد الدین خان مفتی مرجوع و خان مذکور بعطای خلعت خدمت مسطور معزز گشت و روز یکشنبه دوم رجب سال مذکور بشریعه الله خان صدر الصدور پسر میر جمله فرخ سیری انتقال نمود و دهمین ماه و سال قران علویین در آخر برج اسد موافق پنجم جدیه که بسعی راجه سبهه سنگه کچواهه و اهتمام میرزا اخبر الله و شیخ محمد عابد مهندس در عهد محمد شاه پیرایه آغاز و انجام یافته بود در اول سنبله موافق پنجم ربیع الثانی شنبه هفتم سوال المکرم سال مذکور باز عظیم الله خان بی اذن و اطلاع

وزیر بادشاه از خانهٔ خود گریخته قاصد لاهور گشت و همان روز برای تعاقب و گرفتن آوردن پسران اعتماد الدوله وزیر جبار قلیخان میگباشی سردار سواران ملازم توپخانهٔ پادشاهی با دو هزار سوار و رساله کابلی و افواج دیگر متعین شدند و عظیم الله خان بتعجیل تمام قطع منازل نموده در هشت روز بلاهور رسید و زکریا خان ناظم لاهور که با عظیم الله خان هم لف بود او را بخانهٔ خود برده لباس و اسپ و دیگر لوازم عمارت از سر نو آراسته داد و پسران وزیر و ملازمان پادشاهی را ضیافتها نموده و تفقدات فرموده عظیم الله خان را احواله آنها کرد و خوشنود روانهٔ حضور ساخت و آنها مع عظیم الله خان روز پنجشنبه چهارم ذی الحجه سنه مذکور بشاهجهان آباد رسیدند و عظیم الله خان در قلعهٔ پادشاهی بعد چند روز مقید گشت و در آخر شوال سال مذکور قمر ان تحسین در برج سنبله گردید و روز دوشنبه هفتدهم ذی القعدة الحرام سنه مذکوره پادشاه بتقریب سیر و شکار در باغ متصل قصبهٔ لونی واز بیستم ماه مذکور پادشاه را اثر مرض خناق و ذات الجنب که از پیشتر بود اشتداد پذیرفته آماس در خارج بدن تضییق در مجاری اکل و شرب و تنفس بهم رسیده تصدیع بسیار کشید و شب پنجشنبه بیستم فصد نمود و زلو چسپانیدند و صحت نیافته آخر شب یکشنبه سلخ ماه مذکور داخل قلعه گشته شفا یافت و روز پنجشنبه بیست و چهارم محرم الحرام شروع سال پنجاه و ششم از مائهٔ دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه وسلم نوروز شد ٭

ذکر سوانح سال پنجاه و ششم از مائهٔ دوازدهم هجرت مطابق سال بیست و ششم جلوس محمد شاهی

روز دوشنبه هشتم جمادی الاولی سنه مذکوره سعد الدین خان میر آتش که خانسامان پادشاهی هم بود در حضور بر اکورش خانه گشته آخر شب سه شنبه ببلای هیضهٔ مختبسه مبتلا گردید و بعد دو معده که بهمان جهت عارض داشت لعالم آخرت شتافت و روز جمعه دوازدهم ماه و سال مذکور حفیظ الدین خان پسرش بعطای خلعت ماتمی و بحالی خدمات پدر مع اضافهٔ هزاری منصب و پانصدی جمالدار سرافراز یافته بخطاب میر آتشی و خانسامان پادشاهی شد و در ابتدای ماه رجب سال مذکور فراهین و شقه های خاص شاهی بعمدة الملک امیر خان بهادر و ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ و زکریا خان بهادر ناظم لاهور و ملتان و راجه بخت سنگه راتهور و راجه دهیراج جی سنگه سوائی و دیگر امرا متضمن طلب حضور شرف صدور یافت با صفاهان هم حکم آمدن بحضور رفت اما بنا بر ضعف پیری و آسایش و جاه حکمرانی شش صوبهٔ دکهن چون ضرورتی داعی نبود عذر خواسته نیامدند و کمر همت بر تسخیر ملک کرناتک بسته اول قلعه ترچناپلی را محاصره نموده مفتوح کرد بعد ازان ملک ارکاٹ را از قوم نوابت انتزاع نمود و راجه دهیراج جی سنگه نهم شعبان که دسهره بود دیا سیز دهم ماه مذکور بسبب اختلاف الروایات فوت شد و سه رانی از زوجهای او مع دو دو سه سه خادمه و پاتر باجیدراجهٔ مذکور بدستور معین پیمتر که عادت بنود است سوخته باصطلاح اهل هندستی شدند بفتح سین مهمله و کسر تای مثناة فوقانی بیای زده ٭

ذکر ورود عمدة الملک امیر خان بهادر و ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ در حضور و آمدن میرزا پهلوی پسر زکریا خان خواهرزادهٔ وزیر از لاهور ٭ ٭ ٭

بعد ورود دوشقه های پادشاهی صفدر جنگ که از سابق دم اخلاص و اتحاد با عمدة الملک زده خود را از جمله متوسلان آن والا دودمان می شمرد بنای قبول و امتثال امر مذکور بر ایماء و اشارهٔ عمدة الملک گذاشت عمدة الملک

و خلق را اتفاق چنین متقدرے باخود در حضور ضرور و اصلاح امور متمرده ترغیبات فراوان نمود صفدر جنگ حسب الاشعار او تهیهٔ
اقامت حضور درست دیده در فکر سرانجام ضروریات افتاد و راجه نول رای بخویشی خود را که اول ادنے ملازم سرکار او و از خدمتگزاران
وحسن اخلاص باعلے درجهٔ اقتدار رسیده بود به نیابت صوبه تجویز فرموده و چند روزے بنابر احضار عمال و ملازمان سرکار
و اسباب استعار توقف نمود و عمدهٔ رسیدن بدار الخلافه شاه جهان آباد بعد اندک زمانے از ورود عمدة الملک بلاوه داد و عمدة الملک
مدتے پیشتر قبل از صفدر جنگ از صوبه الله آباد کوچیده روانهٔ دار الخلافه گشت و سید محمد خان ایرانے را که از قبل او حاکم کوڑه و در
شجاعت آیتے بود بر صوبه نائب گذاشت و روز یکشنبه بیست و نهم ماه مبارک رمضان از سال مذکور طرف مقابل قلعهٔ مبارکه شاهی
بر ساحل دریاے جمنا رسید و آخر روز دوشنبه غرهٔ شوال روز عید وزیر الممالک اعتماد الدوله بهادر باستقبال عمدة الملک آمد و
هر دو امیر کبیر لسپوارے یک فیل داخل شهر شاهجهان آباد گردیده وقت شام عمدة الملک بشرف کورنش بادشاه و تقبیل قوائم
سریر سلطنت مشرف و مفتخر گشت و در اواسط شعبان سال مذکور فقیر همرکاب والد مرحوم در شروع شباب روزیکه ساعت نهضت
صفدر جنگ از فیض آباد داوده باراده حضور مقرر بود ببلدهٔ مذکوره که مرکز دولت صفدر جنگ بود رسید سمیع بیگ خان دیوان و عمدهٔ
دیوان خانهٔ صفدر جنگ حسب الامر آقاے خود باستقبال والد مبرور آمده مرحوم مذکور را بملازمت صفدر جنگ برد و الطاف مشمول
نموده چون فوج و سوارے او تیار و انتظار ساعت مختار بود ساعتے در خانهٔ سمیع بیگ خان توقف فرمود بعد ساعتے عبد الرحیم خان
منجم باشے افتاب را در اصطرلاب دیده بصفدر جنگ اخبار نمود و صفدر جنگ سوار گشته داخل پیش خانه خود که قریب بمسافتی
از آبادے داشت گردید و بعد روزے چند اوائل شهر رمضان المبارک کوچ فرموده و مع اهل و عیال روانه دار الخلافه گشت
و بر لب دریاے گنگا رسیده مابین قنوج و ملکن پور که مزار شاه مدار است سه چار روز مقام نموده به پیوستن پل از کشتیهاے
رکاب فرمان داد و بعد تیارے پل راجه نول رای را نائب صوبه رامرخص گردانیده خود عبور نمود و والد را فوجدارے سرکار خیر آباد
داده همراه راجه نول رای رخصت میکردند گفت که شما رنج سفر کشیده رسیده اید چند روز آسوده اگر صحبت میان شما و نواب
برار باشد خواهید ماند والا بحضور ما خواهید آمد والد مبرور تبعیت راجه نول رای نه پسندیده همراه او رفت عید در نواح کول جالیسر
آمد صفدر جنگ دران روز مقام نموده مراسم عید که عبارت از رفتن مصلے و استماع خطبه است خیمه از لشکر فیصله برپا کرده تقدیم
رسانیدند و بعد ازان سطے منازل فرموده متصل بدار الخلافه رسید نثار محمد خان بهادر شیر جنگ پسر سیادت خان برادر سعادت خان
برهان الملک که خالوزادهٔ صفدر جنگ و برادر خود امیرے بود مع راجه لچهمی نارائن وکیل صفدر جنگ دو سه منزل پیشتر باستقبال
آمده صفدر جنگ تیار یکے که این وقت فقیر متذکر آن نیست بر لب دریاے جمنا رسیده از جائیکه منزل بود جریده با کمال تجمل
مع فوج مغلیه و هندوستانے که هر یک هزار خوش اسپ و خوش یراق بود خصوص فوج مغلے که لباس بدن از سقلات مثلون
و سازهاے نقره و اسپان ولایت داشتند عماریهاے افیال زرتاری و موضه هاے طلاے و نقره و سه نشان فیلی در
نهایت شکوه با نوبتے اینوه که البته کم از ده هزار سوار نخواهد بود محاذے قلعهٔ بادشاهے رسید اول روز رسیدن اتفاقاً سبت بود
باریابے دست داد صفدر جنگ موافق ضابطه روبسوے برج همایون دیوان خاص که طلاے تخت و مثل خورشید مینے در خشید
از فیل فرود آمده سلام و آداب تسلیمات اربعه بعمل آورد و لحه استاده بعد گرفتن خطابات سے گل از قبیل خرقه و عمامه که بادشاه
مصحوب خواجه سراے بعملی فرستاده بود باز سوار شده به فرودگاه برگشت بادشاه هم از تماشاے فوج و سوارے او که از
برج همایون مے نمود محظوظ شد و آخر روز پنجشنبه یازدهم ماه شوال سال مذکور که ساعت مختار ملازمت بادشاه بود نزدیک بقلعه

مدریگستان آن طرف جناخیمه های عظیمه دو درجه برپا گشت و صفدر جنگ مع فوج و اسباب حشم و تجمل خود بر پل گشتیها که الحال پادشاه تیار بود عبور نموده در خیمه های ایستاده خود نزول نمود و اعتماد الدوله وزیر الممالک قمر الدین خان بهین بهادر نصرت جنگ باستقبال او آمد خیمهٔ اول پر از ملازمان صفدر جنگ بود فرمان داد که ملازمانش درسیدان خیمه برزمین پوشها نشینند و خیمه را برای رفقای وزیر خالی گذارند مردم وزیر اول آمده دران خیمه اجتماع نمودند بعد ازان وزیر آمده درمیان مردم خود تا سر دروازهٔ خیمهٔ دیگر گذشت و در انجا لحظه توقف نموده معدودے از مقربان عمده معتمد را همراه گرفته اندرون رفت صفدر جنگ نیز با معدودے از عمده رفقای خود که ازان جمله بود والد مرحوم نشسته انتظار وزیر مے کشید چون وزیر را دید از مسند برخاست و تا نصف صحن خیمه استقبال نموده باهمدگر رسم سلام و معانقه بعمل آوردند و در خیمه بر یک مسند نشسته ساعتے صحبت اختلاط داشتند بعد ازان متعارفات عطر و پان و گذرانیدن خوانهاے اقمشه و جواهر و اسپان و افیال بعمل آمده وزیر مرخص شد که پیشتر رود و صفدر جنگ متعاقب او آید چون وزیر رفت صفدر جنگ در پے او بگرو فر تمام سوار شده وقت شام ادراک سعادت کورنش پادشاه نموده داخل حویلے دارا شکوه که از عهد برهان الملک بعنایت پادشاه در قبضه داشت گردید آخر آهسته آهسته تمام لشکر و فوج او داخل شهر گردید عجب شهرے بود اگر چندین امرا مثل صفدر جنگ و عمدة الملک و آصف جاه آمده داخل شهر مے شدند هیچ امتیاز قلت و کثرت مردم نمے شد و اکثر مقیمان شهر را معلوم نمے شد که کے آمدند و کجا پنهان شدند والد مبرور هم باغ راجه بخت مل که دیوان خالصه شریفهٔ و چند سال قبل ازین مرده بود بکرایه گرفته داخل شهر شد و روز پنجشنبه هیجدهم ماه و سال مذکور شاهنواز خان معروف بمیرزا پهلورے پسر زکریا خان ناظم لاهور که اندک مصفاک بیباک بود دلشاد جهان آباد رسیده شرف حضور دکورنش پادشاه دریافت و روز پنجشنبه دوم ذی قعده سال مذکور عبید الله خان پسر دوم میر جمله بخدمت صدارت و عطاے خلعت سرافرازے یافت و آخر روز شنبه چهارم ماه مذکور بندے علی خان خلف غیرت خان نعمت الله الحسینی که خطاب جدادرے خود شیر افگن خان داشت همراه عمدة الملک بهادر آمده شرف یاب ملازمت پادشاه و بعنایت خلعت پنج پارچه سرفراز گردید مورد الطاف بسیار گشت و درهمین سال و ماه شب دوشنبه تاریخ سیزدهم نکاح شاهزاده احمد میرزا با دخترے از اخفاد مهابت خان بعمل آمد و سه درین ماه از شب جمعه بیست و چهارم ستاره ذو ذنبی اول بقدر یم گز درمیان آخر برج حوت و اول حمل مابین کوکب سرة الفرس و جناح الفرس اول شب ظاهر شده تا ثلث شب مے ماند و قریب بیست و دو روز همین قسم یکجا ماند و ازمیان هر دو کوکب در ظاهر بطرف مغرب اندک مائل بجنوب مے رفت و از شب جمعه پانزدهم ذی الحجه ذنبش بقدر یک نیزه مرئے مے شد عین ستاره بسوے مغرب و ذنب از طرف مشرق در روشنی همیشه زیاده مے شد و در آخر ذی الحجه معدوم شد شب دوشنبه چهارم ذی الحجه شیخ سعد الله دیوان تن و سه شنبه پنجم ماه و سال مذکور مهر پرورزوجهٔ بهادر شاه جدهٔ محمد شاه در سنه مزار خواجه قطب الدین هر دو مدفون شدند و سه درین الثمار روز سه شنبه پنجم ماه و سال مذکور خدمت صوبه دارے گجرات بفخر الدوله برادر روشن الدوله تفویض یافت سبب آنکه صوبه مذکوره چنانچه در دفتر دوم بزبان قلم داده آمد از عمل پادشاه بدر رفته از مدت چند سال در قبضهٔ تصرف مرهٹه بود و کسے صوبه دارے آنجا قبول نمے نمود محمد یار خان که از سردارزادهاے ایران بهمت لشکر و شجاعت بسیار و از خوف نادر شاه و محنت رفاقتش بستوه آمده هنگام ورود شاه مذکور در هند مخفی گشت و بعد معاودت رفاقت صفدر جنگ گزیده و در ایام رفاقتش از بنارس تا خانه زاے که سه آبا لاسے از مرهٹه فرستاده بود دو میل با لاسے مع فوج بدرقهٔ هیبت جنگ ناظم عظیم آباد در سه سرام منزل داشت لفته گیر سر لشکر مذکور با معدودے از سواران

مغلیه رسیده زرندکور را آنها باز گرفت و برخے را مجروح و بعضے را مقتول ساخته به بنارس برگشت چون صفدرجنگ از جرات او مطمئن نبود صحبتش با او درنگرفت و در شاه جهان آباد ترک رفاقتش نموده فخرالدوله را که نامے داشت بگرفتن صوبه گجرات برانگیخت داعیه آن داشت که دلاوران فوج مغلے را از ملازمان صفدرجنگ با خود گردیده وسامانے بهرصورت بهم رسانیده مرهٹه را بضرب دست خود مغلوب و صوبه مذکوره را مسخر سازد و بعد ازان سر هر چه از دستش برآید بعمل آرد چون فخرالدوله سے نموده سند وخلعت آن صوبه را بدست آورد فوج مغلے که در ملازمت صفدرجنگ آسایش یافته از ابتلاے اطاعت و محنت و رفاقت نادرشاه برآمده بود و محمد یارخان را مے شناخت که شراره ایست از آتش قهر و غضب نادرشاه و بسر بردن با او همان جا تنگها لازم دارد از رفاقتش سرباز زده راضے به ترک ملازمت صفدرجنگ نشد مگر قلیلے که با او دیرینه توسل و حقوق احسانش برگردن داشتند همراهیش گزیدند و محمد یارخان با همان قدر مردم فخرالدوله را همراه گرفته بگجرات شتافت و دست و پائے زد اما بنا بر قلت مقدور و اتباع هیولاے اراده او صورت نگرفت و با فخرالدوله که هیچ محض بود صحبت او موافق نیفتاد بنابرین از رفاقتش منزجر و با وجود ظن خطر عارم خدمت نادرشاه گردید چون رسید نادرشاه گفت از لطیش من ترسیده چرا باز آمدے عرض داشت که کشته شدن از دست، چون تو جوانمردے بر زندگے درمیان نامردان مرجح شمرده رو بدرگاه آورده ام نادرشاه را مدعاخواهے او خوش آمده قلم عفو بر جریده زلاتش کشید و بیگلربیگے فارس یا هرات گردانید و فخرالدوله در غیبت او اسیر و دستگیر مرهٹه گردیده بعد خرابے بسیار بلنباهیهان آباد برگشت و منزوے بود تا مرد و روز پنجشنبه هفتم ذی الحجه همین سال باران بسیار دنگرگ هم کم و بیش اکثر جاها باریده و برق و رعد بشدت بود چنانچه اندرون قلعه در دیوان عام برق افتاده دو اسپ و دو کس هلاک و دو کس دیگر بیهوش درگشتند و روز دوشنبه بیست و پنجم ماه مذکور بهر سه پسر شیخ سعدالله خلعت ماتمے مرحمت شد*

ذکر وقایع سال پنجاه و هفتم از مائه دوازدهم هجرے نبوی صلی الله علیه و آله وسلم مطابق سنه بیست و هفتم جلوس

روز شنبه غره محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و هفت هجرے خلعت دیوانی تن بعبدالمجید خان کشمیرے از انتقال شیخ سعدالله عنایت شد و او همان روز در کچهرے نشسته بر بعضے کاغذهاے ضرورے دستخط نموده در روز شنبه ششم ماه صفر نور روز شد و همدرین سال آصفجاه قلعه مالکنده را از توابع حیدرآباد محاصره نموده از دست مقرب خان دکهنی بجوزه تسخیر خود درآورد و همدرین سال چون بادشاه را چنان اعتمادے برامرائے تورانیه نبود و سعدالدین خان و پسرش حفیظ الدین خان از متوسلان آصفجاه و اعتمادالدوله و همقوم آنها بود حفیظ الدین خان را از خدمت داروغگے توپخانه که کارعمده و حراست جان و مال و ناموس بادشاه درضمن کار مذکور است معزول نموده بصلاح عمدة الملک روز یکشنبه هفتم صفر اول روز صفدرجنگ را بعنایت خلعت وزارت میرآتشی سرفراز فرمود و نهایت لطف و مرحمت نموده اظهار توقعات و فاداراے حقوق نمکخوارگے از امیر مذکور بر زبان آورد و صفدرجنگ تیشخانه میرآتشے بقدر شان و شوکت خود در قلعه آراسته ازان باز اقامت خود در قلعه مقرر فرمود و برائے خاطر والد مرحوم چکله شکنده از بادشاه گرفته والد را بحضور بادشاه نبا برادر اکبر شرف کورنش برد و خلعت خدمت مذکور را پنده پوشا و فقیر و برادر رفیقر لقے علی خان درهمین اوان مناصب مناسب خطابهاے خانی یافت و چند ماه در خدمت والد گذرانیده در اواخر ماه مبارک رمضان بخدمت صفدرجنگ آمده رخصت معاودت بطرف عظیم آباد گرفتیم چرا که از مدتے محل سکنی و جناب والده ماجده و برادران و عم و خال همانجا بوده با احترام الدوله زین الدین احمد خان بهادر هیبت جنگ ناظم بلده

مذکوره و سعادت خنگ نیز قرابتی متحد او علاوه مهربانی فیمابین سر بیچ سریع بماهر و دو برادر عنایت نموده با رسال بعض تحف بنگاله حکم کرد و پیغام دعا بنام عظیم آباد فیض گردانید و غره ذی قعده سال مذکور فقیر با برادر و همراهیان مع الخیر بعظیم آباد رسید و روز سه شنبه دهم جمادی الآخر بسطور آپامل مدار المهام مهاراجه الیشری سنگه سوائی خانه راجه و مهیراج جے سنگه متوفی ملازمت بادشاه نموده بعطای سرپیچ پارچه سرافراز شد و روز یکشنبه پانزدهم ماه مذکور بنابر تقریب تعزیت پدر مهاراج مذکور که حسب الطلب آمده بود دهم برای آوردن او پیش بادشاه بوساطت خود وزیر الممالک اعتماد الدوله نزدیک سرای آقا صفی بخیمه او رفته و ساعتی بمضرب خیام خود برگشت و آخر روز مهاراجه مذکور بخیمه وزیر برای حصول ملازمتش آمده شب شنبه بیست و هفتم رجب بن سال همایون بخت برادر محمد فرخ سیر عظیم الشان انتقال نموده در جوار مزار خواجه قطب الدین چشتی مدفون گردید و روز یکشنبه بیست و هفتم شعبان همین سال فوجداری گوالیار بعمدة الملک بهادر از تغیر خضر خان صوبه دار کشمیر بصفدر خنگ بهادر از تغیر اسد و له اسد یار خان بهادر انسان تخلص عنایت گردید و این اسد یار خان دست گرفته و بعرصه آورده عمدة الملک بود بسعی او بیچاره منزوی و محروم از تقرب بادشاه شد و یک یک پالا بندبهر دو اسپ بجای خلعت مرحمت گشت صفدر خنگ از خالوزاد خود شیر خنگ را مع فوجی از مغلیه و هندوستانی بقدر حاجت برای بندوبست آنجا فرستاد و شیر خنگ در انجا رفته بدراکه مردم شجاع و کردن گش آنجا بود بعهد و پیمان دروغ مستمال کرده طلبید هشت دلبعد آمدنش با او دغا کرده مقید ردانید و سهل مدتی در انجا مانده و تفرج منزهات آن بلد و جنت نظیر نموده افراسیاب خان راکه سبکی از رفقای صفدر خنگ بود حسب الامر نیابت صوبه مذکور گذاشته خود معاودت بشاهجهان آباد نمود و آخر شب شنبه هفتم ماه مبارک آن سال مذکور عظیم الله خان که از مدتی در قلعه بادشاهی محبوس بود رخت زندگانی بعالم آخرت کشید و باستقبال رفته خود ملحق گردید و سه ساعت از روز مذکور برآمده نعش او را در خانه اش آورده اعتماد الدوله بنابر قرابت قریبه انجا هجوم مردم بسیار دران مکان که حبسش افتاده بود دنبابر آمدن وزیر روی داد اتفاقا آن مکان ته خانه داشت بیمیک بار مردم یا بنابر سببی از اسباب خفیه سقف آن ته خانه فرو نشست و وزیر و اکثر مردم بنابر تاخیر در آجال شان محفوظ ماندند لاش او را برده در جوار مزار شاه نظام الدین بخاک سپردند و آخر ماه ذیقعده سال مذکور قران نحسین در اول برج حوت و بنابر رجعت بار دوم آخر ماه صفر در سال پنجاه و هشتم از مائه دوازدهم هجری و بار سوم بنابر استقامت آخر ماه الثانی پنجاه و هشتم از مائه دوازدهم در آخر برج سنبله شد و شش یا هفتم ذی الحجه سال مذکور سلطان اعز الدین پسر کلان معز الدین فوت شد +

ذکر سوانح سال پنجاه و هشتم از مائه دوازدهم هجری نبوی که سال بیست و هشتم جلوس است

علی محمد خان روهیله کام او بنابر بعضے تقریبات در ضمن احوال گذشته مذکور شد و سیف الدین علیخان و غیر آن سانحه در فتنه دوم مذکور شد اگرچه پسر اهیر و در دهٔ افغانے نبود در سربے او هم کذلک اما بهرهٔ از شجاعت و لیاقت سرورے داشت و از غلبت و آرام طلبی وزیر الممالک اعتماد الدوله کارهاے او رونق گرفته باوج اقتدار رسید مجملی از احوال و اسباب عروج او بمعارج اقتدار و اقبال آنکه اول لطف جاه دار ان ملازم عمال صوبه مراد آباد دبلا دنواح آن بوده از جانفشانے و نیکو خدمتیها مورد الطاف حکام و دران دیار صاحب نام گردید مدتے در ملازمت عظمة الله خان و فرید الدین خان که از طرف اعتماد الدوله صفدر جنگ

وحاکم باقتدار مراد آباد بوده اند زندگانی نمود و بر جاه و حشم او بعد کشته شدن سیف الدین علی خان مظلوم برادر امیر الامرا حسین علی خان شهید مرحوم بنا بر اینکه روهیله مذکور با عظیم الله خان در قتل سید مرقوم بر فاقت حاکم مراد آباد شریک بوده جلادتها نمود افزود و روشناس و ریزه صاحب منصب و جاگیر و حاکم بعض پرگنات آن دیار گردید چون صاحب عزم و اراده بود بهر تقریب و تدبیر در تسخیر محالات قرب جوار کوشیده بطور اجاره از جاگیرداران آرام طلب و وزیر بی خبر بدست آورده اقتدار یافت و فرید الدین خان و عظمت الله خان که از شجاعان زمان و حاکم باقتدار مراد آباد جاگیر وزیر بوده اند در گذشته بعالم آخرت رفتند او بنام افغانی در زمره آنها وصلت نموده اکثری از رؤسای فرقه مذکوره را با خود رفیق گردانیده و افاغنه نواح قندهار که از صدمات افواج ایران آواره دشت ادبار بودند با شتها را فغان دوستی او جوق جوق پیش او رسیده ملازم گردیدند و علی محمد خان بلقب روهیله در عوام مشهر گشت چون اقتدار فراوان یافت و سستی سلطنت و نفاق امرای دون همت و انهماک و استغراق وزیر در شرب مدام و صحبت قمر طلعتان گل اندام بر صفحه ضمیر او مرتسخ گشت تمرد ورزیده سر از اطاعت و مالگذاری سرکار وزیر پیچیده وزیر راجه بهر نندر را که از قوم روڑا بود نائب صوبه مذکور گردانیده و اسباب حرب از قبیل توپ و بانهای بسیار و دیگر ما یحتاج از سرکار خود داده حکم بنگهداشتن فوج هر قدر که خواهد و درکار داند داده بانتظام صوبه مذکوره و محالات قرب جوار و تنبیه و گوشمال روهیله مدبر ستمرد و دیگر سرکشان مامور فرمود راجه بهر نندر به محالات متعلقه خود رسیده و فوج انبوهی ملازم گرفته با سامان موفور و کمال غرور حکمرانی پیش گرفت روهیله مسطور مقتضای شعور پیغامهای اطاعت و انقیاد داده عذر تقصیرات و اندک تخفیفی در معاملات ذمه خود مے خواست بهر نندر نظر بکثرت فوج و حکم وزیر و امید اعانت از و ملتمسات او را مطلق نمی پذیرفت و با او در مقام کاوش و فکر بر انداختن او از بیخ و بن بود روهیله حال بدین منوال دیده بارتفاع رؤسای قوم استشاره نمود چون افاغنه اکثر صاحب جرات و بے باک و در تحصیل زمیندارے و تسخیر ممالک چالاک مے باشند بهر نندر را بخود در کمال عناد و عداوت دیده علی محمد خان را اشاره بجنگ او نموده درین باب همه همداستان شدند خان مرقوم مستعد محاربه گردیده لشکر آراست و بجنگ راجه بهر نندر خواست او نیز مهیای مدافعه گشت و از جاے خود جنبیده مقابل گردید چون ملاقی عسکرین قریب گشت و چندان فاصله درمیان نماند سنهدوان که در بند جسن و قبیح تاریخ بوده تاثیرات احرام علوے در عالم کون و فساد بلکه در اعطاے رستگاری و نجات آخرت برابر با خالق کائنات مے دانند بهر نندر بموجب حکم برهمنان منجم منتظر تاریخ موعود مختار گردید جنگ در تعویق انداخت و گرد معسکر خود سنگر بسته و توپها چیده خواست که ایام معدود تا رسیدن روز موعود بلطائف الحیل آمد و رفت سفرا و رسل گذراند روهیله برین حیله مستشعر گردیده چون هر دو لشکر نزدیک بوده اند شبی شهرت ملازمت و ملاقات با راجه در صبح آن شب داده هنگام سحر لشکر و سوارے خود آراست و ساعتے از روز برآمده بر لشکر بهر نندر که غافل بود در ریخت و آن مرد که در پرستش اصنام اشتغال داشت هر چند خبر ورود لشکر افغان قریب سنگر باو رسانیدند همین جواب بر زبانش بود که امروز تاریخ جنگ و سوارے ما نیست تا فوج روهیله در سنگر درآمده دود از نهاد هندو جودش برآورد و در پایان کار سرش موے رام که بحسن و جمال شهرت داشت با معدودے از مخلصان سوار شده راه آخرت گرفت و بهر نندر در پرستش گاه خود که نشسته بود بدون برخاستن و گامے برداشتن بر اثر او رفت و علی محمد خان با اسباب فراوان و غارت بے پایان بدست آمده فتحے در کمال عظمت بنهایت سهولت میسر گشت و اعتماد الدوله بے شرم و ننگ بتدارکش نپرداخته زن خود شعله پورے را مع پسر کوچکش معین الملک که میر منو مشهور بود بمصالحه فرستاد علی محمد خان

درعین دریا که شعله پورے بر بجره بود یا معدودے از ملازمان خود بسوارے کشتی آمد ملازمت بیگم دلپرسش نموده مالگزارے
ومعامله را انفصال داد میگویند که با دختر افغان مذکور نسبت معین الملک هم مقرر شده بود اما از نکاح واز دواج او خبرے مسموع نشد
خلاصه ازان زمان سر اقتدار علی محمد خان بکیوان رسیده مراد آباد و بریلے و انوله و بداؤن و من گذه و سنبهل و امروهه وغیره
ممالک آن ضلع آهسته آهسته در ید تصرفش درآمد و قریب سے چهل هزار افغان و روهیله ملازم رکابش گشته دم از تمرد و اقتدار زدند چنانچه
عمدة الملک و صفدر جنگ بحضور رسیده مدار علیه سلطنت گردیدند پادشاه را بر مفاسد وجود افغان مذکور متنبه ساخته دلالت بر تنبیه
واستیصال او نمودند پادشاه بنصیحت مخلصان پذیرفته آخر شب شنبه ساعتے قبل از طلوع آفتاب بیست و چهارم محرم الحرام سال
مذکور بطالع دلو بداعیه گوشمال افغان مسطور اعلام نهضت برافراشته در باغ لونے نقل مکان نمود و بعد انقضاے سیزدهم صفر
از انجا کوچیده بر دریاے هیندن و از انجا مداسنه نزول اجلال فرمود و روز جمعه بیست و دوم صفر سادات خان
بهادر ذوالفقار جنگ خالوے ملکه زمانے را بصوبه دارے و قلعه دارے دار الخلافه شاهجهان آباد سرافراز نموده بعطاے
کاتبی ملبوس خاص که در آن وقت پادشاه پوشیده بود و عنایت شمشیر اختصاص بخشید و خان مرقوم آخر روز از لشکر کوچیده
شبانه متصل بشاهجهان آباد رسیده روز شنبه بیست و سوم ماه مذکور داخل شهر و روز شنبه بیست و ششم داخل قلعهٔ
مبارکه گردیده بکار خود اشتغال ورزید و پادشاه اول ماه ربیع الثانی در سنبهل در اواخر شهر بقصبهٔ بداؤن رسید علے محمد خان
تاب جنگ پادشاهی در خود ندیده بقلعهٔ بن گذه تحصن جست و افواج پادشاهے قلعه را محاصره نموده منتظر فرمان بود قائم الدوله
قائم خان بهادر قائم جنگ خلف محمد خان بهادر غضنفر جنگ بنگش از دار الملک خود فرخ آباد مع فوج لبسیار در لشکر پادشاهی
رسیده بوساطت وزیر بحصول کورنش پادشاه منتخر گردید و راجه نول رائے نائب صوبه اوده که ملازم صفدر جنگ بود با فواج
واسباب شایسته حسب الطلب آقاے خود نیز در رسید چون درمیان لشکر شاهے و راجه نول رائے قلعه بنگڑه بود و احتمال
مے رفت که علے محمد خان چون دشمن حقیقے خود صفدر جنگ را مے داند و وزیر هم با او نفاق داشته شکست رونق کارهاے
صفدر جنگ شده فواهد مبادا هنگام عبور راجه نول رائے که بضرورت نزدیک بقلعه خواهد آمد افغان مرقوم راجه مذکور را تنها یافته
دران طرف قلعه با او محاربه کند و چشم زخمے براجه نول رائے رسیده موجب وهن صفدر جنگ گردد لهذا صفدر جنگ از پادشاه استیذان
نموده با فوج خود باستقبال راجه نول رائے رفت و او را همراه خود گرفته در کمال کروفر از عین لشکر وزیر بلشکرگاه خود رفت و راجه
نول رائے را بملازمت پادشاه رسانیده انواع عطایا برامی خاطر دارش و آبروے خود بافزود القصه چون وزیر بملاحظه
تغیر نفاق ورزیده با آنهمه تمردها که علے محمد خان با وزیر نموده بود طرف او را علے الرغم عمدة الملک صفدر جنگ گرفته در باطن تقویت
اوے نمود و سر دو امیر مذکور مهم روهیله را باختیار او گذاشته اجتناب از انکار اصلاح شمردند وزیر واسطهٔ عفو تقصیرات افغان
مذکور گشته آخر روز جمعه سوم جمادے الاولے سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و هشت هجرے دستهاے او را بدستمالی پیچیده ببلا
پادشاه همراه خود آورد پادشاه باستر حناے وزیر حکم کشادن دستهاے او بوزیر داده فرمود که این را حواله شما فرمودیم و مردم برائے ضبطی
اموال و اسباب قلعه مامور گشته ذخیرهٔ غلات که برای خرچ سپاه فراهم کرده بود لبسیار بدست آمد و بعضے توپهاے کوچک و نقد و جنس
غیر غله و چند ضرب توپ دیگر هیچ نبود مگر قلیلے که نزد قائم خان امانت داشته بود ظاهر گشته داخل سرکار پادشاهے گردید و روز
شنبه چهارم ماه مذکور پیش خیمه بطرف شاهجهان آباد روانه شد و پادشاه مراجعت نموده راجه نول رائے و قائم جان بنگش مرخص گشته
بجاهاے خود رفتند پادشاه هم عنان فتح و ظفر اول روز پنجشنبه غرهٔ جمادے الاخرے سال مذکور بطالع آخر برج اسد داخل قلعه

شاه جهان آباد گردید ✣

ذکر فوت بعض امرا درسال مذکور و بعض سوانح دیگر ✣ ✣ ✣

در آخر ماه محرم نوازش علی خان مرحوم برحمت حق رفته در آستان قدم شریف مدفون گردید و روز پنجشنبه چهار دهم صفر اشرف خان پسر کلان امیر الامرا صمصام الدوله خاندوران انتقال نموده در مقبرهٔ پدر مدفون شد و روز یکشنبه هفدهم ماه صفر نوروز شد و در نصف اخیر ماه ربیع الاول سال مذکور اسد الدوله اسدیار خان مرحوم انسان تخلص برحمت الهی رفت و نعش او را باکبر آباد که مولد و موطن او و آبائش بود برده بخاک سپردند مردنیکو کار هوشیار بود و بمبادی علوم آشنا طبع موزونی داشت و شعر بقدر مرتبهٔ خود خوب می گفت بهستگیری عمدة الملک او و جعفر علی خان که این عزیز هم ازین قبیل و باوالد مرحوم بسیار آشنا بود و موتمن الدوله محمد اسحق خان و یک شخص دیگر که این وقت نام او در خاطر نمانده ملازمت پادشاه نموده اند و اسحق خان در اول روز ملازمت پنجهزاری و دو شخص دیگر چهارهزاری شدند جعفر علی خان رفاقت عمدة الملک گزیده ترقی دیگر نکرد و اسحق خان باسمان تقرب پادشاه و اقتدار رسید و ذکرش گذشت و اسدیار خان هم ثانی مرتبه او و شش هزاری منصب و باسد الدوله مخاطب و صاحب ماهی و مراتب گردید در رساله او پنجهزار سوار بداغ شمشیر ملازم پادشاهی شد آخر عمدة الملک به کینه آنکه چرا مثل جعفر علی خان و دیگر ملازمانش در رکاب نماند بعد عود از الله آباد و گرم نمودن صحبت با پادشاه مزاج محمد شاه را ازو منحرف ساخته رساله شمشیر داغ برطرف کنانید و باوجود خوبیهای بسیار ازین حرکت مطعون خلائق گردید چالات خوش از اسد الدوله بگوش رسیده و به ثبوت پیوسته از انجمله یکی آنکه حاجب که عبارت از چوبدار است یکصد و چهل نفر ملازم بوده اند و هر روز بهفتاد کس همه وقت بنوبت بر در دولت سرای او حاضر می بودند باین طور که یک روز یک جماعهٔ دار با جماعهٔ مذکوره و روز دیگر جماعه دار دیگر با وجود این حال جماعهٔ مذکوره از شرم مردم و شور و غوغا که در حضور امرای مقتدر و امرای غیر مقتدر این زمانه سمے نمایند ممنوع بوده اند و فقط بهرے نام و دفع ملام که مردم حمل بر دنائت و بخل او نمایند لازم داشت و بانجا بر چند در مرتبه اولے از و بوده اند ساوک مصاحبانه و برادرانه سمے نمود و بهر صورت مردم از و خوشنود بوده اند رب اغفر له و ارحمه این دو رباعی از نتائج طبع او بیاد بود ثبت افتاد رباعی

گه با صنم شقیق میباید زیست ✣ گه تنها بے رفیق سمے باید زیست ✣ انسان این بزم جاے شکر و گله نیست ✣ یک چند بهر طریق میباید زیست ✣ و له ایضاً گه قصهٔ شیخ و شاب باید گفتن ✣ گه شکوهٔ نان و آب باید گفتن ✣ انسان تا مرگ گفتگو لابد است ✣ انسانه برائے خواب باید گفتن ✣ روز دوشنبه نوزدهم جمادے الاخرے سنه مذکوره خبر رسید که دوازدهم ماه مرقوم روز دوشنبه زکریا خان ناظم لاهور ازین سرائے غرور رخت هستی برلست و وزیر که برادر زن زکریا خان بود این خبر را شهرت نداده میر یحیے خان پسر کلان زکریا خان را که خواهرزادهٔ وزیر و داماد ش هم بود در ظاهر به بهانهٔ دیدن پدرش آخر همان روز از پادشاه رخصت دهانید و او روز شنبه بیستم ماه مذکور اول صبح کوچیده برجناح استعجال بلاهور شتافته بجاے پدر متمکن گشت و بیست و دوم خبر مذکور مشهور شده وزیر در ماتم نشست و بعد انقضاے رسوم تعزیت روز دوشنبه بیست و ششم بحضور پادشاه رفت و آخر همان روز غلام محی الدین خان صاحب خدمت بیوتات خلعت رخصت بنا بر ضبط اموال زکریا خان یافته بلاهور رفت و روز دوشنبه نهم شعبان سال مرقوم الصدر خلعت صوبه داری لاهور و ملتان از انتقال زکریا خان بوزیر الممالک اعتماد الدوله مرحمت شد و او نیابت صوبه هاے مذکور به پسران زکریا خان خواهرزادهاے خود تفویض نمود آخر میان هر دو برادر بخصومت انجامیده

شاه نواز خان میرزا پهلوی برادر کلان خود یحیی خان را مقید ساخت یحیی خان بعد چندی بحیله عمهٔ خود درخوان طعامی پنهان گشته از مستحفظان که بر در حویلی او بوده اند رهائی یافت و با عانت بعضی مخلصان اسپ خاصه بدست آورده بجلدگامی اسپ مذکور از لاهور گریخته در معدود ایام بشاه جهان آباد رسید و از خجالت هیچ کارگی خود جامهای رنگین کرده لباس فقر در بر و خاک مذلت بر سر نموده جائی بر نهر شهر ساخت و آنرا بیم بارسی نام نهاده برای خود تکیه و نشیمنی مقرر کرد چون داماد وزیر و صاحب سیم و زر بود چند کس از رفقای او نیز پیروی او نموده همان لباس پوشیدند و بر فقر لباسی قناعت ورزیدند شاه نواز خان بر وساده حکومت هر دو صوبه متمکن گشت در روز دوشنبه شانزدهم شعبان اسد الله خان برادر کلان عمدة الملک در اکبرآباد برحمت ایزدی پیوست و وقت نصف شب پنجشنبه نهم شوال سال مذکور در خانهٔ شاهزاده میرزا احمد بن محمد شاه پادشاه پسری متولد شد ✣ ✣

ذکر سوانح سال پنجاه و نهم از مائهٔ دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله وسلم که مطابق هست با سال بیست و نهم جلوس محمد شاه ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

روز دوشنبه بیست و هشتم صفر سال مذکور نوروز شد و در ماه ربیع الثانی سال مرقوم غلام محی الدین خان که برای ضبط اموال زکریا خان رفته بود و پسرانش بعضی اسباب و اجناس و قلیل زر نقد بنام ضبطی که سنت زشت خاندان بابریهٔ تیموریه است حواله اش نموده بودند آورده در حضور گذرانید بعطای پالکی جهالردار و اضافه منصب بنوازشی سرفراز شد روز جمعه سیزدهم جمادی الاولی بهروز خان خواجه سرای محلی پادشاه نماز جمعه خوانده به خانه چیله خود که عبارت از پسر متبنی او است و او مرده بود برای آوردن زن او و دادن به پسر خود که مذکور بر او عاشق گشته و آن زن بشوهر دیگر راضی نبود رفت زن بیچاره بهیچ وجه در امتناع سعی نمود و خواجه سرای قرساق مذکور برای آن بی پیر که مرشدش بود ضعیفه عفیفه را اجبار بران کاری فرمود چون طرفین مبالغه را از حد بدر بردند پدر آن نیک زن از غیرت مانع و مزاحم شد خواجه سرای ناکار افتدار امارت و تقرب خود علت و شدت نمود مرد صاحب غیرت تاب سفاهت خواجه مذکور نیاورده بر حفظ ناموس خود آن دنبک بی نام و ننگ را بزخم جمدهر از پای درآورد و بچگانهٔ او را که همراه بود نیز مجروح ساخت و آن مرد غیور از دست ملازمان خواجه معزور بدار آخرت مغلوم شتافت و بهروز خان را مجروح بر پالکی سوارش افگنده آوردند بعد ساعتی بقرخود رفت و در مقابر جوار خواجه قطب الدین مدفون شد

لطیفه پیروان را نشناسم که کجا راه برند ✣ رهروگم شده را راهنمائی بینم ✣ و در ماه جمادی الاخری شب جمعه حافظ وجیه خان خواجه سرای داروغه باورچیخانه شاهی آخر شب وضو نموده نماز نمیخواند ناگاه غشی عارض گشته یک ساعت رخت هستی بر بست و خدمت مذکور بر بچگانه های او مفوض گشت اول روز جمعه بیست و پنجم ماه مذکور پادشاه برای سیر باغ تالکتوره تشریف فرما گشته بر ای میرزا محمد اسحق خان نجم الدوله خدمت چوکی خاص از انتقال خواجه بهروز خان منقول تجویز نموده و او تسلیمات این عنایات بجا آورده روز یکشنبه بیست و هفتم که پادشاه بمزار خواجه قطب الدین بسیر و تماشا رفت بعنایت بالا بند بابت خدمت مذکور سرافراز یافت و اول روز یکشنبه پنجم پادشاه داخل قلعه مبارک شد ✣

ذکر شتافتن عمدة الملک مرحوم بجوار رحمت خداوند دنیا و عقبی از زخم جمدهر باشارهٔ پادشاه و خدع روزافزون مان ناظر

عمدة الملک که در لیاقت امور سروری از جمیع امثال و اقران خود برتری داشت احدی را در پایهٔ عمدگی با خود برابری نمی پنداشت

وبحسب اتفاق وزیر در سکر شراب شبی از بام خانه خود افتاده بمندرانش پیچیده وصدمه عظیمه باو رسیده مدت هفت هشت ماه صاحب فراش گردید وبعد یافتن صحت هم طاقت آمد ورفت دربار و استادن بحضور پادشاه در خود نیافته خلوتیان را معذور دید وسپران را دور از رشادت دانسته بجواب وسوال کارهای خود را بملاحظه تقرب پادشاه بعمدة الملک سپرده فارغ البال در خانه نشست گاهی بعد ماهی که بدربار میآمد بنابر قلت طاقت استادن سهل زمانی حاضر بوده رخصت میشد وصفدر خنگ خود مخلص عمدة الملک دگوپا از متوسلانش بود بنابر مقدمات مذکوره اقتدار عمدة الملک باوج فلک دوار رسید چون اندک تیز مغز بهم داشت وبا پادشاه از ابتدا صحبت بذله سنجی او را میسر بود در تقریر سخن پاس ادبی که امرا را با ملوک باید بعمل نمی آورد در حالیکه افراط اقتدار بهمرسانید بیشتر از پیشتر بیباکیها مینمود ودر انجاح مطالب وپذیرائی ملتمسات خود ابراز مهارت نموده مبالغه را از حد بدر میبرد ونجم الدوله محمد اسحق خان بهادر وبرادر دانش را با آنکه شمول عنایت پادشاه درباره آنها برابر اسلاطین سمید است اما بمقتضای اینکه پدرشان دست گرفته او بود بنظر کم میدید محمد شاه برای افزایش قدر اسحق خان واقتدار وحمایت وحراست او واخوانش وصلت خواهر اسحق خان با شجاع الدوله جلال الدین حیدر خان بهادر رستم جنگ پسر صفدر خنگ مقرر نموده عمدة الملک را از طرف خود برای سرانجام اسباب شادی کتخدائی دختر مذکور مقرر ساخت وصفدر خنگ این شادی را در کمال زینت ونهایت کروفر بهم از فرط خوشنودی خود بهم برای استرضای خاطر پادشاه نمود از جمله اسباب شادی مذکور تیارسی یکهزار وچند صد سبوی انتره بود که در سیاچق سنجانه مروس فرستاد تخمینا هر سبوی کمتر از صد روپیه نخواهد بود عمدة الملک یکبار از پادشاه رخصت گرفته بملاقات سلاطین مقید رسیده گذرانید اکثری را دیدانیکار احتمالات بهمرسانیده بصرف بیدریغی مردم مخصوص بدخواهان عمدة الملک گردیده وهر بصورت مزاج پادشاه را آخرها انحراف تمام از طرف عمدة الملک بهمرسیده بود اسیه او در دلش رسوخ یافت اما در اظهار آن نائره ندیده بدارا میگذرانید تا آنکه عمدة الملک روزی باظهار بعض مقدمات با پادشاه شروع نموده سخن را طول داد وپادشاه را استماع آن گران گشته گفت عمدة الملک بهادر باز روز دیگر عرض خواهید نمود عمدة الملک گفت دو سه کلمه است باید شنید پادشاه صبر کرده بعد آنرا عاده همان سخن نمود باز عمدة الملک همان جواب داد تا سه بار همین اجتناب والزام بعمل آمد خواجه سرایان که اکثر تنگ حوصله وکج خلق میباشند روز افزون خان ناظر که درین صنعت از دیگران بیشتر وخدمت نظارت پادشاهی وبند وبست اکثر ابواب دولتخانه وحرم سرای سلطانی یا دمفوض وغلام پیرآباد اجداد محمد شاه بود دلتنگ گشته زیر زبان گفت اما این قسم که عمدة الملک هم شنیدند که همین امروز قصه بیوه زنان هم سایه را هم باتمام باید رسانید عمدة الملک برآشفته گفت غلامان را چه یارا که در گفتگوی عمده های دولت واسلاطین سلطنت چنین جسارت نمایند او در جواب گفت که اگر غلامیم غلام پادشاهیم نه غلام دیگران عمدة الملک با پادشاه گفت که اگر این ناظر است غلام بدربار نخواهد آمد پادشاه استماع او نموده گفت خاطر شما عزیز است انچه مرضی شما باشد همان قسم خواهد شد عمدة الملک عرض نمود که اگر خاطر غلام بندگان حضور منظور دارند خدمت نظارت بغلام عنایت شود وغلام شخص لائقی را از طرف خود براین کارگمارد پادشاه قبول نمود عمدة الملک آداب عنایت بجا آورده مرخص گشت وآگاه خان خواجه سرای را که داروغه دیوانخانه اش بود تجویز نموده امیدوار این کار ساخت اما پادشاه در تفکر افتاده با ناظر روز افزون خان گفت که مرا از دست عمدة الملک درهمین احوال زندگی دشوار بود هرگاه بند وبست نظارت هم با فتیاریشان رود زندگی متعذر ومن بطور مقیدان خواهم بود او گفت اگر مرضی پادشاه باشد تدارکش اشکالی ندارد پادشاه گفت اگر میتواند شد درنگ نباید کرد که بعد رفتن بند وبست نظارت بدست ایشان باز هیچ نمیتواند شد روز افزون خان در تلاش شخصی که قاتلش تواند شد

افتاده چنین کسے را جستن آغاز نهاد و با متبنای خود گفت او را در خود جواهر نامے را که پیشتر ملازم عمدة الملک و روشناس او بود و باز زود گے جدا شده گاه گاهے گشتن او را با برادر خود بطور پیغام میگفت تجویز نموده از و پرسید او ببالغه تمام قبول نمود و همراه برادر زنده ناظر آمده با برادم تعهد کرد ناظر او را در بند دلبست نظارت گذاشته مامور ساخت که هر گاه عمدة الملک داخل دروازهٔ دیوان خاص شود کار او را تمام رساند آن بدبخت کمر خود بر این کار محکم بسته منتظر فرصت در کمین نشست روز جمعه بیست و سوم ذی الحجه سال مذکور اول صبح عمدة الملک خاصه برائے همین کار با وجود آنکه روز دربار نبود آگاه خان را همراه خود گرفته بنابر دهانیدن خلعت نظارت در حضور آمد روز افزون خان آن کینه درزشت سیر را بر در دیوان خاص منحفے از اغیار جاے داد و همین که عمدة الملک بخاطر جمع از حلقهٔ ملازمان خود برآمده داخل در دیوان خاص شد آن بے دین پرکین از پس پشت عمدة الملک برآمده چنان جمد هر بر تهی گاه آن سید بیگناه زد که بمجرد آن ضربت برحمت حق پیوست و مرده بر زمین افتاد و نعش آن مظلوم بر پالکے او افگنده در حویلیش آوردند و مردم چوکے برائے ضبط اموال همراه لاشش آمدند سپاهیان ملازم سرکارش مانع دفن لاش و بردن اشیای خانه اش بسرکار پادشاه تا ادائے تنخواه خود شدند و هادے علیخان برادر کلان عمدة الملک داروغهٔ فیلخانه شاهے و عبدالمجید خان دیوان خالصه و متن و بیرم خان و نعمت الله خان و اکثر امرا و امرازادگان و اقربائے آن مرحوم که برائے تجهیز و تکفین و تعزیه و تسلیه بازماندگان خانه اش رفته بودند بگیر ملازمانش آمده کسے مجال برآمدن از انجا نداشت پادشاه سنجواست که همه اموال و اسباب او را برده تنخواه ملازمانش هم ندهد و حکم بقتل و راندن آنها نمود لیکن نوکرے پیشگان قبول نه کردند آخر صفدر خنگ درمیان آمد و مرید خان بهادر و سید بلال را فرستاده طلب تنخواه ملازمان او بدمه خود گرفته درخواست دفن لاش او نمود بدین ماجرا چهار روز گذشته لاش آن مرحوم اندک تغیرے و بوئے بهم رسانیده بود ملازمان ناسپاس او و پادشاه حق ناشناس کار بانجا رسانیده آخر ادائے تنخواه پیچ اعتباس او قرار یافت و ملازمان عمدة الملک مرید خان و سید بلال را تا ادائے تنخواه پیش خود رهن داشته رضا بدفن لاش دادند روز چهارم در مقبرهٔ خلیل الله خان مرحوم جد آن مرحوم متصل بسرائے روح الله خان جدش مدفون گشت اللهم الحقه بآبائه الصالحین سنجوری تاریخ شهادت عمدة الملک غم عمده تاریخ یافته آخر اجناس خانه اش بفروش آمده زر تنخواه بسپاه و ملازمانش رسید و پادشاه جواهر و اسلحهٔ او را که بران عاشق بوده یک یا قدرے افزود و قیمت آن از خانهٔ خود داده گرفت و هر دو کارخانه مذکور مال پنجاه شصت لک روپیه بلکه افزود بود محصورین سپاه که ناگاه گرفتار بلاے مفت گشته بودند بعض ازان مثل عبدالمجید خان وغیره بعد هشت روز و کم و بیش ازان ایام سجیله ها رهائے یافته بدر رفتند و هادے علی خان و دیگر بعضے کسان بعد بیست و دو روز ادا شدن تنخواه دو ساله ملازمان سنجات یافته بخانهاے خود آمدند و جاگیر و املاک آن مرحوم خلیفه دوران بزعم بعض دمان یعنے پادشاه زمان بدختر خود داده سپرد محمد اسحق خان نجم الدوله نمود ✤

ذکر سوانح سال شصتم از مایهٔ دوازدهم هجرے نبوی صلی الله علیه وآله وسلم که مطابق است با سال سے ام جلوس

روز سه شنبه نهم ربیع الاول سنه مذکوره نوروز شد و آخر ماه رجب یا اول ماه شعبان سال مذکور یحیے خان مدار المهام دار الانشا و دیوان خالصه که بغیرو سے عبدالمجید خان شده بود برحمت الهی پیوست بعد سوم بهرشش لپه و یک بنیره اش خلعت سه سه پارچه مانے عنایت شد و بر یک پسر که ارشد اولادش بود بالابندخدمت دارالانشا عنایت گردید و روز پنجشنبه

هفتدهم شعبان ذیوانی خالصه به محمد اسحق خان و خلعت شش پارچه عطا شد در روز پنجشنبه بیست و چهارم در کچهری خالصه نشسته و سخط نمود و روز چهارشنبه لخ شعبان آغرخان داروغه گرزداران فوت نمود و غره رمضان مدفون گردید و خلعت ماتمی و خدمت داروغگی گرزداران به ستور پدر به او چاغرخان مرحمت شد روز شنبه بیست و هفتم ذی الحجه ناصرخان صوبه دار کابل را که از دست احمد شاه ابدالی گریخته آمده بود بعد ملازمت خلعت شش پارچه و شمشیر و فیل با میدانکه چون نادرشاه مرده است شاید کابل را باشتی و امانت و آشنائی افاغنه آنجا مسخر سازد مرحمت شد ✤

ذکر سوانح سال شصت و یکم از مائه دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله وسلم ✤

عمده سوانح این سال ورود احمد شاه ابدالی درانی و واقعه رحلت محمد شاه بابری است احمد شاه ابدالی در ابتدای سال مذکور وارد گشته بنگامه ورود و خبگ عود او و جلوس احمد شاه بر تخت موروث تا بلغره جمادی الاولی امتداد یافت بنابرین سوانح مذکوره بگذاشته خامه وقایع نگار مے گردد مخفی نماند که این احمد ابدالی در اصل از رئیس زادهای اولوس افغان ابدالی و از جمله رعایای دارالسلطنه هرات است بعد قهر و غلبه شاهنشاه زمان خود نادرشاه افشار مقید و اسیران پادشاه گیهان میسر گردیده از جمله غلامان شاه و بعد ازان مورد الطاف او گشته در سلک صحبت لیاولان شاهے منسلک گردید و آخر بدرجه مینگبلشے رسید چون نادرشاه از مردم معتمد ایران دفعتا اتراک آنجانبا بر استشعار عداوت جماعه مذکوره با خود مطمئن نبود بالمائه افاغنه و افواج توران را بعد مقهور و مغلوب فرمودن مورد الطاف خویش گردانید و اکثرے ازین جماعه را سالار لشکر خود مقرر کرده اقتدار عظیمی بایشها بخشیده بود بلکه افاغنه را زیاده از جماعه اتراک توران تاب و توان داده منظور نظر اشفاق و عواطف داشت بحدے که بعد مقتول شدنش اکثرے از روساے فرقه افاغنه دعوے سلطنت نموده مدتها بر بعض ممالک ایران تسلط داشتند ازان جمله بود آزاد خان مالک سے هزار سوار که دم اقتدار زده آخر کریم خان زند با آب تیغ آبدار شعله اقبال او را فرو نشانید. لازم سه کار خود ساخته احمد ابدالی هم ازان جمله است اما او با عانت تقی خان آخته که نادرشاه هم از او در دل حسدے می گرفت در انقلاب قتل نادرشاه مذکور از لشکر گریخته بعضے زرهاے خزانه طهماسپ جلائر را که بمعسکرش می رفت در راه متصرف شده و برخے از اسباب خود بهم رسانیده صاحب سکه و خطبه گردید و ورود او بهند هفت بار اتفاق افتاد و بتدریج اشاء الله وحده الغرر درین اوراق بزبان قلم سوانح رقم خواهد گذشت بار اول در سلک ملازمان رکاب نادرشاهے او اخر سنه خمسین و مائه بعد الالف آمد و آغاز سال احدے و خمسین در رکاب ظفر انتسابش معاودت نمود ✤

ذکر واقعه احمد شاه ابدالی معروف بدرانی به تسخیر هندوستان و ورود او تا سرهند و معاودت بکابل و قندهار و تقدیرات ایزد منان و مهیا شدن اسباب سلطنت او بعنایت خالق زمین و آسمان

احمد ابدالی منظور نظر تربیت نادرشاهے گردیده اوقات با بروے مے گذرانید در سال شصتم از مائه دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه وسلم از شاهنشاه رخصت گرفته بعانه خود آمد عند المعاودة بزیارت آستانه ملایک آشیانه امام الانس و الجن سلطان ابوالحسن علی بن موسے الرضا علیه التحیة و الثناء آمده بعد استمداد ازان جناب قدسے مآب وداع ازان آستان دریوزه شاه صابر نام رادیده که خیمه محقرے مثل اطفال در جوار مزار فائض الانوار بر پا کرده بر سراورفته استاده و پرسید

که درویش این چه خیمه و چه بازی طفلانه است او در جواب گفت که تو ای احمد ابدالی گفت بلکه گفت این نیست که وقت مردن پادشاه
سی غلطد و تو دران زمان پادشاه سی شوی احمد یکی را از رفقای خود در انجا گذاشت که ملازم درویش بوده بر احوال خیمهٔ
مذکوره ناظر باشد و هرگاه که غلطیدن وقت و تاریخش را ضبط نماید و خود بخدمت نادرشاه شتافت چون نادرشاه کشته شد احمد مع قوم خود
از لشکر گریخته بمشهد مقدس رضوی رسید در انجا از رفیق خود ماجرای خیمه پرسید او ظاهر کرد که فلان وقت و تاریخ آن خیمه غلطید
احمد را صدق قول درویش بتطبیق وقت غلطیدن خیمه و کشته شدن نادرشاه ظاهر گشته بسلطنت خود امیدوار گشت و قوم خود را
فراهم آورده محمد تقی خان سیرازی را که معروف بباخته و نادرشاه هم از او در دل حسابی برسی داشت و در ایام مذکور در ان
نواح بود با خود متفق ساخت سبب لقب آخته آنکه نادرشاه وقتی بر او غضب شده خایهٔ او را کشیده بود و لهذا ساعت مختار بعد القیاء قوم
جیغهٔ سلطنت بر سر زد و زر تحصیل صوبه کابل را که ناصرخان صوبه دار صوبه مذکوره یا خود نزد نادرشاه دیر محمد سعید بیزر محالات
متعلقهٔ نور محمد خان لئی مرسله زکریا خان را بهمانجا سی برد و بجز متصرف گشته دهر دو کس را همراه گرفته سر افغان قلزه که از طرف
نادرشاه حاکم قندهار بود تاخته او را بکشت و قندهار را متصرف گشت و شاه صابر درویش مذکور را نیز بسیاحت تمام همراه خود گرفت
این شاه صابر نوهٔ استاد علال خورد نعلبند مشهور کابلست او هم درویشی بود و معتقدالیه جماعهٔ تورانیه **القصه** احمد ابدالی
ناصرخان را بعد گرفتن خزاین تکلیف صوبه داری کابل بدستور عهد نادرشاه نموده خلعت داده رخصت فرمود مشروط بانکه
بعد رسیدن بکابل مبلغ پنج لکهه روپیه عجالتاً بفرستد و پنج سوار دیگر سی ابدالی همراه دارد ناصرخان قبول نموده چون بکابل رسید
از افاغنه آنجا ظاهر کرد چون بنای کار آنجماعه بر مخالفت و دغاست او ایشان مبلغ مذکور را از بعضی خود ظاهر نمودند ناصرخان
گفت که اگر زر نمی دهید چاره باز خواست چه سی کنید گفتند سی جنگیم ناصرخان گفت که خاطر من ازین مطمئن نیست تسمهای
غلاظ و شداد در میان آورد تا ناصرخان سواران ابدالی را برانند احمد شاه ابدالی باستماع این خبر تبدارک درید افاغنه کابل
با ناصرخان بدعهدی نموده کناره گرفتند ناصرخان ناچار از کابل به پیشاور آمده بعض درباریان مستحکم ساخت افاغنه کابل بعد ورود
ابدالی با او پیوسته دلالت به تسخیر پیشاور نمودند احمد شاه به پیشاور رسید ناصرخان مع ناموس متحصن گشته به مدافعه پرداخت
دران زمان شاهنواز خان پسر زکریا خان برادر خود یحیی خان را از لاهور بدر کرده خود در صوبهٔ لاهور و ملتان دم از استقلال
زده بود و دینه بیگ خان که شیطانی در صورت انسان بود در فکر برانداختن بنیاد دولت شاهنواز خان افتاده باو گفت که شما
فقط همشیره زادهٔ وزیر الممالک قمر الدین خان بهادر اید یحیی خان هم دایماد و هم همشیره زاده که اوست و از دست شما گریخته
بحضور وزیر و پادشاه رفته البته وزیر در برهم کاری شما قصوری نخواهد کرد و نخواهد گذاشت که شما فارغ البال بوده حکمرانی
کنید صلاح آنکه احمد ابدالی که در نیولا دم از سلطنت سی زند با او در سازید که اوقات شما را از منعمات و تائیدات آسمانی
خواهد شمرد شاهنواز خان راه مراسلات با ابدالی گشاده نوشت که سلطنت از شما و وزارت از ما باشد ابدالی که هرگز گمان
این قسم امور نداشت سجدات شکر الهی نموده عهدنامه محکم مشحون بگواهی رؤسای لشکر خود نوشته مصحوب معتمدی فرستاد
بعد ازان آدینه بیگ خان رنگی دیگر ریخته قمر الدین خان وزیر نوشت که مرشدزاده مسلک خودسری پیموده بخن فروشان
اصغا سی کند و با احمد ابدالی راه مراسلات گشاده اگر از حضور تسلی او شان شود ما را هم مجال التماس میسر سی تواند شد
قمر الدین خان بعد ما چار خطی بقلم خود و کمال تسلی نگاشت متضمن آنکه از خاندان نامک حرامی گاهی نشده زنهار که
چنین ارادهٔ نمائید و حیف که داعیهٔ اطاعت افغانی بسیاول نموده ایشان بایه که مرد که مذکور را زده تمام حدود و هندوستان را

مسخر نمایند که هر پنج صوبهٔ کابل و کشمیر و پشاور و ملتان در عمل آن نور چشم خواهد بود و این جانب را همه وجوه مصروف امداد و اعانت خود دانند شاه نواز خان بورد و خط خانوسے خود و وزیر الممالک قمر الدین خان مغرور گشته عهد نکه با احمد شاه نموده بود نسیاً منسیاً گردانید و آدینه بیگ خان از راه بد فهمی بر این نقض عهد بطور مشوره تائید نمود ناصر خان که متحصن گشته بود از واقعهٔ ابدالے گوشید از نقدان ذخائر غلات و قلت فوج عاجز گشته چاره در فرار دید شبخشے ناصر خان کمر بر جان نثارے بسته التماس نمود که یک روز پایدارے می توانم کرد شما امشب بدر روید بعد فاصله یک روز و دو شب سکته به شما نمی تواند رسید ناصر خان با معدودے از قلعه برآمده بحال تباه قدم در بادیهٔ فرار گذاشت و شبخشے یک روز و دو شب خفیده بمقتول گشت و ناموس ناصر خان در دست ابدالے افتاد ابدالے پاس خاندان آن ضعیفه که دختر زبردست خان نوهٔ علے مردان خان بود نموده مغز در مکرم نگهداشت و آخر سر داد ناصر خان بلاهور رسیده در مسجدے فرود آمد شاه نواز خان خبرش شنیده برای دیدنش آمد و مبالغه نمود که همین جا باشند باتفاق با ابدالے خواهیم جنگید ناصر خان قبول نکرده اظهار رفتن بحضور پادشاه نمود شاه نواز خان مرخص گشته خانسامان ناصر خان را همراه برد و جمیع کارخانجات امارت از خیام و افراس و اینال و ملبوسات و بادرچے خانه و آبدارخانه وغیره همه بآئین شایسته سرانجام داده مع چار لک روپیه نقد برائے ناصر خان فرستاد احمد ابدالے خطے متضمن طلب ایفائے عهد نگاشته از پشاور برائے شاه نواز خان فرستاد شاه نواز خان جواب صاف داد هر چند ابدالے در اخلاص و وفاق زد از طرف شاه نواز خان صدائے غیر از نوای شقاق و نفاق بر نخاست شاه سابر که معتقد الیه ابدالے و پیر او و سابق از متوطنین لاهور بود تنها بلاهور آمده در خانهٔ مفتی عبد الله فرود آمد شاه نواز خان خبر او شنیده آدینه بیگ خان و راجه کوڑا مل را فرستاده استعلام نمود او گفت که مرا تعرضے با شما نیست اما حقوق این شهر که منشا و مولد من است و حقوق مردم این شهر و حکامش که با اینها بسر برده ام بر گردن است بنا بر این سے گویم که بعد سے پیش خلق و خالق ممدوح و محمود نیست تیغ شما با تیغ احمد ابدالے برابر نه کسی گفت چه صاحب تیغ ما از چوب است و تیغ او از آهن گفت نه تیغ هر دو از آهن است اما اقبال او در عروج است اقبال شما با ادبار سے آید آدینه بیگ خان نزد شاه نواز خان آمده نقل اقوال پریشان او کرد و او را السبحر نسبت نمود بهر صورت مصالحه و آشتی در نگرفت و فقیر مذکور حواله بخشے شد تا نظر بندش نگهدارد و احمد ابدالے ناچار از پشاور نهضت نموده قاصد لاهور گردید شاه نواز خان با فوج بسیار و سامان بے شمار در کمال اقتدار بیرون شهر متصل باغ بادے معسکر ساخته مورچالها قائم کرد و بکمال جرأت و جلادت مستعد محاربه نشست ابدالے هم متصل رسید و لشکر آراست شاه نواز خان از درویشے شاه کلے نام که در بغرو خلی داشت کسی را فرستاده استعلام نمود که پایان این جنگ چه خواهد بود او گفته فرستاد که امروز بر شما دشوار است اگر جنگ نشود بهتر و از فردا طفر شما راست هر قسم و هر گاه که بخواهید بجنگید شاه نواز خان آدینه بیگ خان و کوڑا مل دیوان خود را فرستاده سرداران لشکر ممانعت کرد که امروز کسے بحرب ابدالے بیرون نرود اگر آنها زور آرند از اندرون سنگر مدافعه باید نمود و بخاطر جمع به خیمه و خرگاه خود آسوده تا وقت طعام رسید بر دستر خان نشسته طعام سے خورد و آدینه بیگ خان و بعض سرداران حاضر شریک طعام بودند که ناگهان آواز توپے مسموع شد بعد اندکے آواز توپ دیگر بعد استفسار معلوم شد که سواران ابدالے نمودار شده بودند دو صد سوار قزلباش ملازم سرکار بیرون سنگر رفته برآنها تاختند آنها برگشته بعد ساعتے سواران دیگر زیاده تر از اول هویدا شدند آنها را نیز اشبلک توپها راندند بعد یک ساعت سوارے از همراهیان بخشے آمده عرض نمود که کمک ما باید نمود شاه نواز خان متحیر شده پرسید خبر آوردند که همان سواران قزلباش بار دیگر هم خود را برآنها زدند آنها که دو هزار کس بودند بر اینها تاختند قزلباشان سرکار که دو صد کس بوده اند تاب نیاورده گریختند مستحفظان

سنگر بپاس نوکران سرکار توپ خانه سرنداد ندادالیان که دو هزار کس بوده اند در پی آنها جلو ریز خود را در سنگر رسانیده شور رستخیز انگیخته
شاه نوازخان فرمود که ما هم سوار شویم و آدینه بیگ خان را گفت که بمدد بخشی رسیده ابدالیان را از سنگر بیرون باید کرد آدینه بیگ خان
انگشت قبول بر دیده ها گذاشته رفت و بطرفی دیگر بتماشای دریا استاد شاه نوازخان حکم تاکید فرستاد اندکی از جای خود جنبیده
باز استاد و شاه نوازخان بر فیل خود سوار استاده بمردم تاکید مے نمود تا آنکه شام شد بلکه ساعتے از شب گذشت و ابدالیان برگشته
بجای خود رفتند اما آن شب که در لشکر برخاست و آدینه بیگ خان روز روشن برگشته داخل شهر شد راه فرار کشاده یافته اکثرے
راه خانهاے خود گرفتند و سر در پے هم گذاشته مے رفتند شاه نوازخان برگشته لب سراپرده هاے خود رسیده خواست که از فیل فرود
آید شوهر عمهٔ اش که درخواصے حوضهٔ فیل سوار بود مبالغه نمود که در حصار شهر نشسته باید جنگید شاه نوازخان قبول نکرده مے گفت
این وقت در خیمه فرود مے آئیم و فردا تدارک امروز مے نمائیم ناصح بدبخت مبالغه را از حد بدر برده نگذاشت که در خیمه ها فرود آید
همین که فیل سوار شاه نوازخان از در خیمه پا پیشتر گذاشت مردم لشکر حمل بر فرار او نموده تورانیان نمک بحرام دست بغارت کشادند
و در خیمهٔ شاه نوازخان درآمده اسباب رکاب همه را غارت نمودند شاه نوازخان حیران قدرت کردگار گشته نازل دولتخانه خود گردید
سرداران لشکر بعض حاضر گشته بنماے ملاقات و مصالحه میگذاشتند که بخشے آمد شاه نوازخان احوال شاه صابر پرسیده
او عرض کرد که در غلوخانه گامه و از دحام فقیر را گذاشتیم شاه نوازخان بر آشفته سنگ فرش برداشته بر سینه او زد و گفت که الحال روے
ملاقات هم نماند ناچار کیسه هاے اشرفی بر فقاے معتمد و صندوقچهٔ جواهر گران بها بیعضے خواجه سرایان داده لاعلاج راه فرار
گرفت و بدون غلبه خصم شکست بر لشکر افتاده فتح و ظفر نصیب ابدالی گردید صبح ابدالیان در شهر درآمده دقیقه از نهب و غارت فرو
نگذاشتند آدینه بیگ خان هم وقت شب مع اسباب بمانعے در رفت و شاه نوازخان از دست تورانیان ملازم خود اذیتها کشیده
در راه بوزیر رسید و زیر او را بشاه جهان آباد مرخص فرمود احمد ابدالے لعبا این تسخیر هاے متواے چون بے خبرے مردم هند
و نفاق امراے اینجا و سستی پادشاه در رکاب نادرشاه برای العین مشاهده نموده بود قاصد تسخیر شاه جهان آباد گشته ابتداے سنه
احدے و سبعین و مائه بعد الف از بلده لاهور بمنع تقی خان آخته که سالار فوج قزلباش بود در دے توجه بسوے شاه جهان آباد آورد
محمد شاه ادراک این چیز نموده پسر خود احمد شاه را با سائر فوج ملازم سرکار شاهے و توپ خانه با وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین خان
و ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ و راجه الشیرے سنگه سوائے پسر راجه جے سنگه و دیگر راجه هاے صوبهٔ اجمیر از راٹهور وغیره
با فوج عظیم بمدافعهٔ او مامور نمود و بتاریخ هیجدهم محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک هجرے صفدر جنگ و ذوالفقار جنگ و
شیر جنگ و معین الملک وغیره پسران قمر الدین خان وزیر و دیگر امراے نامدار رایے از روز برآمده بعطاے فتح پیچ مشمول
عواطف فرموده رخصت نمودند نه گهڑے روز برآمده وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین خان را پادشاه بدست خود فتح پیچ بر سر بسته
و طرهٔ بادله از سر دستار خود برآورده بر سر دستار وزیر گذاشته بجنگ ابدالے مرخص ساخت و ذوالفقار جنگ سادات خان
را بعطاے خدمت بخشے گرے سوم از انتقال عمدة الملک سرافرازے داده باتالیقے شاهزاده مقرر فرمود و بخشیگرے
چارم از تغیر سادات خان بمحمد اسحق خان و خطاب بجم الدوله مرحمت شد شاهزاده با افواج مذکور از شهر مذکور گذشته کنار دریاے
ستلج بر معبر ماچهیواڑه رسیده و پادشاه ابدالے با فوج همراهے خود که به خیر معتبر زیاده از شش هفت هزار سوار ابنوه بودند
از راه لودهیانه بالا بالا داخل سرهند گردیده سیزدهم ربیع الاول سنه مذکوره شهر سرهند را تاراج و هر که دست به یراق برد
او را مقتول ساخت شاهزاده خبر وصول ابدالے بشهر مرقوم شنیده عنان توجه بسوے او منعطف گردانیده و مقابل ابدالے

رسیده بطبا بطه مستمرهٔ هند که برآمدن از عهدهٔ فوج ولایت خارج از مقدور خود دیده سنگر و مورچال که قلعه سفر لیست گرد لشکر خود می آرایند
حفر خندق نموده عساکر منجره خود را در پناه حصار گرفت و از پانزدهم ربیع الاول تا بیست و هشتم ماه مذکور آتش قتال در اشتعال بود
و قدرے از ارابهای بعض اجناس و بعضے از ارابه با نهاد توپهاکه از لشکر وزیر و شاهزاده عقب مانده بود بدست ابدالے افتاده
اور سرمایهٔ جنگ باحصار و لشکر میسر آمد گولها و بانها میزد و باوجود کثرت عظیم لشکر هندوستان محصور قزلباش و افغان بود بیست و دوم
شهر مرقوم اعتماد الدوله وقت چاشت نماز در خیمه خود خوانده بر مصلے بود که گوله توپ از لشکر ابدالی چون اجلش رسیده کار او تمام ساخت
و راجه الیسر سنگه و غیر او را جهاے دیگر که بیست سے هزار کس بوده اند از کشته شدن وزیر دست از استقلال برداشته پای فرار در
بادیهٔ انتظار گذاشته راه وطن خود گرفتند صفدر جنگ و معین الملک پسر وزیر مع شاهزاده باوجود دو رخنهٔ بزرگ مذکور پایداری
نموده جنگهاے مردانه سے نمودند روز یکه بیست و هشتم ماه بود احمد شاه ابدالے باجمعیت خود ازدحام نموده بر مورچال وزیر
یورش آورد معین الملک پای ثبات افشرده را دلاوے و بهادرے داد و جانش خان و اکثر سرداران تورانیه بپاس
حقوق دیرینه جان نثارے نمودند و مردم بسیارے از لشکریان وزیر طعمهٔ شمشیر هندگان خونخوار دریاے دغا گردیدند و صدمات
جنگ بنا بر اتصال شاهزاده با معین الملک بر فقاے احمد شاه هم سرایت کرده قریب بود که چشم زخم عظیمے بافواج هند برسد
صفدر جنگ بمشاهده این حال فوجے بکمک شاهزاده فرستاده خود جمیع مغلیه را پیاده پا ساخت و رهکله هاے جاوے و جزائر
و بانهاے جنگے را پیش انداخته در میان معین الملک و ابدالے حائل آمد و جنگ عظیم در پیوست چون فوج ابدالے صدمهٔ جنگ
معین الملک از دست بهادران تورانیان و همراهیان شاهزاده کشیده بود که ناگهان صفدر جنگ مع فوج گران با انواع توپخانه
و بان آتش باران بر سر آنها رسید و همدرین ضمن آتش بارابه هاے بان که بدست ابدالے در سر هند آمده همراه فوج او نیز
در گرفت و هزاران بان خود نیز در لشکرش منتشر گشته رستخیز قیامت برانگیخت و اکثر همراهیان ابدالے را بر خاک میدان خسته سر
و پیکر ریخت انتظام فوجش از هم پاشیده شکست بر لشکرش افتاد ناچار پشت بمعرکه کارزار داده راه ادبار پیش گرفت و فتح و ظفر
نصیب اولیاے دولت پادشاه هندوستان گردید اما شاه درانے و قتلغ خان آخته پایداریها نموده مقابل فوج هند تا شام قائم
ماندند هنگام شب بعض بیغامها که بالفعل فقیر متذکر آن نیست لصفدر جنگ داده صبح طبل رحیل نواخت و اعلام مراجعت بسوے
کابل و قندهار برافراخت محمد شاه باستماع خبر ظفر جان فشانے اعتماد الدوله و تردد اتنمایان صفدر جنگ و معین الملک و منتسبان
اعتماد الدوله شادمان گردیده دریمین حیات خود که شروع بیمارش بود که صوبه دارے لاهور و ملتان بمعین الملک بخشید و صفدر جنگ را
مع شاهزاده و جمیع امراے متعینین طلب حضور نمود شاهزاده معین الملک را از طرف پدر خود خلعت و اسناد مرسله داده بطرف
لاهور رخصت ساخت و خود مع صفدر جنگ بسوے شاهجهان آباد اعلام معاودت برافراخت چون مرض محمد شاه ببدم اشتداد
مے یافت و آثار رویه ظاهر کشته مرگ خود مشاهده مے نمود شقه هاے طلب برائے صفدر جنگ و لب خود متواتر بفرستاد اینها
باستعجال عازم آستانهٔ جاه و جلال بود نه که ناگاه متصل در نواح پائے تخت خبر رحلت محمد شاه قرین باب اسماع اینها گردید و محمد شاه
بست و هفتم ربیع الآخر شروع سال سے و یکم جلوس خود که مطابق است با سال احدے و ستین و مائه بعد الالف رحلت نموده
الامر بمشوره جاوید خان و اسحق خان و غیرهما ارکان حاضر سلطنت و ملکه زمانے مردن او مستور و چند روزے لاش دهم مشل جسد
عمدة الملک بمقتضاے حدیث شریف کما تدین تدان از دفن محروم ماند بعد تحقیق خبر و تقدیم مراسم تعزیت که شاهزاده در سر گرفته
بخلعت لعل آورده انفراغ یافت صفدر جنگ براے شاهزاده چتری آراسته و در ساعت مختار بر سرش گردانیده و تهنیت

سلطنت داده همعنان نصرت و اقبال در سواد دار الخلافه شاه جهان آباد رسید و احمد شاه غره جمادی الاولی روز شنبه سال مذکور در باغ شالامار دهلی بحضور جمیع ارکان دولت و اعیان مملکت سریر آرای سلطنت هندوستان گردید نعش محمد شاه بعد قرب وصول شاهزاده بتجمل برآورده و جمیع امرا حاضر شایعت نموده در مزار شاه نظام الدین متصل بقبر مادرش که در حین حیات برای خود تجویز نموده قبری آراسته بود دفنش کردند احمد شاه هفتم جمادی الاولی از باغ شالامار بسوارے تخت روان بعد مرور دو ساعت از روز یکشنبه داخل قلعه شاهجهان آباد شد و روز جمعه دوازدهم بمسجد جامع رفته خطبه بنام خود شنید و روز جمعه سوم جمادی الاخرے مرتضے خان مرحوم و روز پنجشنبه شانزدهم ماه مذکور مرید خان مرحوم برحمت الهی واصل شدند درین ایام فقیر گرفتار اوکار و تشویشات نابرسانحه شمشیر خانے و کشته شدن هیبت جنگ که در نواح غازی پور شنیدند و برای استخبار به بنارس رسیده از انجا عازم خدمت والد گشت و بقصبه بریلے که دار الحکومه آن مرحوم و آن جناب از طرف خان فیروز جنگ خلف آصف جاه حاکم جمیع پرگنه هاے چکله مذکوره و باؤن و شاه جهان پور وغیره بود رسیده اوقات سے گذرانید ناگهان حادثه عظیمے در انجا هم روی داده رستگارے ازان بلیه میسر آمد و ذکرش از سطور آینده ظهور سے یابد

ذکر گریختن علے محمد خان روهیله از سرهند و رسیدن به بریلے و نمک بحرامے سیاه والد مرحوم و رستگارے ازان بلاے ناگهان بوفادارے دوانمردی قطب الدین محمد خان

والد مغفور چنانچه مذکور شد حاکم سکندره بپاس عنایات صفدر جنگ بود که بندوبست صوبه عظیم آباد رسید و بلازمت جناب والده معظمه و اعمام و خال و دیگر قرابتیان خانواده مهابت جنگ خاصه هیبت جنگ خوشنود و با دختر خال خود که منسوب بود کتخدا گشت و در جنگ سر صفدر خان رفیق بزرگان بوده حسب المقدور خدمت گزاریها بتقدیم رسانید و والد مرحوم را با صفدر جنگ بعد سانحه صعبت ناچاق گشته از کار چکله سکندره استعفا نمود چون پادشاه مغفرت پناه محمد شاه بترغیب صفدر جنگ و عماد الملک نواح مراد آباد و سنبهل و بریلے و غیره را از دست علے محمد روهیله انتزاع نموده او را مغلوب و حواله اعتماد الدوله چنانچه گذشت نمود و آن ممالک در جاگیر و التمغاے هر کسے که بود بدست نشان آمده در رتق و فتق آنجاها مختار شدند محالات بریلے و غیره که جاگیر آصف جاه بود و از بدستے نبابر تغلب روهیله بندوبست آنجا خاطر خواه خان فیروز جنگ مهین پور آصف جاه صاحب سپرد محالات مذکور میسر نمی شد نابرانتظام آنجا که با وجود رفتن علے محمد خان بسر هند هزاران افاغنه در انجا موجود و ریشه هاے خود دوانیده زمین دار آنجا شده بودند و از عهده بندوبست آنجا هر کسے را برآمدن متعذر بود والد مرحوم را فیروز جنگ برای حکومت آنجا تجویز نموده بر فاقت خود خواست رفاصان خود فرستاده ایشان را طلب داشت و بکار بریلے و متعلقه محال توابع آن برگزیده اسباب مناسب همراه داد والد مرحوم بعد ورود در انجا رفقاے و ملازم لبیار فراهم آورد و در انتظام آنجا کوشیده منصرمات بعد القیاد اکثر افاغنه آنجا امثل سردار خان بیگ کتن بریلے و منگل خان مالک تلهر و بیر احمد که روهیله از اولاد شیخ عبد القادر گیلانے پیرزاده افاغنه بود ملازم خود ساخته و این پیر احمد با یک هزار و هفتصد کس ملازم بود و دیگر سردار مذکور نیز قریب سه هزار کس همراه داشتند ران وقت قطب الدین محمد خان بهادر برادرزاده فرید الدین خان از اعفاد عظیمه الصمد خان که حاکم مراد آباد علے محمد خان اول ملازم سرکار ش بود در قلعه چاچهٹ سکونت ورزیده با والد مرحوم منازعت آغاز نهاد تا خزانه در تفاکم داشت والد سواعظ دلپذیر گفته نصیحت نمود سودے نه بخشید ناچار بعزیمت قاصد تنبیه ارشد رفقاے جدید قطب الدین محمد خان بهادر

با دراک خفگی حاکم از و کناره گرفته معدودے از خدام که ظاهر از زیاده از بیست و سے کس نبوده اند با او ماندند ناچار بقلعه چاپ تحصن جست و والده رسیده قلعه را فروگرفت و برائے دریافت مکان یورش گردقلعه گردید قطب الدین محمد خان که بر بندوق و تفنگ انگنی خود کمال اعتماد داشت و فی الحقیقه چنان بود که مے پنداشت گاہے گلهٔ تفنگ او نشانه را خطا نکرده و پلهٔ گلهٔ بندوق او دو برابر بندوقهائے دیگران بود و بعض ہمراہیانش ہم کذلک وقت گردگردیدن حصار والده را نشانه ساخته بخاطر خود و رفقایش چند کره تفنگ اندازے نمود ہر بار خطا کرده گاہے بستون عمارے و گاہے بقبه آن و گاہے بجائے دیگر خورد و در غضب شده بندوق را از دست خود بزمین زد والده باز پیغام ملاقات و آشتی فرستاده دلالت بر افقت نمود چون قطب الدین محمد خان نہایت شجاعت و جرأت داشت داعیهٔ ملاقات نبا بر خدعے نموده قبول فرمود و قاصد آن شد که عنقریب ملاقات کار والده باتمام رساند رفقائے شیر دل انگیز درین کار شریک و یار شدند پیر احمد روہیله و دیگر رؤسا مع عمو سعید علے خان برادر چارے والده مرحوم بضابطهٔ این دیار در حفظ جان و آبرود آنکه مع یراق آیند و ملاقات نمایند ضامن گشته آوردند چون از قلعه برآمده در خیمه عموے مرقوم فرود آمدند تا بعد اطلاع بملاقات والده آیند و والده آن روز بابن عجلت ملاقات باچنان صاحب جرأت و غیرت که وقت خشمناکیش بود مناسب ندانسته عذر خواست که امروز مهمان مابوده و در خانهٔ برادر آسوده فردا ملاقات فرمایند چون این خبر بقطب الدین محمد خان رسید گمان خدعے نموده با آنکه زیاده از ده و دوازده کس از رفقا با خود نداشت و در جمع کثیری از بیگانگان که عبارت از پیر احمد و افاغنه دیگر اند نشسته بود مطلقاً نترسیده برآشفت و گفت که شما مردم ریش مروان دارید یا موسے سرزنان چه طور وعده بود و بکدام دهن با من عهد و پیمان نموده آورده اید عموے مذکور و حضرات زبان بعذر خواہے و اظہار صداقت و عدو ایفاے عهد نموده معاذیر دلپذیر در کمال تواضع و فروتنے نمودند درین ضمن پیاله هائے افشره و بعد ازان خوانهائے طعام مرسله والده با نہایت تکلف و پیغامهائے دوستی انگیز رسیده تسکین صفرای خان مرقوم نمود چون طعام خورد و صحبت اختلاط در گرفت و از طرف والده متواتر بدایا و تحائف میرسید قطب الدین محمد خان در دل از داعیهٔ خود منصرف گشت و روز دیگر که موعد ملاقات بود والده مجلس آراسته مهمان را طلبید شت خان مرقوم مع رفقائے خود باتفاق عموے فقیر و پیر احمد و دیگر رؤساے افاغنه تشریف ارزانی داشت والده بکمال تواضع ملاقات نموده برسند با خود برابر نشانید و با رفقائے ادشان نیز حسب الاشعار خان عالے مقدار بعمل آورد خان مرقوم داعیهٔ مضمر خود را ظاہر کرده التماس نمود که مهتماع شما در ملاقات وقت ورود و محفوظ ماندن از گولے بندوق من که گاہے خطا نکرده محمول بر بزرگے و تحقق سیادت شما در دل بنده گردیده مانع قصد مضمر مستتر گشت والده خندیده بیش از پیش اشفاق مبذول داشته تکلیف رفاقت خود نمود خان مرقوم بشرط ملیکه خاطر خواہش بود قبول فرمود و عداوت و افتراق بصداقت و اتفاق گرایید ٭

ذکر برہمے با پیر احمد روہیله و جنگیدن او با والده و ظہور یافتن شجاعت و جوانمردیهاے قطب الدین محمد خان و شکست خوردن پیر احمد

پیر احمد را که سردار عمدهٔ لشکر و مطاع افاغنه باعتبار پیرزادگے بود از اعتلاے قدر قطب الدین محمد خان بهادر خار خار حسد و حسد در دل پر کینهٔ او که از سابق نبا بر مبائنت مذهب با خان مرقوم داشت خلیدن گرفت چه قطب الدین محمد خان و شیخ معز الدین خان که بالفعل در لکهنؤ موجود و از رؤساے قصبهٔ مذکور است و ذکر جوان مردے هاے او عنقریب آید در خاندان

خود بمذهب تشیع ممتاز و در نام آوریها سرافراز نمود خانواده اینها از جمله متعصبان بلکه سبغضان اهل البیت علیهم السلام بوده و قطب الدین محمد خان صاحبزاده آن دیار بود بسبب تقرب والد مرجع معاملات گشت ازین سبب زیاده تر پیرزاده مذکور متغیر گردیده تارک رفاقت والد و قاصد فتنه انگیزی شد و افاغنهٔ اطراف که اکثر رعایا و بعضے نوکر پیشه بوده اند امتثال فرمان او را سعادت شمرده بر سر او گرد آمدند والد ناچار بدافعهٔ و گوشمال او برآمد قطب الدین محمد خان متهدمة الجیش گردیده پیش خرام عساکر بود هنگام مقابله و مقاتله پیر احمد فوج را دو حصه کرده یک حصه را با بهادران آزموده مقابل قطب الدین محمد خان گذاشت و خود مع معتمدان در پناه خرابهای دهیکه دران میدان و در بعض زمین آنجا مزارع نیشکر بود در کمین والد استاد قطب الدین محمد خان مع همراهیان پیاده پاگشته و بندوقها در دست گرفته در میان فوج مقابل درآمد و داد مردی و مردانگی داده در مقام شمشیر و بندوق می زد میگویند که در عین کارزار یکے رانشانه خود ساخته بندوق بر سینه گذاشته است که دیگرے شمشیر کشیده از پهلو رسید و بانگ زد که قطب الدین محمد خان ازمن بگیر و خان بهادر نشانهٔ سابق را گذاشته همین را نشانه ساخت و گفت بگیر و زد و افگند باین هوشیاری جنگیده و دشمنان را بر خاک و خون غلطانیده صفوف مقابل را شکافت و مخالفان را از پیش رو برداشته شکست فاحش داد چون در تک و تاز اینهمه دور ترشده بود پیرزاده مع معتمدان خود که در کمین والد استاده بود والد را با معدودے تنها دیده ناگهان نمایان گشت و اسپها خود را عنان داد اکثر همراهیان والد مرحوم را پاے ثبات لغزیده عار فرار اختیار آمد و والد از فرط حمیت و جلادت پا از حوضهٔ فیل سوارے بیرون کرده داعیهٔ جستن بر زمین میدان فرمود پسر قطب الدین محمد خان که در سن دون تکلیف همراه والد بر یک عمارے بنا بر پاس خاطر پدر پیش سوار بود والد را از جلدے ممانعت نموده معروض داشت که تا زنده باشم خاوندان را چنین حبارت نمی باید بعضے از رفقاے او و اقرباے والد و مخلصان آن جناب و منتسبان رکاب از اسپها فرود آمده با دشمنان درآویختند و بر سر همدیگر ریخته خون اعدا را با خاک معرکه آمیختند خیره سرے دشمنان اندکے فرو شد اما پیر احمد روهیله همان قسم در مجادلت و ابرام بود درین ضمن قطب الدین محمد خان خبر یافته متوجه این طرف شد پیرزاده بر کمک او چون مستعد گشت و ضرب دست بهادران خصم افگن رکاب والد هم خورده بود تاب مقاومت نیاورده خائب و خاسر برگشت و نسیم نصرت ایزدے بر پرچم علم والد وزیده بفتح و فیروزے اختصاص یافت بعد چندے باز آن مدبر شورشے نموده گوشمال یافت و جمیع افاغنه سرحساب گشته هریکے بسوراخ زاویه خود خزیده و والد قطب الدین محمد خان در رفقا و برادران و اقربا بکام و آرام مے گذرانیدند تا آنکه درین سال احدے و ستین و مائه بعد الالف فقیر بشوق تقبیل قدوم والد قبل از سنوح واقعهٔ شمشیر خانی در عشرهٔ اخیر محرم از عظیم آباد کوچیده اوائل ربیع الاول به بریلے رسیده و شرف اندوز سعادت قدمبوس گشت درین ایام شاهزاده حسب الامر پدر با تفاق وزیر و صفدر جنگ هنانچه گذشت بجنگ احمد ابدالے رفته ظفر یافت و علے محمد خان روهیله از سر بنهد که بامر وزیر حاکم انجا بود فرصت یافته مع سے چهل هزار نفر افغان مرد روهیله از راه سهارن پور لوڑیه و کنجپوره عبور جمنا نموده عازم ضلعه مراد آباد و بریلے و غیره ملک قدیم خود گردیده مراد آباد وغیره را مسخر کرده دو فوجداران خود نشانیده عبور گنگا نمود فوج ملازم والد که اکثر افاغنه سکنه آنجا و اقارب علی محمد خان بنابر وصلتے که با هریک داشتند بودند خبر قرب موکب او شنیده بیکبارگے برگردید و بیوت اقامت والد را که در قلعه بریلے بود بهانه گرفتن تنخواه محصور نموده داعیهٔ نمک بحرامے مصمم کردند قطب الدین محمد خان با دوسه صد کس و معدودے از رفقاے دیرینه والد که سنه دستان زایان شاه جهان آباد و بعضے از اقارب بوده اند رفیق ماندند چون علے محمد خان بده کروهے بریلی رسید

قطب الدین محمد خان باو الدگفت که کار بانجا کشید و مقدور جنگ با علی محمد خان که ابنوهے از افاغنه مانند مور و ملخ دارد و فوج خود هم هوا خواه او گردیده نیست و نوکران در مقام عذر و کینه خواهی اند درینصورت صلاح آنست که من بملاقات علی محمد خان نروم اگر او را باشها اراده بدے نیست چاره این منحصر در رهائے ازین گرفتارے بامداد او نمائیم و اگر ارادهٔ فاسدے از و بملحوظ گشت بهانجا او را میکشیم و خود هم کشته میشوم بعد ازان بهر چه بر سر ما مقدر است بظهور خواهد رسید والد قبول فرموده آن رفیق صدیق را مرخص ساخت و آن والا قدر اکثر رفقا را بجا است والد گذاشته خود با معدودے از معتمدان نزد علی محمد خان شتافت چون بدرخیمهٔ او رسید همراهیان را بدروازه توقف فرموده خود با دو سه کس اندرون داخل شد یاران او که پروانه پر تو شمع التفات و عنایتش بودند حسب الامر توقفے نموده بعد آمدنش در اندرون دو سه کس از انها داعیهٔ آمدن نزد خان مرقوم نمودند چوبداران و افاغنه در بان مزاحم گشته شورے بلند شد قطب الدین محمد خان برگشته باز آنها را باستمالهٔ مماانعت کرد چوبدار بضابطهٔ بواج در مزاحمت آنها ابرام آغاز نهاد خان بهادر آشفته گشته بمے برسر چوبدار زد و گفت که تو چرا مانع مے شوے ازین جهت زیاده تر غوغا شد و قریب بود که فتنه حادث شود علی محمد خان باستماع غوغا برهنه پا دویده تسکین داد و خان عالے قدر را در آغوش گرفته بمعذرت دلجوئے مع رفقا همراه آورد و بر مسند عزت نشانیده خود بر گوشهٔ آن متواضع نشست و نهایت دلداریها بتقدیم رسانید بعد ازان خان بهادر التماس کرد که معلوم خواهد بود که من رفیق سید هدایت علی خان بهادر اسد جنگ گشته ام و ایشان لوازم شفاق اخوت با من مرعے داشته اند و سپاه اینجا باتهارا آمد آمد شما مسلک بے وفائی و نمک بحرامے پیموده در مقام نفاق و شقاق اند اگر شما را نیز همین قسم منظور باشد مرا مرخص نموده خود هم مع فوج بدایهٔ استیصال سید نهضت فرمائید تا کارزار مردان بر صفحهٔ روزگار بیادگار ماند و اگر شما را بسے با سید مخطور بنا شد اسباب سفر سرانجام داده نمک حرامان را تنبیه بلیغ نمائید تا آنها دست از شقاوت برداشته زر تنخواه بضابطهٔ عمال انچه نقد و جنس غیر ضروری در سرکار او شان باشد بگیرند روهیله مذکور بقسمهاے غلاظ و شداد خاطر شانرا مطمئن گردانیده مرخص ساخت و بعمله خود تاکید نموده اسباب سفر حاضر کرد و قطب الدین محمد خان بهادر را خوشنود و برگردانیدند مشروط آنکه خان مذکور باتفاق والد بشاهجهان آباد نرود چه مے ترسید که بهادر باتفاق از امرا حضور پادشاه استمداد نموده در فکر استیصال او شوند والد باتفاق او شان و جمیع رفقا از قلعه برآمده در یک محله که جاے معینی خارج قصبهٔ بریلے واقع است نزول کرد و چند روز حیص و بیص ادای تنخواه بشدت انداکه هر روز احتمال پدرود جان و آبرو بود آخر ایزد متعال نجات داده بشاهجهان آباد رسانید در عین راه که از فرخ آباد بنگش میگذشتیم خبر رحلت محمد شاه و برگشتن شاهزاده احمد شاه قرین فتح و فیروزے و کشته شدن قمر الدین خان وزیر و متعین شدن معین الملک بصوبه داری لاهور و آمدن صفدر جنگ همعنان احمد شاه و جلوس او بر تخت سلطنت در باغ شالامار دهلی مسموع افتاد اما از خبر مردن پادشاه زیاده تر از ایام سابق شورش قطاع الطریق روے داده راهها ناامن بود قطع منازل بیاسا اریها گذشت چون وارد شاهجهان آباد شدیم والد توجه نمازے الدین خان فیروز جنگ بانتظام بریلے و خیر آباد و متعلقات آصف جاه کم دیده افسرده خاطر و طالب توسل باذیال دولت صفدر جنگ شده بخانه خود نشست ٭

ذکر معین شدن وزارت بر آصفدر جنگ تا بیدا له بعد اذن و رحلت نظام الملک آصفجاه

احمد شاه خلف محمد شاه بعد ورود دهلی جلوس در باغ شالامار و ملازمت نمودن جاوید خان و نجم الدوله اسحق خان و دیگر ارکان سلطنت و اعیان مملکت باستماع مختار داخل دولت خانهٔ شاهے در قلعهٔ شاهجهان آباد گردید و بتجویز و تعین وزارت بنام

صفدر جنگ باوجود اقتدار و لیاقت او بپاس رضا و اندیشهٔ آصف جاه در خیز تعویق و تاخیر افتاده مراسلات پادشاه و امرا بدکن رفت چون آصف جاه برجناح سفر آخرت بود عذر ضعف پیری و اظهار عدم رجوع خود بدار الخلافه نگاشت و به صفدر جنگ نوشت که بالفعل ازمیان اطفال شما استقلال دراینچه بهتر دانید و انتظام سلطنت تواند بعمل آرید باز هم مادام الحیات آصف جاه که روزی چند بعد ورود این خط زنده بود صفدر جنگ جرأت بپوشیدن خلعت وزارت نه نمود تا آنکه خبر رسید که چهارم جمادی الاخری سال مرقوم الصدر آصف جاه در سواد دبرهانپور وداع عالم عنصری نموده راه سفر آخرت پیمود و نعشش اورا نقل کرده در روضهٔ که ثریا دولت آباد است پائین مرقد شاه برهان الدین غریب مدفون ساختند آنزمان صفدر جنگ به خاطر جمع قامت قابلیت خود را بخلعت وزارت بیاراست و روز دوشنبه چهارم رجب بعنایت خلعت هفت پارچه مع چارقب وزارت و جواهر سرفراز و بخطاب جملة الملک مدار المهام وزیر الممالک برهان الملک ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ سپه سالار مخاطب گشت اکنون مناسب مینماید که کلمه چند از احوال عمدة الملک و اعتماد الدوله و محمد شاه و آصفجاه که قریب بهم بعالم بقا شتافتند در اوضاع و صفات ایشان باجمال نگاشته بعد ازان سوانح ایام سلطنت احمد شاه و وزارت صفدر جنگ نوشته آید منه التوفیق و به العصام ✣

عمدة الملک امیر خان بهادر بن عمدة الملک امیر خان بهادر صوبه دار کابل ✣ ✣

اصل آباے او از سادات حسنی نعمة الله اند است بعد ازان بیکی از اجداد سلسلهٔ خود که میر میران لقب داشت منتسب گشته بمیر میرائیان شهرت یافتند عمدے این سلسله که در ایران هم شهرت دارد و متقدران درین خانواده بحر سیده از غایت اشتهار احتیاج بارقام و اظهار ندارد در عهد جهانگیر بن اکبر پادشاه جد عمدة الملک که او هم میر میران لقب داشت بنابر صدور جرمے یا بهر صورت بے رضاے شاه عباس فرمان ایران بهند آمد و در حضور جهانگیر کمال تقرب یافت اما از فراق پسران خود که در نفر بوده اند مے آسود و همیشه در آرزو بود که بلقاے ابناے خود زندگے از سر گیرد تا آنکه جهانگیر پادشاه خان عالم را نزد شاه عباس بسفارت فرستاد و از جمله رسالات عمده درخواست پسرانش بود خان عالم به نیکوترو جهے پادشاه ایران را بخشود ساخته این خدمت بتقدیم رسانید پسرانش نیز بهند رسیده سرافراز گردیدند جد او خلیل الله خان خطاب یافته بدرجهٔ عالے ترقے نمود و از وقت جهانگیر الے الآن درین خاندان امارت و عمدگے با علو نسب توامان ماند عموے او روح الله خان بخشی الممالک و مقتدر و مقرب محمد اورنگ زیب عالمگیر پادشاه و پدرش عمدة الملک امیر خان صوبه دار کابل عالمگیر پادشاه اعتماد او از صدمات سلاطین ایران مطمئن در دکن بود و ازین جهت فتوحات آنجا مشهور است که بنام او مے نوشت و این عمدة الملک نیز بکمال اوج و اقتدار رسیده در عهد خود شبیه و نظیر نداشت و نسخهٔ رنگینی بود دعاوے کمالات نفسانے باین جامعیت کم کسے توان یافت شجاعت و سخاوت و فهم و فراست و ادراک حقائق و دقائق هر کار چنان داشت که مهرهٔ ببر فن او را مسلم داشته هر یکے ستایش او را در کارهاے خود سرمایهٔ افتخار مے پنداشت از علماے عظام و مشائخ کرام و سپاهیان و خوانندگان و رقاصان و شعرا و ارباب انشا هر که ادراک صحبتش نموده مداح و فریفتهٔ او مشاهد گشت و یاد خوبهایش نموده زار زار مے گریست و چندین کس به دستگیرے او از حضیض خاکسارے باوج رفعت شعارے رسیده در زمرهٔ امراے متقدر منسلک گردیدند شعر هندے و فارسے خوب مے گفت و در بدیهه گوئے و نکته سنجے نظیر نداشت و حسن بیان نحوے داشت که مستمع از تقریر دل پذیرش چون گل همگی گوش و از حیرت بدهوش مے گردید و هر چه پیرگاه

برای اهل و اولاد زمان اعلی باشد خواه ادنی مقرر می فرمود - هر چند حاجت نمانده باشد باز نمی گرفت و سلیقه های او در آراستن هر چیز مسلم ارباب هوش و تمیز بود - مقتدران قدرشناس بازروی نمونه اختراعاتش خواسته اثاثه و اشیای خود را تقلید و متبع آن می ساختند +

وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین خان بهادر نصرت جنگ +

پدر او محمد امین خان اعتماد الدوله است از اولاد خواجه احرار در عهد اورنگ زیب عالمگیر از ولایت توران وارد هندوستان گردیده بمنصب پنجهزاری تبدیج رسید و در عهد فرخ سیر باعانت و رعایت قطب الملک هفت هزاری و بعد خدمتی و دعا با امیر حسین سید خان بهادر رتبه اسبی عهد محمد شاه وزیر دلپذیر از چند روز سپهر عالم دادگر گردیده و قمر الدین خان درین حیات مدد بخشی سوم و داروغه غسلخانه بود چنانچه مذکور شد بعد استعفای آصفجاه وزارت یافت اگرچه غفلت شعار و همیشه مست باده نخوت و پندار می بود اما نهایت کم آزار و خلق شاه جهان آباد بلکه شکرگزار او زندگی او را غنیمت شمرده رفیق پرور و خطوت گستر بود لیکن لیاقت وزارت چنانچه باید نداشت کمال جاه و حشمت و نهایت عیش و عشرت زندگی نمود یک ماه و چند روز قبل از محمد شاه چنانچه مذکور شد بجنگ ابدالی در گذشت +

محمد شاه پادشاه بن جهان شاه حجسته اختر بن بهادر شاه بن اورنگ زیب عالمگیر

خاصه از فطانت و هوشیاری بهره وافر داشت و ترحم بسیار در مزاج آنقدر که پادشاهان را نباید داشت و در سیاست امرا آنقدر افتاده چون جرأت بسیار نداشت مغلوب نوکران بود و سلطنت ضایع کرده فرخ سیر را اصلاح نتوانست و چون جوان و عیش طلب بود اوقات را بلهو و لعب گذرانید و سلطنت زیاده تر سستی گرفت بعد تسلط نادر شاه و معاودت او از هند بر الطاف و عاطفت او مستظهر گشته بیشتر از پیشتر امالیش طلب گشت و چون آتش خدت جوانی فرو نشسته شکسته خاطر بیمالیش گرفته بود در اواخر عمر بصحبت فقرا و صلحا میل بود با اینهمه در نشست صلحا نامعقول را خوب می فهمید با سفک دماء ابناء جنس خدا را خوش نمود در عهد او خلق آسایش زندگی نمود و تا زمان دولتش بهر صورت سلطنت را آبروئی و قدری در نظر بود و بسبب هوشیاری اساس بوسیده سلطنت را برباد داشت گویا خاتم السلاطین بابریه است چه بعد او سلطنت غیر از نام چیز دیگر ندارد +

قمر الدین بهادر نظام الملک بن نظامی الدین خان بهادر فیروز جنگ بن عابد خان

نام او قمر الدین و از احفاد شیخ شهاب الدین سهروردیست جد او سعد الله خان وزیر اعظم شاه جهان پادشاه و جد پدر او عابد خان از مشائخ سمرقند است عابد خان در عهد شاه جهان وارد هندوستان گردیده در سلک ملازمان شاهزاده اورنگ زیب انتظام یافت بعد تسلط اورنگ زیب بر سلطنت بتدریج بمنصب پنج هزاری یافت و دو بار بمنصب صدارت سرافراز گشته بیست و چهارم ربیع اول سنه ثمان و تسعین بعد الالف در محاصره گلکنده بزخم گلوله توپ از مرکب عمر سبک خرام غلطیده بآخرت رفت و پسر او که شهاب الدین نام داشت از کبرای امرای عالمگیریست بتدریج بمنصب هفت هزاری یافته به نظام الدین خان بهادر فیروز جنگ مخاطب شد و اغلب اوقات سپه سالار سپاه پادشاه مذکور نیز می یافت و در

فتح بیجاپور بر القاب و خطابهای دیگر فقره فرزندارجمند افزود و در ایام سلطنت بهادر شاه صوبه دار گجرات گشته سنه اثنین و عشرین و مائة بعد الالف انتقال نمود و آصف جاه در زمان اورنگ زیب بخطاب چین قلیچ خان بهادر و منصب پنجهزاری بلند پایه گشت و اواخر عهد پادشاه مذکور صوبه دار بیجاپور گردید و در عصر بهادر شاه بعطای خطاب خاندورانی و صوبه داری اوده امتیاز یافت و بعد اندک زمانی بنابر اقتدار آصف الدوله اسد خان بهادر و ذوالفقار خان امیر الامرای سپه سالار ترک منصب نموده لباس فقیر پوشیده انزوا گزید و در عهد جهاندار شاه معز الدین از انزوا برآمده باصل منصب و خطاب سابق سرافرازی یافته سال اول جلوس فرخ سیر بخطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ مخاطب و بمنصب هفت هزاری و صوبه داری دکهن مباهی گشت چون امیر الامرا حسین علیخان بهادر ایالت کل ممالک دکهن یافت و نظام الملک بشاهجهان آباد آمده بوجداری مراد آباد و رساخت و چنین سلطنت رفیع الدرجات بمهربانی قطب الملک بصوبه داری مالوه سر برافراخت و ابتدای عهد محمد شاه با سادات تردد نایافته بر بعض صوبه های دکهن تسلط یافت و آخر قابض جمیع صوبجات آنجا گشت و بعد مردن محمد امین خان بوزارت سرافرازی یافت آخر بنا سازی امرای حضور و انحراف مزاج پادشاه استعفای وزارت نموده بصوبه داری دکهن قانع شد و بعد صمصام الدوله منصب امیر الامرائی یافته بنابر سر بغلبه خود ناصر جنگ نیابت امیر الامرای نجان فیروز جنگ پسر کلان خود داده بدکهن رفت چنانچه در دفتر دوم و بعضی صفحات این دفتر گذشت و قریب بسی سال بحکومت شش صوبه دکهن که قلمرو چندین پادشاه بود پرداخت اکثر امرای عهد محمد شاه دون مرتبه او بوده مراسم و آداب خوردی با او مسلوک می داشتند اگرچه حرص وافر در طلب دنیا داشت اما صفات حمیده و اخلاق پسندیده هم در او بسیار و اکثر اوصاف که امرا را باید در او فراهم بود همیشه صدر نشین کار او فقرا و علما و مشایخ و ارباب استحقاق را بحضورش میرسانیدند و بقدر قسمت شان بانها می رسید وصیت قدردانی او شنیده مردم عرب و ماوراء النهر و عراق و خراسان و اطراف هندوستان رو بدکهن می آوردند و بقدر نصیب بهره می برد ند از آثار خیر اوست شهر پناه برهان پور که در سنه یکهزار و یکصد و چهل و یک بنا گذاشته بمرور ایام داد و آبادی نظام آباد بالای کتل فردا پور که در ویرانه محض طرح آبادی انداخته و مسجد و کاروان سرا و دولت خانه و پل تعمیر نمود رب اجعل هذا بلدا آمنا تاریخ احداث این آبادی مطابق است با سنه احدی و اربعین و مائة بعد الالف و حصار شهر پناه حیدر آباد و نهر بهر سول که در وسط شهر اورنگ آبادی آید طبع موزون داشت و شعر بخوبی می گفت صاحب دیوان است بعد سی و هفت روز از رحلت محمد شاه چهارم جمادی الاخری سنه احدی و ستین و مائة بعد الالف بدرود این عالم نموده میر غلام علی آزاد تخلص بلگرامی در تاریخ رحلت محمد شاه و اعتماد الدوله و آصف جاه یک جا بتعمیه استقاط شمس بمدی گوید **بیت** گشت تاریخ چون کشیدم آه ✣ موت شاه وزیر و آصف جاه ✣ و قطعه دیگر در تعمیه گفته **قطعه** سه رکن مملکت هند از جهان رفتند ✣ فتاد حیف سه دُرِ یگانه از کف دهر ✣ برای رحلت این هر سه یافتم تاریخ ✣ نماند شاه زمان و وزیر و آصف دهر ✣

ذکر سرافرازی یافتن سادات خان بهادر ذوالفقار جنگ بمنصب امیر الامرائی و استحکام خدمت دیوانی خالصه بمجم الدوله محمد اسحق خان بهادر ✣✣

چون خاطر پادشاه و صفدر جنگ از طرف آصف جاه اطمینان یافت خدمت بخشی گری اول باخطاب امیر الامرائی

برای سادات خان بهادر ذوالفقار جنگ خلف سادات خان فرخ سیرے مقرر شد و بعد چند روز از مخلع شدن صفدر جنگ روز پنجشنبه چهاردهم رجب سال مذکور شمشیر و خنجر مرصع و دیگر جواهر هفت پارچه خلعت خدمت مذکور با دو بالا بنده صوبه دارے اکبر آباد و بخشگیری احدیان با احمد علی خان همشیره زاده متبنای او عنایت شد و دیوانے خالصه شریفه چون پیشتر بمومن الدوله پدر نجم الدوله مفوض بود و نجم الدوله را تبازگے بنا بر وصلت شجاع الدوله پسر صفدر جنگ با خواهر او اختصاص و اتحاد بسیار با وزیر الممالک ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ میسر آمد و در آخر عهد محمد شاه دیوانے خالصه بنام نجم الدوله مقرر گشته بود بحال ماند قتدار یافت و جاوید خان خواجه سرائے که از سابق با مادر احمد شاه او دهم بائی سری داشت نهایت تقرب در خدمت احمد شاه بهم رسانیده مدار علیه سلطنت بزعم خود و معتمد پادشاه بدلالت مادرش و حماقت احمد شاه گشت چون اختصاص غلامے و التفات مغفرت پناه محمد شاه و بهرمیت تمام در حرم سلطانے خصوص با او دهم بائی داشت خدمت نظارت با انتقال ذوالفقار خان ناظر نیز با و مفوض گردید و بندوبست خلوات پادشاه باختیار او در آمد پادشاه که بحسب جوهر ذات خفیف العقل سبک مغز بود بتحریک خواجه سرائے مذکور ارتکاب شرب نموده غافل و لایعقل محض گشت و جاوید خان بنواب بهادر مخاطب گردیده دخل تمام در مزاج پادشاه بهم رسانید و امر و نواهیے سلطانے اکثر خاطر خواه او شده و بینهما امور موجب ملال مزاج صفدر جنگ و تراکم غبار کدورتهائے پے در پے سد باب وفاق گشته سرمایه استعداد مواد شقاق و نفاق مهیائے گردید روز یکشنبه دهم رجب خلعت بخشگیری دوم و صوبه دارے مراد آباد بانتظام الدوله پسر قمر الدین خان وزیر و روز دوشنبه یازدهم ماه مذکور خلعت ماتمے بغازی الدین خان فیروز جنگ بابت مرگ پدر شش مرحمت شد و نواب بهادر جاوید خان او را از ماتم برآورده بحضور آورد و روز یکشنبه هفدهم رجب اعتماد علی خان خدمت مشرفے دیوان خاص و اضافه هزارے منصب مرحمت شد و روز چهارشنبه بیستم رجب خلعت صوبه دارے اجمیر با وزیر عنایت گشت و آخر شب دوشنبه شانزدهم شعبان هادی علی خان مرحوم حلت نموده نزد قبر شاه نمود مبتدع مدفون شد و همدران ماه تربیت خان مرحوم برحمت حق پیوست و علی محمد خان روهیله که برخے از احوال او در اوراق سابقه سمت ارقام یافت بعد ورود در ملک قدیم خود که عبارت از محالات بن گذره و بریلے و بداؤن و مراد آباد وغیرها است و تشریف آوردن والد مرحوم بشاهجهان آباد چند ماه زندگے نموده بمرض سرطان که بر لبشت او در همان ایام بهم رسیده بود درگذشت و صفدر جنگ بعد ادراک رعنیت والد مرحوم بر فاقتش راجه مهانارائن پسر دیوان خود را فرستاده از راه قدردانے طلبیده فقیر هم باتفاق آن مرحوم رفته شرف حضور وزیر الممالک صفدر جنگ بهادر دریافت بعد روزے چند حکومت پانی پت و سونپت وغیره سیزده محال خالصه شریفه متعهد والد مرحوم داد و منصب پنجهزارے و نوبت مع خطاب اسد جنگے و پالکے جمالدار از بادشاه دهانیده بکارهائے مذکور مرخص ساخت چون نجم الدوله محمد اسحق خان بهادر دیوان خالصه شریفه از عهد فردوس آرامگاه محمد شاه بود والد را توسل با آن امیر کبیر نیز میسر گردید والد نظر بود داد و حقوق قطب الدین محمد خان بهادر فوجدارے حصار و حجهر وغیره برائے خان مرقوم مهیا نموده آن بے بها گوهر دریائے شجاعت و کان مردے و مروت را طلبیده شت خان بهادر مرقوم چون از قوم روهیله و افغان دلپسے داشت و آباے او همیشه فوجدارے مراد آباد که بمنزله صوبه ارعهد فرخ سیر قرار یافته بود داشتند و مراد آباد بمنزله وطن خان مغفور مذکور گشته بود همیشه همت بر استیصال روهیله و افغان و انتزاع فوجدارے آن مکان از دست ایشان می گماشت در عهد علی محمد خان بنا بر حمایت او که وزیر الممالک قمر الدین خان سے نمود میسر نیامد در ینولا که علی محمد خان بعد بیرون قمر الدین خان و هنگامه لشکر کشے احمد ابدالے در ممالک مستحکمه قدیمه خود که عبارت از مراد آباد وغیره است

آمده مسلط گشت و بعد سهل مدتی بمرض سرطان درگذشت و اتباع او مثل حافظ رحمت و دوندے خان وغیره که هر یکے پدر زن یکے از پسران علے محمد خان بود بهانه نام داماد خود ها ممالک مذکوره مسخره را منقسم ساخته بقابوے خود آوردند و برائے داماد هاے خود بقدر معاش آنها جاها علحده کرده و بآنها داده باستقرار خود قابض و باانهایت جاه و حشم و فوج و خدم بودند خان بهادر مذکور خواست که درین ایام از انتظام الدوله خانخانان پسر قمر الدین خان سند فوجدارے مراد آباد گرفته با افاغنه بجنگد و بضرب دست خود مکان مذکور را از دست آنها منتزع گرداند بنابرین از والد مرحوم در آمدن خود عذر خواسته بشاهجهان آباد اقامت ورزید

ذکر جنگیدن قطب الدین محمد خان بهادر با افاغنه مراد آباد و گذاشتن نام مردے و مردانگے بر صفحه روزگار از شجاعتے که ازان بهادر شیر دل دران عرصه کارزار رویداد

قطب الدین محمد خان بهادر که مجمل محامدش قبل ازین مرقوم شد از خانخانان انتظام الدوله پسر قمر الدین خان سند مراد آباد درخواست چون عمل او از تسلط افاغنه در انجا بود خواهش قطب الدین خان بهادر از نعماے غیر مترقبه دانسته بلا تامل اسناد نوشته داد اما بنا بر دنائت باندک زرے و اسباب ضرورے اعانتے که باید بنمود خان بهادر دریا دل بنام سردارے و علو همت و شجاعت خود اسباب ضروری بقرض و وام سرانجام داده قاصد تسخیر فوجداریے مراد آباد گردید چون همت و شجاعت آن صفدر عرصه کارزار در جمیع بلاد هندوستان خصوص قرب جوار آن دیار کالشمس فی وسط النهار بر همه کس ظاهر و آشکار بود باندک استعداد و تحریک خان معظم مذکور جوق جوق مردم سپاهے پیشه هجوم آورده کثرتے در فوج و اتباع بهم رسید و آن شیر دل باستظهار دو سه صد کس قدیم که بارها جسارت و جرات آنها دیده بود عازم حرب دون زادان فراوان که اغلب عدد آنها کم از پنجاه هزار نفر نخواهد بود و سامان حروب از جنس بان و بندوق و توپ و رهکله وغیره ایجه باید بوفور مهیا و موجود داشتند گردیده بیرون شهر شاهجهان آباد منزل گزید و فی الجمله تهیه اسباب درست دیده رهگرای عرصه جان بازی گشت چون این خبر قبل از خروج خان معظم از شاهجهان آباد بگوش افاغنه عفریت نژاد رسیده بود از اطراف و جوانب جمع آمده در مقامے متصل مراد آباد ازدحام داشتند بعد رسیدن خان رستم نیز در نزدیک بمعسکر آنها بلکه از ابتداے نهضت سفر او مرسلان فرستاده استدعاے مصالحه و ترک منازعه بر تسخیر مراد آباد نموده راضے بودند که چنانچه مامردم باهمدگر ملک را تقسیم نموده اوقات میگذرانیم شما هم بنحطے لائق بحال خود اگر قناعت فرمائید ما همه بطوع و رغبت بآن راضی و در تفویض آن بلا زمان حاضریم اما آن عالے همت بلند مرتبت راضی باین معامله نگشته برارادهٔ خود سوخ ورزید افاغنه ناچار گشته باوجود کثرت قوم و اسباب بنا بر خوف شجاعت آن شیر بیشهٔ هیجا دست از جان شسته لرزان و ترسان آماده کارزار آن هزبر شیر شکار شدند و صفوف حروب از طرفین آراسته بمقاتله برخاستند قطب الدین محمد خان بهادر با وجود قلت اعوان و کمے سامان بمجرد مقابله مع بهادران جان باز که زیاده از دو سه صد کس نبوده اند پیاده پا گشته بضرب بندوق و تهماے دستی دمار از نهاد هستی اکثرے از آنها برآورده تا دو سه کروه افاغنه را گریزانیدند و درین عرصه بعد از کشته ها پشته ها بلند گردانیدند اما آن جماعهٔ پرکین بمشاهده کثرت خود و قلت اعوان خان جنت مکان بهر صورت خود دارے نموده هر جا قابوے یافتند کمین کرده بآتشبارے بندوق و بان تهاے وجود رفقاے معدودے قطب الدین محمد خان را سوختند تا آنکه آهسته آهسته چند نفر مجروح که زیاده از بیست سے کس نبوده اند باقے ماندند و خان رستم نشان جراحات متعدده برداشته آخر الامر بضرب گولے بندوق که بر سینهٔ بے کینه اش پے در پے

نشست رخت هستی دران میدان مرد آزما از دنیا بربست از جمله رفقا هم قریب صد کس گرد و پیرامون لاش غرقه بخونش افتاده جان شیرین بجان آفرین سپردند و مورد مهر ایزد آفرین ازلب و دهان دوست و دشمن گشتند و دوازده نفر ازان جمله رفقاے قدیم که دوسه صد کس بوده اند درمیان مجروح افتاده بعد معالجه چون صحت یافتند تا دام الحیات محسود همکاران بودند اللهم اغفر لهم واحشرهم مع الشهداء والصدیقین ✣

ذکر جنگ بیدن صفدر جنگ وزیر قائم خان قائم جنگ بنگش را با اولاد علی محمد خان روهیله بجیله و تزویر

وزیر الممالک صفدر جنگ که از مدتها اجتماع و اقتدار افاغنه دران دیار که جوار صوبه او بود نمے پسندید و اواخر عهد محمد شاه چنانچه گذشت داعیه استیصال اینها نموده پادشاه را بر سر روهیله مذکور برد اما از نفاق قمر الدین خان وزیر کار او خاطر خواه صفدر جنگ بانجام نرسید درینولا که خود وزیر و ظهیر سلطنت و علی محمد خان ره سپر وادے عدم گردید قائم خان پسر محمد خان بنگش را ولالت با نتزاع ملک روهیله مذکور از دست اولاد و اتباع او نمود بملاحظه آنکه هر طرف شکست افتد فائده درستی خواهد داد قائم خان چشم طمع بملک و مال اخلاف علی محمد خان دوخته آنها را در قلعه بداؤن محصور ساخت و عرصه حس و حرکت بر آنها تنگ گردانید سعد الله خان پسر کلان روهیله مذکور که داماد حافظ رحمت روهیله و بجاے پدر مسند آراے ملک بود و دیگرے داماد دوندیخان و هر یک ازین سرداران ملک را بهانه حصه داماد ان خود منقسم ساخته قابض و متصرف بودند اما ریاست کل تعلق سعد الله خان داشت او مع کل اخوان و اتباع عجز نا نے از حد گذرانیده دقیقه از الحاح فروگذاشت چون سود مند نیفتاد ناچار دل بمرگ و مدافعه نهاده دهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک هجرے بمیدان برآمد و صف آراگشته فوج در کوهاے دریاچه خشک پنهان و کمین نشانیده باباقے افواج روبروے قائم خان رفت چون جنگ در گرفت غلبه از طرف قائم خان که فوج بے پایان و ریاست جمیع فرق افغان داشت بظهور رسید و سعد الله خان مع همراهیان بنا چارے و عیارے پشت بر جنگ داده عطف عنان از میدان نموده جنگ کنان آهسته آهسته خصم را بطرف کمین گاه کشید و قائم خان مع سرداران هم عنان ظفر و با فواج خود شتابان از عقب بنجر در پے گریختگان علق العنان بجاے رسید که چند هزار روهیله مع بان و تفنگ قاصد جان قائم جنگ پنهان نشسته بودند بنجر در رسیدنش بیکبار جنگ جویان پر کمین از کمین برخسته قائم خان را بزیر شلک آتشبار بندوق و بان گرفتند درهمان شلک قائم خان با کل داران بخاک هلاک افتاد و همراهیان او هم لب یار بها دفنا رفته فتح و ظفر نصیب سعد الله خان و دیگر اخلاف علی محمد خان گردید ✣

ذکر وقایع سال شصت و دوم از مائه دوازدهم هجرے

روز چهارم ربیع الثانی سنه مذکوره میرزا احسن برادر کلان صفدر جنگ وزیر بیمار شده (انتقال) نمود در آخر ماه رمضان همین سال علی امجد خان مرحوم را پاسلکے جهالرداره رحمت شد و روز دوشنبه [illegible] احمد ابدالی [illegible] بارسوم بلاهور لشکر کشیده [illegible]

ذکر ورود احمد ابدالی بسرهند ثالث و جنگیدن با معدودے هلاک و اسحا میدن بصالحه بتقدیر خداوند علیم و قدیر

منجنی نماند که چون معین الملک پسر وزیر الممالک قمر الدین خان ازین حیات محمد شاه بصوبه داری لاهور و ملتان سرافرازی یافت بهکاوے خان مخاطب برستم جنگ بهادر پسر روشن الدوله را مدار المهام خود ساخت و برتق و فتق مهمات آنجا مے پرداخت چون هنوز تمکن در لاهور و استعداد اسباب حروب چنانچه باید نداشت ناگهان درهمین سال احمد ابدالے باز لشکر بلاهور کشید و معین الملک باو بجنگ پیش آمد چون هر دو چنان استعداد نداشتند معین الملک خود باقتضاے صلاح وقت سلسله صلح جنبانیده اطفاے نائره فساد اصلح دانست ابدالے هم مغتنم شمرده بدستور نادرشاهی از چهارمحال تنخواه کابل که عبارت از سیالکوٹ و اوزنگ آباد و گجرات و پیرو راست پشنگش خود بذمه معین الملک مقرر کرده عطف عنان بجانب کابل نمود +

نهضت نمودن ابو المنصور خان صفدر جنگ باراده انتزاع ملک و دولت قائم خان از مادر و اتباع او و افاغنه آشوب آهنگ +

وزیر الممالک ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ که در هر دو صورت فائده خود دیده بود بمجرد استماع این خبر خواست که یدک و مال بنگش از دست بازماندگان آن دو دمان انتزاع نماید بنابرین احمد شاه پادشاه را با خود گرفته از شاه جهان آباد در حرکت آمد وزیر دو شنبه نهم سلخ ذے الحجه سال مذکور داخل خیمه گردیده در چند روز تا بکول رسیدند صفدر جنگ پادشاه را در قصبه کول توقیف فرموده خود بدریا گنج که فرخ آباد دار الملک بنگش بست کرده ازانجاست رسیده مادر قائم خان زن محمد خان غضنفر جنگ چاره غیر از اطاعت ندیده بملازمت وزیر آمد و معامله بر شصت لک روپیه نقد و جنس و انفصال یافت و باسعداد خان نیز بتقاضاے تو نچانه قائم خان و اهل و اسباب او که بغارت برده بود مع نذرانه درمیان آورده وجهی خیر معلوم براو هم الزام نمود +

ذکر وقایع سال شصت و سوم از مائه دوازدهم هجری +

بعد انفصال معامله احمد شاه از کول بدهلے خرامیده و روز سه شنبه هیجدهم ماه صفر داخل دولت خانه گردیده روز دوشنبه دوازدهم ربیع الثانے سال مذکور نوروز شد وزیر براے تحصیل نقد و جنس موعود همانجا اقامت ورزیده ملک مقبوضه افاغنه بنگش بضبط خود در آورد دگر شهر فرخ آباد مع دوازده موضع که التماس افاغنه مذکور از عهده فرخ میر بود بر برادر قائم خان بحال و برقرار ماند وزیر الممالک از ضبط و ربط محالات و اخذ اموال ضبطے قائم خان و نذرانه که از او و اتباع علے محمد خان قرار یافته بود انفراغ نموده راجه نول رائے را نائب صوبه خود را راتق و فاتق انجا نیز ساخت و خود معاودت نموده بحضور آمد +

ذکر مجمل احوال راجه نول رائے

او از قوم کایته سکسینه کهره سرے باستب و اول ادنی ملازم وزیر بود از حسن اخلاص و نیکو خدمتیها پا بر مدارج ترقے گذاشته بتدریج نائب مقتدر صوبه گردید کسے از رفقا و ملازمانش برتبه او نرسید نول رائے مذکور جا بجا عمال از طرف خود نصب نموده بلده قنوج را که جاگیر وزیر بود محل اقامت خود ساخت و فرخ آباد از انجا فاصله است کذا هست اکثر برادران قائم خان که از بطن دیگر بوده اند مع بعض چیله هاے معتمدش در قلعه آله آباد مقید شدند و نول راے بر افاغنه آن دیار از هر جا تجاوز نموده بایشان احداث فتنه هاے بزرگ گردید مادر قائم خان احمد خان را که برادر علاتے او و از زنهاے دیگر وزیر بود پیغام داد که آبروے

افغانے ونام پدرت برباد رفته اگر غیرتے داری هرچه از دست تو برآید دران قاصر نباید بود و افاغنه اطراف و جوانب را نیز سخنان مهیج غیرت گفته فرستاد آنها باهم گرمساخته در فکر آن شدند که بنیاد عمر و دولت نول راے را برانداخته ملک خود را از ضبط او برآرند نول راے وزیر را برین اجرا آگاهے داده باجمعیتی که داشت از قنوج برآمده معسکر ساخت و گرد لشکر خود سنگر بسته مترصد وصول افواج وزیر که به کمک او تعین شده بود نشست روز جمعه دوازدهم شعبان وزیر الممالک صفدر جنگ بهادر از پادشاه مرخص شده بر معبر اسیلے طرف شهر بر دریاے جمنا داخل باغ گردیده معسکر ساخت و روز شنبه بیست و هفتم ماه مذکور نصیر الدین حیدر خان هم زلف خود را مع محمد علی خان رساله دار و غیره سرداران بکمک راجه نول راے تعین فرمود و روز دیگر که یکشنبه بیست و هشتم بود اسمعیل بیگ خان معروف بچیله که معتمد علیه وزیر بود مع راجه دیبی دت فوجدار کول مرخص شد و باعانت نول راے روانه گشته شش کروه پیشتر رفت و احمد خان با جمعے کثیر از افاغنه مقابل نول راے رسیده پیغامهاے مصالحه و استخلاص برادران خود نبا بر غافل ساختن او میداد تا آنکه دهم ماه مبارک رمضان روز جمعه قبل از ورود افواج کمکی سواران افاغنه از یک طرف سنگر ظاهر شده از دحام آوردند و افغانان پیاده از طرف پشت لشکر که توپخانه نداشت بدنا داخل سنگر شدند راجه نول راے فوج خود را منع کرده بود که سوار نشده پیاده پاحراست مورچال خود ها نمایند افاغنه از عقب درآمده علی الغفله بر جنیه راجه مذکور ریخته کارش تمام ساختند عطا خان شوهر رابعه بیگم دختر حاجے احمد برادر مهابت جنگ که ذکرش در سوانح مهابت جنگی گذشت بجرأت کار فرما گشته بمدد نول راے شتافت و سر در پے او گذاشت و بسیارے از بنجاره و اشراف دیگر که رفقاے نول راے و ملازمان وزیر و اکثرے از متوطنین قصبات صوبه اوده مثل بلگرام وغیره بودند جانسپارے نموده رهگراے ملک بقا گردیدند و توپخانه و اردو و تمام متاع افاغنه رفت این خبر بوزیر رسیده موجب تشویش و تشویر او گشت و همدرین سال ناصر جنگ خلف نظام الملک آصف جاه حسب الطلب احمد شاه تا دریاے نربدا با هفتاد هزار سوار جرار بلوز بر خود را رسانیده درین ضمن باز پادشاه شقه بدستخط خاص متضمن تمامت نوشته فرستاد و نیز مظفر جنگ خواهرزاده او در دکهن تمرد ورزیده بنا برین برگشته بمرکز دولت خود شتافت و ذکر او بعد نگارش احوال امراے حضور مرقوم مے شود ✣

ذکر نهضت نمودن وزیر الممالک صفدر جنگ مع دیگر امرا و افواج پادشاهے و شکست یافتن از دست افاغنه بقدرت الهی و بعض سوانح که درین سفر از قضا و قدر روی داد

وزیر الممالک ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ چون از دحام افاغنه و اهتمام آنها در هیجان مفاسد مید انست قبل از وصول خبر کشته شدن نول راے باعانت او قاصد شده سلخ شعبان روز سه شنبه سنه یک هزار و یکصد و شصت و سه هجرے از لشکر خود بحضور پادشاه آمده مکرر رخصت شد و نجم الدوله محمد اسحق خان بهادر و میر بقا پسر اعتماد الدوله قمر الدین خان وغیره امراد افواج پادشاهے بنصرت وزیر تعین شدند حین رخصت بوزیر الممالک سپر و شمشیر و هار گل و بسیار چیز ها سے دیگر از فرط مهربانے در حق شان او مرحمت شد و نجم الدوله اسحق خان بهادر را فتح پیچ و شمشیر و میر بقا را فتح پیچ عنایت گشته متعین وزیر شدند او با افواج ملازم خود و امراے متعین قریب دو منزل در سه چهار روز از دار الخلافت بیشتر رفته بود که خبر مذکور شنیدند در قصبه بارهه توقف فرموده باحضار افواج دیگر فرمان داد و والد مرحوم را که بعد معاودت از برسیلے و ترک رفاقت غازی الدین خان فیروز جنگ رفیق خود گردانیده حکومت پانے پت وغیره بیجده بمحال خالصه شریفه عنایت نموده بود نیز طلب داشت و تیکاه

در باغات مارهره مقامات نموده زیاده از هفتاد هزار سوار فراهم نمود درین عرصه سانحهٔ غریبے رو نمود ۔

ذکر تاراج رفتن قصبهٔ مارهره و متبلا گشتن بنجبا و اشراف آنجا بذل اسر ناموس و اطفال بمحض قضا و قدر ذو الجلال ۔

هیجدهم ماه مبارک رمضان سال مذکور سارباے از نوکران مغلی درخت دروازهٔ عنایت خان که ملازم وزیر بود از وطنان آنجا بود بر بدعنایت خان باعتماد آنکه ملازم سرکار وزیر است سارپان را تادیب نموده گوشمال بواسطهٔ داد سارپانان دیگر نزد آقاے خود جمع آمده فریاد نمودند چون او از جملهٔ جماعهٔ داران مغلیه بود همراهیان خود را فرستاد که عنایت خان را گرفته بیارند جماعهٔ سوار و پیاده همراهے او بر خانهٔ عنایت خان دویدند دیگر جماعهٔ مغلیه را گمان شد که براے غارت قصبه مارهره حکم وزیر صادر یافته تمامے افواج مغلیه تیار شده وقت عصر بود که بر قصبهٔ مذکوره تاخته در طرفة العین باخاک برابر ساختند و عنایت خان و پسرش را که جوان نوزده ساله بود بجان کشتند وزیر بمجرد استماع نصیر الدین حیدر خان را فرمود تا رفته زود خبر گیرد و تفحص نماید که غارتگران را باز دارند اما تا اینها برسند و تهدید نموده مردم را ممنوع سازند کار از کار گذشته علمے بر باد رفته ناموس اکثرے از سادات و شیوخ و کنبو و غیره شرفاے آنجا ببلاے اسیرے مبتلا گردید و اسباب خانه آنها تاراج رفت نصیر الدین حیدر خان تمام شب محنت کشیده جمیع نوامیس شرفا و غربا را از خیام ملاعین مغلیه برآورده در خیمه علحده که وزیر براے آنها برپا کرده بود فراهم نمود و تمام شب وزیر برین ماجراے ملول اکثر زار زار گریان بود و طعام نخورد و از اول طلوع صبح تا وقت اشراق مستورات مذکوره بنجا نهاے خود رسیدند و اطفال که مغلبهٔ آنها را در بر و بنه خود گود الماکنده دران افگنده از بالا بخار و خس پوشیده پنهان کرده بودند بهمرسانیده به پدر و مادر آنها باز گردانیدند آن روز دران قصبه و میدان هنگامهٔ عاشورا و آشوب طامة الکبرے برپا بود وزیر مبلغے کثیر بمردم شهر فرستاد اما اموال لاتحصے اغارت رفت و گذشت آنچه گذشت مردم از بیان زبان بمقتضاے بیت مشهور سعدے بیت آتش سوزان نکند با سپند ۔ آنچه کند دود دل دردمند ۔ مے گفتند که فتح وزیر نخواهد شد

وزیر بعد اطمینان از جمعیت فوج و اسباب از مارهره کوچید و پیشتر رفت ۔

ذکر جنگ وزیر با احمد بنگش و دیگر افغانان و شکست فاحش خوردن باوجود وفور فوج و سامان و مقتول شدن نجم الدوله و نصیر الدین حیدر خان در میدان ۔

چون عسکرین نزدیک بهم گردیدند شب بیست و دوم شوال سال مذکور وزیر با والد مرحوم که مقدمه افواج نجم الدوله محمد اسحق خان مقرر شده بود در حکومت بریلے با افاغنه در وهیله جنگیده از وضع حرب آنها مطلع بود استشاره نمود والد معروض داشت که اینها اغلب کمین کرده در غفلت از طرفے سر بر مے آرند و باتفاق شور و هنگامه نموده مے ریزند دران وقت اگر ثبات قدمے بعمل آید باز پایدارے نمی توانند و مغلوب مے شوند بنابرین فوجے را از مغلیه که اولوس جناب عالے اند بقدر سه چار هزار کس پیش روی فیل سوارے خاص مع بندوق و جزائر پیاده باید داشت که وقت آشوب در حضور پایدارے کرده بزیر شلک جزائر افاغنه را بگیرند اسمعیل بیگ خان عجب را کار فرما گشته گفت اے صاحب فروا به بینید که انشاء الله تعالے چه سان احمد خان را مع اتباع او بگوشه کمان گرفته مے آریم والد خاموش ماند چون صبح دمید بعد فراغ از نماز روز پنجشنبه تاریخ مذکور وزیر افواج را آراسته و اطراف

وجوانب ملحوظ داشته و توپ خانه را جابجا پیش روگذاشته قدم بقدم روانه گردید پاسے از روز برآمده مقابله فیمابین روے داد
و توپ اندازے و تیر و تفنگ افگنی شروع گشت راجه سورجمل جاٹ که در میمنه وزیر متصل بمقدمه بود و اسمعیل بیگ خان که در میسره گردنک
برافاغنه مقابل که رستم خان وغیره سرداران معتمد بودند تاخته دو دو از نهاد آن جماعه برآوردند و جنگ صعبی روی داده شش هفت
هزار سوار و چهار هزار افاغنه درمیدان کشته افتاد و بقیه السیف راچار و نا چار عار فرار اختیار افتاده بهزیمت شتافتند راجه برج اندر مهندر ٹھاکر سورجمل
جاٹ و اسمعیل بیگ خان مسلسل فتے در تعاقب فراریان پیموده از وزیر اندکے دور تر گشتند و وزیر علی التواتر توپ و جزائر دبان بمدد
و کمک آن سر دو سه فرستاده تا پیش روے او از آلات مذکوره خالے نگشت و آفتاب شروع بزوال نموده زمانے فقیر ظهور یافته افاغنه
کمین که احمد خان هم درمیان آنها بود نماز ظهر گزارده از طرفیکه مزرعه زرت حاجب بود نمایان گشت و جنگ شروع گردید بحکم قضا و قدر
کامگار خان بلوچ که فوجدار گردشتا بجهان آباد و متصل بمقدمه فوج وزیر بود و جنگ سے کرد تاب صدمات بان اندازی پیادگان
روهیله نیاورده روبفرار نهاده سے گزنید سازشے با احمد خان بنگش داشت علی ای حال افواج مغلیه صورت شکست و آئینه میدان
دیده اکثرے را پاے ثبات لغزید وزیر الممالک علی الغور محمد علی خان رساله دار و سید نور الحسن خان جماعه دار بلگرامے را بکمک سر اول
فرمان داد هجوم افیال و سپاه مانع گذشتن این هر دو گشت اما بهر صورت سید نور الحسن خان مع جمیع برادران و عبد النبی جیله محمد علیخان
مع همرابیان خود که دران وقت بهیئت مجموعے سه صد سوار خواسته بود صفوف را شگافته خود را بفوج مقدمة الجیش رسانیدند
چون مغلیه بے خیرے را کار فرما گشته روبفرار نهاده بودند وصول خان مذکور بکمک آنها سودے نداد سید نور الحسن خان و عبد النبی خان
رجوع بجانب چپ نموده دیدند که قریب سه هزار پیاده و برلشت آنها سواران از طرف میسره بشکل مخروطے سے آیند توپخانه چون
بکمک هراول رفته آن طرف بسیار کمتر بود فوج مذکور بے آنکه صدمه کشد نزدیک رسید سید نور الحسن خان و برادران ایشان دست
بقبضه کمانها برده تیر اندازی و برق اندازان همرابی عبد النبی خان شلکی نمودند جمعی از طرف افاغنه بر خاک میدان غلطیده و اندک پیچی خورده باز خود را
باستقامت داده سبقت نمودند و راه فرار در فوج وزیر کشاده یافته کمترکسے را پاے ثبات و قرار بر جا مانده بود نصیر الدین حیدر خان همزلف و خاله زاد
وزیر چون شیر خشمناک اما با معدودے از رفقا برانبوه افاغنه بے باک حمله آورده خود را بر قلب آنها زده و هفت کس را بدست شمشیر خود از هم
گذرانیده بسیر لاله زار بهارستان آخرت شتافت افاغنه بنوعے حسن خان و محمد علیخان سید محمد علیخان را زخم تفنگ بر دست راست رسید فیل نور الحسن خان
ظاهر از خمهاے شمشیر برداشت و میر علام نبی متخلص بر سادات و میر عظیم الدین از سادات بلگرام درین وقت بر اثر نصیر الدین حیدر خان
رهگراے عالم بقا گردیدند و افاغنه فیل وزیر را احاطه نموده ندانستند که کیست فیلبان بزخم تفنگ مقتول گشت و میرزا علی تقی
اتالیق شجاع الدوله پسرش که درخواصے بود زخم تفنگے برداشته کناره گزیده و وزیر را نیز زخم تفنگ بر گلو آمده غشی عارض گشت
و بیهوش افتاد اما چون هودج بر بنج و جنگے بود از دیگر جراحات محفوظ ماند و از هودج غیر از سر چیزے بنظر نمے آمد و در غشی افتادن
آن هم غیر مرسے بود افاغنه هودج مذکور را خالے دانسته گذشتند و بر سر اسحق خان رفتند نجم الدوله بانگ بلند گفت که منم ابو المنصور
با جمعے کثیر چون شمشیر جوهر شجاعت و رمیدان مردان ظاهر نموده بپاے ثبات و قرار بر سلم جان فشانی عروج نمود چون تمام فوج ناموس
و حمیت مرد اورنگے در باخت سید نور الحسن خان و محمد علے خان سررشته نمک حلالے و نجابت از کف نداده خود را تا بوزیر رسانیدند
وزیر حکم نواختن شادیانه فرمود تا پریشانی مردم بجمعیت گراید لیکن سودے نکرد وزیر ناچار مع محمد علیخان و نور الحسن خان و چند نفر
مغل و سندوستانی که زیاده از دو صد سوار نخواهد بود با دل شکسته و خاطر خسته از میدان برگشت والد مرحوم بعد برگشتن وزیر و
جمیع صغیر و کبیر از میدان جمع نموده بعض توپ خانه وزیر که لیاقت همراه گرفتن داشت و مردم متفرق مؤنث الحواس را فراهم

آورده باخود آورد وقت شام وزیر بکارهره رسیده منور الحسن خان فرمود که اسباب تکمید زخم بهم رسانند خان مذکور حاضر ساخت و آلت کار بعمل آمد والد مرحوم نصف شب دمدانجا رسید وزیر صبح از مارهره کوچ نموده پیشتر خرامید واکثر اردو و لشکر وزرا مغلیه بیغیرت از وفا و آدمیت دور تاراج نمودند انچه باقی ماند از دست گنواران و دهاقین راه بغارت رفت اما از مارهره صورت جمعیتی روی داد کوچ بکوچ قطع مسافت بعمل آمد و بیست و نهم شوال سنه مذکوره وزیر بر لب دریای جمنا مقابل بدهلی که معروف بشاهجهان آباد است رسید +

ذکر احوالیکه در صوبهٔ اوده و الهٔ آباد بمشیت خالق عباد و بلاد گذشت + + +

احمد خان را بعد شکست دادن وزیر مواسے تسخیر هر دو صوبهٔ اوده و الهٔ آباد در سر پیچیده محمود خان پسر خود را بضبط صوبهٔ اوده مقرر نموده و خود قاصد استخلاص قلعهٔ الهٔ آباد از دست بقار الله خان و علے قلی خان غیره الهٔ داغستانے گردید بقار الله خان پسر رحمت خان است که برادر حقیقی عمدة الملک امیر خان بود و از عهد عموے خود امیر خان عمدة الملک بفوجداری کوڑه و درهمین صوبهٔ الهٔ آباد گذرانیده درین آوان صفدر خنگ رفیق و صدیق خود گردانیده بود که این سانحه روے نمود خان مذکور و علے قلی خان که از اتباع سید محمد خان نائب صوبهٔ الهٔ آباد ملازم عمدة الملک بود بپاس غیرت و بحجابت خود اطاعت ننگش ننگ و عار خود شمرده چون از عهدهٔ جنگ میدان برآمدن نمی توانستند در قلعهٔ الهٔ آباد در روے احمد خان بنگش بسته بحصار ند کور تحصن جستند و بر گنگا سپلے پائین قلعه بسته راه رسیدن مدد و رسد مقرر کردند و بهمدرین عرصه راج اندرگر که از فقراے سنیاسے مهادیو پرست و عجب صاحب جرأت اندک ذی مکنتی بود برائے پرستش معبد پراگ الهٔ آباد در پاے قلعهٔ الهٔ آباد مجاورت داشت کمر همت بر خدمت و زیر بسته بے اذن و اطلاع اوبا عانت بقار الله خان و غیره متوسلان وزیر پرداخت و هر چند هر دم و زیر دلالت باقامت در قلعه نمودند قبول نکرده بیرون حصار مستعد و تیار سے بود و روزے دو سه بار قابو دیده بر مادیانهاے بادپا سوار گشته بر افواج افاغنه خود راجع معدودے از چیله هاے زد و کار اکثر مخالفان ساخته و مبارزان را بر خاک هلاک انداخته سالما و غانما بجاے خود آمده مے نشست این معامله بقبول انجامید و پاید اے شایسته از بقار الله خان و دیگر متحصنان و راج اندرگر گسائین بظهور رسیده احمد خان کارے از پیش نبرد مگر لشکریان او که همه افاغنه بے باک و روهیله هاے سفاک بوده اند تمام الهٔ آباد را که بلدهٔ عظیم الشانی است از روزهٔ خلد آباد تا زیر قلعه سوخته غارت کردند و چهار سه زار مستوره نجیب و ناموس شهر را اسیر بردند مگر دائرهٔ شیخ افضل الهٔ آبادے و محله دریا آباد که مسکن آنجا همه افاغنه اند محفوظ ماند و هنوز عمل احمد خان درین دو صوبه درست نه نشسته بود که آمد آمد وزیر شهرت گرفته احمد خان دست پا چه گشت و از محاصرهٔ قلعه برگشته بملک خود که فرخ آباد است شتافت + + +

ذکر سوانحیکه در نواح مضافات اوده و لکهنؤ روے داد و عقده هائیکه از دست جرأت و ناخن شمشیر شیخ معز الدین خان بهادر کشاد + +

احمد خان بنگش چنانچه مذکور شد بعد غالب شدن بر وزیر خود باراده تسخیر الهٔ آباد شتافت و پسر خود محمود خان را بتسخیر اوده و لکهنؤ و مضافات آن برگماشت محمود خان حسب الامر پدر با لشکر و حشر از جاے خود جنبیده شانزدهم جمادی الاولے سنه اربع و ستین و مائة بعد الالف در سواد غربے بلگرام فرود آمد افاغنه همراهے او بمقتضاے طینت خود دست تطاول

برسکنه قصبه مذکوره دراز کرده چند کس را زخمی نمودند مردم آنجا هم که همه اشراف وسپاهی پیشه اند چندی از افاغنه را مجروح ساخته قریب دو صد رأس بار بردار از هر نوع ومواشی لشکر را غنیمت بردند محمود خان باقتضای طبیعت افغانی وغرور تسلط وجوانی باتمامی فوج تیار شده شهر را فروگرفت وارادهٔ تاراج آنجا نمود مردم قصبه محله بمحله وکوچه بکوچه استحکام کرده مستعد مدافعه شدند مشائخ ومعمران قصبه که با احمد خان ربطی داشتند واسطهٔ اصلاح گشته فتنه برخاسته را خوابانیدند محمود خان خود بطرف پهاپهامو آمده یکی از اعمام یا اقوام خود را با بیست هزار سوار ودو پیادهٔ بطرف لکهنؤ روانه کرد وسردارے رابع پنجهزاری کس بلکهنؤ فرستاد سردار مذکور خود بیرون شهر اقامت کرده کوتوالے برائے شهر معین کرده فرستاد شهر از عملهٔ صفدر خنگ خالے بود ومتوسلان صفدر خنگ بمجرد استماع خبر شکست خوردن او همراه بقا رافتدخان که دران اوان در لکهنؤ بود از انجا برآمده به بناچصار الهآباد رفته بودند واکثر مغلیه اموال خود را امانت در خانه شیخ معزالدین خان بهادر که از جمله سرداران شهر ودیرینه متوطن آنجا است گذاشته هریکے باسمتے در رفته بود هرچند خیر طلبان معزالدین خان ممانعت مے نمودند که مال مغلیه در خانه داشتن موجب دعوے افاغنه باشما است خان مرقوم از فرط جوانمردے نشنیده مردم ومال آنها را در پناه خود جاے مے داد کوتوال آمده در شهر تعدے آغاز نهاد معزالدین خان بهادر باقتضاے صلاح وقت بدیدن سردار افاغنه رفت تا اگر تواند رفع بدعت کوتوال آنها نماید سردار افاغنه احترام خان مرقوم نموده حکم امان بشهریان داد درین ضمن یکے از مفتریان فتنه پرداز بحضور سردار رفته ظاهر نمود که کوتوال شما را مردم شهر زده وبے آبرو نموده بیرون کردند معزالدین خان گفت که از شهریان کسے را مجال چنین تمردے نیست من مے روم اگر کسے مصدر شوخے گشته باشد او را بسزا خواهم رسانید علے الفور رخصت گرفته بشهر آمد ودانست که امان افاغنه اعتماد ندارند وکوتوال از رذالت خود باز نمے آید شرفاء وبجاے شهر را طلبیده گفت که این جماعهٔ بد عهد وسست پیمان اند واطاعت اینها ثمرهٔ غیر از خفت وخوارے نیست باید باهم اتفاق نموده اینها را بزنیم وبرانیم اکثرے ترسیده امتناع نمودند بعضے از ارباب غیرت رائے معزالدین خان بهادر پسندیده اتفاق ورزیدند ازان جمله قربان علی خان چوهدرے بعض محالات آنجا باخان مرقوم متفق وهمداستان گردید معزالدین خان بهادر زیور خانه خود فروخته قلیل وجمے بهم رسانیده وشیخ زادهاے شهر را جمع نموده فرمان داد که کوتوال را گوشمال داده بدر کنند حسب الامر اولعل آمد ومغلی را لباس مغلی پوشانیده در خانه خود نشانیده ومنادے صفدر خنگ در شهر گردانیده ظاهر ساخت که این مغل کوتوال صفدر خنگ فرستاده اوست ویک علم سبز بنام حضرت صاحب الامر علیه السلام برپا کرده از مردم زیران علم عهد رفاقت مے گرفت سردار باشتها این خبر در رسیدن کوتوال از حضور با پنج هزار کس مستعد گشته بداعیهٔ تاراج شهر بطرف اسمعیل گنج مشرقے شهر هنگامه آرا گشت شیخ زادها قریب دو صد کس بداغه او شتافته بطرف دریاے گومتے جنگ عظیمے نموده افاغنه را گریزانیدند سردار دیگر که پانزده هزار کس با او وسواے این پنجهزار کس بودند بمجرد شنیدن این خبر گریخت تو پخانه واسباب ورخوت افاغنه بدست شیخ زادها افتاد محمود خان که بر مسعر پهاپهامو بود ارادهٔ نهضت این طرف نمود معزالدین خان بهادر پیغام فرستاد که از مردم شما حماقتے بعمل آمده باین حالت رسیدند من بملاقات شما واظهار بعضے مشوره هاے آیم چندے توقف نمایند او هم بجا سکونت داشت که فراریان بلشکرش رسیده شجاعت معزالدین خان وشیخ زادگان وضرب دست آنها که خورده بودند ظاهر نمودند درین عرصه معزالدین خان بهادر هم فوجے آراسته عازم لشکر محمود خان گشت چون معزالدین خان نزدیک رسید محمود خان نیز ترسیده راه فرار پیمود ومعزالدین خان بهادر قوت یافته جمیع عمال افاغنه را از حدود صوبه اوده بیرون وآن نواح را از لوث وجود فرقهٔ مذکوره

مصفا ساخت و فرمان داد که هر چه این جماعه را یابند بکشند و بر اندند +

ذکر آراستن وزیر الممالک از سر نو افواج و اسباب و ظفر یافتن بر احمد خان بنگش بتایید رب الارباب

وزیر الممالک صفدر جنگ هنوز بشاه جهان آباد نرسیده بود که خبر شکست او در دار الخلافه شهرت یافت امرای منافق و پادشاه احمق و مادر زاد او وجاوید خان مخاطب بنواب بهادر که مختار حرم سرای سلطانی و بانی مبانی سلطنت و رکن عظیم دولت گشته بود در فکر ضبط خانه و اموال صفدر جنگ افتاد و نفاق باطن اینها اندکے کل کرد اما از سطوت او اندیشیده انتظار خبر تحقیق می کشیدند چون شنیدند که زنده است و نزدیک رسیده منتظر وصول و مشاهده احوال او شدند تا آنکه در رسید و مشاهد منافقان گردید که هنوز از عهده او بر نمے توان آمد زنش که دختر برهان الملک بود و شعور و جرأت عجمی داشت قبل از ورود شوهر پرسه و اتباع و نواب را امر بجزم و هوشیارے و استقلال و آراستن افواج و اسباب نموده مستقل و مستعد ماند چون صفدر جنگ رسید استشمام بوے نفاق از امرا و ارکان سلطنت فرموده و حرکاتیکه در نسبت او نموده بودند شنیده بنواب بهادر جاوید خان و مادر پادشاه پیغام فرستاد که هنوز مرده من بر زنده دیگران باراست و کج باختن با من دشوار هر دو عذر خواهیها نموده خوشنود ش ساختند و وزیر تدبیر مقاومت با خصم و گوشمال آنها پیش نهاد خاطر ساخته در فکر ش افتاد و با کارپردازان استشاره آغاز نهاد خالو ی بنده سید عبد العلی خان بهادر را که درین ایام ترک رفاقت امیر الامرا ذوالفقار جنگ نموده بشاه جهان آباد از اجمیر رسیده وزیر را دیده بود و آمد و رفت پیش او مے نمود و ذکرش در بیان احوال ذوالفقار جنگ آمد نیز مخاطب ساخته مشوره پرسید او در جواب معروض داشت که فوج خود سابق هم کم بود و الحال هم باقبال وزیر هر قدر در کار باشد میسر مے تواند شد اما سرداران جنگ دیده کار آزموده بر فاقت خود باید گزید پرسید که کیا نندن را باید داد گفت انچه بالفعل فقیر را معلوم است راجه بخت سنگه و سرداران مرهٹه لیاقت این کار دارند پسندیده راجه جگل کشور وکیل مهایت جنگ و راجه لچهمن نارائن وکیل خود را فرستاده هولکر ملهار وجی آپا پدر رجهنکو را که هر دو سردار عمده مرهٹه بودند طلبداشت چون حاضر آمدند وجهے لائق برائے آنها مقرر و با خود متفق گردانید و راجه سورجمل جاٹ خود نیز سابق شریک و رفیق او بود ظاهرا پانزده هزار روپیه یومیه جاٹ و بیست و پنج یاسے و پنج هزار روپیه یومیه سرداران مرهٹه قرار یافت و از سر نو توپ و بانها و جمیع اسباب و ما یحتاج حروب و امارت بیشتر از پیشتر مهیا و اماده ساخت الحق عجب استعداد و اقتدارے داشت که کم کسے بجاه و حشم او الی یومنا هذا مشاهده نشده است اگر دیگرے بجاے او مے بود بعد چنین صدمه عظیمه البته خود را مے باخت و نمی توانست که از سر نو خود را بیاراید و از عهده اعدائے قوے جنگ برآید القصه تهیه خود را درست دیده در اوائل جمادے الاولے سنه اربع وسبعین ومائته بعد الالف از شاه جهان آباد برآمده باگبر آباد رسید و اول افواج مرهٹه را که بیست هزار سوار بود بر شادل خان افغان که از طرف احمد خان حاکم کول و جالیسر وغیره بود فرستاد فوج مذکور جمنا را عبور نموده بر سر افغان مرقوم چون بلاے ناگهان رسیده بے خبر بر اقتاخت شادل خان گریخت و جمعے کثیر از افاغنه قتیل و اسیر و غنائم بسیار از قبیل اسپ و فیل و خیام و اسباب دیگر بدست مرهٹه آمد احمد خان باستماع مقهورے افاغنه و فرار شادل خان از محاصره قلعه اله آباد که تا چهار ماه محصور داشته سعی در تسخیر آن مے نمود ناچار دست بردار شده برجناح استعجال با جمعیت قلیل بفرخ آباد رسید افواج مرهٹه که مقدمة الجیش وزیر بود چپاوے نموده خارج فرخ آباد را قتل و غارت نمود احمد خان فرصت یافته بجمن پور که از فرخ آباد سه کروه بر لب دریاے گنگ واقع است آمد و مورچال قائم کرده اماده جنگ شد سبب ش همانا آنکه چون یکطرف ش

گنگا و آن طرف ملک روهیله هم بود رسد اجناس غله و هر گونه اعانت ازان طرف می توانست رسید مرهٹه فرخ آباد و مئو را خالی یافته خاطر خواه اسیر و غارت نمود و غیرت الهی قصاص الله آباد بظهور رسانید درین غارت نقود و اجناسے که در دست مرهٹه افتاد محاسب اندیشه در احصاے آن اباے نماید ازان جمله بود یک جنس قماش شانزده لک روپیه متعاقب وزیر مع راجه سورج مل جاٹ هم عنان ریز رسید و احمد خان از هر سه طرف حسین پور محصور گشته تنگ آمد و توپ و بندوق از طرفین سرگرم کار خود بود چون افاغنه را غله و کاه و مدد از طرف گنگا بر کشتی می رسید وزیر الممالک سید نور الحسن خان بلگرامے حکم باحضار کشتیها و تاکید پل بستن از سفاین بر دریا فرمود محمود خان پسر احمد خان آن طرف دریا بنا بر مزاحمت پل بستن قیام نمود چون کشتیها باهتمام جماعهٔ دارندگان رپائین رام پور که از قنوج دوازده کروه است فراهم آمد سرداران دیگر مع نوابهاے پله رس بسیار با عانت سید نور الحسن خان متعین شده دوم جمادے الاخرے سال مذکور پله مستحکم بر روے دریا قائم شد محمود خان هر چند خواست و دست و پا زد که پل را برهم زند از شلک توپها که متواتر بر لشکر او گوله مے بارید نتوانست که بر پل نزدیک شود صبح آن که روز دوم از ترتیب پل بود سعد الله خان خلف سعید محمد رهیله با جمعیت فراوان بکمک احمد خان رسید افواج وزیر عبور گنگا نمود احمد خان پاے دارے در مورچال مناسب حال ندیده با سعد الله خان پیوست و خنگ عظیم با افاغنه و افواج وزیر روے داد یکطرف مرهٹه از تنگ و تازبال پرواز افاغنه بر لبست و از طرف دیگر جاٹ از شلک بند و قهاے سواران آراسته خود دوازده دمان افغان بر آورده پشت و کمر آنها شکست آخر الامر احمد خان و سعد الله خان تاب نبرد نیاورده از معرکهٔ کارزار بناکام بدر رفتند دیم جانے بسلامت بردند اما قریب ده دوازده هزار افغان مقتول و مجروح و اسیر و ذلیل شدند و اموال و اسباب و خیام و افراس و فروش و رخوت فراوان ازان جماعهٔ بغنیمت لشکریان وزیر در آمد افواج وزیر الممالک در تعاقب افاغنه و آنها تا دامن کوه مداریه که شعبه ایست از کوه کمانون و جنگلستان صعب المسالک وارد عنان باز نگرفتند و افاغنه دران صحرا محصور افتاده هزاران کس ازان جماعهٔ ببدی آب و هوا و قلت اسباب غذا بصحراے عدم شتافتند دیگر افواج وزیر تمام قلمرو کل افاغنه را لگدکوب حوادث و پاے مال همت اقبال گردانیده دقیقه از نهب و غارت فرو نگذاشتند و میر غلام بیگ متخلص بعجب بلگرامے در خنگ مذکور بشتاعره موزونان آخرت رفت چون این خنگ امتداد یافته بود مرهٹه چاوے برسات در ملک افاغنه کرد و وزیر در جلد دوے این جانفشانے مرهٹه را از سرحد کول و جالیسر و مئو و فرخ آباد و قنوج تا کوڑه جهان آباد و غایت نمود آخر الامر افاغنه مضطر گشته در نهایت مراتب عجز و انکسار مرهٹه وغیره را وسائط و وسائل گردانیده هر قسم که رضاے وزیر بود پذیرفته نفوس خود را از هلاکت باز خریدند فرخ آباد وغیره محالات شانزده لکهه روپیه با احمد خان وغیره اخوان و اولاد نبگش مرحمت شد و دیگر محالات اخلاف علے محمد خان بطور سال گزارے سپرد آنها شد و بعض محالات نبگش ضبط سرکار وزیر و برخے تفویض مرهٹه گردید چون نواب وزیر را ازین مهم فراغتے میسر آمد در سوادصوبه اوده پرتو ورود افگنده تا بنارس نبابر بعضے وجوه نزول اجلال نمود و در قطع این مراحل پرستهے پت زمیندار پرتاب گڈه را که در ایام اخلاص با افاغنه زده بود و بعد ظفر یافتن وزیر بملازمتش آمد سے علے بیگ خان بنقچی حسب الامر وزیر از هم گذرانیده

ذکر نهضت نمودن امیر الامرا بهادر ذوالفقار جنگ بطرف صوبهٔ اجمیر و سوانحیکه درین سفر بآن سفینه خود سر رویداد

صوبه اجمیر که اول بوزیر الممالک صفدر جنگ عنایت شده بود با اله آباد بنابر قرب جوار صوبه اوده تبدیل یافته اله آباد بوزیر
واکبر آباد دوا اجمیر با میر الامرا ذوالفقار جنگ مرحمت گردید و در سنه احدی وستین و مائة بعد الالف اول سال جلوس
احمد شاه راجه بخت سنگه راتهور که فی الواقع در عهد خویش از جمیع راجهای راجپوتیه ممتاز و به جرأت و دانش و امثال
واقران خود بی نظیر و انباز بود اراده انتزاع ملک موروثی آبائی خود که عبارت از جودهپور و میرته است از دست
راجه رام سنگه پسر ابهی سنگه برادر زاده خود بحضور پادشاه آمده ذوالفقار جنگ را ترغیب رفتن بصوبه اجمیر برای غرض خود
و در ضمن آن اظهار پند و بست آنجا نموده خود بناگور که دار الملک او بود راهی شده بود ذوالفقار جنگ با مید رفاقت و اعانت
او در اواخر سنه یک هزار و یک صد و شصت و دو هجری با چهارده پانزده هزار سوار و سرداران نامدار مثل علی رستم خان
برادر زاده میر مشرف مشهور و حکیم خان خویشگی معروف و فتح علی خان پسر ثابت خان حاکم مشهور کول که آخر خطاب ثابت جنگی
یافته بود و محمد شجاع خان و سید عبد العلی خان بهادر خالوی فقیر که بعد برآمدن از قلعه و مهابت جنگ چنانچه خامه وقایع
نگار در دفتر دوم اشعاری بآن نمود چون بشاهجهان آباد رسید ذوالفقار جنگ بارزوی تمام رفیق خود گردانیده رساله
سه چار صد سوار داده بود و دیگر اسباب ریاست مثل فراش و انیال وغیره همه از دولت رفاقت مهابت جنگ مهیا شد
و میر علی اصغر کبری که ذکر او در ضمن احوال مهابت جنگ گذشت و مبارز خان وغیرهم برآمده ایام عاشورای محرم را در
قصبه پاتودهی گذرانیده و شروع سال شصت و سوم از مائه دوازدهم هجرت از انجا کوچیده در موضع نیم رانی که در علاقه جات
و راجه سورجمل قلعچه محقری از گل در انجا ساخته معدودی از ملازمان خود را متعین آنجا ساخته منزل نمود فوج مقدمه
افواج امیر الامرا با قلعه مذکوره پیچیده مردم راجه سورجمل را بدر کردند و امیر الامرا ایله بهین قدر خوشنود گردیده شادیانه
نواخت و داخل خیام گردیده دران منزل مقام نمود چون صبح ارادهٔ نارنول بنابر تهیه رفتن اجمیر بود بارو نبه روانه قصبه
مذکوره گشت بعد سواری امیر الامرا که فکر صحیح و رای درست نداشت فسخ ارادهٔ اجمیر و تهیه بند و بست صوبه اکبر آباد و کاوش
باراجه سورجمل جاٹ در خاطر سر برزده رسوخ یافت و همانجا سر سواری علی رستم خان را که سردار دو هزار سوار و هراول بود
و فتح علی خان خلف ثابت خان را که با هفتصد سوار رفیق و همعنان علی رستم خان در هراولی بود و حکیم خان را که با دو هزار
سوار رفیق و صاحب همینه و مبارز خان را که باهمین قدر مردم صاحب میسره و سید عبد العلی خان بهادر شجاع جنگ و میر
علی اصغر کبری را که مخاطب بممتاز جنگ و چند اول مقرر بودند طلبیده بزم استشاره آراست هر چند همه سرداران باتفاق
عرض داشتند که کاویدن باجاٹ مناسب نیست با بخت سنگه چنانچه وعده بود و او هم روانه شده عنقریب میرسد باتفاق
اول از بند و بست اجمیر الفراغ باید نمود فوج هم تا آن وقت تجربه های خوب حاصل کرده دلیر خواهد شد بعد ازان باتفاق
بخت سنگه و دیگر راجه های انجا بند و بست اکبر آباد و تنبیه سورج مل جاٹ باحسن وجوه توان نمود آن جاهل خود را
هرگز نه پذیرفت و ابرام تمام در کاوش باجاٹ نمود و شتر سواران را فرستاده بارو نبه خود را باز پس طلبید سرداران هم ناچار
حسب الامر بارو نبه خود را طلب داشتند نصف روز برآمده چون بارو نبه مردم رسید از ارادهٔ نارنول انصراف نموده بسرای
سوبها چند منزل کرد شب در انجا آسوده صبح فتح علی خان را با مردم اردو و عملهٔ کارخانها بنابر آوردن گهی فرستاد جاٹ
افواج آراسته خود را فرستاده خود هم در عقبش بحرکت آمد بعض افواج جاٹ بعد نصف النهار از دور گرد و غبار خود نمود فتح علی خان
چون بفاصلهٔ دو سه کروه بود به ذوالفقار جنگ اطلاع داد که گهی تیار و مردم دانه دکاه بار نموده داعیهٔ معاودت دارند لیکن

بعضی افواج راجه سوجمل نمود از گشته سردار دیگر بکمک من معین شود تا مردم محفوظ بلشکر برسند علی رستم خان که مقدمة الجیش وسردار عمده بود باین کار متعین شد تا آنجا برسد چند ساعت از روز باقی ماند حکیم خان خویشگی که بحسن سلیقه مشهور واز معروفان وسردار عمده واندک مرغب بکادیدن باجاٹ بود بنا برپاس آبروے خود بے آنکه مامور شود نیز رفت هفتصد سوار او نیز او همان زمان از قصور رسیده با او ملحق گردیده بودند **القصه** تا رسیدن این مردم دو ساعت روز باقی ماند حکیم خان پیغام بعلی رستم خان فرستاد که شام شد باید برگشت او گفت فتح علی خان از من پیشتر استاده اول او را باید گردانید هر دو با تفاق نزد او رفته فهمانیدند او از غرور و حماقت گفت صاحب بروند من هم مے آیم هر چند گفتند سودے نکرد چون روز کمتر ماند باز به ذوالفقار جنگ پیغام فرستادند که فوج جاٹ روبرو استاده اگر برگردیم احتمال خطر است النسب آنکه همین جا خیمه زنیم و آنجناب هم همین وقت مع کل لشکر بما ملحق شوند امیر الامرا خود مرد خفیف العقل خودسر بود قبول نکرد تاکید معاودت نمود روز کمتر از ساعت بود که برگشتند مردم که از دیر رسیدن تشنگے و گرسنگے کشیده منتظر بودند و جنگ ندیدگان این فوج زیاده از تجربه کاران بجرد انصراف از میدان اکثرے بر سهر گرسبقت جسته پیش قدمے آغاز نهادند و توپ خانه را پیش انداختند که مبادا در تاریکی شب عقب مانده بغارت رود افواج جاٹ بے انتظامے اینها دیده برکرا اینها زد دسته بعد دسته چنانچه جاٹ تربیت کرده خود اسپها را غان داده متصل رسیده زیر شلک آتش بارنبدوق مے گرفت فیل علی رستم خان اضطراب آغاز کرد حکیم خان باهتمام لبیار خان مرقوم را بر فیل خود کشید بجرد برخاستن فیل گوے بحکیم خان رسیده بصحرائے عدم رسانید در شلک دیگر علی رستم خان نیز مجروح گردید و شکست بر فوج امیر الامرا افتاده اکثرے مقتول و برخے مجروح و مضطرب بلشکرگاه رسیدند و اضطراب عجبی لاحق امیر الامرا و لشکریان گردید و قراولان جاٹ گرد لشکر شورش بیارنموده امیر الامرا را نوعے در بوتهٔ اضطرار افگندند که داعیهٔ بدر رفتن از لشکر نمود میر علی اصغر کبریٰ و دیگر رفقا پایدارے نموده بوعید و تهدید نگذاشتند که ذوالفقار جنگ از جاے خود تواند جنبید چون جاٹ را برائے حفظ خود از بدنامے کشتن و بستن امیر الامر امنظور نبود دو سه روز شورشے داشته بوساطت فتح علی خان که با او معرفت داشت پیغام مصالحه نمود امیر الامرا مغتنم شمرده قبول نمود راجه سورج مل پسر خود جواهر مل را بملازمت امیر الامرا فرستاد و شروط چند درمیان آورده مصالحه کرد از آن جمله بود که درخت پیپل نبرند و اهانت معابد او نکنند و امیر الامرا صلحے بکمال اهانت قبول فرمود سورج مل وعده کرد که اگر از نارنول پیشتر نروند و بمشوره او کار کنند پانزده لکه روپیه معامله اجمیر از راج پوتنه فیصل کنانیده رسانیدن مبلغ مذکور ذمه او باشد با این مواعید از حرکات سفیهانه خود پشیمانے کشیده از حدود اکبر آباد و ملک جاٹ انصراف و بطرف نارنول نهضت واقع شد راجه سورجمل دو سه کروه از لشکر ذوالفقار جنگ دور فرودے آمد و وکلا آمد و رفت داشتند تا آنکه متصل نارنول رسیدند در انجا راجه بخت سنگه آمد ذوالفقار جنگ استقبالش نموده آورد راجه مذکور امیر الامرا را بر اطاعت جاٹ ملامتها کرده بنا بر غرض خود دلالت بر رفتن اجمیر نمود ذوالفقار جنگ نصیحت او نپذیرفته اطاعت رائے راجه بخت سنگه فرمود جاٹ با درک ارادهٔ اجمیر ترک رفاقت امیر الامرا گفته بجائے خود برگشت و امیر الامرا با تفاق راجه بخت سنگه روانه اجمیر گردید چون متصل باجمیر رسید حسب الاشعار راجه بمسیت کروه ایلغار کرده داخل گوکل گهاٹ که نهایت نزدیک بشهر اجمیر است گردید و ازان طرف راجه رام سنگه پسر راجه ابهی سنگه معروف بدهوکل سنگه با تفاق راجه الیسے سنگه پسر راجه دهیراج جے سنگه سوائے با لشکر گران و توپخانه فراوان که اغلب کمتر از سے هزار سوار نبود از جودهپور جنبیده بمقابل امیر الامرا رهگرا شدند ذوالفقار جنگ نیز چند روز در اجمیر آسوده با تفاق راجه بخت سنگه در حرکت آمد

منزل اول بر پیکر شد و ثانی قلعچه شیر سنگه و ازان جا بمیرٹه تا بموضع بے پار دو سه بار تلاقے عسکرین اتفاق افتاد چون باراده جنگ اول از طرفین پا در رکاب گذاشته سوار و روه سپر گشتند بخت سنگه امیر الامرا را آگاه ساخت که از پے سر من بطرفے دیگر میل نباید فرمود چه طرفے که روے فوج سرکار است راجه رام سنگه توپ خانه با فراط چیده و ذوالفقار جنگ که خیره سر ناسخن شنو بوده است جواب پوچ که مردان بطرفے که روکنند نمی گردانند گفته همان طرف راند و راجه بخت سنگه علیحده از فوج ذوالفقار جنگ صدمه توپ خانه چیده را بر کنار گذشته راهی شد افواج راجپوتیه که پشت سر توپ خانه استاده بود خموشے گزیده تامل و وقار استاده بود چون فاصله درمیان کمتر ماند یکبار شلک توپ خانه بر فوج ذوالفقار جنگ سر داده آتش بارے بے پایان نمودند و جمیع کثیرے از لشکریان نادان امیر الامراے سبک سر بر بستر خاک و خون غلطیدند بعد تسکین رستخیز میدان ازین طرف نیز شلکی حسب المقدور بعمل آمد شنیده شد که وقت نصف النهار چون توپها نهایت گرم شدند و نائره حرب افسردگے پذیرفت در نواح راجپوتانه خصوص دران میدان که قلت آب بمرتبه اتم و اکمل است رفقاے امیر الامرا بر بے آبے مضطرب گشته در تفحص آب اکثرے تا نزدیک لشکر رام سنگه رسیدند راج پوتیه اثر عطش از سیماے آنها دریافته از چاه ها بدستور مان خود آب کشانیده اسپ و سوار را سیراب گردانیدند و گفتند الحال برگردید که میان ما و شما جنگ است حکایت احوال ذوالفقار جنگ و آب دادن راج پوتیه بدشمنان نهایت صحت دارد چه سید اسمعیل علے خان بهادر خلف عبد العلی خان برادر خالوزاد فقیر دران سفر رفیق و شریک آن لشکر بود فقیر از زبان او استماع نموده بسلک تحریر کشید این صفت راجپوتان از عجائب اوصاف و محامد اخلاق است او تعالے جمیع اصناف امم عالم را صفات حمیده و اخلاق پسندیده کرامت فرماید بسجوده و احسانه از پے پارجودهپور فاصله کمے دارد شاید زیاده از بیست سے کروه و بیش از دو سه منزل نخواهد بود و ازینجا ذوالفقار جنگ بنابر تعب سفر و حرج جنگ و لشکر بسته آمده چون برسات هم نزدیک رسیده بود قاصد مصالحه و معاودت بطرف اجمیر و در الخلافه گردید سرخپه بخت سنگه گفت که سنه ولبست این صوبه از اعاظم امور و مغلوب ساختن راجه هاے اینجاکه رؤساے دیرینه سنه و عمده این ولایت اند نشان اقبال و بلند آوازگے در عالم است و ثمرات شایسته دارد چه اینها هرگاه مطیع و منقاد شوند قوت بسیار و نهایت اقتدار براے امیر الامرا خواهد بود و بندوبست صوبه اکبر آباد و گوشمال سورج مل جاٹ بسهولت و آسانے میسر مے تواند شد مفید نیفتاد و راجه بخت سنگه در عرصه این جنگها با آنکه پسر هولکر لهار نیز با عانت رام سنگه و الیسرے سنگه آمده بود تردد نمایان در آوردن رسد و گهے نموده جوهر دانائے و دلیرے خود ظاهر ساخت چون امیر الامرا بنای مصالحه گذاشت بخت سنگه کنار گرفت و مرهٹه نیز از رام سنگه و الیسری سنگه رخصت شده رفت امیر الامرا را سه لک روپیه بدست آمده باستے معامله باشتمال نقد و جنس انچه انفصال یافته بود موعود شد که اینقدر فلان جا و اینقدر دران مکان خواهد رسید و امیر الامرا ذوالفقار جنگ از پے پار معاودت نموده باجمیر آمد اصل سبب عجلت در معاودت آن بود که خبر شکست وزیر الممالک صفدر جنگ شنیده از سفاهت قاصد آن شد که بشاه جهان آباد رسیده بمرتبه وزارت ترقے نماید و مرتبه عقل و اقتدار خود نفهمید تا ازانجا بهلے برسد وزیر بشهر مذکور رسیده سامان و اسباب ریاست و حروب زیاده تر از اول مهیا گردانیده بکار خود شتافته و برادر اظفر یافته بود خالوے فقیر تلون و ناقباحت نهیهاے امیر الامرا دیده از نوکرے در فاقتش قبل از ارادهٔ معاودت استعفی گشت اما چون درین سفر زیر بار اخراجات غیر ضروری بامید ترقے شده بود بضرورت اموال بعضے اسباب تجمل خود را فروخته بقرض خواهان سپاه وغیره داده خود بپیشتر روانه شاه جهان آباد گردید و در انجا رسید رفتن وزیر بجنگ احمد خان بنگش بعد قتل راجه نول راے شنیده دو سه روز در شهر شاه جهان آباد آسوده متعاقب وزیر رسیده

گردید در قصبه کول لشکر گریخته وزیر را دیده خبر شکست او شنید چون وزیر هم رسید همانجا ملازمت او حاصل نموده همراه او بشاهجهان آباد آمد و مشوره طلب داشتن مرهٹه را جه بخت سنگه با عانت او داد چنانچه گذشت و یکسال و چند ماه امیر الامرا درین سفر گذرانیده اوائل سنه یکهزار و یکصد و شصت و چار هجری داخل دار الخلافه شاه جهان آباد گردید و بسبب قلت زر و کثرت فوج که فراهم آورده کارے از پیش نبرد مدیون سپاه گشته اکثر اوقات در تقاضاے آنها گرفتار و اغلب ازمنه در شور و غوغاے ملازمان گذرانیده از راه سفاهت امید اعانت زرے از پادشاه داشت چون بعمل نیامد از کم حوصلگی سخنان سبک در حق پادشاه و جاوید خان بخانه خود نشسته گفتن آغاز نهاد و باین قدر هم رضا نگشته روزے در کمال آشفتگی ارادهٔ دربار نمود و بر اسپ سوار گشته نیزه در دست گرفته داخل در دولت سرا شاهے گردید داعیه آن داشت که بحضور پادشاه شکوه هاے پوچ به تند گوئے نماید نواب بساد جاوید خان که دران عصر ناظر دولت سرا شاهے و مدار المهام سلطنت بود وقوف یافته منع نمود که در حضور نیاید امیر الامرا از کورنش ممنوع گشته آشفته تر شد و هر چه در دلش گذشت بر زبان آورده منفعل بخانه خود برگشت متعاقب چرکے پادشاه برائے ضبط اموالش رسید و از اوج جاه و اقبال بچاه ادبار و وبال گرفتار گردید در خدمت امیر الامرائے برائے غازی الدین خان فیروز جنگ خلف کلان آصف جاه که در حضور و به نیابت پدر بریں کار مامور بود مقرر گشته خلعت یافت و ذوالفقار جنگ معزول و منزوی گشت +

ذکر بعضے از سوانح دکهن که درین سال تا اواخر سال شصت و چار از مائه دوازدهم هجرت روے داد و مجمل احوال ناصر جنگ خلف دوم آصف جاه و حروبیکه او را در ان نواح اتفاق افتاد

ناصر جنگ نظام الدوله بهادر خلف دوم آصف جاه جوان صاحب جرأت و هوشیار صاحب فطنت بود و استعداد شعر و شاعرے هم اعتقاد داشت با وجود جوانے و دولت خانگے از محامد اوصاف نبود در نیابت پدر و بعد انتقالش که باصالت در دکهن تمکن یافت مرهٹه ها را اکثر بضرب دست خود مغلوب داشت چنانچه انشاء الله تعالے در ذکر نبیم باجمال اشعارے بآن خواهد شد در عهد او در ولهاے رؤساے مرهٹه بنوعے ما دام الحیات او ستوے بود که بالاتر ازان متصور نیست و تا او زنده بود مرهٹه پا از حد خود بیرون نگذاشت در سنه شصت و دوازده هم حسب الطلب احمد شاه تا نزد یار رسیده باز بنابر منع پادشاه و فتنه مظفر جنگ عود نموده با هفتاد هزار سوار جرار و یک لک پیاده بعزم تنبیه مظفر جنگ لواے غربت برافراشت + +

مجمل احوال مظفر جنگ و جنگ او با ناصر جنگ و اول ظفر بر مظفر جنگ یافتن و آخر بخدع رفقا مکار بحرام خود لعابم آخرت شتافتن

مظفر جنگ نام اصلے او هدایت محی الدین خان است و نسب او بدو واسطه بسعادت خان وزیر اعظم شاه جهان میرسد و دختر زاده آصف جاه نظام الملک است در عهد آصف جاه بصوبه دارے بیجاپور سے پرداخت در عهد نظام الدوله ناصر جنگ خالوے خود در زمانیکه حسب الطلب احمد شاه قاصد دهلے گشته تا به نزد یار رسیده بود مسلک سلیغ و خود سرے پیمود حسین دوست خان عرف چنداز رؤساے نوابت ارکاٹ با و پیوست و بگرفتن ارکاٹ تحریص نمود مظفر جنگ رو بارکاٹ آورد و دران هنگام فوج عصبی از فرانسیس بطلبیدن چندا بوساطت چندا همراه گرفته بر سر انور الدین خان شهامت جنگ گویا موے که از وقت آصف جاه ناظم ارکاٹ بود رفته شانزدهم شعبان سنه اثنی وستین و مائه بعد الالف معرکه کارزار گرم نمود انور الدین خان پاے ثبات و امید افشرده ساغر مرد آزماے مرگ چشید ناصر جنگ باستماع این خبر به تنبیه مظفر جنگ با فوج دریا موج و اسباب موفور از اورنگ آباد

تا بندر پهلچیرے کہ پانصد گروہ جرسیہ ہست بر خلاف استعجال رسیدہ بست و ششم ربیع الآخر سنہ ثلث و ستین و مائة بعد الالف معرکہ قتال آراست نسائم الطاف الہی بر پرچم اعلام ناصر جنگے وزید و مظفر جنگ زندہ دستگیر گردید ناصر جنگ موسم برشکال در ارکاٹ گذرانید افاغنہ کرناٹک ہمت خان وغیرہ کہ درین یساق ملازم سرکار ناصر جنگ بودند حقوق نمک خوارے و تربیت فراموش کردہ بطمع ملک و مال خیال دغا بادے نعمت خود در دل مرتسخ ساختہ با ناصر جنگ نرد خدع و مکر باختند و با فرانسیسیان پهلچیرے ساختہ ہفتد ہم محرم بحساب نجوم و شانزدہم بحساب رویت سال ہزار و صد و شصت و چہارم ہجرے شب خون آوردند ہمت خان کہ در قالب اخلاص قاصد استیصال او بود نزدیک آمدہ سپر دق بدست خود بطرف ناصر جنگ سر دادہ آن ہر دلیر را البحر اے عدم ساخت و انقلاب غریبے رویداد بعضے از مخلصان ملازم توفیق یافتہ جسد او را تا برودنۂ شاہ برہان الدین غریب رسانیدہ قریب قبر پدرش آصف جاہ مدفون ساختند میر غلام علی آزاد تخلص بلگرامے کہ نہایت اخلاص و اتحاد با او داشت تاریخ رحلت او چنین یافتہ

ابیات نواب عدل گستر عالے جناب رفت ✣ فرصت نداد تیغ حوادث شتاب رفت ✣ در ہفدہم زماہ محرم شہید شد ✣ تاریخ گفت نوحہ گرے آفتاب رفت ✣

جلوس نمودن مظفر جنگ بر مسند ایالت دکهن بعد دو ماہ بانتقام اسلحے در گذشتن قاتلان ناصر جنگ ازین جہان پر آشوب و فتن

چون روزے چند از زندگانے ناصر جنگ دست فلک در نوشت مظفر جنگ کہ مقید ہمراہ بود بریاست دکهن اعلام رفعت برافراشت و با تفاق افاغنہ نمک بحرام و فرانسیسیان از پهلچیرے عازم حیدر آباد گشت متقدم بے مانند اسباب انتقام نظام الدولہ ناصر جنگ مہیا و آمادہ گردانیدند و در دل مظفر جنگ و افاغنہ مواد نفاق باشتداد بہم رسیدہ روزے کہ گل زمین نکریپلے مضرب خیام شد نا نوشتہ ہائے باطن بظاہر بروز کرد مظفر جنگ باعتضاد فرانسیسان قاصد پیکار ہمت خان کرناٹکے وغیرہ اشرار گشتہ بعد دو ماہ کامل از قتل ناصر جنگ ہفتد ہم ربیع الاول سال مذکور بارادۂ جنگ سوار گردید ہمت خان نیز با انبوہ لبسیار مستعد و تیار گشتہ بمقابلہ شتافت کارکنان قضا و قدر قتلۂ ناصر جنگ را یک قلم بخاک ہلاک غلطانیدہ ہمت خان و اعوان او مع مظفر جنگ میدان کشتہ افتادند مظفر جنگ اول کسے ست کہ توسل بنصارا جستہ بر امثال و اقران خود تغلب خواست و در ایام چند روزہ تسلط خود را مساس را کہ برہمن سیاہ فام سیکاکول و در ذیل اوتائے متصدیان نظام الدولہ ناصر جنگ داخل بود چون در قتل ناصر جنگ جد و جہد بسیار بعمل آوردہ کمر خود را بر قامت مظفر جنگ محکم بست براجہ رگهناتہ داس مخاطب بساخت مظفر جنگ طالب علمی داشت اما خود ستائی بسیار میکرد و ملازمان ہر چند در تصدیق او مبالغہ ہاے نمودند او ہنوز تسلے نمے شد در ایام ریاست دو روزہ اش بالاجے راو با فوجے از پونہ بر سر اورنگ آباد رفت و رکن الدولہ ناظم آنجا پانزدہ لک روپیہ دادہ آفت او را دفع ساخت

ذکر جلوس نمودن سید محمد خان بہادر صلابت جنگ بر وسادۂ ایالت ممالک دکهن بتقدیر خداوند ذوالمنن

چون مظفر جنگ بانتقام خون ناصر جنگ در رسید او شتافت و ہمت خان وغیرہ افاغنہ کہ دشمنان دودۂ آصفیہ شدہ بودند آوارۂ صحراے عدم شدند بعد این سانحہ راجہ رگهناتہ داس خود بخود وکیل مطلق گشتہ فرانسیسیان را کہ مظفر جنگ معین خود ساختہ بود استمالت نمودہ سید محمد خان صلابت جنگ خلف سومے آصف جاہ را بریاست قبول نمود و خود مع جماعۂ فرانسیسیان ملازم

او گشته قاصد اورنگ آباد شد و سید محمد خان ایام برشگال را بانجا گذرانیده یازدهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و شصت و چار هجری بقصد تنبیه بالاجی راو از اورنگ آباد برآمده و احمد نگر را جولانگاه عساکر ساخته ازانجا متوجه پونه گردید بالاجی راو با پنجاه هزار سوار بمقابله پیش آمد سید محمد خان جنگ کنان بالاجی را تعاقب پونه رسانیدند و آبادیهای مرهته را که بر سر راه واقع بود سوخته با خاک برابر کرده درین محاربه فرانسیسیان تالش بارے توپخانه خود دور از نهاد مرهته برآورده و خصوص شب چهاردهم محرم شروع سال شصت و پنجم از مائه دوازدهم که تمام ماه منخسف شده بود و افواج مرهته اکثر مع سرداران مشغول پرستش خاص آن وقت بودند شبخون زده جمع کثیرے از جماعه مرهته را با تشکده و توپخانه سوخته رهگراے سراے آخرت گردانیدند بالاجی که در پرستش خسوف بود برهنه سر و پا برهنه مادیان برهنه پشت سوار شده فرار ازان عرصه وسیله نجات و حیات خود ساخت و ادوات و آلات پرستش که از علاوه اشت بغنیمت ملیمین و اهل اسلام وغیره درآمد اما بسبب نفاق خانه برانداز انجام این همه تردد و تلاش مصالحه برابر بود که با صلابت خنگ بهادر بعمل آمد صلابت خنگ بعد انفصال متوجه حیدر آباد شد مردم سپاه در میدان بهالکی سیزدهم جمادے الاخرے سال مذکور راجه رگهناتهه داس را کشتند صلابت خنگ بحیدر آباد شتافت و حسب الطلب او رکن الدوله و صمصام الدوله باتفاق از اورنگ آباد بحیدر آباد رسیدند وکالت مطلق برکن الدوله تفویض یافت ناگاه خبر رسید که امیر الامرا فیروز جنگ خلعت صوبه دارے دکهن یافته مے آید رکن الدوله از وکالت پهلو تهی کرده بمکر و حیله نزد جانوجے بالکر آمد مقصد آنکه امیر الامرا باتفاق هولکر مے آید بوساطت جانوجے و هم بوساطت بالاجے که با او از عهد آصف جاه ربطے داشت با امیر الامرا سر رشته موافقتی بدست آرد زمانیکه رکن الدوله از حیدر آباد روانه شد صمصام الدوله همانجا ماند و بصوبه دارے حیدر آباد از طرف صلابت خنگ امتیاز و اختصاص یافت چون امیر الامرا در اورنگ آباد انتقال نمود هولکر ملهار که سند ملک خاندیس و سنگمر و جالنه از امیر الامرا فیروز خنگ گرفته عمل خود نموده بود با صلابت خنگ که بارادهٔ مقابله برادر خود فیروز جنگ برآمده بود پیچیده شده ممالک مذکور از صلابت خنگ هم حاصل نمود بعد ازان رکن الدوله از کرناله آمده بصلابت خنگ پیوست و بر وکالت مطلق قائم شد و صمصام الدوله را معطل ساخته باورنگ آباد فرستاد چون ایام برشگال نزدیک رسید رکن الدوله و صلابت خنگ باورنگ آباد آمدند ✤

ذکر بعض سوانح در حضور لسالهاے مذکور ✤

در ماه محرم یا صفر سنه یکهزار و یکصد و شصت و چار هجرے راجه الیسری سنگه پسر راجه جے سنگه سوائی فوت شد و شهرتے دارد که کسے زهرش داد و رانا راجه او دیپور هم درین ایام درگذشت و همدرین سال هفتدهم محرم که ناصر خنگ در شبخون فرانسیسیان بدست افاغنه ملازم نمک بحرام خود چنانچه مذکور شد کشته گشت اواخر صفر سال مذکور این خبر بحضور رسید و غازی الدین خان فیروز جنگ برادر کلان ناصر خنگ ماتمش گرفت روز جمعه غره ربیع الاول سال مذکور از حضور بعنایت خلعت ماتمی تسلی یافت چون از صحبت حضور نفور بود مسند نظامت دکهن بجاے ناصر خنگ شد امرا بحضور بدرخواست پیشکش در تعویق مے افگندند آخر روز چهارشنبه ششم ربیع الاول سال مذکور بعطاے خلعت صوبه دارے دکهن تبقریبے که مذکور میشود سرفرازے یافت ✤

ذکر ورود صفدر جنگ در سنه خمس وستین ومائه بعد الالف بحضور حسب الطلب پادشاه و ارکان سلطنت و سرفرازی یافتن خان فیروز جنگ بصوبه دارے دکهن بدون پیشکش باقتضاے قسمت

احمد شاه ابدالی سنه خمس وستین ومائه بعد الالف مرتبه چارم قصد سند وستان نموده بلاهور آمد معین الملک سد راه او گردیده تا چهار ماه بنگید وچند بار مصاف داده محاربات سخت نمود وابدالی را مجال علیه برادبنود فی الحقیقه داد دلاوری ها داده آخر به سبب نفاق خانه برانداز آدینه بیگ خان راجه کوڑامل دیوان که محض وقعی جانفشان بود نقد جان درباخت ومعین الملک بناچار مغلوب گشت تفصیلش آنکه چون جنگ اشتداد یافت آدینه بیگ خان حیله برانگیخته درقالب دوستی دشمنی آغاز نهاد ومعین الملک صلاح داد که الحال ازلشکر بیرون باید شد کوڑامل عرض نمود که یکدو روز همین جا پایداری شود ابدالی تنگ آمده خود بخود میگریزد از سماجت آدینه بیگ خان وجرات جوانی که معین الملک داشت غرم برآن ازلشکر تصمیم داده اند که پیشتر راندو کوره های خشت پزی که جای مرتفع وتوپهای معین الملک براو قائم بود جای گشته مردم ابدالی مع شتران زنبورک برآنجاها قائم شدند وپاشاره آدینه بیگ خان ابدالیان به طرف معین الملک ازدحام نموده زور آوردند درانوقت آدینه بیگ خان بمعین الملک صلاح داد که کوڑامل رابکمک باید طلبید چون کس بطلب او رفت او گفته فرستاد که دیروز عرض نبنده پذیرا نشد الحال اگر من ازینجا بجهت روانه شوم لشکر میگریزد وفور آشکست رومیدهد چون عرصه برمعین الملک تنگ بود وآدینه بیگ خان عمدا کتساهل درجنگ وترغیب در طلبیدن کوڑامل می نمود ناچار باز تاکید طلبید کوڑامل بضرورت سرداران لشکر خود رانصیحت بپایداری وثبات قدم نموده فیل خود را بطرف معین الملک راند فاصله درمیان بقدر یک کروه بود همین که چند قدم راه رفت دید که روی سرداران برگشت وشکست برلشکر افتاد ناچار باز گشت چپقلشها دلاورانه نموده ابدالیان را گریزانیده درتعاقب آنها می رفت که گولی بندوق لبرش رسیده جان بجان آفرین تسلیم نمود چون کوڑامل دیوان مدار الدوله ومعتمد علیه بود ازگشته شدنش تمام لشکر مغلوب گردید ومعین الملک ناچار شهر برگشته مفتی عبد الله را باپیغام مصالحه فرستاد احمد ابدالی جهان خان را باستقبال فرستاده معین الملک را بکمال عزت طلبیدشت معین الملک ناچار بلازمت احمد شاه درانی ابدالی رفت احمد شاه اورا مورد بسے مراحم گردانیده ازطرف خود نیابت لاهور داده عطف عنان بسمت کابل وقندهار که مرکز دولتش قرار یافته بود نموده وصوبه های ملتان ولاهور ازلکهر وسلاطین بابریه منتزع گردیده درممالک محروسه ابدالی محسوب ومنسلک گشت درهمان اوان که ابدالی درلاهور بامعین الملک می جنگید قلندر خان را بطریق سفارت نزد احمد شاه بشاهجهان آباد فرستاد احمد شاه دامرا حضور را آمد آمد شاه درانی تنزلزل ساخت احمد شاه دامرا حضور وزیر الممالک صفدر جنگ را بپرام والحاح تمام علی التواتر نوشتند که هولکر ملهار وغیره افواج را باخود متفق ساخته بهمعنائی برق وباد خود را بحضور رسانیده بدفع شاه درانی باید پرداخت وزیر الممالک هولکر ملهار را بوعده زر خطیر همراه گرفته درماه رجب سال مذکور خود را بشاهجهان آباد رسانید جاوید خان ناظر که مخاطب بنواب بهادر ومدار المهام سلطنت گشته بود ودیگر امرا باتفاق یکدیگر اندیشه قبل ازرسیدن صفدر جنگ باشاه درانی صلح کرده وهرچه او خواست پذیرفته وعهد وپیمان درمیان آورده قلندر خان ایلچی را مرخص نمودند وزیر الممالک صفدر جنگ درهم پیچیده نهایت آزرده گشت وگفته فرستاد که من هولکر را بایما واستدعا شما بوعده الیصال زر بسیار همراه آوردم حالا اقتضای هولکر راچه چاره کنم واز فرط بے دماغی داخل شهر نشده بیرون شهر لب دریای جمن مخیم ساخت درین ضمن چنانچه نگارش یافت خان فیروز جنگ را بعد کشته شدن ناصر جنگ درپیلچپر بے داعیه صوبه داری دکهن وبرآمدن ازحضور مرتسم خاطر گشته متدعی اسناد وخلعت خدمات آنجا شد امرا حضور بدون پیشکش رائے نمی شدند واو بے دادن چیزے می خواست درین وقت قابو یافته بپادشاه وارکان حضور التماس نمود که اگر صوبه داری دکهن بدون پیشکش تمین عنایت شود هولکر را بنوعے که دانم ازتقاضا بازمے دارم که زمو عود ازشما نخواهد پادشاه وامرا حضور بصد جان راضی شده صوبه داری دکهن بخان فیروز جنگ تفویض نمودند او پسر خود را نائب الامرای درحضور گذاشته وهولکر را همراه خود گرفته سوم رجب سال مذکور عازم مقصد شد*

ذکر داخل شدن وزیر الممالک در شاهجهان آباد و جاوید خان را کشتن از راه عناد و شروع هنگامه ها و فساد ✣

وزیر الممالک بعد رفتن فیروز جنگ و هولکر بدکهن غره ماه مبارک رمضان سال مذکور داخل شاهجهان آباد شد اما از خود رائی جاوید خان و اقتدار او در مهام سلطنت وصلحی که با ابدالی نموده لاهور و ملتان را باد واگذاشتند و هن عظیمی در شان سلطنت رو بداد نهایت آزرده خاطر و از اتفاق جاوید خان با او و هم بائی مادر پادشاه و اخلال ایشان در امور جهانداری مکدر سمی گذرانید و پادشاه بامر مادر خود و بترغیب جاوید خان امان خان توال خالوی خود را که از اجلاف بود و هفت هزاری کرده خطاب معتقد الدوله بهادر و اسباب امارت و وسیلی عمدة الملک مرحوم بخشیده بعرصه آورد و او در زمره امرا منسلک گشته همچشمی با عطمای امرا بهم رسانید اگرچه بعد عروج با اکثر مردم نیکی و احسانها نمود و خاصه از بعض خویشان بود لیکن وزیر الممالک ازین کار که موجب فضیحت پادشاه و خفت امرا بود دلتنگ تر گردیده قاصد دفع جاوید خان گشت و در ماه شوال خواجه سرای مذکور را که از غرور سر بفلک کشیده بود به بهانه ضیافت در خانه خود طلب داشته بکشت علی بیگ خان بنقیچی که شتاب جنگ خطاب داشت بزخم کارد او را از هم گذرانید و این امر موجب دغدغه خاطر احمد شاه گشته با نتظام الدوله وغیره در باطن متفق گردیده فکر بهم زدن اوضاع وزیر الممالک پیش نهاد خاطر ساخت ✣

ذکر وصول خان فیروز جنگ باورنگ آباد و درگذشتن از جهان بموت فجاه بتقدیر خالق عباد ✣

خان فیروز جنگ بعد طی مسافت مع هولکر ملهار بیستم ذی قعده سال مذکور داخل اورنگ آباد شد و سید محمد خان بهادر صلابت جنگ که در حیدر آباد بود بقصد مقابله و مدافعه برادر قطع مسافت پیش گرفت هولکر مرهته قابو یافته از خان فیروز جنگ ملک خاندیس تمام و کمال و جالنه از توابع اورنگ آباد وغیره استدعا نمود فیروز جنگ چون تازه وارد نا واقف بود و امر عظیم مقابله با صلابت جنگ و تسلط بر صوبه های دکهن در پیش داشت سند ملکهای مذکور بمهر خود حواله هولکر ملهار نمود و ملک عظیم مذکور هفت در دست مرهته افتاد چون مقدر چنین بود که ریاست دکهن بصلابت جنگ بحال باشد فیروز جنگ بعد هفته روز از داخل شدن اورنگ آباد بمرگ مفاجات هفتم ذی الحجه سال مذکور سر اسر غرور را پدرود نمود رفقای او که بتوقعات بسیار بسبیل رفاقت پیموده بودند ملول و مایوس تابوت او را همراه گرفته بشاه جهان آباد رسیدند و لاشش را بخاک سپردند ✣

ذکر تفویض شدن منصب عظیم امیر الامرائی بنجلف فیروز جنگ که او هم بخطاب معزولی مخاطب گشته عمادی تالف ساخت

پسر خان فیروز جنگ که نام اصلی او شهاب الدین است و بخطاب مهروسی مخاطب گشته عماد الملک غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ لقب یافته نجابه وزیر الممالک صفدر جنگ رفته نشست و یتیم نالی را بحضور او زبانش بجائی رسانید که صفدر جنگ بر سر ترحم آمده امیر الامرائی از پادشاه باو دلا نیدند لیکن آن حق ناشناس بی سپاس باوجود طالب علمی و خوشنویسی و زبان دانی لغات مختلفه و شاعری و شجاعت نوعی از نسناس بود کفران نعمت صفدر جنگ و حقوق عنایت و تربیتش را فراموش نموده در مقام غدر و حیله در آمد و باطناً با خال خود انتظام الدوله پسر اعتماد الدوله وزیر و پادشاه دماد رش ساخته باتفاق قاصد برانداختن بنیاد

دولت صفدر جنگ گردید ✣

ذکر شروع منازعات احمد شاه با وزیر الممالک صفدر جنگ و انجامیدن بمحاربات و انجام یافتن آبروی سلطنت سلسلهٔ بابریه ✣

احمد شاه باغوای مادر خود و انتظام الدوله و عماد الملک بوزیر الممالک صفدر جنگ پیغام داد که توپخانه و غسل خانه را بما واگذارند و وزارت چنانچه باید تقدیم رسانند صفدر جنگ نفاق پادشاه با خود دریافته ترک آمد و رفت دربار نمود احمد شاه چاپلوسیها نمود و بجوئے آغاز نهاد یکبار خود هم آمد عذرها خواست چون از سر صدق و اخلاص نبود فائدهٔ بران مترتب نشد و ماهها در جواب و سوال گذشته سال شصت و ششم از مائهٔ دوازدهم کدورت ها سے ظاهر شروع گردید چون شش ماه ازین سال هم منقضی گشت انواع حوادث و فتن ظهور و بروز یافت ✣

ذکر دنا نمودن احمد شاه با صفدر جنگ و برآوردن نائب او را که مدار و غگے توپخانه مامور بود به بهانه و هیجان یافتن فسادها میان شاه و وزیر باقتضاے تقدیر ✣

صفدر جنگ همیشه در اندیشه بود که چه کند جنگیدن با پادشاه مناسب نمیدید. ریقاے خود با وجود اعدا ندیده برجان خود هم می ترسید اما حق آنست که جرات و دانشے که برائے چنین ریاست باید نداشت و چنان سرداران که بارکارهاے بزرگ بردارند و از عهدهٔ تمشیت آن برآیند نیز نبا بر نقصان فراست و کیاستی که داشت بهم نرسانید و الا فقط هما دالملک که طفلے بیش نبود و انتظام الدوله که جبن و بددے فراوان داشت اگر وزیر یکے از جماعهٔ داران عمده خود را در ابتداے منازعت میفرمود که سر دوراله بسته بیارند آسان بود و اینها محال نداشتند که تمرد توانند نمود اما تقدیر چشم و گوش وزیر را کور و کر ساخت تا آنکه پادشاه بمشورهٔ خواجهٔ سرایان و دو امیر مذکور شبے بعد انقضاے ثلثی ازان شقه برائے وزیر بخط خود نگاشته نائب توپخانه را که از طرف وزیر بندوبست قلعه باختیار او بود طلب داشت و از حضور خود رقعهٔ مذکوره بدست او سپرده تاکید نمود که پیش وزیر ببرد و زبانی همچنین و چنان بگوید آن ابله یکبار عذرے خواست پادشاه مبالغه و ابرام نمود که امر ضروریست لازم که شما رفته ابلاغ پیغام نمائید آن قباحت نافهم رقعه گرفته از قلعه برآمد پادشاه بمردم خود فرمود که درهاے قلعه را بسته نگذارند او با دیگرے از سرداران و ملازمان وزیر در قلعه بیاید و مردم وزیر را که در قلعه اند طوعاً و کرهاً اخراج نماید حسب الامر العمل آمد صبح توپهاے بروج قلعه را پر کرده روبروے حویلے دارا شکوه که وزیر در انجا بود و قلعه بران مکان اشراف داشت گذاشته استعداد محاربه نمودند وزیر ناگزیر بعد جواب و سوال از انجا نقل نموده به حویلے که خود ساخته و از قلعه بعدے داشت منزل نمود و چند روز متامل بوده آخر جنگ با پادشاه موجب بدنامے و مشهره نمک حرامے دانسته رخصت صوبهاے خود خواست احمد شاه نه پذیرفت صفدر جنگ بے رخصت او از شاهجهان آباد برآمده بفاصلهٔ دو کروهے از شهر معسکر ساخت و داعیهٔ آن داشت که بے جنگ و جدال و اشتعال نائره قتال بر صوبهاے خود رود و الحق این راے کمال اصابت داشت فتنه جویان شهر و لشکر خیالهاے دور از کار خاطرشان او ساخته قاصد جدال و قتالش گردند

ذکر آمدن صفدر جنگ مجهولے را شاهزاده مجعول و شروع محاربات و حدوث حوادث و آفات

صفدر جنگ مرد مجهولے را کہ کسش نمی شناخت شاہزادہ قرار دادہ بسلطنت برداشت وعیال خود را درحوالی قلاع مستحکمہ سورجمل جاٹ فرستادہ سورجمل را برفاقت خود خواست او بعد تیارے رسیدہ شریک ومعین صفدر جنگ گردید واحمد شاہ وزارت را بعزل صفدر جنگ بانتظام الدولہ پسر قمر الدین خان وزیر بخشید وعماد الملک خود چنانچہ امیر الامرا بود بود امانا برجرأت وفطنتی کہ داشت متعهد خانخانان وزیر گردیدہ افواج را از اطراف وجوانب طلبیدہ فراہم آورد واز ان جملہ بود نجیب خان روہیلہ کہ جماعہ دارے دلیر صاحب جرأت وشعور بود وآخر بمدارج علیا ترقے نمودہ بمرتبۂ امیر الامرائے رسید وہنتا گوجر وبلوچان وغیرہ زمینداران اطراف وسادات بارہہ وغیرہ اماکن ومیواتیان صاحب اولوس وغیرہم وخواجہ سرایان وریزہ امرا ومنصب داران وعمدہ زادہاے قدیم مثل محمد صادق خان خلف سیف اللہ خان مرحوم صوبہ دار ٹھٹھہ ووالد مرحوم کہ بنا برناخوشے صفدر جنگ وکینہ عبد المجید خان کشمیرے باشباب چند بہانہ باقیات محالات خالصہ کہ ذمہ والد برمے آورد مقید بود درین وقت باقیات معاف ومورد مہربانے سلطانے بوساطت حافظ نجابت خان محلے گردید وہر یکے از نام آوران بامید سود وبہبود خود بارفقائیکہ داشت ودیگران راہم متوقع ساختہ واز خانہ خود خبر گیرے آنہا نمودہ سرگرم رفاقت پادشاہ وامیر الامرا شد وآشوب قیامت درحوالے دار الخلافہ برپا گردید واز شروع ماہ رجب سنہ یک ہزار ویک صد وشصت وشش ہجرے آغاز محاربات گشتہ تا شش ماہ امتداد یافت رفقاے صفدر جنگ کہ اکثرے صاحب شوکت وجویاے نام وننگ بودند حسب تہاے نمودند خصوص راج اندر گرگسائین کہ در الہ آباد رفیق بقاء اللہ خان وعلے قلی خان گردیدہ اعانت وزیر وجہ ہمت خود ساختہ بود پروانہ وار خود را بر توپخانہ پادشاہی میزد وبا معدودے متصل بعملۂ توپ وکارکنان توپخانہ رسیدہ مردم راے کشت ومی انداخت بحدیکہ مردم را گمان شدہ بود کہ او سحرے یا عملے دارد وتوپ وبندوق بر او کارگر نمے شود تا آنکہ آخر کار بضرب گوے بندوق مردود گمان باطل مردم منحل گشت ذوالفقار جنگ امیر الامرائے معزول نیز بنا برناخوشے کہ از پادشاہ داشت وعلیہ وزیر مردم را بحد یقین بود بوزیر پیغام آمدن خود فرستادہ فوجے رابراے بودن خود بطرف پنجہ حضرت شاہ مردان خواست وخود بہانہ زیارت آنجا رفتہ ہمراہ فوج وزیر داخل معسکر وشامل او گشت وغازے الدین خان منادے کرد کہ ہر سوارے کہ ملازم صفدر جنگ واسپ او داغ سین داشتہ باشد برائے نوکرے آید صد روپیہ مساعدہ وشصت روپیہ مشاہرہ یابد باین سبب بیوفایان دنیا دنی تورانے اکثرے از لشکر وزیر برخاستہ بعباد الملک ملحق وبرسالۂ سین داغ ہزاران سوار ملازم سرکار پادشاہے شدند ونیز صورت بلوائے عام باتفاق کشادہ ونیجا بیان خواستہ علم محمدے برپا کردند وادا کہ صفدر جنگ رافضی است خنگ باو کہ بر خلیفۂ زمان خروج نمودہ جہاد است وہزاران نفر از عوام زیر علم جمع گردیدہ شور وہنگامہ دم چار یار گرم داشتند وہر کرا ایرانی وملازم خیر خواہ صفدر جنگ مے پنداشتند در کوچہ وبازار شاہ جہان آباد کتک غارت مے کردند بلکہ بعضے راے کشتند خانہ محمد اسحق خان مرحوم وبرادرش میرزا علے خان وسالار جنگ وخانۂ اسمعیل بیگ خان کہ از سرداران عمدہ صفدر جنگ وخانۂ او مملو از نقود واموال واسباب ویراق بود وشاید اثاث البیت او بکروہاے رسید ودیگر ہر کہ علاقہ داشتے بصفدر جنگ داشت خانہ او خوان یغما گردید بنا برین حرکات از ان طرف سورج مل جاٹ شہر کہنہ شاہجہان آباد را کہ دہلی عبارت از و وبر آبادے شاہجہان آباد بلکہ اندک زیادہ بود غارت کردہ جال ومال وناموس عالمی بباد فنا داد مردم لسیارے در خانۂ شاہ باسط خلف شاہ محمد جعفر مرحوم بگمان آنکہ وزیر در خدمت ایشان اخلاص وحسن ارادتے دارد در [illegible] آن خانہ ہم از دست بُرد جاٹان محکم قاعدہ صفصفا بہم سایند وگذشت آنچہ گذشت حوادث مذکورہ بیانے نیست [illegible]

عین ذلک الاوقات آخر بعد انقضاے شش ماہ ہر دو کردہ بستوہ آمدہ خواہان مصالحہ شدند امراے حضور و احمد شاہ عاجز گشتہ پیغام مصالحہ دادند صفدر جنگ ہم کہ از کثرت اخراجات تنگ آمدہ بود و طرف شدن با پادشاہ در نظرش مناسب نمی نمود بصلح راضی شد و بوساطت انتظام الدولہ پسر قمر الدین خان بقرار بحالے ہر دو صوبہ او دہ و الہ آباد صلح انعقاد یافت و صفدر جنگ در ماہ محرم سنہ یکہزار و یک صد و شصت و ہفت ہجری طبل رحیل کوفتہ بصوبہ ہاے خود رفت +

ذکر برآمدن عماد الملک بہم جاٹ و رفیق ساختن مرہٹہ را با خود و اختلافیکہ درمیان او و پادشاہ روید او و انتقال معین الملک ازین جہان بی بنیاد و سببی سلطنت و خفت کشیدن ناموس بابریہ بتقدیر خالق البریہ

عماد الملک در زمان حروبے کہ با صفدر جنگ مے نمود ہولکر ملہار مرہٹہ را از صوبۂ مالوہ و جے آپا را از ناگور با عانت خود طلبید اما پیش از ورود ایشہا با صفدر جنگ مصالحہ درمیان آمدہ او بصوبہ ہاے خود رفتہ بود عماد الملک کہ از جانب بابر رفاقت او با صفدر جنگ در دل پرسے داشت و اقتدار خود مے خواست باتفاق ہر دو سردار مذکور بعد ورود آنہا بر سر سورجمل جاٹ رفت سورجمل صرفہ در جنگ میدان ندیدہ بقلاع مستحکمہ خود کہ ڈیگ و کمبیر و بھرت پور است تحصن جست عماد الملک مع افواج مرہٹہ بمحاصرہ پرداخت چون در تسخیر قلاع از بہر ساییدن توپہاے بزرگ حصار افگن گزیرے نیست عماد الملک عرضداشت مشتمل بر استدعاے اضراب توپ مصحوب عاقبت محمود خان کشمیرے کہ مدار المہام سرکار او و عجب بلاے فتنہ پردازے بود بدرگاہ احمد شاہ فرستاد انتظام الدولہ وزیر کہ غالش بود در حالش نیکو میدانست کہ بعد تسلط در دوازدہ ماہ نماے آشنا و بیگانہ خواہد برآورد و پادشاہ را از فرستادن توپہا مانع آمد عاقبت محمود خان اکثرے از منصبداران پادشاہے و مردم توپ خانہ را با میدہا و بیمہا و تخویف و ترغیب با خود متفق ساختہ خواست کہ انتظام الدولہ را از میان بردارد روزے برائے اینکار قرار دادہ بر سر خانہ انتظام الدولہ رفت و ہنگامہ گیر و دار گرم ساخت چون کارے از پیش نبرد ہمان روز روے گریز بجانب قصبۂ دسنہ نہاد و از در قطاع الطریق در آمدہ تباخت و تاراج محالات خالصۂ شاہے و جاگیرات منصبداران کہ در قرب و جوار دار الخلافہ بود غبار فتنہ بر انگیخت درین ضمن سورجمل جاٹ بوسیلۂ مخلصان عرائض باحمد شاہ و انتظام الدولہ نگاشتہ ہر دو را فہماند کہ عماد الملک ہرگاہ با اتفاق مرہٹہ اقتدار یافت بنیاد سلطنت و وزارت را از بیخ و بن خواہد برانداخت اصلاح آنکہ پادشاہ و انتظام الدولہ بہانہ سیر و شکار و بندوبست محالات خالصہ مع افواج و اسباب بیرون خرامیدہ در نواح سکندرہ مضرب خیام فرمایند و صفدر جنگ را اگر خوانند بستمال نمودہ نیز طلبدارند تا فتنہ عماد الملک و مرہٹہ فرو نشیند این صلاح کہ فی الحقیقت موجب فلاح انتظام الدولہ و بادشاہ بود مقبول افتاد و پادشاہ مع کل بیگمات و انتظام الدولہ وزیر و صمصام الدولہ و دیگر منصبداران ملازم و عملہ توپخانہ و میگبا شیان برآمدہ چار کروہ پیشتر از سکندرہ مضرب خیام ساخت اما طلبیدن صفدر جنگ ملائم طبع او دہم بائے مادر پادشاہ و انتظام الدولہ کہ بعد جاوید خان با او سرے پیدا کردہ بود نیفتادہ درین خصوص اہمال ورزیدند عماد الملک باین مشورہ پے بردہ عاقبت محمود خان را از خورجہ جریدۂ بملازمت پادشاہ فرستادہ تا رفتہ او را و لشکر بایش را تبر ساند آن عاقبت نامحمود حسب الاشعار آقاے وقت شام رسیدہ ملازمت پادشاہ نمود و تقریباً ظاہر کرد کہ چند ہزار سوار مرہٹہ پنہان بطرفی شتافتہ معلوم نیست کہ از کجا سر برآرد و ہمان وقت رخصت شدہ بخورجہ برگشت پادشاہ غفلت شعار و وزیر جبان ناکردہ کار با وجود اشعار او تدبیر حراست لشکر و ناموس و بایدارے خود ہیچ نکردہ سر شاریادۂ غفلت بفراغت بودہ بخیمہ ہاے خود آسودند

ہولکر ملہار چون غباری از طرف انتظام الدوله و پادشاه بنا بر نداون توپہا با وجود کشته شدن پسرش کھنڈی راؤ در جنگ جاٹ دالفت خواست که الحال که اینہا بر آمده اند رفته رسد غله و کاه لشکر بند و عرصه بر اینہا تنگ نموده توپہا و دیگر ہم انچه بدست آید باید گرفت و چنان منظور داشت که بے شراکت دیگران این کار را بکرسے نشاند عماد الملک مرجے آپا را ہم خبر نکرده شبگیر نمود و از گذر متهرا عبور دریاے جمنا نموده شبیکه عاقبت محمود خان ملازمت کرده بخورجه برگشت ہولکر قریب بلشکر رسیده اول شب چند بان سرداد گمان شد که عاقبت محمود در قرب جوار مانده آتش افروز ہنگامه است و این امر را سهل شمرده استعداد تدارک نکردند آخر شب متحقق شد که ہولکر آمده دست و پا گم کردند که نه مجال استعداد جنگ ہست و نه فرصت فرار از نامردے و ناکرده کارے احمد شاه مع مادر خود و صمصام الدوله میر آتش خلف امیر الامرا صمصام الدوله خاندوران و انتظام الدوله بے آنکه نامردان بر فقاے دیگر و رؤساے لشکر خبرے ہم کنند بر عماریهاے محفوف نشسته مسلک فرار پیمودند و ناموس و احمال و اثقال را چنانچه بود گذاشته راه دار الخلافه گرفتند بعد دیرے که خبر گریختن اینہا منتشر گشت اعلی و ادنے حیران و مضطر گردیده ہر کسے بحال خود در ماند که یکه اندک اسبابی داشت متعاقب آنہا رو براه نهاد و اندک راہی بریده تا بقصبهٔ سکندره رسیده بودند که صبح دمید افواج ہولکر بے منازعے و مانعے رسیده تمام لشکر و اثاث البیت سلطنت را غارت کرد ہر کرا ہر کجا یافتند تاراج و لتقے نموده و عارے از یراق و لباس و پیاده از مرکوبات گذاشته در صحرا سرداد ند ملکه زمانیه دختر فرخ سیر زوجهٔ محمد شاه و دیگر پردگیان حرم سراے پادشاہے محروس ہولکر گردیدند اگرچه ہولکر احترام بسیار نمود و از اسباب وزیر و جواہر که پیش زنهاے مذکور مستور بود تعرضے نکرد لیکن دریکه مطاف اصناف عالم و محل جبهه ساے سروران اعظم بود لکد کوب ارادل و اذناب دکهن گردید و چشم زخم عظیمے بناموس تیموریه رسید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید +

ترک محاصره نمودن عماد الملک قلعجات جاٹ را و شتافتن بشاہجہان آباد برائے حصول مطالب و حاجات خود و مقید نمودن احمد شاه را مع مادر و جلوس فرمودن عزیز الدین پسر معز الدین بر سریر سلطنت

عماد الملک که این خبر شنید ترک محاصره نموده بدار الخلافه شتافت جے آپا بعد برخاسته رفتن ہر دو سردار خود را تنها عهده برا ندیده بنا رنول رفت و سور جمل خود بجود از مضائق محاصره بر آمد عماد الملک با امانت ہولکر ملہار صمصام الدوله میر آتش و میگلبا شانه تونچانه و نمکحرامان دیگر را با خود متفق ساخته بتغیر انتظام الدوله وزارت را خود گرفت و صمصام الدوله را امیر الامرائی دہانید روزیکه وزارت گرفت صبح خلعت پوشید و وقت استوا احمد شاه را با مادرش دہم شعبان روز یکشنبه سنه یکهزار و یکصد و شصت و ہفت مقید نمود عزیز الدین خلف معز الدین جہاندار شاه را بر تخت فرماندہے جاے داد و بعالمگیر ثانے ملقب ساخت بعد یک ہفته چشم احمد شاه و چشم مادرش را که جمیع فتنه ہا از وزائیده بود میل کشید +

ذکر انتقال نمودن صفدر جنگ ازین جہان تاریک و تنگ و جلوس فرمودن شجاع الدوله پسر او بر مسند پدر بیدرنگ +

صفدر جنگ بصوبهٔ خود رسیده بر مهدے گهاٹ اقامت نمود و مکانے برائے خود آراسته باصلاح حال سپاه و اسباب پرداخت در تهیهٔ افزایش استعداد و مواد اقتدار خود مشغول بود که ناگهان دانهٔ بر پاے او بزور نموده آهسته آهسته اشتداد

یافت و بجز بادہ سرطانے نگردید ہر چند اطبا و جراحان با صلاح آن کوشیدند سودے نہ بخشیدہ در سال مذکور رہفتد ہم وی الحجہ رہگرائے عالم بقا گردید و نعش او را بزار پنجہ حضرت شاہ مردان کہ در دہلے است نقل نمودہ مدفون ساختند شجاع الدولہ پسرش بجائے پدر متمکن گشت روزے چند اسمعیل بیگ خان کہ سردار عمدہ سرکار صفدر جنگ و مدار علیہ خانہ اش بود راتق و فاتق مہمات ماند و جمیع رفقائے پدر از امرا و امرا زادگان در رسالہ داران بدستور بحال و برقرار ماندند بعد چندے اسمعیل بیگ خان ہم در گذشت و تمکین خان خواجہ سرائے خانہ او نائب مناب گشت ذوالفقار جنگ ہم در صوبۂ اودہ بر رحمت الٰہی پیوست و شجاع الدولہ ہر چند جوان لا ابالے بود اما بنا بر شجاعتے کہ داشت بنظم و نسق صوبۂ خود و تادیب و گوشمالی متمردان چنانچہ باید مے پرداخت و در عیاشی غیر از شرب خمر منہمک بود و بصحبت نسوان و مباشرت با آنہا رغبت بسیار داشت اغلب اوقات بلہو و لعب سیگذرانید لیکن حیائے چشم و عفو و اغماض از جرائم ملازمان و ترحم بحال ایشان در مزاجش غالب بود سہ چار سال بجاہ و اقبال گذرانیدہ بود کہ در سنہ سبعین و مائۃ بعد الالف شاہ ابدالے بفتنہ انگیزے عماد الملک وارد شاہ جہان آباد گردید و عماد الملک با او در ساختہ بارادۂ برانداختن بنیاد دولت شجاع الدولہ باتفاق افواج درانی و دیگر افاغنۂ نینگش وغیرہ کہ دشمن دیرینۂ شجاع الدولہ و پدرش بودہ اند بارادۂ مقابلہ و مقاتلہ با او در رسید و شجاع الدولہ پایدارے نمودہ از پیش برد چنانچہ ذکرش عنقریب آید ✤

ذکر مجملے از احوال لاہور و انتقال معین الملک از دار غرور ✤✤

معین الملک خلف قمر الدین خان وزیر در ماہ محرم شروع سنہ ستین و مائۃ و الف از دہم بطریق سیر و تفرج سوار اسپ از شہر بیرون شتافت و در مین اسپ دوانے علے اختلاف الاقوال قولنجے یا عارضۂ دیگر بہم رسیدہ و باضطراب فرود آمدہ رہگرائے آن سرا گردید از معتمدیکہ منجملہ رفقائے روشناس و بکار و خدمات حضور مامور بود مسموع شد کہ از لشکر خود بلشکر یکے از لازمان عمدہ کہ باندک فاصلہ بود رفتہ ہمانجا روزانہ طعام خورد چون اکول بود و جوان قوے الاشتہا و انواع اطعمہ بوفور مہیا داشت در نغدا اکتفائے نمودہ عصر قاصد لشکر خود گشت و در راہ اسپ دوانیدہ حالت خود را متغیر دریافتہ عنان گرفت و باضطرار فرود آمد بر زمین بے فرش خوابید بعد لحظے قے کرد ہمہ خون بود و فورا ہلاک شد احمد شاہ ابدالی درانی صوبہ دارے لاہور بنام میر مومن پسر معین الملک فرستاد و بنا بر صغر سن اختیار مہمات ملکی بادرش تعلق گرفت از عہد معین الملک کہ فوج بسیار و مصارف دیگر ہم بافراط داشت حاصل صوبجات باخراجات او وفا نمی کرد بنا بریں تعدے بر رعایا رائج شدہ بود و آنہا عاجز شدہ بناہے و گریز گاہے نداشتند و در فرقہ سکھان اعانت ہمدیگر لازم بلکہ جزو مسلک و مشرب آنہاست بنا بریں ہر جا تعدے میرفت اہل آن خانہ موہا در سر گذاشتہ نعرہ اکال اکال بلند و اظہار اختیار مسلک گورو گوبند مے کردند سکھان دیگر در حمایتش مے کوشیدند بنا بر علے ہذا این مسلک کہ فی الجملہ از سابق ہم رواجے داشت رائج تر گشتہ کثرتے در فرقۂ مذکورہ بہم رسید درین جز و زمان کہ نبن معین الملک مرجع معاملات گردید چون عورات از جلیۂ عقل عاری مے باشند بی انتظامے افزود و ہاے کارگزار ہر یکے کار و بار را بطرف خود کشیدہ ہر امرے را بآن زن بطور سے علحدہ مے فہمانید ازین ہم خرابے رعایا افزودہ فرقۂ مذکورہ روز بروز کثرت پیدا کرد و مقتدران نفرت و زجرت بہم رسانیدند و ارا ذل و لواج و خواجہ سرایان و غلامان مدار علیہ گردیدند درین عرصہ میر مومن پسر معین الملک ہم

درگذشت بجاے او خواجه موسی احرار ے داماد معین الملک قائم شد بهکار ے خان رستم خنگ که مدار المهام کل از عهد معین الملک بود خواست که الحال بطریق اوے همچنان باشد زن معین الملک مرکوز خاطرش دریافته رستم خنگ را در محل طلبید و کنیزان را فرمود تا او را زیر چوب کشیده بجانش کشتند بعد چندے خواجه عبد الله خان پسر سیف الدوله عبد الصمد خان با عانت و تدابیر خفیه آزدینه بیک خان تسلط یافت و بیگم معین الملک را تید کرده بنیابت صوبه بنام خود از شاه ابدالے طلبید و امان خان برادر جهان خان از طرف ابدالے بلاهور رسیده دست تعدے دراز و مردم بسیارے را تاراج نمود چند روز چون برین نمط گذشت خواجه عبد الصمد خان از هنگامه تنخواه سپاه متوانست پاے اقامت افشرد ناچارے گریخت و آبروے ریاست برخاک ریخت باز حکومت صوبه بر بیگم قرار یافت بعد ازان خواجه میرزا خان که از عمده جاگیرداران معین الملک بود بیگم را مقید کرد و آخر بمصالحه انجامید

ذکر فتنه انگیزی عماد الملک در لاهور و برافراشتن رایات غرور و خفت کشیدن از دست سپاه رساله سین داغ بحکم خداوند غیور و برگشته آمدن بدار الخلافه و باز برآمدن بداعیه مذکور و کشیده طلبیدن معین الملک را بزور و شور

عماد الملک را بعد چندے انتظام محالات خالصه شریفه و انتزاع صوبه لاهور و ملتان از دست گماشتگان شاه درانی و تادیب سرداران رساله سین داغ که در زمان خنگ وزیر الممالک صفدر خنگ و جات بنا بر اغراض خود پاس خاطر آنها نموده اقتدارشان از حد گذرانیده و جمیع محالات خالصه وغیره قرب و جوار شاه جهان آباد را در جاید اد تنخواه آنها داده بود منظور گشته مع عالمگیر ثانے پادشاه دست نشان خود برآمد و در بادے معسکر آراست و والد مرحوم را فوجدارے محالات سرهند و تهانیسر و پانی پت و غیره داده تاپانے پت نهضت نمود چون معامله این معاملات به معرفت کشن چند انفصال یافته واسطه جواب و سوال او بود راجه ناگرمل برادر حسد پرده خواست که خللی درین معامله افگند سرداران سین داغ را که از رفتن محالات جائداد بدست عمله عماد الملک داغ داغ بودند طلبیده گفته فهمانید که سید هدایت علے خان که حاکم محالات جاید اد شما شده صاحب مقدور ست از نواب وزیر عماد الملک خون کرده دو لک روپیه بطلبید که به خرج شما بدهد باندا گر او داد بهتر والا من متعهد ے بهم رسانیده میدهم که دو لک روپیه شما برساند و معامله را متعهد نماید سرداران مذکور که نهایت مغرور بوده اند و بدر رفتن جاید اد ے پسندیدند غنیمت شمرده و باهم اتفاق کرده صبح وکلاے خود را بحضور وزیر فرستاده استدعاے مبلغ مذکور نمودند والد مرحوم که احوال بدین منوال دید درگذشتن ازان خدمات بحال خود اصلح شمرده استعفاے کارندکور بوساطت کشن چند نوشته داد و خود هم بدربار و وزیر حاضر گشت و زیر دو ساعت نشسته باو الد و نجیب خان و ناگرمل و سیف الدین محمد خان و دیگر مقربان صحبت داشته خواست که بخلوت رود درین ضمن وکلاے سرداران سین داغ باشاره و تعلیم ناگرمل که پنهان اغوا نموده بود از وزیر درخواست زر خطیر در مشاهره خود نمودند وزیر جواب داد که چه مضائقه موجودات بدهید و زر تنخواه خود بگیرید آنها بگمان آنکه از عمله کرایار است که در موجودات با ما معارضه تواند نمود قبول کرده معروض داشتند که کسے را حکم شود تا موجودات ما ببینند عماد الملک فرمود که نجیب خان شما موجودات اینها به بینید او قبول نموده از همانجا پسر خود صابطه خان را گفته فرستاد که خیمه در میدان استاده نموده موجودات اینها به بینید وکلا فهمیدند که راه چاره و خیانت مسدود گشت چه نجیب خان صاحب اولوس و سردار چندین هزار کس است از ما نخواهد ترسید و خیانتها ظاهر خواهد گشت بموکلان خود خبر دادند آنها چاره کار در بلوا دیدند لے باکانه خود را باین کار اشاره کردند و عماد الملک برخواسته بخلوت رفته سه چار کس مقربان را با خود برداز ان جمله نجیب خان و راجه ناگرمل و کشن چند بودند ناگرمل چون فتنه برانگیخته خود را سے دانست رخصت شده برآمد

متعاقب او نجیب خان هم رفت والد مرحوم انتظار برآمدن کشن چند برای انفصال جواب وسوال استعفای خود میکشید ناگاه بیست سی کس سواران از فرقه سین داغ به در سراپرده آمده فریاد و شکایت سرداران خود بشور و غوغای بسیار و اظهار فلاکت و احتیاج نا برعدم وصول تنخواه آغاز نهادند بعد آنے چند کس دیگر رسیده شریک آنها گردیدند هرگاه احوال اینها نوشته مصحوب خانجیران بحضور وزیر فرستاد او بجالیکه نشسته بود برآمده اراده رفتن بیرون سراپرده نمود والد مرحوم معروضداشت که بیرون رفتن خوب دولت صلاح نیست گفت صلاح است که من رفته آنها را ساکت گردانم و شور و غوغا فرو نشانم والد مرحوم خاموش ماند و او روانه شد والد بصرورت همراه رفت وزیر بیرون سراپرده استاده آنها را فهمانیدن شروع کرد درین عرصه دمبدم مردم سین داغ افزوده گشته قریب دو صد کس جمع شدند عماد الملک را درمیان گرفته گفتگوے بیباکانه آغاز نمودند والد آنها را گفت که این عزیز شاهزاده شما است پاس او داشته عرض حاجت نمایید تا کام شما برآید چون این اجتماع ممهد بود نصیحت والد نشنیدند و هجوم آورده وزیر را گرفتند تا که جواهر کسے ربوده برده و لباس بدن هم پاره گردیده دستار نیز از سرش افتاد و او را از راه کوچه های پائی پت پیاده پاکان کنان بسمت خود بردند افواج وزیر متحیر گشته نمی دانست که چه کند چون حیات و چند روز دیگر اقبال او باقی بود سرداران سین داغ عذرخواهی و استعفای تقصیرات پیش آورده عرض و التماس لبس پوشاک نمودند دستار بسته دیگر که ملازمان از عقب رسانیده بودند بحضور آوردند وزیر شروع بلفجش نموده گفت که قرم ساقان در تنگ چرا سے کنید اگر مرا کشتن است زود بکشید والا نکشته سے شوید و اگر کشتن نیست این بدنهادے چیست درین ضمن پیغام بادشاه رسید که اگر عماد الملک را مقید چنانچه هست حواله ما نمایند تنخواه شما بما مرحمت دیگر ذمه ماست و کسی تبرکے این پیغام گفت عماد الملک که اکثر زبان خصوص ترکے خوب سے فهمید در غضب شده گفت که انچه کردنست زود بکنید آنها عجز و التماس عقیدت نموده و فیل سوارے طلبیده سوارش کردند و یکے از انها که حسن خان دکهنی نام داشت درخواصے هودج نشسته مگس پران در یکدست و در دست دیگر آفتابے کوچکے گرفته و خدمت گزارے کرده بخانه اش آورد به بحر دورود آمدن وزیر حسن خان از طرف دم فیل پائین آمده در رفت و وزیر آمده بر مسند نشست مردم برائے کورنش هجوم آوردند او انتظار حسن خان لمحه کشیده پرسید که کجاست گفتند سوار شده رفت گفت فیل سوارے باز آرند آوردند همان وقت سوار شده فرمان داد که هر جا سواران سین داغ را بیابند بکشند و خیام آنها را غارت کنند و حیله های عجیب الدوله و دیگر ملازمان هجوم آورده در یک ساعت اثرے از معسکر آنها نه گذاشتند و تمام شب مردم مشعول تاخت و تاراج آنها بودند کسیکه در رفت جان بسلامت برد بلاے همه بمعرض تلف درآمده مفقود الاثر شدند و وزیر از پادشاه دلگیر گشته معاودت بشهر نمود و مدتے بسر نبرده اصلاح افواج و اسباب نموده و پادشاه را بمعتمدان خود سپرده شاهزاده عمائے گهر را که اکنون پادشاه است همراه خود گرفته باراده بندوبست لاهور برآمد ✤

ذکر برآمدن عماد الملک مرتبه دیگر بعزم لاهور و آوردن دختر معین الملک وزنش را بتدبیر و زور ✤

عماد الملک که تیز رو سے و فتنه انگیزے در طینت او مخمر بود باراده تحریک مواد فساد با جمیع عمله و ارکان و سپاه فراوان و شاهزاده عمائے گهر برآمده سیر کنان و شکار افگنان بمرور ایام راهها بریده آدینه بیگ خان را با خود موافق ساخت چون وفاق او تحقق یافت و عماد الملک بلودهیانه رسید بمشورهٔ آدینه بیگ خان فوجے را بسرکردگے سید جمیل الدین خان فرستاده

وخطے بزن خالوے خود معین الملک نگاشته دختریش راکه منسوب باو بود طلب داشت زن معین الملک دختر خود را با اسباب جهیزیکه لائق بود وطوعاً وکرهاً فرستاده مطمئن خاطر گشت عماد الملک سرداران ملازم خود را مع فوج همراه خالهٔ خود باستقبال فرستاده باحترام تمام درخیمه هائیکه همراه او مع ملازمان وخواجه سرایان سرکارش آمده استاده شده بود فرود آورده جاے داد واو در آنجا منزل نموده باخالهٔ شوهر که عمه اش بود ملاقات کرد بعد ازان بدون اشتهار عباد الله خان کشمیرے وغیره سرداران معتمد دیروزینے سید جمیل الدین خان را هم باتفاق بعضے از سرداران وافواج آدینه بیگ خان براے آوردن مادر زن خود بایلغار فرستاد چون فاصلهٔ چل پنجاه کروه بود افواج مذکور صبح روانه گردیده در یک روز وشب راه بریده اول صبح روز دیگر بلاهور رسیده وزن معین الملک راکه بیخبر درخانه خود خوابیده بود خواجه سرایان را در حرم سرا فرستاده از خواب غفلت بیدار ومقید ساختند واز عمارات اویرا آورده در خیمه جاے دادند بعد یک روز اسباب را آرام داده روانه لودهیانه گشتند عماد الملک بعد ورود مادر زن عذر خواهے او بسیار نموده استعفاے تقصیرات خود کرد وصوبه دارے لاهور در بدل پیشکش سے لکهه روپیه بآدینه بیگ خان مقرر فرموده بدار الخلافه معاودت نمود لیکن زن معین الملک نهایت آزرده خاطر گشته در راه بعد ورود بلشکر وزیر وشاهجهان آباد عماد الملک وملازمانش را مورد فحش ودشنام داشت وبیانگ بلند سے گفت که این حرکت بامن موجب خرابے عالم وویرانی شاهجهان آباد وتاراج وبے ناموسے عظماے سلطنت وتمام مملکت هست بعد شش هفت ماه احمد شاه درانی را رسیده دانند وخواهند دید که دود از دودمانهاے قدیم وجدید وشقے وسعید برخواهد آمد وفی الحقیقة چنان شد که میگفت ✣ ✣

ذکر ورود احمد شاه ابدالے از قندهار بشاهجهان آباد ونواح اکبر آباد وتاراج بی نهایت در دار الخلافه وقتل عام منتهراو دیگر حوادث عظیمه که روے داد ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

احمد شاه ابدالی را استماع خبر جسارت وگستاخے عماد الملک بازن معین الملک شاق ودشوار آمده بتقریب رسانیدن زن خود را بلاهور رسانیدن آدینه بیگ خان تاب مقاومت نیاورده بصوب اسے بامرتسر وحصار که بے آب محض وجاے دشوار گذار گریخته پناه برد وعماد الملک بجان خود ترسیده زن خود را پیش مادر زن شفیع آورده بیگم معین الملک را برخود مهربان ساخت وشاه درانی برجناح استعجال اهمیت کرده بدهلی رسیده چادر زد عماد الملک چاره بجز القیاد ندیده بقدم استقبال شتافته ملازمان شاه نمود اول مراتب بعد ازان بسفارش زن معین الملک وسازش باشاه ولی خان وزیر ابدالے از سیاست مصون ووزارت هم بقرر پیشکش براو مسلم ماند شاه ابدالے بهفتم جمادے الاولے روز جمعه در سنه سبعین ومائه بعد الالف از قندهار بهندوستان رسیده داخل قلعه شاهجهان آباد گردیده با عالمگیر ثانے ملاقات نموده دست تاراج باموال وناموس سکنه شهر دراز کرد ودقیقهٔ از نهب وغارت مهمل نگذاشت اهل خیرت خود را بسم وسلاح هلاک کردند وگذشت انچه گذشت قریب یک ماه در شهر مانده خانه عماد الدین خان وزیر را پاک رفت وکم کسے از اعیان وغیر آن محفوظ ومصون ماند وشاده صلابت شاه پسر خود با دختر عزیز الدین برادر حقیقے عالمگیر ثانے نموده بانجام رسانید بعد انصرام شادے مذکور وتاراج شهر معمور بنیه سو رجمل جاٹ علم عزیمت برافراشت وجهان خان سردار لشکر خود را بتسخیر قلاع سورجمل جاٹ معین کرده خود هم از عقب او برآمد این مرتبه پنجم است که شاه ابدالے وارد هندوستان گردید عماد الملک همراه جهان خان تردد ات نمایان نموده مورد التفات وآفرین شاه گشت چون درخواست زر پیشکش بعمل آمد عماد الملک از شاه التماس کرد که یکے از شاه زاده هاے تیموریه وفوجے از درانیان همراه من

شود تا از انتر بیدگه عبارت از ملک مابین دوآبه گنگا و جمنا است زخطیرے بعرض وصول در آورده عائد سرکار سازم ابدالے دو شاهزاده یکے هدایت بخش بن عالمگیر ثانے دوم میرزا ابو برداماد عالمگیر پسر اعزالدین را از شاهجهان آباد طلبیده برفاقت او معین نمود و از سرداران خود جان بازخان را همراه عماد الملک داد ❊

آمدن عماد الملک بر سر شجاع الدوله پسر صفدر جنگ و سانحه که فیما بین این هر دو روے داد

قبل ازین اشعارے باجمال شد که عماد الملک عناد قوے با صفدر جنگ داشت و خرابے خاندانش می خواست درین سال تو سل باذیال دولت قاهره شاه ابدالے جسته بهانه تحصیل زر پیشکش او از ابدالے اعانت خواست و او جان بازخان را با فوجے از دُرّانیان ابدالے بمدد او داده مرخص فرمود و هر دو شاهزاده را نیز همراه او عماد الملک باتفاق شاهزادگان و فوج ابدالے مع جان بازخان اول در کمال سرعت انجامے عبور جمنا نموده بفرخ آباد آمد احمد خان بنگش استقبال کرده خیمه و خرگاه و اسپ و فیل وغیره اسباب پیشکش شاهزاده ها و عماد الملک نموده افاغنه اطراف و بعضے از افواج خود را با عانت همراه داد و عماد الملک با بهیات مجموعے عبور گنگا نموده رو بصوبه اوده آورد شجاع الدوله باستعداد حرب و کرب در کمال استقلال از لکهنؤ برآمد و در میدان ساندے پاے که سرحد صوبه اوست رسیده مستعد پیکار گردید دو باره جنگ سهلے با قراولان طرفین واقع شد آخر بوساطت سعد الله خان خلف علی محمد خان روهیله که با شجاع الدوله دوستی داشت پنج لک روپیه نقد و باقے وعده صلح الفعال یافت و سعد الله خان درین امر غمخوارے بسیار در حقوق دوستی بر آے شجاع الدوله بظهور رسانید و عماد الملک نتوانست که کارے از پیش برد و منهزم شوال سال سبعین و مائه بعد الالف مع شاهزاده ها و جان بازخان گردیده عبور گنگا نموده بفرخ آباد رفت و منتظر پایان احوال ابدالی نشست و شاه ابدالے لم گذده را که از قلاع متعلقات جاٹ و از شاهجهان آباد به فاصله پانزده کروه واقع بود بضرب تفنگ باره ها در عرصه سه روز مفتوح ساخت و حارسان قلعه همگی را بالقتل رسانیده و ازانجا باراده قتل هنر اکه از معابد مشهور هندوست شتافته جهان خان را مقدمة الجیش گردانیده و جهان خان در متهرا در آمده دقیقه از قتل عام و سوختن و تاراج نمودن و اسیر نمودن عیال و اطفال سکنه آنجا باقے نگذاشت مردم ملک جاٹ از سیدانها بقلاع حصینه گریختند احمد شاه ابدالے با اکبر آباد آمد میرزا سیف الله بیگ قلعه دار قدیم پادشاهے سر از اطاعت پیچیده بضرب توپ تفنگ داشت که کسے پیرامون قلعه تواند گردید شاه دُرّانے جهان خان را بتسخیر قلاع جاٹ مامور فرمود سردارند کور در قلعه کشائی سرگرم بود که ناگهان وبائے در لشکر ابدالیان افتاد خلق بے حساب هلاک گشت و مجال اقامتش نماند بفرمان قهرمان تقدیر شاه ابدالے ناگزیر دست از تسخیر قلاع ملک جاٹ برداشته قاصد ولایت خود گشت چون برابر شاهجهان آباد رسید عالمگیر ثانے با نجیب الدوله بر سر تالاب مقصود آباد آمده دراک حضور شاه و اعماد الملک را بشکوه ها نمود احمد شاه نجیب الدوله را امیر الامراء هندوستان گردانیده سفارشش حمایت عالمگیر ثانے بسیار نمود ❊❊

ذکر گذاشتن احمد شاه ابدالے بادشته محمد شاه پادشاه هندوستان و بردن صاحبه محل مادر آن دختر و ملکه زمانیه را همراه باقتضاے گردش آسمان

سنخفے نماند که بعد حبس احمد شاه خلف محمد شاه و جلوس عالمگیر ثانے بر سریر سلطنت و اقتدار یافتن عماد الملک بحیث طینت روزگار غدار یا ملکه زمانے دختر فرخ سیر زوجه محمد شاه و صاحبه محل زوجه ثانیه او که خاله زاد ملکه زمانے و محمد شاه را از بطن همین

صاحبہ محل دخترے بہم رسیدہ محبوب ترین خلق پیش او بود نہایت ناسازگار افتادہ اوقات بکدورت سے گذرانید ند و صدمہ غارت مرہٹہ و نمک بحرامے عماد الملک دیدہ بود ن خود در ہندوستان و تخت فرمان عماد الملک عالمگیر نمے خواستند چون معاودت شاہ ابدالے برینہا متحقق گردید پیغام رفاقت خود و داعیۂ ازدواج دختر محمد شاہ با ابدالے فرستاد ند احمد شاہ در اثنے این کار را سرمائہ افتخار و بقاے بلند نامے خود در روزگار دانستہ قبول نمود و ہمانجا اقامت نمودہ دختر مذکور را بعقد ازدواج خود کشید و کارسازے سفر ملکہ زمانے و صاحبہ محل مع احمال و اثقال آنہا نمودہ ہمراہ خود گرفت و عازم لاہور گشت بعد ورود لاہور خود تیمور شاہ را بسپہ سالارے جہان خان والی لاہور و ملتان و ٹھٹھہ گردانید و در دار السلطنۃ لاہور نشانیدہ از راہ کابل بقندہار شتافت ٭

مجملے از احوال و سوانح دکھن کہ در ہمین ایام روے داد تبقدیرات خداوند امر کن ٭٭

موشیر بوسے از وقت مظفر جنگ ملازم دودمان آصف جاہ گردیدہ نہایت اقتدار بہم سانیدہ سیکاکول و راج بندرے و دیگر محالات را بجاگیر خود گرفتہ مدار علیہ کل معاملات و مخاطب عمدۃ الملک سیف الدولہ مخاطب گشتہ حکم حکم او بود شخصی از عظماے دکھن مخاطب بحمید جنگ صاحب اختیار سرکار عمدۃ الملک مذکور گردیدہ رائق و فائق مہمات ہر شش صوبۂ دکھن گشت جماعۂ انگلیشیہ را ہم ہوس تسخیر بلاد ہند در دل بہم رسیدہ با محمد علے خان خلف انور الدین خان گوپاموے ساختہ بعض صوبہ ارکاٹ را متصرف شدند موشیر بوسے بار کن الدولہ بد شد و چار دہم صفر سنہ سبع و ستین و مائۃ بعد الالف از وکالت مطلق معزول گشتہ منصب او بصمصام الدولہ شاہ نواز خان اورنگ آبادی دہانید صمصام الدولہ چہار سال بسر انجام این منصب پرداختہ بحسن تدابیر مہمہ را بجداو چنان نگہداشت کہ اصلا شورشی نتوانست نمود میر نظام علی و میر محمد شریف برادران صلابت جنگ کہ تا این مدت معطل ہمراہ برادر بسے بردند صمصام الدولہ مذکور در سنہ یکہزار و یک صد و شصت و نہ ہجری نظام علی را کہ اکنون فرمانروائے ملک دکھن است صوبہ دارے برار و محمد شریف را صوبہ دارے بیجاپور از صلابت جنگ امیر الممالک و ہانیدہ میر نظام علے آخر با صف جاہ ثانی مخاطب شد و محمد شریف اول الشجاع الملک و آخر برہان الملک مخاطب گردید بصوبہ ہاے خود رفتند و ششم ذی قعدہ سنہ سبعین و مائۃ بعد الالف وکالت مطلق از عزل صمصام الدولہ بہ برہان الملک کہ از صوبہ بیجاپور بحضور صلابت جنگ آمدہ بود مقرر گشت و در ہمین ایام آصف جاہ ثانی با فواج شایستہ از سرار با اورنگ آباد آمدہ برادر خود برہان الملک را معطل گردانیدہ زمام مہام ریاست و ملک داری بدست خود آورد چون برہان الملک بلقب بوکیل مطلق شدہ بود بقبش را گردانیدہ نام ولی عہد برادر مقرر گردید و ہمین سال بالاجی راؤ بارادۂ پرخاش در سواد اورنگ آباد وارد گردید آصف جاہ ثانی امیر الممالک صلابت جنگ را کہ بمنزلۂ آقا بود بجراست اورنگ آباد گذاشتہ خود مع برادر دیگر برہان الملک با بالاجے راؤ جنگ کنان تا سند کھیر کہ قریب سے کروہ از اورنگ آباد است قطع مراحل نمود در آخر کار بمصالحہ انجامید و جاگیر سے و ہفت لکھ روپیہ از صوبجات دکھن تسلیم بالاجے راؤ شد و آصف جاہ ثانی از انجا برگشتہ باورنگ آباد آمد موشیر بوسے مع اتباع او از اختیار و اقتدار آصفجاہ ثانے مکدر بود و در صدد شکست آصفجاہ ثانی و فی الحقیقۃ در انہدام بنیاد دولت دودمان نظام الملک آصفجاہ در آمدہ دید کہ با وجود اقتدار آصفجاہ ثانی نقش تسلط من درست نمیتوانند ابراہیم خان کاردے را کہ از رفقاے معتمد آصف جاہ بود و سائر افواج او را بوساطت حیدر جنگ مدار المہام خانہ خود بانواع حیلہ سازے جدا ساختہ در ذیل ملازمان خود داخل کرد و ہشت لکھ روپیہ زر تنخواہ سپاہ از نزد خود داد و آصف جاہ را بی بال و پر ساخت بعد ازان صمصام الدولہ را نیز مقید کرد و خاطر از ہر دو جانب جمع نمودہ خواست کہ آصف جاہ را بہانۂ صوبہ دارے حیدر آباد آن طرف فرستادہ در قلعہ گلکنڈہ مقید نگہدارد و میدانے برائے جولان خود خالے سازد آصف جاہ برین معنی متفطن گشتہ

بمشورۂ معتمدان خود قتل حیدر خنگ مدار المہام موشیر بوسے را باخود جزم نمود سوم ماہ مبارک رمضان قریب باستوا سنہ احدے وسبعین ومائہ بعد الالف حیدر خنگ در خیمۂ آصف جاہ برائے جواب وسؤال مذکور آمد چون داعیۂ قتل او تصمیم یافتہ بود حضار کہ باین کار مامور بودند حیدر خنگ را گرفتہ ذبح کردند و آصفجاہ بعد کشتن او تنہا بر اسپی سوار گشتہ بر آمد و بجوے بدر رفت کہ تمام توپ خانۂ فرنگ چون فوج تصویر معطل و متحیر ماند فی الحقیقۃ جرأتے نمود کہ ناسخ کارنامۂ رستم و اسفندیار گشت از مذبوح شدن حیدر خنگ عمدۃ الملک موشیر بوسے و دیگر وجوہ لشکر ہوش از سر باختند درین آشوب قابو طلبان صمصام الدولہ و پسر خرد او میر عبد النبی خان ویمین الدولہ را ہمگرائے ملک بقا ساختند بعد ازین رستخیز امیر الممالک صلابت خنگ و برادرش برہان الملک و موشیر بوسے بحیدر آباد شتافتند و آصفجاہ ثانی حیدر خنگ را کشتہ راہ برہان پور گرفت ابراہیم خان کاردے کہ طوعاً و کرہاً از آصفجاہ جدا گردیدہ بود با آصف جاہ پیوست و باتفاق سیزدہم ماہ وسال مذکور برہان پور را بفرنزول خود افتخار بخشید و مالداران شہر مثل محمد انور خان برہان پورے وغیرہ را مصادرہ نمود و این محمد انور خان ہمان ہست کہ باتفاق سنکراجے ملہار واسطۂ صلح امیر الامرا حسین علی خان مرحوم بامرہٹہ بقرار اعطائے چوتھ شدہ بود درین وقت از غم مصادرہ و شدت محصلان ہفتدہم ذی قعدہ سال مذکور زندگانی را وداع کردہ در جوار شاہ عیسے جند اللہ مدفون گردید آصف جاہ بعد فراہم آوردن زر و لشکر از برہانپور بصوبۂ برار رفت و در قصبۂ باسم کہ از قصبات عظیم برار است چاوڑنی نمود و بعد چاوڑنی باجانوجے پسر رگھوجے بھوسلہ مکاسدار صوبۂ برار محاربات درمیان آوردہ آخر مصالحہ نمود و بعد مصالحہ عازم حضور امیر الممالک صلابت خنگ کہ در حیدر آباد بود گردید و فیمابین ہر سہ برادر انواع اشکال منازعات روے داد آخر الامر امیر الممالک و آصفجاہ ثانی باہم یکے شدند و برہان الملک بصوبۂ خود کہ بیجاپور بود شتافت ہیجدہم ربیع الاول سنہ ثلاث وسبعین ومائہ بعد الالف قلعۂ احمد نگر کہ پاے تخت سلاطین نظام شاہیہ ہست و در عہد اکبر پادشاہ شاہزادۂ دانیال بسپہ سالارے عبد الرحیم خان خانان مسخر نمودہ ازان باز در حراست قلعہ داران سلاطین تیموریہ بابریہ بود سے اشیوبھاؤ برادر عمزادۂ بالاجے را با قلعہ دار سازش کردہ بدست آورد و این شہر و قلعہ آباد کردۂ احمد نظام شاہ ہست کہ در سنہ تسع مائہ طرح انداختہ بنام خود موسوم ساخت و در دو سال شہرے بکمال خوبے آباد شد و بعد اندک فرصت حصارے از سنگ و گل تعمیر نمود و درون آن عمارت دلکش و قصور منقش برائے سکونت خود مرتب ساخت و بعد اخلاف او قلعہ را بتوارث قابض بودند و در اوائل سنہ تسع والف در تصرف سلاطین بابریہ در آمد و در سنہ ثلث وسبعین ومائہ بعد الالف بدست مرہٹہ افتاد چون فرانسیسیان را منازعتے با انگلیشیان درین سال شروع گشتہ بفکر کار خود افتاد و دست از رفاقت و اعانت صلابت خنگ برداشت بمرگ دولت خود کہ پہول چرلیت شتافتند شوکت صلابت خنگ رو بانحطاط گذاشت و اعادے را میدان جولان بہم رسید بہاؤ مذکور ہوس بہبودہ در دماغ خود جاے دادہ ارادۂ برانداختن بنیاد اولاد نظام الملک آصف جاہ از ممالک دکھن نمود و ابراہیم خان کاردے را نوکر خود کرد و این ابراہیم خان یکی از ارادتمندان بود چون نوکرے فرانسیسیان نمودہ در انہا تربیت یافت خنگ توپ و تفنگ بقواعد آنہا مے نمود سامان حرب و توپخانۂ شایستہ بہم رسانیدہ اول در سلک ملازمان آصف جاہ ثانی در آمد و آخر از او جدا شدہ بمرہٹہ پیوستہ ہمراہ بہاؤ سدا شیو از پونا برآمدہ بیست و دوم جمادے الاولے سال مذکور در سواد او دیگر مقابل امیر الممالک صلابت خنگ و آصف جاہ ثانی رسید درین مقابلہ فوج مرہٹہ شصت ہزار سوار و فوج ہر دو برادر مرقوم سپہ ان نظام الملک ہفت ہزار سوار بود و اینہا بنابر قلت فوج خواستند کہ از راہ دیگر بدہلی درآیند کہ بعض افواج شان در انجا بود آمدہ آن فوج را ہم باخود گرفتہ بر سر پونا رونہ

از همیشه جنگ مرهٹه بطور چپاولے و هنر انتهاتک و تاز و لبستن ابواب وصول غلات ما یحتاج دیگر بود نا بو یافته مے ریختند و بیراق کوته مثل تیره و سیف مے جنگیدند و افواج هندوستانیان دور خود حصار توپ خانه نموده بدافعه مے پرداختند این بار بعلت رفاقت ابراهیم خان کاردے آنشبارے توپ خانه هم علاوهٔ کارداني آنها گردیده توپهاے سبک تیز رفتار همراه عساکر آنها می رفت و همه وقت در حرکت و سکون و قرب و بُعد علے التواتر سرگرم کار خود بود و چون فوج صلابت جنگ و برادرش بضابطهٔ هند باجتماع راه مے برید و گلهٔ توپهاے مذکور متواتر در ازدحام مردم مے افتاد ازین جهت گلهٔ هاے طرف مرهٹه کتر را یکان می رفت و فوج مرهٹه چون همیشه متفرق مے رود گلهٔ توپ این طرف اتفاقے با آنها میرسید و در اوقات یورش که سرداران و لشکریان اولاد نظام الملک آصفجاه مے نمودند شلک بندوق هم بضابطهٔ فرنگ بر روے آنها بعمل مے آمد از جهات مذکوره خستگی بسیار بلشکر صلابت جنگ و آصفجاه ثانے راه یافته عالمے بباد فنا رفت بیست و ششم جمادے الاولے سال مذکور بهادران لشکر صلابت جنگ و آصفجاهے از فوج خود برآمده برابراهیم خان و دیگر افواج مرهٹه ریختند و شمشیر جلادت بسیارے از مخالفان را بر خاک هلاک غلطانیده یازده علم از جماعهٔ ابراهیم خان گشیده آوردند و بهمین روش نبات و رزیده جنگ کنان تا قلعه آده کرده سے دها در رسیدند بهاؤ دید که اگر صلابت جنگ و آصفجاه به دها و رسد فوج آنجا با بینها ملحق شود عهده برآئی متعذر است پانزدهم جمادے الاخرے سال مرقوم قریب چهل هزار سوار مرهٹه بهیئت مجموعے بر چند اول فوج صلابت جنگ ریخت چون فوج چند اول دو سه هزار کس بیش نبوده بعد کشش و کوشش بسیار چند اول تباراج رفته چشم زخم عظیمے باعوان و افواج صلابت جنگ رسید و هر دو برادر ناگزیر گردیده بساط مقاومت برچیدند و بناچارے صلح که مادهٔ انواع مفاسد بود انعقاد یافت و مرهٹه بنام جاگیر ملک شصت لک روپیه براے خود گرفت ازان جمله جمیع محالات تجسته بنیاد اورنگ آباد سوائے شهر و پرگنه جویلے و هر سول و ستاره و تتمه از صوبهٔ بیدر و بیجاپور و قلعهٔ دولت آباد و قلعهٔ آسیر و قلعهٔ بیجاپور که هر یک پاے تخت سلاطین عالیمقدار بود و جاگیرات خاصهٔ سرکار آنها و دیگر امرا و منصبداران بسیار در تنخواه مرهٹه رفته بحکم تقدیر اکثرے محروم از قوت و جاگیر شدند و بغیر از صوبهٔ حیدرآباد و بعضے از صوبهٔ برار و بیجاپور و قلیلے از بدر در دست اولاد نظام الملک آصف جاه نماند آنهم بشراکت غالبانه چهارم حصه که ضابطهٔ مسلمهٔ مرهٹه است و هر جا اول همین ریشه را دوانیده و بهمین بهانه تسلط بر املاک همسایه سر چنده و همین عظیم سنجاندان آصف جاه راه یافت اما خواهش بهاؤ هم صورت نگرفت که اولاد آصف جاه بالمره از ملکداري و دارائے دکهن محروم و ممنوع نشدند +

ذکر مجملے از احوال قلعهٔ دولت آباد و قلعهٔ بیجاپور و آسیر و بناے آنها +

رام دیو راجه دولت آباد در سنه اربع و تسعین و ستمائه مقهور سلطان علاء الدین خلجی گردیده بپیشکش زرهاے بے شمار و اقمشهٔ نفیسه بسیار خود را از سیاستش باز خریده و در سنه ست و سبع مائه در عهد سلطنت خلجی مذکور از دست ملک نائب کافور که بهم دکهن و دولت آباد مامور شده بود نیز مغلوب گشته اطاعت نمود و همراه نائب مذکور در سنه سبع و سبع مائه بخدمت سلطان علاء الدین در دهلے رسیده بعطاے چتر سفید و خطاب راے رایانے سرافراز گشته بدولت آباد که دران زمان دیوگر نام داشت رسیده قدم از جاده فرمان برون نگذاشت در سنه عشر و سبع مائه باز ملک نائب به تسخیر بعض ممالک دکهن که دوباره آن طرف شد رام دیو مرده و پسرش قائم مقام او شده بود پسر را با خلاص پدر نزدیده و فوجے را بنابر احتیاط در جالنه داشته

بعد ظفر بر دیار کرناٹک بہند رسید و شکایت پسر رام دیو با سلطان علاء الدین نمودہ استیذان استیصال او و انضمام مملکتش بممالک محروسۂ سلطانے نمود چون ماذون شد در سنہ احدے عشر و سبع مائۃ بدیوگر رسیدہ پسر رام دیو را گرفتہ بقتل رسانید و قلعہ را بتصرف خود در آورد ازان باز قلعہ مذکورہ در دست سلاطین ہند بعد ازان در دست پادشاہان دکن بود در عہد شاہجہان بادشاہ یکے از امراے او مہابت خان نام نوزدہم ذے الحجہ سنہ یکہزار و چہل و دو ہجرے قلعہ را از طبقۂ نظام شاہیہ انتزاع نمود از زمان مذکور عمارسان سلاطین بابریہ یکے بعد دیگرے بحراست این قلعہ مے پرداختند در عہد راجہا قلعۂ دیوگر حصار و بند و خندق و چہان استحکام نداشت سلاطین اسلام حصار متعدد ساختند و سلطان محمد بن تغلق شاہ دولت آباد نام کرد و قلعۂ سنگستراشیدہ خندق عمیقے ساخت و عمارات عالیہ طرح کردہ خواست کہ دار الملک خود گرداند و دہلے را ویران کردہ سکنہ آنجا را بدولت آباد آوردہ آباد ساخت آخر ہیولاے ارادۂ او صورت نگرفت مصرع آنہم نشد میسر و سودا ے خام شد ✦ تخمیناً بعد چہارصد و شصت سال قلعہ مذکور بدست مرہٹہ افتاد و قلعہ بیجاپور از ابنیۂ یوسف عادل شاہ ہست کہ مبداء سلسلۂ عادل شاہیہ بود اول از گل ساخت بعد ازان در او اخر مائۂ والف از گچ و سنگ درست کرد و بعد او ورثۂ اش قابض بودند اورنگ زیب عالمگیر پادشاہ او اہل ذیقعدہ سنہ سبع و تسعین و الف این قلعہ را از سکندر عادل شاہ خاتم طبقۂ مذکورہ انتزاع نمود و بعد دو صد و ہفتاد سال و کسرے بدست مرہٹہ رفت اما سید نجف علی خان قلعہ دار آسیر با وجود احکام و تاکیدات صلابت جنگ از دادن قلعہ سر باز زدہ تا یک سال کامل با مرہٹہ جنگید چون فقدان ذخیرہ مضطر ساخت دوازدہم ربیع الآخر سنہ یکہزار و یکصد و ہفتاد و چار قلعہ را بصلح تسلیم مرہٹہ نمود قلعۂ آسیر از ابنیۂ آسا اہیر است از کثرت استعمال سہ حرف میانہ ساقط گردیدہ و تخفیف یافتہ آسیر ماند اسا نام اوست و اہیر بزبان ہندے گاوچران را مے گویند او از زمینداران عمدہ خاندیس و آباو اجداد او قریب ہفتصد سال دران کوہ و دشت شکوہ توطن داشتند و براے حفظ مواشے و غیرہ اموال حصارے از سنگ و گل ساختہ روزگار مے گذرانیدند چون نوبت بآسا رسید و نسبت بآباے خود در اموال و اقبال متصاعد گردید چار دیوار خام قدیم را شکستہ حصارے از سنگ و گچ در کمال متانت بنا نمود و قلعہ بنام او شہرت گرفت نصیر خان فاروقے والے برہان پور کہ در سنہ احدے و ثمان مائۃ بسلطنت رسید قلعہ را از آسا اہیر بگرفت و نزد براے انتزاع نمود باین صورت کہ پیغام کرد کہ راجہ بگلانہ و انتور جمعیت بسیار فراہم آوردہ با من در مقام مخالفت اند مے خواہم اہل و عیال مرا در قلعۂ خود جاے دہے تا فارغ البال بدفع دشمن پردازم او قبول نمودہ اذن داد در روز اول چند محفہ عورات در قلعہ فرستادہ تعلیم کرد کہ اگر زنان آسا بملاقات آیند مراتب تواضع و تملق چنانچہ باید بعمل آرند حسب الامر معمول شد روز دیگر دو صد کس از مردان شجاع بروش روز اول در محفہ ہا فرستاد چون بقلعہ در آمدند آسا برآے مبارکباد منزل مع فرزندان و خواص خود بے خبر ازین دغاے آمد ازین سو دلیران فاروقے متوجہ خانہ اش بودند در راہ دو چار شدہ آسا مع کل اولاد و اتباع بقتل رسید باقے اہل قلعہ امان خواستہ برآمدند نصیر خان این خبر شنیدہ از جائیکہ بود براو بر جناح استعجال خود را آسیر رسانیدہ ترمیم قلعہ مذکورہ نمود و در دست اولاد او بود تا آنکہ اکبر پادشاہ در سنہ تسع و الف از دست بہادر پسر راجے علی خان انتزاع نمود و قلعہ داران سلاطین بابریہ حراستش مے نمودند از عہد نصیر خان مذکور بعد چہارصد و شصت سال و کسرے قلعۂ مذکور بدست مرہٹہ در آمد و ہمدرین سال اربع و سبعین و مائۃ بعد الالف جماعۂ انگلیشیہ قلعہ بندر پہلیچرے را محاصرہ نمودہ از دست فرانسیسیہ انتزاع نمودند و عمارات آنجا را یک قلم از بیخ بر کندہ قاعاً صفصفاً گردانیدند و سیکاکول و راج بندرے و دیگر محالات کہ در جاگیر فرانسیس رفتہ بود و بقیاس کسے نمی آمد کہ از دست

آنها خواهد برآمد خود بخود مستخلص گردید ٭

ذکر بقیهٔ احوال عماد الملک و عالمگیر ثانی و انهدام مبانی عمر و دولت پادشاه مذکور بنا دانی و معاملاتیکه با عماد الملک و نجیب الدوله روی داد بتقدیرات آسمانی

مجملی از احوال نجیب خان که افغان روهیله و مردی فطن بود قبل ازین مذکور شد که در هنگامهٔ حروب صفدرجنگ حسب الطلب عماد الملک بشاهجهان آباد رسیده باعتبار لیاقت و استعداد ذاتی که داشت مورد الطاف عماد الملک گردیده باوج اقتدار رسید و آخر بنا بر مناسبت افغانی و هوشیاری و کارداني با عانت شاه درانی امیر الامرا هندوستان و با عماد الملک طرف گردید عماد الملک که منتظر انصراف احمد شاه بطرف ولایت در فرخ آباد بود بعد استماع خبر نهضت او بقندهار احمد بنگش را علی الرغم نجیب الدوله امیر الامرا گردانیده عازم شاهجهان آباد گشت و رگهناتهه راو برادر اعیانی بالاجی راو و هولکر ملهار را بمبالغه از دکهن طلبیده باتفاق آنها شاهجهان آباد را محاصره نمود و عالمگیر ثانی مع نجیب الدوله محصور گشته چهل و پنج روز خنگ توپ و بهکاله درمیان ماند آخر هولکر ملهار رشوت سنگینی از نجیب الدوله گرفته بنای صلح گذاشت و نجیب الدوله را با آبرو و اموال و اثقال از قلعه برآورده متصل خیمهٔ خود جاے داد و ممالک متعلقهٔ او آن طرف جمنا که عبارت از سهارن پور بویا و چاندپور زندنیا و تمام قصبات بارهه باشد رخصت نمود و عماد الملک و احمد بنگش که امیر الامرا مقرر شده بود باتفاق غنیم رائق و فائق مهمات سلطنت گشتند ٭

ذکر اسباب برآمدن شاهزادهٔ عالی گوهر از حضور پدر و گردیدن دیار بدیار بحسب قضا و قدر

چون عالمگیر ثانی و نجیب الدوله از عماد الملک مطمئن نبودند شاهزاده عالی گهر را که خلف اکبر پادشاه مذکور و خطاب ولی عهد داشت بعد برگشتن شاه ابدالے بقندهار و قبل از ورود عماد الملک بشاهجهان آباد محالات جهجر و هانسی و حصار و اندرے وغیرها در جاگیر داده مرخص کردند و گفتند که در ظاهر برائے سند و بست محالات مذکوره مرخص میکنیم و مقصد آنکه چون شما شاهزاده و وارث ملکید تا جائیکه توانید عمل خود نمائید و فوج سنگین و رفقاے شایسته بهمرسانید بسرکاه عماد الملک مع بهروشاهزاده که شاه ابدالے باو سپرده بداعیهٔ فاسد عازم دهلے گردد تو در ابراے تنبیه او بروقت نزدما برسانید شاهزاده عالی گهر در ماه رجب سنه سبعین و مائه بعد الالف عازم محالات مذکوره گردید زینت محل زن پادشاه عالمگیر ثانی که شاهزاده را در حجر پرورش خود بعد فوت مادرش گرفته نهایت شفقت بحال او داشت با پادشاه گفته و والد مرحوم را حسب الاشعار پادشاه بر درحرم سرا طلبیده دست شاهزادهٔ عالی گهر را بدست والد مرحوم سپرد و سفارش حراست و تربیتش بسیار نمود عالی گهر در باغ تال کنوره منزل فرموده باجتماع سپاه پرداخت و اکثر شجاعان شهر را ملازم نموده رو بمقصد نهاد و از آنجمله میر جعفر هندوستان زایا چند کس از اقربا و آشنا در نهایت شجاعت و وقار اعظم علی خان خلف سیف الدین علیخان مقتول مظلوم برادر زادهٔ امیر الامرا حسین علیخان مرحوم بود و موافق بزرگان خود در رفاقت شاهزاده جانفشانی نمود چنانچه انشاء الله تعالے ذکرش آید چون عماد الملک با عانت مرهٹه غالب آمده پادشاه را بقابوے خود آورد نجیب الدوله را از حضور بیرون کرد پادشاه را طوعاً و کرهاً باحضار شاهزاده دلالت نمود و ناچار شده شقه هاے طلب نوشته متواتر

فرستاد و سیف الدین محمد خان کشمیری برادر رضاقت محمود خان را عماد الملک باده هزار سوار فرستاد که شاهزاده را بوعد وعید و تخویف و تهدید نوعیکه داند و تواند بیارد شاهزاده ناچار گشته عازم حضور بدر شد اتفاقاً از جمله سرداران که همراه هولکر بهار باعانت عماد الملک آمده بودند بعد برآوردن نجیب الدوله از حضور چنانچه مذکور شد دیگران همراه هولکر بدکهن رفتند و عماد الملک مسلط گشت یکی ازان جمله اتهل راؤ نام در نواح محالات صوبه شاه جهان آباد بجائے اقامت داشت در راه بشاهزاده رسیده مانع رفتن بحضور و متعهد رفاقت گشته دلالت به تسخیر محالات اطراف نمود شاهزاده معتنم شمرده همراهے او گزیده عبور جمنا کرد و چند محال را مسخر ساخت عماد الملک اتهل راؤ را تطمیع نموده از شاهزاده منحرف گردانید و شاهزاده را دلالت بمراجعت نموده پهلو از رفاقتش تهی کرد شاهزاده ناچار بدار الخلافه برگشت هر چند عماد الملک خواست که داخل قلعه شود قبول نکرده در حویلے علے مردان خان نزول فرمود چون هر یکے از رفقاے شاهزاده بخانه هاے خود اقامت گزید و معدودے از همراهان باو ماندند عماد الملک پیغام فرستاد که جاید اد تنخواه برائے ملازمان سرکار در حضور نیست یا اینها را برطرف باید فرمود یا بر محالات جاگیر باید فرستاد تا هم بندوبست سرکار بر هم نخورد و هم اینها تنخواه خود ماه بماه مے یافته باشند شاهزاده بناچارے بعضے از معتمدان را در شهر گذاشته باقے افواج را بمحالات مذکوره فرستاد چند پانزده شانزده روز شاهزاده را غافل ساخته و شهرت سوارے بر اے زیارت مزار شاه نظام الدین داده افواج را بر در خانه خود جمع نمود و ناگهان ده دوازده هزار سوار را فرمود که حویلے علے مردان خان را محصور نموده شاهزاده را مقید سازند چون فوج از چار سو هجوم آورده دیوارها شکست و بر بامها بر آمده برق انداز ے آغاز نهاد جمعے از رفقاے شاهزاده بر خاک هلاک غلطیدند میر جعفر و علے اعظم خان مستعد گشته شاهزاده را که او هم کمر بسته تیار نشسته بود التماس نمودند که یکبار خود را برا عدا باید زد اگر مقدر است ازین مهلکه بیرون مے شویم یا بآبرو سر دگردن چندے از مخالفان شکسته ببستر لاله زار شهادت مے رویم شاهزاده قبول نموده سوار شد و دیوار طرف دریا شکسته ازان طرف برآمد و با جمعیت بسیار کم بر سر مخالفان ریخته و اکثرے را بر خاک هلاک افگنده راه دریا گرفت فی الحقیقه جرأتے بظهور رسانیدند که سام نریمان اگر میدید انگشت حیرت بدندان مے گزید شاهزاده هم بدست خود دو کس را کشت سرگاه مخالفان هجوم مے آوردند و بیست کس چون شیر غرین بر مخالفان بدآئین دویده مے گریزانیدند چون دشمنان دور مے رفتند باز راه مے سپردند بهمین صورت قطع مسافت نموده خود را تا بلشکر اتهل راؤ مرهٹه که بر ٹیله مجنون معسکر داشت رسانیدند و اتهل راؤ احوال بدین منوال دیده باستقبال شتافت و چون شاهزاده را دلالت باستر ضاے وزیر نموده بود نهایت ندامت و انفعال کشیده عذر خواهے بسیار کرد و خیمه هاے علحده برائے شاهزاده و رفقاے مجروح و غیر مجروح استاده کرده باکرام و احترام جاید اد و هر یکے را بمشاهده جوان مردیهاے شان ستوده هنگام برآمدن در عین راه جائے هجوم مخالفان بسیار شد و نوبت بجائے رسید که شاهزاده بگیر آید یا کشته گردد دران عرصه که مدحض اقدام رستم و سام بود سید عالے شان علے اعظم خان باقتضاے شجاعت موروثی از خاندان نبوت و ولایت و پاس نام و نشان اجداد معاصب شهامت پادشاهزاده را گفت که تو وسیله روزے عالمی خواهے بود بیرون رو من دشمنان را این قدر توقف مے توانم نمود که ترا راه بدر شدن میسر آید در حداثت سن باین دلاوران کهن مثل سد سکندر استاد و پاے ثبات و قرار افشرده داد مقاتله بنوعے داد که چشم فلک بحیرت در او مے نگریست و بعد افتادن آن نوجوان بر خاک میدان چرخ پیر زار زار بر او گریست القصه اتهل راؤ برائے رفع بدنامے خود و خوف باز خواست سرداران عمده دکهن که چرا مخالف را بے مدبیر بعمل آورد شاهزاده را

زیاده حمایت و اعانت مناسب ندیده بفرخ آباد و غیر فرخ آباد بنگش رسانیده زمیندار آنجا موسے خان بلوچ خلف کامگار خان فریب
سه لک روپیه پیشکش گذرانیده اجل راه مرخص شده بجاے خود برگشت و شاهزاده از راه گنجپوره نزد نجیب الدوله بسهارن پور
رفت نجیب الدوله هشت ماه شاهزاده را نزد خود نگهداشت و لازمهٔ مهمان داری بمقدور خود مهمل نگذاشت چون دران ایام انقلاب
عظیم در بنگاله روے داده میر محمد جعفر خان باعانت جماعهٔ انگلیشیه تسلط یافته بود شاه زاده را دلالت به تسخیر بنگاله و بهر صورت نجوف
کینه کوشے عماد الملک از سر خود وا کرد و حسب المسیو زاد راهی گذرانیده مرخص نمود شاهزاده والد مرحوم و منیر الدوله را برا سے
فراهم آوردن بعض افواج و سرانجام برخے از ضروریات دیگر در میران پور گذاشته خود از راه مراد آباد و بریلی عازم صوبهٔ اوده
و عرض راه سعد الله خان خلف علی محمد روهیله ضیافت بادرخور استعداد بعمل آورد چون بقصبهٔ سوهان هفت کروهے لکهنؤ
رسید نهم جمادے الاولے سنه یکهزار و یکصد و بفتاد و یک هجرے شجاع الدوله خلف وزیر الممالک صفدر جنگ ناظم صوبهٔ مذکور
استقبال نموده شرف کورنش دریافت یک صد و یک اشرفی نذر گذرانیده بعد ازان یک لکهه روپیه نقد و دو زنجیر فیل مع
عماریے سایه بان دار و نالکے و هفت راس اسپ و یک خوانچه جواهر و اقمشه و اسلحه و خیام و ظروف و ده ارابه بار کشے
پیشکش ساخت شاهزاده دو ساعت با شجاع الدوله خلوت داشته دستار خاص مع سرپیچ و پالکے سوارے خاص که از خسن
بود مرحمت کرده رخصت نمود و خود عازم الهآباد گشته بعد طے مسافت با محمد قلی خان کیجا گشته چنانچه در سوانح بنگاله نگاشته
قلمرو وقائع رقم شد عازم عظیم آباد گردید و ما جرا سے آنجا و ان اوراق مفصل کرده آمد +

ذکر منازعاتیکه فیما بین نجیب الدوله و مرهٹه و بوساطت نجیب الدوله با شجاع الدوله و مرهٹه نیابر فتنه انگیزی عماد الملک مدار

چون صفدر جنگ مرهٹه را نیابر شکست افاغنه با خود متفق گردانیده هیچ دولت احمد بنگش برکنده ازان زمان مرهٹه در ملک انتریده
ریشه دوانیده بر کل آن ممالک قابض گشته بود و همیشه از عدم تصرف در صوبهٔ اوده و ملک افاغنه دست تاسف بدندان می گزید
درینولا که عماد الملک را با نجیب الدوله کینه هاے محکم بهم رسیده قاصد شکست او و تربیت احمد بنگش گردیدند علی الرغم شاه ابدالے
امیر الامرا سے لبغرل نجیب الدوله با احمد بنگش داده داعیهٔ آن داشت که خود چند ان بدنام نشود و بدست سطوت مرهٹه پایمال
حوادثش گرداند اگر تواند ازیخ و بن برانداز د با شجاع الدوله هم کذلک نیازم قدرت کامله الهی را که افاغنه هم اگرچه با شجاع الدوله
باعتبار ستیزه هاے پدرش کینه هاے دیرینه داشتند اما نیابر عداوت عماد الملک با نجیب خان و اتفاق او با احمد بنگش نجیب الدوله
و کل اولاد و اتباع علی محمد خان روهیله رجوع بشجاع الدوله نموده از زمرهٔ مخلصانش شدند و مضمون مصرع مشهور مصرع
مدد شود سبب خیر گر خدا خواهد + ظاهر گردیده در اعیان سوانح وقتن معین و با درهم سے بودند چنانچه دتاسینده هم جنگجی
در محرم سنه احدے و سبعین و مائه بعد الالف از دکهن بهند در آمد و با تفاق برادر زاده خود خواست که تمام هندوستان را مسخر کند
سال مذکور در هند و بست ممالک مسخره قدیمه گذرانیده شروع سال هفتاد و دوم از مائه دوازدهم داعیه انتزاع ملک روهیله و شجاع الدوله
را تصمیم داد و خواست که مبدا و دریاے گنگ پایاب گذشته اول در ملک روهیله درآید بعد ازان صوبهٔ اوده را هم مسخر سازد عماد الملک
نیز محرک مرهٹه و مهیج این فساد گردیده بنا بر این اول عبور جمنا نموده بر سر نجیب الدوله رفت نجیب الدوله تاب جنگ میدان نیاورده
دیگر قتال بر لب دریاے گنگ که در اکثر بیدار املکه و مشهور گذار مشهوره است سنگر بسته مستعد محاربه نشست چهار ماه بر شکال
علی الاتصال صدائے توپ و تفنگ و بان و لعان شمشیر و سنان جواب رعد و برق میداد نجیب الدوله و سعد الله خان بعافظ رحمت

و دوندے خان باتفاق شجاع الدولہ را از احوال خود و محصور بودن نجیب الدولہ در سکرتال اطلاع داده معروض داشتند کہ مرہٹہ بر سر انتر بید رسیده داعیۂ تسخیر این دیار مصمم دارد و انتظار انقضاے برشکال است ہمین کہ طغیان گنگا انحطاط پذیرفته و آب رو سکھے نہاد عبور گنگ نموده مملکت ما را متصرف شے شود ہرگاہ برین دیار دست یافت دست طمع بملک شما ہم دراز شے کند علاج واقعہ پیش از وقوع باید نمود و برجناح استعجال باید رسید شجاع الدولہ قباحت ورود مرہٹہ در دیار افاغنہ و انماض از جنگ آنہا و مضرت ہمسایہ دراماد نجیب الدولہ فہمیده در عین موسم برسات با وصف کثرت باران و شدت گل و لای در ماہ شوال سنہ ہفتاد و دوم از مائہ دوازدہم ہجرت از لکھنو برآمد و بشاہ آباد رسیده چند ماہ توقف فرمود چہ از طغیان گنگا وصول سکرتال کہ نجیب الدولہ در انجاے خنجکید منتظر بود بمجرد انحطاط آبہا دشوار بود تا یکے از سرداران خود گوبند پنڈت نام را با جمعیت بیست ہزار سوار و پیاده متعین نمود کہ از دریاے گنگا گذشته در ملک روہیلہ غبار ہنگامہ و فساد برانگیزد گوبند پنڈت از ٹھاکر دوارہ کہ مابین کوہ و دریاے گنگ را پایاب گذشته چاندپور نگینہ و دیگر پرگنہ ہاے آن طرف تا سواد امروہہ ہزار و سہ صد قریہ را آتش داده و تہیۂ تاخت آوردن بر سر سعد اللہ خان و حافظ رحمت و دوندے خان کہ ارادۂ کمک نجیب الدولہ داشتند نمود افاغنہ مذکور تاب مقاومت در خود ندیده از میدان بجنگل دامن کوہ کمانون پناہ بردند شجاع الدولہ بمجرد اصغاے خبر مذکور اوائل ربیع الاول سال ہفتاد و سوم از مائہ دوازدہم ہجرے بسرعت برق و باد خود را بچاندپور متصل سکرتال کہ نجیب الدولہ در انجا محصور بود رسانید گوبند پنڈت عبور گنگا نموده از تگ و تاز و غارت و تاراج دہات و مسدود نمودن طرق وصول غلات بنجیب الدولہ را با سائر محصوران بحالت نزع رسانیده و از گریختن افاغنہ دجنگلستان کمانون نجیب الدولہ را امید رستگاری از گرفتاری محاصره نمانده دست از زندگی شسته بود شجاع الدولہ برنگ تایید آسمانے نزدیک بہ نجیب الدولہ رسیده روزیکہ از چاندپور کوچید در اثناے راہ فوج مرہٹہ از دور سپاہے نمود شجاع الدولہ پنج کرده راہ رفته در سواد موضع ہلاوہ کہ از توابع چاندپور است فرود آمد در انجا شنید کہ فوج مرہٹہ بر بعض اہالے اردو کہ در راہ بے آمدند و بر مردم کمے دست اندازے نمود ہمان وقت انوپ گرگ ائین و امراو گرگ ائین را کہ از سرداران رکاب بوده اند بتنبیہ مرہٹہ بطرفے متعین نمود و میرزا نجف خان را با پنجہزار سوار و میر باقر تیمنی را با چہار ہزار سوار مسلح بر پاگاہ کہ عبارت از معسکر و فرودگاہ مرہٹہ است فرستاده فرمان داد کہ این بے باکان را بسزا رسانند سرداران مذکور حسب الامر شتافته بامرہٹہ ہر جا کہ دوچار شدند آویخته و بر سرشان ریخته چیره دستیہا نمودند ازان جملہ انوپ گرگ ائین جماعۂ کثیرے را کشته قریب صد کس زنده اسیر آوردند غنائم فراوان و اسپان سوارے نیز بدستش آمد گوبند پنڈت شکست فاحش یافته از گذریکہ عبور گنگا نموده بود افتان و خیزان گریخت و مردم و سپاہے بسیار از مرہٹہ در آب گنگ طعمۂ نہنگ فنا شدند صبح شجاع الدولہ طبل فیروزے نواخته سوار شد و افاغنہ ہم کہ در جنگل دامن کوہ کمانون خزیده بودند باستماع غلبۂ شجاع الدولہ و فرار نمودن مرہٹہ بآن طرف گنگا دلیر گردیده خود را بشجاع الدولہ ملحق ساختند و باتفاق شجاع الدولہ تاب کرتال رفته نجیب الدولہ را ازان ضغط برآوردند اما با وجود غلبہ و شکست دادن بمرہٹہ بنا بر اندیشۂ اقتدار سرداران دکھن با دتا و جنکو طرح صلح انداختند چون خبر ارادۂ شاہ درانے بطرف ہندوستان شہرت داشت دتا سیندھیہ و جنکو مصلحت را مناسب شمرده تدبیر انسداد طرق ابدالے و بندوبست سمت لاہور اصلاح امور شمردند دتا قول و قرارے بعمل آورده بطرف لاہور قاصد گردید و شجاع الدولہ برگشته ہفتم جمادے الاولے سنہ یکہزار و یک صد و ہفتاد و سہ وارد دہلگرام و نہم داخل لکھنو گردید ✣

ذکر ماجراے شاہجہان آباد و مقتول شدن عالمگیر ثانے کہ بسبب نمکحرامے عماد الملک روداد

جدیرین ضمن که دتا سندهیه وجنکو بنجیب الدوله را در سکرتال حسب الاشعار عماد الملک محصور داشت عماد الملک راهم با عانت خود طلبیدن آن بدنهاد که با عالمگیر ثانی صفا نداشت وے دانست که پادشاه مذکور با احمد شاه ابدالی مراسلات دارد وه در باطن خیر طلب نجیب الدوله وبدخواه آن نمک بحرام است ونیز خال خود انتظام الدوله را مثل عالمگیر ثانی بدخواه خود ے پنداشت و گمان ے کرد که غلبه نجیب الدوله بر دتا ے خواهد اول غالوے خود خان خانان انتظام الدوله را که مقید داشت به تیغ جفا در گذرانیده وبعد از سه روز مهدی علی خان کشمیری را تلقین نموده پیش پادشاه فرستاد او آمده بخدیعه ودغا وکذب وافترا اظهار ساخت که درویشے صاحب حال وارد شهر گشته در کوٹله فیروز شاه منزل گزیده قابل زیارت است آن ابله مجبور به تلبیس ابلیس مذکور مغرور گشته جریده بملاقات درویش مجعول قاصد گردید چون بجاے معهود رسید بر در حجره که قاتلانش را نشانیده بودند توقف کرد سیف در دست داشت کشمیری مذکور سیف را از دست او گرفته پرده را برداشت چون اندرون رفت پرده را افگنده در را از بیرون بر بخیر نبند نمود میرزا بابر خلف اعز الدین دادا دپادشاه برین حال آگاه گشته شمشیر کشیده یکے را مجروح ساخت مردم عماد الملک هجوم آورده اسیرش نمودند وشمشیر از دست او گرفته بر پاے یکے محذوف نشانیده بحبس خانه سلاطین رسانیدند سه چار اوزبک خونخوار که در حجره انتظار ورود پادشاه نشسته بودند بیکاره رلے براق در حجره تنها یافته بر جستند وزخمهاے کارد پے در پے زده از پا لیش درآورده لاشش را بطرف دریاے ریگ چنانچه افگنده مذکور لاشش را برداشته در مقبره همایون پادشاه اجداد سلاطین بابر مدفون ساختند وهمان روز محی السنه بن کامگبخش بن اورنگ زیب را بر تخت سلطنت نشانیده لقب شاهجهان ثانی ساختند وکشمیری مذکور را بجراست او گذاشته خود با عانت ورفاقت دتا که با نجیب الدوله در ستیز وآویز بود شتافت چون معامله نجیب الدوله بصلح انجامید وآمد آمد احمد شاه ابدالی قرع ابواب مسامع جهانیان گردید دتا بطرف لاهور با عانت حکام دست نشان خود راهے گشت وعماد الملک بر جان خود ترسیده نزد یک راجه سورجمل جاٹ تنابراد راک الفصال قضیهٔ تنازعه مرهٹه وابدالی وانتظار مشاهدهٔ پایان این مشاجره که تا بکجاے انجامد رفته نشست وپناه بقلاع مستحکمه اوبرد +

ذکر احوال تیمور شاه پسر احمد شاه ابدالی که پدرش او را مع جهان خان در لاهور نشانیده رفت ولشکر کشیدن مرهٹه بر سر او بتحریک عماد الملک وغرور اقتدار خود وگریختن تیمور شاه وجهان خان بکابل وتسلط مرهٹه در لاهور وملتان ومهیا شدن اسباب ورود ابدالی باز در هندوستان واستیصال افواج عظیمهٔ دکن بتقدیر خالق زمین وآسمان + + + + + + +

چون احمد شاه ابدالی بعد غارت دهلے وقتل مهتر اد سنه یک هزار ویک صد وهفتاد وهجرے چنانچه سابقاً مذکور شد پسر خود تیمور شاه را مع جهان خان در لاهور گذاشته بقندهار وکابل شتافت جهان خان آدینه بیگ خان را که در اکهی جنگل خزنده بود بنابر آنکه شناسائے احوال آن ملک وضوابط عملدارے آنجاست استمالهٔ بسیار نموده بارسال سند وخلعت حکومت دوآبه مطمئن خاطر گردانیده خان مرقوم این عنایت را فوز عظیم دانسته بضبط وربط آنجا پرداخت جهان خان وتیمور شاه بعد چندے آدینه بیگ خان را نزد خود طلبیدند بنابر عدم اطمینان که داشتند پهلو تهے کرده خود را بکوهستان کشید جهان خان مراد خان نامے را بحکومت دوآبه نصب کرد وبلند خان وسرفراز خان را بکمک او تعین نمود آدینه بیگ خان سکهان را که از عهد معین الملک کثرتے پیدا

کرده بودند و آدینه بیگ خان آنها را تربیت میکرد اغوا نموده بر سر مراد خان فرستاد و فوجے از ملازمان خود هم همراه شان داد
ابدصف آرائے بلند خان کشته شد و مراد خان و سرافراز خان تاب نیاورده خود را بجهان خان رسانیدند قوم سکه تمام پرگنات
دوآبه خصوص جالندهر را باشاره آدینه بیگ خان بشدت تاراج نمودند درین اثنا رگهناتهه راؤ و شمشیر بهادر هر دو برادر بالاجی راؤ
مع هولکر ملهار دیگر سرداران دکهن در جوار شاه جهان آباد رسیده انتظار ساخته مے کشیدند آدینه بیگ خان نوشته هاے متواتر
فرستاده بطرف لاهور بعد وخود طلبید سرداران دکهن که چشم براه چنین تقریبات مے باشند رد بلاهور آورده اول با عبد الصمد خان
که از طرف درانیان بحکومت سهرند مامور بود جنگیده دستگیرش ساختند و از انجا جلو ریز بلاهور شتافته غرا دلان مرهته با افواج
جهان خان آویختند جهان خان نتابر قلت فوج خود و کثرت مرهته ستیز داد آویز با اینها صلاح ندید مع تیمور شاه باضطرار تمام در شعبان
سنه یکهزار و یک صد و هفتاد و یک هجرے راه کابل گرفت و اسباب و سر انجام فراهم آورده چند ساله را بجا گذاشته در وقت غنیمت
موقوره بدست مرهته افتاد و تیمور شاه مع جهان خان تا دریاے اٹک عنان باز نکشید و از دریاے مذکور گذشته خود را
بما منے رسانید افواج مرهته تا آب مهلم تعاقب نموده برگشت و عمل غنیم تا ملتان و دیره غازیخان و اطراف آن تا آب جنها دهن شد مرهته قرب
موسم برشگال دیده صوبه لاهور با دینه بیگ خان بقرار پیشکش هفتاد و پنج لک روپیه سالیانه سپرده لنها بجهان آباد برگشت رگهناتهه راؤ و شمشیر بهادر
چند روز مانده عازم دکهن شد و جنکوراجه اے تسخیر ملک راجهاے اجمیر معین نموده در اطراف دهلی گذاشت بحسب تقدیر در ماه محرم شروع سال هفتاد و دوم
از مایه دوازدهم آدینه بیگ خان فوت شد جنکو فوجداری سهرند بصدیق بیگ خان که از رفقاے آدینه بیگ خان بود و دو آبه را بزن آدینه بیگ خان
تفویض نمود و ساباناے مرهته را صوبه دار لاهور داده رخصت کرد ساباناے لاهور رسیده تا بدریاے اٹک مسخر ساخت بنجیب الدوله و جمیع افاغنه
در اجهاے هندوستان از دست مرهته و عماد الملک بجان آمده و زوال عمر و دولت خود از دست بردِ مرهته بر اے العین مشاهده نموده عرائض
استدعا نجهت احمد شاه ابدالے گذاشته خواهان ورود او در حدود هندوستان شدند احمد شاه جبارت گستاخے هاے
مرهته با تیمور شاه و جهان خان دیده الحاح افاغنه در اجهاے هند بار زدی ورود خود دریافته و بدذاتی و نمک بحرامے عماد الملک
بهاالمگیر و خان خانان شنیده اعلام ظفر انجام از قندهار به تنبیه و تادیب مرهته بطرف هندوستان برافراشت +

ذکر ورود ابدالی بلاهور و شاه جهان آباد بار ششم و حروبے که با مرهته ها روے داد +

احمد شاه ابدالے شروع سال هفتاد و سوم از مایه دوازدهم از آب اٹک گذشت و خبگ سهلی از قزلباشان ابدالی و افواج
ساباناے روے داد و فوج مرهته تاب خبگ ابدالیان نیاورده بلاهور گریخت ساباناے بر قرب موکب شاه ابدالے آگهی یافته مع افواج
خود رخصت او بار بجانب دهلی گشید صدیق بیگ خان و زن آدینه بیگ خان هم سلک فرار پیموده بگوشه ها خزیدند احمد شاه
ابدالے در ماه صفر سال مذکور بکوهستان جمود در آمده از راه آن جا پیشکشے لائق گرفت بعد ازان روے توجه بشاه جهان آباد
آورد و این آمدن ابدالے مرتبه ششم است که وارد هندوستان شده دران ایام فیمابین دتا و شجاع الدوله و نجیب الدوله مصالحه
درمیان آمده هنوز صورت آشتی انصرام نیافته بود که خبر توجه اعلام شاه ابدالے از لاهور بدهلے انتشار یافته بگوش دتا رسید
دتا صلح را ناتمام گذاشته با فوج خود که دران وقت هشتاد هزار سوار جرار با او بود بمقابله احمد شاه ابدالے روان گردید
و عماد الملک که عالمگیر و خان خانان انتظام الدوله خالوے خود را کشته بکمک دتا رفته بود از خوف غضب دتا نے پهلوتهی کرده
پناه بسورج مل جاٹ برد او سلوک شایسته با عماد الملک به عمل آورده در قلاع خود جاے داد چون احمد شاه از لاهور

این طرف خرامید دید که بسبب آمد و رفت افواج مرهٹه دانه و علف دواب درین راه کم است عبور دریاے جمن نموده در انتر بید در آمد انتر بید عبارت از ملک مابین دریاے گنگا و جمنا ست چون هر دو دریا از کوه کمانون که شمالے هند است برآمد هند انتر بید و من کوه کمانون است و منتهاے آن الله آباد که مجمع هر دو دریا ست چون شاه بانتر بید رسید سعد الله خان نجیب الدوله و احمد خان بنگش و حافظ رحمت خان و دوندے خان که ملک اینها در صداے انتر بید واقع شده خود را بشاه رسانیده شرف ملازمت اندوختند شاه خود از راه انتر بید خرامید و فوج قزاقے را فرمود که براه متعارف مقابل و تاره بپیش شوند و تا چون بحوالی سهرند رسید با قشون قزاقے شاه مقابله واقع شد و رانیان بزود ترک تازے مرهٹه را از جا برداشته عقب تر راندند و تا خنگ کنان بجانب شاهجهان آباد رجع القهقرے نموده بمیدان باوے که در سواد شاه جهان آباد هست رسید احمد شاه ابدالے دُرانے باز عبور جمنا نموده بفوج قزاقے خود پیوست و بجنگ دتا فرمان روا ابدالیان اطراف دتا را فروگرفتند و جنگے عظیم در پیوست دتا از فتح و ظفر مایوس گشته برادرزاده خود جنکو را با جمعے قلیل گریزانید تا بدکن رسیده ماجرا را بعظماے قوم ظاهر کند و خود آخر کار با سائر فوج از اسپان فرود آمده پا درستیزه قائم کرد ابدالیان بحملات پے در پے و برق اندازے جزائر دمار از روزگار افواج مرهٹه بمع سردار برآوردند و دتا با جمیع همراهیان علف تیغ بیدریغ گردید این واقعه در ماه جمادے الاخرے سال هفتاد و سوم از مایه دوازدهم بوقوع رسید میر غلام علے آزاد تخلص بلگرامے تاریخ این جنگ چنین یافته قطعه کرد سلطان عصر درنے پدید قتل دتا بتیغ دشمن کاه * گفت تاریخ این ظفر آزاد * نصرت پادشاه عالے جاه * احمد شاه ابدالی بعد مقتول شدن دتا بتعاقب جنکو پرداخت و همان روز بعد فتح پانزده کروه راه پاشنه کوب رفته متصل لبسرائے اندرود بے فرود آمد و تا نارنول عنان باز نکشید درین اثنا بخبر بهولکر ملهار که در سکندره قریب چنگیز اقامت داشت رسید او بعد استماع قتل دتا خود را البرعت تمام نزد سورجمل جاٹ رسانیده استدعا کرد که باتفاق همدیگر با ابدالی باید جنگید سورجمل جواب داد که با فوج ولایت تاب جنگ میدان ندارم بر گاه ابدالی بملک من درآید در قلعه نشسته هر چه از دست برآید خواهم کرد دران آوان افاغنه خزانه و رسد نموده برای لشکر ابدالی از محالات خود مے بردند بهولکر ملهار بران قافله دوید افاغنه خبرش را شنیده بمقتضاے دور اندیشے خزانه و اجناس نموده هر قدر توانستند آن طرف گنگا بردند تتمه را بهولکر رسیده تاراج نمود شاه ابدالی این خبر شنیده شاه پسند خان و شاه قلندر خان ابدالے را با جمعیت پانزده هزار سوار به تعاقب بهولکر تعین نمود نامبرده ها از نارنول لشاه جهان آباد که هفتاد کروه راه ست چپاولے کرده در یک شب و روز خود را رسانیدند و روز آنرا در دهلی آرام کرده نصف شب جمنا را عبور کردند و وقت صبح صادق بسکندره رسیده بر سر بهولکر ملهار ریختند بهولکر مضطرب الاحوال با سه صد سوار پراسپان برهنه پشت سوار شده گریخت باقے سرداران و لشکریان همه قتیل و اسیر گردیده اموال و اثقال همه بتاراج ابدالیان درآمد شاه ابدالے هم متعاقب فوج خود از نارنول لشاهجهان آباد آمده چون موسم برشکال قریب رسیده بود و اطراف شاهجهان آباد از ترک و تاز افواج مرهٹه زیرانے داشت بطرف شرقے دهلی در نواح سکندره بمبیت کروهے شاهجهان آباد در انتر بید که اکثر بلاد افاغنه آنجا بود چهاونے مقرر فرمود و نجیب الدوله را فرستاد که رفته شجاع الدوله را برفاقت او راضے ساخته از صوبه اود بحضور بیارد نجیب الدوله از راه اتاوه بقنوج آمده شجاع الدوله برای ملاقات آوبرگذر مهندی پور مضافات ملانوه رسیده بعد استحکام عهود و مواثیق با نجیب الدوله ملاقات نموده میرزا امانے خلف خود را نائب صوبه و رایه بینی بهادر را مدار المهام حل و عقد امور ملک دارے مقرر گردانیده در اواخر ذے قعده سال هفتاد و سوم از مایه دوازدهم با جمعیت ده هزار سوار مع نجیب الدوله روانه شدند و چهارم ذی الحجه سال مذکور اشرف الوزرا شاه ولی خان وزیر احمد شاه ابدالی باستقبال

شجاع الدولہ اشتافتہ بحضور شاہ رسانید احمد شاہ نہایت عنایت و مہربانے نمودہ شجاع الدولہ را با پسر خود تیمور شاہ معانقہ کنانید شجاع الدولہ استدعائے نواختن نوبت خود در لشکر شاہے نمود اول احمد شاہ گفتہ بود کہ خلاف ضابطہ است او جواب داد کہ نوبت من بخشیدۂ پادشاہ ہند است بخشیدۂ شما نیست و من نوکر شما ہم نیستم شاہ قبول نمودہ ماذون ساخت و بعد اتمام نوبت شاہے در نقارخانۂ شجاع الدولہ نوبتش راسے زدند و خبر قتل و فنا و متاصل شدن فوج او و فوج ہولکر بدکھن رسید سدا شیو راؤ معروف بہاؤ و برادر عم زادۂ بالاجے راؤ با سرداران نامے و سپاہ کارآزمودہ خنگ بود و فوج سنگین و توپخانہ مؤدب بآداب فرنگ سپہ کردہ گے ابراہیم خان کاردے و سردارے لبسواس را پسر بالاجے راؤ تہیۂ تدارک و انتقام کشے از ابدالے و برانداختن بنیاد سلاطین بابریہ و نشانیدن لبسواس را در تخت سلطنت رہگرائے ہندوستان گردید ✦

ذکر ورود سدا شیو راؤ معروف بہ بھاؤ مع لبسواس راؤ بداعیہ عظیم و متاصل گردیدن کل افواج دکھن و ظفر یافتن ابدالی بتقدیر قادر علیم قدیم ✦

چون سدا شیو راؤ بھاؤ با کرور و فر لبسیار وارد جوار اکبر آباد گردید راجہ سورجمل جاٹ بوساطت ہولکر ملہار بلاقات بھاؤ آمد بھاؤ بنفس خود یک کروہ استقبال نمودہ سورجمل را دید و عماد الملک ہم در حوالے متھرا آمدہ بہ بھاؤ پیوست بھاؤ صلاح چنین دید کہ بالفعل طغیان آبہا مانع عبور جمنا و مقابلہ با شاہ ابدالی ست شاہ جہان آباد را بدست باید آورد و باین ارادہ پیشتر نہضت نمودہ روز سہ شنبہ سال ہفتاد و سوم از مایہ و دوازدہم ہجرے یک ساعت بخوبے از روز مذکور برآمدہ داخل شاہ جہان آباد شد و متصل حویلے سلابت خان رفتہ استاد یعقوب علی خان بھمن زئی برادر شاہ ولی خان وزیر احمد شاہ ابدالے کہ از طرف شاہ در اے قلعہ دار شاہ جہان آباد با جمعیت بسیار قلیل بود بمدافعۂ استاد فوج مرہٹہ یورش آوردہ بر اسد برج و دروازۂ خضرے ہجوم نمود و فوجے بطرف دہلی دروازہ نیز شورش افگند از قلعہ چند نفر معدود و مغلیہ ابدالے برق انداز سے می کردند فوج جنکو زیر جھروکہ دیوان خاص متصل فصیل قلعۂ الیتاد از طرف مقابلش گاہے آواز بندوق بگوش مردم مے رسید و از سلیم گڈھ یک توپ سرمے دادند کہ گولہ اش ہوائی مے رفت دران فرصت ہولکر ملہار و جنکو برادر زادہ و تاگہ گرنجتہ بدکھن رفتہ بود بر دروازۂ خضرے استادہ سعے وافر در شکستن دروازہ کردند چون دروازہ کتختہ ہائے برسنجے و سیخہائے آہنین و نہایت استحکام داشت در عرصۂ چہار گھڑے ہم کارے از پیش نرفت درین اثنا قریب پانصد کس از مردم بٹیل راؤ عقب شان ملازمان ہولکر و جنکو از جانب اسد برج بالائے فصیل قلعہ برآمدند و تا محلہائے سلطانے دست بردے کردہ انچہ بدست شان مے آمد از بالائے قلعۂ پائین مے انداختند و بکنادن ابواب قلعہ نمی پرداختند چون در قلعہ ہم چندان فوجے نبود کسے متوجہ حراست آن طرف نمی شد لہذا بخبردار شدن دہ بیست مغل و ابدالے بندوقہا در دست گرفتہ از طرف سلیم گڈھ آمدہ دہ دوازدہ نفر مرہٹہ را بضرب بندوق و شمشیر بخاک ہلاک غلطانیدند مرہٹہا در زمان حواس باختہ از بالائے فصیل قلعۂ خود را بر زمین افگندند و دست و پائے خود شکستہ قلعہ بدست آمدہ را از دست دادند و سرداران مرہٹہ در حویلے سعد اللہ خان کہ قریب قلعہ ست جمع شدہ گرد قلعہ سورچال قائم کردند و عماد الملک و سورجمل کہ بنا بر اوقات پرستی راہ رفاقت بھاؤ پیمودہ بودند درین قلعہ ستانی بے التفاتے نمودہ تماشائی بودند مرہٹہ در محاصرہ قلعہ اہتمام تمام نمود و ابراہیم خان کاردے کہ بھاؤ او را از دکھن ہمراہ آوردہ بود آتش خانہ فرنگ ہمراہ داشت سہ ضرب توپ در ریگستان زیر قلعہ آوردہ بر بنگلہ اسد برج و برج متمن و محلہائے پادشاہے گولہ ہائش چون تگرگ فرو ریخت و ممارات

دیوان خاص و رنگ محل و موتی محل و شاه برج شکست عظیم راه یافت اما بحصانت و رصانت قلعه ضرری نرسید معرکه خونک بدستور گرم و هر روز زد و خورد از بندوق و شدیقعوب علی خان مذکور که قلعه دار بود چون ذخیره قلعه مفقود و وصول کمک از شاه درانی متعذر دید بمرتبه پیغام داد که بشرط ناموس و مال قلعه را تسلیم شما میکنم بهاؤ صلح و تسخیر قلعه غنیمت شمرده قبول نمود و بعد استحکام عهود و مواثیق از قلعه برآمده و روبسوی علی مردان خان فرود آمد و بر کشتیها نشسته عبور جمنا نمود و با حمد شاه ابدالی پیوست و نوزدهم ذی الحجه سال مذکور قلعه بدست بهاؤ افتاد و حرم سرای شاهی و جمیع کارخانجات سلطنت باختیار مرهته رفت ذلک تقدیر العزیز العلیم بهاؤ قلعه دار سابق شاه جهان آباد و نبار و شنکر برهمن تفویض نموده جمعی را که است قلعه همراه او کرد و برهمنی از تلامذه میر غلام علی آزاد بلگرامی نقل میکرد که مکرر از طرف بهاؤ بسفارت نزد شجاع الدوله رفتم سودی نکرد و مصالحه میسر نیامد شجاع الدوله الحق نفس الامر بود با من گفت که از مدتی براهمه دکهن بر هندوستان مسلط شده اند الحال این بلا بر سر ایشان از وفور حرص و طمع و بد عهدی و بد قولی آمده که روادار آبرو و رفاه و آسایش احدی از خلق خدا نیستند و همه را برای خود و اقوام خود می خواهند مردم از دست شان بجان آمده برای پاس ناموس و آبروی خود و رفاه عالمی شاه ابدالی را بمنت از ولایت طلبیده اشته و صدمات اورا نسبت بابدالی مرهته برای خود سهل انگاشته اند الحال صلح امکان ندارد سورجمل جاٹ هم اوضاع و نیات این جماعه را دیده دریافت که انجام کار اینها مقرون بخیر نخواهد بود بی رخصت از شاهجهان آباد برخاسته بلم گذه که یکی از قلاع اوست رفت و دنائت و تنگ چشمی بهاؤ بمرتبه بود که سقف دیوان خاص پادشاهی را که از نقره مینا کاری بود کنده مسکوک ساخت و طلا آلات و نقره آلات مزار اقدام نبوی و مقبره نظام الدین معروف باولیا و مرقد محمد شاه مثل عود سوز و شمع دان و قندیل و غیره طلبیده مسکوک نمود القصه چون بهاؤ از قلت علف و دانه دواب بتنگ آمد و اواخر ایام برشگال بارادهٔ اندوختن و زر و مال تاراج اموال رعایا و برایا که بدائع و ودائع الهی اند برگردن خود داعیهٔ حرکت از شاهجهان آباد تصمیم داده بست و نهم صفر سال هفتاد و چهارم از مائه دوازدهم شاهجهان سنه الف و یکصد و سی و سه از نام سلطنت معزول نموده مقید کرد و میرزا جوان بخت خلف شاه عالم عالی گوهر را که پدرش در نواح بنگاله و عظیم آباد دستخیز و آویزی بود برآورده در شاهجهان آباد بر تخت نشانید و وزارت غائبانه بشجاع الدوله مقرر کرد و غرض آنکه شاه ابدالی با شجاع الدوله بدگمان گردد و سنگ تفرقه در اجتماع ایشان افتد و نارو شنگر را در قلعه شاهجهان آباد بدستور گذاشته خود با تمامی فوج بطرف گنجپوره که عبد الصمد خان ابدالی و قطب خان روهیله و نجابت خان زمیندار آن سرزمین اقامت داشتند و رسد غله وغیره از آنطرف دریای جمنا بلشکر شاه میرسانیدند نهضت نمود و این عبد الصمد خان همان است که در فوجداری سهرند بدست مرهته افتاده آخر خلاصی یافته بود هفتم ربیع الاول سال مذکور بهاؤ دران جا رسیده قلعه گنجپوره را محاصره نمود چون گرفتن قلعجات با توپخانه فرنگ کار سهلی است باندک اهتمام ابراهیم خان کاردی قلعه مفتوح و عبد الصمد خان و قطب خان مقتول گشتند و دست تاراج گنجپوره دراز کرده دقیقهٔ از نهب و غارت فروگذاشت شاه دُرانی باستماع این خبر جگر غضب بافروخت و بکیفر آن انتقام بجولان آورده با آنکه هنوز دریای جمنا پایاب نشده بود با تفاق افواج ظفر امواج هیجدهم ربیع الاول سال مذکور از گذر باک پت قریب شاهجهان آباد بدلالت شجاع الدوله سپهر ابدریازده بعضے پایاب و بعضے شناگذشتند و بارو نه هم همین صورت عبور نمود بهاؤ باستماع این خبر از دیره دیلی که افواج ابدالی متحیر گشته از گنج پوره که قاصد سهرند بود به ناچاری مسافتی که سطے نموده بود در دو کوچ معاودت نموده بپانی پت آمد و درین وقت چهل هزار سوار جرار جنگ دیده آزموده کار همراه خود داشت و هو لکر ملهار و شمشیر بهادر برادر بالاجی راؤ و لبواس راؤ پسر بالاجی راؤ که رئیس کل بود هر یکی با جمعیت همراهی

خود علاوهٔ فوج بهاؤ هر یکے را دو دنخوت در دماغ پیچیده وشعلهٔ غرور شان سر بفلک کشیده وابراهیم خان کاردے بادوازده هزار بندوق چقماقے وتوپها بطریقهٔ فرنگ نیز همراه بهاؤ ملازم سرکارش بود باوجود این همه ازدحام مرهته خود را مرد میدان ابدالیان ندیده ناچار خلاف ضابطهٔ خود در سواد شمالے پانی پت حصارے از توپ خانه که آنرا سد آتشین توان گفت دور لشکر خود کشید وخندقے در توپ خانه حفر نموده از خاک خندق مذکور حصار دیگر آراستند بعد سه روز از ورود اینها موکب منصور ابدالے وهمراهیان بیست ویکم ماه مذکور مقابل سنگر مرهته رسیده فرود آمد وجنگ قراولے بتوپ ورهکله وبان وبندوق وتیر ونیزه وشمشیر شروع گردیده هر روز جمعے ره نورد بادیهٔ فنا گردیدند ابدالیان در اطراف سنگر دائر وسائر گشته طرق وصول اجناس غله از هر طرف مسدود ساخته نمی گذاشتند که دانه در سنگر تواند رسید مگر طرف لاهور که پشت لشکر مرهته بود ازان سمت الاجاٹ که از جمله مرزبانان معروف نواح سهرنده است غله سے فرستاد دُرّانیان بران هم قابو یافته مے ریختند چون احمد شاه ابدالے دید که باوصف تنگی قافیه مرهته از ذخیره بندے توپ خانه برسمے آید لاجرم بیست وهشتم ربیع الاخر سال مذکور یورش بذخیره توپ خانه مقرر کرده سوارے فرمود جهان خان وشاه پسند خان ونجیب الدوله مقدمة الجیش ومعتب اینها شجاع الدوله واحمد خان بنگش وحافظ رحمت ودوندے خان وفیض الله خان پسر علی محمد روهیله وبر پشت اینها احمد شاه ابدالے مع شاه ولی خان وزیر که اشرف الوزرا لقب داشت وازان طرف مرهته نیز مستعد شده بفاصلهٔ یک بان پرتاب از سنگر برآمده ایستاد بعد کوشش وکشش بسیار که از اول ظهر شروع جنگ شده بود چون ساعتے از روز باقے ماند روهیله هاے پیاده همراهیان نجیب الدوله قریب ده هزار کس بعد برق اندازے وبان افگنی بسنگر درآمده بکوته یراق باخصم درآویختند بلونت راؤ حسرپوره بهاؤ که قوت بازوے او بود بزخم گوله از اسپ بر زمین غلطیده رهگراے ملک فنا گردید همین روز جنگ اختتام مے یافت پرده ظلمت شب تا نمیز امتیاز بیگانه وآشنا گردیده فارق فریقین گشت وروهیله ها چیره دستی خود ظاهر کرده از سنگر برآمدند وبلشکر خود رسیده آرمیدند درین اثنا خبر رسید که گوبند پنڈت مکاسدار ضلعه اٹاوه باجمعیت ده هزار سوار وخزانه بسیار ورسد غله آن طرف دریاے جمنا بشاهدره محاذے شاهجهان آباد رسیده اراده دارد که مرهته وغیره را که متعلقه نجیب الدوله است تاراج نماید وبراه انتر بید بالا رفته از گذر گنج پوره عبور کرده شامل افواج بهاؤ وغیره گردد شاه ابدالے عطائے خان درانی وپسر عبد الصمد خان را که در گنج پوره گشته شد باجمعیت پنجهزار سوار بر تنبیه گوبند پنڈت تعین فرمود مشارالیها از گذر اگره وباک پت عبور کرده بالیغار در شاه دره رسیده نائب ناروشنکر قلعه دار راکه در انجا بود مع همراهیانش بقتل رسانیدند وبراثرش لعابے الدین نگرکه شش کرده از شاهجهان آباد شتافته مردم مرهته راکه در انجا بودند قتل نموده بجلال آباد که فرودگاه گوبند پنڈت وهمان روز در انجا وارد شده بود رسیده بر سرش ریختند واورا با همراهیانش علف شمشیر بے دریغ ساختند وغنائم بسیار از نقد وجنس ودواب بدست آورده سر گوبند پنڈت بریده این گوبند پنڈت همانست که در محاصرهٔ شکرتال عبور گنگا کرده آتش فتنه برافروخت واز عرض بدست شجاع الدوله گرفته بدتا ملحق شد واین واقعه بیست ونهم جمادے الاولے سال مذکور بوقوع پیوست ←

ذکر جنگ اخیر که افواج دکهن مع بهاؤ ولبسواس راؤ وغیره سرداران مساصل گشته پنج وبنیاد عمر ودولت مرهته برکنده گشت وتامدتی اثر جماعهٔ مذکوره در هندوستان نمایان نبود ودر تمام قطر هندوستان یک نفر مرهته نمی نمود

چون ایام محاصره ومحاربه امتداد یافت وکثرت سنجابات وقاذورات معسکر مرهته را بالامال تعفن ساخت وبلاے قحط وغلا نیز

بنوعے بالا گرفت کہ ضعفاے لشکر بگرسنگی مردن آغاز نہادند و مضمون لَا یَسْتَطِیعُونَ حِیلَةً وَّلَا یَهْتَدُونَ سَبِیلًا ظاہر گشت محصوران
تنگ آمدہ باتفاق قرار دادند کہ آخر از گرسنگی سپاہ و دواب ہلاک مے شود بہتر آنکہ یکبار بہیأت مجموعے خود ہا بر مخالف زنیم تا آنچہ
در نصیب است حاصل آید و بتاریخ ششم جمادے الاخرے روز چہار شنبہ سنہ ہفتاد و چہارم از مائہ دوازدہم فوجہا ترتیب دادہ
و ابراہیم خان را مع توپخانۂ فرنگے پیش رو گذاشتہ از سنگر برآمدہ رو بلشکر ابدالے آوردند سرورانِ ہند و رؤساے ابدالے
آن قدر فرصت دادند کہ افواج مرہٹہ ہر ہر گویان از سنگر رہ بمیدان بیرون آمدند چون مقابلہ و مقاتلہ کمتر ماند ابراہیم خان مگر گاہے
گولہ توپ از حد گذرانیدہ بھاؤ مغلیہ ملازم خود را حکم پیش رفتن داد آنہا اسپان راغنان داده مقابل عساکر ابدالی آمدند
بعد ازان شجاع الدولہ و نجیب الدولہ و دیگر رؤساے لشکر تکیہ بر عون و صون خداوند قہار مقتدر جلت عظمتہ نمودہ و دست بشمشیرہاے
خون آشام برده بر مخالفان حملہ آوردند و پیش قدمان لشکر ابدالے و شجاع الدولہ و نجیب الدولہ اول قراولان مرہٹہ را زیر شلک
جرائر آتش بار گرفتند چون روے آنہا مثل اقبال مرہٹہ برگشت جلو ریز بر اثر آنہا تاختند اکثرے درین حملہ مقتول گشتہ بقیۃ السیف
گریزان خود را در ہجوم مردم بنہ کہ باصطلاح ہند بھیر شش خوانند انداختند اہل بھیر بمشاہدۂ صورت جریحان فراری بے قرار گشتہ
رو بفرار نہادند بھاؤ و بسوجس راؤ و جمیع سرداران شکست فوج قراولے و اضطرار اہالے بھیر دیدہ با بیست سے ہزار کس بر
ابدالیان و شجاع الدولہ و نجیب الدولہ و غیرہم حملہ آورد و سیفہا کشیدہ و نیزہ ہا بر گوش اسپ خوابانیدہ بہیأت مجموعے خود را
بر فوج ابدالے انداختند و بلغلغۂ ہر ہر گوش عساکر را کر ساختند ازین طرف جمیع افواج بجز امواج خصوص شجاع الدولہ و نجیب الدولہ
و قشون شاہ ابدالی داد مردے و مردانگی داده با اعداد در آویختند و خون ہمدگر را بر خاک میدان ریختند و تا یک ساعت زمین و
آسمان در چشم نظارگیان تیرہ و تار و غبار عرصۂ کارزار ابر خون بار بود و بعد ازان کہ زمان مذکور سپرے گشت خلق بے شمار از لشکر
مرہٹہ رہ نورد خراب آباد عدم گشتہ از سرداران اول بسوجس راؤ و پسر بالاجے راؤ کہ شہزادۂ آنہا بود در عین شباب بر خم تفنگ
آہنگ صحراے عدم نمود و برادر اثر او سپہ سالار سدا شیو راؤ عرف بھاؤ برادر عمزاد بالاجے راؤ بمصداق آیۂ صدق پیرایۂ باذن اللہ
من اللہ کشور ہستی را وداع فرمود و جنکوجی و غیرہ سرداران بیش از حد حصر علف تیغ بیدریغ گردیدہ راہ بیدیہاے نیستی فنا در نوردیدند
و ابراہیم خان گاردیے اسیر گشتہ ساعتے سرمایۂ انبساط لاہیان میدان بود و پس از زمانے آب شمشیر از سرش گذشتہ در
بحر ہمات غوطہ ور گشت زمین معرکہ لالہ زارے بود از خون کشتگان و عرصۂ کارزار خوابگاہ از خود گذشتگان تا ہر کجا نظر کار میکرد
لاشہا افتادہ و سر در قدم ہمدگر نہادہ بیست و دو ہزار غلام و کنیز دکھنی نژاد کہ اکثرے از اولاد و احفاد سرورانِ متوسطان بود
در لشکریان ابدالے تقسیم یافت و غنائمی کہ در احاطۂ انحصار نگنجد از جواہر و نقود و اجناس دیگر و توپخانہ و پنجاہ ہزار اسپ و دو
لکھ گاؤ و چندین ہزار شتر و پانصد فیل کوہ پیکر بدست عساکر منصور افتاد چون شاہ ابدالی این فتح بعد قتل و تاراج نمودہ ہیر غلام علے
آزاد تخلص بلگرامے تاریخ آن را چنین فرموده **قطعہ** شاہ بھاؤ را پس از تاراج بکشت * کرد در انجام و در آغاز فتح * صورتاے
خانہ تاریخش نواخت * شاہ دُرّانے نمودہ باز فتح * بقیۃ السیفی کہ آوارہ دشت ناکامے شدند رعایاے ہند از ناجوانمردیہا
کہ طبعی مردم اینجا است و ہم بنا بر دل برے کہ از مرہٹہ داشتند بہر کسے القا کردند و در قتل و اسر و غارت و قتیۂ مہمل نگذاشتند
شمشیر بہادر برادر علاے قے بالاجے راؤ پسر بالاجے راؤ کہ از بطن کنچنی بود بدست یارے غارتگران راہ در عین گریز رقص اجل نمود و از
سرداران نام آور غنیم احدے جان بسلامت نبرد مگر دو سہ کس ازان جملہ بودند ہولکر ملہار و مہیل مہاجے سندھیا کہ
سہ ہزار جرار اے خود را بالوہ رسانیدہ و ازانجا بہ پونہ آمد بعد وقوع این شکست فاحش بالاجے ہم غصۂ مرگ گشتہ پس از پنج ماہ

دسیزده روز نوزدهم ذی قعده سال مذکور به پسر و برادر خود ملحق گشت و چند روز پیش از ملحق شدن بهادر با فوج پیرو مرشد اینها باسد یوناسی ملقب به دهپت که در اورنگ آباد سکونت داشت بمقراصلی خود شتافت و مریدان و معتقدان خود را راهنمای ملک فنا گردید بالاجی چند ماه قبل از فوت خود رسوم حقداران دیهات مثل مقدم و پٹوارسی و بجارد گاذر و حجام و حداد وغیرهم ضبط نموده بمتاجران داد و مبالغ خطیری ازین وجه داخل خزانه خرص او شد آخر مبارک نیامد هنوز این بدعت در تمام پرگنه های عمل او جاری نشده بود که ایزد تعالی شانه دست او را بر حقوق غربا کوتاه ساخت بیت ای زبردست زیردست آزار گرم تماشای بما ند این بازار ✤ وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و شاه ابدالی بعد حصول این فتح از ناورد گاه که میدان پانی پت بود خرامیده در سواد دهلی منزل گزید و چند روز توقف نموده سلطنت هندبر شاه عالم و وزارت بنام شجاع الدوله و امیر الامرائی بنام نجیب الدوله مقرر فرمود و بهرد و سفارش همدگر نموده نجیب الدوله را مامور بحفظ و نگهداشتن سیرزاجوان بخت به نیابت شاه عالم و طلبیده داشتن او از بنگاله نموده شجاع الدوله را نیز سفارش شاه عالم نموده مامر بامانت و طلب داشتنش فرموده خلاع فاخره مع اسپ و یراق خاصه بخشیده بصوبهٔ اوده و الله آباد بود مرخص کرد و خود هم شانزدهم شعبان سال مذکور از باغ شاله مارد هلی بقصد قندهار بکران همت زیر ران کشید و کلمهٔ مراجعت قندهار نمود تاریخ این معاودت یافته اند و بلاهور رسیده نواب خود را بانجا گذاشته بیشتر گردید ✤

ذکر معاودت شجاع الدوله بر صوبه های خود و آمدن باستقبال و استدعای پادشاه بصوبه های مذکور و بعض سوانح که باتفاق پادشاه از شجاع الدوله بظهور رسید ✤

شجاع الدوله در ماه مبارک رمضان سال مذکور بصوبهٔ اوده مراجعت نموده قطع منازل مے فرمود یکے از رفقاے او که سید صالح صادق القول از مردم دیهات دوار زمین سید نجف علے نام دارد با فقیر نقل نمود که هنگام رفتن برفاقت و اعانت ابداے در جوار دلواح سکندره دو سه ماه قبل از ورود ما افواج مرهٹه که دران نواح گرم تگ و تاز بود با جماعتے غیر معلوم جنگید لاشهاے بسیار دران میدان افتاده بود اکثرے را سباع صحرا خورده جمجمه هاے بوسیده افتاده بودند دران جمله لاشها لاش جوانے تخمیناً سے سالهٔ کم و بیش با لباس پاکیزه که دگمهٔ سفید در برش بود افتاده بر و تهاے بزرگ و ریش تراشیده داشت و مطلق آسیبے بلاش و لباسش نرسیده بود ملا عباس مازندرانے و سه چار کس دیگر باتفاق لاش مذکور دیده متعجب شدیم بعد از نه ماه که برفاقت شاه ابدالے گذرانیده قرین فتح و ظفر بر جها و وغیره مراجعت نمودیم اتفاقاً گذر ما باز بر همان میدان افتاد و از جمیع لاشها غیر از استخوان بوسیده نشانے دیگر همان لاش تا آنوقت هم همان قسم مع لباس برش مسلم حتے موے بر و تهالیش هم نریخته بود ملا عباس و ما چند کس این احوال دیده حیرت کردیم ملا عباس گفت که این عزیز بے شبهه از شهداست و ما انجا توقف نموده چون معسکر هم نزدیک شده بود کسے را فرستاده و بیلداران را طلبیده قبرے برائے او حفر نمودیم بعضے گفتند همراه داشته خواهند برآورده و هند ملا عباس منع نموده گفت که این شهید است او را کفنے نمے باید لباسش کفن اوست و نماز خوانده باهمان لباس در خاکش سپردیم بیت کس نداند کاندران بحر عمیق ✤ سنگ ریزه قرب دارد یا عقیق ✤ القصه شجاع الدوله در ماه مبارک مذکور بصوبهٔ خود رسیده بلا توقف از گلهنو برآمده در عرض بیست روز بسید پور متصل بنارس رسیده و چنانچه در دفتر دوم در ضمن سوانح بنگاله بعظیم آباد گذشت شاه عالم

از عظیم آباد برآمده بسرحد رسید. راجے رسید و شانزدهم ذے القعده شجاع الدوله بملازمت بادشاه ناصیه ارادت نورانے نموده بادشاه را همراه خود برده کوچ بکوچ تا به جهوسے رسیده بر دریاے گنگا از کشتیها پل بسته پنجم ذی الحجه سال مذکور عبور نموده الله آباد را مرکز اعلام گردانیده و بیستم ذے الحجه در جاجور رسیده چهاؤنے نموده گماشته هاے مرهٹه را که دران جوار بودند بدر نموده از انتر بید یک قلم عمل آنها برداشت و عمال بادشاهے منصوب گردیدند و بعد انقضاے موسم برشکال نهم ربیع الآخر سنه هزار و صد و هفتاد و پنجم اعلام اقبال بطرف کالپے برافراشت و بر صوبه هاے خود راجه بنی بهادر را نائب گذاشت و شاه عالم پادشاه را همراه گرفته عبور دریاے جمن نموده کالپے را از گماشتگان مرهٹه انتزاع فرموده و از انجا بهانسے خرامیده قلعه دار مرهٹه چند روز جنگیده آخر تاب نیاورده و پنجم رجب سنه یکهزار و یک صد و هفتاد و پنجم قلعه مذکوره مفتوح گردید تا آن وقت شجاع الدوله کار وزارت مے کرد اما خلعت نیافته بود بیست و یکم ماه مذکور بعنایت خلعت هفت پارچه مع چار قب و مالا مروارید و قلمدان مرصع سرافراز گشت و بیست و چهارم ماه مذکور میرزا اماني پسر شجاع الدوله بعطاے خدمت دارونگے دیوان خاص اختصاص یافت *

ذکر برخے از سوانح دکھن که همدرین ایام روے داد بخواهش خداوند ذو المنن *

چون تاریخ نوزدهم ذی قعده سال هفتاد و چهارم از سنه دوازدهم بالاجے راؤ از دنیا گذشته برادر و پسر اکبر خود ملحق گشت ریاست به پسر کهتر او مادهو راؤ که صغیر السن بود و برادر اعیانے او رگهناتهه راؤ عاید شد در سنه هفتاد و پنجم از سنه دوازدهم هجرت آصف جاه ثانے نظام علے خان با فوج ظفر موج مع امیر الممالک صلابت خنگ سید محمد خان از قلعه بندر که دران جاها ؤنی شده بود نبابر بعضے حجات غیر معلومه اول متوجه اورنگ آباد شده و رگهناتهه راؤ و مادهو راؤ نیز با فوج سنگین از پونه حرکت کرده در سیدان شاه گده فریقین نزدیک بهم رسیدند تا اورنگ آباد فے الجمله زد و خورد واقع شد آصف جاه ثانی نبه و اثقال را در اورنگ آباد گذاشته بیست و سوم ربیع الآخر سال مذکور بقصد پونه از انجا نهضت نموده مرهٹه را زده زده تا هفت کروهے پونه رسانیدند در اثناے راه تونکه را که شهر لیست بر لب دریاے گنگ و کهن مشتمل بر بت خانه معتبرے و مرهٹه در دولت خود عمارات عالیه در انجا طرح انداخته لبسوخت و بت و آنجا را شکسته عمارات را با زمین برابر کرده قریب بود که پونه هم باین حالت رسد ناگاه نامه الممالک میر مغل خان پسر شیخین نظام الملک آصف جاه نبابر بغباریکه ابرا در داشت و راجه رام چندر که عمده سردار لشکر آصف جاه از دنیا برحیا لست ملت و ملالت تهک حرمت بت و بتخانه با مرهٹه ساخته شب بیست و هفتم جمادے الاولی سال مذکور بر خاسته بمرهٹه پیوستند و کارے که نبایست بعمل آوردند بعد وقوع این سانحه مرهٹه پله آصف جاه و امیر الممالک را سبک پنجه اشته روز دیگر از چهار سو یورش آوردند و پیها مقابل آورده بازار گوله اندازے و مردآزمائے گرم ساخت نمکخوارانِ جان نثار آن آصف جاهے از توپ خانه خود برآمده بجنگ گونه یراق پرداختند و به نیروے شمشیر آبدار صاعقه کردار خس و خاشاک وجود اعادے را با آب و آتش داده اکثرے ازان جماعه را بر خاک هلاک افگندند چون از معتمدان مادهو راؤ و رگهناتهه را و جماعت کثیرے بباد فنا رفتند مرهٹه تاب نیاورده خود را از میدان بکنار کشیدند و دیدند که افواج آصف جاهی اینقدر مسافت طے کرده تا هفت کروهے پونه رسیده و هر چند مدافعه و مزاحمت نمودیم سودے نه بخشید فرداست که پونه هم معرض آتش بے زینهارے شود و سکنه پونه هم پیش رگهناتهه راؤ آمده فریادها برآوردند که بیخواسته خانمان ما را بر دست مسلمانان بباد دهے ناچار رگهناتهه راؤ و مادهو راؤ معتبران را فرستاده پیغام صلح

کردند و ملک بیست و هفت لک روپیه از صوبه گجسته بنیاد و صوبه بیدر بدل صلح باصف جاه ثانی تسلیم نمودند این مصالحه ششم جمادی الثانیه سال مذکور را لمصدر واقع شد و سال گذشته درین تاریخ شاه ابداسے بربها دُ ظفر یافت و آصف جاه از انجا کوچیده جانب بیج سنجملهٔ محالات راجه رام چندر خرامیده و در پادشش حرکت لنوسے که از اولوقوع آمد ملک اورا پامال عساکر منصوره گردانیده و شروع موسم برشگال چهاردهم ذی الحجه سنه هفتاد و پنجم از مائه دوازدهم باراده چهاونی با امیر الممالک داخل قلعهٔ بیدر شده همان روز امیر الممالک را در قلعهٔ مذکوره مقید کرد و امیر الممالک صلابت خنگ یکسال و سه ماه و شش روز در قید گذرانیده بیستم ربیع الاول روز پنجشنبه سال هفتاد و هفتم از مائه دوازدهم از زندان بدن خلاصے یافت و بجوار آباد آخرت شتافته در جوار مزار شیخ محمد ملتانے جا یافت و آصف جاه ثانی که در قلعهٔ بیدر منزل داشت فرمان شاه عالم عالی گهر را که بنام او مشتمل بر تفویض صوبه داری دکهن از تغیر امیر الممالک صلابت خنگ صادر شده بود استقبال نموده بضابطهٔ معروفه گرفت و راجه پرتانوت را که برهمنے جمجر بیدے ساکن سنگیر است مختار مدار علیه معاملات گردانیده کارهاے ملکی باختیار او واگذاشت و رگهناتهه راؤ و مادهو راؤ بعد مصالحهٔ مذکوره در پونه چهاؤنی نموده برشگال رامے گذرانیدند دران ضمن بسال هفتاد و ششم از مائه دوازدهم فیما بین عم و برادرزاده مخالفتے روے داد کارگزاران مادهو راؤ خواستند که تا بوپا فته رگهناتهه را مقید سازند رگهناتهه را ؤ شنیده سوم ماه صفر سال مذکور با اندک مردم جریدهٔ از پونه برآمده راه ناسک گرفت محمد مراد خان بهادر اورنگ آبادے که از نوکران عمده آصف جاه ثانی و باستمالت مرهٹه مامور بود در اورنگ آباد اقامت داشت خبر سرزده برآمدن رگهناتهه را و شنیده چهاردهم صفر مذکور با جمعیتے از اورنگ آباد دویده در نواح ناسک بارگهناتهه برخورد رگهناتهه که کمال سراسیمگے داشت آمدن محمد مراد خان مغتنم شمرده باغراز تمام پیش آمده ملاقات نمود رؤساے مرهٹه از رفاقت محمد مراد خان گمان کردند که آصف جاه جانب رگهناتهه دارد ازین جهت اکثرے با او گرویده در رفاقت مادهو راؤ خلف بالاجے راؤ تهاون ورزیدند و جمعیت شایسته بارگهناتهه فراهم آمد و از راه اورنگ آباد با حمد نگر شتافت مادهو راؤ با افواج خود از پونه برآمده بر دوازده کروهے احمد نگر بیست و پنجم ربیع الآخر سال مذکور برادرزاده و عم باهم جنگیده مادهو راؤ شکست یافت و از میدان برگشته روز دیگر عذر خواه پیش عم خود رگهناتهه آمد آصفجاه هم بعد درگهناتهه برآمده نزدیک نباورد گاه رسیده بود که درینجا سازنده اختتام پذیرفت چون موکب آصفجاهے بموضع بندرکانهر رسید رگهناتهه همانجا باستقبال آصفجاه شتافته ملاقات نمود و بعد رسوم متعارفه و ضیافتها بعمل آمد رگهناتهه را ؤ ملک پنجاه لک روپیه و قلعهٔ دولت آباد و خلعت و این عنایت باصف جاه گذرانید و از سناد درست نموده بوکلاے آصف جاهے حواله نمود چون این عمر شگرف بحسن تردد محمد مراد خان بهادر بکرسے نشست راجه پرتانوت دیوان مدار علیه آصفجاه از راه عناد و حماقت نتوانست دید پیش ازان که عمل و دخل گماشتگان آصفجاهے در ملک و قلعهٔ دولت آباد شود صلح را برهم زده آصفجاه را بران داشت که رگهناتهه را معطل باید کرد و نبا برین جانوجے پسر رگهوجے بهوسله مکاسدار صوبه برار را بتطمیع آنکه ترا بجاے رگهناتهه قائم مے کنیم طلبیده ملازم رکاب آصفجاه ساخت و ناصر الملک پسر ششم نظام الملک آصف جاه که رفته رفته مرتبه گشته بود عدم التفات آنها بحال خود دیده و کبیده خاطر گشته برخاسته آمد و بار دوے آصف جاه پیوست و رایات آصف جاهے با فوج سنگین متوجه تادیب رگهناتهه شد رگهناتهه طاقت مقابله در خود ندیده آوارگے و تاراج ملک که اصل شیوهٔ مرهٹه است اختیار کرد و باسے هزار سوار

برسر اورنگ آباد آمده در سواد غربے شهر معسکر ساخت وزرسے وافر از شهریان درخواست سر خن الملک ناظم اورنگ آباد باوجود قلت سپاه وسامان حرب مدکمال حزم وهوشیارسے باستحکام بروج وبارهٔ حصار شهر پرداخته هر طرف وهر قطعهٔ حصار بهمت خان بهادر کوتوال شهر برادر اعیانے محمد مراد خان مذکور ودیگر متصدیان واعیان شهر تقسیم نموده بانتظار کمک آصف جاه ثانے بامرهٹه به لطائف الحیل گذرانیدن آغاز نهاد رکهنا تهه راو این معنی را دریافته تسخیر حصار در خاطر تصمیم داد ودبیستم شعبان اول صبح سال هفتاد وهفتم از مائهٔ دوازدهم هجری با همراهیانش بر آباد ے خارج شهر بناه ریخته دست تاراج دراز کردند ورکهنا تهه راو با فوج خاصه خود شمالے شهر استاد وپیش قدمان رفقاے او نزد بانها بپاے دیوار قلعه استوار ساخته وفیلان کوه پیکر متصل دیوار آورده چند کس بر دیوار برآمدند ودروازه هاے درها را بر دیوار گذاشته آلت عروج بر بروج نمودند وخواستند که تخته دروازه دیوار کلان باغ ارک شکسته اندرون درآیند همت خان ومیرزا محمد باقر خان وعموم تماشائیان خنک جوسکنه با آبرو بضرب تیر وتفنگ وکفش وسنگ بمرتبه تلاش ها نمودند که خام طمعان بسیار در پاے دیوار راه آخرت سپر گرفتند ودر اطراف هم مردم بسیار از لشکریان رکهنا تهه راو جریح وقتیل گشتند درهمین گرمے معرکه تیرے وگولے تفنگے بفیلبان رکهنا تهه راو رسید وهمین تیر فاروق دار وگیر گردید رکهنا تهه راو دست حیرت بدندان ندامت خائیده از یورش برگشت وخبر قرب وصول موکب آصف جاهے شنیده رخت ادبار بطرف بکلانه کشید وبیست وششم ماه مذکور آصف جاه وارد اورنگ آباد شد مرهٹه چون اراده داشت که وه ملک برار درآمده غبار تاراج وفتنه برانگیزد آصف جاه غره ماه رمضان بمنازل طولانے قریب بالاپور رسیده سدراه گشت ومرهٹه ازانجا برگشته از نزدیک اورنگ آباد گذشته جانب حیدرآباد دشتافت آصف جاه هم عطف عنان نموده تا دریاے گنگ دکهن بسبیل تعاقب پیمود وازانجا صلاح چنین دیدایها برین قرار یافت که تخریب دیار مرهٹه بر تعاقب اولی تر است آصف جاه تعاقب را گذاشته متوجه پونه گردید وبعد برآمدن از گنگل احمد نگر سرداران لوامع سپاه بهر نواح مقرر ومعین نمود که تاراج مواطن ومساکن مرهٹه پردازند وخود بدیده کروهے پونه رسیده معسکر ساخت سکان پونه قبل ازین گرفتهٔ اقبال واکثر صعب المسالک رفته بودند لشکریان آصف جاه یکقلم عمارات پونه را سوخته باخاک برابر کردند ودر نهب وتخریب اطراف پونه وممالک محروسهٔ مرهٹه دقیقهٔ فروگذاشت نمانند لازم قدرت ایزدے را در عهد بالاجے وبهاؤ از دکهن تا لاهور کسے را مجال نبود که پرکاه اینها را دست مزاحمت تواند رسانید ودرهمین چند روز اموال ومتعلقهٔ سکان پونه که دارالملک آنها بود بیغماے غارت گران درآمده علاوه آنکه بصرف لشکر تیار شده بود محل وقود آتش نهب وغارت گشت سیر اولاد محمد زکا برادرزاده میر غلام علے آزاد تخلص بنگر اسمے را تاریخے درین خصوص بخاطر گذشته ثبت افتاد رباعے عهد آصف جاه دوم سلیمان اعلام + آبادے قوم برهمن سوخت تمام + تاریخ شنو ز شعلهٔ طبع زکا + آتش زد پونه را سپاه اسلام + رکهنا تهه راو بحیدرآباد رفته غره ذے قعده سال مذکور کوشش زیاده از حد در تسخیر حصار آنجا نمود اما از حسن اهتمام شجاع الدوله بهادر ومردول خان اورنگ آبادے ناظم حیدرآباد که جمعیتی مناسب نگهداشته بند وبست قلعه دارے باین شایسته نموده بود وهمه سپاهیان قدم جرأت فشرده بضرب توپ وتفنگ صدمات حملات مرهٹه را رد نموده نگذاشتند که پاے عزیمت پیشتر توانند گذاشت وبسیارے از جماعهٔ مذکوره را طعمهٔ کام خون آشام توپهاے آتش دردم ساخت وبضرب تفنگهاے افعی عمل نیز اکثر اجل گرفتگان را مقطوع الامل گردانیدند رکهنا تهه راو ازانجا هم خائب وخاسر برگشت بعد ازین سانحهٔ احوال سوانح دکهن در آصف جاه ثانے به تفصیل معلوم این خاکسار نشده تا نگاشته آید اگر نجوے مسموع ومحقق شود انشاء الله تعالے در مرقوم خواهد شد اینقدر باجمال متحقق است که الی الآن که شروع سال نزد وپنجم از مائهٔ دوازدهم است آصف جاه ثانے نظام علے خان بفرمان روائی اکثر ممالک محروسهٔ مورونهٔ دکهن

مشغول و موافق معمول فرمانده ی میگذرد و شاید در حروفی که اکنون جماعهٔ انگلیشیه را با حیدر نایک و مرهٹه در صوبه ارکاٹ و نواح پونه و احمد آباد گجرات و اتباعش روبکار است او هم معین و نصیر حیدر نایک و مرهٹه ها است و الله تعالے اعلم + + + + +

ذکر ورود احمد شاه ابدالی نوبت هفتم بملک هندوستان و قتل نمودن جماعهٔ بسیارے از سکهان و بدست آوردن سور جمل جاٹ قلعه اکبر آباد و تصرف نمودن خزائن و دفائن که از سلاطین بابریه دران قلعه ازمدتها ذخیره بود

سور جمل جاٹ بعد معاودت شاه ابدالے بکابل و قندهار اعتنائے بوجود نجیب الدوله نکرده و سلطنت شاه عالم بن عالمگیر ثانی را که بسفارش شاه ابدالے بادشاه شده در نواح عظیم آباد بود و پسرش میرزا جوان بخت را نجیب الدوله بولی عهدے برگزیده باخود در شاه جهان آباد داشت سست انگاشته با قلعه دار اکبر آباد راه سازش باز کرد و به تطمیع زر نقد در ماه ذیقعده سال هفتاد و چهارم از مائه دوازدهم هجرے باوجود مشاهدهٔ خیان فتح عظیم که شاه ابدالے درهمان سال نموده مرهٹه ها را باوجود چنان شوکت پست و نابود گردانیده اندیشه ننموده قلعه مذکوره را گرفت و جمیع اسباب پادشاهے را که دران قلعه بود متصرف گردید و قوم سکهه که احوال آن جماعه در بیان سوانح عهد فرخ سیر مفصل شده و از زمان معین الملک تا بر بے خبرے او و تعدے عمله اش کل رعایاے لاهور رهان مسلک اختیار نموده از دحام عظیمے دران فرقه بهم رسیده سالک مسالک خود سرے اندعرصهٔ را خالی و شاه ابدالے را دور دیده علم بغے و تمرد برافراشته نائب احمد شاه ابدالے را که در لاهور بود کشتند و جسانامے را از قوم خود بپادشاهی برداشته سکه بنام او زدند و اطراف صوبهٔ لاهور را متصرف گشته جمیع خلق خدا لاسیما مسلمانان را اذیتها رسانیدند احمد شاه ابدالے باستماع این خبر باز عازم لاهور گردید و این نهضت او لطرف هند مرتبه هفتم است که در سال هفتاد و پنجم از مائه دوازدهم اتفاق افتاد و چون بلدهٔ لاهور محل نزول افواج و عساکرش گردید فرقه سکهان باستماع خبر آمد آمد او گریخته در ضلعه روهے که طرق و شوارگذار دارد اجتماع و ازدحام نمودند محال مذکور در نواح سهرند و عمل آلاجاٹ مرزبان آنجاست قریب دو لک سوار و پیاده چون در انجا فراهم آمد احمد شاه ابدالی اصغاے این خبر نموده ایلغار فرمود و نوذکرده راه در عرض دو روز سطے کرده یازدهم رجب سنه یکهزار و یک صد و هفتاد و پنج هجرے لبر وقت جماعهٔ مذکوره رسیده بغته بر آنها ریخت و دو دازنهاد شان برآورده قریب بیست هزار کس را طعمهٔ شمشیر خون آشام ساخت و متاعیکه کمیت آنرا غیر علام الغیوب احدے نمی داند بغنیمت برد بعد ازان اطراف و جوانبش تاخته تقبل و تاراج آن نواح پرداخت چون ازان مهم مطمئن خاطر گشت هفتم شعبان سال مذکور قرین فتح و فیروزے داخل لاهور گردیده رحل اقامت افگندند و بانتظام اصلاح آنجا کوشیده نور الدین خان ابدالے را که از سنبهلے اعمام شاه ولے خان وزیر او بود

بر سر سکهه جیون صوبه دار کشمیر متعین نمود +

مجمل احوال سکهه جیون کشمیری و تمرد او باشاه ابدالی و ظفر یافتن انور الدین خان بران هندوی و سلمان

سکهه جیون از قوم کهتری متوطن کابل در ابتدا مستصدی اشرف انور زاشاه ولیخان وزیر احمد شاه ابدالی بود دیگبار او را احمد شاه برای طلب محاصل تنخواه کابل نزد معین الملک بسفارت فرستاد و در سال شصت و هفتم از مائه دوازدهم عبد الله خان اچکزائے را که از کابل تسخیر کشمیر روانه نمود سکهه جیون مذکور را نیز همراه او کرد او صوبه مذکوره را از دست صوبه دار که از طرف عالمگیر ثانی بود انتزاع نموده خواجه کنجک را با فوجی از افاغنه نائب گذاشت و سکهه جیون را بدیوانی آنجا مقرر نموده خود برگشت بعد چندی سکهه جیون سردار افاغنه را بکشت و خواجه کنجک را اول مقید کرده بعد ازان از کشمیر اخراج نمود و از عماد الملک سند

صوبه دار سے آنجا بهر عالمگیر ثانی بنام خود طلبیده وخطبه وسکه بنام عالمگیر کرده تمام صوبه را مع خالصه وجاگیر ضبط نموده مالک ومتصرف گشت زیبا روسے ونیکو خوسے بوده در عقائد قریب الاسلام مزاج بزرگان کشمیر وباغهاے آنجا را مرمت نموده هر روز بعد فراغ از دیوان دو صد کس از مسلمانان را در بروے خود الوان اطعمه مے خورانیده هر ماهے در روز دوازدهم ویازدهم طعام پخته بر مردم تقسیم مے فرموده باوارد اگر درویش واگر غیر آن مے بوده در خور حال هر کس رعایتے میکرده در هر هفته یک روز مشاعره قرار داده شعراے کشمیر را احضار مے نموده ودر آخر مجلس انعام میفرموده پنج کس از شعراے مستعد را ده ده کس موزون طبعان تمکی مقرر نموده مامور فرموده بوده که تاریخ کشمیر از ابتداے آبادے تا زمان او تحریر نمایند نام هر پنج کس مفصل مے شود محمد توفیق تخلص ونام اصلی او نیز بان کشمیرے لاله جو است در عهد خود در کشمیر نظیر نداشت این مطلع ازوست **مطلع** تیرت از سینه من دل زده آید بیرون ✦ همچو آنکس که زماتم زده آید بیرون ✦ دوم محمد علے خان متین تخلص مؤلف تذکره حیا الشعرا مشار الیه پسر حسام الدین خان ایرانی است ساکن کشمیر ودر زمره منصبداران پادشاهے انتظام داشت سوم میرزا قلندر برادر خرد متین تخلص او گاهے قلندر وگاهے قنبر بود گوید صاحب لکهه بیت بود چهارم محمد علے ملقب به پنبه نام یک کس دیگر را درین وقت متذکر نموده ام **القصه** احمد شاه ابدالی انور الدین خان مذکور را با فوجے از خیل ابدالیان وقزلباش وایلات خراسان وجمعے را از راجه جموبدلالت راه واعانت خواسته بتسخیر کشمیر تعین نمود مخفے نماند که راجه جمو هنگام ورود لشکر کشان در جاهاے دور دست صعب المسالک رفته مے نشست ولفرستادن مبلغے پیشکش خود را از معابر ات وآفات آنها محفوظ میداشت چون ورود بکشمیر بدون ره بردن دولالت کشمیریان از ممتنعات است وسکهه جیون راه عبور ومرور افواج باتفاق کشاکش نموده نمود احمد شاه را تدارک او ضرور شده بود بنابرین استعانت درین خصوص براجه جمو برده بوساطت شاه ولے خان وزیر او را طلب داشت راجه که اندیشهاے بسیار از چنین کسان مے نموده راضے بآمدن نبود شاه ولی خان را اطمینان او مبالغه را از حد بدر برده پسر خود را پیش او فرستاد که تا معاودت راجه مذکور بطور ضمان نزد مردمان او باشد چون باین صورت اطمینان خاطرش میسر آمد عازم گشته جمعے را بره نمائی افواج ابدالے بطور بدرقه تعین نمود تا بر دریاے چناب که مابین کوهستان راه پیمائی گذرد ونهایت عمق دارد وعبور سپاه از آن گذشتن از دره هاے طولانی پل بسته انور الدین خان را مع فوج بگذرانند بعد این اعانت از ابدالے رخصت یافته بجاے خود شتافت وانور الدین خان از راه مذکور دریا را عبور نموده بحدود کشمیر در آمد سکهه جیون بر مضائق گذرهاے صعب المسالک دم را بعد افعه وزمزمه نشنیده بود انور الدین بعد حرب وضرب بسیار غالب آمده کناره را از شعاب جبال برداشت واکثرے را آواره صحراے عدم ساخت وخود متعاقب گریختگان تا خته بشهر کشمیر رسید سکهه جیون با جمعے که همراه بود صف آرا گردید بقدر طاقت دست وپا زده مغلوب گشت هم ایشان گریختند واو با بعضے از خواص وجمیع اهل وعیال اسیر آمد احمد شاه ابدالی بعد استماع خبر فتح انور الدین خان را بنیابت کشمیر مامور نموده ودر سنه هفتاد وهفتم از مائه دوازدهم عزم معاودت بقندهار تصمیم داده واز لاهور لعل رحیل کوخته عطف عنان بکابل نمود واین آخر آمدن احمد شاه ابدالے بهندوستان است بسبب عدم بندوبست خراسان که خاطر خواهش میسر نگشت فرصت بندوبست لاهور واستیصال جماعه سکهان نیافت وصوبه لاهور وملتان وتهته از دست گماشتگان او بدر رفته سکهان را تسلط واقتدار دران دیار علے ماهیه علیه میسر آمد گاهے او وپسرش افواج بطرف ملتان فرستاده تاخت وتاراج بعمل مے آورد اما در لاهور وملتان عمل ابدالے وانتظام آن هر دو صوبه کما ینبغی الی الآن که سال نود وپنجم از مائه دوازدهم است نشده وسکهان نهایت اقتدار وکثرت بهرسانیده هر ضلعه از اضلاع صوبه هاے مذکور یکے از رؤساے جماعه مسطوره در کمال جاه وغرور در دست خود دارد وبا رعایا نهایت حسن سلوک نموده ملک را آباد ان کرده اند لیکن بلده لاهور از درجه شهریت افتاده روسفے که داشت ندارد واعیان واشراف آن دیار

بکمال عسرت و خرابی گرفتار گشته اکثرے جلاے وطن و غربت ورزیده آواره گردیدند و برسے بمصائب و محن درساخته در خرابه هاے خود افتاده اند درینولا که اواسط سال نود و پنجم هجرے از مائه دوازدهم است افواج میرزا نجف خان ذوالفقار الدوله امیر الامرا دران نواح تا قرب جوار بلدهٔ لاهور رسیده و جنگهاے متعدد جنگیده غلبه خود بر جماعۂ مذکوره بظهور رسانیده بعد ازین تا چه شود

ذکر احوال جماعۂ مرہٹه و اصل آنها و اسباب اقتدار یافتن جماعۂ مذکوره بر سبیل اجمال

از پاستان نامها هویداست که در سوالف زمان فرمانداهان هند بر مردم دکهن غالب بوده و افواج را فرستاده تا لنکا و سراندیب مسخر نموده زیر و زبر مے ساختند مگر از اوائل عهد محمد شاه بابرے بنفاق امراے بے عقل و غیرت قوم مرہٹه در ممالک هند راه یافته اکثر بلاد و صوبجات هندوستان را مسخر نمود و خلق خدا از دست آنها انواع ایذا و اضرار یافت الا بعضے از صوبجات مثل اوده بسبب حیلولت گنگا و مدافعۂ برهان الملک و اخلاف او و بنگاله و عظیم آباد بجرأت و پایداریهاے مهابت جنگ و صوبجات لاهور و ملتان و ٹٹهه وغیره نبابر بعد بعید از مراکز دولت دکهنیان در قبضهٔ و تصرف آنها نرفت اگرچه صدمات افواج آن جماعه بانجا هم رسید اما چنانچه باید جاهاے مذکور مسخر آنها نگردید چون مذکور این جماعۂ بتقریبات چند درین صفحات گذشت ذکر اصل و اتباع این جماعۂ نبابر رفع نگرانے مستخبر ان آثار ضرور افتاد سخفے نماند که مهاراشت عبارت از دیوگیر و اطراف آن هست و ساکنان آن جاها را مرہٹه گویند و زبان مهاراشتی مخصوص این الکاست و ریاست این قوم در جماعۂ بهوسله بوده از چند سال براولاد بابنے زاؤ قرار یافت چنانچه ذکرش آید نسب بهوسله براجه هاے اودیپور مے پیوندد و راجهٔ اودیپور معظم راجهاے راجپوتانه است الحال هم که اقتدارے مثل راٹهور و کچهواهه وغیره ندارد احترام او همه امثال و اقرانش مے نماید و از راجه ها هر که نوبر مسند راج مے نشیند راجه اودیپور برای او قشقه مے فرستد و او آن قشقهٔ را افتخار خود دانسته برپیشانے مے کشد و لقب راجه اودیپور رانا ست و نسبے رانا شهرت دارد که بنوشیروان عادل میرسد و بعضے از مورخان آورده اند که چون سعد وقاص ایران را فتح نمود اولاد نوشیروان آوازه گشته یکے از انها بهند افتاده بمرتبه راناگے رسید و اولاد او خود را رانا خواندند اما آنچه محققین ارباب سیر گفته اند ازان معلوم مے شود که این سخن اصلے ندارد و باعث شهرت انتساب رانا به نوشیروان آنست که پرتاب چند دعوے راناگے و امارت کرده قوت یافت و اولاد رامدیو را برانداخته خود بر هند مستولے شد و خراجے را که از قدیم راجهاے هند بملوک عجم مے فرستادند باز گرفت و ترک توسل نمود انوشیروان عادل لشکر بهند فرستاد که او را بسته بدرگاه برند پرتاب چند عاجز شده از خواب غرور بیدار شد و بالا لشکر التجا برده زمین بوسیده و از کرده استغفار کرد و هر چه لضاعت و اموال داشت با دختر خود نزد کسرے فرستاده بزارے و مسکنت امان طلبید انوشیروان او را بخشیده امارت داد بعد ازو اولاد خود را رانا خواندند و بهر دو ایام راجگان اطراف و اکناف آنها را فروگرفته چندان زمینے از مملکت در تصرف اولاد پرتاب چند نماند لیکن دیگران ایشان را همیشه تعظیم و تکریم میکردند و از متوسلان کسروے مے شمردند چون پرتاب چند دختر خود را بخدمت انوشیروان فرستاده بود اولاد خود را از خویشان و اقرباے نوشیروان خواندند اما بغیر از فرستادن پرتاب چند دختر خود را اصلا مناسبت ایشان را با انوشیروان نیست و دختر ش اگرچه داخل پرستاران حرم سراے کسرو گشته اما سواے صلتے چنانکه سیر معتبره بران گواه است بعمل نیامده و بغیر از یک فرزند که هرمز است و والدهٔ او یکے از بنات اکابر عجم دیگر فرزندے از صلب انوشیروان نبوده لقصهٔ یکے از اولاد رانا که از بطن دختر پرتاب چند بود چون همنوعه حسین فرزند اکبر از غیر کفو و بدون عقد لضابطهٔ آنها باشد از جمله اولاد

نمی شمارند بسبب بے اعتبارے خود را در اخوان و اقوام از اوده پور برآمده بکشور دکهن افتاده و بطرف کرناٹک سکونت ورزیده و از جمت عمدگے نسب با عمده هاے دکهن خویشے بهم رسانیده اولاد او دو فرع شدند یکے اتنولیه دوم بهوسله از قوم بهوسله مابهوجے اول در سلک ملازمان برهان نظام شاه انتظام داشت ثانیا با ابراهیم عادل شاه پیوسته لوکرے او بر گزید ابراهیم عادل شاه در اواخر عهد خود پرگنه پونه وغیره در جاگیر ساهوجے مقرر کرده بخشید ساهوجے در انجا بهم زمینداران طرح توطن انداخت و چندے خاشیه نوکرے صاحبقران ثانی شاه جهان نیز بردوش خدمت گرفته خود در لیساق میگذرانیدند و پسرش سیوا در جاگیر قیام داشت چون ابراهیم عادل شاه را عارضهٔ مرض الموت تا دو سال امتداد کشید اختلالات بسیار در مملکت او پدید آمده اکثر سپاه کوکن برخاسته به بیجاپور آمد و آن ولایت و قلاعش از لشکرے که حراست آنجا کما ینبغی تواند نمود خالے ماندند درین اوقات سیوا که رب النوع قوم بهوسله ست و معجوبے بود از هوشیارے و حیله سازے و شجاعت جمعیتی فراهم آورده بتمرد آغاز کرد و اول قلاع راکه از حراست پیشگان و اسباب قلعه دارے تهی بود متصرف گشت درین اثنا روزگار ابراهیم عادل شاه بسر آمد و پسرش علی عادل شاه بجاے پدر جلوس نمود چون او نابرا ابتداے سلطنت و صغر سن استقلال بهم نرسانیده بود فتور بسیار در مملکت او رو نمود و سیوا روز بروز قوت گرفته بر تمامے قلاع کوکن استیلا یافت و حصون نازه بنفس خود احداث نموده قریب چهل قلعه سابق و لاحق پر از سامان قلعه داری بهم رسانید و باستظهار قلاع و جنگلهاے صعب المسالک بجمعیت خاطر و فراغ بال سر از اطاعت علی عادل شاه پیچیده علانیه جاده مخالفتش در نوردید و افضل خان راکه رکن عظیم سلطنت علی عادل شاه بود بدناگهٔ فوج او را لغما نمود و رستم خان را که او هم از عمده هاے آن دولت بود شکست فاحش داد بعد ازان خاطر بالکلیه از دغدغهٔ عادل شاهیان پرداخته شروع بهنگامه سازے و تاخت و تاراج اطراف و نواح کوکن نمود چون مملکت کوکن متصل بدریاے شور است بعضے بنادر را نیز متصرف گشت و قطاع الطریقے دریا را ضمیمه راهزنے صحرا گردانیدند و بعضے اوقات که قابوے یافت بر برے خاز مواضع متعلقهٔ هند یعنے ممالک محروسه اورنگ زیب عالمگیر هم دست جرأت دراز و پامال تگ و تازے نمود چون این خبر بمسامع اورنگ زیب رسید امیر الامرا شایسته خان صوبه دار دکهن فرمان داد که بدفع سیوا پردازد و مهاراجهٔ جسونت راٹهور نیز باتفاق امیر الامرا برین مهم مامور شد امیر الامرا و مهاراجهٔ جسونت جد و جهد وافر در تادیب سیوا و تخریب ملک او نمودند سیوا با بعضے از امرا قلعے بے نام و نشان که از اقربائے او و در زمرهٔ ملازمان امیر الامرا منسلک بودند رجوع نموده آنها را تحریک بخدعه و دغا فرمودند بحرامان مذکور بهانه شادے یکے از اولاد خود شبے از دحام نموده در سال هفتاد و سوم از مائه یازدهم هجرے امیر الامرا را شبخون زدند بالفتح خان پسرش درین معرکه شهید و امیر الامرا ازین غفلت مورد عتاب پادشاهے و معزول از خدمت مذکور گردید و به دارالخلافه دهلی رسیده بمحمد معظم تفویض یافت چون مهم دکهن از مهاراجهٔ جسونت دلخواه پادشاه بکفایت نرسید اورنگ زیب عالمگیر او را بحضور طلبیده بجاے او راجه جے سنگه را متعین فرمود جے سنگه سیوا را گوشمال لائق داده قافیه او را تنگ ساخت سیوا چاره غیر از اطاعت ندیده نزد راجه جے سنگه بدون سلاح آمده با او ملاقات کرد و بست و سه قلعه و ملک ده لک هون پیشکش سرکار پادشاهے نموده و بموجب التماس راجه جے سنگه فرمان پادشاهے مشتمل بر عفو جرائم بنام او صادر شد و سنبهاجی پسرش بمنصب پنجهزارے سرفرازے یافت و سیوا مع پسر خود سنبهاجی عتبهٔ خلافت نموده بهجدهم ذے قعده سنه یکهزار و هفتاد و شش در اکبر آباد دولت زمین بوس اندوخت و مورد عنایت خسروانه گردید اما بمقتضاے دهقانیت و عدم ادراک صحبت سلاطین عنایت پادشاهے در بارهٔ خود زیاده بر توقع دانسته بگوشه رفته با رام سنگه پسر راجه جے سنگه اظهار رنجش نمود حکم شد که من بعد از دولت حضور مهجور باشد و محافظان

بپاسدارے او مقرر شدند اما سنبها لپسرش که بے تقصیر بود از مجرا ممنوع نشد و مرکوز خاطر پادشاه آن بود که بعد چند سے سیوا را
از قطیم خانه ادب برآورده و مشمول عواطف گردانیده رخصت انصراف ارزانی دارد سیوا این معنی را دریافته بعد سه ماه و نه روز
بیست و هفتم صفر و منع خود تغییر داده با سنبها راه فرار گرفت و بدکهن رسیده هنگامه آرائے فساد گردید صوبه داران دکهن به تنبیه
و تادیب او سے پرداختند تا آنکه بیست و چارم ربیع الاخر سنه یکهزار و نود و یک غبار هستی او فرو نشست سنبها لپسرش همان اعلام
خیره سریهاے پدر بر پا داشت آخر عالمگیر خود بنفس نفیس متوجه دکهن شد و بیست و سوم ربیع الاول سنه یکهزار و نود و سه اورنگ آباد
جنته بنیاد را مرکز نزول خود ساخت و تا آخر عمر بیست و پنج سال کامل در گوشمال مرهته صرف نمود اما از تهاون بعض امرا ے رکاب
که برائے اغراض خود انفصال هنگامه مرهته نمے خواستند استیصال جماعهٔ مرهته صورت نگرفت سنبها را دوباره بوجود آمدند رام راجه
و ساهو راجه بعد رحلت عالمگیر مرهته ریشه شرکت در ملک پادشاهے دوانیدند و رفته رفته دست تصرف بممالک خارج دکهن رسانیدند
تفصیل این اجمال آنکه اواخر عهد عالمگیر قرار یافته بود که با مرهته صلح درمیان آید باین طور که از محصول ملکی سے صد نه روپیه
بصیغهٔ دیسی مکهی حصهٔ مرهته مقرر باشد و آنها مطیع فرمان پادشاهے بوده تجاوز از حکم نه نمایند و احسن خان میر منگ را با استاد
دیسی مکهی نزد مرهته فرستاد که عهد و پیمان محکم ساخته سرداران مرهته را بملازمت پادشاه بحضور آرد آخر رائے پادشاه برگشت
و میر منگ را که هنوز اسناد حواله غنیم نکرده بود باز طلبید و در عهد شاه عالم بهادر شاه سر صد ده روپیه دیسی مکهی از حصهٔ رعایا بغنیم
مقرر شد و سند پادشاهے حواله مرهته گردید بهادر شاه بعد فتح کام بخش در سنه یکهزار و یکصد و بیست و یک بجرے از دکهن بعزای عمادت
بهندوستان برافراشت و صوبه دارے دکهن با میر الامرا ذوالفقار خان مرحمت شد امیر الامرا داؤد خان پنے را به نیابت در دکهن
گذاشت داؤد خان با مرهته اتفاق نموده مقرر داشت که انچه از ملک وصول شود سه حصهٔ از سرکار پادشاهے و حصهٔ چارم
از مرهته باشد سوائے دهم حصهٔ دیسی مکهی که سابق از رعایا مقرر شده سندش را مرهته از شاه عالم بهادر شاه در دست داشت
این تقسیم نیز جارے و سارے گشت اما سند چوتهه مرهته نیافته بود چون امیر الامرا حسین علی خان بهادر را با پادشاه ناچاقے روبداد
و فرخ سیر با غوائے غانه برانداز ان لشکر داران دکهن خصوص ساهو راجه بن سنبها در باب مخالفت امیر الامرا متواتر می نوشت
و در حضور با قطب الملک عبد الله خان هر روز پرخاش تازه برسانے انگیخت و قطب الملک متواتر امیر الامرا را آمادن دهلے تاکید می نوشت
امیر الامرا لا علاج از دشمن خانه به بیگانه ساخته در سال یکهزار و یکصد و بیست و نه با راجه ساهو بوساطت محمد انور خان برهانپورے
و سنگر اجے ملهار صلح کرد و بشرط عدم تاخت و تاراج ملک و عدم قطع طریق و نگاه داشتن پانزده هزار سوار در رکاب ناظم دکهن اسناد
چوتهه و سر صد ده روپیه دیسی مکهی شش صوبه دکهن بمهر خود با تنخواه کوکن وغیره که راج قدیمش نامند حواله نمود و بالاجے بن لشکر ناته
از برابهه کوسکنے وکیل ساهو راجه مقرر شد و در هر پرگنه دو عامل از جانب مرهته منصوب شوند یکے مکاسداد که چهارم حصهٔ وصول کند دیگرے
نائب دیسی مکهی بعد انعقاد این صلح ملک دکهن که بعلت نزاع غنیم خراب بود اگرچه روبآبادے گذاشت اما ضبط پادشاهے
برخاست و این ترتیب نخوست تثلیث بهم رسانیده خرابیها از ازدیاد امیر الامرا بعد مصالحه در سال یکهزار و صد و سے بجرے عالم علیخان
برادر زادهٔ خود را در دکهن نائب گذاشته با فوج سنگین قریب سے چهل هزار سوار ملازم سرکار و فوج مرهته لشکر داراے بالاجے
لشکر ناته عازم دار الخلافه شد و بعد عزل فرخ سیر و اجلاس رفیع الدرجات در سال سے و یکم از مائه دوازدهم پایه سنگر اجے ملهار بلند
ساخته و صاحب اختیار دکهن گردانیده او را با تفاق بالاجے لشکر ناته نزد عالم علی خان فرستاد و این هر دو بدکهن آمده تسلط
تمام بنوعے بهم رسانیدند که از عالم علی خان نامے بیش نبود بعد عالم علی خان و انقضاے عمر و دولت سادات بارهه بالاجی ناته

نیز در گذشت و پسر او باجے راؤ قائم مقام پدر و مدار المہام سرکار ساہو راجہ گردید در سال سے و ہفتم از مائۂ دوازدہم کہ محمد شاہ پادشاہ صوبہ دار سے مالوہ بگرد ہر بہادر ناگر داد داد آمدہ و خیل گردید در سال سے و نہم از مائۂ دوازدہم ہولکر ملہار از قوم شبان کہ منجملہ سواران رفقاے باجے راؤ بود از دکھن بمالوہ رفتہ باگرد ہر بہادر جنگید چون گرد ہر بمرد دیکی از اولادش کہ بجاے او نشستہ حراست شہر اوجین سے نمود در جنگ ملہار کشتہ شد صوبۂ مالوہ لگدکوب تاخت و تاراج مرہٹہ بود سال چہل و سوم از مائۂ دوازدہم محمد خان بنگش صوبہ دار مالوہ گردیدہ باجین رسید اما بہ سبب عیم کہ ہمیشہ تباخت و تاراج اجین و اطراف سے پرداخت نقش بنگش درست نشست و سال چہل و پنجم صوبہ دار سے مذکور براجہ جے سنگھ صاحب رصد مقرر گشت او نیز بہ نسبیت کمیش بیش از پیش در تقویت و تربیت باجے راؤ کوشیدن گرفت و گجرات کہ بعد تغیر سے سربلند خان براجہ ابھے سنگھ راٹھور مقرر شدہ بود مرہٹہ بتحریک حامد خان در صوبۂ مذکور ہمراہ یافتہ شورشے سے انگیخت باجے راؤ ضعف سلطنت و خفت عقل ارکان حضور دریافتہ و اسباب اقتدار خود لبعد تسلط بر ہر دو صوبہ مہیا دیدہ قدم جرأت پیش گذاشت مظفر خان برادر صمصام الدولہ بہ مہم او مامور شدہ بملک مالوہ در آمد تا ہر وچ رسیدہ طالب نبرد مرہٹہ گردید باجے راؤ ترک مقابلہ اصلح دیدہ بدکھن برگشت و مظفر خان خنگ ناکردہ مظفر و منصور بدار الخلافہ عطف عنان نمود در سال چہل و ہفتم از مائۂ دوازدہم باز باجے راؤ ارادۂ ہندوستان نمود و اعتماد الدولہ قمر الدین خان وزیر و امیر الامرا صمصام الدولہ خان دوران بہ تنبیہ او مامور شدند و ہر دو گروہ تبغاوت سے چہل کروہ بطرف مالوہ خرامید باجی راؤ ہم دو فوج کردہ فوجے را بسردارے بپلاجے جادو بمقابلہ وزیر فرستاد و فوجے را بسر کردگے ہولکر ملہار بمقابلۂ امیر الامرا متعین نمود پپلاجے باوزیر سہ چار بار جنگیدہ ہر بار مغلوب شد امیر الامرا علی الرغم وزیر طرح صلح انداخت و مصالحہ نمودہ باتفاق وزیر بدار الخلافہ برگشت و در سال چہل و ہشتم از مائۂ دوازدہم امیر الامرا باستدعاے جے سنگھ سوائے پادشاہ را راضے ساختہ صوبہ دارے گجرات و مالوہ بباجے راؤ دہانید و سال چہل و نہم باجے راؤ با فوج عظیم از دکھن بمالوہ رسیدہ راتق و فاتق صوبہ مذکورہ گردید و لبعد تجمعی ازان مکان بسر راجہ بہدا ورفت و موضع اثیر دا را لاقامۃ راجہ مذکور را محصور نمودہ منتوج ساخت راجۂ خود را بامکنہ صعب المسالک کشید و باجے راؤ لبعد تاراج ملک بہدا درخواست کہ بانتر بید کہ عبارت از ملک مابین گنگا و جمنا است در آید پپلاجے جادو را مقرر کرد کہ از دریاے جمن گذشتہ با برہان الملک کہ دران وقت از صوبہ خود حرکت کردہ نزدیک اکبر آباد رسیدہ بود در آویزد پپلاجے جمنا عبور نمودہ با برہان الملک مقابل شد برہان الملک غالب آمدہ جمع کثیرے را مقتول و مجروح ساخت پپلاجے با اضطراب گریختہ از آب جمن گذشت و بہزار خرابے خود را پیش باجے راؤ رسانید اما فوج او اکثر در ان آب بکام نہنگ اجل رفتند و قریب یک ہزار و پانصد کس باسیرے در آمدند برہان الملک ہر کدام را یک یک چادر و دو دو روپیہ دادہ مرخص کرد باجے راؤ خفت عظیم کشیدہ رو بشاہ جہان آباد آورد افواج پادشاہے انچہ در حضور بود بیرون شہر بر آمدہ بحفاظت شاہ جہان آباد دہلے پرداخت و باجے راؤ و اطراف شہر را تاختہ شورشے در جوارش داشت تا آنکہ اعتماد الدولہ و صمصام الدولہ و برہان الملک و غضنفر خنگ بنگش کہ بہ افاغنہ او مامور گشتہ سے چہل کروہ دور تر از شہر بودند در رسیدند باجے راؤ صرفہ در جنگ ندیدہ از راہ اکبر آباد بمالوہ برگشت و این سوانح در دفتر دوم مفصل شدہ و چون آصف جاہ در سال پنجاہم از مائۂ دوازدہم بحضور آمد و صوبہ دارے مالوہ بہ تغیرے باجے راؤ باو مفوض شد آصف جاہ عازم مالوہ گردید باجے راؤ ہم از دکھن باستقبال او شتافتہ در سوادِ بوپال آویزش ہاے روے داد و درین ضمن خبر آمدن نادر شاہ عالمگیر باجی راؤ گشت و آصف جاہ بحضور آمد در ان زمان کہ آصف جاہ در سوادِ بوپال با باجے راؤ در ستیز و آویز بود در گفتگوے جمعیت مکالمہ او بمیان آمد

نه از بهی اعمام ساهو راجه بود شجاعت خان الله آبادے راکه از جانب آصف جاه نائب نظامت صوبۂ برار بود در ماه رمضان سال مذکور جنگیده بکشت وچون وهن عظیم از ورود نادرشاه بسلطنت هندوستان رسید چنانچه ذکرش در دفتر دوم گذشت باجی راؤ جاگیرات منصب داران دکهن راکه از طرف پادشاه و آصف جاه داشتند ضبط نمود بعد ازان که نادرشاه عطف عنان بایران نمود نظام الدوله ناصرجنگ خلف آصف جاه که ذکرش ارقام یافت سفیرے نزد باجے راؤ فرستاده پیغامها وعهد فرستاد باجی راؤ دست از قرق وضبط جاگیرات برداشته درسال پنجاه و دوم از مائۂ دوازدهم پنجاه هزار سوار جرار فراهم نموده قاصد آن شد که ناصرجنگ را ازمیان بردارد وباین ارادۂ فاسده بارنگ آباد رسیده درسواد جنوبے بلدۂ مذکوره نزول نمود ناصرجنگ باده هزار سوار که درشهر همراه داشت برآمده قاصد تاراج پونه گردید وباجے راؤ رازده زده دریاے گنگ دکهن راعبور نمود ازبیست و هشتم شوال تا قریب عید الاضحی اعنا رسانیدن تا کره اشر پنجابان داشت چون ناصرجنگ با وجود قلت فوج بسیار غلبه نمود باجے راؤ صرفۂ خود در صلح دید وطالب ملاقات ناصرجنگ گردیده بحضورش آمد ناصرجنگ سرکار کرکون وسرکار رهنده بجاگیرش داده نوازش فرمود باجے راؤ بعد مصالحه به مالوه رفت وکنار نربدا رسیده دوازدهم صفر سال پنجاه وسوم ازمائۂ دوازدهم درگذشت پسرش بالاجے راؤ بجاے او قیام نموده درهمین سال آصف جاه از حضور مرخص گشته سلخ شعبان داخل برهان پور گردید وبالاجے که ازدکهن بمالوه مے رفت در برهان پور شرف کورنش آصف جاه ادراک نموده به مالوه مرخص شد وبعد معاودت آصفجاه بدکهن تا رحلت او که هشت سال بود غنیم چند مرتبه شوخے کرد وتنبیه یافته به صلح انجامید ودر عهد ناصرجنگ باساهو راجه قواعد صلح تاسیس یافت تا کشته شدن ناصرجنگ که دو نیم سال وکسرے بود صلح مذکور بحال وبرقرار ماند بعد کشته شدن ناصرجنگ وفوت ساهو راجه که در سال شصت وسوم از مائۂ دوازدهم اتفاق افتاد کار بالاجے اعتلا پذیرفت وسید شیو راؤ عرف بهاؤ برادر عم زادۂ بالاجے که سخت مدبر محنت کش بود مدار المهام شد تا حین حیات ساهو راجه برهمنان کوکن ازدودمان بهوسله حسابی برے داشتند بعد مردن ساهو بالاجے راؤ خلیع الغدار گشته کسے را از قوم بهوسله بجاے ساهو راجه برسند راج ننشانیده زمام مهام ملکی ومالی را بانفراد در قبضۂ اقتدار خود آورد وسرداران قدیم مرہٹه را منقاد بلکه معطل گردانیده تسلط وسطوتیکه براهمه کوکنے را بعد فوت ساهو راجه ونا صرجنگ در هندوستان ودکهن میسر آمد در صفحات سابقه نگارش یافت مجملے از مناقب فرقۂ مرہٹه عموماً وبراهمه کوکن خصوصاً انچه میر غلام علے آزاد بلگرامے که عمر خود در دکهن گذرانیده مرجع انواع خلائق بود واز حقائق دکهن سن وعن آگاهے دارد درتذکرۂ خود آن قدر که ایراد نموده بنابر اطلاع وانشراح طالبان اخبار نگاشتۂ خامۂ وقائع نگارے شود مخفے نماند که فرقتین مذکورتین سنیتے دارند که هر جا دستے یابند وجوه معاش جمیع خلق خدا بنید کرده بطرف خود مے کشند وزمیندارے و مقدمے وعمل پٹوارے گرے هم باقدمین نگذاشته اساس واز نان کارهاے مذکوره را از بیخ برکنده بنیاد دخل وتصرف خود قائم مے کنند ومے خواهند مالک تمام روے زمین شوند رزاق مطلق تعالے شانه که روزے رسان هندو ومسلمان است برأت رزق اصناف خلائق برهمین زمین نوشته تمام این مملکت بریک قوم چه طور مسلم توانداند نظافت طبع ولطافت ذائقه فرقۂ مذکوره بجاے که بالاجے راؤ با آن اقتدار کسلطنت هندو دکهن بدست آورده بود نان باجره مے خوردند نان گندم خوش نداشت بادنجان خام وابنۂ خام وکرسنۂ خام برغبت تمام خورده بعضے از آنها نان خورش مے ساخت حال عوام آن طائفه برین قیاس باید نمود وچون اصل پیشۂ براهمه گداے است ودر کیش هندوان مقرر شده که صدقات را براهمه باید داد طباع آن قوم نسلاً بعد نسل بدیوزه گرے معتاد شده وطماعے وابن الوقتے لازم ماهیت برهمنے گردیده بنابرین باوجود

حصول مرتبهٔ سلطنت و امارت شیوهٔ گدائے از طینت آنها بدر نمے رود هر محتاجے که بحکام و متصدیان برابهه مذکور رجوع کند نظر آنها همین که برآمد آنچه آورده و هر چه بر سر و در برادیا بند کشیده گرفته برآمد کار او را حواله لعالم بالا مے کنند نعم ما قیل بیت

بدست خلق عالم کاسهٔ دریوزه مے بینم ✤ گدا چون پادشه گردد گدا ساز دجهانے را ✤ و سبب عدم ملائمت طبع و حسن خلق که اصلا گرد طبیعت آنها نگردیده همانا آنست که مدار نذاے آنها خواه غنی باشد و خواه فقیر بر زوال تو راست و با این دال علی از روغن که آنرا در هندے بگهار گویند نمے کنند و از خارج نیز روغن بکار نمے برند که یبوستش را اصلاح نماید و احیانا اگر کسے بخورد اقل قلیل بمرتبه ایست که گویا نخورده و مرچ سرخ و حلیت و زردچوبه هم در ماکولات شان بسیار استعمال مے شود و مرچ سرخ سواے آنچه در پختن داخل نموده اند هنگام خوردن با طعام نیز با فراط مے خورند لهذا نطفهٔ اینها پشت بر پشت از ماکولات مذکوره متکون مے شود و بهمین جهت امراض آنها اغلب اوقات صفراوے یا بنا بر احتراق مواد سوداوے هست و اطباے هند موافق قاعدهٔ خود که معالجه بمثل مے کنند ادویهٔ حاره بخورد شان مے دهند لهذا مزاج آنها حاریالس واقع شده حق علیم است وکفی به شهیدا که اینهمه امور مطابق واقع تعلیم آمده تعصب و تصنع اصلا و خلے ندارد و از مختصات غنیم است که در دفاتر و اسناد خود سنین هجرے بزبان عربی و خط هندی مینویسند انتهی کلامه

ذکر تتمه احوال شاه عالم پادشاه و شجاع الدوله وزیر و نجیب الدوله امیر الامرا و مجملا سوانحیکه در الهآباد و اوده و شاهجهان آباد رویداد

شجاع الدوله مع پادشاه در صوبه الهآباد بعد فتح قلعهٔ جهاسے و انتزاع آنجاها از دست گماشتگان مرهته در فکر بندوبست بندیل کهنڈ اشتغال داشت تا آنکه در سال هفتاد و هفتم از مائهٔ دوازدهم هجرے میر محمد قاسم خان عمدهٔ جاه از فرقهٔ انگلیشیه شکست یافته توسل باذیال دولت وزیر و پادشاه جست و در صوبه الهآباد رسیده با شجاع الدوله ملاقات نمود چون شجاع الدوله داعیهٔ بندوبست بندیل کهنڈ داشت عمدهٔ جاه خود را طرف بندیل کهنڈ رفته بوساطت میر انجف خان که از عمدهٔ جاه در سفر شکست از کرم ناسه رخصت شده رفاقت راجه بوندیله برگزیده بود معامله را بالفصل داد و شجاع الدوله مع پادشاه بهمراهی جاه ارادهٔ ممالک شرقیه نموده بجنگ انگلیشیان آمد و آخر مغلوب گشته مصالحه نمود و صوبهٔ اوده بشجاع الدوله و الهآباد بپادشاه اختصاص یافت چنانچه ذکرش در دفتر دوم مفصل گشت بعد ازین مصالحه شجاع الدوله بانتظام صوبه خود و پادشاه برفق و وفق صوبه الهآباد اشتغال ورزید یکے از سرداران انگلش واسطهٔ جواب و سوال فیمابین جماعهٔ خود و شجاع الدوله در حضورش مے ماند و مورد انواع عواطف مے شد و فوج انگلیشے مع سردار عمده مثل جرنل و کرنل پیش پادشاه حاضر و در امور مرجوعهٔ معین و یاورش مے بود میر انجف خان چنانچه در صفحات دفتر دوم ارتسام یافت رفاقت انگلیشیان هنگام جنگها نیکه با شجاع الدوله در ملک اوده نمودند اختیار کرده بود بنا علے هذا مورد عنایت انگلیشیه گردید لک روپیه سالیانه برائے او مقرر شد و در معالهٔ بنگاله که انگلیشیان مالگزارے بیست و چار لک روپیه برای پادشاه قبول نموده بودند محجر اگرفته نجان سرقوم مے رسانیدند و او در رفاقت پادشاه بوده بعد زمانے بسیر حکومت کوره یا فت و بفوجدارے و انتظام آنجا اشتغال داشت و منیر الدوله بنام خدمت خانسامانے سرکار پادشاه مدار المهام خانه او و سرکرده رفقایش بنوعے شد که مرجع جمیع ملازمان شاهے و مختار حل و عقد امور بجاے و بر طرفے کل نوکران سرکار سلطانے و واسطه جواب و سوال پادشاه با انگلیشیان بود در اسفار سفارت کلکته گاهے که امتدادے یافت بعضی

از سفلگان ملازم پادشاه شل حسام الدین خان و راجه رام ناتهه و بهادر علی خان محلی نابر مناسبت طبیعت که با پادشاه داشتند
بعرضه مے آمدند خصوص حسام الدین خان که زنکه های نوخاسته را برقص و خواندگی تربیت کرده بخدمت پادشاه میفرستاد
و وسیلهٔ تقرب و اخذ و جر خود آنها را مقرر کرده بود و اختصاص بسیار و انتفاع وافر حاصل مے نمود و معتمد السلطنت مے گردید
و اسے بر زمانیکه عمده ارکان سلطنت و مرجع اعیان مملکت چنین چیزهای ناچیز باشند شجاع الدوله میرزا سعادت علی پسر خود را
به نیابت وزارت و بعض ملازمان را به نیابت میر آتشے و خدمات دیگر در حضور پادشاه گذاشته گاهے بضرورت
خود هم حاضر مے شد ✣

ذکر احوال نجیب الدوله بر سبیل اجمال ✣ ✣ ✣

نجیب الدوله بنام منصب امیر الامرائے در شاه جهان آباد مسلط بوده میرزا جوان بخت پسر کلان شاه عالم را که نام ولی عهدے
بر او بود جانشین پدرش در دار الخلافه گردانیده رتق و فتق مهمات انجاے نمود در میان افاغنه روهیله خاصے
از آدمیت و شعور نبود و فی الجمله لیاقت سرورے و سپهدارے باهم جمع داشت و علم شجاعت نیز برے افراشت سورجمل
جاٹ که چشم و چراغ دودمان و در زمرهٔ راجه هاے قوم جاٹ از ابتدا تا این زمان بهوشیارے و اقتدار و سلیقهٔ
اسپهدے وصف آرائی و مملکت ستانی و کارداني بمحل و مرتبهٔ او کسے نرسیده و دران فرقه مثل او پیدا نگردیده همیشه
قلعه مستحکم بمتانتے و رصانتے تیار کرد که تسخیر آن مقتدران هند را متعذر مے نمود و فی الحقیقت همچنان بود ذخائر
و اسباب چنان آماده داشت که سالها حاجت بخارج نبود اگر تفصیل متانت و استحکام و اسباب آن کرده آید سخن بطول
انجامد ملخص آنکه دران زمان غیر از قلاع معروفهٔ هند هیچ قلعه به تشیید قلعه هاے او و معمورے اسبابش نشان نداده اند
و دوازده هزار اسپ خاصهٔ در اصطبل و سوارانش ملازم داشت و آنها را برق اندازے بر اسپ و کمیابی سپاهگری
چنان آموخته که با فوقش در هند متصور نبود و بممارست دشمن هر روزه چنان مؤدب و ماهر گردانیده که در حروب افواج
هند را مقابله با فوج او و غالب آمدن بر آنها از جمله ممتنعات بود و گمان نمے رفت که کسے از عظماے این مملکت
بر سورجمل غالب آمده او را در جنگ خواهد کشت مکرر مرهٹه با او آویخت و افواج ابدالی هم در مملکتش در آمد با استقلال
و فطانت درون قلعه هاے خود نشسته پایدار بیا نمود و محفوظ ماند و در جنگهاے افاغنه که با صفدر جنگ اتفاق افتاد
عیار تها نموده بر افواج افغان غالب آمد و مثل صفدر جنگ وزیر مقتدر استمداد از و نمود و او اعانت فرمود چون پندارے
و ملک محروسهٔ او نهایت اتصال بشاه جهان آباد داشت و همیشه همت به تسخیر زمیندارے و ملک دیگران مے گماشت
نجیب الدوله را با او کنج و کاو و هر دو از همدگر خبردار و در فکر غلبه بر یکدیگر مے گذرانیدند بلکه نجیب الدوله از و اندیشها داشته
در دل حسابی برے داشت و فی الحقیقه در اعاظم هند که معاصرین او بوده اند کسے را لیاقت و استعداد آن نبود که جنگ او را
متعهد تواند گشت چنانچه از حروبے که او را با ذوالفقار جنگ و با عماد الملک بعد مصالحه با صفدر جنگ روے داد و مشاجراتی
که با مرهٹه و افواج ابدالی اتفاق افتاد و حسن حیلادت و تردداتی که بتقریب اعانت و نصرتهاے صفدر جنگ در حروب
افاغنه بنگش وغیره بعمل آورد ظاهر و آشکار است لیکن چون پیمانهٔ عمرش لبریز گردید و اجل موعود به پایان رسید در جنگ
سهلے با آنهمه استعداد و حزم و احتیاط رهگرای بیدے ناپیدا کنار گشت ✣

ذکر مقتول شدن راجه سورجمل جاٹ بدست سید محمد خان برادرزاده بهادر خان بلوچ در میدان ماهین شاهجهان آباد و فرخ نگر

جمعے کثیر از فرقهٔ بلوچان در فرخ نگر از سالف زمان سکونت داشتند در عهد محمد شاه مغفرت پناه یکے از ان جماعه کامگار خان نام بسعی بخت بیدار اقتدار بهم رسانیده اغلب اوقات فوجدارے کردوگاه گاه حکومت پاسنے پت وحصار وغیره باو تفویض میبود و حال حصار را که مملو از سرکشان و متمردان بود و عمل کمتر کسے در انجا درست مے نشست مسخر و مصفا نموده مورد مهربانے ارکان حضور و گویا همیشه بکار آن جا مامورے بود بهادر خان که یکے از ملازمان او بود در زمان حیاتش عروجے نموده فوجدارے سهارنپور بوے مرحمت شد و در جنگ صفدر جنگ با احمد شاه عماد الملک او را همدست خود طلبیده صحبتش باعماد الملک درگرفت و بمرتبهٔ امارت ترقی گشته هفت هزارے و صاحب ماهے و مراتب گردید بعد عماد الملک با نجیب الدوله هم ساخته اوقات مے گذرانید و بدوازده کروهے شاه جهان آباد قلعه و آبادے بنام خود طرح انداخته محل اقامت خود و اتباع گردانید آن مکان به بهادرگڈه مشهور و معروف گشت چون کامگار خان مرد و میان اولاد و اتباع او منازعات روے داد سورجمل جاٹ قابو یافته بلوچان را مقهور و مخذول ساخت و روانڈے و فرخ نگر را مسخر نموده قابض و متصرف گشت در عهد نجیب الدوله خواست که بهادرگڈه را هم بقبض و تصرف خود آورد و بهادر خان از نجیب الدوله استعانت نموده سخنان غیرت افزا درین خصوص به نجیب الدوله بسیار گفت چون از نجیب الدوله اعانتے بعمل نیامد سورجمل جاٹ از اغماض نجیب الدوله در اعانت بلوچان استیلاے خوف خود بر نجیب الدوله دریافته درخواست فوجداری کرنول وغیره از نجیب الدوله نمود نجیب الدوله یعقوب علی خان را که برادر وزیر ابدالی و بعض اوقات ناظم شاهجهان آباد مے بود نزد سورجمل جاٹ فرستاده خواست بلطف و مدارا مصالحه نماید و فتنه را بیدار نسازد یعقوب علی خان باتفاق راجه دیسنگه کچھواے نزد سورجمل رفته سخنان آشتی مذکور ساختند و یعقوب علی خان جوڑهٔ چهینٹ ملتان برنگ زرد و گل زرنیخ برنگ سوسنی بران بطور هدیهٔ بسورجمل گذرانید او پسند نموده همان وقت فرمود که برای او جامهٔ دوخته آرند و پیغاما مهانا تمام شنده یعقوب علی خان برخاست اما گفت که ٹهاکر صاحب جلدے و جهالت نباید فرمود نبنده فردا باز خواهد آمد سورجمل از فرط غرور جواب داد که اگر پیغام مصالحه منظور باشد هرگز نباید آمد یعقوب علی خان مع کرم الله خدمتگار که نجیب الدوله او را معتمد دانسته همراه فرستاده بود برگشته آمد یعقوب علی خان احوال باهمگے نوعے که مهیج فساد نباشد گفتن آغاز نهاد کرم الله عرض کرد که اصل آنست اگر غیرت باشد چاره غیر از جنگ نیست نجیب الدوله متبنه گشته گفت انشاء الله تعالے با این کافر جهادے کنم و پسران خود افضل خان و سلطان خان و ضابطه خان را گفت که فردا تیار شده از راج گهاٹ عبور دریاے جمنا نمائید و دیگر رؤساے افواج خود مثل سعادت آفریدے و صادق محمد خان و مان خان و محمد خان بنگش وغیرهم را تاکید نمود که فردا عبور جمنا نموده با این کافر مغرور باید جنگید و صبح تا فوج عبور نمود سورج مل جاٹ هم افواج خود را بعبور دریاے مذکور مامور نموده بر دریاچهٔ هیڈن مورچال جنگ بست نجیب الدوله گنج شاهدره را بر پشت گذاشته مهیاے جنگ شد و افضل خان را مقدمة الجیش گردانید چون جنگ شروع شد سورجمل بضابطهٔ دیرینهٔ خود ده هزار سوار تربیت کرده خود را که اسپان شان از سرکار او بود همراه برده در جاے مناسب استاده ساخت و خود برے اندیشه آنکه از کدام طرف آنها را بر سر نجیب الدوله گمارد با معدودے از مقربان که از ان جمله کلیم الله خان پسر یحیے خان میر منشی هم بود آمده مابین فوج هراول و نجیب الدوله استاد همان وقت افضل خان سر اول نجیب الدوله از دست نسارام وغیره سرداران سورجمل جاٹ که سر اول بود شکست خورده رو بفرار نهاد چون فراریان از پیش روے سورج مل مے گذشتند کلیم الله خان و

میرزا سیف الله عرض نمودند که تماکر صاحب دریغا با معدودے از رفقا استادن مناسب نیست التفاتے نکرد بعد ساعتے تکرر عرض نمودند باز جواب نداده فرمود که اسپ خاصهٔ سوارے دیگر بیارند چون آوردند سوار شده استاد سید محمد خان بلوچ معروف بسید و باچهل پنجاه سوار از فوج هراول نجیب الدوله گریزان شده بطرف نجیب الدوله میرفت شخصے از همراهیان اسورجمل را شناخته گفت خان صاحب کجا میروید تماکر سورجمل تنها درمیدان استاده است چنین وقت باز بدست نخواهد آمد سید و مع رفقا بر سورجمل تاخت یکے از همراهیان او شمشیرے بر سورجمل زد و دست راست او که دران زخم ناسور هم بود مقطوع گشته درمیدان افتاد دیگران هجوم آورده ادراع میرزا سیف الله را از سر تنگ از تیغ گذرانیده دست مقطوع او را بنشان برداشته نزد نجیب الدوله آوردند دیگر همراهیان سورجمل گریخته بلشکرش پیوستند اگرچه بر نجیب الدوله تا دو روز گذشته شدن سورجمل متحقق نشد اما همراهیان او معلوم نموده بجاها سے خود باستقلال برگشتند و جنگ موقوف شد چون یعقوب علی خان روز دوم بملاقات نجیب الدوله آمد دست تاسور دار او را مع آستین جامه جهینت داده خود شناخت و کشته شدن او تحقق یافت همیشه رویهٔ او در جنگها چنین بود که نهایت احتیاط در حراست خود و افواج نموده خود را از مهالک دور میداشت و مبالغه در غلبه خود بتدابیر سے نمود این بار که اراده زخمے بازاله استعلق شده بود دست سر شته خرم و خود دارے از کف داده بیباک دران مقام هولناک استاد و خرم و پاسداریها سوے خدا و فتح خلاف قیاس نجیب الدوله را میسر آمد ✣ ✣

ذکر متمکن شدن جواہر مل پسر سورجمل جاٹ بجاے پدر و بزودی درگذشتن ازین سرا دود

جواہر مل که وارث ولد سورجمل بود قائم مقام پدر گشته سعے وافر در گرد آوردن مردم و استمالت عمال و ارباب حفظ مراتب و مقدار مقدور خویش نماند پا از جاده هوشیاری و مرتبه دانی و دقیقه شناسی که مسلک پدرش بود بیرون نگذاشته بوساطت وکلاے کاردان مرهٹه را طلبیده با خود رفیق گردانید و حصار قلعهٔ شاه جهان آباد را بنجیب الدوله چهل پنجاه روز جنگیده آخر بوساطت راجه ولیر سنگه با لمهار راؤ مرهٹه ساخته بمصالحه انفصال داد و با نجیب الدوله و جواہر مل در میان محفوظ آباد ملاقات شده آتش فتنه فرو نشست بعد ازان سمرو فرنگے را که رفیق تمک حرام عالی جاه و ساخته و پرداخته او بود و با شجاع الدوله ساخته آقاے خود را بدست شجاع الدوله سپرد و خانمان او را برباد داد و آخر با شجاع الدوله هم نزدو خا باخت و مع هزاران تجمل و اسباب و توپ و اسباب حروب که مملوک عالے جاه بود بدر رفته خود سرے گردید رفیق خود گردانید و خود را صاحب فوج و خزانه دید از تنگ ظرفے قاصد جنگ با اتحاد مهاراجه جیپور اج راجه جے سنگه سوائی شد و افواج بے شمار با خود فراهم آورده بر سر جے نگر رفت و در سزاے جسارت بیجا و زیاده رویها با وجود توپخانه فرنگے و با سمر و بود و فوج ماهر تیار آراسته پیرایش همراه داشت شکست فاحش از راجپوتان خورده خائب و خاسر برگشت و در زمان اقتدار و حیات مستعجل خود مردم بسیارے را از دست داده اتباع پریشت و صدا نام چوہدار را بر جمیع سرداران خود مسلط ساخته همه را از خود ناخوش داشت چون مردم از دست او بجان آمده بودند یکے را برای کشتن او برانگیختند و بعد اندک زمانی از جانشینی پدر بدر خاک شد بعد از و رادهو رتن سنگه یکے از برادرانش منجمله اولاد سورجمل بجاے او متمکن گردید چون عنین بود از زوجهٔ دوم رجولیت داشت بیراگے یا انتقامی بهانه داده احاضر آمده بدروغ گوئے نزدے از او خورد هنگام کشف راز رسنگارے خود در قتلش دید بهانهٔ تیارے دوا خلوت نموده رتن سنگه را در تنهائے بدخاکشته خوابانید که بدر رود و در بدر رفتن گشته گردید بعد از و برادر او نول سنگه بر مسند راج نشست دو قلعه دیگر بجنیت برادر چهارم با عانت بعض زوجات سورج مل هنسیا نام که خزانه دارے را متصرف بود

تسلک خود سرے پیمود و در عدم انتظام در راج و اختلاف در آرا پدید آمده و قرد قعے که سودجل داشت و نام نشان او وصیت اقتدارش روبانحطاط نهاد و نجیب الدوله باسمان اقتدار خروج نموده چند روز فرمان روائے شاہجہان آباد گشت هرچند در قوم روهیله است که اخص قوم افاغنه اند باهم معدلت کیش و خیر اندیش خلق بود اما همراهیانش که اکثرے بلکه همه هم روهیله و افغان بوده اند از خباثت طینت که لازمهٔ ماهیت افغانیست گر بندرت در فردے از افراد آنها حسن نیت و پاکے طینت اگر باشد باشد خلق خدا را که سکنهٔ شاه جهان آباد و اکثر امرا زادگان و نجبا بوده اند اذیتی رسانیدند که فوقش تصور نتوان نمود و هر نوع ستم و تعدے بلکه اختراعات دران کرده بر مردم آنجا بعمل آوردند و گذشت انچه گذشت تا آنکه نجیب الدوله هم بعد اندک فاصله از کشته شدن سودجل بیمار شده هوای شاہجہان آباد را با مزاج خود ناسازیافته بطرف نجیب گڈھ و غیره رفته سکونت ورزید و مدتے ممتد بیمار بود آخر الامر باجل طبیعی سلک ناگزیر مرگ پیمود و پسر کلانش ضابطه خان بجاے پدر بر وساده امارت جلوس نمود مانند پدر از اکثر صفات حمیده بهره راست مدتے بسیر که در شاه جهان آباد و نواح آن حکمرانی کرد خلق آنجا را از خود خوشنود داشت و همت بر تنبیه و تادیب روهیله ها زیاده از پدر رسے گماشت در اندازان برادران را باهم کرجنگانیدند آخر برادران غالب آمده دل از هوائے آنها نمود و هر یکے را جائے داده خوشنود میداشت تا نقشهٔ مرهٹه مبدل گردید و ذکرش آید

ذکر رفتن شاه عالم بادشاه از الہ آباد بشاہجہان آباد و بعض سوانحیکه در انجا روے داد

شاه عالم بادشاه که از سستی عقل و پستی فطرت همیشه محکوم یکے از ملازمان و تحت فرمان اوے باشد در الہ آباد تابع رائے منیر الدوله و فرمان بردار سرداران انگلیشے گردید اگرچه این تبعیت و فرمان بردے از سفاهت و سست رائی خودش بود اما آخرها دلتنگ گردید و چون آرزومند نزول در قلعهٔ شاه جهان آباد و خود را در پیرایهٔ شاهے بمردم آنجا نمودن مے بود بعد مردن نجیب الدوله ارادهٔ رفتن آن طرف تصمیم داده در فکر بهم رسانیدن اعوان و انصار که دران دیار بقوت و نصرت آنها تواند نشست افتاد طلبیهٔ رفاه و اقتدار از باقے ماندگان مردم دلالی پیشه که در شاه جهان آباد از تسلط افاغنه و عدم مداخلت خود در سرکار آنها دلتنگ و آرزومند ورود چنین پادشاه اله بوده اند در ترغیب و تحسین این اراده کوشیده هر سهٹه را لائق انکار شمرده سیف الدین محمد خان برادر عاقبت محمود خان کشمیری بسفارت روسا دکهن و دلالت و رهنمائی مرهٹه برفاقت و اعانت پادشاه و استحکام عهود و مواثیق درین خصوص مستعد گردیده بمقصد شتافت و بعد چند عرائض آنها متضمن قبول مسئولات که اعظم متمنیات شان بود خاطر خواه پادشاه آورد شاه عالم در نهفت بی تاب گشته اظهار اراده خود نمود منیر الدوله و انگلیشیان و شجاع الدوله اشد ممانعت درین خصوص بعمل آورده قبایح این حرکت را بوجوهے ظاهر کردند پادشاه مطلقاً قبول نموده جزم و رسوخ خود درین عزم با کمال مبالغه ظاهر ساخت و هرگز راضی بامانت الہ آباد نشد انگلیشیان ناچار گشته رخصت دادند منیر الدوله رفتن با پادشاه مناسب ندانسته توسل باذیال دولت انگلیشیه جسته و از طرف انگلیشیه متعهد معاملهٔ صوبهٔ الہ آباد و کوره گردیده چه جاگیرات لکهه روپیه از سرکار انگلیشیان بنام او مقرر گشته پرگنه بهیم پور شاہجہان پور و چند لکهه دام در پرگنه اردل مضافات صوبهٔ بهار در تنخواه یافته بحمایت آنها زندگے مے نمود بعد یک سال ازین معامله یا دو سال کرنواب گورنر جنرل عماد الدوله مستر هشتنگ بهادر جلادت جنگ برسر ملاقات شجاع الدوله بنارس رفت و در انجا همه کس جمع آمدند منیر الدوله هم آمده بملاقات گورنر بهادر بهره اندوز گشت و شجاع الدوله معامله الہ آباد و کوره را از گورنر بدست خود گرفت منیر الدوله معزول گشته زمامے لتهد و امر [illegible] رسانید و در همان آوان [illegible]

نعش او را در عظیم آباد آورده متصل بجویلے ساخته اسد الله خان که زر خرید میر الدوله بخشیء کریم قلی خان پسرش آمده در مقبره که برای خود ساخته بود مدفون گردید اللهم اغفر له وارحمه و میرزا نجف خان همراهے پادشاه برگزید شجاع الدوله چند منزل متابعت نموده در فتح عزیمت پادشاه سلمے بود لیکن فائده نکرد درین ضمن احمد خان بنگش برادر قائم خان حاکم فرخ آباد که نهایت قباحت اختیار نموده مصارف لایعنی اکثر امرا و امیرزادگان شاه جهان آباد را متعهد گشته مشاهره و سالیانه هاے مناسب رسانیده و نیز ضعفا پرورے بآئین شایسته مے نمود داعے حق را لبیک اجابت گفته از جهان بے بقا در گذشت پادشاه درین سفر باستماع این خبر نزدیک فرخ آباد رسیده دندان طمع باموال او برسم دیرینه ضبطے اموال ملازمان معروف معتدبه که از شیم و همیه سلاطین بابریه است تیز نموده بر در حصار فرخ آباد مقامات نمود آخر وجهے معتدبه از مظفر خنگ پسر احمد خان بوساطت شجاع الدوله گرفته بشاه جهان آباد رفت و شجاع الدوله مظفر خنگ را مشمول عواطف فرموده پسر خود را برسم تعزیه در خانه اش فرستاد و نزد خود طلبیده شفقت مهربانے بے حد مبذول احوالش فرمود و بصوبه خود مراجعت نموده بکارهاے مرجوعه پرداخت و احفاد بنگش را مشمول عواطف فرموده از جمله متوسلان ساخت +

ذکر ورود شاه عالم پادشاه بدار الخلافه شاهجهان آباد و آمدن جان تازه بکالبد مرهته و سر برشتن فساد

چون شاه عالم مرهته را باعانت خود خواست بعضے از سرداران که بقیة السیف فوج ابدالی در ملک دکهن مالوه بانیجا نے مشغول کارسازے بودند بامید تحصیل اقتدار و عزت و جاه به بهانه توسل پادشاه و رتهیهء اسباب حروب و ملک گیرے کوشیده قاصد نهضت بطرف شاه جهان آباد گردیدند ضابطه خان خلف نجیب الدوله بنا بر خوف کینه دیرینه که فیما بین مرهته و پدرش بود مداخلت خود در شاه جهان آباد دور از حزم و احتیاط دیده بطرف سهارنپور بوڑیه و نجیب گڈه وغیره که تعلقه حاصل کرده پدرش از مدتها بود اقامت نمود و در استحکام مبانے حراست خود کوشیدن گرفت و مرهته در نواح شاه جهان آباد رسیده شاهزاده جوان بخت پسر شاه عالم را بطوریکه در قلعه بنام حاکم بود مسلم داشته حکومت اطراف اختیار نموده و با ضابطه خان کاویده در ملک علاقه او دست اندازے شروع نمود و پادشاه بدار الخلافه رسیده در قلعه که دولت خانهء پادشاهی است نزول نمود و عبد الاحد خان پسر عبد المجید خان کشمیرے که مرد مزور سخن و با هر یکے در زبانش ساخته بغربت و جاه مے گذرانید در عهد نجیب الدوله ضابطه خان پسرش نیز نهایت عزیز بود با استقبال پادشاه آمده مورد الطاف گشت و صحبت او با پادشاه در گرفت سیف الدین محمد خان که واسطهء جواب و سوال مرهته بود بنا بر تقرب عبد الاحد خان بکام خود نرسیده محروم ماند عبد الاحد خان خطاب مجد الدوله خان زمان فرزند خان بهادر بهرام جنگ یافته مدار المهام خانهء پادشاه گردید و پادشاه داخل حرم سرا سے سلطانے گشته در لهو و لعب و حرکات لغو و نامناسب انهماک ورزید و میرزا نجف خان بمقتضاے شجاعت ذاتے صاحب جرأت بهرسانیده عازم عروج بمعارج علیا گشت و در راندوختن اسباب اقتدار و فراهم آوردن یاران جان نثار اشتغال نمود مرهته که حسب الطلب پادشاه از خراب و دیرانے ملک ضابطه خان برگشته بشاه جهان آباد مے آمد قریب رسیده درخواست مطالب زیاده از حد و تکلیف مالایطاق آغاز نهاد پادشاه در تحیر افتاده استعانت بمیرزا نجف خان برد او از فرو شجاعت و دلالت تدابیر گوناگون جمعیت بسگال نموده بسرانجام این مهم مامور گشت و از شهر بیرون شتافته

ذکر در اندازی امرائے نفاق پیشہ فیما بین نجف خان بہادر و مرہٹہ باعوجاج مزاج و خیانت اندیشہ

منافقان حضور مثل عبد الاحد خان و حسام الدین خان و بہادر علی خان محلی ناظر چون از سطوت میرزا نجف خان بہادر بنابر شجاعت و جبین وبد دلے خود ایمن نبودند و ظاہر است کہ نامرد با مرد نمی سازد در فکر استیصال نجف خان بہادر افتادہ قاصد مصالحۂ با مرہٹہ گردیدند خصوص حسام الدین خان چیزکہ زیادہ تر از ہمہ مقرب پادشاہ و مستکرہ و منتفر از وجود میرزا نجف خان بہادر بود پادشاہ را بریں خرافت آوردہ بے اطلاع خان بہادر مرقوم در کمال اخفا مصالحہ را استحکام دادند مرہٹہ ہم چون می دانست کہ ہر چہ ہست میرزا نجف خان ہست ہرگاہ او در میان نباشد تسلط بر پادشاہ و ارکان جہان او بآسانی میسر ے تواند شد بہر چہ مرضے پادشاہ و رائے ارکان نامردنادان بود بنابر مصلحت وقت تن در دادہ قبول نمود عملہ حضور کہ بطرف برج و بارۂ حصار شہر ستعد مدافعہ بودند حسب الامر یک ناگاہ دروازہ کشادہ مرہٹہ را اندرون شہر راہ دادند و مرہٹہ داخل شاہ جہان آباد و کلاے او ادراک شرف حضور پادشاہ نمودہ در شہر دائر و سائر شدند نجف خان بہادر باصغاے این خبر متحیر گشتہ خود ہم داخل شہر و در خانۂ خود نازل شد پادشاہ کہ محکوم و مطیع حسام الدین خان بود در زیر کہ در مصالحہ با مرہٹہ قرار یافتہ بود حسب المشورہ حسام الدین خان بمیرزا نجف خان تنخواہ کرد و مرہٹہ را فرمود کہ از خان مرقوم بگیرد حسام الدین خان کہ نہایت کینہ با نجف خان بمقتضاے خباثت طینت خود داشت و ہم لشامت دلالت خبیث دیگر کہ عبارت از عبد الاحد خان باشد خواست کہ بدست مرہٹہ قطع بنیاد نہال عمر و اقبال نجف خان بعمل آید سخنان عداوت افزا بامرہٹہ دربارۂ آن والا تبار شجاعت دثار گفتہ اظہار کرد کہ مایۂ فساد و منشاے عناد میان شما و پادشاہ نجف خان بودہ و تا زندہ است خواہد بود مرہٹہ ترغیب و تطمیع پادشاہ و دراندازان منافق پیغامہاے وعید و تہدید بخان مرقوم فرستادہ زرہاے تنخواہ درخواست نمود آن بہادر دلیر ایثار جان بر حفظ آبرو اختیار نمودہ جوابہاے مردانہ فرستاد و تن بذلت و خوارے نداد چند روز آمد و رفت سفراء میان ماند و میرزا نجف خان با معدودے از ہمراہان موافق کہ زیادہ از سہ چہار صد کس با او نماندہ بودند مستعد جان بازی نشست و عجز و زبونی را در ول خود راہ نداد چون سردار مرہٹہ دید کہ میرزا نجف خان شجاع بے نظیر و برائے حفظ آبروے خود در جان باختن دلیر است تحصیل زر یکہ گفتہ غرض گویان از و گمان بود امکان ندارد اگر کاوشے زیادہ بعمل آید کار بمقاتلہ مے انجامد و تا ہزاران کشتہ نشوند بر او دست نمی توان یافت و دانست کہ آزردن چنین کسے از اہلیت دور و اگر چشم زخمے باو رسد حیف است بنابریں پیغام ملاقات باکمال احترام دادہ بعہد و مواثیق خاطرش را مطمئن ساخت میرزا نجف خان بہادر خود را مع رفقاے دلاور بسلاح و یراق آراستہ بہیئت مجموعے بمعسکر مرہٹہ رفت تکوجے سردار بمجرد اطلاع تا بیرون سراپردہ ہاے خود عرصۂ بعیدے استقبال نمودہ نجف خان بہادر را دید و بعد معانقہ باحترام تمام آوردہ بر مسند خود نشانید و مراسم عذر خواہے بتقدیم رسانیدہ افیال و افراس و خوانہاے ملبوسات نفیسہ و جواہر گران بہا پیش نمودہ خوشنود بر گردانید۔

تتمۂ احوال سراسر اختلال میرزا قاسم خان معروف بعالی جاہ و انتقال او از دنیا باحال تباہ

میرزا محمد قاسم خان در ملک افاغنہ معروف بروہیلہ رسیدہ در سایۂ عواطف آنہا آرمید و زمانے چند در انجا گذرانید اما از اوضاع زشت خود کہ بدگمانے با خلق خدا و ارادۂ ایذاے ہر یکے از رفقا داشت دران فلاکت ہم باز نیامدہ بر بہان اعمال خود

مصر بود چنانچه میرزا شمس الدین هم در گرفتاری او برحمت حق رفت و صندل علی خان ناظر حرم سرا که ذکر او گذشت که شرط نمکخوارگی و حلال نمکی به تقدیم رسانیده تا آنکه بعد سانحه اسیری او به بیت الله رفته بود برگشته در هنگام اقامت او به گوهد باز بخدمتش رسید گمان آنکه اگر مالی نداشت چرا از مکه برگشته آمد بنجانیدند و تا بود همین حال داشت چنانچه غلامان و ملازمان قدیم او همه بنا چاری ترک رکاب او نموده به خواسته رفتند و خود از اتر چنیدی ملک افاغنه برخاسته پیش رانا گوهد رفت و از انجا بملک راجپوتیه انتقال نمود و از انجا در جوار مابین اکبر آباد و شاه جهان آباد آمده اقامت گزید و بعد چندی در کمال فلاکت و پریشانی ره نورد ملک عقبی گردید ✦

ذکر لشکر کشیدن مرهٹه بر ضابطه خان خلف نجیب الدوله افغان و اختلال پذیرفتن اوضاع او بمحض قدرت خداوند زمین و آسمان

چون صحبت میان نجف خان و مرهٹه دگرگونه و نفاق و شقاق بوفاق و اتفاق گرائید رای پادشاه و نجف خان بجانب مرهٹه برسر مهم ضابطه خان و انتزاع ممالک از دست افغانان قرار گرفته باتفاق همدیگر عزم مذکور جزم نموده منصت کردند ضابطه خان با پادشاه و مرهٹه در جنگ میدان صرف ندیده سکرتال و قلعه غوث گڈه برای اقامت خود مع افواج بیاراست و برادران خود را آن طرف گنگا در محالات جاند پور ندینه وغیره برگماشت مع بعضے افواج بنابر ارسال رسد گذاشته ناموس و عیال خود و پدر را نیز در قلاع آن طرف گنگا نگهداشت و در سکرتال مستعد مدافعه نشست مرهٹه و میرزا نجف خان پادشاه را بدو منزلے شاه جهان آباد گذاشته خود بشتاب خراسیدند و بمحاصره سکرتال پرداخته زمانے ممتد در جنگ گذرانیدند چون عرصه بر ضابطه خان در قلعه تنگ گردید و خبر یافت که گنگا بر اکثر معابر پاے آب گذشته قابل عبور افواج است بسرداران اقوام خود مثل حافظ رحمت داد و اولاد شیخ و اولاد دوندے خان و فیض الله خان پسر غلے محمد خان و دیگران نوشته تاکید نمود که تا حال مرهٹه بر پاے آبی گنگا اطلاع ندارد هگر قبل از آگهی او رسیده باستحفاظ معابر کوشند ممکن است که ما هم محفوظ مانیم و شما را هم صدمه از دست اینها نرسد و اگر درنگ نموده آید و مرهٹه را پاے آبی گنگا معلوم شد ملک آن طرف گنگا محفوظ نمے تواند ماند و بسرگاه کار من تمام شود بر شما هم القانه خواهند نمود و پایان کار دیده زود باید رسید سرداران مرقوم سخن ضابطه خان را درست دیده هر یکے مع فوج از جاے خود جنبیده باعانت و حراست ضابطه خان در رسید ضابطه خان زیر قلعه سکرتال پل کشتیها بسته راه آمد و شد آن طرف گنگا و وصول کاه و اجناس ماکولات گذاشته بود از راه پل مذکور عبور نموده با سرداران مذکور رسیده بودند ملاقات نمود و با همدیگر مشوره نموده سرداران افواج خود را با اندک فاصله بر معابر گنگا از حدود سکرتال سر بالا تا بست دسته کرده که ملک خودش بود برای حراست و مزاحمت عبور مرهٹه نشانیده و افواج سرداران با عانت آن طرف این سکرتال همان قسم جا بجا بر معابر نشانیده مرهٹه از مشاهده این حال قیاس پاے آبی گنگا کرده در تفحص افتاد و بعد تحقیق وجه معلوم نمود که از معابر پاے آبست و با ساے از ین معابر توان گذشت دو سه روزے بدر تفاوت فرده روزے مع میرزا نجف خان سوار شده براه سر بالا گرفته از مقابل چند معابر گذشت چون بمحافظان معابر عقب مانده را خاطر جمع شد که بالاتر نمے رود و بغفلت کار نمے گزارند هر یکے بکارے اشتغال نموده و اکثرے بجانب دیگر برای ملاقات احباب و اختلاط اصحاب رفته جاهاے خود را خالی گذاشت و معدودے در محافظت بود مرهٹه مع میرزا نجف خان بیگ ناگهان عطف عنان نموده از محاذات معابرے که گذشته بود

بر سیکے از انها عنان ریز رسیده بدریا راند میرزا انجف خان بهادر سر اول آنها بود چون عجالةً مقابل معبرے رسیده اراده برامدن از آب نمود افاغنهٔ آنجا را فرصت حاضر آمدن و تیارے نشد ناچار سردار همان فوج که مرهٹه مقابل او عبور دریا میکرد از لشکر برآمده با معدودے از مستعدان جان نثار بر بلندے استاد و دو سه تا دیگر از سرداران که قریب ازان معبر بودند با عدیدے از همراهان با عانت او رسیدند میرزا انجف خان متصل بکنار رسیده هنوز در آب بود که سرداران مذکور مع افاغنهٔ همراهے بمقابله پیش آمدند و تفنگ و بانها سر دادند میرزا انجف خان که زنبورکهاے چند پیش روے خود داشت عمداً آنها را فرمود که بها نجا در دریا استاده شلک نمایند در اول شلک هر سه سردار افاغنه که بمقابله آمده بودند بکار آمدند چون روهیله عجب قومے شدید الحرص قوی الطمع بیباک بجرد کشته شدن سرداران مذکور در غارت لشکر و تاراج اسباب همدگر افتاده مال یکدیگر را در ربودند و برخے را مجروح و مقتول ساختند و اسباب بدست آورده مدانغنیمت شمرده راه فرار پیش گرفتند میرزا انجف خان و مرهٹه بر همین قدر اکتفا نموده بلشکر خود برگشتند اما خبر کشته شدن دو سه سردار و عبور لشکر مرهٹه از دریاے گنگا شهرت یافته لعبا کرافاغنهٔ ضابطه خان که متفرق بر معابر بودند رسید چون چند بار ضرب دست مرهٹه که با عانت صفدر جنگ همراهش بود خورده بودند تر رسیده همه را خود بخود راه فرار اختیار آمد و مدد پیش آمدن جنگ و استعمال سیف و سنان گریزان گشته دست تاراج همدگر گشادند این خبر بلشکر تال رسیده فوجے که ضابطه خان همراه خود بجر است قلعه داشته بود احوال او هم بهمین صورت شد و خانهٔ ضابطه خان را از شرم حضور و خوف قلیلی از مخلصان که مانده بودند مسلم گذاشته مال یکدیگر را غارت بردند و قلعه را خالے گذاشته گریختند ضابطه خان حیران و مضطرب گشته فتح خان را که بمدد او آمده آن طرف دریا معاذے سکر تال معسکر داشت باضطراب طلبیده او چون بقلعه در آمد احوال بدین منوال دید مصلاح داد که اهال خود دو سه ساعت از بدر نمانده فردا بها نجا در لشکر من شما هم بیائید باتفاق یکدیگر در میان بام مرهٹه بجنگیده بعد ازان انچه صلاح و مقتضا خواهد بود بعمل خواهد آمد ضابطه خان پسندید و فتح خان بجاے خود برگشت و در خیمه خود آمد برائے مشوره با مقربان و سرداران خود نشست لشکر یانش بشکست و فرار لشکر ضابطه خان آگهی یافته همین عمل اختیار نمودند مخلصانش اطلاع یافته فتح خان را آگهی دادند و در ساعتے واحد از فوج او هم نشانی نماند لیکن خود را گفت که برادر تو با چند سوار بملاقات ضابطه خان رفته است او را باید آورد او با معدودے از خیمه برآمده و سوار اسپ گشته تا سر پل رسیده بود که او را هم غارت نمودند و او با جامهٔ چاک و بے دستار برگشته آمد فتح خان هم با معدودے از ملازمان ناچار باضطرار راه فرار گرفت و در عین گریز بموضعے رسیده دو سے آسودند یکے از روهیله ها را با لقاے دبیع و شر امناز عتے روے داد روهیله بر آشفته بطرف پشت خانهٔ بقال رفته خانه اش را آتش داد بجرد شعله کشیدن آتش در تمام شارع هیچ دیهے نماند که از آتش گرفتن و سوختن عمارات و غارت و غیره آفات محفوظ مانده باشد شخصے معتمد که همراه فتح خان بود نقل سے کرد که وقت آخر شب ده هزار سوار و پیاده افغان مزرع بیدانجیرے دیده گمان نیزه هاے مرهٹه نموده لرزان و خاموش ایستاده بود تا آنکه جاسوس رفته خبر آوردند که درختان بید انجیر است آن زمان حواس ده هزار سوار بجال آمده هر یکے براه افتاد خلاصهٔ میرزا انجف خان و مرهٹه در ملک ضابطه خان در آمده دو داز نهاد رعایا و سکنهٔ آنجا و از برادران و عیال و ناموس نجیب الدوله و ضابطه خان برآورد و ضابطه خان گریخته پناه بشجاع الدوله برد و شجاع الدوله واسطهٔ مصالحه میان مرهٹه و حافظ رحمت و غیره افاغنه گردید و بهمدیگر ضمن سرداران مرهٹه را با همدگر منازعه روے داده حکم طلب برخے ازان رؤسا از دکهن تا کید رسید مرهٹه مصالحه بواسطهٔ شجاع الدوله مغتنم شمرده داعیهٔ انصراف بطرف دکهن مصمم نمودند و عطف عنان فرموده بطرف شاهجهان آباد مجادت کردند

ذکر برگشتن مرہٹہ بملک دکن و شروع عروج نمودن میرزا نجف خان بحکم خداوند امر کن

بعد ازان کہ میرزا نجف خان سالماً و غانماً ہمراہ مرہٹہ بکمال کر و فر بطرف دار الخلافہ شاہ جہان آباد برگشت و مرہٹہ معاودت بدکن مصمم نمود خان مرقوم را بپادشاہ سپردہ سفارش بسیار دربارۂ او نمود و از طرف خود ہم بکارہاے مرجوع این نواح مامور فرمود خود رخت سفر بجانب دکن کشید میرزا نجف خان باستظہار مرہٹہ تقویت یافتہ قاصد حصول اسباب اقتدار شد و صلاح دران دید کہ بپادشاہ ساختہ در دیارے کہ مسخر پادشاہ چندان نباشد علم تسخیر برافراز د بنائے علی ہذا از پادشاہ استمداد اکثر جگہ ہاے قرب جوار دار الخلافہ و توابع صوبہ اکبر آباد کہ عمال پادشاہے را مجال مداخلت در انہا از تسلط اتباع جاٹ نبود درخواست نمودہ حاصل کرد و فوجے لائق بداد ن یومیہ بقدر معاش از مفلسان قلاش و دیگر ارباب تلاش بہم رسانیدہ بمحالات مذکورہ قاصد گردید چون بمحد و و جاٹ رسید پسر سورجمل کہ دران اوان راہ آن دیار و قائم مقام سورجمل بود بدم اقتدار میرزا فوجے گران مع سمرو کہ شش ہفت ہزار قجاندار معروف بہ تلنگہ با تفنگہاے چقماقہ و پانزدہ شانزدہ ضرب توپ لائق خنگ میدان ہمراہش بود بمدافعہ نجف خان بہادر فرستاد در جوار کول و جلیسر بطرف شارع شاہے اکبر آباد و مقابلہ روے داد چون فوج میرزا نجف خان بہادر تازہ رنیق ناآزمودہ بود اکثرے کوتاہے کردند و بعضے جان بازے نمودہ مجروح و مقتول افتادند و بر سواران جاٹ نیز شکستی افتاد و پس پاشیدند اما سمرو از آتشبارے شلک توپ سند ق فرصت اجتماع باصحاب نجف خان بہادر نمی داد میرزا نجف خان را ہم در بازوے چپ زخم گولے تفنگ رسیدہ خون جاری گشت خان بہادر مرقوم در پناہ چاہ پختہ کہ دران میدان بود نشستہ زخم خود را بست و با معدودے از سواران و فیل نشان کہ متصل بآن مکان استادہ بود مجتمع گشتہ تن بمردن داد و یکبار نظر بامانت و صیانت ایزدے نمودہ بیکبارگی عنان دادہ بر صفوف سمرو حملہ آور و بمشیت دادار بیہمال اقبال یاورے نمود و سمرو راہ اتباع دل از دست رفتہ پاے ثبات برجا نماند بے اختیار راہ فرار اختیار نمودہ با کمال اضطرار در رفت و فتح و ظفر نصیب اولیاے دولت نجف خانی گشت ہمین کہ روی سمرو از میدان گردید ہمراہیان نجف خان بہادر کہ از دور تماشائے بودند علی الفور رسیدہ فوج منصور را اکثرے پدیدار شدہ و دلہا قوے گشتہ در تعاقب گریختگان تکاسلے بعمل آمد زمرۂ از منہزمان فوج جاٹ درین تگ و تاز طعمۂ شمشیر بہادران دلیر گردید و از پے رفتگان عرصۂ بعیدے با قدام جلادت پیمودہ سالماً و غانماً معاودت نمودند میرزا نجف خان بعد این فتح نمایان صوبہ دارے اکبر آباد از حضور درخواست پادشاہ را فائدہ از اکبر آباد مستصور نبود و قلعۂ آنجا ہم در دست جانثان بود و فاق پیشگان حضور مثل حسام الدین خان و عبد الاحد خان و غیرہما کہ دورے نجف خان را بدل خواہان بودہ اند سندش را بلا عذر و تامل نوشتہ فرستادند چون چشم نجف خان مرقوم از خوابانیدن و دمیدن صبح دولتش را آغاز بود انتظام آنجا بخوبی میسر آمد و قلعۂ اکبر آباد نیز طوعاً و کرہاً مسخر گشت میرزا نجف خان صلاح حال و مآل خود در اکثار سپاہ و احضار سرداران رزم خواہ دیدہ دست از اندوختن زر و مال بالمرہ برداشت و ہر چہ حاصل مے شد بلبو سر دم جماعۂ دارے پیشہ بر فقادادہ خود ہم بقدر حاجت انچہ ضرور بود ازان جملہ زرہا بر میداشت و بار فقاے خود را مساوات مے پیمود و بہمین صورت مردم کار و فوج بسیار جمع نمودہ بعد ازان بمحاصرہ قلعۂ دیگ کہ از قلاع مشہورہ جاٹ و در رصانت و متانت شہرۂ آفاق بود پرداخت و مدت این تحاصر امتداد یافتہ بعد یک سال و دو ماہ قلعہ مذکورہ مفتوح و مسخر و میرزا نجف خان را سرمایۂ عروج و اقتدار میسر گشت و از حضور

بادشاه منصب امیر الامرائی بانتقال نجیب الدوله وعزل ضابطه خان مع خطاب ذوالفقار الدوله امیر الامرا بهادر نائب خنگ یافته برتبه عالے رسید و بسر سو رجل که دران قلعه بجاے پدر بر مسند راج فرمان روا بود و قلعهٔ دیگر رفته با نجف خان بهادر ابواب مصالحه و معامله کشاده امان خواه گردید نجف خان بطور مناسب که تسلط خود هم باشد و اولاد و سو رجل و اتباع آنها نیز ناچار نگشته بعجز و اضطرار جویاے مفاسد و بیکار نباشند الفصال داده بناے آشتی گذاشت و آهسته آهسته اسباب حروب و ریاست لائق شان امارت فراهم آورده در سلک امراے ذوالاقتدار و مقتدران نام دار انتظام یافت ٭

ذکر در آویختن شجاع الدوله با حافظ رحمت و اولاد علی محمد و دوندے خان و استیصال خاندان روهیله و افغان

شجاع الدوله با سرداران انگلیشے رابطهٔ اتحاد و عهد و پیمان اعانت و امداد در هنگام محاربات که همدگر را با اعادے روی دهد مستحکم داشت غلبهٔ میرزا نجف خان بر ضابطه خان و افاغنه اتباع نجیب الدوله وجاهت وغیره تماشا کرده چون با افاغنه کینه ها در سینه داشت حقوق اخلاصهائیکه از سعد الله خان پسر علی محمد و عنایت خان پسر حافظ رحمت که مخاطب بحافظ الملک بهادر بود بالمره فراموش نموده داعیهٔ استیصال خاندان و نام و نشان جمیع افاغنه جزم نمود و از عماد الدوله گورنر هشتنگ بهادر جلادت خنگ استمزاج و تعیین وجهے معتد به در جلد وے اعانت براے کمپنی فرمود و اذن مکاوحه با افاغنه درخواست گورنر بهادر هرچند از طرف کمپنی مامور نبود که افواج انگلیشے را از حدود و ممالک مستخرهٔ خود و ملک شجاع الدوله که عبارت از کرم تال و حدود صوبه اوده و آله آباد است بے ضرورت برا خنگ و انتزاع ممالک دیگران بیرون فرستد و ملک تازه برا خود شجاع الدوله که با کمپنی حلیف بود از دست دیگران انتزاع نماید همین قدر حکم از کونسل ولایت داشت که اگر کسے بر ملک شجاع الدوله بعزم استخلاص آید افواج انگلیشے فرستاده مدد او نماید و اگر کسے در ملک بنگاله و عظیم آباد باراده مذکوره در آید شجاع الدوله اعانت و امداد انگلیشیان فرماید و مصلحت در این عنان داری و قناعت آنکه افاغنه با الوس خود کوه باشد راه و بلاگردان رفده و قربان این ممالک اند هر کسے قاصد این دیار شود ناچار است که اول با آنها در آویزد و آنها نیز ناچار بر خود دیده و حراست محروسه خویش مدافعه او نمایند اما نظر به بعضے فوائد گورنر راضی گشته شجاع الدوله را بجنگ افاغنه ماذون و افواج انگلیشے را با عانت مامور نمود شجاع الدوله بحافظ رحمت وغیره بنابر اتمام حجت اول پیغام نمود که من در هنگام اضطرار و اسطهٔ مصالحه با مرهٹه و شما گردیده مبلغ خطیر از طرف خود باور سانیدم و شما را از دست برد تاراج و حوادث ترکتاز آنها رهانیدم و مدت معهود که الیصال زر وران قدر مدت معهود بود منقضے گردید هنوز زر معین بمن نرسیده الحال باید آن زر بلا اهمال ادا سازید والا مهیاے حرب باشید حافظ رحمت که مرد هوشیار و دور اندیش بود فتح الله خان و عمر و اولاد دوندے خان و فیض الله خان و اولاد علی محمد روهیله و دیگر رؤسا و رئیس زادگان افاغنه را یکجا نموده پیغام داد که شجاع الدوله باعتماد اسباب حرب و افواج خود بضابطه فرنگ آراسته و آماده و اعانت انگلیشیان خواسته مهیا دارد و داعیهٔ جنگ و انتزاع ممالک ما نموده از عهدهٔ آتش بارے افواج و اعوان او برآمدن از حیطهٔ متعذرات است بهتر آنکه از این بلا را بدادن زرے که موعود و درین دعوے حق بجانب اوست از سر خود گذرانیده و الا بر گردن ما نیز بر نخواهد آمد شجاع الدوله در باطن بستاله اولاد دوندے خان نموده آنها را فریب داده و گفته فرستاد که من با شما و ملک شما کار ندارم شما بخاطر جمع باشید اما اگر اعانت حافظ رحمت خواهید نمود در آتش او شما هم خواهید سوخت اهالیان مذکور بطمع زر و غرور از شعور دور افتاده در دادن زر یکه حافظ رحمت از طرف آنها و دیگران

مستعد گشته بود اهمال نموده دلالت بجنگ نمودند و دیگر جوانان نوخاسته آن جماعه نیز بحماقت و غرور شجاعت در دادن زرهای موعوده عذر عدم قدرت پیش آورده ترغیب بجنگ و امیدواراحانت و رفاقت مے ساختند حافظ رحمت هر چند فهمانید که هرگز از عهدهٔ خنگ فرنگ بر نیامده آبروے مردے درسیدان ریخته خواهید گریخت و آلتشبارے افواج فرنگ دود از دود مانی خواهد برآورد چون ظلمهاے بے پایان از فرقهٔ افغان بر مقیم و مسافر و اصناف بندگان خداوند منتقم قاهر گذشته هنگام انتقام آن رسیده بود عقلها برگشته موعظت حافظ رحمت در یکے ازان مستحقان غضب الهی درنگرفت و کار بمقابله و مقاتله انجامید شجاع الدوله با افواج قاهره خود و جرنل پارکر که سالار لشکر انگلیشے بود مع توپهاے بسیار و اسباب بے شمار در ماک آنهار رفته تاخت و تاراج شروع نمود حافظ رحمت هر چند تاکید و مبالغات در طلب اولاد دوندے خان و دیگر سرداران نمود بمواعید کاذبه استمال نموده از بعضے جا ها اندک فوج و از بعض دیگر فقط وعدهٔ آمدن عنقریب بے رسید تا آنکه شجاع الدوله نهایت متصل رسید و حافظ رحمت لاعلاج گشته چاره غیر از مقابله ندید با جمعیت خود و اتباع و بعض معاونان که کمتر از پنجاه شصت هزار کس نبود آمده نهرے خشک که عمق بسیار و خم و پیچ بے شمار و بر کنارهاے صحرا اشجار خاردار داشت پیش رو گذاشته عقب آن توپ خانه که میسر داشت باسلوک چیده مستعد محاربه نشست از یک طرف پلٹنهاے شجاع الدوله بسرکردگے گردآران خود که اکثرے خواجه سرایان دلاور معتمد سرکارش بوده اند و از طرف دیگر پلٹن هاے انگلیشے بسرکردگی کپتانان و میجران هوشیار بهادر کارزار دیده از اطراف صفوف افاغنه غیر راه مقابل راه ها بهم رسانیده از دریاچه حائل گذشته شروع بشلک توپها با آئین و ضوابط فرنگ نمودند چون چالاکدستی اینها درین کار مرتبه بے نظیر است که غیر از حفاظت الهی چاره ندارد و روبروے رفتن مقدور فوج نامنتظم بے نسق هند نیست بلی فوج ولایت که تابع فرمان سالار جنگ گریز او بر حکم سروران می باشد و هر که اندک انصراف و اضطراب بطور خود نماید از سیاست و نسق سپهیدان محفوظ نمے ماند از عهدهٔ مقابلهٔ آئین فوج و تاختن برآنها برے تواند آمد افاغنه بی دست و پا گردیده کسان بی شمار از همراهیان حافظ رحمت و بفرار نهاده رهگرائے بیدادگے عازے شدند لیکن حافظ رحمت با معدودے از رفقائے جان نثار سرشته صبر و قرار از دست نداده دران میدان مردانه بکمال دلاوری سعیے پایدارے نمود تا آن که گلهٔ توپ بر سینهٔ او رسید هر چند باسر آمر کن فیلکون از سینه اش بیرون فرقت اما از صدمهٔ آن جان او از صحبت بدن مفارقت جست باقی ماندگان را بعد قتل حافظ رحمت دل از دست رفته پاے ثبات برقرار نماند و ناچار راه فرار اختیار آمده بگریختگان سابق لاحق شدند شجاع الدوله خبر ظفر یافتن افواج خود شنیده از قتیل سوارے فرود آمده جبههٔ شکر گزارے درحضرت بارے نجاک عجز و استکانت سود و هنوز سر بسجده بود که سر حافظ رحمت بریده آوردند از کسانیکه او را دیده بودند شناختند چون متحقق شد کرهٔ ثانیه باز سر بسجده گذاشت و چون سر بر داشت سالار خنگ برادر زن او خواست که بدستمال خاک از چهرهٔ او بافشاند منع نموده فرمود که این خاک زیب سیماے من است الحمد لله که امروز انتقام گستاخیهاے بی پایان ازین جماعهٔ سفاک بے باک که با پدر من و دیگر مومنین و متردین نموده بودند بکام دل گشیده آمد دران وقت ضابطه خان هم با سه چار نفر از جمله ملازمان دران عرصه همراه شجاع الدوله بود لبعد کشته شدن حافظ رحمت که مشیت ازلی بانتقام اعمال آنجماعهٔ رفته بود داد بارے بے پایان عائد احوال جماعهٔ افغان گردیده هراس بے قیاس بر دل صغیر و کبیر آن جماعهٔ مستولی شد و تفرقهٔ تمام در جمعیت و ازدحام آنها راه یافت شجاع الدوله افواج خود را در اطراف و اضلاع محروسهٔ افاغنه تعیین نموده بانتظام برهمی آن ملک و احضار سروران آن جماعت بشرط اطاعت و قهر و قتل متمردان فرمان داد چار و ناچار فتح الله خان و غیره اخلاف دوندے خان و محبت خان وغیره اولاد حافظ رحمت و فیض الله خان پسر علی محمد خان معروف بروهیله که

ذکر او تقریبات مختلفه در دفتر دوم ثبت افتاده طوعاً و کرهاً از دامن کوهستان کمانون بعد ازان که از بدی آب و هوای آنجا بجان آمده بودند داعیهٔ حضور شجاع الدوله نموده باریاب خدمتش شدند فیض الله خان باعتبار سردار زادگی که پسر علی محمد خان است و پدرش در زمان خود آقای حافظ رحمت و دوندی خان وغیرهم بود دو جمعی را با خود متفق ساخته در دامن کوهستان مذکور بفساد انگیزی مکث نمود آخر بوساطت رؤسای انگلیشیه عهد و پیمانی برای خود درست گرفته حاضر شد و بعضی از منتهای ممالک افاغنه که قریب بده پانزده لکهه روپیه حاصل داشت از شجاع الدوله بوساطت رؤسای مذبور گرفته در انجا فارغ البال بکام و آرام با جماعتی از افاغنه نشسته الی الآن بجمعیت و احتشام می گذراند دیگر بیچارگان محروم از معاش بلکه تا بر تحقیق زر و اموال زمانی ممتد مقید و در کمال رنج و عنا گذرانیدند فقیر اکثری از اولاد حافظ رحمت و دوندیخان را در لکهنو بعد مردن شجاع الدوله در زمان شروع امارت پسرش آصف الدوله که ذکرش عنقریب انشاء الله تعالی آید دیده و احوال آنها بمشاهده و استماع از معتمدین ادراک نموده افضل اشرف جماعهٔ مذکوره محبت خان پسر حافظ رحمت برادر صغیر عنایت خان که با شجاع الدوله مخلص و در جنگ عظیم آباد که با انگلیشیه روی داد رفیق و معین شجاع الدوله بود مشاهد گشت بحسب صورت و سیرت لیاقت سروری و دولتمندی داشت لیکن درین ازمان که واژونی فلک سفله نواز بمرتبهٔ کمال رسیده برای او وجهی که نهایت دون مرتبهٔ او بود مقرر داشتند و فیض الله خان پسر علی محمد خان را ملکی که حاصل او کم از بیست لکهه روپیه نخواهد بود عنایت نمودند حال آنکه او در زمان اقوام خود زیاده بر ملک نیم لک روپیه در ید تصرف نداشت ناقدردانی سفله پروری این روزگار زیاده بران است که برین عمل تحیر و تاسف کرده از جمله دون نوازیها شمرده آید قطعهٔ فلک دون نواز یک چیشمست ✤ دان یکے هم بفرق سر دارد ✤ هر خرے را که دم گرفت بمشت ✤ می ندانند که دم خر دارد ✤ می برد تا فراز گلهٔ خویش ✤ چون خرش دید دست بردارد ✤ بر زمینش زند که خورد شود ✤ خر دیگر بجایش بردارد ✤ والی الله المشتکی **القصه** بعد این فتح گورنر شتنگ بهادر از ارباب کونسل شهر لندن که دار السلطنهٔ انگلیشیه است مدتی معاتب ماند که چرا بشجاع الدوله در بی خبگ معاشات نموده اذن داد و افواج با عانت فرستاد و گورنر توجیهات موجه از حسن بیان خود نگاشته برأت ذمه حاصل نمود و مورد عنایات بیش از پیش گردید ✤

ذکر انقسام یافتن ممالک جماعهٔ افغان مابین شجاع الدوله و میرزا نجف خان ✤

میرزا نجف خان بهادر درین آوان از مرتبهٔ تبعیت و کهترے برآمده با شجاع الدوله رتبهٔ همسرے بهم سانیده بود شجاع الدوله که سابق از و کینه ها داشت بضرورت با او بنای دوستی و رفع عناد گذاشته دم از اتحاد می زد بلکه می گویند یکے از ثبات خود را نامزد او نموده در تالیف قلب نجف خان بهادر نهایت اهتمام می فرمود لیکن نجف خان بهادر بمقتضای جوانمردی و فتوت در مراسم مظاهرے خود را کهتر شمرده با مدارے آداب شجاع الدوله بروئه قدیمه می نمود درین اوقات که بخت افاغنه برگشت و مملکت مقبوضهٔ آنها از دست شان منتزع گشت برخے ازان ملک بابت نجیب الدوله از دست صابطه خان وغیره اولاد او در ید تصرف نجف خان با عانت و شراکت مرهٹه پیشتر در آمده بعضے ازان این طرف گنگا ملصق بملک علی محمد خان و حافظ رحمت وغیره بسمت شمالے گنگا بود مثل چاندپور ندینه پتهر گڈه وغیره و اکثر ملک او

بطرف جنوبی و مغربی گنگا بود مثل بارھہ و سہارنپور و امثال ذلک و آنچہ در دست حافظ رحمت و اولاد دے علی محمد و حیلہ و اخلاف دوندے خان بود و درین ولا بتصرف شجاع الدولہ در آمد آن ہم ہمین قسم کہ نصفش طرف شرقی و شمالی گنگا متصل بجدود صوبۂ اودہ مثل شاہجہان پور و بریلی و انولہ و تلہر و بن گڈہ و بداؤن وغیرہ و نصفش میان دوآبہ گنگا و جمنا مثل سنبھل و مراد آباد و امروھہ و بعض مثل کانس گنج و دریا گنج و ہلدی گنج کہ از مملکت سابق بنگش بود و در عہد صفدر جنگ از دست احمد خان بنگش منتزع گشتہ بعنایت صفدر جنگ در قبضۂ تصرف مرہٹہ رفتہ بود و دیگر ملک مقبوضۂ مرہٹہ کہ بعد قتل و استیصال جماعۂ مذکورہ کہ از دست احمد شاہ ابدالے در نواح پانی پت روے داد و مرہٹہ مفقود الاثر و العلامۃ شد این ملک را حافظ رحمت و احمد بنگش و اولاد دوندے خان و نجیب الدولہ حسب الامر ابدالے باہم قسمت نمودہ ہر یکے جاے را در دست خود داشت ذو الفقار الدولہ میرزا نجف خان بہادر غالب جنگ برائے انفصال تقسیم مملکت مرقومہ عازم خدمت شجاع الدولہ گردید چون بحضور رسید مداخل ممالک مذکورہ را فہمیدہ از جملۂ ملک نجیب الدولہ آنچہ این طرف گنگا مثل چاندپور ندینہ و پتھر گڈہ وغیرہ بود بشجاع الدولہ دادہ قدرے از ملک بنگش و حافظ رحمت و دوندی خان کہ اتصال بصوبۂ اکبر آباد و شاہجہان آباد داشت خود گرفت و حدود قلمرو خود منقح و محقق گشتہ ضابطۂ خان را نجف خان بہادر از شجاع الدولہ رخصت دہانید و مشمول عواطف گردانیدہ بہمراہے خود گزید و بنیاے وداد و اتحاد بعہود و مواثیق از طرفین استحکام یافت بعد ازان نجف خان مرخص گشتہ بملک اکبر آباد در حدود دیلا دخود آمد و شجاع الدولہ بنظم و نسق ممالک روہیلہ اشتغال ورزید درین ضمن اسباب انتقال شجاع الدولہ از دار غرور بفرمان خداوند بے مانند مہیا گشتہ دہلی در بندران کہ خیارکش گویند بہمرسید و بعد چند روز منفجر گشت چون مرضے است مشہور بہ ہیم ہلاکت دران احدے را مظنون نمے شود پروائے ازان نکردہ بطوریکہ معروف است جراحان ملازم از ہندیان و ارامنہ و بعضے فرنگیان کہ از مدتہا ملازم سرکار پادشاہے و معتمد علیہ بودہ اند مداوا مے نمودند تا آنکہ آہستہ آہستہ افزود و شجاع الدولہ و ہمنشینان او را تشویشے بہم رسید گشت عجب آنکہ این جراحت چنین اشتہار یافت کہ شجاع الدولہ با دختر حافظ رحمت داعیۂ خلوت نمودہ او را پیش خود خواند او از فرط غیرت و شدت جہالت کہ در طباع نسوان خاصۂ زنہاے افغان مے باشد چاقوے مخفے با خود برد و ہنگام کشف عورت در انجا زدہ مجروح ساخت و آن چاقو را بزہر آب دادہ بود لہذا رو بہبودی آرد با آنکہ این سخن مطلقاً اصلے نداشت و محض غلط بود اما بمرتبہ شہرت یافت کہ الی الآن بعض کسان ہمین می دانند و علت مرد لش مے شناسند القصہ شجاع الدولہ مضطرب احوال ارادہ معاودت بخانہ خود در فیض آباد کہ مرکز دولت او و بنیانہادۂ جد ہا درے او برہان الملک ست و اتمام و اکمالش او نمودہ فرمود و بسوارے ناملکے آئینۂ راہے گردید و میرزا سعادت علے خلف دومے خود را بہ نیابت در انجا گذاشتہ سیدے بشیر حبشے را کہ عمدۂ ارکان دولتش بود باعانت و اتالیقی او معین نمود و خود با حوال مذکور بفیض آباد رسید ✣

ذکر انتقال نمودن شجاع الدولہ بادل پر از حسرت و تمکن یافتن آصف الدولہ معروف بمیرزا امانی پیش و برسادۂ دولت

بیمارے شجاع الدولہ یوما فیوما اشتداد پذیرفتہ منجر بادۂ سرطانی گشت و چند انکہ اطباے حاذق انگلیشیہ و ملازمان قدیم و جدید ش در تدابیر و اصلاح مزاج و معالجۂ مرض کوشیدند سودے نداد بر چند موت بمقتضاے آیۂ کریمہ لا یستاخرون ساعۃ

و لا یستقدمون از اجل موعود تقدیم و تاخیر نمی تواند نمود اما چون ایزد تعالی حدوث هر امری را در دنیا بسببی از اسباب گذاشته بعضی ازان جلی و برخی خفی می باشند از جمله اسباب خفیه هم گاهی بعضی در نظر هوشیاران متبصر جلوه گر می گردد در خصوص مرگ شجاع الدوله آنچه بر فقیر متحقق گشته سبب جوان میرے او و درگذشتن از دنیا با دل پر از حسرت بعد ازان که اسباب اقتدار بسیار بهم رسانیده آرزومند اکثر مقاصد ارجمند بود بعضے از اعمال قبیحه اوست سرکار عمده داشت و صفات حمیده هم در ذات او مجتمع و خلق کثیرے از دولت او منتفع بود لیکن دو سه کار در کمال زشتی از و سرزد و ایزد تعالی در انتقام همان عملها او را با دل پر از حسرت و بین جوانی دزمان برخوردن از دولت و کامرانی محروم و مایوس ساخته بدار آخرت باز ازان افسوس رهگرا گردانید یکے خود بد عهدے با میر قاسم خان هر چند هر چه بر سر او گذشت او هم مستحق آن بود لیکن شجاع الدوله را مے بایست با کسیکه پناه با و برد و بر فقاے اوراق کلام الهے عهود را با ضمان ایزد قادر توانا و حضرت سید انبیا و عترت طاهرهٔ آن سرور و حضرت عباس بن علی بن ابیطالب علیهم السلام مرقوم و بمهر خود مختوم نموده خاطرش را در حفظ جان و مال و آبرو مطمئن گردانده پیش خود طلبیده دنماے ظاهر فاشے نماید و بعد گرفتن زرهاے او رفقاے نمک حرامش را با خود متفق ساخته او را مع عیال مقید گردانده جمیع اموال او را از جواهر و اشرفے و انواع اجناس ضبط نموده پرکاهے براے او نگذارد و امیر مقتدرے را با گداے محتاج برابر گرداند دوم گمان بد در حق وظیفه خواران ممالک محروسهٔ خود که شاید در حساب و شمار از نکوک مضاعف خواهند بود و برده یکقلم همه را از وجوه معاش آنها محروم و یومیه و اراضے و دیهات آنها را ضبط نموده خلق کثیرے ازان جمله در خانها را لغیر و ناچارے بسته لفاته پاهاے متوالے مردند و برخے بگداے مبتلا گشته اوقات حیات را بفقر و ناکامے سر بردند ممکن است که ده بیست کس از متنسخ مراے مرتکب بعضے امور ناشایسته که موجب سوء ظن با فرقهٔ مذکوره تواند شد بوده باشند اگر تنبیه آن جماعه منظور داشت بایستی که تخصیص و تحقیق درین خصوص بعمل مے آورد و او سے خود آن بود که درچنین مواقع کمال اغماض منیفرمود چه سلاطین و حکام ظل الله اند چنانچه او تعالے شانه روزے را به نیک و بد میرساند اینها هم بخلق الهی کار فرما گشته روزے کسے را منقطوع نمیکنند سعدے ولیکن خداوند بالا و پست + بعضیان در رزق برکس نه بست + سوم پاس عرض و ناموس مردم خصوص اتباع خود کمتر میداشت و در ساختن جاهاے خاطر خواه خود در شکستن بیوت رعایا و ملازمان از ایذا و اضرار غربا پروائے نمود و چندین بار مردم باین سبب نهایت ایذا یافته خانهاے بسیار کسان مع اموال شان برباد و تاراج بیلداران و ارباب عمارت سرکار شجاع الدوله رفت و تظلم و استغاثهٔ فرق مذکوره را غیر از خدا دیگرے نشنوا نبود بهر صورت چون کار از مداوا گذشت و امید حیات منقطع گشت تودیع از زن و مادر و حباب نموده روز پنجشنبه تا پنج بیست و دوم ذے قعده سال هشتاد و هشتم از مائه دوازدهم هجرت ازین عاریت سرا انتقال فرموده علم در کشور بقا زد بطور تواتر از صداقت شعاران معتبر مسموع شد که روز غراے او در فیض آباد نمونه محشر دیداده احدے نبود که جزع و فزع نکرده باشد محبت خان خلف حافظ رحمت که خوبیهاے او شرح نمی توان داد پیش فقیر نقل مے کرد که با آنکه من برباد دادهٔ او بودم و هر چه از دست او برما رفته ظاهر است با این حال غم انتقال او مرا نحوے متاثر ساخت که خود دارے نتوانستم و سیلاب اشک از چشم ها مے من جارے بود میگویند چنانچه یوم العاشورا در بعضے مجالس گاهے اتفاق مے شود که کسے بے رقت نظر نمے آید همین صورت در تمام محولهٔ حصار فیض آباد بود و گمان نمی رود

که هیچ کسے بے گریه و زارے بوده باشد سالی قبل ازین بر لشت یاشانهٔ او دانه بهمرسید چون پدر و جداو برمان الملک بمرض سرطان مرده بودند اندیشه مرض مذکور کرده مبلغ پنج لک روپیه نذر کرد و بعد شفا یافتن ایفاے عهد نموده مبلغ مذکور باماکن مقدسه فرستاد اما چون اجلش بهمین مرض موروثی مقدر بود آخر بهمین علت مبتلا گشته درگذشت بعد تغسیل و تکفین جنازه اش بطوریکه در مملکت هندوستان رواج دارد جمیع تجملات سوارے او را حاضر ساخته برآوردند میرزا اعلے خان وسالار جنگ خلفین محمد اسحق خان مرحوم که برادران زنش بوده اند با جمیع ارکان دولت و نمک پروردهاے او مع عموم ملازمان و رعایا مشایعت جنازه نموده راهے پیمودند هنوز تا باغ گلاب که برائے مدفنش مقرر شد جنازه اش نرسیده بود که پسر سعادتمند او میرزا اماے راکه بآصف الدوله مشهور است بتمناے جانشینی پدر اضطراب وافر بهمرسیده اندیشها فرو گرفت که مبادا بسعی ارکان دولت دیگرے را از اولاد پدرش برمسند فرمان روائے جلوس میسر آید لهذا برین مروت و حیا را برطاق نسیان گذاشته متوسلان خود را تاکید نمود که رفته هر دو خالوهاے او میرزا اعلے خان وسالار جنگ را بتقید تمام از مشایعت جنازه برگردانیده بحضورش آرند ٭

ذکر جلوس نمودن میرزا اماے آصف الدوله برمسند جانشینی پدر و برباد دادن مواد استعداد ریاست و کامرانے و درهم شکستن دسته هاے فوج و برهم نمودن جمیع انتظامات عهد شجاع الدوله و عروج یافتن میر مرتضے طباطبا برادر زاده مصطفوی خان بمرتبهٔ نیابت کل و بعضے از سفاهت هاے آن بزرگ دودمان ٭ ٭ ٭

چون محرمان آصف الدوله میرزا اماے را بطلب میرزا اعلی خان وسالار جنگ رسیدند اول این هر دو برادر عذر شرمساری و حضور عالمیان خواسته انصراف از اثناے راه مناسب ندیدند بار دیگر بمبالغهٔ تمام طلبیدند و فرمودکه خواهی نخواهی باید آمد هر دو برادر ناچار بمجبور برگشتند دیگران احوال برانمنوال دیده مرضے خلف جانشین را فهمیده بامید پیش آمد خود بے طلب برگشتند و آصف الدوله نیز بر مشورهٔ گذاشته بعد تنقیح و تصمیم کرنل کلنس و یکی دیگر از رؤساے انگلیشیه راکه درخدمت شجاع الدوله حاضر بودند طلبیده گفت که درنگ مناسب نیست مشیت ایزدی جاے شد الحال مرا برمسند جانشینے پدر باید نشانید سرداران مرقوم عجلت را مناسب ندانسته تسلیه او نموده امر تباسے فرمودند او مبالغه را از حد بدر برده وعدهٔ آداے مبلغ خطیر درصورت پذیرفتن امرش نمود آنها دیدند که پسر کلان شجاع الدوله ازین همسر بهمین است و حسب الارث استحقاق جانشینی پدر دارد از ما چه میرود بلکه فائده عائد حال ما میشود دستار بسر او بسته اعیان و ارکان خانه اش را حضار فرمودند نقارچیان و اسباب نوبت خانه نیز حسب الطلب او از اثناے مشایعت جنازه شجاع الدوله بنقاره خانه رسیده و اعیان و اشراف ملازمان نیز حاضر آمدند خلف سعادتمند که گویا آرزومند این روز بود بلند اماے تمام برمسند ایالت جلوس نموده و هنوز مردم بے نام و نشان که باجنازهٔ پدرش مانده بودند انفراغ از دفن جسد او نیافته بودند که صداے نقارهٔ شادماے از در میرزا اماے بلند گردیده او برمسند فرمان روائے متمکن گشته میر مرتضے خان برادر زاده مصطفوے خان راکه میر سامان خانهٔ او در عهد صاحبزادگیش بود بملغ نیابت کل داده هفت هزارے صاحب نوبت ساخت و ماهیے و مراتب نیز بخشیده بخطاب مختار الدوله سرفراز گردانیدند رفقاے پدر مثل لیرج خان و سید کبشیر و غیرهما از متوقعات خویش مایوس گردیده هر یکے بفکر خود افتاد ابریج خان بهانه حصول اسناد از حضور رو شنید

مبانی وفاق و اتحاد با نجف خان بهادر رخصت گرفته روانه شاه جهان آباد شد و بدر رفتن خود غنیمت شمرد و بعد سهل مدتی آصف الدوله
مع کل افواج از فیض آباد با ملت عدم موافقت با مادر و جدهٔ خود بطرف لکهنؤ شتافت بعد بیرون رفتن از شهر مادر خود را پیغام داد ان
زرهای خزانه پدر فرستاد چرا که شجاع الدوله خزانه را بنا بر مشاهدهٔ وفا و اثبات از زن خود که در هنگام انعقاد مصالحه با انگلیشیان دینه بود
همه بدست اوسے سپرد و انواع کلمات ناخوش بالسه رما در میان آمده آخر بدادن زر معتد به بشرط قرار خطی قبول نمود و آصف الدوله
ظاهرا مبلغ پنجاه لکهه روپیه از مادر خود گرفته قرار خطے اخذ اموال پدر نوشته داد چون میرزا امانی فے چند نظر از تلنگه را تقرب اختصاص
داده در خدمت خود میداشت و آنها همه وقت حاضر و چون سایه در پے اوسے بودند الحال که باختیار خود و مطلق العنان گردید
هر یکے از ان پیاده هاے هندوراخطابها و مناصب و خدمات متعدده و رساله چندین صد سوار و پالکی هاے جبالردار داده
اقتدار لب یار و کمال تقرب بخشید و یکے از انها را حکومت بسیواڑه داد اما خود را گویا بدنام گردانیدند و یکے از کهاران پالکے خود را
نیز در زمرهٔ همان مردم منسلک گردانیده راجه مهر اخطاب داد و جمیع مقربانش غیر از پواج و اداے نمیستند بعد چندے به لکهنؤ سیدہ
در انجا متوقف گردید و پس از زمانے بطرف اناوه که منتهاے حدود ملک اوده و انتر بیداست رفته در جنام و معسکر مکث بسیار
نمود بود در انجا برادر خود میرزا سعادت علے را مع سیدے لشیر حبشے طلبداشت چون حاضر آمدند اول سیدے لشیر را مورد عواطف
گردانیده غافل ساخت بعد صباحے چند که مردم متعینه او را هم مائل بطرف خود ساخته بود چندے از جماعه داران را مخفے اشاره
نمود که سیدے لشیر را گرفته بیارند سیدے لشیر ساعتے قبل از ازدحام مردم بر این ماجراے اگهی یافته با بعض مخلصانش متحیر بود
که چه کند بغتة مردم مامور رسیدند میر بهادر علے سیدے از بجاے بارهه دیرینه رفیق حبشے مرقوم و مستغرق دریاے احسان
بیکران او بود بسیدے لشیر گفت که من تا زنده ام این مردم را بخود مشغول مے دارم و تو بهر قسم توانے خود را ازین مهلکه بیرون کن
و بعض دیگر را که اعتمادے بر آنها بود سفارش سیدے نمود که دریا از نجا قلیل فاصله دارد بزودے تا معبرش رسیده لشیر را که ماه
شمانک پرورده او هم بحد و نجف خان که آن طرف دریاست باید رسانیدو اسپ سوارے خود تیار داشت لشیر را بر اسپ سوار کرده
چند کس را همراهش داد و گفت تا پاے دار بگریز درین عرصه قاصدان رسیدند و بر خیمهٔ لشیر شورشے برپا گشت و او درین
اثنا بدر رفته راه مقصد گرفت میر بهادر علے استقبال مخالفان نموده در صحن خیمهٔ لشیر با کمال دلاورے چند راه آنها گرفت دید و داد
مردے و مردانگے داده تا دم آخر کوشید و تا نصف ساعت نگذاشت که کسے در خل خیمهٔ خاص لشیر گشته بر احوال او اطلاع یابد
درین عرصه او نصف راه رفته قریب ساحل مرادر سید و بمجرد ورود بعبور دریا نموده از حدود آصف الدوله سالما بیرون رفت و در انجا
میر بهادر علے شربت شهادت نوشیده لشیر گلذار جنان خرامید بعد ازان جوینده گان لشیر چندانکه جستند اثرے ازان آهوے
سیاه رم خورده نیافتند سپس آصف الدوله میرزا سعادت علے را از علاقهٔ اختیار کار ملک روهیله که پدر برائے او مقرر کرده بود باز داشته
صورت سنگه را که او هم از عهد بدیوانے سرکار ممتاز بود بران کار مقرر ساخت و اقتدار المختار الدوله در نیابت بجائے رسید که
از آصف الدوله نامے بیش نماند برادر کلان خود را که سید محمد خان نام داشت خطاب اقتدار الدوله بهادر داده نیابت صوبهٔ اوده
گردانید و برادر دوم را که مغز خان بود خطاب مغز الدوله بهادر داده نیابت صوبه آله آباد بخشید و هر یکے از اقربا و اصدقاے
خود را بمراتب زیاده از لیاقت رسانیده جمیع ملازمان قدیم و جدید سرکار شجاع الدوله و آصف الدوله را هم بعنایت و رعایت
متوسل خود گردانید و برادران و بنے اعمام خصوصا هر دو برادر حقیقے او را سباب امارت مهیا داشتند و کسے را مجال نماند که با او
دم مخالفت تواند زد ؛

ذکر متعین شدن مستر مڈلٹن از کونسل کلکتہ برائے حاضر بودن در حضور آصف الدولہ بطور زمان پدرش شجاع الدولہ و معزول شدن در اندک زمان و معین شدن مستر جان برشٹو بجای او بسعی و خواہش جنرل کلاورن و ظہور اکثر حوادث و فتن دران دیار بمشیت خالق لیل و نہار

بعد رحلت شجاع الدولہ مدفون شدن او در گلاب باغ فیض آباد گورنر ہشٹنگ بہادر مستر مڈلٹن را برای حاضر و ناظر بودن بر اوضاع و اعمال آصف الدولہ بضابطۂ عہد پدرش مقرر کردہ فرستاد زمانے نپیسر برد رود مستر مڈلٹن گذشتہ بود کہ جنرل کلاورن و کرنل مانس و مسٹر فرانگیس از طرف کمپنی و پادشاہ انگلیشہ برائے استکشاف احوال گورنر ہشٹنگ بہادر جلادت جنگ حسب الامر ارباب کونسل لندن دار السلطنۃ انگلنڈ ولایت فرقۂ انگلیشیان در رسیدند و تقریبات چند کہ ذکرش در دفتر دوم مفصل شد در ابتدا بر گورنر غالب آمدہ عملہ انگلیشیہ ہر جا کہ بود بر وفق تجویز و خواہش اصحاب ثلثہ مذکورہ علی الرغم گورنر عماد الدولہ مستر ہشٹنگ بہادر مقرر گشتہ عملہ دست نشان گورنر مرقوم معزول شدند درہمان ایام مستر مڈلٹن ہم بعلت دست نشانی گورنر معزول شدہ بجای او بخواہش اصحاب ثلثہ مرقومہ و حمایت جنرل کلاورن مستر جان برشٹو متعین شد۔ چون جوان ہوشیارے بود آصف الدولہ را مع عملہ بر روے کار آوردہ او آسان دانستہ دست تصرف بدانائی و ابالغ [illegible] دراز کرد و جمیع کارہاے ممالک محروسہ شجاع الدولہ مرجع حل و عقد امور و مختار کارہاے سرکار آصف الدولہ گشت مختار الدولہ نائب مہمات مقدمہ آصف الدولہ و جمیع عملہ و اتباع او سفہاے بے خرد بودہ اند چنانچہ بعد چندے کہ فقیر ہم وارد آن دیار تقریبے شد و ذکرش انشاء اللہ تعالے آید ہمہ را برائے العین مشاہدہ نمودہ مرورے نظر آمد کہ اوصاف آنہا بیانے نیست در نوع انسانے بیتر از آنہا ہم آنہا خواہند بود بے شائبۂ تکلف بہائمی چند بودہ اند بصورت انسان گویا در شان آنہاست انہم کالانعام بل ہم اضل سبیلا القصہ مستر جان برشٹو مختار الدولہ را بعضے کلمات خوش آیند کہ امید حمایت در مخاوف عظیمہ ازان استشمام توان نمود گفتہ برین صرافت آورد کہ ملک بنارس و غیرہ علاقۂ راجہ بلونڈ سنگھ کہ بست و پنج لکھہ روپیہ مالگزارے و قریب ہفتاد لکھہ روپیہ مدخل داشت بہ کمپنی بدہاند آن احمق ابلہ بہان قدر سخنان بے فروغ خوشنود و مغرور گشتہ آصف الدولہ را کہ کارے با ملک دارے نیست زبانی مستر جان برشٹو سخنان ہیم و امید گفتہ باندک رضا راضے ساخت و بلا تامل سنادِ عطاے آن ملک بہ کمپنی نوشتہ داد گورنر ہشٹنگ بہادر اگرچہ ازین ممر کہ ملکے مثل بنارس ضمیمہ ممالک مسخرۂ کمپنی گردید نہایت خوشنود گشت اما ازین جہت کہ خود تا بنارس برائے ملاقات شجاع الدولہ آمدہ ملک بلونڈ ظاہرا بانواع تدبیرات از شجاع الدولہ درخواست و شجاع الدولہ معاذیر دلپذیر آوردہ بنارس و غیرہ ملک بلونڈ را نداد و جان برشٹو کہ بارشتۂ گورنر محکم قطرہ از دریا دارد باین سہولت و آسانے ملک مذکور را گرفتہ ضمیمہ ملک کمپنی گردانید بحضور سرور ان انگلیشیہ اینجا دارباب کونسل ولایت نام عظمی بہر سانیدند اندک مکدر شد و چندان خوشش نیامد و مختار الدولہ نادان با وجود چنین تواضع نمایان برائے استقلال و حمایت خود ہیچ گونہ عہد و پیمان از ارباب کونسل کلکتہ نگرفت اگر می خواست و چنین رعایت عظیمہ بنا کارہاے خود را از حضور کمپنی و ارباب کونسل ولایت انگلیشیہ استحکام میداد و کسی را مجال آن نمی شد کہ بطرف او نگاہ تندے نماید تا بہ کشتن چہ رسد و اگر احیانا کشتہ مے شد در انتقام و مکافات قتل او قیامتے برپا مے شد بلکہ ریاست آن ملک از اولاد شجاع الدولہ منتقل گشتہ با ولاد مختار الدولہ مے رسید لیکن چون دوائر فلکی مقتضے استیصال اہالے این دیار است ہر کہ ایدہ ترمردم است رب النوع اینہا مے شود و با کسانیکہ تجربہ کاران روزگار و نہایت دانا و ہوشیار ند معاملات روے دادہ ہر کارے کہ باید میکنند و انچہ باید بفراسخ ازان دور تر میروند القصہ بنارس با توابع و لواحق از ممالک محروسۂ شجاع الدولہ منتزع گردیدہ ضمیمہ بنگالہ و

عظیم آباد گردیده در معاملات ملکی صوبهٔ اوده و الله آباد و چهرگڈه و کوڑه و اتاوه وغیره ملک روهیله نیز بے رضا و اطلاع مستر جان برشتو هیچ امرے امضا نمے یافت و آصف الدوله مکرر برائے فارغ بالے و آسایش خود ببانگ بلند سے گفت رؤس الاشهاد گفتن آغاز نهاد که مستر جان برشتو برادر من و مالک و مختار کار هاست هر چه بفرماید همه ها اطاعت نمایند و از افواج آراسته بدو سرداران بعریضهٔ آورده او آزرده نامطمئن بوده ادائے تنخواه آنها در جنب اخراجات بیهوده خود عیث و بے فائده سے شمرد لهذا در باطن قاصد استیصال آنها که فی الحقیقة خود را بے پر و بال ساختن بود گشته درین داعیه کوشیدن گرفت ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

ذکر جنگانیدن آصف الدوله مختار الدوله را با نجیب پلٹن و متاصل شدن فوج مذکور بتقدیر آمر کن ✣

شجاع الدوله مغفور چار پنج هزار کس بنجابے منعلس شاه جهان آباد و اطراف و جوانب را جمع نموده فے نفر پانزده روپیه مواجب مقرر کرد و سید احمد نامے را بریاست آنها معین نموده در تربیت آنها بضابطهٔ پلٹنهاے انگلیشی اهتمام فرمود هر چند بندوقهاے ایشان فتیله دار بود اما در شلک چابکے و چالاکے برابر چقماقے داشت بلکه چست تر ازان چه درین جماعهٔ بنجابی بوده اند و پاس خاطر و مراعات اینها زیاده از دیگران سے شد آصف الدوله که از رفقاے پدر بزرگوار و در فکر براندا ختن آنها و بے پر و بال ساختن خود بود آنها را که بطرف کاسے متعین بوده اند طلبید چون رسیدند و ورتر از لشکر خود امر باقامت نمود و فرمود که توپها را داخل توپخانه نمایند آنها بعضے ازان اضراب داخل توپ خانه نموده یک ضرب یا دو تا نزد خود داشتند برای فرستادن آن هر دو ضرب و بندوقها هم حکم نمود آنها دانستند که ارادهٔ ندادن طلب و استخفاف و بے آبروئے و تفرقهٔ انجماعهٔ منظور دارد جواب دادند که هرگاه چنین حکم سے شود وجه مشاهرهٔ ما که در سرکار است عنایت شود تا بندوق و توپها داخل کارخانه و خالسا مانے کرده آید برآشفته بنجار الدوله فرمان داد که اینها سر تابے سے نمایند تادیب و گوشمال شان باید پرداخت او عذر خواست که ملازمان سرکار اند حق بجانب دارند وجه در ماهه خود سے خواهند دیگر غرضے نیست گفت اگر شما بر سر شان نمی روید ناچار من میروم او دید که بسرگاه خود قاصد شود و من استنکاف نمایم در عالم نوکرے نامناسب و موجب کمال آزردگے و برهمے فیمابین خواهد بود بضرورت اطاعت فرمان نموده با فوج ملازم خود و متعینهٔ سرکار سوار شده بمقابله شتافت آنها ناچار آنکه میر احمد مرده و سردارے نداشتند باز هم صفوف آراسته جنگیدند و کار بجائے رسیده بود که اگر اندک اعانتے از جائے بآنها رسد مختار الدوله را از پیش برداشتند لیکن چون از دهام بطرف مختار الدوله بسیار بود و سامان بے پایان همراه داشت لعبزد و خورد لائق و مقتول و مجروح شدن یاران موافق که جماعهٔ کثیرے از طرفین رهگراے بیداے عدم گشتند شروع قلیلی چون مجروح و مایوس از ظفر باقی ماندند آن زمان هر یکے راه فرار پیش گرفته بطرفے خزید و خلقے بسیار از طرفین که همه ملازم آصف الدوله و زور بازوش بودند نابود و تباه گردید و آن ابله شادمان و خوشنود گشت اکثرے از ملازمان خصوص بعض خواجه سرایان که شجاع الدوله بتتبع افواج انگلیشیه آنها را جرنل قرار داده همراه هر یکے شش هفت پلٹن و چندین ضرب توپ و اسباب و سامان آن مقرر و معین نموده بود باحوال صاحبزاده بلند اقبال سپے برده خیالاتے چند در دل خود سے تراشیدند ازان جمله بسنت خان خواجه سرا که بسیار معتمد علیه شجاع الدوله و فی الحقیقة خلے از جرأتے بنود با مختار الدوله دعوے همچشمی داشته سر باطاعت او فرو نمے آورد لهذا مکرر تاجاقیها با همدگر روے داده بوسائل و وسائط تصفیه سے یافت درین ضمن یکنوبت کدورتها افزوده از حد آمیزش تجاوز نمود و آصف الدوله نیز در باطن از مختار الدوله بسبب اقتدار و خودرائی او و اتفاق با مستر جان برشتو آزرده گشته در فکر براندا ختن

او مے بود بستن خواجہ سرا سے مذکور کہ بجرنیلے مشہور بود بمرد داعیہ آصف الدولہ پیدا کرده خواست کہ بطور سے قابو یافتہ کار مختار الدولہ را باتمام رساند فی الجملہ رضاے آصف الدولہ درین خصوص حاصل نمودہ با ملتانا میرزا سعادت علے ہم سازد کہ ہرگاہ من مختار الدولہ را تمام کنم شما علے الفور با چند کسے کہ دارید سوار شدہ حاضر آئید من او را کشتہ حضور آصف الدولہ خواہم رفت درہان گرمے کار او ہم باتمام رسانیدہ شما را بر وسادۂ ایالت خواہم نشانید

ذکر انجام یافتن ایام عمر و دولت مختار الدولہ و بستن خواجہ سرا از پی ہم و بدر رفتن میرزا سعادت علے در حدود بنجف خان صحیح و سالم

چون مشورہ ہاے مرقوم الصدر تصمیم یافت بستن خواجہ سرا از سر نو بجیلہ و تزویر بناے آشتی ہا گذاشتہ وعہود و مواثیق کاذبہ کہ دران دربار رواج دارد درمیان آوردہ دعوت مختار الدولہ نمود معہود آنکہ از اول روز تشریف آوردہ ہر دو وقت طعام بخانہ اش خورد و اوقات تمام روز و شب بلہو و لعب ہما نجا بگذراند و آخر شب بدولت خانہ خود معاودت نماید چون مرگ او رسیدہ اوقات حیاتش منقضی گشتہ بود قبول نمود در روز موعود کہ پایان زندگانیش بود بدربار آمد و از آصف الدولہ حضیت گرفتہ قاصد خانہ بستن گردید بستن تا آن زمان بعض مخلصان خود را کہ از ان جملہ ہر دو خواہر زادہ میر قدرۃ اللہ پسران عمہ زاد میر ابو پسران میر باقر بودند یکے مراد علے و دیگرے لطف علے نام داشت برارادۂ خود آگاہی دادہ بقتل مختار الدولہ برانگیخت چون مختار الدولہ بکروفر امارت بدر خانہ بستن رسید بستن تا سر دروازہ استقبال نمودہ بکمال تواضع و فروتنے از سوارے فرود آوردہ بجائیکہ برائے او مسند گسترده بودند آوردہ نشانید چون سوم تالبستان بود در لشکر اکثر ارباب استطاعت درسا خود زمین را کندہ تہ خانہا ساختہ بودند بستن ہم تہ خانہ بتکلف در جاے خود آراستہ گویا برای ہمین کار مہیا داشت چون آفتاب بلند شد مختار الدولہ را تکلیف نمود کہ در تہ خانہ باید نشست او باقتضاے قضا پذیرفتہ در آنجا رفت بستن بعرض رسانید کہ رخت دربار از بر کندہ بآرام و بے تکلف بہ نشینید و زنگہ مرغوبہ اش را ہم حاضر ساختہ اقداح افراح بگردش در آورد بعضے از اقربا مختار الدولہ بحضور نقیر مے گفت کہ در شراب سمے قتال آمیختہ دادہ بودند اگر نمے کشتند باز ہم مختار الدولہ مے مرد خلاصہ چون قریب نصف روز گذشت ممتاز الدولہ بعضے از مصاحبان را ہم رخصت کردہ بتہیہ خواب آخرت مستعد گردید چون از ہمراہانش کسے نماند و خدمتگاران ہم جا بجا آرام گرفتند میر مراد علے برادرش باو دست یکدیگر نگرفتہ بے خبر در تہ خانہ در آمدہ بزیر تیغ بے دریغ پیکرش را رنیزہ ریزہ کردند و بعضے از خدم او کہ حاضر بودند از خوف جان گریختہ خبر بخیمہ اش بردند و بستن خواجہ سرا با فوج خود را مع توپہا تیار کردہ با دو سہ کمپنی تیار و مستعد حضور آصف الدولہ آمد مستحفظان ابواب کمپنی ہا را باندک فاصلہ از خیمہ آصف الدولہ توقیف فرمودہ او را تنہا گذاشتند کہ بحضور رود او ہم در عین سکر مسلح و با یراق شمشیر کشیدہ آمدہ آداب مبارکباد تقدیم رسانید کہ دشمن دولت را حسب الامر کشتیم آصف الدولہ بر جان خود ترسیدہ گفت شمشیر کشیدہ چرا آمدے مگر ارادۂ من دارے گفت چہ مجال کہ داعیۂ نمک حرامے داشتہ باشم گفت شمشیر دور کن آن اہل گرفتہ شمشیر را دور انداخت چون بے شمشیر ماند آصف الدولہ بمردم حاضر اشارہ نمود تا بکشند حسب الامر او ہم ہمان نفس سر در پے مختار الدولہ گذاشت عمو یا خالہ زادے او کہ بمیرزا کلان شہرت داشت و اکثر در حضور آصف الدولہ مے بود بعد کشتہ شدن بستن در رسید او را مقتول دیدہ و متحیر گشتہ برای حفظ آبروے خود تیغ کشیدہ گفت اگر کسی متعرض من نباشد مرا ہم با کسے تعرضے نیست آصف الدولہ

برخود ترسیده گفت بیرون رو کسی را با تو کاری نیست او بآواز بلند گفت که اگر او برود کسی با او متعرض نشود او هم متنبه شده در رفت چون جرأتی داشت کسے هم با او نیاویخت میرزا سعادت علے بجرد اشتهار کشته شدن مختار الدوله خود را بسلاح و یراق آراسته بر سر اپ خود سوار گشته تا بخیمه گسائیان که سالاران عمده لشکر بوده اند رسیده تمام شدن بست خواجه سرا شنیده چون باین هیأت برآمده بدنام و انگشت نما شده بود دست پاچه گردید که چه کند نه معقد و رتاختن بر میرزا اما سے آصف الدوله داشت نه یارا سے ماندن ناچار از گسائین استمداد نمود که اگر رفاقت سکنے برادر را برداشته کار از پیش سے بریم و تراد ر ملازمان درجه اعلے خواهد بود گسائین جرأت نیافت چون میرزا سعادت علے از نصرت گسائیان مایوس گردید اسپ جلد گامے درخواست او مادیان سوارے خود را که بسے چل کرده رفتن معتاد و نهایت سبک رفتار جلد گام بود تیار کرده فرستاد و میرزا سعادت علے بر او سوار شده بالتفصل حسین خان که اتالیق و مربے و معلش بود و معدودے از رفقا در رفت و بدون مزاحمت سالما از حدود ممالک آصف الدوله گذشته در حدود میرزا نجف خان رسید ذو الفقار الدوله نجف خان بهادر شنیده بقدم نیازمندے استقبال نموده ملاقات فرمود و باحترام و عزت آورده در خانه خود جای داد و محالات چند برا سے معاش او مقرر کرده چند هزار سوار و پیاده بر رفاقت او ملازم گردانید اما در آمد و رفت و ملاقاتها نهایت پاس ادب مرعے داشته آمدن میرزا سعادت علے را بخانه خود کمتر مے خواست اکثر خود رفته در نهایت فروتنے و تواضع سلوک مے نمود و اگر احیانا میرزا سے مرقوم بخانه اش مے رفت تا سر دروازه استقبال نموده آورده بر مسند خود مے نشانید و خود با دب فروتر مے نشست +

ذکر مقهور گشتن محبوب علی خان خواجه سرا که از طرف شجاع الدوله حاکم کوڑه و اٹاوه بود بدست کپتانان انگلیشی حسب الامر آصف الدوله مهجور از عقل و شعور

سرداران عهد شجاع الدوله بلاحظه این حرکات و اوضاع خاطر پریشان و هر یک بدگمان گشته چاره خود جستن آغاز نهادند اما چون در هندوستان الحال نوکرے نمانده و سردار مقتدرے هم چنانکه صاحب عزم و جرات و سپاهے دست عالی همت باشد در قطرے از اقطار پیدا نیست ناچار بمباشات مے گذرانیدند ازان جمله محبوب علی خان خواجه سرا که اندک مایه جرات و غیرت دارد و بمشاهده اطوار صاحب زاده خود حیران بود که چکند اما فوج و اسباب شایسته همراه داشت مع سوار و پیاده ها سے برق انداز حقاقے جمعیت ده دوازده هزار کس با او بود و در طرف کوڑه و اٹاوه که بسجد و ممالک مرهٹه اتصال دارد حسب الامر شجاع الدوله بکروفر امارت در کمال سطوت و اقتدارے مے گذرانید آصف الدوله را استیصال افواج همراهے او هم در خاطر گذشته داعیه آن نمود که او بطرفے بدر رفتن نیافته مضمحل گردد و با معدودے در حضور آمده حاضر باشد او نیز باین اراده بے پر و بده مے خواست که اگر آصف الدوله اراده خود اظهار کند آن زمان نباچارے ننگ نمک حراسے بر خود گوارا نموده بذو الفقار الدوله نجف خان بهادر ملحق گردد آصف الدوله با مستر جان بر شته مشوره امر مذکور نموده فوجے از ارباب انگلیشیه بسرداری کپتانے چند باین کار معین نموده مخفے از اغیار روانه نمود و سبب برکندن افواج ملازم خود از بیخ و بن آنکه چون آسایش و دست و روز و شب مخمور با مصاحبان خود بود و از هر امرے که غیر بازی طفلانه مثل پتنگ بازی و مرغ جنگانے و چوپڑ و امثال و لک باشد نهایت نفور و بیزار است نمیخواهد که ساعتے بلکه آنے رجوع بکار ها ریاست و سروری نماید و ملکدارے و اسپهبدے چاره ندارد بغیر از اشتغال بامور عظیمه و فکر بلیغ و مصاحبت بعملداران کارگزار هوشیار و استماع جواب و سوال آنها

وملاقات وصحبت باهریکے از ملازمان وتسلیه ودلجوئے آنها وآصف الدوله با آنکه احمال انواع مکاره وآلام بنا بر ریاست است متحمل امور مذکوره براو اگرچه آسانے هم باشد نهایت دشوار واز جمله متعذرات بلکه محالات است وانگلیشیان راسے داند که وجود مثل من سردار بے آزار مغتنم دانسته راضی بایذاء واضرار من هرگز نخواهند بود بستر آنکه زمام ملک داسے بدست آنها سپرده فارغ البال بسبه برم واصحاب انگلیشیه که نهایت فطن وهوشیار اند فی الحقیقت وجود چنین کسے را لطیفهٔ غیبے ونعمت غیر مترقبه شمرده وبخوبی تمام خوشش نخواسته اورا مع اصحاب او مطلق العنان داشته اند وکارسے با او واتباع عزیز او ندارند بلکه آنقدر که او ومصاحبان مرغوب او را باید مهیا داشته راضے وخوشنودش مے دارند ودیگر کل معاملات مالے وملکے وانتظامش مع افواج وآراستن اسباب حروب در قبضهٔ اختیار خود داشته در پرده نام از مالک ملک وفوج وخزاین وجمیع کارخانجات واسباب وآلات حروب خود اند حسن اتفاق آنکه طرفین همدگر را مغتنم مے شمارند اما خانهٔ شجاع الدوله که یادگار امرائے عظام ودرین ایام قائم مقام سلاطین هند وخانه امید لکوک مردم وعمدهٔ وعمدهٔ زاده هائے این مملکت وسیعه بود مسکن وماواے بعض ارازل ولواج که مصاحبت آصف الدوله دارند مانده اثرے ازان بزرگواران بلکه اقربا وخویشان شجاع الدوله وصفدر جنگ وبرهان الملک پیدا نیست جائیکه بیست سے هزار سوار جرار وپنجاه شصت هزار پیاده برق انداز چابک دست وهزاران عمده هائے بانام ونشان بوده اند وتجار وصناعان هر پیشه درکمال رفاه بے وسواس واندیشه بسر مے بردند لشکر او همسرے باسواد اعظم شاه جهان آباد ومعموره آن داشت الحال مثل ده ویران ومفلوکے چند خسته وحیران وپریشان افتاده اند ومعدودیکه رفاه وجاه دارند پیاده هائے بکسر به چند اند که در غیر این زمان نوکرے دوسه روپیه سرمائه فخر واعتبارشان بود یا فیلبانان واقربائے آنها وکماران واتفار فاعتبرا اولے الابصار

القصه کپتانان مذکور با سه چار پلٹن بهانه رفتن بطرف دیگر مثل مسافران که ازان راه گذرند متصل بمعسکر محبوب علی خان رسیده قاصد ملاقات با او شدند او نیز مضائقه نکرده ملاقات نمود با همدگر دیدوبازدید بعمل آورده معلوم نیست بچه تقریب بناے ورود بآبادے گذاشته آمد چون محبوب علی خان داخل دارالحکومة خود گشت فوج وتوپخانه را بیرون شهر در معسکر گذاشت بعد سه چار روز کپتانان فوج خود را آخر شب در کمال اخفا آراسته توپها را بضابطهٔ خوب درست داشته از جائیکه لشکر داشتند کوچیده اول صبح صادق بر سر معسکر محبوب علی خان رسیدند مردم آنجا که خبر از جائے وکارسے نداشتند کسے برائے قضاے حاجت رفته وکسی در خواب غفلت خفته گرمعدودے از تلنگ هائے سنتر سے که عبارت از پاسبانان بیدار وتیار اند بجائے خود ایستاده بودند بضابطه که دارند استقسار ومزاحمت نمودند افواج انگلیشیه اطاعت نکرده متصل به پلٹن شلک رسیده استاد وبعض از سردارانش در میان معسکر آمده گفت که ما بطرفے مے رویم از میان لشکر که راه آنجا غیر ازین نیست خواهیم گذشت مردم لشکر ممانعت نمودند اینها نشنیده بسرخاش پیش آمدند مردم لشکر محبوب علی خان که تیار بنودند بمجرد یک شلک جماعهٔ کثیر مجروح وباقی ماندگان مشوش گشته راه گریز پیش گرفتند وتوپ وبندوق واسباب آن بضبط سرکار درآمده اسباب سپاهیان بغارت رفته هاے لشکر رفت محبوب علی خان این ماجرا شنیده بکار خود درماند چون عند الملاقاة عهد وپیمانے شده بود لهذا درت از کپتانان مذکور رخصت گرفته مع اسباب خود بخدمت آصف الدوله رسید او که همین صورت مے خواست بعد رسیدن مشمول عواطف نموده وسیصد سوار معین داشت ولطافت علی خان خواجه سرائے که او هم باصطلاح کیدان بلکه مالک یک برگیڈ بود که عبارت از چار پنج پلٹن است دو سه پلٹن همراه داشت بمشاهدهٔ این حالات قاصد رستگارے خود گشته راهے برآبدر شدن مے جست چون همیشه معهود بود که فوجے از سرکار شجاع الدوله در حضور بادشاه باشد وشخصے برائے

این کلمه تجویز مے شده او همین را غنیمت شمرده کار سازیها بمردم داده تعیناتی آنجا گرفت و بجهنور پادشاه رفته با میرزا نجف خان فرزند الدوله و دیگر اعیان آنجا ساخته الی الان که اواسط نود و پنج هجری از مائهٔ سیزدهم است بسر بردن در آنجا مغتنم مے داند و همدران ایام پیر او دران مختار الدوله که در کمال اقتدار بودند بسبب هیچ کارگیها مصدر امرے نگردیده مقید شدند و اموال و اسباب و منامع اموال مختار الدوله بضبط سرکار درآمد و بزودان او مع بعض ملازمان و اقاربش بانواع شدائد مبتلا بوده آخر الامر رستگارے یافتند و برائے پسر مختار الدوله و دختر او و زنش که از بنے اعمام او بود جاگیر یک لک روپیه سالیانه تقرر یافت هنوز سید محمد خان و سید عزیز خان اسیر دام بلا بودند که فقیر هم بحسب تقدیر وارد لکهنو گردیده و دران ایام آصف الدوله مع کل اتباع و سر جان شور شوڈ وغیره اصحاب انگلیشیه همه درانجا اقامت داشتند غیر از نواب بیگم زن وزیر الممالک صفدر جنگ بنت برهان الملک مادر شجاع الدوله و بهو بیگم زن شجاع الدوله دختر موتمن الدوله محمد اسحق خان بهادر کلان که بنا بر عدم موافقت با پسر و بهبره و الفت و انس منیر آباد و بیوت آنجا که ساخته و آراسته شجاع الدوله انداز ان مکان نچنیده در مساکن خود اقامت داشتند *

ذکر ورود مسعود این اوراق در بلدهٔ لکهنو و فیض آباد بحسب اتفاق *

مخفی نماند که تولد فقیر در مسکن آبا و اجداد پدرے و مادرے دار الخلافه شاه جهان آباد است اجداد پدرے این بے مقدار سادات بنے حسن از اولاد ابراهیم ملقب بطباطبا اند و این ابراهیم از اجلهٔ سادات کرام و اعلام عظام اهره است یکی از اجداد فقیر بعد انتقال از مدینه طیبه در مشهد مقدس رضوے علے مشرفه السلام سکنی اختیار نموده ازان باز متوطن آنجا بوده اند یکے هم ازان مکان ملایک آشیان وارد هندوستان گردیده در دهلے و بعد در شاه جهان آباد توطن ورزیده و اجداد مادرے فقیر سادات موسوے اولاد امام زادهٔ عالے مقدار سید احمد بن موسے بن جعفر علیهما السلام مشهور بحضرت شاه چراغ و متوطن دار الملک شیراز اند نزار فائض الانوار شش در شیراز از نهایت معروف و مطاف و حاجت روائے اصناف خلائق است و کرامت بسیار و خرق عادت بے شمار ازان آستان ملایک پاسبان بکرات و مرات پیرایهٔ ظهور یافته و مے یابد چنانچه نور باران آن رواق بین الافاق از نهایت اشتهار از انقاد اظهار بے نیاز است جد مادرے فقیر سید زین العابدین عمه زادهٔ مهابت جنگ بود بعد انتقال آن مرحوم والدهٔ او یعنے جدهٔ مادر فقیر عمه مهابت جنگ حسب الوصیه مرحوم مرقوم عجلت در کتخدائے والدهٔ فقیر نموده ازین کار انفراغ خاطر حاصل نمود چون سید مرحوم مذکور پس از کشته شدن اعظم شاه ترک نوکری نموده مادام الحیوة متروے بود بکتخدائے والدهٔ تا هفت سال دیگر بهر صورت گذشت درین ضمن تولد فقیر در سال چهلم از مائهٔ دوازدهم هجرے در بلدهٔ شاه جهان آباد روے داد و پس از دو سال دیگر برادر دوے فقیر سید علے لقب نیز با بعرصهٔ هستی نهاد و فقیر در سال پنجم از عمر شریف خرام و برادر مرقوم سه ساله بود که عسرت زور آور دجدهٔ والده جمیع اولاد پسر خود را مع هر دو برادر مادر همراه گرفته و خانه ملکے را فروخته از شاه آباد برآمده خود را در مرشد آباد بنگاله که مهابت جنگ برفاقت شجاع الدوله ناظم صوبهٔ مذکوره همانجا اقامت داشت رسانیده و اولاد پسر خود را بدست برادر زادهٔ خود مهابت جنگ سپرد و بعد چند روز مهابت جنگ بیاورے اقبال نظامت صوبهٔ عظیم آباد یافت والد مرحوم برفاقت او در بلدهٔ مذکوره رسیده لوطن گزید یازان زمان الی الآن که سال نود و پنجم از مائهٔ دوازدهم هجرت است درین مکان ایزد تعالے بکام و آرام و بعزت و احتشام نگهداشته بیت مملوکه و محالات علوکه و التمنا بقدر قسمت که در ظاهر بسبب غفران پناه مهابت جنگ میسر آمده در قبضهٔ تصرف داوقات درگذرانست

در سنه هشتاد و هشتم از مائه دوازدهم هجری بنوعے فقیر بسبب همان معامله زمین دارے که مرهون احسان شده از سالها بود دازدو امید مدفع و تلبیسات اشتم خسارهٔ مبلغ پنجاه شصت هزار روپیه کشیده اسباب خانه و زیور و ظروف هم را فروخته دیگر هزار روپیه سودے از مهاجنین قرض گرفته از عهده ضمان برآمد و از دست تقاضائیان خصوص عمله نفاست که بے موجب کمیش هفته آزرده خاطر گشته در مقام معاوده ات بودند رهائے یافت و حاصل التمغا که وجه معاش منحصر بهمان بود در باید اداد اے قرض تقریر یافته حواله مهاجن شده راهے برای معاش و تحصیل وجوه آن هرچند اقل قلیل باشد از هیچ سود در نظر بنود تا آنکه بعد ماهے مائے قدر سر رشته احسان امیر الدوله جنرل گاڈرڈ بهادر فتح جنگ که در زمره انگلیشیان بلکه در انواع نفسان درین عهد زمان مثل او بر آنفقیر صفے الحقیقة برای جمیع آشنایان بلکه کل هندیان دیگرے معلوم و مشهود نیست بقلعه دارے چناڈه که از قلاع متینه مشهورهٔ متصل بنارس بر لب دریا گنگا واقع است از کلکته مامور گشته بعظیم آباد رسید چون با فقیر از سابق رابطهٔ معرفت و آشنائے داشت بملاقاتش رفتم احوال فقیر دیده و شنیده نهایت تاسف نمود و فرمود که چون درینجا الحال کارے ندارید همراه من بیائید انچه میسر شود باتفاق خواهیم خورد و نبده تکلیف آن شفیق از الطاف خفیهٔ ایزدے شمرده همراهش گزیده روزے چند بعد رفتن او راهے گشته بقصبهٔ چناڈه رسید مداخل آنجا بقدر مصارف ضروریه اش هم نبود اما فقیر را در کارهائے مالی آنجا مختار ساخته نهایت رافت و عنایت مبذول حال نبده داشت تا زمانے که لیاقت اقامت فقیر مع اهل و عیال داشته باشد از سرکار خود آراسته داد و بجرهٔ سوارے خاص خود که بمثابهٔ خانهٔ وسیع خشکے بود بعظیم آباد فرستاده و زاد راهے داد عیال مرا طلبیده وسه صد روپیه نقد در سر راهے بنام اطفال مقرر فرمود و شموع کافورے وغیره ما یحتاج را نجا سامان خود فرمان داد که انچه مراد در کار باشد بلا پرسش رسانیده باشد با این حال کمال احترام در ملاقات و دلجوئے همه اوقات نموده فقیر را خوشنود میداشت چون سید است که مداخل قلعهٔ دارے بمصارفش وفا نمے کند و شنیدند که افواج آصف الدوله که بداب انگلیشیے مودب است سردارے که از عهدهٔ تربیت و خبر گیرے آن و آراستن اسباب حرب بیکه مناسب فوج مذکور باشد برآید ندارد و همین قرار یافته که کرنلے از فرقهٔ انگلیشیان بمرضے آصف الدوله برین کار معین شود جنرل مذکور را که دران وقت کرنل بود بخاطر گذشت که اگر این کار بنام او مقرر شود مناسب است و خاصے از فائدهٔ طرفین نخواهد بود لیکن چون با مسٹر جان شیئر آشنا نبود و خود اظهار خواهش این کار لائق نمی دانست با فقیر درین خصوص استشاره نمود فقیر گفت که خط سپارش فقیر بنام انگلیشے که او با شما آشنا باشد نوشته باید داد تا نبده بتقریب تحصیل کارهاے خود در بنارس رود و بوساطت انگلیش مکتوب الیه با مسٹر پرشو ملاقات نموده بتقریب این امر باحسن وجوه بدون اظهار درخواست شما نماید باشد که حسب خواهش شما سامانے میسر آید پسندیده فقیر را مرخص نمود فقیر اهل و عیال و اکثر رفقا را همانجا گذاشته با معدودے از همراهان از قصبهٔ چناڈه کوچیده عازم فیض آباد و لکهنؤ گردید چون بلدهٔ جونپور در راه واقع است عبور فقیر به بلدهٔ مذکوره اتفاق افتاد صحبت فضائل و بزرگوارے برگزیده حضرت بارے السید السرے البرے عالیس بالحرے مولانا محمد لعسکرے روح الله روحه ازمد تها سالها معاصر فوز این بے بضاعت سعادت اندوز بود و در قصبهٔ چناڈه تلمیذ سدید آن سید سعید مولوے مغفرت علیه الله تعالے بلطفه الخفی والجلی تقرب پیدا کرده و فقیر در خدمت او مستفید بود محامد آن بزرگ والا دودمان از زبان او بالبسط بیان شنیده آرزومند ملاقات آن صاحب مقامات و سعادات گردیده بخدمتش رسید و دو ساعت کامل بالبشر حضور او مشرف گردید و حسن بیانش را که مجمل از تفصیل فضائل او بود بگوش خود شنیده بمراتب زیاده تر از انچه شنیده بودم خود دیده چون ذکرش

درین کتاب لبطریق تبرک واجب بود فقرۂ چند از احوال آن مجسمۂ خصال بزبان قلم داده بعد ازین شرح احوال این سفر سعادت اثر خواهد نمود ✤

ذکر مجملے از اوصاف عنوان صحیفهٔ حق گزینے دیباچهٔ کتاب راستی و راست بینی مجموعهٔ فضل و دانشوریے مولانا محمد عسکریے روح اللہ روحه و اوصل الینا فتوحه ✤✤

از سادات کرام و اعیان ذوی الاحترام شهر جونپور است نظم بود آن سید ستوده خصال ✤ راسخ العلم متقن الافعال ✤ کرده از علم خویشتن اخذ کتاب ✤ نه علی العکس ان ذاک لعاب ✤ منطقش راز دار علم و حکم ✤ در اشارات اوشفا غم چو لعبت ارسطاطاز دار ✤ منحلے زو غوامض اسرار ✤ در جامعیت انواع علوم و اصناف فنون وحید اعصار و در حسن بیان و طلاقت لسان فرید ادوار مدة العمر با فادهٔ و افاضهٔ علوم اشتغال داشت و به تقلیلی از وجه معاش قناعت ورزیده همت بر زیاده طلبی نگماشت و هر چند که تحصیل اکثرے از کتب متداوله بطوریکه معمول و متعارف بین الناس است نکرده اما بذکاء طبیعت و صفاے قریحت و شدت غیرت عدم فهم مطلب باستعداد ادراک معنی لفظیه و مواد ے هیات ترکیبیه مطالعهٔ کتب نموده در جمیع فنون معقول و منقول و فروع و اصول به تبحرے تام و قوتے تا الکلام بهر سانید مغلقات و مشکلات هر فن را بحل نمود ے بر صفحهٔ تقریر میرنگاشت که تشکیک هیچ متشکک را دران مدخلیتے نمی گذاشت طلبه علوم و ارباب استعداد از هر دیار دور و نزدیک بخدمتش رسیده استفاده میکردند حافظ نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت ✤ بعنوه مسئله آموز صد مدرس شد ✤ از علوم رسمیه درگذشته متلدد و ار پابند عادات و رسوم نبود شیوه اش تجرد منشی و پیشه اش خود شکنی بود و نه خود فروشی جهانے غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ✤ ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است ✤ اشتغالش تدریس که بهترین اشتغال ظاهر و خوشترین وسیله ستر احوال باطنیه است جهت اطاعت امر مرشدش بود و بشیخ بهائے حدیث علم رسمے در خرابات ✤ بلاے دفع چشم بد سپند است ✤ طور آن یگانه با اطوار فضلاے این زمانه نابود لا حد دل من از همه خوبان تراگرفتار است ✤ خراب طور توام ورنه حسن بسیارست ✤ اظهار فضیلت را از جمله رذیلتے انگاشت و به جسته را که باعث عجب و سخوت گردد بتر از سیئه می پنداشت عرفے حسن عبادات را برقع نسیان زدن ✤ نوشتی اعمال را لوح و قلم داشتن ✤ با فضول نا آشنا و از سمعت و ریا بسے میرا گاهے بر زبانش عیب کسے با منقصتی چه صراحة و چه تعریضاً و کنایةً نرفته اگر کسے در حضرتش باین قسم سخن آغاز کردے از سعت خلقی که داشت صریحاً منع نکردے بل بنوعیکه براو گران نیاید بحدیثے دیگر پیوستی ذاقانے خوش خلق چو مشک چینی از حلم ✤ پر مغز چو جوز هندے از علم ✤ روزے حکایتے که نمونه از حسن تقریر او ست بمن فرمود که مرا با شیخ صدر جهان عرف میان انگنون که از اعاظم مدرسین و فضلاے وقت خود بود و در فن معقولات و مناظره دستی تمام داشت اما بنا بر ابتلا به لبیه تقلید در قید تعصب بود و راه بطالبے نمود اخلاصے بود و ایشان را از نظر شفقت بر من زیاده از اندازه روزے در خانهٔ ایشان نشسته بودم و کتاب فوائح میر حسین میبذی علیه الرحمه در دست و بر خواندم چون تشنیع من طاعنان شان بمن مخاطب ساخته گفتند که بیائید ما و شما مناظره کنیم تا معلوم شود که حق با کیست یا مذهب شیعه از انجا که اتباع ائمه و فضل و علم و در سن و سال از سن فزون تر بودند بکمال ادب عرض داشتم که مرا چه یارا که با شما طریق مناظره بپیش آیم باز همان سخن آغاز کردند بدستور بعذر خواستم باز بهمان نوع گفتند و مبالغه و ابرام از حد بردند

لاعلاج شده گفته هر چند امثال ما را با امثال شما مناظره کردن سوء ادب است لیکن بنا بر اطاعت امر ناچارم پس می گویم که اثبات حقیقت احد الفریقین از آیات کلام الهی و احادیث حضرت رسالت پناهی ﷺ که اول دلیل ذو وجوه است و ثانی احتمال وضع و اختراع و تاویل دارد و خالی از صعوبتی نیست و مدار تسنن و تشیع برین است که افضل الناس بعد نبی ابو بکر بن ابی قحافه یا علی بن ابی طالب علیه السلام و افضل را لابد است از مابه الفضل اولا سخن در مابه الفضل کنیم یا قطع النظر از آیات الهیه و احادیث نبویه تا افضلیت هر که افضل باشد آشکار و پیدا گردد و پس سؤال می کنم که در عالم بسیار چیزها است از صفات و عادات و صناعات مختلفة النسبة درست و شرافت کدام یکی از آنها مابه الفضل و الشرف تواند بود از تامل اندک در جواب گفتند که صفت علم اشرف و اعلی و افضل و اهی است گفتم در واقع چنان است که صفت علم افضل و بهترین صفات است و کسی انکار آن نتواند کرد اما علوم هم مختلف است و بحسب معلومات و موضوعات متفاوت و درست و شرافت کدام علم بهترین علوم تواند شد تامل وافی کرده گفتند که معرفة الله و علم بصفات الله گفتم که از علی بن ابی طالب چندین خطبه و رسائل و اقوال در معرفت و توحید و صفات باری جل شانه که اکثری از انها بنظر شریف رسیده باشد منقول است و از ابو بکر بن ابی قحافه هم اگر چیزی درین باب منقول باشد ارشاد شود تا بینهما موازنه کرده آید همین که این سخن شنیدند سر بجیب تفکر فرو بردند و بعد از دیری قهقه کنان سر برداشته و دست بر زانو زده خواندند العجز عن درک الادراک ادراک این قول ابو بکر بن ابی قحافه است و مناسبت شده گفتند حیف که تا این مدت درین جهالت و ضلالت ماندیم و از حقیقت کار آگاه نگشتیم الحمد لله که بدولت صحبت شما هدایت یافتیم و امروز بحمد الله یکدیم معما که از نتایج طبع آن سید والا مقام است بطریق تبرک ثبت افتاد باسم سامی علی تا در حل کفی نشافته ام ✤ از علی حیدر علی نیافته ام ✤ باسم کامل مگر بود زدگوید حیف نیست ✤ سر مو در دل یارم وفا میست ✤ باسم شهاب خان گل شنبه زده شرمنده از ان گلچهر است ✤ شه خوبان عرقش آب بروی مهر است ✤ عمر شریفش از هفتاد متجاوز بود و در سنه یکهزار و یکصد و نود هجری بعالم جاودانی رحلت فرمود برد الله مضجعه تاریخ وفات اوست حشره الله مع آبائه الکرام علیهم الصلوة والسلام

رجوع بذکر سفر سعادت اثر که بوسیله آن از بین سید عالیشان سعادت یافته ملاقات ظاهر گردید ✤

بنده در لکنؤ رسیده و با مستر برشتو ملاقات کرده بنوعی که مناسب دید مذکور خواهد کرد نسبت دریادل بنوده لیاقت این کار در ذات سعادت آیات او جای دیگر نمی دانم او را آصف الدوله ظاهر کرده بکرنیل کلنة نویسانید یا بسمع و تجویز دیگری از صاحبان کارمذکور بکرنیل مرقوم معین شد چون تجویز این کار بنام او در کونسل پذیرفتی حکم کرنیل گاردنر صادر یافت مستر جان برشتو فقیر را بین خبر آگهی داد فقیر خوشوقت شد و بروز دیگر از لکنؤ معاودت نموده پیش از ورود خود خطی متضمن این خبر بکرنیل نوشته فرستاد اما او را قبل از ورود خط احضار حکم کونسل رسیده آگهی دست داد بمجرد مشاهده خط مستر برشتو بر احوال فقیر دانشمندی ملازم خود را با هرکارها و بجره سواری و کشتیها بنا بر حمل اسباب برای آوردن عیال بنده در بنارس گذاشته تاکید بسیار بانها نموده خود از راه خشکی بر ڈاک روانه لکنؤ گردید و خطی متضمن این احوال و اخبار که چند نوشته مرقوم شد ملازمی با لاک بسرعت تمام کسار فرستاد تا در راه هر جا برخورد بدهد فقیر قریب بمجیء خط و خبر یافته عیال را همراه گرفته باز بلکنؤ برگشت و قریب بده ماه در انجا بود درین عرصه چار ده ماه که عبارت از یک سال و دو ماه بیست و سه روز ان مدت با آن عزیز قدرشناس جواد و ان بلاد بود

رعایت مبلغ ده هزار روپیه نقد با فقیر نموده کمال تواضع و فروتنی در ملاقات و تسلیه و دلجوئی تقصیر نمود و روادار مفارقت نبوده لیکن نقش او در آنجا درست ننشست مسٹر مدلٹن که بعد مسٹر پرشٹو بکار انجا مقرر گشت و کرنل مذکور امید اتفاق و اتحاد ازو بسیار داشت بسبب اتفاق کرنل با اتوقعے که از مسٹر مدلٹن بود بعمل نیامد صحبت فیما بین همدیگر نهایت ناچاق شد نبده در ابتدا پایان احوال صحبت این هر دو دریافته بابیار مرخص گشته بعظیم آباد آمد ✦

ذکر معاودت ایرج خان از نواح شاهجهان آباد و تفویض نیابت آصف الدوله باو و فی الجمله انتظام یافتن خانهٔ آصف الدوله و پدرود نمودن ایرج خان جهان فانے را در اندک زمان و بعرصه آمدن حیدر بیگ خان کابلی و حسن رضا خان و معزول شدن مسٹر جان پرشٹو و آمدن مسٹر مدلٹن بجاے او ✦

فقیر اول که بلکهنؤ رسید معلوم شد که قبل از ورود این اقل الانام بعد مقتول شدن مختار الدوله چون کسے لائق نیابت دران قدر مردم بے عدد و حصر در نظر نبود بضرورت رجوع بایرج خان کرده بدر رفتن او بعد انتقال شجاع الدوله بهانه جواب و سوال حضور مرقوم شد لازم افتاد و آصف الدوله رقائم استمالت و دلاسا متضمن طلب بنام او تاکید بسیار نگاشت چون او را بر عهد و قول صاحبزاده اعتماد نبود از مسٹر جان پرشٹو که دران اوان مدار علیه ملک و زیر بود استدعاے خط طلب متضمن عهد و پیمان حفظ آبرو و جان و دیگر امورے که خاطرنشان داشت نموده نوشت که تا عنایت نامه سامے نرسد بنده آمدن نمی تواند چون نوشتهٔ مسٹر جان پرشٹو سبب طلب او رسید قاصد لکهنؤ گردیده بعد ورود بمنصب نیابت و رختیار در جمیع معاملات سرافراز و بعنایت خلعت فاخره و فیل و پالکے جمالردار و نوبت و دیگر مراتب امارت ممتاز گشت نبا برانکه با اتباع و اقارب مختار الدوله سرگرانے و فکر تدارک برسر بے و اثرے اوقات ریاست و حکمرانی او داشت سید محمد خان و سید مغرز خان هر دو برادر مختار الدوله و بعضے معتمدان اینها را امور دعتاب ساخته مدتی ممتحد مقید نگهداشت انواع تعذیب و تعزیرات برآنها نموده هر چه توانست از دست شان کشیده گرفت فقیر هم بپاس سیادت و از انکه خاندان مختار الدوله شعبهٔ از سادات طباطبا و بنے اعمام این اکثرین خلق ه[illegible] آنها نموده اما جبدان سودے نبود بعد تحمل آلام و مشاهدهٔ انتقام ایام دولت هر کس رهائے یافت و لکهنؤ [illegible] الدوله مقرر گشته دهها جاگیر بقدر معاملش یافت و هر دو برادر آن مقتول گاه گاه باریاب کورنش آصف الدوله مے شدند و اکثر در خلوت و انزوا مے گزرانیدند محمد علے خان همشیره زاده مصطفوے خان که عمه زاده مختار الدوله و در زمان اقتدارش عروسے داشت با فقیر از عظیم آباد که هنگام دولت عالے جاه وارد بلدهٔ مذکوره گشته تا عهد مهاراجه شتاب رائے عامل و متعهد پرگنه سانڈه و پلیا بود نهایت آشنائی داشت درین وقت که فقیر بر فاقت جنرل گاڈرڈ وارد آنجا شد در دوستی و اختلاط کشاده آمد و رفت بسیار مے نمود و دست و پائے میز دکه بجا بے و مرتبه برسد از دنائت و بے شعورے برادران مختار الدوله و خواجه سرائے مختار خانهٔ پیرسشن واصل با قتضاے تقدیر فائدهٔ بران مترتب نشد فقیر را ملاقات آصف الدوله و آمد و رفت کمتر زبدولت خانهٔ او و ادراک صحبت و خلوت و غیر خلوت میسر آمده و ظاهر از شعور بے بهره نبود مطابق مضمون شعر مثنوے حضرت مولوے رحمه الله تعالے مے نمود مثنوے چشم باز و گوش باز و این زکا ✦ خیره ام از چشم بندے خدا ✦ نهایت بصحبت ارادل و پراج مائل و اگر احیانا دران زمره بخیبے هم بود در پاے منشی از احش ارادل هم نازل و غیر از لهو لعب و عیش و طرب بکار دیگر رغبتی ندارد و ارتکاب سے علے که مردم اوباش متهم مے نمایند در او ضاعش اثرے ازان عمل ظاهر نیست بلکه پرهیزگارانه بنیاد

گاهے به برق انداز سے و تیر اندازے تیر غیب جهان اردلیهاے مقرب برائے استرضاے خاطر آنها رغبتی مے نماید و هر روز از صبح تا نصف روز در باغے یا باغ دیگر از صحرائے بصر سے باتماشاے فیلخانه و بعد هر دو سه روز فیل جنگانیدن و غیر ازین اعمال یا امثال ذلک الافعال هیچ کار استقلال ندارد در زمان حیات و اقتدار مختار الدوله سالار جنگ دفترے را از نبات خود بالپرش بامید پیش آمد منسوب نمود و دلعه گشته شد لیکن انکار آن نسبت داشت آصف الدوله مبالغه بسیار درین کار فرمود سالار جنگ را باین امر راضے ساخت خود متصدے این شادے گشته بخوبے انجام داد و باین عمل هم نهایت رغبت دارد در خانه متوسلان او هر جا شادے شوخ سیکے را گرفته و بطرف ثانے از عمله و اتباع کسے را که اهلش دانست مقرر نموده لشیف بسیار امرد مذکور را بانصرام مے رساند بکار در زمان ورود فقیر هم بخانه قائم خان فوجدار فیل خانه حاضر شده مهتمم شادے خانه او بود

ذکر امام بخش غلام بچه بدنام و اقتدار آن سفله ابتر باقتضاے دور فلک دون پرور

یکے از غلام بچه هاے کسے امام بخش نام نهایت شلتاق و بد آغاز و انجام بود در زمان صاحبزادگے آصف الدوله و حیات پدرش از آقاے خود گریخته تا آصف الدوله رسیده و نهایت مقرب گردید شجاع الدوله بر شرور او آگهی یافته مدتها مقید و مسلسل داشت و بعد مدت بشفاعت اغر رفقا از زندان برآورده اخراج نمود او مخفے در نواح پرگنه نانده مے بود و خبر اقامت خود با آصف الدوله مے نمود بمجرد انتقال نجم الدوله آصف الدوله پروانه طلب او تاکید فرستاده او را طلبید و درین اوقات که فقیر وارد گشته از زمان مرحوم مختار الدوله و سنت علیخان خواجه سرا جرنیل جمیع تلنگه هاے ملازم سرکارش که سے چهل هزار نفر پیاده و چهار پنج هزار طرق سوار و اندگردانیده باقتدارے مے داشت که محسود جمیع سرداران و عمده ها بود فقیر او را کمر دیده و گفت گوے او بگوش خود شنیده خاکسارے دانست که نهایت پاجے و در صورت و سیرت زشت ترین مردم بود لیاقت خدمت گارے که دور و پیدرماه باید داشت بشرطے که از مفاسدے که در او مجتمع بود معرا باشد مصرع گران بود اگر راست پرسے بهیچ ✤ الحقیقه لائق دکان دارے اخس نیک فروشان لشکر را ذل حسن رضا خان نائب بآن درجه و منزلت از او مے ترسید عجب آنکه بعد چند روز از برآمدن فقیر دل آصف الدوله از مصاحبت او سیر آمده در نهایت ذلت و خوارے از ملک خود بدر نمود و لے نمود که او را جاے بابراے سوارے چاروائے دهد جمیع اسباب او را ضبط نموده برهنه پا و سر از خانه و ملک خود بدر ساخت باخبرے از و مسموع نگشت و در دادن زر تنخواه احوال آصف الدوله آنکه از ملازمان غیر اردلیها هر که وجه مشاهره خواهد با او دشمن در سفک دماهم برکسانیکه دست بیدبے باک است بعض کسان قبل از ورود فقیر اجماع و بلوائے برا سوجه تنخواه خود نموده زرها گرفته رفته بودند از ان جمله چند کس هنگامیکه فقیر در لکهنو بود بدستش افتاده چند روز مقید داشته بادم توپ پرانیدند بسبب سیاست آنها اینچه مرقوم شد از مردم همانجا شنیدند والعلم عند الله المجید المجید بعد چند روز از ورود فقیر گماشتهاے هم که سردمعده آن سرکار بود قابو یافته مع اسباب و سامان بدر رفت و دلبشکر نجف خان بهادر پیوست و همین قدر شنیده شد از اقربا سے برهان الملک صفدر جنگ نیز در رفته پناه بدولتخانه نجف خان بهادر برده

ذکر انتقال ایرج خان ازین جهان و بعرصه آمدن حسن رضا خان و حیدر بیگ خان ✤

روزے چند که عبارت از دو سه ماه باشد ایرج خان کارگزار رجے صفادر دربار آصف الدوله و مملکت محروسه او

بوده اندک انتظامے داده بود و از جان برشٹو جواب و سوال داشت که صاحب لفتنت ملکی و مالی کارندانشت زیرا که بابت قرض خود بذمهٔ آصف الدوله دعوے دارند اقساطان مقرر کرده از مالگذاری دست تصرف ملک کوتاه کرده بروبه عهد شجاع الدوله منظور موافق عهد و پیمانیکه میان کمپنی و آن مرحوم بود بعمل آرند و اگر قبول نموده جواب سوال منظور نباشد بنده با صاحب در کونسل گفتگو خواهد نمود و مسٹر جان برشٹو از طلب داشتن او ندانست کشیده چاره می جست تا چه کند درین عرصه ماده سوء القنیه و ضعف دیرینه مبتلا بوده جان بے بقا را پدرود کبد که از پیشتر داشت استداد کرد و منجر باستسقا شد و اندک زمانی که یکماه و چند روز بیش نبود بآن مبتلا بوده جان بے بقا را پدرود سنود و فکر بهم رسانیدن شخصے لائق نیابت در دل آصف الدوله و مسٹر جان برشٹو مرتسخ گشته و تفحص آن افتادند چون حسن رضا خان از عهد شجاع الدوله دارو سنگے با درچے خانه و اندک تقربے داشت درین عهد هم تقرب بیش از پیش بهم رسانیده از حاضر باشان خلوت و جلوت و واسطهٔ جواب و سوال مسٹر جان برشٹو بود تجویز نیابت برای او در خاطر ها گذشت اما ازین جهت که عاملے محض نرا رام و عشرت خواه و از تردد جواب و سوال مردم که لازمهٔ سروری و ملکداری است نهایت منزجر و در اکثر امور تالی مرتبهٔ آقای خود آصف الدوله است او خود هم استعفا ازین امرے نمود و دیگران هم حیران بودند که نیابت چیزیکه منظور است او متصدی آن امر نمی تواند شد این بیچاره را بر اے چه تصدیعے دهند خدا سے داند که بچه سبب برای مسٹر برشٹو بران قرار یافت که نائب دیگر کاردان و معامله شناس برای این نائب بهم رسانیده نیابت کل خواه مخواه باین عزیز باید تفویض کرد معیل بیگ نامے مغل ولایت زاکه از عیاران روزگار و نهایت دنیا دار و از آگره آباد که دران وقت پادشاه و افواج انگلیشے در انجا اقامت داشت بکار ڈاک و داروغگی هرکاره و جاسوسی و طلبیدن اخبار شاه جهان آباد و غیره جاها از سرکار انگلیشے مامور بود چون با حیدر بیگ کابلے سازش و طمع نفعی از و داشت و او هم باغماے سبز برای او می کاشت با مسٹر جان برشٹو از وقت بیمارے ایرج خان تقرب یافت برای خان کابلے مرقوم مے نمود مخفی نماند که این حیدر بیگ و میرزا انور بیگ هر دو برادر کابلے زاده عامل پشه در عهد شجاع الدوله مشاجرات بسیار با عمله های صوبه او بوده اند اما در عمل نهایت سخت گیر و بادوستان هم آشنا بغرض محض در عهد شجاع الدوله بنا باے معامله تهمد مدتها مقید و در کمال مشقت از محصلان شدید بوده اند برادر کلانش خود در جهان دار و گیر مرد و جان بسختی مالگذاری سپرد حیدر بیگ خان بسعی و حمایت برخے از مقربان رستگاری یافت و زنده بود تا آنکه بمد و بخت و اقبال بنیابت ملک دوکر در رسید فی الحقیقة اصالت است عروج نمود انتهی

هر چند حسن رضا خان استنکاف داشت اما بهر سے قسمت و فیض عنایت مسٹر جان برشٹو نیابت آصف الدوله بنام او مقرر و حیدر بیگ مذکور به نیابت حسن رضا خان معین گشته هر دو بعنایت خلاع فاخره و اسپ و فیل تفاوت قدر مراتب امتیاز یافته حیدر بیگ خان بکارهاے مرجوعه پرداخت و حسن رضا خان کما گیر لک روپیه در یافت عیش و عشرت و کمال خلوت مغتنم شناخت و این بیت حضرت خواجه رحمه الله حافظ برخیز تا قدحے پر شراب کنیم ✤ دور فلک درنگ ندارد شتاب کن ✤ مطابق حال خود و غمرده بر ظاهر معنے اش عامل و از آمد و رفت در رکه پیشتر بیشتر داشت مل گشت راست گفته اند بیت هر چه نصیب ست بهم میرسد ✤ گر نستانی بستم مے رسد ✤ هر که آمد تخفیف در فوج و ملازمان نمود هاباے تغیر ظاهر کرد و انقلابے در عمل عهدهٔ خانهاے بعضے خراب و بعضے دیگر را آب و تابے میسر گردید چون نقش تدبیر مسٹر برشٹو درست نشست در کلکته نقش وجود جنرل کلارن را دست روزگار از صفحهٔ هستی پاک نشست و طرف گورنمنٹ بهادر قوے گشته مسٹر جان برشٹو معزول و بجاے او مسٹر مڈلٹن معین شد با استماع این خبر جان برشٹو عازم کلکته شد جنرل گاڈرڈ با عتماد دلتی مسٹر مڈلٹن بسے شادمان و مسرور نیز امیدوار میدانست دران وقت در فرخ آباد اقامت داشته مسٹر مڈلٹن بلکنو رسیده جست و جوے سنده نمود و با انگلیشے

که تا نسبت مسٹر پرشوو کرانی آنجا بود گفت کاغذے کجاست گورنر بنا دستخط باو نوشته مصحوب من فرستاده و سپارش او کرده داده چون نیده را زبانی انگلیش مذکور معلوم شد قبل ازو جنرل مرقوم باو ملاقات نمودم خط گورنر الفقیر داده درخلوت امر بخواندن نخ دخوانده مضمونش را ظاهر کردم التفات بسیار نمودند همیشه آمده درخلوت انچه گفتن باشد میگفته باشید چند روزے بدین منوال گذشت همان انگلیش کرانے دید که مرجع کارها هر گاه ایشان شدند من معطل خواهم شد با حیدر بیگ خان ساخته مسٹر ڈلٹن را فهماند که ایشان را درکارها دخیل ساختن صلاح نیست مسٹر ڈلٹن هم ملالے از طرف من در دل راه داده روے ورق یکباره بگردانیده وکمال بی التفاتی را بنده آغاز نهاد بنده نفهمید که الحال سودے ندارد ایجا نیست وتا چند بار دوش همت جنرل گاڈرڈ سر تا سر مروت باید بو دلسا جت بسیار از جنرل مرخص گشته لعظیم آباد آمد مدت چند ماه صحبت جنرل گاڈرڈ هم با مسٹر ڈلٹن نهایت ناچاق گشته از کار یکه دلشکسته مستعفی شد ولعظیم آباد آمده بکلکته رفت فقیر را هم از رفقت بجره سوارے از خانهٔ خود داده همراه برد و در انجا چند روز امیدوار برامدکار بودیم که جنرل گاڈرڈ بهم دکن چنانچه در دفعهٔ دوم نگارش یافت مامور گشت وبنده هم برگشته لعظیم آباد رسید واحوال ملک شجاع الدوله الی الآن کما کان حسن رضا خان بدستور نهایت آرام وحیدر بیگ خان بانفصال معامله ومرام اشتغال دارد ومسٹر ڈلٹن لبسی مسٹر باردل که از اصحاب تشه کمیت بود وتون یک سال است که بولایت رفته چند ماه تغییر بود بجرد رفتن باردل صاحب بولایت باز مسٹر ڈلٹن ومسٹر جانسن باتفاق زمام المهام لکهنؤ شده سررشتهٔ کل معاملات بدست اصحاب انگلیشیه است +

ذکر مجملے از بقیهٔ احوال نجف خان بهادر وپادشاه اے الآن که آخر ماه شعبان سال هزار ویک صد ونود وپنج هجرے است + + +

نجف خان بعد تسلط در اکبر آباد وبدست آوردن قلعهٔ ڈیگه روز بروز در افزایش سپاه واسباب عزت وجاه کوشیده فوج بسیار که تعداد آن محمول بر مبالغه شود فراهم رسانیده ونجف قلی خان وافراسیاب خان چیله هاے خود را صاحب رساله عمده که قریب ده دوازده هزار سوار وهمین قدر پیاده باشد گردانیده وفی الحقیقه لیاقت این مرتبه در سپهدارے وخصم افگنی بنا بر جرأت فطرے دارند خصوص نجف قلیخان که بین الاقران بصفت شجاعت موصوف واز اکثر رفقاے عمدهٔ ذوالفقار الدوله ممتاز است وبارها در معارک سپاهے گرے گوی سبقت از همه کس ربوده با نجف خان بهادر راه تساوے پیموده ومحمد بیگ خان همدانے ثانے نجف خان بهادر در جمیع امور دولت وشرافت نسب بر اکثر رفقاے او خصوص بر هر دو چیله مذکور تفوق دارد ودیگر سرداران دیرینه آزموده کار واکثرے از سرداران سرکار شجاع الدوله مثل هر دو گسائین با جمعیت هفت هشت هزار سوار ومرتضے خان پسر مصطفے خان بهادر بیرنگ که ملازم سرکار شجاع الملک مهابت جنگ بهادر بود با پنج هزار سوار واکثرے از اقربا ے صفدر جنگ مثل اولاد میرزا یوسف کور وغیره که ازنا قدردانیهاے آصف الدوله تهاون در پرورش وقدر خود دیده رنجیده برخاسته رفته اند همه را بقدر لیاقت هر یکے ریاست افواج داده ملکی را در جاید اد آنها مفوض ساخته بقدر حاجت از ممالک مسخرهٔ خاص خود هم نگهداشته وملک بسیارے از توابع راج مهاراجه جے سنگه دبیر اج سوائے تسخیر خود در آورده بارها از راجپوتانه کچهواهه وغیره محاربات نموده برآنها غالب وبالحال اعادهٔ دولت خود را که در اطراف واکناف صوبه اکبر آباد شاه جهان آباد اقامت داشتند مغلوب ساخت عبد الله خان کشمیرے ودیگر ارکان حضور که اکثرے بلکه همه نامردجبان وپادشاه بهتین کسان را ضعیف وتوابع را ے ایشان است بقدار نجف خان بهادر همسر برده ضابطهٔ خان را که صاحب اولوس جماعهٔ روهیله وافغان

است و بعد قتل حافظ رحمت که افاغنه متاصل گشته بجاے دیگر رفتند و بناے غیر از ضابطه خان و اشنه بهم غیرے پیش او جمع بوده اند دلالت
بر تهاسے و تمرد با امیر الامرا ذو الفقار الدوله نجف خان بهادر نمودند آن ابله تنگ ظرف قضاے طبع افغانے با شارات نهانے
عبد الاحد خان و امثال آن با وجود احسانهاے بے پایان امیر الامرا نجف خان بهادر حقوق پرورش و مراعات او بر طاق نسیان
گذاشته باغے گردید و نجف خان بهادر کمر همت تباه سب او بسته گوشمال او را اهم از مهمات شمرد چون تقارب فئتین روے داد
از طرفین داد دلاوری داده در کوشش و کوشش تقدیم رسانیدند عاقبة الامر نصیحت و اعانت اسلے بعد استیصال نهال
عمر جماعه کثیرے از افاغنه و قلیلے ازین طرف بر پرچم علم نجف خانے وزید و فتح و نصیب اولیاے دولت امیر الامرا ذو الفقار الدوله
گردید ضابطه خان با بقیة السیف که هنوز هم زیاده از سے هزار کس بوده اند بطرف غوگده گریخته بقلعه مذکوره پناه برد و از انجا
با سکهان اطراف و جوانب نور کوساے امتنان رجوع نموده عهود و پیمان بنوعے مستحکم ساخت که برگشتن او از اسلام و درآمدن
بزمره سکهان اشتهار یافت و نجف خان امیر الامرا بهادر بعد اندک زمانے در پے افشانده قلعه را محصور ساخت و افاغنه پاے
قلعه مورچالها درست کرده بکمتر فاصله از قلعه معسکر ساختند و زمانے ممتد قریب بیکماه روزے چند کما بیش درمیدان برآمده
جنگهاے نمایان سے کردند و هر بار بعد مغلوبے برگشته داخل مورچال خودے شدند ضابطه خان لاعلاج امان خواسته و
رؤساے لشکر ذو الفقار الدوله بهادر را ضمان خود گرفته بملاقات آمد و جواب و سوال مصالحه چون خواطر خواه ندید رخصت انصراف
خواست نجف خان و ذو الفقار الدوله بلا عذر و تامل مرخص نمودند او بجاے خود آمده بلاعتے از قوم خود که داشت و فوج سکهان
که با عانت طلبیده بود استشاره نمود و رائے ضابطه خان باتفاق راے آنها بر مردن و ان فشانے و دست برداشتن از زندگانے
که باعار بسیار باشد قرار گرفت و روزے بهیات مجموعے دل از جان کنده بگذر قریب ار مع توپخانه و بان و غیره اسباب که
میسور بود سوار شده خواهان کارزار شدند ذو الفقار الدوله امیر الامرا بهادر نیز صفوف افواج آراسته کمر جلادت محکم بست و بمقابله
او شتافته بر رفقا سبقت می گرفت از طرفین جرأتها بکار رفت دیگارے روے داد که دران نواح بعد جنگ ابداے که بامر شده
درمیدان پانی پت اتفاق افتاده چنین جنگے نشان نمے دهند الوف مردان در خاک میدان بے سر و جان افتادند و داد
مردے و مردانگے دادند نجف خان بهادر نیز چون عامه سپاه کینه خواه بدست و زوے خود گوے سر بازے سباز ان
از میدان ربود و از اول صبح تا عصر مع وقفه درین کار بود چون روز قریب اختتام و صبح عمر و اقبال افاغنه و سکهان بشام
رسید سکهان بملجا و ماواے خود و ضابطه خان با اتباع بهان قلعه که ماسبق غوزان نداشت گریخته شب گذرانیدند و صبح
با کمال عجز و بیچارگے استعفاے جرائم نموده التجا آور نجف خان بهادر از اداه جرم دے عذر او را پذیرفته و عفو تقصیرات
فرموده حکم بآمدن نمود و ضابطه خان بضابطه مقصران عذر خواه آمده مورد عفو عواطف گشت و زمانے ممتد با معدودے
از خدمه ضرورے در خدمت گذرانیدند بعد ازان وصلت خواهر خود با امیر الامرا دے از بنات خود را نامزد نجف قلی خان که
بمنزله پسر نیک اختر و مستبناے اوست مقرر نمود و باین وسیله بفوجدارے بهاران پور بوریه بازمه افرازی یافت *

ذکر بیرون رفتن عبد الاحد خان بطرف لاہور از فرط غرور بشعور و تنبیه تقرب حضور علی الرغم امیر الامرا ذو الفقار الدوله بهادر منصور و کرکشتن ازان طرفها بحضور بین و بدے مغلوب و مقهور

عبد الاحد خان که در حضور دائره و سائر دربر جمیع کارهاے پامنا ناظر و خاطر او شاه عالم را بسیار عزیز و همیشه در رسم امور امیر الامرا

ذوالفقار الدوله بهادر در جد و کد بوده چون بر خود مے پیچید بعد ظفر یافتن امیر الامرا بر ضابطه خان دید که شخصے که از عهده نجف خان بهادر برآید غیر از ضابطه خان در نظر نبود با این همه اولوس افغانے و اعانت بعضے از سکهان مغلوب و مقهور شد چار ناچار بمصر دران دانست که شاهزاده را با خود گرفته سر هند رود و افواج را ملازم نموده سکهان آن طرفها را مقهور خود گرداند و بعد مقهورے آنها را متوسل دامن دولت خود ساخته دم مساوات با ذوالفقار الدوله بهادر زند چون این اراده در دل او رسوخ یافت بپادشاه ظاهر ساخته شاهزاده جوان بخت یا اکبر شاه را همراه گرفته خیمه بیرون زد و صلاے عام بر آز دحام مردم در داد اصحاب تلاشان نوکرے که درین جزو زمان فراهم باندک عرصه لشکر عظیمے فراهم آمد چون تقرب او با پادشاه در اطرات دهلے اشتهار داشت سرداران بعضے اضلاع و فرق و نام آوران فرقه سپاه نیز حاضر آمده ملازم شدند و هر روز در کثرت سے افزود حسب الطلب پادشاه زمره از فوج ذوالفقار الدوله بهادر بمرافقت شاهزاده رسیده باعث ازدیاد عساکر گردید چون عبدالاحد خان پر و بال خود فے الجمله آراسته پیشتر نهضت و بهوس تقلید ذوالفقار الدوله چند فراسخ از سر هند هم گذشته جواب سوال معامله با سیکے از سرداران سکهه و اظهار رعب و قوت نمودن آغاز نهاد و ندانست لرا قمه تیغ چوبین به تیغ فولادے ✤ نتواند نمود همزادے ✤ تا آنکه او قدر جلاد سان کشمیرے مذکور شناخت و از معامله گذشته استعداد مقاتله نمود چون مقابله روے داد با آنکه هیچ آسیبے بفوج نرسیده مردم بیجان بازے بوده اند عبدالاحد خان که نامرد فطرے و جبان خلقی است آتش شمشیر از دور دیده اطفاے نائره آن بر نگیزد بے خود در میدان دید و عبث عبث بے هیچ مع شاهزاده رو گردان گردید و چنان بر گشت که بے سر خود بر گشته هم ندید نجف خان بتقویت سردار محفوظ و سالم بر گشت و از دیگران هر کسے که جرات و جمعیت داشت ازان مهلکه سلامت برآمد و مردم دیگر آواره دشت غربت و مبتلاے انواع محنت کربت گشته از لباس و سلاح و اسپ و یراق عارے و با هزاران خستگی و بے بجائیکه میسر و مقدور بود رسیدند و برخے بناکامے و ناچارے کشته و زخمے گردیدند میرزا نجف خان که از مدتها ایذا و اضرار او مے نمود و طاقت تحمل او بنهایت رسیده بود فلاح خود و صلاح عالمے درانزوا دید اختیار او دید قابو یافته پادشاه استیذان عزل او از مراتبے که داشت و مقید نمودنش فرمود پادشاه که عجب جانانه بلکه محض دیوانه است طوعاً و کرهاً اطاعت راے امیر الامرا نمود ذوالفقار الدوله بهادر معتمدان فرمان بردار را بیشتر فرستاده عبدالاحد خان را مقید و خانه او را ضبط نمود از اسباب کتب خانه و دواخانه اش که فے الواقع از نفائس اشیا بود و خود گرفته دیگر اموال و اسباب که بلکوک مے امید بخانه پادشاه رسانید و سرداران بهادر خود دران نواح فرستاده فے الجمله اصلاح مفاسد سکهان و آنها را منقاد گردانید بهر صورت غلبه خود بران جماعه که از لکوک در حساب و شمار افزونند ظاهر کرد و الی یومنا هذا بکام و اقبال و جاه و جلال در اکبر آباد و ماهیجهان آباد حکمرانے مے کند اصحاب انگلیشیه را هم وجود و اقتدار او در هندوستان اندکے در دل دوربین مے خلد و بعد بهد نمودن عبدالاحد خان جنرل کوث انگلیشے مسٹر مسک نام را بسفارت نزد امیر الامرا ذوالفقار الدوله نجف خان بهادر فرستاده پیغامهاے وعید و تهدید از انواع تحلات و تقاضا با او نموده بود او هم بطور مناسب جوابهاے مسکت فرستاده و حروب دکهن که ارباب انگلیشیه را رو بداد او مانع مکاوحات با نجف خان بهادر گشت و الا چه عجب که تا حال با او فیل و قال بلند گشته کار بجرکت ساکر و جنود مے کشید باید دید بعد ازین مشیت ایزدے در حمایت کیست کدام فرقه را اقبالی یاور و او تعالے کرا معین و ناصر است رفیع خان بار دل به بینیم تا مهر و کین قضا ✤

نوازد کرا خوار سازد کرا ✤

ذکر نهضت نمودن گورنر بهادر از کلکته بطرف مغرب بنابر اغراض غیر معلوم

مجملے از احوال دکهن که باخبار معتمدان گوش زد فقیر گردید در آخر دفتر دوم بسلک تحریر ریزولا که آخر ماه شعبان بلکه شب غره ماه مبارک رمضان سنه یکهزار و یکصد و نود و پنج هجری بسیت چنین شنیده شده که جنرل گاهاد بعد فتح قلعه بسے که از عمده قلاع متینه معروفه مرهته است افواج را آراسته بقصد تسخیر پونا که دار الملک رؤساے جماعه صوبه مرکز دولت آنهاست جنبید سردار ان مرهته چار و نا چار با قتدار یکه میسر بود بچند منزلے پونا که اتصال بدریاے شور داشت اصل جنرل نموده هنگامه ستیز و آویز گرم نمودند و بعد جنگهاے متواتر که چند روز متواے انجامل آمده بود روزے از طرفین کوشش بسیار و انچه بالقوه فرقیتین بود بعرصه اظهار رسیده بعد کشته شدن مردم بے شمار شکست بر لشکر جنرل گاڈرڈ افتاد و جنرل مذکور با شیارے و سلیقه سپهداریے مع بقیه السیف که زیاده بر دو هزار کس نبوده اند برلب دریاے شور بدون اسباب و مانه رسیده خود را بر جهازات کشید و به منبائی که جزیره ایست معروف در انجا انگلیشیه قلعه متینے بنا کرده مسکن و ماواے خود ساخته اند رفته منتظر صلاح وقت فرصت است و بعضے میگویند در بندر سورت که آن هم در عمل انگلیشیان است رفته و العلم عند الله و نیز مسموع شده که افواج انگلیشیه که بکمک کرنل گڈرڈ رسیده بود و او هم نهایت شجاع و صاحب تدبیر هوشیار است بصوبه مالوه بود و قلعه گوالیار قبل از ورود او مفتوح گشته مستحفظان انگلیشیه دران نشسته بودند و قلاع دیگر را که کرنل کمک نیز مسخر نموده بود و فوجے عظیم از مرهته هاے دکهن دران صوبه درآمده طرق وصول اخباس ماکولات و غیره ما یحتاج لشکر انگلیشیه مسدود گردانیده بصدمات جنگهاے متواے و مقتول و مجروح ساختن مردم فوج و گاهے مستحفظان قلعه گوالیار وغیره قلاع مسخره و افواج تابع کرنل کمک بسوے عاجز و مضطر گردانیدند که کرنل کمک هم پایدارے دران دیار متعذر و دشوار دانسته ناچار قلعه گوالیار را به رانا زمیندار گوهد بعلت موافقت و رهبرے او دران صوبه قدم گذاشته بود تفویض نموده و از قلاع دیگر هم بضرورت دست برداشته و خالی گذاشته بطرف اناوه برگشت و چهاونی تمام فوج در همان اناوه مقرر گردید و حیدر نایک نیز مے گویند الی الآن در صوبه ارکاٹ کل اقتدار و استقلال کامروا و کارگزار و جنرل کوٹ که رئیس کل افواج انگلیشیے و منجمله اصحاب خمسه کمیت است و بدافعه نایک مذکور موبه مسطور حسب الامر گورنر جنرل رفته بود بدستور در قلعه مندراج اقامت گزیده بطور یکه صلاح وقت مے داند در میدانها برآمده ستوه آویزے نماید و گورنر جنرل بهادر را میگویند که احوال افواج مرسله خود بدین منوال دیده انتظام ممالک بنگاله و عظیم آباد و اوده و آباد و غیر آن که دریدتصرف اوست اهم و واجب شمرده صلاح دران دیدکه بامیرزا نجف خان بهادر و پادشاه و دیگر کسیکه لیاقت داشته باشد بارسال سفراو مکاتیب آمیزش و داد و اتحادے بهرسانیده باخود گرویده سازد و از مالداران نالائق که در مصاف سیے فائده زرهاے خطیر را یگان خرج مے نمایند مبلغے گران براے مصارف لابدیه حروب و کروب که درین ایام در پیش اروبه تدابیر مناسبه بدست آرد تا مبادا افواج دکهن غلبه خود در وطن خویشتن دیده باعث فتنه و فساد درین بلاد شود و میرزا نجف ان که از سوال و جوابهاے سابق اندیشه مند از طرف این جماعه است با دکنیان نگرود و شاید مطالب دیگر داشته باشد چه بر ضمائر این جماعه خصوص گورنر جنرل بهادر که نهایت مدبر و سینه او صندوق رازها و سرائر است و امکان ندارد که ادنی سخنے از ان جمله اسرار لب اظهار برآید اطلاع یافتن از مقدمات بنابر مقدمات مذکوره در ماه رجب سال یکهزار و یکصد و نود و پنج هجرے از دار الملک خود کلکته کوچ نموده و اکثر اصحاب را مے تمیز مثل مسٹر انڈرسن و دیگران از جماعه فرقه خود برفاقت چیده مطلع ابراهیم خان بهادر را نیز از زمره سنهیان که اوصاف حمیده و شیم

پسندیده او باقتضاے موقع و مقام در ذیل صفحات اواخر دفتر دوم ثبت افتاده و ازینرو بمقتضاے ناقدردانی متقدران عصر در مرشدآباد بخانه خود منزوے بود بکمال نهایت و جوهر شناسے بهرا ہے خود برگزید و باکمال شان و تجمل و سامان شایسته که قریب لبسه چارصد کشتی همراه داشت اوائل ماه بارک شعبان در عظیم آباد رسیده ملازم پیشتر گردید و بست و سوم ماه مذکور ببنارس رسیده خبر است که زیاده توقف در انجا نکرده بشهر لکهنو خواهد خرامید و انچه مرکوز و منظور دارد در انجا بظهور خواهد انجامید قبل ازان که گورنر بهادر از کلکته نهضت نماید حکمی از ولایت در باب برهمزدن باجماعه ولندیسیه ضبط نمودن قلاع و اکمنه ایشان رسیده و حسب الامر در اوقات یا اواخر ماه رجب سال مذکور در بخش بندر بلطے آباد سے ولندیسیه که نام آن مکان چنسره است و سردار بزرگ جماعه مذکوره در ملک بنگاله با چند ضرب توپ که البته کمتر ازسے عدد نخواهند بود با قلیل جمعیتی از قوم خود سے باشد بے جنگ و جدل مسخر گشته بضبط فرقه انگلیشیه مع مال و اسباب درآمد و دیگر جاها از سرد و صوبه بنگاله و عظیم آباد سیکے یا دو سه کس سر جا سر قدر لائق دانند ازان قوم بکار کمپنی خود سے نشینند و در وسط شهر عظیم آباد نیز خانه در کمال وسعت و صفا با اندک متانت و چند ضرب توپ دارند چون حکم گورنر بمسٹر مگسول صاحب کلان عظیم آباد و میجر هاڈے صاحب فوج متعینه شهر مذکور برا ے تسخیر اکمنه ولندیسیه رسید چند روز قبل ازورود گورنر بهادر مکان عظیم آباد هم باجمیع اکمنه دیگر بطور چنسره بے آنکه کار بجدال و قتال رسد مسخر گردید سبب آسانے در تسخیر این اماکن آنکه انگلیشیان ازاو ایل این قسم روزها را در نظر داشته چون غلبه و اقتدار و تسلط درین دیار دارند فرق دیگر را از امثال خود باین حال نگذاشته اند که در بارهٔ آنها امرے منظور شود حاجت بمکاوحه و مقاتله داشته باشد ✣ ✣ ✣

ذکر سبب کشادیافتن باب منازعهٔ فیما بین انگلیشیان و ولندیسیان و مجملے از احوال ارض جدیده که به امریکا وینگے دنیه مشهور است و احوال مردم آن مکان ✣ ✣ ✣ ✣

سبب منازعهٔ فیما بین این هر دو گروه از مدت پنج و شش سال قبل ازین پادشاه انگلیشیه را بصلاح کمپنی که هیچ کار او بے مشوره سکناے آن دیار نیست منازعتے باد در امریکا که عبارت از ارض جدید است روے داد و احوالش مفصل گردانیده آید و کمپنی عبارت از اشخاص مال دار و مقتدر سکناے آنجا است از مردم صاحب استعداد مال دار مقتدر مذکور بر سے چهل کس یا کم و زیاد که باهم متفق گشته اراده تجارت قطرے از اقطار اقالیم سبعه نمایند کمپنی اند و این قسم مردم دو سه صد کس خواهند بود که علاقه تجارت هر طرفے از اطراف دارد و بمنزله رئیس قوم اند پادشاه آنجا اراده هر امرے که کنند اول استشاره با امرا ے خود می نماید اگر آن امر پسند راے امرا آمد امرا با کمل ملک استشاره مے کنند و کونسل ملک عبارت از مردم مذکور آن جماعه اند که از هر بلده و قصبه ولایت انگلنڈ سکناے بلاد و قبایل یک دو کس هوشیار متدین منصف را بوکالت خود برگزیده متعهد اخراجات آنها گردیده بشهر لندن که دار السلطنه ولایت لورد است فرستاده اند تا هر امرے که پادشاه راوے نماید دران باب هر چه اینها برا ے اشخاص بلاد مناسب و صلاح دیده اخر نمایند مختار همه آن مردم است و اگر آنها نه پذیرند کسے از انجماعه نخواهد پذیرفت استشاره مے کنند اگر آنها هم سود و بهبود تمام مملکت و اهالے آنجا دران کار دیده پسندیدند اذن امضاے آن امر داده غریک معین پادشاه و امرا و دران کار مے شوند و آثار برزمه تمام رعایاے قلمرو آن سلطنت و ممالک محروسه پادشاه آن فرقه افتاده امضاے پادشاه اگر پسند آنها نیاید و دون فسادے برای عامهٔ خلائق و آن مملکت دیدند از قبول آن امر سر باز مے زنند و پادشاه بدین صورت مجال آن نیست که خلاف رضاے آنها حکمے تواند نمود مردم امریکا که ارض جدیدش هم مے نامند

سینگی و بنا بایای مثناتی تحتانی نی مفتوح و نون ساکن خفی و کاف مکسور فارسی بایای تحتانی نی مثناتی زده بمعنی دنیای نو نیز مے گویند از قوم انگلیش و اولاد فرقهٔ مذکوره اند علماے هیئات این جماعه بتحقیق تعلق دارین علم بسیار نموده تفاوت هاے بسیار از ادراک حکماے سلف برآورده اند ازان جمله این که مے گویند احاطهٔ کرهٔ ارض را بطور تعریف حکماے سابق بیست بلکه مثل کره مدحرجه را محیط است وارض چنانچه این طرف برآمده محل سکونت عالمے گشته باقالیم سبعه اقسام یافته است همین قسم طرف مقابلش نیز برآمده موقع سکناے عالمی است وباین طور است که کف پاها سے اشخاص هر دو طرف اگر زمین درمیان نباشد بهم ملصق گردد دوسر ها بطرف آسمان ملخص آنکه سبے اندک میلے هر دو طرف زمین مقابل بهم واقع است ووسعتش اگرچه الی الآن بتحقیق پیموده نشد اما تخمیناً این قدر است که هر دو طرف را بمجموعه پنج حصه تصور باید کرد از انجمله سه حصه این طرف که اقالیم سبعهٔ مشهوره دارد ودو حصهٔ آن طرف اندک بیشتر خواهد بود دوسر دسیر و گرم سیر دارد اما تمام احوال آن قطعه خلیده ونظر بتحقیق سنجیده نشده است چوبهاے متنوعه وادویهٔ مختلفه از انجا تحصیل کرده آورده اند ودیادیق وغیره ساخته گویند که معادن طلا و نقره باکثار دارد قریب بچهار صد سال است که جهازے تباه شده در انجا رسید سالے که جهاز پرتگیس که به پرگال شهرت دارد بے خبر در تباهے وارد شده گردید وانجا را دیده سکنی اختیار نمود ومدتها بوده اقتدار بسیارے بهم رسانید تا آنکه دوران شاه جهان پادشاه از بلاد هند اخراج یافت واولاد آنها در سوت گلے دمندراج مانده سیاه رنگ سبزه و بعضے بندرت سفیدست مے شوند وپیشه درسے می نمایند درین ایام اکثرے به نویسنده گرے ودر سرکارات انگلیشیان نوکرے شوند اما انگلیشیه آنها عزتے نداده مثل سائر الناس میدانند لیکن در ولایت خودے یومناهذا پادشاه وفوج واقتدار دارند چون جهاز تباهے آنجا دیده بسلامت برگشت بعض هموطنان را دران جهاز را اندک بلدیت براه آن زمین بهم رسید شخصی ازان مردم با عانت زنے از سلاطین آن فرقه دو سه جهازات تیار کرده و هوشیاران دیگر را بهمراه گرفته در انجا رسید وملکت بسیار در انجا نموده وتخمیناً بلیغی بعمل آورده چند کسے از سکنهٔ آنجا بهم رسانید وبا آنها آمیزش و اختلاط نموده وفی الجمله با بعضے اشارات بعضے امور فهمیده واندک بزبان آنها آشنا گشته وآنها را بحسن سلوک از خود خوشنود گردانیده چند میل در اطراف ساحل مذکور بالتفاق آنها گردیده واحوال قطبین وارتفاع وانحطاط وبعد وقرب رحلات از اطراف آن دریافته اندک نقشه آنجا وراه عبور ومرور ذهابا وایابا دریافته وضبط نموده معاودت کرده سال دیگر باچند جهاز پر از اسباب جنگ واقامت رفته بامعدودے از رؤسا اقامت گزیدند وآهسته آهسته فرق دیگر هم خبر یافته در اطراف آن رسیده رحل اقامت افگندند لهذا امتداد زمان مردم آنجا را چون حیوان چارپا دیده انگلیشیان را ارادهٔ تولد در انجا بهم رسید وطرح امارت در آن زمین انداخته معموره عظیم ساختند وبود وباش خود وتوالد وتناسل وتربیت اطفال درهمان آن مقرر نموده مکتب ومعابد وبالجمله براے هر امر بطور ولایت عمارات عظیمه بکمال متانت ساخته انصراف بولایت انگلنڈ که وطن دیرینهٔ آنها بود موقوف نمودند اما در اطاعت پادشاه خود بوده مطیع ومنقاد امراء وارکان دولتش که سکنهٔ دارالسلطنت لندن اند بودند وبضابطهٔ ولایت انگلنڈ خراجے که معین بود مے رسانیدند تا آنکه کثرت در اولاد بهم رسیده عدد مردم آنجا درحد از لکوک تجاوز نموده قریب شش هفت سال است که پادشاه انگلنڈ بصلاح ارباب حل وعقد ممالک خود بهر آنها تحمیل وجهے معتد به زیاده از وجوه مقرره نموده وبر آنها گران آمده سر از اطاعت باز زدند پادشاه لبسه دار انیکه از طرف او حکومت آنجا داشته تحصیل وجه معینه مذکوره مے نمودند نوشت که آنها را وعید وتهدید نمایند سرداران مذکور حسب الامر بر آنها سخت تنگ گرفتند آنها ناچار شده باگرمشوره نموده حکام منصوب پادشاهے را گرفته سر از بدن شان بر داشتند وعلم بغی وتمرد برافراشتند پادشاه فوجے لائق مسلح باسباب موافق تادیب آنها فرستاد

چون در ضوابط و قواعد یکسان در همه امور با انگلیشیه همسان و اولاد شان بودند و اسباب حرب و کرب از توپ و بندوق انچه
سے باید مهیا داشتند بمنازعت برخاستند جنگ عظیمی روے داده فوج پادشاهے مغلوب و مستاصل گشت پادشاه باز دیگر
انواج وافر بانهایت کر و فر و اسباب افزون از حد و عد فرستاد آنها هم باینچه بالقوه آنها بود خود را آراسته مدد سے هم از فرانسیس
در آلات و ادوات حرب درخور ستند فرانسیسیه که عداوت دیرینهٔ چندین صد ساله با انگلیشیه دارند موافقت آنها را باجو فوز عظیم
و نصرت جسیم دانسته چون ایام صلح باقے بود و بظاهر اعانت نمی توانستند نخفے هر گونه امداد و اعانت که ممکن بود بعمل سے آورد تا
انگلیشیه برین دعاوقوف یافته باز فرانسیسیه هم دو سه سال هست که در آویختند امام مردم مذکور سکنهٔ ارض جدید باز کشش و کوشش بسیار
نموده بر افواج پادشاهے غالب آمدند و سهن عظیم بنابر استیصال سے چهل هزار کس و صرف زر سے خطیر که میگویند قریب بیست
کرور روپیه درین کار مصرف در آمده با دلیاے دولت پادشاه انگلنڈ رسیده و معرکه کارزار با قوم خودش که مردم ارض جدیدند
یعنے امریکا و با فرانسیسیه گرم گردید اسپانیول که او نیز فرقهٔ ازین جماعه و برادر خود پادشاهے علحده دارند و اکثر با سلطان روم
و دیگر اقویا و سلاطین قرب و جوار محاربات گذرانیده هرگز نمے آرامند اعانت فرانسیسیه نموده بجنگ انگلیشیه برخاستند
ولندیسیه هم که تسلط انگلیشیان بر خود و در ممالک هند نمی خواهند اما از فرط سلامت روے که شیوهٔ آنهاست تا مقدور در
منازعت با احدے نمی کشایند و اعلان و اظهار عناد را نمے پسندند در باطن با هر سه کس بنابر سبب مکروهم بنابر نفع خود در بحار
که در وقت غرض اسباب حروب را بالقسمت الے یخر بندا عانت بفروختن اسباب و رسانیدن گولا و باروت و توپ و بندوق
وغیره شروع کرده اهتمام بسیار درین کار سے نمودند انگلیشیه برین تدبیر و تزویر ولندیسیه بے برده با آنها هم کاویدند باید دید
که مشیت قادر قدیر و زاختلاف و شاجرات انهمه فرق مختلفه مقتدره چیست یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید الحمد لله علے الآئه و الشکر
علے افضاله و نعمائه که دفتر سوم نیز بدستیارے اقلام این اقل الانام کموت انجام و پیرایهٔ اختتام بخشید و آغاز این اجزا
و اوراق را که جاوودان نامانده عیکه مامول بود با نجام رسانید در ارتسام وقائع و اخبار مراعات صدق و راستی بمقدور یکه
میسر بود بعمل آمده تقصیرے هران نرفت و الحمد لله که بمیامن توفیق ایزدے پریشانی این صفحات هم صورت انتظام و
جمعیت گرفت امید که ایزد تعالے شانه پذیرائے پرتو انظار بزرگان دهور و اعصار داشته سواد مداد این نقوش را سرمهٔ
چشم بصیرت اولے الابصار فرماید و در دانے معانے و مضامین فقرات مجموعهٔ جنت آئین را چون مایهٔ معین بخداق دل ارباب
دول گوارا فرموده چشم بنیش بگزیدهاے آفرینش را بآبیار ریش از خواب غفلت مستی دولت شصت و شو نماید چون قبلهٔ
همت دو جهه نیت الیقاظ و تنبیه سیه مستان از خود رفته دولت و غنودگان بے خبر اخفتهٔ غفلت است این سیه نامهٔ خفا گردد در
ترتیب این کتاب را وسیله آمرزش و رحمت رب الارباب میداند و رجاے واثق دارد که حضرت ارحم الراحمین بمودا سے
سبقت رحمتے علے غضبے و هو اصدق القائلین ظن بنده کمترین را مبدل بیقین گرداند انه جواد کریم رؤف رحیم نمقه بمناه الدائرة
الفاقرة افقر فقراء باب الله الغنے غلام حسین بن هدایت علے خان بن السید علیم الله بن السید فیض الله الطباطبا الحسنی غفا الله
عنهم بفضله الهنی و بحق سید الانبیاء و المرسلین محمد خاتم النبیین و عترته المعصومین الطیبین الطاهرین علیه و علیهم السلام و الصلوة و التحیة الے
یوم الدین یوم الثلثاء لسبع خلون من شهر رمضان المبارک المنتظم فی سلک شهور سنة خمس و تسعین من الهائة الثانیة عشرة
من الهجرة المقدسة النبویة علے صاحبها السلام و التحیة +

عبارت خاتمه طبع مطبوع هر طبع ریخته خامهٔ بلاغت ختامهٔ ناثر بے مثال شاعر بے نظیر مقال جامع علوم خفی و جلی منشی فدا علی عیش سلمه ربه

اورنگ نشینی تخم بر تخت قرطاس بحمد ملک الملکی است که سلسلهٔ نظام جهان در کف اختیار اوست ناظمی که در رتق و فتق انتظامش خلل و نقصان مفقود است و آیهٔ وافی هدایه و لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا دلیل روشن موجود آئه الملک فنداله الواحد القهار برین دال است که شاهی کونین سزاوار اوست جباه خداوندان تخت و دیهیم از وفور سجدات بر جناب عظمت و الایش چون ماه تابان سے نماید و اعناق کشور کشایان اقالیم سبعه بر آستان جلالش خم سے ماند **بیت** سر بادشاهان گردن فراز ✣ بدرگاه او بر زمین پاز ✣ فرمان فرمائی خامهٔ مشکین شمامه بدار الملک نعت عالم پناهی است که افسر لولاک لما خلقت الافلاک بر تارک نبوتش زیبنده است کشور کشائے که رایت هدایت برافراشته ملک کفر را به تیغ اسلام خونین مفتوح فرموده سکه ان الدین عند الله الاسلام در چار دانگ عالم رواج داد **بیت** محمد بادشاه دو جهان است ✣ محمد پیشوائے مرسلان است ✣ حکمرانی الملک گوهرین سلک بشهرستان منقبت وزیر اعظم و دستور معظم شاه مرسلین است که بیخ نبوت امامت بر درگهش نواخته شده و خطبهٔ انا و علی من نور واحد درشان فعیلش خوانده گردید **بیت** علی آنکه نیز دان علیم و حی بهست ✣ دو عالم دو کف کریم وی هست ✣ **بیت** زمن باد بر هر دم درود و سلام ✣ بآل و باصحاب خیر الانام ✣ **اما بعد** پوشیده مباد که درین هنگام بمیمنت انجام از جمله کتب تواریخ ملوک دهلی کتاب منفعت انتساب تاریخ بے مثل و لاجواب صداقت مزین نهضت آگین المعروف بسیر المتاخرین مشتمل بر حالات خسروان هند بین تالیف لطیف و ترصیف شریف سرآمد مورخان جادو بیان مستند آفاق و جهان شاعر جلیل نثار بعدیل دبیر عطارد تحریر منشی رشید عالی حسین خان خلف الرشید سید هدایت علیخان طباطبائی اسکنه الله فی الجنان که در حقیقت کتابی باین تهذیب و سلاست عبارت و نزاکت مضامین و فصاحت بیان و بلاغت تحریر و نگارش حالات صحیح است بر است بے کم و کاست که بمیمنت شیوهٔ رضیه و شیمهٔ مرضیه مورخان عالم است الی یومنا هذا درین فن تاریخ منظر نگذشت اگر آئمه سے ازرنگ خسروان خوانیم سخاست و اگر کارنامهٔ بادشاهان اولوالعزم گوئیم روست حسب امانت خان علی الاتفاق ارسطو فطرت کیوان مرتبت فلک خاتم سخاوت جوهر حسام شجاعت مهاراجه **مانسنگهه بهادر قائم جنگ رئیس شاه گنج** متعلقه صوبه اوده که صحائف تواریخ سلاطین هند و عجم و عرب بمطالعه جناب ممدوح انست سے ماند در مطبع فیض مطلع مهر سپهر ریاست شمع منیر کاشانهٔ دولت بهار گلستان سخنیاری ثمر نورس حدیقهٔ مکارمی عالی دودمان والا خاندان بازوے مروت و فتوت را زور ذهین و متین منشی **نول کشور** صاحب سلمه الله الواهب به کمال تصحیح و حسن سعی کار پردازان مطبع موصوف فی الانام که در صفائے خط هر صفحه اش رشک ماه تابان و هر ورقش رونق مهر درخشان است بتاریخ سوم شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و هشتاد و سه هجرے نبوی صلی الله علیه و آله وسلم مطابق ۱۵ ماه اگست سنه یکهزار و هشت صد و شصت و شش عیسوی علیه التحیه پوشید مطبوع طبائع مورخان بلند نام و محبوب خواطر کافهٔ انام گردید بمنه و کماله کرمه فقط ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣